



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

موسىٰ بن جعفر الجعفي

٤٦

امام
عليه السلام

(ازربعين جلد)

امام زینبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 46 شرح چهل حديث (اربعين حديث)

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد روح الله موسى خميني قدس سره

ناشر چاپي:

موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله عليه

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	موسوعه الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد ۴۶ شرح چهل حديث (اربعين حديث)
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۲۷	فهرست اجمالی
۳۱	مقدمه ناشر
۳۵	مقدمه چاپ سابق
۴۱	مقدمه مؤلف
۴۳	حديث اول: جهاد نفس
۴۳	اشاره
۵۱	اشاره به بعضی از مقامات نفس انسان
۵۱	اشاره
۵۱	نشآت وجودی انسان
۵۱	مقامات و درجات نفس
۵۱	مقامات و درجات نفس
۵۳	مقام اول: نشئه ملک و ظاهر
۵۳	اشاره
۵۳	فصل: بدن و قوای آن
۵۳	فصل: بدن و قوای آن
۵۴	فصل: در تفکر است
۵۵	فصل: در عزم است
۵۶	فصل: در اهميت عزم
۵۷	فصل: در مشارطه و مراقبه و محاسبه است
۵۹	فصل: در تذکر است

۶۱	مقام دوم: نشئه ملکوت و باطن
۶۱	اشاره
۶۱	فصل: نزاع جنود رحمانی و شیطانی در باطن نفس
۶۳	فصل: در اشاره به بعضی قوای باطنیه است
۶۶	فصل: در بیان جلوگیری انبیا از اطلاق طبیعت
۶۷	فصل: در بیان ضبط خیال است
۶۸	فصل: در موازنه است
۷۶	فصل: در معالجه مفاسد اخلاقیه
۷۹	فصل: در ثمره مجاهده نفس در این مقام
۸۰	حدیث دوم: ریا
۸۰	اشاره
۸۰	در معنی ریا و درجات آن
۸۰	اشاره
۸۱	مقام اول: ریا در عقاید
۸۱	اشاره
۸۱	فصل: ریا در عقاید بدترین نوع ریا
۸۳	فصل: در بیان آن که علم غیر از ایمان است
۸۴	فصل: در وخامت امر ریا
۸۵	فصل: یک تنبّه علمی برای قلع ماده ریا
۸۹	فصل: در دعوت به اخلاص است
۹۲	مقام دوم: ریا در اخلاق و ملکات باطنی
۹۲	اشاره
۹۲	فصل اول: میزان در ریاضت های باطل و شرعی
۹۴	فصل دوم: ستاریت حق و غیور بودن او
۹۵	مقام سوم: ریا در اعمال
۹۵	اشاره

- فصل: در تصرف شیطان و مکائد نفس در این مقام ۹۵
- فصل: در دقت امر ریا ۹۶
- فصل: در دعوت به اخلاص است ۱۰۰
- فصل: در بیان حدیث علوی ۱۰۵
- تتمه: [در شُمعَه] ۱۰۹
- حدیث سوم: عجب ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- تعریف عجب ۱۱۱
- درجات عجب ۱۱۲
- فصل: در مراتب عُجب ۱۱۲
- فصل: در این که اهل فساد نیز گاهی عجب به فساد می کنند ۱۱۵
- فصل: در بیان آن که مکاید شیطان از روی میزان است ۱۱۶
- فصل: در مفاسد عُجب است ۱۱۸
- فصل: در بیان آن که منشأ عجب حب نفس است ۱۲۳
- حدیث چهارم: کبر ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- در معنی کبر است ۱۳۰
- فصل: در بیان درجات کبر است ۱۳۲
- فصل: در سبب اصلی تکبر است ۱۳۳
- فصل: در مفاسد کبر است ۱۳۸
- فصل: در بیان بعضی از موجبات کبر است ۱۴۳
- فصل: در بیان علاج تکبر است ۱۴۸
- فصل: در این که حسد گاهی مبدأ تکبر است ۱۵۷
- حدیث پنجم: حسد ۱۶۰
- اشاره ۱۶۰
- در تعریف حسد ۱۶۰

- فصل: در ذکر بعضی از موجبات حسد است ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- دوای هفتگانه حسد ۱۶۲
- فصل: در بعضی از مفاسد حسد است ۱۶۳
- فصل: در بیان ریشه فسادهای اخلاقی است ۱۶۹
- فصل: در بیان علاج عملی حسد است ۱۷۱
- فصل: در ذکر حدیث «رفع» ۱۷۲
- حدیث ششم: حب دنیا ۱۷۴
- اشاره ۱۷۴
- حقیقت دنیا ۱۷۴
- فصل: بیان کلام مولانا مجلسی (ره) در حقیقت دنیای مذمومه ۱۷۵
- فصل: در بیان سبب زیاد شدن حب دنیا ۱۷۸
- فصل: در بیان تأثیر حظوظ دنیویه در قلب و مفاسد آن ۱۸۰
- اشاره ۱۸۰
- در بیان یکی از اسرار «أفضل الأعمال أحمرها» ۱۸۳
- فصل: فطرت کمال طلبی انسان ۱۸۵
- حدیث هفتم: غضب ۱۹۰
- اشاره ۱۹۰
- کلام ابن مسکویه در غضب ۱۹۰
- فصل: در بیان فواید قوه غضبیه ۱۹۱
- فصل: در بیان مذمت افراط در غضب ۱۹۳
- فصل: در بیان علاج غضب در حال اشتعال آن ۱۹۸
- فصل: در بیان علاج غضب است به قلع اسباب آن ۲۰۱
- حدیث هشتم: عصبیت ۲۰۴
- اشاره ۲۰۴
- فصل: در بیان مفاسد عصبیت است ۲۰۶

- ۲۰۸ ----- فصل: در بیان صورت ملکوتیهٔ عصبیت
- ۲۱۲ ----- فصل: در عصبیت های اهل علم است
- ۲۱۴ ----- حدیث نهم: نفاق
- ۲۱۴ ----- اشاره
- ۲۱۵ ----- فصل: در بیان مراتب نفاق است
- ۲۱۶ ----- فصل: صورت ملکوتی نفاق
- ۲۱۸ ----- فصل: در علاج نفاق است
- ۲۲۰ ----- فصل: در بیان بعضی اقسام نفاق است
- ۲۲۶ ----- حدیث دهم: هوای نفس و طول امل
- ۲۲۶ ----- اشاره
- ۲۲۷ ----- مقام اول: در ذمّ اتباع هوای نفس
- ۲۲۷ ----- اشاره
- ۲۲۷ ----- فصل: در بیان آن که انسان در ابتداء امر حیوان بالفعل است
- ۲۲۹ ----- فصل: در ذمّ اتباع هوی است
- ۲۳۳ ----- فصل: در تعداد هواهای نفسانیه است
- ۲۳۴ ----- مقام دوم: در بیان ذمّ طول امل است
- ۲۳۴ ----- اشاره
- ۲۳۴ ----- فصل: در بیان آن که طول امل موجب نسیان آخرت است
- ۲۳۵ ----- فصل: سفر پر خطر آخرت و ضرورت زاد و راحله
- ۲۴۰ ----- حدیث یازدهم: فطرت
- ۲۴۰ ----- اشاره
- ۲۴۱ ----- فصل: در معنی فطرت است
- ۲۴۳ ----- فصل: در تشخیص احکام فطرت است
- ۲۴۴ ----- فصل: در اشارهٔ اجمالی به احکام فطریات
- ۲۴۴ ----- مقام اول: در بیان آن که اصل وجود مبدأ متعال جَلّ و علا از فطریات است
- ۲۴۸ ----- مقام دوم: در بیان آن که توحید حق و دیگر صفات او فطری است

- ۲۴۹ مقام سوم: در بیان آن که معاد از فطریات است
- ۲۵۲ حدیث دوازدهم: تفکر
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۴ فصل: در بیان فضیلت تفکر است
- ۲۵۵ تفکر در حق و برهان صدیقین
- ۲۵۶ تتمیم: در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق
- ۲۶۱ فصل: در تفکر در مصنوع است
- ۲۶۴ فصل: در تفکر در احوال نفس است
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ برهان اول بر تجزّد نفس: اختلافات قوای جسمانی و نفسانی
- ۲۶۵ برهان دوم بر تجزّد نفس: تضاد خواص و آثار نفس و جسم مطلق
- ۲۶۶ اثبات معاد از طریق تجزّد و جاودانگی نفس
- ۲۶۶ اثبات نبوّت عامّه از طریق نظام احسن اتم
- ۲۶۷ کامل بودن شریعت اسلام
- ۲۶۸ اثبات نبوّت خاصّه
- ۲۶۹ فصل: در فضیلت بیداری شب است
- ۲۷۴ فصل: در بیان تقوا است
- ۲۷۵ فصل: در بیان تقوای عامّه
- ۲۸۰ حدیث سیزدهم: توکل
- ۲۸۰ اشاره
- ۲۸۱ فصل: در بیان معانی توکل است و درجات آن
- ۲۸۵ فصل: در بیان فرق بین توکل و رضاست
- ۲۸۶ فصل: در فرق بین تفویض و توکل و ثقّه
- ۲۸۸ حدیث چهاردهم: خوف و رجا
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۹ فصل: در بیان آن که انسان عارف را دو نظر است

- ۲۹۲ ----- فصل: در قصور ممکن از قیام به عبادت حق
- ۲۹۶ ----- فصل: در فرق بین رجا و غرور است
- ۲۹۹ ----- فصل: در لقمیت موازنه خوف و رجا
- ۳۰۲ ----- حدیث پانزدهم: امتحان و آزمایش مؤمنان
- ۳۰۲ ----- اشاره
- ۳۰۴ ----- فصل: در بیان معنی امتحان و نتیجه آن
- ۳۰۷ ----- فصل: در بیان نکته شدت ابتلاء انبیاء و اوصیاء و مؤمنین
- ۳۱۲ ----- فصل: ابتلای انبیا به امراض جسمانی
- ۳۱۶ ----- فصل: در بیان آن که دنیا دار ثواب و عقاب حق تعالی نیست
- ۳۱۷ ----- فصل: در این که شدت بلیات روحیه تابع شدت ادراک است
- ۳۲۰ ----- حدیث شانزدهم: صبر
- ۳۲۰ ----- اشاره
- ۳۲۲ ----- فصل: در بیان آن که اسارت شهوت منشأ همه اسارت هاست
- ۳۲۶ ----- فصل: انسان در قید اسارت نفس به مقامات معنوی نائل نمی شود
- ۳۲۸ ----- فصل: در معنای صبر
- ۳۳۱ ----- فصل: در نتایج صبر است
- ۳۳۵ ----- فصل: در درجات صبر
- ۳۳۷ ----- فصل: در بیان درجات صبر اهل معرفت
- ۳۴۰ ----- حدیث هفدهم: توبه
- ۳۴۰ ----- اشاره
- ۳۴۱ ----- در حقیقت توبه است
- ۳۴۲ ----- فصل: توبه مفتاح ابواب است
- ۳۴۲ ----- نکته مهمه: به تأخیر نینداختن توبه
- ۳۴۴ ----- نکته مهمه: توبه نفس را به صفای اصلی آن باز نمی گرداند
- ۳۴۵ ----- فصل: در ارکان توبه
- ۳۴۸ ----- فصل: در شرایط توبه است

- ۳۵۳ ----- فصل: در نتیجه استغفار
- ۳۵۴ ----- فصل: در تفسیر توبه نصوص
- ۳۵۵ ----- تکمیل: در بیان آن که تمام موجودات را علم و حیات است
- ۳۵۸ ----- حدیث هجدهم: ذکر خدا
- ۳۵۸ ----- اشاره
- ۳۵۹ ----- در احاطه قیومی حق تعالی
- ۳۶۱ ----- فصل: خصلت های ذکر خدا
- ۳۶۳ ----- فصل: در فرق بین منزل تفکر و تذکر است
- ۳۶۵ ----- فصل: در بیان آن که ذکر تام آن است که حکمش به تمام مملکت سرایت کند
- ۳۶۷ ----- فصل: در ذکر بعض احادیث در فضیلت ذکر خدا
- ۳۷۰ ----- حدیث نوزدهم: غیبت
- ۳۷۰ ----- اشاره
- ۳۷۲ ----- فصل: در تعریف غیبت است
- ۳۷۵ ----- فصل: بزرگی گناه غیبت و تبعات آن
- ۳۸۳ ----- فصل: در بیان ضررهای اجتماعی غیبت
- ۳۸۵ ----- فصل: در بیان علاج این موبقه است
- ۳۸۸ ----- فصل: در بیان آن که ترک غیبت در موارد جایز اولی است
- ۳۹۰ ----- فصل: در بیان آن که استماع غیبت حرام است
- ۳۹۲ ----- تتمیم: کلام شهید ثانی رحمه الله
- ۳۹۶ ----- حدیث بیستم: اخلاص
- ۳۹۶ ----- اشاره
- ۳۹۸ ----- فصل: در بیان آن که موت امر وجودی است
- ۳۹۸ ----- اشاره
- ۳۹۹ ----- در اشاره به توجیه نسبت ابتلا به حق تعالی
- ۴۰۰ ----- فصل: در بیان آن که «خشیت» و «نیت صادق» موجب صواب عمل است
- ۴۰۵ ----- فصل: در تعریف اخلاص

- فصل: در بیان اخلاص بعد از عمل است ۴۰۷
- حدیث بیست و یکم: شکر ۴۱۴
- اشاره ۴۱۴
- توجیهاات نقل شده در عدم منافات آموزش نبی اکرم با عصمت ایشان ۴۱۵
- بیان علامه مجلسی در این باره ۴۱۵
- فصل: در توجیه عرفانی از آیه شریفه ۴۲۰
- فصل: در حقیقت شکر است ۴۲۳
- فصل: در چگونگی شکر است ۴۲۵
- اشاره ۴۲۵
- تکمله: در فضیلت شکر از طریق نقل ۴۲۸
- تتمیم: در سرّ عبادت نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم و الأئمة المعصومین علیهم السلام ۴۳۰
- فصل: در تفسیر «طه» و بیان کثرت عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۴۳۱
- حدیث بیست و دوم: کراهت از مرگ ۴۳۶
- اشاره ۴۳۶
- تفاوت قلوب اولیاء در قبول تجلیات اسماء ۴۴۱
- فصل: حقیقت بهشت و جهنم ۴۴۲
- فصل: مغرور ساختن شیطان انسان را به رحمت واسعة حق ۴۴۴
- حدیث بیست و سوم: اصناف جویندگان علم ۴۴۸
- اشاره ۴۴۸
- فصل: القای علوم از مبادی عالیة غیبیه ۴۵۴
- فصل: بیان شتمه ای از مفاسد مرء ۴۵۷
- فصل: نشانه های صاحبان استطالت و ترفع و جاه طلبی و خدیعت ۴۶۱
- فصل: نشانه های صاحبان فقه و عقل ۴۶۵
- حدیث بیست و چهارم: اقسام علم ۴۶۶
- اشاره ۴۶۶
- فصل: نشآت وجودی انسان و علوم مناسب با این نشآت ۴۶۸

- ۴۶۸ اشاره
- ۴۷۱ علوم سه گانه شریعت
- ۴۷۳ فصل: تطبیق حدیث نبوی «العلم ثلاثة...» بر علوم سه گانه
- ۴۷۵ فصل: میزان در علم
- ۴۷۸ فصل: نقد کلام غزالی و صدرالمتألهین
- ۴۸۰ فصل: تقسیم کلیه علوم به سه قسمت
- ۴۸۲ حدیث بیست و پنجم: وسوسه و شک
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۵ فصل: ذکر اخباری در دوری ائمه علیهم السلام از وسواس
- ۴۹۰ فصل: علاج وسوسه
- ۴۹۴ حدیث بیست و ششم: فضیلت عالم
- ۴۹۴ اشاره
- ۴۹۵ فصل: کسی که سلوک طریق علم کند حق تعالی او را سلوک طریق جنت دهد
- ۴۹۶ نکته مهمه: نقد کلام صدرالمتألهین
- ۴۹۸ فصل: در بیان آن که فرشتگان بال های خویش را برای طالب علم فرش کنند
- ۵۰۱ فصل: استغفار ساکنان آسمان و زمین برای طالب علم
- ۵۰۳ فصل: در بیان فضل عالم بر عابد
- ۵۰۶ فصل: در بیان آن که علما ورثه انبیا علیهم السلام هستند
- ۵۰۸ حدیث بیست و هفتم: عبادت و حضور قلب
- ۵۰۸ اشاره
- ۵۰۹ فصل: فراغت وقت و قلب در عبادت
- ۵۱۸ فصل: مراتب حضور قلب
- ۵۱۸ اشاره
- ۵۱۹ مراتب حضور قلب در عبادت
- ۵۲۰ مراتب حضور قلب در معبود
- ۵۲۳ فصل: تحصیل حضور قلب از راه پی بردن به اهمیت عبادت

- ۵۲۳ اشاره
- ۵۲۳ صور باطنی اعمال و افعال
- ۵۳۲ فصل: در بیان آن که تفرغ برای عبادت موجب غنای قلب شود
- ۵۳۲ اشاره
- ۵۳۶ نکته: مراد از ایکال امر به سوی عبد
- ۵۳۸ حدیث بیست و هشتم: لقاء الله
- ۵۳۸ اشاره
- ۵۴۰ فصل: در لقاء الله و کیفیت آن است
- ۵۴۷ فصل: در بیان آن که در وقت مردن بعضی از احوال غیب بر او مکشوف شود
- ۵۵۳ فصل: در معنی حبّ و بغض حق تعالی است
- ۵۵۶ حدیث بیست و نهم: وصایای رسول اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) به امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)
- ۵۵۶ اشاره
- ۵۵۸ مقدمه: در مهم بودن این وصیت به جهات عدیده
- ۵۶۰ فصل: در مفاسد دروغ است
- ۵۶۴ فصل: در بیان ورع است
- ۵۶۴ اشاره
- ۵۶۷ تتمیم: در بیان مفاسد خیانت و حقیقت امانت
- ۵۷۵ فصل: در بیان خوف از حق تعالی
- ۵۷۵ اشاره
- ۵۷۷ در بیان اختلاف مردم در حفظ حضور حق
- ۵۷۸ در فضیلت گریه است
- ۵۷۹ در بیان رفع استبعاد از آن است که به عمل حقیر ثواب بزرگ دهند
- ۵۸۲ فصل: در بیان عدد نوافل
- ۵۸۲ اشاره
- ۵۸۴ در بیان استحباب سه روز روزه در هر ماه
- ۵۸۶ در بیان فضیلت صدقه است

- در بیان نکتهٔ مهمه در باب صدقه است ۵۸۷
- در بیان نکتهٔ دیگر: انفاق و صدقه از آنچه خود دوست دارید ۵۹۰
- در بیان یکی از اسرار صدقه ۵۹۱
- تتمه: در افضلیت صدقهٔ پنهانی ۵۹۲
- ختم: مطلوبیت کثرت صدقه ۵۹۳
- فصل: در فضیلت نماز شب ۵۹۵
- اشاره ۵۹۵
- در بیان صلاةٔ وسطی ۵۹۷
- فصل: در فضیلت تلاوت قرآن است ۶۰۰
- اشاره ۶۰۰
- در بیان آن که عبادت در جوان تأثیر کند ۶۰۳
- در آداب قرائت است ۶۰۴
- در اخلاص در قرائت است ۶۰۵
- در معنی ترتیل است ۶۰۸
- فصل: در بیان رفع ید در نماز و تقلیب آن است ۶۱۰
- اشاره ۶۱۰
- در بیان سرّ رفع یدتین است ۶۱۲
- در تنبّه به یکی از مکاید شیطان است ۶۱۴
- فصل: در فضیلت مسواک است ۶۱۵
- فصل: در بیان مبادی محاسن اخلاق و مساوی آن ۶۱۷
- حدیث سی ام: اقسام قلوب ۶۲۴
- اشاره ۶۲۴
- مقدمه: در ترغیب به اصلاح قلب ۶۲۶
- فصل: در بیان آن که تقسیم قلوب راجع به چه چیز است ۶۲۷
- اشاره ۶۲۷
- در بیان معنی الشقیّ شقیّ فی بطن اُمه... ۶۲۸

- ۶۲۹ ----- در بیان وجه حصر قلوب -----
- ۶۳۰ ----- فصل: در بیان حالات قلوب است -----
- ۶۳۰ ----- در بیان آن که قلب مؤمن ازهر است -----
- ۶۳۱ ----- در بیان آن که قلب مؤمن بر طریق مستقیم است -----
- ۶۳۲ ----- در بعض مکاید شیطان است -----
- ۶۳۵ ----- تتمیم: در بیان قلب منافق و فرق آن با قلب مؤمن -----
- ۶۳۷ ----- ختام: در بیان آن که غفلت از حق انتکاس قلب است -----
- ۶۳۸ ----- حدیث سی و یکم: توصیف نشدن حق تعالی و رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) و أئمه(علیهم السلام) ومؤمنین -----
- ۶۳۸ ----- اشاره -----
- ۶۴۰ ----- فصل: در بیان مراد از عدم توصیف حق -----
- ۶۴۰ ----- اشاره -----
- ۶۴۴ ----- در بیان آن که علم به حقیقت اسماء و صفات ممکن نیست -----
- ۶۴۵ ----- فصل: در بیان آن که علم به حقیقت روحانیت انبیا و اولیا به قدم فکر حاصل نشود -----
- ۶۴۷ ----- فصل: در بیان معنای عبدّ احتجب الله عزّ وجلّ بسبع -----
- ۶۴۹ ----- فصل: در بیان معنی تفویض امر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم -----
- ۶۴۹ ----- اشاره -----
- ۶۵۲ ----- در اشاره اجمالیه به معنای تفویض -----
- ۶۵۳ ----- فصل: در اشاره به مقامات أئمه علیهم السلام است -----
- ۶۵۳ ----- اشاره -----
- ۶۵۵ ----- در بیان حقیقت عصمت است -----
- ۶۵۶ ----- فصل: در بیان آن که ایمان به وصف نیاید -----
- ۶۵۶ ----- اشاره -----
- ۶۵۷ ----- در فضیلت مصافحه -----
- ۶۶۰ ----- حدیث سی و دوم: یقین و رضا -----
- ۶۶۰ ----- اشاره -----
- ۶۶۱ ----- فصل: در بیان معنای ولا یلومهم علی ما لم یؤتیه الله -----

- ۶۶۱ - اشاره
- ۶۶۲ - در جمع اخبار مقسوم بودن رزق و اخبار رجحان طلب
- ۶۶۴ - فصل: در علامت های صحت یقین است
- ۶۶۴ - اشاره
- ۶۶۵ - در بیان آن که مردم دو طبقه اند
- ۶۶۷ - فصل: در نقل کلام معتزله و اشاعره و اشاره به مذهب حق
- ۶۶۸ - فصل: در بیان آن که زوج و راحت را حق تعالی در یقین و رضا قرار داده
- ۶۷۰ - حدیث سی و سوم: ولایت و اعمال
- ۶۷۰ - اشاره
- ۶۷۱ - فصل: جمع اخبار حَتّ بر عبادات با اخباری که صورتاً مخالف با آن است
- ۶۸۳ - فصل: در بیان آن که ولایت اهل بیت شرط قبولی اعمال است
- ۶۸۶ - حدیث سی و چهارم: مقام مؤمن نزد حق تعالی
- ۶۸۶ - اشاره
- ۶۹۰ - تنبیه: نقل کلام شیخ بهایی در صحت سند این حدیث
- ۶۹۱ - فصل: در بیان توجیهاتی است که از نسبت تردید به حق شده
- ۶۹۱ - اشاره
- ۶۹۱ - توجیه شیخ بهایی از حدیث تردید
- ۶۹۲ - در توجیه عرفانی از حدیث تردید
- ۶۹۴ - تتمیم: در بیان توجیه دیگر از حدیث تردید
- ۶۹۶ - فصل: در بیان آن که حق تعالی با فقر و غنا و غیر اینها اصلاح حال مؤمنین فرماید
- ۶۹۷ - فصل: در بیان قرب فرائض و نوافل و نتیجه آن به حسب طریقه اهل ذوق و سلوک
- ۶۹۷ - اشاره
- ۷۰۰ - در سر اختلاف انبیا در نبوت
- ۷۰۱ - فصل: در نقل کلام شیخ اجل بهایی است
- ۷۰۱ - اشاره
- ۷۰۲ - در نقل کلام محقق طوسی است

- ۷۰۳ ----- تتمه: بیان شیخ بهائی (ره) در افضلیت واجبات از مستحبات
- ۷۰۴ ----- حدیث سی و پنجم: معرفت اسماء حق، مسأله جبر و تفویض
- ۷۰۴ ----- اشاره
- ۷۰۵ ----- فصل: در بیان آن که برای اسماء حق دو مقام است
- ۷۰۷ ----- فصل: در اشاره به مسأله جبر و تفویض
- ۷۰۹ ----- فصل: در بیان آن که حق تعالی سؤال نشود از آنچه بکند
- ۷۱۲ ----- حدیث سی و ششم: صفات حق
- ۷۱۲ ----- اشاره
- ۷۱۳ ----- فصل: در بیان عینیت صفات حق با ذات است
- ۷۱۳ ----- اشاره
- ۷۱۵ ----- نقل و تحقیق: نقل کلام حکما در تقسیم اوصاف حق
- ۷۱۶ ----- در تحقیق عینیت اوصاف با ذات مقدس
- ۷۱۸ ----- فصل: در بیان علم قبل از ایجاد است
- ۷۲۱ ----- فصل: در معنی سمع و بصر حق است
- ۷۲۱ ----- اشاره
- ۷۲۳ ----- در بیان آن که هر شیئی اسبط باشد مفاهیم کمالیه بیشتر بر او صدق کند
- ۷۲۴ ----- فصل: در بیان کیفیت تعلق علم حق بر معلومات است
- ۷۲۴ ----- اشاره
- ۷۲۵ ----- در بیان مراد حکما که علم حق را به جزئیات به طریق کلی می دانند
- ۷۲۶ ----- فصل: در بیان میزان صفات ثبوتیه و سلبیه است
- ۷۲۶ ----- اشاره
- ۷۲۷ ----- در بیان آن که تجدد و حرکت از صفات سلبیه است
- ۷۳۰ ----- حدیث سی و هفتم: معرفت خدا و رسول و اولی الامر
- ۷۳۰ ----- اشاره
- ۷۳۲ ----- فصل: در بیان مراد از «اغْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»
- ۷۳۷ ----- دفع وهم: در بیان آن که احادیث وارده در معارف به معانی عامیه حمل نشود

۷۴۰	حدیث سی و هشتم: آفرینش آدم بر صورت خداوند
۷۴۰	اشاره
۷۴۴	فصل: در بیان آن که آدم مظهر تام الهی و اسم اعظم حق جل و علاست
۷۴۸	حدیث سی و نهم: خیر و شر
۷۴۸	اشاره
۷۵۲	فصل: در بیان آن که هر یک از خیر و شر متعلق ایجاد و خلقت گردند
۷۵۴	فصل: در کیفیت اجرای حق خیرات و شرور را به دست بندگان
۷۵۴	اشاره
۷۵۶	در ابطال جبر است
۷۶۰	حدیث چهلم: تفسیر سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید»
۷۶۰	اشاره
۷۶۲	فصل: در اشاره اجمالی به تفسیر سوره مبارکه «توحید»
۷۶۲	اشاره
۷۶۳	در اشاره به (بسم الله) است
۷۶۶	فصل: در تفسیر آیات سوره «حدید» تا (غَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ)
۷۷۴	خاتمه: نهایت معرفت بشری
۷۷۴	ترغیب به تدبر در آیات شریفه
۷۷۵	دعا و ختام
۷۷۶	فهارس
۷۷۶	اشاره
۷۷۸	۱ - فهرست آیات کریمه
۷۹۴	۲ - فهرست احادیث شریفه
۸۳۳	۳ - فهرست اسماء معصومین علیهم السلام
۸۳۷	۴ - فهرست اعلام
۸۵۵	۵ - فهرست کتب
۸۶۲	۶ - فهرست اشعار

۸۶۴ ----- فهرست لغات ----- ۷

۸۹۸ ----- فهرست واژگان، نمایه ها و اصطلاحات ----- ۸

۱۰۷۱ ----- فهرست منابع ----- ۹

۱۰۹۳ ----- فهرست موضوعات ----- ۱۰

۱۱۶۲ ----- درباره مرکز -----

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 46 شرح چهل حديث (اربعين حديث)

مشخصات کتاب

سرشناسه : خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368.

Khomeyni, Ruhollah, Leader and Founder of IRI

عنوان قراردادی : اربعين . شرح

عنوان و نام پدیدآور : موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 46 شرح چهل حديث (اربعين حديث)/ نویسنده امام خمینی (س).

وضعیت ویراست : [ویراست ؟].

مشخصات نشر : تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1394.

مشخصات ظاهری : 923ص.

فروست : موسوعه الامام الخميني قدس سره الشريف.

شابک : 300000 ریال: 6-011-335-964-978

یادداشت : چاپ پنجاه و نهم.

یادداشت : چاپ قبلی : موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1386 (800ص.).

یادداشت : کتابنامه : ص. [867] - 888 ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368 . اربعين -- نقد و تفسیر

موضوع : اربعينات -- قرن 14

Arab'inat -- 20th century*

اربعينات -- قرن 14 -- نقد و تفسیر

Arab'inat -- 20th century -- Criticism and interpretation*

شناسه افزوده: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368. اربعین. شرح

شناسه افزوده: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works : شناسه افزوده

رده بندی کنگره : 9/143BP/خ8الف/172024 1394

رده بندی دیویی : 218/297

شماره کتابشناسی ملی : 4939768

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

آدرس سایت : <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال: مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: محمد علی ملک محمد

ص: 1

اشاره

فہرست اجمالی

مقدمہ ناشر ... ہفت

مقدمہ چاپ سابق ... یازده

متن (شرح چہل حدیث) ... 1 - 734

حدیث اوّل: جہاد نفس ... 3

حدیث دوم: ریا ... 39

حدیث سوم: عجب ... 69

حدیث چہارم: کبر ... 89

حدیث پنجم: حسد ... 119

حدیث ششم: حبّ دنیا ... 133

حدیث ہفتم: غضب ... 149

حدیث ہشتم: عصییت ... 163

حدیث نہم: نفاق ... 173

حدیث دہم: هوای نفس و طول امل ... 185

حدیث یازدہم: فطرت ... 199

حدیث دوازدہم: تفکّر ... 211

حدیث سیزدہم: توکّل ... 239

حدیث چہاردہم: خوف ورجا ... 247

حدیث پانزدہم: امتحان و آزمایش مؤمنان ... 261

حدیث شانزدہم: صبر ... 279

حدیث ہفدہم: توبہ ... 299

حدیث هجدهم: ذکر خدا ... 317

حدیث نوزدهم: غیبت ... 329

حدیث بیستم: اخلاص ... 355

حدیث بیست و یکم: شکر ... 373

حدیث بیست و دوم: کراهت از مرگ ... 395

حدیث بیست و سوم: اصناف جویندگان علم ... 407

حدیث بیست و چهارم: اقسام علم ... 425

ص: 5

- حدیث بیست و پنجم: وسوسه و شك ... 441
- حدیث بیست و ششم: فضیلت عالم ... 453
- حدیث بیست و هفتم: عبادت و حضور قلب ... 467
- حدیث بیست و هشتم: لقاء الله ... 497
- حدیث بیست و نهم: وصایای رسول اکرم به امیرالمؤمنین علی ... 515
- حدیث سی ام: اقسام قلوب ... 583
- حدیث سی و یکم: توصیف نشدن حق تعالی و رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) و مؤمنین ... 597
- حدیث سی و دوم: یقین و رضا ... 619
- حدیث سی و سوم: ولایت و اعمال ... 629
- حدیث سی و چهارم: مقام مؤمن نزد حق تعالی ... 645
- حدیث سی و پنجم: معرفت اسماء حق، مسأله جبر و تفویض ... 663
- حدیث سی و ششم: صفات حق ... 671
- حدیث سی و هفتم: معرفت خدا و رسول و اولی الامر ... 689
- حدیث سی و هشتم: آفرینش آدم بر صورت خداوند ... 699
- حدیث سی و نهم: خیر و شر ... 707
- حدیث چهلم: تفسیر سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید» ... 719
- فهرست آیات کریمه ... 737
- فهرست احادیث شریفه (عربی - فارسی) ... 753
- فهرست اسماء معصومین علیهم السلام ... 773
- فهرست اعلام ... 777
- فهرست کتب ... 785

فهرست اشعار ... 789

فهرست لغات ... 791

فهرست واژگان، نمایه ها و اصطلاحات ... 803

فهرست منابع ... 867

فهرست موضوعات ... 889

ص: 6

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

سنت «اربعين» نویسی به معنای شرح چهل حدیث برگزیده، در میان عالمان اسلامی، آموزه ای است برگرفته از سخن سرور کائنات رسول خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «من حفظ علی أمتي أربعين حديثاً ممّا يحتاجون إليه في أمر دينهم، بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً». عالمان شیعه و سنی در تأسی به این کلام نورانی نبوی، کتب و رسائل فراوان و پرتعدادی پدید آورده اند که شاید قدیمی ترین کتاب اربعین به سده چهارم قمری می رسد و کتاب «اربعین حدیث» یا «شرح چهل حدیث» امام خمینی (س) در راستای همین سنت اسلامی و عمل به این سخن نبوی است.

از جانب دیگر، یکی از دروس متداول در حوزه های علمیه که توسط علمای عامل و بزرگان اهل معرفت ارائه می گردید، درس اخلاق بوده که آمیزه ای از علم اخلاق اسلامی بر پایه احادیث نورانی معصومین علیهم السلام و نصایح تأثیرگذار بر اساس انفاس قدسیه استاد بوده است. امام خمینی (س) نیز چند سال در سال های میانی بین رحلت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سرّه (1355 ش) تا هجرت آیت الله العظمی حاج سید حسین طباطبایی بروجردی قدس سرّه (1323 ش) به قم، در مدرسه ملاصادق و سپس فیضیه برای طلاب و گروهی از غیر طلبه ها، درس اخلاق می فرمودند و علاوه بر تدریس فلسفه و عرفان و سطوح عالیّه فقه و اصول، به تربیت روحی و تهذیب نفوس طلاب و فضلالی حوزه علمیه قم اهتمام داشتند.

ایشان در همین دوره، اقدام به نگارش چهار کتاب اخلاقی - عرفانی نموده اند که به ترتیب عبارتند از: «شرح چهل حدیث»، «سر الصلوة»، «آداب الصلوة»، «شرح حدیث جنود عقل و جهل» و ظاهراً بسیاری از مضامین این کتاب ها را در درس اخلاق خود نیز تبیین می فرمودند. کتاب «شرح چهل حدیث» در چهارم محرم 1358 / چهارم اسفند 1317 ش. به اتمام رسیده و در آن، ابتدا روایات اخلاقی و سپس روایات عرفانی مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است.

امام خمینی (س) در ابتدای کتاب و به هنگام نقل اولین حدیث، اسناد حدیثی خود را به مرحوم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس سرّه ذکر فرموده است که از طریق بزرگان فقه و حدیث، روایات کتاب «کافی» را با سند متصل خویش نقل می فرماید. ایشان در هنگام نقل احادیث این کتاب، از مرحوم کلینی با القاب و اوصاف والایی همانند: «ثقة الاسلام والمسلمین، فخر الطائفة الحقة ومقدمهم»، «الإمام الأقدم، حجة الفرقة ورئيس الأمة»، «فخر الطائفة وذخرها»، «الشيخ الثقة الجلیل»، «حجة الفرقة وإمامهم»، «حجة الفرقة وثقتها»، «الشيخ المحدثین وأفضلهم»، «الشيخ الأجل والثقة الجلیل»، «عماد الإسلام والمسلمین»، «رکن الإسلام»، «الشيخ الأقدم والركن الأعظم» یاد کرده اند.

حضرت امام در این کتاب، به آراء بزرگان عرفان و فلسفه و نیز فقها و محدثین عظام اشاره فرموده و در مقام تأیید یا نقد ایشان برآمده اند. ایشان به تناسب مضمون احادیث، مبانی فکری خویش را گاه به صورت تفصیلی و گاه به طور مختصر مورد تأکید قرار داده اند و به مسائل فراوانی از قبیل: فطرت، نظام احسن، قوای نفس، براهین اثبات خداوند و تجرد نفس، تجسم اعمال، عصمت، سریان صفات کمالی در موجودات، انسان کامل، حجب نورانی و ظلمانی، اسماء و صفات الهی، اعیان ثابته، توحید و... پرداخته اند.

نام کتاب بر اساس تعبیراتی که حضرت امام فرموده اند «شرح اربعین حدیث» است اما با نام های چهل حدیث، اربعین حدیث، و شرح چهل حدیث نیز از آن یاد می شود.

نسخه اصلی و دست خط امام از این کتاب، طی حمله مأموران ساواک به منزل حضرت امام در قم به سال 1342 ش. مفقود گردیده است، اما برگه هایی از چرک نویس

کتاب که اکثراً ایشان در کاغذهای باطله یا در اطراف و پشت نامه‌ها نوشته‌اند در کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله علیه موجود و حاوی اکثر صفحات تا حدیث 29 می‌باشد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام متذکر شده‌اند که ممکن است نسخه‌ای از کتاب در کتابخانه آیت الله ملا علی معصومی همدانی موجود باشد و به این ترتیب، یک استنساخ کامل از این اثر، به دست آمد. استنساخ دیگری نیز از کتاب وجود دارد که فقط مشتمل بر سیزده حدیث بوده و ناقص است.

برای نخستین بار حدیث اول از این کتاب، همراه با شرح تفصیلی مرحوم آیت الله فهری در سال 1363 ش. توسط «انتشارات طه» قزوین منتشر گردید و پس از آن، چهار حدیث اول با شرح آقای فهری در سال 1365 ش از سوی انتشارات اطلاعات چاپ گردید.

سپس در سال 1366 ش. مجموعهٔ چهل حدیث بدون شرح، به طور کامل و در دو مجلد با عنوان «اربعین حدیث» توسط انتشارات طه به چاپ رسید و در همان سال‌ها، حدود بیست حدیث از کتاب در مجله اعتصام وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی انتشار یافته است. مرکز نشر فرهنگی رجاء در سال 1368 ش. و بلافاصله پس از رحلت امام خمینی (س)، کتاب را با تصحیح جدید و پاورقی تعیین مصادر با عنوان «چهل حدیث» در اختیار علاقه‌مندان قرار داد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال 1371 ش. با تصحیح متن و پاورقی‌های توضیحی و تعیین مصادر کتاب به همراه فهرس فنی، کتاب را با عنوان «شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)» منتشر نمود و از آن پس همان متن ملاک چاپ‌های بعدی قرار گرفت.

این کتاب تا کنون به زبان‌های عربی، اردو و اندونزیایی ترجمه شده است. ترجمه عربی با عنوان «الاربعون حدیثاً» توسط آقای سید محمد غروی در سال 1370 ش / 1411 ق در شهر صور لبنان انجام شده و توسط دارالتعارف بیروت، دارالکتاب الاسلامی قم و در نجف اشرف به چاپ رسیده است. ترجمه اردو در سال 1387 ش توسط معاونت امور بین‌الملل مؤسسه با نام «چالیس حدیثین» منتشر شده است و

ترجمه اندونزیایی آن از روی متن عربی به سال 2004 م. در جاکارتا توسط مرکز فرهنگی اسلامی (میزان) منتشر گردیده است.

کتب دیگری نیز بر اساس کتاب حاضر منتشر شده است که برخی از آن عبارتند از: «برکرانه شرح چهل حدیث امام خمینی» که به قلم آقای جواد محدثی با حفظ مفاد و محتوای مطالب امام، نوشته شده و توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال 1387 منتشر گردیده است؛ «برگزیده ای از کتاب شرح چهل حدیث» تلخیص بدون تصرف در الفاظ کتاب که به کوشش آقای سید حسن اسلامی انجام شده و توسط این مؤسسه در سال 1388 انتشار یافته است؛ «زبدة الأربعین حدیثاً» که در سال 1415 ق. به گزینش آقای سامی خضرة از ترجمه آقای غروی توسط دارالهادی بیروت چاپ گردیده است.

اینک مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) به مناسبت چاپ «موسوعه امام خمینی (س)» تصحیحی دوباره بر متن و ویرایش کتاب انجام داده و با تکمیل و اصلاح پاورقی ها، اقدام به نشر آن نموده است.

روش تحقیق

1 - مقابله با نسخه های موجود و تصحیح متن.

2 - ویرایش متن.

3 - اضافه نمودن عناوین لازم که در کروش [] قرار داده شده است.

4 - اصلاح و تکمیل پاورقی های تحقیقی.

5 - تنظیم مجدد فهرس فنی کتاب.

در پایان لازم است از محققین بزرگواری که در تصحیح و تحقیق کتاب تلاش وافر نموده اند، تشکر نماییم.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

دفتر قم

ص: 10

بسم الله الرحمن الرحيم

چهل حدیث یکی دیگر از آثار ضمیر فیض پذیر عارف و عالم ربّانی، حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - است. معظم له این کتاب را در شرح و بیان چهل حدیث از احادیث موروث از معصومان نگاشته اند. سنت «اربعین» نویسی از قدیم الایام در میان علمای دین معمول بوده است، و حضرت امام نیز برای مسلوک داشتن سنت سلف بر عهده گرفته بودند که کتابی در این زمینه تصنیف کنند. مطاوی کتاب همه در تفحص از حقیقت اخباری از پیشوایان معصوم دین و سرشار از تذکرات اخلاقی و نکات عرفانی و حکمی است.

«اربعین» (چهل حدیث) عنوان کتاب هایی است که معمولاً در بردارنده چهل حدیث است، یا آنکه چهل باب است در حدیث. تألیف «اربعینیات» ظاهراً از قرن چهارم هجری معمول شده و در کتاب های عربی به «کتب الاربعینیات» معروف است. بنای اربعینیات حدیث مشهوری است که در طرق کثیر روایت شده، و آن حدیث چنین است: «من حفظ علی أمتي أربعين حديثاً في أمر دينها، بعثه الله تعالى يوم القيامة في زمرة الفقهاء والعلماء». کسانی همچون ابوبکر کلاباذی (وفات 380) و أبو عبدالرحمن سلمی و أبونعیم اصفهانی و شیخ بهایی، و غیر ایشان در این باب تألیف کرده اند، و هر يك اربعین خود را به قصدی پرداخته اند، مثلاً یکی احادیث مربوط به توحید، و یکی احادیث درباره زهد و نسك و مواعظ، و دیگری احادیث در باب عبادات را جمع کرده، مانند اربعین - حاوی چهل حدیث از طریق اهل بیت نبوت - از شیخ بهایی، که ابن خاتون، از علمای شیعه و از

شاگردان شیخ، بر آن شرح نوشته است. اربعین مجلسی دوم، شرحی مفصل به عربی بر چهل حدیث که تقریرات درسی مجلسی است. یا کتاب الاربعین از شهید اول که مشتمل است بر چهل حدیث، بدون شرح و توضیح، و بیشتر احادیث آن در باب عبادات است. یا اربعین نورالدین عبدالرحمن جامی که حاوی چهل حدیث و ترجمه منظوم آنهاست.

کتاب حاضر در اصل تقریرات امام خمینی - قدس الله روحه - بوده است که مضامین آن را در مدرسه فیضیه و ملا صادق در قم برای شاگردان خود ایراد فرموده بودند، سپس تصمیم گرفتند کتابی در همین زمینه تألیف کنند، و این کتاب را در 1358 هـ. ق. به پایان آوردند. سی و سه حدیث از احادیث این دفتر مربوط به اخلاقیات و مهلکات و منجیات، و هفت حدیث آخر در باب اعتقادات و معارف است. روش معظم له در توضیح احادیث چنین است که ابتدا حدیث را نقل می کنند، سپس آن را به فارسی ترجمه می کنند، و آن گاه کلمات اصلی حدیث، و گاه غالب تعبیرات و کلمات آن، را شرح و معنا می کنند، و در معنای حدیث متعرض نکته ای که در شرح حدیث سودمند است می شوند، و پس از فراغ از شرح تعبیرات و اصطلاحات و تمهیدات لازم، به شرح متن می پردازند، و طی چند «فصل» شرح حدیث را به پایان می برند.

همان طور که در بالا یاد شد، سی و سه حدیث اول مربوط به مسائل اخلاقی است. در این قسمت وجهه همت مصنف بزرگوار کتاب این است که تمویهات نفس را آشکار کنند و مفاصد هر يك از ذمائم اخلاقی همچون کبر، ریا، غضب و حسد، را شرح دهند و در خلال مطالب مواضعی درج کنند که در بازداشت نفس از معصیت سودمند قرار گیرد. در هر باب آیاتی از کلام آسمانی استشهاد کرده اند و گاه از سخنان ارباب ضمائر پاک نیز استفادت جسته اند که در بین آنان در درجه اول معلم روحانی و ارجمند خود ایشان، مرحوم شاه آبادی، است که در زمان تألیف این کتاب در قید حیات بوده اند.

چنانکه گفته شد، آنچه در شرح این روایات مطمح و مطرح نظر معظم له بوده بیدار ساختن خواننده و تنبه دادن به اوست که از مباشرت لذات دست بردارد و مباشر اعمال صالح گردد، و با طی طریق سلوک خود را از صفات بد و ناپسند میرا سازد، تا به فیض

هدایت نایل گردد و با ایمان درست و عمل پاکیزه خدای خویش را ملاقات کند. مصنف بزرگوار که معلم بزرگ اخلاق بوده اند در این ابواب بیاناتی عالی و قوی و مؤثر دارند که در شدت تأثیر و نفوذ در قلب می توان گفت که در وقت تحریر مطالب سر ایشان از عالم قدس فایض بوده است.

هفت حدیث آخر کتاب در شرح مطالبی است که از سنگین ترین و در عین حال عالی ترین و نفیس ترین مطالب و مباحث عرفانی محسوب است. مباحثی از قبیل جبر و تقویض عرفانی، بحث ذات و اسماء و صفات حق تعالی، شناخت باری و آفرینش آدم بر صورت او، و مانند آن. این احادیث را که همه بنیه و جنبه عرفانی دارند و هر يك از مستندات محکم عارفان است طبعاً معظم له به مذاق عرفان تفسیر کرده اند، اما در جای خود متذکر شده اند که حمل این روایات و آیات بر معانی عرفانی به سائقه ذوق شخصی نبوده و بر طبق آهوی کسان تفسیر نکرده اند، بلکه اینها معارفی است که اصحاب حال و ارباب علوم افاضی، با معیاری که همان ضمیر صافی برخوردار از فیض هدایت ایشان است، به دست داده اند. و در عین حال کلام الهی را منزله از کنه یابی دانسته اند و علم آن را مخصوص انبیا و ائمه شمرده اند. حضرت امام خمینی در عرفان نظری ممحّض بوده اند و در شرح این احادیث به طرح مباحث نفیس عرفانی پرداخته اند، اما چنانکه فرموده اند همه جا توجه داشته اند که عقاید غیر مستفاد از شرح را در شرح

خویش وارد نسازند و بر وفق منهج مستقیم شرع گام بردارند، و گاه به تناسب به ایرادات اهل قشور نیز پاسخ گفته اند.

اهل عرفان و نظر پایه عالی و مایه ارجمند این کتاب را می شناسند. برای آنان این کتاب نیاز به معرفی ندارد. برای غیر آنان نیز مقالتهی معجل عهده دار باز نمودن همه نقایس این اثر نتواند بود. کتاب چهل حدیث پیش از این (و پس از پیروزی انقلاب اسلامی) به چند صورت به چاپ رسید. يك بار چهار حدیث از آن همراه با شرح در انتشارات اطلاعات چاپ شد. سپس انتشارات طه (در قزوین) آن را منتشر ساخت. و مرکز نشر فرهنگی رجا نیز آن را بار دیگر به چاپ رساند. امتیاز مهم چاپ حاضر بر

سایر چاپ‌ها مقابله دقیق با دو نسخه موجود (1) و اصلاح اغلاطی است که در چاپ‌های دیگر وجود دارد، به اضافه ویرایش فنی مطابق آیین و پاراگراف بندی صحیح، و ترجمه عبارات و روایاتی که در متن ترجمه نشده است، و اعراب گذاری همه عبارات عربی. همچنین فهرس مختلف که برای کتاب تنظیم شده و ارجاعات به مآخذ و منابع که همچون دو کتاب دیگر چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (سرّ الصلوة و آداب الصلوة)

تا حد مقدور دقیق به عمل آمده است.

بهترین دروهای ما نثار روح پر فتوح امام خمینی (س)، بر پا کننده نظام عدل و حق، و راهگشای تلاشگران راستی و رستگاری باد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

ص: 14

1- - دو استنساخ از کتاب «چهل حدیث» امام خمینی به عمل آمده است، که یکی از آن دو سیزده حدیث را نسخه برداری کرده، و دیگری نسخه کاملی است متعلق به مرحوم آیت الله العظمی، آخوند ملا علی همدانی، اعلی الله مقامه. تصویر نمونه ای از هر دو نسخه در پایان کتاب آمده است.

شرح چهل حدیث

اربعین حدیث

ص: 15

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

خداوند! آینه دل را به نور اخلاص روشنی بخش؛ و زنگار شرک و دویینی را از لوح دل پاک گردان؛ و شاهراه سعادت و نجات را به این بیچارگان بیابان حیرت و ضلالت بنما؛ و ما را به اخلاق کریمانه متخلق فرما؛ و از نفحات و جلوه های خاص خود که مختص اولیای درگاه است ما را نصیبی ده؛ و لشکر شیطان و جهل را از مملکت قلوب ما خارج فرما؛ و جنود علم و حکمت و رحمان را به جای آنها جایگزین کن؛ و ما را با حب خود و خاصان درگاهت از این سرای درگذران؛ و در وقت مرگ و بعد از آن با ما با رحمت خود رفتار فرما؛ و عاقبت کار ما را با سعادت قرین کن؛ بحق محمد و آل الطاهرین، صلوات الله علیهم أجمعین.

و بعد، این بنده بی بضاعت ضعیف مدتی بود با خود حدیث می کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - که در کتب معتبره اصحاب و علماء، رضوان الله علیهم، ثبت است، جمع آوری کرده، و هر یک را به مناسبت شرحی کند که با حال عامه مناسبتی داشته باشد؛ و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان نیز از آن بهره بگیرند؛ شاید، ان شاء الله، مشمول حدیث شریف

ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - شوم که فرموده است: «مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي حَدِيثًا يُنْتَفَعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا»⁽¹⁾، تا - بحمد الله و حسن توفیقه - موفق به شروع آن شدم و از خدای تعالی توفیق اتمام می طلبم؛ إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

ص: 1

1- - «هر که از برای نفع امت من چهل حدیث حفظ کند، خدای تعالی او را روز حساب فقیهی دانشمند برانگیزد». (وسائل الشیعة، ج 27، ص 99، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضی»، باب 8، حدیث 72)

حدیث اول [جهاد نفس]

الحدیث الأول : أَخْبَرَنِي إِجَارَةٌ ، مَكَاتِبَةٌ وَمُشَافَهَةٌ (1) عِدَّةٌ مِنَ الْمَشَايخِ الْعِظَامِ وَالثَّقَاتِ الْكِرَامِ مِنْهُمْ الشَّيْخُ الْعَلَامَةُ الْمُتَكَلِّمُ الْفَقِيهُ الْأُصُولِي الْأَدِيبُ الْمُتَبَحَّرُ الشَّيْخُ مُحَمَّدْرُضَا آلِ الْعَلَامَةِ الْوَفِيِّ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ الْأَصْفَهَانِيِّ (2) - أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ - حِينَ تَسَرَّفُهُ بِقَمِّ

ص: 3

1- - برای حفظ احادیث از دستبرد مفتریان و جاعلان و جلوگیری از نقل آنها توسط راویان ناآشنا و نااهل ، دانشمندان علم حدیث از دیرباز رسم دادن و گرفتن «اجازه روایت» معمول داشته اند . مشایخ حدیث هر کس را که در علم و تقوا می آزمودند به او اجازه روایت می دادند . طالبان علم نیز برای کسب اعتبار در نقل حدیث به نزد مشایخ این علم می رفته و از آنان حدیث می آموخته درخواست اجازه می کردند . این سیره حسنه تاکنون کم و بیش ادامه دارد . اجازاتی که مشایخ می دادند مختلف بود از جمله آنها اجازه کتبی و شفاهی بود و دارنده این اجازه در مقام نقل حدیث می گوید : «فلانی با اجازه کتبی یا شفاهی مرا چنین خبر داد» . نظر به این سنت است که امام قدس سره در آغاز ، برخی از سلسله اسناد خود را پشت به پشت تا محمد بن یعقوب کلینی - قدس الله اسرارهم - نقل فرموده اند .

2- - شیخ محمدرضا مسجد شاهی ، متوفی به سال 1362 ق از شخصیت های بزرگ و رجال علمی اصفهان و از خاندان شیخ محمدتقی اصفهانی است . وی از شاگردان میرزای شیرازی و سید محمد فشارکی و آخوند خراسانی و هم مباحثه و مصاحب آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بوده است . شیخ از 1344 تا 1345 ق در قم به تدریس اشتغال داشت . پس از شهادت عموی خود ، حاج آقا نورالله اصفهانی ، به اصفهان بازگشت و تا پایان عمر در آن جا ساکن بود . وی مرجعیت شیعه داشت و در اصفهان حوزه درس وی تا پایان حیاتش برقرار بود . جد ایشان ، شیخ محمدتقی اصفهانی ، متوفی به سال 1248 ق ، از فقهای نامدار و از شاگردان وحید بهبهانی بود . حوزه درس ایشان هم در شهر اصفهان بود و میرزای شیرازی و سید حسن مدرس از شاگردان او بودند . تصنیف مشهور او : هدایه المسترشدين در شرح معالم الدين است .

الشَّريفِ ، والشَّيْخُ الْعَالِمُ الْجَلِيلُ الْمُتَعَبِّدُ الثَّقَةُ الثَّبْتُ الْحَاجُّ شَيْخُ عَبَّاسِ الْقَمِّي (1) - دَامَ تَوْفِيْقُهُ - كِلَاهُمَا عَنِ الْمَوْلَى الْعَالِمِ الرَّاهِدِ الْعَابِدِ الْفَقِيهِ الْمَحْدَثِ الْأَمِيرِزَا حَسِينِ النَّوْرِي (2) - نَوَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ الشَّريفَ - عَنِ الْعَلَامَةِ الشَّيْخِ مُرْتَضَى الْأَنْصَارِي (3) ، قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ. وَمِنْهُمْ السَّيِّدُ السَّنْدُ الْفَقِيهُ الْمُتَكَلِّمُ الثَّقَةُ الْعَيْنُ الثَّبْتُ الْعَلَامَةُ السَّيِّدُ مُحْسِنُ الْأَمِينِ الْعَامِلِي (4) - أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَاتِهِ - عَنِ الْفَقِيهِ الْعَلَامِ ، صَاحِبِ الْمَصْنُفَاتِ الْعَدِيْدَةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ هَاشِمِ

ص: 4

1- - حاج شيخ عباس قمی (1294 - 1359 ق) از محدثان بزرگ شیعه در قرن 14 و از جمله مشایخ روایت است که امام خمینی قدس سره از ایشان اجازه دریافت کرده اند. وی سالیانی دراز ملازم علامه متبحر، میرزا حسین نوری رحمه الله بوده و در استنساخ و مقابله و تصنیف آثار میرزا مددکار وی بوده است. شیخ عباس مردی محقق و کثیرالتألیف بود. سفینه البحار یکی از تصنیفات اوست که تألیف آن 27 سال به طول انجامید. از آثار اوست: کلیات مفاتیح الجنان، منتهی الآمال، تنمة المنتهی والفوائد الرضویة.

2- - حاج میرزا حسین بن محمدتقی نوری طبرسی 1254 - 1320 ق فقیه، مفسر و در علم حدیث کم نظیر و در علم رجال میرز بود وی در نشر احادیث اهل بیت سهم بزرگی داراست. او از شاگردان شیخ العراقین، شیخ مرتضی انصاری، و میرزای شیرازی بود و «شیخ اجازه» بزرگان پس از خود است. حاج شیخ عباس قمی و آقا بزرگ تهرانی، از شاگردان وی و از او اجازه دریافت کرده اند. از آثار اوست: مستدرک الوسائل، مستدرک مزارالبحار، النجم الثاقب، لؤلؤ ومرجان وتحفه الزائر.

3- - شیخ مرتضی انصاری (1214 - 1281 ق) ملقب به «خاتم الفقهاء والمجتهدین» از نوادگان جابر بن عبدالله انصاری صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم. وی یکی از نوایغ علم اصول است و تحولی بزرگ در این فن به وجود آورد. آراء و نظریات و آثار وی تا به امروز همچنان محل بحث و نظر و مورد توجه علمای بزرگ فقه است و شروح و حواشی بسیار بر آثار وی نگاشته شده است. برخی اساتید وی عبارت اند از: شیخ موسی کاشف الغطاء، شیخ علی کاشف الغطاء، ملا احمد نراقی و سید محمد مجاهد. از مجلس درس او فقهای بزرگ برخاسته اند که از جمله آنهاست آخوند خراسانی، میرزای شیرازی، و میرزا محمدحسن آشتیانی. از مهمترین آثار شیخ است: فرائد الأصول، کتاب المکاسب و کتاب الطهارة.

4- - سید محسن بن عبدالکریم بن علی بن محمد حسینی جبَلِ عامِلِي، ملقب به «امین» (1282 - 1371 ق) از اکابر علمای امامیه و مفاخر شیعه اثنا عشریه است. وی دروس مقدماتی را در زادگاه خود، جبل عامل، گذراند، و سپس در نجف نزد آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی، حاج آقا رضا همدانی، و شیخ محمد طه نجف، و دیگر بزرگان به تکمیل علوم پرداخت. وی پس از اتمام تحصیلات به جبَلِ عامل بازگشت و به تحقیق و تألیف و تدریس پرداخت. از او آثار علمی متعددی به جای مانده است که مهمترین آنها کتاب معروف اعیان الشیعة است. از این کتاب چاپ های متعددی در دست است. از آثار اوست: أساس الشریعة در فقه استدلالی، الدرّة البهیّة، المجالس السنیة، معدن الجواهر فی علوم الأوائل و الأواخر.

الموسوي الرضوي الهندي(1)، المُجاوِر في النجف الأشرف حياً وميتاً - قدّس الله سرّه - عَنِ العَلامةِ الأنصاري . ومنهم السيّد العالمُ الثَّقَةُ الثَّبْتُ السيّدُ أبو القاسم الدهردي الأصفهاني(2)، عَنِ السيّدِ السَّنَدِ الأَمجدِ الأَميرزا مُحَمَّدِ هاشمِ الأصفهاني(3) - قدّس سرّه - عَنِ العَلامةِ الأنصاري (وَلنا طُرُقُ أُخْرى غَيْرُ مُنتَهيةٍ إلى الشَّيخِ تَرَكناها) عَنِ المَوْلَى الأفضَلِ أَحْمَدَ التَّرَاقِي(4)، عَنِ السيّدِ مَهدي المَدْعُوِّ بِبَحْرِ العُلومِ صاحِبِ الكرامات(5) - رضوان الله عليه - عَنِ أُسْتادِ الكَلِّ الأفا مُحَمَّدِ باقرِ البهبهاني(6)، عَنِ والدِهِ الأَکْمَلِ مُحَمَّدِ

ص: 5

1- - محمد بن هاشم موسوی رضوی هندی (1242 - 1323 ق) در هند به دنیا آمد و در نجف تحصیل کرد و در همان جا وفات یافت . وی از شاگردان شیخ انصاری می باشد . از آثار اوست : نظم اللالی در رجال ، أرجوزه در فقه ، الأضواء المزبلة ، شرح الشرائع ، تقریرات درس شیخ انصاری .

2- - سید ابوالقاسم حسینی دهکردی متوفی به سال 1353 ق از شاگردان میرزا حسن شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی و میرزا حسین نوری است . از آثار اوست : حاشیه بر تفسیر صافی ، حاشیه بر وافی ، حاشیه بر مکاسب و الوسيلة في السير والسلوك .

3- - محمد هاشم بن زین العابدین موسوی اصفهانی معروف به «چهار سوقی» (1235 - 1318 ق) از فقهای امامیه و برادر مؤلف کتاب روضات الجنات می باشد . وی از شاگردان شیخ انصاری و از مشایخ اجازه سید محمد کاظم یزدی و شیخ الشریعة اصفهانی است . از آثار اوست : الاستصحاب ، أصول آل الرسول ، حاشیه بر اسفار ، حاشیه بر شرح لمعه ، حاشیه بر قوانین ، حاشیه بر معالم .

4- - احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر نراقی متوفی به سال 1244 ق . فقیه و محدث و در رجال و ریاضی و علوم عقلی استاد و به زهد و تقوا مشهور بود . بیشتر علوم را از محضر پدرش ملا محمد مهدی نراقی ، که از نوادر روزگار بود ، استفاده کرد . استادان دیگر وی سید مهدی - بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء بودند . وی استاد شیخ انصاری و سید محمد شفیع جاپلقی است . از آثار اوست : معراج السعادة ، مفتاح الأحكام ، عوائد الأيام ، منهاج الوصول إلى علم الأصول ، مستند الشيعة و دیوان شعر فارسی .

5- - سید مهدی بن مرتضی طباطبایی بروجردی 1154 - 1212 ق معروف به «بحرالعلوم» از فقهای بزرگ و عرفای کامل و صاحب کرامات و مورد احترام و تکریم خاص و عام بود . وی از معدود کسانی است که در زمان غیبت کبرا بارها خدمت امام زمان علیه السلام مشرف گردیده بود . سید بحر العلوم ریاست علمی و اجتماعی داشت و در حوزه درس او فقهای بزرگی ، مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء ، سید محمد جواد عاملی ، شیخ محمد تقی اصفهانی ، ملا احمد نراقی ، ابو علی حائری و شیخ اسدالله تستری تربیت شده اند . معروف ترین آثار وی المصابیح ، الدرّة النجفیة در فقه و کتاب رجال است .

6- - محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی (1116 یا 1117 - 1208 ق) معروف به «وحید» و «استاد کل» و «آقا» ، فقیه ؛ اصولی و رجالی مشهور . او کربلا- را مرکز کار خود قرار داد و با تربیت شاگردانی زبده و تشکیل جلسات بحث و مناظره توانست به حاکمیت اخباری ها بر فقه پایان دهد . از معروف ترین شاگردان وی می توان از سید مهدی بحر العلوم ، شیخ جعفر کاشف الغطاء ، میرزای قمی (صاحب القوانين) ، ملا محمد مهدی نراقی ، سید علی طباطبایی (صاحب الرياض) ، سید مهدی شهرستانی ، سید محمد باقر شفتی و سید جواد عاملی (صاحب مفتاح الكرامة) نام برد .

أَكْمَل(1) ، عَنِ الْمَوْلَى مُحَمَّدَ باقر المجلسي(2) ، عَنِ وَالِدِهِ الْمُحَقِّقِ الْمَوْلَى مُحَمَّدِ تَقِيِّ الْمَجْلِسِيِّ(3) ، عَنِ الشَّيْخِ الْمُحَقِّقِ الْبَهَائِيِّ(4) ،
عَنِ وَالِدِهِ الشَّيْخِ حُسَيْنِ(5) ، عَنِ الشَّيْخِ زَيْنِ

ص: 6

- 1- - ملا محمد اَکمل ، پدر محمدباقر بهبهانی ، در علم و تقوا معروف و از مشایخ اجازه بوده است .
- 2- - ملا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی اصفهانی ، مشهور به علامه مجلسی (1037 - 1111 ق) از علمای بزرگ شیعه و در علوم مختلف اسلامی به خصوص حدیث متبحر بود . اساتید وی پدرش ، و شیخ حر عاملی ، و سید علی خان شیرازی بوده اند ؛ و شاگردان بسیاری ، از جمله میرزا عبدالله افندی ، (مؤلف ریاض العلماء) ، سید نعمت الله جزایری ، ملاصالح مازندرانی ، تربیت کرده است . او در جمع و نشر احادیث امامیه کوششی فراوان به کار برده است و بیش از 60 جلد کتاب به فارسی و عربی دارد . مهمترین اثر او بحار الأنوار است . از آثار اوست : مرآة العقول در شرح کافی ، حیوة القلوب ، زاد المعاد ، حق الیقین ، جلاء العیون ، حلیة المتقین و الأربعون حدیثاً .
- 3- - ملا محمدتقی بن مقصود علی اصفهانی ، مشهور به مجلسی اول (1070 ق) فقیه ، محدث ، رجالی و مردی عابد و زاهد بوده است . و در نشر احادیث شیعه سهمی بسزا دارد . و از شاگردان شیخ بهایی و ملا عبدالله شوشتری است . آثار او فراوان است که مشهورترینش عبارت اند از : شرح زیارت جامعه ، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه ، إحياء الأحادیث در شرح تهذیب الأحکام شیخ طوسی ، أربعون حدیثاً و حاشیة صحیفه سجادیه .
- 4- - شیخ بهاءالدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی ، معروف به شیخ بهایی (953 - 1030 ق) در علوم و فنون متعدد استاد و یگانه دوران بوده است . در زمان خود شیخ الاسلام اصفهان لقب گرفت . صدر المتألهین ، ملا محمدتقی مجلسی ، محقق سبزواری ، فاضل جواد ، از شاگردان وی بوده اند . از او آثار فراوانی در علوم مختلف بر جای مانده که از جمله آنهاست : جامع عباسی و حواشی بر قواعد شهید در فقه ، اسطرلاب و تشریح الأفلاک در هیئت ، مشرق الشمسین ، جبل المتین ، شرح دعاء صباح ، شرح أربعین حدیثاً در حدیث و دعا ، و الفوائد الصمدیة و أسرار البلاغة در ادب .
- 5- - شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (918 - 984 ق) پدر شیخ بهایی ، وی به حارث بن عبدالله همدانی ، که از خواص اصحاب امیر المؤمنین بوده ، نسب می رساند . وی از شاگردان شهید ثانی و سید حسن کرکی است و استادی محقق و ادیب و شاعر بوده است و شاگردان بسیاری به درس وی حاضر می شده اند . از آثار اوست : درایة الحدیث ، الأربعین و شرح القواعد .

الدِّينِ الشَّهِيرِ بِالشَّهِيدِ الثَّانِي (1)، عَنِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِي الْمَيْسِيِّ (2)، عَنِ الشَّيْخِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُؤَدِّنِ الْجَزِينِيِّ (3)، عَنِ الشَّيْخِ ضِيَاءِ الدِّينِ عَلِيِّ (4)، عَنِ وَالِدِهِ الْحَائِزِ لِلْمَرْتَبَتَيْنِ الشَّيْخِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ مَكِّي (5)، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي طَالِبِ مُحَمَّدِ فَخْرِ الْمُحَقِّقِينَ (6)، عَنِ وَالِدِهِ آيَةِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ مُطَهَّرِ الْعَلَامَةِ الْحَلِيِّ (7)، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي

ص: 7

1- - شيخ زين الدين بن شيخ نورالدين عاملی ، معروف به شهيد ثاني (911 - 966 ق) از بزرگان فقهای شیعه و جامع علوم مختلف و زاهد و عابد است . وی به مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت مسلط بوده و آنها را تدریس می کرده است . از آثار اوست : شرح اللمعة ، مسالك الأفهام في شرح شرائع الإسلام ، منية المرید في آداب المفید والمستفيد ، أسرار الصلوة و كشف الریبة في أحكام الغیبة .

2- - شيخ نور الدين علي بن عبدالعالي ميسی (933 ق) از بزرگان فقهای شیعه و عالمی جلیل القدر و عظیم الشأن است . وی استاد و شوهر خاله و ابوالزوجه شهيد ثاني بوده است . شهيد ثاني در بعضی از اجازات خویش از وی بسیار تجلیل کرده است . باید توجه داشت که ایشان غیر از علی بن عبدالعالي کرکی - مشهور به محقق کرکی یا محقق ثاني - است از آثار اوست : شرح رسالة صیغ العقود ، شرح الجعفریة .

3- - محمد بن محمد بن داود ، مؤذن عاملی جزینی ، پسر عموی شهيد اول ، دانشمندی فاضل و شاعر بود .

4- - شيخ ضياء الدين علي بن محمد مكِّي ، پسر دوم شهيد اول ، عالمی فاضل و محقق بوده است . شيخ محمد بن محمد بن داود مؤذن از او روایت کرده است .

5- - شيخ شمس الدين محمد بن مكِّي عاملی ، معروف به «شهيد اول» (734 - 786 ق) از اعظام فقهای امامیه . در علوم مختلف استاد مسلم بوده است و در فقه او را «امام الفقه» گفته اند . شهيد در خاندان علم و ادب پرورش یافت و فرزندان او از ذکور و اناث همگی از علما و فقها بودند . شهيد از اساتید بسیار استفادت جسته و از علمای فرق مختلف اسلامی اجازه دریافت کرده است . شاگردان مشهور وی عبارت اند از : شيخ زين الدين علي بن خازن ، شيخ عبدالعالي کرکی ، شيخ حسن بن سليمان ، شيخ مقداد سيوري . از آثار اوست : الدروس ، الذكري ، البيان ، القواعد ، اللمعة الدمشقية و الأربعون حديثاً .

6- - فخرالمحققين ، ابوطالب محمد بن الحسن (682 - 771 ق) از بزرگان فقهای امامیه ، گفته اند در سن ده سالگی به درجه اجتهاد رسید . از شاگردان پدرش علامه حلی است و وارث علمی او به شمار می رود . از شاگردان وی : شهيد اول ، سيد حيدر آملی ، سيد تاج الدين ، و ظهير الدين فرزندش بوده اند ؛ از آثار او : الفوائد في حل مشكلات القواعد ، شرح مباني الأصول و الكافية الوافية در علم كلام می باشد .

7- - آيت الله شيخ جمال الدين حسن بن يوسف بن علي بن مطهر حلي (648 - 726 ق) ، فقيه ، محدث ، مفسر ، متکلم ، اديب ، جامع معقول و منقول و رئيس اماميه در زمان خود بوده و شهرت «علامه» از اختصاصات اوست . وی نزد بزرگان شیعه و سنی به کسب علم پرداخت . از جمله استادانش محقق حلی ، خواجه نصیرالدین طوسی و سيد احمد بن طاووس و شيخ نجيب الدين بوده اند . خواجه نصیر طوسی از درس فقه او استفاده کرده است . پسر وی ، فخرالمحققين ، نیز از شاگردان پدر بوده است . از آثار اوست : تبصرة المتعلمين ، مختلف الشیعة ، قواعد الأحكام ، تذكرة الفقهاء در فقه ؛ كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد در كلام ، ألفين در اثبات امامت ، المختصر در رجال و تلخیص الكشاف در تفسیر .

القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد الحلبي المحقق على الإطلاق (1)، عن السيد أبي علي فخار بن المعد الموسوي (2)، عن الشيخ شاذان بن جبرئيل القمي (3)، عن الشيخ محمد بن أبي القاسم الطبري (4)، عن الشيخ أبي علي الحسن (5)، عن والده شيخ الطائفة أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي (6) جامع التهذيب والاستبصار، عن إمام الفقهاء

ص: 8

1- - شيخ ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن حسن حلّي (602 - 676 ق) مشهور به «محقق» از فقهای طراز اول تشیع است. علامه حلّی و برادر وی و سید غیاث الدین بن احمد بن طاووس از شاگردان این فقیه نامی بوده اند. کتاب شرائع الاسلام وی از بدو تألیف تاکنون مورد توجه فقها بوده و فقیه نامور، شیخ محمد حسن نجفی، کتاب الجواهر را در شرح آن نگاشته است. از آثار اوست: المعبر فی شرح المختصر، مختصر النافع، المعارج در اصول.

2- - سید شمس الدین ابوعلی فخار بن معد موسوی حلّی (600 ق) فاضل و ادیب و محدث و صاحب کتاب الرد علی الذاهب إلى تکفیر ابي طالب.

3- - شیخ جلیل ثقه، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی، عالمی فاضل و فقیهی جلیل القدر است. از آثار اوست: إزاحة العلة في معرفة القبلة و کتاب الفضائل.

4- - عماد الدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری، فرزند ابوالقاسم علی بن محمد آملی. از جمله تألیفات اوست: بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، الفرج في الأوقات و شرح مسائل الذريعة.

5- - ابوعلی حسن بن محمد طوسی، از فقیهان بزرگ شیعه و از شاگردان مشهور پدرش شیخ طوسی است. پس از پدر عهده دار تعلیم شاگردان وی بود و طلاب بسیار در محضرش به استفاضه پرداختند. ایشان تا سال 515 ق می زیسته است از آثار اوست: المرشد إلى سبيل التعبد، الأمالي و شرح النهاية.

6- - ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (385 - 460 ق.)، ملقب به «شیخ الطائفة» از بزرگ ترین دانشمندان جهان اسلام است. ایشان رئیس فقیهان و متکلمان زمان خود بود و در ادب و رجال و تفسیر و حدیث نیز دستی قوی داشت. اساتید او شیخ مفید، سید مرتضی، ابن غضائری، ابن عبدون بودند، شیخ صاحب دو کتاب مشهور حدیث شیعه الاستبصار و التهذیب است که از کتب اربعه امامیه محسوب می شود. النهایه و الخلاف در فقه از اوست. المبسوط نیز از دیگر آثار اوست که در آن به تقریر کثیری از فروع فقهی پرداخته است. از دیگر آثار اوست: الفهرست، اختیار معرفة الرجال، عدّة الأصول، الغيبة، التبیان فی تفسیر القرآن، تلخیص الشافی، مصباح المتجهد. شیخ طوسی پس از آتش سوزی کتابخانه اش (در سال 448 ق) از بغداد به نجف اشرف هجرت کرد و حوزه علمیه نجف را بنیان نهاد.

وَالْمُتَكَلِّمِينَ الشَّيْخِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ (1)، عَنْ شَيْخِهِ رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوِيهِ الْقَمِّيِّ (2) صَاحِبِ كِتَابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قَوْلُوِيهِ (3)، عَنِ الشَّيْخِ الْأَجَلِّ ثِقَةِ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ (4) صَاحِبِ الْكَافِي، عَنِ عَلِيِّ بْنِ

ص: 9

1- - شيخ ابو عبدالله محمد بن نعمان (336 یا 338 - 413 ق) ملقب به «مفید» و «ابن معلم» از کبار فقها و متکلمان و محدثان شیعه . در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت . او مورد عنایت و توجه حضرت ولی عصر (عج) بود و در دو نامه که از آن حضرت به عنوان وی صادر گردیده است ، حضرت او را با تعبیرات «أخ سدید» و «شیخ مفید» و «ولی رشید» و «ولی مخلص» و «ناصر حق» و «داعی الی الحق» خطاب فرموده اند . شیخ مفید در محضر دانشمندان شیعه و سنی و زیدی ، همچون جعفر بن محمد قولویه ، شیخ صدوق ، ابن جنید اسکافی و علی بن ابی الجیش بلخی به تکمیل تحصیلات پرداخت . سید مرتضی علم الهدی ، سید رضی ، شیخ طوسی ، نجاشی ، کراجکی و سالار بن عبدالعزیز از مشهورترین شاگردان وی بوده اند . حدود دویست اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که معروف ترین آنها عبارتند از : الإرشاد ، الاختصاص ، أوائل المقالات ، الأمالی و المقنعة .

2- - محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ، مکنی به ابوجعفر ، معروف به «ابن بابویه» و «صدوق» (381 ق) از بزرگان علمای امامیه و مشایخ حدیث و فقهای شیعه . ولادت وی در غیبت صغرا و به دعای امام زمان (عج) واقع شد . وی از پدر خود ، علی بن بابویه ، محمد بن حسن بن ولید و جعفر بن محمد قولویه روایت کرده است و شیخ مفید ، و ابن شاذان ، غضائری ، شیخ ابوجعفر محمد دوریستی از او روایت کرده اند . تألیفاتش را حدود سیصد نوشته اند که معروف ترین آنها عبارت است از : من لا یحضره الفقیه ، إكمال الدین و إتمام النعمة ، الخصال ، التوحید ، عیون أخبار الرضا ، الأمالی ، معانی الأخبار ، علل الشرائع ، الهدایة و المقنع . مرقد وی در شهر ری زیارتگاه دوستان اهل بیت است .

3- - ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (368 ق) از محدثان و فقهای بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری . او از کلینی و ابن عقده و علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) روایت کرده است و شیخ مفید و نجاشی و دیگران از وی روایت کرده اند . تألیفاتی در فقه و حدیث دارد که کامل الزیارات مشهورترین آنهاست .

4- - محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی ، معروف به «ثقة الإسلام» (328 یا 329 ق) از بزرگان محدثان شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث است و در این علم سرآمد همگنان خود در تاریخ به شمار می رود . او بتقریب از چهل تن حدیث آموخت و بسیاری از بزرگان ، مانند جعفر بن محمد قولویه ، هارون بن موسی تلعبری از او حدیث نقل کرده اند . کلینی اولین مؤلف از مولفان کتب اربعه شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم الکافی را در سه بخش «أصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد . از اوست : کتاب الرجال ، رسائل الأئمة ، کتاب الرد علی القرامطة و کتاب تعبیر الرؤیا .

إبراهيم (1)، عن أبيه (2)، عن النوفلي (3)، عن السكوني (4)، عن أبي عبد الله عليه السلام: «إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ، فَصَبُّوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ، وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ» (5).

ترجمه: «سکونی از حضرت ابی عبدالله، الصادق - علیه السلام - حدیث کند که فرمود: همانا پیغمبر - صلی الله علیه وآله - فرستاد لشکری را. پس چون که برگشتند فرمود: "آفرین باد به گروهی که به جای آوردند جهاد کوچک را، و به جای ماند بر آنها جهاد بزرگ". گفته شد ای پیغمبر خدا چیست جهاد بزرگ؟ فرمود: "جهاد نفس است".

شرح: «السریة» قطعة من الجیش . يقال : خیر السرایا أربعمائة رجل (6). باقی الفاظ روایت معلوم است.

ص: 10

1- - علی بن ابراهیم بن هاشم قمی . محدث ، مفسر و فقیه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری و از مشایخ کلینی . تألیفات فراوانی منسوب به او است مانند کتاب المناقب ، قرب الإسناد ، کتاب الشرائع ، کتاب المغازی ، کتاب الأنبياء و تفسیر قرآن . مدفن وی در قم است .

2- - ابراهیم بن هاشم قمی ، از اصحاب امام جواد علیه السلام . از اصحاب ائمه علیهم السلام بسیار روایت کرده است . گفته اند : او اولین کس بود که احادیث کوفیان را در قم نشر داد . کتاب النوادر و قضایا أمير المؤمنين از آثار اوست .

3- - حسین بن یزید نوفلی ، شاعر و ادیب نزیل ری . شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام هشتم علیه السلام برشمرده است . وی در ری وفات یافت .

4- - اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از عامه بوده و از امام صادق علیه السلام روایت کرده است . شیخ طوسی در عدّة الأصول می نویسد : علمای امامیه به روایات او عمل کرده اند . (عدّة الأصول ، ج 1 ، ص 38) .

5- - الکافی ، ج 5 ، ص 12 ، «کتاب الجهاد» ، «باب وجوه الجهاد» ، حدیث 3 (با اندکی اختلاف) ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 161 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس» ، باب 1 ، حدیث 1 .

6- - «سریه» نام بخشی از سپاه است . و گفته شده که بهترین سریه ها آن است که 400 نفر باشد . (الصحاح ، ج 6 ، ص 2375)

[اشاره به بعضی مقامات نفس انسان]

نشآت وجودی انسان

بدان که انسان اعجوبه ای است دارای دو نشئه و دو عالم :

نشئه ظاهره ملکیه دنیویه که آن بدن او است ؛ و نشئه باطنه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است .

مقامات و درجات نفس

و نفس او، که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است که به طریق کلی گاهی تقسیم کرده اند آن را به هفت قسمت (1)؛ و گاهی به چهار قسمت (2)؛ و گاهی به سه قسمت (3)؛ و گاهی به دو قسمت (4).

مقامات و درجات نفس

و از برای هر يك از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی، که آن را جذب به ملکوت اعلی و دعوت به سعادت می کنند؛ و جنودی است شیطانی و جهلانی که آن را جذب به ملکوت سفلی و دعوت به شقاوت می کنند. و همیشه بین این دو لشکر جدال و نزاع است؛ و انسان میدان جنگ این دو طایفه است:

اگر جنود رحمانی غالب شد، انسان از اهل سعادت و رحمت است و در سلك ملائکه منخرط، و در زمرة انبیا و اولیا و صالحین محشور است.

و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد، انسان از اهل شقاوت و غضب است، و در زمرة شیاطین و کفار و محرومین محشور است.

و چون در این اوراق بنای تفصیل نیست، به بعضی مقامات نفس اشاره کرده و وجوه سعادت و شقاوت آن را اجمالاً بیان نموده، کیفیت جهاد نفس را در آن مقام بیان می کنیم. ان شاء الله.

ص: 11

1- - ر.ك: سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 7؛ مجموعه آثار حکیم صهبأ (آقا محمدرضا قمشه ای)، رسالته فی تحقیق الأسفار الأربعة، ص 210؛ أسرار الحكم، ص 350 و 618؛ رشحات البحار، ص 194.

2- - ر.ك: سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 6؛ الحكمة المتعالیه، ج 1، ص 321، تعلیقه 2 (سبزواری)؛ شذرات المعارف، ص 127، شذرة ششم.

- 3- ر.ك: سرّ الصلوة، امام خميني قدس سره، ص 6؛ الحكمة المتعالية، ج 9، ص 21.
- 4- ر.ك: سرّ الصلوة، امام خميني قدس سره، ص 5؛ الفتوحات المكيّة، ج 4، ص 172؛ إنشاء الدوائر، ص 21.

مقام اول [نشئه ملك و ظاهر]

و در آن چند فصل است :

فصل: بدن و قوای آن

فصل : [بدن و قوای آن]

فصل: بدن و قوای آن

بدان که مقام اول نفس و منزل اسفل آن ، منزل «ملك» و ظاهر و دنیای آن است ، که اشعه و انوار غیبیه آن در این بدن محسوس و بنیه ظاهره تأییده و او را زندگانی عَرَضِي بخشیده و تجیش جیوش در این بدن کرده ؛ و میدان جنگ آن همین بدن است ؛ و قوای ظاهره آن ، لشکر آن است که در اقالیم سبعة ملكیه ، یعنی گوش و چشم و زبان و شکم و فرج و دست و پا ، بسط پیدا کرده . و تمام این قوای منتشره در این ممالك سبعة

در تحت تصرف نفس است به مقام «وهم» ، زیرا که وهم سلطان قوای ظاهره و باطنه نفس است (1). پس اگر وهم حکومت نمود در آنها به تصرف خود یا شیطان ، این قوا جنود شیطان گردند و مملکت در تحت سلطنت شیطان واقع شود ، و لشکر رحمان و جنود عقل مضمحل گردند و شکست خورده رخت از نشئه ملك و دنیای انسان در کشند و هجرت نمایند ، و مملکت خاص به شیطان گردد . و اگر وهم در تحت تصرف عقل و شرع در آنها تصرف نماید و حرکات و سکونات آنها در تحت نظام عقل و شرع باشد ، مملکت رحمانی و عقلانی شود و شیطان و جنودش از آن رخت بر بندند و دامن در کشند . پس جهاد نفس که جهاد بزرگ است ، و از کشته شدن در راه حق تعالی بالاتر است ، در این مقام عبارت است از غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره خود ، و آنها را در تحت فرمان خالق قرار دادن ، و مملکت را از لوٹ وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن است .

ص: 12

1- - ر.ك: الشفاء، الطبيعيات، النفس، ج 2، ص 162؛ الإشارات والتبیهات، شرح المحقق الطوسي، ج 2، ص 345.

بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است. و بعضی از علمای اخلاق آن را در بدایات در مرتبه پنجم قرار داده اند (1). و آن نیز در مقام خود صحیح است.

و تفکر در این مقام عبارت است از آن که انسان لااقل در هر شب و روزی مقداری - ولو کم هم باشد - فکر کند در این که آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منافی است که عقل هر کس را حیران می کند، به او عنایت کرده، و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده، و از طرفی هم این همه انبیا فرستاده، و کتاب ها نازل

کرده و راهنمایی ها نموده و دعوت ها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیاء کرام و اولیاء معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می کردند و آنها را از شهوات حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می دادند با آنها دشمنی داشتند و دارند، یا راه صلاح ما بیچاره های فرورفته در شهوات را مثل ما نمی دانستند؟

اگر انسان عاقل لحظه ای فکر کند می فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است؛ و منظور از این خلقت عالم بالا و بزرگ تری است؛ و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست. و انسان عاقل باید در فکر خودش باشد؛ و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سال های دراز در پی شهوات عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیبت نشد، خوب است قدری به حال خود رحم کنی؛ از

ص: 13

مالك الملوك حيا كنى ؛ و قدرى در راه مقصود اصلى قدم زنى ، كه آن موجب حيات هميشگى و سعادت دائمى است ؛ و سعادت هميشگى را مفروش به شهوات چند روزه فانى ، كه آن هم به دست نمى آيد حتى با زحمت هاى طاقت فرسا . قدرى فكر كن در حال اهل دنيا از سابقين تا اين زمان كه مى بينى . ملاحظه كن زحمت هاى آنها و رنج هاى آنها در مقابل راحتى آنها چقدر زيادتر و بالاتر است ، در صورتى كه براى هر كس هم راحتى و خوشى پيدا نمى شود . آن انسانى كه در صورت انسان و از جنود شيطان است و از طرف او مبعوث است و تورا دعوت به شهوات مى كند و مى گويد زندگاني مادى را بايد تأمين كرد ، قدرى در حال خود او تأمل كن ؛ و قدرى او را استنطاق كن بين آيا خودش از وضعيت راضى است؟ يا آن كه خودش مبتلا است مى خواهد بيجاره ديگرى را هم مبتلا كند؟

و در هر حال از خداى خود با عجز و زارى تمنا كن كه تورا آشنا كند به وظيفه خودت كه بايد منظور شود ما بين تو و او . و اميد است اين تفكر كه به قصد مجاهده با شيطان و نفس اماره است ، راه ديگرى براى تو بنماياند و موفق شوى به منزل ديگر از مجاهده .

فصل: در عزم است

منزل ديگر كه بعد از تفكر از براى انسان مجاهد پيش مى آيد ، منزل «عزم» است . و اين غير از «اراده» است كه شيخ الرئيس در اشارات آن را اول درجات عارفين دانسته (1) .

بعضى از مشايخ ما - أطال الله عمره - مى فرمودند كه «عزم» جوهره انسانيت و ميزان امتياز انسان است ؛ و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است (2) .

و عزمى كه مناسب با اين مقام است عبارت است از بناگذاري و تصميم بر ترك

ص: 14

1- - الإشارات والتنبهات ، ص 359 ، نمط نهم ، فصل هفتم .

2- - مراد شيخ بزرگوار شاه آبادى مى باشد . (ر . ك : آداب الصلوة ، امام خمينى قدس سره ، ص 65)

معاصی ، و فعل واجبات ، و جبران آنچه از او فوت شده در ایّام حیات ؛ و بالأخره عزم بر این که ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کنند که این شخص ، انسان است . و انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند ، و ظاهرش ظاهر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - باشد ؛ و تأسی به آن بزرگوار بکند در جمیع حرکات و سکنات و در تمام افعال و تروک .

و این امری است بس ممکن ، زیرا که ظاهر را مثل آن سرور کردن امری است مقدور هر يك از بندگان خدا .

و بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود مگر آن که ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت . و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقّه نشود ، هیچ يك از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود ؛ و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود ، و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز متأدب به آداب ظاهره خواهد بود . و از این جهت دعوی بعضی باطل است که به ترك ظاهر ، علم باطن پیدا شود . یا پس از پیدایش آن به آداب ظاهره احتیاج نباشد ، و این از جهل گوینده است به مقامات عبادت و مدارج انسانیت . و شاید موفق شدم به بیان بعضی از آن در این ورقه ها ، إن شاء الله تعالی .

فصل: در اهمیت عزم

فصل [در اهمیت عزم]

ای عزیز ، بکوش تا صاحب «عزم» و دارای اراده شوی ، که خدای نخواستہ اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی ، انسان صوری بی مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی ، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است ، و جرأت بر معاصی کم کم انسان را بی عزم می کند ، و این جوهر شریف را از انسان می رباید . استاد معظّم ما - دام ظلّه - می فرمودند : بیشتر از هر چه گوش کردن به تعنیات سلب اراده و عزم از انسان می کند .

پس ای برادر، از معاصی احتراز کن، و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما، و ظاهر را ظاهر انسان کن، و خود را در سلك ارباب شرایع داخل کن؛ و از خداوند تبارك و تعالی در خلوات بخواه که تو را در این مقصد همراهی فرماید؛ و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و اهل بیت او را شفیع قرار ده که خداوند به تو توفیق عنایت فرماید و از تو دستگیری نماید در لغزش هایی که در پیش داری؛ زیرا که انسان در ایام حیات لغزشگاه های عمیقی دارد که ممکن است در آن واحد به پرتگاه هلاکت چنان افتد که دیگر نتواند از برای خود چاره بکند، بلکه در صدد چاره جویی هم برنیاید؛ بلکه شاید شفاعت شافعین هم شامل حال او نشود. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا.

فصل: در مشارطه و مراقبه و محاسبه است

و از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه است.

«مشارطه» آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز برخلاف فرموده خداوند - تبارك و تعالی - رفتار نکند. و این مطلب را تصمیم بگیرد. و معلوم است يك روز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می تواند به آسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما ببین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات آن ملعون است؛ او را از روی واقع و قلب لعن کن، و اوهام باطله را از قلب بیرون کن، و يك روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد.

و پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی. و آن چنان است که در تمام مدّت شرط، متوجه عمل به آن باشی؛ و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن؛ و اگر خدای نخواستہ در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می خواهند تو را از شرطی که کردی بازدارند. به آنها لعنت کن و از شر آنها به خداوند پناه ببر؛ و آن خیال باطل را از دل بیرون نما؛ و به شیطان

بگو که من يك امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم ، ولی نعمت من سال های دراز است به من نعمت داده ، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آنها بر نمی آیم ، سزاوار نیست يك شرط جزئی را وفا نکنم . امید است - ان شاء الله - شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید . و این مراقبه با هیچ يك از کارهای تو ، از قبیل

کسب و سفر و تحصیل و غیرها ، منافات ندارد .

و به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است . و آن عبارت است از این که حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا بجا آورد ، و با ولی نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی ، شکر خدا کن در این توفیق ، و بدان که يك قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی ؛ و خداوند - ان شاء الله - تو را راهنمایی می کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت ، و کار فردا آسان تر خواهد شد . چندی به این عمل مواظبت کن ، امید است ملکه گردد از برای تو ، به طوری که از برای تو ، کار خیلی سهل و آسان شود ؛ بلکه آن وقت لذت می بری از اطاعت فرمان خدا و از ترك معاصی در همین عالم ، با این که این جا عالم جزا نیست لذت می بری و جزای الهی اثر می کند و تو را ملئت می نماید .

و بدان که خدای تبارك و تعالی تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده تو خارج است و در خور طاقت تو نیست بر تو تحمیل نفرموده ، لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می دهند . و اگر خدای نخواستہ در وقت محاسبه دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی ، از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی . و به این حال باشی تا خدای تعالی ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند .

و از اموری که انسان را معاونت کامل می نماید در مجاهده با نفس و شیطان، و باید انسان سالک مجاهد خیلی مواظب آن باشد، «تذکر» است. و ما این مقام را به ذکر آن ختم می کنیم با این که خیلی از مطالب باقی است. و آن در این مقام عبارت است از یاد خدای تعالی و نعمت هایی که به انسان مرحمت فرموده.

بدان که از امور فطریه، که هر انسان جبلتاً و فطرتاً بدان حکم می کند، احترام مُنعم است (1). و هر کس در کتاب ذات خود اگر تأملی کند، می بیند که مسطور است که باید از کسی که به انسان نعمتی داد احترام کند. و معلوم است هر چه نعمت بزرگ تر باشد و منعم در آن انعام بی غرض تر باشد، احترامش در نظر فطرت لازم تر و بیشتر است. مثلاً فرق واضح است در احترام بین کسی که به شما يك اسب می دهد و آن منظور نظرش هست، با کسی که يك ده ششدهانگی بدهد و در این دادن منّتی هم نگذارد. مثلاً اگر دکتری شما را از کوری نجات داد فطرتاً او را احترام می کنید، و اگر از مرگ نجات داد بیشتر احترام می کنید. اکنون ملاحظه کن نعمت های ظاهره و باطنه که مالک الملوک - جلّ شأنه - به ما مرحمت کرده که اگر جنّ و انس بخواهند یکی از آنها را به ما بدهند نمی توانند و ما از آن غفلت داریم. مثلاً این هوایی که ما شب و روز از آن استفاده می کنیم و حیات ما و همه موجودات محیط بسته به وجود آن است، که اگر يك ربع ساعت نباشد هیچ حیوانی زنده نمی ماند، چه نعمت بزرگی است؛ که اگر تمام جنّ و انس بخواهند شبیه آن را به ما بدهند عاجزند. و همین طور قدری متذکر شو سایر نعم الهی را از قبیل صحّت بدن [و] قوای ظاهره از قبیل: چشم و گوش و ذوق و لمس، و قوای باطنه از قبیل: خیال و وهم و عقل و غیر آن، که هر يك منفعی دارد که حدّ ندارد. تمام اینها را مالک الملوک به ما عنایت فرموده بدون این که از او بخواهیم؛ و بدون این که

ص: 18

به ما مَنّتی تحمیل فرماید . و به اینها نیز اکتفا نفرموده و انبیا و پیغمبران فرستاده و کتبی فرو فرستاده و راه سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم را به ما نموده ؛ و هر چه محتاج به او بودیم در دنیا و آخرت به ما عنایت فرموده ، بدون این که به طاعت و عبادت ما احتیاجی داشته باشد ؛ یا به حال او طاعت و معصیت ما فرقی کند . فقط از برای نفع خود ما امر و نهی فرموده . بعد از تذکر این نعمت ها و هزاران نعمت های دیگر ، که حقیقتاً از شمردن کلیات آن تمام بشر عاجز است چه برسد به جزئیات آن ، آیا در فطرت شما احترام همچو منعمی لازم است ؟ و آیا خیانت نمودن به همچو ولی نعمتی در نظر عقل چه حالی دارد ؟

و نیز از اموری که در فطرت ثبت و مسطور است ، احترام شخص بزرگ و عظیم است . این همه احتراماتی که مردم از اهل دنیا و ثروت می کنند و از سلاطین و بزرگان می نمایند ، برای این است که آنها را بزرگ و عظیم تشخیص داده اند . آیا چه عظمتی به عظمت و بزرگی مالک الملوک است که دنیای پست و مخلوق ناقابل آن ، که کوچک ترین عوالم است و تنگ ترین نشأت است ، تاکنون عقل هیچ موجودی به آن نرسیده ؟ بلکه به همین منظومه شمسی خودمان ، که از منظومات شمسی دیگر کوچک تر و در پیش شمس دیگر قدر محسوس ندارد ، مستکشفین بزرگ دنیا اطلاع پیدا نکرده اند . آیا این عظیم که با یک اشاره این همه عوالم و هزاران هزار عوالم غیبیه را خلق فرموده لازم الاحترام نیست در فطرت عقل ؟

و نیز ، حاضر در کتاب فطرت ، لازم الاحترام است . می بینید که اگر انسان از کسی خدای نکرده بدگویی کند در غیابش ، اگر حاضر شد فطرتاً سکوت می کند و از او احترام می نماید . و معلوم است خدای تبارک و تعالی در همه جا حاضر و تمام ممالک وجود در تحت نظر او اداره می شود ؛ بلکه همه نفس حضور و همه عالم محضر ربوبیت است .

اکنون متذکر شوای نفس خبیث نویسنده که چه ظلمی است بزرگ و چه گناهی است عظیم اگر معصیت همچو عظیمی را به نعمت خودش که قوای تو است در محضر مقدس خودش بنمایی . آیا اگر دارای یک خردله حیا باشی ، نباید از خجلت آب شوی و به زمین فرو بروی ؟

پس، ای عزیز متذکر عظمت خدای خودت باش؛ و متذکر نعمت‌ها و مرحمت‌های او شو؛ و متذکر حضور باش؛ و ترك كن نافرمانی او را؛ و در این جنگ بزرگ بر جنود شیطان غلبه کن؛ و مملکت خود را مملکت رحمانی و حقّانی کن؛ و به جای جنود شیطان محل اقامت لشکر حق تعالی نما، تا آن که خداوند - تبارك و تعالی - تو را توفیق دهد در مجاهده مقام دیگر و در میدان جنگ بزرگ تر که در پیش است؛ و آن جهاد نفس است در عالم باطن و مقام دوم نفس که - ان شاء الله - به آن اشاره می کنیم.

و باز تذکر دهم که در هر حال به خود امید نداشته باش که از غیر خدای تعالی از کسی کاری بر نمی آید. و از خود حق تعالی با تضرّع و زاری توفیق بخواه که تو را در این مجاهده اعانت فرماید تا بلکه - ان شاء الله - غالب آبی. *إنّه وليّ التوفیق*.

مقام دوم: نشئه ملکوت و باطن

اشاره

مقام دوم نشئه ملکوت و باطن

و در آن چند فصل است:

فصل: نزاع جنود رحمانی و شیطانی در باطن نفس

فصل: [نزاع جنود رحمانی و شیطانی در باطن نفس]

بدان که از برای نفس انسانی يك مملکت و مقام دیگر است که آن مملکت باطن و نشئه «ملکوت» اوست که جنود نفس در آن جا بیشتر و مهمتر از مملکت ظاهر است. و نزاع و جدال بین جنود رحمانی و شیطانی در آن جا عظیم تر و مغالبه در آن نشئه بیشتر و با اهمیت تر است. بلکه هر چه در مملکت ظاهر است از آن جا تنزل کرده و ظهور در «مُلک» نموده؛ و اگر هر يك از جنود رحمانی و شیطانی در آن مملکت غالب آیند، در این

مملکت نیز غالب شوند. و جهاد نفس در این مقام پیش مشایخ عظام از اهل سلوک و اخلاق خیلی اهمیت دارد؛ بلکه می توان سرچشمه تمام سعادات و شقاوات و درجات و درکات را آن مقام دانست. انسان باید خیلی ملتفت خود در این جهاد باشد.

ممکن است خدای نخواستہ به واسطه مغلوبیت جنود رحمانی در آن مملکت و خالی گذاشتن آن را برای غاصبین و نااهل‌ها از جنود شیطان، هلاکت همیشگی از برای

انسان پیدا شود که قابل جبران نباشد، و شفاعت شافعین شامل حال او نگردد؛ و ارحم الراحمین - نعوذ باللّه - نیز به نظر سخط و غضب به او نگاه کند؛ بلکه شفعاء او خصماء او شوند. وای بر کسی که شفیع او خصمش شود.

خدا می داند چه عذاب هایی و ظلمت هایی و سختی هایی و بدبختی هایی دنبال این غضب الهی و دشمنی اولیای حق است که تمام آتش های جهنم و تمام زقوم ها و مارها و عقرب ها پیش آن هیچ است. خدا نکند آنچه حکما و عرفا و اهل ریاضت و سلوک خبر می دهند راجع به این عذاب ها، به سر ما ضعفنا و بیچارگان بیاید، که تمام عذاب ها که تصور می کنید پیش آن سهل و آسان است، و تمام جهنم ها که شنیدید پیش آن رحمت و بهشت است.

غالباً وصف جهنم و بهشت که در کتاب خدا و اخبار انبیا و اولیا شده جهنم و بهشت اعمال است که از برای جزای عمل های خوب و بد تهیه شده است. گاهی اشاره خفیه ای نیز به بهشت و جهنم اخلاق که اهمّیتش بیشتر است شده؛ و گاهی هم به بهشت لقاء و جهنم فراق، که از همه مهمتر است، گردیده؛ ولی همه در پرده و از برای اهلش. من و تو اهلش نیستیم، ولی خوب است منکر هم نشویم و ایمان داشته باشیم به هر چه خداوند تعالی و اولیایش فرموده اند؛ شاید این ایمان اجمالی هم برای ما فایده داشته باشد.

گاهی هم ممکن است که انکار بی جا و ردّ بی موقع و بدون علم و فهم برای ما ضررهای خیلی زیاد داشته باشد؛ و این دنیا عالم التفات به آن ضررها نیست. مثلاً تا شنیدی فلان حکیم یا فلان عارف یا فلان مرتاض چیزی گفت که به سلیقه شما درست در نمی آید و با ذائقه شما گوارا نیست، حمل به باطل و خیال مکن. شاید آن مطلب، منشأ داشته باشد از کتاب و سنت و عقل، و شما به آن برنخورده باشید.

چه فرق می کند که يك نفر فقیه يك فتوا بدهد، از باب دیات مثلاً، که شما کمتر دیده اید. و شما بدون مراجعه به مدرکش رد کنید او را، یا آن که يك نفر سالک الی اللّه یا عارف باللّه يك حرف بزند راجع به معارف الهیه یا راجع به احوال بهشت و جهنم، و شما بدون مراجعه به مدرکش او را رد کنید، سهل است توهین کنید یا جسارت نمایید. ممکن است آن شخصی که اهل آن وادی است و صاحب آن فن است يك مدرکی از کتاب خدا داشته باشد، یا از اخبار ائمه هدی داشته

باشد، و شما به آن برنخورده باشید؛ آن وقت شما ردّ خدا و رسول کردید بدون عذر موجه. و معلوم است «به سلیقه من درست نبود» یا «علم من به این جا نرسیده بود» یا «از اهل منبر برخلاف آن شنیدم» عذر نیست.

در هر حال، از مقصود نگذرم. آنچه آنها راجع به بهشت اخلاق و ملکات و جهنّم اخلاق و درکات گفته اند مصیبتی است که طاقت شنیدش را هم نداریم.

پس ای عزیز فکری کن و چاره جویی نما و راه نجاتی و وسیله خلاصی از برای خود پیدا کن. و به خدای ارحم الراحمین پناه ببر؛ و در شب های تاریک با تضرّع و زاری از آن ذات مقدّس تمنا کن که تو را اعانت کند در این جهاد نفس، تا - ان شاء الله - غالب شوی و مملکت [باطن] را رحمانی گردانی و جنود شیطان را از آن بیرون کنی؛ و خانه را به دست صاحبش دهی تا سعادت ها و بهجت ها و رحمت هایی خداوند به تو عطا فرماید که تمام چیزهایی که شنیدی از وصف بهشت و حور و قصور پیش آنها چیزی نباشد؛ و آن سلطنت کلیه الهیه است که خبر دادند اولیای خدا از این ملت بیضای حنیف؛ و بالاتر از آن چیزهایی است که نه گوش احدی شنیده و نه چشمی دیده و نه به قلب بشری خطور کرده (1).

فصل: در اشاره به بعضی قوای باطنیه است

بدان که خداوند تبارک و تعالی به ید قدرت و حکمتش در عالم غیب و باطن نفس قوایی خلق فرموده دارای منافع بی شمار و آنچه مورد بحث ما است در این مورد سه قوه است و آن «واهمه» و «غضبیه» و «شهوویه» است. و هر یک از این قوا منافع کثیره دارند از برای حفظ نوع و شخص و تعمیر دنیا و آخرت، که علما ذکر کرده اند و اکنون

ص: 22

1 - - اشاره است به حدیث، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ..»؛ «همانا خداوند می گوید برای بندگان شایسته ام چیزها آماده کرده ام که نه چشمی دیده و نه گوش شنیده و نه به قلب بشری گذر کرده است ..». (مجمع البیان، ج 8، ص 518؛ بحار الأنوار، ج 8، ص 191، حدیث 168)

ما را به آن احتیاجی نیست . و آنچه لازم است در این مقام تنبّه دهم آن است که این سه قوه سرچشمه تمام ملکات حسنه و سیئه و منشأ تمام صور غیبیه ملکوتیه است .

و تفصیل این اجمال آن که انسان همین طور که در این دنیا يك صورت مُلکی دنیاوی دارد ، که خداوند - تبارک و تعالی - آن را در کمال حسن و نیکویی و ترکیب بدیع خلق فرموده که عقول تمام فلاسفه و بزرگان در آن متحیر است و علم معرفه الاعضاء و تشریح تاکنون نتوانسته است معرفت درستی به حال آن پیدا کند و خداوند انسان را از بین مخلوقات امتیاز داده به حسن ترکیب و جمال نیکو منظر ، كذلك از برای او يك صورت و شکل ملکوتی غیبی است ، که آن صورت تابع ملکات نفس و خُلق باطن است در عالم بعد از موت ، چه برزخ باشد یا قیامت . انسان اگر خُلق باطن و ملکه و سریره اش انسانی باشد ، صورت ملکوتی او نیز صورت انسانی است . ولی اگر ملکاتش غیر ملکات انسانی باشد ، صورتش انسانی نیست و تابع آن سریره و ملکه است . مثلاً اگر ملکه شهوت و بهیمیت بر باطن او غلبه کند و حُکم مملکت باطن ، حکم بهیمه شود ، انسان صورت ملکوتیش صورت یکی از بهائم است مناسب با آن خُلق . و اگر ملکه غضب و سبّیت بر باطن و سریره اش غلبه کند و حکم مملکت باطن و سریره حُکم سبع شود ، صورت غیبیه ملکوتیه صورت یکی از سباع است . و اگر وهم و شیطنت ملکه شد و باطن و سریره اش دارای ملکات شیطانیه شد ، از قبیل خدعه ، تقلب ، نیمه ، غیبت ، صورت غیب و ملکوتش صورت یکی از شیاطین است به مناسبت آن . و گاهی ممکن است به طریق ترکیب ، دو ملکه یا چند ملکه منشأ صورت ملکوتی شود . آن وقت به شکل هیچ يك از حیوانات نمی شود ، بلکه صورت غریبی پیدا می کند که هیچ آن صورت مدهش و موحش بدترکیب در این عالم سابقه ندارد . از پیغمبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نقل شده که بعضی مردم در قیامت محشور می شوند به صورت هایی که نیکوست پیش آنها میمون [ها] و انترها (1) . بلکه ممکن است از برای يك نفر در آن عالم چند

ص: 23

1- - «يُحْشَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورٍ يَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ» . (تفسیر القرآن الکریم ، ابن عربی (تأویلات القرآن الکریم ، ملا عبدالرزاق کاشانی) ، ج 1 ، ص 57 ؛ المبدأ والمعاد ، ص 327 ؛ علم الیقین ، ج 2 ، ص 901)

صورت باشد؛ زیرا که آن عالم مثل این عالم نیست که یک چیز بیش از یک صورت قبول نکند. و این مطلب مطابق با برهان نیز هست و در محل خود مقرر است.

و بدان که میزان در این صور مختلفه، که یکی از آنها انسان است، و باقی چیزهای دیگر، وقت خروج نفس است از این بدن و پیدا شدن مملکت برزخ و غلبه سلطان آخرت که اولش در برزخ است. در وقت خروج از بدن با هر ملکه ای از دنیا رفت با آن ملکه صورت آخرتی می گیرد، و چشم ملکوتی برزخی او را می بیند؛ و خود او هم وقت گشودن چشم برزخی خود را به هر صورتی هست می بیند، اگر چشم داشته باشد. لازم نیست کسی که در این دنیا به صورتی هست آن جا هم به همان صورت باشد. خدای تعالی می فرماید [به] نقل از بعضی که در وقت حشر می گویند: "خدایا چرا مرا کور محشور کردی با آن که در دنیا چشم داشتم؟" جواب می فرماید: "چون تو آیات ما را فراموش کردی امروز فراموش شدی" (1).

ای بیچاره، تو چشم مُلکی ظاهربین داشتی، ولی باطن و ملکوت کور بود. کوری خودت را حالا ادراک کردی، و الا از اول کور بودی؛ چشم بصیرت باطنی که آیات خدا را به آن می بینند نداشتی.

ای بیچاره، تو قامت مستقیم و صورت خوش ترکیب مُلکی داری، میزان ملکوت و باطن، غیر از این است؛ باید استقامت باطنی پیدا کنی تا مستقیم القامة در قیامت باشی. باید روح انسان باشد تا صورت عالم برزخ و آخرت صورت انسان باشد. تو گمان می کنی که عالم غیب و باطن، که عالم کشف سرایر و ظهور ملکات است، مثل عالم ظاهر و دنیا است که اختلاط و اشتباه در کار باشد: چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا، همه با زبان های ملکوتی، بلکه به قول بعضی با صورت های ملکوتی، شهادت به هر چه کردی می دهند.

ص: 24

1- (قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى). (طه (20): 125 - 126)

هان ای عزیز گوش دل باز کن و دامن همت به کمر زن و به حال بدبختی خود رحم کن ، شاید بتوانی خود را به صورت انسان گردانی و از این عالم به صورت آدمی بیرون روی که آن وقت از اهل نجات و سعادتت . مبادا گمان کنی اینها موعظه و خطابه است ؛ اینها همه نتیجه برهان حکمی حکمای عظام و کشف اصحاب ریاضت و اخبار صادقین و معصومین است ؛ در این اوراق بنای اقامه برهان و نقل اخبار و آثار زیاد نیست .

فصل: در بیان جلوگیری انبیا از اطلاق طبیعت

بدان که وهم و غضب و شهوت ممکن است از جنود رحمانی باشند و موجب سعادت و خوشبختی انسان گردند ، اگر آنها را تسلیم عقل سلیم و انبیاء عظیم الشان نمایی . و ممکن است از جنود شیطانی باشند ، اگر آنها را سرخود گردانی و «وهم» را بر آن دو قوه با اطلاق عنان ، حکومت دهی . و این نیز پوشیده نماند که هیچ يك از انبیاء عظام - علیهم السلام - جلو شهوت و غضب و وهم را به طور کلی نگرفته اند ، و هیچ داعی الی الله

تاکنون نگفته است باید شهوت را به کلی کشت و نائره غضب را به کلی خاموش کرد و تدبیر «وهم» را از دست داد ؛ بلکه فرموده اند باید جلو آنها را گرفت که در تحت میزان عقلی و قانون الهی انجام وظیفه دهند ؛ زیرا این قوا هر يك می خواهند کار خود را انجام دهند و به مقصود خویش نائل شوند اگر چه مستلزم فساد و هرج و مرج هم شود . مثلاً نفس بهیمی مستغرق شهوت خودسر عنان گسیخته می خواهد مقصد و مقصود خود را انجام دهد ، اگر چه به زنا یا محصنات در خانه کعبه باشد . و نفس غضوب خودسر می خواهد انجام مطلوب خود دهد ، اگر چه مستلزم قتل انبیا و اولیا گردد . و نفس دارای واهمه شیطانی می خواهد کار خود را انجام دهد ، اگر چه مستلزم فساد در ارض باشد و عالم درهم و برهم گردد .

انبیا - علیهم السلام - آمدند ، قانون ها آوردند و کتاب های آسمانی بر آنها نازل شد که جلوگیری از اطلاق و زیاده روی طبیعت کنند و نفس انسانی را در تحت قانون عقل و

شرع درآورند و آن را مرتاض و مؤدّب کنند که خارج از میزان عقل و شرع رفتار نکند. پس هر نفسی که با قوانین الهیه و موازین عقلیه ملکات خود را تطبیق کرد، سعید است و از اهل نجات می باشد؛ و الاّ پناه ببرد به خدای تبارک و تعالی از آن شقاوت ها و بدبختی ها و ظلمت ها و سختی ها که در پیش دارد و از آن صورت های موحشه و مدهشه که در برزخ و قبر و در قیامت و جهنم مصاحب اوست، و از نتیجه ملکات و اخلاق فاسده که پایبند اوست.

فصل: در بیان ضبط خیال است

بدان که اول شرط از برای مجاهد در این مقام و مقامات دیگر، که می توان[ند] منشأ غلبه بر شیطان و جنودش شود، حفظ طائر خیال است. چون که این خیال مرغی است بس پرواز کُن که در هر آنی به شاخی خود را می آویزد؛ و این موجب بسی از بدبختی هاست. و خیال یکی از دستاویزهای شیطان است که انسان را به واسطه آن بیچاره کرده به شقاوت دعوت می کند.

انسان مجاهد که درصدد اصلاح خود برآمده و می خواهد باطن را صفایی دهد و از جنود ابلیس آن را خالی کند، باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هر جا می خواهد پرواز کند؛ و مانع شود از این که خیال های فاسدِ باطل برای او پیش آید، از قبیل خیال معاصی و شیطنت؛ همیشه خیال خود را متوجه امور شریفه کند. و این اگر چه در اول امر قدری مشکل به نظر می رسد و شیطان و جنودش آن را به نظر بزرگ جلوه می دهند، ولی با قدری مراقبت و مواظبت امر سهل می شود.

ممکن است برای تجربه، تو نیز چندی درصدد جمع خیال باشی و مواظبت کامل از آن کنی، هر وقت می خواهد متوجه امر پستی و خسیسی شود، آن را منصرف کنی و متوجه کنی به امور دیگر، از قبیل مباحثات یا امور راجحه شریفه. اگر دیدی نتیجه گرفتی، شکر خدای تعالی کن بر این توفیق؛ و این مطلب را تعقیب کن شاید خدای تو به

رحمت خود راهی برای تو باز کند از ملکوت که هدایت شوی به صراط مستقیم انسانیت و کار سلوک الی الله تعالی برای تو آسان شود .

و ملتفت باش که خیالات فاسده قبیحه و تصورات باطله از القائنات شیطان است که می خواهد جنود خود را در مملکت باطن تو برقرار کند ؛ و تو که مجاهدی با شیطان و جنودش و می خواهی صفحه نفس را مملکت الهی [و] رحمانی کنی ، باید مواظب کید آن لعین باشی و این اوهام برخلاف رضای حق تعالی را از خود دور نمایی تا - إن شاء الله - در این جنگ داخلی این سنگر را که خیلی مهم است از دست شیطان و جنودش بگیری ، که این سنگر به منزله سرحد است ، اگر این جا غالب شدی امیدوار باش .

و ای عزیز ، از خدای تبارک و تعالی در هر آن استعانت بجوی و استغاثه کن در درگاه معبود خود ، و با عجز و الحاح عرض کن :

بار الها! شیطان دشمن بزرگی است که طمع بر انبیا و اولیاء بزرگ تو داشته و دارد ، تو خودت با این بنده ضعیف گرفتار امانی و اوهام باطله و خیالات و خرافات عاطله همراهی کن که بتواند از عهده این دشمن قوی برآید ؛ و در این میدان جنگ با این دشمن قوی که سعادت و انسانیت مرا تهدید می کند تو خودت با من همراهی فرما که بتوانم جنود او را از مملکت خاص تو خارج کنم و دست این غاصب را از خانه مختص به تو کوتاه نمایم .

فصل: در موازنه است

و از چیزهایی که انسان را در این سلوک معاونت می کند و انسان باید مواظب آن باشد «موازنه» است . و آن چنان است که انسان عاقل منافع و مضار هر يك از اخلاق فاسده و ملکات رذیله را که زاییده شده شهوت و غضب و واهمه است ، که سرخودند و در تحت تصرف شیطان ، مقایسه کند با منافع و مضار هر يك از اخلاق حسنه و فضائل نفسانیه و ملکات فاضله که زاییده شده اینهاست که در تحت تصرف عقل و شرع اند . و

ملاحظه کند آیا کدام يك را خوب است اقدام کند .

مثلاً منافی که از برای نفسی که دارای شهوت مطلق العنان است و آن در او رسوخ پیدا کرده و ملکه مستقره شده و از آن ملکات بسیاری پیدا شده و ردائل بی شماری فراهم آمده این است که به هر فجوری دسترسی پیدا کند مضایقه نکند ، و هر مالی از هر راهی به دستش می آید از آن روبرگردان نباشد ، و هر چه مطابق با میل او است مرتکب شود ، و اگر چه مستلزم هر امر فاسدی گردد .

و منافع غضب که ملکه نفس شد و از آن ملکات و ردائل دیگر پیدا شد آن است که به هر کس دستش رسید با قهر و غلبه ظلم کند ، و هر کس با او مختصر مقاومتی کند هر چه بتواند با او بکند ، و با اندک ناملایمی جنگ و غوغا به پا کند ، و به هر وسیله شده مضار ناملايمات خود را از خود دور کند ولو منجر به هر فسادى در عالم هم بشود .

و همین طور منافع نفس صاحب واهمه شیطانیه که در آن این ملکه رسوخ پیدا کرده این است که با هر شیطنت و خدعه شده کار غضب و شهوت را راه بیندازد ، و با هر نقشه باطله شده بر بندگان خدا ریاست کند ، گرچه به بیچاره نمودن يك عائله باشد یا به بینوا نمودن يك شهر یا مملکت .

اینها منافی است که این قوا دارند در صورتی که در تحت تصرف شیطان باشند . در صورتی که وقتی درست فکر کنید و ملاحظه حال این اشخاص را بنمایید ، هر کس هر چه قوی هم باشد و هر قدر به آمال و آرزویش هم برسد ، باز هزار يك آمالش را به دست نیاورده ؛ بلکه در این عالم ممکن نیست آمال انسان اداره شود و هر کس به آرزویش برسد ، برای این که این عالم دار مزاحمت است و مواد این عالم از اجرای اراده

ما تعصّی دارند ، و میل و آرزوی ما نیز محدود به حدی نیست . مثلاً قوه شهویه در انسان طوری است که اگر زن های يك شهر - به فرض محال - به دست او بیاید ، باز متوجه زن های شهر دیگر است . و اگر از يك مملکت نصیبش شد ، متوجه مملکت دیگر است . و همیشه آنچه ندارد می خواهد . با این که اینها که گفته شد فرضی است محال و خیالی است خام ، با وجود این تنور شهوت باز فروزان است و انسان به آرزوی خود نرسیده .

و همین طور قوه غضب در انسان طوری مخلوق است که اگر مالك الرقاب مطلق يك مملکت شود ، متوجه مملکت دیگر می شود که آن را به دست نیاورده . بلکه هر چه به دستش بیاید ، در او این قوه زیادت می شود . هر کس منکر است مراجعه به حال خود کند و به حال اهل این عالم از قبیل سلاطین و متمولین و صاحبان قدرت و حشمت ، آن وقت خود تصدیق ما را می کند .

پس انسان همیشه عاشق چیزی است که ندارد و به دست او نیست . و این فطرتی است که مشایخ عظام و حکمای بزرگ اسلام ، خصوصاً استاد و شیخ ما در معارف الهیه ، جناب عارف کامل ، آقای آقا میرزا محمد علی شاه آبادی ، روحی له الفداء ، به آن کثیری از معارف الهیه را ثابت می فرمایند(1) که آنها به مقصد ما مربوط نیست .

در هر حال وقتی که انسان فرضاً به مقاصد خود برسد ، آیا استفاده او چند وقت است؟ آیا قوای جوانی تا چند وقت برقرار است؟ وقتی بهار عمر رو به خزان گذاشت ، نشاط از دل و قوه از اعضا می رود : ذائقه از کار می افتد ؛ طعم ها درست ادراک نمی شود ؛ چشم و گوش و قوه لمس و قوای دیگر بی کاره می شوند ؛ لذات به کلی ناقص یا نابود می شود . امراض مختلفه هجوم می آورد ؛ جهاز هضم و جذب و دفع و جهاز تنفس کار خود را نمی تواند انجام دهد ؛ جز آه سرد و دل پر درد و حسرت و ندامت چیزی برای انسان باقی نمی ماند .

پس مدت استفاده انسان از این قوای جسمانی ، از بعد از تمیز و فهم خوب و بد تا زمان افتادن قوا از کار یا ناقص شدن آنها ، بیش از سی چهل سال برای مردم قوی البنیة و صحیح و سالم نیست ؛ آن هم در صورتی که به امراض و گرفتاری های دیگر که همه روزه می بینیم و غافل هستیم برنخورد .

من عجالتاً برای جنابعالی فرض می کنم در عالم خیال - که مایه ندارد! - صد و پنجاه سال عمر و فراهم بودن تمام بساط شهوت و غضب و شیطنت ، و فرض می کنم که هیچ

ص: 29

1- - ر. ک: رشحات البحار ، کتاب الإنسان والفطرة ، ص 35 ، 48 ، 241 و 253 ؛ شذرات المعارف ، ص 126 ، شذرة ششم .

ناملایمی هم برای شما پیش آمد نکند، و هیچ چیز بر خلاف مقصد شما نشود، آیا بعد از این مدت کم، که مثل باد می گذرد، عاقبت شما چیست؟ آیا از این لذات چه ذخیره ای کردید برای زندگی همیشگی خود، برای روز بیچارگی و روز فقر و تنهایی خود، برای برزخ و قیامت خود، برای ملاقات ملائکه خدا و اولیاء خدا و انبیاء او؟ جز يك اعمال قبیحہ منکره که صورت آنها را در برزخ و قیامت به شما تحویل می دهند، که صورت آنها را جز خداوند - تبارک و تعالی - کس دیگر نمی داند چیست .

تمام آتش دوزخ و عذاب قبر و قیامت و غیر آنها را که شنیدی و قیاس کردی به آتش دنیا و عذاب دنیا، اشتباه فهمیدی؛ بد قیاس کردی. آتش این عالم يك امر عَرْضی سردی است. عذاب این عالم خیلی سهل و آسان است؛ ادراك تو در این عالم ناقص و کوتاه است. همه آتش های این عالم را جمع کنند روح انسان را نمی تواند بسوزاند؛ آن جا آتشش علاوه بر این که جسم را می سوزاند روح را می سوزاند، قلب را ذوب می کند، فؤاد را محترق می نماید. تمام اینها را که شنیدی و آنچه تاکنون از هر که شنیدی جهنم اعمال تو است که در آن جا حاضر می بینی که خدای تعالی می فرماید: (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) (1). یعنی «یافتند آنچه کرده بودند حاضر». این جا مال یتیم خوردی لذت بردی، خدا می داند آن صورتی که در آن عالم از آن در جهنم می بینی و آن ذلتی که در آن جا نصیب تو است چیست؟ این جا بدگفتی به مردم، قلب مردم را سوزانیدی، این سوزش قلب عباد خدا را خدا می داند چه عذابی دارد در آن دنیا؛ وقتی که دیدی می فهمی چه عذابی خودت برای خودت تهیه کردی. وقتی غیبت کردی، صورت ملکوتی او برای تو تهیه شد، به تو رد می شود؛ با او محشوری و خواهی عذاب آن را چشید. اینها جهنم اعمال که جهنم سهل و آسان و سرد و گوارا و مال کسانی است که اهل معصیت هستند؛ ولی برای اشخاصی که ملکه فاسده و رذیله باطله پیدا کردند؛ از قبیل ملکه طمع، حرص، جحود، جدال، شره، حب مال و جاه و دنیا و سایر ملکات پست، جهنمی است که نمی شود تصور کرد؛ صورت هایی است که در قلب من و تو خور نمی کند که

ص: 30

از باطن خودِ نفس ، ظهور می کند که اهل آن جهنم از عذاب آنها گریزان و به وحشت هستند .

در بعضی از روایات موثقه است که در جهنم يك وادی است از برای متکبرها که او را «سَقَر» می گویند ؛ شکایت کرد به خدای تعالی از شدت گرمی و حرارت و خواست از خدای تعالی که اذن دهد او را نفس بکشد ؛ پس از اذن ، نفسی کشید که جهنم محترق گردید(1) .

گاهی این ملکات اسباب می شود که انسان را مَخْلَد در جهنم می کند ، زیرا که ایمان را از انسان می گیرند ؛ مثل حسد که در روایات صحیحه ماست که ایمان را حسد می خورد ، همان طور که آتش هیزم را می خورد(2) . و مثل حبّ دنیا و شرف و مال که در روایات صحیحه است که دو گرگ اگر در گله بی شبان رها شود ، یکی از آنها در اول گله و یکی در آخرش ، زودتر آنها را هلاک نمی کنند از حبّ شرف و حبّ دنیا که دین مؤمن را از او می گیرد(3) .

خدا نکند عاقبت معاصی منتهی بشود به ملکات و اخلاق ظلمانی زشت ، و آنها منتهی شود به رفتن ایمان و مردن انسان با حال کفر ، که جهنم کافر و جهنم عقاید باطله از آن دو جهنم به مراتب سخت تر و سوزان تر و ظلمانی تر است .

ای عزیز ، در علوم عالیّه ثابت شده است(4) که مراتب اشتداد غیر متناهی است . هر چه تو تصور کنی و تمام عقول تصور کنند شدت عذاب را ، از آن شدیدتر هم ممکن

ص: 31

1- - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِّلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ : «سَقَر» ، شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ وَسَأَلَهُ أَنْ يُأْذِنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ ، فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ» . (الكافي ، ج 2 ، ص 310 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب الكبير» ، حديث 10)

2- - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» . (الكافي ، ج 2 ، ص 306 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب الحسد» ، حديث 2)

3- - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ ، هَذَا فِي أَوْلِيهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرْفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ» . (الكافي ، ج 2 ، ص 315 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب حبّ الدنيا والحرص عليها» ، حديث 2 و 3)

4- - ر.ك : الحكمة المتعالية ، ج 3 ، ص 83 و 86 ؛ شرح المنظومة ، ج 2 ، ص 70 .

است. اگر برهان حکما را ندیدی یا کشف اهل ریاضت را باور نداری، تو که بحمدالله مؤمنی، انبیا - صلوات الله عليهم - را صادق می دانی، تو که اخبار وارده در کتب معتبره ما را، که همه علمای امامیه قبول دارند، درست می دانی، تو که ادعیه و مناجات وارده از ائمه معصومین - سلام الله عليهم - را صحیح می دانی، تو که مناجات مولای متقیان، امیر المؤمنین - سلام الله علیه - را دیدی، تو که مناجات سید الساجدین - علیه السلام - را در دعای ابو حمزه دیدی، قدری تأمل کن در مضمون آنها؛ قدری تفکر نما در فقرات آنها. لازم نیست یک دعای طولانی را یک دفعه با عجله و شتاب بخوانی و تفکر در معانیش نکنی، بنده و شما حال سید سجّاد - علیه السلام - را نداریم که آن دعای مفصّل را با حال بخوانیم، شبی یک ربع آن را، یک ثلث آن را، با حال بخوان و تفکر کن در فقراتش شاید صاحب حال شوی.

از همه گذشته، قدری تفکر در قرآن کن ببین چه عذابی را وعده کرده که اهل جهنّم از مالک می خواهند که آنها را بکشد؛ هیئات! که مرگ در کار نیست (1).

ببین خدای تعالی می فرماید: (يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ) (2). آیا این چه حسرتی است که خدای تعالی با آن عظمت با این تعبیر ذکر می فرماید.

تدبّر کن در آیه شریفه قرآن؛ بی تأمل و تدبّر از آن مگذر: (يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) (3). وصف روز قیامت را می کند می فرماید: «روزی که فراموش می کند هر شیردهی از آنچه شیر می دهد؛ و می اندازد هر آبستنی بچه خود را؛ و می بینی مردم را مست، با این که آنها مست نیستند و لکن عذاب خدا سخت است».

درست تفکر کن عزیزم، قرآن - نعوذ بالله - کتاب قصّه نیست؛ شوخی با شما نمی کند؛ ببین چه می فرماید؟ این چه عذابی است که عزیزها را از یاد می برد، حامله را

ص: 32

1- الزخرف (43): 77.

2- «افسوس بر کوتاهی هایم در حق خداوند!» . (الزمر (39): 56)

3- الحجّ (22): 2.

بی بار می کند . آیا چه عذابی است که خداوند تبارک و تعالی با آن عظمت او را وصف می کند به «شدت» و جای دیگر به «عظمت» . چیزی را که خدای تبارک و تعالی که عظمت او حدّ و حصر ندارد و عزّت و سلطنت او منتها ندارد توصیف به شدت و عظمت کند آیا چه خواهد بود؟ خدا می داند عقل من و تو و فکر همه بشر از تصورش عاجز است .

اگر مراجعه به اخبار و آثار اهل بیت عصمت و طهارت کنی و تأمل در آنها نمایی ، می فهمی که قضیه عذاب آن عالم غیر از این عذاب هایی است که فکر کردی . قیاس به عذاب این عالم کردن قیاس باطل غلطی است .

من برای تو یک حدیث شریف از شیخ جلیل القدر ، صدوق طایفه ، نقل می کنم که بدانی مطلب چیست ، مصیبت چقدر است ؛ با این که این حدیث راجع به جهنم اعمال است که سردتر از همه جهنم هاست . اولاً : باید بدانی که شیخ صدوق ، که این حدیث از اوست ، کسی است که تمام علماء اعلام از او کوچکی می کنند و او را به جلالت قدر می شناسند .

آن بزرگوار کسی است که به دعای امام - علیه السلام - متولّد شده (1) . آن کسی است که مورد لطف امام زمان - علیه السلام و عَجَلِ اللّهِ تعالی فرَجَهُ - بوده ؛ و نویسنده به طریق های عدیده از بزرگان علماء امامیه - علیهم رضوان اللّهِ - متّصل به شیخ صدوق حدیث را نقل می کند ، و مشایخ بین ما و صدوق همه از بزرگان و ثقات اصحاب اند . پس اگر از اهل ایمانی باید به این حدیث عقیده مند باشی :

رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ : «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِداً إِذْ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَهُوَ كَنِيْبٌ حَزِينٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا جَبْرَائِيلُ مَا لِي أَرَاكَ كَنِيْباً حَزِيناً؟ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَإِنَّمَا وَضِعَتْ مَنَافِيْحُ جَهَنَّمَ الْيَوْمَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَمَا مَنَافِيْحُ جَهَنَّمَ يَا جَبْرَائِيلُ؟ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى أَمَرَ بِالنَّارِ فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى احْمَرَّتْ ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى

ص: 33

1- - ر. ك: كمال الدين ، ص 502 ، حدیث 31 ؛ رجال النجاشي ، ص 261 ؛ الفوائد الرجالية ، بحر العلوم ، ج 3 ، ص 293 .

اسْوَدَّتْ ، وَهِيَ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ . فَلَوْ أَنَّ حَلَقَةَ مِنَ السَّلْسِلَةِ الَّتِي طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً وَضِعَتْ عَلَى الدُّنْيَا ، لَدَابَتِ الدُّنْيَا مِنْ حَرِّهَا ، وَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ الزَّقُومِ وَالصَّرِيعِ قَطَرَتْ فِي شَرَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا ، مَاتَ أَهْلُ الدُّنْيَا مِنْ تَنَبُّهَا . قَالَ : فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَبَكَى جَبْرَائِيلُ ؛ فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمَا مَلَكًا ، فَقَالَ : إِنَّ رَبَّكُمَا يُرِيدُ السَّلَامَ وَيَقُولُ : إِنِّي قَدْ أَمْتَنْتُكُمَا مِنْ أَنْ تُذْنِبَا ذُنُوبًا أُعَذِّبُكُمَا عَلَيْهَا» (1) انتهى .

حاصل ترجمه حدیث شریف این است که «در بین این که روزی رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نشسته بود جبرئیل آمد در خدمتش ، در صورتی که افسرده و محزون بود و رنگش متغیر بود . پیغمبر فرمود : "ای جبرئیل چرا تو را افسرده و محزون می بینم؟" گفت : "ای محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چرا چنین نباشم در صورتی که امروز گذاشته شد دم های جهنم" . پیغمبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت : "چه چیز است دم های جهنم؟" عرض کرد : "همانا خدای تعالی امر فرمود به آتش ، برافروخته شد هزار سال تا سرخ شد . بعد از آن امر فرمود به آن ، افروخته شد هزار سال تا سفید شد . پس از آن امر فرمود به آن ، افروخته شد هزار سال تا سیاه شد و آن سیاه و تاریک است . پس اگر یک حلقه از زنجیری که بلندی آن هفتاد ذراع است گذاشته شود بر دنیا ، هر آینه آب می شود دنیا از حرارت آن . و اگر قطره ای از زقوم و ضریع آن بچکد در آب های اهل دنیا ، همه می میرند از گند آن" . پس گریه کرد رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و جبرئیل گریان شد . پس خدای تعالی فرستاد به سوی آنها فرشته [ای] . عرض کرد : "خدای شما سلام می رساند به شما و می فرماید من ایمن کردم شما دو تن را از این که گناهی کنید که عذاب کنم شما را به واسطه آن" .

ای عزیز ، امثال این حدیث شریف بسیار است ؛ و وجود جهنم و عذاب الیم آن از ضروریات جمیع ادیان و واضحات برهان است ، و اصحاب مکاشفه و ارباب قلوب در همین عالم نمونه آن را دیده اند . درست تصور و تدبیر کن در مضمون این حدیث کمرشکن ، آیا اگر احتمال صحت هم بدهی ، نباید مثل دیوانه ها سر به بیابان بگذاری؟

ص: 34

چه شده که ما این قدر در خواب غفلت و جهالتیم؟ آیا ملکی مثل رسول الله و جبرئیل بر ما نازل شده و ما را از عذاب خدا ایمن کرده؟ با این که رسول خدا و اولیاء او تا آخر عمر هم از خوف خدا قرار نداشتند و خواب و خوراک نداشتند. ولی کارخانه خدا از خوف غش می کرد. علی بن الحسین - علیهما السلام - امام معصوم، گریه ها و زاری هایش و مناجات و عجز و ناله هایش دل را پاره پاره می کند. ما را چه شده که هیچ حیا نکرده در

محضر ربوبیت این قدر هتک حرمت و نوامیس الهی را می کنیم؟ ای وای بر ما و بر غفلت ما! ای وای بر ما و بر شدت سكرات موت ما! ای وای بر حال ما در برزخ و سختی های آن، و در قیامت و ظلمت های آن! ای وای بر حال ما در جهنم و عذاب و عقاب آن!

فصل: در معالجه مفاسد اخلاقیه

هان ای عزیز، از خواب بیدار شو. از غفلت تنبه پیدا کن و دامن همت به کمر زن، و تا وقت است فرصت را غنیمت بشمار، و تا عمر باقی است و قوای تو در تحت تصرف تو است و جوانی برقرار است و اخلاق فاسده بر تو غالب نشده و ملکات رذیله بر تو چیره نگردیده، چاره ای کن و دوائی برای رفع اخلاق فاسده و قبیحه پیدا کن و راهی برای اطفاء نائرة شهوت و غضب پیدا نما.

بهترین علاج ها که علماء اخلاق و اهل سلوک از برای این مفاسد اخلاقی فرموده اند این است که هر يك از این ملکات زشت را که در خود می بینی، در نظر بگیری و برخلاف آن تا چندی مردانه قیام و اقدام کنی و همت بگماری بر خلاف نفس تا مدتی، و بر ضد خواهش آن رذیله رفتار کنی و از خدای تعالی در هر حال توفیق طلب کنی که با تو اعانت کند در این مجاهده، مسلماً بعد از مدت قلیلی آن خُلق زشت رفع شده و شیطان و جندش از این سنگر فرار کرده جنود رحمانی به جای آنها برقرار می شود.

مثلاً یکی از ذمائم اخلاق، که اسباب هلاکت انسان است و موجب فشار قبر است و

انسان را در دو دنیا معذب دارد، بدخُلقی با اهل خانه یا همسایگان یا هم شغل ها یا اهل بازار و محلّه است، که این زایدۀ غضب و شهوت است.

اگر انسان مجاهد مدّتی درصدد برآید که هر وقت ناملایمی پیش آمد می کند از برای او، و آتش غضب شعله ور می شود و بنای سوزاندن باطن را می گذارد و دعوت می کند او را بر ناسزاگفتن و بدگویی کردن، برخلاف نفس اقدام کرده عاقبت بد و نتیجه زشت این خلق را یاد بیاورد در عوض ملائمت به خرج بدهد و در باطن شیطان را لعن کند و به خدا از او پناه ببرد، من به شما قول می دهم که اگر چنین رفتاری کنید، بعد از چند مرتبه

تکرار آن خُلق به کلّی عوض شده و خلق نیکو در باطن مملکت شما منزل می کند. ولی اگر مطابق میل نفس رفتار کنید، اولاً در همین عالم ممکن است شما را نیست و نابود کند. پناه می برم به خدای تعالی از غضب که می شود در يك آن، انسان را در دو دنیا هلاک کند؛ خدای نخواستۀ موجب قتل نفسی بشود. ممکن است انسان در حال غضب به نوامیس الهیه ناسزا بگوید؛ چنانچه دیدیم مردم را در حال غضب که رده گفتند و مرتد شدند.

حکما فرموده اند که کشتی بی ناخدا که در موج های سخت دریا گرفتار شود به نجات نزدیک تر است از انسان در حال غضب(1).

یا اگر خدای نخواستۀ اهل جدال و مراء در مباحثه علمیه هستی - کما این که بعضی از ما طلبه ها گرفتار این سریره زشت هستیم - مدّتی برخلاف نفس اقدام کن. در مجالس رسمی که مشحون به علما و عوام است مباحثه که پیش آمد کرد دیدی طرف صحیح می گوید، معترف به اشتباه خودت بشو و تصدیق آن طرف را بکن. امید است در اندک زمانی رفع این رذیله شود.

خدا نکند که حرف بعضی از اهل علم و مدّعی مکاشفه درست باشد: می گوید: برای من در یکی از مکاشفات کشف شد که تخاصم اهل نار، که خدای تعالی اطلاع می دهد،

ص: 36

1- - جامع السعادات، ج 1، ص 288. و ابن مسکویه در تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق این کلام را از بقراط نقل می کند، چنانچه در شرح حدیث هفتم خواهد آمد.

مجادله اهل علم و حديث است(1). انسان اگر احتمال صحت هم بدهد، بايد خيلى درصدد رفع اين خصلت باشد.

رُوي عَنْ عِدَّةٍ مِنَ الْأَصْحَابِ أَنَّهُمْ قَالُوا: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَوْمًا وَنَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ، فَغَضِبَ غَضًّا بَشَدِيدًا لَمْ يَغْضَبْ مِثْلَهُ. ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارَى، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِيَ قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُمَارِيَ لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنِّي زَعِيمٌ بِثَلَاثِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ؛ فِي رِيَاضِهَا وَأَوْسَطِ طِهَا وَأَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ صَادِقٌ، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءِ»(2).

وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا»(3).

احاديث در اين باب بسيار است. چقدر زشت است كه انسان به واسطه يك مغالبه جزئي، كه هيچ ثمرى و اثرى ندارد، از شفاعت رسول اكرم - صلى الله عليه وآله - محروم بماند؛ و مذاكره علم [را]، كه افضل عبادات و طاعات است اگر با قصد صحيح باشد، به صورت اعظم معاصى درآورد و تالى عبادت او ثانش كند.

ص: 37

1- ر. ك: الفتوحات المكيّة، ج 1، ص 298.

2- «از گروهى از اصحاب روايت شده است كه گفتند: روزى پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم بر ما وارد گشت و ما در حال مجادله با يكديگر درباره مسأله اى دينى بوديم. پيامبر سخت در خشم شد چنان كه تا آن وقت وى را بدان حد خشمگين نديده بوديم، سپس فرمودند: «پيشينيان شما را جدال و مراء هلاك كرد». آن گاه فرمود: «مجادله را ترك گوييد چه مؤمن هرگز در بحث به ستيز نمى پردازد، مجادله را ترك گوييد كه مجادله گر زيان ديده است، مجادله را ترك گوييد كه من در روز قيامت از آن كه مناقشه كند، شفاعت كنم، مجادله را ترك گوييد كه من آن را كه ترك مجادله كند در حالى كه حق با اوست سه خانه را در بهشت ضامن خواهم بود سه خانه در باغ هاى جنت و در ميانه آن و بالاترين طبقه آن، مجادله را ترك كنيد، زيرا پروردگارم بعد از پرستش بتان اولين چيزى كه مرا از آن نهى فرمود «مراء» بود». (منية المرید، ص 316؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 138)

3- از پيامبر نقل شده است: «ايمان در بنده به كمال نرسد تا آن كه مناقشه را ترك كند اگر چه حق با او باشد». (منية المرید، ص 171؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 138، حديث 53)

در هر حال ، انسان باید يك يك از اخلاق قبیحه فاسده را در نظر گرفته به واسطه خلاف نفس از مملکت روح خود بیرون کند . وقتی غاصب بیرون رفت ، صاحب خانه خودش می آید ، محتاج به زحمت دیگری نیست ، وعده خواهی نمی خواهد .

فصل: در ثمره مجاهده نفس در این مقام

فصل [در ثمره مجاهده نفس در این مقام]

چون که مجاهده نفس در این مقام به اتمام رسید و انسان موفق شد که جنود ابلیس را از این مملکت خارج کند و مملکتش را سکنای ملائکه الله و معبد عبادالله الصالحین قرار داد ، کار سلوک الی الله آسان می شود و راه مستقیم انسانیت روشن و واضح می گردد ، و ابواب برکات و جنات به روی او مفتوح می گردد ، و ابواب جهنم و درکات آن به روی او بسته می گردد ، و خدای تبارک و تعالی به نظر لطف و مرحمت به او نظر می کند و در سلك اهل ایمان منخرط می شود و از اهل سعادت و اصحاب یمین می شود ، و راهی از باب معارف الهیه که غایت ایجاد خلق جن و انس است (1) بر او باز می شود ، و خدای تبارک و تعالی در آن راه پرخطر از او دستگیری می فرماید .

و ما می خواستیم اشاره به مقام سوم نفس و کیفیت مجاهده آن بنماییم و مکاید شیطان را در آن مقام نیز خاطر نشان کنیم ، لیکن مقام را مناسب ندیدیم ؛ این است که صرف نظر نموده از خدای تبارک و تعالی توفیق و تأیید می طلبیم که رساله مفرده ای در آن باب بنگارم .

ص: 38

1- - اشاره است به آیه مبارکه 56 سورة «الذاریات» : (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) «عبادت» در این آیه تفسیر به «معرفت» شده است . در حدیث منقول از امام حسین علیه السلام آمده است که فرمودند : «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ ..» ؛ «ای مردم ، به درستی که خدای - عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ - بندگان را جز برای شناخت خود نیافریده است ...» . (علل الشرائع ، ج 1 ، ص 9 ، باب 9 ، حدیث 1)

حدیث دوم [ریا]

الحدیث الثانی: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ [ابن أبي عمير، عن] أَبِي الْمَغْرَا، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ، إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ، وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ» (1).

ترجمه: «به سند مذکور، یزید بن خلیفه از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می کند که فرمود: "هر ریایی شریک است. همانا کسی که کار کند برای مردم، می باشد ثواب او بر مردم؛ و کسی که عمل کند برای خدا، می باشد ثواب او بر خدا"».

در معنی ریا و درجات آن

اشاره

شرح: بدان که «ریا» عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقّه است به مردم، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتهاار پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت، بدون قصد صحیح الهی. و آن تحقق پیدا می کند در چند مقام:

مقام اول: و آن دارای دو درجه است: اول آن که اظهار عقاید حقّه و معارف الهیه کند برای این که اشتهاار به دیانت پیدا کند و منزلت در قلوب پیدا نماید. مثل این که بگوید: من کسی را جز خدا مؤثر در وجود نمی دانم. یا این که: من به غیر خدا توکل به کسی ندارم.

ص: 39

1- - الکافی، ج 2، ص 293، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الریاء»، حدیث 3؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 71، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 12، حدیث 4.

یا بالکنایه و اشاره خود را معرفی کند به عقاید حقه . و این طور دوم رایج تر است . مثلاً صحبت توکل یا رضای به قضای الهی پیش آمد می کند ، شخص مرائی با يك آه یا يك سر تکان دادن خود را در سلك آن جمعیت محسوب می دارد .

درجه دوم آن که عقاید باطله را از خود دور کند و نفس خود را از آن تزکیه کند به قصد جاه و منزلت در قلوب ، چه به صراحت لهجه باشد یا به اشاره و کنایه .

مقام دوم : و در آن نیز دو مرتبه است : یکی آن که اظهار خصال حمیده و ملکات فاضله نماید .

و یکی تبری از مقابلات آنها نماید و تزکیه نفس کند بدان غرض که معلوم شد .

مقام سوم : که ریای معروف پیش فقها - رضوان الله علیهم - است ، دارای همین دو درجه است : یکی آن که اتیان به عمل و عبادت شرعی کند یا اتیان به راجحات عقلی نماید به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب ؛ چه آن که ذات عمل را به قصد ریا کند ، یا کیفیت ، یا شرط ، یا جزء آن را ، به طوری که در کتب فقهیه متعرض اند (1) .

دیگر آن که ترك عملی کند به همان مقصود . و ما در این اوراق شرح بعضی از مفاسد هر يك از این سه مقام را بیان می کنیم ، و آنچه به نظر می رسد از برای علاج آن ، اشاره می نماییم به طریق اختصار .

مقام اول: ریا در عقاید

اشاره

مقام اول [ریا در عقاید]

در آن چند فصل است :

فصل: ریا در عقاید بدترین نوع ریا

فصل : [ریا در عقاید بدترین نوع ریا]

بدان که ریا در اصول عقاید و معارف الهیه از جمیع اقسام ریایا سخت تر و عاقبتش از همه بدتر و ظلمتش از تمام ریایا بیشتر و بالاتر است . صاحب این ریا اگر در واقع

ص: 40

1- - ر. ک: جواهر الکلام، ج 2، ص 96، و ج 9، ص 187؛ العروة الوثقی، ج 1، ص 432، و ج 2، ص 441؛ تحریر الوسيلة، ج 1، ص 34 و 169.

معتقد به آن امری که ارائه می دهد نباشد، از جمله منافقین است که مخلّد در نار و هلاک ابدی از برای اوست، و عذابش اشدّ عذاب هاست. و اگر معتقد باشد ولی برای این که در قلوب مردم رتبه و منزلت پیدا کند اظهار می کند، این شخص گرچه منافق نیست ولی این ریا باعث می شود که نور ایمان از قلب او برود، و ظلمت کفر به جای آن در قلب وارد شود؛ زیرا که این شخص گرچه در اول امر مشرک است به شرک خفی، زیرا که معارف الهیه و عقاید حقّه را که خالص باید باشد از برای خدا - و صاحب آن، ذات مقدّس حضرت حق است - به مردم تحویل داده و غیر را در آن شرکت داده و شیطان را در آن متصرّف نموده و این عمل قلبی از برای خدا نبوده - ما در یکی از فصول (1) بیان می کنیم که ایمان از اعمال قلبیه است نه مجرد علم؛ کما این که در این حدیث شریف می فرماید: «هر ریایی شرک است» - ولیکن این فجیعۀ موبقه و این سریره مظلّمه و این ملکه خبیثه بالاخره کار انسان را منجر می کند به این که خانه قلب مختصّ به غیر خدا شود، و کم کم ظلمت این رذیله اسباب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود؛ و این ایمان خیالی که دارد صورت بی معنا و جسد بی روح و پوست بی مغزی است و مورد قبول خدای تعالی نشود. کما این که اشاره به این فرموده در حدیثی که در کافی شریف از علی بن سالم نقل می کند: قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ، لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا» (2). یعنی راوی گفت: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: خدای تعالی گفت: "من بهترین شریک هستم." کسی که با من شریک قرار دهد غیر مرا در کاری که کرده است، قبول نکنم او را مگر آن که برای من خالص باشد».

و معلوم است اعمال قلبیه در صورت خالص نبودن مورد توجه حق تعالی واقع نشود، و او را نپذیرد و به شریک دیگر واگذار فرماید، که آن شخصی است که برای نشان دادن به او عمل می شود، پس اعمال قلبیه مختص به آن شخص می شود، و از حد

ص: 41

1- - مراد فصل بعدی «در بیان آن که علم غیر از ایمان است» می باشد.

2- - الکافی، ج 2، ص 295، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الریاء»، حدیث 9.

شرك بیرون رفته به كفر محض وارد می شود . بلکه می توان گفت : این شخص نیز از جمله منافقین است ، همان طور که شرکش خفی است ، نفاقش نیز خفی است . بیچاره گمان کرده مؤمن است ولی مشرك است در اول امر ، و در نتیجه منافق است ، و عذاب منافقین را باید بچشد . و وای به حال کسی که کارش به نفاق منجر شود .

فصل: در بیان آن که علم غیر از ایمان است

فصل در بیان آن که علم غیر از ایمان است

بدان که «ایمان» غیر از علم به خدا و وحدت و سایر صفات کمالیه ثبوتیه و جلالیه و سلویه ، و علم به ملائکه و رسل و کتب و یوم قیامت است . چه بسا کسی دارای این علم باشد و مؤمن نباشد : شیطان عالم به تمام این مراتب به قدر من و شما هست و کافر است . بلکه ایمان يك عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست . باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد ، به قلب خود نیز تسلیم آنها شود ،

و عمل قلبی را ، که يك نحو تسلیم و خضوعی است و يك طور تقبّل و زیر بار رفتن است ، انجام دهد تا مؤمن گردد . و کمال ایمان «اطمینان» است . نور ایمان که قوی شد ،

دنبالش اطمینان در قلب حاصل می شود . و تمام اینها غیر از علم است . ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند ، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بی فایده گردد . مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده ، ولی چون این مطلب را قلب قبول نکرده و تسلیم عقل نشده شما نمی توانید با مرده ، شب تاریک به سر برید . ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد ، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد . چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام ، قلب تسلیم شده دیگر باکی از مرده نمی کند .

پس ، معلوم شد که تسلیم ، که حظّ قلب است ، غیر از علم است ، که حظّ عقل است . ممکن است انسان به برهان عقلی اثبات صانع تعالی و توحید او و یوم معاد و دیگر از

عقاید حقّه نماید، ولی این عقاید را ایمان نگویند و او را مؤمن حساب نکنند، و در جمله کفار یا منافقین یا مشرکین باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصیرت ملکوتی ندارید، این چشم مُلکی ادراک نمی کند؛ وقتی کشف سریره شد و سلطنت حقّه الهیه بروز کرد و طبیعت خراب شد و حقیقت به پا گردید، ملتفت می شوید مؤمن به خدا نبودید، و این حکم عقل به ایمان مربوط نبود. تا لا إله إلاّ الله با قلم عقل بر لوح صافی قلب نگاشته نشود، انسان مؤمن به وحدت خدا نیست. و وقتی این کلمه طیبه الهیه در قلب وارد شد، سلطنت قلب با خود حق تعالی می شود، و دیگر انسان کس دیگر را مؤثر در مملکت حق نمی داند و از کسی دیگر متوقع جاه و جلال نیست و منزلت و شهرت را پیش دیگران طالب نمی شود؛ پس قلب، ریاکار و سالوس نمی شود. پس، اگر در قلب، ریا دیدید، بدانید قلب شما تسلیم عقل نشده و ایمان در دل شما نور افکن نگردیده، و دیگری را اله و مؤثر عالم می دانید نه حق تعالی را، و شما در زمره منافقین یا مشرکین یا کفارید.

فصل: در وخامت امر ریا

فصل در وخامت امر ریا

هان، ای شخص مُرائی که عقاید حقّه و معارف الهیه را به دست دشمن خدای تعالی، که شیطان است سپردی و مختصّات حق تعالی را به دیگران دادی، و آن انواری که روشنی بخش روح و قلب و سرمایه نجات و سعادت ابدی و سرچشمه لقاء الهی و بذر جوار محبوب است مبدّل به ظلمات موحشه و شقاوت و هلاک ابدی و سرمایه بُعد از ساحت قدس محبوب و دوری از لقاء حضرت حق تعالی کردی، مُهیا باش از برای ظلمت هایی که نور در دنبال ندارند و تنگنایی که گشایشی ندارد و امراضی که شفاپذیر نیست؛ مردنی که حیات ندارد. آتشی که از باطن قلب ظهور کند و ملکوت نفس و ملک بدن را بسوزاند چنان سوزاندنی که خطور در قلب من و تو نکرده؛ چنانچه خدای تعالی خبر می دهد در کتاب مُنزَل خود در آیه شریفه (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى

الأفئدة(1). از وصف آتشی که (آتش خدا) استیلای بر قلوب پیدا می کند و قلوب را می سوزاند . هیچ آتشی قلب سوزان نیست جز آتش الهی . اگر فطرت توحید از دست رفت ، که فطره الله است و به جای آن شرك و كفر جایگزین شد ، دیگر شفاعت شافعین نصیب انسان نشود ، و انسان مخلّد در عذاب است ، آن هم چه عذابی؟ عذابی که از قهر الهی و غیرت ربوبی بروز کند .

پس ای عزیز ، برای يك خیال باطل ، يك محبوبیت جزئی بندگان ضعیف ، يك توجه قلبی مردم بیچاره ، خود را مورد سخط و غضب الهی قرار مده ؛ و مفروش آن محبت های الهی ، آن کرامت های غیرمتناهی ، آن الطاف و مراحم ربوبیت را به يك محبوبیت پیش خلق که مورد هیچ اثری نیست و از او هیچ ثمری نبوی جز ندامت و حسرت . وقتی دستت از این عالم کوتاه شد ، که عالم کسب است ، و عملت منقطع گردید ، دیگر پشیمانی نتیجه ندارد و رجوع بی فایده است .

فصل: يك تنبه علمی برای قلع ماده ریا

فصل يك تنبه علمی برای قلع ماده ریا

ما در این جا تذکر می دهیم به چیزی که امید است برای این مرض قلبی مؤثر افتد در این مقام و مقامات دیگر . و آن چیزی است که مطابق برهان و مکاشفه و عیان و اخبار معصومین و کتاب خداست ، و عقل شما هم تصدیق دارد . و آن این است که خدای تبارک و تعالی به واسطه احاطه قدرتش در جمیع موجودات و بسط سلطنتش در تمام کائنات و احاطه قیومیش به کافه ممکنات ، تمام قلوب بندگان در تحت تصرف او و به ید

قدرت و در قبضه سلطنت اوست ، و کس دیگر را در قلوب بندگان بدون اذن قیومی و اجازه تکوینی او تصرفی نیست و نخواهد بود ؛ خود صاحبان قلب نیز بی اذن و تصرف حق تعالی تصرف در قلوب خود ندارند . و بدین معنی اشاره و کنایه و صراحة در قرآن و اخبار اهل بیت - علیهم السلام - اخبار شده است . پس خدای تبارک و تعالی صاحب

ص: 44

قلب و متصرف در اوست ، و شما که يك بنده ضعيف عاجز هستيد نمی توانید تصرف در قلوب کنید بی تصرف حق ، بلکه اراده او قاهر است بر اراده شما و همه موجودات ؛ پس ریا و سالوس شما اگر برای جلب قلوب عباد است و جانب دل ها نگاه داشتن و منزلت و قدر در قلوب پیدا کردن و اشتها به خوبی یافتن است ، این از تصرف شما به کلی خارج و در تحت تصرف حق است . خداوند قلوب و صاحب دل ها به هر کس می خواهد قلوب را متوجه می فرماید . بلکه ممکن است شما نتیجه به عکس بگیرید . دیدیم و شنیدیم اشخاص سالوس دورو که قلوب آنها پاک نبود ، آخر کار رسوا شدند و آنچه می خواستند نتیجه بگیرند به عکس اتفاق افتاد ؛ چنانچه به همین معنی اشاره فرموده در حدیث شریف کافی : **عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ، إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيَةَ النَّاسِ ، يَشْتَهِي أَنْ يَسْمَعَ بِهِ النَّاسُ ، فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ» . ثُمَّ قَالَ : «مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا ؛ وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا» (1) .**

یعنی راوی ، که جرّاح مدائنی است ، از امام صادق - علیه السلام - نقل می کند در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ : «پس کسی که امیدوار ملاقات پروردگار خویش است باید به جای آرد کار نیکو ، و شریک نکند در عبادت پروردگارش کسی را» که فرمود امام صادق علیه السلام : «آن مردی که عمل می کند چیزی از ثواب را که خواهش نمی کند به آن کار ملاقات خدا را ، فقط ملاحظه می کند پاکیزه شمردن مردم او را ، میل دارد مردم

بشنوند آنچه کرده ، پس این کسی است که شریک قرار داده در عبادت پروردگارش» . پس از آن فرمود : «هیچ بنده [ای] نیست که پنهان کند خوبی را ، پس بگذرد روزگار بر او همیشه ، تا آن که آشکار کند خدا از برای او نیکویی را ؛ و هیچ بنده [ای] نیست که پنهان می کند شری را ، پس بگذرد روزگار بر او همیشه ، تا آشکارا کند خدا برای او شری را» .

ص: 45

پس ای عزیز، نام نیک را از خداوند بخواه. قلوب مردم را از صاحب قلب خواهش کن با تو باشد. تو کار را برای خدا بکن، خداوند علاوه بر کرامت های اُخروی و نعمت های آن عالم در همین عالم هم به تو کرامت ها می کند، تو را محبوب می نماید، موقعیت تو را در قلوب زیاد می کند، تو را در دو دنیا سربلند می فرماید.

ولی اگر بتوانی با مجاهده و زحمت قلب خود را از این حب هم به کلی خالص نما، باطن را صفاده تا عمل از این جهت خالص شود و قلب متوجه حق گردد، روح بی آرایش شود، کدورت نفس برطرف گردد. حب و بغض مردم ضعیف، شهرت و اسم نزد بندگان ناچیز، چه فایده ای دارد. فرضاً فایده داشته باشد، یک فایده ناچیز جزئی چند روزه است. ممکن است این حب، عاقبت کار انسان را به ریا برساند و خدای نخواستہ آدم را مشرک و منافق و کافر کند، اگر در این عالم رسوا نشود، در آن عالم در محضر عدل ربوبی پیش بندگان صالح خدا و انبیاء عظام او و ملائکه مقربین رسوا شود؛ سرافکنده گردد؛ بیچاره شود. رسوایی آن روز را نمی دانی چه رسوایی است. سرشکسته در آن محضر را خدا می داند چه ظلمت ها دنبال دارد. آن روز است که به فرموده حق تعالی کافر می گوید: «ای کاش خاک بودم» (1). و دیگر فایده ندارد.

ای بیچاره، تو به واسطه یک محبت جزئی، یک شهرت بی فایده پیش بندگان، از آن کرامت ها گذشتی؛ رضای خدا را از دست دادی؛ خود را مورد غضب خدای تعالی نمودی. اعمالی را که باید به آنها دار کرامت تهیه کنی، زندگانی ابدی و فرحناکی همیشگی فراهم کنی و به واسطه آنها در اعلیٰ علین بهشت قرارگیری، مبدل کردی به ظلمات شرک و نفاق؛ و برای خود حسرت و ندامت و عذاب های شدید تهیه نمودی، و خود را سنجینی نمودی؛ چنانچه در حدیث شریف کافی می فرماید حضرت امام صادق - علیه السلام - که پیغمبر فرمود که «همانا فرشته بالا می برد کار بنده را با فرحناکی».

ص: 46

1 - - اشاره است به آیه (يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا)؛ «روزی که شخص به آنچه پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: ای کاش خاک می بودم». (التبأ (78): 40)

پس چون کارهای نیکوی او را بالا برد، خدای عزّ و جلّ می فرماید: "قرار بدهید این اعمال را در سجّین . همانا این شخص در این اعمال فقط مرا نخواست است" (1). من و تو با این حال نمی توانیم سجّین را تصور کنیم، و دیوان عمل فُجّار را بفهمیم، و صورت این اعمال [را] که در سجّین است ببینیم . يك وقت حقیقت امر را می بینیم که دیگر دستمان کوتاه [است] و چاره منقطع .

ای عزیز، بیدار شو و غفلت و مستی را از خود دور کن؛ و در میزان عقل بسنج اعمال خود را قبل از آن که در آن عالم میزان کنند؛ و حساب خود را بکش قبل از آن که از تو حساب کشند، و آینه دل را از شرك و نفاق و دورویی پاك كن؛ و مگذار زنگار شرك و كفر او را طوری بگیرد که به آتش های آن عالم پاك نگردهد؛ نگذار نور فطرت مبدل به ظلمت كفر شود؛ نگذار (فَطَرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (2) ضایع گردد . این قدر خیانت مکن بر این امانت الهی! پاك كن آینه قلب را تا نور جمال حق در او جلوه کند، و تو را از عالم و هر چه در اوست بی نیاز کند؛ و آتش محبت الهی در قلب افروخته شده تمام محبت ها را بسوزاند که همه عالم را به يك لحظه آن ندهی، و چنان لذتی ببری از یاد خدا و ذکر آن که تمام لذات حیوانی را بازیچه بدانی .

اگر اهل این مقام هم نیستی و این معانی در نظرت عجیب می آید، نعمت های الهی را در عالم دیگر که قرآن مجید و اخبار معصومین از آنها اطلاع داده اند از دست مده؛ به واسطه جلب قلوب مخلوق برای شهرت چند روزه موهوم، آن همه ثواب ها را ضایع مکن؛ از آن همه کرامات خود را محروم مکن؛ سعادت ابدی را به شقاوت همیشگی مفروش .

ص: 47

1- - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصَدُّ عَدُوَّ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ؛ فَإِذَا صَدَّ عَدُوَّ بِحَسَدٍ نَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِجْعَلُوهَا فِي سِجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِلَيَّيَّ أَرَادَ بِهَا» . (الكافي، ج 2، ص 294، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الرياء»، حدیث 7)

2- - «فطرت خدایی آن است که خداوند خلق را بر آن آفریده است» . (الروم (30) : 30)

بدان که مالک الملوک حقیقی و ولی نعمت واقعی، که این همه کرامات به ما کرده و این همه تهیه‌ها برای ما دیده از قبل از آمدن ما در این عالم، از غذای لطیف دارای موادّ صالحه مناسبه با معدّه ضعیف ما و مرّی و خدمتگزار با حبّ جبلّی ذاتی که خدمتش بی منتّ باشد و محیط و هوای مناسب و سایر نعم و آلاء ظاهره و باطنه، و این همه تهیه‌ها دیده در عالم آخرت و برزخ برای ما قبل از رفتن در آن جا، و از ما خواسته است

که این قلب را برای من یا برای کرامت من خالص کن تا برای خودت نتیجه دهد، خودت فایده ببری، باز ما گوش ندهیم و نافرمانی کنیم و برخلاف رضای او قدم زنیم، چه ظلم بزرگی کردیم و با چه مالک الملوکی ستیزه نمودیم که نتیجه اش ظلم به خود ماست و به سلطنت او لطمه ای وارد نمی شود. از تحت سلطنت و سلطه او خارج نمی شویم، مشرک باشیم یا موحد فرقی برای او نکند؛ عارف باللّه یا متّقی زکّی النفس باشیم برای خود هستیم؛ کافر و مشرک باشیم به خود ضرر زدیم: (فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) (1)؛ «همانا خدای بی نیاز است از همه مخلوقات». احتیاجی به عبادت ما، به اخلاص ما، به بندگی ما

ندارد؛ نافرمانی و شرک و دورویی ما به مملکت او لطمه ای وارد نمی کند. لیکن چون «ارحم الراحمین» است، رحمت واسعه و حکمت بالغه اش اقتضا می کند که طرق هدایت و راه خیر و شر و زشت و زیبا را به ما بنمایاند، و پرتگاه های راه انسانیت و لغزشگاه های طریق سعادت را به ما ارائه دهد. خدای تعالی در این هدایت و راهنمایی، بلکه در این عبادت ها و اخلاص ها و بندگی ها، بر ما منتّ های عظیم جسیم دارد که تا چشم بصیرت و دیده برزخی واقع بین باز نشود نمی توانیم بفهمیم. و مادامی که در این عالم تنگ و تاریک و ظلمتکده طبیعت هستیم و دچار سلسله های زمان و حبس تاریک امتداد مکانیم، ادراک منتّ های بزرگ خدا را نمی کنیم، و نعمت های خداوند را در همین

ص: 48

اخلاص و عبادت و در آن راهنمایی و هدایت تصور نمی نمایم .

مبادا گمان کنی که ما منت داریم بر انبیاء معظم یا اولیاء مکرم خدا، یا بر علماء امت، که راهنمای سعادت و خلاصی ما هستند و ما را از جهل و ظلمت و بدبختی نجات دادند و به عالم نور و سرور و بهجت و عظمت دعوت کردند، و آن همه تحمل مشقت ها و زحمت ها نمودند و می کنند برای تربیت ما و برای نجات ما از آن ظلمت هایی که لازمه اعتقادات باطله و جهل های مرکب است، و از آن فشارها و عذاب هایی که صورت ملکات و اخلاق رذیله است، و از آن صورت های موحشه مدهشه که ملکوت اعمال و افعال قبیحه ماست، و برای رسیدن ما به آن نورها و بهجت ها و سرورها و راحتی و خوشی ها و حور و قصور که نمی توانیم تصور آنها را بکنیم .

و این عالم ملک به همه عظمت که دارد تنگ تر از آن است که یکی از حله های بهشتی را در او بیاورند، و این چشم های ما طاقت دیدن يك تار موی حور العین را ندارد، که تمام اینها صورت ملکوتی آن عقاید و اخلاق و اعمالی است که انبیاء عظام، خصوصاً صاحب کشف کلی و دستور جامع، خاتم پیغمبران - صلی الله علیه و آله و علیهم - آنها را به وحی الهی درک فرموده و دیده و شنیده و ما را بدان ها دعوت فرموده اند . و ما بیچاره ها مثل اطفالی که از حکم عقلا سرپیچند، بلکه عقلا را تخطئه می کنند، همیشه با آنها در مقام ستیزه و جنگ و جدال برآمدیم، و آن نفوس زکیه مطمئننه و ارواح طیبه طاهره به واسطه شفقت و رحمتی که بر بندگان خدا داشتند هیچ گاه از دعوت خویش به واسطه نادانی ما کوتاهی نفرمودند و با زور و زر ما را به سوی بهشت و سعادت کشیدند، بدون این که اجر و مزدی از ما بخواهند . آن وقت هم که رسول اکرم - صلی الله

علیه و آله - منحصر می کنند اجر خود را به «مودت ذوی القربی»⁽¹⁾، صورت این مودت و محبت در عالم دیگر برای ما شاید از همه صور نورانی تر باشد، آن هم برای خود ماست و رسیدن ما به سعادت و رحمت . پس مزد رسالت عاید خود ما شد و ما از آن

ص: 49

1 - - اشاره است به آیه مبارکه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ «بگو (ای پیامبر) «من از شما اجر (رسالت) نمی خواهم جز آن که به خویشانم محبت کنید». (الشوری (42): 23)

بهره مند گردیدیم؛ ما بیچاره ها چه منتی بر آنها داریم؛ اخلاص و ارادت ما برای آنها چه نفعی دارد؛ شما و ما بر علماء امت چه منتی داریم؟ از آن شخص مسأله گو گرفته تا آن نبی مکرم، تا ذات مقدس حق - جَلَّ جلالُه - هر کس به مرتبه و مقام خود که راه هدایت را به ما نشان می دهند، بر ما منت ها دارند که جزای آنها را در این عالم نمی توانیم بدهیم؛ این عالم لایق جزای آنها نیست: فَلِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُولِيائِهِ الْمِنَّةُ. چنانچه خدای تعالی می فرماید: (قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)(1). یعنی: «بگو به آنها که به تو منت گذاشتند به اسلام خود، و گفتند ما اسلام آوردیم بی جنگ: "منت نگذارید بر من به اسلام خود، بلکه خدا منت می گذارد بر شما به هدایت کردن شما را به ایمان که مدعی آن هستید، اگر شما راستگو هستید در این ادعا؛ همانا خدا می داند پنهانی های آسمان ها و زمین را، و خدا بیناست به آنچه می کنید"».

پس، اگر ما صادق باشیم در دعوی ایمان، خداوند در همین ایمان هم بر ما منت دارد. خداوند بصیر به عالم غیب است و می داند صور اعمال ما و صورت ایمان و اسلام ما در عالم غیب چیست. ما بیچاره ها چون اطلاع از حقیقت نداریم، از مسأله گو کسب علم می کنیم و به او منت می گذاریم، تقلید عالم می کنیم، منت می گذاریم؛ نماز جماعت به عالم می خوانیم، به او منت می گذاریم، با این که آنها بر ما منت دارند و خود ما خبر نداریم، بلکه این منت ها اعمال ما را واژگون می نماید و در سجین کشیده آنها را به باد فنا می دهد.

ص: 50

و در آن دو فصل است :

فصل اول: میزان در ریاضت های باطل و شرعی

فصل اول : [میزان در ریاضت های باطل و شرعی]

بدان که ریا در این مقام گرچه به شدت مقام اول نیست ، ولی بعد از تنبّه به يك مطلب ممکن است کار مُرائی در این مقام نیز منجر شود به جائی که در نتیجه با مرائی در آن مقام یکی گردد .

ما در شرح حدیث سابق بیان کردیم که از برای انسان در عالم ملکوت صورت هایی ممکن است باشد غیر از صورت انسانی ، و آن صورت ها تابع ملکوت نفس و ملکات آن است . اگر شما دارای ملکات فاضله انسانی باشید ، در وقتی آن ملکات صورت شما را انسانی می کند که با آن ملکات بدون این که از طریق اعتدال خارج شده باشند محشور گردید ، بلکه ملکات در صورتی فاضله است که نفس اماره در آن تصرف نکند و در تشکیل آن ، قدم نفس دخیل نباشد . بلکه شیخ استاد ما - دام ظلّه - می فرمودند : میزان در ریاضت باطل و ریاضت شرعی صحیح ، قدم نفس و قدم حق است . اگر سالک به قدم نفس حرکت کرد و ریاضت او برای پیدایش قوای نفس و قدرت و سلطنت آن باشد ، ریاضت باطل و سلوک آن منجر به سوء عاقبت می باشد . و دعوی های باطله نوعاً از همین اشخاص بروز می کند . و اگر سالک به قدم حق سلوک کرد و خداجو شد ، ریاضت او حق و شرعی است ، و حق تعالی از او دستگیری می کند به نصّ آیه شریفه که می فرماید : (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (1) . «کسی که مجاهده کند در راه ما ، هر آینه هدایت می کنیم او را [به] راه های خود» . پس کارش به سعادت منجر شده خودی از او افتد و خودنمایی از او دور گردد .

ص: 51

و معلوم است کسی که اخلاق حسنه خود و ملکات فاضله نفس را به چشم مردم بکشد و ارائه به مردم بدهد، قدمش قدم نفس است؛ و خودبین و خودخواه و خودپرست است؛ و با خودبینی، خداخواهی و خدابینی، خیالی است خام و امری است باطل و محال. مادامی که مملکت وجود شما از حب نفس و حب جاه و جلال و شهرت و ریاست به بندگان خدا پر است، نمی توان ملکات شما را ملکات فاضله دانست و اخلاق شما را اخلاق الهی شمرد. کارکن در مملکت شما شیطان است، و ملکوت و باطن شما صورت انسان نیست. و پس از گشودن چشم برزخ ملکوتی خود را به صورت غیر انسان، مثل یکی از شیاطین مثلاً، می بینید. و حصول معارف الهیه و توحید صحیح از برای همچو قلبی که منزلگاه شیطان است محال است. و تا ملکوت شما ملکوت انسانی نباشد و قلب شما از این اعوجاج ها و خودخواهی ها پاک نباشد، منزل حق تعالی نباشد. در حدیث قدسی است که می فرماید: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي، بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (1). هیچ موجودی آینه جمال محبوب نیست، مگر قلب مؤمن. متصرف در قلب مؤمن، حق است نه نفس. کارکن در وجود او محبوب است. قلب مؤمن، خودسر نیست، هرزه گرد نیست: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْرَ بَعِي الرَّحْمَنِ، يُقَلَّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ» (2). دست حق در مملکت قلب او متصرف است، تقلیب و تقلب قلب او با خود حق تعالی است. ای بیچاره، تو که عابد نفسی و متصرف در قلب تو شیطان و جهل است و دست تصرف حق را از قلب خود منقطع کردی، چه ایمانی داری که مورد تجلی حق و سلطنت مطلق گردی؟ پس، بدان تا بدین حال هستی و این رذیله «خودنمایی» در تو است، تو کافر بالله هستی و در سلك منافقین محسوب می شوی، گرچه به خیال خود مسلمی و مؤمن به خدایی.

ص: 52

-
- 1- «من در آسمان و زمینم ننگجم، ولی در دل بنده مؤمنم جای گیرم». (تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج 4، ص 167؛ ر.ک : عوالي اللآلی، ج 4، ص 7، حدیث 7؛ جامع الأسرار، ص 557)
- 2- هادی المضلین، سبزواری، ص 15؛ و.ر.ک: مرآة العقول، ج 11، ص 254؛ المبدأ والمعاد، ص 485؛ المحجّة البيضاء، ج 5، ص 36.

پس ای عزیز ، بیدار شو و پنبه غفلت را از گوش برون کن و خواب غفلت را بر چشم خود حرام نما ؛ و بدان که تورا خدای تعالی برای خود آفریده ؛ چنانچه در حدیث قدسی می فرماید : «يَا بَنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ ، وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي» (1) . یعنی «ای پسر آدم ، همه چیز را برای تو آفریدم و تورا برای خود آفریدم» . و قلب تورا منزلگاه خود قرار داده . تو و قلب تو یکی از نوامیس الهیه هستی ؛ حق تعالی غيور است نسبت به ناموس خود ؛ این قدر پرده دری مکن به ناموس حق تعالی ؛ دست درازی را روا مدار . بترس از غیرت حق تعالی که تورا در این عالم همچنان رسوا کند که هر چه خواهی اصلاح کنی نتوانی .

تو در ملکوت خود در حضور حضرات ملائکه و انبیاء عظام پرده ناموس الهی را پاره می کنی ، و اخلاق فاضله را ، که به واسطه آنها اولیا تشبّه به حق پیدا می کنند ، تسلیم غیر حق می کنی و قلب خود را به دشمن حق می دهی و شرک می ورزی در باطن ملکوت خود ؛ بترس از آن که حق تعالی علاوه بر آن که ناموس ملکوت تورا پاره کند و تورا پیش انبیاء عظام و ملائکه مقربین مفتضح و رسوا کند ، در همین عالم تورا مفتضح کند و مبتلا کند به فضیحتی که جبران پذیر نباشد و پاره شدن عصمتی که وصله بردار نباشد . حق تعالی «ستّار» است ولی «غیور» هم هست ؛ «ارحم الراحمین» است ولی «اشدّ المعاقبین» هم هست . ستر می فرماید تا وقتی از حد نگذرد . ممکن است خدای نخواستگاری این کار بزرگ و این رسوایی ناهنجار غیرت را بر ستر غلبه دهد ، چنانچه در حدیث شریف شنیدی (2) .

پس قدری به خود آی و رجوع به خدا کن و بازگشت به سوی او نما ، که خدای تعالی رحیم است و پی بهانه می گردد برای رحمت . اگر رجوع کردی ، به غُفران خود ستر

1- - ر.ك: الجواهر السنّیة ، ص 361 ؛ علم الیقین ، ج 1 ، ص 381 .

2- - ر.ك: صفحه 45 .

می فرماید عیوب گذشته را و نمی گذارد کسی بر آن مطلع شود، و تو را صاحب فضیلت می کند و اخلاق کریمه را در تو جلوه می دهد، و تو را مرآت صفات خود می فرماید و اراده تو را در آن عالم کارکن می فرماید، چنانچه اراده خود [او] در همه عوالم نافذ است.

چنانچه [در] حدیثی منقول است که وقتی که اهل بهشت قرار گرفتند، نامه ای از جانب حق تعالی برای آنها می آید که مضمونش این است: «از جانب زنده پاینده ای که نمی میرد به سوی زنده پاینده ای که نمی میرد. من هر چه را می خواهم موجود شود به او می گویم باش، پس موجود می شود؛ تو را هم امروز قرار دادم که هر چه را می خواهی بشود امر کن، می شود» (1).

تو خود خواهی این قدر نداشته باش، تو اراده خود را تسلیم حق کن، ذات مقدس هم تو را مظهر اراده خود می فرماید؛ تو را متصرف در امور خود قرار می دهد؛ مملکت ایجاد را در آخرت در تحت قدرت تو قرار می دهد، و این غیر تفویض محال باطل است؛ چنانچه در محل خود معلوم است (2).

هان ای عزیز تو خود دانی، می خواهی این را بپذیر یا آن را، که خدای تعالی بی نیاز است از ما و همه مخلوقات و اخلاص ما و همه موجودات عالم.

مقام سوم: ریا در اعمال

اشاره

مقام سوم [ریا در اعمال]

در آن چند فصل است:

فصل: در تصرف شیطان و مکائد نفس در این مقام

فصل: [در تصرف شیطان و مکائد نفس در این مقام]

بدان که «ریا» در این مقام از مقامات دیگر بیشتر و شایع تر است؛ زیرا که ما مردم نوعاً اهل آن دو مقام نیستیم؛ از همین جهت شیطان از آن طریق وارد بر ما نمی شود.

ص: 54

1- «مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ وَقَدْ جَعَلْتِكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ». (الفتوحات المكية، ج 3، ص 295؛ علم اليقين، ج 2، ص 1061)

2- ر. ك: الحكمة المتعالية، ج 6، ص 369؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 624.

ولی چون عمده مردم متعبد اهل مناسک و عبادات صوری هستند ، شیطان در این مقام بیشتر تصرف می کند و مکاید نفس در این مرحله بیشتر است . و به عبارت دیگر : چون نوع مردم دارای بهشت جسمانی اعمالی هستند ، و از طریق اعمال حسنه و ترك اعمال سیئه دارای مقامات اخروی می شوند ، شیطان از همین راه وارد شده ریشه ریا و سالوس را در اعمال آنها آبیاری می کند تا شاخ و برگ پیدا کرده حسنات آنها را مبدل به سیئات کرده آنها را از طریق مناسک و عبادات وارد جهنم درکات می کند ؛ و چیزهایی را که با آن می خواهند تهیه تعمیر آخرت کنند اسباب تخریب آن می نماید ؛ و چیزی که از علین است کاری می کند که به امر حق تعالی ملائکه در سجین قرار دهند .

پس کسانی که فقط دارای همین جنبه هستند و زاد و راحله ای جز زاد اعمال ندارند ، باید خود را کاملاً مواظب باشند که مبادا خدای نخواستہ این امر هم از دست رفته به کلی جهنمی گردند و راهی به جانب سعادت نداشته باشند ، و درهای بهشت به روی آنها بسته شده درهای جهنم برای آنها باز گردد .

فصل: در دقت امر ریا

بسیار اتفاق افتد که شخص ریاکار خودش هم ملتفت نیست که ریا در اعمال او رخنه کرده و اعمالش ریایی و ناچیز است ، زیرا که مکاید شیطان و نفس به قدری دقیق و باریک است و صراط انسانیت به طوری نازک و تاریک است که تا انسان موشکافی کامل نکند نمی فهمد چه کاره است . خودش گمان می کند کارهایش برای خداست ، ولی برای شیطان است .

انسان چون مفطور به حبّ نفس است ، لهذا پرده خودخواهی معایب او را بر خود او می پوشاند . شاید - ان شاء الله - شمه ای از این مطلب در ضمن شرح بعضی احادیث (1) پیش آید . از خدای تعالی توفیق می خواهم .

ص: 55

مثلاً تحصیل علم دیانت، که از مهمّات اطاعات و عبادات است، انسان گاهی مبتلا می شود در این عبادت بزرگ به ریا؛ در صورتی که خودش هم ملتفت نیست، به واسطه همان حجاب غلیظ حبّ نفس. انسان میل دارد در محضر علما و رؤسا و فضلا مطلب مهمّی را حل کند به طوری که کسی دیگر حل نکرده باشد، و خود او متفرد باشد به فهم آن، و هر چه مطلب را بهتر بیان کند و جلب نظر اهل مجلس را بنماید بیشتر مبتهج است، و هر کس با او طرف شود میل دارد بر او غلبه کند و او را در بین جمعیت خجل و سرافکنده کند، و حرف خود را - حق یا باطل - به حلق خصم فرو ببرد، و بعد از غلبه يك

نحو تدلل و فضل فروشی در خود ادراک می کند؛ اگر یکی از رؤسا هم تصدیق آن کند نور علی نور می شود. بیچاره غافل از آن که این جا در نظر علما و فضلا موقعیت پیدا کرده، ولی از نظر خدای آنها و مالک الملوک همه عالم افتاد، و این عمل را به امر حق تعالی وارد سجّین کردند. در ضمن، این عمل ریایی مخلوط به چندین معصیت دیگر هم بود، مثل: رسوا کردن و خوار نمودن مؤمن، اذیت کردن برادر ایمانی، گاهی جسارت کردن و هتک کردن از مؤمن، که هر يك از آنها از موبقات و برای جهنمی کردن انسان، خود مستقل اند.

اگر نفس، باز دام کید خود را بیفکند و به تو بگوید که مقصود من معلوم شدن حکم شرعی است و اظهار کلمه حق است، که از افضل طاعات است نه اظهار فضیلت و خودنمایی، در باطن خود از او استفسار کن که اگر این حکم شرعی را رفیق و همدرجه من می گفت و او حل این معضله را می کرد و شما در آن محضر مغلوب شده بودید، آیا به حال شما فرقی نمی کرد؟! اگر چنین است، تو در این دعوا صادق هستی.

اگر باز از کید و مکرش دست نکشد و بگوید: اظهار حق چون فضیلت دارد و ثواب پیش حق دارد، من می خواهم به این فضیلت نائل گردم و دار ثواب الله را تعمیر کنم، به او بگو: اگر فرض شود که عین آن فضیلت را خداوند به شما عنایت کند در صورت مغلوبیت و تصدیق حق، آیا باز طالب غلبه هستی؟ پس اگر رجوع به باطن ذات خود کردید دیدید باز مایل به غلبه هستید و اشتها پیش علما به علم و فضل، و این بحث علمی برای حصول منزلت بود در قلوب آنها، پس شما بدانید که در این بحث علمی، که

از افضل طاعات و عبادات است مرئی هستید؛ و این عمل شما به حسب روایت شریف کافی(1)، در سجین است و شما مشرک به خدا هستید. این عمل برای حبّ جاه و شرف است، که به حسب روایت از دو گرگ که در گله بی چوپان رها شود ضررش بیشتر است به ایمان(2).

پس شما که اهل علم و متکفل اصلاح امتی و راهنمای آخرت و طبیب امراض نفسی، لازم است اول خود را اصلاح نمایی و مزاج نفس خود را سالم کنی تا از جمله عالمان بی عمل، که حالش معلوم است، نباشی.

خداوند! دل ما را از کدورت شرك و نفاق پاك فرما؛ و آيينه قلب ما را از زنگار حبّ دنيا كه منشأ اين همه امور است، صافى فرما؛ و با ما همراهى فرما، و از ما بيچاره هاى گرفتار هواى نفس و حبّ جاه و شرف دستگيرى كن در اين سفر پرخطر و اين راه پرپيچ و خم و تنگ و تاريك. تويى قادر و تواناى همه چيز.

و یکی از عبادات بزرگ اسلام «جماعت» است؛ و فضل «امامت» بیشتر است. و از این جهت، شیطان در این عبادت بزرگ بیشتر رخنه می کند؛ و با امام جماعت بیشتر دشمن، و در صدد است که او را از این فضیلت باز دارد و عمل او را از اخلاص تهی کرده وارد سجین کند و او را مشرک به خدا نماید. و لهذا وارد می شود در قلب بعضی از امام ها از طریق های مختلف. مثل «عجب»، که بعدها - ان شاء الله - ذکرى از آن می شود، و مثل «ریا»، که آن نشان دادن به مردم است این عبادت بزرگ را برای منزلت پیدا کردن در قلوب و اشتهار به عظمت و بزرگی پیدا کردن. مثلاً می بیند فلان مقدّس به نماز جماعت حاضر شده است، برای جلب قلب او خضوع را بیشتر کرده از راه های مختلفی و حيله های کثیری او را به دام می کشد؛ و در مجالس برای رساندن به غایبین مقام خود را ذکرى از آن مقدّس به میان می کشد، یا يك طورى به مردم می رساند که فلانى در جماعات من حاضر شده. در قلب خود هم به طورى به این شخص ارادت پیدا کرده که

ص: 57

1- ر.ك: صفحه 47، پاورقى 1.

2- ر.ك: الكافي، ج 2، ص 315، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حُبّ الدنيا والحرص عليها»، حدیث 2 و 3.

در نماز او حاضر شده است و اظهار حبّ و اخلاص به او می کند که در عمرش به خدای تعالی و اولیاء او يك لحظه نکرده؛ خصوصاً اگر از تجّار محترم باشد! و اگر خدای نخواستہ یکی از اشراف راه را گم کرده به صف جماعت ملحق شود، مصیبت زیادتیر می گردد!

در عین حال، شیطان از امام جماعت کم جمعیت نمی گذرد. پیش او رفته به او می گوید: به مردم بفهمان که من از دنیا گذشته ام و در مسجد کوچک محله با فقرا و ضعفا می گذرانم! این هم مثل آن یا بدتر است؛ زیرا که ردیله حسد را هم در قلب او بارور می کند. از دنیا که بهره ای ندارد، مایه آخرت را از او می گیرد، و رشکست در دنیا و آخرت می شود.

در همین حال، شیطان دست از گریبان من و شما که دستمان از جماعت کوتاه است، و از غم بی آلتی افسرده هستیم برنداشته و ما را وادار می کند به جماعت مسلمین خدشه کرده، طعن به آنها زده و عیوبی برای جماعت تراشیده؛ جماعت نداشتن خود را کناره گیری قلمداد کنیم، و خود را از دنیا گذشته و منزّه از حبّ جاه و نفس معرفی نماییم. ما از این دو طایفه بدتریم! نه دنیای تام دسته اول، و نه دنیای ناقص دسته دوم، و نه آخرت داریم. در صورتی که ما هم اگر دستمان برسد، از آن دو دسته جاه طلب تر و حب شرف و مال را بیشتر داریم.

شیطان به امام تنها اکتفا نکرده، از جهنمی شدن او نائره شهوتش فرو ننشسته، وارد صف مأمومین می شود. صف اول چون فضلش بیشتر و میامن صفوف از میاسر بیشتر، آنها را بیشتر مورد هدف خود قرار می دهد. بیچاره مقدّس را از منزل دور کشیده در صف اول در طرف یمین نشانده، با او وسوسه می کند که این فضیلت را به چشم مردم بکش! این بیچاره هم نفهمیده از کجا می خورد با يك عشوه و نازی اظهار فضل خود را می کند! شرك باطن را بروز داده عمل را به سجّین می فرستد. از آن جا به سایر صفوف رفته آنها را وادار می کند از صف اول با کنایه و اشاره تکذیب کرده مقدّس بیچاره را مورد سهام طعن و شتم قرار دهند و خود را از اطوار آن منزّه شمارند.

گاهی دیده می شود يك شخص محترمی را خصوصاً اگر از اهل فضل و علم باشد ، شیطان دستگیری کرده به صف آخر می نشاند ، برای این که بفهماند با این که من با این مقام نباید با این شخص نماز کنم ، ولیکن از بس از دنیا گذشته ام و هوای نفس ندارم آمده ام در صف آخر هم نشسته ام! بعضی از این قبیل اشخاص را در صف اول ملاقات نخواهید کرد .

شیطان به امام و مأموم اکتفا نکرده به ریش بعضی از منفردین می چسبد . او را از بازار یا منزل افسار کرده ، با يك کرشمه و ناز در کنج مسجد يك سجاده پهن کرده ، هیچ امامی را عادل ندانسته ، در حضور مردم به يك طول سجود و رکوع و يك ذکرهای طویلی نماز می خوانند! این در باطن ذاتش مخمّر است که به مردم بفهماند من این قدر مقدّس و محتاطم که ترك جماعت می کنم مبادا به غیر عادل گرفتار شوم! این علاوه بر آن که مُعجب و مُرائی است ، مسائل شرعیه را هم نمی داند! برای این که مرجع تقلید این شخص بیش از حسن ظاهر را معلوم نیست در صحت اقتدا شرط کند ؛ ولی این نه از این باب است ، بلکه برای ارائه به مردم است که در قلوب منزلت پیدا کند . و همین طور سایر کارهای ما در تحت تصرف شیطان است . و آن ملعون هر قلب کدري پیدا کرد ، در آن جا منزل کرده و اعمال ظاهره و باطنه را می سوزاند و ما را از راه اعمال حسنه جهنّمی می کند .

فصل: در دعوت به اخلاص است

پس ای عزیز ، در کارهای خود دقیق شو و از نفس خود در هر عملی حساب بکش ، و او را در برابر هر پیش آمدی استنطاق کن که آیا اقدامش در خیرات و در امور شریفه برای چیست؟ دردش چیست که می خواهد از مسائل نماز شب سؤال کند ، یا اذکار آن را تحویل بدهد؟ می خواهد برای خدا مسأله بفهمد یا بگوید ، یا می خواهد خود را از اهل آن قلمداد کند؟ چرا سفر زیارتی که رفته با هر وسیله است به مردم می فهماند؟ حتی

عددش را! چرا صدقاتی را که در خفا می دهد راضی نمی شود که کسی از او مطلع نشود، با هر راهی شده سخنی از آن به میان آورده به مردم ارائه می دهد؟ اگر برای خداست و می خواهد که مردم دیگر به او تأسّی کنند و مشمول «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ» (1) گردد، اظهارش خوب است؛ شکر خدا کند به این ضمیر صاف و قلب پاک؛ ولی ملتفت باشد که در مناظره با نفس گول شیطنت او را نخورده باشد، و عمل ریایی را با صورت مقدّسی به خوردش ندهد. و اگر برای خدا نیست، ترك آن اظهار کند که این «سَمْعَهُ» است، و از شجره ملعونه ریا است و عمل او را خداوند متّان قبول نمی فرماید و امر می فرماید در سجّین قرار دهند.

باید به خدای تعالی از شرّ مکاید نفس پناه ببریم که مکاید آن خیلی دقیق است ولی اجمالاً می دانیم که اعمال ما خالص نیست. اگر ما بنده مخلص خداییم، چرا شیطان در ما این قدر تصرف دارد؟ با آن که او با خدای خود عهد کرده است که به «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» کار نداشته باشد و دست به ساحت قدس آنها دراز نکند (2). به قول شیخ بزرگوار (3) ما - دَامَ ظَلُّهُ - شیطان سگ درگاه خداست؛ اگر کسی با خدا آشنا باشد، به او عوعو نکند و او را اذیت نکند. سگ در خانه، آشنایان صاحب خانه را دنبال نکند. شیطان نمی گذارد کسی که آشنایی با صاحب خانه ندارد وارد خانه شود. پس، اگر دیدی شیطان با تو سر و کار دارد، بدان کارهایت از روی اخلاص نیست و برای حق تعالی نیست. اگر شما مخلصید، چرا چشمه های حکمت از قلب شما به زبان جاری نشده، با این که چهل سال است به خیال خود قربه الی الله عمل می کنید؛ با این که در حدیث وارد است که «کسی که اخلاص ورزد از برای خدا چهل صباح، جاری گردد

ص: 60

-
- 1- - «راهنمای به نیکی چون کننده آن است». (الكافي، ج 4، ص 27، «كتاب الزكاة»، «باب فضل المعروف»، حدیث 4)
 - 2- - اشاره است به آیه مبارکه (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ)؛ «گفت (ابلیس) خدایا، از آن رو که مرا گمراه ساختی، هر آینه هر چه در زمین است بر آدمیان جلوه دهم و همه آنان را گمراه کنم مگر بندگان خالص تو را». (الحجر (15): 39 - 40)
 - 3- - مراد مرحوم آیت الله شاه آبادی است.

چشمه های حکمت از قلبش به زبانش» (1). پس بدان اعمال ما برای خدا نیست و خودمان هم ملتفت نیستیم و درد بی درمان همین جاست .

وای به حال اهل طاعت و عبادت و جمعه و جماعت و علم و دیانت که وقتی چشم بگشایند و سلطان آخرت خیمه بر پا کند ، خود را از اهلِ معاصی کبیره ، بلکه از اهل کفر و شِرْک ، بدتر ببینند و نامه اعمالشان سیاه تر باشد .

وای به حال کسی که با نماز و طاعتش وارد جهنم شود! امان از کسی که صورت صدقه و زکات و صلاتش صورت هایی باشد که زشت تر از آنها تصور نشود!

بیچاره! تو مشرکی ، خداوند به فضل خود موحد اهل معصیت عصیان کار را می آمرزد - ان شاء الله - ولیکن فرموده است که مشرک را نمی آمرزم اگر بی توبه از این دنیا برود (2) .

در احادیث شریفه ، چنان که شنیدی ، می فرماید : «مُرَائِي مُشْرِكًا اسْت» . کسی که ریاست دینی خود ، و امامت خود ، تدریس خود ، تحصیل خود ، روزه خود ، نماز خود ، و بالا-خره اعمال صالحه خود ، را ارائه به مردم دهد برای منزلت در قلوب ، مشرک است ؛ و به موجب اخبار اهل عصمت - صلوات الله عليهم - و به موجب آیه شریفه مشمول غفران حق نمی شود . پس ، ای کاش اهل معاصی کبیره بودی و متجاهر به فسق بودی و متهتک حرمت ظاهره بودی ، و موحد بودی شِرْک به خدا نمی آوردی .

حال ای عزیز ، فکری کن و چاره ای برای خود پیدا کن ؛ و بدان که شهرت پیش این مردم ناچیز چیزی نیست ؛ و قلوب این مردم که اگر گنجشکی بخورد سیر نمی شود (3) ،

ص: 61

1- - «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» . (أسرار الحكم ، ص 650 ؛ و ر.ك : جامع الأخبار ، ص 249 ، حدیث 18 ؛ الفتوحات المکیة ، ج 2 ، ص 10 ؛ كنز العمال ، ج 3 ، ص 24 ، حدیث 5271)

2- - اشاره است به آیه مبارکه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ) ؛ «خداوند شِرْک را نمی آمرزد ، اما از غیر آن در می گذرد» . (النساء (4) : 48 و 116)

3- - قال أبو عبد الله عليه السلام : «يَابْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبُكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ» ؛ «ای فرزند آدم ، قلب تو را اگر پرنده ای بخورد . سیر نمی شود» . (الكافي ، ج 1 ، ص 93 ، «كتاب التوحيد» ، «باب النهي عن الكلام في الكيفية» ، حدیث 8 ؛ التوحيد ، صدوق ، ص 455 ، حدیث 5)

قدر و قابلیت ندارد؛ و این مخلوق ضعیف را قدرتی نیست؛ قدرت فقط در دستگاه قدس ربوبیت پیدا می شود و فاعل علی الاطلاق و مسبب الاسباب، آن ذات مقدس است. تمام مخلوقات اگر پشت به پشت هم دهند که يك پشه خلق کنند نتوانند؛ و اگر پشه ای از آنها چیزی بر باید، نتواند پس بگیرند(1). قدرت، پیش حق تعالی است. اوست مؤثر در تمام موجودات. با هر زحمت و ریاضتی شده در قلب خود با قلم عقل نگارش ده که لا مؤثر فی الوجود إلا الله «نیست کارکنی در دار تحقق جز خدا».

«توحید فعلی» را، که اول درجه توحید است در قلب، با هر وسیله ای است جایگزین کن، و قلب را مؤمن و مسلم نما به این کلمه مبارکه و مهر شریف لا إله إلا الله را بر قلب بزن، و صورت قلب را صورت کلمه توحید کن و به مقام «اطمینان» برسان؛ و به او بفهمان که مردم نفع و ضرر نمی توانند برسانند؛ نافع و ضار خداست. این کوری و ناپینایی را از چشم خود برطرف کن که بیم آن است مشمول (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى) (2) گردی، و در روز بروز سرایر کور محشور گردی. اراده حق تعالی قاهر به همه ارادات است؛ اگر قلبت به این کلمه مبارکه اطمینان حاصل کرد و او را تسلیم این عقیده نمودی، امید است کارت به انجام رسد و ریشه شرك و ریا و کفر و نفاق از قلبت قطع شود. و بدان که این عقیده حقه مطابق با عقل و شرع است و توهم جبر در این نیست. ممکن است بعضی ها که از مبادی و مقدمات آن بی اطلاع اند و گوش آنها آشنای به بعضی مطالب نیست این را رمی به جبر کنند، با این که مربوط به جبر نیست. این توحید است، جبر شرك است؛ این هدایت است؛ جبر ضلالت است. این جا مناسب بیان

ص: 62

-
- 1- - اشاره است به آیه مبارکه (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُكَ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْأَلُكَ تَتَقَدُّوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ)؛ «به درستی غیر خدایانی را که می خوانید اگر چه گردهم آیند مگسی را نخواهند آفرید؛ و اگر مگسی چیزی از آنها بر باید، نتوانند آن را بستانند؛ خواهنده و خواسته شده هر دو ناتوان اند». (الحج (22): 73)
- 2- «پروردگارا، چرا مرا کور برانگیختی؟». (طه (20): 125)

جبر و قدر نیست، ولی پیش اهلش مطلب روشن است، و غیر آن را حق ورود در این مطالب نیست؛ بلکه صاحب شریعت نهی فرموده است از دخول به این مطالب (1).

در هر حال، از خدای مهربان در هر وقت خصوصاً در خلوات، با تضرع و استکانت و عجز و مذلت بخواه که تو را هدایت کند به نور توحید، و قلب تو را منور کند به بارقه غیبی یک بینی و یک پرستی، تا از همه عالم وارهی و همه چیز را ناچیز دانی. و با تضرع از آن ذات مقدس خواهش کن که اعمال تو را خالص گرداند و تو را هدایت فرماید به طریق خلوص و ارادت. و اگر دارای حالی شدی، این بنده ضعیف بطال خالی از حقیقت را که عمر خود را صرف هوی و هوس نموده و دل او از کدورت معاصی و امراض قلبیه طوری شده است که هیچ نصیحتی و هیچ آیه و روایتی و هیچ برهان و دلیل و آیتی در او اثر نمی کند به دعایی یاد کرده، شاید به دعای شما راه نجاتی پیدا کند؛ زیرا که مؤمن را خدا رد نمی کند از درگاه خود و دعای او را می پذیرد.

پس از تذکر به این مطالب، که خودت نیز می دانستی و حرف تازه ای نبود، مدتی مواظبت کن از قلب خود، و اعمال و رفتار و حرکات و سکنت خود را در تحت مداقه آورده، و خفایای قلب را تفتیش کن و حساب شدید از او بکش، مثل این که اهل دنیا از یک نفر شریک حساب می کشند: هر عملی را که شبهه ریا و سالوسی در اوست ترك کن گرچه عمل خیلی شریفی باشد. حتی اگر دیدی واجبات را در علن کردن خالص نمی توانی بکنی، در خفا بکن؛ با این که مستحب است اتیان به آنها در علن (2). بلکه کمتر اتفاق می افتد در اصل واجب ریا شود؛ بیشتر در خصوصیات و مستحبات و زواید اتفاق می افتد.

ص: 63

1- - امیر المؤمنین علیه السلام در جواب شخصی که ایشان را از «قدر» پرسیده بود فرمودند: «بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُهُ . ثُمَّ سَأَلَهُ ثَانِيَةً فَقَالَ : طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ ثَالِثَةً فَقَالَ : سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُهُ» ؛ «دریای ژرفی است، در آن فرو مرو. پس، بار دوم پرسید، فرمود: راه تاریکی است آن را مپیما، سوم بار پرسید، فرمود: راز خداست خود را به سختی مینداز». (نهج البلاغه، ص 526، حکمت 287، التوحید، صدوق، ص 365، حدیث 3)

2- - ر. ك: وسائل الشيعة، ج 1، ص 77، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 17؛ العروة الوثقى، ج 2، ص 409، مسألة 3.

در هر صورت، با جدّیت کامل و مجاهده شديده قلب خود را از لوث شرك پاك كن؛ مبدا خدای نخواستہ با این حال از این عالم درگذری که کارت زار است و امید نجات به هیچ وجه برایست و خدای تبارك و تعالی غضبناك بر تو باشد. چنانچه در حدیث شریف است که در وسائل از قرب الإسناد نقل می فرماید و سند به امیر المؤمنین - علیه السلام - می رساند: «إِنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ تَزَيَّنَ لِلدَّاسِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ لِلَّهِ فِي السَّرِّ بِمَا يَكْرَهُ اللَّهُ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبٌ بَانٌ لَهُ مَاقَتْ» (1). یعنی «گفت امیر المؤمنین علیه السلام: رسول الله - صلی الله علیه و آله - گفت: "کسی که جلوه دهد برای مردم به چیزی که دوست دارد خدا، و ظاهر کند در باطن برای خدا چیزی را که مکروه دارد او را خدا، ملاقات کند خدا را، و حال آن که خدا بر او غضبناك و خشمناك باشد"».

در حدیث شریف دو احتمال است: یکی آن که کسی که اعمال صالحه را جلوه دهد به مردم و اعمال قبیحه را در باطن آورد. و دیگر آن که کسی که پیکر عمل را به مردم نشان دهد و در باطن قصد ریا داشته باشد. و در هر صورت ریا را شامل است؛ زیرا که اتیان به واجبات و راجحات بدون قصد ریا مورد غضب نیست. بلکه می توان گفت: معنی دوم بهتر است؛ زیرا که اعمال قبیحه را علناً آوردن شدتش بیشتر است. در هر حال، خدا نکند مالک الملوک و ارحم الراحمین به انسان غضبناك باشد؛ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ.

فصل: در بیان حدیث علوی

ما این مقام را ختم می کنیم به حدیث شریفی که در کافی شریف از مولای متقیان، امیر مؤمنان - علیه السلام - روایت کرده، و شیخ صدوق - رضوان الله علیه - مثل همین

ص: 64

1- - قرب الإسناد، ص 92، حدیث 309؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 68، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 11، حدیث 14.

حدیث را از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کرده که از جمله وصیت های رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به امیر المؤمنین - علیه السلام - است . و آن این است : بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : « قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثُ عِلْمَاتٍ لِلْمُرَائِي : يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ ؛ وَيُكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ ؛ وَيُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ » (1).

یعنی : «گفت امام صادق ، علیه السلام : امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت : "سه نشانه است برای ریاکار : بهجت و نشاط دارد وقتی که ببیند مردم را ؛ و کسالت پیدا می کند وقتی تنها است ؛ و دوست دارد که ثنا کرده شود در جمیع امورش" .

چون این سیئه خبیثه گاهی چنان مخفی است که انسان خودش بی خبر است از آن - در باطن اهل ریا است و گمان می کند عملش خالص است - لهذا برای آن علامت ذکر فرموده اند که انسان به واسطه آن علامت اطلاع بر سریره خود پیدا کند و در صدد معالجه برآید .

انسان در نفس خود مشاهده می کند که وقتی تنهاست مایل به طاعات نیست ، اگر با زحمت یا از روی عادت هم عبادتی بکند آن را با حال نمی کند ، بلکه سر و دست عمل را شکسته پاك و پاکیزه آن را تحویل نمی دهد . ولی وقتی در مساجد و مجامع حاضر شد ، و در محضر عمومی مشغول آن گردید ، آن را از روی نشاط و دل چسبی و سرور و حضور قلب انجام می دهد . مایل است رکوع و سجودش طولانی شده ، مستحباتش نیکو انجام گرفته ، اجزاء و شرایطش درست ملاحظه شود . اگر انسان قدری هم ملتفت باشد [و] از نفس خود سؤال کند علت آن را ، دام خویش را از راه قدس پهن کرده به انسان تعمیه می کند که مثلاً عبادت در مسجد چون ثوابش بیشتر است یا جماعت چون چنین و چنان است ، نشاط داری . یا اگر در غیر جماعت و مسجد شد می گوید : مستحب است عمل را پیش مردم نیکو انجام دادن تا این که کسان دیگر اقتدا کنند و تأسی نمایند و رغبت به مذهب پیدا کنند انسان را با هر وسیله ای هست گول می زند . این سرور و

ص: 65

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 295 ، « کتاب الإیمان والکفر » ، « باب الریاء » ، حدیث 8 ؛ من لا یحضره الفقیه ، ج 4 ، ص 261 ، حدیث 824 .

نشاط نیست جز از آن مرض قلبی که انسان بیچاره به آن مبتلاست؛ و خود را صحیح و سالم می داند و در خیال معالجه نمی افتد. مریضی که خود را سالم می داند، امید صحت از او منقطع است. بدبخت در باطن ذات و لبّ سریره میل دارد عمل خود را به مردم ارائه دهد و خود غفلت از آن دارد، بلکه معصیت را به صورت عبادت جلوه می دهد و خودنمایی را به شکل ترویج مذهب در می آورد.

با این که اتیان به مستحبات در خلوات مستحب است، چرا نفس مایل است در علن همیشه بجا آورد؟

گریه از خوف در مجامع عمومی از روی نشاط و بهجت می کند، ولی در خلوات هر چه خود را فشار می دهد چشمش تر نمی شود! خوف خدا چه شد در مجامع پیدا می شود؟

در شب های قدر، آه و ناله و سوز و گداز در بین چند هزار جمعیت دارد، صد رکعت نماز و جوشن کبیر و صغیر و چند جزو قرآن مجید را می خواند، خم به ابرویش نمی آید؛ خستگی احساس نمی کند؛ ولی ده رکعت نماز در خلوت اگر بکند، کمرش خسته شده حالش وفا نمی کند.

اگر انسان کارهایش محض رضای خدا یا برای جلب رحمت یا برای خوف از جهنّم و شوق به بهشت است، چرا میل دارد هر کاری می کند مردم مداحی او را بکنند؟ گوشش به زبان مردم و دلش پیش آنهاست که ببیند کی از او مدح می کند؛ کی می گوید: آقا چه آدم مقدّس مواظب به اوّل وقتی، مراقب مستحباتی است! حاجی آقا چه آدم صحیح درستی است! در معاملات کذا و کذاست! اگر خدا منظور است این حبّ مفراط چیست؟ اگر بهشت و جهنّم تو را به عمل وادار کرده است، این حبّ چه می گوید؟ ملتفت باش که این حبّ از همان شجره خبیثه ریاست، و تا می توانی در صدد اصلاح برآ و خود را اگر ممکن است از امثال این محبت ها خالص کن.

در این مقام يك مطلب را تنبّه می دهم، و آن این است که از برای هر يك از این صفات نفسانیه، چه ملکات حسنه و چه ملکات سیئه، مراتبی است بسیار کثیر. بسا باشد که يك مرتبه از اتصاف به آن در حسنات و تنزیه آن در سیئات از مختصات عرفاء باللّه یا

اولیاء خدا باشد؛ و سایر مردم به حسب مقامی که دارند، آن صفت که برای دسته اول نقص است برای آنها نقص نباشد؛ بلکه به یک معنا کمال هم باشد. و همین طور حسنات این دسته سیئات دسته دیگر باشد. از آن جمله ریاست که کلام ما عجالاً در آن است.

خلوص از همه مراتب آن از مختصات اولیاست و دیگران در آن شریک نیستند. و اتصاف عامه مردم به یک مرتبه از آن، نقص آنها - به حسب آن مقام که دارند - نیست و به ایمان آنها یا اخلاص آنها ضرر نمی رساند. مثلاً نفس عامه مردم به حسب جبلت مایل است که خیرات آنها پیش مردم ظاهر گردد؛ گرچه خیرات را به نیت ظاهر شدن نکنند، ولی نفسشان مفضول به این حب است. این موجب بطلان عمل یا شرک و نفاق و کفر نیست؛ گرچه این نقص اولیاست، و در نظر ولی یا عارف بالله شرک و نفاق است. و تنزیه از مطلق شرک و اخلاص از همه مراتب آن، اول مقامات اولیاست. و از برای آنها مقامات دیگر است که ذکرش با این مقام مناسب نیست. حتی فرموده ائمه - علیهم السلام - که عبادت ما عبادت احرار است، که فقط برای حب خداست نه طمع به بهشت یا ترس از جهنم است (1)، از مقامات معمولی و اول درجه ولایت است. از برای آنها در عبادات حالاتی است که به فهم ما و شما نمی گنجد.

و به این بیان که شنیدی جمع بین این حدیث سابق منقول از رسول الله و امیر المؤمنین - صلوات الله علیهما و آلهما - و حدیث دیگری که زراره از حضرت ابی جعفر - علیه السلام - نقل می کند می توان نمود. و آن حدیث این است:

محمد بن یعقوب یاسر ناده عن ابی جعفر - علیه السلام - قال: سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فیراه إنسان فیسرّه ذلك. قال: «لا بأس، ما من أحدٍ إلا وهو يحبُّ أن يُظهرَ له في الناس الخير إذا لم يكن صانع ذلك لذلك» (2). «زراره گفت: از حضرت باقر - صلوات الله علیه - سؤال کردم از مردی که چیزی از کارهای نیک بجا می آورد، آن کار را کسی می بیند، پس آن شخص را مسرور می کند دیدن او. فرمود: "عیبی ندارد. هیچ کس

ص: 67

1- وسائل الشیعة، ج 1، ص 62، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 9، حدیث 1 و 2.

2- الكافي، ج 2، ص 297، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الرياء»، حدیث 18.

نیست مگر این که دوست دارد که ظاهر شود در مردم برای او خیری ، وقتی نکنند آن کار را برای دیدن مردم" .

در یکی از دو حدیث حب محمدت را علامت ریا گیرد ؛ و در دیگری سرور به ظاهر شدن خیرات را نفی بآس می فرماید ؛ این به حسب اختلاف مراتب اشخاص است . وجه جمع دیگری نیز هست که از آن صرف نظر شد .

تتمه : [در سُمعه]

بدان که «سُمعه» ، که عبارت است از رساندن به گوش مردم خصال خود را برای جلب قلوب و اشتها ، از شجره خبیثه ریاست ؛ و از این سبب ما او را با ریا در یک باب ذکر کرده و به ذکر هر یک جداگانه نپرداختیم .

ص: 68

حدیث سوم [عجب]

الحدیث الثالث: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطَ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ (1) - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ. فَقَالَ: «الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا: أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا، فَيُعْجِبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صَدْعًا. وَمِنْهَا: أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ» (2).

ترجمه: «علی بن سوید گوید: از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - پرسیدم از عجبی که فاسد می نماید عمل را. پس گفت: "عجب [را] درجاتی است. از آنها این است که زینت پیدا کند از برای بنده بدی عمل او، پس ببیند او را نیکو، پس به عجب آورد او را و گمان کند او نیکو عملی کرده است. و از آنهاست آن که ایمان آورده بنده به پروردگار خود، پس منت گذارد بر خدا؛ و حال آن که از برای خداست بر او در آن ایمان منت"».

ص: 69

1- - وسائل در مقدمه عبادات، باب تحریم اعجاب به نفس. علامه مجلسی می فرماید: ممکن است حضرت ابوالحسن در این حدیث شریف، حضرت رضا علیه السلام باشد زیرا که علی بن سوید از این دو بزرگوار حدیث می کند. هر چند از حضرت کاظم علیه السلام بیشتر حدیث می کند. منه عفی عنه

2- - الکافی، ج 2، ص 313، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب العجب»، حدیث 3؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 98، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 23، حدیث 5؛ مرآة العقول، ج 10، ص 220، ذیل حدیث 3.

شرح: «عجب» بنا به فرموده علماء - رضوان الله عليهم - عبارت است از: «بزرگ شمردن عمل صالح و کثیر شمردن آن و مسرور شدن و ابتهاج نمودن به آن، و غنچ و دلالت کردن است به واسطه آن، و خود را از حد تقصیر خارج دانستن است. و اما مسرور شدن به آن با تواضع و فروتنی کردن از برای خدای تعالی و شکر ذات مقدس حق کردن بر این توفیق و طلب زیاده کردن عجب نیست و ممدوح است» (1).

جناب محدث عظیم الشان، مولانا علامه مجلسی - طاب ثراه - از جناب محقق خبیر و دانشمند کبیر، شیخ اجل، بهاء الدین عاملی - رضوان الله علیه - چنین نقل می فرماید که «فرموده است شیخ اجل که شك نیست کسی که اعمال صالحه کند، از قبیل روزه و بیداری شب و غیر آن، در نفس او بهجت و سروری حاصل شود؛ پس اگر این بهجت برای آن است که خدای تعالی به او عطایی فرموده و نعمت عنایت کرده که آن نعمت و عطا این اعمال صالحه است، و با این وصف ترسناک باشد از نقص آنها و بیمناک باشد از زوال نعمت و از خدای تعالی زیاده طلب کند، این ابتهاج و سرور عجب نیست. و اگر این ابتهاج از جهت آن است که این اعمال از اوست و اوست که دارای این صفت است، و بزرگ شمارد اعمالش را و اعتماد کند بر آنها و خود را از حد تقصیر خارج داند و به جایی رسد که گویی منت گذاری کند بر خدای تعالی به واسطه این اعمال، پس این سرور عجب است». - انتهای (2).

فقیر گوید: تفسیر «عجب» به طوری که ذکر فرموده اند صحیح است، ولی باید عمل را اعم از عمل قلبی و قلبی دانست؛ و كذلك اعم از عمل قبیح و حسن دانست. زیرا که عجب همان طور که وارد بر اعمال جوارح می شود، وارد می شود بر اعمال جوانح و فاسد می کند آنها را؛ و همین طور که صاحب خصلت نیکو معجب شود به خصال خود، صاحب خصال ناهنجار نیز چنین شود که معجب شود به خصلت خویش. چنانچه در

ص: 70

1- - مرآة العقول، ج 10، ص 218.

2- - الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص 340؛ مرآة العقول، ج 10، ص 218.

این حدیث شریف تصریح به هر دو شده و این دو را مخصوص به ذکر نموده ، زیرا که از نظر غالب ، مخفی است . و پس از این ذکر هر دو به میان آید(1) ، ان شاء الله .

و نیز باید دانست که سروری را که از آن نفی کردند عجب را و از صفات ممدوحه شمردند به حسب حال نوع است ؛ چنانچه در فصلی از فصول لاحقه ، بیان آن می شود .

درجات عجب

[درجات عجب]

و بدان که از برای عجب چنانچه در حدیث شریف اشاره فرموده در جاتی است :

درجه اول : عجب به ایمان و معارف حقه است ؛ و در مقابل آن ، عجب به کفر و شرك و عقاید باطله است .

درجه دوم : عجب به ملکات فاضله و صفات حمیده است ؛ و در مقابل آن ، عجب به سیئات اخلاق و قبایح ملکات است .

درجه سوم : عجب به اعمال صالحه و افعال حسنه است ؛ و در ازاء آن ، عجب به اعمال قبیحه و افعال ناهنجار است .

و غیر از اینها درجات دیگری است که مهم به مقام نیست . ما ان شاء الله اشاره می کنیم به این درجات ، و آنچه علاج برای آن تواند بود ، در ضمن فصولی . و به نستعین .

فصل: در مراتب عجب

فصل در مراتب عجب(2)

بدان که از برای عجب در هر يك از این درجات سابق الذکر مراتبی است ، که بعضی از آن مراتب واضح و روشن است که انسان به اندک تنبّه و التفات پی به آن می برد ؛ و

ص: 71

1-- ر.ك: صفحه 74 .

2-- در این تفصیل ، شرح عجب در خصال نیکو را دهیم ، و در بعضی از فصول آتیها ، شرح مقابلات آنها را نیز می دهیم . منه عفي عنه
أ. ر.ك: صفحه 77 .

بعضی دیگر به غایت دقیق و باریک است که انسان تا تفتیش کامل نکند و مداقۀ صحیحه به عمل نیاورد ادراک آن نمی تواند کند؛ و نیز بعضی از مراتبش شدیدتر و سخت تر و مهلك تر از بعضی مراتب دیگر است.

مرتبه اولی، که از همه بالاتر و هلاکش بیشتر است، حالی است که در انسان به واسطه شدت عجب پیدا شود که در قلب خود بر ولی نعمت خود و مالک الملوک به ایمان یا خصال دیگرش منت گذارد. گمان کند که به واسطه ایمان او در مملکت حق وسعتی یا در دین خدا رونقی پیدا شد؛ یا به واسطه ترویج او از شریعت یا ارشاد و هدایت او یا امر به معروف و نهی از منکر او یا اجرای حدود یا محراب و منبرش به دین خدا رونقی بسزا داده؛ یا به واسطه آمدن در جماعت مسلمین یا به پا کردن تعزیه حضرت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - رونقی در دیانت حاصل شد که به سبب آن بر خدا و بر سید مظلومان و بر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منت دارد. هر چند اظهار این معنا نکند، در دلش منت می گذارد. و از همین باب است منت گذاری بر بندگان خدا در امور دینی. مثل آن که در دادن صدقات واجبه و مستحبه و در دستگیری از ضعفا و فقرا بر آنها منت گذاری کند. گاهی این منت گذاری مخفی است حتی بر خود انسان. (شرح منت نداشتن مردم بر خدا و منت داشتن ذات مقدس حق تعالی بر آنها در «حدیث دوم» گذشت).

مرتبه دیگر آن است که به واسطه شدت عجبی که در قلب است، غنج و دلال کند بر حق تعالی. و این غیر از منت گذاری است؛ گرچه بعضی فرق نگذاشته اند. صاحب این مقام خود را محبوب حق تعالی می پندارد و خود را در سلك مقربین و سابقین می شمارد، و اگر اسمی از اولیاء حق برده شود یا از محبوبین و محبین یا سالک مجذوب سخنی پیش آید، در قلب خود را از آنها می داند. ممکن است ریاء شکسته نفسی کرده و اظهار خلاف آن کند، یا برای اثبات آن مقام برای خود طوری نفی مقام از خود کند که ملازم اثبات باشد. و اگر خدای تعالی او را مبتلا کند به بلایی، کوس البلاء

لَوْلَا (1) زند . مدعی های ارشاد از عرفا و متصوفه و اهل سلوک و ریاضت به این خطر نزدیک ترند از سایر مردم .

درجه دیگر آن است که خود را از خدای تعالی به واسطه ایمان یا ملکات یا اعمال طلبکار بدانند و مستحق ثواب شمارد ، و لازم بدانند بر خدا که او را در این عالم عزیز ، و در آخرت صاحب مقامات کند ؛ و خود را مؤمن صاف و پاک بدانند و هر وقت اسمی از مؤمنین به غیب آید سرش را داخل سرها کند و در دلش اندیشد که خداوند اگر با عدل هم با من رفتار کند من مستحق ثواب و اجرم! بلکه بعضی بر قباحت و وقاحت افزوده تصریح به این کلام باطل می کنند! و اگر برای او بلایی رخ دهد و برای او ناملایمی پیش آید ، در دل اعتراض به خدا دارد و تعجب از کارهای خدای عادل که مؤمن پاک را مبتلا کند و منافق فاسق را مرزوق کند ؛ و در باطن به حق تبارک و تعالی و به تقدیرات او غضبناک باشد و در ظاهر اظهار رضایت کند . غضب خود را به ولی نعمت خود تحویل دهد ، و رضای به قضا را به مخلوق ارائه دهد . و وقتی بشنود مؤمنین را در این دنیا خداوند مبتلا می فرماید ، به دل خود تسلیت می دهد . نمی داند منافق مبتلا هم بسیار است ، نه هر مبتلا مؤمن است .

رتبه دیگر از عجب آن است که خود را از مردم دیگر ممتاز بدانند و بهتر شمارد به اصل ایمان از غیر مؤمنین ، و به کمال ایمان از مؤمنین ، و به اوصاف نیکو از غیر متصفین ، و به عمل به واجب و ترک محرم از مقابل آن ، و به اتیان به مستحبات و مواظبت به جمعه و جماعات و مناسک دیگر و ترک مکروهات از عامه مردم خود را کامل تر دانسته و امتیاز برای خود قائل باشد ؛ و اعتماد به خود و ایمان و اعمال خود کند و دیگر مخلوق را ناچیز و ناقص شمارد و به همه مردم به نظر خواری نگاه کند ، و در دل یا زبان بندگان خدا را سرزنش و تعبیر کند . هر کس را به طوری از درگاه رحمت حق دور کند و رحمت را خاص خود و یک دسته مثل خود قرار دهد . صاحب این مقام به جایی رسد که هر چه عمل صالح از مردم ببیند به آن مناقشه کند و در دل در آن به یک

ص: 73

نحو خدشه کند، و اعمال خود را از آن خدشه و مناقشه پاک بداند. اعمال حسنهٔ مردم را چیزی نشمارد؛ و همان عمل اگر از خودش صادر شد بزرگ بداند. عیوب مردم را خوب ادراک کند و از عیب خود غافل باشد. اینها علامت عجب است، گرچه خود انسان از آن غافل است.

و از برای عجب درجات دیگری است که بعضی از آن را ذکر نمودم و از بعضی دیگر ناچار غافلم.

فصل: در این که اهل فساد نیز گاهی عجب به فساد می کنند

اهل کفر و نفاق و مشرکین و ملحدین و صاحبان اخلاق زشت و ملکات پست و اهل معصیت و نافرمانی گاهی کارشان به جایی رسد که به آن کفر و زندقهٔ خویش یا سیئات اخلاق و موبقات اعمال خود عجب کنند و ابتهاج نمایند! خود را به واسطهٔ آن دارای روح آزاد خارج از تقلید و غیر معتقد به موهومات شمارند و خویشان را دارای شهامت و مردانگی دانند، و ایمان به خدا را از موهومات و تعبد به شرایع را از کوچکی فکر تصور کنند، و اخلاق حسنه و ملکات فاضله را از ضعف نفس و بیچارگی شمارند، و اعمال حسنه و مناسک و عبادات را از ضعف ادراک و نقصان مشاعر محسوب کنند. خود را به واسطهٔ آن روح آزاد غیر معتقد به موهومات بی اعتنای به شرایع مستحق مدح و ثنا می دانند. خصال زشت ناهنجار در دل آنها ریشه کرده و مأنوس به آنها شده، چشم و گوششان از آن پر شده، در نظرشان زینت پیدا کرده آنها را کمال پندارند؛ چنانچه در این حدیث شریف اشاره به آن شده آن جا که فرمود: «یکی از درجات آن این است که زینت پیدا کند از برای بنده بدی عملش و آن را نیکو ببیند». و این اشاره است به قول خدای تعالی: (أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا) (1). کما این که در آن جا که می فرماید: «گمان می کند که نیکو عمل می کند». اشاره است به قول خدای

ص: 74

تعالی: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا) (1).

این دسته از مردم که جاهل و بی خبرند و خود را عالم و مطلع می دانند بیچاره ترین مردم و بدبخت ترین خلاق اند. اطبای نفوس از علاج آنها عاجزند و دعوت و نصیحت در آنها اثر نمی کند؛ بلکه گاهی نتیجه عکس می دهد. اینها به برهان گوش نمی دهند؛ چشم و گوش خود را از هدایت انبیا و برهان حکما و موعظه علما می بندند. باید به خدا پناه برد از شرّ نفس و مکاید آن که انسان را از معصیت به کفر می کشد، و از کفر به عجب به کفر می کشد. نفس و شیطان به واسطه کوچک شمردن بعضی از معاصی انسان را مبتلا کنند به آن معصیت؛ و پس از ریشه [کردن] آن در دل و خوار شمردن آن، انسان به معصیت دیگر که قدری بالاتر است در نظر از اولی مبتلا شود؛ و پس از تکرار، آن نیز از نظر افتد و در چشم انسان کوچک و خوار شود و به بزرگ تر مبتلا شود. همین طور قدم قدم انسان پیش می رود و کم کم معصیت های بزرگ در نظر انسان کوچک می شود تا آن که به کلی معاصی از نظرش افتد و شریعت و قانون الهی و پیغمبر و خدا در نظرش خوار شود، و کارش منجر به کفر و زندقه و اعجاب به آنها شود. شاید در آتیه ذکری از این پیش آید.

فصل: در بیان آن که مکاید شیطان از روی میزان است

همان طور که صاحبان عجب در معاصی از مرتبه ای به مرتبه ای ترقی کرده تا به کفر و زندقه انجامشان رسد، صاحبان عجب در طاعات از درجه ناقصه عجب به درجه

ص: 75

1 - «بگو آیا شما را از زیان کارترین افراد آگاه سازیم - آنان که سعی ایشان در زندگی این جهان تباه گشت در حالی که آنان می پندارند کارهای نیک انجام می دهند. اینان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و دیدار او کافر شدند، پس، کارهایشان تباه گشت، پس ما در روز بازپسین ایشان را وزنی نمی نهیم». (الکهف (18): 103 - 105)

کامله آن ترقی کنند . مکاید نفس و شیطان در دل از روی میزان و اساس است . هیچ گاه ممکن نیست نفس به شما که دارای ملکه تقوا و خوف از خدا هستید تکلیف قتل نفس یا زنا کند ؛ یا به کسی که دارای خصلت شرافت و طهارت نفس است پیشنهاد دزدی و راهزنی نماید . از اول امر ممکن نیست به شما بگویند در این ایمان و اعمال به خدای خود منت گذار ، یا خود را از زمره محبوبین و محبین و مقربین درگاه قلمداد کن . ابتدای امر از درجه نازل گرفته رخنه در دل شما باز می کند و شما را وادار می کند به شدت مواظبت در مستحبات و اذکار و اوراد ، و در ضمن عمل یکی از اهل معصیت را در نظر شما به مناسبت حال شما جلوه می دهد و به شما القا می کند که شما از این شخص به حکم شرع و عقل بهترید و اعمال شما موجب نجات شماست و بحمدالله شما پاک و پاکیزه هستید و از معاصی عاری و بری هستید . از این ، دو نتیجه می گیرد : یکی بدینی

به بندگان خدا ، و دیگر خودپسندی ؛ که هر دو از مهلکات و سرچشمه مفسد است . به نفس و شیطان بگویند ممکن است این شخصی که مبتلاست به معصیت دارای ملکه ای باشد یا اعمال دیگری باشد که خدای تعالی او را به رحمت خود مستغرق کند و نور آن خُلق و ملکه او را هدایت کند و منجر شود کار او به حسن عاقبت ؛ شاید این شخص را خدا مبتلا به معصیت کرده تا مبتلای به عجب که از معصیت بدتر است نشود - چنانچه در حدیث کافی است : **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ ؛ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتَلَى مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ أَبَدًا» (1)** . یعنی «گفت امام صادق ، علیه السلام : "همانا خدا دانست که گناه بهتر است برای مؤمن از عجب ؛ و اگر نه این بود هیچ گاه مؤمن را مبتلا به گناهی نمی کرد" . و شاید من به واسطه همین بدینی ، کارم منجر به بدی عاقبت شود .

شیخ جلیل ما ، عارف کامل ، شاه آبادی - روحی فداه - می فرمودند : تعییر به کافر

ص: 76

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 313 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب العجب» ، حدیث 1 ؛ وسائل الشیعة ، ج 1 ، ص 100 ، «أبواب مقدّمة العبادات» ، باب 23 ، حدیث 7 ، الوافی ، ج 5 ، ص 879 ، حدیث 1 . (متن فوق مطابق با نقل مرحوم فیض در وافی از کافی می باشد) .

نیز نکنید در قلب؛ شاید نور فطرتش او را هدایت کند، و این تعبیر و سرزنش کار شما را منجر به سوء عاقبت کند. امر به معروف و نهی از منکر غیر از تعبیر قلبی است. بلکه می فرمودند: کفاری که معلوم نیست با حال کفر از این عالم منتقل شدند لعن نکنید. شاید در حال رفتن هدایت شده باشند و روحانیت آنها مانع از ترقیات شما شود. در هر حال، نفس و شیطان شما را وارد مرحله اولی از عجب می کنند؛ کم کم از این مرحله شما

را به مرحله دیگر و از آن درجه به درجه بالاتر، تا بالاخره کار انسان را به جایی برساند که به ایمان یا اعمال خود به ولی نعمت خویش و مالک الملوک منت گذاری کند و کارش به آخر درجه رسد.

فصل: در مفساد عجب است

بدان که عجب خودش بنفسه از مهلکات و موبقات است و ایمان و اعمال انسان را به باد فنا می دهد و فاسد می کند. چنانچه راوی سؤال می کند در این حدیث شریف از عجبی که فاسد می کند عمل را. امام - علیه السلام - يك درجه آن را عجب در ایمان قرار داده است. و در حدیث سابق (1) شنیدی که عجب از گناه شدیدتر است در درگاه حق تعالی، و از آن جهت مؤمن را مبتلای به گناه می فرماید تا ایمن شود از عجب. و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - آن را یکی از مهلکات قرار داده (2). و در امالی صدوق سند به امیر المؤمنین - علیه السلام - رساند که فرموده است: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبَ هَلَكَ» (3). یعنی «کسی که راه یابد در او عجب، هلاک شود». و صورت این سرور در برزخ و ما

ص: 77

1- ر. ك: صفحه 76.

2- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شُحٌّ مُطَاعٌ؛ وَهَوًى مُتَّبَعٌ؛ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ»؛ «سه چیز کُشنده اند: بُخلی که فرمانبری شود؛ هوس که پیروی گردد؛ شیفتگی مرد به خودش». (وسائل الشیعة، ج 1، ص 103، «أبواب مقدّمة العبادات» ، باب 23، حدیث 15)

3- الأُمالي، صدوق، ص 363، مجلس 68، حدیث 9؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 104، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 23، حدیث 18.

بعدالموت وحشت و هولناکی سخت است که هیچ وحشتی شبیه آن نیست . بسا باشد اشاره به آن باشد فرمایش رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در وصیتش به امیر المؤمنین علیه السلام : «وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ» (1) . یعنی «هیچ تنهایی ترسناک تر نیست از عجب» .

«موسی بن عمران - علی نبینا و آلہ و علیہ السلام - از شیطان پرسید : "خبر ده مرا به گناهی که اولاد آدم وقتی مرتکب شود آن را ، بر او راه یابی و تسلط پیدا کنی" . گفت : "وقتی عجب کند بر نفس خود و بزرگ شمارد عملش را و کوچک شود در چشمش گناه او" . خداوند تعالی به داود - علیه السلام - می فرماید : "ای داود ، بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را" . عرض کرد : "چطور بشارت دهم آنها را و بترسانم اینها

را؟" فرمود : "بشارت ده گناهکاران را که همانا من قبول می کنم توبه را و می گذرم از گناه ؛ و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به اعمال خودشان ؛ زیرا که همانا نیست بنده ای که من به پا دارم از برای حساب مگر آن که هلاک شود» (2) .

پناه می برم به خدای تعالی از مناقشه در حساب که صدیقین و بزرگ تر از آنها را هلاک می کند .

شیخ صدوق در خصال سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود : «شیطان گوید : "اگر در سه چیز چیره گردم به پسر آدم باکی ندارم از هر چه بکند ، زیرا که آنها قبول نشود از او : وقتی که بسیار شمارد عمل خود را ، و فراموش کند گناه خود را ، و راه یابد در او عجب"» (3) .

ص: 78

1- - «پیامبر صلی الله علیه و آلہ و سلم به علی علیه السلام فرمود : و هیچ تنهایی هراسناک تر از خودپسندی نیست» . (وسائل الشیعة ، ج 1 ، ص 103 ، «أبواب مقدمات العبادات» باب 23 ، حدیث 14)

2- - الکافی ، ج 2 ، ص 314 ، «کتاب الإیمان و الکفر» ، «باب العجب» ، حدیث 8 ؛ وسائل الشیعة ، ج 1 ، ص 99 ، «أبواب مقدمات العبادات» ، باب 23 ، حدیث 3 .

3- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «قال إبليس - لعنة الله عليه - لجنوده : إِذَا اسْتَمَكَنْتُ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ : إِذَا اسْتَمَكَنْتُ عَمَلَهُ ، وَنَسِيَ ذَنْبَهُ وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ» . (الخصال ، ص 112 ، حدیث 86 ؛ وسائل الشیعة ، ج 1 ، ص 98 ، «أبواب مقدمات العبادات» ، باب 22 ، حدیث 7)

علاوه بر مفسدی که از عجب شنیدی، او شجره خبیثه ای است که بار او بسیاری از کبائر و موبقات است، و در دل که ریشه کرد کار انسان را به کفر و شرک و بالاتر از آنها منجر می کند.

یکی از مفسد آن کوچک شمردن معاصی است. بلکه انسان معجب درصدد اصلاح نفس خویش بر نمی آید و خود را پاک و پاکیزه پندارد و هیچ گاه در فکر نمی افتد که خود را از لوث معاصی پاک کند. پرده عجب و حجاب غلیظ خودپسندی مانع شود از آن که بدی های خود را ببیند. و این مصیبتی است که انسان را از جمیع کمالات باز دارد و به انواع نواقص مبتلا کند و کار انسان را منجر کند به هلاک ابد و اطباء نفوس را عاجز کند از علاج.

و دیگر آن که اعتماد بر نفس و بر اعمال خود کند. و این سبب شود که انسان جاهل بیچاره خود را از حق تعالی مستغنی داند و توجه به فضل حق تعالی نکند، و حق تعالی را ملزم داند به عقل کوچک خود به این که او را اجر و ثواب دهد. و گمان کند که اگر با عدل هم با او رفتار شود مستحق ثواب است. پس از این ذکری از این مطلب می شود، ان شاء الله (1).

و از مفسد دیگرش آن که به بندگان خدا با نظر حقارت بنگرد و اعمال مردم را ناچیز شمارد، گرچه از اعمال خودش بهتر باشد. و این نیز یکی از طرق هلاک انسان و خار طریق اوست.

و از مفسد دیگر آن که انسان را به ریا و اداری کند. زیرا که انسان نوعاً اگر اعمالش را ناچیز شمارد و اخلاقی را فاسد داند و ایمانش را قابل شمارد و معجب نباشد به ذات و صفات و اعمال خویش، بلکه خود و همه چیز خود را زشت و پلید داند، آنها را در معرض نمایش برنیورد و خودنمایی نکند؛ متاع فاسد زشت را به بازار مکاره نبرند. ولی چون خود را کامل دید و اعمال را قابل، درصدد جلوه برآید و خودفروش گردد.

در حدیث دوم مفسد ریا گذشت، باید آنها را مفسد عجب هم دانست. و مفسده

ص: 79

دیگر آن که این رذیله موجب رذیله مهلکه «کبر» گردد و به مصیبت تکبر انسان را مبتلا کند . - ان شاء الله پس از این یادی از آن می شود - و مفسد دیگر نیز از خود او بی واسطه یا به وسایط بروز کند ، که شرحش موجب تطویل است .

پس ، شخص معجب بداند که این رذیله تخم رذائل دیگر است ، و منشأ اموری است که هر يك برای هلاك ابدی و خلود در عذاب خود سببی مستقل است . و اگر این مفسد را درست فهمید و با دقت ملاحظه کرد ، و رجوع به اخبار و آثار وارده از رسول اکرم و اهل بیت آن سرور - صلوات الله عليهم اجمعین - کرد ، البته بر خود لازم می داند که در صدد اصلاح نفس برآید و خود را از این رذیله پاک و ریشه آن را از باطن نفس براندازد که مبادا خدای نخواستہ با این صفت زشت به عالم دیگر منتقل شود . يك وقت که چشم دنیایی مُلکی بسته شد و سلطان برزخ و قیامت طلوع کرد ، ببیند حال اهل معاصی کبیره از او بهتر است : آنها را خداوند مستغرق بحار رحمت خود فرموده به واسطه ندامتی که داشتند یا اعتمادی که به فضل حق تعالی داشتند ، و این بیچاره چون خود را مستقل دیده بود و در باطن ذاتش از فضل حق بی نیاز شمرده بود ، خدای تعالی در حساب او نیز مناقشه فرمود و او را چنان که خود او می خواست در تحت میزان عدل در آورده و به خود او بفهماند که هیچ عبادتی برای حق نکرده و تمام عبادتش بعد از ساحت حق آورده ؛ اعمال و ایمانش باطل و ناچیز است ، سهل است ، خود آنها موجب هلاکت و تخم عذاب الیم و مایه خلود در جحیم است . خدا نکند که خدای تعالی با کسی با عدلش رفتار کند ، که اگر همچو ورقی پیش آید احدی از اولین و آخرین راه نجاتی ندارند . ائمه هدی - عليهم السلام - و انبیاء عظام در مناجات خود تمنای فضل را داشته اند و از عدل و مناقشه در حساب خوفناک بودند(1) . مناجات خاصان درگاه حق و ائمه معصومین - صلوات الله عليهم - مشحون به اعتراف به تقصیر و عجز از قیام به عبودیت است(2) .

ص: 80

- 1- - ر. ک: کلیات مفاتیح الجنان ، دعای جوشن کبیر ، فقره 19 ؛ بحار الأنوار ، ج 91 ، ص 107 ، حدیث 386 .
- 2- - امام سجاد علیه السلام می فرماید : «وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقَصِّرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ فَأَشْكُرُ عِبَادَتِكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ، وَأَعْبُدُ هُمْ مُقَصِّرٌ عَنْ طَاعَتِكَ» ؛ «هر چند کوشش کند به درجه ای از طاعت تو دست پیدا نمی کند مگر آن که در برابر استحقاق تو به علت فضل و احسانت عاجز و ناتوان است . پس شاکرترین بندگان از شکر تو عاجز است و عابدترین ایشان در اطاعت تو کوتاه است» . (صحیفه کامله سجادیه ، ص 184 ، دعای 37)

جایی که افضل موجودات و ممکنِ اقربِ اعلان «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ، وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» (1) دهد حال سایر مردم چه خواهد بود؟

آری ، آنها عارف اند به عظمت حق تعالی و نسبت ممکن به واجب را می دانند . آنها می دانند که اگر تمام عمر دنیا را به عبادت و اطاعت و تحمید و تسبیح بگذرانند ، شکر نعمت حق نکرده اند تا چه رسد به آن که حق ثنای ذات و صفات را بجا آورده باشند . آنها می دانند که هیچ موجودی از خود چیزی ندارد ، حیات و قدرت ، علم و قوت [و] سایر کمالات ، ظل کمال اوست ، و ممکن ، فقیر ، بلکه فقر محض و مستظل است نه مستقل . ممکن از خود چه کمالی دارد تا کمال فروشی کند؟ چه قدرتی دارد تا عمل فروشی نماید؟ آنها عرفاء باللّه هستند و عرفاء به جمال و جلال حق اند . آنها از روی شهود و عیان نقص و عجز خود و کمال واجب را مشاهده کردند ؛ ما بیچاره ها هستیم که حجاب جهل و نادانی و غفلت و خودپسندی و پرده معاصی قلب و قالب چنان چشم و گوش و عقل و هوش و سایر مدارکمان را گرفته است که در مقابل سلطنت قاهره حق عرض اندام می کنیم و برای خود استقلال و شیئیت قائلیم .

ای بیچاره ممکن بی خبر از خود و نسبت خود با خالق ، ای بدبخت ممکن غافل از وظیفه خود با مالک الملوك ، این جهل و نادانی است که اسباب این همه بدبختی ها شده و ما را مبتلای به این همه ظلمت ها و کدورت ها کرده . خرابی کار از سرمنشأ است و آلودگی آب از سرچشمه . چشم معارف ما کور است و دل ما مرده است ، و این موجب همه مصیبت هاست ؛ و درصدد اصلاح هم نیستیم .

خداوندا! تو به ما توفیق عنایت کن . تو ما را به وظایف خود آشنا کن . تو از انوار معارف خود که قلوب عرفا و اولیا را لبریز کردی يك نصیبی به ما عنایت فرما . تو

ص: 81

1- - «تورا آن گونه که باید نشناختیم ، و آن گونه که شاید نپرستیدیم» . (بحار الأنوار ، ج 68 ، ص 23 ، حدیث 1 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ،

احاطه قدرت و سلطنت خود را به ما نشان ده و نواقص ما را به ما بنما . تو معنی (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) را به ما بیچاره های غافل ، که همه محامد را به خلق نسبت می دهیم ، بفهمان . تو قلوب ما را آشنا کن به این که هیچ محمده ای از مخلوق نیست . تو حقیقت (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) (1) . را به ما بنما . تو کلمه مبارکه توحید را به قلوب قاسیه مکدره ما وارد کن . ما اهل حجاب و ظلمتیم و اهل شرك و نفاق ، ما خودخواه و خودپسندیم ، تو حب نفس و حب دنیا را از دل ما بیرون کن . تو ما را خداخواه و خداپرست کن . (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (2) .

فصل: در بیان آن که منشأ عجب حب نفس است

بدان که رذیله عجب از حب نفس پیدا شود ؛ چون که انسان مفسور به حب نفس است و سرمنشأ تمام خطاهای انسانی و رذائل اخلاقی حب نفس است . و از این جهت است که انسان اعمال کوچک خودش به نظرش بزرگ آید و خود را به واسطه آن از خوبان و خاصان درگاه حق شمارد ، و خود را به واسطه اعمال ناقابل مستحق ثنا و مستوجب مدح داند ؛ بلکه قبایح اعمالش گاهی در نظرش نیکو جلوه کند ؛ اگر از غیر اعمال بهتر و بزرگ تر از اعمال خود دید ، چندان اهمیت نمی دهد و همیشه انسان کارهای خوب مردم را تأویل به یک مرتبه از بدی می کند ، و کارهای زشت و ناهنجار خود را تأویل به یک مرتبه از خوبی می کند . نسبت به خلق خدا بدبین است ، ولی نسبت به خودش خوش بین . به واسطه این حب نفس با یک عمل کوچک مخلوط به هزار کثافت و مبعّادات خود را طلبکار حق تعالی و مستوجب رحمت داند . خوب است اکنون ما قدری در اعمال حسنه خود تفکر کنیم و افعال عبادیه که از ما صادر می شود قدری در تحت اعتبار عقل آورده با نظر انصاف به آنها نظر کنیم ببینیم آیا به واسطه آنها ما مستوجب مدح و ثنا و

ص: 82

1-- «هر نیکویی به تو رسد از جانب خداست ، و هر زشتی به تو رسد از خود تو است» . (النساء (4) : 79)

2-- آل عمران (3) : 26 .

مستحق ثواب و رحمت هستیم ، یا لایق لوم و عقاب و غضب و تقمت . و اگر حق تعالی ما را به واسطه همین اعمالی که در نظر ما حسنه است به آتش قهر و غضب بسوزاند بجا است و موافق عدل است .

من اکنون خود شما را در این سؤالی که می خواهیم بکنم حکم قرار می دهم و از شما به نظر انصاف ، بعد از فکر و تأمل ، تصدیق می خواهم . و آن سؤال این است که اگر نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله - که صادق و مصدق است ، به شما خبر دهد که اگر در تمام عمر عبادت خدا کنید و اطاعت اوامر او نمایید و ترك شهوات و خواهش نفس نمایید ، یا در تمام عمر خلاف گفته او کنید و مطابق میل نفسانی و شهوات خود رفتار کنید ، در درجات آخرت شما فرقی نمی کند و در هر صورت شما اهل نجات هستید و بهشت خواهید رفت و از عذاب ایمن خواهید بود ، نماز کنید یا زنا کنید تفاوتی ندارد ، ولی رضای حق تعالی فقط در این است که شما عبادت او کنید و ثنا و مدح او نمایید و ترك شهوات خود و میل های نفسانی را در این عالم نمایید ، در مقابل این هم اجری نمی دهند و ثوابی عطا نمی کنند ، آیا شما از اهل معصیت می شدید یا اهل عبادت؟ شما ترك شهوات می کردید ، و لذات نفسانی را بر خود برای رضای حق تعالی و خاطرخواهی او حرام می کردید یا نه؟ شما باز مواظبت به مستحبات و جمعه و جماعات می نمودید یا منغمر در شهوات و ملازم لهو و لعب و تغنیات و غیر ذلك می گردیدید؟ با يك نظر انصاف بدون ظاهرسازی و ریاکاری جواب دهید . بنده از خودم و کسانی که مثل خودم هستند خبر می دهم که اهل معصیت می شدیم و اطاعات را تارك و فاعل مشتبهات نفسانی می شدیم .

پس ، از این نتیجه حاصل شد که تمام کارهای ما برای لذات نفسانی و برای اداره کردن بطن و فرج است . ما شکم پرست و شهوت پرستیم : ترك لذت برای لذت بزرگ تر می کنیم . وجهه نظر و قبله آمال ما راه انداختن بساط شهوات است . نماز که معراج قرب الهی است ما بجا می آوریم برای قرب به زن های بهشت! ربطی به تقرب حق ندارد ؛ مربوط به اطاعت امر نیست ؛ با رضای خدا هزاران فرسنگ دور است .

ای بیچاره بی خبر از معارف الهیه که جز اداره شهوت و غضب خود چیز دیگر نمی فهمی ، تو مقدس مواظب به ذکر و ورد و مستحبات و واجبات و تارك مکروهات و محرمات و متخلق به اخلاق حسنه و متجنب از سیئات اخلاق ، در ترازوی انصاف بگذار کارهایی را که می کنی از برای رسیدن به شهوات نفسانی و نشستن بر تخت های زمردین و هم آغوش شدن با لعبت های شوخ و شنگ بهشتی و پوشیدن لباس های حریر و استبرق و سکنا کردن در قصرهای نیکو منظر و رسیدن به آرزوهای نفسانی ، آیا باید اینها را ، که تمام برای خودخواهی و پرستش نفس است ، به خدا نسبت داد و پرستش حق دانست؟ آیا شما با عمله ای که برای مزد کار می کند چه فرقی دارید که اگر او بگوید من محض صاحب کار این عمل را کردم ، او را تکذیب می کنید؟ آیا شما دروغگو نیستید که می گوئید : نماز می کنم برای تقرب به خدا؟ آیا این نماز شما برای نزدیکی به خداست ، یا برای تقرب به زن های بهشت است و رسیدن به شهوات است؟ فاش بگویم : پیش عرفای بالله و اولیاء خدا تمام این عبادات ما از گناهان کبیره است . بیچاره ، در حضور حضرت حق جل جلاله و در محضر ملائکه مقربین او برخلاف رضای حق رفتار می کنی ، و عبادتی که معراج قرب حق است برای نفس اماره و شیطان می کنی ؛ آن وقت حیا نکرده در هر عبادت چندین دروغ در محضر ربوبیت و ملائکه مقربین می گویی و چندین افترا می زنی و منت گذاری هم می کنی و عجب و تدلل هم می نمایی و خجالت هم نمی کشی . این عبادت من و تو با معصیت اهل عصیان ، که اشد آنها ریا است ، چه فرقی دارد؟ زیرا که ریا شرك است و بدی و بزرگی آن از جهت آن است که عبادت را برای خدا نکردی . تمام عبادات ما شرك محض است و شائبه ، خلوص و اخلاص در آن نیست ؛ بلکه رضای خدا به طریق اشتراك هم در آن مدخلیت ندارد ؛ فقط برای شهوات و تعمیر [و] اداره بطن و فرج است .

ای عزیز ، نمازی که برای خاطرخواهی زن باشد - چه زن دنیایی یا بهشتی - این نماز برای خدا نیست ؛ نمازی که برای رسیدن به آمال دنیا باشد یا آمال آخرت به خدا ارتباط ندارد ؛ پس چرا این قدر ناز و غمزه فروشی می کنی و عشوه و غنچ و دلال می کنی ، به بندگان خدا به نظر حقارت نگاه می کنی ، خود را از خاصان درگاه حق حساب می کنی؟

بیچاره، تو با همین نماز مستحق غذایی و مستوجب زنجیر هفتاد ذراعی (1) هستی؛ پس چرا خود را طلبکار می دانی، و برای خود در همین طلبکاری و تدلل و عجب غذایی دیگر تهیه می کنی؟ تو اعمالی را که مأموری بکن و متوجه باش که از برای خدا نیست؛ و بدان که خدای تعالی با تفضل و ترحم تو را به بهشت می برد، و یک قسمت از شرک را خدای تعالی برای ضعف بندگانش به آنها تخفیف داده و به واسطه غفران و رحمتش پرده ستاریت به روی آنها پوشیده است. بگذار این پرده دریده نشود، و حجاب غفران حق به روی این سیئات، که اسمش را عبادت گذاشتیم، افتاده باشد، که خدای نخواستہ اگر این ورق برگردد و ورق عدل پیش آید، گند عبادات ما کمتر از گند معصیت های موبقه اهل معصیت نیست.

ما اشاره کردیم پیش از این به حدیثی که ثقة الاسلام کلینی، در کافی سند به حضرت صادق - علیه السلام - رسانده؛ و این جا بعضی از آن حدیث را به عین عبارت نقل می کنیم تَبْرَكَاً وَتَيْمُنًا.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ، قَالَ - أَي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِدَاوُدَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ! قَالَ: كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرُ الصَّادِقِينَ؟ قَالَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمَذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَأَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ؛ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَنْ لَا يُعْجِبُوا بِأَعْمَالِهِمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ» (2).

«جناب امام صادق - سلام الله عليه - از جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل می فرماید که گفت: خدای عز و جلّ به داود فرمود: "ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقین را!" گفت: "چگونه بشارت دهم گناهکاران را و بترسانم صدیقین را؟" گفت: "ای داود بشارت ده گناهکاران را که من همانا توبه قبول می کنم و از گناه می گذرم، و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به اعمالشان، زیرا که نیست بنده ای که

ص: 85

1 - - اشاره است به آیه مبارکه (خُذُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْتَ لُكُوهُ)؛ «بگیریدش، پس بر گردشش غلّ درافکنید، سپس در دوزخش اندازید، سپس او را در زنجیری که درازایش هفتاد ذراع است در آرید». (الحاقه (69): 30 - 32)

2 - - الکافی، ج 2، ص 314، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب العجب»، حدیث 8.

من به پا دارم برای حساب مگر آن که هلاک گردد» .

بعد از آن که صدیقین در حساب هلاک اند ، با آن که آنها از گناه و معصیت پاک اند ، من و تو چه می گوئیم؟ اینها همه در صورتی است که اعمال من و شما از ریاء دنیایی ، که از مویقات و محرّمات است ، خالص باشد ؛ و کم اتفاق افتد برای ما عمل خالی از ریا و نفاق . بگذار نگفته ماند . اکنون اگر باز جای عجب است و تدلّل و ناز و غمزه ، بکن ؛ و اگر انصافاً جای خجلت و سرافکندگی و اعتراف به تقصیر است ، بعد از هر عبادتی که کردی از روی جدّ و واقع از آن عبادت و از آن دروغ ها که در محضر حق تعالی گفتی ، از آن نسبت ها که بی جهت به خود دادی ، استغفار و توبه کن . آیا توبه ندارد که در مقابل حق می گویی قبل از ورود در نماز : «وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مَّسَدًا لِّمَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (1) . آیا وجهه قلب شما به فاطر سماوات و ارض است؟ آیا شما مسلمید و از شرك خالصید؟ آیا نماز و عبادت و محیا و ممات شما برای خداست؟ آیا خجالت ندارد در نماز می گویی : (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)؟ آیا شما جمیع محامد را از آن حق می دانید ، یا این که برای بندگان ، بلکه برای دشمنان او محمّدت ثابت می کنید؟ آیا دروغ نیست قول تو که می گویی : (ربّ العالمین) ، با این که ربوبیت را در همین عالم برای غیر ثابت می کنی؟ آیا توبه ندارد؟ خجلت ندارد (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)*؟ آیا تو عبادت خدا می کنی یا عبادت بطن و فرج خود؟ آیا تو خداخواهی یا حورالعین خواه؟ آیا تو استعانت از خدا فقط می طلبی ، یا در کارها چیزی که در نظر نیست خدا [است]؟ آیا تو به زیارت بیت الله که می روی ، مقصد و مقصودت خداست و مطلب و مطلوبت صاحب خانه است و قلبت مترنم است به قول شاعر : وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَدَّ غَفْنَ قَلْبِي؟ (2) خداجو هستی؟ آثار جمال و

ص: 86

1- ر. ک: مسائل علی بن جعفر ، ص 141 ، حدیث 161 ؛ الکافی ، ج 3 ، ص 310 ، «کتاب الصلاة» ، «باب افتتاح الصلاة» ، حدیث 7 .

2- مصرع نخست از این بیت است : وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَدَّ غَفْنَ قَلْبِي لَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَ «دوستی ، دیار دلم را نبرده است ، بلکه دل در گرو دوستی ساکن آن داده ام» . (در جامع الشواهد ، ج 3 ، ص 244 ، «باب الواو بعده الميم» ، آمده که شاعر این شعر ناشناخته است)

جلال حق را می طلبی؟ آیا تو برای سید مظلومان اقامه عزا می کنی به سر و سینه برای او می زنی، یا برای رسیدن به آمل و آرزوی خودت؟ شکمت تو را وادار می کند مجلس عزاداری بر پا کنی، شهوت و قاع تو را وادار می کند نماز جماعت بروی؟ هوای نفس تو را به مناسک و عبادات می کشد؟

ای برادر، در مکاید نفس و شیطان دقیق شو. بدان که نمی گذارند تو بیچاره یک عمل خالصی بکنی؛ و همین اعمال غیر خالصه را که خداوند به فضلش از تو قبول کرده نمی گذارند به سر منزل برسانی. کاری می کنند که به واسطه این عجب و تدلل بی جا همه اعمال به باد فنا برود؛ این نفع هم از جیبت برود. از خدا و رضای او که دوری، به بهشت و حورالعین هم نمی رسی؛ سهل است، مخلد در عذاب و معذب در آتش قهر هم می شوی. تو گمان کردی به واسطه این اعمال پوسیده گنبد سر و دست شکسته مخلوط به ریا و سمعه و هزار مصیبت دیگر، که هر یک مانع از قبولی اعمال است، استحقاق بر حق تعالی پیدا کردی؟! یا از محبین و محبوبین شدی، ای بیچاره بی خبر از حال محبین، ای بدبخت بی اطلاع از دل محبین و آتش قلب آنها، ای بی نوای غافل از سوز مخلصین و نور اعمال آنها، تو گمان کردی آنها هم اعمالشان مثل من و توست! تو خیال می کنی که امتیاز نماز حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - با ما این است که «مد» (وَلَا الضَّالِّينَ) را طولانی تر می کند؟ یا قرائتش صحیح تر است؟ یا طول سجود و رکوع و اذکار و اورادش بیشتر است؟ یا امتیاز آن بزرگوار به این است که شبی چند صد رکعت نماز می خواند؟ یا مناجات سیدالساجدین - علیه السلام - هم مثل مناجات من و تو است؟ او هم برای حورالعین و گلایی و انار این قدر ناله و سوز و گداز داشت؟ به خودشان قسم است - **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ عَظِيمٌ (1)** - که اگر بشر پشت به پشت یکدیگر دهند و بخواهند یک لا إله إلا الله امیر المؤمنین را بگویند نمی توانند! خاك بر فرق من با این معرفت به مقام

ص: 87

1- - برگرفته شده از آیه (وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ)؛ «و اگر بدانید آن سوگندی بزرگ است». (الواقعة (56): 76)

ولایت علی، علیه السلام! به مقام علی بن ابی طالب قسم که اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین - غیر از رسول خاتم که مولای علی و غیر اوست - بخواهند يك تكبير او را بگویند نتوانند. حال قلب آنها را جز خود آنها نمی داند کسی.

ای عزیز، این قدر لاف خدا مزن! این قدر دعوی حب خدا مکن. ای عارف، ای صوفی، ای حکیم، ای مجاهد، ای مرتاض، ای فقیه، ای مؤمن، ای مقدّس، ای بیچاره های گرفتار، ای بدبخت های دچار مکاید نفس و هوای آن، ای بیچاره های گرفتار آمل و امانی و حب نفس - همه بیچاره هستید! همه از خلوص و خداخواهی فرسنگ ها دورید. این قدر حسن ظنّ به خودتان نداشته باشید. این قدر عشوه و تدلّل نکنید. از قلوب خود بپرسید ببینید خدا را می جوید یا خودخواه است؟ موحد است و یکی طلب، یا مشرک است؟ پس این عجب ها یعنی چه؟ این قدر به عمل بالیدن چه معنا دارد؟ - عملی که فرضاً تمام اجزاء و شرایطش درست باشد و خالی از ریا و شرک و عجب و سایر مفسدات باشد، قیمتش رسیدن به شهوات بطن و فرج است چه قابلیت دارد که این قدر تحویل ملائکه می دهید؟ این اعمال را باید مستور از چشم ها داشت. این اعمال از قبایح و فجایع است! باید انسان از آنها خجالت بکشد و ستر آنها کند.

خداوندا به تو پناه می بریم ما بیچاره ها از شرّ شیطان و نفس اماره. تو خودت ما را از مکاید آنها حفظ فرما بحق محمد و آله صلّی الله علیهم.

حدیث چهارم [کبر]

الحدیث الرابع: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَكِيمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ أَدْنَى الْإِلْحَادِ، فَقَالَ: «إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ» (1).

ترجمه: «حکیم گفت: پرسیدم از امام صادق - علیه السلام - از پست تر و پایین تر درجه برگشت از حق. پس فرمود: "همانا کبر پایین تر درجه اوست" .

در معنی کبر است

شرح: «کبر» عبارت است از يك حالت نفسانیه که انسان ترفع کند و بزرگی کند و بزرگی فروشد بر غیر خود. و اثر آن اعمالی است که از انسان صادر می شود و آثاری است که در خارج بروز کند که گویند تکبر کرد. و این صفت غیر از عجب است. بلکه به طوری که سابق ذکر شد (2)، این صفت زشت و این رذیله خبیثه، ولیده و ثمره عجب است؛ زیرا که عجب خودپسندی است، و کبر بزرگی کردن بر غیر و عظمت فروشی است. انسان که در خود کمالی دید، يك حالتی به او دست می دهد که آن عبارت از

ص: 89

1- - الکافی، ج 2، ص 309، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 374، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس»، باب 58، حدیث 1.

2- - ر. ک: صفحه 79-80.

سرور و غنچ و تدلّل و غیر آن است ، و آن حالت را عجب گویند ؛ و چون غیر خود را فاقد آن کمال متوهم گمان کرد ، در او حالت دیگری دست دهد که آن رؤیت تفوّق و تقدّم است ، و از این رؤیت يك حالت بزرگی فروشی و ترقّع و تعظّمی دست دهد که آن را «کبر» گویند . و اینها تمام در قلب و باطن است و اثر آن در ظاهر ؛ چه در هیئت بدن و چه در افعال و اقوال باشد تکبر است . و بالجمله ، انسان خودبین خودخواه شود ؛ و چون خودخواهی افزایش ، خودپسند گردد ؛ و چون خودپسندی لبریز آید ، خودفروشی کند .

و بدان که صفات نفسانیه ، چه در جانب نقص و رذائل و چه در جانب کمال و فضائل ، بسیار دقیق و مختلط است ؛ و از این جهت فرق بین بعضی با بعضی به غایت مشکل است ؛ و چه بسا باشد که اختلاف شدید بین علماء اعلام در تحدید آنها واقع گردد ، یا نشود صفت وجدانی را به طوری که خالی از خدشه باشد تعریف کرد . لہذا بهتر این است که این امور را واگذار به وجدان کنیم و خود را از قید مفهوم تراشی رهایی دهیم و از اصل مقصد و مقصود باز نمایم .

پس باید دانست که از برای کبر در جاتی است شبیه در جاتی که در عجب ذکر شد . و بعضی از درجات دیگر که در عجب نیز نظیر داشت ولی چون در آن جا مهم نبود و در این جا مهم است ذکر می شود . اما آنچه که شبیه آن در عجب گذشت شش درجه است :

یکی کبر به واسطه ایمان و عقاید حقه ؛ و در مقابل آن ، کبر به واسطه کفر و عقاید باطله است .

دیگر کبر به واسطه ملکات فاضله و صفات حمیده ؛ و در مقابل آن ، کبر به واسطه رذائل اخلاق و ملکات ناهنجار است .

و دیگر کبر به واسطه مناسک و عبادات و صالحات اعمال است ؛ و در مقابل آن ، کبر به واسطه معاصی و سیئات افعال است .

و هر يك از اینها ممکن است ولیده همان درجه عجب باشد که در نفس است ؛ و ممکن است آن را سبب دیگر باشد که بعد از این اشاره به آن می شود . و اما آنچه که این جا بالخصوص مورد نظر می شود ، کبر به واسطه امور خارجی است ؛ مثل نسب و حسب و مال و منال و سیادت و ریاست و غیر آن . و ما ان شاء اللّٰه در ضمن فصولی چند اشاره

به بعضی مفاصد این رذیله و علاج آن به مقدار مقدور خود می نماییم ، و از خدای تعالی توفیق تأثیر در خویشتن و غیر می طلبیم .

فصل: در بیان درجات کبر است

بدان که از برای کبر به اعتبار دیگر درجاتی است : اول ، کبر به خدای تعالی . دوم ، کبر به انبیا و رسل و اولیا ، صلوات الله علیهم . سوم ، کبر به اوامر خدای تعالی ؛ که این دو نیز به کبر به خدای تعالی برگردد . چهارم ، کبر بر بندگان خدا ؛ که آن نیز پیش اهل معرفت به کبر به خدا برگردد .

اما کبر به خدای تعالی ، که از همه قبیح تر و مهلك تر و مرتبه اعلاى آن است ، در اهل کفر و جحود و مدعیان الوهیت پیدا شود . و گاهی نمونه ای از آن در بعض اهل دیانت پیدا شود که ذکر آن مناسب نیست . و این از غایت جهل و نادانی و ندانستن ممکن است حد خویش و مقام واجب الوجود را .

و اما کبر بر انبیا و اولیا در زمان انبیا بسیار اتفاق می افتاد و خدای تعالی خبر داده است از حال آنها که گفتند : (أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا) (1) . و از اهل این ملت گفتند : (لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ) (2) . و در صدر اسلام ، تکبر بر اولیاء خدا بسیار واقع گردید و در این زمان ها نمونه ای از آن در بعضی از منتحلین به اسلام است .

و اما کبر به اوامر خدا در بعض اهل معصیت پیدا شود ؛ چنانچه ترك حج کند برای آن که اعمال آن را از قبیل لباس احرام و غیره را بر خود روا ندارد ؛ و ترك نماز کند ، زیرا که وضع سجده را با مقام خود مناسب نداند . و گاهی در بعض اهل مناسک و عبادات و اهل علم و دیانت پیدا شود ؛ چنانچه ترك اذان کند تکبراً ؛ و قبول قول حق نکند اگر از مثل خود یا پایین تر از خود شنید . گاهی اتفاق می افتد که انسان مطلبی را از رفیق یا

ص: 91

1- - «آیا به دو انسان همانند خودمان ایمان آوریم» . (المؤمنون (23) : 47)

2- - «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو شهر (طائف و مکه) فرود نیامد؟» . (الزخرف (43) : 31)

هم قطارش می شنود و آن را با کمال شدت رد می کند و طعن به قائلش می زند ، ولی همان مطلب را از بزرگی در دین یا دنیا اگر شنید قبول می کند(1). حتی ممکن است در اول از روی جد رد کند ، و در دوم از روی جد قبول کند . این شخص طالب حق نیست . تکبرش پرده به روی حق می پوشد ، و تملقش از بزرگ - که غیر از صفت تواضع ممدوح است - او را کر و کور می کند . و از همین تکبر است ترك تدریس علمی یا کتابی که با شأن خود مناسب نداند ، و ترك تدریس برای اشخاص بی عنوانِ ظاهری ، یا برای عدهٔ قلیله ، و ترك جماعت در مسجد کوچک و قناعت به عدهٔ کم ، گرچه بدانند که رضای حق تعالی در آن است . و گاهی از بس مطلب دقیق می شود صاحب این خُلق نمی فهمد که عملش مستند به خُلق کبر است ، مگر آن که در صدد اصلاح نفس برآید و دقیق شود در مکاید آن .

اما کبر بر بندگان خدا ، از همه بدتر کبر بر علماء بالله و دانشمندان است ، که مفسد آن از همه بیشتر و ضررش مهمتر است . و از این کبر است ترك مجالست فقرا و تقدم در مجالس و محافل و در راه و رفتار . و این در جمیع طبقات ، از اشراف و اعیان گرفته تا علما و محدثین ، و از اغنیا گرفته تا فقرا - مگر کسی را که خدای تعالی حفظ فرماید - رایج و شایع است . و تمیز بین تواضع و تملق ، و تکبر و تأبی نفس گاهی به غایت مشکل شود و باید انسان به خدای تعالی پناه برد تا او را هدایت بنماید . و اگر انسان در صدد اصلاح برآید و حرکت به جانب مطلوب کند ، ذات مقدس حق تعالی به رحمت و اسعۀ خود راهنمایی می فرماید و سیر را آسان می کند .

فصل: در سبب اصلی تکبر است

کبر را اسباب بسیاری است که برگشت تمام آنها به این است که انسان در خود

ص: 92

1- - پوشیده نماند که ترك قبول به تفصیلی که ذکر شده دارای دو جنبه است که یکی از آن کبر به اوامر خداست و دیگری کبر بر بندگان خدای تعالی است . منه عفي عنه

کمالی توهم کند که آن باعث عجب شود و مخلوط با حب نفس گردیده حجاب کمال دیگران شده آنها را ناقص تر از خود گمان کند، و این سبب ترفع قلبی یا ظاهری گردد.

مثلاً در علماء عرفان گاهی پدید آید کسی که خود را از اهل معارف و شهود داند و از اصحاب قلوب و سابقه حسنی انگارد و بر دیگران لاف ترفع و تعظم زند، و حکما و فلاسفه را قشری و فقها و محدثین را ظاهربین و سایر مردم را چون بهائم داند؛ و به همه بندگان خدا به نظر تحقیر و تعبیر نگاه کند. و بیچاره خود لاف از فناء فی الله و بقاء بالله زند و کوس تحقیر کوبد، با آن که معارف الهیه اقتضا می کند خوش بینی به موجودات را. و اگر شمم معرفت الله کرده بود به مظاهر جمال و جلال حق، تکبر نمی کرد؛ چنانچه در مقام بیان و علم خود او نیز تصریح به خلاف حالت خود کند. و این نیست جز آن که معارف به قلبش وارد نشده. و بیچاره به مقام ایمان هم نرسیده دم از عرفان می زند؛ و از عرفان حظی نداشته از تحقیر سخن می راند.

و در حکما نیز اشخاصی پیدا می شود که چون خود را دارای برهان و علم به حقایق داند و خود را از اهل یقین بالله و ملائکته و کتبه و رسله شمارد، به سایرین به نظر حقارت نگاه کند و سایر علوم را جزو علم حساب نکند؛ و تمام بندگان خدا را ناقص داند در علم و ایمان؛ و به آنها تکبر نماید در قلب، و در ظاهر نیز با نخوت و تکبر با مردم رفتار کند؛ با آن که علم به مقام ربوبیت و فقر ممکن اقتضا می کند خلاف آن را، و حکیم آن است که دارای ملکه تواضع باشد به واسطه علم به مبدأ و معاد. خدای تعالی لقمان را حکمت عطا فرمود به نص قرآن شریف (1)، و از دستورات آن بزرگوار به فرزندش آن است که خدای تعالی نقل می فرماید: (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ - لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (2).

و در مدعی های ارشاد و تصوف و تهذیب باطن گاهی شخصی پیدا می شود که به

ص: 93

-
- 1- (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ)؛ «و به تحقیق به لقمان حکمت آموختیم که پروردگار را شاکر باش». (لقمان (31): 12)
 - 2- «و به تکبر، از مردم رخ متاب و به نخوت در زمین راه مرو. به درستی که خداوند هیچ گردن فراز خودستایی را دوست نمی دارد». (لقمان (31): 18)

تکبر با مردم رفتار کند، و بدبین به علما و فقها و تابعین آنها گردد، و به حکما و علما طعن ها زند و غیر خود و سرسپردگان به خود را اهل هلاک داند، و چون دستش از علوم تهی است علوم را خار طریق خواند و اهل آن را شیطان راه سالک شمارد؛ با آن که آنچه در مقام دعوی مقام خود گوید اقتضای خلاف اینها نماید؛ و هادی خلایق و مرشد گمراهان باید خود از مهلکات و موبقات مبرا باشد، و از دنیا گذشته و محو جمال حق شده، باید به بندگان خدا تکبر نکند و بدبین به آنها نباشد.

و در فقها و علمای فقه و حدیث و طلاب آن نیز گاهی کسی پیدا شود که مردم دیگر را حقیر شمارد و به آنها تکبر فروشی کند و خود را مستحق همه طور اکرام و اعظام داند، و لازم داند که همه مردم اطاعت امر او کنند و هر چه گوید چون و چرا نکنند؛ خود را (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) (1) انگارد؛ و جز خود و چند نفر معدودی مثل خود را اهل بهشت نداند؛ و اسم هر طایفه ای از هر علمی در میان آید، به آن طعن زند و جز علم خود را، که از آن نیز بهره کافی ندارد، سایر علوم را ندیده و نسنجیده طرد کند و اسباب هلاک داند، و علما و سایر علوم را از روی جهل و نادانی طرد کند و چنین ارائه دهد که دیانتش موجب شده که اینها را تحقیر و توهین کند، با آن که علم و دیانت مبرا از این اطوار و اخلاق اند. «قول به غیر علم» را شریعت مطهره حرام کرده (2) و حرمت مسلم را واجب دانسته (3)، این بیچاره بی خبر از دیانت و علم خلاف قول خدا و رسول کرده و آن را به صورت دین درآورده، با آن که سیره سلف و خلف از علمای بزرگ غیر از این بوده.

این حال علوم شرعیه که هر يك اقتضا دارد که علمای آن متصف به تواضع باشند و ریشه تکبر را از قلوب قلع کنند. هیچ علمی تکبر نیاورد و با تواضع مخالف نیست. پس

ص: 94

1- «خدا از آنچه می کند بازخواست نخواهد شد، ولی آنان بازخواست خواهند شد». (الأنبياء (21): 23)

2- ر.ك: المكاسب المحرمة، امام خمینی قدس سره، ج 2، ص 84.

3- ر.ك: الكافي، ج 2، ص 350، «كتاب الإیمان والكفر»، «باب من أذى المسلمین واحقرهم»؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 265، «كتاب الحجج»، «باب تحريم إهانة المؤمن وخذلانه»؛ بحار الأنوار، ج 72، ص 142، باب 56.

از این، علت آن که این اشخاص عملشان خلاف علمشان است بیان می‌نماییم (1)، در علمای سایر علوم، از قبیل طب و ریاضی و طبیعی، و همین‌طور صاحبان صنعت دقیق، مثل برق و مکانیک و غیر آن، نیز تکبرفروشی بسیار پیدا می‌شود. سایر علوم را هر چه باشد چیزی ندانند و به اهل آن با نظر تحقیر نگاه کنند و هر يك گمان کنند که علم آن است که پیش اوست و در ظاهر و قلب به مردم کبريایی کنند، با آن که علم آنها این اقتضا را ندارد.

اما غیر اهل علم، بعضی از اهل مناسک و عبادت نیز بسیار به مردم تکبر کنند و آنها را حقیر شمارند و تحقیر کنند؛ سایر مردم را، حتی علما را، اهل نجات ندانند؛ هر وقت از علم سخنی پیش آید، گویند: علم بی عمل چه فایده دارد؟ عمده عمل است؛ و به عملی که خود اشتغال دارند خیلی اهمیت می‌دهند، و به همه طبقات از روی کبر و عجب نظر کنند؛ با این که اگر اهل عبادت حقیقی و اخلاص باشد باید عملش او را اصلاح کند. نماز از منکر و فحشا نهی می‌نماید و معراج مؤمن است، این پنجاه سال نماز خوان و مواظب اعمال واجبه و مستحبه، به رذیله کبر که الحاد است، و عجب که از فحشاء و منکر بزرگ تر است، متصف شده و به شیطان و خُلق او نزدیک گردیده! نمازی که از فحشا نهی نکند و نگاهدار قلب نباشد، بلکه به واسطه کثرت آن قلب ضایع گردد، نماز نیست.

نمازی که وقتی خیلی مواظبت کردی از او، تو را به شیطان و خاصه او، که کبر است، نزدیک کند نماز نیست؛ نه آن که نماز این اقتضا را دارد. اینها کبر حاصل از علم و عمل.

و اما آنچه از غیر اینها حاصل شود نیز برگشت کند به رؤیت يك نحو کمال در خود و غیر را فاقد آن دیدن. مثلاً کسی که دارای نسب و حسب است، بر فاقد آن تکبر کند گاهی. و کسی که دارای جمال و زیبایی است، بر فاقد آن یا طالب آن تکبر نماید. یا مثلاً دارای اتباع و انصار و قبیله و تلامیذ و غیر آن، بر فاقد آن تکبر فرود. پس رویهم رفته، سبب کبر رؤیت کمال متوهم است و بهجت به آن و عجب به آن، و فاقد دیدن غیر است از آن. حتی صاحبان اخلاق فاسده و اعمال قبیحه نیز گاهی به غیر خود کبر کنند،

ص: 95

چون آن را که در خود است يك نحو کمال انگارند!

و بدان که صاحب صفت کبر گاهی به واسطه بعضی جهات خودداری کند از اظهار آن و هیچ ترتیب آثار ندهد، ولی این شجره خبیثه در قلبش ریشه دارد؛ و لهذا از او تراوش کند آثار وقتی که از حال طبیعی خارج شود. مثل آن که غضب عنان را از دست او بگیرد، در آن حال شروع کند به اظهار کبریا و عظمت و دارایی خود را از هر قبیل است - علم است یا عمل یا چیز دیگر - به چشم دیگری کشد و بر او افتخار کند. و گاهی ظاهر کند کبر خود را و اعتنا به جهات خارجیه نکند، و شدت کبر آن را گسیخته عنان کند؛ پس، گاهی ظاهر شود کبر در اعمال و حرکات و سکناش؛ مثل آن که تقدم در مجالس کند و از دیگران در ورود و خروج جلو افتد؛ و فقرا را در مجلس خود راه ندهد، و ترک مجالست آنها کند؛ و برای خود حریم قرار دهد؛ و در راه رفتن و نگاه کردن و جواب و سؤال با مردم و دیگر اعمال کبر کند.

و بعضی از محققین، که ما بسیاری از اصول مطالب را در این حدیث از او اخذ کرده و ترجمه کردیم، گوید که: «درجه نازلۀ کبر در عالم این است که روی خود را از مردم برگرداند و از آنها گویی اعراض کند. و در عابد آن است که عبوس کند بر مردم و چین بر جبین اندازد، گویی از مردم پرهیز کند یا به آنها غضب کرده است؛ و بیچاره نمی داند که ورع در پیشانی نیست و چین آن، و در عبوس صورت نیست، و در برگرداندن صورت و اعراض از مردم نیست، و در گردن کج کردن و سر پایین انداختن نیست، و در دامن جمع کردن نیست، بلکه ورع در قلب است. پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «تقوا این جاست». و اشاره فرمود به سینه خود (1)» (2).

و گاهی ظاهر شود کبر در زبان او و به دیگران مفاخره و مباهات کند و ترکیه نفس نماید. عابد در مقام تفاخر گوید من فلان عمل را کردم. و دیگران را تنقیص کند و اعمال خود را بزرگ شمارد. گاهی هم تصریح نمی کند ولی چیزی می گوید که لازمه اش ترکیه

ص: 96

1- مکارم الأخلاق، ج 2، ص 377.

2- مرآة العقول، ج 10، ص 190؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 198 - 199، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر».

نفس است. و عالم گوید به غیر: تو چه می دانی؟ من فلان کتاب را چندین دفعه دیدم، چندین سال در مجامع علمی بودم و اساتید و اساطین دیدم و زحمت ها کشیدم، کتاب ها نوشتم، تصنیف و تألیف ها کردم. و همین طور. پس، در هر حال باید به خدا پناه برد از شر نفس و مکاید آن.

فصل: در مفاسد کبر است

بدان که این صفت زشت ناهنجار هم فی نفسه دارای مفاسد است و هم از او مفاسد بسیار زاییده شود. این رذیله انسان را از کمالات ظاهری و باطنی و از حظوظ دنیوی و اخروی باز دارد، و تولید بغض و عداوت کند و انسان را از چشم خلائق بیندازد و پست و ناچیز کند، و مردم را وادار کند که با او معارضه به مثل کنند و او را خوار کنند و تحقیر نمایند.

در حدیث کافی وارد است که حضرت صادق - علیه السلام - فرموده: «هیچ بنده ای نیست مگر آن که در سر او لجامی است و فرشته ای است که آن را نگاه می دارد. پس وقتی که تکبر کند، می گوید: "پایین بیا، خدای تو را پایین بیاورد." پس او همیشه در پیش خود بزرگ ترین مردم است و در چشم مردم کوچک ترین آنهاست. و هنگامی که تواضع نماید، خدای تعالی آن لجامی را که در سر اوست مرتفع فرماید، و گوید به او که

"بزرگ شو، خداوند تو را بزرگ و رفیع کند." پس همیشه کوچک ترین مردم است نزد خود و رفیع ترین مردم است در نزد آنها» (1).

ای عزیز، همان دماغی که تو داری و همان نفسی که تو داری دیگران هم دارند؛ تو

ص: 97

1 - - علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابي عمیر، عن بعض اصحابه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: «ما من عبد إلا وفي رأسه حكمة وملك يمسكها، فإذا تكبر قال له: اتضع وضعك الله فلا يزال أعظم الناس في نفسه وأصغر الناس في أعين الناس، وإذا تواضع رفعه الله عز وجل، ثم قال له: انتعش نعشك الله فلا يزال أصغر الناس في نفسه وأرفع الناس في أعين الناس». (الكافي، ج 2، ص 312، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكبر»، حدیث 16)

اگر فروتن شدی، قهراً مردم تو را احترام کنند و بزرگ شمارند؛ و اگر تکبر کنی پیشرفت ندارد. اگر توانستند تو را خوار و ذلیل می کنند و به تو اعتنا نمی کنند؛ و اگر نتوانستند در دل آنها خواری و در چشم آنها ذللی و مکانت نداری. تو با تواضع دل مردم را فتح کن؛ دل که پیش تو آمد، آثار خود را ظاهر می کند. و اگر قلوب از تو برگشت، آثار آن بر خلاف مطلوب تو است. پس، تو اگر فرضاً احترام طلب و بزرگی خواه هم هستی، باید از راه آن وارد شوی؛ و آن مماشات با مردم و تواضع با آنهاست؛ نتیجه تکبر خلاف مطلوب و مقصود تو است؛ پس، نتیجه دنیایی که نمی گیری سهل است، نتیجه به عکس می گیری. [به] علاوه، این خلُق موجب ذلت در آخرت و خوار شدن در آن عالم می شود: همان طور که در این عالم مردم را حقیر شمردی و به بندگان خدا بزرگی کردی و به آنها عظمت و جلال و عزت و حشمت فروختی، در آخرت صورت همین بزرگی ذلت است و خوار شدن.

چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: بِإِسْنَادِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ» (1). «برادرِ داود بن فرقد گوید شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می گفت: "همانا متکبران قرار داده شوند به صورت مورچگان ضعیف، پایمال نمایند مردم آنها را تا خدا از حساب فارغ شود". و در وصیت های حضرت صادق - علیه السلام - است به اصحاب خود. قال: «إِيَّاكُمْ وَالْعِظْمَةَ وَالْكَبِيرَ؛ فَإِنَّ الْكَبِيرَ رِءَاءُ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ؛ فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ رِءَاءَهُ، فَصَمَهُ اللَّهُ وَأَذَلَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (2). حاصل معنی آن که: «بترسید از عظمت و کبر کردن؛ زیرا که کبر مختص به خدای عز و جل است؛ و کسی که منازعه کند خدا را در آن، خدای تعالی او را در هم شکنند و ذلیلش کند روز قیامت». و نمی دانم که اگر خدای تعالی کسی را ذلیل کند چه خواهد کرد با او و به چه حالی مبتلا

ص: 98

-
- 1- - الکافی، ج 2، ص 311، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث 11.
- 2- - الکافی، ج 8، ص 8، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 376، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 58، حدیث 9.

می شود؟ زیرا که امور آخرتی با دنیا فرق ها دارد. ذلت در آخرت غیر از ذلت در دنیاست؛ چنانچه نعمت ها و عذاب های آن جا مناسبت با این جا ندارد: نعمتش فوق تصور ماست؛ عذابش خارج از حوصله ماست؛ کرامتش بالاتر از آنچه هست که ما خیال می کنیم. ذلت و خواریش غیر از این ذلت و خواری هایی است که ما گمان می کنیم.

و عاقبت کار متکبر هم جهنم است. در حدیث است که «الْكِبْرُ مَطَايَا النَّارِ» (1) کسی که مرکب کبر سوار است او را به آتش می برد، و روی بهشت را نخواهد دید تا در او از این صفت اثری باشد.

چنانچه از رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نقل است که فرمود: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ» (2). و جناب امام باقر و امام صادق - عليهما السلام - نیز قریب به همین را فرموده اند (3).

و در حدیث شریف کافی است که حضرت باقر - علیه السلام - فرمودند: «الْعِزُّ رِذَاءُ اللَّهِ وَالْكِبْرُ إِزَارُهُ؛ فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئاً مِنْهُ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ» (4). حاصل معنا آن که «عزت و کبریا از خداست. کسی که چیزی از او را داشته باشد، خدای تعالی او را به روی در جهنم افکند». آن هم چه جهنمی برای متکبرین تهیه شده است [که] غیر از جهنم سایر مردم است. بس است، حدیث کمرشکنی که سابقاً ترجمه آن را نقل کردم (5)، این جا که محل اوست نقل می کنم:

ص: 99

1- - عقاب الأعمال، ص 265، حدیث 6؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 378، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 58، حدیث 14.

2- - «فرمود: کسی که در دلش به اندازه دانه خردلی کبر و خودخواهی باشد، هرگز داخل بهشت نمی شود». (معانی الأخبار، ص 241، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 16، ص 7، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 60، حدیث 6)

3- - معانی الأخبار، ص 241، حدیث 2؛ وسائل الشیعة، ج 16، ص 8، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 60، حدیث 7.

4- - الکافی، ج 2، ص 309، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث 3.

5- - ر. ک: صفحه 31.

مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ «سَقْرٌ» ؛ شَكَى إِلَى اللَّهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، شِدَّةَ حَرِّهِ وَسَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ ؛ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ» (1).

حدیث در کمال اعتبار است ، بلکه مثل «صحیح» است . «ابن بکیر از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می کند که گفت : "همانا در جهنم وادی هست از برای متکبران که او را «سقر» گویند . شکایت کرد به خدای عزّ وجلّ از شدت حرارت خود و خواست از خدا که اذن دهد او را که نفس بکشد . پس تنفس کرد ؛ پس محترق کرد جهنم را" .

پناه می برم به خدا از جایی که خودش با آن که دار عذاب است از حرارت خودش شکایت کند و جهنم از نفس او بسوزد .

سختی و شدت حرارت آتش آخرت را ما نمی توانیم در این عالم ادراک کنیم ؛ زیرا که سبب اختلاف شدت و ضعف عذاب :

یکی قوت و ضعف ادراک است ؛ هر چه مدرک قوی تر و ادراک تام تر و خالص تر باشد بیشتر ادراک الم و درد کند .

و یکی دیگر اختلاف موادی است که حسّ به او قائم است در قبول حرارت . چون مواد مختلف است در قبول حرارت . مثلاً طلا و آهن بیشتر قبول حرارت می کنند از سرب و قلع ؛ و اینها بیشتر قبول می کنند از چوب و زغال و اینها از گوشت و پوست .

و یکی دیگر شدت ارتباط قوه ادراک است به محل قابل . مثلاً مغز سر انسان با آن که قبول حرارت کمتر می کند از استخوان ها ، مع ذلك تأثرش بیشتر است ؛ زیرا که قوه ادراک در آن بیشتر نمایش دارد .

و یکی دیگر نقص و کمال خود حرارت است . اگر حرارت صد درجه باشد ، بیشتر متالم می کند از آن که پنجاه درجه باشد .

و یکی دیگر اختلاف ارتباط ماده فاعله حرارت است به ماده قابله آن . مثلاً آتش اگر مقارن با دست باشد یا بچسبید به دست ، در سوختن فرق می کند .

ص: 100

تمام این اسباب خمسه که ذکر شد در این عالم در کمال نقص است، و در آن عالم در کمال قوت و تمامیت است.

جمع ادراکات ما در این عالم ناقص و ضعیف و محجوب به حجب کثیره ای است که ذکر آنها موجب تطویل و مناسب با این مقام نیست. امروز چشم ما ملائکه و بهشت و جهنم را نمی بیند؛ گوش ما صداهای عجیب و غریب برزخ و برزخیان و قیامت و اهل آن را نمی شنود؛ حس ما ادراک حرارت آن جا را نمی کند - همه از نقص خود اینهاست. آیات و اخبار اهل بیت - صلوات الله علیهم - مشحون به ذکر این مطلب است تلویحاً و تصریحاً؛ علاوه بر آن که مطابق برهان است در محل خود.

اما بدن انسان در این عالم قابل قبول حرارت نیست. يك ساعت اگر در این آتش سرد دنیا بماند خاکستر می شود؛ ولی خداوند قادر در قیامت این بدن را طوری قرار می دهد و خلق می فرماید که در آن آتش جهنم - که به شهادت جبرئیل امین اگر يك حلقه از سلسله هفتاد ذراعی اهل جهنم را در این عالم بیاورند، تمام کوه ها از شدت حرارت آن ذوب می شود(1) - باقی می ماند همیشه و ذوب نمی شود و تمام نمی گردد. پس، بدن انسان هم در قیامت قابلیتش طرف قیاس نیست با این عالم.

و اما ارتباط نفس به بدن در این عالم خیلی ضعیف و ناقص است. این عالم تعصی دارد از آن که نفس در او به قوای خود ظاهر گردد؛ ولی آن عالم مملکت ظهور نفس است؛ و نسبت نفس به بدن نسبت فاعلیت و خلاقیت است؛ چنانچه در محل خود ثابت است(2). و این نسبت اتم مراتب نسبت ها و ارتباط هاست.

و اما آتش این عالم يك آتش افسرده سردی است، و يك امر عرضی مشوب به مواد خارجی غیر خالص است؛ ولی آتش جهنم خالص و بی خلط و جوهر قائم بالذات حیّ مریدی است که از روی شعور اهل خود را می سوزاند؛ و به هر قدر که مأمور است

ص: 101

-
- 1- «وَلَوْ أَنَّ ذِرَاعاً مِنَ السِّلْسِلَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وُضِعَ عَلَى جَمِيعِ جِبَالِ الدُّنْيَا لَذَابَتْ عَنْ آخِرِهَا». (بحار الأنوار، ج 8، ص 305، «كتاب العدل والمعاد»، «باب النار»، حدیث 64؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 10، ص 42، حدیث 3؛ ونیز ر.ك: ص 34)
- 2- ر.ك: تقریرات فلسفه، امام خمینی قدس سره، ج 3، ص 64.

فشار به اهل خود می آورد. در وصفش شنیدی فرموده صادق مصدق جبرئیل امین را. قرآن خدا و اخبار انبیا پُر است از وصف آن.

و اما ارتباط آتش جهنم و التصاق آن به بدن در این عالم شبیه ندارد. جمیع آتش های این عالم اگر به انسان احاطه کند بیش از احاطه به سطوح نکند، ولی آتش جهنم به ظاهر و باطن و به خود مدارك و متعلقات آنها يك نحو احاطه دارد. آن آتش است که قلب و روح و قوا را می سوزاند و با آنها يك نحو اتحاد پیدا می کند که در این عالم بی نظیر است.

پس، معلوم شد که موجبات عذاب در این عالم به هیچ وجه فراهم نیست: نه مواد این جا لایق قبول، و نه فاعل حرارت تام الفاعلیه، و نه ادراك تام است. آتشی که جهنم از نفس او بسوزد ما ادراك آن را و تصور آن را نمی توانیم بکنیم، مگر آن که خدای نخواستہ جزو متکبران گردیم و این خُلُق زشت ناهنجار را اصلاح نکرده از این عالم منتقل شویم و بالمعاینه آن را ببینیم. (فَلْبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) (1).

فصل: در بیان بعضی از موجبات کبر است

بدان که از موجبات تکبر کردن، به واسطه آن اموری که ذکر شد، یکی کوچکی دماغ و ضعف قابلیت و پستی و کم حوصلگی است؛ و بالجمله چون ظرفیتش کم است، به مجرد آن که يك کمالی در خود می بیند و يك امتیازی در خود مشاهده می کند گمان می کند دارای مقام و مرتبه ای است؛ با آن که اگر با نظر اعتبار و انصاف نظر کند، به هر رشته ای که وارد است و به هر کمالی که متصف است، می فهمد که آنچه را که کمال گمان کرده و به آن افتخار و تکبر نموده، یا اصلاً کمال نبوده، یا اگر بوده در مقابل کمالات دیگران قدر قابلی نداشته، و بیچاره صورت خود را به سیلی سرخ کرده و اِسْتَسَمَنَ ذَا وَرَمٍ (2)، مثلاً عارفی که به واسطه عرفان خود به سایرین به چشم حقارت

ص: 102

1- «براستی چه بد است جایگاه خودپسندان». (النحل (16): 29)

2- «ورم کرده را فربه پنداشت». (تاج العروس، ج 9، ص 241، ماده «سمن»؛ المنجد، فرائد الأدب، ص 992)

نظر کرده تکبر می کند و «قشری» و ظاهری می گوید ، آیا از معارف الهیه چه دارد جز يك دسته مفهومات که همه حجاب حقایق اند و سدّ طریق ؛ و يك مقدار اصطلاحات دل فریب با زرق و برق که به معارف الهیه ارتباطی ندارد و با خدانشناسی و علم به اسماء و صفات مراحل فاصله دارد؟ معارف صفت قلب است . و به عقیده نویسنده تمام این علوم عملی هستند نه محض دانستن مفاهیم و بافتن اصطلاحات . ما به این عمر کوتاه و اطلاع کم ، در این عرفاء اصطلاحی ، و در علماء سایر علوم ، اشخاصی دیدیم که به حق عرفان و علم قسم است که این اصطلاحات در دل آنها اثر نکرده ، بلکه اثر ضد کرده!

ای عزیز ، عرفان بالله به قول تو قلب را محل تجلیات اسماء و صفات و جلوه ذات و محل ورود سلطان حقیقی می نماید که محو آثار می نماید و تلوین را می برد و تعینات را می زداید : (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) (1) . قلب را احدی احمدی می کند ؛ پس چرا قلب تو را محو جمال خودت کرده! تلوین را افزوده اضافات و تعینات را افزایش داده ؛ تو را از حق تعالی و تجلیات اسمائی او غافل نموده ؛ قلب تو را منزلگاه شیطان نموده ؛ بندگان خدا و خاصان درگاه حق و جلوات جمال محبوب را به نظر تحقیر و پستی نگاه می کنی! وای به حال تو عارف که حالت از همه کس بدتر است و حجت بر تو تمام تر است . تو تکبر به حق می کنی؟! فرعونیت به حضرت اسماء و صفات و تجلیات ذات می نمایی؟!

ای طلبه مفاهیم! ای گمراه حقایق! قدری تأمل کن ببین چه داری از معارف؟ چه اثری در خود از حق و صفاتش می بینی؟ علم موسیقی و ایقاع شاید از علم تو دقیق تر باشد ؛ هیئت و مکانیک و سایر علوم طبیعی و ریاضی در اصطلاحات و دقت با علم تو همدوش است ؛ همان طور که آنها عرفان بالله نمی آورد ، علم تو هم تا محبوب به حجاب اصطلاحات و پرده مفاهیم و اعتبارات است ، نه از او کیفیتی حاصل شود نه

ص: 103

1- - براستی «پادشاهان وقتی به سرزمینی وارد شوند ، آن جا را تباه سازند و بزرگان آن را خوار سازند» . (النمل (27) : 34)

حال(1). بلکه در شریعت علم علوم طبیعی و ریاضی از علوم شما بهتر است، زیرا که آنها نتیجه خود را می دهد، و از شما بی نتیجه یا به عکس نتیجه می دهد! مهندس نتیجه هندسه را، و زرگر نتیجه صنعت خود را می برد؛ شما از نتیجه دنیایی باز مانده به نتیجه معارف هم نرسیدید؛ بلکه حجاب شما غلظتش بیشتر است. تا صحبت احدیت در پیش می آید، يك ظلمت بی انتهای تصور می کنید! و تا از حضرت اسماء و صفات سخنی می شنوید يك كثرت لایتناهی در نظر می آورید! پس راهی به حقایق و معارف از این اصطلاحات پیدا نشد، و خود سرمایه افتخار و تکبر بر علمای حقه گردید. معارفی که کدورت قلب را بیفزاید معارف نیست. وای بر معارفی که عاقبت امر صاحبش را وارث شیطان کند؛ کبر از اخلاق خاصه شیطان است. او به پدر تو آدم کبر کرد، مطرود درگاه شد؛ تو که به همه آدم و آدم زاده ها کبر می کنی نیز مطرودی. از این جا حال سایر علوم را بفهم. حکیم اگر حکیم است و نسبت حق را با خلق و خود را با حق فهمیده، کبریا از دل او بیرون رود و وارسته شود؛ ولی بیچاره طالب این مفاهیم و اصطلاحات گمان کرده حکمت اینهاست و حکیم عالم به اینهاست. گاهی خود را متصف به صفات واجب شمارد و گوید: حکیم از صفات حق است. الْحِكْمَةُ هِيَ الشَّيْبَةُ بِالْإِلَهِ (2). و گاهی خود را در زمره انبیا و مرسلین قلمداد کند (وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (3) تلاوت کند. و گاهی «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ» (4) و (مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (5) قرائت کند. قلب او از حکمت بی خبر و هزاران مراحل از خیرات دور و از حکمت مهجور است.

حکیم متأله و فیلسوف بزرگ اسلام، جناب محقق داماد(6) - رضوان الله علیه -

ص: 104

-
- 1- - اشاره به مصرع دوم از این بیت است: علم رسمی سر به سر قیل است و قال / نه از آن کیفیتی حاصل نه حال. (کلیات شیخ بهایی، مثنوی نان و حلوا، ص 120؛ کشکول شیخ بهایی، ج 1، ص 209)
 - 2- - «حکمت، عبارت است از مانند شدن به خداوند». (الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 22)
 - 3- - «کتاب و حکمت را به آنها می آموزد». (البقرة (2): 129؛ آل عمران (3): 164؛ الجمعة (62): 2)
 - 4- - «حکمت گمشده مؤمن است». (نهج البلاغة، ص 481، «حکمت» 80)
 - 5- - «و هر کس بدو حکمت داده شود، همانا به او خیر بسیار داده شده است». (البقرة (2): 269)
 - 6- - میر محمد باقر بن شمس الدین محمد، معروف به میرداماد، (1041 ق) در اصفهان به دنیا آمد و در نجف به خاک سپرده شد. وی از دانشمندان کم نظیر امامیه و فیلسوفی بزرگ و جامع علوم عقلی و نقلی، و در حل برخی مشکلات فقهی و حدیثی بی مانند بوده است. رواج و رونق فلسفه بوعلی و اشراق در قرن یازدهم هجری و فراهم شدن زمینه برای حکمت متعالیه ملاصدرا (شاگرد میرداماد) مرهون زحمات این فیلسوف بزرگ است. از تألیفات اوست: قسبات، تقدیسات، سدره المنتهی، حاشیه بر کتاب من لا یحضره الفقیه. وی در اشعار خود «اشراق» تخلص می کرد.

می فرماید: «حکیم آن است که بدن از برای او چون لباس باشد؛ هر وقت اراده کند، او را رها کند»⁽¹⁾. او چه می گوید و ما چه می گوئیم! او از حکمت چه فهمیده و ما چه فهمیدیم! پس، تو که به واسطه چند مفهوم و پاره ای اصطلاحات به خود می بالی و به مردم کبریا می کنی، معلوم شد از کم ظرفیتی و کوچکی حوصله است و کمی قابلیت است.

آن بیچاره ای که خود را مرشد و هادی خلاق داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته از این دو حالش پست تر و غمزه اش بیشتر است. اصطلاحات این دو دسته را به سرقت برده و سر و صورتی به متاع بازار خود داده و دل بندگان خدا را از حق منحرف و مجذوب به خود نموده و آن بیچاره صاف و بی آرایش را به علما و سایر مردم بدبین نموده؛ برای رواج بازار خود فهمیده یا نفهمیده پاره ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده گمان کرده به لفظ «مجدوبعلی شاه» یا «محبوبعلی شاه» حال جذب و حب دست دهد! ای طالب دنیا و ای دزد مفاهیم! این کار تو هم این قدر کبر و افتخار ندارد. بیچاره از تنگی حوصله و کوچکی کله گاهی خودش هم بازی خورده خود را دارای مقامی دانسته. حب نفس و دنیا به مفاهیم مسروقه و اضافات و اعتبارات پیوند شده یک ولیده ناهنجاری پیدا شده؛ و از انضمام اینها یک معجون عجیبی و اخلوطه غریبه ای فراهم شود! و خود را با این همه عیب مرشد خلاق و هادی نجات امت و دارای سرّ شریعت، بلکه وقاحت را گاهی از حد گذرانده، دارای مقام ولایت کلیه دانسته! این نیز از کمی استعداد و قابلیت و تنگی سینه و ضیق قلب است.

تو طلبه فقه و حدیث و سایر علوم شرعیه نیز در مقام علم بیش از یک دسته

ص: 105

1- - القبسات، ص 463؛ جذوات، ص 57، الرواشح السماویة، ص 63.

اصطلاحات که در اصول و حدیث به خرج رفته ندانی . اگر این علوم که همه اش مربوط به عمل است در تو اضافه ای نکرده و تو را اصلاح ننموده ، بلکه مفسد اخلاقیه و عملیه بار آورده ، کارت از علمای سایر علوم پست تر و ناچیز تر ، بلکه از کار همه عوام پست تر است . این مفاهیم عرضیه و معانی حرفیه و نزاع های بی فایده ، که بسیاری از آن به دین خدا ارتباطی ندارد و از علوم هم حساب نمی شود که اسمش را بگذاری ثمره علمیه دارد ، این قدر ابتهاج و تکبر ندارد . خدا شاهد است - وَكَفَىٰ بِهِ شَّهيدًا(1) - که علم اگر نتیجه اش اینها باشد و تو را هدایت نکند و مفسد اخلاقی و عملی را از تو دور نکند ، پست ترین شغل ها از آن بهتر است ؛ چه که آنها نتیجه عاجلی دارد و مفسد دنیوی و اخرویش کمتر است ، و تو بیچاره جز وزر و وبال نتیجه ای نبوی و جز مفسد اخلاقی و اعمال ناهنجار حاصلی بر نداری . پس ، علم تو هم از نظر اعتبار علمی تکبر ندارد . منتها از بس افق فکرت کوتاه است به مجرد آن که دو تا اصطلاح درهم و برهم کردی ، خود را عالم و سایر مردم را جاهل دانی ؛ و پَرِ مَلَائِكَةُ مَقْرِبِينَ را به زیر پای خود پهن می کنی(2) و جایگاه را در مجالس و راه را در کوچه ها بر بندگان خدا تنگ می نمایی ، و علم و علمای آن [را] تضييع می کنی و توهین به نوع خود می نمایی .

از همه اینها پست تر و کوچک تر کسی است که به امور خارجیه ، از قبیل مال و منال و حشم و طایفه ، تکبر کند . بیچاره از جمیع اخلاق آدمی و آداب انسانی دور است و دستش از تمام علوم و معارف تهی است ، ولی چون لباسش پشم گوسفند است و پدرش فلان و فلان است به مردم تکبر کند! چه فکر کوچک و قلب تنگ و تاریکی دارد که قانع شده از تمام کمالات به لباس زیبا و از تمام زیبایی ها به کلاه و قبا! بیچاره به مقام

حیوانی و حظوظ حیوانیت ساخته ، و قناعت کرده از جمیع مقامات انسانی به یک صورت خالی از مغز و شکل تهی از حقیقت ، و خود را با این وصف دارای مقام دانسته . این قدر پست و نالایق است که اگر کسی از او یک رتبه دنیایی بالاتر باشد ، چنان با او

ص: 106

1- - اشاره است به کلام خداوند : (وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا) ؛ «گواهی خداوند کافی است» . (النساء (4) : 166)

2- - اشاره است به حدیث «فضیلت طالبان علم» . (رجوع شود به حدیث بیست و ششم ، ص 453)

رفتار کند که گویی بنده با مولای خود . البته کسی که همش جز دنیا نباشد ، بنده دنیا و اهل دنیا است ؛ ذلیل است پیش کسانی که معبود او نزد اوست .

در هر صورت ، یکی از عوامل قویۀ تکبر کوچکی افق فکر و پستی حد قابلیت است ؛ و لهذا چیزهایی که کمال نیست ، یا کمال لایق نیست ، در او تأثیر شدید کرده او را به عجب و کبر وادار می کند ؛ و هر چه در او حبّ نفس و دنیا بیشتر باشد ، این امور در او بیشتر مؤثر واقع شود .

فصل: در بیان علاج تکبر است

اکنون که مفاسد کبر را دانستی ، در صدد علاج نفس برآ ؛ و دامن همت به کمر زن برای پاک کردن قلب از این کدورت و صاف کردن آیینۀ دل از این غبار غلیظ .

اگر اهل قوت نفس و سعۀ صدری و ریشۀ حبّ دنیا در دلت محکم نشده و زخارف دنیا در قلبت پر جلوه نکرده است و چشم اعتبار و انصافت باز است ، همان فصل سابق بهترین علاج های علمی است .

و اگر در این مرحله وارد نیستی ، قدری تفکّر در حالات خودت کن شاید دلت بیدار شود . ای انسانی که اوّل امرت هیچ نبودی و در کتم عدم دهرهای غیر متناهی بودی ، ناچیزتر از عدم و محو از صفحه وجود چیست؟ پس از آن که اراده حق تعلق گرفت به پیدایش تو ، از بس ناقص القابلیه و پست و ناچیز بودی و قابل قبول فیض نبودی تو را از هیولای عالم ، که جز قوه محض و ضعف صرف چیزی نبود ، به صورت جسمیه و عنصریه ، که أحسن موجودات و پست ترین کائنات است ، در آورد . و از آن جا تو را به صورت نطفه ای که اگر دستت به آن آلوده گردد استقذار کنی و او را با زحمت پاک کنی در آورد و در منزلی بس تنگ و پلید ، که آن اثنین پدر است ، جایگزین کرد . و از مجرای بول تو را در حال زشت فجیعی به رحم مادر وارد کرد ؛ و تو را در جایی منزل داد که از ذکر آن متنفّر شوی . و در آن جا تو را به شکل علقه و مضغه درآورد ؛ و با غذایی تربیت

کرد که از شنیدنش وحشت کنی و باید خجالت کشی، ولی چون همه مبتلای به این بلیه ها هستند خجالت زائل شود: و الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ (1). تو در تمام این تطورات اذل و اذل و پست ترین موجودات بودی. از جمیع ادراکات ظاهری و باطنی عاری و از تمام کمالات بری بودی. پس از آن که به رحمت و اسعۀ خود تو را قابل حیات فرمود، حیات چنان در تو ناقص هویدا شد که از کرمی پست تر بودی در شئون حیاتی برای نقصان قابلیت تو. و به رحمت خود به تدریج حیات و شئون آن را در تو زیاد کرد تا آن که لایق شدی به آمدن [به] محیط دنیا. از پست ترین مجراها در پست ترین حالات تو را وارد این فضا کرد، در صورتی که در تمام کمالات و شئون حیات از جمیع بچه های حیوانات ضعیف تر و پست تر بودی. پس از آن که تو را به قدرت کامله دارای قوای ظاهره و باطنه فرمود، باز به قدری ضعیف و ناچیزی که هیچ يك از قوای خودت در تحت تصرف نیست:

صحت خود را حفظ نتوانی کرد؛ قدرت و حیات خود را نگاهداری نتوانی نمود؛ جوانی و جمال خود را محفوظ نتوانی کرد؛ اگر آفتی و مرضی به تو هجوم آورد به دفعش قادر نیستی. بالجمله، هیچ يك از وجود و شئون آن در تحت اختیار نیست. اگر يك روز گرسنه بمانی، به خوردن هر مردار گندیده ای حاضر شوی؛ و اگر تشنگی به تو غلبه کند، به هر آب گندیده پلیدی رضایت دهی. و همین طور در تمام چیزها يك بنده ذلیل بیچاره هستی که به هیچ چیزی قادر نیستی. و اگر حظ خود را از وجود و کمالات وجود مقایسه کنی با سایر موجودات، می بینی تو و تمام کره زمین، بلکه تمام منظومه شمسی، در مقابل عالم جسمانی، که پست ترین همه عوالم است و کوچک ترین همه نشآت است، قدر محسوسی ندارید.

عزیزم، جز خودت کسی را ندیدی؛ و آنچه دیدی به نظر اعتبار و موازنه در نیاوردی. خودت را با هر چه داری از شئون حیات و از زخارف دنیا قیاس کن به شهرت، و شهرت را به مملکت، و آن را به سایر ممالک دنیا - که از صد یکی از آنها را نشنیدی - و تمام ممالک را به خود زمین، و زمین را به منظومه شمسی و کرات

ص: 108

1- - «گرفتاری چون همگانی گردد، خوش گردد». (امثال و حکم، دهخدا، ج 1، ص 237)

وسیع‌ای که ریزه خوار اشعه منیره شمس اند، و تمام منظومه شمسی را که از محیط فکر من و تو خارج است به منظومه های دیگری که شمس ما با همه سیاراتش یکی از سیارات یکی از آنهاست، که هر يك آنها طرف قیاس با شمس ما و سیارات آن نیست و آنچه از آنها تاکنون - از قراری که می گویند - کشف شده است چندین میلیون مَجْرَة (1) است، که در این مَجْرَة نزدیک کوچک چندین میلیون منظومه شمسی است، که کوچک ترین آنها از شمس ما میلیون ها میلیون بزرگ تر است و نورانی تر! اینها همه از عالم جسمانی است که قدر آن را جز خالق آنها نمی داند؛ و کشف ارباب کشف به مقدار قلیلی از آن بیشتر موفق نشده. و تمام عالم اجسام در مقابل عالم ماوراءالطبیعه هیچ قدر محسوسی ندارد؛ و در آن جا عوالمی است که در فکر بشر ننگجد. اینها شوون حیات تو و حظوظ تو و من است از این عالم وجود.

و پس از آن که اراده حق تعلق گرفت که تو را از این دنیا ببرد، امر کند به جمیع قوایت که رو به ضعف گذارند؛ و فرمان دهد به تمام ادراکات که از کار بایستند؛ کارخانه وجودت را مختل فرماید؛ سمع و بصر و قوت و قدرت را بگیرد؛ و تو يك جمادی شوی که پس از چند روز از گند و تعفت مشام مردم متأذی شود؛ و از صورت هیئت آدم ها گریزان گردند؛ و تمام اجزاء و اعضایت پس از مدتی از هم بگسلد و پاشیده گردد. اینها

حال جسم تو. مال و منال و حشمت هم که حالش معلوم است.

اما برزخ تو اگر اصلاح نشده خدای نخواسته بروی خدا می داند در چه صورتی و در چه حالتی هستی. ادراکات اهل این عالم از دیدن و شنیدن و شم آن عاجز است. ظلمت و وحشت و فشار قبر را تو هر چه بشنوی به تاریکی ها و وحشت ها و فشارهای این عالم قیاس می کنی، با آن که قیاس باطلی است. خداوند به فریاد ما برسد از آنچه برای خود به اختیار خود تهیه کردیم. عذاب قبر - که نمونه ای از عذاب آخرت است، و از بعض روایات استفاده شود که دست ما از دامن شفا هم کوتاه است (2) -

ص: 109

1- - مَجْرَة در لغت عربی به معنی کهکشان است.

2- - قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ: كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ. قَالَ: «صَدَقْتُكَ كُلَّهُمْ - وَاللَّهِ - فِي الْجَنَّةِ». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ الدُّنُوبَ كَثِيرَةً كِبَارًا. فَقَالَ: «أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ، أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ؛ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ»، قُلْتُ: وَمَا الْبَرْزَخُ؟ قَالَ: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». به ابو عبدالله عليه السلام گفتم: «شنیدم که می گفتی: همه شیعیان به رغم آنچه که در آنهاست (گناهای که دارند) در بهشت جای دارند». فرمود: «به تو راست گفتم، به خداوند سوگند که همه آنها در بهشت جای دارند. «گفتم فدایت شوم. گناهان بسیارند و بزرگ!» فرمود: «اما در قیامت همگی شما با شفاعت پیامبر که خواسته اش برآورده می شود، یا جانشینش، در بهشت خواهید بود. اما به خداوند سوگند که من در برزخ بر شما می ترسم». گفتم برزخ چیست؟ فرمود: «همان قبر است از هنگام مرگ تا روز قیامت». (الکافی، ج 3، ص 242، «کتاب الجنائز»، «باب ما ينطق به موضع القبر»، حدیث 3)

حال نشئه آخرت ما از همه حالات سابقه بدتر و وحشتناک تر است ؛ روز بُروز حقایق است ؛ روز کشف سرایر است ؛ روز تجسم اعمال و اخلاق است ؛ روز رسیدن به حساب است ؛ روز ذلت در مواقف است . این هم حال قیامت .

و اما حال جهنم ، که بعد از قیامت است ، آن هم معلوم است . از جهنم خبری می شنوی! عذاب جهنم فقط آتشش نیست ؛ يك در هولناکی از آن به چشمت باز شود که اگر در این عالم باز شود تمام اهل آن از وحشت هلاک شوند ؛ و همین طور يك در آن به گوشت باز شود و یکی به بینی ات باز شود که هر يك از آنها اگر به اهل این عالم باز شود ، از شدت عذاب آن هلاک شوند . یکی از علمای آخرت گوید که همان طور که حرارت جهنم در کمال شدت است ، سرمای آن هم در کمال شدت است . خدای تعالی قادر است جمع بین سرما و گرما را بنماید(1) . این هم حال آخر کارت . پس ، کسی که اول امرش عدمی است غیر متناهی ، و از وقتی که پا به عرصه وجود می گذارد جمیع تطوراتش زشت و نازیباست و تمام حالاتی که بر او رخ می دهد خجالت آور است ، و دنیا و برزخ و آخرتش هر يك از دیگری فجیع تر و مفتضح تر است ، آیا به چه چیز تکبر می کند؟ با چه کمال و جمالی افتخار می نماید؟

پس ، معلوم شد که تکبر نیست مگر از غایت جهل و نادانی! هر کس جهلش بیشتر و عقلش ناقص تر است ، کبرش بیشتر است . هر کس علمش بیشتر و روحش بزرگ تر و

ص: 110

صدرش منشرح تر است، متواضع تر است. رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که علمش از وحی الهی مأخوذ بود و روحش به قدری بزرگ بود که يك تنه غلبه بر روحيات مليون ها مليون بشر کرد - تمام عادات جاهليت و ادیان باطله را زیر پا گذاشت و نسخ جميع کتب کرد و ختم دایره نبوت به وجود شریفش شد، سلطان دنیا و آخرت و متصرف در تمام عوالم بود باذن الله - تواضعش با بندگان خدا از همه کس بیشتر بود. کراهت داشت که اصحاب برای احترام او به پا خیزند. وقتی وارد مجلس می شد پایین می نشست. روی زمین طعام میل می فرمود و روی زمین می نشست و می فرمود: «من بنده ای هستم، می خورم مثل خوردن بنده و می نشینم مثل نشستن بنده» (1).

از حضرت صادق - علیه السلام - نقل است که پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دوست داشت بر الاغ بی پالان سوار شود و با بندگان خدا در جایگاه پست طعام میل فرماید، و به فقرا به دودست خود عطا فرماید. آن بزرگوار سوار الاغ می شد و در ردیف خود بنده خود یا غیر آن را می نشاندد (2). در سیره آن سرور است که با اهل خانه خود شرکت در کار خانه می فرمود؛ و به دست مبارك گوسفندان را می دوشید؛ و جامه و کفش خود را می دوخت؛ و با خادم خود آسیا می کرد و خمیر می نمود؛ و بضاعت خود را به دست مبارك می برد؛ و مجالست با فقرا و مساکین می کرد و هم غذا می شد (3). اینها و بالاتر از اینها سیره آن سرور است و تواضع آن بزرگوار است. در صورتی که علاوه بر مقامات معنوی ریاست و سلطنت ظاهری آن بزرگوار نیز به کمال بود. همین طور علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - نیز اقتدای به آن بزرگوار کرده سیره اش سیره رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بود.

پس، ای عزیز اگر تکبر به کمال معنوی است، از [آن] آنها بالاتر از همه بود، و اگر به

ص: 111

1- سنن الترمذی، ج 4، ص 183، حدیث 2902؛ إحياء علوم الدين، ج 2، ص 545.

2- ر.ك: نهج البلاغة، خطبة 160؛ إحياء علوم الدين، ج 2، ص 520 - 545؛ مناقب آل أبي طالب، ج 1، ص 190 - 195.

3- همان.

ریاست و سلطنت است دارا بودند ، با این وصف تواضعشان بیشتر از همه کس بود .

پس ، بدان که تواضع ولیده علم و معرفت است ، و کبر و سرکشی زائیده جهل و نادانی است . این ننگ جهل و عار پستی نظر را از خود دور کن ؛ و متصف به صفات انبیا شو ؛ و صفت شیطان را به یک سو انداز ؛ و منازعه با خدای خود در ردای کبریای او مکن که منازع با حق مقهور غضب او خواهد شد و به رو در آتش خواهد افتاد .

اگر در صدد اصلاح نفس برآمدی ، طریق عملی آن نیز با قدری مواظبت سهل و آسان است . و در این طریق با همت مردانه و حریت فکر و بلندی نظر به هیچ مخاطره تصادف نمی کنی .

تنها راه غلبه به نفس اماره و شیطان و راه نجات برخلاف میل آنها رفتار کردن است . هیچ راهی بهتر برای سرکوبی نفس از اتصاف به صفت متواضعین و رفتار کردن مطابق رفتار و سیره و طریقه آنها نیست . در هر مرتبه از تکبر که هستی و اهل هر رشته علمی و عملی و غیر آن که هستی ، برخلاف میل نفسانی چندی عمل کن ، با تنبّهات علمی و تفکر در نتایج دنیایی و آخرتی ، امید است راه آسان و سهل شده نتیجه مطلوبه بگیری . اگر نفس از تو تمنا کرد که صدر مجلس را اشغال کن و تقدم بر هم قطار خود پیدا کن ، تو برخلاف میل آن رفتار کن . اگر تأنف می کند از مجالست با فقرا و مساکین ، تو دماغ او را به خاک مالیده با فقرا مجالست کن ، هم غذا شو ، هم سفر شو ، مزاح کن . ممکن است نفس از راه بحث با تو پیش آید و بگوید : تو دارای مقامی ، باید مقام خود را برای ترویج شریعت حفظ کنی ، با فقرا نشستن وقع تو را از قلوب می برد ، مزاح با زبردستان تو را کم وزن می کند ، پایین نشستن در مجالس از مقام تو کاسته می کند ، آن وقت خوب نمی توانی به وظیفه شرعی خود اقدام کنی ؛ بدان تمام اینها دام های شیطان و مکاید نفس است . رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - موقعیتش در دنیا از حیث ریاست از تو بیشتر بود ، و سیره اش آن بود که دیدی . من خود در علمای زمان خود کسانی را دیدم که ریاست تاّمه یک مملکت ، بلکه قُطر شیعه را داشتند ، و سیره آنها تالی تلو سیره رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بود . جناب استاد معظم و فقیه مکرم ،

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی(1)، که از هزار و سیصد و چهل تا پنجاه و پنج ریاست تامه و مرجعیت کامله قطر شیعیه را داشت، همه دیدیم که چه سیره ای داشت. با نوکر و خادم خود هم سفره و غذا بود؛ روی زمین می نشست؛ با اصغر طلاب مزاح های عجیب و غریب می فرمود. اخیراً که کسالت داشت، بعد از مغرب بدون ردا يك رشته مختصری دور سرش پیچیده بود و گیوه به پا کرده در کوچه قدم می زد. وقعش در قلوب بیشتر می شد و به مقام او از این کارها لطمه ای وارد نمی آمد. غیر از آن مرحوم، از علمای خیلی محترم قم بودند که به هیچ وجه این قیودی که شیطان شما برای شما می تراشد در آنها نبود. خود بضاعت خود را از بازار می خرید؛ برای منزل خود آب از آب انبارها می آورد؛ اشتغال به کار منزل پیدا می کرد؛ مقدم و مؤخر و صدر و ذیل پیش نظر پاك آنها یکسان بود. تواضعشان به طوری بود که مایه تعجب انسان می شد، و مقامات آنها محفوظ بود؛ محل آنها در قلوب بیشتر می شد.

در هر حال، صفت نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - و علی بن ابی طالب - علیه السلام - انسان را کوچک نمی کند. ولی باید ملتفت کید نفس در این مخالفت با او باشی که گاهی دام خود را باز کرده از راه دیگر تو را زمین می زند. مثلاً می بینی بعضی ها به طوری در پایین مجلس می نشینند که می فهمانند به حضار که مقام من بالاتر از اینهاست، ولی تواضع کردم! یا مثلاً يك نفر که مشتبه است که بر او مقدم است اگر بر خود مقدم داشتند، يك نفر دیگر را که معلوم التأخر است مقدم می دارند که رفع اشتباه کنند که تقدم داشتن برای تواضع بود! اینها و صدها قبیل این از مکاید نفس است؛ و علاوه

ص: 113

1- - آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (1276-1355 ق) از فقیهان بزرگ و مراجع تقلید شیعیه در قرن چهارده هجری است. وی پس از تحصیلات مقدماتی به نجف و سامراء سفر کرد و در آن جا از درس استادانی چون میرزای بزرگ شیرازی، میرزا محمدتقی شیرازی، آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی و سید محمد اصفهانی فشارکی بهره گرفت. در سال 1332 ق. به اراک آمد و در سال 1340 ق. به قم مشرف گردید و به اصرار بزرگان آن سامان و پس از استخاره در آن جا رحل اقامت افکند و حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. در حوزه درس ایشان عالمانی بزرگ تربیت شدند که حضرت امام خمینی قدس سره در صدر آنان جای دارند. از آثار اوست: درر الفوائد در اصول، الصلاة، النکاح، الرضاع و الموارث در فقه.

نمودن کبر و اضافه نمودن است به آن ریاکاری و سالوسی را .

باید وارد مجاهده با قصد خالص شد البته آن وقت نفس اصلاح می شود . تمام صفات نفسانیه قابل اصلاح است ؛ لیکن در اول امر کمی زحمت دارد . آن هم بعد از ورود در اصلاح سهل و آسان می شود . عمده به فکر تصفیه و اصلاح افتادن است و از خواب بیدار شدن است . منزل اول انسانیت «یقظه» است . و آن بیدار شدن از خواب غفلت و هشیار شدن از سکر طبیعت است ، و فهمیدن این که انسان مسافر است ؛ و هر مسافر زاد و راحله می خواهد . زاد و راحله انسان خصال خود انسان است . مرکوب این سفر پر خوف و خطر و این راه تاریک و باریک و صراطِ اَحَدٌ از سیف و ادقّ از شعر (1) ، همت مردانه است . نور این طریق مُظَلِّمِ ایمان و خصال حمیده است . اگر سستی کند و فتور نماید ، از این صراط نتواند گذشت ؛ به رو در آتش افتد و با خاکِ مذلت یکسان شده به پرتگاه هلاکت افتد . و کسی که از این صراط نتواند گذشت ، از صراط آخرت نیز نتواند گذشت .

ای عزیز ، همت کن و پرده جهل و نادانی را پاره کن و از این ورطه هولناک خود را نجات ده . حضرت مولای متقیان و یگانه سالک راه و راهنمای حقیقی در مسجد فریاد می زد به طوری که همسایه های مسجد می شنیدند : «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ»؛ فَقَدْ دُوِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ (2) . هیچ تجهیزی در سفر آخرت برای شما مفید نیفتد الا کمالات نفسانیه و تقوای قلب و اعمال صالحه و صفای باطن ، بی عیب بودن و بی غش بودن .

فرضاً که اهل ایمان ناقص صوری باشی ، باید از این غش ها خالص شوی تا در زمره سعدا و صالحین قرارگیری . رفع غش با آتش توبه و ندامت و گذاشتن نفس را در کوره عتاب و ملام و ذوب کردن آن را به آتش پشیمانی و برگشت به سوی خداست . در

ص: 114

1- - چنانچه در حدیث نبوی آمده است : «الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ وَأَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ» ؛ «صراط از موباریک تر و از شمشیر تیزتر و از شب تاریک تر است» . (علم الیقین ، ج 2 ، ص 969) . و همین معنا در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است . (ر.ک: الأمالی ، صدوق ، ص 149 ، حدیث 4)

2- - «خدایتان بیامرزاد ، آماده شوید که ندای کوچ در میان شما بلند شده است» . (نهج البلاغه ، ص 321 ، خطبه 204)

این عالم، خودت بکن، والا در کوره عذاب الهی و (نَاۤءُ اللّٰهِ الْمُوَقَّدَةُ) (1) قلبت را ذوب کنند و خدا می داند چند قرن از قرن های آخرت این اصلاح طول می کشد. پاك شدن در این عالم سهل و آسان است؛ تغییرات و تبدیلات در این نشئه خیلی زود واقع می شود؛ و اما در آن عالم تغییر به طور دیگری است و زوال يك ملکه از ملکات نفس قرن ها طول دارد. پس، ای برادر تا عمر و جوانی و قوت و اختیار باقی است اصلاح نفس کن. اعتنا به این جاه و شرف ها مکن؛ این اعتبارات را زیر پا بگذار. تو آدمزاده ای، صفت شیطان را از خود دور کن. ممکن است شیطان به این رذیله از سایر رذائل بیشتر اهمیت دهد؛ و چون این صفت خود اوست و موجب طرد او از درگاه خدای متعال، عارف و عامی و جاهل را بخواهد همسلك خود کند؛ و در آن عالم که ملاقات کنی او را با این رذیله، گرفتار ملامت او هم بشوی؛ بگوید: ای آدمزاده! مگر انبیا به تو خبر ندادند که برای تکبر به پدر تو من مطرود درگاه حق شدم، برای تحقیر مقام آدم و تعظیم مقام خود ملعون شدم، تو چرا خود را گرفتار این رذیله کردی؟ در آن هنگام تو بیچاره علاوه بر عذاب ها

و گرفتاری ها و حسرت و ندامت هایی که به شنیدن درست نیاید، گرفتار سرزنش اذل مخلوقات و پست ترین موجودات هم هستی! شیطان که تکبر به خدا نکرده بود؛ تکبر کرد به آدم که مخلوق حق است، گفت: (خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (2). خود را بزرگ شمرد و آدم را کوچک. تو آدمزاده ها را کوچک شماری و خود را بزرگ. تو نیز از او امر خدا سرپیچی کنی: فرموده: فروتن باش، تواضع کن با بندگان خدا، تکبر کنی؛ سرافرازی نمایی. پس چرا فقط شیطان را لعن می کنی، نفس خبیث خودت را هم شریک کن در لعن؛ همان طور که شریک با او در این رذیله ای. تواز مظاهر شیطانی! شیطان مجسمی! شاید صورت برزخی و قیامتی تو شیطان باشد! میزان در صور آخرت ملکات نفس است: مانع ندارد صورت شیطان باشی؛ صورت مورچه کوچک هم باشی. موازین عالم آخرت غیر از این جاست.

ص: 115

1-- الهمزة (104): 6.

2-- «مرا از آتش آفریدی و او را از گل». (الأعراف (7): 12؛ ص (38): 76)

بدان که گاهی چنین اتفاق افتد که فاقد کمال به واجد کمال تکبر کند . مثلاً فقیر به غنی ، جاهل به عالم . و باید دانست که همان طور که عجب گاهی مبدأ تکبر است ، حسد نیز گاهی مبدأ آن شود . ممکن است انسان چون خود را فاقد آن کمال دید که در غیر است ، به آن حسد ورزد ؛ و این سبب شود که کبر کند به غیر و آن را هر چه تواند تذلیل و توهین کند . در کافی شریف از حضرت صادق - علیه السلام - حدیث کند که فرمود که «کبر گاهی می باشد در اشرار مردم از هر جنس» . پس از آن فرمودند - بعد از کلامی - که «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می گذشت در بعضی از کوچه های مدینه ، یک زن سیاهی سرگین جمع می کرد . گفته شد به او : دور شو از سر راه رسول خدا صلی الله علیه و آله . گفت : "راه گشاد است!" بعضی از همراهان به او قصد تعرض کردند ، پیغمبر فرمود : "واگذارید او را که او متکبر است"» (1).

و گاهی در بعضی از اهل علم این صفت پیدا شود و عذر تراشد که تواضع برای اغنیا خوب نیست ؛ و نفس اماره به او گوید که تواضع از برای اغنیا ایمان را ناقص کند . بیچاره فرق نمی گذارد بین تواضع برای غنای اغنیا و غیر آن : یک وقت رذیلۀ حب دنیا و جذبۀ طلب شرف و جاه انسان را به تواضع وامی دارد ، این خُلقِ تواضع نیست ؛ این تملق و چاپلوسی است ، و از رذائل نفسانیه است . صاحب این خُلق از فقرا تواضع نکند مگر آن که در آنها طمعی داشته باشد یا طعمه سراغ کند .

ص: 116

1 - - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «الْكِبْرُ قَدْ يَكُونُ فِي شِرَارِ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جَنَسٍ ، وَالْكِبْرُ رِدَاءُ اللَّهِ ، فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ رِدَاءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا سَفَالًا ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ وَسَوْدَاءٌ تَلْقَطُ السَّرْقِينَ . فَقِيلَ لَهَا : تَنَحِّي عَنْ طَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ : إِنَّ الطَّرِيقَ لَمُعْرَضٌ ، فَهَمَّ بِهَا بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ يَتَنَاوَلَهَا ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : دَعُوهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ» . (الكافي ، ج 2 ، ص 309 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب الكبر» ، حدیث 2)

يك وقت ، خُلِقَ تواضع انسان را دعوت به احترام و فروتنی می کند ؛ غنی باشد یا فقیر ، مطمح نظر باشد یا نباشد . یعنی تواضع او بی آرایش است ؛ روح او پاك و پاکیزه است ؛ جاه و شرف مجامع قلب او [را] به خود جذب نکرده . این تواضع برای فقرا خوب است ؛ برای اغنیا هم خوب است . هر کس را به فراخور حال او احترام باید کرد . ولی این تحقیر تو و تکبر تو از اهل جاه و شرف نه از آن است که متملق نیستی ؛ بلکه برای آن است که حسودی و خودت هم در اشتباهی . و لهذا اگر به تو احترام غیر متوقع کند ، او را تواضع کنی و برای او فروتن شوی! در هر صورت ، مکاید نفس و شاهکارهای او به قدری دقیق است که انسان جز پناه به خدا چاره ای ندارد . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا و آخراً .

ص: 117

حدیث پنجم [حسد]

الحدیث الخامس: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَيْتُهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ، وَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ؛ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعْمِي صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي» (1).

ترجمه: «داود حدیث می کند از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: خدای عزوجل به موسی بن عمران فرمود: "ای پسر عمران، البته حسد نوز به مردم بر آنچه به آنها دادم از فضل خود، و چشمان خود را به سوی آن خیره مکن و نفرست دنبال او نفس خود را، زیرا که همانا حسد کننده غضبناک است به نعمت من؛ روبرگردان است از قسمت هایی که مابین بندگان خود بخش کردم. و کسی که چنین باشد، پس من از او نیستم و او از من نیست"» .

در تعریف حسد

شرح: «حسد» حالتی است نفسانی که صاحب آن آرزو کند سلب کمال و نعمت متوهمی را از غیر؛ چه آن نعمت را خود دارا باشد یا نه، و چه بخواهد به خودش برسد

ص: 119

1- - الکافی، ج 2، ص 307، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الحسد»، حدیث 6؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 366، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب 55، حدیث 6.

یا نه . و آن ، غیر از «غبطه» است ؛ چه که صاحب آن می خواهد از برای خود نعمتی را که در غیر توهم کرده است ، بدون آن که میل زوال آن را از او داشته باشد . و این که گفتیم : کمال و نعمت «متوهم» ، زیرا که لازم نیست آن چیزی را که حسود میل زوال آن را دارد کمال و نعمت باشد فی نفسه ؛ چه بسا چیزهایی که فی نفسه از نقایص و رذائل است ، ولی حسود آن را کمال گمان کرده زوال آن را می خواهد . یا آن که چیزی از نقایص انسانی و کمالات حیوانیه است و حسود چون در حد حیوانیت است آن را کمال داند و زوال آن را می طلبد . مثلاً در بین مردم کسانی هستند که فتاکی و خونریزی را هنر دانند! و اگر کسی چنین باشد به او حسد ورزند . یا بذله گویی و هرزه سرایی را کمال پندارند و به آن حسد می کنند . پس میزان توهم کمال است و گمان نعمت ، نه خود آنها . مقصود آن است که شخصی که در غیر نعمتی دید ، چه واقعاً نعمت باشد یا نباشد ، و زوال آن را مایل بود ، چنین شخصی را حسود گویند .

و بدان که از برای حسد اقسامی است و درجاتی ، به حسب حال محسود ، و به حسب حال حسود ، و به حسب حال حسد فی نفسه .

اما به حسب حال محسود ، چنانچه به کمالات عقلیه یا خصال حمیده یا مناسک و اعمال صالحه یا امور خارجیه از قبیل مال و منال و عظمت و حشمت و غیر آن حسد برند ؛ یا به مقابلات هر یک از اینها حسد برند در صورتی که کمال توهم شود .

و اما به حسب حال حسود ، چنانچه حسد از عداوت یا تکبر یا خوف یا غیر آن پیدا شود از اسبابی که بعدها ذکر آن می شود .

و اما به حسب حال حسد فی نفسه ، که می توان گفت : درجات و تقسیمات حقیقیه حسد این است نه آن سابقی ها ، پس ، از برای آن در جانب شدت و ضعف مراتبی است کثیره که به حسب اسباب مختلف شود ، و نیز به حسب آثار اختلاف پیدا کند . ما ان شاء الله در ضمن فصولی چند اشاره به مفاسد و علاج آن به مقدار مقدور خویش می نمایم .

وَمِنْهُ التَّوْفِيقُ .

از برای حسد اسباب بسیاری است که عمده آن به رؤیت ذلّ نفس برگردد؛ چنانچه در کبر به حسب نوع عکس آن است. همان طور که انسان که رؤیت کمالی در خود کرد و غیر را فاقد دید از آن يك حالت تعزّز و ترفّع و سرکشی از برای نفس او پیدا شود و تکبر کند، وقتی که غیر را کامل دید، در او يك حالت ذلّ و انکساری رخ دهد که اگر عوامل خارجی و مصلحات نفسانیه نباشد حسد تولید کند. و گاه شود که ذلّ خود را در همسری غیر با خود پندارد؛ چنانچه صاحب کمال و نعمت بر مثل خود یا تالی تلو خود حسد ورزد. و توان گفت: حسد همان حال انقباض و ذلّ نفس است که اثر آن میل زوال نعمت و کمال است از غیر.

دوای هفتگانه حسد

و بعضی - چنانچه علامه مجلسی قدس سره، نقل فرمودند(1) - «اسباب حسد را منحصر کرده اند در هفت چیز:

اول: عداوت.

دوم: تعزّز. و آن چنان است که بداند که محسود به واسطه نعمتی که دارد بر او تکبر کند، و او طاقت کبر و فخر او را نداشته باشد، پس زوال آن را بخواهد.

سوم: کبر. و آن چنان است که حسود بخواهد به صاحب نعمت تکبر کند و ممکن نباشد جز به زوال آن.

چهارم: تعجب. و آن چنان است که تعجب کند از این که این نعمت بزرگ را این شخص داراست. چنانچه خدای تعالی از امم سابقه خبر می دهد که گفتند: (مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا)(2). و گفتند: (أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا)(3) تعجب کردند از آن که کسی که مثل خود

ص: 121

1- - مرآة العقول، ج 10، ص 159؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 240.

2- - «شما جز بشری همانند ما نیستید». (یس (36): 15)

3- - «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان آوریم؟». (المؤمنون (23): 47)

آنهاست فائز به مرتبه رسالت و وحی شود، پس حسد ورزیدند.

پنجم: خوف. و آن چنان است که بترسد از مزاحمت صاحب نعمت به واسطه آن با مقاصد محبوبه او.

ششم: حب ریاست. چنانچه مبتنی باشد ریاست او به این که کسی در نعمت مساوی او نباشد.

هفتم: خُبث طینت که کسی را نتواند در نعمت ببیند»(1) انتهی کلامه.

ولی به عقیده نویسندگان چنانچه اشاره به آن شده، غالب اینها، بلکه تمام اینها، برگشت می کند به رؤیت ذلّ نفس؛ و سبب بلاواسطه حسد - به آن معنی که مشهور حسد را معنی کنند - آن است. و اما بنابر آنچه که ما در معنی حسد گفتیم: که خود این حالت حسد باشد، مضایقه نیست در صحت آنچه ذکر شده است. و در هر صورت، بحث در اطراف این معانی خارج از مقصود ما و وضع این اوراق است.

فصل: در بعضی از مفاصد حسد است

بدان که حسد خودش یکی از امراض مهلکه قلبیه است. و از او نیز زاینده شود امراض کثیره قلبیه و کبر و مفاصد اعمالی که هر یک از مویقات است و برای هلاک انسان سببی مستقل است. و ما به ذکر بعضی از آنها که پر ظاهر است می پردازیم؛ و ناچار مفاصد خفیه ای دارد که از نظر نویسندگان پوشیده است.

اما مفاصد خودش، پس بس است برای آن آنچه صادق مصدّق خبر داده است فی صحیحة معاویة بن وهب قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: «آفة الدین الحسد والعجب والفخر»(2).

ص: 122

1- - إحياء علوم الدين، ج 3، ص 281 - 282.

2- - امام صادق علیه السلام فرمود: «آفت دین حسادت و خودبینی و فخر فروشی است». (الكافي، ج 2، ص 307، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الحسد»، حدیث 5؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 366، «كتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب 55، حدیث 5)

وفي صحیحة مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِي بِأَيِّ بَادِرَةٍ فَيَكْفُرُ وَإِنَّ الْحَسَدَ دَلِيًّا كَلُّ الْإِيمَانِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (1).

یعنی «حضرت باقر - علیه السلام - فرمود: "همانا مرد بیاید با هر لغزش فعلی یا زبانی که در غضب از او صادر شود پس آمرزیده شود، و همانا حسد هر آینه می خورد ایمان را چنانچه آتش هیزم را می خورد"» .

معلوم است ایمان نوری است الهی که قلب را مورد تجلیات حق - جلّ جلاله - قرار دهد؛ چنانچه در احادیث قدسیه منقول است: «لَا يَسَّ عُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (2). این نور معنوی، این بارقه الهیه، که قلب را وسیع تر از جمیع موجودات قرار می دهد، منافات دارد با آن تنگی و تاریکی که در قلب از کدورت این رذیله پیدا می شود. این صفت خبیث و زشت چنان قلب را گرفته و تنگ می کند که آثار آن در تمام مملکت باطن و ظاهر پیدا شود. قلب محزون و افسرده، سینه گرفته و تنگ، چهره عبوس و چین در چین شود. البته این حالت نور ایمان را باطل کند و قلب انسانی را بمیراند؛ و هر قدر قوت پیدا کند، نور ایمان رو به ضعف گذارد.

تمام اوصاف معنویه و صوریه مؤمن منافی است با آثاری که از حسد در ظاهر و باطن پیدا شود: مؤمن خوش بین است به خدای تعالی و راضی است به قسمت هایی که بین بندگانش فرموده؛ حسود غضبناک است به حق تعالی و روبرگردان است از تقدیرات او؛ چنانچه در حدیث شریف ذکر شده.

مؤمن بدی مؤمنین را نمی خواهد و آنها را عزیز دارد؛ حسود برخلاف آن است.

مؤمن حب دنیا بر او غلبه نکرده؛ حسود از شدت حب دنیا گرفتار این رذیله شده.

مؤمن خوف و حزنی ندارد جز از مبدأ تعالی و مرجع؛ حسود خوف و حزنش در اطراف محسود چرخ می زند.

ص: 123

1- - الکافی، ج 2، ص 306، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الحسد»، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 365، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب 55، حدیث 1.

2- - «من در آسمان و زمینم ننگجم، ولی در دل بنده مؤمنم جای گیرم». (تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج 4، ص 167؛ ر. ک. : عوالمی اللآلی، ج 4، ص 7؛ بحار الأنوار، ج 55، ص 39؛ جامع الأسرار، ص 557)

مؤمن گشاده جبین است و بشرای او در صورت اوست ؛ حسود جبینش درهم و عبوس است .

مؤمن متواضع است ؛ حسود تکبر کند در بسیاری از اوقات .

پس حسد آفت ایمان است و آن را می خورد آن سان که هیزم را آتش . بس است در زشتی این رذیله که ایمان را که سرمایه نجات آخرت و حیات قلوب است از دست انسان بگیرد و او را مفلس و بیچاره کند .

و از مفسد بزرگی که از لوازم غیر منفکۀ حسد است غضبناکی بر خالق و ولی نعمت و اعراض از تقدیرات اوست . امروز حجاب های ظلمانی غلیظ عالم طبیعت و اشتغال به آن تمام مدارک ما را محجوب کرده و چشم و گوش ما کور و کر است ؛ نه می فهمیم که غضبناکیم از مالک الملوک و روبرگردانیم از او ، و نه می دانیم صورت این غضب و اعراض در ملکوت و مسکن دائمی اصلی ما چیست . همین به گوش ما می رسد از قول امام صادق علیه السلام : «وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي» . «کسی که از من معرض باشد و سخط کند به من ، نه من از او هستم و نه او از من» . نمی فهمیم این برائت حق تعالی از ما و این بیزاری چه مصیبتی است و چه چیزها در زیر سر دارد . کسی که خارج شد از ولایت حق و بیرونش کردند از زیر پرچم رحمت ارحم الراحمین ، دیگر امید نجات برای او نیست ؛ شفاعت شافعان نصیب او نخواهد شد : (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) (1) . کی شفاعت می کند کسی را [که] سخطناک به خدا است و از حرز ولایت او خارج است و ریسمان مودت مابین او و مالک رقابش پاره شده؟ واسوأتا ، واحسرتا ، بر آنچه خود ما به سر خود آوردیم ، هر چه انبیا و اولیا فریاد کردند و ما را از خواب خواستند بیدار کنند ، بر غفلت ما روز به روز افزوده شد و شقاوت ما زیاد شد .

و از مفسد این خُلُق ، از قرار فرمودۀ علمای آخرت ، فشار قبر و ظلمت آن است ؛ زیرا که می فرمایند : صورت قبری و برزخی این اخلاق فاسده ردیّه ، که فشار روحی دارد و

ص: 124

1- - «کیست که در نزد او ، جز به اذن او ، به شفاعت برخیزد؟» . (البقرة (2) : 255)

كدورت قلبی دارد، فشار و ظلمت قبر است. تنگی و فراخی قبر تابع انشراح صدر و عدم آن است.

از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده که «رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بیرون رفتند در تشییع جنازه سعد در صورتی که تشییع کردند او را هفتاد هزار فرشته. پس رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - سر خود را به سوی آسمان بلند کرد، پس از آن گفت: "آیا مثل سعد فشار داده می شود؟" راوی به امام - علیه السلام - عرض می کند: فدایت شوم برای ما نقل شده که سعد استخفاف به بول می کرد. فرمود: "معاذالله! فقط يك درشتی و بدی در خُلق او بود با اهل خانه اش" (1) انتهى.

و تنگی و فشار و كدورت و ظلمتی که در قلب به واسطه حسد پیدا می شود در کمتر از اخلاق فاسده است. در هر حال، صاحب این خُلق هم در دنیا معذب و مبتلاست، و هم در قبر در فشار و ظلمت است، و هم در آخرت گرفتار و بیچاره است. اینها مفسد خود حسد است در صورتی که از او خُلق فاسد دیگر یا عمل باطل فاسدی تولید نشود؛ و کم اتفاق افتد که آن، سبب فساد دیگر نشود؛ بلکه از او سیئات اخلاقی و اعمال دیگری زاییده شود؛ مثل کبر در بعضی موارد، چنانچه گذشت؛ و غیبت و نمیمه و فحش و ایذا و غیر آن که هر يك از موبقات و مهلكات است.

پس، لازم است بر انسان عاقل که دامن همت به کمر زند و خود را از این ننگ و ایمان خود را از این آتش سوزان و آفت سخت نجات دهد؛ و خود را از این فشار فکر و تنگی قلب در این عالم، که خود يك عذابی است دائمی (مادام العمر)، و از فشارها و ظلمت های قبر و عالم برزخ و غضب خداوند تعالی رهایی دهد. قدری تفکر کند که چیزی که این قدر مفسد دارد لازم العلاج است؛ در صورتی که حسد تو برای محسود هم هیچ ضرری ندارد. از حسد تو نعمت او زائل نمی شود؛ بلکه برای او نفع دنیوی و اخروی هم دارد،

ص: 125

1- - «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فِي جِنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ؛ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: مِثْلُ سَعْدٍ يُضَمُّ؟ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَحَدِّثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِفُّ بِالْبَوْلِ. فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ! إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارَةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ». (الكافي، ج 3، ص 236، «كتاب الجنائز»، «باب المسألة في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل»، حديث

(6)

زیرا که گرفتاری تو، که حسود و دشمن اویی، و عذاب و حزن تو برای او خود منفعتی است؛ می بیند خود متنعم است و تواز تنعم او معذبی، این خود نعمتی برای او می شود. اگر تو تنبه به این نعمت دومی نیز پیدا کنی، برای تو عذاب دیگر و فشارِ فکرِ دیگر می شود، و او را این عذابِ نعمتی است، و همین طور؛ پس تو همیشه در رنج و غم و فشاری، و او در نعمت و فرح و انبساط است. و در آخرت نیز حسد تو برای او نفع بخشد؛ خصوصاً اگر به غیبت و تهمت و سایر موزیات منجر شود که حسنات تو را به او دهند و تو بیچاره و مفلس شوی و او دارای نعمت و عظمت. اگر قدری در این امور تفکر کنی، البته خود را از این رذیله پاک می کنی و نفس را از این مهلکه نجات می دهی.

گمان مکن که رذائل نفسانی و اخلاق روحی ممکن الزوال نیست. اینها خیال خامی است که نفس اماره و شیطان القا می کند، می خواهد تو را از سلوک راه آخرت و اصلاح نفس باز دارد. انسان تا در این دار تغییر و نشئه تبدل است، ممکن است در تمام اوصاف و اخلاق تغییر پیدا کند. و هر چه ملکات محکم هم باشد تا در این عالم است قابل زوال است؛ منتها به حسب اختلاف شدت و ضعف، زحمت تصفیه تفاوت می کند. البته اول پیدایش صفتی در نفس با زحمت و ریاضت کمی او را می توان ازاله کرد، مثل نهال نوری که ریشه ندوانیده باشد و متمکن در زمین نشده باشد؛ ولی بعد از آن که آن صفت متمکن در نفس شد و از ملکات مستقره نفس گردید، زوالش ممکن است ولی زحمتش زیاد می شود؛ مثل درختی که کهنسال شده و ریشه کرده، زحمت کندش زیادتر است. تو هر چه دیرتر در فکر قلع ریشه های مفسد روحی افتی، ناچار زحمت و ریاضت بیشتر گردد.

ای عزیز، اولاً مگذار مفسد اخلاقی یا عملی در مملکت ظاهر و باطنت وارد شود که این خیلی سهل تر است از آن که بعد از ورود بخواهی اخراج آنها کنی؛ همان طور که دشمن را اگر نگذاری وارد سرحد مملکت گردد یا وارد قلعه شود آسان تر است دفع آن تا بعد از وارد شدن و برج و بارو را گرفتن در صدد دفع و اخراج برآیی. و اگر وارد شد، هر چه دیرتر در صدد دفع برآیی زحمتت زیاد می شود و قوه داخلی رو به نقصان می گذارد.

شیخ جلیل ما و عارف بزرگوار، آقای شاه آبادی - روحی فدا - فرمودند که تا قوای جوانی و نشاط آن باقی است بهتر می توان قیام کرد در مقابل مفسد اخلاقی و خوب تر می توان وظایف انسانی را انجام داد. مگذارید این قوا از دست برود و روزگار پیری پیش آید که موفق شدن در آن حال مشکل است. و بر فرض موفق شدن، زحمت اصلاح خیلی زیاد است.

پس، انسان عاقل که تفکر کرد در مفسد چیزی، اگر وارد در آن نیست، گرد آن نمی گردد و خود را آلوده نمی کند. و اگر خدای نخواستہ وارد شد، هر چه زودتر در صدد اصلاح برمی آید و نمی گذارد ریشه کند. و اگر خدای نخواستہ ریشه کرد، با هر زحمت و مشقتی است ریشه او را می کند که مبادا به ثمره برزخی و آخرتی برسد و میوه آن را بار دهد، که اگر با آن خلق فاسد از این عالم، که نشئه تبدلات هیولانی و تغییرات مادی است، منتقل شد، قلع آن از دست خود او خارج می شود و تا در آخرت یا برزخ يك خلق از اخلاق نفسانی بخواهد تبدیل شود هیئات است!

در حدیث است از رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که هر يك از اهل بهشت و جهنم مخلدند در آن به واسطه نیت خود (1). نیت فاسده، که زاینده اخلاق رذیله است،

ص: 127

1 - - امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا فِي مَسْجِدِهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ... قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَإِنْ كَانَ رَبُّكَ لَا يَظْلِمُ فَكَيْفَ يُخَلِدُ فِي النَّارِ أَبَدَ الْأَبَدِينَ مَنْ لَمْ يَعْصِهِ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً؟ قَالَ: يُخَلِدُهُ عَلَى نَيْتِهِ. فَمَنْ عَلِمَ اللَّهُ نَيْتَهُ أَنَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي الدُّنْيَا إِلَى انْقِضَائِهَا كَانَ يُعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، خَلَدَهُ فِي نَارِهِ عَلَى نَيْتِهِ؛ وَنَيْتُهُ فِي ذَلِكَ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ. وَكَذَلِكَ يُخَلَدُ مَنْ يُخَلَدُ فِي الْجَنَّةِ بِأَنَّهُ يُنَوِي أَنَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي الدُّنْيَا أَيَّامَهَا لِأَطَاعِ اللَّهَ أَبَدًا؛ وَنَيْتُهُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. فَبِالنَّيَاتِ يُخَلَدُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ»؛ «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی در مسجد خود نشستہ بود که مردی یهودی بر او وارد شد .. (سؤال هایی کرد، یکی از آنها این بود که) گفت: اگر پروردگار تو ستم نمی کند، پس چگونه کسی را که جز چند روزی گناه نکرده است برای همیشه در آتش نگاه می دارد؟ پیغمبر پاسخ داد: او را به واسطه نیتش در آتش جاویدان نگه می دارد. کسی را که خداوند می داند که اگر تا پایان دنیا در آن بماند نافرمانی او می کند، به واسطه نیتش الی الابد در آتش می دارد. و این نیت او از عملش بدتر است. و این چنین است که هر کسی که در بهشت جاویدان جای دارد بدین سبب است که قصد دارد اگر هر روز به دنیا باقی ماند همواره فرمانبری خدا را نماید، و نیت او از عملش بهتر است. و به سبب نیت ها اهل بهشت در بهشت، و اهل جهنم در آتش جاویدان می مانند ..». (التوحید، صدوق، پاورقی ص 397 - 399، «باب الأطفال»، حدیث 14)

ممکن نیست زائل شود مگر آن که منشأ آن زائل گردد . در آن عالم ملکات به قدری با شدت و قوت ظهور می کند که زوال آن یا ممکن نیست - آن وقت انسان مخلد است در جهنم - و اگر با فشارها و سختی ها و آتش ها زائل شود ، پس از قرن های ربوبی شاید زائل شود .

پس ، ای عاقل چیزی را که با يك ماه یا يك سال زحمت جزئی دنیایی با اختیار خود ممکن است اصلاح کرد و گرفتاری دنیا و آخرت را به آخر رساند ، نگذار بماند و تو را هلاک کند .

فصل: در بیان ریشه فسادهای اخلاقی است

پیش از این ذکر شد که ایمان ، که حظ قلب است ، غیر از علم ، که حظ عقل است ، می باشد (1) . کلیه مفاسد اخلاقی و اعمالی از این است که قلب بی خبر از ایمان است و آنچه عقل ادراک به واسطه برهان عقلی یا اخبار انبیا کرده به قلب نرسانده و دل از او بی خبر است .

یکی از معارفی که حکیم و متکلم و عامه مردم از اهل شرایع تصدیق دارند و جای شبهه برای احدی نیست ، آن است که آنچه به قلم قدرت حکیم علی الاطلاق - جلّت قدرته - جریان پیدا کرده ، از وجود و کمالات آن و از بسط نعمت و تقسیم آجال و ارزاق ، بهترین نقشه و جمیل ترین نظام است و مطابق با مصالح تامه ؛ و نظام کلی اتم نظام متصور است . منتها هر يك به لسان خاص خود و اصطلاح مخصوص به فن خود طوری بیان این لطیفه الهیه و حکمت کامله را کرده [اند] : عارف گوید : ظلّ جمیل

ص: 128

علی الاطلاق جمیل علی الاطلاق است(1). حکیم گوید: نظام عینی مطابق نظام علمی، خالی از نقص و شرور است؛ و شرور متوهمه جزئیة برای رساندن موجودات به کمالات لایقه به خود است(2). و متکلم و اهل شرایع گویند: حکیم افعالش از روی حکمت و صلاح است، و دست عقول جزئیة محدوده بشر از دامن ادراک مصالح [کامنه] در تقدیرات الهیه کوتاه است(3). این مطلب در لسان همه جریان دارد و هر کس به اندازه سعه علم و عقلش برای آن برهانی اقامه کرده؛ ولی چون از حدّ قیل و قال تجاوز نکرده و به مرتبه قلب و حال نرسیده، لسان های اعتراض باز است و هر کس حظّ ایمانی ندارد، به لسانی تکذیب قول و برهان خود کند. فسادهای اخلاقی هم روی این زمینه است؛ آن کس که حسد می ورزد و زائل شدن نعمت غیر را آرزو کند و کینه صاحب نعمت را در دل دارد، بداند که ایمان ندارد که حق تعالی از روی صلاح تام این نعمت را نصیب او کرده و دست فهم ما از آن کوتاه است. و بداند که ایمان ندارد به عدل خدای تعالی و قسمت را عادلانه نمی داند. تو در اصول عقاید می گویی خدای تعالی عادل است، این جز لفظ چیز دیگر نیست؛ ایمان به عدل با حسد منافی است. تو اگر او را عادل می دانی، تقسیم او را هم عادلانه بدان. چنانچه در حدیث شریف فرمود: «حق تعالی می فرماید: "حسود رو برگردان است از قسمت هایی که بین بندگان کرده ام، و غضبناک است از نعمت های من"». قلب فطرتاً در مقابل قسمت عادلانه خاضع است و از جور و اعتساف فطرتاً گریزان و متنفر است. از فطرت های الهیه، که در کمون ذات بشر مخمّر است، حب عدل و خضوع در مقابل آن است، و بغض ظلم و عدم انقیاد در پیش آن است؛ اگر خلاف آن را دید، بداند در مقدمات نقصانی است. اگر ساخت از نعمت و معرض از قسمت شد، از آن است که آن را عادلانه نمی داند؛ بلکه، نعوذ باللّه، جائزانه می داند؛ نه این که قسمت را عادلانه می داند و از او معرض است و نقشه را مطابق نظام اتمّ و مصالح تامّه می داند و

ص: 129

-
- 1- - شرح المنظومة، ج 3، ص 610.
 - 2- ر.ك: الشفاء، الإلهیات، ص 414؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 2، ص 235؛ الحکمة المتعالیة، ج 7، ص 55 - 105.
 - 3- ر.ك: كشف المراد، ص 30، 305 و 306؛ گوهر مراد، ص 323.

غضبناك از اوست . هیئات که ایمان ما ناقص است و مطالب عقلی برهانی از حد عقل و ادراک به حد قلب وارد نشده . ایمان به گفتن و شنیدن و خواندن و بحث و قیل و قال نیست ؛ خلوص نیت می خواهد . خدا جو خدایاب است ؛ معارف طلب معارف جوست ؛ (مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا)(1) ، (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ)(2) .

فصل: در بیان علاج عملی حسد است

علاوه بر علاج علمی ، که شمه ای از آن ذکر شد ، علاج عملی نیز از برای این رذیله فضیحه است . و آن چنان است که با تکلف اظهار محبت کنی با محسود و ترتیب آثار آن را دهی ، و مقصودت از آن علاج مرض باطنی باشد . نفس تو را دعوت می کند که او را اذیت کن ، توهین کن ، دشمن داشته باش ، مفسد او و مساوی او را به تو عرضه می دارد ، تو به خلاف میل نفس به او ترحم کن و تجلیل و توقیر نما ؛ زبان را به ذکر خیر او وادار کن ؛ نیکویی های او را بر خود و بر دیگران عرضه دار ؛ صفات جمیله او را خاطر نشان خود کن . گرچه اینها که می کنی در اول امر با تکلف است ، از روی مجاز و غیر واقع است ، لیکن چون مقصود اصلاح نفس و برطرف کردن این نقص و رذیله است بالاخره به حقیقت نزدیک می شود و کم کم تکلف کم می شود و نفس عادی می شود و واقعیت پیدا می کند . لااقل به نفس عرضه دار و بفهمان که این شخص بنده خداست و شاید خداوند تعالی به او نظر لطف داشته که او را متنعّم کرده و اختصاص داده به خاصه نعم خود . خصوصاً اگر محسود اهل علم و دیانت باشد و حسد به واسطه آنها باشد ، که البته حسد ورزیدن به آنها قبیح تر و عداوت با آنها عاقبتش بدتر است . البته به نفس باید فهماند که اینها بندگان خاص خدا هستند که توفیق الهی شامل حالشان شده و

ص: 130

1- «هر کسی در این جهان نابینا بوده باشد ، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر خواهد بود» . (الإسراء (17) : 72)

2- «هر که خداوند برای او نوری قرار نداده ، هیچ نوری برای وی نیست» . (النور (24) : 40)

آنها را به این نعمت عظمی اختصاص داده . و این نعم باید محبت در نفس ایجاد کند نسبت به صاحبان آنها ؛ و باید انسان آنها را محترم دارد و خاضع نسبت به آنها باشد ؛ پس اگر دید که چیزهایی که باید موجب محبت و خضوع شود در نفس ضد آن بروز کرد ، بدانند که خیلی شقاوت به او چیره شده و ظلمت به باطن او غلبه کرده ؛ و حتماً در صدد اصلاح از طرق علمیه و عملیه برآید . و بدانند که اگر در صدد ایجاد محبت برآمد زود موفق می شود ؛ زیرا که نور محبت قاهر است بر ظلمت و کدورت ، و خدای تبارک و تعالی وعده فرموده که مجاهدان را هدایت کند(1) و آنها را به لطف خفی خود اعانت فرماید و توفیق عنایت نماید . إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَالْهُدَايَةِ .

فصل: در ذکر حدیث «رفع»

بدان که در بعضی از احادیث شریفه وارد شده که رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود که «برداشته شده است از امت من نُه چیز ، و از جمله آنها حسد است در صورتی که ظاهر نشود به دست یا زبان»(2) . البته امثال این حدیث شریف نباید مانع شود از جدیت در قلع این شجره خبیثه از نفس و پاک کردن روح را از این آتش ایمان سوز و آفت دین برانداز ؛ زیرا که کم اتفاق می افتد که این ماده فساد قدم به نفس بگذارد و در نفس تولید فسادهای گوناگون نکند و به هیچ نحو از او اثری ظاهر نگردد و ایمان انسان محفوظ بماند . با این که در احادیث صحیحیه وارد شده که این صفت ایمان را می خورد و آفت ایمان است(3) ، و خدای تعالی از صاحب آن برائت کرده و خود را از او و او را از خود نفی کرده . پس يك چنین امر بزرگی و فساد مهمی را که به واسطه آن همه چیز

ص: 131

1- - (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) ؛ «کسانی را که در راه ما جهاد می کنند به راه های خود هدایت کنیم» . (العنکبوت (29) : (69)

2- - الکافی ، ج 2 ، ص 463 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب ما رفع عن الأمة» ، حدیث 2 ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 370 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه» ، باب 56 ، حدیث 3 .

3- - ر . ك : صفحه 122 - 123 .

انسان در خطر است نباید انسان از او غفلت کند و به واسطه حدیث «رفع» مغرور گردد. پس، توجیدیت خود را بکن و شاخه های او را بزن و در صدد اصلاح باش و نگذار از او ترشچی در خارج بشود، آن وقت ریشه آن سست می شود و از نمو و ترقی می افتد. و اگر در بین ریاضت و اصلاح، مرگ در رسید، رحمت الهی شامل حالت می شود و با رحمت واسعه و برکت روحانیت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - مشمول عفو می شوی؛ و بارقه رحمانیه اگر بقیه ای از آن مانده باشد، می سوزاند و نفس را پاک و پاکیزه می کند.

و اما آنچه در روایت حمزة بن حرمان وارد است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَمْ يَدْخُجْ مِنْهَا نَبِيٌّ فَمَنْ دُونَهُ: التَّكْرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ وَالطَّيْرَةِ وَالْحَسَدِ، إِلَّا أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ»⁽¹⁾ یا آن که مبالغه فرموده اند و مقصود کثرت ابتلای به آن است؛ یا این که این ترکیب کنایه از کثرت ابتلاست، بدون آن که مقصود بالذات خود مضمون جمله باشد؛ یا آن که حسد را اعم از غبطه اراده فرمودند مجازاً؛ یا آن که میل زوال بعضی نعم از کفار را که استعمال می کنند در ترویج مذهب باطل خود، حسد نام نهاده اند، و الا از حسد به معنای حقیقی خودش انبیا و اولیا - علیهم السلام - پاک و پاکیزه اند؛ قلبی که آلوده به مساوی اخلاقی و قدارات باطنی شد، مورد وحی و الهام الهی نشود و مورد تجلیات ذاتی و صفاتی حق نگردد. پس، باید یا توجیهی از روایت شود به نحوی که ذکر شد، یا به نحو دیگر، یا رد علمش به قائلش - صلوات الله علیه - شود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأً.

ص: 132

1- - از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که: «سه چیز است که هیچ پیامبر و پابین تر از او از آن رهایی نیافتند: اندیشیدن در وسوسه در خلق، و فال بد زدن، و حسد ورزیدن جز آن که مؤمن به حسد خود کار نمی کند». (الکافی، ج 8، ص 108، حدیث 86؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 366، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب 55، حدیث 8)

حدیث ششم [حُبّ دنیا]

الحدیث السادس: بالسَّندِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَعَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتْ أَمْرَهُ، وَلَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسِمَ لَهُ. وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ» (1).

ترجمه: «ابن ابی یعفور گوید که حضرت صادق - علیه السلام - گفت: کسی که صبح کند و شام کند و حال این که دنیا بزرگ ترین هم او باشد، قرار دهد خدا فقر را بین دو چشمش؛ و در هم کند کار او را؛ برخوردار نگردد از دنیا مگر آنچه قسمت شده است برای او. و کسی که صبح و شام کند در صورتی که آخرت بزرگ ترین هم او باشد، قرار دهد خدا بی نیازی را در دل او، و گرد آورد برای او کار او را».

حقیقت دنیا

شرح: بدان که از برای «دنیا» و «آخرت» اطلاعاتی است به حسب انظار ارباب علوم و میزان معارف و علوم آنها، که بحث از حقیقت آن به حسب اصطلاح علمی مهم به امر ما

ص: 133

1- - الکافی، ج 2، ص 319، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب حُبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 15. (نقل این حدیث مطابق با مرآة العقول (ج 10، ص 244، حدیث 15) و الوافی (ج 5، ص 896، حدیث 16) از کافی است)

نیست، و صرف همت در فهم اصطلاحات ورد و قبول و جرح و تعدیل بازدارد پیاده را ز سبیل (1). آنچه در این باب مهم است فهم دنیای مذمومه است که انسان طالب آخرت اگر بخواهد از آن احتراز کند، با خُبرت احتراز نماید. و آنچه اعانت کند انسان را در این سلوک راه نجات، و ما آن را ان شاء الله در ضمن چند فصل بیان می کنیم. و از خدای تعالی توفیق می طلبیم در سلوک این طریق.

فصل: بیان کلام مولانا مجلسی (ره) در حقیقت دنیای مذمومه

جناب محقق خبیر و محدث بی نظیر، مولانا مجلسی - علیه الرحمة - می فرماید: بدان آنچه از مجموع آیات و اخبار ظاهر می شود به حسب فهم ما، این است که دنیای مذمومه مرگب است از يك اموری که انسان را باز دارد از طاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت. پس دنیا و آخرت با هم متقابل اند. هر چه باعث رضای خدای سبحان و قرب او شود، از آخرت است اگر چه به حسب ظاهر از دنیا باشد؛ مثل تجارات و زراعات و صناعاتی که مقصود از آنها معیشت عیال باشد برای اطاعت امر خدا، و صرف کردن آنها در مصارف خیریه و اعانت کردن به محتاجان و صدقات و بازایستادن از سؤال از مردم، و غیر آن؛ و اینها همه از آخرت است، گرچه مردم آن را از دنیا دانند. و ریاضات مبتدعه و اعمال ریائی، گرچه با تزهّد و انواع مشقت باشد، از دنیاست؛ زیرا که باعث دوری از خدا شود و قرب به سوی او نیاورد؛ مثل اعمال کفار و مخالفان (2)، انتهی.

و از یکی از محققان (3) نقل فرماید که دنیا و آخرت تو عبارت است از دو حالت از حالات قلب تو: آنچه نزدیک است و قبل از مردن، نامش دنیاست، و آنچه بعد از این آید

ص: 134

1- - مصرع دوم این بیت است که: «خواب نوشین بامداد رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل». (کلیات سعدی، ص 5، دیباچه گلستان)

2- - بحار الأنوار، ج 70، ص 63؛ مرآة العقول، ج 8، ص 283.

3- - إحياء علوم الدين، ج 3، ص 321.

و پس از مردن است، نامش آخرت است. پس آنچه از برای تو در آن حظ و نصیب و شهوت و لذت است قبل از موت، آن دنیا است در حق تو (1).

فقیر گوید که می توان گفت که دنیا گاهی گفته می شود به نشئه نازله وجود که دار تصرّم و تغییر و مجاز است؛ و آخرت به رجوع از این نشئه به ملکوت و باطن خود که دار ثبوت و خلود و قرار است. و این نشئه از برای هر نفسی از نفوس و شخصی از اشخاص متحقق است. بالجمله، از برای هر موجودی مقام ظهور و مُلك و شهودی است، و آن مرتبه نازله دنیاویّه آن است؛ و مقام بطون و ملکوت و غیبی است، و آن نشئه صاعده اخرویّه آن است. و این نشئه نازله دنیاویّه گرچه خود بذاته ناقص و اخیره مراتب وجود است ولی چون مهد تربیت نفوس قدسیه و دارالتحصیل مقامات عالیّه و مزرعه آخرت است، از احسن مشاهد وجودیه و اعز نشآت و مغتنم ترین عوالم است پیش اولیا و اهل سلوک آخرت. و اگر این مواد ملکیه و تغییرات و حرکات جوهریه طبیعیّه و ارادیه نبود و خدای تعالی مسلط نکرده بود بر این نشئه تبدلات و تصرّمات را،

احدی از نفوس ناقصه به حد کمال موعود خود و دار قرار و ثبات خود نمی رسید، و نقص کلی در ملك و ملکوت وارد می شد. و آنچه در لسان قرآن و احادیث وارد شده از مذمت این عالم در حقیقت به خود او رجوع نمی کند، به حسب نوع و اکثریت؛ بلکه به توجه به آن به علاقه قلبیه و محبت به آن رجوع می کند.

پس، معلوم شد که از برای انسان دو دنیا است: یکی ممدوح و یکی مذموم. آنچه ممدوح است، حصول در این نشئه که دارالتربیه و دارالتحصیل و محل تجارت مقامات و اکتساب کمالات و تهیه زندگانی سعادت مند ابدی است که بدون ورود در این جا امکان پذیر نیست. چنانچه حضرت مولی الموحّدین و امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - در یکی از خطبه های خود می فرماید - پس از آن که شنید از يك نفر که ذم دنیا می کند - : «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا؛ وَدَارٌ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا؛ وَدَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا؛ مَسْجِدٌ أَحْبَبَاءِ اللَّهِ وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَمَهْبِطٌ وَحْيِ اللَّهِ وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

ص: 135

اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ ..» (1) و قول خدای تعالی: (وَلِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ) (2). به حسب روایت عیاشی (3) از حضرت باقر - علیه السلام - تفسیر به «دنیا» شده است (4).

پس، عالم مُلک، که مظهر جمال و جلال است و حضرت شهادت مطلقه است، به يك معنا مذمتی ندارد و آنچه مذموم است دنیای خود انسان است، به معنی وجهه قلب به طبیعت و دلبستگی و محبت آن است که آن منشأ تمام مفسد و خطاهای قلبی و قلبی است.

چنانچه در کافی شریف از جناب صادق - علیه السلام - حدیث می کند: قال علیه السلام: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا» (5). و عن أبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا ذَنْبَانِ صَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوْلَاهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا، بِأَسْرَعِ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ» (6).

پس، تعلق قلب و محبت دنیا عبارت از دنیای مذموم است؛ و هر چه دلبستگی به آن زیادتر باشد، حجاب بین انسان و دار کرامت او و پرده مابین قلب و حق بیشتر و

ص: 136

1- «همانا دنیا سرای راستی است برای آن که با آن از در راستی درآید؛ و سرای دُرستی است برای کسی که آن را دریابد؛ و سرای بی نیازی است برای کسی که از آن توشه برگیرد؛ و سرای پند است برای کسی که از آن پند گیرد. دنیا سجده گاه دوستداران خدا، و نمازخانه فرشتگان خدا، و جای فرود وحی خدا و بازار یاران خدا است که در آن رحمت الهی را به دست آورند و بهشت را سود برند». (نهج البلاغه، ص 493، حکمت 131)

2- «چه نیکو است جایگاه پرهیزگاران». (النحل (16): 30)

3- ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی تمیمی از بزرگان علمای شیعه و از استوانه های حدیث و تفسیر روایی در اواخر قرن سوم هجری است. محدّثین بزرگی چون شیخ کشّی صاحب رجال و شیخ جعفر بن محمد عیاشی فرزندش از او روایت کرده اند. آثار بسیاری دارد، شیخ طوسی آثار او را افزون از 200 شمرده است، از آثار اوست: کتاب التفسیر، کتاب الصّلاة، کتاب الطّب، کتاب معرفة الناقلين، کتاب الغيبة.

4- عن ابن مسكان، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: (وَلِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ)، قال: «الدنيا». (تفسير العیاشی، ج 2، ص 258، حدیث 24)

5- «دنیا دوستی منشأ هر گناه است». (الكافي، ج 2، ص 315، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 1)

6- الكافي، ج 2، ص 315، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 3.

غلیظ تر شود. و آنچه در بعضی از احادیث شریفه است که از برای خدا هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت (1)، «حجاب های ظلمانی» تواند همین تعلقات قلبیه باشد به دنیا. و هر قدر تعلقات بیشتر باشد، حجاب ها زیادتر است. و هر چه تعلق شدیدتر باشد، حجاب غلیظ تر و خرق آن مشکل تر است.

فصل: در بیان سبب زیاد شدن حب دنیا

بدان که انسان چون ولیده همین عالم طبیعت است و مادر او همین دنیاست و اولاد این آب و خاک است، حب این دنیا در قلبش از اول نشو و نما مغروس است؛ و هر چه بزرگ تر شود، این محبت در دل او نمو می کند. و به واسطه این قوای شهویه و آلات التذایه که خداوند به او مرحمت فرموده برای حفظ شخص و نوع، محبت او روزافزون شود و دل بستگی او رو به ازدیاد گذارد. و چون این عالم را محل التذایات و تعیشات خود

می پندارد و مردن را اسباب انقطاع از آنها می داند، و اگر به حسب برهان حکما یا اخبار انبیا - صلوات الله علیهم - عقیده مند به عالم آخرت شده باشد و به کیفیات و حیات و کمالات آن، قلبش باز از آن بی خبر است و قبول ننموده، چه رسد به آن که به مقام اطمینان رسیده باشد؛ لهذا حُبش به این عالم خیلی زیاد می شود.

و نیز چون فطرتاً انسان حب بقاء دارد و از فنا و زوال متنفر و گریزان است، و مردن را فنا گمان می کند، گرچه عقلش هم تصدیق کند که این عالم دارفنا و گذرگاه است و آن عالم باقی و سرمدی است، ولی عمده ورود در قلب است؛ بلکه مرتبه کمال آن اطمینان است؛ چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمان - علیه السلام - از حق تعالی مرتبه اطمینان را طلب کرد و به او مرحمت گردید (2). پس چون قلوب یا ایمان به آخرت ندارند،

ص: 137

1- - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ». (بحار الأنوار، ج 55، ص 45، ذیل حدیث 13)

2- - اشاره است به آیه مبارکه (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي)؛ «و آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، نشانم ده چگونه مردگان را زنده می کنی، گفت، مگر ایمان نیاوردی؟ گفت: آری ایمان دارم، اما برای این که دلم آرام گیرد». (البقرة (2): 260)

مثل قلوب ما گرچه تصدیق عقلی داریم، یا اطمینان ندارند، حب بقاء در این عالم را دارند و از مرگ و خروج از این نشئه گریزان اند. و اگر قلوب مطلع شوند که این عالم دنیا پست ترین عوالم است و دارفنا و زوال و تصرم و تغیر است و عالم هلاک و نقص است، و عوالم دیگر که بعد از موت است هر يك باقی و ابدی و دارکمال و ثبات و حیات و بهجت و سرور است، فطرتاً حب آن عالم را پیدا می کنند و از این عالم گریزان گردند. و اگر از این مقام بالا رود و به مقام شهود و وجدان رسد و صورت باطنیه این عالم را و علاقه به این عالم را [و صورت باطنیه آن عالم را] و علاقه به آن را ببیند، این عالم برای او سخت و ناگوار شود و تنفر از آن پیدا کند؛ و اشتیاق پیدا کند که از این محبس ظلمانی و غل و زنجیر زمان و تصرم خلاص شود.

چنانچه در کلمات اولیا اشاره به این معنا شده است: حضرت مولی الموالی می فرماید: «وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ»⁽¹⁾. «به خدا قسم که پسر ابوطالب مأنوس تر است به مردن از بچه به پستان مادرش». زیرا که آن سرور حقیقت این عالم را مشاهده کرده به چشم ولایت، و جوار رحمت حق تعالی را به هر دو عالم ندهد. و اگر به واسطه مصالحی نبود، در این محبس ظلمانی طبیعت نفوس طاهره آنها لحظه ای توقف نمی کرد. و خود وقوع در کثرت و نشئه ظهور و اشتغال به تدبیرات ملکی، بلکه تأییدات ملکوتی، برای محبین و مجذوبین رنج و المی است که ما تصور آن را نمی توانیم کنیم.

بیشتر ناله اولیا از درد فراق و جدایی از محبوب است و کرامت او؛ چنانچه در مناجات های خود اشاره بدان کرده اند⁽²⁾؛ با این که آنها احتجاجات ملکی و ملکوتی را

ص: 138

1- - نهج البلاغه، ص 52، خطبه 5.

2- - مثلاً امیر المؤمنین علیه السلام در دعای «کمیل» می فرماید: «إِلَهِي وَرَبِّي فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»؛ «ای خدا و ای پروردگارم، گیرم که در عذابت شکیبایی نمایم چگونه در دوری ات شکیبیا باشم». (مصباح المتهجد، ص 586؛ إقبال الأعمال، ص 222)

نداشته اند و از جهنم طبیعت گذشته اند و آن خامده بوده و فروزان نبوده (1) و تعلقات عالم در آنها نبوده و قلوب آنها خطیئه طبیعی نداشته ، ولی وقوع در عالم طبیعت خود حظ طبیعی است ؛ و التذاذ قهری که در ملك حاصل می شد ، برای آنها ولو به مقدار خیلی کم هم باشد اسباب حجاب بوده . چنانچه از حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - منقول است که می فرمود : «لِيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً» (2) .

و شاید خطیئه حضرت آدم ابوالبشر ، همین توجه قهری به تدبیر ملك و احتیاج قهری به گندم و سایر امور طبیعی بوده ؛ و این از برای اولیاء خدا و مجذوبین خطیئه است . و اگر به آن جذبۀ الهیه حضرت آدم می ماند و وارد در ملك نمی شد ، این همه بساط رحمت در دنیا و آخرت بسط پیدا نمی کرد . از این مقام بگذرم . تا این اندازه هم از طور این اوراق خارج شدم .

فصل: در بیان تأثیر حظوظ دنیویه در قلب و مفساد آن

اشاره

بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می برد در قلب اثری از آن واقع می شود که آن تأثر از ملك و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا . و التذاذات هر چه بیشتر باشد قلب از آن بیشتر تأثر پیدا می کند و تعلق و حبش بیشتر می گردد ، تا آن که تمام وجهه قلب به دنیا و زخارف آن گردد . و این منشأ مفساد بسیاری است . تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است ؛ چنانچه در حدیث کافی گذشت (3) .

ص: 139

-
- 1- - اشاره است به حدیث : «جُرْ نَاهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ» ؛ «ما از آن گذر کردیم و خاموش بود» . (علم الیقین ، ج 2 ، ص 971)
 - 2- - «گاه دلم را کدورتی می پوشاند و من براستی که هر روز هفتاد بار از خداوند درخواست آمرزش می کنم» . (مستدرک الوسائل ، ج 5 ، ص 320 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب الذکر» باب 22 ، حدیث 2)
 - 3- - ر.ك: صفحه 136.

و از مفاسد بسیار بزرگ آن ، چنانچه حضرت شیخ عارف(1) ما - روحی فداه - می فرمودند ، آن است که اگر محبت دنیا صورت قلب انسان گردد و انس به او شدید شود ، در وقت مردن که برای او کشف شود که حق تعالی او را از محبوبش جدا می کند و مابین او و مطلوباتش افتراق می اندازد با سخطناک و بغض به او از دنیا برود . و این فرمایش کمرشکن باید انسان را خیلی بیدار کند که قلب خود را خیلی نگاه دارد . خدا نکند که انسان به ولی نعمت خود و مالک الملوک حقیقی سخطناک باشد که صورت این غضب و دشمنی را جز خدای تعالی کسی نمی داند .

و نیز شیخ بزرگوار ما - دام ظلّه - از پدر بزرگوار خود نقل کردند که در اواخر عمر وحشتناک بود از برای محبتی که به یکی از پسرهای خود داشت . و پس از اشتغال چندی به ریاضت از آن علاقه راحت شد و خشنود گردید و به دارسرور انتقال پیدا کرد - رضوان الله علیه - .

في الكافي يابى ناده عن طلحة بن زييد ، عن ابي عبد الله - عليه السلام - قال : «مثل الدنيا كمثل ماء البحر ، كلما شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتى يقتله»(2) . يعنى حضرت صادق - عليه السلام - فرمود : «مثل دنیا ، مثل آب دریاست ؛ هر چه تشنه از او بیاشامد ، تشنگی را زیادتر کند تا بکشد او را» . محبت دنیا انسان را منتهی به هلاکت ابدی می کند و ماده تمام ابتلائات و سیئات باطنی و ظاهری است .

و از جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منقول است که «درهم و دینار کسانی را که قبل از شما بودند کشتند ، و کُشندۀ شما هم آنهاست»(3) .

فرضاً که انسان مبتلای به معاصی دیگر نگردد - گرچه بعید بلکه محال عادی است - خود تعلق به دنیا و محبت به آن ، اسباب گرفتاری است ؛ بلکه میزان در طول کشیدن عالم قبر و برزخ همین تعلقات است . هر چه آنها کمتر باشد ، برزخ و قبر انسان

ص: 140

1- - مراد مرحوم آیت الله شاه آبادی است .

2- - الكافي ، ج 2 ، ص 136 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب ذم الدنيا والزهد فيها» ، حدیث 24 .

3- - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «إنَّ الدِّينَارَ وَالذَّهْرَمَ أَهْلَكَمَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَهُمَا مُهْلِكَاكُمْ» . (الكافي ، ج 2 ، ص 316 ،

«كتاب الإيمان والكفر» ، «باب حب الدنيا والحرص عليها» ، حدیث 6)

روشن تر و گشاده تر و مکث انسان در آن کمتر است ؛ و لهذا برای اولیاء خدا بیشتر از سه روز - چنانچه در بعضی روایات است - عالم قبر نیست ؛ آن هم برای همان علاقه طبیعی و تعلق جبلی است .

و از مفاسد حب دنیا و تعلق به آن این است که انسان را از مردن خائف کند . و این خوف ، که از محبت دنیا و علاقه قلبی به آن پیدا شود ، بسیار مذموم است ، و غیر از خوف از مرجع است که از صفات مؤمنین است . و عمده سختی مردن همین فشار رفع تعلقات و خوف از خود مرگ است .

جناب محقق بارع و مدقق بزرگ اسلام ، سیّد عظیم الشان داماد ، کرم الله وجهه ، در قبسات - که یکی از کتب کم نظیر است - در باب خود می فرماید : « لا تخافنک الموت ، فإنّ مرآته فی خوفه » (1) . « نترساند البته تو را مرگ ، زیرا که تلخی آن در ترسناکی از اوست » .

و از مفاسد بزرگ حب دنیا آن است که انسان را از ریاضات شرعیه و عبادات و مناسک باز دارد ، و جنبه طبیعت را قوت دهد و تعصّی نماید طبیعت از اطاعت روح ، و انقیاد آن را نکند و عزم انسانی را سست کند و اراده را ضعیف نماید ؛ با این که یکی از اسرار بزرگ عبادات و ریاضات شرعیه آن است که بدن و قوای طبیعیه و جنبه ملک تابع و منقاد روح گردد و اراده نفس در آنها کار کن شود و ملکوت نفس بر ملک غالب شود ، و به طوری روح دارای سلطنت و قدرت و نفوذ امر شود که به مجرد اراده بدن را به هر کار بخواهد وادار کند ، و از هر کار بخواهد بازدارد ؛ ملک بدن و قوای ظاهره مُلکیه تابع و مقهور و مسخّر ملکوت گردد به نحوی که بی مشقت و تکلف هر کاری را بخواهد انجام دهد . و یکی از فضائل و اسرار عبادات شاقّه و پرزحمت آن است که این مقصد از آنها بیشتر انجام گیرد ، و انسان به واسطه آنها دارای عزم می شود و بر طبیعت غالب می آید و بر ملک چیره می شود . و اگر اراده تام و تمام شود و عزم قوی و محکم گردد ، مثل مُلک بدن و قوای ظاهره و باطنه آن مثل ملائکه الله شود که عصیان خدا نکنند ؛ به

ص: 141

1- - عبارت قبسات چنین است : « لا تخافن موت البدن .. استهینوا بالموت ، فإنّ مرآته فی خوفه » . (القبسات ، ص 479)

هر چه آنها را امر فرماید اطاعت کنند(1)، و از هر چه نهی فرماید منتهی شوند، بدون آن که با تکلف و زحمت باشد. قوای مُلک انسان هم اگر مستخرّ روح شد، تکلف و زحمت از میان برخیزد و به راحتی مبدل گردد، و اقالیم سبعهٔ مُلک تسلیم ملکوت شود و همهٔ قوا عَمّال آن گردند.

و بدان ای عزیز که عزم و ارادهٔ قویّه در آن عالم خیلی لازم است و کارکن است. میزان یکی از مراتب بهشت، که از بهترین بهشت هاست، اراده و عزم است که انسان تا دارای ارادهٔ نافذ و عزم قوی نباشد، دارای آن بهشت و مقام عالی نشود. در حدیث است که وقتی اهل بهشت در آن مستقر گردند، يك مرقومه از ساحت قدس الهی - جَلّت عظمته - صادر گردد برای آنها به این مضمون: «این کتاب از زندهٔ پایدار جاویدان است

به سوی زندهٔ پایدار جاویدان. من چنانم که به هر چه بفرمایم بشو می شود؛ تو را نیز امروز چنان کردم که به هر چه امر کنی بشود می شود»(2).

ملاحظه کن این چه مقامی و سلطنتی است، و این چه قدرتی است الهی که ارادهٔ او مظهر ارادهٔ الله شود: معدومات را لباس وجود دهد. از تمام جنّات جسمانی، این قدرت و نفوذ اراده بهتر و بالاتر است. و معلوم است این مرقومه عبث و جزاف رقم نشود. کسی که اراده اش تابع شهوات حیوانی باشد و عزمش مرده و خمود باشد به این مقام نرسد. کارهای حق تعالی از جزاف میراست: در این عالم از روی نظام و ترتیب اسباب و مسببات است، در آن عالم هم همین طور است. بلکه آن عالم اَلْبَیْقُ به نظام و اسباب و مسببات است. تمام نظام عالم آخرت از روی تناسبات و اسباب است: نفوذ اراده از این عالم باید تهیه شود؛ دنیا مزرعهٔ آخرت و مادهٔ همهٔ نعم بهشتی و نعم جهنمی است.

در بیان یکی از اسرار «أفضل الأعمال أحمرها»

پس، در هر يك از عبادات و مناسك شرعیه علاوه بر آن که خودش دارای صورت اخروی ملکوتی است، که به آن تعمیر بهشت جسمانی و قصور آن، تهیه غلمان و

ص: 142

1- - اشاره است به کریمه: (لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ). (التحریم (66): 6)

2- - ر. ک: صفحه 54.

حوران شود - چنانچه مطابق برهان و احادیث است(1) - همین طور در هر يك از عبادات اثری در نفس حاصل شود و کم کم تقویت اراده نفس کند و قدرت آن کامل گردد؛ و لهذا عبادات هر چه مشقت داشته باشد مرغوب است و «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»(2). مثلاً در زمستان سرد، شب از خواب ناز گذشتن و به عبادت حق تعالی قیام کردن روح را بر قوای بدن چیره می کند و اراده را قوی می کند. و این در اول امر اگر قدری مشکل و ناگوار باشد، کم کم پس از اقدام، زحمت کم می شود و اطاعت بدن از نفس زیاد می شود؛ چنانچه می بینیم اهل آن بدون تکلف و زحمت قیام می کنند. و این که ما تنبلی می کنیم و بر ما مشکل و شاق است، برای آن است که اقدام نمی کنیم؛ اگر چند مرتبه اقدام کنیم، کم کم زحمت مبدل به راحت می شود. بلکه اهل آن، التذاذ از آن می برند بیشتر از آن التذاذی که ما از مشتهیات دنیایی می بریم؛ پس به اقدام نفس عادی می شود والخیر عادة(3).

و این عبادت چندین ثمره دارد: یکی آن که خود صورت عمل در آن عالم به قدری زیبا و جمیل است که نظیر آن در این عالم نیست و از تصور آن عاجزیم. و دیگر آن که نفس صاحب عزم و اقتدار می شود؛ و این نتایج کثیره دارد که یکی از آنها را شنیدید. و دیگر آن که انسان را کم کم مأنوس با ذکر و فکر و عبادت می کند. شاید مجاز به حقیقت نزدیک کند انسان را و توجه قلبی به مالک الملوك شود و محبت به جمال محبوب حقیقی پیدا شود و محبت قلب و تعلق آن از دنیا و آخرت کم گردد. شاید اگر جذبۀ ربوبی پیدا شود و حالتی دست دهد، نکته حقیقی عبادت و سر واقعی تذکر و تفکر حاصل آید، و هر دو عالم از نظر افتد و جلوه دوست غبار دویینی را از دل بزدايد. و جز خدا کسی نمی داند که با همچو بنده ای خدا چه کرامت کند. و چنانچه در ریاضات شرعی و عبادات و مناسک و ترك مشتهیات، عزم قوت گیرد و انسان صاحب عزم و اراده شود، در

ص: 143

1- ر. ك: صفحه 402.

2- «برترین کارها سخت ترین آنهاست». (بحار الأنوار، ج 67، ص 191، ذیل حدیث 2)

3- تحف العقول، ص 86؛ عدّة الداعي، ص 239؛ كنز العمال، ج 10، ص 142، حدیث 28722.

معاصی طبیعت غلبه کند و عزم و اراده انسان ناقص شود . چنانچه شمه ای از آن سابق ذکر شد .

فصل: فطرت کمال طلبی انسان

پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبلت ذاتی عاشق کمال تام مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی الاطلاق و کامل من جمیع الوجوه است ؛ و این از فطرت های الهیه است که خداوند تبارک و تعالی مفسور کرده است بنی نوع انسان را بر آن ؛ و به این حب کمال ، اداره ملک و ملکوت گردد و اسباب وصول عشاق کمال مطلق شود ، ولی هر کسی به حسب حال و مقام خود تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن گردد :

اهل آخرت تشخیص کمال را در مقامات و درجات آخرت داده قلوبشان متوجه آنهاست .

و اهل الله در جمال حق کمال و در کمال او جمال را یافته (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) (1) . گویند ، و «لِي مَعَ اللَّهِ حَالٌ» (2) فرمایند ، و حب وصال و عشق جمال او را دارند .

و اهل دنیا چون تشخیص داده اند که کمال در لذایذ دنیاست و جمال دنیا در چشم آنها زینت یافته ، فطرتاً متوجه آن شدند ؛ ولیکن با همه وصف ، چون توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق متعلق است و سایر تعلقات ، عرضی و از قبیل خطا در تطبیق است ، هر چه انسان از ملک و ملکوت دارا شود و هر چه کمالات نفسانی یا کنوز دنیایی یا سلطنت و ریاست پیدا کند ، اشتیاقش روزافزون گردد و آتش عشقش افروخته گردد . مثلاً نفس صاحب شهوت هر چه مشتتهای برای او زیادتیر گردد تعلق قلبش به

ص: 144

1- - «رو به سوی آن کردم که آسمان ها و زمین را آفرید» . (الأنعام (6) : 79)

2- - ر . ك : حدیث 27 ، صفحه 482.

مشتهیات دیگری که در دسترس او نیست بیشتر شود و آتش اشتیاقش شعله ورتر گردد. و همین طور نفس ریاست طلب اگر قطری را در زیر پرچم اقتدار درآورد، متوجه قطر دیگر گردد، و اگر تمام کره زمین را در تحت سلطنت درآورد، میل آن کند که پرواز به کرات دیگر کند و آنها را متصرف شود، ولی بیچاره نمی داند فطرت چیز دیگر را طالب است. عشق جبلی فطری متعلق به محبوب مطلق است. تمام حرکات جوهری و طبیعی و ارادی و جمیع توجهات قلبی و تمایلات نفسانی به جمال زیبای جمیل علی الاطلاق است و خود آنها نمی دانند، و این محبت و اشتیاق و عشق را، که بُراق معراج و رُفرف وصول است، در غیر مورد خود صرف می کنند و آن را تحدید و تقیید بی جا می نمایند.

بالجمله، از مقصود اصلی خود دور افتادیم، منظور این است که انسان چون قلباً متوجه به کمال مطلق است، هر چه از زخارف دنیا را جمع آوری کند تعلق قلبش بیشتر می شود. و چون تشخیص داده که دنیا و زخارف آن کمال است، حرصش رو به ازدیاد گذارد و عشقش افزونتر شود و احتیاجش به دنیا بیشتر گردد و فقر و نیازمندی نصب عین او گردد. به عکس اهل آخرت، که توجه آنها از دنیا سلب شود، و هر چه توجه به عالم آخرت بیشتر کنند، میل آنها و توجه قلبی آنها به این عالم کمتر گردد، تا از تمام دنیا بی نیاز شوند و غنی در قلب آنها ظاهر گردد و عالم دنیا و زخارف آن را ناچیز شمارند. چنانچه اهل الله از هر دو عالم مستغنی هستند و از هر دو نشئه وارسته اند، و احتیاج آنها فقط به غنی علی الاطلاق است و جلوه غنی بالذات صورت قلب آنها شده است؛ هَنِئاً لَهُمْ (1).

پس مضمون حدیث شریف اشاره تواند بود به این که شرح داده شد که می فرماید: «کسی که صبح و شام کند و دنیا بزرگ ترین هم او باشد، قرار دهد خداوند فقر را بین دو چشمش. و کسی که صبح و شام کند و آخرت بزرگ ترین هم او باشد، قرار دهد خداوند غنی را در قلب او».

ص: 145

معلوم است کسی که توجه قلبش به آخرت باشد، امور دنیا و کارهای صعب او در نظرش حقیر و سهل شود؛ و این دنیا را متصرم و متغیر و عبورگاه خود و متجر و دارالتربیه خود داند و به هیچ یک از سختی و خوشی آن اعتنا نکند، و احتیاجات او کم گردد و افتقارش به امور دنیا و به مردم آن کم شود؛ بلکه به جایی رسد که بی احتیاج شود؛ پس امورش جمع شود و تنظیم در کارش پیدا شود و غنای ذاتی و قلبی پیدا کند. پس، هر چه به این عالم به نظر عظمت و محبت نگاه کنی و قلبت علاقه مند به آن شود به حسب مراتب محبت، احتیاجات زیاد شود و فقر در باطن و ظاهر تو نمایان شود، و امورت مشتت و درهم شود و قلبت متزلزل و غمناک و خائف شود، و امورت بر وفق دل خواه انجام نگیرد، و آرزو و حرصت روزافزون گردد و غم و حسرت بر تو چیره شود و یأس و حیرت در دلت جایگزین گردد. چنانچه در حدیث شریف به بعضی از این معانی اشاره فرموده.

روي في الكافي بإسنادِهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ قُرْطٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ كَثُرَتْ تَبَاكُهُ بِالدُّنْيَا، كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ فِرَاقِهَا» (1).

وَعَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا، تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: هُمْ لَا يَقْنَى، وَأَمَلٍ لَا يُدْرِكُ، وَرَجَاءٍ لَا يُنَالُ» (2). یعنی «کسی که تعلق داشته باشد دلش به دنیا، تعلق پیدا کند قلبش به سه چیز: اندوهی بی زوال؛ و آرزویی که به او رسیده نشود؛ و امیدی که به او نائل نشود».

و اما اهل آخرت هر چه به دار کرامت حق نزدیک شوند، قلبشان مسرور و مطمئن شود، و از دنیا و مافیها منصرف و گریزان و متنفر گردند. و اگر خدای تعالی برای آنها آجال معینه قرار نداده بود، لحظه ای در این دنیا نمی ماندند؛ چنانچه حضرت

ص: 146

1- - در کافی با سند خود از حفص بن قرط از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «هر کس بیشتر به دنیا درآویزد، به هنگام جدایی از آن افسوس او بیشتر خواهد بود». (الکافی، ج 2، ص 320، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب حبّ الدنیا و الحرص علیها»، حدیث 16)

2- - الکافی، ج 2، ص 320، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب حبّ الدنیا و الحرص علیها»، حدیث 17.

مولی الموحدین می فرماید(1): پس آنها در این عالم مثل اهل این جا در رنج و تعب نیستند و در آخرت مستغرق بحار رحمت حق اند .
جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِنْهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (2) .

پس ای عزیز ، اکنون که مفاسد این علقه و محبت را متذکر شدی و دانستی که انسان را این محبت به هلاکت دچار می کند و ایمان انسان را از دست او می گیرد و دنیا و آخرت انسان را درهم و آشفته می کند ، دامن همت به کمر زن و هر قدر توانی بستگی دل را از این دنیا کم کن و ریشه محبت را سست کن ، و این زندگی چند روزه را ناچیز شمار و این نعمت های مشوب به نقتم و رنج و الم را حقیر دان ، و از خدای تعالی توفیق بخواه که تو را کمک کند و از این رنج و محنت خلاصی دهد و دل تو را مأنوس به دار کرامت خود کند . (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى (3) .

ص: 147

1- - علی علیه السلام در خطبه همّام می فرماید : «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ سَوْفًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ» ؛ اگر نبود مهلتی که خداوند برای آنها قرار داده بود از شوق ثواب و ترس از عذاب چشم بر هم زدنی جان هایشان در بدن هایشان قرار نمی گرفت . (نهج البلاغه ، ص 303 ، خطبه 193)

2- - «ان شاء الله خداوند ما و شما را در زمره آنان قرار دهد» .

3- - «آنچه نزد خداوند است بهتر و پایدارتر است» . (القصص (28) : 60 ؛ الشوری (42) : 36)

حدیث هفتم [غضب]

الحدیث السابع: بالسَّنَدِ الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ» (1).

ترجمه: «داود پسر فرقد گوید: حضرت صادق - علیه السلام - گفت: "خشم کلید همه شرهاست"».

شرح: محقق کبیر، احمد بن محمد، معروف به ابن مسکویه (2)، در کتاب طهارة الأعراق، که از کتب نفیس کم نظیر است در نیکویی ترتیب و حسن بیان، چیزی می فرماید که حاصل ترجمه اش قریب به این مضمون است:

کلام ابن مسکویه در غضب

کلام ابن مسکویه در تعریف غضب: «غضب در حقیقت عبارت از حرکتی است نفسانی که به واسطه آن جوشش در خون قلب حادث شود برای شهوت انتقام، پس وقتی که این حرکت سخت شود آتش غضب را فروزان کند و برافروخته نماید و متمکن

ص: 149

1- - الکافی، ج 2، ص 303، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث 3؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 358، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 53، حدیث 3.

2- - احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه (330-421 ق)، فیلسوف و پزشک نامور اسلامی که در طب علمی و عملی و لغت و ادب و فنون شعر و کتابت و منطق و ریاضیات و به ویژه در علم اخلاق شهرت بسیار داشت از آثار اوست: ترتیب السعادة، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، جاویدان خرد، آداب الفرس و الهند، تجارب الأمم و تعاقب الهمم.

کند جوشش خون قلب را در آن ، و پر کند شریان ها و دماغ را از يك دود تاریک مضطربی که به واسطه آن حال عقل بد و ناچیز شود و کار او ضعیف شود . و مثل انسان در این هنگام ، چنانچه حکما گویند ، مثل غاری شود که در او آتش افروزند و پر گردد از شعله ، و محبوس و مختنق گردد در آن دود و اشتعال آتش ، و بپا خیزد نفیر آن و بلند شود نایره و صدای آن از شدت اشتعال ؛ پس سخت شود علاج آن و مشکل گردد خاموش نمودن آن ، و چنان شود که هر چه بر وی افکنند که او را فرو نشانند ، خود او نیز جزء آن شود و بر ماده آن افزایش و سبب ازدیاد شود . پس ، از این سبب است که انسان در این حال کور شود از رشد و هدایت ، و کر گردد از موعظه و پند ؛ بلکه موعظه در این حال سبب ازدیاد در غضب شود و مایه شعله و نایره آن گردد ؛ و از برای این شخص راه چاره ای در این حال نیست . پس از آن فرماید : «و اما بقراط(1) گوید که من از کشتی که دچار بادهای و طوفان های سخت شود و متلاطم کند آن را موج های دریا و بیندازد آن را در لجه هایی که در آن کوه های دریایی است امیدوارترم از شخص غضبناک برافروخته ؛ زیرا که کشتی را در این حال ملاحان با لطایف الحیل نجات دهند ، و اما نفس وقتی آتش غضبش شعله ور گردید امید حيله برای او نیست البته ؛ زیرا که هر چه حيله به خرج بری ، از قبیل موعظ و نصایح ، و هر چه با او فروتنی کنی و زاری نمایی ، بر شعله و مایه آن افزاید»(2) .

فصل: در بیان فواید قوه غضبیه

بدان که قوه غضبیه یکی از نعم بزرگ الهی است که به واسطه آن تعمیر دنیا و آخرت شود ، و با آن حفظ بقای شخص و نوع و نظام عایله گردد ، و مدخلیت عظیم در

ص: 150

1- - بقراط (460-377 ق . م .) در جزیره ای در یونان ، به دنیا آمد . وی از مشهورترین پزشکان و فیلسوفان قدیم است . او برای امراض دو منشأ غذا و هوا قائل بود .

2- - تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق ، ص 164 - 165 .

تشکیل مدینه فاضله و نظام جامعه دارد. اگر این قوه شریفه در حیوان نبود، از ناملایمات طبیعت دفاع نمی کرد و دست خوش زوال و اضمحلال می گردید. و اگر در انسان نبود، علاوه بر این، از بسیاری از کمالات و ترقیات باز می ماند. بلکه حد تقریط و نقص از حال اعتدال نیز از مذاّم اخلاق و تقایص ملکات شمرده شود که بر آن مفاسدی بسیار و معایبی بی شمار مترتب گردد؛ از قبیل ترس و ضعف و سستی و تنبلی و طمع و کم صبری و قلت ثبات - در مواردی که لازم است - و راحت طلبی و خمودی و زیر بار رفتن و انظلام و رضای به رذائل و فضایح که پیش آید برای خود یا عایله اش و بی غیرتی و کم همتی. خدای تعالی در صفت مؤمنین فرماید: (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (1).

اداره امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینی و عقلیه نشود جز در سایه قوه شریفه غضبیه؛ پس آنها که گمان کردند کشتن قوه غضب و خاموش کردن آن از کمالات و معارج نفس است، خود خطایی بزرگ و خطیئه عظیمه ای کردند و از حد کمال و مقام اعتدال غافل اند. بیچاره ها ندانند که خدای تبارک و تعالی در جمیع سلسله حیوانات این قوه شریفه را عبث خلق نفرموده و در بنی آدم این قوه را سرمایه زندگانی ملکی و ملکوتی و مفتاح خیرات و برکات قرار داده.

جهاد با اعداء دین و حفظ نظام عایله بشر و ذبّ از جان و مال و ناموس و سایر نوامیس الهیه، و جهاد با نفس که اعداء عدو انسان است (2) ، صورت نگیرد مگر به این قوه شریفه. حفظ تجاوزات و تعدیات و حدود و ثغور و دفع موزیات و مضرات از جامعه و شخص در زیر پرچم این قوه انجام گیرد. از این جهت است که حکما برای دفع خاموشی و خمودی آن علاج ها قرار دادند. و برای بیدار کردن و تحریک نمودن آن معالجات علمی و عملی است، از قبیل اقدام در امور مهمه هایله، و رفتن در میدان های جنگ، و در

ص: 151

1- «(مؤمنان) بر کافران سخت گیرند و با خود مهربان». (الفتح (48): 29)

2- اشاره است به حدیث: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»؛ «دشمن ترین دشمنان تو نفس تو است که میان دو پهلوی تو است» (عوالي اللآلی، ج 4، ص 118، حدیث 187؛ عدّة الداعي، ص 364)

موقع خود جهاد با اعدای خدا. حتی از بعضی از متفلسفین منقول است که در محل های خوفناک می رفت و توقف می کرد و نفس خود را در مخاطرات عظیمه می انداخت و سوار کشتی می شد در موقع تلاطم دریا، تا آن که نفسش از خوف نجات پیدا کند و از کسالت و سستی رهایی یابد(1).

در هر صورت، در باطن ذات انسان و حیوان قوه غضبیه موجود و مودوع است؛ الا آن که در بعضی خاموش و افسرده است، مثل آتشی که زیر خاکستر باشد. باید اگر انسان در خود حال خاموشی و سستی و بی غیرتی احساس کرد، با معالجه به ضد آن حال بیرون آید و نفس را در حال اعتدال درآورد، که آن شجاعت است که از ملکات فاضله و صفات حسنه است. که پس از این اشاره ای به آن می شود.

فصل: در بیان مذمت افراط در غضب

چنانچه حال تفریط و نقص از اعتدال از صفات رذیله و موجب فساد بسیاری است، که شمه ای از آن را شنیدی، همین طور حد افراط و تجاوز از حد اعتدال نیز از رذائل اخلاقی و موجب فسادهای بی شمار است. کفایت می کند در فساد آن حدیث شریف کافی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»(2). یعنی «از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: "غضب فاسد کند ایمان را، چنانچه فاسد کند سرکه عسل را"».

چه بسا باشد که انسان غضب کند و از شدت آن از دین خدا برگردد و نور ایمان را خاموش کند و ظلمت غضب و آتش آن، عقاید حقّه را بسوزاند؛ بلکه کفر جحودی پیدا

ص: 152

1- تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص 173.

2- الکافی، ج 2، ص 302، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الغضب»، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 358، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 53، حدیث 2.

کند و او را به هلاکت ابدی رساند؛ و در وقتی تنبه پیدا کند که پشیمانی سودی ندارد. و تواند بود که همین آتش غضب که در قلب بروز کند- و آن «جَمْرَةُ شَيْطَانٍ» است، چنانچه حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرماید: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ» (1). یعنی «همانا این غضب برقه آتشی است از شیطان که فروخته شود در قلب پسر آدم». - صورتش در آن عالم صورت آتش غضب الهی باشد. چنانچه حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرماید در حدیث شریف کافی: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ فِيمَا نَجَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهٖ مُوسَى : يَا مُوسَى ، أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَتْكَ عَلَيْهِ أَكْفٌ عَنْكَ غَضَبِي» (2). یعنی «در تورات نوشته است، در ضمن اسراری که خدای تعالی به موسی فرمود: ای موسی، نگاه دار غضب خود را از کسی که تو را مسلط نمودم بر او، تا آن که نگه دارم از تو غضب خودم را». و بدان که هیچ آتشی از آتش غضب الهی دردناک تر نیست. چنانچه در حدیث وارد است که از حضرت عیسی بن مریم - علیهما السلام - حواریین او سؤال کردند: چه چیز از همه اشیا سخت تر است؟ فرمود: سخت ترین اشیا غضب خداست. گفتند: به چه چیز حفظ کنیم خود را از آن؟ فرمود: به آن که غضب نکنید (3).

پس، معلوم شد که غضب خدا از هر چیز سخت تر و شدیدتر است و آتش غضبش سوزنده تر است؛ و صورت غضب در این عالم صورت آتش غضب خداست در آن عالم. و چنانچه خود غضب از قلب بروز کند، شاید آتش غضب الهی، که مبدأ آن، غضب و سایر رذائل قلبیه است، از باطن قلب بروز کند و بر ظاهر سرایت کند و از

ص: 153

-
- 1- - الکافی، ج 2، ص 304، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث 12؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 361، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 53، حدیث 12.
- 2- - الکافی، ج 2، ص 303، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث 7؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 360، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 53، حدیث 10.
- 3- - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ؟ قَالَ: أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالُوا: بِمَا نَنْهَى غَضَبَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا». (وسائل الشیعة، ج 15، ص 362، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 53، حدیث 15)

مدارك ظاهره انسان، از قبیل چشم و گوش و زبان و غیر اینها، شعله های سخت دردناکش بیرون آید. بلکه خود این مدارك ابوابی است که به جانب آن جهنم گشاده شود، و آتش جهنم اعمال و دوزخ جسمانی آثار بر ظاهر بدن انسان احاطه کند و رو به باطن رود. پس، انسان بین این دو جهنم، که یکی از باطن قلب بروز کرده و نایره و شعله اش از طریق ام الدماغ به ملك بدن وارد گردد، و دیگری صورت قبایح اعمال و تجسم افعال است و از ظاهر رو به باطن تصاعد کند، در فشار و عذاب است. و خدای تبارك و تعالی می داند که این چه فشاری و چه زحمتی است غیر از سوختن و گداختن.

تو گمان می کنی احاطه جهنم مثل این احاطه هاست که تو تصور می کنی؟ احاطه این جا فقط به سطح ظاهر است، ولی احاطه آن جا به ظاهر و باطن و به سطوح و اعماق است.

و اگر خدای نخواست صورت غضب در انسان ملکه راسخه گردد که فصل اخیرش صورت غضب گردد، مصیبت افزون شود، و صورت برزخ و قیامت صورت سبوع است - آن هم سبوعی که در این عالم نظیر ندارد؛ زیرا که سبوعیت انسان را در این حال مقایسه

با هیچ يك از حیوانات نتوان کرد؛ همان طور که در جانب کمال احدی از موجودات هم ترازوی این اعجوبه دهر نیست، در جانب نقص و اتصاف به صفات رذیله و ملکات خسیسه نیز با او هیچ يك از موجودات در میزان مقایسه نیاید. (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (1) در شأن او وارد شده؛ (فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً) (2) درباره قلوب قاسیه بشر نازل گردیده است.

اینها که شنیدی شمه ای است از فساد این نایره سوزناك غضب در صورتی که از آن معاصی و مفسد دیگر بروز نکند - و خود آتش درونی ظلمانی در باطن درهم پیچیده و محبوس شود و مختنق شده اطفاء نور ایمان کند؛ چنانچه شعله مختنق به هم پیچیده و با دودهای ظلمانی ملتوی شده نور را منطفی و خاموش نماید - ولی خیلی بعید

ص: 154

1- «آنان چون چهارپایان اند، بلکه گمراه ترند». (الأعراف (7) : 179)

2- «دل هایتان چون سنگ یا سخت تر است». (البقرة (2) : 74)

است، بلکه عادتاً از جمله ممتنع است، که در حال شدت غضب و اشتعال نایره آن، انسان از سایر معاصی بلکه موبقات و مهلکات نجات پیدا کند. چه بسا به واسطه غضب يك دقیقه و شدت اشتعال این جمره ملعونه شیطانی انسان به پرتگاه های نیستی و هلاکت افتد: سَبَّ انبیا و مقدسات - نعوذ بالله - کند؛ قتل نفس مظلومه کند و هتك حرمت نماید، و دنیا و آخرت خود را به باد فنا دهد. چنانچه در حدیث شریف کافی است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ، وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ» (1). یعنی «حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که پدرم می فرمود: "چه چیز شدیدتر است از غضب؟ همانا مرد غضب می کند، پس قتل نفسی را که خدا حرام کرده می کند، و افترا به زن محصنه می زند"».

و بیشتر فتنه های بزرگ و کارهای فجیع در اثر غضب و اشتعال آن واقع شده. انسان در حال سلامت نفس باید خیلی خوفناک باشد از حال غضبناکی خود. و اگر دارای این آتش سوزان است، در وقتی که حالت سکونت از برای نفس است در صدد علاج برآید و با تفکر در مبادی آن و مفسد آن در حال اشتداد و آثار و مفسد آن در آخر امر بلکه خود را نجات دهد. فکر کند قوه ای را که خدای تعالی برای حفظ نظام عالم

و بقای نوع و شخص و ترتیب نظام عایله و تمشیت بنی الانسان و حفظ حدود و حقوق مرحمت فرموده، و در سایه آن باید نظام ظاهر و باطن و عالم غیب و شهادت اصلاح شود، اگر انسان در خلاف آن و بر ضد مطلوبات حق تعالی و خلاف مقاصد الهی صرف کند، چقدر خیانت کرده و مستحق چه ملامت ها و عقوبت هایی است. و چقدر ظلوم و جهول (2) است که رد امانت حق تعالی را نکرده، سهل است، او را صرف در راه عداوت و تحصیل غضب او کرده. معلوم است چنین شخصی امان از غضب الهی ندارد.

ص: 155

1- - الکافی، ج 2، ص 303، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث 4؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 359، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 53، حدیث 7.

2- - اشاره است به آیه معروف امانت: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا). (الأحزاب (33): 72)

پس از آن ، تفکر کند در مفسد اخلاقی و اعمالی که از غضب تولید شود ؛ و آثار این خلق ناهنجار است که هر يك ممکن است انسان را تا ابد مبتلا کند ، در دنیا گرفتار زحمت و بلیه نماید ، و در آخرت گرفتار عذاب و عقاب .

اما مفسد اخلاقی ، مثل کینه‌بندگان خدا که از این خُلق زاییده شود ؛ بلکه گاهی منتهی شود به کینه‌انبیا و اولیا ؛ بلکه کینه‌ ذات مقدس واجب الوجود و ولیّ النعم! و معلوم است قباح و فساد آن چقدر عظیم است . پناه می برم به خدای تعالی از شر نفس سرکش که اگر عنانش لحظه ای گسیخته شود ، انسان را به خاک مذلت می نشاند و به هلاکت ابد می کشاند . و مثل حسد ، که شمه ای از فضایح آن را در سابق شنیدی در شرح حدیث پنجم ؛ و غیر از اینها از مفسد دیگر .

و اما مفسد اعمالی ، پس محصور نیست . شاید در آن حال ، رده ای گوید ، یا سبّ انبیا و اولیا - نعوذ باللّٰه - کند ، یا هتک حرمت الهیه و خرق نوامیس محترمه نماید ، یا قتل نفوس زکیّه کند ، یا خانمان بیچاره ای را به خاک مذلت نشاند و نظام عایله ای را مختل کند ، و کشف اسرار و هتک استار نماید ، و دیگر از مفسد بی شمار که در حال فوران این آتش ایمان سوز خانمان خراب کُن انسان به آن مبتلا شود . پس این خلق را می توان گفت ام امراض نفسانیه و کلید هر شرّ است ؛ و در مقابل آن کظم غیظ و فرو نشاندن نایره غضب ، جوامع کلم و نقطه تمرکز محاسن و مجمع کرامات است . چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است :

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : أَتَى رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ بَدَوِيٌّ ، فَقَالَ : إِنِّي أَسْكُنُ الْبَادِيَةَ ، فَعَلَّمَنِي جَوَامِعَ الْكَلَامِ . فَقَالَ : أَمْرُكَ أَنْ لَا تَغْضَبَ ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْأَعْرَابِيُّ الْمَسْأَلَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، حَتَّى رَجَعَ الرَّجُلُ إِلَى نَفْسِهِ ، فَقَالَ : لَا أَسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَ هَذَا ؛ مَا أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِالْخَيْرِ . قَالَ : وَكَانَ أَبِي يَقُولُ : أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْذِفُ الْمُحْصَنَةَ» (1).

ص: 156

1- - الكافي ، ج 2 ، ص 303 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب الغضب» ، حدیث 4 ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 359 ، «كتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس» ، باب 53 ، حدیث 7 .

یعنی «حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: شنیدم پدرم می فرمود: مرد بیابان نشینی خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمد ، عرض کرد: "من ساکن بادیه هستم؛ تعلیم فرما مرا جوامع کلم را،" (یعنی چیزی که کم لفظ و دارای معانی بسیار باشد). پس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: "من امر می کنم تو را که غضب نکنی." پس شخص اعرابی پرسش خود را سه مرتبه تکرار کرد تا آن که رجوع به نفس خود کرد و گفت: بعد از این سؤال نمی کنم از چیزی؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امر نمی کند مرا مگر به خیر» . حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: «پدرم می فرمود: "چه چیز سخت تر از غضب است؟ همانا مرد غضب می کند پس می کشد کسی را که خداوند خون آن را حرام کرده و افترا به محصنه می بندد"» .

پس از آن که انسان عاقل در حال سکونت نفس و خاموشی غضب ملاحظه مفاسد آن و مصالح کظم غیظ را نمود، لازم است بر خود حتم کند که با هر قیمتی است و با هر رنجی و زحمتی ممکن است این آتش سوزان و نایره فروزان را از قلب خود فرو نشانند و دل خود را از ظلمت و کدورت آن صافی نماید. و این با قدری اقدام و برخلاف نفس و خواهش آن رفتار نمودن و تدبیر نمودن در عواقب امر و نصیحت نمودن نفس کاری است بس ممکن. چنانچه تمام اخلاق فاسده ملکات زشت را می توان از ساحت نفس خارج کرد، و جمیع محاسن و ملکات حسنه را می توان در قلب وارد کرد و روح را با آن متحلی نمود.

فصل: در بیان علاج غضب در حال اشتعال آن

از برای علاج غضب در حال اشتعال آن نیز علاج علمی و عملی است.

اما علمی، تفکر در این امور که ذکر شد، که آن نیز خود از طرق معالجات عملیه است در این حال.

اما عملی، پس عمده آن انصراف نفس است در اول پیدایش آن؛ چون این قوه مثل

آتش کم کم اشتعال پیدا می کند و رو به اشتداد می گذارد تا این که تنورش سوزان و نایره اش سخت فروزان شود و عنان را از دست انسان به کلی بگیرد و نور عقل و ایمان را خاموش کند و چراغ هدایت را یکسره منطفی نماید و انسان را بیچاره و ذلیل کند . باید انسان ملتفت باشد تا اشتعال آن زیاد نشده و نایره آن شدت پیدا نکرده ، خود را به وسایلی منصرف کند ؛ یا به رفتن از آن محلی که اسباب غضب در آن جا فراهم شده ؛ و یا به تغییر حال ؛ اگر نشسته است برخیزد ، و اگر ایستاده است بنشیند ؛ یا به ذکر خدای تعالی اشتغال پیدا کند - بلکه بعضی ذکر خدا را در حال غضب واجب دانند(1) ؛ و یا مشغول کارهای دیگر شود . در هر صورت ، ابتدای ظهور آن خیلی سهل است جلوگیری از آن . و این دو نتیجه دارد :

یکی آن که در آن حال نفس را ساکن کند و شعله غضب را فرو نشاند . و دیگر آن که سبب معالجه اساسی نفس شود . اگر چندی انسان مواظب حال خود باشد و با نفس چنین معامله کند ، به کلی حال تغییر پیدا می کند و رو به اعتدال می گذارد . و به بعض این معانی اشاره فرموده در احادیث شریفه کافی : **يَا سَادَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «إِنَّ هَذَا الْعَصَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ . وَإِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا غَضِبَ أَحْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَحَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ ، فَلْيَلِزِمِ الْأَرْضَ ؛ فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ» (2)** . یعنی «حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرمود : "همانا این غضب برقه آتشی از شیطان است که در قلب پسر آدم افروخته شود . و همانا یکی از شماها وقتی خشمناک شود ، چشمان او سرخ شود و رگ های گردن او باد کند ، و شیطان در او وارد شود . پس وقتی که ترسید یکی از شما آن را از خودش ، به زمین بچسبد و ملازم آن شود ، زیرا که پلیدی شیطان از او برود در این هنگام" .

ص: 158

-
- 1- - شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعة ذکر خدا را در حال غضب واجب دانسته است . (وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 364 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس» ، باب 84)
 - 2- - الکافی ، ج 2 ، ص 304 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب الغضب» ، حدیث 12 ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 360 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس» ، باب 53 ، حدیث 12 .

وَإِسْمَ نَادِهِ عَنْ مُيَسَّرٍ قَالَ: ذُكِرَ الْغَضَبُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرِضِي أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ. فَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ مِنْ قَوْمِهِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ، وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذِي رَحِمٍ فَلْيَدْنُ مِنْهُ فَلْيَمْسَهُ، فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مُسَّتْ سَكَتَتْ» (1). راوی گوید: «ذکر شد غضب خدمت حضرت باقر - علیه السلام - پس فرمود: "همانا مرد غضب می کند، پس راضی نشود هرگز تا داخل آتش شود. (یعنی غضب او فرو نشیند تا او را به آتش جهنم کشاند). پس هر مردی که غضب کرد بر قومی و حال آن که ایستاده است، فوراً بنشیند که همانا به زودی برود از او وسوسه شیطان، و هر مردی که غضب کند بر خویشاوندان خود، نزدیک او رود و او را مس کند، زیرا که رَحِمِ وقتی ممسوس شد به مثل خود، ساکن شود"».

و از این حدیث شریف دو علاج عملی استفاده شود برای حالِ ظهور غضب: یکی عمومی که آن نشستن و تغییر وضع دادن است چنانچه در حدیث دیگر است که اگر نشسته بود و غضب کرد برخیزد (2). و از طرق عامه منقول است که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - وقتی غضب می فرمود، اگر ایستاده بود می نشست، و اگر نشسته بود به پشت می خوابید، غضبش ساکن می شد (3). و دیگر علاج خصوصی راجع به ارحام که

ص: 159

1- - الکافی، ج 2، ص 302، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث 2؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 358، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 53، حدیث 4.

2- - عن أبي عبد الله عليه السلام عن أبيه عليهما السلام: «أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَهُ الْغَضَبُ، فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ حَتَّى مَا يَرِضِي أَبَدًا وَيَدْخُلُ بِذَلِكَ النَّارَ؛ وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ، فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ؛ وَإِنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَقُمْ»؛ «از ابو عبدالله، از پدرش علیه السلام روایت شده که نزد او سخنی از خشم به میان آمد، پس او گفت: بسا مردی که چنان خشمگین شود که هیچ گاه خشنود نگردد و به سبب آن به آتش درآید. و هر کس در حالی که ایستاده است خشمگین گردد بنشیند، که به راستی پلیدی شیطان از او خواهد رفت. و اگر نشسته باشد برخیزد». (مرآة العقول، ج 10، ص 146، شرح حدیث 2؛ الأملی، صدوق، ص 279، مجلس 54، حدیث 25)

3- - عن أبي هريرة قال: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ جَلَسَ وَإِذَا غَضِبَ وَهُوَ جَالِسٌ اضْطَجَعَ فَيَذْهَبُ غَيْظُهُ». (مرآة العقول، ج 10، ص 146؛ الجامع الصغير، ج 2، ص 343، حدیث 6752؛ كنز العمال، ج 7، ص 141، حدیث 18404)

اگر رَجَمی غضب کرد بر رحم خود، او را مَسّ کند غضبش می نشیند. اینها معالجهٔ شخص غضبناک از خودش.

و اما دیگران اگر بخواهند علاج او را کنند در حال ظهور غضب، اگر در اوّل امر باشد به يك نحوی از انحرای علمی و عملی که ذکر شد می توان او را علاج کرد. ولی اگر شدت کرد و اشتعال پیدا نمود، نصایح بر خلاف نتیجه دهد. و علاج آن بسیار در این حال مشکل است، مگر به تخویف کسی که از او حشمت برد. زیرا که ظهور غضب برای کسانی بشود که انسان خود را بر آنها غالب و چیره بیند یا لااقل قوه خود را با آن متساوی یابد. و اما بر کسانی که نفس حس غلبه آنها را کند غضب ظهور پیدا نکند، بلکه غلیان و جوشش خون قلب موجب يك اشتعال باطنی گردد، آن در باطن مختنق شود و محبوس گردد و حزن در قلب تولید شود. پس علاج حال شدت غضب و فوران آن کاری است بس دشوار و مشکل. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ.

فصل: در بیان علاج غضب است به قلع اسباب آن

از معالجات اساسی غضب قلع مادهٔ آن است به بر طرف کردن اسباب مهیجهٔ آن. و آن امور بسیاری است که ما بعضی از آن را که مناسب با این اوراق است ذکر می کنیم.

یکی از آنها حب نفس است که از آن حب مال و جاه و شرف و حب نفوذ اراده و بسط قدرت تولید شود؛ و اینها نوعاً اسباب هیجان آتش غضب شود. زیرا که انسان دارای این محبت ها به این امور خیلی اهمیت دهد و موقعیت اینها در قلبش بزرگ است؛ و اگر فی الجمله مزاحمتی در یکی از اینها برایش پیش آمد کند، و یا احتمال مزاحمت دهد، بيموقع غضب کند و جوش و خروش نماید، و متملك نفس خود نشود، و طمع و حرص و سایر مفسدات که از حب نفس و جاه در دل پیدا شده عنان را از دست او بگیرد و کارهای نفس را از جادهٔ عقل و شرع خارج کند. ولی اگر حبش شدید نباشد، به امور اهمیت کم دهد، و سکونت نفس و طمأنینهٔ حاصله از ترك حب جاه و شرف و سایر

شعبات آن نگذارد نفس بر خلاف رویه و عدالت قدمی گذارد . و انسان بی تکلف و زحمت در مقابل نامالایمات بردباری کند و عنان صبرش گسیخته نشود و بی موقع و بی اندازه غضب نکند . و اگر حب دنیا از دلش بیخ کن شود و قلع این ماده فاسده به کلی شود ، تمام مفسد نیز از قلب هجرت کند و تمام محاسن اخلاقی در مملکت روح وارد گردد .

و سبب دیگر از مهیجات غضب آن است که انسان غضب و مفسد حاصله از آن را ، که از اعظم قبايح و نقایص و رذائل است ، به واسطه جهل و نادانی کمال گمان کند و از محاسن شمرد ، چنانچه بعضی از جهال آنها را جوانمردی و شجاعت و شهامت و بزرگی دانند و از خود تعریف ها و توصیف ها کنند که ما چنین و چنان کردیم ، و شجاعت را ، که از اعظم صفات مؤمنین و از صفات حسنه است ، اشتباه به این رذیله مهلکه کردند .

اکنون باید دانست که شجاعت غیر از آن است و موجبات و مبادی و آثار و خواص آن غیر از این رذیله است . مبدأ شجاعت قوت نفس و طمأنینه آن و اعتدال و ایمان و قلت مبالات به زخارف دنیا و پست و بلند آن است . اما غضب از ضعف نفس و تزلزل آن و سستی ایمان و عدم اعتدال مزاج روح و محبت دنیا و اهمیت دادن به آن و خوف از دست رفتن لذایذ نفسانیه است . و لهذا این رذیله در زن ها بیشتر از مردها ، و در مریض ها

بیشتر از صحیح ها ، و در بچه ها بیشتر از بزرگ ها ، و در پیرها از جوان ها بیشتر است . و شجاعت عکس آن است . و کسانی که دارای رذائل اخلاقی هستند زودتر غضبناک شوند از کسانی که فضائل مآب اند ؛ چنانچه می بینیم بخیل زودتر و شدیدتر غضب کند اگر متعرض مال و منالش شوند از غیر او .

اینها راجع به مبادی و موجبات شجاعت و غضب . و اما در آثار نیز مختلف اند . شخص غضبناک در حال شدت و فوران غضب مثل دیوانه ها عنان عقلش گسیخته شده مثل حیوانات درنده بدون ملاحظه عواقب امور و بدون رویه و حکم عقل تهاجم کند و افعال و اطوار زشت و قبیح از او صادر شود ؛ متملك زبان و دست و پا و سایر اعضای خود نیست : چشم و لب و دهن را به طوری زشت و بدترکیب کند که اگر در آن حال آینه به دست او دهند از زشتی صورت خود خجل و شرمسار گردد . بعضی از صاحبان این

رذیله به حیوانات بی شعور، بلکه به جمادات، غضب کنند؛ هوا و زمین و برف و باد و باران و سایر حوادث را سب کنند اگر خلاف مطلوبات آنها جریان پیدا کند. گاهی بر قلم و کتاب و کاسه و کوزه غضب کنند، آنها را درهم شکنند یا پاره کنند. اما شخص شجاع در جمیع این امور به خلاف آن است. کارهایش از روی رویه و میزان عقل و طمأنینه نفس [است]. در موقع خود غضب می کند و در موقع خود حلم و بردباری کند؛ و هر چیز او را حرکت ندهد و به غضب نیاورد. و در موقع غضب به اندازه غضب کند و با تمیز و عقل انتقام کشد. می فهمد از که انتقام کشد و به چه اندازه و به چه کیفیت انتقام کند، و از که عفو و اغماض نماید. در وقت غضب عنان عقلش در دستش است و به حرف های زشت و اعمال ناهنجار مبادرت نکند. و کارهایش همه از روی میزان عقل و شرع و عدل و انصاف است؛ به طوری اقدام کند که در آخر کار پشیمان نشود.

پس، انسان آگاه نباید بین این خُلق، که یکی از اوصاف انبیا و اولیا و مؤمنین و از فضائل کمالات نفسانیه است، و دیگری، که از صفات شیطان و وسوسه خناس و رذائل نفسانیه و نقایص قلبیه است، فرق نگذارد و در اشتباه بیفتد. ولی حجاب جهل و نادانی و حجاب حب دنیا و نفس چشم و گوش انسان را می بندد و انسان را بیچاره و هلاک می کند.

و اسباب دیگری برای غضب ذکر کرده اند مثل عجب و افتخار و کبر و مرأ و لجاج و مزاح و غیر آن که تفصیل هر يك موجب طول مقام و مقال و ملالت حال گردد. و شاید بیشتر یا تمام آنها به این دو مبدأ و مطلب که ذکر کردیم برگشت کند، یا به واسطه و یا بلاواسطه. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ .

حدیث هشتم [عصبیت]

الحدیث الثامن: بِسَنَدِي الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ التَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ» (1).

ترجمه: «سکونی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کند که فرمود: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "کسی که بوده باشد در دل او دانه خردلی از عصبیت، برانگیزاند خدا او را روز قیامت با عرب های جاهلیت"».

شرح: «خردل» را در فرس قدیم «اسپندان» گویند؛ و در فارسی این زمان «خردل» گویند. و آن دوايي است معروف که خواص بسیار دارد، و از آن مشمّع سازند (2).

و «عصبی» کسی است که حمایت کند خویشاوندان خود را در ظلم. و «عصبه» آقرباء از جانب پدر است، زیرا که آنها احاطه کنند به او و او شدید شود به واسطه آنها.

ص: 163

1- - الکافي، ج 2، ص 308، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب العصبية»، حدیث 3؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 370، «كتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 57، حدیث 2.

2- - مشمّع: اندود شده با موم یا شمع. پارچه پنبه ای و نازک است که يك روی آن مقداری چسب آمیخته با ماده دارویی مالیده شده و در مقابل کمی گرما خاصیت چسبندگی بر روی جلد پیدا می کند، همین کلمه است که در تداول به صورت «مشمّا» درآمده است. (فرهنگ معین، ج 3، ص 4154)

و «عصبيت» و «تعصب» حمايت كردن و مدافعه نمودن است (1). اينها كه ذكر شد كلمات اهل لغت بود .

فقير گويد : عصبيت يکي از اخلاق باطنه نفسانيه است كه آثار آن مدافعه كردن و حمايت نمودن از خویشاوندان و مطلق متعلقان است ، چه تعلق ديني و مذهبي و مسلکي باشد ، يا تعلق وطني و آب و خاكي يا غير آن ، مثل تعلق شغلي و استاد و شاگردی و جز اينها . و اين از اخلاق فاسده و ملكات رذيله ای است كه منشأ بسياری از مفاسد اخلاقي و اعمالی گردد . و خود آن في نفسه مذموم است گرچه برای حق باشد ؛ يا در امر ديني باشد و منظور اظهار حق نباشد ، بلكه منظور غلبه خود يا هم مسلک خود يا بستگان خود باشد . اما اظهار حق و ترويج حقيقت و اثبات مطالب حقه و حمايت برای آن يا عصبيت نيست ، يا عصبيت مذمومه نيست . ميزان در امتياز اغراض و مقاصد و قدم نفس و شيطان و حق و رحمان است .

و به عبارت ديگر ، انسان در عصبيت هايي كه مي كشد و حمايت هايي كه مي كند از بستگان و متعلقان خود ، يا نظرش محض اظهار حق و اماتة باطل است ، اين عصبيت ممدوحه و حمايت از جانب حق و حقيقت است و از بهترين صفات كمال انساني و خلق انبيا و اوليا است ؛ و علامت آن ، آن است كه حق با هر طرف هست از آن طرف حمايت كند گرچه از متعلقان او نباشد ، بلكه از دشمنان او باشد . چنين شخصي از حمايت كنندگان حماي حقيقت و در زمره طرفداران فضيلت و حاميان مدينه فاضله به شمار آيد و عضو صالح جامعه و مصلح مفاسد جمعيت است . و اگر نفيست و قوميت او را تحريك كرد كه اگر باطلی هم از خویشاوندان و منسوبان خود ببيند با آنها همراهی كند و از آنها حمايت كند ، چنين شخصي دارای ملكة خبيثه عصبيت جاهليت است ، و از اعضاي فاسده جامعه و مفسد اخلاط صالحه است ، و در زمره اعراب جاهليت به شمار رود - و آنها يك دسته از عرب های بيابان نشين بودند قبل از اسلام در زمان غلبه ظلمت و جهالت و ناداني ؛ و در آنها اين خُلق زشت و ملكة ناهنجار كمال قوت را داشته . بلكه

ص: 164

1- - النهاية ، ابن اثير ، ج 3 ، ص 245 ؛ مرآة العقول ، ج 10 ، ص 173 .

در مطلق عرب - الاكسانی که به نور هدایت مهتدی هستند - این خلق بیشتر است از سایر طوایف . چنانچه در حدیث شریف از حضرت امیر - علیه السلام - منقول است که خداوند تعالی عذاب کند شش طایفه را به شش چیز : عرب را به عصبیت ؛ و دهقانان را به کبر ؛ و امیران را به ستم ؛ و فقیهان را به حسد ؛ و تاجران را به خیانت ؛ و اهل رستاق را به نادانی (1) .

فصل: در بیان مفاصد عصبیت است

از احادیث شریفه اهل بیت عصمت و طهارت استفاده شود که خُلق عصبیت از مهلکات و موبقات و موجب سوء عاقبت و خروج از ایمان است ، و آن از ذمائم اخلاق شیطان است .

کافی بِسَدِّ نَدِهِ الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبْقَ (2) الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ» (3) . یعنی «کسی که عصبیت کشد یا عصبیت کشیده شود ، گشاده شود ریسمان ایمان از گردن او» . یعنی از ایمان بیرون رود و سرخود گردد . و لابد متعصب له برای رضایت داشتن او به عمل متعصب با او در جزا شریک است ؛ چنانچه در حدیث است که کسی که راضی باشد به کار قومی ، از آنها به شمار آید (4) ؛ و الا اگر راضی نباشد و منزجر باشد از خُلق آنها مشمول حدیث شریف نیست .

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «مَنْ تَعَصَّبَ ، عَصَبَهُ اللَّهُ بِعَصَابَةٍ مِنَ النَّارِ» (5) . یعنی

ص: 165

-
- 1- - عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُعَذِّبُ سَيِّئَةً بِسَيِّئَةٍ : الْعُرْبَ بِالْعَصَبِيَّةِ ، وَالذَّهَاقِنَةَ بِالْكِبْرِ ، وَالْأُمْرَاءَ بِالْجَوْرِ ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ ، وَالتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ ، وَأَهْلَ الرُّسْتَقِ بِالْجَهْلِ» . (تحف العقول ، ص 220)
 - 2- - در بعضی از نسخه های کافی «ربقة» و در بعضی «ربق» آمده است . ر.ك: الكافي ، ج 3 ، ص 749 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب العصبية» ، حدیث 1 ، (طبع دار الحدیث) .
 - 3- - الكافي ، ج 2 ، ص 307 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب العصبية» ، حدیث 1 .
 - 4- - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال : «مَنْ رَضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» . (التفسير الكبير ، ج 2 ، ص 64)
 - 5- - الكافي ، ج 2 ، ص 308 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب العصبية» ، حدیث 4 .

«فرمود حضرت صادق علیه السلام: "کسی که عصبیت کشد، ببندد خدا بر سر او سربچی از آتش"» .

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَالَ: «لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرُ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ وَذَلِكَ حِينَ أَسَدٌ لَمْ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ» (1). یعنی «جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - فرمود: "داخل نشده است به بهشت حمیتی مگر حمیت حمزه بن عبدالمطلب؛ و آن در وقتی بود که اسلام آورد برای غضبی که کرد برای حمایت پیغمبر صلی الله علیه

و آله"» . و قضیه اسلام حضرت حمزه به چند طور نقل شده است (2) که از مقصد ما خارج است .

بالجمله ، معلوم است که ایمان ، که عبارت است از نور الهی و از خلعت های غیبیه ذات مقدس حق جل و علاست بر بندگان خاص و مخلصان درگاه و مخصوصان محفل انس ، منافات دارد با چنین خُلُقِ که حق و حقیقت را پایمال کند و راستی و درستی را زیر پای جهل و نادانی نهد . البته آینه قلب اگر به زنگار خودخواهی و خویشاوندپرستی و عصبیت بی موقع جاهلیت محجوب شود ، در او جلوه نور ایمان نشود و خلوتگاه خاص ذوالجلال تعالی نشود . قلب کسی مورد تجلیات نور ایمان و معرفت گردد و گردن کسی بسته حبل متین و عروه وثیق ایمان و گروگان حقایق و معارف است که پایبند قواعد دینیه و ذمه او رهین قوانین عقلیه باشد ، و متحرک به تحریک عقل و شرع گردد و هیچ یک از عادات و اخلاق و مأنوسات وجود او را نلرزاند و مایل از راه مستقیم نکند . وقتی انسان دعوی اسلام و ایمان می تواند نماید که تسلیم حقایق و خاضع برای آنها باشد و مقاصد خود را هرچه بزرگ است فانی در مقاصد ولی نعمت خود کند و خود اراده خود را فدای اراده مولای حقیقی کند . البته چنین شخصی از عصبیت جاهلیت عاری و بری گردد ، و وجهه قلبش به سوی حقایق متوجه

ص: 166

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 308 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب العصبیه» ، حدیث 5 .

2- - ر. ک: إعلام الوری ، ص 58 ؛ مرآة العقول ، ج 10 ، ص 176 ، ذیل حدیث 5 ؛ بحار الأنوار ، ج 70 ، ص 285 ؛ السیره النبویه ، ابن هشام ، ج 1 ، ص 312 ؛ أسد الغابه ، ج 2 ، ص 51 .

و پرده های ضخیم جهل و عصبیت چشم او را نگیرد؛ و در مقام اجرای حق و اظهار کلمه حقیقت پای بر فرق تمام تعلقات و ارتباطات نهد و تمام خویشاوندی ها و عادات را در پیشگاه مقصد ولیّ النعم قربان کند؛ و اگر عصبیت اسلامیت با عصبیت جاهلیت تعارض کند، عصبیت اسلامیت و حق خواهی را مقدم دارد.

انسان عارف به حقایق می داند که تمام عصبه ها و ارتباطات و تعلقات يك امور عرضیه زایله ای است، مگر ارتباط بین خالق و مخلوق و عصبه حقیقیه که آن امر ذاتی غیر قابل زوال است که از تمام ارتباط ها محکم تر و از جمیع حسب و نسب ها بالاتر است. در حدیث وارد است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَنَسَبِي» (1). یعنی «تمام حسب ها و نسب ها پاره گردد و به آخر رسد روز قیامت مگر حسب و نسب من». معلوم است حسب و نسب آن حضرت روحانی و باقی است و از تمام عصبیت های جاهلیت دور است. آن حسب و نسب روحانی در آن عالم ظهورش بیشتر و کمالش هویداتر است. این ارتباط های جسمانی مُلکی، که از روی عادات بشریه است، به اندک چیزی منقطع شود؛ و هیچ يك از آنها در عوالم دیگر ارزشی ندارد، مگر ارتباطات در تحت نظام ملکوتی الهی باشد و در سایه میزان قواعد شرعیه و عقلیه باشد که دیگر آن انفصام و انقطاع ندارد.

فصل: در بیان صورت ملکوتیه عصبیت

در شرح بعضی از احادیث سالفه گذشت (2) که میزان در صورت های ملکوتی و برزخی و قیامتی، ملکات و قوت آن است؛ و آن عالم محل بروز سلطان نفس [است]، و ملک بدن تعصّی از آن نکند. ممکن است در آن عالم انسان به صورت حیوانات یا به صورت شیطان محشور شود. و در این حدیث شریف که ما به شرح آن پرداختیم که

ص: 167

1- - مجمع البیان، ج 7، ص 189؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 319.

2- - ر. ک: صفحه 22 - 23.

می فرماید: «کسی که در دلش حبه خردلی عصبیت باشد، برانگیزاند خداوند او را با اعراب جاهلیت» تواند اشاره به آن معنا که ذکر شد باشد.

انسان دارای این رذیله وقتی از این عالم منتقل شد، شاید خود را یکی از اعراب جاهلیت ببیند که نه ایمان به خدای تعالی دارد، نه به رسالت و نبوت معتقد است، و به هر صورت که صورت آن طایفه است خود را محشور ببیند، و خود نیز نفهمد که در دنیا اظهار عقیده حقه می کرده و در سلك امت رسول خاتم - صلی الله علیه و آله - منسلک بوده. چنانچه در حدیث وارد است که اهل جهنم اسم رسول الله - صلی الله علیه و آله - را فراموش کنند و خود را نتوانند معرفی کنند، مگر بعد از آن که اراده حق تعالی به خلاص آنها تعلق گیرد (1) . و چون این خلق به حسب بعضی احادیث از خواص شیطان

است، شاید اعراب جاهلیت و انسان دارای عصبیت جاهلیت به صورت شیطان محشور گردد.

کافی فی الصحیح عن ابي عبد الله - علیه السلام - قال: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسَدُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ؛ فَاسْتَخْرَجَ مَا فِي نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ وَالْعَصَبِ» (2)، فَقَالَ: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (3). یعنی: «همانا ملائکه گمان می کردند که شیطان از آنهاست، و در علم خدا چنین بود که او از آنها نیست، پس خارج کرد آنچه در نفسش بود به حمیت و عصبیت، پس گفت: "مرا خلق کردی از آتش و آدم را خلق کردی از گل"» .

پس ای عزیز بدان که این خلق خبیث از شیطان است؛ و اغلوطه آن ملعون و قیاس باطل غلطش به واسطه این حجاب غلیظ بود. این حجاب کلیه حقایق را از نظر می برد، بلکه تمام رذائل را محاسن جلوه می دهد و تمام محاسن غیر را رذیله نمایش دهد؛ و معلوم است کار انسانی که جمیع اشیا را بر غیر واقعیت خود ببیند به کجا منتهی شود.

ص: 168

1- علم الیقین، ج 2، ص 1042 - 1043 .

2- در کافی «الغضب» بدل «العصب» آمده است، ولی مرحوم نراقی در جامع السعادات، ج 1، ص 367 «العصب» آورده است.

3- الکافی، ج 2، ص 308، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب العصبیة»، حدیث 6.

و علاوه بر آن که خود این رذیله موجب هلاک انسان است، منشأ بسیاری از رذائل نفسانی و مفسد اخلاقی و اعمالی شود که ذکر آنها موجب ملالت است.

پس، انسان عاقل که این مفسد را از این خُلق فاسد فهمید و به شهادت صادق مصدق رسول اکرم و اهل بیت معظمش - صلوات الله علیهم أجمعین - اذعان کرد که این ملکه انسان را به هلاکت می کشاند و اهل آتش می کند، باید درصدد علاج نفس برآید؛ و اگر خدای نخواستہ در دل او از این خُلق به قدر خردلی هست، خود را از آن پاک و پاکیزه کند که در وقت مهاجرت از این عالم و انتقال به عالم آخرت و رسیدن اجل مقدر پاک باشد و با نفس صافی منتقل شود. و باید بداند انسان که مجال بسیار کم است و وقت تنگ است، زیرا که انسان نمی داند چه وقت روز ارتحال اوست.

ای نفس خبیث نویسنده، شاید در همین حال که مشغول نوشتنی، اجل مقدر برسد و تو را با این همه رذائل اخلاقی منتقل کند به عالمی که بازگشت ندارد.

ای عزیز، ای مطالعه کننده این اوراق، عبرت کن از حال این نویسنده که اکنون در زیر خاک و در عالم دیگر گرفتار اعمال زشت و اخلاق ناهنجار خویش است، و تا فرصت داشت به بطالت و هوی و هوس عمر عزیز را گذراند و آن سرمایه الهی را ضایع و باطل کرد؛ تو ملتفت خود باش که نیز روزی مثل مایی و خودت نمی دانی آن چه روز است؛ شاید الآن که مشغول قرائتی، باشد. اگر تعللی کنی، فرصت از دست می رود. ای

برادر من، این امور را تعویق نینداز که تعویق انداختنی نیست. چقدر آدم های صحیح و سالم با موت ناگهانی از این دنیا رفتند و ندانیم عاقبت آنها چیست؟

پس فرصت را از دست مده و یک دم را غنیمت شمار که کار خیلی اهمیت دارد و سفر خیلی خطرناک است. دستت از این عالم، که مزرعه آخرت است، اگر کوتاه شد، دیگر کار گذشته است و اصلاح مفسد نفس را نتوانی کرد؛ جز حسرت و حیرت و عذاب و مذلت نتیجه نبری.

اولیای خدا آنی راحت نبودند و از فکر این سفر پرخوف و خطر بیرون نمی رفتند. حالات علی بن الحسین - علیهما السلام - امام معصوم، حیرت انگیز است. ناله های امیر المؤمنین - علیه السلام - ولی مطلق، بهت آور است. چه شده است که ما این طور

غافلیم؟ کی به ما اطمینان داده جز شیطان که کارهای ما را از امروز به فردا می اندازد . می خواهد اصحاب و انصار خود را زیاد کند و ما را با خُلق خود و در زمره خود و اتباع خود محشور کند . همیشه آن ملعون امور آخرت را در نظر ما سهل و آسان جلوه دهد و ما را با وعده «رحمت خدا» و «شفاعت شافعین» از یاد خدا و اطاعت او غافل کند . ولی افسوس که این اشتباهی کاذب است و از دام های مکر و حیلۀ آن ملعون است .

رحمت خدا الآن به تو احاطه کرده ، رحمت صحت و سلامت و حیات و امنیت و هدایت و عقل و فرصت و راهنمایی اصلاح نفس . در هزاران رحمت گوناگون حق تعالی غوطه وری و استفاده از آنها نمی کنی و اطاعت شیطان می کنی . اگر از این رحمت ها در این عالم استفاده نکنی ، بدان که در آن عالم نیز بی بهره هستی از رحمت های بی تناهی حق و از شفاعت شفیعان نیز محروم مانی .

جلوه شفاعت شافعان در این عالم هدایت آنهاست ، و در آن عالم باطن هدایت شفاعت است . تو از هدایت اگر بی بهره شدی ، از شفاعت بی بهره ای ؛ و به هر قدر هدایت شدی ، شفاعت شوی . شفاعت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - مثل رحمت حق مطلق است ، محل قابل باید از او استفاده کند . اگر خدای نخواستہ شیطان با این وسایل ایمان را از چنگ تو ربود ، دیگر قابلیت رحمت و شفاعت نخواهی داشت .

بلی ، رحمت حق سرشار است در دو دنیا ؛ تو اگر طالب رحمتی ، چرا از این رحمت های پیاپی که در این عالم مرحمت فرموده و بذر رحمت های عوالم دیگر است برخوردار نمی شوی . این همه انبیا و اولیاء خدا تو را دعوت کردند به خوان نعمت و مهمان خانه الهی ، نپذیرفتی و با يك وسوسه خناس و القاء شیطانی همه را کنار گذاشتی . محکمت کتاب خدا و متواترات احادیث انبیا و اولیا و ضروریات عقول عقلا و براهین قطعیه حکما را فدای خطرات شیطانی و هواهای نفسانی کردی . ای وای به حال من و تو از این غفلت و کوری و کری و جهالت!

یکی از عصبیت های جاهلیت ایستادگی در مطالب علمیه است و حمایت کردن از حرفی است که از خودش یا معلمش یا شیخش صادر شده، نه برای اظهار حق و ابطال باطل. معلوم است این عصبیت از جهاتی زشت تر و از حیثیاتی نارواتر است از سایر عصبیت ها: یکی از جهت متعصب؛ زیرا که اهل علم، که باید مری بنوع بشر باشد و شاخه شجره نبوت و ولایت است و به وخامت امور مطلع و عواقب اخلاق فاسده را می داند، اگر خدای نخواست خود عصبیت جاهلیت داشته باشد و متصف به صفات رذیله شیطانیه باشد، حجت بر او تمام تر و مورد مؤاخذه بیشتر واقع گردد.

کسی که خود را معرفی کند به این که چراغ هدایت مردم و شمع محفل انس و راهنمای سعادت و معرف طرق آخرت است، اگر خدای نخواست عامل به قول خود نباشد و باطنش با ظاهر مخالف باشد، در زمره اهل ریا و نفاق به حساب آید و از علمای سوء و عالم بلاعمل است که جزای آن بزرگ تر و عذاب آن الیم تر است؛ و مثل آنها را در قرآن کریم ذکر فرموده: (بِسْمِ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (1).

پس، بر اهل علم خیلی لازم است که این مقامات را حفظ کنند و خود را کاملاً از این مفاسد پاک کنند تا هم اصلاح آنها شود و هم اصلاح جامعه را کرده و عظم آنها مؤثر گردد و پند آنها در قلوب موقعیت پیدا کند.

فساد عالم موجب فساد امت شود، و معلوم است فسادی که ماده فسادهای دیگر شود و خطیئه ای که خطیئات دیگر زاید، بالاتر و بزرگ تر است پیش ولی نعمت از فساد

جزئی غیر متعدی.

ص: 171

1- «چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را دروغ پنداشتند و خداوند گروه ستمگران را راهنمایی نخواهد کرد». (الجمعة (62): 5)

و یکی دیگر [از] جهات قباحت و وقاحت این خُلُق در اهل علم از ناحیه خود علم است. زیرا که این عصبیت خیانت به علم و حق ناشناسی از آن است؛ و کسی که حامل بار این امانت گردید و مخلَع به این خلعت شد، باید حفظ حرمت آن را بنماید و آن را صحیح و سالم به صاحبش تحویل دهد؛ و اگر تعصب جاهلیت کند، البته خیانت به آن کرده و ظلم و تعدی نموده، و این خود خطیئه عظیمه ای است.

و یکی دیگر از جهات قباحت آن از ناحیه طرف است. زیرا که طرف آن در مباحث علمی اهل علم است، و او از ودایع الهیه و حفظ حرمتش لازم و هتک آن از حرمت الهیه و موبقات عظیمه است. و عصبیت های بی موقع گاه باعث شود که انسان مبتلا به هتک حرمت اهل علم شود. پناه می برم به خدای تعالی از این خطیئه بزرگ.

و یکی دیگر از ناحیه متعصب له است، که استاد و شیخ انسان است، که البته موجب عقوق شود. زیرا که مشایخ عظام و اساطین کرام - نَصْرُ اللَّهِ وَجُوهَهُمْ - (1) طرفداری حق را مایل و از باطل گریزان، و سخط کنند بر کسی که برای عصبیت جاهلیت حق کُشی کند و ترویج باطل کند. و البته عقوق روحانی بالاتر است از عقوق جسمانی، و حق ولادت روحانیه بالاتر است از حق ولادت جسمانیه.

پس بر اهل علم - زَادَهُمُ اللَّهُ شَرَفًا وَعَظَمَةً (2) - لازم و حتم است که خود را از مفسد اخلاقی و اعمالی مبرا نمایند، و به حلیه اعمال حسنه و اخلاق کریمه مزین نمایند؛ و

خود را از منصب شریفی که حق تعالی به آنها مرحمت فرموده منخلع ننمایند، که خسران آن را جز خدای تعالی کسی نداند. والسلام.

ص: 172

1- «خداوند چهره های ایشان را زیبا گرداند».

2- «که خداوند بر شرف و عظمت آنها بیفزاید».

الحدیث التاسع: بالسند المتصل إلى ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عون القلابسي، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «من لقي المؤمن بوجهين ولسانين، جاء يوم القيامة وله لسانان من نار» (1).

ترجمه: «حضرت صادق - سلام الله عليه - فرمود: "کسی که دیدار کند مسلمانان را به دور و دوزبان، بیاید روز قیامت و حال این که از برای اوست دوزبان آتشی"» .

شرح: معنی «دورویی» بین مسلمانان آن است که انسان ظاهر حال و صورت ظاهرش را به آنها طوری نمایش دهد که باطن قلب و سریره اش به خلاف اوست. مثلاً در ظاهر نمایش دهد که من از اهل مودت و محبت شما هستم و با شما صمیمیت و خلوص دارم، و در باطن به خلاف آن باشد؛ و در نزد آنها معامله دوستی و محبت کند، و در غیاب آنها غیر آن باشد.

و معنی «دوزبانی» آن است که با هر کس ملاقات کند از او تعریف کند و مدح نماید یا اظهار دوستی و چاپلوسی کند، و در غیاب او به تکذیب او و غیبتش قیام کند. بنابراین تفسیر، صفت اول نفاق عملی است، و صفت دوم نفاق قولی است. و شاید که حدیث

1- - الکافی، ج 2، ص 343، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب ذی اللسانین»، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 256، «کتاب الحجج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 143، حدیث 1.

شریف اشاره باشد به صفت زشت نفاق؛ و چون این دو صفت از اظهر صفات و اخص خواص منافقان است، به ذکر آنها بالخصوص پرداخته. و نفاق یکی از رذائل نفسانیه و ملکات خبیثه است که اینها آثار آن است؛ و از برای آن درجات و مراتبی است. و ما ان شاء الله در ضمن چند فصل به ذکر مراتب و مفاصد آن و علاج آن به قدر مقدور می پردازیم.

فصل: در بیان مراتب نفاق است

بدان که از برای نفاق و دورویی، مثل سایر اوصاف و ملکات خبیثه یا شریفه، درجات و مراتبی است در جانب شدت و ضعف. هر یک از اوصاف رذیله را که انسان در صدد علاج آن برنیاید و پیروی از آن نماید، رو به اشتداد گذارد. و مراتب شدت رذائل چون شدت فضائل غیر متناهی است.

انسان اگر نفس اماره را به حال خود واگذار کند، به واسطه تمایل ذاتی آن به فساد و ناملازمات عاجله نفسانیه و مساعدت شیطان و وسواس ختاس میل به فساد کند؛ و رذائل آن در هر روز رو به اشتداد و زیادت گذارد تا آن جا رسد که آن رذیله ای که از آن پیروی کرده صورت جوهریه نفس و فصل اخیر آن گردد و تمام مملکت ظاهر و باطن در حکم آن درآید. پس، اگر آن رذیله رذیله شیطانیه باشد، همچون نفاق و دورویی که از خواص آن ملعون است - چنانچه قرآن شریف از آن خبر داده بقوله: (وَقَسَّ مَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ) (1)؛ «قسم خورد از برای حضرت آدم و حوا - سلام الله علیهما - که من از پند دهندگان شما هستم». با آن که به خلاف آن بود - مملکت تسلیم شیطان شود،

و صورت اخیره نفس و باطن ذات و جوهر آن صورت شیطان گردد؛ و صورت ظاهر آن نیز در آن دنیا ممکن است صورت شیطان باشد، گرچه در این جا به صورت و شکل انسانی است.

ص: 174

پس ، اگر انسان از این صفت جلوگیری نکند و نفس را سرخود کند ، به اندك زمان چنان مهار گسیخته شود که تمام همت و همش را مصروف این رذیله کند ؛ و با هرکس ملاقات کند با دورویی و دوزبانی ملاقات کند ؛ و خلط و آمیزش با کسی نکند جز آن که آلوده باشد به کدورت دورنگی و نفاق ؛ و جز منافع شخصی و خودخواهی و خودپرستی چیزی در نظرش نباشد ؛ و صداقت و صمیمیت و همت و مردانگی را به کلی زیر پا نهد و در تمام کارها و حرکات و سکناات دورنگی را به کار برد ، و از هیچ گونه فساد و قباحت و وقاحت پرهیز نکند . چنین شخصی از زمره بشریت و انسانیت دور و با شیاطین محشور است .

اینها که گفته شد به حسب مراتب شدت و ضعف در خود جوهر نفاق بود ؛ و نیز به حسب متعلق فساد آن فرق دارد . زیرا که گاهی نفاق کند در دین خدا ؛ و گاهی در ملکات حسنه و فضائل اخلاق ؛ و گاهی در اعمال صالحه و مناسک الهیه ؛ و گاهی در امور عادی و متعارفات عرفیه . و همین طور گاهی نفاق کند با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ائمه هدی - علیهم السلام - و گاهی با اولیا و علما و مؤمنین ؛ و گاهی با مسلمانان

و سایر بندگان خدا از ملل دیگر .

البته اینها که ذکر شد در زشتی و وقاحت و قباحت فرق دارند ، گرچه تمام آنها در اصل خباثت و زشتی شرکت دارند و شاخ و برگ يك شجره خبیثه هستند .

فصل: صورت ملکوتی نفاق

نفاق و دورویی علاوه بر آن که خود صفتی است بسیار قبیح و زشت که انسان شرافت مند هیچ گاه متصف به آن نیست و دارای این صفت از جامعه انسانیت خارج ، بلکه با هیچ حیوانی نیز شبیه نیست ، و مایه رسوایی و سرشکستگی در این عالم پیش اقران و امثال است ، ذلت و عذاب الیم در آخرت است ، و به طوری که در حدیث شریف ذکر فرموده : صورتش در آن عالم آن است که انسان با دوزبان از آتش محشور گردد ،

ص: 175

و اسباب رسوایی او پیش خلق خدا و سرافکندگی او در محضر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین گردد . و شدت عذابش نیز از این روایت مستفاد شود ، زیرا که اگر جوهر بدن جوهر آتش شد ، احساس شدیدتر و الم بیشتر گردد . پناه می برم به خدا از شدت آن .

و در حدیث دیگر وارد است که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - فرمود : «می آید روز قیامت آدم دورو ، در صورتی که یکی از دو زبانش از پشت سرش خارج شده و یکی از آنها از پیش رویش ؛ و هر دو زبان آتش گرفته و تمام جسدش را آتش زده اند . پس از آن گفته شود این است کسی که در دنیا دورو بود و دو زبان بود ؛ معروف شود به این روز قیامت» (1) . و مشمول آیه شریفه است که می فرماید : (وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) (2) . سرمنشأ بسیاری از مفسدات و مهالك است که هر يك دنیا و آخرت انسان را ممکن است به باد فنا دهد ؛ از قبیل تفتین نمودن ، که به نص قرآن کریم از قتل نفس بزرگ تر است (3) ؛ و مثل نیمه ، که حضرت باقر - علیه السلام - فرماید : «مُحَرَّمَةٌ أَلْجَنَّةُ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمَشَائِنِ بِالنَّمِيمَةِ» (4) . یعنی : «حرام است بهشت بر سخن چین هایی که کارشان آن باشد که راه روند در نیمه و سخن چینی» ؛ و مثل غیبت ، که شدیدتر است از زنا به فرموده پیغمبر (5) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

ص: 176

1- - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَسَلَّمَ : «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ ، ذَالِعًا لِسَانَهُ فِي قَفَاهُ وَ آخِرُ مَنْ قُدَّامِهِ ، يَلْتَهَبَانِ نَارًا حَتَّى يُلْهَبَا جَسَدَهُ . ثُمَّ يُقَالُ لَهُ : هَذَا الَّذِي كَانَ فِي الدُّنْيَا ذَا وَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ . يُعْرَفُ بِذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، ص 319 ؛ وسائل الشيعة ، ج 12 ، ص 258 ، «كتاب الحج» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 143 ، حدیث 5)

2- - «و آنچه را که خدا فرمان به پیوند آن داده می گسلند ، و در زمین تباهی می کنند ؛ برایشان نفرین است و منزلگاه بد» . (الرعد (13) : 25)

3- - (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) . (البقرة (2) : 191)

4- - الكافي ، ج 2 ، ص 369 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب النميمة» ، حدیث 2 .

5- - «يَا أَبَا ذَرٍّ ، إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ ؛ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِمَ ذَاكَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ؟ قَالَ : لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ ، وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا» ؛ «ای اباذر از غیبت پرهیز ، به درستی که غیبت بدتر از زناست . گفتم : ای پیامبر خدا ، پدرم و مادرم به فدایت از چه سبب چنین است .» فرمود : زیرا که مردی که زنا کرد ، بسا که توبه نماید ، پس خداوند بر او ببخشايد ، اما غیبت بخشیده نخواهد شد تا آن کس که غیبت او را کرده اند از آن درگذرد» . (بحار الأنوار ، ج 74 ، ص 89)

و آله - و مثل ایذاء مؤمن و سب او و هتك ستر و كشف سر او ، و غیر اینها که هر يك از آنها برای هلاکت انسان سببی مستقل است .

و بدان که داخل است در نفاق و دورویی کنایات و اشارات و غمز و لمزهایی که بعضی نسبت به بعضی دارند ، با آن که در مقابل آنها اظهار دوستی و صمیمیت کنند . و انسان باید خیلی مواظبت از حال خود کند و در اطوار و اعمال خود دقیق شود که مکاید نفس و دام های شیطان خیلی دقیق است و کمتر شخصی می تواند از آن نجات پیدا کند . ممکن است انسان با يك اشاره در غیر موقع یا يك کنایه بی جا از اهل دورویی و دوزبانی به شمار آید . و شاید انسان تا آخر عمر مبتلای به این رذیله باشد و خود را صحیح و سالم و پاک و پاکیزه پندارد .

پس ، انسان باید مثل طبیب دلسوز حادثی و پرستار شفیق مطلعی از حالات نفس و اعمال و اطوار خود مواظبت کند ؛ و هیچ گاه از مراقبت کوتاهی نکند و بداند که هیچ مرضی از امراض قلبیه مستورتر نیست و در عین حال کُشنده تر نیست ؛ و هیچ پرستاری نباید شفیق تر و دلسوزتر از انسان به خودش باشد .

فصل: در علاج نفاق است

بدان که علاج این خطیئه بزرگ و نقص عظیم دو چیز است : یکی تفکر در مفاسدی که مترتب بر این رذیله است : چه در این دنیا که اگر انسان به این صفت معرفی شد ، از انظار مردم می افتد و رسوای خاص و عام می شود و بی آبرو پیش همه اقربان و امثال می گردد و از مجالس خود طردش کنند و از محافل انس باز ماند ، و از کسب کمالات و رسیدن به مقاصد باز ماند . و انسان با شرف و وجدان باید خود را از این ننگ شرف سوز پاک کند که گرفتار این ذلت ها و خواری ها نگردد . و چه در عالم دیگر که

عالم کشف اسرار است، و هر چه را در این عالم از نظر مردم پوشانید در آن جا نتواند مستور کرد. و در آن جا مشوه الخلقه با دو زبان از آتش محشور گردد و با منافقان و شیاطین معذب شود.

پس، انسان عاقل که این مفاسد را دید و از برای این خُلق جز زشتی و پلیدی نتیجه ای ندید، بر خود حتم و لازم کند که این صفت را از خود دور کند، و وارد شود در مرحله عمل که طریقه دیگر علاج نفس است. و آن چنان است که انسان مدتی با کمال دقت مواظبت کند از حرکات و سکنت خود و کاملاً مذاقه در اعمال خویش کند، و بر خلاف خواهش و آرزوی نفس اقدام کند و مجاهده نماید؛ و اعمال و اقوال خود را در ظاهر و باطن خوب کند و تظاهرات و تدلیسات را عملاً کنار گذارد؛ و از خدای متعال در خلال این احوال توفیق طلب کند که او را بر نفس اماره و هواهای آن مسلط کند و در این اقدام و علاج با او همراهی فرماید. خداوند تبارک و تعالی فضل و رحمتش بر بندگان بی پایان است، و هر کس به سوی او و اصلاح خود قدمی بردارد، با او مساعدت فرماید و از او دستگیری نماید. و اگر چندی بدین حال باشد، امید است که نفس صفا پیدا کند و کدورت نفاق و دورویی از او زائل گردد و آینه قلب و باطنش از این رذیله پاک و پاکیزه گردد و مورد الطاف حق و رحمت ولیّ النعمه حقیقی گردد؛ زیرا که مبرهن(1) است و به تجربه نیز پیوسته است که نفس تا در این عالم است از اعمال و افعال صادره از خود منفعل می گردد، چه اعمال صالحه و چه فاسده؛ در هر يك از اعمال در نفس اثری حاصل شود؛ اگر عمل نیکو و صالح است، اثر نورانی کمالی؛ و اگر به خلاف آن است، اثر ظلمانی ناقص در آن حاصل شود تا یکسره قلب یا نورانی شود یا ظلمانی و منسلک در سلك سعدا شود یا اشقیاء. پس، تا در این دار عمل و منزل زراعت هستیم، با اختیار خود می توانیم قلب را به سعادت یا شقاوت کشانیم و رهین اعمال و افعال خود هستیم. (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)(2).

ص: 178

1- ر. ك: الحكمة المتعالية، ج 9، ص 290 - 296.

2- «پس هر آن که به سنگینی دانه ای خُرد کار نیکی انجام دهد آن را خواهد دید. و هر آن که به سنگینی دانه ای خُرد کار بدی انجام دهد آن را خواهد دید». (الزلزلة (99): 7 - 8)

بدان ای عزیز، که یکی از مراتب نفاق و دورویی و دوزبانی نفاق با خداوند متعال و دورویی کردن با مالک الملوك و ولی النعم است، که ما در این عالم مبتلای به آن هستیم و از آن غافلیم؛ و پرده های ضخیم جهل و نادانی و حجاب های ظلمانی خودخواهی و حب دنیا و نفس به طوری آن را به ما مستور کرده که بعید است تا پس از کشف سرایر و رفع حجب و کوچ کردن از عالم طبیعت و رخت بستن از دار غرور و نشئه غفلت انگیز تنبه بر آن پیدا کنیم. اکنون به خواب غفلت فرو رفته و سکر طبیعت و مستی هوای و هوس ما را گرفته و تمام زشتی ها و اخلاق و اعمال و اطوار فاسده را در نظر ما خوب و زیبا جلوه می دهد. يك وقت هم که از خواب بیدار شویم و از این مستی و سرگرمی به خود آییم، کار از دست رفته و در زمره منافقان و دورو و دوزبانان محشور شده با دوزبان از آتش یا دو صورت مشوه زشت محشور شویم؛ و هر چه فریاد کنیم: (رَبِّ اِزْجِعُونِ) (1)، کلاً جواب آید.

و این دورویی چنان است که من و تو در تمام مدت عمر اظهار کلمه توحید و دعوی اسلام و ایمان، بلکه محبت و محبوبیت، می کنیم؛ هر کدام هر قدر اشتها داریم دعوی می کنیم: اگر از عامه خلق و عوام هستیم، دعوی اسلام و ایمان یا زهد و خلوص کنیم و اگر از اهل علم و فقاهت هستیم دعوی کمال اخلاص و ولایت و خلافت رسول کنیم، و متشبث می شویم به قول منقول از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «اللَّهُمَّ اِزْجِعْ خُلَفَائِي» (2) و قول صاحب الأمر روحی له الفداء: «إِنَّهُمْ حُجَّتِي» (3)، و سایر اقوال منقوله از

ص: 179

1- «پروردگارا، مرا باز گردان». (المؤمنون (23): 99)

2- «بار الهی، جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده». (من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 302، حدیث 915؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 91، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي» باب 8، حدیث 50)

3- «همانا ایشان حجت من هستند». (کمال الدین، ص 484، حدیث 4؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 140، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 11، حدیث 9)

ائمه هدی - سلام الله عليهم - در شأن علما و فقها . و اگر از اهل علوم عقلیه هستیم ، دعوی ایمان حقیقی برهانی و خود را صاحب علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین دانیم و دیگر مردم را ناقص العلم و الایمان شماریم ، و آیات قرآنی و احادیث شریفه را در شأن خود فرو خوانیم . و اگر از اهل عرفان و تصوفیم ، دعوی معارف و جذب و محبت و فناء فی الله و بقاء بالله و ولایت امر ، و هر چه از این مقوله الفاظ جالب در نظر آید می نماییم . و همین طور هر طایفه ای از ما به زبان قال و ظهور حال دعوی مرتبه ای از برای خود کند و نمایش حقیقتی از حقایق رایجه را دهد .

پس ، اگر این ظاهر با باطن موافق شد و این علن با سرّ مطابق افتاد و در این دعوی صادق و مصدّق بود ، هنیئاً له و لأرباب النعم نعيمهم (1) . و الاّ اگر مثل نویسنده روسیاه زشت مشوّه الخلقه باشد ، بداند که از زمره منافقان و در سلك دورویان و دوزبانان است ؛ و به علاج خود قیام کند و تا فرصت از دست نرفته برای حال بدبختی خود و روز ذلت و ظلمت خود فکری نماید .

ای عزیز مدعی اسلام ، در حدیث شریف کافی از حضرت رسول - صلّی الله علیه و آله - منقول است : «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ» (2) . «مسلمان کسی است که مسلمانان سالم باشند از دست و زبان او» . چه شده است که من و توبه هر اندازه که قدرت داشته باشیم و دستمان برسد آزار زبردستان را روا می داریم و از ایذا و ظلم به آنها مضایقه نداریم ؛ و اگر با دست نتوانستیم آزارشان کنیم ، با تیغ زبان در حضور آنها ، و گرنه در غیاب اشتغال به کشف اسرار و هتک استار آنها پیدا می کنیم و به تهمت و غیبتشان می پردازیم . پس ، ما که مسلمانان از دست و زبانمان سالم نیستند ، دعوی اسلامیتمان مخالف با حقیقت و قلبمان مخالف با علنمان است ؛ پس در زمره منافقان و دورویانیم .

ص: 180

1- - «بر او و دارندگان نعمت نعمتشان گوارا باد» .

2- - الکافی ، ج 2 ، ص 235 ، «کتاب الإیمان و الکفر» ، «باب المؤمن و علامات و صفاته» ، حدیث 19 ؛ و مسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 278 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 152 ، حدیث 1 . (حدیث مطابق نسخه و مسائل است)

ای مدعی ایمان و خضوع قلب، در بارگاه ذوالجلال اگر تو به کلمه توحید ایمان داری و قلبت یکی پرست و یکی طلب است و الوهیت را جز برای ذات خدای تعالی ثابت ندانی، اگر قلبت موافق با ظاهر است و باطنت موافق با دعوی است، چه شده است که برای اهل دنیا این قدر قلبت خاضع است؟ چرا پرستش آنها را می کنی؟ جز این است که آنها را مؤثر در این عالم می دانی و اراده آنها را نافذ و زر و زور را مؤثر می دانی؟ چیزی را که کارکن در این عالم نمی دانی اراده حق تعالی است. پیش تمام اسباب ظاهری خاضعی، و از مؤثر حقیقی و مسبب جمیع اسباب غافل - با همه حال دعوی ایمان به کلمه توحید می کنی! پس، تو نیز از زمره مؤمنان خارج و در سلك منافقان و دوزبانان محشوری.

و ای مدعی زهد و اخلاص، اگر تو مخلص هستی و برای خدا و دار کرامت او زهد از مشتبهات دنیا می کنی، چه شده است که از مدح و ثنای مردم، که فلان اهل صلاح و سداد است، این قدر خوشحال می شوی و در دل غنچ و دلال می کنی، و برای هم نشینی با اهل دنیا و زخارف آن جان می دهی، و از فقرا و مساکین فرار می کنی؟ پس، بدان که این زهد و اخلاص حقیقی نیست. زهد از دنیا برای دنیاست، و قلبت خالص از برای حق نیست، و در دعوی خود کاذبی و از دورویان و منافقانی.

و ای مدعی ولایت از جانب ولیّ الله و خلافت از جانب رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اگر مطابق حدیث شریف احتجاج هستی «صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»⁽¹⁾. و اگر برگ شاخه ولایت و رسالتی و مایل به دنیا نیستی، و مایل به قرب سلاطین و اشراف و منزجر از مجالست با فقرا نیستی، اسمت مطابق با مسمی و از حجج الهیه در بین مردم هستی، و الا در زمره علماء سوء و در زمره منافقان، و از طوایف دیگر که ذکر شد حالت بدتر و عملت زشت تر و روزگارت تباه تر است، زیرا که حجت بر علما تمام تر است.

و ای مدعی حکمت الهی و علم به حقایق و مبدأ و معاد، اگر عالم به حقایق و ربط

ص: 181

1- - «هر کس از فقیهان که خود نگهدار، نگاهبان دین خود، مخالف هوای نفس، فرمانبر مولای خویش باشد مردم می توانند از او تقلید کنند». (الاحتجاج، ج 2، ص 511، «باب احتجاجات الإمام الحسن العسکری علیه السلام»).

اسباب و مسبباتی، و اگر راستی عالم به صور برزخیه و احوال بهشت و دوزخی، باید آرام نداشته باشی و تمام اوقات خود را صرف تعمیر عالم باقی نمایی و از این عالم و مشتبهات آن فرار کنی.

تو می دانی که چه مصیبت ها در پیش است و چه ظلمت ها و عذاب های طاقت فرسایی در جلو است، پس چرا از حجاب الفاظ و مفاهیم قدمی بیرون نگذاشتی و ادله و براهین حکمیه در دلت به قدر بال مگسی تأثیر نکرده؟ پس با این حال بدان که از زمره مؤمنین و حکما خارج و در صف منافقان محشوری. و وای به حال کسی که صرف عمر و همت در علوم مابعدالطبیعه کرده و سکر طبیعت نگذاشت لااقل یکی از حقایق در قلب او وارد شود.

ای مدعی معرفت و جذبه و سلوک و محبت و فنا، تو اگر بر راستی اهل الله و از اصحاب قلوب و اهل سابقه حسنائی، هَنِيئاً لَكَ؛ ولی این قدر شطحیات و تلوینات و دعوی های جزاف، که از حب نفس و وسوسه شیطان کشف می کند، مخالف با محبت و جذبه است: «إِنَّ أَوْلِيَّائِي تَحْتَ قَبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» (1). تو اگر از اولیای حق و محبین و مجذوبینی، خداوند می داند؛ به مردم این قدر اظهار مقام و مرتبت مکن، و این قدر قلوب ضعیفه بندگان خدا را از خالق خود به مخلوق متوجه مکن و خانه خدا را غصب مکن. بدان که این بندگان خدا عزیزند و قلوب آنها پر قیمت است؛ باید صرف محبت خدا شود؛ این قدر با خانه خدا بازی مکن و به ناموس او دست درازی مکن: «فَإِنَّ لِّلْبَيْتِ رَبًّا» (2). پس اگر در دعوی خود صادق نیستی، در زمره دورویان و اهل نفاق می بگذرم، و بیش از این طول کلام سزاوار من رو سیاه نیست.

ای نفس لثیم نویسنده که اظهار می کنی باید فکری برای روز سیاه کرد و از این بدبختی باید خود را نجات داد، اگر راست می گویی و قلبت با زیانت همراه است و سر و علت موافق است، چرا این قدر غافل و قلبت سیاه و شهوات نفسانیه بر تو غالب است و

ص: 182

1- «همانا اولیای من زیر قبه های منند، جز من کسی آنان را نمی شناسد». (احیاء علوم الدین، ج 4، ص 516)

2- «همانا این خانه صاحبی دارد». سخن عبدالمطلب در جواب ابرهه که برای تخریب خانه کعبه آمده بود. (بحار الأنوار، ج 15، ص

145، «تاریخ نبینا»، باب 1، حدیث 78؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 1، ص 51)

هیچ در فکر سفر پرخطر مرگ نیستی . عمرت گذشت و دست از هوی و هوس برداشتی ؛ عمری را در شهوت و غفلت و شقاوت گذراندی . عن قریب اجل می رسد و پایبند و گرفتار اعمال و اخلاق زشت و ناهنجار خودی . تو خود واعظ غیر متعطی و در زمره منافقان و دورویانی ؛ و بیم آن است که اگر به این حال بگذری ، با دو زبان از آتش و دو صورت از آتش محشور شوی .

خداوندا ، ما را از این خواب طولانی بیدار کن ؛ و از مستی و بی خودی هشیار فرما ؛ و دل ما را به نور ایمان صفا بده ؛ و به حال ما ترحم فرما ؛ ما مرد این میدان نیستیم ، تو خود ما را دستگیری نما و از چنگال شیطان و هوای نفس نجات بده . بِحَقِّ أَوْلِيَانِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ ، صلوات الله عليهم أجمعين .

ص: 183

حدیث دهم [هوای نفس و طول امل]

الحدیث العاشر: بِالْأَمَّةِ نَادِ الْمُتَّصِلَةِ إِلَى رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ - رضوان الله عليه - عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَاءِ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّمَا (إِنِّي ن . خ) أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ : إِبْتِغَاءَ الْهَوَى ، وَطُولَ الْأَمَلِ . أَمَّا إِبْتِغَاءُ الْهَوَى فَيَأْتِيهِ يَصِدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ ، فَيُنْسِي (فَيَأْتِيهِ يُنْسِي ن . خ) الْآخِرَةَ» (1).

ترجمه: «یحیی بن عقیل گفت: فرمود امیر المؤمنین علیه السلام: "همانا نترسم من بر شما مگر دو چیز را: پیروی هوی، و درازی امید. اما پیروی هوی، پس همانا او باز می دارد از حق؛ و اما درازی امید، پس از یاد می برد آخرت را"».

شرح: «هوی» به حسب لغت دوست داشتن و اشتهاست؛ و فرقی در متعلق نکند، خواه چیز خوب ممدوحی باشد یا زشت مذمومی (2). ولی غالب استعمالات آن در مشتهیات مذمومه است: یا برای آن که غالباً نفس مایل است به هوس رانی و شهوات مذمومه؛ یا برای آن که به حسب مقتضای طبیعت نفس مایل است به شهوات باطله و هواهای نفسانیه اگر مهار عقل و شرع نباشد. و اما احتمال حقیقت شرعیه چنانچه

ص: 185

1- - الکافی، ج 2، ص 335، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب اتباع الهوی»، حدیث 3؛ الوافی، ج 5، ص 902، حدیث 4؛ وسائل الشیعة، ج 16، ص 58، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 81، حدیث 2.
2- - الصحاح، ج 6، ص 2537؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص 849؛ مرآة العقول، ج 10، ص 310.

بعضی محققین فرمودند(1)، بعید است .

و «صدّ» از شیء به معنای منع و اعراض و صرف از آن آمده(2) و همه مناسب است . ولی این جا به معنی منع و صرف است ، زیرا که «صدّ» به معنای «اعراض» ، لازم است . ما ان شاء الله در ضمن دو مقام به ذکر فساد این دو خصلت و کیفیت منع اول از حق ، و از یاد بردن دوم آخرت را می پردازیم . و از خدا توفیق می طلبیم .

مقام اول: در ذمّ اتباع هوای نفس

اشاره

و در آن چند فصل است :

فصل : در بیان آن که انسان در ابتداء امر حیوان بالفعل است

بدان که نفس انسانی گرچه به يك معنی ، که اکنون ذکر آن از مقصود ما خارج است ، مفطور بر توحید بلکه جمیع عقاید حقه است ولی از اول ولادت آن در این نشئه و قدم گذاشتن در این عالم ، با تمایلات نفسانیه و شهوات حیوانیه نشو و نما کند ؛ مگر کسی که مؤید من عندالله باشد و حافظ قدسی داشته باشد . و آن چون از نوادر وجود است ، جزو حساب ما نیاید ؛ ما متعرض حال نوع هستیم .

و در مقام خود مبرهن است که انسان در اول پیدایش ، پس از طی منازل ، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانیت امتیازی از سایر حیوانات ندارد . و آن قابلیت میزان انسانیت فعلیه نیست .

پس ، انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم ؛ و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات ، که اداره شهوت و غضب است ، نیست . و چون این اعجوبه دهر ذات جامع یا قابل جمعی است ، از این جهت برای اداره آن دو قوه صفات شیطانی را از

ص: 186

1-- مرآة العقول ، ج 10 ، ص 312 ، حدیث 1 .

2-- الصحاح ، ج 2 ، ص 495 ؛ لسان العرب ، ج 7 ، ص 297 ؛ مجمع البحرین ، ج 3 ، ص 83 .

قبیل کذب و خدیعه و نفاق و نمیمه و سایر شیطنت های دیگر نیز به کار می برد؛ و با همین سه قوه، که اصول مفسدات و مهلکات است، ترقی کند؛ و اینها نیز در او نمو و ترقی روزافزون نمایند. و اگر در تحت تأثیر مربی و معلمی واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ يك حیوان عجیب و غریبی شود که در هر يك از شئون مذکوره گوی سبقت از سایر حیوانات و شیاطین ببرد، و از همه قوی تر و کامل تر در مقام حیوانیت و

شیطنت شود. و اگر بر همین حال روزگار بر او بگذرد، و جز تبعیت هوای نفس در شئون ثلاثه نکند، هیچ يك از معارف الهیه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه در او بروز نکند؛ بلکه جمیع انوار فطریه او نیز خاموش گردد.

پس، تمام مراتب حق که از این سه مقام که ذکر شد، یعنی معارف الهیه و اخلاق و ملکات فاضله و اعمال صالحه، خارج نیست، زیر پای هواهای نفسانیه پایمال گردد، و متابعت از تمایلات نفسانیه و ملایمات حیوانیه نگذارد در او حق به هیچ يك از مراتب جلوه کند، و کدورت و ظلمت هوای نفس تمام انوار عقل و ایمان را خاموش کند، و ولادت ثانویه، که ولادت انسانیه است، از برای او رخ ندهد؛ و در همان حال بماند و

ممنوع و مصدود از حق و حقیقت شود تا آن که از این عالم با همین حال رحلت کند. و در آن عالم، که کشف سریره شود، خود را جز حیوان یا شیطانی نیابد، و از انسان و انسانیت اصلاً یادی نکند؛ و در آن حال در ظلمت ها و عذاب ها و وحشت های بی پایان بماند تا خدای تعالی چه خواهد.

پس، این حال تبعیت کامل است از هوای نفس، که منع کامل کند از حق. و از این جا می توان فهمید که میزان باز ماندن از حق متابعت هوای نفس است؛ و مقدار باز ماندن نیز متقدر شود به مقدار تبعیت. مثلاً اگر به واسطه تعلیم انبیا و تربیت علما و مربیان، مملکت انسانیت این انسان کذایی، که در اول ولادت با آن سه قوه هم آغوش بود و با ترقی و تکامل او آنها نیز ترقی و تکامل می کردند، در تحت تأثیر تربیت واقع شد، و کم

کم تسلیم قوه مریه انبیا و اولیا - علیهم السلام - گردید، ممکن است چیزی بر او نگذرد جز آن که قوه کامله انسانیه، که در او به طریق استعداد و قابلیت ودیعه گذاشته شده بود، فعلیت پیدا کند و ظهور نماید و تمام شئون و قوای مملکت برگردد به شأن

انسانیت . شیطان ایمان آورد به دستش ؛ چنانچه در دست رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - ایمان آورد ، فرمود : «إِنَّ شَيْطَانِي آمَنْ بِيَدِي» (1) . «شیطان من به دست من ایمان آورد» . و مقام حیوانیت او تسلیم مقام انسانیتش شود ، به طوری که مرکب مرتاض راهوار عالم کمال و ترقی و براق آسمان پیمای راه آخرت شود و ابدأ سرخودی نکند و چموشی ننماید . و بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام عدل و شرع ، عدالت در مملکت بروز کند و حکومت عادلّه حقه تشکیل شود که کارکن در آن و حکم فرمای در آن حق و قوانین حقه باشد ، و قدمی بر خلاف حق در آن گذاشته نشود و به کلی از باطل و جور عاری و بری گردد .

پس ، همان طور که میزان در منع حق و صدّ آن اّتباع هوای نفس است ، میزان در جلب حق و پیدایش آن متابعت شرع و عقل است . و بین این دو منزل ، که یکی متابعت کامله هوای نفس است و دیگری متابعت مطلقه کامله عقل است ، منازل غیر متناهی است ، به طوری که هر قدمی که به تبعیت هوای نفس برداشته شود ، به همان اندازه منع از حق کند و حجاب از حقیقت شود و از انوار کمال انسانیت و اسرار وجود آدمیت محجوب گردد ؛ و به عکس ، هر قدمی که بر خلاف میل نفس و هوای آن بردارد ، به همان اندازه رفع حجاب شود و نور حق در مملکت جلوه کند .

فصل: در ذمّ اّتباع هوی است

خداوند تبارك و تعالی در ذمّ اّتباع نفس و هوای آن فرماید : (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (2) . «پیروی هوای نفس مکن که گمراه کند تو را از راه خدا» . و در آیه دیگر

ص: 188

1- - در بعضی مصادر «شیطانی أسلم علی یدی» یا «بین یدی» آمده . (ر.ك: تفسير القرآن الکریم ، ابن عربی (تأویلات ، ملاً عبدالرزاق کاشانی) ، ج 2 ، ص 196 و 377) . و در بعضی دیگر مضمون این حدیث آمده . (ر.ك: بحار الأنوار ، ج 60 ، ص 329 ؛ علم الیقین ، ج 1 ، ص 282 ؛ كنز العمال ، ج 1 ، ص 247)

2- - ص (38) : 26 .

فرماید: (وَمَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ) (1). «کیست گمراه تر از کسی که پیروی هوای خود کند بی راهنمایی از خدا».

و در کافی شریف سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند: قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيَانِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَازْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَلَيَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا، وَلَمْ أُوتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ. وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَازْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَكَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ رِزْقَهُ، وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ» (2).

«پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: خدای عز و جل می فرماید: "قسم به عزت و جلال و عظمت و کبریا و علو و ارتفاع مکانتم که اختیار نکند بنده ای هوای خودش را بر هوای من، مگر آن که به تفرقه اندازم کارش را و درهم نمایم دنیایش را و مشغول فرمایم به دنیا قلبش را، و حال آن که ندهم به او از آن مگر آنچه مقدر فرمودم برای او. و به عزت و جلال و عظمت و نور و بزرگی و رفعت مکانتم قسم است که اختیار نکند بنده هوای مرا بر هوای خود، مگر آن که ملائکه من حفظ کنند او را، و متکفل شوند آسمان ها و زمین ها روزی او را، و می باشم من از برای او از دنباله تجارت هر تاجر».

(یعنی من برای او تجارت کنم و روزی او رسانم) و بیاید او را دنیا در صورتی که منقاد و ذلیل اوست". یعنی با آن که قلبش از او منصرف است باز به او اقبال کند، پس خوار و ذلیل پیش او باشد.

و این حدیث شریف از محکّمات احادیث است که مضمونش شهادت دهد که از سرچشمه زلال علم خدای تبارک و تعالی است، گو که به حسب سند مرئی به ضعف باشد. ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم.

و از حضرت مولی امیر المؤمنین - علیه السلام - جز این حدیث که ما به شرح آن

ص: 189

1- - القصص (28): 50.

2- - الکافی، ج 2، ص 335، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب اتّباع الهوی»، حدیث 2.

پرداختیم، منقول است که فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْتَنَانِ: اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ ..» (1). یعنی «همانا ترسناک تر چیزی که بر شما می‌ترسم، دو چیز است ..». بقیه فرموده مطابق حدیث ابن عقیل است. و از جناب صادق - سلام الله علیه - در کافی شریف حدیث شده که فرمود: «إِحْدَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْدَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ» (2)؛ «بترسید هواهای خودتان را همان طور که می‌ترسید از دشمنان خویش؛ پس نیست چیزی دشمن تر از برای مردم از متابعت هواهای خود، و چیده‌های زبان‌های آنها». یعنی از آنچه زبان آنها برای آنها تحصیل کند.

ای عزیز، بدان که خواهش و تمنای نفس منتهی نشود به جایی و به آخر نرسد اشتهاى آن؛ اگر انسان يك قدم دنبال آن بردارد، مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد؛ و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند، ناچار شود با چندین تمنای آن همراهی کند. اگر يك در به روی خواهش نفس باز کنی، لابدی که درهای بسیاری به روی آن باز کنی. يك وقت به واسطه يك متابعت نفس به چندین مفسد و از آن به هزاران مهالك مبتلا شوی، تا آن که خدای نخواستہ در دم آخر جمیع راه حق را بر تو منسد کند؛ چنانچه خدای تعالی در نص کتاب کریم از آن خبر داده است (3). و البته امیر مؤمنان و ولی امر و مولا - و مرشد و متکفل هدایت و راهنمای عایله انسانیت از این خوف دارد و ترسناک است. بلکه روح مکرم رسول اکرم و ائمه هدی - صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین - در اضطراب و وحشت است که مبادا برگ‌های درخت نبوت و ولایت ریخته شود و خزان گردد. حضرت می‌فرماید: «تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا، فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ وَلَوْ بِالسَّقَطِ» (4). یعنی «زنشویی کنید تا فرزند آورید؛ پس همانا من فخر می‌کنم به واسطه شما به امت‌های دیگر گرچه به بچه ساقط شده». و معلوم است که انسان اگر

ص: 190

1- - مرآة العقول، ج 11، ص 157؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 280، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 32، حدیث 7

2- - الکافی، ج 2، ص 335، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ»، حدیث 1.

3- - ر.ک: القصص (28): 50؛ الروم (30): 10؛ الجاثیة (45): 23.

4- - ر.ک: جامع الأخبار، ص 272، حدیث 5.

در يك هم چوراه خوفناكى واقع شود كه بيم آن است كه انسان را به پرتگاه نيستى اندازد و اسباب عقوق والد حقيقى او، يعنى رسول اكرم - صلی الله عليه و آله - شود و آن سرور، كه «رحمة للعالمين» است، از انسان سخطناك شود، چقدر بدبخت است و چه مصيبت ها و گرفتارى ها در پس پرده دارد. پس، اگر با رسول خدا آشنایى داری و اگر محبت مولی امیر المؤمنین را داری و دوست اولاد طاهرین آنها هستی، قلب مبارك آنها را از ترس و اضطراب و تزلزل بیرون بیاور.

در آیه شریفه در سوره «هود» وارد است: (فَأَسَدِّتَهُمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ) (1)؛ يعنى «استقامت كن و بر جای ایست آن طور كه مأمورى، با كسى كه توبه كرد با تو». و در حدیث وارد است كه جناب رسول الله - صلی الله عليه و آله - فرمود: «شَدَّ يَتْنِي سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ» (2)؛ يعنى «پير كرد مرا سوره هود، برای خاطر این آیه». شيخ عارف كامل شاه آبادی - روحی فداه - فرمودند: با این كه این آیه شریفه در سوره «شورى» (3) . نیز وارد است، ولی بدون (وَمَنْ تَابَ مَعَكَ)، جهت این كه حضرت سوره «هود» را اختصاص به ذكر دادند برای آن است كه خدای تعالی استقامت امت را نیز از آن بزرگوار خواسته است و حضرت بيم آن داشت كه مأموریت انجام نگیرد، و الا خود آن بزرگوار استقامت داشت. بلکه آن حضرت مظهر اسم حكيم «عدل» است.

پس ای برادر من، اگر تو خود را از متابعان آن حضرت می دانی و مورد مأموریت آن ذات مقدس، بیا و نگذار آن بزرگوار در این مأموریت خجل و شرمسار شود به واسطه کار زشت و عمل ناهنجار تو. تو خود ملاحظه کن اگر اولاد یا سایر بستگان تو کارهای زشت نامناسب کنند كه با شؤون تو مخالف باشد، چقدر پیش مردم خجل و سرشكسته می شوی؛ بدان كه رسول اكرم - صلی الله عليه و آله - و امیر المؤمنین - علیه

السلام - پدر حقيقى امت اند به نص خود آن بزرگوار كه فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبُوَاهُ هَذِهِ

ص: 191

1- - هود (11): 112 .

2- - ر. ك: شرح فصوص الحکم، قيصري، ص 529؛ علم اليقين ج 2، ص 971؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 625 .

3- - الشورى (42): 15 .

الأمّة» (1). یعنی «من و علی دو پدر این امتیم»؛ و اگر ما را در محضر ربوبیت حاضر کنند و حساب کشند در مقابل روی آن بزرگواران و از ما جز زشتی و بدی در نامه عمل نباشد، به آن بزرگوارها سخت می‌گذرد و آنها در محضر حق تعالی و ملائکه و انبیا شرمسار شوند. پس، ما چه ظلمی بزرگ کردیم به آنها، و به چه مصیبتی مبتلا شدیم و خدای تعالی با ما چه معامله خواهد کرد؟

پس، ای انسان ظلوم جهول که به خود ظلم کنی و به اولیاء نعم خود، که جان و مال و راحت خود را در راه هدایت تو فدا کردند و با اشدّ مصیبت‌ها و ابتلا کشته شدند و زن و فرزند آنها اسیر و دستگیر شد - همه در راه هدایت و نجات تو - در عوض آن که تشکر از زحمات آنها کنی و پاس مراجع آنها را نگاه داری، چنین ظلم فاحشی کنی و گمان کنی که فقط ظلم به نفس کردی. قدری از خواب غفلت بیدار شو و پیش نفس خود خجالت بکش؛ و بگذار آنها را با همان ظلم‌هایی که از اعدای دین دیدند؛ دیگر تو که دعوی دوستی می‌کنی به آنها ظلم مکن که ظلم از دوست و مدعی دوستی ناگوارتر است و زشت‌تر.

فصل: در تعداد هواهای نفسانی است

باید دانست که هواهای نفسانی بسیار مختلف و گوناگون است به حسب مراتب و متعلقات. و گاهی به قدری دقیق است که انسان خود نیز از آن غافل شود که آن کید شیطانی و هوای نفسانی است، مگر آن که او را تنبه دهند و از غفلت بیدار کنند. و با همه اختلاف تمامت آنها در سدّ راه حق و منع طریق خدا شرکت دارند، گرچه در مراتب آن متفاوت اند: چنانچه اهل آهویّه باطله و اتخاذخدایان از طلا و غیر آن - چنانچه خدای

تعالی از آنها خبر دهد: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (2). و دیگر آیات شریفه - به طوری از خدا بازمانند. و اهل متابعت هواهای نفسانی و اباطیل شیطانی در سایر عقاید باطله

ص: 192

1- - کمال الدین، ص 261، حدیث 7؛ معانی الأخبار، ص 52، حدیث 3.

2- - «پس آیا دیدی آن که هوس خود را خدای خویش گرفته؟». (الجاثیه (45): 23)

یا اخلاق فاسده، طور دیگر از حق محجوب شوند. و اهل معاصی کبیره و صغیره و موبقات و مهلکات، به حسب درجات آن، به نوعی از سبیل حق بازمانند. و اهل متابعت هوای نفس در مشتتهیات نفسانیة مباحه و صرف همت و کثرت اشتغال به آن، نوع دیگر از راه حقیقت بازمانند. و اهل مناسک و اطاعات صوریه برای تعمیر عالم آخرت و اداره مشتتهیات نفسانیه و رسیدن به درجات یا خوف از عذاب و رهایی از درکات، به طوری دیگر محجوب از حق و سبیل آن مانند. و اصحاب تهذیب نفس و ارتیاض آن برای ظهور قدرت نفس و رسیدن به جنت صفات، به نوعی محجوب از حق و از لقاء آن هستند. و اهل معارف و سلوک و جذبات و مقامات عارفین، که نظری جز لقاء حق و وصول به مقام قرب ندارند، نیز نوعی دیگر محجوب از حق و از تجلیات خاص محروم اند چون در آنها نیز تلویح باقی و از خودی آثاری هست. پس از این، مراتب دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست.

پس، هر يك از اهل مراتب مذکوره باید تقشیر حال خود کنند و خود را از هواهای نفسانیه پاک و پاکیزه کنند تا از سبیل حق بازمانند و از راه سلوک حقیقت گمراه نگردند، و ابواب رحمت و عواطف، در هر مقامی هستند، به روی آنها مفتوح گردد. وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْهُدٰیةِ وَالتَّوْفِیْقِ .

مقام دوم: در بیان ذمّ طول امل است

اشاره

و در آن دو فصل است:

فصل: در بیان آن که طول امل موجب نسیان آخرت است

بدان که اول منزل از منازل انسانیت منزل یقظه و بیداری است؛ چنانچه مشایخ اهل سلوک در منازل سالکان بیان فرموده اند (1). و از برای این منزل، چنانچه شیخ عظیم

ص: 193

1-1 - منازل السائرین، ص 35، قسم البدایات، باب الیقظة؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 34.

الشأن شاه آبادی - دام ظلّه - بیان فرمودند ، ده بیت است که اکنون در مقام تعداد آن نیستیم ؛ ولی آنچه اکنون لازم است بیان شود این است که انسان تا تنبه پیدا نکند که مسافر است و لازم است از برای او سیر و دارای مقصد است و باید به طرف آن مقصد ناچار حرکت کند و حصول مقصد ممکن است ، «عزم» برای او حاصل نشود و دارای اراده نگردد . و هر يك از این امور دارای بیان و شرحی است که به ذکر آن اگر بپردازیم ، به طول انجامد .

و باید دانست که از موانع بزرگ این تیقظ و بیداری ، که اسباب نسیان مقصد و نسیان لزوم سیر شود و اراده و عزم را در انسان می میراند ، آن است که انسان گمان کند وقت برای سیر وسیع است ؛ اگر امروز حرکت به طرف مقصد نکند ، فردا می کند ؛ و اگر در این ماه سفر نکند ، ماه دیگر سفر می کند . و این حال طول امل و درازی رجا و ظن بقا و امید حیات و رجاء سعه وقت انسان را از اصل مقصد ، که آخرت است ، و لزوم سیر به سوی او و لزوم اخذ رفیق و زاد طریق باز می دارد ؛ و انسان به کلی آخرت را فراموش می کند و مقصد از یاد انسان می رود . و خدا نکند که انسان سفر دور و دراز پرخطری در پیش داشته باشد و وقت او تنگ باشد و عده و عده برای او خیلی لازم باشد ، و هیچ نداشته باشد ، و با همه وصف از یاد اصل مقصد بیرون رود . و معلوم است اگر این نسیان حاصل شد ، هیچ در فکر زاد و توشه بر نیاید و لوازم سفر را تهیه نکند ؛ و ناچار وقتی سفر پیش آید ، بیچاره شود و در آن سفر افتاده و در بین راه هلاک گردد و راه به جایی نبرد .

فصل: سفر پر خطر آخرت و ضرورت زاد و راحله

پس ای عزیز ، بدان که يك سفر پرخطر لازمی در پیش است که عده و عده آن و زاد و راحله آن علم و عمل نافع است ، و وقت سفر معلوم نیست چه وقت است ؛ ممکن است وقت خیلی تنگ باشد و فرصت از دست برود . انسان نمی داند چه وقت کوس رحیل می زنند که باید ناچار کوچ کند . این طول امل که من و تو داریم ، که از حبّ نفس و مکاید شیطان و شاهکارهای آن ملعون است ، به طوری ما را از توجه به عالم آخرت باز داشته

که در فکر هیچ کار نیفتیم . و اگر مخاطرات سیر و موانع حرکت داشته باشیم ، در صدد اصلاح آن به توبه و انابه و رجوع به حق برنیاییم و هیچ در صدد جمع زاد و راحله نباشیم ، ناگاه اجل موعود در رسد و ما را بی زاد و راحله و بی تهیه سفر ببرد : نه عمل صالحی داریم و نه علم نافع ؛ و مؤونه آن عالم روی این دو مطلب چرخ می زند ، و ما هیچ يك را تهیه نکردیم . اگر عملی هم کرده باشیم ، خالص و بی غل و غش نبوده ؛ بلکه با

هزاران موانع قبول بجا آوردیم . و اگر علمی تحصیل نمودیم ، علم بی حاصل و نتیجه بوده که خود یا لغو و باطل است و یا از موانع بزرگ راه آخرت است .

اگر این علم و عمل ما نافع بود ، در ما که سال های سال است دنبال آن هستیم باید تأثیر واضحی کرده باشد و در اخلاق و اطوار ما تفاوتی حاصل شده باشد ؛ چه شده است که علم و عمل چهل پنجاه ساله ما در قلوب ما اثر ضد بخشیده و دل های ما را از سنگ خارا سخت تر کرده؟ از نماز که معراج مؤمنان است ما را چه حاصل شده؟ کو آن خوف و خشیتی که لازم علم است؟(1) اگر خدای نخواسته با این حال که هستیم ما را کوچ دهند ، خسارت های بزرگی و حسرت های بسیاری در پیش داریم که زائل شدنی نیست .

پس ، نسیان آخرت از اموری است که اگر ولی الله اعظم ، امیر المؤمنین - سلام الله علیه - بر ما بترسد از آن و از موجب آن ، که طول امل است ، حق است ؛ زیرا که او می داند این چه سفر پرخطری است . و انسانی که باید آنی راحتی نداشته باشد و در هر حال مشغول جمع زاد و راحله باشد و دقیقه ای ننشیند ، اگر نسیان کرد آن عالم را و به خواب رفت و نفهمید که چنین عالمی هم هست و چنین سیری هم در پیش است ، چه به سر او خواهد آمد و به چه بدبختی هایی خواهد گرفتار شد . خوب است قدری در حال آن حضرت و حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که اشرف خلیقه و معصوم از خطا و نسیان و لغزش و طغیان هستند ، تفکر کنیم و بفهمیم که ما در چه حال هستیم و

ص: 195

1- - اشاره است به آیه (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) ؛ «تنها بندگان عالم از خدا می ترسند» . (فاطر (35) : 28)

آنها در چه حال بودند . علم آنها به بزرگی سفر و خطر آن ، از آنها راحت را سلب کرده ، و جهل ما نسیان در ما ایجاد کرده .

حضرت ختمی مرتبت به قدری ریاضت کشید و قیام در مقابل حق کرد که قدم های مبارکش ورم کرد و از طرف ذات مقدس حق جلّ جلاله آیه نازل شد : طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (1). (2). جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - که حالات و عبادات و خوفش از حق تعالی معلوم است (3).

پس ، بدان که سفر خیلی پرخطر است ، و این نسیان و فراموشی که در ما است از مکاید نفس و شیطان است ، و این امیدها و آمال طولانی و دراز از دام های بزرگ ابلیس و از مکاید نفس است .

پس ، از این خواب برخیز و تیقظ و تبه پیدا کن . بدان که مسافری و دارای مقصدی . مقصد تو عالم دیگر است و تو را از این عالم خواهی نخواهی می برند . اگر تهیه سفر و زاد و راحله آن را دیدی ، در این سفر در مانده نشوی و در این سیر بیچاره نشوی ؛ و الا فقیر و بیچاره و بینوا گردی ؛ و خواهی رفت به سوی شقاوتی که سعادت ندارد ، ذلتی که عزت ندارد ، فقری که غنا دنبالش نیست ، عذابی که راحت ندارد ، آتشی که خاموشی پیدا نکند ، فشاری که برطرف شدن ندارد ، حزن و اندوهی که خوشحالی در پی آن نیست ، حسرت و ندامتی که آخر ندارد .

ای عزیز بین مولی در دعای «کمیل» در مناجات با خدای تعالی چه عرض می کند :

«أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا» . تا آن که می گوید : «وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (4).

ص: 196

1- طه (20) : 1 - 2 .

2- ر.ك: صفحه 390.

3- ر.ك: بحار الأنوار ، ج 41 ، ص 11 - 24 ، باب عبادته وخوفه عليه السلام .

4- «ای پروردگار من! تو خود ناتوانی ام را از اندکی از گرفتاری های دنیا و کیفرهای آن می دانی .. و این عذابی است که آسمان ها و زمین تاب آن نیاوردند» . (مصباح المتهدّج ، ص 586 ؛ إقبال الأعمال ، ص 222)

این چه عذابی است که آسمان ها و زمین طاقت آن را ندارند و برای تو تهیه شده و باز تنبه نداری و روز بروز در نسیان و غفلت و خوابت افزوده می شود .

هان ، ای دل غافل! از خواب برخیز و مهیای سفر آخرت شو «فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ» (1) . صدای رحیل و بانگ کوچ بلند است . عمال حضرت عزرائیل در کارند و تو را در هر آن به سوی عالم آخرت سوق می دهند و باز غافل و نادانی .

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ السُّرُورِ وَالِاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفُوتِ» (2) .

ص: 197

1- - «بانگ کوچ در میانتان در داده شده است» . (نهج البلاغه ، ص 321 ، خطبه 204)

2- - «بارخدایا ، از تو دوری از خانه فریب و بازگشت به خانه سرور و از تو آمادگی برای مرگ پیش از گذشت هنگام آن درخواست می کنم» . در «اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان» دعای فوق با اندکی اختلاف از امام سجاد علیه السلام روایت شده است . (إقبال الأعمال ، ص 524 ؛ المراقبات ، ص 250 ؛ کلیات مفاتیح الجنان ، اعمال شب 27 ماه رمضان)

حدیث یازدهم [فطرت]

الحدیث الحادی عشر: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ» (1).

ترجمه: «زراره گوید: پرسش کردم از حضرت صادق - علیه السلام - از فرموده خدای تعالی: (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا). فرمود: "خلق کرد ایشان را همگی بر توحید"».

شرح: اهل لغت و تفسیر گویند: «فطرت» به معنای «خلقت» است. در صحاح است: «الفطرة - بالكسر - الخلقة» (2). و تواند بود که این «فطرت» مأخوذ باشد از «فطر» به معنای شق و پاره نمودن، زیرا که «خلقت» گویی پاره نمودن پرده عدم و حجاب غیب است. و به همین معنا نیز «افطار» صائم است: گویی پاره نموده هیئت اتصالیه امساک را. در هر حال، بحث از لغت خارج از مقصود ماست. بالجمله، حدیث شریف اشاره

ص: 199

1- - الکافی، ج 2، ص 12، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فطرة الخلق على التوحيد»، حدیث 3.

2- - الصحاح، ج 2، ص 781.

است به آیه شریفه در سوره «روم»: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (1). ما ان شاء الله اشاره اجمالی به این فطرت، و کیفیت آن، و چگونگی بودن مردم بر فطرت توحید، در ضمن فصول و مقاماتی چند می نمایم.

فصل: در معنی فطرت است

بدان که مقصود از فطرت الله، که خدای تعالی مردم را بر آن مفسور فرموده، حالت و هیتی است که خلق را بر آن قرار داده، که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آنها بر آن مخمّر شده است. و فطرت های الهی، چنانچه پس از این معلوم شود، از الطافی است که خدای تعالی به آن اختصاص داده بنی الانسان را از بین جمیع مخلوقات؛ و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این گونه فطرت هایی که ذکر می شود نیستند، یا ناقص اند و حظّ کمی از آن دارند.

و باید دانست که گرچه در این حدیث شریف و بعضی از احادیث دیگر (2) «فطرت» را تفسیر به «توحید» فرمودند، ولی این از قبیل بیان مصداق است؛ یا تفسیر به اشرف اجزاء شیء است؛ چنانچه نوعاً تفاسیر وارده از اهل عصمت - سلام الله علیهم - از این قبیل است؛ و در هر وقت به مناسبت مقامی مصداقی مثلاً ذکر شده و جاهل گمان متعارض کند. و دلیل بر آن که در این مورد چنین است، آن است که در آیه شریفه «دین» را عبارت از فطرت الله دانسته، و دین شامل توحید و دیگر معارف شود. و در

ص: 200

-
- 1- - «پس روی خود همچنان به سوی آیین اسلام بدار، در حالی که در آن استواری به همان سرشت خدا که مردم را بر آن پدید آورد. در آفرینش خداوند هیچ دگرگونی نیست. دین راست این است، اما بیشتر مردم نمی دانند». (الروم (30): 30)
 - 2- - الکافی، ج 2، ص 12 و 13، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فطرة الخلق علی التوحید»، حدیث 1 و 5؛ التوحید، صدوق، ص 328 - 331، باب 53، احادیث 1، 2 و 4 - 8؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص 437 - 443، ذیل آیه 30 سوره «روم».

«صحيحه» عبدالله بن سنان (1) تفسیر به «اسلام» شده . و در «حسنه» زراره (2) تفسیر به «معرفت» شده . و در حدیث معروف «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» در مقابل «تهود» و «تنصر» و «تمجس» ذکر شده (3) . و نیز حضرت ابی جعفر - علیه السلام - حدیث «فطرت» را در همین حسنه زراره به «معرفت» تفسیر فرموده است . پس ، از این جمله معلوم شد که «فطرت» اختصاص به توحید ندارد ؛ بلکه جمیع معارف حقه از اموری است که حق - تعالی شانه - مفطور فرموده بندگان را بر آن .

ص: 201

1- - عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : (فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا) مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قَالَ : «هِيَ الْإِسْلَامُ ، فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ ، قَالَ : (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ» ؛ (از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت از ایشان درباره آیه : «همان سرشت خدا که مردم را بر آن پدید آورد» پرسیدم که این «سرشت» چیست؟ فرمود : «اسلام است . خداوند آن گاه که بر یکتاپرستی از آنان پیمان گرفت ؛ پدیدشان آورد . گفت : «آیا پروردگار شما نیستم؟» و مؤمن و کافر هر دو در آن بودند» . (الكافي ، ج 2 ، ص 12 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب فطرة الخلق على التوحيد» ، حدیث 2)

2- - عَنْ زُرَّارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : (حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ) . قَالَ : الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا ؛ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ . قَالَ : فَطَرَهُمُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ ، .. وَقَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ . يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ . كَذَلِكَ قَوْلُهُ : (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)» ؛ (از زراره از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت از ایشان درباره آیه «در حالی که برای خدا بر آیین اسلام استوارند و او را شریکی نمی گیرند» پرسیدم . فرمود : «اسلام از همان سرشتی است که خداوند مردم را با آن پدید آورد . در آفرینش خداوند هیچ دگرگونی نیست . فرمود : «مردم را بر شناخت خود پدید آورد ..» . و فرمود : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : «هر نوزادی با سرشت خدایی زاییده می شود ؛ یعنی ، با معرفت به این که خدای عز و جل آفریننده اوست . و همین گونه است آیه : «و اگر از آنها بپرسی که آسمان ها و زمین را که آفریده؟ خواهند گفت : خداوند» . (الكافي ، ج 2 ، ص 12 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب فطرة الخلق على التوحيد» ، حدیث 4)

3- - وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى فِطْرَةٍ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ» ؛ «هر زاده شده ای بر فطرت توحید زاده است ، پس والدین او ، او را یهودی یا نصرانی یا مجوس گردانند» . (عوالي اللآلی ، ج 1 ، ص 35 ، حدیث 18)

بباید دانست که آنچه از احکام فطرت است چون از لوازم وجود و هیأت مخمّره در اصل طینت و خلقت است، احدی را در آن اختلاف نباشد، عالم و جاهل و وحشی و متمدن و شهری و صحرانشین در آن متفق اند؛ هیچ يك از عادات و مذاهب و طریقه های گوناگون در آن راهی پیدا نکند و خلل و رخنه ای در آن از آنها پیدا نشود. اختلاف بلاد و اهویه و مأنوسات و آراء و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابداً تأثیری نکند. اختلاف افهام و ضعف و قوت ادراک لطمه ای بر آن وارد نیاورد؛ و اگر چیزی بدان مشابه نشد، از احکام فطرت نیست و باید آن را از فطریات خارج دانست؛ و لهذا در آیه شریفه فرموده: (فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) یعنی، اختصاص به طایفه ای ندارد؛ و نیز فرموده: (لَا تَبْدِیْلَ لِخُلُقِ اللّٰهِ) چیزی او را تغییر ندهد؛ مثل امور دیگر که به عادات و غیر آن مختلف شوند. ولی از امور معجبه آن است که با این که در فطریات احدی اختلاف ندارد - از صدر عالم گرفته تا آخر آن - ولی نوعاً مردم غافل اند از این که با هم متفق اند؛ و خود گمان اختلاف می نمایند، مگر آن که به آنها تنبه داده شود، آن وقت می فهمند موافق بودند در صورت مخالفت؛ چنانچه پس از این به وضوح رسد - ان شاء اللّٰه - . و به همین معنا اشاره شده است در ذیل آیه شریفه که می فرماید: (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ).

و از آنچه ذکر شد، معلوم گردید که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه بدیهی تر است، زیرا که در تمام احکام عقلیه حکمی که بدین مشابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم؛ و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است؛ و چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضح ضروریات باشد. پس اگر توحید یا سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن باشد، باید از اجلای بدیهیات و اظهر ضروریات باشد، (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ).

فصل: در اشاره اجمالی به احکام فطریات

بدان که مفسرین، از عامه و خاصه، هر يك به حسب طریقه خود طوری بیان کیفیت فطری بودن دین یا توحید را کرده اند؛ و ما در این اوراق بر طبق آراء آنها سخن نگوییم؛ بلکه در این مقام آنچه از محضر شریف شیخ عارف کامل، شاه آبادی - دام ظلّه - که متفرد است در این میدان، استفاده نمودم بیان می کنم (1)؛ گرچه بعضی از آنها به طریق رمز و اشاره در کتب بعضی از محققین از اهل معارف هست، و بعضی از آن به نظر خود قاصر رسیده است.

پس، باید دانست که از فطرت های الهی یکی فطرت بر اصل وجود مبدأ - تعالی و تقدس - است؛ و دیگر فطرت بر توحید است؛ و دیگر فطرت بر استجماع آن ذات مقدس است جمیع کمالات را؛ و دیگر فطرت بر یوم معاد و روز رستخیز است؛ و دیگر فطرت بر نبوت است؛ و دیگر فطرت بر وجود ملائکه و روحانین و انزال کتب و اعلام طرق هدایت است؛ که بعضی از اینها که ذکر شد از احکام فطرت، و برخی دیگر از لوازم فطرت است. و ایمان به خدای تعالی و ملائکه و کتب و رسل و یوم قیامت، دین قیم محکم مستقیم حق است در تمام دوره زندگانی عایله سلسله بشر. و ما اشاره به بعضی از آنها که با حدیث شریف مناسب است می نمایم، و از حق تعالی توفیق می طلبیم.

مقام اول: در بیان آن که اصل وجود مبدأ متعال جلّ و علا از فطریات است

مقام اول در بیان آن که اصل وجود مبدأ متعال جلّ و علا از فطریات است و آن با تنبّه به يك مقدمه معلوم گردد. و آن این است که یکی از فطرت هایی که جمیع سلسله بنی الانسان مخمّر بر آن هستند و يك نفر در تمام عایله بشر پیدا نشود که بر

ص: 203

1- ر. ک: رشحات البحار، کتاب الإنسان والفطرة؛ شذرات المعارف، ص 126، شذرة ششم.

خلاف آن باشد، و هیچ يك از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالك و غیر آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیاورد، فطرت عشق به کمال است؛ که اگر در تمام دوره های زندگانی بشر قدم زنی و هر يك از افراد هر يك از طوایف و ملل را استتطاق کنی، این عشق و محبت را در خمیره او می یابی و قلب او را متوجه کمال می بینی، بلکه در تمام حرکات و سکنات و زحمات و جدیت های طاقت فرسا، که هر يك از افراد این نوع در هر رشته ای واردند مشغول اند، عشق به کمال آنها را به آن واداشته؛ اگرچه در تشخیص کمال و آن که کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر يك معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است.

اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند؛ از جان و دل در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند؛ و هر يك در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون آن را کمال دانند بدان متوجه اند.

و همین طور اهل علوم و صنایع هر يك به سعه دماغ خود چیزی را کمال دانند و معشوق خود را آن پندارند.

و اهل آخرت و ذکر و فکر، غیر آن را.

بالجمله، تمام آنها متوجه به کمال اند، و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند، با آن عشق بازی کنند. ولی بیاید دانست که با همه وصف، هیچ يك از آنها عشق شان و محبت شان راجع به آنچه گمان کردند نیست؛ و معشوق آنها و کعبه آمال آنها آنچه را توهم کردند نمی باشد؛ زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند می یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اوّلی منصرف شود و به دیگری که کامل تر است متوجه گردد؛ و وقتی که به آن کامل تر رسید، به اکمل از آن متوجه گردد؛ بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق روزافزون گردد و قلب در هیچ مرتبه از مراتب و در هیچ حدی از حدود رحل اقامت نیندازد. مثلاً اگر شما مایل به جمال زیبا و رخسار دل فریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید دل

را به سوی کوی او روان کردید ، اگر جمیل تر از آن را ببینید و بیابید که جمیل تر است ، قهراً متوجه به آن شوید ، و لااقل هر دو را خواهان شوید ؛ و باز آتش اشتیاق فرو نشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که «چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم» (1) . بلکه خریدار هر جمیلی هستید . بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید : اگر احتمال دهید که جمیلی دل فریب تر از اینها که دیدید و دارید در جای دیگر است ، قلب شما سفر به آن بلد کند ؛ «من در میان جمع و دلم جای دیگر است» (2) گوید . بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید : وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را - گر چه خدای نخواستہ معتقد به آن هم نباشید - با این وصف ، فطرت شما گوید : ای کاش چنین بهشتی بود و چنین محبوب دلربایی نصیب ما می شد .

و همین طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملك دانسته اند و اشتیاق به آن پیدا کرده اند ، اگر چنانچه سلطنت يك مملکت را دارا شوند متوجه مملکت دیگر شوند ؛ و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطه در آورند ، به بالاتر از آن متوجه شوند ؛ و اگر يك قُطری را بگیرند ، به اقطار دیگر مایل گردند ؛ بلکه آتش اشتیاق آنها روزافزون گردد ؛ و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بساط سلطنتی هست ، قلب آنها متوجه شود که ای کاش ممکن بود پرواز به سوی آن عوالم کنیم و آنها را در تحت سلطنت در آوریم . و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم .

و بالجمله ، حال تمام سلسله بشر در هر طریقه و رشته ای که داخل اند به هر مرتبه ای از آن که رسند ، اشتیاق آنها به کامل تر از آن متعلق گردد و آتش شوق آنها

ص: 205

1- - مصرع دوم از این بیت حافظ است: «شهریست پر کرشمه و خوبان ز شش جهتچیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم» . (دیوان حافظ ، ص 517 ، غزل 450)

2- - مصرع دوم از این بیت سعدی است: «هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است» . (کلیات سعدی ، غزلیات ، ص 54 ، غزل 63)

فرو نشینند و روزافزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به این که تمام قلوب سلسله بشر، از قاره نشینان اقصی بلاد آفریقا تا اهل ممالک متمدنه عالم، و از طبیعین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نباشد، حیاتی که موت نداشته باشد؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است. تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یک دل و یک جهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم. آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصور و خیال، و در تجویزات عقلیه و اعتباریه، موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد جز ذات مقدس، مبدأ عالم جلّت عظمته سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟

ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه، بلکه ای پروانه های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی عیب بی زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق زنید، ببینید با قلم قدرت فطرت اللّهی در آن مرقوم است: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) (1) آیا (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا). فطرت توجه به محبوب مطلق است؟ آیا آن فطرت غیر متبدله - لا - تَبْدِيلَ لِيَخْلُقِ اللَّهُ - فطرت معرفت است؟ تا کی به خیالات باطله این عشق خداداد فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می کنید؟ اگر محبوب شما این جمال های ناقص و این کمال های محدود بود، چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو ننشست و شعله شوق شما افزون گردید؟ هان، از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که زوال ندارد، معشوقی دارید که نقصی ندارد، مطلوبی دارید بی عیب، منظوری دارید که نور طلعتش (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2) است؛ محبوبی دارید که

ص: 206

1- «روی خود را به سوی آن که آسمان ها و زمین را آفرید گردانیدم». (الأنعام (6) : 79)

2- «خداوند نور آسمان ها و زمین است». (النور (24) : 35)

سعه احاطه اش «لَوْ ذَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ» (1) است .

پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد ؛ و نتواند این موهوم و متخیل باشد ، زیرا که هر موهوم ناقص است و فطرت متوجه به کامل است . پس ، عاشق فعلی و عشق فعلی بی معشوق نشود ، و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجه الیه فطرت باشد . پس ، لازمه عشق به کامل مطلق وجود کامل مطلق است . و پیشتر معلوم شد که احکام فطرت و لوازم آن از جمیع بدیهیات واضح تر و روشن تر است : (أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2) .

مقام دوم: در بیان آن که توحید حق و دیگر صفات او فطری است

مقام دوم در بیان آن که توحید حق و دیگر صفات او فطری است

در بیان آن که توحید حق - تعالی شأنه - و استجماع آن ذات تمام کمالات را از فطریات است . و آن نیز به توجه به آنچه در مقام اول ذکر شد معلوم گردد ؛ ولی ما این جا به بیان دیگر اثبات آن کنیم .

بدان که از فطرت هایی که (فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) ، فطرت تنفر از نقص است ؛ و انسان از هر چه متنفر است ، چون در او نقصانی و عیبی یافته است از آن متنفر است . پس ، عیب و نقص مورد تنفر فطرت است ؛ چنانچه کمال مطلق مورد تعلق آن است . پس ، متوجه الیه فطرت باید «واحد» و «احد» باشد ؛ زیرا که هر کثیر و مرکبی ناقص است ، و کثرت بی محدودیت نشود ، و آنچه ناقص است مورد تنفر فطرت است ، نه توجه آن ؛ پس ، از این دو فطرت ، که فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص است ، توحید نیز ثابت شد . بلکه استجماع حق جمیع کمالات را و خالی بودن ذات مقدس از جمیع نقایص نیز ثابت گردید . و سوره مبارکه «توحید» که نسبت حق - جل و علا - را بیان می فرماید - به حسب

ص: 207

-
- 1- - «اگر با ریسمانی به سوی زمین های زیرین فرستاده شوید ، بر خداوند فرود آید» . (سنن الترمذی ، ج 5 ، ص 78 ، حدیث 3352 ؛ شرح فصوص الحکم ، قیصری ، ص 837 ؛ الحکمة المتعالیة ، ج 1 ، ص 114)
 - 2- - «آیا در خداوند ، پدید آورنده آسمان ها و زمین ، شکی هست؟» (ابراهیم (14) : 10)

فرموده شیخ بزرگوار ما(1) روحی فداه از هویت مطلقه که متوجهٔ علیه فطرت است و در صدر سوره مبارکه به کلمه مبارکه «هو» اشاره به آن شده است، برهان بر شش صفتی است که در دنبالهٔ آن مذکور است؛ زیرا که چون ذات مقدسش هویت مطلقه است و هویت مطلقه باید کامل مطلق باشد، و الا هویت محدوده است، پس مستجمع جمیع کمالات است، پس «الله» است. و در عین استجماع جمیع کمالات بسیط است، و الا هویت مطلقه نخواهد شد، پس «احد» است، و لازمهٔ احدیت واحدیت است. و چون هویت مطلقه مستجمعه همهٔ کمالات از جمیع نقایص، که منشأ همه برگشت به ماهیت نماید، مبراست، پس آن ذات مقدس «صمد» است و میان تهی نیست. و چون هویت مطلقه است، چیزی از او تولید و منفصل نشود و او نیز از چیزی منفصل نگردد؛ بلکه او مبدأ همهٔ اشیاست و مرجع تمام موجودات است، بدون انفصال که مستلزم نقصان است. و هویت مطلقه نیز کفوی ندارد، زیرا که در صرف کمال تکرار تصور نشود. پس، سوره مبارکه از احکام فطرت، و نسبت حق تعالی است.

مقام سوم: در بیان آن که معاد از فطریات است

در بیان آن که وجود یوم معاد و روز رستخیز از فطریات است که تخمیر در خمیرهٔ بشر گردیده. و آن نیز چون دو مقام سابق با طریق های بسیار و فطرت های عدیده ثابت شود؛ ولی ما در این مقام به بعضی از آنها اشاره می نمایم.

بدان که یکی از فطرت های الهیه، که مفسور شده اند جمیع عایلهٔ بشر و سلسلهٔ انسان بر آن، فطرت عشق به راحت است، که اگر در تمام دوره های تمدن و توحش و تدین و سرخودی این نوع مراجعه شود، و از تمام افراد عالم و جاهل، ضعیف و شریف، صحرائی و شهری، سؤال شود که این تعلقات مختلفه و اهویهٔ متشتته برای چیست، و

ص: 208

1- - مراد مرحوم عارف کامل آیت الله شاه آبادی است و این کلام در صفحهٔ 725 در شرح حدیث چهلم نیز نقل شده است، چنان که در آداب الصلوة، ص 381 نیز نقل شده است.

این همه تحمل مشاق و زحمات در دوره زندگی برای چه مقصد است ، همه متفق الکلمه با يك زبان صریح فطری جواب دهند که ما همه هر چه می خواهیم برای راحتی خود است .

غایت مقصد و نهایت مرام و منت های آرزو ، راحتی مطلق و استراحت بی شوب به زحمت و مشقت است . و چون چنین راحت غیر مشوب به زحمت و استراحت غیر مختلط به رنج و نعمت معشوق همه است ، و آن معشوق گمشده را هر کس در چیزی گمان می کند ، از این جهت تعلق به هر چه در او محبوب را گمان کرده پیدا می کند ؛ با این که در تمام عالم مُلك و جمیع سرتاسر دنیا چنین راحتی مطلق یافت نشود و چنین استراحت غیر مشوبی ممکن نیست . تمام نعمت های این عالم مختلط با زحمت ها و رنج های طاقت فرساست ؛ همه لذت های دنیا محفوف به آلامی است کمرشکن ؛ درد و رنج و تعب و حزن و اندوه و غصه سرتاسر این عالم را فرا گرفته است . در تمام دوره های زندگی بشر يك نفر یافت نشود که رنجش مساوی با راحتش باشد و نعمتش مقابل تعب و نقمتمش باشد ، تا چه رسد به آن که راحتی خالص و استراحت مطلق داشته باشد . پس ، معشوق بنی الانسان در این عالم یافت نشود ؛ عشق فطری جبلی فعلی آن هم در تمام سلسله بشر و عایله انسان بی معشوق فعلی موجود ممکن نیست . پس ، ناچار در دار تحقق و عالم وجود ، باید عالمی باشد که راحتی او مشوب نباشد به رنج و تعب ؛ استراحت مطلق بی آلایش به درد و زحمت داشته باشد ، و خوشی خالص بی شوب به حزن و اندوه در آن جا میسر باشد ؛ و آن دار نعیم حق و عالم کرامت ذات مقدس است .

و می توان آن عالم را به فطرت حریت و نفوذ اراده ، که در فطرت هر يك از سلسله بشر است ، اثبات کرد . چون مواد این عالم و اوضاع این دنیا و مزاحمت آن و تنگی و ضیق آن تعصی دارد از حریت و نفوذ اراده بشر ، پس باید عالمی در دار وجود باشد که اراده در آن نافذ باشد و مواد آن عصیان از نفوذ اراده نداشته باشد ، و انسان در آن عالم فعال مایشاء و حاکم مایرید باشد ؛ چنانچه فطرت مقتضی است .

پس ، جناح عشق به راحت ، و عشق به حریت ، دو جناحی است که به حسب فطرة الله

غیر متبدله در انسان ودیعه گذاشته شده که با آنها انسان طیران کند به عالم ملکوت اعلی و قرب الهی .

و در این مقام مطالب دیگری است که با وضع این اوراق تناسب ندارد ؛ و فطرت های دیگری است برای اثبات معارف حقه از قبیل اثبات نبوت و بعث رسل و انزال کتب . بلکه از هر يك از این فطرت ها که ذکر شد جمیع معارف ثابت گردد ؛ ولی ما اکنون اکتفا کردیم به همین اندازه که بیش از این از مقصود خارج نشویم و شرح بی مناسبت با حدیث شریف نشود .

تا این جا معلوم شد که علم به مبدأ و کمالات و وحدت آن و علم به یوم معاد و عالم آخرت از فطریّات است . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ .

ص: 210

حدیث دوازدهم [تفکر]

الحدیث الثانی عشر: بِسَنَدِي الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ - رضوان الله عليه - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ التَّوْفَلِيِّ ، عَنْ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - قَالَ : «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [عليه السلام] يَقُولُ : نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ ؛ وَجَافَ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ ؛ وَاتَّقِ اللَّهَ - رَبَّكَ» (1).

ترجمه: «حضرت صادق - عليه السلام - فرمود: بود امیر المؤمنین علیه السلام که می فرمود: "آگاه نما دل خود را به اندیشه نمودن؛ و دور کن از شب پهلوی خود را؛ و بپرهیز خداوند پروردگار خویش را"».

شرح: «کان یقول» مفادش غیر از «قال» یا «یقول» است؛ زیرا که از آن استفاده دوام و استمرار می شود. معلوم می شود حضرت این کلام را مکرر می فرمودند.

و «تنبيه» آگاهی دادن از غفلت و بیدار کردن از خواب است. و در این جا هر دو معنا مناسب است؛ زیرا که قلوب قبل از تفکر در غفلت مغمور و در خواب اندرند، و با آن از غفلت درآیند و از خواب انگیخته شوند. و خواب و بیداری و غفلت و هشیاری مُلک بدن و ملکوت نفس با هم مختلف اند: چه بسا چشم ظاهر بیدار و جنبه مُلک هوشیار است، و چشم باطن و بصیرت در خواب گران و جنبه ملکوت نفس در غفلت و بیهوشی است.

ص: 211

و «تفکر» اِعمال فکر است . و آن عبارت است از ترتیب امور معلومه برای به دست

آوردن نتایج مجهوله(1). و آن اعم است از تفکری که از مقامات سالکین است ؛ زیرا که آن را خواجه انصاری(2) چنین تعریف فرموده : «اعْلَمُ أَنَّ التَّفَكْرَ تَلَمُّسُ البَصِيرَةِ لِاسْتِدْرَاكِ البُعْيَةِ»(3). یعنی : «بدان که تفکر عبارت است از جستجو نمودن بصیرت قلب و چشم ملکوت مطلوب خود را برای ادراک آن». و معلوم است مطلوبات قلوب معارف است . و از این جهت در این حدیث شریف نیز مقصود از «تفکر» ، معنی خاص راجع به قلوب و حیات آنهاست .

و «قلب» را اطلاقات بسیار و اصطلاحات بی شماری است . پیش اطباء و عامه مردم اطلاق شود بر پارچه گوشت صنوبری که با قبض و بسط آن خون در شریان ها جریان پیدا کند ، و در آن تولید روح حیوانی ، که بخار لطیفی است ، گردد . و پیش حکما به بعضی مقامات نفس اطلاق شود . و اصحاب عرفان برای آن مقامات و مراتبی قائل اند که غور در بیان اصطلاحات آنها خارج از وظیفه است . و در قرآن کریم و احادیث شریفه ، در مقامات مختلفه ، به هر يك از معانی متداوله بین عامه و خاصه اطلاق شده است ؛ چنانچه (إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ)(4) به معنای متعارف پیش اطباء ، و (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا)(5) به معنی متداول در ألسنة حکما ، و (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ)(6) بر طبق اصطلاح عرفا جریان یافته . و در حدیث شریف به مناسبت «تفکر» مقصود معنی متداول پیش حکماست . و اما «قلب» به اصطلاح عرفا با

ص: 212

-
- 1- - ر.ك: الإشارات والتنبیها، شرح محقق طوسی، ج 1، ص 10؛ شرح المنظومة، ج 1، ص 84.
 - 2- - خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی (396-481) از محدثین و عرفای بزرگ است که به شیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و پس از وی جانشین او گردید. از آثار اوست: منازل السائرين، زاد العارفين، رساله دل و جان.
 - 3- - منازل السائرين، ص 41، «باب التفکر»؛ شرح منازل السائرين، کاشانی، ص 60.
 - 4- - «و آنها را از روز قیامت بیم ده زمانی که جان ها به گلو رسد». (غافر (40): 18)
 - 5- - «دل هایی دارند که با آنها (چیزی) نمی فهمند». (الأعراف (7): 179)
 - 6- - «در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش دل فرادهد در حالی که حاضر باشد». (ق (50): 37)

«تفکر» مناسبی ندارد، خصوصاً بعضی از مراتب آن؛ چنانچه اهل اصطلاح می دانند.

قوله: «جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جُنْبًا» . «جَافًا» به معنی بَعْدَ است. و جَافَا عَنْهُ، فَتَجَافَا جُنْبَهُ عَنِ الْفَرَّاشِ . أَيُّ نَبَا . چنانچه در صحاح است(1). و «مَجَافَا» به شب نسبت دادن، مجاز در اسناد است؛ یا آن که شب را فراش قرار داده ادعائاً؛ یا آن که حقیقت در کلمه و اسناد است؛ و فرق در اراده جَدَى و استعمالی است؛ چنانچه در مطلق مجازات احتمال داده اند؛ و شیخ فقیه، اصولی ادیب متبحر، آقا شیخ محمدرضای اصفهانی، در جلیّة الحال در اطراف آن بسط مقال داده است(2). و بالجمله، آن کنایه آورده شده از برخاستن از فراش خواب در شب برای عبادت. و پس از این، بیان تقوا و مراتب آن می شود ان شاء الله. و ما در ضمن فصولی چند بیان مناسبات حدیث شریف را می نمایم.

فصل: در بیان فضیلت تفکر است

بدان که از برای تفکر فضیلت بسیار است. و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است، و مقدمه لازم حتمیه سلوک انسانیت است. و در قرآن شریف و احادیث کریمه تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده، و از تارك آن تعبیر و تکذیب شده.

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ»(3). و پس از این ذکری از این حدیث پیش می آید.

و در حدیث دیگر يك ساعت تفکر را از عبادت يك شب بهتر دانسته(4).

ص: 213

1- - الصحاح، ج 6، ص 2303، مادة جفا.

2- - وقایة الأذهان، جلیّة الحال (سمط اللال في مسألتي الوضع والاستعمال)، ص 103.

3- - «پیوسته اندیشیدن درباره خداوند و توانایی او برترین پرستش است.» (الكافي، ج 2، ص 55، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب التفکر»، حدیث 3)

4- - عَنْ الْحَسَنِ الصَّبَّاقِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ «حسن صیقل گوید به امام صادق علیه السلام معروض کردم: آیا ساعتی اندیشیدن از يك شب عبادت بهتر است؟» فرمودند: «آری، و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: يك ساعت فکر کردن از يك شب عبادت بهتر است.» (المحاسن، ص 26، حدیث 5؛ بحار الأنوار، ج 68، ص 325، حدیث 16؛ ر.ك: الكافي، ج 2، ص 54، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب التفکر»، حدیث 2)

و در حدیث نبوی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است که تفکر يك ساعت از عبادت يك سال بهتر است(1).

و در حدیث دیگر است که تفکر يك ساعت بهتر است از عبادت شصت سال(2)، و در حدیث دیگر هفتاد سال(3)؛ و از بعضی علمای فقه و حدیث هزار سال هم حدیث شده.

در هر صورت، از برای آن درجات و مراتبی است، و از برای هر مرتبه ای نتیجه یا نتایجی است که ما به ذکر بعضی از آن می پردازیم.

تفکر در حق و برهان صدیقین

[تفکر در حق و برهان صدیقین]

اول تفکر در حق و اسماء و صفات و کمالات اوست. و نتیجه آن علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد. و این افضل مراتب فکر و اعلی مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است؛ زیرا که از نظر به ذات علت و تفکر در سبب مطلق علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود. و این نقشه تجلیات قلوب صدیقین است، و از این جهت آن را «برهان صدیقین» گویند(4)؛ زیرا که «صدیقین» از مشاهده ذات شهود اسماء و صفات کنند، و در آینه اسماء اعیان و مظاهر را شهود نمایند.

و این که این قسم برهان را «برهان صدیقین» گوئیم برای آن است که اگر صدیقی

ص: 214

1- قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ». (إحياء علوم الدين، ج 4، ص 615؛ معراج السعادة، ص 648)

2- قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً». (تفسير الصافي، ج 1، ص 377؛ بحار الأنوار، ج 66، ص 293)

3- قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً». (أوصاف الأشراف، ص 47، «باب التفكر»؛ مفاتيح الغيب، صدر المتألهين، ص 302؛ شرح المنظومة، ج 5، ص 367)

4- الإشارات والتبیهات، ص 276، نمط 4، تنبيه 29؛ الحكمة المتعالية، ج 6، ص 13 - 14.

بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان در آورد و آنچه ذوقاً و شهوداً یافته به قالب الفاظ بریزد، این چنین شود؛ نه آن که هر کس بدین برهان علم به ذات و تجلیات آن پیدا کرد، از صدیقین است؛ یا آن که معارف صدیقین از سنخ براهین است، منتها براهین مخصوصی. هیئات که علوم آنها از جنس تفکر باشد، یا مشاهدات آنها را با برهان و مقدمات آن مشابهتی. تا قلب در حجاب برهان است و قدم او قدم تفکر است، به اول مرتبه صدیقین نرسیده. و چون از حجاب غلیظ علم و برهان رست، با تفکر سر و کاری ندارد و بی واسطه برهان، بلکه بی واسطه موجودی، در آخر کار و منت های سلوک، به مشاهده جمال جمیل مطلق نائل گردد و به لذت دائم سرمد برسد، و از عالم و هر چه در اوست وارهد و در تحت قباب کبریایی به فنای کلی باقی ماند، و از او اسم و رسمی باقی نماند و مجهول مطلق گردد؛ مگر آن که عنایت حق شامل حال او گردد و او را ارجاع به مملکت خود و ممالک وجود به مقدار سعه وجود عین ثابت او نماید؛ و در این رجوع کشف سبحات جمال و جلال برای او گردد، و در آینه ذات اسماء و صفات را مشاهده نماید، و از آن به شهود عین ثابت خود و هر چه در ظل حمایت اوست نائل شود، و کیفیت سلوک مظاهر و رجوع به ظاهر بر قلب او کشف شود؛ پس، به خلعت نبوت مفتخر گردد. و اختلاف مقامات انبیا و رسل در این مقام ظاهر شود؛ و مقدار سعه و ضیق دایره رسالت و مبعوث منه و مبعوث الیه در این مقام برای آنها منکشف گردد، و بسط مقال در این مقام مناسبتی با وضع این اوراق ندارد. پس، از آن، بلکه از برهان صدیقین نیز، صرف نظر نمودیم؛ زیرا که آن را مقدماتی است که شرح آنها موجب تطویل شود.

تتمیم: در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق

بباید دانست که این که ما گفتیم: تفکر در ذات و اسماء و صفات، ممکن است جاهل گمان کند که تفکر در ذات ممنوع است به حسب روایات، و نداند که آن تفکر که ممنوع

است تفکر در اکتناه ذات و کیفیت آن است؛ چنانچه از روایات شریفه استفاده می شود. و گاهی نیز غیر اهل را منع کردند از نظر به بعضی معارف که مقدمات دقیقه داشته، چنانچه حکما نیز در هر دو مقام موافق اند. اما استحاله اکتناه ذات در کتب آنها مبرهن است (1) ، و منع از تفکر آن نزد جمیع مسلم. و اما شرایط دخول در این علوم و منع تعلیم غیر اهل، در کتب آنها مذکور و وصیت آنها در اوایل کتب یا اواخر آن مسطور است، چنانچه دو امام فن و فیلسوف بزرگ اسلام، شیخ ابوعلی سینا، و صدر المتألهین (2)، در آخر اشارات (3)، و اول اسفار (4)، وصیت بلیغ در این باب فرمودند. فراجع.

و اما نظر در ذات برای اثبات وجود و توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیا و آمال عرفا بوده؛ و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات و اسماء و صفات ذات مقدس است، و ملحدین اسماء را حق تعالی تعبیر فرموده (5). و هیچ کتابی از کتب حکما و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره اخبار، مثل اصول کافی و توحید شیخ صدوق، غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نمودند. و فرق بین مآثورات از انبیا و کتب حکما فقط در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است؛ چنانچه

ص: 216

-
- 1- - ر. ک: التحصیل، ص 580؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 113 - 117؛ المبدأ والمعاد، ص 23.
 - 2- - محمد بن ابراهیم شیرازی (979 - 1050) ملقب به «صدر الدین» و «صدر المتألهین» معروف به صدرا و ملاصدرا از بزرگان حکمای اسلامی است. وی بنیانگزار «حکمت متعالیه» است و صاحب آراء بدیعی در فلسفه می باشد. مکتب فلسفی صدر المتألهین پس از او بر دیگر مکاتب فلسفی برتری یافت. و بیشتر حکمای اسلامی پس از او از پیروان مکتب او به شمار می روند. مهمترین اثر وی اسفار اربعه است که در بردارنده آراء و نظریات فلسفی او بنحو گسترده می باشد. از آثار دیگر اوست: تفسیر القرآن الکریم، شرح اصول کافی، مبدأ و معاد، مفاتیح الغیب، شواهد الربوبیة، اسرار الآیات، حاشیه بر شفا. وی از شاگردان محقق داماد، میرفندرسکی و شیخ بهایی است. ملا محسن فیض عبدالرزاق لاهیجی (فتیاض) از شاگردان معروف او هستند.
 - 3- - الإشارات والتنبیها، ص 395، «خاتمة ووصیة».
 - 4- - الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 10، «مقدمة المؤلف».
 - 5- - (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ)؛ «همه اسم های نیکو از آن خداست، پس خدا را به آن اسماء بخوانید و رها کنید آنان را که درباره اسماء خدا الحاد می ورزند». (الأعراف (7): 180)

فرق بین فقه و اخبار راجعه به فقه در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است، نه در معنا. لیکن مصیبت در آن است که در لباس اهل علم بعضی از جاهلان پیدا شده در قرون اخیر که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود نظر در معارف را، که غایت مقصد انبیا و اولیا - سلام الله علیهم - است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت - سلام الله علیهم - مشحون از آن است، حرام شمرده و هر ناسزایی و تهمتی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده؛ و از او اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست، متشبث شود به حدیث «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» (1). این بیچاره جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکماء تفکر در ذات می کنند، با آن که آنها تفکر در ذات را و اکتناه آن را ممتنع می دانند؛ و این خود یکی از مسائل مبرهنه آن علم است. و دیگر آن که معنی حدیث را ندانسته، گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود.

ما اکنون بعضی از روایات را می نگاریم، و جمع بین آنها - آنچه به نظر قاصر خویش رسد - می کنیم و حکم را انصاف قرار می دهیم. گرچه این از شرح حدیث و قرارداد ما قدری خارج است، ولی برای رفع شبهه و ابطال باطل شاید ضرور باشد.

کافی باسناده عن أبي بصير، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيرًا» (2). و این حدیث شریف خود دلالت دارد بر آن که مقصود از تکلم [تکلم] در اکتناه ذات و کیفیت آن است به مناسبت تعلیل آن؛ و الا تکلم در اثبات ذات و سایر کمالات و توحید و تنزیه آن موجب تحیر نگردد. و می شود که نهی باشد از کسانی که تکلم در این مقامات هم برای آنها اسباب

ص: 217

1- - الفتوحات المکیة، ج 2، ص 619؛ إحياء علوم الدين، ج 4، ص 631؛ المحجّة البيضاء، ج 8، ص 212.

2- - «کافی با سند خود از ابوبصیر روایت می کند که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: "از آفریده های خداوند سخن بگویند و از ذات خدا سخن مگویند، زیرا سخن از ذات خدا مایه سرگردانی بیشتر گوینده است"». (الكافي، ج 1، ص 92، «کتاب التوحید»، «باب النهي عن الكلام في الكيفية»، حدیث 1)

تحریر شود. و مرحوم محدث مجلسی - رحمه الله - این دو احتمال را بدون بیانی که ما تقریب کردیم احتمال داده اند و اولی را تقویت فرموده (1).

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ حَرِيْزٍ: «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» (2). و به این مضمون و قریب به آن بعض روایات دیگر وارد است که ذکر همه ضرور نیست (3).

وَفِي الْكَافِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ؛ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ، فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ» (4). و این روایت نیز ظاهر در این است که مراد از تفکر تفکر در کنه ذات است، زیرا که در ذیل حدیث فرماید: «اگر خواستید عظمت حق تعالی را نظر کنید، استدلال کنید از عظمت خلق بر عظمت حق تعالی». و این بر سبیل مثال است و برای نوع مردم است که طریق معرفت آنها تفکر در خلق است.

اینها، و بعض احادیث دیگر که قریب به اینهاست، احادیث وارد در نهی از تکلم و تفکر است که معلوم شد خود آنها بنفس ها دلالت بر مطلوب ما می نماید.

و چیزی که واضح می نماید مقصد را، حدیث شریف کافی است در باب تفکر: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ» (5). پس تفکر در حق و اثبات ذات، و تفکر در قدرت و سایر اسماء و صفات، علاوه بر آن که منهی نیست، افضل عبادات است.

و در حدیث شریف کافی وارد است که سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ»

ص: 218

-
- 1- - مرآة العقول، ج 1، ص 322.
 - 2- «در باب هر چیز سخن بگویند ولی در ذات خدا گفتگو نکنید». (الکافی، ج 1، ص 92، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»، دنباله حدیث 1)
 - 3- ر. ک: الکافی، ج 1، ص 92، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»؛ التوحید، صدوق، ص 454، باب 67؛ بحار الأنوار، ج 3، ص 257، باب 9.
 - 4- الکافی، ج 1، ص 93، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»، حدیث 7.
 - 5- «پیوسته اندیشیدن درباره خداوند و توانایی او برترین پرستش است». (الکافی، ج 2، ص 55، «کتاب ایمان و الکفر»، «باب التفکر»، حدیث 3)

تَعَالَى : (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) وَالآيَاتِ مِنْ سُورَةِ «الْحَدِيدِ» إِلَى قَوْلِهِ : (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ» (1). پس ، معلوم می شود این آیات شریفه ، که توحید و تنزیه حق و بعث و رجوع موجودات در آن وارد است ، برای متعمقین و ارباب فکرهای دقیق نازل شده . باز هم باید گفت : فکر در حق تعالی حرام است؟ آیا کدام عارف و حکیم بیشتر از معارف وارده در اوّل سوره «حدید» آورده؟ غایت معرفت آنها رسیدن به این است که (سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2). آیا از آیه شریفه (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (3). کی برای توصیف حق تعالی و جلوات ذات مقدسش بهتر بیانی دارد؟ به جان دوست قسم که اگر برای حقیقت کتاب کریم الهی جز این آیه شریفه نبود ، برای اهل دل کفایت می کرد . قدری مراجعه نمایید به کتاب خدا و خطب و آثار و اخبار رسول اکرم و خلفای معصومین او - سلام الله علیهم - ببینید در هر مقصد از مقاصد معارف که تصور می شود کدام حکیم و عارف بیشتر از آنها بیانی نموده . تمام کلماتشان مشحون از توصیف حق و استدلال بر ذات و صفات ذات مقدس است ، به طوری که هر طایفه ای به قدر فهم خود از آن برخوردار می شود .

پس ، از مجموع این اخبار معلوم می شود که تفکر در ذات به يك مرتبه ممنوع است که آن تفکر کنه ذات و کیفیت آن است ؛ چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است : «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ» (4) یا آن که جمع بین اخبار ناهیه و آمره شود به این که يك دسته از مردم که قلوبشان طاقت استماع برهان ندارد و استعداد ورود در این گونه مباحث

ص: 219

-
- 1- - «از علی بن الحسین علیه السلام درباره توحید پرسیدند فرمودند : «همانا خداوند عزّ و جَلّ می دانست که در آخر زمان پاره ای از مردم ژرف اندیش خواهند آمد ، پس خداوند تعالی : (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و آیاتی از سوره «حدید» تا آیه (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) را فرو فرستاد ؛ پس هر کس فزون از آن را اراده کند هلاک شده است» . (الکافی ، ج 1 ، ص 91 ، «کتاب التوحید» ، «باب النسبة» ، حدیث 3)
 - 2- - «آنچه در آسمان ها و زمین است خدا را تنزیه می کنند» . (الحدید (57) : 1)
 - 3- - «او آغاز و پایان و آشکار و نهان است و او به همه چیز داناست» . (الحدید (57) : 3)
 - 4- - «هر که درباره چگونگی خدا بیندیشد هلاک شود» . (الکافی ، ج 1 ، ص 93 ، «کتاب التوحید» ، «باب النهی عن الکلام فی الکيفية» ، حدیث 5)

ندارند، وارد نشوند؛ چنانچه شاهد بر این جمع در خود روایات است. و اما کسانی که اهل آن هستند، برای آنها راجح، بلکه افضل از جمیع عبادات، است.

در هر صورت، ما از مقصد و قرارداد خود به کلی خارج شدیم، ولی چاره ای نبود جز تعرض به این مطلب فاسد و تهمت غیر مرضی حق، که در این عصرهای اخیر متداول شده در السنه، شاید تأثیری در بعضی قلوب کند. و اگر يك نفر قبول این قول کند، برای من کفایت کند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَإِلَيْهِ الْمُنْتَهَى (1).

فصل: در تفکر در مصنوع است

یکی دیگر از درجات تفکر، فکرت در لطایف صنعت و اتقان آن و دقایق خلقت است، به قدری که در طاقبت بشر است. و نتیجه آن علم به مبدأ کامل و صانع حکیم است. و این عکس برهان صدیقین است؛ زیرا که مبدأ برهان در آن مقام حق تعالی عزّ اسمه است، و از آن علم به تجلیات و مظاهر و آیات حاصل شود؛ و در این مقام مبدأ برهان مخلوقات است، و از آنها علم به مبدأ و صانع حاصل شود. و این برهان برای عامه است و آنها را حظی از برهان صدیقین نیست؛ و لهذا شاید بسیاری انکار نمایند که نظر در حق مبدأ علم به خود او شود، و علم به مبدأ موجب شود علم به مخلوق را.

بالجمله، تفکر در لطایف و دقایق صنعت و اتقان نظام خلقت از علوم نفعه و از فضائل اعمال قلبیه و افضل از جمیع عبادات است؛ زیرا که نتیجه آن اشرف نتایج است. گرچه جمیع عبادات نتیجه اصلی و سرّ واقعی آنها حصول معارف است، ولی کشف این سرّ و حصول این نتیجه برای ماها نشود؛ و از برای آن اهلی است که هر عبادتی برای آنها بذر مشاهده یا مشاهداتی است. در هر صورت، اطلاع بر لطایف صنعت و اسرار خلقت به حقیقت تاکنون برای بشر [میسر] نگردیده. و به طوری پایه آن دقیق و محکم است و نظام آن جمیل و از روی اسلوب کمال است که در هر موجودی، اگر چه

ص: 220

حقیر به نظر آید، اگر بشر با کمال علمی که در قرن ها حاصل کردند دقیق شوند، به هزار يك از آن اطلاع پیدا نکنند، تا چه رسد به آن که نظام کلی جُملی را در تحت نظر درآورند و بخواهند با افکار جزئیة ناقصه خود پی به لطایف و دقایق آن برند .

ما اکنون نظر شما را جلب می کنیم به یکی از دقایق خلقت که نسبتاً نزدیک به افهام و از محسوسات به شمار آید، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

ای عزیز، نظر کن و تفکر نما در این نسبتی که در بین شمس و زمین است به مسافت معین و حرکت خاص که زمین دارد به دور خود و شمس، که با مدار معینی حرکت می کند که شب و روز و فصول از آن حاصل می شود؛ چه اتقان صنع و حکمت کاملی است که اگر با این ترتیب نبود، یعنی شمس نزدیک بود یا دور بود، در صورت اول از حرارت و در صورت دوم از سرما و برودت، در زمین تکوین معدن و نبات و حیوان نمی شد. و اگر چنانچه با همین نسبت ساکن بود زمین، تولید روز و شب و فصول نمی شد، و بیشتر زمین یا تمام آن قابل تکوین نمی شد. اکتفا به این نیز نشده، اوج، یعنی غایت دوری زمین از شمس، در جانب شمال واقع شده که حرارت زیاد نشود و صدمه به مکونات وارد نیاید؛ و حضيض، یعنی غایت نزدیکی شمس به زمین، در جانب جنوب واقع شده که از سرما ضرر به ساکنین زمین وارد نشود. به این نیز اکتفا نشده، ماه را، که تأثیر در تربیت موجودات زمین دارد، در سیر با زمین مختلف قرار داده، به طوری که شمس وقتی در شمال زمین است، قمر در منطقه جنوبی؛ و به عکس، وقتی آن يك در منطقه جنوبی است، این يك در منطقه شمالی است، برای انتفاع سگان ارض از آنها .

اینها یکی از امور محسوسه ضروریه است؛ لیکن احاطه به دقایق و لطایف آن جز خالق آن، که علمش محیط است، احدی پیدا نکند .

چرا این قدر دور رفتیم، اگر کسی در خلقت خود، به قدر سعه علم و طاقت خود، تفکر نماید: اولاً: در مدارك ظاهره خود که آنها بر طبق مدارك و محسوسات ساخته شده؛ از برای هر دسته از مداركاتی که در این عالم یافت می شود قوه ادراکی قرار داده شده، با چه وضعیت و ترتیب محیر العقولی؛ و امور معنویه را، که با حواس ظاهره ادراك نتوان

کرد، حواس باطنه قرار داده شده که آنها را ادراك نماید .

از علم الروح و قوای روحانیة نفس ، که دست بشر از اطلاع بر آن کوتاه است ، صرف نظر نما ؛ علم بدن و تشریح و ساختمان طبیعی و خواص هر يك از اعضای ظاهره و باطنه را در تحت نظر و فکر بیاور ؛ بین چه نظام غریبی و ترتیب عجیبی است ، با آن که علم بشر با صدها قرن سال به هزار يك آن نرسیده و تمام علما اظهار عجز خود را با زبان فصیح می نمایند ؛ با این که بدن این انسان در مقابل دیگر موجودات زمین يك ذرة ناقابلی است ، و زمین و همه موجودات آن در مقابل نظام شمسی قدر قابلی ندارد ، و تمام منظومه شمسی ما در مقابل منظومات شمسیه دیگر قدر محسوسی ندارد ؛ و تمام این نظامات کلیه و جزئیه با يك ترتیب منظم و نظام مرتبی بنا شده است که به ذره ای از آن کسی ایراد نتواند کرد ، و عقول تمام بشر از فهم دقیقه ای از دقایق آن عاجز است . آیا پس از این تفکر ، عقل شما محتاج به مطلب دیگری است برای آن که اذعان کند به آن که يك موجود عالم قادر حکیمی که هیچ چیزش شبیه موجودات دیگر نیست این موجودات را با این همه حکمت و ترتیب متقن ایجاد فرموده ؟ (أَفِي اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1).

این همه صنعت منظم ، که عقول بشر از فهم کلیات آن عاجز است ، بی ربط و خود به خود پیدا نشده . کور باد چشم دلی که حق را نبیند و جمال جمیل او را در این موجودات مشاهده نکند . نابود باد کسی که با این همه آیات و آثار باز در شك و تردید باشد . ولی چه کند انسان بیچاره که گرفتار اوهام است ؟ اگر شما تسبیح خود را ارائه دهید و دعوی کنید که این تسبیح خود به خود بدون آن که کسی او را تنظیم کرده باشد منظم شده ، همه بشر به عقل شما می خندند . مصیبت آن جاست که اگر ساعت بغلی را درآورده همین دعوی را درباره آن نیز نمایید ، آیا شما را از زمره عقلا خارج می کنند و تمام عقلای عالم شما را رمی به جنون می کنند یا نه ؟ آیا کسی که این نظام ساده جزئی را از رشته علل و اسباب خارج دانست ، باید گفت مجنون است و از حقوق عقلا باید او را محروم دانست ، پس چه باید کرد با کسی که این نظام عالم ، نه بلکه این انسان و نظام

ص: 222

روح و بدن او، را مدعی است خود به خود پیدا شده؟ او را باز باید در زمره عقلا حساب کرد؟ آیا کدام بی خرد از این بی خردتر است .
(قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (1) مرده باد انسان که باز زنده به علم نیست و در بحر ضلالت خود غوطه ور است .

فصل: در تفکر در احوال نفس است

اشاره

یکی از درجات تفکر، فکر در احوال نفس است که از آن نتایج بسیار و معارف بی شمار حاصل شود . و ما اکنون نظر به دو نتیجه داریم :
یکی علم به یوم معاد ؛ و دیگر علم به بعث رسل و انزال کتب ، یعنی ، نبوت عامه و شرایع حقه .

یکی از حالات نفس ، حال تجرد آن است که حکماء شامخین کمتر مسأله ای از مسائل حکمیه را به مثابه آن اهمیت داده و مبرهن و واضح نموده اند (2) . و ما اکنون در صدد اثبات تجرد آن به وجه تفصیلی نیستیم ؛ از این جهت به بعضی ادله ، که مبادی آن کم مؤونه است ، اکتفا می نماییم و به ذکر مقصد می پردازیم .

برهان اول بر تجرد نفس: اختلافات قوای جسمانی و نفسانی

[برهان اول بر تجرد نفس]

پس گوییم که به اتفاق اطبا و علما معرفة الاعضاء و حکم تجربه ، تمام اجزاء بدن انسان ، از امّ الدماغ ، که مرکز ادراکات و محل ظهور قوای نفس است ، تا آخرین اجزاء کثیفه صلبه بدن ، از سن سی و پنج سالگی یا سی سالگی به بعد رو به انحطاط و نقصان گذارد و به افق ضعف و سستی نزدیک شود . و ما خود نیز تجربه کردیم که ضعف و سستی در تمام قوا نمایان شود . ولی در همین موقع ، یعنی از سن سی و چهل به بعد ، قوای روحانیه و ادراکات عقلیه کامل تر است و رو به ترقی و اشتداد است . از این ، نتیجه حاصل آید که قوای ادراکیه عقلیه جسمانی نیست ؛ چه اگر جسمانی بودی ، چون سایر

ص: 223

1- - «کشته باد انسان! چقدر ناسپاس است او» . (عبس (80) : 17)

2- - ر. ک: الحکمة المتعالیة، ج 8، ص 290؛ شرح المنظومة، ج 5، ص 125 .

قوای جسمانی رو به ضعف گذاشتی . و نتوان توهم کرد که از کثرت اعمال قوای فکریه و حصول تجربه قوای عقلیه قوی گردیده ، زیرا که تمام قوای جسمانی با کثرت اعمال آن و به کار انداختن آن رو به انحلال و زوال رود نه رو به قوت و کمال ؛ و این خود دلیل بر این است که قوای عقلیه جسم و جسمانی نیست .

و نقض به حال کهولت که قوای فکریه هم ناقص می شود بی محل است ، زیرا که اولاً : هیچ يك از قوای جسمانی تا سن کهولت رو به اشتداد نیست تا آن که گفته شود که فلان محل از جسم مورد ادراکات عقلیه است و تا سن کهولت رو به اشتداد و قوت بوده ، و اکنون که ضعیف شده قوه فکر هم ضعیف شده . و ثانیاً : آن ضعف در حال کهولت نیز راجع به فکر است که از قوای حاله در جسم است ، یا آن که احتیاج به قوای جسمانی دارد ؛ و اما ادراکات محضه و ملکات خبیثه یا فاضله در آن وقت نیز قوی تر از سابق است ، گرچه اظهار یا ظهورش کمتر باشد . بالجمله ، برای اثبات مدعای ما همان قوت ادراک در سن چهل پنجاه سالگی کفایت کند .

و حلّ نقض آن است که چون نفس بساط خود را از مُلک بدن جمع می کند و قوای او رجوع به باطن ذاتش می نماید ، هر يك از قوا که به عالم جسم و جسمانی نزدیکتر است زودتر رو به سستی و کلال گذارد ، و هر يك بعیدتر است دیرتر ضعیف شود . و اما قوایی که از عالم تجرد و ملکوت است قویتر گردد و اشتدادش بیشتر شود ؛ و این دلیل بر آن است که نفس جسم و جسمانی نیست .

برهان دوم بر تجرد نفس: تضاد خواص و آثار نفس و جسم مطلق

[برهان دوم بر تجرد نفس]

و نیز خواص و آثار و افعال نفس مضاد است با خواص و آثار و افعال مطلق اجسام ؛ و این دلیل بر آن است که نفس جسم نیست . مثلاً ما بالضروره می دانیم که يك جسم بیش از يك صورت قبول نمی کند ، و اگر بخواهد صورت دیگری بر او وارد شود باید صورت اول از او مفارقت کند تا صورت دوم را قبول نماید . مثلاً اگر روی صفحه کاغذی يك صورت نقش کنی ، در محلی که نقش است صورت دیگر منتقش نشود ، مگر این که صورت اولی به کلی زائل شود . و این حکم در تمام اجسام جاری است به

ضرورت عقل . اما نفس در عین حال که صورتی در او منتقش است صورت های مضاده با او نیز در او منتقش می شود بدون این که صورت اول زائل گردد .

و نیز در هر جسمی صورت متناهی نقش بندد ، ولی در نفس صورت غیر متناهی منتقش شود ؛ و از این جهت حکم کند بر امور غیر متناهی .

و نیز هر جسمی که صورتی از او زائل گردید ، آن صورت در آن بدون سبب مستأنف پیدا نشود ، ولی نفس صورت هایی [را] که از او غیبت می کند بی سبب خارج عود می دهد .

اثبات معاد از طریق تجرد و جاودانگی نفس

[اثبات معاد از طریق تجرد و جاودانگی نفس]

پس ، معلوم شد که نفس با همه اجسام در خواص و آثار و افعال مضاد است ؛ پس ، آن مجرد است و از سنخ اجسام و جسمانیات نیست ، و مجردات تقاسد پیدا نمی کنند - چنانچه در محل خود مبرهن است (1) - زیرا که فساد بی ماده قابل نشود ، و مجرد ماده قابل ندارد ، زیرا که آن از لوازم اجسام است ، پس تقاسد بر او جایز نیست .

پس ، از اینها نتیجه حاصل شد که نفس به خراب بدن و مفارقت از آن فاسد و خراب نشود ؛ بلکه باقی در عالم دیگری است و فنا برای آن نیست . و این معاد روحانی است از برای نفوس و ارواح که قبل از قیامت برای آنها حاصل است ، تا آن که اراده حق تعلق گیرد به عود آنها به ابدان . و ما اکنون در مقام اثبات مطلق معاد هستیم در مقابل منکر مطلق ؛ و از این مقدمات به وضوح پیوست .

اثبات نبوت عامه از طریق نظام احسن اتم

[اثبات نبوت عامه از طریق نظام احسن اتم]

و ببايد دانست که از برای نفوس صحت و مرض و صلاح و فساد و سعادت و شقاوتی است که پی بردن به طرق آن و دقایق مصالح و مفاسد آن برای احدی جز ذات مقدس حق ممکن نیست ؛ ناچار در نظام اتم ، که احسن نظام است و قبل از این معلوم شد که منظم آن حکیم علی الاطلاق است و واقف بر همه امور است ، تعلیم طرق سعادت و

ص: 225

شقاوت و هدایت راه صلاح و فساد و اعلام طرق علاج نفوس ممتنع است اهمال شود؛ زیرا که در اهمال آن یا نقص در علم لازم آید یا نقص در قدرت یا بخل و ظلم بی جهت. معلوم شد که ذات مقدس مبدأ از تمام اینها بری است، او کامل علی الاطلاق و مفیض علی الاطلاق است. و در اهمال هدایت طرق سعادت و شقاوت خللی عظیم در حکمت وارد آید و فساد و اختلال بزرگ بر نظام و مملکت آشکار شود. پس، در نظام اتم لازم شد که طریق سعادت و شقاوت و طرق هدایت را اعلام فرماید. و از این بیان دو نتیجه واضح حاصل شد: یکی آن که شریعت، که عبارت از نسخه اصلاح امراض نفسانیه است، جز پیش ذات مقدس حق نیست. و دیگر آن که حق تعالی اعلام آن را ناچار می فرماید. و معلوم است یک چنین مقصد بزرگ و علم کامل دقیقی که عقل عقلا از ادراک آن عاجز است و ربط ملک و ملکوت و تأثیر صور ملکیه در باطن نفس را احدی نداند، لابد باید به طریق وحی و الهام واقع شود؛ یعنی باید به تعلیم حق باشد. و واضح است که تمام افراد بشر قابل این خلعت نیستند و استعداد این مقام و انجام این وظیفه را ندارند، و در هر چند قرن یکی پیدا شود که لایق یک همچو وظیفه باشد و بتواند یک همچو مقصد بزرگی را انجام دهد. حق تعالی او را مبعوث فرماید که طرق سعادت و شقاوت را به بشر بفهماند و مردم را به صلاح خود آگاه نماید. و این عبارت از «نبوت عامه» است.

کامل بودن شریعت اسلام

[کامل بودن شریعت اسلام]

و چون کلام منتهی شد بدین جا، به طریق استطراد یک مطلبی را بیان می کنیم، که آن را هم به نظر نویسنده از بدیهیات باید محسوب داشت. و آن این است که پس از آن که می دانیم با علم ضروری که شریعتی از جانب حق تعالی در بین بشر باید باشد، و رجوع نماییم به شرایع معموله در بین بشر - که عمده آنها سه شریعت است: یکی شریعت یهود، و دیگر شریعت نصاری، و دیگر شریعت اسلام - می بینیم بالضروره که شریعت اسلام در سه مقام، که اساس شرایع و مدار تشریح بر آن است - که یکی راجع به عقاید حقه و معارف الهیه و توصیف و تنزیه حق و معاد و کیفیت آن و علم به ملائکه و توصیف و تنزیه انبیا - علیهم السلام - که عمده و اصل شرایع است؛ و دیگر راجع به

خصال حمیده و اصلاح نفس و اخلاق فاضله ؛ و سوم راجع به اعمال قالییه فردیه و اجتماعیه ، سیاسیه و مدنیه و غیر آن - کامل تر از دیگران است . بلکه هر منصف بی غرض نظر کند ، می یابد که طرف نسبت با آنها نیست . و در تمام دوره زندگی بشر ، قانون و شریعتی که به این اتقان باشد و در تمام مراحل دنیایی و آخرتی کامل و تام باشد وجود نداشته ؛ و این خود بزرگ تر دلیل بر حقانیت آن است .

بالجمله ، بعد از اثبات نبوت عامه و این که شریعتی از برای بشر خدای تعالی تشریح فرموده و طرق هدایت را به آنها فهمانده و آنها را در تحت نظم و نظام در آورده ، اثبات حقیقت دین اسلام احتیاج به هیچ مقدمه ندارد جز نظر کردن به خود آن و مقایسه بین آن و سایر ادیان و شرایع در جمیع مراحل که تصور می شود احتیاج بنی الانسان ، از معارف حقه و ملکات نفسانیه ، تا وظایف نوعیه و شخصیه و تکالیف فردیه و اجتماعیه . و این یکی از معانی حدیث شریف است که می فرماید : «الإسلامُ يَعْلَمُ وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»⁽¹⁾ . زیرا که هر چه عقول بشر ترقی کند و ادراکات آنها زیاد گردد ، وقتی به حُجج و براهین اسلام نظر کنند ، پیش نور هدایت آن خاضعتر شوند و حجتی در عالم غلبه بر آن نکند .

اثبات نبوت خاصه

[اثبات نبوت خاصه]

محصل برهان ما بر اثبات نبوت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - این شد که همین طور که اتقان خلقت کائنات و حسن ترتیب و نظم آن ما را هدایت می کند که يك موجودی منظم اوست که علمش محیط به دقایق و لطایف و جلال است ، اتقان احکام يك شریعت و حسن نظام و ترتیب کامل آن که متکفل تمام احتیاجات مادی و معنوی ، دنیوی و اخروی ، اجتماعی و فردی است ، ما را هدایت می کند به آن که مشرّع و منظم آن يك علم محیط مطلع بر تمام احتیاجات عایله بشر است ؛ و چون به بداهت عقل می دانیم که از عقل يك نفر بشر ، که تاریخ حیات او را همه مورخین ملل نوشته اند و شخصی بوده که تحصیل نکرده و در محیط عاری از کمالات و معارف تربیت شده ، این ترتیب

ص: 227

1- - «اسلام برتر است و چیزی بر آن برتری نیابد» . (من لا يحضره الفقيه ، ج 4 ، ص 243 ، حدیث 778 ؛ وسائل الشیعه ، ج 26 ، ص 14 ، «کتاب الفرائض والمواریث» ، «أبواب موانع الإرث» ، باب 1 ، حدیث 11)

کامل و نظام تام و تمام صادر نتواند شد ، بالضروره می فهمیم که از طریق غیب و ماوراءالطبیعه این شریعت تشریح شده و به طریق وحی و الهام به آن بزرگوار رسیده . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ وُضُوحِ الْحُجَّةِ .

در نظر داشتیم که مقام دیگری از تفکر را ، که آن فکرت در عالم ملک است و نتیجه آن زهد است ، بیان نمایم ولی چون در مقامات سابقه عنان قلم گسیخته شد و مطلب طولانی ، بلکه خارج از موضوع شد ، لهذا از آن صرف نظر نمودم .

فصل: در فضیلت بیداری شب است

باقی ماند بر ذمه ما بیان دو فقره دیگر از حدیث شریف که می فرماید : « جَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنَبَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ - رَبَّكَ » . جناب مولی امیر المؤمنین - سلام الله علیه - در این کلام مبارک قرین اعمال قلبیه و تفکرات منبّهه و تقوای پروردگار ، بیداری شب و تجافی از فراش را برای عبادت قرار داده است ؛ و این دلیل بر کمال فضیلت و اهمیت آن است . چنانچه در احادیث شریفه از این عمل شریف خیلی تمجید شده ، و سیره ائمه هدی و مشایخ عظام و علماء اعلام بر مواظبت بر آن بوده بلکه بیداری در آخر شب را با قطع نظر از عبادت اهمیت می دادند .

در کتاب وسائل الشیعة ، که اعظم کتب امامیه و مدار مذهب و مرجع علما و فقها است ، 41 حدیث در فضل آن ، و چندین حدیث بر کراهت ترك آن ذکر فرموده ، و باز حواله به سابق و لاحق می فرماید (1) .

و البته احادیث در کتب ادعیه و غیره بیش از حد احصاست ؛ ولی ما برای تیمن و تبرک به ذکر چند حدیث می پردازیم :

عَنِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ : « كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِعَلِيِّ قَالَ : يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ

ص: 228

1- - وسائل الشیعة ، ج 8 ، ص 145 - 164 ، « کتاب الصلاة » ، « أبواب بقية الصلوات المندوبة » ، باب 39 - 40 .

فَأَحْفَظْهَا . ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ أَعْنُهُ ... إلى أن قال : وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ (1).

«معاوية بن عمّار گوید شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود : بود در جمله وصیت های پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که به علی - علیه السلام - گفت : "یا علی وصیت می کنم تو را در خودت به خصلت هایی ؛ پس حفظ کن آنها را ." پس از آن گفت : "بار خدایا اعانت فرما او را ." تا آن که فرمود : "و بر توباد به نماز شب ، و بر توباد به نماز شب ، و بر توباد به نماز شب" . از صدر و ذیل حدیث کمال اهمیت فهمیده می شود .

وَعَنِ الْخِصَالِ بِإِسْمِ نَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِحَبْرَيْلَ : عِظْنِي . فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، عَشْ مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ ؛ وَأَحِبِّ مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ ؛ وَاعْمَلْ مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ ؛ وَاعْلَمْ ، أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ ، وَعِزُّهُ كُفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ» (2) . اختصاص دادن به ذکر ، و موعظه نمودن رسول الله - صلی الله علیه و آله - را به این امر ، از کمال اهمیت آن کشف می کند . و اگر جبرئیل امین چیزی مهمتر از آن را می دانست در مقام موعظه آن را عرض می کرد .

وفي المجالس بإسْمِ نَادِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثٍ : «فَمَنْ رُزِقَ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْ عَبْدٍ ، أَوْ أَمَةٍ ، قَامَ لِلَّهِ مُخْلِصًا ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءًا سَابِعًا ، وَصَلَّى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِنَيْتٍ صَادِقَةٍ وَقَلْبٍ سَلِيمٍ وَعَيْنٍ دَامِعَةٍ ، جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى خَلْفَهُ

ص: 229

1- - الكافي ، ج 8 ، ص 79 ، «وصية النبي صلى الله عليه وآله وسلم لأمر المؤمنين عليه السلام ، حديث 33 (با کمی تفاوت) ؛ وسائل الشيعة ، ج 8 ، ص 145 ، «كتاب الصلاة» ، «أبواب بقية الصلوات المندوبة» ، باب 39 ، حديث 1 .

2- - «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به جبرئیل گفت : "مرا اندرزی ده" . جبرئیل گفت : "ای محمد ، هر چه می خواهی زنده بمان که سرانجام خواهی مرد ؛ و هر چه را می خواهی دوست بدار که سرانجام از آن جدا خواهی شد ؛ و هر چه می خواهی بکن که سرانجام آن را (نزد خداوند) خواهی دید ؛ و بدان که شرف مؤمن به پاخاستن شب است و عزت او به دوری جستن او از آن چیزی که در دست مردم است .." . (الخصال ، ص 7 ، حديث 19 (با کمی تفاوت) ؛ وسائل الشيعة (طبع حجری) ، ج 1 ، ص 514 ، سطر آخر ، «كتاب الصلاة» ، «أبواب بقية الصلوات المندوبة» ، باب 39 ، حديث 3)

سَبْعَةَ صَفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فِي كُلِّ صَفٍّ مَا لَا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ، أَحَدُ طَرَفَيْ كُلِّ صَفٍّ بِالْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ؛ فَإِذَا فَرَّغَ، كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِعَدَدِهِمْ دَرَجَاتٍ»(1).

«ابن عباس گفت: فرمود رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در حدیثی: "پس کسی که روزی شود او را نماز شب از مرد یا زن، بپا خیزد برای خدا با اخلاص، پس وضو بگیرد وضوی شادابی، و نماز کند برای خدای عزَّ وَجَلَّ با نیت راستی و قلب سلیمی و چشم گریانی، قرار دهد خدای تعالی پشت سر او هفت صف از ملائکه که هر صفی را شماره نماید عددشان را مگر خدا، یک جانب هر صف به مشرق و دیگری به مغرب است. پس وقتی که فارغ شود، بنویسد خدای تعالی از برای او به عدد آنها درجاتی".»

وَعَنِ الْعَلِّ بْنِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: «الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»(2).

«انس گوید: شنیدم رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می فرمود: "دو رکعت در داخل شب محبوب تر است پیش من از دنیا و آنچه در اوست".»

و در احادیث بسیار وارد است که نماز شب شرف مؤمن است و زینت آخرت؛ چنانچه مال و اولاد زینت دنیا است(3).

وَعَنِ الْعَلِّ بْنِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامًا»(4).

ص: 230

1- - الأمامي، صدوق، ص 64، مجلس 16، حديث 2 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشيعة (طبع حجری)، ج 1، ص 516، سطر 6، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب 39، حديث 29.

2- - علل الشرائع، ص 363، باب 84، حديث 6 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشيعة، ج 8، ص 156، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب 39، حديث 30.

3- - وسائل الشيعة، ج 8، ص 145 - 157، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب 39، احادیث 2، 7، 12، 20، 28 و 34.

4- - علل الشرائع، ص 35، باب 32، حديث 4 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشيعة (طبع حجری)، ج 1، ص 516، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب 39، حديث 30.

«جابر گوید: شنیدم رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می فرمود: "نگرفت خدا ابراهیم را دوست، مگر برای خوراندن طعام و نماز کردن در شب و حال آن که مردم خواب بودند"». و اگر نبود برای نماز شب جز این يك فضیلت کفایت می کرد، ولی برای اهلش؛ و آن امثال من نیست. ماها نمی دانیم خلعتِ «خَلَّتْ» چه خلعتی است و دوست گرفتن حق تعالی بنده ای را چه مقامی است؛ تمام عقول عاجز است از تصور آن. تمام بهشت ها را اگر به خلیل دهند به آنها نظر نکند. تو نیز اگر محبوب عزیزی یا صدیق محبوبی داشته باشی و بر تو وارد شود، از هر ناز و نعمتی غفلت کنی و به جمال محبوب و لقاء صدیق از آنها مستغنی گردی، با آن که این مثل خیلی بی تناسب و فرق بین المشرقین است.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - فِي تَفْسِيرِهِ - بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَلَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعَظِيمِ حَظِّهِ عِنْدَهُ، فَقَالَ: (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)» (1).

سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «نیست عمل نیکویی که بجا می آورد آن را بنده مگر این که از برای آن ثوابی است در قرآن، به جز نماز شب؛ پس همانا خداوند بیان نفرموده ثواب آن را برای عظمت شأن آن نزد او پس فرموده: "دور می کنند پهلوهای خود را از خوابگاه ها؛ می خوانند پروردگار خود را ترسان و طمعکار؛ و از چیزی که روزی کردیم آنها را انفاق می کنند؛ پس نمی داند کسی چیزی که پنهان شده از برای آنها از روشنی دیده و سرور آن جزای آنچه را عمل می کردند"».

آیا این «قرّة العینی» که خدای تعالی ذخیره فرموده و مخفی نموده، که هیچ کس بر آن آگاه نیست، چیست و چه خواهد بود؟ اگر از جنس انهار جاریه و قصور عالیه و نعمت های گوناگون بهشتی بود بیان می فرمود، چنانچه برای سایر اعمال بیان

ص: 231

1- - تفسیر القمّی، ج 2، ص 168 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة (طبع حجری)، ج 1، ص 517، «کتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبية»، باب 40، حدیث 13.

فرموده، و ملائکه الله بر آن مطلع شدند. معلوم می شود غیر این سنخ است و عظمت آن بیشتر از آن است که گوشزد کسی توان کرد - خصوصاً برای ساکنین این عالم دنیا - نعمت های آن عالم را مقایسه مکن به نعمت های این جا؛ گمان مکن بهشت و جنات آن مثل باغستان های دنیا منتها قدری وسیع تر و عالی تر است؛ آن جا دار کرامت حق و مهمانخانه الهی است؛ تمام این دنیا مقابل يك تار موی حورالعین بهشتی نیست، بلکه مقابل يك تار از حله های بهشتی که برای اهل آن فراهم شده نیست؛ با این تفصیل حق تعالی جزای نمازگزار در شب را اینها قرار نداده و در مقام تعظیم آن بدان بیان ذکر فرموده. ولی هیئات که ایمان ما سست و اهل یقین نیستیم، و الاً ممکن نبود این طور به غفلت بگذرانیم و تا صبح با خواب گران هم آغوش شویم. اگر چنانچه بیداری شب انسان را به حقیقت و سرّ نماز آگاه کند و با ذکر و فکر حق انس بگیرد و شب ها مطیّه معراج قرب او شود که دیگر جز جمال جمیل حق برای او جزایی نتواند بود.

ای وای به حال ما اهل غفلت که تا آخر عمر از خواب بر نمی خیزیم و در سکر طبیعت باقی هستیم، بلکه هر روز بر مستی و غفلت ما می افزاید. جز مقام حیوانیت و مآکل و مشرب و منکح آنها چیز دیگر نمی فهمیم، و هر چه می کنیم، گرچه از سنخ عبادات هم باشد، باز برای اداره بطن و فرج می کنیم. گمان کردی که نماز خلیل الرحمان مثل نماز ما بوده؟ خلیل عرض حاجت به جبرئیل امین نفرمود(1) و ما حاجات خود را از شیطان - اگر گمان کنیم حاجت رواکن است - می طلبیم! ولی باز ناامید نباید شد. ممکن است پس از مدتی بیداری شب و انس و عادت به آن، خدای تعالی کم کم دستگیری فرماید و با يك لطف خفی خلعت رحمت بر تو بپوشاند. ولی از سرّ عبادت مجملاً غافل مباش و همه را به تجوید قرائت و تصحیح ظاهر فقط مپرداز. اگر نمی توانی مخلص شوی، لااقل برای آن قرّه العینی که حق تعالی مخفی فرموده بکوش و یادی از فقیر عاصی حیوان سیرت

ص: 232

1 - - از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «زمانی که ابراهیم علیه السلام را در منجنیق نهادند تا در آتش بیفکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: «آیا حاجتی داری؟» ابراهیم پاسخ داد: «آری اما نه به تو». (ر. ک: تفسیر القمّی، ج 2، ص 73؛ مجمع البیان، ج 7،

که از همه درجات به حیوانیت قناعت کرده - اگر مایل شدی - بکن، و با توجه و خلوص نیت بخوان: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ» (1).

فصل: در بیان تقوا است

بدان که «تقوا» از «وقایه» به معنی «نگاهداری» است. و در عرف و لسان اخبار، عبارت است از حفظ نفس از مخالفت اوامر و نواهی حق و متابعت رضای او. و کثیراً استعمال شود در حفظ بلیغ و نگاهداری کامل نفس از وقوع در محظورات به ترک مشتبهات. «وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ، وَقَعَ فِي الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ» (2). «وَمَنْ رَتَعَ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ» (3).

و ببايد دانست که «تقوا» گرچه از مدارج کمال و مقامات نیست ولی بی آن نیز حصول مقامی امکان ندارد؛ زیرا که مادامی که نفس ملوث به لوث محرّمات است، داخل در باب انسانیت و سالک طریق آن نیست؛ و مادامی که تابع مشتبهات و لذا یذ نفسانیه است و حلاوت لذا یذ در کام اوست، اول مقام کمالات انسانیه برای او رخ ندهد؛ و تا حبّ و علاقه به دنیا در قلب او باقی است، به مقام متوسطین و زاهدین نرسد؛ و تا حب نفس

ص: 233

1- - «بار خدایا، از تو دوری از خانه فریب و بازگشت به خانه سرور و از تو آمادگی برای مرگ پیش از گذشت هنگام آن درخواست می کنم». در اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان دعای فوق با اندکی اختلاف از امام سجاد علیه السلام روایت شده است. (إقبال الأعمال، ص 523؛ المراقبات، ص 250؛ کلیات مفاتیح الجنان، اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان)

2- - «و کسی که بر شبهه ها کار کند، در حرام ها افتد و از راهی که نمی داند هلاک شود». (وسائل الشیعة، ج 27، ص 157، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 12، حدیث 9 (با کمی تفاوت)؛ فرائد الأصول، ضمن تراث الشیخ الأعظم، ج 24، ص 233، و ج 25، ص 83)

3- - «کسی که اطراف قرقگاه چرا کند، زود است که در آن وارد شود». (وسائل الشیعة، ج 27، ص 167، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 12، حدیث 44 (با کمی تفاوت)؛ تفسیر جوامع الجامع، ج 1، ص 187؛ الکشاف، ج 1، ص 233، ذیل آیه (187)

در کامن ذات اوست، به مقام مخلصین و محبین نائل نگردد؛ و تا کثرات ملك و ملکوت در قلب او ظاهر است، به مقام مجذوبین نرسد؛ و تا کثرات اسماء در باطن ذات او متجلی است، به فنای کلی نائل نگردد؛ و تا قلب التفات به مقامات دارد، به مقام کمال فنا نرسد؛ و تا تلوین در کار است، به مقام تمکین نرسد و ذات به مقام اسم ذاتی در سرّ او تجلی ازلی و ابدی نکند. پس، تقوای عامه از محرّمات است؛ و خاصه از مشتتهیات؛ و زاهدان از علاقه به دنیا؛ و مخلصان از حب نفس؛ و مجذوبان از ظهور کثرات افعالی؛ و فانیان از کثرات اسمائی؛ و واصلان از توجه به فنا؛ و متمکنان از تلوینات: (فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ) (1).

و از برای هر يك از این مراتب شرحی است که ذکر آن جز حیرت در اصطلاحات و محتجب ماندن در حجب مفاهیم برای امثال ما نتیجه ای ندارد، و از برای هر میدانی اهلی است. اکنون عطف توجه نماییم به ذکر شمه ای از تقوا در اول امر که برای نوع مهم است.

فصل: در بیان تقوای عامه

بدان ای عزیز که چنانچه از برای این بدن صحت و مرضی است و علاج و معالجه، برای نفس انسانی و روح آدمیزاده نیز صحت و مرض و سقم و سلامتی و علاج و معالجه است. صحت و سلامت آن عبارت است از اعتدال در طریق انسانیت؛ و مرض و سقم آن اعوجاج از طریق و انحراف از جاده انسانیت است. و اهمیت امراض نفسانیه هزاران درجه بیشتر از امراض جسمانیه است، زیرا که غایت این امراض منتهی می نماید انسان را به حلول موت، و همین که مرگ آمد و توجه نفس از بدن سلب شد، تمام امراض جسمانیه و خلل های ماده از او مرتفع شود و هیچ يك از آلام و اسقام بدنیه برای او باقی نماند. ولیکن اگر خدای نخواستہ دارای امراض روحیه و اسقام نفسیه

ص: 234

1- - «پس پایداری کن آن گونه که به آن امر شدی». (هود (11): 112)

باشد، اول سلب توجه نفس از بدن و حصول توجه به ملکوت خویش، اول پیدایش امراض و اسقام آن است. مثل توجه به دنیا و تعلق به آن، مثل مخدراتی است که انسان را از خود بی خود نموده؛ و سلب علاقه روح از دنیای بدن باعث به خود آمدن آن است. و همین که به خود آمد، آلام و اسقام و امراضی که در باطن ذات داشت همه به او هجوم کند و تمام آنها که تا آن وقت مخفی بوده و مثل آتشی بوده که در زیر خاکستر پنهان بوده هویدا گردد. و آن امراض و آلام یا از او زائل نشود و ملازم او باشد؛ یا اگر زائل شدنی باشد، پس از هزاران سال در تحت فشارها و زحمتها و آتشها و داغها مرتفع شود: «أَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ» (1). قال تعالى: (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ) (2).

و منزله انبیا - علیهم السلام - منزله اطباء مشفق است که با کمال شفقت و علاقه مندی به صحت مرضی نسخه های گوناگون به مناسبت حال آنها برای آنها آوردند و آنها را هدایت فرمودند به طرق هدایت: «ما طبیبانیم شاگردان حق» (3). و منزله اعمال روحیه و قلبیه و اعمال ظاهریه و بدنیه منزله دوی امراض است؛ چنانچه منزله تقوا در هر مرتبه از مراتب آن منزله پرهیز از چیزهای مضر است برای مرض؛ تا پرهیز در کار نباشد ممکن نیست که مرضی مبدل به سلامت شود و نسخه طبیب مؤثر افتد.

در امراض جسمانی گاهی ممکن است که با ناپرهیزی جزئی باز دوا و طبیعت غالب آید و صحت عود کند، زیرا که طبیعت خود حافظ صحت است و دوا معین آن؛ ولیکن در امراض روحیه امر خیلی دقیق است، زیرا که طبیعت بر نفس از اول امر چیره شده و

ص: 235

1- «آخرین درمان، داغ نهادن و سوزاندن است». و آن مثلی است مشهور که در نهج البلاغه نیز آمده است. (ر. ک: نهج البلاغه، ص 243، خطبه 168)

2- «روزی که در آتش دوزخ سوزانده شوند و پیشانی و پهلو و پشت آنها را به آن داغ کنند». (التوبة (9): 35)

3- «ما طبیبانیم شاگردان حق / بحر قلزم دید ما را فانلق». (مثنوی معنوی، ص 459، دفتر سوم، بیت 2700)

وجهة نفس رو به فساد و منکوس است (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) (1). از این جهت به مجرد فی الجملة ناپرهیزی امراض بر او غلبه کند و رخنه ها از اطراف بر او باز کند تا صحت را بکلی از بین ببرد .

پس ، انسان مایل به صحت نفس و شفیق به حال خود و علاقه مند به صحت ، پس از تنبه به این که راه چاره از خلاصی از عذاب الیم منحصر است به عمل کردن به دستور انبیا و دستورات آنها منحصر است به دو چیز ؛ یکی اتیان به مصلحات و مستصحات نفسانیه و دیگر پرهیز از مضرات و مولمات آن ، و معلوم است که ضرر محرّمات در مفسدات نفسانیه از همه چیز بیشتر است و از این سبب محرّم شده اند ، و واجبات در مصلحات از هر چیز مهمتر است و از این جهت واجب شده اند ، و افضل از هر چیز و مقدم بر هر مقصد و مقدمه پیشرفت و راه منحصر مقامات و مدارج انسانیه این دو مرحله است که اگر کسی مواظبت به آنها کند از اهل سعادت و نجات است ، و مهمترین این دو تقوای از محرّمات است - و اهل سلوک نیز این مقام را مقدم شمارند بر مقام اول ، و از مراجعه به اخبار و آثار و خطب نهج البلاغه واضح شود که حضرات معصومین نیز به این مرحله بیشتر اهمیت داده اند - پس ، ای عزیز این مرحله اول را خیلی مهم شمار و مواظبت و مراقبت در امر آن نما که اگر قدم اول را درست برداشتی و این پایه را محکم کردی ، امید وصول به مقامات دیگر است ، و الا رسیدن به مقامات ممتنع و نجات بس مشکل و صعب می شود .

جناب عارف بزرگوار و شیخ عالی مقدار ما (2) می فرمودند که مواظبت به آیات شریفه آخر سوره «حشر» ، از آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ-وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ) (3) تا آخر سوره مبارکه با تدبّر در معنی آنها در تعقیب نمازها خصوصاً در اواخر شب که قلب فارغ البال است ، خیلی مؤثر است در اصلاح نفس . و نیز برای

ص: 236

1- - «همانا نفس امر به زشتی کند» . (یوسف (12) : 53)

2- - مرحوم شاه آبادی رحمه الله .

3- - «ای ایمان آورندگان تقوا پیشه کنید و هر کس باید بنگرد برای فردا چه پیش فرستاده است» . (الحشر (59) : 18)

جلوگیری از شرّ نفس و شیطان دوام بر وضو را سفارش می فرمودند و می گفتند: وضو به منزله لباس جُندی (1) است. و در هر حال از قادر ذوالجلال و خداوند متعال جلّ جلاله با تضرع و زاری و التماس بخواه که تو را توفیق دهد در این مرحله، و از تویاری فرماید در حصول ملکه تقوا.

و بدان که اوایل امر قدری مطلب سخت و مشکل می نماید، ولی پس از چندی مواظبت زحمت به راحت مبدل می شود و مشقت به استراحت، بلکه به يك لذت روحانی خالصی بدل می شود که اهلش آن لذت را با جمیع لذات مقابل نکنند. و ممکن است - ان شاء الله - پس از مواظبت شدید و تقوای کامل از این مقام به مقام تقوای خواص ترقی کنی که آن تقوای از مستلذات نفسانیه است؛ زیرا که لذت روحانی را که چشیدی، از لذات جسمانی کم کم منصرف شوی و از آنها پرهیز کنی؛ پس راه بر تو سهل و آسان شود، و بالاخره لذات فانیه نفسانیه را چیزی نشماری، بلکه از آنها متنفر شوی و زخارف دنیا در چشمت زشت و ناهنجار آید؛ و وجدان کنی و بیایی که از هر يك از لذات این عالم در نفس اثری و در قلب لکه سودایی حاصل شود که باعث شدت انس و علاقه به این عالم شود، و این خود اسباب اخلاص در ارض گردد و در حین سكرات موت به ذلت و سختی و زحمت و فشار مبدل گردد، چه که عمده سختی سكرات موت و نزع روح و شدت آن در اثر همین لذات و علاقه به دنیا است؛ چنانچه پیش از این اشاره به آن شد.

و چون انسان وجدان این معنی کرد، لذات این عالم از نظرش به کلی بیفتد و از تمام دنیا و زخارف آن متنفر گردد و گریزان شود. و این خود ترقی از مقام دوم است به مقام سوم تقوا. پس، راه سلوك الی الله سهل و آسان شود و طریق انسانیت برای او روشن و وسیع گردد، و قدم او کم کم قدم حق شود و ریاضت او ریاضت حق گردد، و از نفس و آثار و اطوار آن گریزان شود و در خود عشق به حق مشاهده کند و به وعده های بهشت و حور و قصور قانع نشود، و مطلوب دیگری و منظور دیگری طلب کند و از خودبینی و خودخواهی متنفر گردد. پس تقوا از محبت نفس نماید و متقی از توجه به

ص: 237

1- یعنی لباس نظامی و جنگ (کنایه از تهیو و آمادگی برای رزم با شیطان).

خود و خودخواهی شود . و این مقامی است بس شامخ و رفیع و اول مرتبه حصول روایح ولایت است . و حق تعالی او را در کنف لطف خود جای دهد و از او دستگیری فرماید و مورد الطاف خاصه حق شود . و آنچه پس از این برای سالک رخ دهد از حوصله تحریر خارج است . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا ، وَالصَّلَاةُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

الحدیث الثالث عشر: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْجَلِيلِ، ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَاطٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) (1). فَقَالَ: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ. مِنْهَا: أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا، فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا، تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْ لُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِيضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا» (2).

ترجمه: «علی بن سوید گوید: پرسش کردم حضرت موسی بن جعفر - علیهما السلام - را از قول خدای عز و جل: (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ). پس فرمود: "توکل بر خدا را درجاتی است. از آنها این است که توکل کنی بر خدا در کارهای خودت، تمام آنها؛ پس آنچه کرد به تو، بوده باشی از او خشنود. بدانی همانا او منع نکند تو را نیکویی و فضل را؛ و بدانی همانا فرمان در آن مر او راست. پس، توکل کن بر خدا به واگذاری آن به سوی او، و اعتماد کن به خدا در آنها و غیر آنها».

شرح: «حلال»، به تشدید، فروشنده «حل» است و آن روغن کنجد است. و

1- - الطلاق (65): 3.

2- - الکافی، ج 2، ص 65، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب التفویض إلى الله والتوکل علیه»، حدیث 5.

«ابوالحسن اول» حضرت کاظم - علیه السلام - است ؛ چنانچه «ابوالحسن» مطلق نیز آن بزرگوار است . و ابوالحسن ثانی حضرت رضا - علیه السلام - و ثالث حضرت هادی - علیه السلام - است .

و «تَوَكَّلَ» به حسب لغت اظهار عجز است و اعتماد بر غیر است . و «تَوَكَّلْتُ عَلَى فُلَانٍ فِي أَمْرِي ، اِعْتَمَدْتُهُ . وَأَصَدَّهُ : إِؤْتَكَلْتُ . وَ«حَسَبُهُ» أَي ، مُحْسِبُهُ وَكَافِيهِ (1) . و «يَأْلُوكَ» از أَلَا ، يَأْلُو ، أَلُوًّا ، به معنی «تقصیر» است . بعضی گفته اند : وقتی که متعدی به دو مفعول شود ، تضمین شود معنی منع را (2) . و آن بد نیست و معنی سلیس تر آید ؛ گرچه لزومی هم ندارد و با معنی تقصیر هم درست آید ؛ چنانچه از صحاح هم خلاف آن استفاده شود ؛ زیرا که او گوید : «أَلَا يَأْلُو ، أَي قَصَرَ . وَفُلَانٌ لَا يَأْلُوكَ نَصْحًا» (3) . از آن معلوم شود که با دو مفعول نیز به همان معنی است . و توکل غیر از تفویض است و هر دو غیر از «رضا» و غیر از «وَتَوَقَّعَ» هستند ؛ چنانچه پس از این بیان خواهد شد ان شاء الله . و ما در ضمن چند فصل آنچه محتاج است حدیث شریف به بیان شرح دهیم .

فصل: در بیان معانی توکل است و درجات آن

بدان که از برای «توکل» معانی متقاربه ای با تعبیرات مختلفه نمودند به حسب مسالك مختلفه :

چنانچه صاحب منازل السائرین فرماید : التَّوَكُّلُ كَلَةُ الْأَمْرِ كُلُّهُ إِلَى مَالِكِهِ وَالتَّعْوِيلُ عَلَى وَكَالَتِهِ (4) . یعنی «توکل» واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است [بر] وکالت او . و بعضی عرفا فرمودند : التَّوَكُّلُ طَرْحُ الْبَدَنِ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ

ص: 240

- 1- - «وَاتَّكَلْتُ عَلَى فُلَانٍ فِي أَمْرِي» ؛ یعنی در کار خویش بر او تکیه کردم . و اصل آن «إِؤْتَكَلْتُ» است . و حَسَبُهُ یعنی او را کافی است . (الصحاح ، ج 5 ، ص 1844 ، مادة «وکل» ، و ج 1 ، ص 109 ، مادة «حسب»)
- 2- - مرآة العقول ، ج 8 ، ص 23 ؛ بحار الأنوار ، ج 68 ، ص 129 .
- 3- - «أَلَا ، يَأْلُو» ، یعنی کوتاهی کرد ؛ و فلانی در خیر خواهی تو کوتاهی ننمود . (الصحاح ، ج 6 ، ص 2270)
- 4- - منازل السائرین ، ص 65 ، باب التَّوَكُّلِ ؛ شرح منازل السائرین ، کاشانی ، ص 171 .

بِالرُّبُوبِيَّةِ (1). یعنی «توکل» انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پرورندگی. یعنی صرف قوای بدن را در راه اطاعت حق، و تصرف نمودن در امور و واگذار نمودن آنها را به پروردگار.

و بعضی گفته اند: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ انْقِطَاعُ الْعَبْدِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُلُهُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ (2). یعنی «توکل بر خدا بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها».

بالجمله، معانی مذکوره متقارب در معنی هستند و بحث در مفهوم لزومی ندارد. و آنچه گفتنی است آن است که از برای آن درجات مختلفی است به حسب اختلاف مقامات بندگان، و چون علم به درجات توکل مبتنی است بر علم به درجات عباد در معرفت ربوبیت حق - جلّ جلاله - ناچار ذکری از آن در میان آریم.

پس، بدان که یکی از اصول معارف، که مقامات سالکین بدون آن حاصل نشود، علم به ربوبیت و مالکیت حق است و کیفیت تصرف ذات مقدس است در امور. و ما وارد در این بحث از وجهه علمی نشویم، زیرا که مبتنی است بر تحقیق جبر و تفویض، و آن با وضع این اوراق مناسبتی ندارد (3)، و فقط بیان درجات مردم را در معرفت به آن می نماییم.

پس، گوییم که مردم در معرفت ربوبیت ذات مقدس بسی مختلف و متفاوت اند. عامه موحدین حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیا می دانند، و تصرف او را محدود می دانند و احاطه ربوبیت را قائل نیستند. اینها به حسب لقلقه لسان گاهی می گویند: مقدر امور حق است و همه چیز در تحت تصرف اوست و هیچ موجودی بی اراده مقدسه او موجود نشود، ولی صاحب این مقام نیستند، نه علماً و نه ایماناً و نه شهوداً و وجداناً. این دسته از مردم، که ما خود نیز گویی داخل آنها هستیم،

ص: 241

1- - تفسیر التستری، ص 54؛ اللمع فی التصوّف، ص 52؛ ر.ک: الرسالة القشيرية، ص 263.

2- - مجمع البحرين، ج 5، ص 493، ماده «وکل».

3- - ر.ک: رسالة الطلب والإرادة، الإمام الخميني قدس سره.

علم به ربوبیت حق تعالی ندارند و توحیدشان ناقص و از ربوبیت و سلطنت حق محجوب اند به اسباب و علل ظاهره، و دارای مقام توکل، که اکنون سخن در آن است، نیستند جز لفظاً و ادعائاً؛ و لهذا در امور دنیا به هیچ وجه اعتماد [به حق] نکنند و جز به اسباب ظاهره و مؤثرات کونیه به چیز دیگر متشبث نشوند؛ و اگر گاهی در ضمن توجهی به حق کنند و از او مقصدی طلبند، یا از روی تقلید است یا از روی احتیاط است،

زیرا که ضرری در آن تصور نکنند و احتمال نفع نیز می دهند، در این حال راتحه ای از توکل در آنها هست؛ ولی اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، به کلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند.

و این که گویند: توکل منافات ندارد با کسب و عمل، مطلب صحیحی است، بلکه مطابق برهان و نقل است، ولی احتجاب از ربوبیت و تصرف [او] و مستقل شمردن اسباب منافی توکل است. این دسته از مردم که در کارهای دنیایی هیچ تمسک و توکلی ندارند، راجع به امور آخرت خیلی لاف از توکل زنند! در هر علم و معرفت یا تهذیب نفس و عبادت و اطاعت که تهاون کنند و سستی و تبلی نمایند، فوراً اظهار اعتماد بر حق و

فضل او و توکل بر او نمایند. می خواهند بدون سعی و عمل با لفظ «خدا بزرگ است» و «متوکلیم به فضل خدا» درجات آخرتی را تحصیل کنند! در امور دنیا گویند: سعی و عمل و توکل با اعتماد به حق منافات ندارد، و در امور آخرت سعی و عمل را منافی با اعتماد به فضل حق و توکل بر او شمارند. این نیست جز از مکائد نفس و شیطان، زیرا که اینها نه در امور دنیا و نه در امور آخرت متوکل اند و در هیچ یک اعتماد به حق ندارند؛ لکن چون امور دنیوی را اهمیت می دهند، به اسباب متشبث می شوند و به حق و تصرف او اعتماد نکنند؛ و به عکس کارهای آخرت را چون اهمیت نمی دهند و ایمان حقیقی به یوم معاد و تفصیل آن ندارند، برای آن عذری می تراشند. گاهی می گویند: خدا بزرگ است، گاهی اظهار اعتماد به حق و شفاعت شافعین می کنند، با این که تمام این اظهارات جز لقلقه لسان و صورت بی معنی چیز دیگر نیست و حقیقت ندارد.

طایفه دوم اشخاصی هستند که یا با برهان یا با نقل معتقد شدند و تصدیق کردند که حق تعالی مقدر امور است و مسبب اسباب و مؤثر در داروجود و قدرت و تصرف او

محدود به حدی نیست . اینها در مقام عقل توکل به حق دارند ، یعنی ارکان توکل پیش آنها عقلاً و نقلاً تمام است ، از این جهت خود را متوکل دانند . و دلیل بر لزوم توکل نیز اقامه کنند ؛ زیرا که ارکان توکل را ثابت نمودند ، و آن چند چیز است : یکی آن که حق تعالی عالم به احتیاج عباد است ؛ یکی آن که قدرت دارد به رفع احتیاجات ؛ یکی آن که بخل در ذات مقدسش نیست ؛ یکی آن که رحمت و شفقت بر بندگان دارد ؛ پس ، لازم است توکل کردن بر عالم قادر غیر بخیل رحیم بر بندگان ؛ زیرا که قائم به مصالح آنها می شود و نگذارد از آنها فوت شود مصلحتی ، گرچه خود آنها تمیز ندهند مصالح را از مفاسد . این طایفه گرچه علماً متوکل اند ، ولی به مرتبه ایمان نرسیده ، و از این جهت در امور متزلزل اند و عقل آنها با قلب آنها در کشمکش است و عقل آنها مغلوب است ؛ زیرا که قلوب آنها متعلق به اسباب است و از تصرف حق محجوب است .

طایفه سیم آنان اند که تصرف حق را در موجودات به قلوب رسانده و قلوب آنها ایمان آورده به این که مقدر امور حق تعالی و سلطان و مالک اشیا اوست ؛ و با قلم عقل در الواح دل ها ارکان توکل را رسانده اند . اینها صاحب مقام توکل هستند . ولی این طایفه نیز در مراتب ایمان و درجات آن بسیار مختلف اند تا به درجه اطمینان و کمال آن رسد که آن وقت درجه کامله توکل در قلوب آنها ظاهر شود و تعلق و دل بستگی به اسباب پیدا نکنند و دل آنها چنگ به مقام ربوبیت زند و اطمینان و اعتماد به او پیدا کند ؛ چنانچه آن عارف توکل را تعریف کرد به « طرح بدن در راه عبودیت و تعلق قلب به ربوبیت » .

اینها که ذکر شد در صورتی است که قلب واقع باشد در مقام کثرت افعالی ، و الا از مقام توکل بگذرد و خارج از مقصود گردد .

پس ، معلوم شد که توکل را درجاتی است ، و شاید درجه ای را که حدیث شریف متعرض شده است توکلی است که در طایفه دوم باشد ، زیرا که مبادی آن را علم قرار داده . و شاید اشاره به درجات دیگر که در اعتبار دیگر است باشد ؛ زیرا که از برای توکل درجات دیگری به تقسیم دیگر است . و آن چنان است که همان طور که در درجات سلوک اصحاب عرفان و ریاضت از مقام کثرت به وحدت مثلاً کم کم رسند و فنای مطلق افعالی دفعتاً واقع نشود ، بلکه تدریجاً شود - اول در مقام خود و پس از آن در

سایر موجودات مشاهده شود - حصول توکل و رضا و تسلیم و سایر مقامات نیز به تدریج گردد: ممکن است اول در پاره ای امور و در اسباب غائبه خفیه توکل کند؛ پس از آن کم کم به مقام مطلق رسد، چه اسباب ظاهره جلیه داشته باشد یا اسباب باطنه خفیه، و چه در کارهای خود باشد یا بستگان و متعلقان خود. از این جهت در حدیث شریف فرمود: یکی از درجات آن است که در تمام امورت توکل کنی.

فصل: در بیان فرق بین توکل و رضاست

بدان که مقام «رضا» غیر از مقام توکل است؛ بلکه از آن شامخ تر و عالی تر است، زیرا که «متوکل» طالب خیر و صلاح خویش است، و حق تعالی را که فاعل خیر داند وکیل کند در تحصیل خیر و صلاح؛ و «راضی» فانی کرده است اراده خود را در اراده حق و از برای خود اختیاری نکند؛ چنانچه از بعضی اهل سلوک پرسیدند: ما تُریدُ؟ قَالَ: أُریدُ أَنْ لَا أُریدَ (1) مطلوب او مقام «رضا» بود.

و اما در حدیث شریف که فرموده است: «فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتُ عَنْهُ رَاضِيًا». مقصود از آن، مقام رضا نیست؛ و لهذا دنبال آن فرموده: "بدانی که حق تعالی هر چه می کند خیر و فضل تو در آن است." گویی حضرت خواسته است در سامع ایجاد مقام توکل فرماید، لهذا از برای آن مقدماتی ترتیب داده است: اول فرموده: «تَعَلَّمْ أَنَّهُ لَا يَأْتُكَ خَيْرًا وَفَضْلًا». و پس از آن فرموده است: «وَتَعَلَّمْ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ».

البته کسی که بداند حق تعالی قادر است بر هر چیز و خیر و فضل او را از دست ندهد، مقام توکل برای او حاصل شود؛ زیرا که دورکن بزرگ توکل همان است که ذکر فرموده، و دورکن یا سه رکن دیگر را برای وضوح آن ذکر فرموده.

پس، نتیجه از مقدمات مذکوره و مطویه معلومه حاصل شود که هر چه حق تعالی

ص: 244

1- این کلام از بایزید نقل شده است. (ر.ک: الفتوحات المکیة، ج 2، ص 687؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 205)

کند موجب خشنودی و رضایت است، زیرا که خیر و صلاح در آن است؛ پس مقام توکل حاصل آید، و لهذا تفریح فرموده است: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.

فصل: در فرق بین تفویض و توکل و ثقه

بدان که «تفویض» نیز غیر از توکل است؛ چنانچه «ثقه» غیر از هر دو است. و از این جهت آنها را در مقامات سالکان جداگانه شمرده اند. خواجه فرماید: التَّفْوِيضُ اللَّطْفُ إِشَارَةٌ وَأَوْسَعُ مَعْنَى مِنَ التَّوَكُّلِ. ثُمَّ قَالَ: التَّوَكُّلُ شِدَّةٌ مِنْهُ (1). یعنی «تفویض» لطیف تر و دقیق تر از توکل است، زیرا که تفویض آن است که بنده حول و قوت را از خود نبیند و در تمام امور خود را بی تصرف داند و حق را متصرف؛ و اما در توکل چنان نیست، زیرا که متوکل حق را قائم مقام خود کند در تصرف و جلب خیر و صلاح.

و اما [تفویض] اوسع است و توکل شعبه ای است از آن، زیرا که توکل در مصالح است، به خلاف تفویض که در مطلق امور است. و نیز توکل نمی باشد مگر بعد از وقوع سبب موجب توکل، یعنی امری که در آن توکل می کند بنده بر خدا، مثل توکل پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و اصحابش در حفظ از مشرکین وقتی که گفته شد به آنها: (إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) (2). و اما تفویض قبل از وقوع سبب است، چنانچه در دعای مروی از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَالْجَبَاتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ» (3). و گاهی بعد از وقوع سبب است، مثل تفویض مؤمن آل فرعون (4). این که ذکر کردم

ص: 245

1- - منازل السائرین ص 66، «باب التفویض»؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 177.

2- - «همانا مردمی علیه شما گرد آمده اند از آنها بترسید پس این بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و او چه نیکو و کیلی است» (آل عمران (3): 173).

3- - «خدایا من نفس خود را تسلیم تو کردم و به تو تکیه کردم و کار خویش را به تو واگذار کردم». (ر. ک: شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 178).

4- - ر. ک: غافر (40): 44.

محصل ترجمه شرح عارف معروف، عبدالرزاق کاشانی(1) است از کلام جناب عارف کامل، خواجه عبدالله، با مختصر تفاوت و اختصار(2). و کلام خواجه نیز دلالت بر آن دارد.

لیکن در بودن توکل شعبه ای از تقویض نظر است؛ و در اعم شمردن تقویض را از توکل مسامحه واضحه است. و نیز دلیلی نیست بر آن که توکل فقط بعد از وقوع سبب است، بلکه در هر دو مورد جای توکل هست.

و اما در حدیث شریف که فرمود: «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَقْوِيضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ» تواند بود که چون توکل نیست مگر با رؤیت تصرف خویش، لهذا برای خود وکیل اتخاذ نموده در امری که راجع به خود می داند، حضرت خواسته است او را ترقی دهد از مقام توکل به تقویض، و به او بفهماند که حق تعالی قائم مقام تو نیست در تصرف، بلکه خود متصرف ملک خویش و مالک مملکت خود است. خواجه نیز در منازل السائرین، در درجه ثالثة توکل، تنبه به این معنی داده(3).

و اما «ثقه» نیز غیر از توکل و تقویض است؛ چنانچه خواجه فرموده: الثَّيْقَةُ سَوَادُ عَيْنِ التَّوَكُّلِ، وَتَقَطُّةُ دَائِرَةِ التَّقْوِيضِ، وَسُوْيِدَاءُ قَلْبِ التَّسْلِيمِ(4). یعنی مقامات ثلاثه بدون آن حاصل نشود. بلکه روح آن مقامات ثقه به خدای تعالی است؛ و تا بنده وثوق به حق تعالی نداشته باشد دارای آنها نشود. پس، معلوم شد نکته آن که حضرت پس از توکل و تقویض فرمودند: «ثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا».

ص: 246

1- - ملاً عبدالرزاق بن جمال (جلال) الدین اسحاق کاشانی سمرقندی، مکتبی به ابوالغنائم و ملقب به «کمال الدین» از مشاهیر عارفان قرن هشتم هجری و از شارحان بزرگ فصوص می باشد. وی در سال 730 یا 735 وفات کرده است. از آثار اوست: اصطلاحات الصوفیه، تأویل الآیات یا تأویلات القرآن، شرح فصوص الحکم، شرح منازل السائرین.

2- - شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 177 - 178، «باب التقویض».

3- - منازل السائرین، ص 65، باب التوکل.

4- - «ثقه» مردمک چشم «توکل» و مرکز دایره «تقویض» و کانون دل «تسلیم» است. (منازل السائرین، ص 67، باب الثقه)

حدیث چهاردهم [خوف ورجا]

الحدیث الرابع عشر: بِسَنَدِي الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ وَعِمَادِ الْمُسْلِمِينَ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، أَوْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا [كَانَ] فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ؟ قَالَ: «كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ؛ وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ: خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِيَرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ؛ وَأَوْجَّ اللَّهُ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ» ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورُ خِيفَةٍ، وَنُورُ رَجَاءٍ، لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا» (1).

ترجمه: راوی گوید: «گفتم به حضرت صادق - علیه السلام - چه چیز بود وصیت لقمان؟ گفت: بود در آن شگفت ها. و عجب تر چیزی که بود در آن این بود که گفت مر پسر خویش را: "بترس خدای عز و جل را ترسیدنی که اگر آورده باشی به طاعت جن و انس، هر آینه عذاب کند تورا؛ و امیدوار باش خداوند را امیدی که اگر آورده باشی او را به گناه های جن و انس، هر آینه بیامرزد تورا." پس از آن گفت حضرت صادق علیه السلام: بود پدرم که می گفت: "همانا نیست بنده مؤمنی مگر در دل او دو نور است: نور ترس و نور امید. اگر کشیده شود این، افزون نشود بر این؛ و اگر کشیده شود این، افزون نیاید بر این"».

ص: 247

شرح: جوهری(1) در صحاح گوید که گویا «اعاجیب» جمع «اعجوبه» است؛ چنانچه «احادیث» جمع «احدوثة» است(2). و بعضی گویند که «اعجوبه» چیزی است که نیکویی یا زشتی آن به شگفت آورد. و در این حدیث مراد اول است(3). و چنین نماید که آن در اصل مختص به چیزی باشد که حُسْنش شگفت آورد؛ گرچه در استعمال تظفاً در اعم مستعمل شود.

و «برّ» بر خلاف عقوق است، و فلانٌ یبرُّ خالِفَهُ؛ یعنی اطاعت می کند او را. چنانچه جوهری تصریح کرده(4) و «ثقلان» جن و انس است.

و این حدیث شریف دلالت دارد بر این که خوف و رجا هر دو باید به مرتبه کمال باشد؛ و یأس از رحمت و ایمنی از مکر به کلی ممنوع است؛ چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت کند(5)، و کتاب کریم تنصیص بر آن فرماید(6). و دیگر آن که باید هیچ يك بر دیگری رجحان نداشته باشد. و ما ان شاء الله در ضمن چند فصل بیان آن و دیگر مناسبات حدیث شریف را می نمایم.

فصل: در بیان آن که انسان عارف را دو نظر است

بدان که انسان عارف به حقایق و مطلع از نسبت بین ممکن و واجب - جلّ [و] علا - دارای دو نظر است: یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیه رویی کائنات،

ص: 248

1- - اسماعیل بن حمّاد جوهری (332-393 یا 398) پیشوای لغت دانان و ادیبان است، و در کلام و اصول نیز متبحر بوده است، از شاگردان ابوعلی فارسی و ابوسعید سیرافی می باشد، مهمترین اثر وی الصحاح در لغت است.

2- - الصحاح، ج 1، ص 177، ماده «عجب».

3- - مرآة العقول، ج 8، ص 29؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 352.

4- - الصحاح، ج 2، ص 588، ماده «بر».

5- - وسائل الشیعة، ج 15، ص 216، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، احادیث باب 13؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 365، احادیث باب 59.

6- - بحار الأنوار، ج 67، ص 323، آیات باب 59.

که در این نظر علماً یا عیناً بیابد که سر تا پای ممکن در ذلّ نقص و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرورفته ازلاً و ابداً و به هیچ وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی آبروی محض و ناقص علی الاطلاق است؛ بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن، و الاّ نقص و فقر و احتیاج فرع شیئیت است و برای جمیع ممکنات و کافه خلائق از خود چیزی نیست. در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف و معارف را در محضر قدس ربوبیت برد، جز سرافکنندگی و خجالت و ذلت و خوف چاره ای ندارد. چه اطاعت و عبادتی؟ از کی برای کی؟ تمام محامد راجع به خود اوست، و ممکن را در او تصرفی نیست، بلکه از تصرف ممکن نقص عارض اظهار محامد و ثنای حق شود که اکنون عنان قلم را از او منصرف می نمایم. و در این مقام فرماید: (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) (1). چنانچه در مقام اول فرماید: (قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) (2) و قائل در این مقام گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ++ آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (3) قول پیر راجع به مقام دوم و قول خود قائل راجع به مقام اول است. پس، در این نظر خوف و حزن و خجالت و سرافکنندگی انسان را فرا گیرد.

و دیگر نظر به کمال واجب و بسط بساط رحمت و سعه عنایت و لطف او. می بیند این همه بساط نعمت و رحمت های گوناگون، که احاطه بر آن از حوصله حصر و تحدید خارج است، بی سابقه استعداد و قابلیت است؛ ابواب الطاف و بخشش را به روی بندگان گشوده است بی استحقاق؛ نعم او ابتدایی و غیر مسبوق به سؤال است؛ چنانچه حضرت سید الساجدین، زین العابدین - علیه السلام - در ادعیه صحیفه و غیر آن مکرر اشاره

ص: 249

1- «هر خیری به تو رسد از جانب خداست و هر بدی به تو برسد از جانب تو است». (النساء (4): 79)

2- «بگو همه از جانب خداست». (النساء (4): 78)

3- دیوان حافظ، ص 287، غزل 220.

فرموده اند بدین معنا(1)؛ پس رجاء او قوت گیرد و امیدوار به رحمت حق گردد. کریمی که کرامت های او به محض عنایت و رحمت است، و مالک الملوکی که بی سابقه سؤال و استعداد به ما عنایاتی فرموده که تمام عقول از علم به شمه ای از آن عاجز و قاصر است، و عصیان اهل معصیت به مملکت وسیع او خللی وارد نکند و طاعت اهل طاعت در آن افزونی نیابد؛ بلکه هدایت آن ذات مقدس طرق طاعت را، و منع آن ذات اقدس از عصیان، برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است، و برای رسیدن به مقامات کمال و مدارج کمالیه و تنزیه از نقص و زشتی و تشوه است. پس، اگر برویم در درگاه عز و جلالش و پیشگاه رحمت و عنایتش و عرض کنیم: بار الها، ما را لباس هستی پوشانیدی و تمام وسایل حیات و راحت ما را فوق ادراک مدرکین فراهم فرمودی و تمام طرق هدایت را به ما نمودی، تمام این عنایات برای صلاح خود ما و بسط رحمت و نعمت بود، اکنون ما در دار کرامت تو و در پیشگاه عز و سلطنت تو آمدیم با ذنوب ثقلین، در صورتی که ذنوب مذنبین در دستگاه تو نقصانی وارد نکرده و بر مملکت تو خللی وارد نیآورده؛ با يك مشت خاك که در پیشگاه عظمت تو به چیزی و موجودی حساب نشود چه می کنی جز رحمت و عنایت؟ آیا از درگاه تو جز امید رحمت چیز دیگر متوقع است؟

پس، انسان همیشه باید بین این دو نظر متردد باشد: نه نظر از نقص خود و تقصیر و قصور از قیام به عبودیت ببندد؛ و نه نظر از سعه رحمت و احاطه عنایت و شمول نعمت و الطاف حق - جلّ جلاله - بیوشد.

ص: 250

1- - در دعای دوازدهم از صحیفه سجادیه، ص 66 می فرماید: «إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضُّلٌ وَإِذْ كُلُّ نِعْمِكَ ابْتِدَاءٌ»؛ «زیرا که همه احسان های تو تفضّل است، و همه نعمت های تو بی سابقه استحقاق است». و در دعای سی و دوم صحیفه سجادیه، ص 173 می فرماید: «فَلَكَّ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ»؛ «پس سپاس برای تو است که نعمت های بزرگ را آغاز فرمودی». و در دعای ابوحمزه از امام سجاد و دعاهاى دیگر مانند دعای افتتاح و... نظیر این مضمون وجود دارد.

فصل: در قصور ممکن از قیام به عبادت حق

بدان ای عزیز که از برای «خوف» و «رجا» مراتب و درجاتی است حسب حالات بندگان و مراتب معرفت آنها؛ چنانچه خوف عامه از عذاب است، و خوف خاصه از عتاب، و خوف اخص خواص از احتجاب است. و ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم، و آنچه راجع به مطلب سابق است با بیانی دیگر ذکر می نمایم.

پس، بدان که حق تعالی را احدی از مخلوق نتواند بسزا عبادت کند، زیرا که عبادت ثنای مقام آن ذات مقدس است، و ثنای هر کسی فرع معرفت به اوست، و چون دست آمال بندگان از عَزَّ جلال معرفت ذات او به حقیقت کوتاه است، پس به ثنای جمال و جلال او نیز نتواند قیام کرد؛ چنانچه اشرف خلائق و اعرف موجودات به مقام ربوبیت اعتراف به قصور فرماید و عرض کند: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (1). و جمله دوم به منزله تعلیل است برای جمله اول. و قال: «أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» (2). پس، قصور ذاتی حق ممکن است، و علو ذاتی مخصوص ذات کبریایی جلّ جلاله.

و چون دست بندگان از ثنا و عبادت ذات مقدس کوتاه بود و بدون معرفت و عبودیت حق هیچ يك از بندگان به مقامات کمالیه و مدارج اخرویه نرسند - چنانچه در محل خود پیش علمای آخرت مبرهن است، و عامه از آن غفلت دارند و مدارج اخرویه را جزاف یا شبه جزاف دانند، تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً - حق تعالی به لطف شامل و رحمت واسعة خود بایی از رحمت و دری از عنایت به روی آنها باز کرد، به تعلیمات غیبیه و وحی و الهام به توسط ملائکه و انبیا - و آن باب عبادت و معرفت است - طرق عبادت

ص: 251

1- - مرآة العقول، ج 8، ص 146.

2- - «تو آن چنان هستی که خود را ستوده ای». (از دعای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در سجده. الکافی، ج 3، ص 324، «کتاب الصلاة»، «باب السجود»، حدیث 12)

خود را بر بندگان آموخت و راهی از معارف بر آنها گشود تا رفع نقصان خویش حتی الامکان بنمایند و تحصیل کمال ممکن بکنند، و از پرتو نور بندگی هدایت شوند به عالم کرامت حق و به روح و ریحان و جنت نعیم، بلکه به رضوان الله اکبر رسند.

پس، فتح باب عبادت و عبودیت یکی از نعمت های بزرگی است که تمام موجودات رهین آن نعمت اند و شکر آن نعمت را نتوانند کنند؛ بلکه هر شکری فتح باب کرامتی است که از شکر آن نیز عاجزند. پس، اگر انسان علم به این مشرب پیدا کرد و قلبش از آن مطلع گردید، معترف به تقصیر شود؛ و اگر عبادت جن و انس و ملائکه مقربین را در درگاه حق - جلّ و علا - برد باز خائف باشد و مقصر باشد. و نیز بندگان عارف حق و اولیاء خاص او، که از سرّ قدر دری به روی آنها باز شده و دل آنها به نور معرفت روشن گردیده، قلبشان به طوری از خوف لرزان و دلشان متزلزل است که اگر تمام کمالات به آنها روی آورد و مفتاح همه معارف به دست آنها داده شود و قلوب آنها از تجلیات ملامال گردد، ذره ای خوف آنها کم نگردد و تزلزل آنها تخفیف پیدا نکند. چنانچه یکی از آنها گوید: همه از آخر کار ترسند و من از اول می ترسم»(1). سبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله. پناه می برم به خدای تعالی. خدا می داند باید قلب انسان از این کلام پاره پاره شود و دل انسان از خوف ذوب شود و سر به بیابان گذارد. چقدر انسان غافل است!

و دیگر آن که ما پیش از این ذکر کردیم، در شرح یکی از احادیث(2)، که تمام عبادات و اطاعات ما برای تحصیل اغراض خویش و محرّک ما حب نفس است، و فی الحقیقة زهد دنیا برای آخرت است، و آن مثل زهد دنیا برای دنیاست پیش احرار؛ پس، اگر عبادت ثقلین را در محضر قدس ربوبیت ببریم، جز بعد از ساحت مقدس چیز دیگر استحقاق نداریم. حق - تبارک و تعالی - ما را دعوت فرموده به مقام قرب خود و بارگاه انس خود

ص: 252

1- این کلام از «مناجات» خواجه عبدالله انصاری است. (مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، الهی نامه، ج 2، ص 663)

2- ر. ک: شرح حدیث سوم، صفحه 82 - 83.

و «حَلَقْتِكَ لِأَجْلِي» (1) فرموده و غایت خلقت را معرفت به خود قرار داده و طرق معارف و راه عبودیت را به ماها نشان داده ، با این وصف ما به تعمیر بطن و فرج و شکم به چیز دیگر مشغول نیستیم و جز خودخواهی و خودپسندی مقصد دیگری نداریم .

پس ، ای انسان بیچاره که عبادات و مناسک تو بُعد از ساحت قدس آورد و مستحق عتاب و عقاب کند ، به چه اعتماد داری؟ و چرا خوف از شدت بأس حق تو را بی آرام نکرده و دل تو را خون ننموده . آیا تکیه گاهی داری؟ آیا به اعمال خود وثوق و اطمینان داری؟ اگر چنین است وای به حال تو و معرفتت به حال خود و مالک الملوک! و اگر اعتماد به فضل حق و رجاء به سعه رحمت و شمول عنایت ذات مقدس داری ، بسیار بجا و به محل وثیقی اعتماد کردی و به پناهگاه محکمی پناه بردی .

خداوندا ، بار الها ، ما دستمان از همه چیز کوتاه و خود می دانیم که ناقص و ناچیزیم و لایق درگاه تو و فراخور بارگاه قدس تو چیزی نداریم ؛ سر تا پا نقص و عیب و ظاهر و باطن ما به لوث معاصی و مهلکات و موبقات آغشته است ؛ ما چه هستیم که اظهار ثنای تو کنیم! جایی که اولیاء تو گویند : «أَقْبِلْ سَانِي هَذَا الْكَاَلَّ أَشْكُرُكَ» (2) و عجز و ضعف و قصور خود را اعلان کنند ، ما اهل معصیت و محجوبین از ساحت کبریا چه بگوییم . جز آن که با لقلقه لسان عرض کنیم رجاء ما به مراحم تو است و امید و ثقه ما به فضل و مغفرت تو است و به جود و کرم آن ذات مقدس است . چنانچه در لسان اولیای تو وارد است :

كافي يأسه ناديه عن أبي جعفر - عليه السلام - قال : «قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «قال الله تبارك وتعالى : لا يتكلم العالمون لي على أعمه اللهم التي يعملونها لثوابي ، فإنهم لو اجتهدوا وأنعبوا أنفسهم هم أعمارهم في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي والتعظيم في جناتي ورفيع الدرجات العلى في جوارِي ؛ ولكن برحمتي فليتقوا وبفضلي فليرجوا وإلي حُسن الظن بي فليطمئنوا ؛ فإن رحمتي عند ذلك

ص: 253

1- - ر.ك: صفحه 53.

2- - «پس آیا با این زبان قاصر سپاس تو بگزارم» . (از دعای ابوحمزه ثمالی ، مصباح المتهجد ، ص 411)

تُدْرِكُهُمْ، وَمَنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي، وَمَغْفِرَتِي تُلْبِسُهُمْ عَفْوِي؛ فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَبِذَلِكَ تَسَمَّيْتُ» (1).

یعنی «حضرت باقر - علیه السلام - گفت: رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: خدای تبارک و تعالی [فرمود]: "اعتماد نکنند عمل کنندگان برای من بر اعمال خودشان که بجا می آورند آن را برای ثواب من. پس همانا آنها اگر جدیت کنند و به زحمت اندازند خودشان را در مدت عمرشان در عبادت من، می باشند مقصر، و نارسایند در عبادت خودشان کنه عبادت مرا در آن چیزی که می طلبند نزد من از کرامت من و نعمت ها در بهشت های من و درجات عالیۀ بلند در جوار من؛ و لکن به رحمت من هر آینه وثوق کنند و به فضل من هر آینه امیدوار باشند و اطمینان به حسن ظن به من داشته باشند، پس همانا رحمت من در این هنگام ادراک می کند آنها را و عطای من می رساند آنها را به رضوان من و مغفرت من می پوشاند به آنها عفو مرا. پس، همانا منم که هستم خدای «بخشنده مهربان» و به این نام برده شدم».

و نیز از اسباب خوف تفکر در شدت باس حق و دقت سلوک راه آخرت، و خطرات متوجه بر انسان در ایام حیات و در حین موت، و سختی های برزخ و قیامت، و مناقشات در حساب و میزان است؛ چنانچه ملاحظه آیات و اخباری که وعده های حق تعالی را شامل است رجاء کامل آورد. حدیث کنند که حق تعالی به طوری در قیامت بسط بساط رحمت کند که شیطان طمع مغفرت حق را کند (2). در این عالم که حضرت حق به حسب روایت نظر لطف به آن نفرموده از وقتی که خلقت فرموده آن را (3) و رحمت در آن نازل

ص: 254

1- - الکافی، ج 2، ص 71، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب حسن الظن بالله»، حدیث 1 (با اندکی تفاوت)؛ ر. ک: الکافی، (طبع دارالحدیث)، ج 3، ص 182، حدیث 1.

2- - قَمَالَ الصَّادِقُ، جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعُ إبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ». (الأمالي، صدوق، ص 171، مجلس 37، حدیث 2؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 287)

3- - در روایت آمده است: «فَمَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدْرٌ وَلَا وَزْنٌ؛ وَلَا خَلَقَ فِيهَا بَلَعْنَا خَلْقًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْهَا، وَلَا نَظَرَ إِلَيْهَا مُذْ خَلَقَهَا»؛ «پیش خداوند عزّ وجلّ دنیا را ارج و بهایی نیست؛ و خدای تعالی بین موجوداتی که آفریده و خبر آن به ما رسیده، موجودی نیافریده است که پیش او از دنیا مبعوض تر باشد، و خداوند از وقتی که دنیا را آفریده در او نظر نکرده است». (بحار الأنوار، ج 70، ص 110، حدیث 109؛ کنز العمال، ج 3، ص 190، حدیث 6102)

نشده مگر ذره ای نسبت به عوالم دیگر (1)، این همه رحمت و نعمت الهی و لطف و بخشش ذات مقدس سر تا پای همه را فرا گرفته، و هر چه پیدا و ناپیداست سفره نعم و عطای حضرت باری تبارک و تعالی است که اگر جمیع عالم بخواهند به شمه ای از نعمت و رحمت او احاطه کنند نتوانند؛ پس چه خواهد بود در عالمی که عالم کرامت و مهمانخانه عطای ربوبیت و جایگاه رحمت و بسط رحیمیت و رحمانیت است؛ شیطان حق دارد طمع به رحمت کند و امید عطای حق نماید.

پس، حسن ظن خود را به حق کامل کن و اعتماد به فضل او نما؛ (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً) (2). خدای تعالی جمیع گناهان را بیامرزد و همه را در بحر عطا و رحمت خود مستغرق نماید. تخلف در «وعدۀ» حق محال است، گرچه تخلف در «وعدید» ممکن است و چه بسا بسیار واقع شود. پس دل خوش دار به رحمت کامل او که اگر رحمت حق شامل حالت نبود مخلوق نبود. هر مخلوقی مرحوم است: «وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ» (3).

فصل: در فرق بین رجا و غرور است

ولی ای عزیز ملتفت باش که «رجا» را از «غرور» تمیز دهی. ممکن است اهل غرور باشی و گمان کنی اهل رجا هستی. و تمیز آن از مبادی آن سهل است، ببین این حالتی

ص: 255

1- - اشاره است به حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ رَحْمَةٍ، أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ؛ فِيهَا يَتَعَاطَفُونَ فِيهَا يَتَرَاحِمُونَ. وَأَخْرَجَتْهَا تِسْعِينَ رَحْمَةً يَرْحَمُ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «خداوند تعالی صد رحمت دارد که از آنها یکی را در میان جنیان و آدمیان و چهارپایان و خزندگان فرود آورد. پس به سبب آن است که به یکدیگر مهر می ورزند و بر یکدیگر می بخشایند. و نود و نه رحمت دیگر را وانهاد به روز واپسین تا با آنها بر بندگانش ببخشاید». (المحجّة البيضاء، ج 8، ص 384، «کتاب ذکر الموت و مابعده»، «باب سعة رحمة الله»)

2- - الزمر (39): 53.

3- - بحار الأنوار، ج 91، ص 396، از فقرات دعاء جوشن کبیر.

که در تو پیدا شده و بدان خود را راجی می دانی از تهاون به اوامر حق و کوچک شمردن حق و اوامر او پیدا شده، یا از اعتقاد به سعه رحمت و عظمت آن ذات مقدس؟ و اگر تمیز آن نیز مشکل است، از آثار می توان تمیز داد؛ اگر عظمت حق در دل باشد و قلب مؤمن به احاطه رحمت و عطای آن ذات مقدس باشد، قیام به اطاعت و عبودیت می کند؛ چون تعظیم و عبادت عظیم و منعم از فطریات است و تخلف ناپذیر است؛ پس اگر با قیام به وظایف عبودیت و جد و جهد در طاعت و عبادت، اعتماد به اعمال خود نداشته باشی و آنها را به چیزی نشمیری و امید به رحمت حق و فضل و عطای او داشته باشی و خود را به واسطه اعمال خود مستوجب هر ذم و لوم و سخط و غضب بدانی و تکیه گاه تو رحمت و جود جواد علی الاطلاق باشد، دارای مقام «رجا» هستی؛ و شکر خدای تبارک و تعالی کن و از ذات مقدس بخواه که آن را در قلب تو محکم کند و مقام بالاتر از آن را به تو عنایت فرماید. و اگر خدای نخواستہ متهاون به اوامر حق بودی و بی اهمیت و ناچیز شمردی فرموده های ذات اقدس را، بدان که آن غرور است که در دل تو پیدا شده از مکاید شیطان و نفس اماره تو. اگر ایمان به سعه رحمت و عظمت داشتی، اثری از آن نمایان بود در تو. مدعی که عملش مخالف با دعوایش باشد خود مکذب خود است. شاهد بر این کلام در احادیث معتبره بسیار است:

كافی یاسد ناده عن ابن ابي نجران، عمّن ذكره، عن ابي عبد الله - عليه السلام - قال قلت له: قوم يعملون بالمعاصي ويقولون نرجوا فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت. فقال: «هؤلاء قوم يترجحون في الأمانى. كذبوا، ليسوا براجين. إن من رجأ شئنا طلبه؛ ومن خاف من شئٍ هرب منه» (1).

راوی گوید: «گفتم به حضرت صادق - علیه السلام - يك دسته از مردم اند که به جای می آورند معصیت ها را و گویند: ما امیدواریم و همیشه چنین هستند تا بیاید آنها را مرگ. فرمود: "آنها قومی هستند مایل شده اند از اعتدال به آرزوهای بی جا. دروغ همی گویند، راجی نیستند. همانا کسی که امید داشته باشد چیزی را، طلب نماید؛ و

ص: 256

1-- الكافي، ج 2، ص 68، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث 5.

کسی که ترسناک باشد از چیزی، فرار کند از آن". و قریب به این مضمون روایت دیگر است در کافی شریف:

وَبِإِسْمِ نَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي سَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو» (1).

راوی گوید: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: "نمی باشد مؤمن مؤمن مگر آن که ترسناک و امیدوار باشد. و نمی باشد ترسناک و امیدوار تا این که بجا آورد آنچه را که می ترسد و امیدوار است"».

و بعضی ها گفته اند: مثل کسی که عمل نکند و انتظار و رجا داشته باشد، مثل کسی است که بی مهیا کردن اسباب به امید مسبب نشیند (2). مثل زارعی که یا بدون افشاندن تخم یا بی مراقبت نمودن از زمین و آبیاری نمودن و بدون رفع موانع بنشیند به انتظار زراعت. این را نتوان گفت رجا دارد؛ بلکه حقم دارد و ابله است.

و مثل کسی که اصلاح اخلاق نکرده یا از معاصی اجتناب نکرده اعمالی کند، مثل کسی است که بذر را در شوره زار کشت کند؛ البته چنین زرعی نتیجه مطلوبه ندهد.

پس رجا محبوب و مستحسن آن است که انسان تمام اسبابی که تحت تصرف اوست و حق تعالی به عنایت کامله خود به او قدرت عنایت کرده و هدایت به طرق صلاح و فساد فرموده و امر به تهیه آنها نموده ایجاد کند، پس از آن به انتظار و امید آن باشد که حق تعالی به عنایات سابقه خود اسبابی که در تحت اختیار او نیست فراهم فرماید و رفع موانع و مفسدات را بنماید.

پس، بنده اگر زمین دل را از خارهای اخلاق فاسده و سنگ و شوره های معاصی پاک نمود و بذر اعمال را در او کشت و به آب صافی علم نافع و ایمان خالص آن را

ص: 257

1- - الکافی، ج 2، ص 71، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث 11. (در این چاپ از: کافی، «الحسن بن ابی سارة» آمده، اما در بعضی نسخه های کافی و همچنین نسخه وسائل الشیعة، ج 15، ص 217، حدیث 5، «الحسین بن ابی سارة» آمده است)

2- - إحياء علوم الدين، ج 4، ص 210 - 211؛ مرآة العقول، ج 8، ص 31.

آبیاری کرد و از مفسدات و موانع، مثل عجب و ریا و امثال آنها که به منزله علف هایی است که مانع از سبز شدن زراعت است، خالص نمود، پس از آن به انتظار فضل خدا نشست که حق تعالی او را ثابت نگه دارد و عاقبت او را ختم به خیر فرماید، این رجاء مستحسن است چنانچه حق تعالی فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ) (1) «آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و جهاد در راه خدا نمودند، آنها امیدوار رحمت خداوندند».

فصل: در لَمَّتِ موازنه خوف و رجا

در ذیل این حدیث شریف مذکور است که خوف و رجا نباید یکی بر دیگری رجحان داشته باشد. چنانچه در مرسله ابن ابی عمیر از حضرت صادق - علیه السلام - نیز به همین مضمون وارد است (2). و انسان وقتی که کمال نقص خود را از قیام به عبودیت ملاحظه کرد و دقت و ضیق راه آخرت را تفکر نمود، خوف در او حادث شود به اعلی درجه. و وقتی ملاحظه ذنوب خود را نمود و تفکر در حال مردمی کرد که عاقبت امر بی ایمان و عمل صالح از دنیا رفتند و حالشان با این که در اول امر خوب بود منجر به بدی شد و مبتلا به سوء عاقبت شدند، در او خوف شدید شود.

در حدیث شریف کافی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کند: قَالَ: «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ؛ وَعُمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ. فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفاً وَلَا يُصَلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ» (3).

فرماید حضرت صادق - علیه السلام - که: «مؤمن بین دو خوف است: گناهی که همانا گذشته و نداند چه معامله کند خداوند در آن؛ و عمری که باقی مانده و نداند چه

ص: 258

1- البقرة (2): 218.

2- الكافي، ج 2، ص 71، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث 13.

3- الكافي، ج 2، ص 71، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث 12.

کسب می کند در آن از مهلکه ها . پس او صبح نکند مگر ترسناک ؛ و اصلاح نکند او را مگر ترس» .

و در خطبه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که در حدیث کافی از جناب صادق - علیه السلام - نقل می نماید ، به همین مضمون وارد است (1) .

بالجمله ، خود در کمال نقص و تقصیر ، و حق در کمال عظمت و جلالت و سعه رحمت و عطاست . و عبد در بین این دو نظر همیشه در حد اعتدال خوف و رجاست . و چون اسماء جلالیه و جمالیه به یک سان در قلب سالک جلوه کند ، خوف و رجا رجحان بر هم پیدا نکنند .

و بعضی گفته اند : در بعضی اوقات خوف برای انسان نافع تر است ، مثل حال صحت و سلامت ، تا انسان در کسب کمال و عمل صالح کوشد . و در بعضی حالات رجا بهتر است ، مثل حال پیدایش امارات موت ، تا انسان ملاقات کند حق را با حالتی که محبوب تر است پیش او (2) . و این سخن مطابق گفته های سابق و احادیث مذکوره درست نیاید ؛ زیرا که رجا محبوب نیز باعث بر عمل و کسب آخرت است ؛ و خوف از حق همیشه محبوب و منافات با رجا واثق ندارد .

و بعضی گفته اند : خوف از فضائل نفسانیه و کمالات عقلیه نیست در دار آخرت ؛ و فقط آن در دار دنیا ، که دار عمل است ، از امور نافع است برای فعل عبادات و ترک معاصی و بعد از خروج از دنیا فایده ای ندارد ؛ به خلاف رجا که منقطع نشود و در دار آخرت نیز باقی است ، زیرا که بنده هر چه از رحمت خدا بیشتر نائل شود ، طمعش به فضل حق افزون گردد ؛ زیرا که خزاین رحمت و جود حق تناهی ندارد . پس ، خوف منقطع شود و رجا باقی ماند (3) .

محدث محقق ، مجلسی - رحمه الله - فرماید که حق این است که بنده مادامی که در

ص: 259

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 70 ، « کتاب الإیمان والکفر » ، « باب الخوف والرجاء » ، حدیث 9 .

2- - ر.ک : مرآة العقول ، ج 8 ، ص 32 ؛ بحار الأنوار ، ج 67 ، ص 355 .

3- - ر.ک : مرآة العقول ، ج 8 ، ص 32 ؛ بحار الأنوار ، ج 67 ، ص 355 .

دار تکلیف است، لابد است از خوف و رجا؛ و بعد از مشاهده امور آخرت، یکی از آنها لابد بر دیگری رجحان پیدا می کند(1).

نویسنده گوید: آنچه ذکر کردند از غلبه خوف و رجا در عالم آخرت مطابق آنچه ذکر شد در معنی رجا درست نیاید، و بر فرض صحت، راجع به متوسطین است که خوف و رجا آنها راجع به ثواب و عقاب است. و اما حال خواص و اولیا غیر از آن است که ذکر کرده اند، زیرا که خوف و رجایی که [از] مشاهده عظمت و جلال و تجلی اسماء لطف و جمال در قلب حاصل شود به معاینه امور آخرت زائل نشود و رجحان بر یکدیگر پیدا نکند؛ بلکه آثار جلال و عظمت و تجلیات جمال و لطف در عالم آخرت بیشتر است، و خوف حاصل از عظمت حق از لذایذ روحانیه است و منافات با آیه کریمه (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)(2) ندارد. چنانچه با تأمل معلوم شود. و آنچه از آن قائل نقل شد که خوف از فضائل نفسانیه نیست، خوف از جلال و عظمت نیست؛ زیرا که آن کمال است و از کاملین مکملین از غیر آنها بیشتر است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى جَمَالِهِ وَجَلَالِهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

ص: 260

1- - مرآة العقول، ج 8، ص 32.

2- - «بدانید که بر دوستان خداوند ترسی نیست و اندوهی ندارند». (یونس (10) : 62)

حدیث پانزدهم [امتحان و آزمایش مؤمنان]

الحدیث الخامس عشر: بِسَنَدِنَا الْمُتَّصِلِ إِلَى سُلْطَانِ الْمُحَدَّثِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رضوان الله عليه - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - قَالَ: «إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ، ثُمَّ الْوَصِيَّةُ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ. وَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ؛ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ، أَشَدَّ بَلَاءُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِلْمُؤْمِنِ وَلَا عُقُوبَةً لِكَافِرٍ، وَمَنْ سَخُفَ دِينُهُ وَضَعُفَ عَقْلُهُ قَلَّ بَلَاءُهُ، وَأَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعَ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّيِّبِ مِنَ الْمَطْرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ» (1).

ترجمه: «سماعه از حضرت صادق - عليه السلام - حدیث کند که گفت: همانا در کتاب علی - عليه السلام - است این که "همانا سخت ترین مردم از حیث بلا- پیغمبران اند؛ پس جانشینان آنها؛ پس نیکوتر پس نیکوتر. و همانا چنین است که مبتلا می شود مؤمن به اندازه کارهای نیکویش؛ پس کسی که درست باشد دین او و نیکو باشد کار او، سخت گردد بلای او. و این برای آن است که خدای تعالی قرار نداده است دنیا را ثواب از برای مؤمنی و نه سزا برای کافری. و کسی که تنگ است دینش و ضعیف است عقلش، کم باشد بلایش. و همانا بلا تندتر است به سوی مؤمن پرهیزگار از باران به سوی آرامگاه زمین" .

ص: 261

1- - الكافي، ج 2، ص 259، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث 29. (در نسخه های موجود کافی به جای «ضعف عقله»، «ضعف عمله» آمده است)

شرح: بعضی گفته اند که مراد از «ناس» در مثل این حدیث شریف، کاملین از قبیل انبیا و اولیا و اوصیا، است؛ و در حقیقت آنها ناس هستند و سایر مردم «سناس» (1). چنانچه در احادیث است (2). و این وجهی ندارد. بلکه مناسب مقام این است که در این جا عموم مردم اراده شود؛ چنانچه وجهش پرواضح است. و از احادیث این باب کافی نیز استفاده شود. و اگر در حدیثی وارد باشد که «ناس» کاملین باشند، نه آن است که هر جا که این کلمه وارد شد مراد آنهاست.

و «بلاء» اختبار و امتحان است؛ و در نیک و بد استعمال شود. چنانچه اهل لغت تصریح کرده اند. جوهری گوید در صحاح: «وَالْبَلَاءُ الْاِخْتِبَارُ يَكُونُ بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ. يُقَالُ: أَبْلَاهُ اللَّهُ بِلَاءً حَسَنًا وَأَبْلَيْتُهُ مَعْرُوفًا» (3). و حق تعالی نیز فرماید: (بَلَاءٌ حَسَنًا) (4). بالجمله، هر چه حق جلّ جلاله به آن بندگان خود را امتحان فرماید بلا و ابتلاست؛ چه از قبیل امراض و اسقام و فقر و ذلت و ادبار دنیا باشد، یا مقابلات آنها؛ که بسا باشد که انسان به کثرت جاه و اقتدار و مال و منال و ریاست و عزت و عظمت امتحان شود. ولی هر وقت «بلا» یا «بلیه» یا «ابتلا» یا امثال آنها مطلق ذکر شود، منصرف به قسم اول شود.

و «أمثل» به معنی اشرف و افضل است. يُقَالُ: هَذَا أَمْثَلُ مِنْ هَذَا. أَيُّ أَفْضَلُ وَأَدْنَى إِلَى الْخَيْرِ. وَأَمَائِلُ النَّاسِ، خِيَارُهُمْ (5). پس معنی «ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ» چنان آید که هر کس پس از اوصیا افضل و نیکوتر است، بلاى او سخت تر از سایرین باشد؛ و هر کس پس از آنها افضل است، بلايش از دیگران بیشتر است. و درجات کثرت ابتلا به مقدار و بر وزان

ص: 262

1- ر. ك: مرآة العقول، ج 9، ص 321.

2- الكافي، ج 8، ص 244، حدیث 339؛ تفسیر فرات الكوفی، ص 64.

3- الصحاح، ج 6، ص 2285، مادة «بلا».

4- الأنفال (8): 17.

5- گفته می شود: این يك «امثل» از آن دیگری است. یعنی از آن برتر و به خوبی نزدیک تر است. و «امائل الناس» یعنی نیکان و برگزیدگان مردم. (النهاية، ابن الاثير، ج 4، ص 296، مادة «مثل»؛ لسان العرب، ج 13، ص 23، مادة «مثل»)

درجات فضل است . و این نحو تعبیر در فارسی نیست .

و «سَخْف» به معنی رقت و خفت عقل است . چنانچه در صحاح(1) و غیر آن است .

و «قرار» به معنی مستقر و جایگاه است . چنانچه از لغت استفاده شود . و فی القاموس : «الْقَرَارُ وَالْقَرَارَةُ مَا قَرَّرَ فِيهِ ، وَالْمُطْمَئِنُّ مِنَ الْأَرْضِ»(2) . وجه مناسبت و تشبیه آن است که همان طور که زمین قرارگاه و مستقر باران است و باران بر او رو آورد و قرار گیرد ، مؤمن نیز قرارگاه بلیات است که آنها به او تهاجم کند و قرار گیرد و از او مفارقت نکند .

ما با خواست خدای تعالی در خلال فصولی چند بیان آنچه محتاج به ذکر است در حدیث شریف می نمایم .

فصل: در بیان معنی امتحان و نتیجه آن

فصل

در بیان معنی امتحان و نتیجه آن و چگونگی نسبت آن به ذات مقدّس حق تعالی حسب مناسبت و گنجایش این اوراق

بدان که نفوس انسانی در بدو ظهور و تعلق آن به ابدان و هبوط آن به عالم مُلک در جمیع علوم و معارف و ملکات حسنه و سیئه ، بلکه در جمیع ادراکات و فعلیات ، بالقوه است و کم کم رو به فعلیت گذارد به عنایت حق - جلّ و علا - و ادراکات ضعیفه جزئیّه اوّل در او پیدا شود ، از قبیل احساس لمس و حواس ظاهره دیگر الأُخسّ فالأُخسّ ؛ و پس از آن ادراکات باطنیه نیز به ترتیب در او حادث گردد . ولی در جمیع ملکات باز بالقوه

باشد ؛ و اگر در تحت تأثیراتی واقع نشود ، به حسب نوع ملکات خبیثه در او غالب شود و متمایل به زشتی و ناهنجاری گردد ؛ زیرا که دواعی داخلی از قبیل شهوت و غضب و غیر آن او را طبعاً به فجور و تعدی و جور دعوت کند ؛ و پس از تبعیت آنها به اندک زمانی حیوانی بس عجیب و شیطانی بی اندازه غریب گردد . و چون عنایت حق تعالی و

ص: 263

1- - الصحاح ، ج 4 ، ص 1372 ، ماده «سَخْف» .

2- - «القرار و القرارة ، آنچه در آن قرار گیرند ، زمین آرام» . (القاموس المحيط ، ج 2 ، ص 119 - 120 ، ماده «قرّ») .

رحمتش شامل حال فرزند آدم در ازل بود، دو نوع از مرّبی و مهذب به تقدیر کامل در او قرار داد که آن دو به منزله دو بال است از برای بنی آدم که می تواند به واسطه آنها از حسیض جهل و نقص و زشتی و شقاوت به اوج علم و معرفت و کمال و جمال و سعادت پرواز نماید و خود را از تنگنای ضیق طبیعت به فضای وسیع ملکوت اعلی رساند. و این دو یکی مرّبی باطنی، که قوه عقل و تمییز است؛ و دیگر مرّبی خارجی، که انبیا و راهنمایان طرق سعادت و شقاوت می باشند. و این دو هیچ کدام بی دیگری انجام این مقصد ندهند، چه که عقل بشر خود نتواند کشف طرق سعادت و شقاوت کند و راهی به عالم غیب و نشئه آخرت پیدا کند، و هدایت و راهنمایی پیمبران بدون قوه تمییز و ادراک عقلی مؤثر نیستند. پس حق تبارک و تعالی این دو نوع مرّبی را مرحمت فرموده که به واسطه آنها تمام قوای مخزونه و استعدادات کامنه در نفوس به فعلیت تبدیل پیدا کند. و این دو نعمت بزرگ را حق تعالی برای امتحان بشر و اختبار آنها مرحمت فرموده؛ زیرا که بدین دو نعمت ممتاز شوند افراد بنی نوع انسان از یکدیگر، و سعید و شقی و مطیع و عاصی و کامل و ناقص از هم جدا شوند. چنانچه جناب ولایت مآب فرماید: «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَبُنَّ بَلْبَةً وَلَتُعْرَبَلُنَّ عُرْبَةً» (1).

و در کافی شریف، در باب تمحیص و امتحان، ابن ابی یعفور از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کند که قال: «الْأَبَدُ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَيُمَيَّزُوا وَيُعْرَبَلُوا وَيُسْتَخْرَجَ فِي الْعُرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ» (2). فرمود: «لابد است از برای مردم از این که خالص شوند و امتحان گردند و تمییز داده شوند و غربال شوند؛ و استخراج شود در غربال خلق بسیاری».

و یاسد ناده عن منصور، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: «يَا مَنْصُورُ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ [وَلَا] وَاللَّهِ حَتَّى تُمَيَّزُوا وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ» (3).

ص: 264

-
- 1- - «سوگند به آن کسی که پیغمبر را به حق فرستاد هر آینه در هم آمیخته شوید و از هم بیخته و جدا گردید». (الكافي، ج 8، ص 67، حدیث 23؛ نهج البلاغه، ص 57، خطبه 16)
- 2- - الكافي، ج 1، ص 370، «كتاب الحجّة»، «باب التمحيص والامتحان»، حدیث 2.
- 3- - الكافي، ج 1، ص 370، «كتاب الحجّة»، «باب التمحيص والامتحان»، حدیث 3.

فرمود: «ای منصور، همانا این امر (یعنی قیام قائم) نمی آید شما را مگر بعد از مایوس [شدن]. و نه به خدا قسم تا تمیز داده شوید، و نه به خدا قسم تا خالص شوید، و نه به خدا قسم تا شقی شود هر کس شقی می شود و سعید شود هر کس سعید می شود».

و در حدیث دیگر است از حضرت ابوالحسن - علیه السلام - قال: «يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ» (1).

و در کافی شریف، در باب ابتلا و اختبار، سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند، قال: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَابْتِلَاءٌ» (2).

و در حدیث دیگر از حضرت منقول است، قال: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا وَفِيهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ابْتِلَاءٌ وَقَضَاءٌ» (3). یعنی «نیست چیزی که در آن منع و عطایی باشد از چیزهایی که امر فرموده خداوند تعالی به آن یا نهی فرموده از آن، مگر آن که در آن از برای خدای عزّ و جلّ امتحان و حکمی است. و «قبض» در لغت امساک و منع و اخذ است؛ و «بسط» نشر و اعطاست. پس، هر عطا و توسعه و منعی و هر امر و نهی و تکلیفی برای امتحان است.

پس، معلوم شد که بعث رسل و نشر کتب آسمانی همه برای امتیاز بشر و جدا شدن اشقیاء از سعدا و مطیعین از عاصین است. و معنی امتحان و اختبار حق همین امتیاز واقعی خود بشر است از یکدیگر، نه علم به امتیاز؛ زیرا که علم حق تعالی ازلی و متعلق و محیط به هر چیز است قبل از ایجاد. و حکما در تحقیق امتحان و ابتلا بسط کلام داده اند که ذکر آن خارج از میزان است (4).

ص: 265

1- - ابوالحسن علیه السلام فرمود: «خالص می شوند همان طور که طلا خالص می شود». (الكافي، ج 1، ص 370، «كتاب الحجّة») ، «باب التمهيص والامتحان»، (حدیث 4)

2- - امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ تنگی و فراخی نیست مگر آن که خداوند در آن مشیّت و حکم و امتحان دارد». (الكافي، ج 1، ص 152، «كتاب التوحيد»، «باب الابتلاء والاختبار»، (حدیث 1)

3- - الكافي، ج 1، ص 152، «كتاب التوحيد»، «باب الابتلاء والاختبار»، (حدیث 2).

4- - ر.ك: الحكمة المتعالية، ج 6، ص 397، تفسير القرآن الكريم، صدر المتألهين، ج 6، ص 264.

پس ، نتیجه امتحان مطلقاً - که این دو که ذکر شد از بزرگ ترین آنها است - امتیاز سعید و شقی است . در این امتحان و اختبار نیز حجت خدا بر خلق تمام شود و هلاکت و شقاوت و سعادت و حیات هر کسی از روی حجت و بینة واقع گردد و راه اعتراض باقی نماند . هر کس تحصیل سعادت و حیات جاویدان نماید ، به هدایت و توفیق حق است ؛ زیرا که تمام اسباب تحصیل را مرحمت فرموده . و هر کس تحصیل شقاوت نماید و رو به هلاکت رود و تبعیت نفس و شیطان کند ، با فراهم بودن جمیع طرق هدایت و اسباب کسب سعادت ، خود به اختیار خود به هلاکت و شقاوت فرورفته و حجت بالغة حق بر او تمام است : (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ (1)).

فصل: در بیان نکته شدت ابتلاء انبیاء و اوصیاء و مؤمنین

بدان که پیش از این مذکور شد (2) که هر عملی که از انسان صادر می شود ، بلکه هر چه در ملک بدن واقع شود و متعلق ادراک نفس شود ، از آن يك نحو اثری در نفس واقع شود ؛ چه اعمال حسنه باشد یا سیئه ؛ که از اثر حاصل از آنها در لسان اخبار به «نکته بیضاء» و «نکته سوداء» تعبیر شده (3) ؛ و چه از سنخ لذایذ باشد یا سنخ آلام باشد . مثلاً از هر لذتی که از مطعومات یا مشروبات یا منکوحات و جز آنها انسان می برد ، در نفس اثری از آن واقع می شود و ایجاد علاقه و محبتی در باطن روح نسبت به آن می شود و

ص: 266

1- - البقرة (2) : 286 .

2- - ر . ك : صفحه 139 و 178 .

3- - زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ [قَالَ :] «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ، خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ ؛ فَإِنْ تَابَ ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ . وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ ؛ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيَاضُ ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا ... » ؛ زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : «هیچ بنده ای نیست مگر در دل او نقطه سفیدی است ؛ و چون گناهی انجام دهد ، نقطه سیاهی در آن پیدا شود ؛ سپس اگر توبه کند ، آن سیاهی از بین می رود ؛ و اگر به گناه ادامه دهد بر آن سیاهی افزوده شود چندان که سفیدی را بپوشاند ؛ و چون سفیدی پوشیده شد ، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی باز نمی گردد ... » . (الكافي ، ج 2 ، ص 273 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب الذنوب» ، حدیث 20)

توجه نفس به آن افزون می شود. و هر چه در لذات و مشتیهات بیشتر غوطه زند، علاقه و حب نفس به این عالم شدیدتر گردد و رکون و اعتمادش بیشتر شود؛ و نفس تربیت شود و ارتیاض پیدا کند به علاقه به دنیا؛ و هر چه لذایذ در ذائقه اش بیشتر شود، ریشه محبتش بیشتر گردد؛ و هر چه اسباب عیش و عشرت و راحت فراهم تر باشد، درخت علاقه دنیا برومندتر گردد. و هر چه توجه نفس به دنیا بیشتر گردد. به همان اندازه از

توجه به حق و عالم آخرت غافل گردد؛ چنانچه اگر رکون نفس بکلی به دنیا شد و وجهه آن مادی و دنیاوی گردید، سلب توجه از حق تعالی و دار کرامت او به کلی گردد و (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ) (1) شود.

پس، استغراق در بحر لذایذ و مشتیهات قهراً حب به دنیا آورد؛ و حب به دنیا تنفر از غیر آن آورد، و وجهه به مُلک غفلت از ملکوت آورد. چنانچه به عکس، اگر انسان از چیزی بدی دید و ادراک ناملایمات کرد، صورت آن ادراک در نفس ایجاد تنفر نماید. و هر چه آن صورت قوی تر باشد، آن تنفر باطنی قوی تر گردد. چنانچه اگر کسی در شهری رود که در آن جا امراض و آلام بر او وارد شود و ناملایمات خارجی و داخلی بر او رو آورد، قهراً از آن جا متنفر و منصرف شود. و هر چه ناملایمات بیشتر باشد، انصراف و تنفر افزون شود. و اگر شهر بهتری سراغ داشته باشد، کوچ به آن جا کند. و اگر نتواند به آن جا حرکت کند، علاقه به آن جا پیدا کند و دلش را به آن جا کوچ دهد.

پس، اگر انسان از این عالم هر چه دید بلیات و آلام و اسقام و گرفتاری دید و امواج فتنه ها و محنت ها بر او رو آورد، قهراً از آن متنفر گردد و دلبستگی به آن کم شود و اعتماد بر آن نکند. و اگر به عالم دیگری معتقد باشد و فضای وسیع خالی از هر محنت و المی سراغ داشته باشد، قهراً بدان جا سفر کند. و اگر سفر جسمانی نتوان کرد، سفر روحانی کند و دلش را بدان جا فرستد. و پر واضح است که تمام مفاسد روحانی و اخلاقی و اعمالی از حب به دنیا و غفلت از حق تعالی و آخرت است. و حب به دنیا سر

ص: 267

1- - «به سوی زمین گرایید (پستی طلبید) و هوای نفس خویش را پیروی کرد». (الأعراف (7): 176)

منشأ هر خطیئه است(1)؛ چنانچه تمام اصلاحات نفسانی و اخلاقی و اعمالی از توجه به حق و دار کرامت آن و از بی علاقگی به دنیا و عدم رکون و اعتماد به زخارف آن است .

پس ، معلوم شد از این مقدمه که حق تعالی عنایت و الطافش به هر کس بیشتر باشد و مراحم ذات مقدس شامل حال هر کس زیادتر باشد ، او را بیشتر از این عالم و زخارف آن پرهیز دهد ، و امواج بلیات و فتن را بر او بیشتر متوجه فرماید ، تا این که روحش از این دنیا و زخارف آن منصرف و منزجر گردد و به مقدار ایمانش رو به عالم آخرت رود و وجهه قلبش متوجه به آن جا گردد . و اگر نبود از برای تحمل شدت ابتلا مگر همین يك جهت ، هر آینه کفایت می کرد . و در احادیث شریفه اشارت به این معنا دارد :

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ ، وَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِيهِ الطَّيِّبُ الْمَرِيضَ» (2) .

حضرت باقر - علیه السلام - فرماید : «همانا خدای تعالی هر آینه تفقد کند مؤمن را به بلا چنانچه تفقد کند مردی عیال خود را به هدیه از سفر ، و هر آینه پرهیز دهد او را از دنیا ، چنانچه پرهیز دهد طیب مریض را» .

و در حدیث دیگر نیز به همین مضمون وارد است(3) .

و گمان نشود که محبت حق و شدت عنایت ذات اقدس به بعضی بندگان - نعوذ بالله - جزاف و بی جهت است ؛ بلکه هر قدمی که مؤمن و بنده خدا به سوی او بردارد ، عنایت حق به او متوجه شود ، حق تعالی به قدر ذراعی به او نزدیک شود(4) .

ص: 268

-
- 1- - اشاره است به حدیثی از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود : «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» . (الكافي ، ج 2 ، ص 131 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب ذمّ الدنيا والزهد فيها» ، حدیث 11)
 - 2- - الكافي ، ج 2 ، ص 255 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب شدّة ابتلاء المؤمن» ، حدیث 17 .
 - 3- - الكافي ، ج 2 ، ص 258 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب شدّة ابتلاء المؤمن» ، حدیث 28 .
 - 4- - مضمون این حدیث قدسی است که : «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا» ؛ «هر کسی به قدر يك وجب به من نزدیک شود ، من به قدر يك ذراع به او نزدیک شوم» . (عوالي اللآلي ، ج 1 ، ص 56 ، حدیث 81 ؛ كنز العمال ، ج 1 ، ص 235 ، حدیث 1178)

مثل مراتب ایمان و تهیهٔ اسباب توفیق ، مثل انسانی است که با چراغی در راه تاریک حرکت کند : هر قدمی که بردارد ، جلو او روشن گردد و راهنمایی برای قدم دیگر نماید .

هر قدمی که انسان به سوی آخرت بردارد ، راه روشن تر شود و عنایات حق به او بیشتر گردد و اسباب توجه به عالم قرب و تنفر از عالم بُعد را فراهم فرماید . و عنایات ازلیهٔ حق تعالی به انبیا و اولیا به واسطهٔ علم ازلی اوست به اطاعت آنها در زمان تکلیف . چنانچه شما اگر دو بچه داشته باشید که در حال طفولیت آنها علم پیدا کنید که یکی موجبات رضایت شما را فراهم می کند و یکی موجبات سخط و غضب شما را ، البته عنایت شما از اول به آن مطیع بیشتر از دیگری است .

و دیگر از نکات شدت ابتلای بندگان خاص این است که آنها در این ابتلا و گرفتاری ها به یاد حق افتند و مناجات و تضرع در درگاه قدس ذات مقدس نمایند و مأنوس با ذکر و فکر او گردند . و طبیعی این نوع بنی الانسان است که در وقت بلیات تشبث به هر رکنی که احتمال نجات در او دهند پیدا می کنند ، و در وقت سلامت و راحت غفلت از آن پیدا می کنند ؛ و چون خواص رکنی جز حق سراغ ندارند ، بدان متوجه شوند و انقطاع به مقام مقدس او پیدا کنند . و حق تعالی از عنایتی که به آنها دارد ، خود سبب انقطاع را فراهم فرماید . گرچه این نکته ، بلکه نکتهٔ سابقه ، نسبت به انبیا و اولیاء کامل درست نیاید ؛ چه که آنها مقامشان مقدس تر از آن است و قلبشان محکم تر از آن است که به این امور علاقه به دنیا پیدا کنند ، یا در توجه و انقطاعشان به حق فرقی حاصل شود .

و تواند بود که انبیا و اولیاء کامل چون به نور باطنی و مکاشفات روحانی یافته اند که حق تعالی به این عالم و زخارف آن نظر لطف ندارد و دنیا و هر چه در اوست خوار و پست است در پیشگاه مقدس او ، از این جهت اختیار کردند فقر را بر غنا و ابتلا را بر راحتی و بلیات را بر غیر آنها . چنانچه در احادیث شریفه شاهد بر این معنا است :

در حدیث است که جبرئیل کلید خزاین ارض را در حضور خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - آورد و عرض کرد در صورت اختیار آن از مقامات اخروی شما نیز چیزی

کم نشود. حضرت برای تواضع از حق تعالی قبول نفرمود و فقر را اختیار فرمود(1). و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند در حدیثی، قَالَ: «إِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللَّهِ حَتَّى لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ»(2). و این از خواری دنیاست در نظر کبریای حق. و در حدیث است که حق تعالی از وقتی که عالم اجسام را خلق فرموده به آن نظر لطف فرموده است(3).

و دیگر از نکات شدت ابتلاء مؤمنین آن است که در اخبار به آن اشاره شده است که از برای آنها در جاتی است که به آنها نائل نشوند مگر با بلیات و امراض و آلام. و ممکن است این درجات صورت اعراض از دنیا و اقبال به حق باشد؛ و ممکن است از برای خود این بلیات صورت ملکوتی باشد که نیل به آنها نشود مگر با ظهور در عالم ملک و ابتلای آنها به آن.

چنانچه در حدیث شریف کافی سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند: قَالَ: «إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَنْرَلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ؛ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِأَحْدَى الْخَصَصِ لَتَيْنِ: إِمَّا بِذَهَابِ مَالِهِ، أَوْ بِبِلْيَةٍ فِي جَسَدِهِ»(4). فرمود: «همانا چنین است: هر آینه می باشد از برای بنده درجه ای پیش خدا؛ پس نمی رسد به آن مگر به دو خصلت: یا به رفتن مالش، یا به بلیه در جسم او».

و در خبر شهادت حضرت سید الشهداء - علیه السلام - وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دید. حضرت فرمود به آن مظلوم که از برای تو درجه ای است در بهشت؛ نمی رسی به آن مگر به شهادت(5). البته صورت ملکوتی شهادت در راه خدا حاصل نمی شود مگر به وقوع آن در مُلک چنان که مبرهن است در علوم عالییه؛ و در

ص: 270

1- ر.ك: الكافي، ج 8، ص 130، حدیث 100.

2- «كافر آن قدر نزد خدا خوار و پست است که اگر دنیا را با هر چه در آن است از خداوند بخواهد به او می دهد». (الكافي، ج 2، ص 258، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب شدّة ابتلاء المؤمن»، حدیث 28)

3- ر.ك: صفحه 254.

4- الكافي، ج 2، ص 257، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب شدّة ابتلاء المؤمن»، حدیث 23 (با تفاوتی اندك)؛ وسائل الشیعة، ج 3، ص 262، «كتاب الطهارة»، «أبواب الدفن»، باب 77، حدیث 4.

5- ر.ك: الأمالي، صدوق، ص 130، مجلس 30، حدیث 1؛ ينابيع المودّة، ج 3، ص 54، باب 61.

اخبار متواتره وارد است که از برای هر عملی صورتی است در عالم دیگر (1).

و در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است، قَالَ: «إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمُ الْبَلَاءِ؛ وَمَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ» (2). فرمود: «همانا بزرگی مزد هر آینه با بزرگی بلاست. و دوست ندارد خدا قومی را مگر آن که مبتلا کند آنها را». و احادیث به این مضمون بسیار است (3).

فصل: ابتلای انبیا به امراض جسمانی

محدث بزرگ، مجلسی - علیه الرحمه - فرماید: «در این احادیث (یعنی احادیث ابتلاء انبیا که وارد شده از طرق عامه و خاصه) دلالت واضحه است بر آن که انبیا و اوصیا در امراض حسیه و بلیات جسمیه مثل غیرشان هستند. بلکه آنها اولی به آن هستند از غیر، برای بزرگ شدن اجر آنها که موجب تفاضل در درجات است. و این منافات با مقام آنها ندارد؛ بلکه آن موجب تثبیت امر آنها شود. و اگر آنها مبتلا نشوند به بلیات، با آن که از دست آنها معجزات و خارق عادات صادر می شود، گفته شود درباره آنها آنچه نصاری درباره پیغمبرشان گفتند. و این تعلیل در روایات وارد است» (4)، انتهى.

و محقق مدقق طوسی (5) و حکیم عظیم قدوسی - عطر الله مرقده - در تجرید فرماید در ضمن آنچه انبیا باید از آن مبرا باشند: «و هر چه تنفر از آن حاصل آید» (6). و علامه علمای اسلام - رضوان الله علیه - فرماید در شرح آن: «و باید منزّه باشد از امراض

ص: 271

1- ر. ک: حدیث بیست و هفتم، ص 482؛ بحار الأنوار، ج 8، ص 71 - 329، باب 23 - 24؛ علم الیقین، ج 2، ص 869 - 891.

2- الکافی، ج 2، ص 252، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب شدّة ابتلاء المؤمن»، حدیث 3.

3- ر. ک: بحار الأنوار، ج 64، ص 196 - 247، باب شدّة ابتلاء المؤمن.

4- بحار الأنوار، ج 64، ص 250.

5- محمد بن محمد طوسی معروف به «خواجه نصیر» و «محقق طوسی» (597 - 672) از حکماء و دانشمندان مشهور اسلام است. در فلسفه و کلام و ریاضیات متبحر بوده است. آثار ارزشمند او: شرح اشارات، تجرید الاعتقاد، تحریر اقلیدس و... می باشد.

6- تجرید الاعتقاد، ص 213.

منقره، مثل سلس و جذام و برص؛ برای این که اینها تنفر آورد و منافی با غرض از بعثت است»(1).

نویسنده گوید: گرچه مقام نبوت تابع کمالات نفسانیه و مدارج روحانیه است و ربطی به مقام جسمانیت ندارد و امراض و نقایص جسمانیه ضرری به مقام روحانی آنها نرساند و امراض منقره از علو شأن و عظمت رتبه آنها چیزی ناقص نکند، اگر مؤکد کمالات آنها نباشد و مؤید درجات آنها نگردد، چنانچه اشاره به آن شد، لیکن آنچه این دو محقق اشاره بدان کردند خالی از وجه نیست؛ زیرا که چون عامه مردم تمیز مابین مقامات را نمی دهند و گمان می کنند که نقص جسمانی از نقص روحانی یا ملازم با او است، و بعضی از نقایص را منافی با مقام علو شأن و عظمت مرتبت دانند، لهذا عنایت حق چنان اقتضا کند که پیغمبران را که صاحب شریعت و مبعوث به رسالت هستند به امراضی که موجب تنفر طباع و استیحاخ مردم است مبتلا نفرماید. پس، عدم ابتلای آنها نه از برای آن است که ابتلای به آن نقص مقام نبوت است؛ بلکه برای اكمال فایده تبلیغ است. بنابراین، مانع ندارد ابتلای بعض انبیا که صاحب شریعت نیستند، و ابتلای اولیاء بزرگ و مؤمنین به این گونه بلیات. چنانچه حضرت ایوب و جناب حبیب نجار مبتلا بودند. و اخبار کثیره وارد شده در ابتلای حضرت ایوب.

فَمِنْ ذَلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: «فَسَلَطَهُ عَلَى بَدَنِهِ مَا خَلَا عَقْلَهُ وَعَيْنَيْهِ؛ فَفَخَّ فِيهِ إِبْلِيسُ فَصَارَ قَرَحَةً وَاحِدَةً مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ، فَبَقِيَ فِي ذَلِكَ دَهْرًا طَوِيلًا يَحْمَدُ اللَّهُ وَيَشْكُرُهُ حَتَّى وَقَعَ فِي بَدَنِهِ الدُّودُ وَكَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ بَدَنِهِ فَيَرُدُّهَا. وَيَقُولُ لَهَا: إِزْجِعِي إِلَى مَوْضِعِكَ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ مِنْهُ. وَتَنَنَ حَتَّى أَخْرَجَهُ أَهْلُ الْقَرْيَةِ مِنَ الْقَرْيَةِ وَالْقَوَّةُ فِي الْمَرْبَلَةِ خَارِجَ الْقَرْيَةِ»(2).

ص: 272

1- - کشف المراد، ص 350.

2- - «ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که فرمود: «پس ابلیس را بر بدنش - مگر عقل و چشمانش - مسلط ساخت، و شیطان در او دمید تا بدن او سراسر زخم شد. مدتی مدید بر همین حال بود و خدا را پیوسته شکر می گفت تا در بدن او کرم افتاد. و چون کرمی از بدنش خارج می شد آن را به جای خود برمی گرداند و به او می گفت: برگرد به جایگاهی که خداوند تو را از آن جا آفریده است. و آن گاه اندامش بو گرفت به طوری که مردم او را از شهر بیرون بردند و در مزبله بیرون شهر افکندند».

(تفسیر القمّی، ج 2، ص 239 - 240؛ تفسیر الصافی، ج 4، ص 304)

وَفِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : قُلْتُ لَهُ : (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) (1) . فَقَالَ : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يُسَلِّطُ وَاللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَدَنِهِ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِ . قَدْ سَلَّطَ عَلَى أَيُّوبَ فَشَوَّهَ خَلْقَهُ ، وَلَمْ يُسَلِّطْ عَلَى دِينِهِ . وَقَدْ يُسَلِّطُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَسْبَابِهِمْ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِمْ» (2) .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ نَاجِيَةَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّ الْمَغِيرَةَ يَقُولُ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُبْتَلَى بِالْجَذَامِ وَلَا بِالْبَرَصِ وَلَا بِكَذَا وَلَا بِكَذَا . فَقَالَ : «إِنْ كَانَ لِعَافِلًا عَنْ صَاحِبِ يَاسِينَ ، إِنَّهُ كَانَ مُكَنَّعًا» . ثُمَّ رَدَّ أَصَابِعَهُ فَقَالَ : «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَكْنِيعِهِ ، أَتَاهُمْ فَأَذَنَرَهُمْ ؛ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَدِ فَفَتَلَوْهُ» . ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُبْتَلَى بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَيَمُوتُ بِكُلِّ مِيتَةٍ ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ» (3) .

ص: 273

1- - النحل (16) : 98 - 99 .

2- - و در کافی به سند خود از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که : «ابوبصیر از امام [از این آیات] سؤال کرد ، فرمود : "پس هر گاه خواستی قرآن تلاوت کنی ، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر ؛ همانا شیطان را تسلطی نیست بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگار خویش توکل کرده اند . " امام فرمود : "ای ابا محمد ، به خدا سوگند شیطان بر بدن مؤمن مسلط می شود ولی بر دین او مسلط نمی گردد . بر ایوب پیغمبر چیره گردید و خلقت (بدن) او را زشت کرد ولی بر دین او چیرگی نیافت . و بسا بر بدن مؤمنان مسلط شود ولی بر دینشان دست نیابد" . (الکافی ، ج 8 ، ص 288 ، حدیث 433)

3- - و با سند خود از ناجیه روایت کند که گفت : به امام باقر علیه السلام عرض کردم مغیره می گوید : مؤمن به مرض جذام و پیسی و امثال آن مبتلا نمی شود . فرمود : "او از صاحب یاسین [حبیب نجار که قصه اش در سوره یس آمده است] غافل است که دستش فلج بود [و یا مرتعش بود] سپس امام انگشتان خود را برگردانید (به صورت انگشتان مفلوج) آن گاه فرمود : "چنان است که گویی او را می بینم که با دست سست شده نزد آنها آمده و بیمشان می دهد ؛ سپس بار دیگر در روز بعد نزدشان آمد و ایشان او را کشتند . " سپس امام فرمود : "مؤمن به هر بلائی مبتلا می شود و به هر مرگی می میرد اما خود را نمی کشد" . (الکافی ، ج 2 ، ص 254 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب شدّة ابتلاء المؤمن» ، حدیث 12)

«صاحب یاسین» حبیب نجار است . و «تکنیع» با نون ، که در اکثر نسخ است ، بنا به فرموده مجلسی رحمه الله علیه : تشنج و مثله بودن است . مجلسی فرماید : گویا جذام سبب تکنیع اصابع او شده بوده است(1) . و در این فرموده تأمل است .

از این احادیث و احادیث بسیار دیگر استفاده شود که مؤمنین و انبیا گاهی برای بعضی مصالح مبتلا شوند به امراض منفیه . گرچه در مقابل این اخبار بعضی اخبار دیگر است که نفی کرده است تشویه خلقت حضرت ایوب - علیه السلام - و بو افتادن بدن شریفش را(2) . و بحث و تطویل در ذکر و جمع آنها نفع بسیاری ندارد .

بالجمله ، این نحو از امراض ضرری به حال مؤمنین و نقص برای آنها و انبیا - علیهم السلام - نیست ، بلکه ترفیع رتبه و علو مقام و درجه است . وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

ص: 274

1-- مرآة العقول ، ج 9 ، ص 333 ، ذیل حدیث 12 .

2-- امام صادق از پدر خود امام باقر علیه السلام روایت می کند که : «إِنَّ أَيُّوبَ ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُدْبِيُونَ ، لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَزِيدُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْباً صَغِيراً وَلَا كَبِيراً» . وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ ، لَمْ تُنْتِنِ لَهُ رَائِحَةٌ ؛ وَلَا قَبِحَتْ لَهُ صُورَةٌ ؛ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِرْدَةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٌ ؛ وَلَا اسْتَقْدَرَهُ أَحَدٌ رَأَهُ ؛ وَلَا اسْتَوَحَّشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهِدَهُ ؛ وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ . وَهَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعِ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ . وَإِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ بِمَالِهِ عِنْدَ رَبِّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - مِنَ التَّأْيِيدِ وَالْفَرَجِ ..» ؛ «امام صادق علیه السلام از پدر خویش ، امام باقر علیه السلام ، روایت فرمود که «ایوب پیامبر بی آن که گناهی از او سرزند هفت سال مبتلا بود ؛ و پیامبران معصیت نکنند ، زیرا آنان در عصمت حق اند و از آلودگی ها مبرا ، و زشتی و فساد از ایشان سرزند و گناه چه کوچک و چه بزرگ مرتکب نگردند . "فرمود : "ایوب پیامبر به دردهای گوناگون مبتلا بود ، اما بوی بد از او به مشام نمی رسید ؛ و نیز چهره وی زشت نگردید ؛ و هرگز از اندام او خون و چرک بیرون نزد ؛ و کسی که او را می دید از او منزجر نمی گشت ، و دیدارکنندگان او از او بیزار نگشتند . و هرگز بدنش کرم نیفتاد . و خداوند با همه بلا-رسیدگان از پیامبران و اولیای گرامیش چنین رفتار کند . دوری مردم از ایوب برای فقر و ضعف ظاهری او بود ، زیرا آنان نمی دانستند که آن بزرگوار مورد توجه پروردگار خویش است و او را از سوی خداوند گشایشی است» . (الخصال ، ص 399 ، باب السبعة ، حدیث 108 ؛ بحار الأنوار ، ج 12 ، ص 348 ، حدیث 13)

فصل: در بیان آن که دنیا دار ثواب و عقاب حق تعالی نیست

بدان که این عالم دنیا برای نقص و قصور و ضعفی که در آن است نه دارکرامت و جای ثواب حق تعالی است، و نه محل عذاب و عقاب است؛ زیرا که دارکرامت حق عالمی است که نعمت های آن خالص و اختلاط به نعمت ندارد و راحت آن مشوب به تعب و رنج نیست. و در این عالم چنین نعمتی امکان ندارد، زیرا که دار تراحم است و به هر نعمتی انواع رنج و زحمت و نعمت اختلاط دارد. بلکه حکما گفته اند: لذات این عالم دفع آلام است (1). و توان گفت که لذاتش موجب آلام است، زیرا که این جا هر لذتی در پی، رنج و الم و تعب دارد. بلکه ماده این عالم تعصی دارد از قبول رحمت خالص و نعمت غیر مشوب. و همین طور عذاب و زحمت و رنج و تعب این عالم نیز خالص نیست؛ بلکه هر رنجی و تعب محفوف به نعمتی و نعمت هایی است. و هیچ يك از آلام و اسقام و رنج و محنت در این عالم غیر مشوب نیست؛ و مواد این عالم تعصی دارد از قبول عذاب خالص مطلق. و دار عذاب و عقاب حق داری است که در آن عذاب محض و عقاب خالص باشد. آلام و اسقام آن جا مثل این عالم نیست که به عضوی دون عضوی متوجه باشد؛ يك عضو سالم و راحت باشد و عضو دیگر در تعب و زحمت.

و به بعض آنچه ذکر شد اشاره فرموده در حدیث شریف، که ما به شرح آن پرداختیم، آن جا که فرماید: «وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِمُؤْمِنٍ وَلَا عِقَابًا لِكَافِرٍ».

یعنی جهت این که مؤمن در این عالم مبتلا به بلیات شود آن است که خدای تعالی قرار نداده این دنیا را ثواب برای مؤمنی و نه سزا برای کافری. این جا دار تکلیف و «مزرعه آخرت» و عالم کسب است؛ و عالم آخرت دار جزا و سزا و ثواب و عقاب است. آنها که متوقع اند که حق تعالی هر کس را که در این عالم مرتکب معصیت و فحشایی شد یا ظلم و تعدی به کسی، فوراً جلو او را بگیرد و دست او را منقطع کند و او را قلع و قمع فرماید،

ص: 275

1- - تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص 60؛ إحياء علوم الدین، ج 3، ص 151، کتاب کسر الشهوتین.

غافل از آن هستند که خلاف ترتیب و مخالف سنّه الله جاریه است. این جا دار امتحان و امتیاز شقی از سعید و مطیع از عاصی است؛ و عالم ظهور فعلیات است نه دار بروز نتایج اعمال و ملکات. و اگر نادراً حق تعالی ظالمی را گرفتار کند، می توان گفت از عنایات حق تعالی به آن ظالم است. اگر اهل معصیت و ظلم را به حال خودشان واگذار فرماید «استدراج» است. چنانچه خدای تعالی می فرماید: (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) (1). یعنی «زود است که نعمت دهیم آنها [را] درجه درجه از جهتی که نمی دانند. و مهلت دهیم آنها را. همانا اخذ من شدید است». و می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (2). یعنی «گمان نکنند آنان که کافر شدند این که مهلت ما برای آنها خیر است؛ همانا چنین است که مهلت دادیم آنها را تا زیاد کنند گناه را. و از برای آنها عذاب [خوار کننده] (3) است».

و در مجمع البیان روایت کند از حضرت صادق علیه السلام: أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا أَحَدٌ الْعَبْدُ ذَنْبًا، جُدِّدَ لَهُ نِعْمَةٌ فَيَدْعُ الْإِسْتِدْرَاجَ. فَهُوَ الْإِسْتِدْرَاجُ» (4) فرمود: «وقتی حادث کند بنده گناهی را، تجدید شود برای او نعمتی، پس واگذار استغفار را، پس آن استدراج است».

فصل: در این که شدت بلیات روحیه تابع شدت ادراک است

در ذیل حدیث شریف که می فرماید: «وَمَنْ سَخَفَ دِينَهُ وَصَدَّعَفَ عَقْلَهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ» چنین ظاهر شود که بلیات اعم از جسمانی و روحانی است؛ زیرا که اشخاص ضعیف العقل و کم ادراک به مقدار ضعف عقل و ادراک خود از بلیات روحانی و ناملایمات عقلیه مأمون اند. به خلاف کسانی که عقلشان کامل و ادراکشان شدید است، که به مقدار کمال

ص: 276

1- - القلم (68): 44 - 45.

2- - آل عمران (3): 178.

3- - در استسناخ و چاپ های سابق، در این موضع «دردناک» و در آیه «أَلِيم» ذکر شده است.

4- - مجمع البیان، ج 10، ص 510.

عقل و شدت ادراك خود بلیات روحانی آنها زیاد شود . و هر چه ادراکات کامل تر و روحانیت قوی تر باشد ، بلیات بیشتر و ادراك ناملايمات افزون گردد . و تواند بود که فرموده حضرت رسالت پناه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که فرمود : «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَتْ» (1) . یعنی «اذیت نشد پیغمبری مثل اذیتی که من شدم» . نیز به این معنی برگردد ؛ زیرا که هر کس عظمت و جلالت ربوبیت را بیشتر ادراك کند و مقام مقدّس حق - جَلَّ وَعَلَا - را زیادتر بشناسد ، از عصیان بندگان و هتک حرمت آنها بیشتر متأثر و متالم گردد ؛ و نیز هر کس رحمتش و عنایت و لطفش به بندگان خدا بیشتر باشد ، از اعوجاج و شقاوت آنها بیشتر اذیت می شود ؛ و البته خاتم النبیین - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در این مقامات و سایر مدارج کمالیه از انبیا و اولیا و سایر بنی الانسان کامل تر بوده ، پس اذیتش بیشتر و تأثرش بالاتر بوده . و نیز توجیه دیگر دارد که مناسب این مقام ذکر آن نیست . وَاللّٰهُ الْعَالِمُ وَلَهُ الْحَمْدُ .

ص: 277

1- - مناقب آل أبي طالب ، ج 3 ، ص 286 .

حدیث شانزدهم [صبر]

الحدیث السادس عشر: بِأَسَدِ نَادِنَا الْمُتَّصِلَةِ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، فَخَرِ الطَّائِفَةَ الْحَقَّةَ وَمُقَدَّمَهُمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ؛ إِنْ نَابَتْهُ نَائِيَةٌ صَبَرَ لَهَا؛ وَإِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَإِنْ أُسِرَ وَقُهِرَ وَاسْتَبَدَلَ بِالْيُسْرِ عُسْرًا؛ كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ لَمْ يَضْرُرْ حُرِّيَّتَهُ أَنْ اسْتُعْبِدَ وَقُهِرَ وَأُسِرَ؛ وَلَمْ تَضُرْهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَوَحْشَتُهُ وَمَا نَالَهُ، أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَّ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ [لَهُ] مَالِكًا؛ فَأُرْسِدَ لَهُ وَرَجِمَ بِهِ أُمَّةً. وَكَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا، فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تُوجِرُوا» (1).

ترجمه: «ابوبصیر گفت: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - را که می گفت: آزاد، آزاد است بر همه احوال خود؛ اگر بیاید او را مصیبتی، صبر کند مر آن را؛ و اگر فرو کوبیده شود بر او مصیبت ها، نمی شکنند او را گرچه اسیر شود و مقهور گردد و سختی را به آسانی بدل گیرد. چنانچه بود یوسف - علیه السلام - بسیار راستگوی امین که ضرر نرساند آزادی او را این که به بندگی گرفته شد و اسیر شد و مقهور گردید. و زیان نرساند او را تاریکی چاه و ترس آن و آنچه رسید او را؛ تا آن که منت گذاشت خدا بر او،

ص: 279

1- - الکافی، ج 2، ص 89، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الصبر»، حدیث 6.

پس قرار داد جبار متکبر را بنده او، بعد از آن که مالک بود؛ پس، فرستاد خدا او را (یعنی به پیغمبری) و ترحم فرمود به واسطه او امتی را. و همین طور صبر دنبال آورد خیر را، پس صبر کنید و مهیا کنید خود را بر صبر تا مزد داده شود».

شرح: «نائبه» مفرد «نوائب» است. و آن حوادث و مهمات نازله است. و در صحاح گوید به معنی مصیبت است.

و «دک» به معنی «دق» یعنی کوبیدن است. و در صحاح است: «وَقَدْ دَكَّكَ الشَّيْءُ أَذْكَهَ دَكًّا إِذَا صَدَّ رَبُّهُ وَكَسَدَتْ رُتُهُ حَتَّى سَوَّيْتُهُ بِالْأَرْضِ» انتهى (1). و تَدَاكَتْ عَلَيْهِ، أَي، تَدَاقَّتْ. و به معنی اجتماع و ازدحام نیز آمده؛ چنانچه از نهایه منقول است در حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام: «ثُمَّ تَدَاكَتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَكَ الْأَبْلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا». أَي، إِزْدَحَمْتُمْ (2). و از نهایه نیز نقل شده که اصل «دک» به معنی «کسر» است (3). و در این حدیث شریف به مناسبت لم تکسره به معنی اول انسب است، گرچه معنی دوم نیز مناسب است.

و کلمه [إن] در «وإن أسیر» وصلیه است، و «قهر» و «استبدل» عطف به آن است. و مجلسی - رحمه الله - فرموده در بعض نسخه ها «واستبدل بالعسر يسرا» وارد است (4). بنابراین عطف است بر «لم تکسره»، پس غایت صبر شود.

جمله «أن استعبد» مبنی للمفعول و فاعل لم یضرز است. و در نسخه مرآة العقول به تقدیم «باء» موخده بر «عین» مهمله وارد است (5). و در وسائل به تقدیم «عین» بر «باء» منقول است (6). و مظنون است که نسخه مرآة از غلط کاتب باشد، گرچه معنی آن نیز

ص: 280

-
- 1- - «چنان آن را ضربه زدم و شکستم تا با زمین هموار شد». (الصحاح، ج 4، ص 1583)
 - 2- - «پس از آن گرد من فراهم آمدید چون فراهم آمدن شتران تشنه هنگامی که به آبشخورهاشان وارد می شوند». (النهاية، ابن الأثير، ج 2، ص 128، مادة «دکک»)
 - 3- - النهاية، ابن الأثير، ج 2، ص 128، مادة «دکک»؛ مرآة العقول، ج 8، ص 130.
 - 4- - مرآة العقول، ج 8، ص 130.
 - 5- - همان.
 - 6- - وسائل الشیعة، ج 3، ص 257، «کتاب الطهارة»، «أبواب الدفن»، باب 76، حدیث 7.

خالی از صحت نیست . ولی مناسب با مقام و سر تا پای حدیث شریف آن است که در نسخهٔ وسائل است .

و «ما نالَهُ» عطف است به «ظلمَةُ الْجُبِّ» . یعنی ، ضرر نرساند او را آنچه به او رسید از ظلم برادرها و حزن و بلیّات .

و قوله : «أَنْ مَنْ اللَّهَ» اظهر آن است که به تقدیر «إلی» است ، و متعلق است به «لَمْ تَضُرُّ» در دو موضع بر سبیل تنازع . و مرحوم مجلسی احتمالات کثیره در آن داده (1) که ذکر آنها خالی از تطویل نیست .

و مراد به آن که «مالک آن حضرت بندهٔ او گردید» این است که مطیع او گردید .

فصل: در بیان آن که اسارت شهوت منشأ همهٔ اسارت هاست

بدان که انسان اگر مقهور در تحت سلطهٔ شهوت و هواهای نفسانیه گردید ، رقیّت و عبودیت و ذلت در او به قدر مقهوریتش در تحت سلطهٔ آنها زیاد شود . و معنی عبودیت از کسی ، خضوع تامّ و اطاعت از اوست . و انسان مطیع شهوات و مقهور نفس اماره بنده فرمانبر آنهاست ؛ و هرچه آنها امر کنند ، با کمال خضوع اطاعت کند ، و در پیشگاه آنها عبد خاضع و بندهٔ مطیع گردد تا کار به جایی رسد که اطاعت آنها را مقدم دارد بر اطاعت خالق سماوات و ارض ، و بندگی آنها را برگزیند بر بندگی مالک الملوک حقیقی . و در این حال عزت و حریت و آزادمردی از قلبش [رخت] بندد ، و غبار ذلت و فقر و عبودیت بر چهرهٔ قلبش بنشیند ، و خاضع اهل دنیا گردد و قلبش در پیش اهل دنیا و صاحبان حشمت سجده کند و از برای به دست آوردن مشتیهات نفسانیهٔ خود ، از هم نوع خود ذلت ها و متّ ها کشد و خواری ها در راه تعمیر بطن و فرج برد ؛ و تا اسیر بند شهوت و نفس است ، از هیچ گونه خلاف شرف و فتوت و حریتی مضایقه نکند ؛ و سر به زیر بار اطاعت هر کس و ناکس درآورد ، و از هر ناچیز منت کشد به مجرد

ص: 281

احتمال حصول مطلوب پیش او، گرچه آن شخص از سایر خلق بی ارزش تر و پست تر باشد و احتمال موهوم باشد. و گویند «وهم» در باب طمع حجت است. آنهایی که بنده دنیا و شهوت خویش اند و طوق بندگی هوای نفس را در گردن نهادند، بندگی از هر کسی که دنیا را پیش او سراغ دارند، یا احتمال می دهند، می کنند و خاضع او می شوند. و اگر در ظاهر زبان منیت و عفت نفس گشایند، تدلیس محض است، و اعمال آنها و اقوال آنها این کلام را تکذیب کنند. و این اسارت و رقیت از اموری است که انسان را همیشه در زحمت و ذلت و رنج و تعب دارد. و انسان با شرف و عزت نفس باید با هر وسیله و جدیت خود را از آن پاک و پاکیزه کند. و پاک شدن از این کثافت و رهایی از این قید خواری و مذلت به معالجه اساس نفس است؛ و آن با علم و عمل نافع صورت گیرد.

اما عمل، پس آن به ارتیاضات شرعیه و مخالفت نفس است. در مدتی آن را از محبت مفرط به دنیا و تبعیت شهوات و هواهای نفسانیه منصرف کند تا آن که نفس عادت به خیرات و کمالات کند.

و اما علم، به آن است که انسان به نفس خود بفهماند و به قلب خویشتن برساند که مخلوقات دیگر چون خود ضعیف و محتاج و فقیر و بینوا هستند؛ و آنها نیز مثل خود من در تمام امور جزئی و کلیه محتاج به غنی مطلق و قادر توانا هستند؛ و آنها قابل آن نیستند که حاجت کسی را برآورند، و کوچک تر از آن هستند که نفس به آنها متوجه گردد و قلب خاضع آنها گردد، و همان قادر توانایی که به آنها عزت و شرف و مال و منال داده قادر است به هر کس بدهد.

حقیقتاً انسان را عار آید که به واسطه شکم خود یا راه انداختن شهوت خویش این قدر ذلت و خواری به خود راه دهد، و از این مخلوق بی همه چیز و فقرای بی دست و پا و اذلاء بی دانش و بینش مت کشد. منت اگر می کشی، از غنی مطلق و خالق سماوات و ارض بکش؛ که اگر توجه به ذات مقدس او پیدا کردی و دلت خاضع در محضر او گردید، از هر دو عالم وارهی و طوق عبودیت مخلوق را از گردن بیرون کنی: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ

كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»⁽¹⁾. بندگی خدا گوهر گران بهایی است که باطن آن آزادی و ربوبیت است. به واسطه عبودیت حق و توجه به نقطه واحده مرکزیه و افناء تمام قوا و سلطنت ها در تحت سلطنت مطلقه الهیه، چنان حالتی در قلب پیدا شود که قهر و سلطنت بر همه عوالم کند؛ و از برای روح حالت عظمت و رفعتی پیدا شود که جز در پیشگاه ربوبیت و آنها که اطاعت آنها اطاعت ذات مقدس حق است سر به اطاعت احدی ننهد. و اگر به حسب پیش آمدن روزگار در تحت سلطه و قدرت کسی باشد، قلب را از آن لرزه نیفتد و استقلال و حریت نفس محفوظ ماند؛ چنانچه حضرت یوسف و حضرت لقمان را عبودیت ظاهریه به حریت و آزادی قلبی آنها ضرر نرساند.

ای بسا قدرتمندان و دارای سلطنت های ظاهره که از حریت و آزادی نفس و بزرگواری و بزرگمنشی بویی نبردند و بنده ذلیل و عبد مطیع نفس و هوی هستند، و بدین جهت از مخلوق ناچیز نیز تملق گویند.

از حضرت علی بن الحسین - سلام الله علیهما - منقول است که فرمود در ضمن کلامی: «إِنِّي لَأَتَفُّ أَنْ أَطْلُبَ الدُّنْيَا مِنْ خَالِقِهَا، فَكَيْفَ مِنْ مَخْلُوقٍ مِثْلِي!»⁽²⁾ یعنی «همانا من عار دارم این که دنیا را خواهش کنم از آفریدگار آن، پس چگونه از مخلوقی مثل خود طلب کنم!»

ای عزیز، تو اگر عار نداری از طلب دنیا، لااقل از مخلوق ضعیف که مثل خود تو است طلب مکن. بفهم که مخلوق را قدرتی نیست برای تعمیر دنیای تو. گیرم که با هزار منت و ذلت اراده او را جلب کردی، اراده او در ملک حق کارکن نیست، و کسی را تصرفی در مملکت مالک الملوک نیست؛ پس این قدر برای این چند روزه دنیا و شهوات محدوده موقته از خلق بی همه چیز تملق مگو؛ و از خدای خود غافل مشو و حریت و

ص: 283

1- - مصباح الشریعة، ص 7، باب العبودیة.

2- - علل الشرائع، ص 230، حدیث 3 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج 13، ص 556، «کتاب الحج»، «أبواب إجماع الحج والوقوف بعرفة»، حدیث 3 (با کمی تفاوت).

آزادی خود را حفظ کن و قید عبودیت و اسارت را از گردن خود بردار و در جمیع احوال آزاد شو؛ چنانچه در حدیث شریف فرماید: «إِنَّ
الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ» (1).

و بدان که غنا به غنای قلب، و بی نیازی، از حالات روح است، به امور خارجی غیر مربوطه به انسان نیست.

من خود در میان اهل ثروت و مال و منال کسانی را دیدم که اظهارات آنها را هیچ فقیر با آبرویی نمی کرد و بیانات آنها شرم آور بود! آن
بیچاره غبار ذلت و مسکنت چهره قلبش را فرو گرفته بود. ملت یهود با آن که در دنیا به نسبت جمعیت خود متمول و با ثروت ترین تمام
سکنه ارض هستند، مع ذلك ذلت و مسکنت و فقر و فاقه از چهره آنها ظاهر و تمام مدت عمر را با زحمت و خواری و عجز و بی نوایی به
سر می برند. این نیست مگر همان فقر قلبی و ذلت روحی.

در بین اهل زهد و درویش منشی کسانی را دیدیم که قلوب آنها به قدری غنی و بی نیاز است که به همه مملک دنیا از روی بی اعتنایی نظر
می کنند، و به جز ذات مقدس حق تعالی احدی را لایق عرض حاجت نمی دانند.

تو خود نیز در حالات اهل دنیا و اهل طلب ریاست با نظر دقت و تفتیش مطالعه کن، بین ذلت آنها و تملق آنها از مردم از سایرین بیشتر
است و در پیش [مردم] خضوعشان بیشتر است. مریدپرورها و مدعیان ارشاد خواری ها می کشند و ارادت ها می ورزند تا چند روزی
بطن و فرج را تعمیر کنند. قلب مراد طالب بیشتر خاضع است پیش مرید از قلب مرید پیش او؛ با آن که در سنخ این دو ارادت نیز فرق
هاست: ارادت مرید روحانی و

الهی است، گرچه در اشتباه باشد؛ و ارادت مراد دنیاوی و شیطانی است.

اینها که ذکر شد ذل ها و مفاسد دنیایی است. اگر پرده برداشته شود، معلوم می شود که صورت این اسارت در تحت قیود و گُند و
زنجیرهای شهوات و هواهای نفسانی چه صورتی است. شاید این سلسله ای که طولش هفتاد ذراع است، و خدای تعالی از آن اطلاع
داده (2)، و آن حبس و غلی که برای ماست، در این دنیا صورت همین

ص: 284

1- - ر.ك: صفحه 279.

2- - اشاره است به آیه شریفه: (ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسَّ لُكُوهُ)؛ «پس مجرم را در زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید».
(الحاقه (69): 32)

اسارت و رقیت در تحت فرمان شهوت و غضب باشد . خدای تعالی فرماید : (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) (1) . « [و] یافتند آنچه کرده بودند حاضر» . و فرماید : (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) (2) . آنچه به ما می رسد در آن عالم ، صورت اعمال خود ماست .

سلسله های پیچ در پیچ شهوات و هواها را پاره کن و کند قلب را بشکن و از اسارت بیرون بیا و در این عالم آزادانه زیست کن تا در آن عالم آزاد باشی ؛ وگرنه صورت این اسارت را در آن جا حاضر خواهی دید . و بدان که آن طاقت فرساست . اولیای خدا با آن که از آس و رقیت به کلی خارج شده بودند و به حریت مطلقه نائل بودند ، با این حال دل های آنها چنان لرزان بود و از عاقبت امر چنان ناله می کردند و جزع می نمودند که عقول متحیر از آن است .

فصل: انسان در قید اسارت نفس به مقامات معنوی نائل نمی شود

گرچه مطالبی که در این اوراق است از امور شایعه رایجه و از مکررات باید به شمار آورد ، ولی باکی از این تکرار نیست . تذکر نفس و تکرار حق امر مطلوبی است ؛ و از این جهت در اذکار و اوراد و عبادات و مناسک تکرار مطلوب است . و نکته اصلی آن عادت دادن نفس و مرتاض نمودن آن است . پس ، از تکرار ای عزیز [ملول] مشو ؛ و بدان که تا انسان در قید اسارت نفس و شهوات آن است و سلسله های طولانی شهوت و غضب در گردن اوست ، به هیچ یک از مقامات معنوی و روحانی نائل نمی شود ، و سلطنت باطنیه نفس و اراده نافذ آن بروز و ظهور نمی کند و مقام استقلال و عزت نفس ، که از بزرگ ترین مقامات کمال روحانی است ، در انسان پیدا نمی شود . بلکه این اسارت و رقیت باعث می شود که انسان سرپیچ از اطاعت نفس نباشد در هیچ حال .

و چون سلطنت نفس اماره و شیطان در باطن قوی شد و تمام قوا سر به رقیت و

ص: 285

1-- الکهف (18) : 49 .

2-- البقرة (2) : 286 .

طاعت آنها گذاشتند و خضوع در پیشگاه آنها نمودند و تسلیم تام شدند، آنها قانع به معاصی تنها نمی شوند کم کم از معصیت های کوچک انسان را به معاصی بزرگ، و از آنها به سستی عقاید، و از آن به ظلمت افکار، و از آن به تنگنای جحود، و از آن به بغض و دشمنی انبیا و اولیا می کشانند. و نفس که در تحت سلطه و رقیت آنهاست نتواند از آن سرپیچی نماید. پس، عاقبت امر طاعت و اسارت خیلی وخیم است و به جاهای خیلی هولناک انسان را ممکن است بکشد. انسان عاقل رئوف به حال خود، باید به هر وسیله ای شده خود را از این اسارت خارج کند، و تا فرصت دارد و قوای او سالم است و حیات و صحت و جوانی برقرار است و قوا به کلی مسخر نشده، در مقابل آن قیام کند؛ و مدتی مواظبت اوقات خویش کند و مطالعه در حالات نفس کند و حالات گذشتگان و سوء عاقبت آنها را مذاقه نماید و گذشتن این چند روزه را به باطن قلب خود بفهماند و قلب را بیدار کند و به قلب بفهماند حقیقت منقول از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به ما، که فرمود: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ»⁽¹⁾. «دنیای کشتگاه بازپسین است»، اگر این چند روزه کشت نکنیم و عمل صالح ننماییم، فرصت از دست می رود؛ عالم دیگر که فرا رسید و موت حلول کرد، تمام اعمال منقطع می شود و آمال پایمال می گردد. و اگر خدای نخواست با این عبودیت از شهوات و اسارت از قید گوناگون هواهای نفسانیه ملك الموت در رسد، شیطان ممکن است مقصد آخر را که ربودن ایمان است انجام دهد، و با ما طوری سلوک کند و به قلب ما طوری نمایش دهد که با دشمنی حق و انبیا و اولیاء او از دنیا برویم. و خدا می داند که در پس این پرده چه بدبختی هاست و چه ظلمت ها و وحشت هاست.

هان ای نفس خسیس و ای دل غافل! از خواب برخیز و در مقابل این دشمنی که سال هاست تو را افسار کرده و در قید اسیری در آورده و به هر طرف می خواهد می کشاند و به هر عمل زشتی و خُلق ناهنجاری دعوت می کند و وادار می نماید قیام کن

ص: 286

1- - عوالمی اللالی، ج 1، ص 267، حدیث 66؛ علم الیقین، ج 1، ص 347؛ إحياء علوم الدین، ج 4، ص 31.

و این قیود را بشکن و زنجیرها را پاره کن و آزادی خواه باش و ذلت و خواری را برکنار گذار و طوق عبودیت حق - جلّ جلاله - را به گردن نه که از هر بندگی و عبودیتی وارهی و به سلطنت مطلقه الهیه در دو عالم نائل شوی .

ای عزیز، با آن که این عالم دار جزا نیست و محل بروز سلطنت حق نیست و زندان مؤمن است(1)، اگر تو از اسارت نفس بیرون آیی و به عبودیت حق گردن نهی و دل را موحد کنی و زنگار دویینی را از آئینه روح بزدایی و قلب را به نقطه مرکزیّه کمال مطلق متوجه کنی، در همین عالم آثار آن را بعیان می یابی؛ چنان وسعتی در قلبت حاصل شود که محل ظهور سلطنت تامه الهیه شود و از تمام عوالم فسحت و سعه آن بیشتر گردد: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»(2). و چنان غنا در آن ظاهر گردد که تمام ممالک باطن و ظاهر را به پیشیزی نشمری، و چنان اراده ات قوی گردد که متعلق به ملک و ملکوت نگردد و هر دو عالم را لایق خود نداند .

«طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت++ بدر آی تا ببینی طیران آدمیت»(3)

فصل: در معنای صبر

فصل در معنای صبر و در بیان آن که صبر نتیجه حریت از قید نفس است

از نتایج بزرگ و ثمرات عظیمه این حریت و خروج از عبودیت نفس، صبر در بلیات و نوائب است. و بر ذمه ماست که بیان معنای «صبر» را مجملاً و اقسام و ثمرات آن و ارتباط آن را به حریت بنماییم.

«صبر» را چنانچه محقق طایفه حقه و مدقق فرقه محقه، کامل در علم و عمل، نصیرالدین طوسی - قدسه الله نفسه القدوسی - تعریف نمودند، عبارت از «نگاهداری

ص: 287

1- - اشاره است به حدیثی از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ». (الكافي، ج 2، ص 250، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب ما أخذ الله على المؤمن من الصبر ..»)، حدیث 7.

2- - «من در آسمان و زمینم ننگجم، ولی در دل بنده مؤمنم جای گیرم». (ر.ك: تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألّهین، ج 4، ص 167؛ عوالي اللآلي، ج 4، ص 7؛ جامع الأسرار، ص 557)

3- - کلیات سعدی، غزلیات عرفانی، ص 98، غزل 16.

نفس است از بی تابی نزد مکروه»(1). و عارف محقق مشهور در منازل السائرین فرماید: «صبر نگاهداری نفس است از شکایت بر جزع مستور»(2) انتهى .

و بدان که صبر را از مقامات متوسطین محسوب داشتند؛ زیرا مادامی که نفس مصیبات و بلیات را مکروه شمارد و آن را جزع باطنی از آنها باشد، مقام معرفتش ناقص است؛ چنانچه مقام رضای به قضا و خشنودی از توجه بلیات مقام شامخ تری است؛ گرچه آن را نیز از مقامات متوسطین محسوب نماییم. و همین طور صبر در معاصی و بر طاعات نیز از نقصان معرفت به اسرار عبادات و صور معاصی و طاعات است؛ زیرا که اگر کسی حقیقت عبادت را بفهمد و به صور برزخیه بهیئه آن ایمان داشته باشد، و همین طور به صور برزخیه موحشه معاصی مؤمن باشد، صبر در این مقامات برای او معنی ندارد، بلکه مطلب منعکس می شود: اگر برای او خوشی و راحتی پیش آمد کند یا کارش منجر به ترك عبادتی یا فعل معصیتی شود، آنها نزد او مکروه افتد و جزع باطنی او بیشتر باشد از جزع اهل صبر در بلیات و مصیبات.

از جناب عبد صالح عارف به وظایف عبودیت، صاحب مقامات و کرامات، علی بن طاووس(3) - قدس الله نفسه - منقول است که روز اول تکلیف خود را جشن می گرفته و سور و سرور می کرده و عید محسوب می کرده، برای آن که خدای تبارک و تعالی او را در آن روز مفتخر فرموده به اذن در فعل طاعات(4). آیا برای این روح لطیف باید فعل طاعات را صبر در مکروهات کامله در باطن به شمار آورد؟! ماها کجا هستیم و این بندگان فرمانبر حق کجا؟! ما باز گمان می کنیم حق تعالی تحمیل به ما فرموده و تکالیف را زحمت و کلفت می دانیم. اگر یکی از ما هم زحمت کشد و در اول وقت فریضه را بجا

ص: 288

1- - أوصاف الأشراف، ص 59، فصل 5؛ مرآة العقول، ج 8، ص 120.

2- - منازل السائرین، ص 69، «باب الصبر».

3- - رضیالدين علي بن موسى بن جعفر (589-664)، مشهور به «ابن طاووس»، از کملین علمای شیعه و عالم و عابد و زاهد و صاحب مقامات و کرامات او را کتب با ارزش در جمله علوم، به خصوص اخلاق و عبادات، است؛ از جمله: مهج الدعوات، إقبال الأعمال، جمال الأسبوع، كشف المحجّة، فلاح السائل.

4- - ر. ك: المراقبات، ص 206.

آورد، می گوید که انسان باید این کار را بکند زودتر خود را راحت کنیم! همه بدبختی های ما از جهل و نادانی است و نقصان و فقدان ایمان است. در هر حال، به حقیقت صبر [نگاهداری نفس از شکایت بر] جزع کامن است. و آنچه درباره ائمه هدی یا انبیاء عظام وارد شده که توصیف شدند به صبر، تواند که صبر بر آلام جسمانیه بوده که به مقتضای طبایع بشریه باعث تأثر است؛ یا صبر بر فراق محبوب بوده که از مقامات بزرگ محبین است؛ و پس از این ذکری از آن می شود؛ و الا صبر بر طاعات و معاصی و بلیات غیر آنچه ذکر شد درباره آنها، بلکه شیعیان آنها، معنا ندارد.

عارف معروف، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، در شرح منازل گوید: «مراد شیخ که فرماید: صبر خودداری از شکایت است، شکایت به مخلوق است؛ و الا شکایت به حق تعالی و اظهار جزع در درگاه قدس او با صبر منافات ندارد؛ چنانچه حضرت ایوب عرض شکوی به حق نمود: (أَنْتَیْ مَسْنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَدَابٍ) (1) با آن که حق تعالی او را مدح فرماید: بقوله: (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) (2). و حضرت یعقوب عرض می کند: (إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ) (3) با آن که او از صابران بود. بلکه ترك شکایت به سوی حق اظهار تجلّد و ظهور به دعوی است» (4) انتهى.

از سیره انبیاء عظام و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز چنان ظاهر می شود که با آن که مقامات آنها بالاتر از صبر [و] رضا و تسلیم بوده، مع ذلك هیچ گاه از دعا و عجز و تضرع در درگاه معبود خودداری نمی کردند، و عرض حاجات خود را به حضرت حق تعالی می نمودند. و این مخالف با مقامات روحانیه نیست؛ بلکه تذکر حق و انس و خلوت با محبوب و اظهار عبودیت و ذلت در پیشگاه عظمت کامل مطلق، غایت آمال عارفین و نتیجه سلوک سالکین است.

ص: 289

1- «[پروردگارا] شیطان مرا معذب ساخته است». (ص (38): 41)

2- «ما ایوب را بنده ای حلیم و خویشان دار یافتیم؛ چه نیکو بنده ای بود، رجوعش دائم به درگاه ما بود». (ص (38): 44)

3- «شکایت غم و اندوه خویش به خدا می برم». (یوسف (12): 86)

4- شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 195 - 196، «باب الصبر».

بدان که از برای صبر نتایج بسیار است، که از جمله آنها ارتیاض و تربیت نفس است. اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار و در مشقت عبادات و مناسک و تلخی ترك لذات نفسانیه، به واسطه فرمان حضرت ولیّ النعم، صبر کند و تحمل مشاق را گرچه سخت و ناگوار باشد بنماید، کم کم نفس عادت می کند و مرتاض می شود و از چموشی بیرون می آید و سختی تحمل مشاق بر آن آسان می شود، و از برای نفس ملکه راسخه نوریه پیدا می شود که به واسطه آن از مقام صبر ترقی می کند و به مقامات عالیّه دیگر نائل می شود، بلکه صبر در معاصی منشأ تقوای نفس شود، و صبر در طاعات منشأ انس به حق گردد، و صبر در بلیات منشأ رضا به قضای الهی شود. و اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان، بلکه اهل عرفان است. و در احادیث شریفه اهل بیت عصمت [ستایش] بلیغ از صبر گردیده؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق - سلام الله علیه - رساند:

قال: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيْمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ، ذَهَبَ الْجَسَدُ؛ وَكَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ، ذَهَبَ الْإِيْمَانُ» (1).

فرمود: «صبر نسبت به ایمان به مثابه سر است نسبت به بدن، پس وقتی رفت سر، جسد برود؛ و همین طور وقتی که صبر رفت، ایمان برود».

و در حدیث دیگر سند به حضرت سجاد، علی بن الحسین - علیهما السلام - رساند: قال: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيْمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ» (2).

ص: 290

1- - الکافی، ج 2، ص 87، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الصبر»، حدیث 2؛ مشکاة الأنوار، ج 2، ص 215، حدیث 1619.

2- - امام سجاد علیه السلام فرمود: «نسبت صبر به ایمان همچون نسبت سر است به تن؛ و هر که صبر ندارد ایمان ندارد». (الکافی، ج 2، ص 89، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الصبر»، حدیث 4)

و احادیث بسیار در این باب است که ما پس از این به مناسبت به ذکر بعضی از آن می پردازیم .

صبر کلید ابواب سعادات و سرمنشأ نجات از مهالك است . بلکه صبرُ بلیّات را بر انسان آسان می کند و مشکلات را سهل می نماید و عزم و اراده را قوّت می دهد و مملکت روح را مستقل می نماید . و جزع و بی تابی علاوه بر عاری که خود دارد و کاشف از ضعف نفس است ، انسان را بی ثبات و اراده را ضعیف و عقل را سست می کند . جناب محقق خبیر خواجه نصیر - قدس الله سرّه - فرماید : «وَهُوَ (أَيِ الصَّبْرِ) يَمْنَعُ الْبَاطِنَ عَنِ الْأَضْطِرَابِ ، وَاللِّسَانَ عَنِ الشُّكَايَةِ ، وَالْأَعْضَاءَ عَنِ الْحَرَكَاتِ الْغَيْرِ الْمُعْتَادَةِ» (1) . یعنی «صبر جلوگیری کند باطن را از بی تابی ، و زبان را از شکایت ، و اعضا را از کارهای خلاف عادت» . و به عکس انسان غیر صابر باطن و قلبش مضطرب و وحشتناک است و دلش لرزان و متزلزل است . و این خود بلیّه ای است فوق بلیّات و مصیبتی است بالاترین مصیبت ها که سر بار انسان می شود و راحتی را از انسان سلب می کند . اما صبر تخفیف می دهد مصیبت را ، و قلب غالب می شود بر بلیّات و اراده قاهر می شود بر مصیبت وارده . و همین طور انسان غیر صابر و بی شکیب زبانش به شکایت پیش هر کس و ناکس باز شود ؛ و این علاوه بر رسوایی پیش مردم و معروفیت به سست عنصری و کم ثباتی و افتادن از نظر خلق ، پیش ملائکه الله و در درگاه قدس ربوبیت از ارزش می افتد .

بنده ای که نتواند يك مصیبت که از حق و محبوب مطلق به او می رسد تحمل کند ، و انسانی که از ولی نعمت خود ، که هزاران هزار نعمت دیده و همیشه مستغرق نعمت های اوست ، يك بلیّه دید زبان به شکایت پیش خلق گشود ، چه ایمانی دارد و چه تسلیمی در مقام مقدس حق دارد؟ پس درست است که گفته شود : «کسی که صبر ندارد ایمان ندارد» . اگر تو به جناب ربوبی ایمان داشته باشی و مجاری امور را به ید قدرت کامله او

بدانی و کسی را متصرف در امور ندانی ، البته از پیشامدهای روزگار و از بلیّات وارده

ص: 291

شکایت پیش غیر حق تعالی نکنی ؛ بلکه آنها را به جان و دل بخری و شکر نعم حق کنی .

پس ، آن اضطراب های باطنی و آن شکایت های زبانی و آن حرکات زشت غیر معتاد اعضا همه شهادت دهند که ما از اهل ایمان نیستیم . تا نعمت در کار است ، صورتاً شکری می کنیم . و آن نیز مغزی ندارد ، بلکه برای طمع از دیاد است . وقتی که يك مصیبت پیشامد کرد ، یا يك درد و مرضی رو آورد ، شکایت ها از حق تبارك و تعالی پیش خلق می بریم و زبان اعتراض و کنایه گویی را باز کرده پیش کس و ناکس شکوه ها می کنیم . کم کم این شکایت ها و جزع و فزع ها در نفس تخم بغض به حق و قضای الهی می کارد ؛ و آن به تدریج سبز می شود و قوت می گیرد تا آن که ملکه می شود ؛ بلکه خدای نخواستہ صورتِ باطنِ ذاتِ صورتِ [بغض] به قضای حق و دشمنی ذات مقدس شود . آن وقت عنان از کف گسیخته شود و مهار اختیار از چنگ رها شود و انسان به هیچ وجه نتواند ضبط حال و خیال نماید و ظاهر و باطن رنگ دشمنی حق تعالی گیرد ، و با يك پارچه بغض و عداوت مالک النعم از این عالم منتقل گردد و به شقاوت ابدی و ظلمت همیشگی دچار شود . پناه می برم به خدا از بدی عاقبت و ایمان مستودع . پس ، صحیح است که می فرماید وقتی که صبر برود ایمان می رود .

پس ای عزیز ، مطلب بس مهم و راه خیلی خطرناک است . از جان و دل بکوش و در پیشامدهای دنیا صبر و بردباری را پیشه خود کن ، و در مقابل بلیات و مصیبات مردانه قیام [کن] ، و به نفس بفهمان که جزع و بیتابی علاوه بر آن که خود ننگی بزرگ است ، برای رفع بلیات و مصیبات فایده ای ندارد ؛ و شکایت از قضای الهی و اراده نافذ حق پیش مخلوق ضعیف بی قدرت و قوه مفید فایده نخواهد بود . چنانچه اشاره به آن در حدیث شریف کافی فرماید :

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : قَالَ لِي : «مَا حَبَسَكَ عَنِ الْحَجِّ؟» قَالَ قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَقَعَ عَلَيَّ دَيْنٌ كَثِيرٌ وَذَهَبَ مَالِي ؛ وَدِينِي الَّذِي قَدْ لَزِمَنِي هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَهَابِ مَالِي ؛ فَلَوْلَا أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا أَخْرَجَنِي مَا قَدَرْتُ أَنْ أَخْرُجَ . فَقَالَ لِي : «إِنْ تَصَبَّرْتَ تُعْتَبَطُ ؛ وَإِلَّا تَصَبَّرَ يُنْفِذِ اللَّهُ مَقَادِيرَهُ ،

«سماعه گفت: فرمود ابوالحسن کاظم - علیه السلام - به من: "چه چیز مانع شد تو را از حج؟" گفت: "گفتم: فدایت شوم، واقع شد بر من قرض بسیاری، و مالم رفته است؛ و قرضی که لازم شده بزرگ تر است از رفتن مالم. اگر نبود مردی از رفقای ما که خارج کرد مرا، قدرت نداشتم که خارج شوم." پس فرمود به من: "اگر صبر کنی، مورد غبطه شوی؛ و اگر صبر نکنی، اجرا می کند خدا تقدیرات خود را، خشنود باشی یا کراهت داشته باشی" .

پس معلوم شد که جَزَع و بی تابی مفید فایده نیست، بلکه ضررهای بس هولناک دارد و هلاکت های بس ایمان سوز در دنبال آن است؛ و صبر و بردباری خود دارای ثواب جزیل و اجر جمیل و صور بهیّته و تمثال شریف برزخی است؛ چنانچه در ذیل حدیث شریف که ما به شرح آن پرداختیم فرماید: «وَ كَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعَقِّبُ خَيْرًا؛ فَاصْبِرُوا وَوَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تُوجِرُوا». پس صبر را عاقبت خیر است در این عالم، چنانچه از تمثیل به حضرت یوسف - علیه السلام - معلوم می شود، و موجب اجر است در آخرت .

و در حدیث شریف کافی سند به ابو حمزه ثمالی - رحمه الله - رساند . قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «مَنْ ابْتَلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ» (2) . «فرمود: حضرت صادق علیه السلام: "کسی که مبتلا به بلیه ای شود و صبر کند، برای او اجر هزار شهید است" .

و احادیث کثیره در این باب وارد است که ما بعضی آنها را در فصل بعد ذکر می کنیم . اما این که از برای صبر صورت بهیّته برزخیه است، علاوه بر این که مطابق قسمی از برهان است (3)، در احادیث شریفه نیز از آن ذکر شده است؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند، قال: «إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ [فِي] قَبْرِهِ، كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبُرُّ مُطْلَقًا عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً؛ فَإِذَا دَخَلَ

ص: 293

1- - الكافي، ج 2، ص 90، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث 10 .

2- - الكافي، ج 2، ص 92، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث 17 .

3- - ر.ك: الحكمة المتعالية، ج 9، ص 225 و 290 .

عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلِيَانِ مُسْأَلَتُهُ ، قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ : دُونَكُمْ صَاحِبِكُمْ ؛ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ»(1).

فرمود: «وقتی داخل شود مؤمن به قبرش، می باشد نماز از راست او و زکات از چپ او و نیکی و احسان مشرف بر او؛ و دور شود [صبر] بر طرفی. پس وقتی که داخل شوند بر او دو ملکی که کارگزار مسألت از او هستند، گوید صبر به نماز و زکات و نیکی: "بگیرید رفیق خود را. (یعنی همراهی کنید او را). پس اگر شما از او عاجز [ید]، من او را می گیرم" .

فصل: در درجات صبر

بدان که از برای صبر، به حسب آنچه از احادیث شریفه معلوم می شود، درجاتی است؛ و اجر و ثواب آن به حسب درجات آن مختلف است. چنانچه در کافی شریف، سند به حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان - علیه السلام - رساند: قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ؛ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ؛ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ. فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّ مِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ. وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ»(2).

«فرمود حضرت امیر - علیه السلام - که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "صبر سه گونه است: صبر نزد مصیبت است، و صبر بر طاعت است، و صبر از معصیت. پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آن که برگرداند مصیبت و شدت آن را به نیکی عزی آن (یعنی با صبر جمیل شدت مصیبت را رد کند)، بنویسد خدا برای او

ص: 294

1- - کافی، ج 2، ص 90، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الصبر»، حدیث 8.

2- - کافی، ج 2، ص 91، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الصبر»، حدیث 15.

سیصد درجه ؛ مابین هر درجه تا درجه مثل مابین آسمان و زمین . و کسی که صبر نماید بر اطاعت ، بنویسد خدا از برای او ششصد درجه ؛ میانه درجه تا درجه مثل میانه قعر زمین تا عرش . و کسی که صبر کند بر معصیت ، بنویسد خداوند برای او نهصد درجه ؛ میانه درجه تا درجه مثل میانه منتهای زمین تا منتهای عرش " .

و از این حدیث شریف معلوم می شود که صبر بر معصیت افضل است از سایر مراتب صبر ؛ چه که هم درجات آن بیشتر است ، و هم سعه بین درجات بسیار زیادتر است . و نیز معلوم شود که سعه بهشت بیش از آن است که در اوهام ما محجوبین و مقیدین است . و آنچه در تحدید بهشت وارد است که (عَرَضَ بِهَا كَعَرَضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (1) شاید راجع به بهشت اعمال باشد . و این که در حدیث شریف است ، بهشت اخلاق است ؛ و میزان در بهشت اخلاق قوت و کمال اراده است ؛ و آن را محدود به حدی نباید کرد .

بعضی فرموده اند که این جا مقصود ارتفاع است ، و در آیه شریفه عرض (2) . و تنافی نیست : ممکن است در عرض برابر و در ارتفاع مختلف باشند . و این بعید است . زیرا چنین نماید که مقصود از عرض میزان سعه باشد نه عرض مقابل طول . چنانچه سماوات و ارض نیز عرض مقابل طول به معنای متفاهم عرفی و لغوی ندارند ، گرچه عرض به معنای بُعد ثانی به اصطلاح طبیعیین دارند ، و کتاب الهی مشی بر طبق اصطلاح نمی فرماید .

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند : قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ فِيهِ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَالتَّجْبُرِ ؛ وَلَا الْغِنَى إِلَّا بِالْغَصْبِ وَالْبُخْلِ ؛ وَلَا الْمُحَبَّةَ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَاتِّبَاعِ الْهَوَى ، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى وَصَبَرَ عَلَى الْبُغْضَةِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ وَصَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ ، آتَاهُ اللَّهُ تَوَابَ خَمْسِينَ صِدِّيقاً مِمَّنْ صَدَّقَ بِي » (3) .

ص: 295

- 1- - «عرض آن بهشت همانند عرض آسمان و زمین است» . (الحدید (57) : 21)
- 2- - مرآة العقول ، ج 8 ، ص 138 .
- 3- - الكافي ، ج 2 ، ص 91 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب الصبر» ، حدیث 12 .

«فرمود جناب صادق - علیه السلام - که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: "زود است که می آید بر مردم زمانی که رسیده نشود در آن سلطنت، مگر به کشتن و جور کردن؛ و نه بی نیازی، مگر به غصب نمودن و بخل ورزیدن؛ و نه محبت و جلب قلوب، مگر [به] خروج از دین و متابعت هوای نفس، پس کسی که ادراک کند آن زمان را، پس صبر کند بر بی چیزی و حال آن که توانا باشد بر توانگری، و صبر کند بر

بغضای مردم و حال آن که او قادر باشد بر محبت و جلب آنها، و صبر کند بر ذلت و حال آن که توانا باشد بر عزت، بدهد او را خداوند ثواب پنجاه صدیق از کسانی که تصدیق مرا کردند" .

و قریب به این مضمون نیز حدیثی از جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - وارد شده است (1).

بالجمله، احادیث در این باب بسیار است؛ ما اکتفا نمودیم به همین چند حدیث شریف .

فصل: در بیان درجات صبر اهل معرفت

بدان که تا این مقام آنچه ذکر شد، راجع به حال عامه و متوسطین بود؛ چنانچه در اول این فصول اشاره به آن نمودم که صبر را از مقامات متوسطین به شمار آوردند. ولی از برای صبر درجات دیگری است که راجع به اهل سلوک و کمال و اولیاست؛ چنانچه از آن «صبر فی الله» است. و آن ثبات در مجاهده است، و ترک مألوفات و مأنوسات، بلکه ترک خویشتن است در راه محبوب. و این راجع به اهل سلوک است.

و مرتبه دیگر «صبر مع الله» است. و آن راجع به اهل حضور و مشاهده جمال است در وقت خروج از جلیباب بشریت، و مجرد از ملبس افعال و صفات، و متجلی شدن قلب به تجلیات اسماء و صفات، و توارد واردات انس و هیبت، و حفظ نفس از تلونات

ص: 296

1- - جامع الأخبار، ص 317، فصل 71، حدیث 13؛ مرآة العقول، ج 8، ص 137.

و غیبت از مقام انس و شهود .

و درجه دیگر «صبر عن الله» است . و آن از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان ، در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند . و این اَشَقُّ مراتب صبر و مشکل ترین مقامات است . و به این مرتبه اشاره فرموده مولای سالکان و پیشوای کاملان و امیر مؤمنان - علیه السلام - در دعای شریف «کمیل» : «وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ» (1) : وَرُوِيَ أَنَّ شَابَاً مِنَ الْمُجَبِّينَ سَأَلَ الشُّبْلِيَّ عَنِ الصَّبْرِ فَقَالَ : أَيُّ الصَّبْرِ أَشَدُّ؟ فَقَالَ : الصَّبْرُ لِلَّهِ . فَقَالَ : لَا . فَقَالَ : الصَّبْرُ عَلَى اللَّهِ . فَقَالَ : لَا . فَقَالَ : الصَّبْرُ فِي اللَّهِ . فَقَالَ : لَا . فَقَالَ : الصَّبْرُ مَعَ اللَّهِ . فَقَالَ : لَا . فَقَالَ : وَيَحْكُ فَايُّ؟ فَقَالَ : الصَّبْرُ عَنِ اللَّهِ . فَشَهَقَ الشُّبْلِيُّ وَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ (2) .

و درجه دیگر «صبر بالله» است . و آن از برای اهل تمکین و استقامت است . که بعد از حال صحو و بقاء بالله ، و پس از تخلق به اخلاق الله ، برای آنها رخ دهد . و از آن جز کَمَل را نصیبی نیست . و چون از این مراتب ما را نصیبی و حظی نمی باشد ، از این جهت مبنای این اوراق تفصیل در اطراف آن نیست . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَاً وَآخِرَاً وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

ص: 297

1- - «الها ، گیرم که بر عذاب تو صبر کردم ، چگونه جدایی از تو را تاب آورم» . (مصباح المتهدج ، ص 586 (با کمی تفاوت) ؛ المراقبات ، ص 148)

2- - شرح منازل السائرین ، کاشانی ، ص 202 .

حدیث هفدهم [توبه]

الحدیث السابع عشر: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الْإِمَامِ الْأَقْدَمِ، حُجَّةِ الْفِرْقَةِ وَرَئِيسِ الْأُمَّةِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً، أَحَبَّهُ اللَّهُ، فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «يُنْسِي مَلَكَئِهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، ثُمَّ يُوجِي إِلَى جَوَارِحِهِ: أُكْتَمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ. وَيُوجِي إِلَى بِقَاعِ الْأَرْضِ؛ أَكْتَمِي عَلَيْهِ مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ. فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ» (1).

ترجمه: «معاویة بن وهب گفت: شنیدم از حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: "وقتی که توبه کند بنده ای توبه خالص، دوستدار شود او را خداوند؛ پس ستر کند بر او در دنیا و آخرت." پس گفتم: "و چگونه بپوشاند بر او؟" گفت: "به فراموشی اندازد دو فرشته او را آنچه را نوشته اند بر او از گناهان. و وحی می فرماید به سوی اعضای او: کتمان کنید بر او گناهان او را. و وحی می فرماید به سوی بقعه های زمین: بپوشانید بر او آنچه را عمل می کرد بر شما از گناهان. پس ملاقات می کند خدا را زمانی که ملاقات می کند او را و حال آن که نیست چیزی که شهادت بدهد بر او به چیزی از گناهان"».

ص: 299

1- - الکافی، ج 2، ص 430، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب التوبة»، حدیث 1. (با کمی تفاوت)

شرح: بدان که «توبه» یکی از منازل مهمه مشکله است. و آن عبارت است از رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس، بعد از آن که به واسطه معاصی و کدورت نافرمانی نور فطرت و روحانیت محجوب به ظلمت طبیعت شده.

و تفصیل این اجمال اجمالاً این است که نفس در بدو فطرت، خالی از هر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است؛ چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست. گویی صفحه ای است خالی از مطلق نقوش: نه دارای کمالات روحانی، و نه متصف به اضداد آن است. ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است، و فطرت او بر استقامت و خمیره او مخمّر به انوار ذاتیه است. و چون ارتکاب معاصی کند؛ به واسطه آن در دل او کدورتی حاصل شود. و هر چه معاصی بیشتر شود، کدورت و ظلمت افزون گردد تا آن که یکسره قلب تاریک و ظلمانی شود و نور فطرت منطفی گردد و به شقاوت ابدی رسد. اگر در بین این حالات، قبل از فراگرفتن ظلمت تمام صفحه قلب را، از خواب غفلت بیدار شد و پس از منزل یقظه به منزل توبه وارد شد و حظوظ این منزل را به شرایطی، که اجمالی از آن در این اوراق ان شاء الله، ذکر می شود

استیفا کرد، از حالات ظلمانی و کدورات طبیعی برگشت می نماید به حال نور فطرت اصلی و روحانیت ذاتیه خود. گویی صفحه ای می شود باز خالی از کمالات و اضداد آن. چنانچه در حدیث شریف مشهور است: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» (1). «رجوع کننده از گناه مثل کسی است که گناه نداشته باشد».

پس، معلوم شد که حقیقت «توبه» رجوع از احکام و تبعات طبیعت است به سوی احکام روحانیت و فطرت. چنانچه حقیقت «انابه» رجوع از فطرت و روحانیت است به سوی خدا، و سفر کردن و مهاجرت نمودن از بیت نفس است به سوی سر منزل مقصود. پس منزل توبه مقدم بر منزل انابه است. و تفصیل آن در این اوراق مناسب نیست.

ص: 300

نکته مهمه: به تأخیر نینداختن توبه

نکته مهمه: [به تأخیر نینداختن توبه]

بر سالک طریق نجات و هدایت لازم است تنبّه به يك نکته مهمه . و آن این است که توفیق به توبه صحیحه کامله با حفظ شرایط آن ، چنانچه ذکر می شود ، از امور مشکله است ؛ و انسان کمتر می تواند نائل به این مقصد شود ؛ بلکه دخول در گناهان ، خصوصاً کبائر و موبقات ، باعث می شود که انسان را از یاد توبه به کلی غافل می کند . و اگر درخت معاصی در مزرعه دل انسانی بارمند و برومند گردید و ریشه اش محکم شد ، نتایجی بس ناهنجار دهد ، که یکی از آنها آن است که انسان را از توبه به کلی منصرف می کند ؛ و اگر گاه گاهی نیز متذکر آن شود ، به تسویف و امروز و فردا و این ماه و آن ماه کار را می گذرانند ، و با خود می گوید که در آخر عمر و زمان پیری توبه صحیحی می کنم . غافل از آن که این مکر با خدا است ، (وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ (1) .

گمان نکن که پس از محکم شدن ریشه گناهان انسان بتواند توبه نماید ، یا آن که بتواند به شرایط آن قیام نماید . پس بهار توبه ایام جوانی است که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقص تر و شرایط توبه سهل تر و آسان تر است . انسان در پیری حرص و طمع و حب جاه و مال و طول املش بیشتر است . و این مجرب است ؛ و حدیث شریف نبوی (2) شاهد بر آن است . گیرم که انسان بتواند در ایام پیری قیام به این امر کند ، از کجا به پیری برسد و اجل موعود او را در سن جوانی و در حال اشتغال به نافرمانی نرباید و به او مهلت دهد؟ کمیاب بودن پیران دلیل است که مرگ به جوانان

ص: 301

1- «خدا بهتر از همه مکر می کند» . (آل عمران (3) : 54)

2- پیامبر فرمود : «يَسِيْبُ ابْنُ آدَمَ وَيُسْبُ فِيهِ خَصَلَتَانِ : الْحِرْصُ وَطُولُ الْأَمَلِ» ؛ «فرزند آدم پیر می شود و دو خصلت در او جوان می شود : حرص و آرزو» . (بحار الأنوار ، ج 70 ، ص 22)

نزدیک تر است . در يك شهر پنجاه هزار نفری ، پنجاه نفر پیر هشتاد ساله انسان نمی بیند .

پس ای عزیز ، از مکاید شیطان بترس و در حذر باش ؛ و با خدای خود مکر و حيله مکن که پنجاه سال یا بیشتر شهوت رانی می کنم ، و دم مرگ با کلمه استغفار جبران گذشته می کنم . اینها خیال خام است . اگر در حدیث دیدی یا شنیدی که حق تعالی بر این امت تفضل فرموده و توبه آنها را تا قبل از وقت معاینه آثار مرگ یا خود آن قبول می فرماید(1) ، صحیح است ؛ ولی هیئات که در آن وقت توبه از انسان متمسّی شود . مگر توبه لفظ است! قیام به امر توبه زحمت دارد ؛ برگشت و عزم بر برگشت نکردن ریاضات علمیه و عملیه لازم دارد ، و الا خود به خود انسان نادر اتفاق می افتد که در فکر توبه بیفتد یا موفق به آن شود ؛ یا اگر شد بتواند به شرایط صحت و قبول آن ، یا به شرایط کمال آن ، قیام کند . چه بسا باشد که قبل از فکر توبه یا عملی کردن آن ، اجل مهلت ندهد ، و انسان را با بار معاصی سنگین و ظلمت بی پایان گناهان از این نشئه منتقل نماید . آن وقت خدا می داند که به چه گرفتاری ها و بدبختی ها دچار می شود . جبران معاصی در آن عالم ، فرضاً که اهل نجات و عاقبت امرش سعادت باشد ، کار سهلی نیست . فشارها و زحمت ها و سوختن هایی در دنبال است تا انسان لایق شفاعت شود و مورد رحمت ارحم الراحمین گردد .

ص: 302

1- - امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که فرمود : «مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بَسَنَةٍ ، قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ . ثُمَّ قَالَ : إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ . ثُمَّ قَالَ : إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ ، قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ . ثُمَّ قَالَ : إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ ، قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ . ثُمَّ قَالَ : إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ ، قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ» . «هر کس يك سال پیش از مرگش توبه کند ، خداوند توبه او را می پذیرد . سپس فرمود : سبب فرمود : يك سال زیاد است ؛ هر کس يك ماه پیش از مرگش توبه کند ، خداوند توبه او را می پذیرد . سپس فرمود : يك ماه زیاد است ؛ هر کس يك روز پیش از مرگش توبه کند ، خداوند توبه او را می پذیرد . سپس فرمود : يك جمعه (هفته) زیاد است ؛ هر کس يك روز پیش از مرگش توبه کند ، خداوند توبه او را می پذیرد . سپس فرمود : يك روز زیاد است ؛ هر کس يك روز پیش از مشاهده مرگ توبه کند ، خداوند توبه او را می پذیرد» . (الكافي ، ج 2 ، ص 440 ، «کتاب الإيمان والكفر» ، «باب فيما أعطى الله عزّ وجلّ آدم وقت التوبة» ، حدیث 2 ، و احادیث این باب)

پس ای عزیز، هر چه زودتر دامن [همت] به کمر بزن و عزم را محکم و اراده را قوی کن، و از گناهان، تا در سن جوانی هستی یا در حیات دنیایی می باشی، توبه کن، و مگذار فرصت خداداد از دستت برود، و به تسویلات شیطانی و مکاید نفس اماره اعتنا مکن.

نکته مهمه: توبه نفس را به صفای اصلی آن باز نمی گرداند

نکته مهمه: [توبه نفس را به صفای اصلی آن باز نمی گرداند]

و نیز به يك نکته مهمه باید توجه داشت. و آن این است که شخص تائب پس از توبه نیز، آن صفای باطنی روحانی و نور خالص فطری برایش باقی نمی ماند. چنانچه صفحه کاغذی را اگر سیاه کنند و باز بخواهند جلا دهند، البته به حالت جلای اولی بر نمی گردد؛ یا ظرف شکسته را اگر اصلاح کنند، باز به حالت اولی مشکل است عود کند، خیلی فرق است میانه دوستی که در تمام مدت عمر با صفا و خلوص با انسان رفتار کند، یا دوستی که خیانت کند و پس از آن عذر تقصیر طلب نماید. علاوه بر آن که کم کسی است که بتواند درست قیام به وظایف توبه بنماید. پس، انسان باید حتی الامکان داخل در معاصی و نافرمانی نشود که اصلاح نفس پس از افساد از امور مشکله است. و اگر خدای نخواستہ گرفتاری پیدا کرد، هر چه زودتر در صدد علاج برآید که هم فساد کم را زود می شود اصلاح کرد، و هم کیفیت اصلاح بهتر می شود.

ای عزیز، با بی اعتنایی و سرسری از این مقام مگذر. تدبیر و تفکر در حال خود و عاقبت امر خویشتن کن، و به کتاب خدا و احادیث خاتم انبیاء و ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - و کلمات علمای امت و حکم عقل وجدانی رجوع نما؛ و این باب را که مفتاح ابواب است، به روی خود بگشا؛ و در این منزل - که عمده منازل انسانیت است نسبت به حال ماها - وارد شو و اهمیت به آن بده و مواظبت از آن کن. و از خداوند تبارک و تعالی توفیق حصول مطلوب بخواه؛ و از روحانیت رسول اکرم و ائمه هدی - سلام الله علیهم - استعانت کن، و به ولی امر و ناموس دهر، حضرت امام عصر - عجل الله فرجه - پناه ببر، البته آن بزرگوار دستگیری ضعفا و بازماندگان را می فرماید و بیچارگان را دادرسی می نماید.

بدان که از برای توبه کامله ارکان و شرایطی است که تا آنها محقق نشود، توبه صحیحه حاصل نشود. و ما به ذکر عمده آنها که لازم است می پردازیم.

یکی از آنها، که رکن رکین اوست، ندامت و پشیمانی است از گناهان و تقصیرات گذشته؛ و دیگر، عزم بر برگشت نمودن بر آن است همیشه. و این دو در حقیقت محقق اصل حقیقت توبه و به منزله مقومات ذاتیه آن است. و عمده در این باب تحصیل این مقام و تحقق به این حقیقت است. و آن، چنان صورت پذیرد که انسان متذکر تأثیر معاصی در روح و تبعات آن در عالم برزخ و قیامت بشود از وجه معقول و منقول. چنانچه پیش اصحاب معرفت مبرهن(1) و در اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - وارد است(2) که از برای معاصی در عالم برزخ و قیامت صورت هایی است به مناسبت آنها، که در آن عالم دارای حیات و اراده هستند و انسان را از روی شعور و اراده عذاب و آزار می نمایند؛ چنانچه آتش جهنم نیز از روی شعور و اراده انسان را می سوزاند، زیرا که آن نشئه نشئه حیات است. پس، در آن عالم صورت هایی نتیجه اعمال حسنه یا قبیحه ماست که با ما محشور می گردد. و در احادیث شریفه و قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً ذکر این مطلب بسیار شده، و مطابق است با مسلك حکمای اشراق(3) و ذوق و مشاهدات اهل سلوک و عرفان(4). و همین طور از برای هر معصیتی در روح اثری حاصل شود، که آن را در احادیث شریفه به «نقطه سوداء(5)» تعبیر فرمودند، و آن

ص: 304

1- ر.ك: الحكمة المتعالیة، ج 9، ص 225 و 290.

2- ر.ك: بحار الأنوار، ج 8، ص 71 - 329، باب 23 - 24؛ علم الیقین، ج 2، ص 869 - 891.

3- ر.ك: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 2، ص 229 - 235.

4- ر.ك: إحياء علوم الدين، ج 4، ص 722 - 727؛ الأربعون حديثاً، شیخ بهایی، ص 485.

5- زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال [قال:] ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْةٌ بَيْضَاءٌ؛ فَإِذَا أذْنَبَ ذَنْبًا، خَرَجَ فِي النُّكَّةِ نُكْةٌ سَوْدَاءٌ؛ فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ. وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُغْطِيَ الْبَيْضَ؛ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيْضُ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا...؛ «زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: "هیچ بنده ای نیست مگر در دل او نقطه سفیدی است؛ و چون گناهی انجام دهد، نقطه سیاهی در آن پیدا شود؛ سپس اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود؛ و اگر به گناه ادامه دهد بر آن سیاهی افزوده شود چندان که سفیدی را بپوشاند؛ و چون سفیدی پوشیده بود، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی باز نمی گردد...». (الكافي، ج 2، ص 273، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الذنوب»، حدیث 20)

کدورتی است که در قلب و روح پیدا شود و کم کم افزون می شود و انسان را منتهی می کند به کفر و زندقه و به شقاوت ابدی می رساند؛ چنانچه پیش از این تفصیل این جمله داده شد (1).

پس ، انسان عاقل اگر تنبّه بر این معانی پیدا کرد ، و به فرموده های انبیا و اولیا - علیهم السلام - و عرفا و حکما و علما - رضوان الله علیهم - به قدر قول [یک] نفر طبیب معالج اعتنا کرد ، لابد از معاصی پرهیز می کند و گرد آنها نمی گردد . و اگر خدای نخواستہ مبتلا شد ، به زودی از آن منزجر می شود و پشیمان می گردد ، و صورت ندامت در قلبش ظاهر می شود . و نتیجه این پشیمانی و ندامت خیلی بزرگ است . و آثار آن خیلی نیکو است ؛ و عزم بر ترك مخالفت و معصیت بر اثر ندامت حاصل شود . و همین که این دو رکن توبه حاصل شد ، کار سالک طریق آخرت آسان شود و توفیقات الهیه شامل حال او شود ، و به حسب نصّ آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ) (2) . و این روایت شریفه محبوب حق تعالی شود اگر در این توبه خالص باشد .

و باید انسان با ریاضات علمی و عملی و تفکرات و تدبیرات لایقه لازمه در تخلیص توبه بکوشد ؛ و بفهمد که محبوبیت پیش حق تعالی به میزان حساب در نیاید . خدا می داند . صورت حب حق در آن عوالم چه انوار معنویه و تجلیات کامله ای است و خداوند تبارک و تعالی با محبوب خود چه معامله می فرماید .

ای انسان چقدر ظلوم و جهولی و قدر نعم ولیّ النعم را نمی دانی . سال ها در نافرمانی

ص: 305

1- - ر.ک : صفحه 266 .

2- - «همانا خدا بسیار توبه کنندگان را دوست دارد» . (البقرة (2) : 222)

و ستیزه با چنین ولیّ نعمی که تمام وسایل آسایش و راحت تو را فراهم فرموده بدون آن که برای او - نعوذ باللّٰه - فایده و عایده ای تصور شود، به سر بردی و هتک حرمت کردی و بی حیایی و سرخودی را به آخر رساندی؛ اکنون که نادم شدی و برگشت نمودی و توبه کردی، حق تعالی تو را محبوب خود گرفت. این چه رحمت واسعه و نعم وافره ای است!

خداوندا، ما عاجزیم از شکر نعم تو؛ لسان ما و همه موجودات الکن است از حمد و ثنای تو؛ جز آن که سر خجالت به پیش افکنیم و از بی حیایی های خویش عذر بخواهیم چاره نداریم. ما چه هستیم که لایق رحمت های تو باشیم، ولی سعه رحمت و عموم نعمت تو بیش از آن است که در حوصله تقریر آید. «أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» (1).

و نیز باید انسان بکوشد تا آن که صورت ندامت را در دل قوّت دهد تا - ان شاء اللّٰه - به بیت «احتراق» وارد شود. و آن چنان است که به واسطه تفکر در تبعات و آثار موحشه معاصی ندامت را در دل قوّت دهد، و نمونه (نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ) (2) را خود به اختیار خود در دل خود روشن کند و قلب را به آتش ندامت محترق کند تا آن که همه معاصی از آن آتش بسوزد و کدورت و زنگار قلب مرتفع شود. بداند که اگر این آتش [را] در این عالم خود برای خود روشن نکند، و این در جهنم را، که خود باب الابواب بهشت است، به روی خود مفتوح نکند، از این عالم که منتقل شد، ناچار در آن عالم آتش سخت سوزناکی برای او تهیه شود و ابواب جهنم به روی او باز گردد و ابواب بهشت و رحمت به روی او منسد گردد.

خداوندا، سینه سوزناکی به ما عنایت فرما، و از آتش ندامت جذوه ندامت در قلب ما بیفکن و آن را به این آتش دنیایی بسوزان و کدورت قلبیه ما را برطرف فرما، و ما را از این عالم بی تبعات معاصی ببر. إِنَّكَ وَلِيُّ النِّعَمِ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ص: 306

1- «تو آن چنان هستی که خود را ستوده ای». (الکافی، ج 3، ص 324، «کتاب الصلاة»، «باب السجود»، حدیث 12)

2- الهمزة (104): 6.

آنچه در فصل سابق ذکر شد، ارکان توبه بود. و از برای آن شرایط قبول و شرایط کمالی است، که آنها را به ترتیب مذکور می‌داریم. عمده شرایط [قبول] دو امر است؛ چنانچه عمده شرایط کمال نیز دو امر است. و ما در این باب می‌پردازیم به ذکر کلام شریف حضرت مولی الموالی، زیرا که آن در حقیقت از جوامع کلم و کلام ملوک و ملوک کلام است.

رُوي في نهج البلاغة أن قانلاً قال بحضرة ربه عليه السلام: أسد تغفر الله. فقال له: «تكلتك أمك! أتدري ما الاسد تغفار؟ إن الاسد تغفار درجة العليين؛ وهو اسم واقع على سبته معانٍ: أولها الندم على ما مضى. والثاني العزم على ترك العود إليه أبداً. والثالث أن تؤدي إلى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله - سبحانه - أمس ليس عليك تبعه. والرابع أن تعتمد إلى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدي حقها. والخامس أن تعتمد إلى اللحم الذي نبت على السحت، فتذيبه بالأحزان حتى تلصق الجلد بالعظم وينشأ بينهما لحم جديد. والسادس أن تديق الجسم ألم الطاعة كما أدقته حلاوة المعصية» (1).

جناب سید جلیل القدر، السید الرضی (2)، رضی الله عنه، در نهج البلاغه روایت فرمود که «همانا گوینده ای در محضر حضرت امیر - علیه السلام - گفت: "استغفر الله". پس فرمود به او: "مادرت در عزایت گریه کناد، آیا می دانی چیست استغفار؟ همانا استغفار

ص: 307

1- - نهج البلاغة، ص 549، حکمت 417 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشيعة، ج 16، ص 77، «كتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 87، حديث 4.

2- - ابوالحسن محمد بن حسين بن موسى، مشهور به شريف رضی، (359 - 406) از بزرگان و مشاهیر دانشمندان شیعه، وی شاگرد شیخ مفید بود و شیخ طوسی و دیگران از او روایت کرده اند، در فنون ادب و بلاغت سرآمد دیگران بود و در دیگر علوم اسلام نیز حظی وافى داشت. زهد و مناعت وی زبانزد بود. پس از پدرش نقابت سادات بدو مفوض گردید. از آثار اوست: انشراح الصدر، خصائص الأئمة، تلخیص البیان عن مجازات القرآن، مجازات الآثار النبویة. مهمترین و مشهورترین یادگار او «نهج البلاغة» است.

درجهٔ علّیین است . و آن اسمی است که واقع می شود بر شش معنا . اول آنها پشیمانی بر گذشته است . دوم ، عزم بر برگشت نمودن است به سوی آن همیشگی . سوم ، ادا کنی به سوی مخلوق حق آنها را تا ملاقات کنی خدای سبحان را پاکیزه که نبوده باشد بر تو دنباله ای . (یعنی حقی از کسی به عهدهٔ تو نباشد) . چهارم ، آن که روی آوری به سوی هر فریضه که بر تو است که ضایع کردی آن را ، پس ادا کنی حق آن را . پنجم ، روی آوری به سوی گوشتی که روئیده شده است بر حرام ، پس آب کنی آن را به اندوه ها تا بچسبد گوشت به استخوان و روئیده شود بین آنها گوشت تازه . ششم آن که ، بپشانی جسم را درد فرمائیداری ، چنانچه چشاندی آن را شیرینی نافرمانی" .

این حدیث شریف مشتمل است اولاً بر دو رکن توبه که «پشیمانی» و «عزم بر عدم عود» است . و پس از آن ، بر دو شرط مهم قبول آن که «ردّ حقوق مخلوق» و «ردّ حقوق خالق» است . انسان به مجرد آن که گفت : توبه کردم ، از او پذیرفته نمی شود . انسان تائب آن است که هر چه از مردم بناحق برده ردّ به آنها کند ؛ و اگر حقوق دیگری از آنها در عهدهٔ اوست ، و ممکن است تأدیه یا صاحبش را راضی نماید ، قیام به آن کند . و هر چه از فرائض الهیه ترک کرده ، قضا کند یا تأدیه نماید ؛ و اگر تمام آنها را ممکنش نیست ، قیام به مقدار امکان کند . بدانند که اینها حقوقی است که از برای هر يك از آنها مُطالبی است ، و در نشئهٔ دیگر از او به اشق احوال [مطالبه] می کنند ؛ و در آن عالم راهی برای تأدیهٔ آنها ندارد جز آن که حمل بار گناهان دیگران را کند و ردّ اعمال حسنهٔ خود را نماید . پس ، در آن وقت بیچاره و بدبخت می شود و راهی برای خلاص و چاره برای استخلاص ندارد .

ای عزیز ، مبادا شیطان و نفس اماره وارد شوند بر تو و وسوسه نمایند و مطلب را بزرگ نمایش دهند و تو را از توبه منحرف کنند و کار تو را یکسره نمایند . بدان که در این امور هر قدر ، ولو به مقدار کمی نیز باشد ، اقدام بهتر است . اگر نمازهای فوت شده و روزه ها و کفّارات و حقوق خدایی بسیار است و حقوق مردم بی شمار است ، گناهان متراکم است و خطایا متزاحم ، از لطف خداوند مأیوس مشو و از رحمت حق ناامید مباش که حق تعالی اگر توبه مقدار مقدور اقدام کنی ، راه را بر تو سهل می کند و راه

نجات را به تو نشان می دهد. بدان که یأس از رحمت حق بزرگ ترین گناهی است که در نفس گمان نمی کنم هیچ گناهی بدتر و بیشتر از آن تأثیر نماید. انسان مأیوس از رحمت چنان ظلمتی قلبش را فراگیرد و چنان افسارش گسیخته شود که با هیچ چیز اصلاحش نمی توان نمود. مبادا از رحمت حق غافل شوی و گناهان و تبعات آن در نظرت بزرگ آید. رحمت حق از همه چیز بزرگ تر و به هر چیز شامل است: «داد حق را قابلیت شرط نیست» (1) تو از اول چه بودی؟ در ظلمتِ عدمِ قابلیت و استعدادی نیست؛ حق - جلّ و علا - بی استحقاق و استعداد و بدون سؤال و سابقه دعا، تو را نعمت وجود و کمالات وجود بخشید؛ بسط بساط نعم غیر محصوره و رحمت های غیر متناهی فرمود، و تمام موجودات [را] مسخر تو کرد؛ اکنون هم از عدم صرف و از نابودی محض حالت بدتر نشده [است]. خداوند وعده رحمت داده، وعده مغفرت فرمود؛ تو یک قدم پیش بیا و به سوی درگاه قدس او قدم گذار، او خود از تو با هر وسیله ای هست دستگیری می فرماید. و اگر نتوانستی تأدیّه حقوق او کنی، از حقوق خود می گذرد؛ و حقوق دیگران را اگر نتوانستی تأدیّه نمایی، جبران می فرماید. قضیه جوان تَباش (2) را، که در عهد رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بود، شنیدی.

ص: 309

1- «چاره آن دل عطای مبدلیست / داد او را قابلیت شرط نیست». (مثنوی معنوی، ص 797، دفتر پنجم، بیت 1537؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 228)

2- حکایت جوان تَباش و توبه او در کتب تفسیر و حدیث نقل شده خلاصه آن این است که روزی معاذ بن جبل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد و عرض کرد که در آستانه در ب جوانی است که به شدت می گرید و تمنای ملاقات دارد. پیامبر او را پذیرفت و از سبب گریه اش پرسید. گفت: «گناهان بزرگ کرده ام و از آنها و خشم خداوند سخت می ترسم». پیغمبر وی را به رحمت و بخشایش گری خداوند امیدوار ساخت و فرمود: «خداوند از گناهان بزرگ در می گذرد». سپس از گناه او سؤال کرد، جوان گفت: «هفت سال بود که نبش قبر می کردم و کفن می دزدیدم تا شبی قبر دختر جوانی از انصار را شکافتم و با جنازه او بخفتم: چون از آن جا باز می گشتم ندایی شنیدم که مرا از عذاب خدا بیم می داد. پیامبر چون حکایت جوان را شنید او را از نزد خود راند. جوان بالای کوهی رفت و چهل شبانه روز بر حال خود نالید و گریست تا آیه: (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً ..) (نازل گردید، پس پیامبر نزد او رفت و وی را بشارت داد که خداوند توبه او را پذیرفته است. (بحار الأنوار، ج 6، ص 23، حدیث 26؛ الأمالی، صدوق، ص 45، مجلس 11، حدیث 3)

ای عزیز، راه حق سهل است و آسان، ولی قدری توجه می خواهد. اقدام باید کرد. با تسویف و تأخیر امر را گذراندن و بار گناهان را هر روز زیاد کردن کار را سخت می کند؛ ولی اقدام در امر و عزم بر اصلاح امر و نفس راه را نزدیک و کار را سهل می کند. تو تجربه کن و چندی اقدام کن، اگر نتیجه گرفتی، صحت مطلب بر تو ثابت می شود؛ و الا راه فساد باز است و دست گنهکار تو دراز.

و اما آن دو امر دیگر که جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - فرموده است از شرایط کمال توبه و توبه کامله است؛ نه آن که توبه بدون آنها تحقق پیدا نمی کند یا قبول نمی شود، بلکه توبه بدون آنها کامل نیست.

بدان که از برای هر یک از منازل سالکان مراتبی است که به حسب حالات قلوب آنها فرق می کند. شخص تائب اگر بخواهد به مرتبه کمال آن نائل شود، باید تدارک تروک را که کرد - یعنی آنچه را که ترک کرده بود تدارک کرد - تدارک حظوظ را نیز بکند. یعنی حظوظ نفسانیه ای که در ایام معاصی برای او حاصل شده بود باید تدارک کند. و آن به این نحو صورت پذیرد که آثار جسمیه و روحیه که در مملکت او حاصل شده بود از معاصی، در صدد برآید که از آن به کلی حک نماید تا نفس به صقالت اولیه و روحانیت فطریه خود عود کند و تصفیة کامله از برای او حاصل آید؛ چنانچه دانستی که از برای هر معصیتی و هر لذتی در روح اثری حاصل آید؛ چنانچه در جسم نیز قوتی حاصل شود از بعضی از آنها. پس شخص تائب باید مردانه قیام کند و آن آثار را به کلی قلع کند؛ و ریاضات جسمیه و روحیه به خود دهد تا تبعات و آثار آن به کلی مرتفع شود. همان طور که حضرت مولی دستور داده است.

پس به واسطه ریاضات جسمیه و امساک از مقویات و مفرحات و گرفتن روزه مستحبی و یا واجبی، اگر به عهده اوست، گوشت حاصل از معاصی یا در ایام معاصی را ذوب کند. و به واسطه ریاضات روحیه و عبادات و مناسک، حظوظ طبیعت را تدارک کند؛ زیرا که در ذائقه روح صورت لذات طبیعیّه موجود است، و تا آن صورتها متحقق است، نفس متمایل به آنها و قلب عاشق به آنهاست، و بیم آن است که خدای نخواستہ باز نفس سرکشی کند و عنان را از دست بگیرد. پس بر سالک راه آخرت و تائب از

معاصی لازم است که الم ریاضت و عبادت را به ذائقه روح بچشاند؛ و اگر شبی در معصیت و عشرت به سر برده، تدارک آن شب را بکند به قیام به عبادت خدا؛ و اگر روزی را به لذات طبیعی نفس را مشغول کرده، به صیام و مناسک مناسبه جبران کند؛ تا نفس به کلی از آثار و تبعات آن، که حصول تعلقات و رسوخ محبت به دنیا است، پاک و پاکیزه شود. البته توبه در این صورت کامل تر می شود و نورانیت فطریه نفس عود می کند. و پیوسته در خلال اشتغال به این امور تفکر و تدبیر کند در نتایج معاصی و شدت بأس حق تعالی و دقت میزان اعمال و شدت عذاب عالم برزخ و قیامت؛ و بفهمد و به نفس و قلب بفهماند که تمام اینها نتایج و صور این اعمال قبیحه و مخالفت های با مالک الملوك است؛ امید است که پس از این علم و تفکر، نفس از معاصی متنفر شود و انزجار تام و تمام برایش حاصل شود، و به نتیجه مطلوبه در باب توبه برسد و توبه او کامل و تمام شود.

پس، این دو مقام از متمامات و مکملات منزل توبه است. و البته انسان که در مرحله اولی می خواهد وارد منزل توبه شود گمان نکند آخر مراتب را از او خواستند، و به نظرش راه صعب و منزل پر زحمت آید و یکسره ترك آن کند. هر مقداری که حال سالک طریق آخرت اقتضا می کند، همان اندازه مطلوب و مرغوب است. پس از آن که وارد طریق شد، راه را خدای تعالی بر او آسان می کند. پس نباید سختی راه انسان را از اصل مقصد باز دارد؛ زیرا که مقصد خیلی بزرگ و مهم است. اگر عظمت مقصد را بفهمیم، هر زحمتی در راه آن آسان می شود. آیا چه مقصدی از نجات ابدی و روح و ریحان همیشگی بالاتر است، و چه خطری از شقاوت سرمدی و هلاکت دائمی عظیم تر است؟ با ترك توبه و تسویف و تأخیر آن ممکن است انسان به شقاوت ابدی و عذاب خالد و هلاک دائم برسد؛ و با دخول در این منزل، ممکن است انسان سعید مطلق شود و محبوب حق گردد. پس وقتی مقصد بدین عظمت است، از زحمت چند روزه چه باك است.

و بدان که اقدام به قدر مقدور هر چه هم کم باشد مفید است. مقایسه کن امور آخرتی را به امور دنیایی که عقلا [اگر] نتوانستند به مقصد عالی خود برسند، از مقصد کوچک

دست بر نمی دارند؛ و اگر مطلوب کامل را نتوانستند تحصیل کنند، از مطلوب ناقص صرف نظر نمی کنند؛ تو نیز اگر به کمال آن نمی توانی نائل شوی، از اصل مقصد و از صرف حقیقت آن باز نمان و هر مقداری ممکن است در تحصیل آن اقدام کن.

فصل: در نتیجه استغفار

از اموری که برای شخص تائب لازم است بدان اقدام کند پناه بردن به مقام غفّاریت حق تعالی و تحصیل حالت استغفار است. از حضرت حق - جلّ جلاله - و مقام غفّاریت آن ذات مقدس با زبان قال و حال و سرّ و علن در خلوات، با عجز و ناله و تضرّع و زاری، طلب کند که بر او ستر کند ذنوب و تبعات آن را. البته مقام غفّاریت و ستّاریت ذات مقدس اقتضا می کند ستر عیوب و غفران تبعات ذنوب را. چون که صور ملکوتیه اعمال به منزله ولیده انسان، بلکه بالاتر از آن، است، و حقیقت توبه و صیغه استغفار به منزله لعان است؛ حق تعالی به واسطه غفّاریت و سترش آن ولیده ها را با لعان مستغفر از او منقطع می فرماید. و هر يك از موجودات که اطلاع بر حال انسان پیدا کردند، چه از ملائکه و کُتّاب صحائف جرائم، و چه از زمان و مکان و اعضا و جوارح خود او، آنها را از آن گناه محجوب می فرماید، و همه را انساء می فرماید؛ چنانچه در حدیث شریف اشاره به آن شده است که می فرماید: «يُنْسِي مَلَكِيهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ». و ممکن است وحی حضرت حق تعالی به اعضا و جوارح و بقاع ارض به کتمان معاصی، که در حدیث شریف است، همین انساء آنها باشد؛ چنانچه ممکن است فرمان به عدم شهادت باشد. و شاید مراد رفع آثار معاصی از اعضا باشد که به واسطه آن شهادت تکوینی حاصل آید؛ چنانچه اگر توبه نکند، هر يك از اعضایش ممکن است به لسان قال یا حال شهادت دهند بر کرده های او در هر حال. چنانچه مقام غفّاریت و ستّاریت حق اقتضا کرده است که الآن که در این عالم هستیم، اعضای ما شهادتی بر اعمال ما ندهند، و زمان و مکان کرده های ما را مستور دارند، همین طور در عوالم دیگر، اگر با توبه

صحيحه و استغفار خالص از دنيا برويم ، اعمال ما را مستور می دارند ؛ يا آن که از اعمال ما به کلی محبوب می شوند . و شايد مقتضای کرامت حق - جلّ جلاله - دومی باشد که انسان تائب پيش احدى سرافکنده نباشد و خجلت زدگی نداشته باشد . وَاللّٰهُ الْعَالِمُ .

فصل: در تفسير توبه نصوح

بدان که در تفسير توبه «نصوح» اختلافاتی است ، که ذکر آن مجملاً در اين مقام مناسب است .

و ما در اين جا اکتفا می نمایم به ترجمه کلام محقق جليل ، شيخ بهایی - قدس الله نفسه - محدث خبير ، مجلسی - رحمه الله عليه - نقل می فرماید که شيخ بهایی فرموده است که :

«همانا ذکر کرده اند مفسرين در معنی توبه «نصوح» و جوهی :

یکی آن که مراد توبه ای است که نصیحت کند مردم را ؛ یعنی ، دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جميله آن در صاحبش . يا آن که نصیحت [کند] صاحبش را تا از جای بکند گناهان را ، و ديگر عود نکند به سوی آنها هیچ گاه .

و ديگر آن که «نصوح» توبه ای است که خالص باشد برای خداوند ؛ چنانچه غسل خالص از شمع را غسل «نصوح» گویند . و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آنها ، يا برای آن که خلاف رضای خدای تعالی هستند ؛ نه برای ترس از آتش .

جناب محقق طوسی در تجريد حکم فرموده است (1) به اين که پشیمانی از گناهان برای ترس از آتش توبه نیست .

و ديگر آن که نصوح از «نصاحه» است ، و آن خیاطت است . زیرا که توبه می دوزد از

ص: 313

1- - تجريد الاعتقاد ، ص 306 ، التوبه ؛ كشف المراد ، ص 418 .

دین آنچه را گناهان پاره کرده است . یا آن که جمع می کند میانه تائب و اولیای خدا و احتیای او ، چنان که خیاطت جمع می کند مابین پارچه های لباس .

و دیگر آن که نصوح وصف از برای تائب است ، و اسناد آن به سوی توبه از قبیل اسناد مجازی است . یعنی توبه نصوح توبه ای است که نصیحت می کنند صاحبان آن خود را به این که به جای آورند آن را به کامل [ترین] طوری که سزاوار است توبه را بدان نحو آورند تا آن که آثار گناهان را از قلوب پاک کند به کلی . و آن به این است که آب کنند نفوس را به حسرت ها و محو کنند ظلمات بدی ها را به نور خوبی ها» (1) .

تکمیل: در بیان آن که تمام موجودات را علم و حیات است

بدان که از برای توبه حقایق و لطایف و سرایری است . و از برای هر يك از اهل سلوك الى الله توبه خاصی است که مختص به مقام خودشان است . و چون از آن مقامات ما را حظ و نصیبی نیست ، اشتغال به آن به تفصیل چندان مناسب با این اوراق نیست .

پس ، بهتر آن است که ختم کنیم مقام را به ذکر نکته [ای] که از حدیث شریف مستفاد می شود ، و مطابق ظاهر کتاب کریم الهی و احادیث کثیره در ابواب متفرقه است . و آن این است که هر يك از موجودات دارای علم و حیات و شعور است ؛ بلکه تمام موجودات دارای معرفت به مقام مقدس حق - جلّ و علا - هستند ؛ چنانچه وحی به اعضا و جوارح و به بقاع ارض به کتمان و اطاعت آنها فرمان الهی را ، و تسبیح تمام موجودات ، که در قرآن شریف نصّ بدان شده و احادیث شریفه مشحون به ذکر آن است (2) ، خود دلیل بر علم و ادراک و حیات آنها ، بلکه دلیل بر ربط خاص بین خالق و مخلوق است که احدی از

ص: 314

1- - الأربعون حدیثاً ، شیخ بهایی ، ص 464 ، حدیث 38 ؛ مرآة العقول ، ج 11 ، ص 295 ، حدیث 1 .

2- - (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) . (الإسراء (17) : 44) ، در البرهان في تفسير القرآن ، ج 6 ، ص 97 ، ذیل این آیه 8 روایت در تسبیح موجودات آمده است .

آن مطلع نیست جز ذات مقدّس حق تعالی: «وَمَنْ ارْتَضَى مِنْ عِبَادِهِ» (1). و این خود یکی از معارف است که قرآن کریم و احادیث ائمه معصومین گوشزد بنی الانسان فرمودند، و موافق با برهان حکمای اشراق و ذوق اصحاب عرفان و مشاهدات ارباب سلوک و ریاضت است.

و در علوم عالیّه ماقبل الطبیعه به ثبوت پیوسته است که وجود عین کمالات و اسماء و صفات است؛ و در هر مرحله ظهور پیدا کند و در مرآتیی تجلی نماید، با جمیع شؤون و کمالات، از حیات و علم و سایر امهات سبعه، ظاهر گردد و متجلی شود، و هر یک از مراحل تجلی حقیقت وجود و مراتب تنزلات نور جمال کامل معبود دارای ربط خاص به مقام «احدیت» و معرفت کامله خفیه به مقام ربوبیت می باشد؛ چنانچه در آیه شریفه فرماید: (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) (2). گویند: «هو» اشاره به مقام غیب هویت. و «اخذ ناصیه» همان ربط اصل غیبی سرّی وجودی است که هیچ موجودی را راهی به معرفت آن نیست (3).

ص: 315

-
- 1- - اشاره است به آیه مبارکه (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ). «او دانای غیب است و بر عالم غیب او کسی آگاه نیست مگر آن کسی که از رسولان برگزیده است». (الجنّ (72): 26 - 27)
 - 2- - «جنبنده ای نیست مگر آن که زمام او به دست حق است». (هود (11): 56)
 - 3- - الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 282 - 283، وج 6، ص 117، وج 7، ص 150 - 154.

الحدیث الثامن عشر: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى فُخْرِ الطَّائِفَةِ وَذُخْرِهَا، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْبِيِّ، رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ أَنْ مُوسَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ] سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ، أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي. فَقَالَ مُوسَى: فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا سِتْرُكَ؟ فَقَالَ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَأُحِبُّهُمْ؛ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ، ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ» (1).

ترجمه: «ابو حمزه ثمالی حدیث کند از حضرت باقر - علیه السلام - که فرمود: نوشته شده است در توراتی که تغییر ننموده: همانا موسی سؤال کرد پروردگار خود را، پس گفت: «ای پروردگار من، آیا نزدیکی توبه من تا مناجات کنم تورا، یا دوری تا صدا زتم تورا؟» پس وحی کرد خدای عز و جل به سوی او: «ای موسی، من همنشین کسی هستم که یاد کند مرا.» پس [سؤال] کرد موسی: «کیست در پناه تو روزی که پناهی نیست مگر پناه تو؟» فرمود: «آنها که یاد می کنند مرا، پس من یاد می کنم آنها را؛ و با هم دوستی می کنند در راه من، پس دوست دارم آنها را. اینها آنان اند که وقتی

بخواهم به اهل زمین بدی رسانم ، یاد آنها کنم ، پس رفع کنم آن را از آنان به واسطه آنها» .

شرح : از این حدیث شریف معلوم می شود که تورات رایج بین یهود محرف است و تغییراتی یافته . و علم تورات صحیح پیش اهل بیت - علیهم السلام - بوده . و از مطالب تورات و انجیل رایج نیز معلوم می شود که کلام يك نفر بشر متعارف هم نیست ، بلکه با اوهام بعض اهل شهوت و هوای نفس منسجم گردیده .

محدث محقق ، مرحوم مجلسی - رحمه الله - فرماید : «گویا غرض حضرت موسی از این سؤال این بوده که آداب دعا را سؤال کند ، با علمش به این که حق تعالی اقرب است به ما از جبل ورید به احاطه علمی و قدرت و علیت . یعنی آیا دوست داری مناجات کنم تو را چنان که نزدیک مناجات می کند ؛ یا صدا زدم تو را چنان که بعید صدا می زند . و به عبارت دیگر ، وقتی به سوی تو نظر می کنم تو از هر نزدیکی نزدیکتری ؛ و وقتی به سوی خودم نظر می کنم خود را در غایت دوری می بینم . پس نمی دانم در دعا حال تو را ملاحظه کنم یا حال خود را . و احتمال می رود این سؤال از غیر یا از قبل غیر باشد ، مثل سؤال رؤیت» (1) انتهی کلامه .

در احاطه قیومی حق تعالی

محتمل است که جناب موسی حال عجز خود را از کیفیت دعا بیان می کند . عرض می کند : بار پروردگارا ، تو منزه ای از اتصاف به قرب و بعد تا چون قربیان یا بعیدان تو را بخوانم ؛ پس من متحیرم در امر و هیچ گونه دعا را در خور پیشگاه جلال تو نمی دانم . تو خود به من اجازه ورود به دعا و کیفیت آن را مرحمت فرما ؛ و تعلیم فرما مرا آنچه مناسب مقام مقدس تو است . پس جواب از مصدر جلال عزت صادر شد که من حضور قیومی دارم در جمیع نشأت ؛ همه عوالم محضر من است ؛ من جلیس آنانم که یادم کنند و همنشین کسانی هستم که متذکرم شوند . البته آن ذات مقدس متصف به قرب و بعد

ص: 318

نشود و احاطه قیومی و شمول وجودی دارد به جمیع دایره وجود و سلسله تحقق . و اما آنچه در آیات شریفه کتاب کریم الهی وارد است از توصیف حق تعالی به قرب ، مثل قوله تعالی : (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ) (1) . وقوله عَزَّ مِنْ قَائِلٍ : (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (2) . و غیر اینها ، مبنی بر يك نحو مجاز و استعاره است ؛ و الا ساحت مقدّسش منزّه از قرب و بعد حسی و معنوی است ؛ چه که اینها مستلزم يك نحو تحدید و تشبیه است که حق تعالی منزّه از آن است . بلکه حضور قاطبه موجودات در بارگاه قدس او حضور تعلقی است ؛ و احاطه آن ذات مقدّس به ذرات کائنات و سلاسل موجودات احاطه قیومی است ؛ و آن از غیر سنخ حضور حسی و معنوی و احاطه ظاهری و باطنی است .

و از این حدیث شریف و بعضی احادیث دیگر (3) استفاده شود رجحان اسرار به ذکر و استحباب ذکر قلبی و سرّی ؛ چنانچه در آیه شریفه نیز فرماید : (وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً) (4) . و در حدیث شریف وارد است که ثواب این ذکر را احدی نمی داند غیر از خدای تعالی برای عظمت آن (5) . و در بعضی حالات و مقامات و طریان بعضی عناوین ، گاه شود که رجحان در اعلان ذکر باشد . مثل ذکر پیش اهل غفلت برای تذکر آنها .

ص: 319

1- «چون بندگانم درباره من از تو پرسند ، پس من بدیشان نزدیکم» . (البقرة (2) : 186)

2- «ما از رگ گردن به او نزدیک تریم» . (ق (50) : 16)

3- ر. ک: وسائل الشیعة ، ج 1 ، ص 77 ، «أبواب مقدّمة العبادات» ، باب 17 ، و ج 7 ، ص 63 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب الدعاء» ، باب 22 ، و ص 158 ، «أبواب الذکر» ، باب 6 ، و ص 163 ، باب 11 .

4- «پروردگار خویش را به حال زار و پنهانی در دل خود یاد کن» . (الأعراف (7) : 205)

5- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، ... عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «لَا يَكْتُتُ الْمَلَكُ إِلَّا مَا سَمِعَ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : (وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً) فَلَا يَعْلَمُ ثَوَابَ ذَلِكَ الذِّكْرِ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِعَظَمَتِهِ» . «علی بن ابراهیم از پدرش .. از یکی از دو امام علیهما السلام نقل کرده که فرمود : «فرشته جز آنچه می شنود نمی نویسد . و خدای تعالی فرموده : «پروردگار خود را به حال زار و پنهانی در دل خود یاد کن» ، پس کسی بزرگی پاداش این ذکر پنهانی را که نزد خداوند است نمی داند» . (الکافی ، ج 2 ، ص 502 ، «کتاب الدعاء» ، «باب ذکر الله عزّ و جلّ في السرّ» ، حدیث 4)

چنانچه در حدیث شریف کافی است که ذاکر خدای عزّ وجلّ در بین غافلین مثل قتال کننده است در بین محاربین(1).

و از عَدَّة الداعی جناب ابن فهد(2) منقول است: قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي السُّوقِ مُخْلِصًا عَدَّةَ غَفَلَةِ النَّاسِ وَشَدَّ عَلَيْهِمْ بِمَا فِيهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»(3). حدیث کند که: «فرمود پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: کسی که ذکر خدا کند در بازار از روی اخلاص نزد غفلت مردم و اشتغال آنها به آنچه در اوست، بنویسد خداوند برای او هزار حسنه، و بپامرزد او را در روز قیامت، آمرزشی که خطور نکرده است در قلب بشری».

و همین طور مستحب است در اذان اعلامی و خطبه و غیر آن اِجْهَار به ذکر.

فصل: خصلت های ذکر خدا

از این حدیث شریف استفاده شود که ذکر خدا و دوستی نمودن با یکدیگر در راه او دارای چند خصلت است:

یکی از آنها - و آن اعظم از دیگران است - آن است که ذکر کردن بنده، خداوند را موجب شود ذکر کردن خداوند او را. چنانچه احادیث دیگری نیز بدین مضمون وارد است(4). و این ذکر مقابل آن نسیانی است که حق تعالی درباره ناسی از آیات می فرماید

ص: 320

- 1- -- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الذَّاكِرُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْمُحَارِبِينَ». (الكافي، ج 2، ص 502، «كتاب الدعاء»، «باب ذكر الله عزّ وجلّ في الغافلين»، حدیث 1)
- 2- احمد بن محمد بن محمد بن فهد اسدی حلی (756 - 841) فقیه، محدث، عابد و عارف کامل قرن نهم هجری، بزرگانی مانند محقق کرکی، ابن ابی جمهور احسائی، شیخ علی طالبی از محضر او استفاده کرده اند، از آثار اوست: عدّة الداعی، آداب الداعی، أسرار الصلاة، التحرير، المقتصر في شرح الإرشاد، شرح ألفية الشهيد، المهذب البارع في شرح المختصر النافع.
- 3- عدّة الداعی، ص 295 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة (طبع حجری)، ج 1، ص 448، «كتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، «باب استحباب الذكر في السوق»، حدیث 1.
- 4- وسائل الشیعة، ج 7، ص 159، «كتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، باب 7.

حَيْثُ قَالَ : (كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى) (1).

چنان [که] نسیان آیات و کوری باطنی از رؤیت مظاهر جمال و جلال حق سبب عمای در عالم دیگر شود ، تذکر آیات و اسماء و صفات و یادآوری حق و جمال و جلال او قوت دهد بصیرت را و رفع حجب نماید به قدر قوت تذکر و نورانیت آن . چنانچه تذکر آیات حق و ملکه شدن آن ، بصیرت باطنی را به قدری قوت دهد که جلوه جمال حق را در آیات مشاهده نماید ؛ و تذکر اسماء و صفات موجب شود که حق را در تجلیات اسمائیه و صفاتیّه شهود کند ؛ و تذکر ذات بی حجاب آیات و اسماء و صفات رفع جمیع حجب کند و یار بی پرده تجلی نماید . و این یکی از توجیهاات و تأویلات فتوحات ثلاثه است که قرّه العین عرفا و اولیاست : «فتح قریب» و «فتح مبین» و «فتح مطلق» که فتح الفتوح است (2).

همین طور که تذکرات ثلاثه رفع حجب سه گانه را نماید ، محبت با یکدیگر در راه خدا سبب حبّ خدا شود . و این حبّ نیز نتیجه اش رفع حجب می باشد ، چنانچه عرفای شامخین فرمایند . معلوم است این محبوبیت نیز دارای مراتب است ؛ چنانچه حبّ فی اللّٰه از حیث شوب و خلوص نیز دارای مراتب کثیره است . و خلوص تام آن است که شوب به کثرات اسمائی و صفاتی هم نداشته باشد . و این موجب حبّ تام است ؛ و محبوب مطلقّ محبوب از وصال نخواهد شد در شریعت عشق ، و بین او و محبوبش حجابی نخواهد ماند . و بدین بیان می توان ربط داد بین دو سؤال جناب موسی - علیه السلام - زیرا که پس از آن که آن حضرت شنید که حق تعالی فرمود : من جلیس ذاکرم هستم ، وعده وصال و وصول به جمال ، که در دل داشت از محبوب شنید ، خواست ارباب وصال را استقصا کند تا به همه شؤن قیام به وظیفه نماید ، عرض کرد : «فَمَنْ فِي سِرِّكَ يَوْمَ لَا سِرَّ إِلَّا سِرُّكَ؟» کیان اند در پناه تو که از تعلقات رسته و در قید حجب نیستند و به

ص: 321

1- «همچنان که آیات ما به سوی تو آمد و تو آنها را فراموش کردی ، پس همچنان امروز نیز تو فراموش خواهی شد» . (طه (20) :

2- ر. ک: حدیث بیست و یکم ، صفحه 379 ؛ اصطلاحات الصوفیة ، کاشانی ، ص 135 .

وصال جمال جمیل تورا رسند؟ فرماید: دو طایفه: آنهایی که متذکر من اند ابتدائاً. یا آن که در راه من با یکدیگر محبت ورزند، که آن نیز تذکر من است در مظهر جمال تام من، یعنی انسان. اینها در پناه من و جلیس من اند و من جلیس آنانم.

پس معلوم شد که از برای این دو طایفه يك خصلت بزرگ است، و نتیجه آن يك خصلت بزرگ دیگر؛ زیرا که حق تعالی یاد آنها کند و آنها محبوب حق شوند. و نتیجه آن آن است که در ستر و پناه حق واقع شوند در روزی که ستری نیست، و جلیس آنها حق باشد در خلوتگاه مطلق.

و دیگر از خصلت ها آن است که خداوند عزت به واسطه کرامت آنها رفع عذاب از بندگان خود فرماید؛ یعنی، تا آنها بین بندگان هستند به واسطه آنها عذاب و بلیات فرو فرستد.

فصل: در فرق بین منزل تفکر و تذکر است

بدان که تذکر از نتایج تفکر است؛ و لهذا منزل تفکر را مقدم دانسته اند از منزل تذکر. جناب خواجه عبدالله فرماید: «التَّذْكَرُ فَوْقَ التَّفْكَرِ؛ فَإِنَّ التَّفْكَرَ طَلَبٌ، وَالتَّذْكَرُ وُجُودٌ» (1). «تذکر فوق تفکر است؛ زیرا که این طلب محبوب است و آن حصول مطلوب». تا انسان در راه طلب و دنبال جستجوست، از مطلوب محجوب است؛ چنانچه به وصول به محبوب از تعب تحصیل فارغ آید. و قوت و کمال تذکر بسته به قوت و کمال تفکر است. و آن تفکر که نتیجه اش تذکر تام معبود است، در میزان سایر اعمال نیاید و با آنها در فضیلت طرف مقایسه نشود؛ چنانچه در روایات شریفه از عبادت يك سال و شصت سال و هفتاد سال تفکر يك ساعت را بهتر شمرده اند (2). معلوم است غایت و ثمره مهمه عبادات حصول معارف و تذکر از معبود حق است، و این خاصیت از تفکر صحیح بهتر

ص: 322

1- - منازل السائرین، ص 43، باب التذکر؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 69.

2- - ر.ک: حدیث 12، ص 213 - 214.

حاصل می شود. شاید تفکر يك ساعت ابوابی از معارف به روی سالک بگشاید که عبادت هفتاد سال نگشاید یا انسان را چنان متذکر محبوب نماید که از مشقت ها و زحمت های چندین ساله این مطلوب حاصل نشود.

و بدان ای عزیز که تذکر از محبوب و به یاد معبود به سر بردن نتیجه های بسیاری برای عموم طبقات دارد: اما برای کَمَل و اولیا و عرفا، که خود آن، غایت آمال آنهاست و در سایه آن به وصال جمال محبوب خود رسند. هَنِئِلاً لَهُمْ. و اما برای عامه و متوسطین بهترین مُصلحات اخلاقی و اعمالی و ظاهری و باطنی است.

انسان اگر در جمیع احوال و پیشامدها به یاد حق تعالی باشد و خود را در پیشگاه آن ذات مقدس حاضر ببیند، البته از اموری که خلاف رضای اوست خودداری کند و نفس را از سرکشی جلوگیری کند.

این همه مصیبات و گرفتاری به دست نفس اماره و شیطان رجیم از غفلت از یاد حق و عذاب و عقاب اوست.

غفلت از حق کدورت قلب را زیاد کند و نفس و شیطان را بر انسان چیره کند و مفسد را روز افزون کند؛ و تذکر و یادآوری از حق دل را صفا دهد و قلب را صیقلی نماید و جلوه گاه محبوب کند، و روح را تصفیه نماید و خالص کند و از قید اسارت نفس انسان را براند؛ و حَبّ دنیا [را که] منشأ خطیئات و سرچشمه سیئات است از دل بیرون کند؛ و هم را هم واحد کند و دل را برای ورود صاحب منزل پاک و پاکیزه نماید.

پس ای عزیز، در راه ذکر و یاد محبوب تحمل مشاقّ هر چه بکنی کم کردی. دل را عادت بده به یاد محبوب، بلکه به خواست خدا صورت قلب صورت ذکر حق شود، و کلمه طیبه لا إله إلاّ الله صورت اخیره و کمال اقصای نفس گردد؛ که از این زادی بهتر برای سلوک الی الله و مُصلحی نیکوتر برای معایب نفس و راهبری خوبتر در معارف الهیه یافت نشود. پس اگر طالب کمالات صوریه و معنویه هستی و سالک طریق آخرت و مسافر و مهاجر الی الله هستی، قلب را عادت بده به تذکر محبوب و دل را عجین کن با یاد حق تبارک و تعالی.

فصل: در بیان آن که ذکر نام آن است که حکمش به تمام مملکت سرایت کند

فصل در بیان آن که ذکر نام آن است که حکمش به تمام مملکت سرایت کند

گرچه ذکر حق و تذکر از آن ذات مقدس از صفات قلب است و اگر قلب متذکر شد تمام فوایدی که برای ذکر است بر آن مترتب می شود، ولی بهتر آن است که ذکر قلبی متعقب به ذکر لسانی نیز گردد.

اکمل و افضل تمام مراتب ذکر آن است که در نشئات مراتب انسانی ساری باشد و حکمش به ظاهر و باطن و سرّ و علن جاری شود؛ پس، در سرّ وجود حق - جلّ و علا - مشهود باشد و صورت باطنیه قلب و روح صورت تذکر محبوب باشد، و اعمال قلبیه و قلبیه تذکری باشد، و اقالیم سبعة ظاهریه و ممالک باطنیه مفتوح به ذکر حق و مسخر به تذکر جمیل مطلق باشند. بلکه اگر حقیقت ذکر صورت باطنی قلب شد و فتح مملکت قلب به دست آن گردید، حکمش در سایر ممالک و اقالیم سرایت می کند: حرکات و سکونات چشم و زبان و دست و پا و اعمال سایر قوا و اعضا با ذکر حق انجام گیرند و برخلاف وظایف انجام امری ندهند؛ پس حرکات و سکونات آنها مفتوح و مختوم به ذکر حق شود؛ و (بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا) (1) در تمام ممالک نفوذ کند، و در نتیجه متحقق به حقیقت اسماء و صفات شود، بلکه صورت اسم الله اعظم و مظهر آن گردد. و این غایة القصوی کمال انسانی و منتهی الآمال اهل الله است. و به هر مرتبه که از این مقام نقصان حاصل شود و نفوذ ذکر کم شود، کمال انسانی به همان اندازه ناقص گردد؛ و نقصان ظاهر و باطن هر يك به دیگری سرایت کند؛ زیرا که نشئات وجود انسانی با هم مرتبط و از هم متأثرند. و از این جا معلوم می شود که ذکر نطقی و زبانی، که از تمام مراتب ذکر نازل تر است، نیز مفید فایده است؛ زیرا که اولاً: زبان در این ذکر به وظیفه خود قیام کرده، گرچه قالب بیرونی باشد. و ثانیاً: این که ممکن است این تذکر پس از مداومت و قیام به شرایط آن، اسباب باز شدن زبان قلب نیز شود.

ص: 324

1- - «(وگفت: سوار شوید در آن کشتی) به نام خدا در وقت راندنش و هنگام توقفش». (هود (11): 41)

شیخ عارف کامل ما، جناب شاه آبادی - روحی فداه - می فرمودند: شخص ذاکر باید در ذکر مثل کسی باشد که به طفل کوچک که زبان باز نکرده می خواهد تعلیم کلمه را کند: تکرار می کند تا این که او به زبان می آید و کلمه را ادا می کند. پس از آن که او ادای کلمه را کرد، معلم از طفل تبعیت می کند؛ و خستگی آن تکرار برطرف می شود و گویی از طفل به او مددی می رسد. همین طور کسی که ذکر می گوید باید به قلب خود، که زبان ذکر باز نکرده، تعلیم ذکر کند. و نکته تکرار اذکار آن است که زبان قلب گشوده شود. و علامت گشوده شدن زبان قلب آن است که زبان از قلب تبعیت کند و زحمت و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد، و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از آن تبعیت کرده به مدد آن یا مدد غیبی متذکر می شود.

و بیاید دانست که اعمال ظاهریه صوریه لایق مقام غیب و حشر در ملکوت نشوند، مگر آن که از باطن روحانیت و لباب قلب به آن مددی رسد و او را حیات ملکوتی بخشد. و آن نفخه روحی، که خلوص نیت و نیت خالص صورت اوست، به منزله روح و باطن است که به تبع آن جسد نیز محشور در ملکوت شود و لایق قبول درگاه گردد. و لهذا در روایات شریفه وارد است که قبولی اعمال به قدر اقبال قلب است (1). با همه وصف، ذکر لسانی نیز محبوب و مطلوب است و انسان را بالاخره به حقیقت می رساند؛ لهذا در اخبار و آثار از ذکر لسانی مدح عظیم شده، و کمتر بابی مثل باب «ذکر» کثیر الحدیث است (2). و در آیات شریفه کتاب کریم نیز بسیار از آن مدح شده (3)؛ گرچه غالب آنها منزل بر ذکر قلبی یا ذکر با روح است؛ ولی تذکر حق در هر مرتبه محبوب است.

و ما در این مقام ختم کلام می کنیم به ذکر چند حدیث شریف برای تیمن و تبرک.

ص: 325

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 81، ص 226 - 267، باب 16، احادیث 18، 21، 26، 31، 48 و 66؛ آداب الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 48؛ سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 31.

2- ر.ک: وسائل الشیعة، ج 7، ص 149، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذکر»؛ بحار الأنوار، ج 83، ص 240، «باب الأدعية والأذکار عند الصباح والمساء»، و ج 90، ص 150، «أبواب الأذکار وفضلها».

3- الرعد (13): 28؛ العنکبوت (29): 45؛ الحديد (57): 16؛ الأحزاب (33): 41 و ...

فصل: در ذکر بعض احادیث در فضیلت ذکر خدا

کافی بسند صحیح عن الفضیل بن یسار قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «ما من مجلس يجتمع فيه أبرار وفجاء فيقومون على غير ذكر الله عز وجل إلا كان حسرة عليهم يوم القيامة» (1). «هیچ مجلسی نیست که مجتمع شوند در آن نیکان و بدانی، پس برخیزند بی ذکر خدا، مگر آن که حسرت شود برای آنها در روز قیامت». معلوم است انسان پس از آن که بر او منکشف شد در قیامت نتایج بزرگ ذکر خدا، و خود را از آن محروم دید و فهمید که چه نعمت ها و بهجت ها از دستش رفته و دیگر قابل جبران نیست، حسرت و ندامت بر او روآور گردد. پس انسان باید تا فرصت دارد، غنیمت شمارد و مجالس و محافل خود را از ذکر خدا [خالی] نگذارد.

کافی بسند مؤثق عن أبي جعفر عليه السلام: «من أراد أن يكتال بالمكيات الأوفى فليقل، إذا أراد أن يقوم من مجلسه: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)» (2).

«هر کس بخواهد کشیده شود به کیل تمام (یعنی ثواب او از خدای تعالی کامل باشد و نقصی نداشته باشد) وقتی که خواست از مجلس برخیزد، بخواند این آیات شریفه را . . .».

و از جناب صادق - علیه السلام - منقول است که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمودند: «هر کس بخواهد کیلش تمام باشد از ثواب در روز قیامت، این آیات شریفه را در تعقیب هر نماز بخواند» (3).

ص: 326

-
- 1- - الکافی، ج 2، ص 496، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله في کلّ مجلس»، حدیث 1.
 - 2- - الکافی، ج 2، ص 496، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله في کلّ مجلس»، حدیث 3.
 - 3- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: من أراد أن يكتال له بالمكيات الأوفى، فليقل في دبر كل صلاة: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)». (قرب الإسناد، ص 33، حدیث 107؛ مرآة العقول، ج 12، ص 121)

و از حضرت صادق - علیه السلام - مرسلأً منقول است که قرائت این آیات در وقت قیام از مجلس کفاره گناهان است (1).

کافی بإسنادِهِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ رَفَعَهُ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعِيسَى، عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى، أَذْكَرْنِي فِي نَفْسِكَ، أَذْكَرُكَ فِي نَفْسِي، وَأَذْكَرْنِي فِي مَلِيكَ أَذْكَرُكَ فِي مَلَاءٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَاءِ الْآدَمِيِّينَ، يَا عِيسَى، أَلَيْسَ لِي قَلْبُكَ وَأَكْثَرُ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ، وَأَعْلَمُ أَنَّ سُرُورِي أَنْ تُبْصِرَ بِصَ إِلَيَّ؛ وَكُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَلَا تَكُنْ مَيِّتًا» (2).

می گوید: «خدای عزّ وجلّ به عیسی فرمود: "ای عیسی، یاد کن مرا پیش خود تا یاد کنم تو را در نزد خودم؛ و یاد کن مرا در جمعیت تا یاد کنم تو را در جمعیتی بهتر از جمعیت آدمزادگان. ای عیسی، نرم کن از برای من دل خود را، و بسیار یاد من کن در خلوت ها؛ و بدان که خشنودی من آن است که تبصّبص کنی به سوی من. (تبصّبص حرکت دم سگ است از خوف یا طمع. و این کنایه از شدت التماس و مسکنت است) و زنده باش در این ذکر نه مرده". مقصود از «زندگی» در ذکر، توجه و حضور قلب است.

کافی بإسنادِهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ شَغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي، أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي» (3). حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: «خدای عزّ وجلّ می فرماید: "کسی که باز بماند به واسطه ذکر من از سؤال من، عطا می کنم او را افضل چیزی که عطا می کنم کسی را که سؤال کرده مرا".»

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ فَهْدٍ فِي عُدَّةِ الدَّاعِي، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: «... وَأَعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ [عِدَّةَ مَلِيكِكُمْ] وَأَرْكَأَهَا وَأَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؛ فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ: أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِنِي» (4).

ص: 327

1- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 238، حديث 63؛ وسائل الشيعة، ج 22، ص 405، «كتاب الإيلاء والكفارات»، «أبواب الكفارات»، باب 37، حديث 1.

2- الكافي، ج 2، ص 502، «كتاب الدعاء»، «باب ذكر الله في السر»، حديث 3.

3- الكافي، ج 2، ص 501، «كتاب الدعاء»، «باب الاشتغال بذكر الله»، حديث 1.

4- عُدَّة الداعي، ص 291، الباب الخامس، حديث 17.

«فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: "بدانید بهترین اعمال شما پیش خداوند و پاکیزه ترین آنها و رفیع ترین آنها در درجات شما و بهتر چیزی که طلوع کرده آفتاب بر او، ذکر خداوند سبحان است؛ زیرا که خبر داده خدای تعالی از خودش، پس فرمود: من همنشین کسی هستم که یاد کند مرا"» .

اخبار فضیلت ذکر و کیفیت آن و آداب و شرایط آن به قدری زیاد است که در حوصله احصای این اوراق درنیاید(1). وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا
وَأَخْرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا .

ص: 328

1- - ر.ك: وسائل الشيعة، ج 7، ص 149، «كتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»؛ بحار الأنوار، ج 83، ص 240، «باب الأدعية والأذكار عند الصباح والمساء»؛ وج 90، ص 150، «أبواب الأذكار» .

حدیث نوزدهم [غیبت]

الحدیث التاسع عشر: بِسْمِ نَبِيِّ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِي، رضوان الله تعالى عليه، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ».

قَالَ: «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ أَنْتَظَرَ الصَّلَاةَ عِبَادَةً مَا لَمْ يُحْدِثْ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا يُحْدِثُ. قَالَ: الْاِغْتِيَابُ»(1).

ترجمه: «سکونی گوید: فرمود حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله: "غیبت سریع تر است در دین مرد مسلمان از مرض «آکله» در جوفش. "گفت: و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است مادامی که احداث نکند. "گفته شد: "ای رسول خدا، چه چیز را احداث نکند؟" فرمود: "غیبت را".

شرح: «غیبت» مصدر «غاب»، و هم [اسم] مصدر «اغتیاب» است؛ چنانچه در لغت است. قال الجوهری: «اغْتَابَهُ اغْتِيَابًا، إِذَا وَقَعَ فِيهِ، وَالْاسْمُ الْغَيْبَةُ، وَهُوَ أَنْ يَتَكَلَّمَ خَلْفَ إِنْسَانٍ مَسْتُورٍ بِمَا يَعْمُهُ لَوْ سَمِعَهُ، فَإِنْ كَانَ صِدْقًا سُمِّيَ غَيْبَةً؛ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا

ص: 329

1- - الكافي، ج 2، ص 356، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الغيبة والبهت»، حدیث 1.

سُمِّيَ بُهْتَانًا» (1) انتهى .

محقق محدث ، مجلسی - علیه الرحمة - فرماید : «این معنی لغوی است» (2) . انتهى . ولی ظاهر چنین نماید که صاحب صحاح معنی اصطلاحی را بیان کرده نه معنی لغوی را ؛ زیرا که معنی لغوی «غاب» و «اغتاب» ، و سایر تصاریف آن ، این نیست ، بلکه معنای اعمی از آن است . و لغویین گاه معنی اصطلاحی یا شرعی را در کتب خود می نگارند .

و از صاحب قاموس منقول است که «غاب» را به معنی «عاب» گرفته (3) . و عن المصباح المنیر : «اغتَابَهُ إِذَا ذَكَرَهُ بِمَا يَكْرَهُهُ مِنَ الْعُيُوبِ ، وَهُوَ حَقٌّ» (4) .

به گمان نویسنده هیچ يك از مذکورات متن معنی لغوی نباشد ؛ بلکه در هر يك قیودی است که با معنی اصطلاحی اختلاط پیدا کرده . در هر صورت بحث در اطراف معنی لغوی چندان فایده ندارد ؛ عمده به دست آوردن موضوع شرعی است که متعلق تکلیف شده . و علی الظاهر در این مورد این موضوع قیود شرعیه دارد که خارج از فهم عرفی و معنی لغوی است . و پس از این در اطراف موضوع بیانی پیش می آید .

«وَالْأَكْلَةُ» ، كَفَّرَحَةَ ، دَاءٌ فِي الْعَضْوِ يَأْتِكُلُ مِنْهُ . كَمَا فِي الْقَامُوسِ وَغَيْرِهِ . وَقَدْ يُقْرَأُ بِمَدِّ الْهَمْزَةِ عَلَى وَزْنِ فَاعِلَةٍ ؛ أَيِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَأْكُلُ اللَّحْمَ . وَالْأَوَّلُ أَوْفَقٌ بِاللَّغَةِ . كَذَا قَالَ الْمَجْلِسِيُّ (5) .

«مجلسی فرموده : اكلة بر وزن فَرْحَةَ ، دردی است در عضو که از آن می خورد . چنانچه در قاموس و غیر آن مذکور است . و گاهی بر وزن «فاعلة» خوانده شده ؛ یعنی

ص: 330

1- - «اغتابه، اغتیباً». چون در غیبت افتد و در غیاب کسی بدی وی گوید که نام آن «غیبت» است . و غیبت آن است که در غیاب کسی سخنی گوید که اگر آن کس بشنود رنجیده گردد . چون آن سخن راست باشد، آن را غیبت گویند؛ و چون دروغ باشد آن را بهتان نامند» . (الصحاح، ج 1، ص 196)

2- - مرآة العقول، ج 10، ص 406 .

3- - القاموس المحيط، ج 1، ص 116، مادة «الغيب» .

4- - «صاحب مصباح المنیر گوید : گویند : «غیبت کرد او را» وقتی که او را به صفات ناپسند که او آنها را ناخوش دارد یاد کند و سخن گوینده راست باشد» . (المصباح المنیر، ص 458 (با کمی تفاوت) ؛ المكاسب، ضمن تراث الشيخ الأعظم، ج 1، ص 321، با کمی تفاوت)

5- - مرآة العقول، ج 10، ص 406 .

دردی که گوشت را می خورد . و اولی مناسب تر با لغت است» .

در هر حال ، مقصود آن است که همان طور که این مرض وقتی پیدا شد در عضو ، خصوصاً اعضای لطیفه مثل باطن . آن را به زودی می خورد و فانی می کند ، غیبت دین انسان را از آن سریع تر می خورد و فاسد و فانی می کند .

و «ما لَمْ يُحَدِّثْ» از باب افعال است . و ضمیر مستتر در آن راجع به «جالس» مستفاد از «جلوس» مذکور است . و «اغتیاب» منصوب است ، و مفعول فعل مقدر مفهوم از کلام سائل است . و در بعضی نسخ به جای «ما يُحَدِّثُ» «ما الحدث» است ؛ بنابراین ، «اغتیاب» مرفوع است بنا بر خبریت .

فصل: در تعریف غیبت است

بدان که فقها - رضوان الله عليهم اجمعین - از برای «غیبت» تعریف های بسیاری کردند که بیان آنها و مناقشه در طرد و عکس هر يك خارج از وظیفه این اوراق است مگر به طور اجمال (1).

شیخ محقق سعید شهید در کشف الریبه می فرماید : از برای آن دو تعریف است : اول : و آن مشهور بین فقهاست - «هُوَ ذِكْرُ الْإِنْسَانِ حَالَ غَيْبَتِهِ بِمَا يَكْرَهُ نَسَبَهُ إِلَيْهِ ، مِمَّا يُعَدُّ نَقْصَانًا فِي الْعُرْفِ بِقَصْدِ الْإِنْتِقَاصِ وَالذَّمِّ» . والثاني : «التَّنْبِيهُ عَلَى مَا يَكْرَهُ نَسَبَهُ إِلَيْهِ ..» (2) إلى آخره .

حاصل معنی آن است که «غیبت عبارت است از ذکر کردن انسان را در حال غایب بودنش به چیزی که خوش آیند نیست نسبت دادن آن را به سوی او ، از چیزهایی که پیش عرف مردم نقصان است ، به قصد انتقاص و مذمت او» .

و حاصل معنی دوم آن است که «آن عبارت است از آگاهی دادن بر چیزی که چنین باشد» .

ص: 331

1- - ر. ك: المكاسب المحرمة، امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 426، تعریف الغيبة .

2- . المصنفات الأربعة، كشف الریبه، ص 29.

و تعریف دوم اعم است از اول در صورتی که «ذکر» به معنی قول باشد؛ چنانچه متفاهم عرفی است؛ زیرا که «تنبیه» اعم است از قول و کتابت و حکایت، و غیر آن از سایر طرق تفهیم. و اگر «ذکر» اعم از قول باشد، چنانچه مطابق لغت است، مرجع هر دو تعریف به یک امر برگردد، و مفاد اخبار نیز دلالت بر این دو تعریف دارد. مثل ما فی مجالس الشیخ فی حدیث ابی الأسود، فی وصیة النبی - صلی الله علیه و آله - لأبی ذر - رضوان الله علیه - وفیه: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْغَيْبَةُ؟ قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يُذَكَّرُ بِهِ؟ قَالَ: «إِعْلَمَ أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ، فَقَدْ اغْتَبْتَهُ؛ وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ، فَقَدْ بَهْتَهُ» (1).

حضرت ابی ذر گوید: «گفتم: ای رسول خدا، چیست غیبت؟ فرمود: "ذکر تو است برادر خود را به چیزی که مکروه است." گفتم: "یا رسول الله، اگر باشد در او آنچه ذکر شده، غیبت است؟" فرمود: "اگر باشد غیبت است؛ و اگر نباشد تهمت است".»

و در نبوی مشهور وارد است: «هَلْ تَدْرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟» فقالوا: الله ورسوله أعلم. قال: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ...» (2) إلى آخره. و این برگشت کند به معنی اول، بنابر متفاهم عرفی معنی «ذکر»؛ یا معنی دوم، بنابر اعمیت «ذکر» از قول. و غایب بودن برادر را نفرمود، زیرا که از مفهوم غیبت معلوم بوده و محتاج به ذکر نبوده. و برادر نیز معلوم است که برادر ایمانی است نه نسبی. و ما یکره عبارت است از چیزهایی که نقصان عرفی است.

و «قصده انتقاص و مذمت» گرچه در حدیث شریف ابی ذر، و نبوی مشهور، مذکور نیست، ولیکن از فحوای کلام متفاهم می شود؛ بلکه صدر روایت ابی ذر دلالت بر آن [دارد] و مستغنی از ذکر بوده؛ زیرا که در صدر روایت است: «الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا».

قُلْتُ: وَلِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ]؟ قَالَ: «لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ

ص: 332

1- - الأمامي، طوسی، ص 537، مجلس 19 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 280، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 152، حدیث 9.

2- - «آیا می دانید غیبت چیست؟» گفتند: "خدا و رسولش بهتر می دانند." گفت: "یاد کردن تو است برادر خود را به چیزی که خوش ندارد". (المصنفات الأربعة، كشف الریبة، ص 29؛ مرآة العقول، ج 10، ص 408)

فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا...» ثُمَّ قَالَ: «وَأَكُلْ لَحْمَهُ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ» (1). از این دو جمله معلوم شود که با قصد انتقاص مقصود است؛ والا اگر تلفظاً و ترحمماً ذکری از غیر شود، معصیت او نیست تا محتاج به آمرزش شود، و اکل لحم او نیست.

و اعمیت غیبت از ذکر قولی نیز معلوم شود از روایت عایشه، قَالَتْ: دَخَلَتْ عَلَيْنَا امْرَأَةٌ؛ فَلَمَّا وَلَّتْ، أَوْمَأْتُ بِيَدِي أَنَّهَا قَصِيرَةٌ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اغْتَبَيْتَهَا» (2). عایشه گوید: «یک زنی پیش ما آمد؛ چون رو برگرداند، به دستم اشاره [کردم] که کوتاه قامت است. رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود که غیبت او را کردی».

بلکه عرف از نفس اخبار غیبت خصوصیت تلفظ را نمی فهمد، بلکه آن را از جهت افهام نوعی مورد حرمت می داند؛ یعنی، اختصاص تلفظ به «ذکر» از باب این است که غالباً غیبت با تلفظ واقع می شود؛ نه از جهت خصوصیت آن است.

باقی مانند یک مطلب: و آن این است که از اطلاق بسیاری از اخبار معلوم می شود که کشف سرّ مؤمنین حرام است (3)؛ یعنی، عیوبی که از مؤمنین مستور و مخفی است، چه خلقی یا خلقی یا عملی باشد، حرام است اظهار آن را و افشای آن را؛ چه شخص متصف راضی به آن باشد یا نه؛ و چه قصد انتقاص در کار باشد یا نباشد. ولی از ملاحظه مجموع اخبار استفاده می شود که قصد انتقاص دخیل در حرمت است؛ مگر آن که نفس عمل از اموری باشد که ذکر آن و اشاعه آن محرّم شرعی باشد، چون

ص: 333

1- - «غیبت از زنا بدتر است». "پرسیدم: ای پیامبر خدا، چرا این چنین است؟ فرمود: "زیرا کسی زنا می کند و سپس به درگاه خداوند توبه می کند و خداوند توبه او را می پذیرد، اما غیبت آمرزیده نمی شود مگر آن که کسی که غیبت او را کرده اند از گناه غیبت کننده بگذرد". سپس فرمود: "... و خوردن گوشت او (غیبت شونده) از محرّمات الهی است". (الأمالي، طوسی، ص 537، مجلس 19؛ وسائل

الشیعة، ج 12، ص 280، «کتاب الحجّ»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 152، حدیث 9)

2- - إحياء علوم الدين، ج 3، ص 222؛ المصنّفات الأربعة، كشف الريبية، ص 37؛ مرآة العقول، ج 10، ص 410.

3- - ر.ك: وسائل الشیعة، ج 12، ص 294، «کتاب الحجّ»، «باب تحريم إذاعة سرّ المؤمن».

معاصی خدا که صاحب معصیت نیز نمی تواند اظهار آن کند و از جمله اشاعه فاحشه است . و این مربوط به حرمت غیبت نیست . و بعید نیست اظهار مستورات مؤمنین در صورت عدم رضایت آنها نیز محرم باشد ، ولو قصد انتقاص در کار نباشد . در هر صورت بیش از این تفصیل در این باب خارج از مقصود ماست(1).

فصل: بزرگی گناه غیبت و تبعات آن

بدان که حرمت غیبت فی الجملة اجماعی ، بلکه از ضروریات فقه است . و از کبائر و موبقات است . و بحث در اطراف آن و مستثنیات آن از وظیفه این اوراق خارج است(2) . آنچه لازم است در این مقام ذکر آن ، تنبه دادن بر فساد این سیئه موبقه و تبعات آن است که بلکه ان شاء الله با تفکر در آن بدان مبتلا نشویم ؛ یا اگر خدای نخواستہ شدیم ، به زودی رجوع کنیم ، توبه کنیم و قلع ماده فساد آن را کرده نگذاریم با این آلودگی و ابتلائی به این کبیره ایمان گش از این عالم منتقل شویم ، که از برای این موبقه کبیره در عالم غیب و پس پرده ملکوت صورت مشوه زشتی است که علاوه بر بدی آن موجب رسوایی در ملا اعلی و محضر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین می شود . صورت ملکوتی آن همان است که خداوند تبارک و تعالی در کتاب کریمش اشاره به آن می فرماید و احادیث شریفه نیز صراحتاً و اشارتاً بیان آن را کرده اند . قال الله عز وجل : (وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ) (3) . فرمود : « غیبت نکند بعض شما بعضی را . آیا دوست دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را بخورد در صورتی که مردار است ؟ پس کراهت دارید او را البته » .

ما غافلیم از آن که اعمال ما عیناً با صورت های مناسبه با آنها در عالم دیگر به ما

ص: 334

1- ر.ك: المكاسب المحرمة، امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 450 .

2- ر.ك: المكاسب المحرمة، امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 413 و 463 .

3- الحجرات (49) : 12 .

رجوع می کند . نمی دانیم که این عمل صورتِ مرداژ خوردن است . صاحب این عمل همان طور که چون سگ های درنده اعراض مردم را دریده و گوشت آنها را خورده ، در جهنم نیز صورت ملکوتی این عمل به او رجوع می کند .

وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا رَجَمَ الرَّجُلَ فِي الرَّنَا، قَالَ رَجُلٌ لِصَاحِبِهِ: هَذَا أَقْعَصَ كَمَا يُقْعَصُ الْكَلْبُ. فَمَرَّ النَّبِيُّ مَعَهُمَا بِحَيْفَةٍ، فَقَالَ: «إِنْهَشَا مِنْهَا». فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نُنْهَشُ حَيْفَةً؟! فَقَالَ: «مَا أَصَبْتُمَا مِنْ أَخِيكُمَا أَنْتَنْ مِنْ هَذِهِ» (1).

«رسول خدا [صلی الله علیه و آله] به واسطه زنا مردی را سنگسار فرمود . یکی از حضار به رفیقش گفت : "این شخص در جایگاه خود کشته شد مثل سگ . " پس از آن پیغمبر [صلی الله علیه و آله] با آن دو نفر به مرداری عبور کردند . فرمود به آنها : "با دندان های خود از گوشت این مردار بکنید . " عرض کردند : یا رسول الله ، از گوشت مردار بخوریم؟! فرمود : "آنچه از برادران به شما رسید ، گذش بیش از این است!"» .

آری ، رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به قوت نور بصیرت و مشاهده می دید عمل آنها را که گذش از مردار بیشتر است و صورت آن فاضیح تر و فظیح تر است .

و در روایت دیگر است که غیبت کننده در روز قیامت گوشت خود را می خورد (2) . و در وسائل از مجالس صدوق طائفه - رضوان الله علیه - سند به حضرت امیر - علیه السلام - رساند در ضمن مواعظش به نوف البکالی : قَالَ قُلْتُ : زِدْنِي . قَالَ : «اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ ، فَإِنَّهَا إِدَامٌ كِلَابِ النَّارِ» . ثُمَّ قَالَ : «يَا نَوْفُ ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهٗ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ ..» (3) الْحَدِيثُ .

نوف گوید : «گفتم به مولی علیه السلام : "زیاده از این موعظه فرما مرا . " فرمود : "دوری کن از غیبت ، زیرا که آن نان خورش سگ های آتش است . " پس از آن فرمود : "ای نوف ، دروغ گوشت کسی که گمان کند زاینده حلال است و حال آن که گوشت های مردم

ص: 335

1- - المصنّفات الأربعة ، كشف الريبه ، ص 32 .

2- - الأمالي ، صدوق ، ص 465 ، مجلس 85 ، حدیث 20 ؛ المصنّفات الأربعة ، كشف الريبه ، ص 33 .

3- - الأمالي ، صدوق ، ص 174 ، مجلس 37 ، حدیث 9 ؛ وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 283 ، «كتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 152 ، حدیث 16 .

را می خورد به غیبت» .

و منافات میانه این روایات شریفه نیست ؛ همه اینها ممکن است واقع شود : هم گوشت مردار بخورد ، و هم از گوشت خود بخورد ، و هم به صورت سگ باشد و خوراکش مردار باشد ، و هم به صورت مردار باشد و خوراک سگ های جهنم باشد . آن جا صورّ تابع جهات فاعلیه است و يك موجود صور عدیده ممکن است داشته باشد . چنانچه در محل خود مقرر است(1) .

و عن عقاب الأعمال بإسناده عن رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - فِي حَدِيثٍ : «... وَمَنْ مَشَى فِي غَيْبَةِ أَخِيهِ وَكَشَفَ عَوْرَتِهِ ، كَانَتْ أَوَّلَ خُطْوَةٍ خَطَّهَا وَضَعَهَا فِي جَهَنَّمَ وَكَشَفَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ ...» (2) إلى آخره .

فرمود : «کسی که راه رفت در غیبت برادرش و کشف سرّ او ، اوّل قدمی که بردارد در جهنم گذارد ، و کشف کند خداوند سرّ او را در بین خلائق» . اینها حال روز قیامت و جهنم او که این طور خداوند تعالی او را مفتضح در بین خلائق و در محضر ملکوتیین فرماید .

و در وسائل سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که از حضرت رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - روایت فرموده ، تا می فرماید : «وَقَالَ : مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسَلِّماً ، بَطَلَ صَوْمُهُ وَنُقِضَ وُضُوؤُهُ وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفُوحُ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ أَتْنُ مِنْ الْجِيفَةِ ، يَتَأَذَى بِهِ أَهْلُ الْمَوْقِفِ . وَإِنْ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَتُوبَ ، مَاتَ مُسْتَحِلًّا لِمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (3) .

فرمود رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : «کسی که غیبت کند مرد مسلمی را ، باطل شود روزه او و شکسته شود وضوی او ؛ و بیاید روز قیامت در حالی که از دهن او بویی می آید که از بوی مردار گندش بیشتر است ؛ در آزار می آیند از آن اهل موقف . و اگر

ص: 336

1- - ر. ك: الحكمة المتعالية، ج 9، ص 220 و 225 و 210 .

2- - عقاب الأعمال، ص 340 . در عقاب الأعمال مطبوع آمده است : «من مشى في عيب أخيه ..» ؛ المصنّفات الأربعة ، كشف الريبة ، ص 33 .

3- - الأمالي ، صدوق ، ص 350 ، حديث 1 ؛ من لا يحضره الفقيه ، ج 4 ، ص 8 ، حديث 1 ؛ وسائل الشيعة ، ج 12 ، ص 282 ، «كتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 152 ، حديث 13 .

بمیرد قبل از توبه ، مرده است در صورتی که حلال شمرده چیزی را که خداوند حرام شمرده است» . این هم حال قبل از ورودش به جهنم که در نزد اهل «موقف» مفتضح و رسواست و در شمار کفار است ؛ زیرا که مستحلّ محرم الهی کافر است . و مُغتَاب در اثر او مثل اوست ، بنابر این حدیث شریف . و حال برزخ او نیز روایت از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گردیده :

عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «مَرَزْتُ لَيْدَةَ أُسْرِي بِي عَلَى قَوْمٍ يَخْمِسُونَ وُجُوهُهُمْ بِأُظْفِيرِهِمْ . فَقُلْتُ : يَا جَبْرَيْلَ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ : هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَغْتَابُونَ النَّاسَ وَيَقْعُونَ فِي أَعْرَاضِهِمْ» (1).

انس بن مالک [گوید] : «رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود : گذشتم در شب معراج به قومی که روی های خود را با چنگال خویش خراش می دادند . از جبرئیل پرسیدم : اینها کیان اند؟ گفت : "اینها کسانی هستند که غیبت مردم را می کردند و واقع می شدند در اعراض آنها" .

پس ، معلوم شد که شخص مُغتَاب در برزخ رسوا و مفتضح است ، و در موقعش پیش اهل آن خجل و شرمسار است ، و در جهنم نیز با رسوایی و بی آبرویی خواهد به سر برد ؛ بلکه بعض مراتب آن نیز اسباب رسوایی در این عالم شود . چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است :

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَدْمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ ، تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ ؛ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ ؛ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي بَيْتِهِ» (2) .

حضرت صادق - علیه السلام - از حضرت رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حدیث می کند که فرمود : «ای گروهی که به زبان اسلام آوردید و ایمان به قلب شما وارد نشده ؛

ص: 337

1- - المصنّفات الأربعة ، كشف الریبة ، ص 31 .

2- - الکافی ، ج 2 ، ص 354 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب من طلب عورات المؤمنین وعوراتهم» ، حدیث 2 .

مذمت نکنید مسلمانان را و جستجو نکنید قبایح مستوره آنها را؛ زیرا که کسی که عورات آنها را جستجو کند، خداوند جستجو کند عورات او را؛ و کسی را که خدا جستجوی عورت او کند، مفتضح کند او را و اگر چه در خانه اش باشد» .

خداوند - تبارک و تعالی - غیور است و هتک مستور مؤمنین و کشف عورات آنها هتک ناموس الهی است . اگر انسان بی حیایی را از حد گذراند و هتک حرمت الهیه نمود، خداوند غیور مستورات او را، که به لطف و ستّاریت خود ستر فرموده بود، مکشوف می فرماید و هتک مستور آن را می فرماید، و در بین مردم در این عالم و ملائکه و انبیا و اولیا - علیهم السلام - در آن عالم مفتضح می شود .

و در حدیث شریف کافی سند به حضرت باقر العلوم - علیه السلام - رساند: قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَأَنَا أَسْرَعُ [شَيْءٍ] إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي» (1).

فرمود باقر العلوم - علیه السلام - در معراج رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عرض کرد: «ای پروردگار چگونه است حال مؤمن پیش تو؟» فرمود: «ای محمد، کسی که اهانت کند برای من دوستی را، پس به تحقیق ظاهر شده است به محاربه با من؛ و من سریع تر هستم به سوی یاری کردن دوستان خودم از هر چه» . و احادیث در این ردیف بسیار است .

و شیخ صدوق سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود در ضمن حدیثی: «وَمَنْ اغْتَابَهُ بِمَا فِيهِ، فَهُوَ خَارِجٌ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ» (2) . یعنی «کسی که غیبت کند او را (کسی را که اهل ستر و عدالت است در ظاهر، گرچه مذنب باشد پیش خودش) خارج شود از ولایت خدای تعالی و در ولایت شیطان وارد شود» . معلوم است کسی که از ولایت حق خارج شود و در ولایت شیطان داخل شود، از

ص: 338

-
- 1- - الکافی، ج 2، ص 352، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب من أذى المسلمين واحتقرهم»، حدیث 8 .
 - 2- - الأمالی، صدوق، ص 91، مجلس 22، حدیث 3؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 285، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 152، حدیث 20 (با کمی تفاوت) .

اهل نجات و ایمان نخواهد بود . چنانچه در حدیث سابق اسحاق بن عمار نیز گذشت که اسلام مغتاب لسانی است و ایمان در قلبش وارد نشده . معلوم است کسی که مؤمن به خدا باشد و مصدق به روز جزا و معتقد به رسیدن به صور اعمال و حقایق سیئات ، چنین موبقه کبیره را ، که در عوالم غیب و شهادت و در نشئه دنیا و برزخ و عقبا او را رسوا و مفتضح می کند و او را به جهنم به شرّ بلیات مبتلا می کند و از ولایت حق خارج

می کند و به ولایت شیطان داخل می کند ، مرتکب نشود . اگر ما اقدام بدین امر بزرگ کردیم ، باید بفهمیم که سرچشمه خرابی دارد و حقیقت ایمان در قلب ما وارد نشده .

اگر ایمان وارد قلب شود ، کارها اصلاح می شود : آثار آن سرایت می کند به تمام ظاهر و باطن و سرّ و علن . پس ، باید معالجه باطن را بکنیم و مرض قلب را علاج نماییم .

و از احادیث ظاهر شود که همان طور که سستی ایمان و عدم خلوص آن موجب مفسد اخلاقی و اعمالی شود ، این مفسد نیز موجب نقصان ایمان ، بلکه زائل شدن آن ، می شود . و این مطابق با نوعی از برهان است ؛ چنانچه در محل خود مقرر است (1) .

و بدان که این معصیت از جهت دیگر هم از معاصی شدیدتر و تبعاتش بیشتر است . و آن این است که علاوه بر آن که جنبه حق الله دارد ، جنبه حق الناس هم دارد ، و خداوند نمی آمرزد مغتاب را تا صاحبش از او راضی شود ؛ چنانچه در حدیث شریف با چندین طریق به همین مضمون وارد شده :

عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَالْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي دَرٍّ ، عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي وَصِيَّةٍ لَهُ قَالَ : « يَا أَبَا دَرٍّ ، إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ ! فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّنَا » . قُلْتُ : وَلِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ ، وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا » (2) .

«رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در ضمن وصیت هایش به جناب ابی ذرّ - رضی

ص: 339

1- - ر.ك: الحكمة المتعالية، ج 9، ص 4 - 53؛ شرح المنظومة، ج 5، ص 338 - 339 .

2- - الأمالي، طوسی، ص 537، مجلس 19، حدیث 1 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 280، «کتاب الحجّ»، «أبواب العشرة»، باب 152، حدیث 9 .

اللّه عنه - می فرماید: "بترس از غیبت، زیرا که آن از زنا شدیدتر است." عرض کرد [م]: "برای چه یا رسول الله؟" فرمود: "برای آن که زانی اگر توبه کرد خداوند می آمرزد او را، ولی غیبت آمرزیده نشود تا آن که صاحبش بیامرزد".

و در علل و خصال و مجمع البیان و کتاب اخوان به همین مضمون، یا قریب به این، حدیث نموده اند (1).

و اگر خدای نخواستہ انسان با حقوق مردم از دنیا برود، کارش بسیار مشکل شود. در حقوق الهی سر و کار با کریم و رحیم می باشد که در ساحت مقدسش بغض و کینه، عداوت و تشفی راه ندارد؛ ولی اگر سر و کار با بندگان شد، ممکن است گرفتار کسی شود که دارای این گونه اخلاق باشد و از انسان بدین زودی ها نگذرد یا هیچ وقت از او راضی نشود.

پس، بر انسان لازم است که مواظب حال خودش خیلی باشد، و این ملاحظات را بنماید که مطلب بسیار خطرناک است و امر بسیار مشکل است.

و احادیث در تشدید امر غیبت بیش از این است که در حوصله این اوراق بگنجد. و ما به ذکر مختصری از آن قناعت می کنیم.

مِثْلُ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ خَطَبَ يَوْمًا، فَذَكَرَ الرَّبَّاءَ وَعَظَّمَّ شَأْنَهُ فَقَالَ: «إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصَيِّبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبَّاءِ أَعْظَمُ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ رَنْبَةً. وَإِنَّ أُمَّي الرَّبَّاءِ عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ» (2).

جناب رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در ضمن خطبه ای چنانچه در این حدیث است، ذکر «ربا» را کردند و او را بزرگ شمردند و فرمود [ند] «يك درهم از آن از سی و شش زنا بزرگ تر است؛ و از ربا بالاتر آبروی مسلمان است».

وَرُوِيَ عَنْهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ قَالَ: «مَا النَّارُ فِي الْيَبَسِ بِأَسْرَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فِي

ص: 340

1- - علل الشرائع، ص 557؛ الخصال، ص 62، حدیث 90؛ مجمع البیان، ج 9، ص 205؛ مصادقه الإخوان، ص 48، حدیث 1

2- - تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه ورام)، ص 124 (با کمی تفاوت)؛ المكاسب، ضمن تراث الشيخ الأعظم، ج 1، ص 316

حَسَنَاتِ الْعَبْدِ»(1). «آتش سریع تر در سوزاندن و فانی کردن چیز خشک نیست از غیبت در افنای حسنات بنده» .

وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَيْ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ ، فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فِيهِ . فَيَقُولُ : إِلَهِي ، لَيْسَ هَذَا كِتَابِي لَا أَرَى فِيهِ حَسَنَاتِي . فَيَقَالُ لَهُ : إِنَّ رَبَّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسَى ، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاِغْتِيَابِ النَّاسِ . ثُمَّ ، يُؤْتَى بِآخَرَ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ ، فَيَرَى فِيهِ طَاعَاتٍ كَثِيرَةً . فَيَقُولُ : إِلَهِي ، مَا هَذَا كِتَابِي ، فَأُتِيَ مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ . فَيَقَالُ لَهُ : إِنَّ فُلَانًا اغْتَابَكَ فَدَفَعَ حَسَنَاتُهُ إِلَيْكَ ..»(2) إلى آخره .

«از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - حدیث شده که آورده شود روز قیامت يك نفری در پیشگاه حق ، نگاه داشته شود و کتابش به او داده شود . پس حسنات خود را در آن ببیند . گوید : "خداوندا ، این کتاب من نیست! نمی بینم در این حسنات خود را . " به او گفته شود : "همانا پروردگار تو گمراه نیست و نسیان نکند ؛ از بین رفت عمل تو به واسطه غیبت کردن از مردم . " پس از آن ، دیگری آورده شود و داده شود به او کتابش . پس در آن طاعت های بسیاری ببیند . بگوید : "بارالها ، این کتاب من نیست ، زیرا که من این طاعات را نکردم!" گفته شود به او "فلانی غیبت تو کرده ، پس داده شد حسنات او به تو" .

وَعَنِ النَّبِيِّ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «أَذْنَى الْكُفْرِ أَنْ يَسْمَعَ الرَّجُلُ مِنْ أَخِيهِ كَلِمَةً فَيَحْفَظُهَا عَلَيْهِ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهَا بِهَا ، أَوْلَيْكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ»(3)

از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - منقول است که «اول مرتبه کفر آن است که شخص بشنود از برادر خود کلمه [ای] را و حفظ کند آن را و بخواهد مفتضح کند او را به واسطه آن کلمه . برای چنین اشخاص نصیب و بهره ای نیست» .

ص: 341

1- - إحياء علوم الدين ، ج 3 ، ص 217 ؛ المصنّفات الأربعة ، كشف الريبه ، ص 45 .

2- - جامع الأخبار ، ص 412 ، حديث 10 (با کمی تفاوت) ؛ المكاسب ، ضمن تراث الشيخ الأعظم ، ج 1 ، ص 317 .

3- - المصنّفات الأربعة ، كشف الريبه ، ص 91 (با کمی تفاوت) ؛ المكاسب ، ضمن تراث الشيخ الأعظم ، ج 1 ، ص 318 .

این مختصّ از اخبار این باب؛ در صورتی که عناوین دیگر نیز به غیبت منطبق می شود و گناهان و مفسدات آنها شامل حال مغتاب می باشد ، از قبیل اهانت مؤمن و اذلال و احتقار و استخفاف آن ، و تعبیر و احصاء عثرات و طعن بر او ، که هر يك برای هلاکت انسان سببی است مستقل . و اخبار وارده در مذمت هر يك از آنها کمرشکن است . و ما از ذکر آنها چشم پوشیدیم برای اختصار .

فصل: در بیان ضررهای اجتماعی غیبت

چنانچه این معصیت کبیره و این موبقه عظیمه از مفسدات ایمان و اخلاق و ظاهر و باطن است و در دنیا و آخرت انسان را منجر به رسوایی و بی آبرویی می کند ، چنانچه شمه ای از آن را در فصل گذشته شنیدی ، همین طور این رذیله مفسد اجتماعی و نوعی نیز دارد ؛ و از این جهت از بسیاری از معاصی قبح و فسادش افزون می باشد .

یکی از مقاصد بزرگ شرایع و انبیاء عظام - سلام الله عليهم - که علاوه بر آن که خود مقصود مستقل است ، وسیله پیشرفت مقاصد بزرگ و دخیل تام در تشکیل مدینه فاضله می باشد ، توحید کلمه و توحید عقیده است ، و اجتماع در مهام امور و جلوگیری از تعدیات ظالمانه ارباب تعدی است ، که مستلزم فساد بنی الانسان و خراب مدینه فاضله است . و این مقصد بزرگ ، که مصلح اجتماعی و فردی است ، انجام نگیرد مگر در سایه وحدت نفوس و اتحاد همم و الفت و اخوت و صداقت قلبی و صفای باطنی و ظاهری ؛ و افراد جامعه به طوری شوند که نوع بنی آدم تشکیل يك شخص دهند ، و جمعیت به منزله يك شخص باشد و افراد به منزله اعضا و اجزای آن باشد ؛ و تمام کوشش ها و سعی ها حول يك مقصد بزرگ الهی و يك مهم عظیم عقلی ، که صلاح جمعیت و فرد است ، چرخ زند . و اگر چنین مودت و اخوتی در بین يك نوع یا يك طایفه پیدا شد ، غلبه کنند بر تمام طوایف و مللی که بر این طریقه نباشند . چنانچه از مراجعه به تواریخ ، خصوصاً تاریخ جنگ های اسلام و فتوحات عظیمه آن ، مطلب خوب روشن

می شود، که در اوایل طلوع این قانون الهی، چون شمه ای از این اتحاد و وحدت در بین مسلمین بوده و مساعی آنها مشفوع به تخلیص نیت نوعاً بوده، در مدت کمی چه فتوحات بزرگی کردند، و در اندک زمانی به سلطنت های بزرگ آن زمان، که عمده آن ایران و روم بوده، غلبه کردند و با عده کم بر لشکرهای گران و جمعیت های بی پایان غالب شدند.

و پیغمبر اسلام عقد اخوت بین مسلمین در صدر اول اجرا فرمود و به نصّ (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (1). اخوت بین تمام مؤمنین برقرار شد.

و در کافی شریف است: عَنِ الْعَقْرُقُونِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «اتَّقُوا اللَّهَ - وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ؛ تَزَاوَرُوا وَتَلَاقُوا وَتَذَاكُرُوا أَمْرًا وَأَحْيَا» (2).

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الاجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ وَالتَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ وَالْمُؤَاسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَتَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ .. (3)) الْآيَةَ.

وَعنه عَلَيْهِ السَّلَام: «تَوَاصَلُوا وَتَبَاوَرُوا وَتَرَاحَمُوا وَكُونُوا إِخْوَةً أَبْرَارًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (4).

ص: 343

1- - الحجرات (49): 10.

2- - «عقروقوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به یارانش می فرمود: "تقوا بورزید و با یکدیگر همچون برادرانی خوشرفتار باشید؛ در راه خدا یاور یکدیگر باشید و به یکدیگر بیونید و با هم دوستی نمایید. به دیدار یکدیگر بروید و در امر ما بحث کنید و آن را زنده نگه دارید". (الکافی، ج 2، ص 175، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث 1)

3- - و از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: "شایسته است که مسلمانان در پیوستن به یکدیگر و یاری کردن و محبت و مواسات با نیازمندان و مهربانی نسبت به هم بکوشند تا همچنان باشند که خداوند عزّ و جلّ از آنان خبر داده به قول خویش که «مؤمنان با یکدیگر مهربان اند»". (الکافی، ج 2، ص 175، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث 4)

4- - امام صادق علیه السلام فرمودند: «با یکدیگر پیوند داشته باشید و خوش رفتاری و مهربانی نمایید و برادرانی نیکوکار باشید، همان گونه که خدای عزّ و جلّ فرمانتان داده است». (الکافی، ج 2، ص 175، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث 2 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 216، «کتاب الحجّ»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 124، حدیث 3)

مسلمین مأمورند به دوستی و مواصَلت و نیکویی به یکدیگر و مودّت و اخوّت . و معلوم است آنچه موجب ازدیاد این معانی شود ، محبوب و مرغوب است ؛ و آنچه این عقد مواصَلت و اخوّت را بگسلد و تفرقه در بین جمعیت اندازد ، مبعوض صاحب شرع و مخالف مقاصد بزرگ اوست . و پر واضح است که این کبیره موبقه اگر رایج شود در بین جمعیتی ، موجب کینه و حسد و بغض و عداوت شده و ریشه فساد در جمعیت بدواند ؛ درخت نفاق و دورویی در آنها ایجاد کند و برومند نماید ، و وحدت و اتحاد جامعه را گسسته کند ، و پایه دیانت را سست کند . و از این جهت بر فساد و قبیح آن افزوده گردد .

پس بر هر مسلم غیور دینداری لازم است برای [حفظ] شخص خود از فساد و نوع اهل دین از نفاق و نگهداری حوزه مسلمین و نگهبانی وحدت و جمعیت و احکام عقد اخوّت ، خود را از این رذیله [حفظ] کند و آنها را نهی از این عمل قبیح نماید ؛ و اگر خدای نخواست تا کنون دارای این عمل زشت [بوده] ، از آن توبه کند ، و در صورت امکان و عدم فساد ، از صاحبش استرضاء و استحلال نماید ، و الاً برای او استغفار کرده ، و ترک

این خطیئه را نموده ، و ریشه صداقت و وحدت و اتحاد را در قلب خود کشت کرده ، تا از اعضای صالحه جامعه به شمار آید و یکی از اجزای دخیله در چرخ اسلام باشد . وَاللّٰهُ الْهَادِيْ اِلٰى سَبِيْلِ الرَّشَادِ .

فصل: در بیان علاج این موبقه است

بدان که علاج این خطیئه عظیمه چون خطیئات دیگر به علم نافع و عمل توان نمود .

اما علم ، پس چنین است که انسان تفکر کند در فایده مرتبه بر این عمل و آن را مقایسه کند با نتایج سوء و ثمرات زشتی که بر آن مترتب است ، و آن را در میزان عقل

گذاشته از آن استفتا نماید . البته انسان با خود دشمنی ندارد ؛ تمام معاصی از روی جهالت و نادانی و غفلت از مبادی آن و نتایج آن از انسان صادر می شود . اما فایده خیالی مترتب بر آن ، آن است که انسان به قدر چند دقیقه قضای شهوت نفسانی خود را در ذکر مساوی مردم و کشف عورات آنها کرده ، و با بذله گویی و هرزه سرایی ، که ملایم با طبیعت حیوانی یا شیطانی است ، صرف وقت نموده مجلس آرایبی نموده و تشفی قلبی از محسودان نموده است .

اما آثار زشت آن ، شمه ای از آن را در فصل های سابق شنیدی . اکنون شمه ای از آن را گوش کن و عبرت گیر و در میزان مقایسه گذار . البته این تفکر و موازنه نتایج حسنه دارد .

اما آثار آن در این عالم ، آن است که انسان از چشم مردم می افتد و اطمینان آنها از او سلب می شود . طباع مردم بالفطره مجبول به حب کمال و نیکویی و خوبی و متنفر از نقص و پستی و زشتی است ؛ و بالجمله ، فرق می گذارند بین اشخاصی که احتراز از هتك مستور و از کشف أعراض و سرایر مردم کنند ، و غیر آنها . حتی خود مغتاب نیز شخص محترز از این امور را از خود ممتاز داند ، فطرتاً و عقلاً . اگر کار را از حد گذراند

و پرده ناموس أعراض مردم را درید ، خداوند او را در همین عالم رسوا می کند . چنانچه در روایت اسحاق بن عمّار ، که سبق ذکر یافت (1) ، مذکور است . و باید انسان بترسد از آن رسوایی که به دست حق تعالی واقع شود که جبران پذیر نخواهد بود . پناه می برم به خداوند از غضب حلیم . بلکه ممکن است هتك حرمت مؤمنین و کشف عورات آنها انسان را منتهی به سوء عاقبت کند ؛ زیرا که اگر این عمل در انسان ملکه شد ، تأثیراتی در نفس دارد که یکی از آنها این است که تولید بغض و عداوت می کند نسبت به صاحبش ؛ و کم کم زیاد می شود . و ممکن است این بغض و عداوت باعث شود که در وقت مردن که کشف بعض حقایق بر انسان شود و معاینه بعض عوالم را کرد و پرده ملکوت برداشته شد ، انسان به واسطه رؤیت مقامات آنها و اکرام و اعظام حق تعالی از

ص: 345

آنها به حق تعالی بغض پیدا کند: انسان بالجمله دشمنِ دوستِ دشمن است، و مَبغُضِ مَحَبِّ مَبغُوض است؛ پس، با دشمنی حق و ملائکه او، از این عالم منتقل شده به خذلان ابدی و شقاوت دائمی رسد.

عزیزم، با بندگان خدا، که مورد رحمت و نعمت او هستند و مخلّع به خلعت اسلام و ایمان اند، دوستی پیدا کن و محبت قلبی داشته باش. مبادا به محبوب حق دشمنی داشته باشی که حق تعالی دشمنِ دشمنِ محبوب خود است، و تو را از ساحت رحمت خود طرد می کند. و بندگان خاص خدا در بین بندگان مخفی هستند، و معلوم نیست این دشمنی تو و هتک ستر و کشف عورت این مؤمن برگشت به هتک ستر خدا نکند. مؤمنین اولیاء حق اند. دوستی با آنها دوستی با حق است؛ و دشمنی آنها دشمنی با حق است. بترس از غضب حق و برحذر باش از خصومت شفعاء روز جزا- «وَيْلٌ لِّمَنْ شَفَعَاؤُهُ خُصِمَاؤُهُ» (1).

قدری تفکر کن در این نتایج دنیوی و اخروی این معصیت؛ و قدری تأمل کن در آن صورت های موحشه مدهشه که در قبر و برزخ و قیامت به آن مبتلا می شوی؛ و مراجعه کن به کتب معتبره اصحاب - رضوان الله علیهم - و اخبار مأثوره از ائمه اطهار - سلام الله علیهم - که حقیقتاً کمرشکن است؛ پس، موازنه و مقایسه کن بین يك ربع ساعت هرزه گویی و بذله سرایی و قضای شهوت خیالی، و هزاران هزار سال گرفتاری، در صورتی که اهل نجات باشی و با ایمان از این عالم بروی؛ و الا مقایسه کن آن را با خلود در جهنم و عذاب الیم همیشگی نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ.

علاوه بر این، تو اگر دشمنی نیز داری با شخصی که از او غیبت می کنی، مقتضای دشمنی نیز آن است که از او غیبت [نکنی] اگر ایمان به احادیث داری؛ زیرا که در حدیث وارد است که حسنات غیبت کن منتقل می شود به نامه عمل کسی که از او غیبت کرده، و سیئات این به نامه آن منتقل می شود (2). پس خواستی دشمنی با او کنی، با خود دشمنی

ص: 346

1- «وای به حال کسی که شفاعت کنندگان او دشمنان او باشند». (مصرع اول بیته است که سبط ابن الجوزی در رثای سیدالشهداء علیه السلام سروده است. ر. ک: البداية والنهاية، ابن کثیر، ج 13، ص 195، وقایع سال 654 هجری)

2- ر. ک: صفحه 341.

کردی . پس بدان با خداوند نمی توانی ستیزه کنی . خداوند قادر است با همین غیبت تو آن شخص را در نظر مردم عزیز و محترم کند ؛ و تو را به واسطه همین در نظر آنها خوار و ناچیز کند ؛ و در محضر کروبیین نیز همین معامله را کند : نامه اعمال تو را از سیئات پر کند ، پس تو را مفتضح کند ؛ و نامه اعمال او را از حسنات پر کند ، و او را معزز و محترم کند . پس ، بفهم که با چه قادر جباری در ستیزه هستی ، و از دشمنی او بترس .

و اما عملی ، به این است که تا چندی با هر زحمت شده کفّ نفس از این معصیت کرده ، مهار زبان خود را در دست گرفته کاملاً از خود مراقبت کنی ؛ و با خود قرارداد کنی که چندی مرتکب این خطیئه نشوی ، و از خود مراقبت و محافظت کنی و حساب خود را بکشی ؛ امید است ان شاء الله پس از مدت کمی اصلاح شده قلع ماده آن بشود . و کم کم کار بر تو آسان می شود ؛ پس از چندی احساس می کنی که طبعاً از آن منزجر و متنفری ؛ پس راحتی نفس و التذاذ آن در ترك این می شود .

فصل: در بیان آن که ترك غیبت در موارد جایز اولی است

بدان که علما و فقها - رضوان الله علیهم - مواردی را از حرمت غیبت استثنا فرمودند که در کلمات بعضی بالغ بر ده موضوع می شود . و ما در صدد شمردن آنها نیستیم ، زیرا که این اوراق موضوع برای بحث فقهی نیست . آنچه لازم است در این مورد ذکر کنیم این است که انسان باید در همه موارد از مکاید نفس ایمن نباشد و با کمال دقت و احتیاط تامّ مشی کند ؛ و در صدد عذر تراشی نباشد که یکی از موارد استثنا را به دست آورده به عیبجویی و بذله گویی سرگرم شود .

مکاید نفس بسیار دقیق است . ممکن است انسان را از راه شرع مموّه [نموده] گول زند و وارد در مهالك کند . مثلاً غیبت متجاهر به فسق گرچه جایز است . بلکه در بعض موارد که موجب ردع او شود واجب است و از مراتب نهی از منکر به شمار می آید ، ولی

انسان باید ملاحظه کند که داعی نفسانی او در این غیبت آیا همین داعی شرعی الهی است، یا داعی شیطانی و محرک نفسانی در آن مدخلیت دارد. اگر داعی الهی دارد، از عبادات به شمار می آید؛ بلکه غیبت با قصد اصلاح متجاهر و عاصی از اوضاع مصادیق احسان و انعام به اوست، گرچه خودش نفهمد. ولی اگر مشوب به فساد و هواهای نفسانی است، در صدد تخلیص نیت برآید و از اعراض مردم بدون قصد صحیح اعراض کند بلکه عادت دادن نفس را به غیبت در مورد جایز نیز مضر به حال آن است؛ زیرا که نفس مایل به شرور و قبایح است، ممکن است به واسطه احتراز ننمودن از آن در موارد جایز، کم کم وارد شود به مرحله دیگر که آن موارد محرّمه است. چنانچه ورود در شبهات با آن که جایز است ولی نیکو نیست؛ چون آنها حمای محرّمات است و ممکن است انسان به واسطه ورود در آنها در محرّمات نیز وارد شود. انسان باید حتی الامکان نفس را پرهیز از این امور دهد و از چیزهایی که احتمال سرکشی نفس در آنها می رود احتراز کند.

بلی، در مواردی که غیبت واجب می شود، مثل مورد سابق و بعضی موارد دیگر که علما ذکر فرموده اند، البته باید اقدام نمود، ولی نیت را از هوای نفس و متابعت شیطان باید تخلیص نمود. ولی در موارد جواز ترك آن اولی و احسن است. هر امر جایزی را انسان نباید مرتکب شود؛ و خصوصاً این طور از امور که مکاید نفس و شیطان در آن خیلی کارگر است.

در روایت است که حضرت عیسی - سلام الله علیه - با حواریین به مردار سگی گذشتند. حواریین گفتند: چقدر بوی این مردار بد است! حضرت عیسی - علیه السلام - فرمود: چقدر دندان های او سفید است! (1) البته مریبی نوع بشر باید صاحب چنین نفس تزکیه شده ای باشد. راضی نشد از مصنوع حق تعالی ذکر سوء شود. آنها نقص او را دیدند، آن حضرت کمال آن را گوشزد آنها کرد.

ص: 348

1 - - وَرَوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ وَالْحَوَارِيُّونَ عَلَى جَيْفَةٍ، فَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ: مَا أَتَنَّنَ رِيحَ هَذَا الْكَلْبِ. فَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا أَشَدَّ بِيَاضِ أَسْنَانِهِ». (إحياء علوم الدين، ج 3، ص 210؛ المصنّفات الأربعة، كشف الريبة، ص 34)

شنیدم در حدیث است از حضرت عیسی - علیه السلام - که فرموده: مثل مگس که بر قاذورات می نشیند نباشید که به موارد عیوب مردم متوجه باشید (1).

و از حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت شده، قال: «طوبی لِمَنْ سَعَلَ عَيْبَهُ عَنْ عِيُوبِ النَّاسِ» (2). انسان خوب است که همان طور که تفحص از عیوب مردم می کند، قدری از عیوب خود تفحص کند. چقدر زشت است که انسان دارای هزاران معایب از خود غفلت کند و به معایب دیگران پردازد و آن را سربار معایب خود کند. اگر انسان قدری در حالات و اخلاق و اعمال خود سیر کند و به اصلاح آنها پردازد، کارهایش اصلاح می شود. و اگر خود را خالی از عیب بداند، از کمال جهل و نادانی او است. و هیچ عیبی بالاتر از آن [نیست] که انسان عیب خود را نفهمد و از آن غافل باشد و با آن که مجموعه عیوب است به عیوب دیگران پردازد.

فصل: در بیان آن که استماع غیبت حرام است

چنانچه غیبت حرام است، گوش کردن به آن نیز رفیق آن است در حرمت. بلکه از بعض روایات ظاهر شود که مستمع مثل مغتاب است در همه عیوب حتی وجوب استحلال و کبیره بودن آن. مثل النبوی، صلی الله علیه و آله: «الْمُسْتَمِعُ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ» (3). وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «السَّمَاعُ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ» (4). «گوش کننده به غیبت نیز غیبت گن

ص: 349

1- - چنین حدیثی از حضرت عیسی علیه السلام نیافتیم اما قریب به آن از امیر المؤمنین علی علیه السلام منقول شده است. «الأشرار يتبعون مساوي الناس ويتركون محاسنهم كما يتبع الذباب المواضع الفاسدة». (ر. ك: شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 20، ص 269، الحكم المنسوبة 113؛ تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج 2، ص 473)

2- - «خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیب های دیگران باز دارد». (تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه ورام)، ص 128؛ المصنّفات الأربعة، كشف الريبة، ص 45)

3- - إحياء علوم الدين، ج 3، ص 214؛ تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه ورام)، ص 127؛ المصنّفات الأربعة، كشف الريبة، ص 39.

4- - المصنّفات الأربعة، كشف الريبة، ص 39 (با کمی تفاوت).

است». و مقصود از «سامع» نیز مستمع است .

بلکه از روایات بسیاری ظاهر می شود که ردّ غیبت واجب است :

عَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ مَنَاهِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَالْإِسْمَاعِ إِلَيْهَا» . إِلَى أَنْ قَالَ : «أَلَا ، وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلَى أَخِيهِ فِي غَيْبَةٍ سَمِعَهَا فِيهِ فِي مَجْلِسٍ فَرَدَّهَا عَنْهُ ، رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . فَإِنْ هُوَ [لَمْ يَرُدَّهَا وَهُوَ] قَادِرٌ عَلَى رَدِّهَا ، كَانَ عَلَيْهِ كَوْرٌ مَنِ اغْتَابَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً» (1) .

«پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - از غیبت و گوش کردن آن نهی فرمود . و بعد از آن فرمود : "آگاه باش که کسی که بر برادر خود منت گذارد و غیبتی را که درباره او شنید در مجلسی ردّ نماید از او ، خدای تعالی از او ردّ فرماید هزار باب از شرّ در دنیا و آخرت . و اگر ردّ نکند آن را با آن که قادر بر ردّ آن باشد ، می باشد بر او مثل گناه کسی که غیبت کرده است او را هفتاد بار" .

وَعَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ لِعَلِيِّ ، عَلَيْهِمَا السَّلَام : «يَا عَلِيُّ ، مَنْ اغْتَابَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمِ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (2) .

«فرمود رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در ضمن وصیت هایش به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام : "ای علی ، کسی که پیش او غیبت شود برادر مسلمانش و قادر باشد بر یاری او و یاری نکند او را ، رسوا کند او را خداوند در دنیا و آخرت" .

وَعَنْ عِقَابِ الْأَعْمَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «مَنْ رَدَّ عَنْ أَخِيهِ غَيْبَةً سَمِعَهَا فِي مَجْلِسٍ ، رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِنْ لَمْ يَرُدَّ عَنْهُ وَأَعْجَبَهُ ، كَانَ

ص: 350

1- - من لا يحضره الفقيه ، ج 4 ، ص 8 ، «باب ذكر جمل من مناهي النبي صلى الله عليه وآله وسلم» ؛ وسائل الشيعة ، ج 12 ، ص 282 ، «كتاب الحجج» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 152 ، حديث 13 .

2- - من لا يحضره الفقيه ، ج 4 ، ص 269 ، حديث 1 ؛ وسائل الشيعة ، ج 12 ، ص 291 ، «كتاب الحجج» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 156 ، حديث 1 .

عَلَيْهِ كَوَزْرٍ مِّنْ اِغْتَابٍ» (1).

علامه علمای متأخرین ، محقق جلیل و جامع فضیلت علم و عمل ، شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - می فرماید :

«ظاهر این است که این ردّ غیر از نهی از غیبت است . و مراد به آن یاری کردن از غایب است به آن چیزی که مناسب غیبت است : پس اگر عیب دنیوی باشد ، به این طور یاری کند او را که عیب آن است که خدای تعالی عیب شمرده ، مثل معاصی که بالاتر آن همین غیبت تو است از برادرت به چیزی که خدای تعالی عیب نکرده او را . و اگر عیب دینی باشد ، توجیه کند او را به چیزی که از معصیت خارج شود . و اگر قابل توجیه نیست ، یاری کند از او به این که مؤمن گاهی مبتلا می شود به معصیت ، پس سزاوار چنین است که استغفار شود برای او ، نه تعبیر شود از او ؛ و شاید تعبیر تو او را بزرگ تر باشد پیش خدای تعالی از معصیت او» (2) . انتهی کلامه و رفع مقامه .

و گاه می شود که مستمع علاوه بر آن که ردّ غیبت که واجب است نمی کند ، مغتاب را به غیبت وادار می کند ، یا به شرکت با او و هم نفس شدن و عَجَب های بی موقع پی در پی گفتن ؛ یا اگر از اهل صلاح به شمار آید ، به واسطه ذکر یا استغفاری یا چیزهای دیگری که وسایل شیطانی است ، مغتاب را به غیبت وادار کند . و تواند بود که حدیث شریف که وزر او را هفتاد مرتبه مثل وزر مغتاب قرار داده بود ، اشاره به چنین اشخاصی باشد . نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ .

تتمیم: کلام شهید ثانی رحمه الله

شیخ بزرگوار و محقق عالی مقدار ، شهید سعید - رضوان الله علیه - را کلامی است که ما تتمیم می کنیم این مقام را به ترجمه آن کلام شریف . فرماید :

ص: 351

1- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، ص 335 ، «باب یجمع عقوبات الأعمال» ؛ وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 292 ، «کتاب الحج» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 156 ، حدیث 5 .

2- - المكاسب ، ضمن تراث الشيخ الأعظم ، ج 1 ، ص 362 .

«از پلیدترین انواع غیبت، غیبتی است که بعضی اشخاص که در صورت اهل علم و فهم هستند و اهل ریا هستند، می کنند. زیرا که آنها مقصود خود را می فهمانند به صورت اهل صلاح و تقوا. اینها غیبت می کنند و اظهار می کنند که ما از آن پرهیز می کنیم، ولی نمی دانند به واسطه نادانی و جهل خود که آنها جمع بین دوزشتی نموده اند؛ یکی ریا و یکی غیبت. و مثل این است کسی که ذکر شود پیش او انسانی، بگوید: الحمدلله که ما مبتلا به حب ریاست نیستیم. یا مثلاً مبتلا به حب دنیا نیستیم. یا ما صفت کذابی را نداریم. یا بگوید: نعوذ باللّه از کمی حیا؛ یا از بی توفیقی. یا بگوید: خداوند ما را حفظ کند از فلان عمل مثلاً. بلکه گاهی مجرد حمد خدا غیبت است، اگر از آن عیب کسی فهمیده شود؛ منتها این غیبتی است که در صورت اهل صلاح واقع شده. این شخص خواسته که عیب کند غیر را به قسمی از کلام که مشتمل بر غیبت و ریاست، و دعوی خلاصی از عیب و مبرا بودن از آن است با آن که واقع است در آن؛ بلکه بزرگ تر از آن. و از طرق غیبت آن است که گاهی پیش از آن که بخواهد غیبت کسی را کند، از او مدحی می کند و مثلاً می گوید: فلانی چه حالات خوبی دارد! در عبادات کوتاهی نمی کند؛ ولی به واسطه کم صبری، که همه ماها به آن مبتلا هستیم، سستی در عبادت برای او پیدا شده. خود را مذمت می کند و مقصودش مذمت از اوست! و از خود می خواهد مدح کند به تشبیه کردن خود را به اهل صلاح در مذمت کردن از خود. این شخص جمع کرده بین سه فاحشه غیبت و ریا و تزکیه نفس. و گمان می کند که از صالحین است و از غیبت تعفف می کند! این چنین شیطان بازی می کند با اهل جهل و نادانی در صورتی که اشتغال به علم و عمل پیدا کردند بدون آن که طریقه را محکم کنند. پس، شیطان تعقیب کند آنها را و به مکاید خود حبط کند عمل آنها را و به آنها

بخندد.

و از این قبیل است آن که اگر در مجلسی غیبتی شود و بعضی حاضرین نشنوند و یکی از آنها بخواهد غافلین را متوجه کند به غیبت، بگوید: سبحان الله چه چیز عجیبی است! این شخص ذکر خدا کند و آن را وسیله تحقق باطل و خبث خود قرار دهد؛ مع الوصف به حق تعالی در این ذکر منت گذارد. این نیست جز از جهل و غرور.

ص: 352

و از این قبیل است آن که بگوید: فلان شخص برای او فلان اتفاق افتاد یا مبتلا به فلان چیز شد، بلکه بگوید: برای رفیق ما یا دوست ما چنین ابتلایی پیش آمد کرد، خداوند ما و او را بیامرزد. این شخص اظهار دعا و تألم و دوستی و رفاقت می کند و غیبت خود را با این امور انجام می دهد. و خداوند از خبث باطن و فساد نیت او مطلع است. و او به واسطه جهل خود نمی داند که غضب حق نسبت به او بیشتر است از جهال که متجاهر به غیبت هستند.

و از اقسام خفیه غیبت، گوش کردن به آن است از روی تعجب؛ زیرا که او اظهار تعجب می کند که نشاط مغتاب زیاده گردد در غیبت و او را وادار به غیبت می کند به تعجب. مثلاً می گوید: من تعجب می کنم از این حرف! من تاکنون نمی دانستم آن را! من از فلانی این کار را نمی دانستم! می خواهد تصدیق کند با این کلمات مغتاب را و از او طلب زیادت کند با لطایف، با آن که تصدیق غیبت نیز غیبت است و گوش کردن به آن، بلکه سکوت کردن در وقت شنیدن آن، غیبت است» (1) [انتهی ترجمه کلامه](#)، رفع مقامه.

و گاه شود که عناوین دیگر بر غیبت نیز افزوده شود و بر فساد و قبح و عقاب آن افزوده گردد؛ مثل آن که شخص مغتاب در پیش روی آن کس که غیبت او را کند اظهار دوستی کند و مدح و منقبت از او کند. و این از مراتب نفاق و دورویی و دوزبانی است که در اخبار از آن مذمت بلیغ شده است.

فَفِي الْكَافِي الشَّرِيفِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ» (2).

فرماید: «کسی که ملاقات کند مسلمانان را با دورو و با دوزبان، بیاید در روز قیامت و حال آن که از برای او دوزبان است از آتش».

این است صورت این عمل قبیح و نتیجه این نفاق در عالم آخرت. پناه می برم به خدای تعالی از شرّ زبان و نفس اماره خود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَأَخْرًا.

ص: 353

1- - المصنّفات الأربعة، كشف الریبة، ص 38.

2- - الكافي، ج 2، ص 343، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب ذي اللسانين»، حدیث 1.

حدیث بیستم [اخلاص]

الحدیث العشرین : بالسند المتصل إلى الشيخ الثقة الجليل ، مُحَمَّد بن يعقوب الكليني - قُدس سره - عن علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمد ، عن المنقري ، عن سفیان بن عيينة ، عن أبي عبد الله - عليه السلام - في قول الله تعالى : (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (1) . قَالَ : « لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرُكُمْ عَمَلًا ، وَلَكِنْ أَصْوَبُكُمْ عَمَلًا . وَإِنَّمَا الإِصَابَةُ حَشْدِيَّةُ اللَّهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْخَشْيَةُ » . ثُمَّ قَالَ : « الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ . وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ ، الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى ؛ وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ . أَلَا وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ » . ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ : (قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) (2) يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ » (3) .

ترجمه : « سفیان از حضرت صادق - عليه السلام - نقل کند در تفسیر فرموده خدای تعالی : (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) . « تا امتحان کند شما را کدام يك نيكوترين از حيث عمل ها » .

فرمود : « قصد نکرده بیشتر شما را از حيث عمل ، و لیکن درست تر شما را از حيث عمل . و جز این نیست که این درستی ترس از خدا و نیت راست است با ترس . » پس از آن گفت : « مراعات کردن عمل را تا خالص شود سخت تر از عمل است . و عمل خالص [آن

ص : 355

1- - الملك (67) : 2 .

2- - الإسراء (17) : 84 .

3- - الكافي ، ج 2 ، ص 16 ، « کتاب الإیمان والكفر » ، « باب الإخلاص » ، حدیث 4 ؛ مرآة العقول ، ج 7 ، ص 78 .

است] که نخواهی که ثنا کند تو را بر آن کس مگر خدای تعالی؛ و نیت برتر از عمل است. آگاه باش، همانا نیت عمل است. " پس از آن تلاوت کرد قول خدای عزّ وجلّ را: (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ) . «بگو هر کسی عمل می کند بر شکل خود» یعنی بر نیت خود» .

شرح: «بلاء» به معنی امتحان و تجربه است. چنانچه در صحاح گوید: «بَلَوْتُهُ بَلَوِي، جَرَّبْتُهُ وَاحْتَبَرْتُهُ. وَبَلَاءُ اللَّهِ بَلَاءٌ؛ وَابْتِلَاءٌ حَسَنًا. وَابْتِلَاءٌ، أَيِ احْتَبَرَةٌ(1)» .

و(أَيْكُمْ) مفعول دوم است از برای (لِيَبْلُوكُمْ) به تضمین معنای «علم»، بنا به فرموده مجلسی(2). و این درست نیاید. زیرا که «أَيَّ» استفهامیه فعل را معلق می کند از عمل. و صواب آن است که (أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) جمله مبتدا و خبر است؛ و در معنای مفعول فعل «بلوی» است. و اگر «أَيَّ» را موصوله بگیریم، برای کلام مرحوم مجلسی وجهی است؛ ولی استفهامیه بودن آن اظهر است.

و «صواب» نقیض خطا است؛ چنانچه جوهری گوید(3).

و «خشیه» دوم در بعضی از نسخ، چنانچه مجلسی فرماید، نیست(4). و اگر باشد احتمالاتی دارد که اظهر آن این است که «واو» به معنی «مع» باشد.

و از اسرار الصلوة شهید ثانی - رحمه الله - منقول است که «النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ الْحَسَنَةُ»(5).

و «ابقاء بر عمل» مراعات و محافظت آن است. چنانچه جوهری گوید: «أَبَقَيْتُ عَلَىٰ فُلَانٍ. إِذَا أُرْعِيَتْ عَلَيْهِ وَرَحِمْتُهُ» .

ص: 356

1- - بلوته، بلوی «آن را تجربه کردم و آن را به معرض آزمایش و امتحان آوردم»، و بلاء الله بلاء و ابتلاء حسناً و ابتلاء «او را آزمایش کرد». الصحاح، ج 6، ص 2285، ماده «بلا» .

2- - مرآة العقول، ج 7، ص 78 .

3- - الصحاح، ج 1، ص 165، ماده «صوب» .

4- - مرآة العقول، ج 7، ص 78 .

5- - در نسخه های اسرار الصلوة تنها «النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ» آمده است (رسائل الشهيد الثاني، أسرار الصلوة، ص 108 ط - مكتبة بصيرتي)؛

المصنّفات الأربعة، التبيّيات العليّة، ص 230) ولی در نقل مرحوم مجلسی از اسرار الصلوة «النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ الْحَسَنَةُ» آمده است. (ر. ك:

مرآة العقول، ج 7، ص 78؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 231)

و «شاکلة» به معنی طریقه و شکل و ناحیه است؛ چنانچه در قاموس و صحاح (1) است. فعن القاموس: «الشاکلة، الشكل، والناحية، والنیة، والطریقة» (2).

و ما بیان آنچه شرح دادنی است در حدیث شریف در ضمن فصولی چند به رشته تحریر درمی آوریم ان شاء الله.

فصل: در بیان آن که موت امر وجودی است

اشاره

(لِيُبْلُوَكُمْ) اشاره است به قول خدای تعالی: (تَبَارَكَ الَّذِي يَدِيهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (3). «فرخنده است آن که به دست اوست ملک و سلطنت. و او بر هر چیز تواناست. آن کس که آفرید مردن و زندگانی را تا امتحان کند شما را کدام یک نیکوترید در عمل».

محقق مجلسی - قدس سره - فرماید: «این آیه شریفه دلالت دارد بر آن که موت امر وجودی است. و مراد از آن یا موت طاری بر حیات است، یا عدم اصلی است» (4). انتهى.

دلالت نمودن آیه شریفه مبنی بر آن است که خلق متعلق به آن باشد بالذات. و اما اگر بالعرض مورد تعلق باشد، دلالتی ندارد؛ چنانچه محققین گویند. و بر فرض دلالت، احتمال آن که موت عدم اصلی باشد وجهی ندارد. زیرا که وجودی بودن عدم اصلی جمع نقیضین است؛ با آن که موت را به معنی عدم اصلی دانستن خود فی حد ذاته صحیح ننماید.

بالجمله، تحقیق آن است که «موت» عبارت است از انتقال از نشئه ظاهره ملکیه به نشئه باطنه ملکوتیه. یا آن که موت عبارت است از حیات ثانوی ملکوتی بعد از حیات اولی ملکی. و بر هر تقدیر، امر وجودی است، بلکه اتم از وجود ملکی است؛ زیرا که

ص: 357

1- - الصحاح، ج 5، ص 1736، ماده «شکل».

2- - القاموس المحيط، ج 3، ص 412، ماده «الشکل».

3- - الملك (67): 1 - 2.

4- - مرآة العقول، ج 7، ص 77.

حیات ملکی دنیوی مشوب به مواد طبیعیّه میته است و حیات آنها عَرَضِ زائل است ، به خلاف حیات ذاتی ملکوتی که در آن جا از برای نفوس استقلال حاصل شود . و آن دار دار حیات و لوازم حیات است ؛ و ابدانِ مثالی برزخی قیام صدوری به نفوس دارند ؛ چنانچه در محل لایق مقرر است . بالجمله ، حیات ملکوتی - که از آن تعبیر به موت شود تا به سمع شنوندگان سنگین نیاید - متعلق جعل و خلقت ، و در تحت قدرت ذات مقدس است .

در اشاره به توجیه نسبت ابتلا به حق تعالی

و معنی «اختبار» و امتحان و کیفیت نسبت آنها را به حق تعالی - جلّ جلاله - پیش از این در شرح بعضی احادیث مذکور داشتیم (1) به طوری که جهل بر ذات مقدس لازم نیاید ، و محتاج به تکلفات و تأویلات نباشد . و اجمال آن را به طریق اشاره مذکور می داریم . و آن این است که نفوس انسانیّه در بدو فطرت و خلقت جز محض استعداد و نفس قابلیت نیستند ، و عاری از هر گونه فعلیت در جانب شقاوت و سعادت هستند ؛ و پس از وقوع در تحت تصرف حرکات طبیعیّه جوهریه و فعلیه اختیاریه ، استعدادات متبدل به فعلیت شده و تمیزات حاصل می گردد . پس ، امتیاز سعید از شقی و غثّ از سمین به حیات مُلکی پیدا شود . و غایت خلقت حیات امتیاز و اختبار نفوس است . پس ، ترتب امتحان بر خلق معلوم شد . و اما خلق موت نیز دخیل در این امتیازات هست ، بلکه جزء اخیر علت است ؛ زیرا که میزان در فعلیات صور اخیره است که انسان با آن صورت منتقل [شود] . و بالجمله ، میزان امتیازات صور أُخرویّه ملکوتیه است ، و حصول آنها به حرکات جوهریه و اختیاریّه دنیویّه ملکیه است . پس ، ترتب امتحان و اختبار بر خلقت موت و حیات معلوم شد بدون جهل . و تفصیل در این باب تا رفع اشکال به کلی شود منوط است به بیان علم «ذاتی» قبل الایجاد و علم «فعلی» مع الایجاد . و آن از حوصله این اوراق خارج است .

ص: 358

و این که فرموده است: (أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) و امتحان را که راجع به نیکوتری «اعمال» قرار داده، آن نیز برگشت به همین معنی که ذکر شد کند، بنابر این حدیث شریف؛ زیرا که «احسنیت» را تفسیر به «اصوبیت» فرموده، و اصوبیت را به «خشیت» و «نیت صادق» ارجاع نموده، و اینها صور باطنیه نفس و مورد امتیازات واقعیه ارواح اند، یا آن که مظاهر امتیازات غیبیه ذاتیه هستند؛ بلکه بنابر تأثر قلب و باطن از اعمال ظاهریه، که پیش از این ذکر شد (1)، این امتیازات نیز به واسطه اعمال واقع شود؛ پس، امتحان اعمال امتحان ذاتیات نیز هست.

و اگر چنانچه آیه شریفه را بر ظاهر خود حمل کنیم و قطع نظر از تفسیر امام - علیه السلام - کنیم، نیز «امتحان» به همان معنی مذکور خواهد بود؛ زیرا که نفس حصول در نشئه دنیا و خلقت موت و حیات، موجب امتیازات اعمال حسنه و سیئه است؛ اما خلقت حیات، معلوم است. و اما موت، زیرا که با علم به عدم ثبات حیات دنیایی و حصول انتقال از این نشئه فانیه، البته اعمال انسان فرق می نماید و امتیازات حاصل می گردد.

فصل: در بیان آن که «خشیت» و «نیت صادق» موجب صواب عمل است

بدان که در این حدیث شریف صواب و نیکویی عمل را مبتنی بر دو اصل شریف قرار داده است، و میزان در کمال و تمامیت آن را این دو اصل قرار داده: یکی خوف و خشیت از حق تعالی؛ و دیگر نیت صادق و اراده خالصه. و بر ذمه ماست که ارتباط این دو اصل را با کمال عمل و صواب و درستی آن بیان نماییم.

پس، گوییم که خوف و ترس از حق تعالی موجب تقوای نفوس و پرهیزگاری آنها است؛ و آن باعث شود که قبول آثار اعمال را بیشتر نماید.

و تفصیل این اجمال آن است که ما پیش از این در شرح بعضی از احادیث سالفه ذکر

ص: 359

کردیم(1) که هر يك از اعمال حسنه يا سيئه را در نفس تأثیری است؛ پس اگر آن عمل از سنخ عبادات و مناسك باشد، تأثیرش آن است که قوای طبیعی را خاضع قوای عقلیه کند و جنبه ملکوت نفس را بر ملك قاهر نماید و طبیعت را منقاد روحانیت نماید تا برسد به آن مقام که جذبات روحیه دست دهد و به مقصود اصلی رسد. و هر عملی که این تأثیر را بیشتر کند و این خدمت را بهتر انجام دهد، آن عمل مصاب تر و مقصود اصلی بر آن بهتر مترتب است؛ و هر چیزی که دخیل در این تأثیر باشد، مکفل اصابه عمل است. و غالباً افضلیت اعمال را میزان همین است. و توان حدیث معروف «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»(2) را نیز به همین نکته منطبق نمود.

پس از معلوم شدن این مقدمه، باید دانست که تقوا نفوس را صاف و پاک کند از کدورات و آلائش؛ و البته اگر صفحه نفوس از حجب معاصی و کدورات آنها صافی باشد، اعمال حسنه در آن مؤثرتر و اصابه به غرض بهتر نماید، و سرّ بزرگ عبادات، که ارتیاض طبیعت و قهر ملکوت بر مُلك و نفوذ اراده فاعله نفس است، بهتر انجام گیرد.

پس، خشیت از حق را، که مؤثر تام در تقوای نفوس است، یکی از عوامل بزرگ اصلاح نفوس و دخیل در اصابه اعمال و حسن و کمال آنها باید شمرد؛ زیرا که تقوا علاوه بر آن که خود یکی از مصلحات نفس است، مؤثر در تأثیر اعمال قلبیه و قالیه انسان و موجب قبولی آنها نیز هست؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)(3). «خداوند از پرهیزگاران قبول می کند و بس».

و دوم عامل بزرگ در اصابه و کمال اعمال - که فی الحقیقه به منزله قوه فاعله است، چنانچه خشیت و تقوای حاصل از آن به منزله شرایط تأثیر [است] و در حقیقت تصفیة قابل نمایند و رفع مانع کنند - نیت صادقه و اراده خالصه است که کمال و نقص و صحت

ص: 360

1- - ر. ك: صفحه 22 و 140.

2- - ر. ك: صفحه 143.

3- - المائدة (5): 27.

و فساد عبادات کاملاً تابع آن است؛ و هر قدر عبادات از تشریک و شوب نیت خالص تر باشند کامل ترند. و هیچ چیز در عبادات به اهمیت نیت و تخلیص آن نیست، زیرا که نسبت نیت به عبادات، نسبت ارواح به ابدان و نفوس به اجساد است؛ چنانچه پیکره آنها از مقام ملک نفس و بدن آن صادر شود و نیت و روح آنها از جنبه باطن نفس و مقام قلب صادر شود - و هیچ عبادتی بی نیت خالصه مقبول درگاه حق تعالی نیست؛ الا آن که اگر خالص از ریا و شرک ظاهری ملکی نباشد - و آن ریایی است که فقها - رضوان الله علیهم - ذکر فرمودند - موجب بطلان و عدم اجزای ظاهر است؛ و اگر خالص از تشریک باطنی نباشد، گرچه به حسب ظاهر شرع و حکم فقهی صحیح و مجزی است، ولی به حسب باطن شرع و حقیقت و اسرار عبادات، صحیح نیست و مقبول پیشگاه مقدس نمی باشد. پس، ملازمه نیست بین صحت عبادت و قبول آن. چنانچه در اخبار نیز ذکر این مطلب بسیار است (1).

و تعریف جامع شرک در عبادت، که تمام مراتب آن را شامل گردد، ادخال رضای غیر حق است در آن، چه رضای خود باشد یا غیر خود؛ الا آن که اگر رضای غیر خود از سایر مردم باشد، شرک ظاهر و ریای فقهی است؛ و اگر رضای خود باشد، آن شرک خفی باطنی است؛ و در نظر اهل معارف باطل و ناچیز است و مقبول درگاه حق نیست. مثلاً کسی که نماز شب بخواند برای وسعت روزی، یا صدقه دهد برای رفع بلیات، یا زکات دهد برای تنمیه مال، یعنی اینها را برای حق تعالی بکند و از عنایت او این امور را بخواهد، این عبادات گرچه صحیح و مجزی و با اتیان به اجزا و شرایط شرعیه این آثار نیز بر او مترتب شود، لکن این عبادت حق تعالی نیست، و دارای نیت صادقه و اراده خالصانه نخواهد بود؛ بلکه این عبادت برای تعمیر دنیا و رسیدن به مطلوبات نفسانیة دنیویه است؛ پس عمل او مصاب نیست. چنانچه اگر عبادات برای ترس از جهنم و شوق بهشت باشد، نیز خالص برای حق نیست و نیت صادقانه در آن ندارد. بلکه توان گفت که این عبادات خالص برای شیطان و نفس است؛ و انسان دارای این نحو عبادات،

ص: 361

1- - ر. ک: وسائل الشیعة، ج 5، ص 476، «کتاب الصلاة»، «ابواب أفعال الصلاة»، باب 3، حدیث 1، 3، 4 و 6.

رضای حق را به هیچ وجه داخل در آنها نکرده تا تشریک باشد؛ بلکه فقط بت بزرگ را پرستیده، «مادر بت ها بت نفس شماسست» (1).

این گونه از عبادات را حق تعالی به واسطه ضعف ما و رحمت و وسعه خود به یک مرتبه قبول فرموده؛ یعنی، آثاری بر آنها مترتب فرموده و عنایاتی در مقابل آنها قرار داده که اگر انسان به شرایط ظاهریه و اقبال قلب و حضور آن و شرایط قبول آنها قیام کند، تمام آن آثار بر آنها مترتب شود و تمام وعده ها انجام گردد.

اینها حال عبادت عبید و اجراء. و اما عبادت احرار که برای حب حق تعالی و یافتن آن ذات مقدس را اهل عبادت واقع می شود، و خوف از جهنم و شوق بهشت محرک آنها در آن نیست، اول مقام اولیا و احرار است. و از برای آنها مقامات و معارج دیگر است که به بیان نیاید و از حوصله خارج است. مادامی که نفس توجه به عبادت و عابد و معبود دارد، خالص نیست؛ باید دل خالی از اغیار گردد و در آن غیر حق راهی نداشته باشد تا

خالص باشد. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ). قَالَ: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ». قَالَ: (وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ. وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لِيَتَفَرَّغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ) (2).

سفیان بن عیینة، راوی حدیث سابق، گفت: سؤال کردم از حضرت صادق - علیه السلام - از فرموده خدای عز و جل که در وصف روز قیامت می فرماید: (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ

ص: 362

1- «مادر بت ها بت نفس شماسست / زآن که آن بت مار و این بت اژدهاست». (مثنوی معنوی، ص 37، دفتر اول، بیت 772)

2- «[سفیان] گفت از امام صادق علیه السلام از این کلام خداوند عز و جل: "جز کسی که با قلب سلیم نزد خدا آید." سؤال کردم. فرمود: "صاحب قلب سلیم کسی است که پروردگارش را ملاقات کند در حالی که قلب او متوجه جز خدا نباشد. و هر دلی که در آن شرک و ریبی باشد ساقط است. و [پیامبران و اولیای خدا] زهد از دنیا را اختیار کردند تا دلشان برای آخرت فارغ باشد». (الکافی، ج 2، ص 16، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 5. در این چاپ از کافی «أرادوا الزهد» به جای «أراد بالزهد» آمده است. (نیز ر.ک: مرآة العقول، ج 7، ص 87)

وَلَا بُنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (1). «روزی که نفع نمی دهد مال و نه اولاد، مگر کسی که بیاید با قلب سالم» فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات می کند پروردگار خود را و حال آن که نیست در آن احدی سوای او». فرمود: «و هر قلبی که در آن شرک یا تردید باشد، ساقط است آن. و جز آن نیست که اراده فرموده خدا زهد را در دنیا تا فارغ شود دل های آنها برای آخرت».

البته قلبی که در آن غیر حق راه داشته باشد و دستخوش شرک و شک باشد، چه شرک جلی و چه شرک خفی، از درجه اعتبار در محضر قدس پروردگار ساقط است.

و از شرک خفی است اعتماد بر اسباب و رکون بر غیر حق. حتی در روایت (2) وارد است که تحویل انگشتی برای یاد ماندن مطلبی در خاطر از شرک خفی است (3). و راه داشتن غیر حق در دل از شرک خفی به شمار می رود.

و اخلاص نیت اخراج غیر حق است از منزلگاه آن ذات مقدس.

چنانچه برای شک نیز مراتبی است که بعضی از آن را شک جلی و بعضی را شک خفی باید دانست که از ضعف یقین و نقصان ایمان حاصل شود. مطلق اعتماد بر غیر حق و توجه به مخلوق از ضعف یقین و سستی ایمان است؛ چنانچه تزلزل در امور نیز از آن است. و مرتبه اخفای شک، حالت تلوین و عدم تمکین در توحید است.

پس، توحید حقیقی اسقاط اضافات و تعینات و کثرات است، حتی کثرات اسمائی و صفاتی؛ و تمکین در آن خلوص از شک است. و «قلب سلیم» قلب خالی از مطلق شرک و شک است.

ص: 363

1- - الشعراء (26): 88 - 89.

2- - حدیث در وسائل در احکام ملابس است. و صاحب وسائل، فتوا به عدم جواز داده است، مگر در عدد رکعات که منصوص است، لکن سوق روایت، شهادت بر کراهت دهد. منه عفی عنه

3- - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الشُّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ». وَقَالَ: «مِنْهُ تَحْوِيلُ الْخَاتَمِ لِيَذْكَرَ الْحَاجَّةَ، وَشِدْبُهُ هَذَا»؛ «امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شرک از راه رفتن مورچه پنهان تر است». و فرمود: «از جمله شرک، گرداندن انگشتی است برای آن که حاجت خود را از یاد نبرد، و مانند آن». (معانی الأخبار، ص 379، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 99، «کتاب الصلاة»، «أبواب أحكام الملابس»، باب 61، حدیث 1)

و در این حدیث شریف که می فرماید: «وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ ..» اشاره به آن است که غایت زهد در دنیا [آن است که] کم کم قلب از آن منصرف شود و متفرگردد، و توجه به مقصود اصلی و مطلوب واقعی پیدا کند.

و از صدر حدیث ظاهر شود که مقصود از «آخرت» غایة القصوای دایرة وجود و نهایت رجوع است؛ و آخرت به قول مطلق همان است. بنابراین، دنیا تمام دایرة ظهور، و زهد در آن مستلزم خلوص قلب است از غیر حق تعالی. پس، هر کس که در قلب او غیر حق باشد و توجه به اغیار داشته باشد، چه از امور ملکی مادی باشد یا امور معنوی، چه صور اخروی یا کمالات و مدارج، بالجمله هر چه غیر حق است، از اهل دنیاست و زاهد نیست در دنیا، و محروم از آخرت حقیقی و بهشت لقاء، که اعلی مراتب بهشت است، می باشد، گرچه دارای مراتب دیگر از کمالات معنوی و بهشت های عالی مرتبه باشد؛ چنانچه اهل دنیا در اموال دنیوی و مقامات آن مختلفند. و آن مقامات از اهل الله بودن بسی دور است.

فصل: در تعریف اخلاص

بدان که از برای «اخلاص» تعریف هایی کردند که ما ذکر بعضی از آنها را که پیش اصحاب سلوک و معارف متداول [است] می کنیم به طریق اجمال.

جناب عارف حکیم سالک، خواجه عبدالله انصاری - قدس سره - فرماید: الإِخْلَاصُ تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلِّ شَوْبٍ (1). «اخلاص صافی نمودن عمل است از هر خلطی». و این اعم است از آن که شوب به رضای خود داشته باشد، یا شوب به رضای مخلوقات دیگری.

و از شیخ اجل بهایی منقول است که اصحاب قلوب از برای آن تعریفاتی کرده اند: قِيلَ: تَنْزِيهُ الْعَمَلِ أَنْ يَكُونَ لِعَیْرِ اللَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ. «گفته شده است که آن پاکیزه نمودن

ص: 364

عمل است از این که از برای غیر خدا در آن نصیبی باشد». و این نیز قریب به تعریف سابق است. وَقِيلَ: أَنْ لَا يُرِيدَ عَامِلُهُ عَلَيْهِ عَوْضًا فِي الدَّارَيْنِ (1). و «گفته شده که آن این است که اراده نکند عامل آن عوضی برای آن در دو دنیا».

و از صاحب غرائب البيان (2) نقل شده است که «مخلصان آنها هستند که عبادت خدا کنند به طوری که نبینند خود را در عبودیت او و نه عالم و اهل آن را؛ و تجاوز نکنند از حدّ عبودیت در مشاهده ربوبیت. پس، وقتی که ساقط شد از بنده حظوظ او از خاک تا عرش، راه دین را سلوک کرده. و آن طریق بندگی و عبودیتی است که خالص باشد از دیدن حوادث به واسطه شهود روح جمال پروردگار را. و این است دینی که حق تعالی اختیار فرموده است برای خود و از غیر حق تخلیص فرمود آن را و فرمود: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) (3). و دین خالص نورِ قدم است پس از متلاشی شدن حدوث، در بیابان نور عظمت و وحدانیت. گویی خدای تعالی دعوت فرموده بندگان خود را بر سبیل تنبیه و اشاره به سوی تخلیص نمودن سرّ خود را از اغیار در اقبال آنها به سوی او» (4).

و از شیخ محقق، محیی الدین عربی (5)، نقل است که گفته است: أَلَا، لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ

ص: 365

-
- 1- - الأربعون حديثاً، شیخ بهایی، ص 441؛ مرآة العقول، ج 7، ص 81.
 - 2- - اگرچه در نسخه مستنسخه موجود «غرائب البيان» آمده است ولی صحیح آن «عرائس البيان» است که تألیف روزبهان بقلی شیرازی می باشد.
 - 3- - «بدان که دین خالص تنها برای خداست». (الزمر (39): 3)
 - 4- - تفسیر عرائس البيان في حقائق القرآن، ج 3، ص 202.
 - 5- - محمد بن علی بن محمد عربی (560 - 638) بزرگ ترین عارف قرن هفتم و از عارفان بزرگ قرون اسلامی است. وی به «ابن عربی»، «محیی الدین»، «شیخ اکبر» شهرت دارد. آثار مهم وی در عرفان از عصر وی تاکنون مورد مراجعه و بحث و تدریس و شرح و تفسیر تمامی عارفان و علاقه مندان به عرفان می باشد. فهم کتاب های وی به خصوص «فصوص» مشکل است و در هر زمان محدود کسانی از عهده آن برآمده اند. حدود 200 اثر به وی منسوب است که مهم ترین آنها الفتوحات المکیة، فصوص الحکم، التجلیات الإلهية، إنشاء الدوائر، تفسیر قرآن می باشد. کتاب فصوص از کتاب های اصلی و مهمّ درسی عرفان محسوب می شود که بر آن بزرگ ترین عارفان پس از وی شرح و حاشیه دارند. امام خمینی قدس سره بر فصوص حواشی نفیسی دارند.

عَنْ شَوْبِ الْغَيْرِيَّةِ وَالْأَنَانِيَّةِ؛ لَأَنَّكَ لِفَنَائِكَ فِيهِ بِالْكُلِّيَّةِ فَلَا ذَاتَ لَكَ وَلَا صِفَةَ وَلَا فِعْلَ وَلَا دِينَ وَإِلَّا لَمَا حَلَّصَ الدِّينَ بِالْحَقِيقَةِ فَلَا يَكُونُ لِلَّهِ (1)

تا رسوم عبودیت و غیریت و انانیت باقی است و عابد و معبود و عبادت و اخلاص و دین در کار است، شوب به غیریت و انانیت است. و این شرك است پیش ارباب معارف. عبادت اهل خلوص نقشه تجلیات محبوب است؛ و در قلب آنها جز ذات حق واحد راه ندارد. و با آن که افق امکان به وجوب متصل و تدلی ذاتی و دنو مطلق حقیقی برای آنها پیدا شده و رسوم غیریت به کلی مرتفع شده، با این وصف، به تمام وظایف عبودیت اقدام و قیام می نمایند. و عبودیت آنها بالرویه و بالتفکر نیست، بلکه عبودیت بالتجلی است؛ چنانچه اشاره به این معنی دارد نماز شب معراج رسول الله صلی الله علیه و آله (2).

فصل: در بیان اخلاص بعد از عمل است

بدان که آنچه در حدیث شریف است که «الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ» تحریص بر آن است که انسان از اعمالی که می کند باید مراعات و مواظبت نماید، چه در حین اتیان آن و چه بعد از آن. زیرا که گاه شود که انسان در حال اتیان عمل آن را بی عیب و نقص تحویل دهد و خالی از ریا و عجب و غیر آن باشد، ولی بعد از عمل به واسطه ذکر آن به ریا مبتلا شود. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ: «الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ». قَالَ: وَمَا الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ: «يَصِلُ الرَّجُلُ بِصِدْقَةٍ وَيُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا؛

ص: 366

1-- «بدان که دین چو از آلایش غیریت و خودیت پاک گشت، برای خدا خواهد بود؛ چه با فَنای کلی تو در ذات حق برای تو ذات و صفت و فعل و دین نمی ماند. و در غیر این حال دین به حقیقت خالص و پاک نگردیده است و برای خدا نیز نخواهد بود». (تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی (تأویلات ملا عبد الرزاق کاشانی)، ج 2، ص 370)

2-- ر. ک: علل الشرائع، ص 315 - 316، حدیث 1؛ سر الصلاة، امام خمینی قدس سره، ص 14 - 15.

ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمَحِّي فَتُكْتَبُ لَهُ عِلَانِيَةً؛ ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمَحِّي، فَتُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً»(1).

«از حضرت باقر العلوم - عليه الصلاة والسلام - روایت شده که فرمود: «مراعات عمل سخت تر است از عمل». «راوی گفت: «مراعات عمل چیست؟» فرمود: «مرد صله می کند یا انفاقی می نماید برای خدای واحد بی شریک (یعنی ریا در عمل نمی کند)، پس نوشته شود آن عمل برای او پنهانی و ثواب پنهانی به او دهند؛ پس از آن ذکر می کند آن عمل را، پس محو شود آن و نوشته شود برای او آشکارا. (یعنی ثواب عبادت آشکارا به او دهند). پس از آن ذکر کند آن را، پس محو شود آن و نوشته شود برای او ریا».

انسان تا آخر عمرش هیچ گاه از شرّ شیطان و نفس مأمون نیست. گمان نکند که عملی را که بجا آورد برای خدا و رضای مخلوق را در آن داخل نکرد، دیگر از شرّ نفس خبیث در آن محفوظ ماند؛ اگر مواظبت و مراقبت از آن ننماید، ممکن است نفس او را وادار کند به اظهار آن. و گاه شود که اظهار آن را به کنایه و اشاره نماید. مثلاً نماز شب خود را بخواهد به چشم مردم بکشد، با حقه و سالوس از هوای خوب یا بد سحر و مناجات یا اذان مردم ذکری کند؛ و با مکاید خفیة نفس عمل خود را ضایع و از درجه اعتبار ساقط کند. انسان باید مثل طیب و پرستار مهربان از حال خود مواظبت نماید، و مهار نفس سرکش را از دست ندهد که به مجرد غفلت مهار را بگسلاند و انسان را به خاک مذلت و هلاکت کشاند؛ و در هر حال به خدای تعالی پناه برد از شرّ شیطان و نفس اماره. (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي)(2).

و بیاید دانست که تخلیص نیت از تمام مراتب شرک و ریا و غیر آن، و مراقبت و ابقاء بر آن، از امور بسیار مشکل و مهم است، بلکه بعض مراتب آن جز برای خلص اولیاء الله میسر و میسر نیست؛ زیرا که نیت عبارت است از اراده باعثه به عمل، و آن تابع غایات اخیره است، چنانچه این غایات تابع ملکات نفسانیه است که باطن ذات

ص: 367

1- - الکافی، ج 2، ص 296، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الریاء»، حدیث 16 (با کمی تفاوت)؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 233.

2- - «نفس آدمی او را پیوسته به بدی فرمان دهد مگر آن که پروردگارش رحم نماید». (یوسف (12): 53)

کسی که دارای حب جاه و ریاست است و این حب ملکه نفسانیته و شاکله روح او شده است ، غایت آمال او رسیدن به آن مطلوب است ، و افعال صادره از او تابع آن غایت است و داعی و محرک او همان مطلوب نفسانی است و اعمال او برای وصول به آن مطلوب از او صادر گردد . مادامی که این حب در قلب اوست ، عمل او خالص نتواند شد .

و کسی که حب نفس و خودخواهی ملکه و شاکله نفس اوست ، غایت مقصد و نهایت مطلوب او رسیدن به ملایمات نفسانیه است و محرک و داعی او در اعمال همین غایت است ؛ چه اعمال او برای وصول به مطلوبات دنیویه باشد ، یا مطلوبات اخرویه از قبیل حور و قصور و جنّات و نعم آن نشئه . بلکه مادامی که انانیت و خودخواهی و خودبینی در کار است ، اگر برای تحصیل معارف و کمالات روحیه نیز اقدامی کند یا قدمی زند ، برای خود و نفسانیت خویش است ؛ و آن نیز خودخواهی است نه خداخواهی . و معلوم است خودخواهی و خداخواهی با هم جمع نشود . بلکه اگر خدا را خواهد ، برای خود خواهد و غایت مقصد و نهایت مطلوب خود و نفسانیت است .

پس ، معلوم شد که تخلص نیت از مطلق شرك کار بسیار بزرگی است که از هر کس نیاید ، و کمال و نقص اعمال تابع کمال و نقص نیت است ، زیرا که نیت صورت فعلیه و جنبه ملکوتیه عمل است ، چنانچه اشاره به آن نمودیم . و در حدیث شریف اشاره به همین مطالب می نماید آن جا که فرماید : «وَالنَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ . أَلَا ، وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ» . «نیت از عمل افضل است ، بلکه نیت تمام حقیقت عمل است» . و این مبنی بر مبالغه نیست ، چنانچه بعضی احتمال داده اند(1) ، بلکه مبنی بر حقیقت است ؛ زیرا نیت صورت کامله عمل و فصل محصل او است ، و صحت و فساد و کمال و نقص اعمال به آن است . چنانچه عمل واحد به واسطه نیت گاهی تعظیم و گاهی توهین است ؛ و گاهی تامّ و گاهی ناقص است ؛ و گاهی از سنخ ملکوت اعلی و صورت بهیئه جمیله دارد ، و گاهی از ملکوت اسفل و صورت موحشه مدهشه دارد .

ص: 368

1- - ر.ک: مرآة العقول ، ج 7 ، ص 85 ؛ شرح أصول الكافي ، ملا صالح مازندرانی ، ج 8 ، ص 53 .

ظاهر نماز علی بن ابی طالب - علیه السلام - و نماز فلان منافق در اجزاء و شرایط [و] صورت ظاهری عمل هیچ تفاوتی ندارد، لیکن آن يك با آن عمل معراج الی الله کند و صورتش ملکوت اعلی است؛ و دیگری با آن عمل به جهنم سقوط کند و صورتش ملکوت اسفل است و از شدت ظلمت شبیه ندارد.

به واسطه چند قرص نان جوین که خانواده عصمت علیهم السلام در راه خدا می دهند، چندین آیه خدای تعالی در مدح آنها فرو می فرستد(1). جاهل گمان می کند دو سه روز گرسنگی و غذای خود را به فقرا دادن امر مهمی است. با این که صورت این قبیل اعمال از هر کس

می شود صادر شود و چیز مهمی نیست، اهمیت آن به واسطه قصد خالص و نیت صادقانه است.

روح عمل، قوی و لطیف و از قلب سلیم صافی صادر است که دارای این قدر اهمیت است. صورت ظاهر نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - و سایر مردم فرقی نداشت، و لهذا بعضی از اعراب غریب که به حضور مبارکش می رسیدند و آن حضرت با جمعی نشستند، می پرسیدند: کدام يك پیغمبر هستید(2)؟ آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را از غیر ممتاز می کند، روح بزرگ قوی لطیف آن سرور است، نه جسم مبارك و بدن شریفش. و در علوم عقلیه مقرر است که شیئیت شیء به صورت آن است نه ماده آن(3). بلکه تحدید به فصل حدّ تامّ است، و به جنس و فصل ناقص است؛ زیرا که اختلاط به غریب و اجانب و معرفی به منافی شیء، مضرّ به حقیقت و تعریف و تمامیت آن است؛ و ماده و جنس از غریب و اجانب است نسبت به حقیقت شیء که عبارت از صورت و فعلیت و فصل است.

پس، تمام حقیقت اعمال همان صور اعمال و جنبه ملکوتیه آنها است که نیت است. و

ص: 369

1- - الإنسان (76) : 5 - 12؛ ر.ك: الأمالي، صدوق، ص 212، مجلس 44، حدیث 11؛ مجمع البیان، ج 10، ص 611؛ الکشاف، ج 4، ص 670.

2- - مکارم الأخلاق، ج 1، ص 48، حدیث 7؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 229، «تاریخ نبینا صلی الله علیه و آله وسلم»، «باب مکارم أخلاقه وسیره»، حدیث 35.

3- - ر.ك: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 32، وج 5، ص 282 - 309؛ شرح المنظومة، ج 2، ص 357.

از این بیان معلوم شد که حضرت صادق - علیه السلام - در این حدیث شریف اول نظر به صور اعمال و مواد آنها فرموده، و فرموده است : جزء صوری افضل از جزء مادی و نیت افضل از عمل است، چنانچه گوئیم : روح افضل از بدن است . و لازم نیاید که عمل بی نیت صحیح باشد، و بدن بی روح بدن باشد؛ بلکه به تعلق نیت به عمل و روح به بدن آن یک عمل و این یک بدن گردد. و این معجون مختلط از نیت و عمل و روح و بدن، جزء صوری ملکوتی هر یک افضل از جزء مادی ملکی آن است. و این معنی حدیث مشهور است : «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» (1). و در ثانی آن حضرت نظر فرموده به فنای عمل در نیت و ملک در ملکوت و مظهر در ظاهر، و فرموده است : «الْأَلَا، وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ». عمل همان نیت است، و غیر نیت چیزی در کار نیست. و تمام اعمال در نیت فانی هستند و از خود استقلالی ندارند. پس از آن، استشهاد فرمود به قول خدای تعالی : (قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ). هر کس بر شاکله خود عمل می نماید، و اعمال تابع شاکله نفس است. و شاکله نفس گرچه هیئت باطنی روح و ملکات مخمّره در آن است، لکن نیت شاکله ظاهریه نفس اند. توان گفت که ملکات شاکله اولیه نفس، و نیت شاکله ثانویه آن هستند، و اعمال تابع آنهاست، چنانچه حضرت فرموده است : شاکله نیت است.

و از این جا ظاهر شود که طریق تخلیص اعمال از جمیع مراتب شرک و ریا و غیر آن، منحصر به اصلاح نفس و ملکات آن است، که آن سرچشمه تمام اصلاحات و منشأ جمیع مدارج و کمالات است.

چنانچه اگر انسان حب دنیا را به ریاضات علمی و عملی از قلب خارج کند، غایت مقصد او دنیا نخواهد بود؛ و اعمال او از شرک اعظم، که جلب انظار اهل دنیا و حصول موقعیت در نظر آنهاست، خالص شود و جلوت و خلوت و سرّ و علن او مساوی شود. و اگر با ریاضات نفسانیه بتواند حب نفس را از دل بیرون کند، به هر مقداری که دل از خودخواهی خالی شد خداخواه شود و اعمال او از شرک خفی نیز خالص شود. و

ص: 370

1- - پیامبر فرمود : «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست». (الکافی، ج 2، ص 84، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب النیة»، حدیث 2)

مادامی که حب نفس در دل است و انسان در بیت مظلم نفس است ، مسافر الی الله نیست ؛ بلکه از مخلصین الی الارض است .

و اول قدم سفر الی الله ترك حب نفس است و قدم بر انانیت و فرق خود گذاشتن است . و میزان در سفر همین است .

و بعضی گویند : یکی از معانی آیه شریفه (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) (1) این است که کسی که خارج شد از بیت نفس و هجرت به سوی حق کرد به سفر معنوی ، پس از آن او را فنای تام ادراک کرد ، اجر او بر خدای تعالی است (2) . و معلوم است برای چنین مسافری جز مشاهد ذات مقدس و وصول به فناء حضرتش اجری لایق نیست ؛ چنانچه از زبان آنها گفته شده :

«در ضمیر ما نمی گنجد به غیر دوست کس ++هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس» (3)

والسلام

ص: 371

1- - النساء (4) : 100 .

2- - ر.ك : تفسير القرآن الكريم ، ابن عربی (تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی) ، ج 1 ، ص 280 ؛ شرح منازل السائرين ، کاشانی ، ص 263 .

3- - دیوان حافظ ، ص 391 ، غزل 324 .

حدیث بیست و یکم [شکر]

الحدیث الحادی والعشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى حُجَّةِ الْفُرْقَةِ وَإِمَامِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَنْصَلٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا؛ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تَتَّعِبُ نَفْسَكَ وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟» قَالَ: «وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُومُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى)» (1).

ترجمه: «از ابی بصیر نقل شده که فرمود حضرت باقر علیه السلام: «بود رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پیش عایشه در شب او؛ پس گفت: ای رسول خدا چرا به زحمت می اندازی جان خود را و حال آن که آمرزیده است خداوند برای تو آنچه پیش بوده است از گناه تو و آنچه پس از این آید؟» فرمود: «ای عایشه آیا نباشم بنده سپاسگزار!» فرمود حضرت باقر علیه السلام: «و بود رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که می ایستاد بر سر انگشت های دو پای خود، پس فرو فرستاد خدا سبحانه و تعالی: (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى)» (2)؛ (یعنی محمد - یا ای طالب حق هادی - ما

ص: 373

1- - الکافی، ج 2، ص 95، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث 6.

2- - طه (20): 1 - 2.

فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا به مشقت افتی» .

شرح: «قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ» اشاره است به قول خدای تعالی در سوره «فتح»: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (1)؛ «ما گشودیم برای تو گشودنی آشکارا، تا پیامرزد برای تو آنچه پیشی گرفته از گناه تو و آنچه پس از این آید» .

توجیحات نقل شده در عدم منافات آموزش نبی اکرم با عصمت ایشان

بدان که علما - رضوان الله عليهم - توجیهاتی در آیه شریفه فرموده اند که منافات نداشته باشد با عصمت نبی مکرم . و ما به ذکر بعضی از آنها که مرحوم علامه مجلسی - رحمه الله تعالی - نقل فرمودند (2) می پردازیم ، و پس از آن آنچه اهل معرفت به حسب مسلك خود بیان کردند مجملاً بیان می نماییم .

بیان علامه مجلسی در این باره

مرحوم مجلسی فرموده: از برای شیعه در تأویل این آیه اقوالی است:

یکی: آن که مقصود از گناه گناه امت است که به شفاعت حضرت آمرزیده شود . و نسبت گناهان امت به آن حضرت برای اتصالی است که بین آن حضرت و امت است . و مؤید این احتمال است آنچه روایت کرده مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام: قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ، مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيِّ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِمْ وَمَا تَأَخَّرَ» (3) . وروی عمر بن یزید عنه - علیه السلام - قَالَ: «مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ، وَلَا هَمٌّ بِذَنْبٍ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ» . فرمود: «نبود از برای او گناهی، و نه اراده گناهی کرد؛ ولیکن خدای تعالی ذنوب شیعه او را بر او تحمیل کرد، پس از آن آمرزید آن را برای او» (4) .

نویسنده گوید: از برای این توجیه در مشرب عرفان وجه وجیهی است که اشاره به

ص: 374

1- الفتح (48): 1 - 2 .

2- مرآة العقول، ج 8، ص 149 - 150؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 76 .

3- مفضل گوید: «مردی از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسید: فرمود: «به خدا قسم او (پیامبر) به گناهی مبادرت نجست اما خداوند سبحان برای او ضمانت کرد که گناهان گذشته و آینده شیعیان علی را پیامرزد» .

4- مجمع البیان، ج 9، ص 168، مرآة العقول، ج 8، ص 149 .

آن [به] طریق اجمال خالی از فایده نیست . باید دانست که در محل خود مقرر است که عین ثابت انسان کامل مظهر اسم «الله» الاعظم ، که امام ائمه اسماء است ، می باشد ؛ و اعیان سایر موجودات در ظل عین انسان کامل در علم و عالم اعیان مقرر ، و در عین و عالم تحقق موجود است (1) . پس ، اعیان جمیع دایره وجود مظهر عین انسان کامل است در عالم اعیان ؛ و جمیع موجودات مظاهر جمال و جلال او هستند در عالم ظهور . و از این جهت ، هر نقص که در عالم تحقق واقع شود و هر ذنبی که از مظاهر بروز کند ، چه ذنوب تکوینی یا تشریحی باشد ، به حکم ظاهر و مظهر به ظاهر منسوب است حقیقتاً و بی شائبه مجاز . گرچه (مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) (2) ، و لکن (فُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) (3) . و اشاره به این مطلب در اخبار بسیار است ؛ چنانچه فرماید : «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ» (4) . و فرماید : «آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (5) . و فرماید : «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي - يا - نُورِي» (6) و فرماید : «سَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ ؛ قَدَّسْنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ» (7) . و فرماید : «لَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ» (8) و فرماید : «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ

ص: 375

- 1- - ر. ك: حديث سي و هشتم ؛ مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية، المشكاة الأولى، مصباح 33 ؛ شرح دعاء السحر، ص 72 - 73 ، و 82 - 83 ؛ شرح فصوص الحكم، قيصري، ص 63 و 117 .
- 2- - «هر بدی به تو می رسد از خود تو است» . (النساء (4) : 79)
- 3- - «بگو همه (نیکی ها و بدی ها) از سوی خداست» . (النساء (4) : 78)
- 4- - «ماییم سابقین آخرین» . (بصائر الدرجات، ص 83 ، حدیث 10 ؛ بحار الأنوار، ج 24 ، ص 4 ، حدیث 11 . در این مصادر «نحن السابقون ونحن الآخرون» آمده است)
- 5- - «روز حشر آدم و غیر او تحت لوای من خواهند بود» . (مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج 1 ، ص 267 ، فصل في اللطائف ؛ بحار الأنوار، ج 16 ، ص 402 ، حدیث 1)
- 6- - «نخستین چیزی که خدا آفرید روح من (یا نور من) بود» . (بحار الأنوار، ج 54 ، ص 309 ، و ج 1 ، ص 97 ، حدیث 7 ، و ج 15 ، ص 24 ، حدیث 44؛ شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 1 ، ص 216)
- 7- - «ما خدا را تسبیح کردیم ، سپس ملائکه تسبیح می کردند ؛ ما خدا را تقدیس کردیم ، سپس ملائکه تقدیس می کردند» . (عوالي اللآلي، ج 4 ، ص 122 ، حدیث 201 ، با کمی تفاوت)
- 8- - امام صادق علیه السلام فرمود : «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد» . (مسائل علي بن جعفر، ص 320 ، حدیث 801 ؛ بصائر الدرجات، ص 81 ، حدیث 3 ؛ بحار الأنوار، ج 25 ، ص 5 ، حدیث 7 ، و ج 26 ، ص 247 ، حدیث 15)

الأفلاك»(1). و فرماید: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ»(2). و در حدیثی است که رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به منزله ساقه شجر است، و ائمه هدی - علیهم السلام - به منزله شاخه های آن، و شیعیان به منزله برگ آن درخت هستند(3). پس زینت شجره طیبه ولایت به مظاهر است؛ و هر يك از مظاهر که نقصانی یابد، در شجره طیبه نقصانی واقع گردد. پس، ذنوب جمیع موجودات ذنوب ولی مطلق است؛ و حق تعالی به رحمت تامه خود و به غفران شامل خود رحمت بر نبی اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرموده می فرماید آنچه گناه است از پیشینیان و آنچه پس از این گناهی واقع شود، در تحت مغفرت تامه واقع گردد، و به شفاعت تو تمام دایره تحقق به سعادت کامله خود رسند؛ و آخِرُ مَنْ يَشْفَعُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ(4).

و بر این مسلك آیه شریفه در عداد آن آیه است که می فرماید: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)(5). که فرمودند: «أَرْجَى آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ»(6) و بنابر این مسلك، ذنوب متقدمه ممکن است ذنوب أمم سالفه باشد، زیرا که جمیع أمم این ذات مقدس اند، و جمیع دعوت انبیا دعوت به شریعت ختمیه و مظاهر ولی مطلق هستند؛ و «أَدَمُ وَمَنْ دُونَهُ» از اوراق شجره ولایت هستند.

توجه دوم: آن است که سید مرتضی(7) - رضی الله عنه - ذکر فرمودند که «ذَنْبٌ»

ص: 376

- 1- «اگر تو نبودی، افلاک را نمی آفریدم». (مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج 1، ص 271؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 406)
- 2- «وجه خدا ماییم». (بصائر الدرجات، ص 85، حدیث 4؛ الکافی، ج 1، ص 145، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»، حدیث 7؛ التوحید، صدوق، ص 150، حدیث 4)
- 3- «الکافی، ج 1، ص 428، «کتاب الحجّة»، «باب فيه نکت و نطف من التنزيل في الولاية»، حدیث 80.
- 4- «آخرین کسی که شفاعت کند خدای ارحم الراحمین است». (الحکمة المتعالیة، ج 9، ص 353؛ علم یقین، ج 2، ص 1086)

5- «بزودی پروردگارت به تو عطایی کند که خشنود شوی». (الضحی (93): 5)

6- «[این آیه] امیدبخش ترین آیه در قرآن است». (مجمع البیان، ج 10، ص 765، ذیل آیه 5 سورة ضحی)

7- «علی بن حسین بن موسی معروف به «سید مرتضی» و «علم الهدی» (355 - 436 ق) از بزرگان علمای اسلام و تشیع می باشد. او جامع علوم عقلی و نقلی بوده و صاحب کمالات و فضائل بسیار است. وی در کلام و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و ادبیات عرب متبحر بوده است. از شیخ مفید و حسین بن علی بن بابویه و دیگران روایت می کند و بسیاری از بزرگان از جمله شیخ طوسی از درس او بهره گرفته اند. آثار بسیاری دارد. از جمله: الأمالی، الذریعة إلى أصول الشريعة، الناصریات، الانتصار، الشافی.

مصدر است، و جایز است اضافه آن به فاعل و به مفعول؛ و در این جا اضافه به مفعول شده و مراد آنست که آنچه گذشته است از گناه کردن آنها تو را در منع نمودن آنها تو را از مکه و جلوگیری نمودن از مسجد الحرام. و معنی «مغفرت» بنابر این تأویل از ازاله و نسخ احکام اعداء آن سرور است از مشرکین بر آن حضرت؛ یعنی ازاله می فرماید خدا آن را نزد فتح، و ستر می فرماید بر تو آن عار را به فتح مکه؛ پس زود است که داخل مکه شوی بعد از این. و از این جهت قرار داده است غفران را جزای جهاد و فایده فتح.

فرموده است سیّد - رحمه الله - اگر مراد مغفرت «ذنوب» باشد معنای معقولی از برای آیه نتوان نمود؛ برای این که مغفرت ذنوب تعلقی [به فتح] ندارد و غرض و فایده آن نمی باشد. و اما قوله: «ما تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ» مانعی ندارد که مراد این باشد که آنچه در زمان سابق گذشته از افعال قبیحی که نسبت به تو و به قوم تو کردند (1).

سوم: آن که معنی چنین است که اگر گناهی برای تو باشد در قدیم یا پس از این، هر آینه آمرزیدم تو را. و قضیه شرطیه مستلزم صدق و وقوع طرفین نیست.

چهارم: آن که مراد به گناه ترك مستحب باشد؛ زیرا که واجبات از آن حضرت ترك نشده. و جایز است که به واسطه علو قدر و رفعت مقام آن حضرت آنچه از دیگران گناه نیست نسبت به آن حضرت گناه شمرده شود.

پنجم: آن که این آیه برای تعظیم آن حضرت وارد است و در مقام حسن خطاب است، چنانچه گویی مثلاً: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ (2).

مجلسی فرموده: وَقَدْ رَوَى الصَّدُوقُ فِي الْعَيُونِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ

ص: 377

1- - تنزیه الأنبياء، ص 193.

2- - وجوه مزبور را سید مرتضی در تنزیه الأنبياء، ص 193؛ شیخ طبرسی در مجمع البیان، ج 9، ص 169 آورده اند.

قال: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرِّضَا - عليه السلام - فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ: «أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟» قَالَ: «بَلَى». قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ: (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)؟ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثِمِائَةَ وَسِتِّينَ صَنَمًا؛ فَلَمَّا جَاءَهُمْ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالِدَعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ وَقَالُوا: (أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) إِلَى قَوْلِهِ: (إِنَّ هَذَا إِلَّا أَخْتِلَاقٌ) (1). فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَكَّةَ، قَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ). عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدُعَائِكَ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ، وَخَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنْ مَكَّةَ؛ وَمَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِنْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا النَّاسَ إِلَيْهِ؛ فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ مَغْفُورًا بِظُهُورِهِ عَلَيْهِمْ». فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لِلَّهِ دَرْكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ! (2)

«علی بن محمد بن الجهم گوید: حاضر شدم در مجلس مأمون و حال آن که حضرت رضا - علیه السلام - پیش او بود. پس مأمون به آن حضرت عرض کرد: «ای پسر رسول خدا [صلی الله علیه وآله وسلم] آیا از فرموده تو نیست که انبیا معصوم اند؟» فرمود: «چرا»، گفت: «پس چیست معنی قول خدا: (لِيُغْفِرَ لَكَ ...).؟» حضرت فرمود: «نبود کسی پیش مشرکان [مکه] که گناهش بزرگ تر از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - باشد، زیرا که آنها عبادت غیر خدا می کردند سیصد و شصت بت را. پس چون که پیغمبر آمد آنها را دعوت به کلمه اخلاص کرد، بزرگ و گران آمد آن بر آنها، و گفتند: «آیا خدایان را يك خدا قرار داد؟ همانا این چیز عجیبی است! تا قول خدا: (إِنَّ هَذَا إِلَّا أَخْتِلَاقٌ) (نیست این مگر دروغ). پس، چون که خدای تعالی مفتوح کرد مکه را برای رسول خدا، فرمود به او:

«ای محمد، ما فتح نمودیم برای تو فتح آشکارا، تا پیامرزد خداوند گناه قبل و بعد تو را

ص: 378

1-- ص (38): 5-7.

2-- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 202، باب 15، حدیث 1. (در نقل مرحوم مجلسی مقداری حذف غیر مضر صورت گرفته است)

پیش مشرکان اهل مکه به دعوت کردن [تو] به سوی توحید قبل و بعد». زیرا که مشرکان مکه بعضی اسلام آوردند، و بعضی از مکه خارج شدند؛ و کسی که از آنها باقی ماند قدرت انکار توحید بر آن حضرت نداشت، وقتی که حضرت دعوت می فرمود مردم را به سوی آن؛ پس گردید گناه او آمرزیده به غلبه بر آنها. "پس مأمون گفت: "لله دُزُكُ ای أبوالحسن" .

نویسنده گوید که این توجیه ششمی است که در حدیث شریف از آیه مبارکه شده است. و حاصل آن آن است که مراد گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرک و به زعم فاسد آنها.

فصل: در توجیه عرفانی از آیه شریفه

بدان که از برای آیه شریفه توجیهی است بر مشرب اهل عرفان و مسلک اصحاب قلوب، که برای ذکر آن لابدیم از ذکر «فتوحات ثلاثه» متداوله نزد آنها(1). پس، گوئیم که «فتح» در مشرب آنها عبارت است از گشایش ابواب معارف و عوارف و علوم و مکاشفات از جانب حق بعد از آن که آن ابواب بر او مُغلق و بسته است. مادامی که انسان در بیت مُظلم نفس است و بسته به تعلقات نفسانیه است، جمیع ابواب معارف و مکاشفات به روی او مغلق است؛ و همین که از این بیت مظلم به قوت ریاضات و انوار هدایات خارج شد و منازل نفس را طی کرد، فتح باب قلب به روی او شود و معارف در قلب وی ظهور کند و دارای مقام «قلب» گردد. و این فتح را «فتح قریب» گویند، زیرا که

این اول فتوحات و اقرب آنهاست. و گویند اشاره بدین فتح است قول خدای تعالی: (نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ)(2). البته با یاری و نصر خداوند و نور هدایت و جذبۀ آن ذات

ص: 379

1- ر. ک: تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی (تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی)، ج 2، ص 505؛ اصطلاحات الصوفیه، کاشانی، ص 135؛ سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 81.

2- «یاری از خداست و فتح و گشایش نزدیک است». (الصفّ (61): 13)

مقدس این فتح و سایر فتوحات واقع می شود . و مادامی که سالک در عالم قلب است و رسوم و تعینات قلبیه در او حکمفرماست ، باب اسماء و صفات بر او مغلق و منسد است .

و پس از آن که به تجلیات اسمائی و صفاتی رسوم عالم قلب فانی شد و آن تجلیات صفات قلب و کمالات آن را افنا نمود «فتح مبین» رو دهد ، و باب اسماء و صفات به روی او مفتوح گردد و رسوم متقدمه نفسیه و متأخره قلبیه زائل و فانی شود و در تحت غفاریت و ستاریت اسماء مغفور گردد . و گویند : اشاره به این فتح است قول خدای تعالی : (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) . ما فتح آشکاری عالم اسماء و صفات را بر تو نمودیم تا در تحت غفاریت اسماء الهیه ذنوب نفسیه متقدمه و قلبیه متأخره مغفور شود . و این فتح باب «ولایت» است .

و مادامی که سالک در حجاب کثرت اسمائی و تعینات صفاتی است ، ابواب تجلیات ذاتیه به روی او مغلق است . و چون تجلیات ذاتیه احدیه برای او شود و جمیع رسوم حلقیه و امریه را فانی نماید و عبد را مستغرق در عین جمع نماید ، «فتح مطلق» شود و ذنب مطلق مغفور گردد ؛ و با تجلی احدی ذنب ذاتی ، که مبدأ همه ذنوب است ، ستر شود ؛ (وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ) (1) . و گویند اشاره به این فتح است قول خدای تعالی : (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) (2) .

پس با «فتح قریب» ابواب معارف قلبیه مفتوح شود و ذنوب نفسیه مغفور گردد . و با «فتح مبین» ابواب ولایت و تجلیات الهیه مفتوح گردد ، و بقایای ذنوب نفسیه متقدمه و ذنوب قلبیه متأخره آمرزیده شود . و با «فتح مطلق» فتح تجلیات ذاتیه احدیه گردد و ذنب مطلق ذاتی مغفور شود .

و باید دانست که فتح قریب و فتح مبین عام است نسبت به اولیا و انبیا و اهل معارف .

ص: 380

1- «وجود تو خود گناهی است که هیچ گناهی با آن قابل قیاس نیست» . (این شعر در کتاب های عرفانی آمده و کامل آن این است : «فقلت وما أذنبت ، قالت مجيبة / وجودك ذنب لا يقاس به ذنب» . ر.ك : شرح فصوص الحکم ، قیصری ، ج 1 ، ص 626)

2- «زمانی که یاری خدا و پیروزی و گشایش فرا رسید» . (النصر (110) : 1)

و اما فتح مطلق از مقامات خاصه ختمیه است ، و اگر برای کسی حاصل شود ، بالتبعیه و به شفاعت آن بزرگوار واقع می شود .

و از این بیانات معلوم شد که از برای ذنب و گناه مراتبی است که بعضی از آن از حسنات ابرار شمرده شود ؛ و بعضی برای خلص ذنب است . و گویند که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده : «لَيِّرَانُ (أَوْ لَيِّغَانُ) عَلَى قَدْبِي ؛ وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً» (1) . این کدورت توجه به کثرت تواند بود ، ولی از قبیل خواطر بوده که به زودی زائل می شده . و در حدیث است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از هیچ مجلسی بیرون تشریف نمی برد مگر آن که بیست و پنج مرتبه استغفار می کرد (2) .

و از این احادیث معلوم می شود که «استغفار» فقط منحصر به گناه منافی عصمت نیست ؛ و «مغفرت» و «ذنب» به اصطلاح عرف عام نیست . پس ، این آیه شریفه منافات با مقام معنویه ندارد ؛ بلکه مؤکد آن است ، زیرا که از لوازم سلوک معنوی و عبور از مدارج و رسیدن به اوج کمال انسانی غفران ذنوب لازمه مقامات و مدارج است ؛ زیرا که هر موجودی در این عالم است ولیده همین نشئه ملکیه و ماده جسمانیه است و دارای تمام شؤون ملکی حیوانی و بشری و انسانی است ، بعضی بالقوه و برخی بالفعل ؛ پس ، اگر بخواهد از این عالم به عالم دیگر و از آن جا به مقام قرب مطلق سفر کند ، باید این مدارج را طی کرده و از منازل متوسطه کوچ نماید ؛ و به هر مرتبه ای که رسد ، در آن مرتبه مغفور شود ذنوب مرتبه سابقه ، تا در تحت تجلیات ذاتیه احدیه تمام ذنوب مغفور گردد ، و ذنب وجودی که مبدأ و منشأ تمام ذنوب است در ظل کبریای احدی مستور گردد . و این غایت عروج کمال موجود است . و در این مقام موت و فنای تام دست دهد . و لهذا وقتی که آیه شریفه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) نازل شد ، رسول اکرم

ص: 381

1- - بیان السعادة ، ج 4 ، ص 91 (لیران علی قلبی ..) ؛ مستدرک الوسائل ، ج 5 ، ص 320 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب الذکر» ، باب 22 ، حدیث 2 (لیغان علی قلبی ..) .

2- - عن الصادق علیه السلام قال : «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَإِنْ خَفَّ حَتَّى يَسَّ تَغْفِرَ اللَّهُ -خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً» . (الكافي ، ج 2 ، ص 504 ، «کتاب الدعاء» ، «باب الاستغفار» ، حدیث 4 ، با اندکی تفاوت)

- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: این سوره خبر موت من است (1) وَاللَّهُ الْعَالِمُ .

فصل: در حقیقت شکر است

بدان که «شکر» عبارت است از قدردانی نعمت مُنعم . و آثار این قدردانی در قلب به طوری بروز کند؛ و در زبان به طوری؛ و در افعال و اعمال قالبیه به طوری . اما در قلب، آثارش از قبیل خضوع و خشوع و محبت و خشیت و امثال آن است . و در زبان، ثنا و مدح و حمد . و در جوارح، اطاعت و استعمال جوارح در رضای منعم، و امثال این است .

و از راغب (2) منقول است که «شکر» تصور نعمت و اظهار آن است . و گفته شده که آن مقلوب «كُثِر» به معنی «كُشِف» است . و ضدّ آن «كُفِر» است و آن نسیان نعمت و ستر آن است . و دابّه شکور آن است که به چاقی خود اظهار نعمت صاحب خود کند . و گفته شده: اصل آن از «عَيْنٌ شَكْرِيٌّ» یعنی مُمْتَلِيَةٌ و پر شده است . و بنابراین «شکر» عبارت از پر شدن از ذکر منعم است . و شکر بر سه قسم است: «شکر قلب؛ و آن تصور نعمت است . و شکر به زبان؛ و آن ثنای بر منعم است . و شکر به سایر اعضا؛ و آن مکافات نعمت است به قدر استحقاق آن» (3) .

و عارف محقق، خواجه انصاری، فرماید: «شکر اسمی است برای معرفت نعمت، زیرا که آن طریق معرفت منعم است» (4) . و شارح محقق گوید: «تصور نعمت از منعم و معرفت این که آن نعمت اوست عین شکر است . چنانچه از حضرت داود - علیه السلام -

ص: 382

-
- 1- - تفسیر القمّي، ج 2، ص 447؛ تفسیر فرات الکوفي، ص 614، حدیث 771؛ مجمع البیان، ج 10، ص 844 .
 - 2- - حسین بن محمد بن مفضل، معروف به راغب اصفهانی، (متوفی 502 یا 565 ق) در لغت و شعر و کلام و علوم قرآنی متبحر بود . آثار فراوانی دارد از جمله آن است: المفردات في غريب القرآن، الذريعة إلى مكارم الشريعة، مقدّمة التفسیر للقرآن، تحقیق البیان في تأویل القرآن .
 - 3- - مفردات ألفاظ القرآن، ص 461، ذیل «شکر»؛ مرآة العقول، ج 8، ص 145 .
 - 4- - منازل السائرين، ص 72، باب الشکر .

روایت شده که گفت: "ای پروردگار، چگونه شکر تو کنم با آن که شکر نعمت دیگری است و شکری خواهد؟! "خدای تعالی وحی فرمود به سوی او: "ای داود، وقتی که دانستی که هر نعمتی که به تو متوجه است از من است شکر مرا کردی" (1).

نویسنده گوید که آنچه را که این محققین ذکر فرمودند مبنی بر مسامحه است. و الا شکر عبارت از نفس معرفت به قلب و نفس اظهار به لسان و عمل به جوارح نیست؛ بلکه عبارت از يك حالت نفسانیه است که آن حالت خود اثر معرفت منعم و نعمت و این که آن نعمت از منعم است می باشد؛ و ثمره این حالت اعمال قلبیه و قالبیه است.

چنانچه بعضی محققین قریب به این معنی فرمودند، گرچه آن فرموده نیز خالی از مسامحه نیست. فرموده است: «بدان که شکر مقابل نمودن نعمت است به قول و فعل و نیت. و از برای آن سه رکن است:

اول، معرفت منعم و صفات لایقۀ به او؛ و معرفت نعمت از حیث این که آن نعمت است. و کامل نشود این معرفت مگر آن که بدانند که تمام نعمت های ظاهره و خفیه از حق تعالی است و ذات مقدس او منعم حقیقی است، و وسایط هر چه هست منقاد حکم او و مستخر فرمان او هستند.

دوم، حالتی است که ثمره این معرفت است. و آن خضوع و تواضع و سرور به نعمت است از جهت آن که آن هدیه ای است که دلالت کند بر عنایت منعم به تو. و علامت آن آنست که فرحناك نشوی از دنیا مگر به آن چیزی که موجب قرب به حق شود.

سوم، عملی است که ثمره این حالت است. زیرا که این حالت وقتی در قلب پیدا شد، يك حالت نشاطی برای عمل موجب قرب حق در قلب حاصل شود؛ و آن عمل متعلق است به قلب و زبان و دیگر جوارح. اما عمل قلب، عبارت است از قصد تعظیم و تحمید و تمجید منعم و تفکر در صنایع و افعال و آثار لطف او و قصد رساندن خیر و احسان نمودن بر جمیع بندگان او. و اما عمل زبان، اظهار آن مقصود است به تحمید و تمجید و

تسبیح و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر و غیر آن. و اما عمل جوارح، استعمال

ص: 383

نعمت ظاهر و باطن است در طاعت و عبادت او و استعانت نمودن به آنها در نگهداری از معصیت و مخالفت او؛ چنانچه چشم را استعمال کند در مطالعه مصنوعات و قرائت کتاب خدا و تذکر علوم مأثوره از انبیا و اوصیا - علیهم السلام - و همین طور سایر جوارح).
انتهی کلامه مَتْرَجَمًا (1).

فصل: در چگونگی شکر است

اشاره

بدان که شکر نعمت های ظاهره و باطنه حق تعالی یکی از وظایف لازمه عبودیت و بندگی است که هر کس به قدر مقدور و میسر باید قیام به آن نماید؛ گرچه از عهده شکر حق تعالی احدی از مخلوقات بر نمی آید. و غایت شکر معرفت عجز از قیام به حق آن است؛ چنانچه غایت عبودیت معرفت عجز به قیام به آن است، چنانچه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - اعتراف به عجز فرموده است (2) با آن که احدی از موجودات قیام به شکر و عبودیت مثل ذات مقدس آن سرور نمودند، زیرا که کمال و نقص شکر تابع کمال و نقص معرفت منعم و عرفان نعم اوست. لذا احدی قیام به حق شکر نتواند کرد.

وقتی عبد شکور شود که ارتباط خلق را به حق و بسط رحمت حق را از اول ظهور تا ختم آن و ارتباط نعم را به یکدیگر و بدء و ختم وجود را علی ما هو علیه بداند. و معرفت آن [جز] برای خلص اولیاء، که اشرف و افضل آنها ذات مقدس نبی ختمی - صلی الله علیه و آله - است، رخ ندهد. و سایر مردم محبوب از بعض مراتب آن، بلکه بیشتر و بزرگ تر مراتب آن، هستند. بلکه تا در قلب بنده حقیقت سربان الوهیت حق نقش نبندد و ایمان نیاورد به این که لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ و کدورت شرك و شك در قلب اوست، شکر حق را چنانچه شاید و باید نتوان انجام داد. کسی که نظر به اسباب دارد و تأثیر موجودات را مستقل می داند و نعم را به ولی نعم و صاحب آن ارجاع نمی کند، کفران به

ص: 384

1- - أوصاف الأشراف، ص 61، باب الشکر؛ مرآة العقول، ج 8، ص 145.

2- - ر.ك: بحار الأنوار، ج 68، ص 23، حدیث 1؛ مرآة العقول، ج 8، ص 146.

نعمت حق تعالی [کرده] است؛ بتهایی تراشیده و هر يك را مؤثری داند. گاهی اعمال را به خود نسبت دهد، بلکه خود را متصرف در امور می داند؛ و گاهی طبایع عالم کون را مؤثرات بخواند؛ و گاهی نعم را به ارباب ظاهریه صوریه آن منسوب کند و حق را از تصرف عاری نماید و یدالله را مغلول بشمارد: (عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا) (1). دست تصرف حق باز است و تمام دایره تحقق بالحقیقه از اوست و دیگری را در آن راهی نیست؛ بلکه همه عالم ظهور قدرت و نعمت اوست و رحمت او شامل هر چیز است؛ و تمام نعم از اوست و برای کسی نعمتی نیست تا منعم باشند؛ بلکه هستی عالم از اوست و دیگری را هستی نیست تا به او چیزی منسوب شود، ولی چشم ها کور و گوش ها کر و قلب ها محجوب است. «دیده می خواهم سبب سوراخ کن» (2).

تا کی و چند این قلوب مرده ما کفران نعم حق کند و به عالم و اوضاع و به اشخاص آن متعلق شود؟ این تعلقات و توجهات کفران نعمت ذات مقدس است و ستر رحمت اوست. و از این جا معلوم می شود که قیام به حق شکر کار هر کس نیست؛ چنانچه ذات مقدس حق تعالی - جل جلاله - فرماید: (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ) (3). کمتر بنده ای است که معرفت نعم حق را آن طور که سزاوار است داشته باشد. و از این جهت کمتر از بندگان هستند که قیام به وظیفه شکر نمایند.

و باید دانست که چنانچه معارف بندگان خدا مختلف است، شکر آنها نیز مختلف است. و نیز از راه دیگر، مراتب شکر مختلف است؛ زیرا که شکر ثنای نعمی است که منعم مرحمت فرموده، پس اگر آن نعمت از قبیل نعم ظاهریه باشد شکری دارد؛ و اگر از نعم باطنیه باشد شکری دارد؛ و اگر از قبیل معارف و علوم باشد شکرش به نحوی است؛ و اگر از قبیل تجلیات اسمائی باشد به نحوی است؛ و اگر از قبیل تجلیات ذاتیه

احدیه باشد به نحوی است؛ و چون جمیع مراتب نعم برای کمی از بندگان جمع است،

ص: 385

1- «دست هاشان بسته باد. و نفرین خدا بر ایشان باد به آنچه گفتند». (المائدة (5): 64)

2- مصرع دوم این است: «تا حجب را برکنند از بیخ و بن». (مثنوی معنوی، ص 798، دفتر پنجم، بیت 1552)

3- «و بندگان شکرگزار اندک اند». (سبأ (34): 13)

قیام به وظیفه شکر به جمیع مراتب برای کمی از بندگان میسور است. و آن خُصّ اولیا هستند که جامع جمیع حضرات و برزخ برازخ و حافظ همه مراتب ظاهره و باطنه هستند؛ و از این جهت، شکر آنها به جمیع السنه ظاهره و باطنه و سرّیه است.

و شکر را گرچه گفته اند از مقامات عامه است (1)، زیرا که مقرون به دعوی مجازات منعم است و این اسائه ادب به شمار می رود، ولی این مقارنت از برای غیر اولیاست؛ خصوصاً کَمَل از آنها که جامع حضرات و حافظ مقام کثرت و وحدت هستند؛ و لهذا شیخ عارف، خواجه انصاری، با آن که گفته است: شکر از مقامات عامه است فرموده: *وَالدَّرَجَةُ الثَّالِثَةُ أَنْ لَا يَشْهَدَ الْعَبْدُ إِلَّا الْمُنْعَمَ. فَإِذَا شَهِدَ الْمُنْعَمَ عُبُودَةً، اسْتَعْظَمَ مِنْهُ النُّعْمَةَ؛ وَإِذَا شَهِدَهُ حُبًّا، اسْتَحْلَى مِنْهُ الشَّدَّةَ؛ وَإِذَا شَهِدَهُ تَفَرُّدًا، لَمْ يَشْهَدْ مِنْهُ نِعْمَةً وَلَا شِدَّةً (2).*

«درجه سیم از شکر آن است که بنده مشاهده نکند مگر جمال منعم را و مستغرق شهود جمال او شود. و از برای آن سه مقام است: اول آن که مشاهده کند او را، مشاهده بنده ذلیل مولای خود را. و در این حال از خود غافل و مستغرق ادب حضور است و برای خود قدری قائل نیست. و وقتی [خود را] حقیر شمرد، نعمتی اگر به او عنایت شود عظیم شمارد و خود را در جنب او حقیر داند و لایق آن نداند. و دوم، مشاهده اوست، شهود دوست دوست را. و در این حال مستغرق جمال محبوب شود، و هر چه از او بیند محبوب باشد و لذت از آن برد، گرچه شدت و زحمت باشد. سیم، مشاهده اوست تفریداً بی تعینات اسمائی؛ بلکه مشاهده نفس ذات کند. و در این حال از خود و غیر خود غافل شود و جز ذات حق مشهود او نیست - نه نعمتی بیند و نه شدتی مشاهده کند».

پس، معلوم شد که اوایل مقامات در هر يك از مقامات سالکین از سبیل عامه است و در آخر مقامات مخصوص به خُصّ بلکه کَمَل است

ص: 386

1- - منازل السائرین، ص 72، باب الشکر؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 213.

2- - منازل السائرین، ص 73، باب الشکر.

ما این مقام را تکمیل نماییم به ذکر بعضی از احادیث شکر:

کافی بِاسْتِنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ. وَالْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ. وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ» (1).

«از حضرت صادق - علیه السلام - حدیث کند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "خورنده شکرکننده، اجر و مزد او مثل مرد روزه دار در راه خداست. و کسی که در عافیت و سلامت است و شاکر است، اجرش مثل اجر کسی است که مبتلا باشد و صبر داشته باشد. و کسی که نعمت به او عطا شده و شاکر است، اجر او مثل کسی است که محروم از عطاست و قانع و راضی است به آنچه خداوند به او عطا فرموده"».

و بِاسْتِنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «ثَلَاثٌ لَا يَصْدُرُ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ؛ وَالْأَسْتِغْفَارُ عَلَى الذُّنُوبِ؛ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ» (2).

«گوید: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: "سه چیز است که ضرر نمی رساند با آنها چیزی: دعا نزد شدت؛ و استغفار بر گناهان؛ و شکر نزد نعمت"».

و بِاسْتِنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ، فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْخُذُ الْإِنَاءَ فَيَصَدِّعُهُ عَلَى فِيهِ فَيَسِدُّ مِيَّ، ثُمَّ يَشْرَبُ فَيُنْحِيهِ وَهُوَ يَشْتَهِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ، ثُمَّ يُنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ ثُمَّ يُنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، فَيُوجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّةَ» (3).

«فرمود: حضرت صادق علیه السلام: "همانا مردی از شما می آشامد شربت آبی،

ص: 387

- 1- - الكافي، ج 2، ص 94، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الشكر»، حدیث 1.
- 2- - الكافي، ج 2، ص 95، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الشكر»، حدیث 7. (با کمی تفاوت)
- 3- - الكافي، ج 2، ص 96، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الشكر»، حدیث 16.

پس واجب می کند خدا به واسطه آن به او بهشت را. " پس از آن فرمود: "همانا او برمی دارد ظرف را و می گذارد بر دهان خود و اسم خدا را برده می آشامد؛ پس دور می کند آن را و حال آن که مایل به آن است، پس حمد خدا می کند؛ پس از آن اعاده می دهد و می آشامد، پس از آن دور می کند، پس حمد خدا می کند؛ پس از آن اعاده می دهد و می آشامد، پس حمد خدا می کند؛ پس خدا واجب می کند به سبب آن بر او بهشت را".

و حمد خدا مساوق شکر است. چنانچه در روایات کثیره وارد است که کسی که بگوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ شَكَرٌ** خدا را ادا کرده؛ چنانچه در کافی شریف سند به عمر بن یزید رساند، قَالَ: **سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «شَكَرٌ كُلُّ نِعْمَةٍ، وَإِنْ عَظُمَتْ، أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ [عَلَيْهَا.]» (1)**

فرمود: «شکر هر نعمتی، و اگر چه بزرگ باشد، این است که حمد خدای عزّ و جلّ کنی».

و باسناده عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: **«شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ وَتَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (2)**.

فرمود: «شکر نعمت دوری جستن از محرمات است؛ و کمال شکر گفتن مرد است: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»**».

و باسناده عن حَمَادِ بْنِ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ قَالَ: **خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ صَدَّاعَتْ دَابَّتُهُ، فَقَالَ: «لَيْتَ [رَدَّهَا] اللَّهُ عَلَيَّ، لَأَشْكُرَنَّ اللَّهُ - حَقَّ شُكْرِهِ»**. قَالَ: **«فَمَا لَبِثَ أَنْ أُتِيَ بِهَا، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»**. فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: **«جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ قُلْتَ: لَأَشْكُرَنَّ اللَّهُ - حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلَمْ تَسْمَعَنِي قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ» (3)**.

«گفت: بیرون آمد حضرت صادق - علیه السلام - از مسجد و حال آن که گم شده بود مرکوب آن حضرت. فرمود: "اگر خداوند ردّ کند آن را به من، هر آینه شکر می کنم او را"

ص: 388

-
- 1- - الکافی، ج 2، ص 95، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث 11.
 - 2- - الکافی، ج 2، ص 95، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث 10.
 - 3- - الکافی، ج 2، ص 97، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث 18.

حق شکر او . "گفت : درنگی نکرد تا آن که آن مرکوب آورده شد . پس فرمود : "الحمد لله . "قائلی عرض کرد : "فدایت شوم ، آیا شما نگفتید که شکر خدا می کنم حق شکر او را؟" فرمود : "آیا نشنیدی که من گفتم : الحمد لله" .

از این روایت معلوم شود که حمد خداوند افضل افراد شکر لسانی است . و از آثار شکر زیادت نعمت است ؛ چنانچه در کتاب کریم منصوص است : (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) (1) .

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند ، قَالَ : «مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ ؛ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ)» (2) .

«کسی که ادای شکر کند زیادت به او عنایت شود . خداوند عزَّ ووجلَّ می فرماید : "اگر شکر نمایید زیادت کنم برای شما" .

تتمیم: در سر عبادت نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم و الأئمة المعصومین عليهم السلام

بدان که عایشه گمان کرده بود که سر عبادات منحصر به خوف از عذاب یا محو سیئات است ؛ و تصور کرده بود که عبادت نبی مکرم - صلی الله علیه و آله و سلم ، نیز مثل عبادت سایر مردم است ؛ از این جهت ، مبادرت به این اعتراض نمود که چرا این قدر خود را به زحمت می اندازی . و این گمان ناشی از جهل او به مقام عبادت و عبودیت بود ؛ و از جهل به مقام نبوت و رسالت نمی دانست که عبادت عبید و اَجْرَاء از ساحت مقدس آن سرور دور است ، و عظمت پروردگار و شکر نعمای غیر متناهیة او آرام و قرار را از آن حضرت بریده بود . بلکه عبادات اولیای خلص نقشه تجلیات بی پایان محبوب است ؛ چنانچه در نماز معراج (3) اشاره به آن شده . حضرات اولیا - علیهم

السلام

- با آن که محو

ص: 389

1- «اگر شکرگزار باشید ، هر آینه برای شما افزایش دهم» . (ابراهیم (14) : 7)

2- الکافی ، ج 2 ، ص 95 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب الشکر» ، حدیث 8 .

3- فی حدیث صلاة المعراج : «... ثُمَّ طَأْطِئُ يَدَيْكَ وَاجْعَلْهَا عَلَيَّ رُكْبَتَيْكَ ، فَأَنْظُرُ إِلَى عَرْشِي . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : فَانظُرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَعُشْيِي عَلَيَّ ، فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ : (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ) لِعِظَمِ مَا رَأَيْتُ . فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ ، تَجَلَّى الْغَشْيُ عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعًا» ؛ «در حدیث نماز معراج آمده است : ... سپس دست هایت را فرود آر و بر زانوهایت بگذار ، پس به عرشم بنگر . رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت : پس عظمتی را نگرستم که جانم از آن به در رفت و مدهوش شدم . پس ، از عظمت آنچه دیده بودم به دلم آمد که بگویم : سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ . پس چون آن را گفتم از بیهوشی باز آمدم ، تا آن که آن را هفت بار بر زبان راندم» . (علل الشرائع ، ص 315 - 316 ، باب 1 ، حدیث 1 ؛ ر. ک. : سر الصلاة ، امام خمینی قدس سره ، ص 129 و

جمال اند و جلال و فانی در صفات و ذات ، مع ذلك هیچ يك از مراحل عبودیت را غفلت نکنند . حرکات ابدان آنها تابع حرکات عشقیه روحانیه آنهاست ؛ و آن تابع کیفیت ظهور جمال محبوب است . ولی با مثل عایشه جز جواب اقناعی نتوان گفت : یکی از مراتب نازل را بیان فرمود که همین قدر بدانند عبادات آن سرور برای این امور دئیّه نیست . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ .

فصل: در تفسیر «طه» و بیان کثرت عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَا : «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : (طه) بِلُغَةِ طَيٍّ : يَا مُحَمَّدُ . (مَا أَنْزَلْنَا .. .) (1)» الْآيَةَ .

«علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت نموده از حضرت باقر و حضرت صادق - علیهما السلام - گفتند : "رسول خدا وقتی نماز می خواند می ایستاد بر انگشت های دو پای خود تا ورم کرد ؛ پس فرو فرستاد خدای تبارک و تعالی «طه» را . و آن به لغت «طی» یعنی : ای محمد الآیه" (2) .

ص: 390

1- - تفسیر القمّی ، ج 2 ، ص 58 .

2- - قیام آن حضرت به سرانگشتان که در این احادیث است و قیام بر یک پا که در بعض احادیث دیگر است شاید از احکامی بوده که مختص به خود آن سرور بوده و شاید از احکام مشترکه بوده و نسخ شده است . واللّٰه العالم . منه عفی عنه

وَعَنِ الصَّدُوقِ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ ، عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ فِيهِ : «وَأَمَّا (طه) فَاسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَمَعْنَاهُ : يَا طَالِبَ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ» (1).

از حضرت نقل نموده که (طه) اسمی است از اسم های پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و معنای آن این است که : ای جوینده حق و هدایت کننده به سوی آن» .

و از ابن عباس (2) و بعضی دیگر منقول است که (طه) یعنی ای مرد (3) .

و از بعضی عامه منقول است که «طاء» اشاره است به طهارت قلب آن بزرگوار از غیر خدا ؛ و «هاء» اشاره است به هدایت شدن قلب آن سرور به سوی خدا (4) .

و گفته شده «طاء» طرب اهل بهشت است ؛ و «هاء» هوان اهل جهنم است (5) .

و طبرسی (6) - رحمه الله - گفته : «از حسن منقول است که قرائت نموده : «طه» ، به فتح طاء و سکون هاء . اگر این قرائت صحیح باشد از او ، پس اصل او «طاء» بوده ، همزه بدل به «هاء» شده و معنی چنین است : طَا الْأَرْضِ بِقَدَمَيْكَ جَمِيعاً» - انتهى (7) .

بالجملة ، در حروف مقطعه اوائل سوره اختلاف شدید است ؛ و آنچه بیشتر موافق

ص: 391

1- - معانی الأخبار ، ص 22 ، حدیث 1 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ، ص 151 .

2- - عبدالله بن عباس در کودکی ملازم و مصاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام می باشد او را به القابی همچون «ترجمان القرآن» ، «فارس القرآن» ، «صبر الأمة» ، «رئیس المفسرین» ، «شیخ المفسرین» ستوده اند . مفسران مشهور قرآن از تابعین از شاگردان او می باشند .

3- - مجمع البیان ، ج 7 ، ص 5 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ، ص 151 .

4- - لطائف الإشارات ، ج 2 ، ص 445 ؛ تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن ، ج 2 ، ص 473 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ، ص 151 .

5- - الكشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی) ، ج 6 ، ص 237 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ، ص 151 .

6- - ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (548 یا 552-472) مفسر و فقیه بزرگ قرن ششم که از شیخ ابوعلی ، فرزند شیخ طوسی ، و دیگران روایت کرده است و گروهی از بزرگان از درس او بهره برده اند ، مثل ابونصر حسن بن فضل صاحب مکارم الأخلاق ، محمد بن علی ابن شهر آشوب ، شیخ منتجب الدین صاحب الفهرست و قطب راوندی و تنی چند از بزرگان . چند تفسیر مشهور دارد که مجمع البیان مشهورترین آنهاست . از آثار اوست : جوامع الجامع در تفسیر ، اعلام الوری ، تاج الموالید .

7- - «زمین را زیر پای خود بگذار» . (مجمع البیان ، ج 7 ، ص 4 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ، ص 151)

اعتبار آید آن است که آن از قبیل رمز بین محب و محبوب است، و کسی را از علم آن بهره ای نیست. و چیزهایی را که بعضی مفسرین به حسب حدس و تخمین خود ذکر کردند، غالباً حدس های بارد بی مأخذی است. و در حدیث سفیان ثوری نیز اشاره به رمز بودن شده است (1). و هیچ استبعاد ندارد که اموری باشد که از حوصله بشر فهم آن خارج باشد و خدای تعالی به مخصوصین به خطاب اختصاص داده باشد؛ چنانچه وجود «متشابه» برای همه نیست بلکه آنها تأویل آن را می دانند.

و «شقا» و «شقاوت» ضد سعادت است؛ و به معنی تعب و زحمت است. قال الجوهري: «الشقاء والشقاوة، بالفتح، تقيض السعادة» (2).

رَوَى الطَّبْرَسِيُّ فِي الْاِحْتِجَاجِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام: وَلَقَدْ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَشْرَ سِنِينَ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ. يَتَوْمُ اللَّيْلَ أَجْمَعَ حَتَّى عُوتَبَ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) بَلْ لَسَعَدَ بِهِ» (3).

«مرحوم طبرسی (4) در احتجاج سند به حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - رسانده که فرمود: "ده سال رسول خدا ایستاد بر سر انگشتان خود تا قدم های آن حضرت ورم نمود و رویش زرد شد. می ایستاد تمام شب را تا عتاب به او شد در آن؛ پس فرمود خدای عز و جل: (طه)، ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را تا به تعب افتی؛ بلکه

ص: 392

1- - امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال سفیان ثوری از معانی حروف «مقطعه»، آنها را اشارات و رموز شمرد، و فرمود: «أما «الم» في أول «البقرة» فمعناها أنا الله المليك. وأما «الم» في أول «آل عمران» فمعناها أنا الله المجيد...»؛ «اما معنای «الم» در آغاز سوره «بقره» این است که من خداوند پادشاه هستم. و اما معنای «الم» در آغاز سوره «آل عمران» این است که من خداوند بلند مرتبه ام». (معانی الأخبار، ص 22، «باب معنی الحروف المقطعة»)

2- - الصحاح، ج 6، ص 2394، کلمه «شقا».

3- - الاحتجاج، ج 1، ص 520، حدیث 127.

4- - احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی عالم و فقیه و محدث و مورخ شیعه در قرن ششم و اوایل قرن هفتم. وی در حدود سال 620 ق درگذشت. از آثار اوست: الکافی فی الفقه، تاریخ الأئمة، کتاب الصلاة، مفاخرة الطالبية، الاحتجاج.

برای آن که به سعادت و راحتی رسی به واسطه آن» .

و از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است که رسول خدا در عبادت یکی از پاهای مبارکش را بلند می فرمود تا زحمت و تعبش زیاد شود . پس خدای تعالی این آیه شریفه را فرو فرستاد(1) .

و بعضی مفسرین گفتند : این آیه شریفه جواب مشرکین [است] که گفتند : پیغمبر به زحمت افتاد به واسطه ترك دین ما ؛ پس این آیه نازل شد(2) .

و شیخ عارف کامل ، شاه آبادی - دام ظلّه - می فرمودند : پس از آن که آن وجود مبارک مدتی دعوت فرمود و مؤثر نشد آن طوری که حضرت مایل بود ، آن سرور احتمال داد که شاید نقص در دعوت او باشد . پس اشتغال به ریاضت پیدا کرد مدت ده سال تا آن که قدم های مبارکش ورم کرد . آیه شریفه نازل شد که خود را مشقت مده ؛ تو طاهر و هادی هستی و نقص در تو نیست ، بلکه نقص در مردم است . (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ)(3) .

در هر صورت ، از آیه شریفه استفاده می شود که آن حضرت اشتغال به ریاضت و زحمت و تعب داشته . و از مجموع کلام مفسرین نیز این معنی مستفاد می شود ، گرچه در کیفیت آن اختلاف است . و این باید برای امت سرمشق باشد ، خصوصاً برای اهل علم که دعوت الی الله می خواهند کنند . آن وجود محترم با آن طهارت قلب و کمالی که داشت باز این طور به ریاضت خود را به تعب انداخت تا آیه شریفه از جانب ذات مقدس حق نازل شد ، و ما با این همه بار گناهان و خطایا هیچ گاه در فکر مرجع و معاد خود نیستیم . گویی برای ما برات آزادی از جهنم و امنیت از عذاب نازل شده . این نیست جز آن که حبّ دنیا پنبه در گوش ما کرده و کلمات اولیا و انبیا را اصغاء نمی کنیم .

ص: 393

1- - إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَرْفَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ لِيَزِيدَ تَعَبَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) . (مجمع البيان ، ج 7 ، ص 4 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ، ص 151)

2- - تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل) ، ج 2 ، ص 42 ؛ مرآة العقول ، ج 8 ، ص 152 .

3- - «به درستی [ای محمد] چنان نیست که تو هر که را دوست بداری به راه راست توانی آورد» . (القصص (28) : 56)

حدیث بیست و دوم [کراهت از مرگ]

الحدیثُ الثانی والعشرون: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى رُكْنِ الْإِسْلَامِ وَتَقِيَّتِهِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُمَرَ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا لَنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ: لَا تُكْرَهُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَيْتُمْ الْآخِرَةَ، فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا مِنْ عُمَرَانٍ إِلَى خَرَابٍ. فَقَالَ لَهُ: فَكَيْفَ تَرَى قُدُومَنَا عَلَى اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَمَّا الْمُحْسِنُ مِنْكُمْ، فَكَالْغَائِبِ يَقْدَمُ عَلَى أَهْلِهِ؛ وَأَمَّا الْمُسِيءُ مِنْكُمْ، فَكَالْبَاقِي يُرَدُّ عَلَى مَوْلَاهُ. قَالَ: فَكَيْفَ تَرَى حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: اعْرِضُوا أَعْمَالَكُمْ عَلَى الْكِتَابِ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ) (1). قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: فَأَيَّنَ رَحْمَةُ اللَّهِ؟ قَالَ «رَحْمَةُ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَكَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَطْرَفَنِي بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ، وَلَكِنْ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُسِيءَ إِلَى مَنْ تُحِبُّهُ، فَافْعَلْ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا يُسِيءُ إِلَى مَنْ يُحِبُّهُ! فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، نَفْسُكَ أَحَبُّ الْأَنْفُسِ إِلَيْكَ؛ فَإِذَا أَنْتَ عَصَيْتَ اللَّهَ، فَقَدْ أَسَأْتَ إِلَيْهَا» (2).

ترجمه: «فرمود: حضرت صادق - سلام الله عليه - آمد مردی به سوی ابی ذر؛ پس

ص: 395

1- - الانفطار (82): 13 - 14.

2- - الكافي، ج 2، ص 458، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب محاسبة العمل»، حدیث 20.

گفت: "ای ابی ذرّ، چیست ما را که مرگ را کراهت داریم؟" فرمود: "برای این که شما تعمیر کردید دنیا را و خراب کردید آخرت را، پس کراهت دارید که منتقل شوید از آبادان به سوی خرابه." پس گفت به او: "چگونه می بینی وارد شدن ما را بر خدا؟" فرمود: "اما نیکوکاران از شما مثل غایب وارد شود بر اهلش؛ و اما بدکار از شما مثل بنده گریزانی که برگردانده شود به سوی مولایش." گفت: "پس چگونه می بینی حال ما را پیش خدا؟" فرمود: "عرضه دارید اعمال خود را بر قرآن، همانا خداوند می فرماید: «همانا نیکویان در نعمت ها هستند، و همانا بدان در جهنم اند»." حضرت فرمود: آن مرد گفت: "پس کجاست رحمت خدا؟" گفت: "رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران"

«فرمود حضرت صادق علیه السلام: و نوشت مردی به سوی ابی ذرّ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: "ای اباذرّ، تحفه ای بفرست مرا به چیزی از علم." پس نوشت به او: "همانا علم بسیار است؛ ولیکن اگر بتوانی بدی نکنی به کسی که دوست داری او را، بکن." گفت آن مرد به او: "آیا دیدی کسی را که بدی کند به کسی که دوست می دارد او را!" پس فرمود به او: "آری، نفس تو دوست ترین نفس هاست به تو، پس وقتی که تو عصیان خدا کنی بدی کردی به سوی او"».

شرح: بدان که مردم در کراهت داشتن موت و ترس از آن بسیار مختلف هستند و مبادی کراهت آنها مختلف است. و آنچه را که حضرت ابی ذرّ - رضوان الله تعالی علیه - بیان فرمودند حال متوسطان است؛ و ما اجمالاً حال ناقصین و کاملین را بیان می نماییم.

پس، باید دانست که کراهت ما مردن را و خوف ما ناقصان از آن، برای نکته ای است که پیش از این در شرح بعضی احادیث بدان اشاره نمودیم. (1) و آن این است که انسان به حسب فطرت خداداد و جبلت اصلی، حبّ بقا و حیات دارد [و] متنفر است از فنا و ممات. و این متعلق است به بقای مطلق و حیات دائمی سرمدی؛ یعنی بقایی که در آن فنا

ص: 396

نباشد و حیاتی که در آن زوال نباشد .

بعضی از بزرگان⁽¹⁾ با همین فطرت اثبات معاد می فرمودند به بیانی که ذکر آن اکنون خارج از مقصد ماست . و چون در فطرت انسان این حبّ است و آن تنفر ، آنچه را که تشخیص بقا در آن داد و آن عالمی را که عالم حیات دانست ، حبّ و عشق به آن پیدا می کند ، و از عالم مقابل آن متنفر می شود . و چون ما ایمان به عالم آخرت نداریم و قلوب ما مطمئن به حیات ازلی و بقای سرمدی آن عالم نمی باشد ، از این جهت علاقه مند به این عالم و گریزان از موت هستیم به حسب آن فطرت و جبلّت .

و ما پیش از این ذکر کردیم⁽²⁾ که ادراک و تصدیق عقلی غیر از ایمان و طمأنینه قلبی است . ماها ادراک عقلی یا تصدیق تعبدی داریم به این که موت - که عبارت از انتقال از نشئه نازله مُظلمه مُلکیه است به عالم دیگر که عالم حیات دائمی نورانی و نشئه باقیه عالیه ملکوتیه است - حق است ؛ اما قلوب ما از این معرفت حظی ندارد و دل های ما از آن بی خبر است . بلکه قلوب ما إخلاد به ارض طبیعت و نشئه ملکیه دارد و حیات را عبارت از همین حیات نازل حیوانی ملکی می داند ، و برای عالم دیگر که عالم آخرت و دار حیوان است حیات و بقایی قائل نیست . از این جهت ، رکون و اعتماد به این عالم داریم و از آن عالم فراری و خائف و متنفر هستیم . این همه بدبختی های ما برای نقص ایمان و عدم اطمینان است . اگر آن طوری که به زندگانی دنیا و عیش آن اطمینان داریم و مؤمن به حیات و بقای این عالم هستیم ، به قدر عُشر آن به عالم آخرت و حیات جاویدان ابدی ایمان داشتیم ، بیشتر دل ما متعلق به آن بود و علاقه مند به آن بودیم و قدری در صدد اصلاح راه آن و تعمیر آن بر می آمدیم ؛ ولی افسوس که سرچشمه ایمان ما آب ندارد و بنیان یقین ما بر آب است ؛ ناچار خوف ما از مرگ از فنا و زوال است . و علاج قطعی منحصر آن وارد کردن ایمان است در قلب به فکر و ذکر نافع و علم و عمل صالح .

و اما خوف و کراهت متوسطین ، یعنی آنهایی که ایمان به عالم آخرت ندارند ، برای آنست که وجهه قلب آنها متوجه به تعمیر دنیاست و از تعمیر آخرت غفلت ورزیدند ؛ از

ص: 397

1- - آیت الله محمد علی شاه آبادی رحمه الله ، رشحات البحار ، ص 231 ، « کتاب الإنسان والفطرة » .

2- - ر . ک : صفحه 42 .

این جهت میل ندارند از محل آبادان معمور به جای خراب منتقل شوند؛ چنانچه حضرت ابی ذر - رضی الله عنه - فرمود. و این نیز از نقص ایمان و نقصان اطمینان است، و الا با ایمان کامل ممکن نیست اشتغال به امور دنییه دنیویه و غفلت از تعمیر آخرت.

بالجمله، این وحشت ها و کراهت و خوف ها برای نادرستی اعمال و کج رفتاری و مخالفت با مولا است، و الا اگر مثلاً حساب ما درست بود و خود ما قیام به محاسبه خود کرده [بودیم] وحشت از حساب نداشتیم؛ زیرا که آن جا حساب عادلانه و مُحاسب عادل است، پس ترس ما از حساب از بدحسابی خود ما است و از دغل بودن و دزدی، [نه] از محاسبه است.

و در کافی شریف سند به حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - رساند، قَالَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا، اسْتَزَادَهُ اللَّهُ؛ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا، اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ» (1). فرمود: «نیست از ما کسی که محاسبه نکند نفس خود را در هر روز؛ پس اگر عمل نیکی کرده، از خدای تعالی زیادت طلبد؛ و اگر عمل بدی کرده، طلب مغفرت کند از خداوند از آن و توبه کند به سوی او».

پس اگر حساب خود را کشیدی، در موقف حساب گرفتاری نداری و از آن باکی برای تو نیست. و همین طور سایر مهالك و مواقف آن عالم تابع اعمال این عالم است. مثلاً اگر در این عالم به راه راست نبوت و طریق مستقیم ولایت قدم زده باشی و از جاده ولایت علی بن ابی طالب - علیه السلام - اعوجاج پیدا نکرده باشی و لغزش پیدا نکنی، خوفی برای تو در گذشتن از صراط نیست؛ زیرا که حقیقت صراط صورت باطن ولایت است؛ چنانچه در احادیث وارد است که امیر المؤمنین صراط است (2). و در حدیث دیگر است که «ماییم صراط مستقیم» (3). و در زیارت مبارکه جامعه است که «أَنْتُمْ السَّبِيلُ»

ص: 398

1- - الکافی، ج 2، ص 453، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب محاسبه العمل»، حدیث 2.

2- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (معاني الأخبار، ص 32، حدیث 2 و 3؛ تفسیر القمّي، ج 1، ص 28)

3- - عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ حُجَّتِهِ حِجَابٌ؛ فَلَا لِلَّهِ دُونَ حُجَّتِهِ سِتْرٌ، نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ، وَنَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ وَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ؛ وَنَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ؛ وَنَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ؛ وَنَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ»؛ (امام سجاد علیه السلام فرمود: «بین خدا و حجت او حجاب نیست، خدا را پرده ای غیر از حجت نیست، ما ابواب خدا و صراط مستقیم و گنجینه علم او هستیم؛ ترجمان وحی او و اساس توحید او و جایگاه سر او هستیم»). (معاني الأخبار، ص 35، حدیث 5)

الأَعْظَمُ وَالصَّبْرَاطُ الْأَقْوَمُ»(1). و هر کس در این صراط به استقامت حرکت کند و پای قلبش نلرزد، در آن صراط نیز پایش نمی لغزد و چون برق خاطف از آن بگذرد. و همین طور اگر اخلاق و ملکاتش عادلانه و نورانی باشد، از ظلمت ها و وحشت های قبر و برزخ و قیامت و از احوال آن عوالم در امان است، و خوفی از آن نشأت برای او نیست. پس، در این مقام درد از خود ما است و دواى آن نیز در خود ما است؛ چنانچه حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - در اشعار منسوب به او به این معنی اشاره فرموده که می فرماید:

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَمَا تَشْعُرُ+وَدَاؤُكَ مِنْكَ وَمَا تُبْصِرُ(2)

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند: أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ: «إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ، وَبَيِّنَ لَكَ الدَّاءَ، وَعُرِّفْتَ آيَةَ الصِّحَّةِ وَدَلِّلتَ عَلَى الدَّوَاءِ؛ فَأَنْظِرْ كَيْفَ قِيَامِكَ عَلَى نَفْسِكَ»(3).

فرمود به مردی: «همانا تو قرار داده شدی طیب نفس خویش؛ و بیان شده برای تو درد، و شناسا شدی نشانه صحت را و دلالت شدی بر دوا؛ [پس بنگر که چگونه در اصلاح نفس خود قیام می کنی]».

در تو اعمال و اخلاق و عقاید فاسده است. و علامات صحت، نسخه های انبیا و انوار فطرت و عقل است؛ و دواى اصلاح نفوس اقدام در تصفیة آن است. این حال متوسطین.

و اما حال کمال و مؤمنین مطمئنین، پس آنها کراهت از موت ندارند گرچه وحشت و

ص: 399

1- - «شمایید راه بزرگ و صراط استوار.» زیارت «جامعه کبیره». (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 274؛ بحار الأنوار، ج 99، ص 129؛ زاد المعاد، ص 480)

2- - «دواى درد تو در توست و بدان علم نداری - و درد نیز از توست و آن را نمی بینی.» (دیوان اشعار منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص 62)

3- - الکافی، ج 2، ص 454، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب محاسبة العمل»، حدیث 6.

خوف دارند . زیرا که خوف آنها از عظمت حق تعالی و جلالت آن ذات مقدس است ؛ چنانچه رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - می فرمود : «فَأَيْنَ هَوْلُ الْمُطَّلَعِ»(1)!

و حضرت امیر المؤمنین - سلام الله علیه - در شب نوزدهم و وحشت و دهشت عظیمی داشت(2) ، با آن که می فرمود : «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدْيِ أُمِّهِ»(3) . «به خدا قسم که پسر ابوطالب به مرگ مأنوس تر است از بچه به پستان مادرش» .

بالجمله ، خوف آنها از امور دیگر است ؛ مثل خوف ما پابستگان به آمال و امانی و دل دادگان به دنیای فانی نیست .

تفاوت قلوب اولیاء در قبول تجلیات اسماء

و قلوب اولیاء نیز در کمال اختلاف است که در تحت احصا و رشته تحریر نیاید . و ما اشاره اجمالی به بعضی از آنها می نمایم .

پس گوئیم که قلوب اولیا در قبول تجلیات اسماء مختلف است ؛ چنانچه بعضی قلوب عشقی و شوقی است ؛ و حق تعالی در مثل آن به اسماء جمال تجلی فرماید . و آن تجلی هیبت مشوب به شوق آورد ، و هیبت خوف از تجلی عظمت و ادراک آن است . دل عاشق در وقت ملاقات می تپد و وحشتناک و خائف شود ، ولی این خوف و وحشت غیر از خوف های معمولی است .

و بعض قلوب خوفی و حزنی است ؛ و حق تعالی در آن قلوب به اسماء جلال و عظمت تجلی فرماید ، و آن تجلی هیمان آورد مشوب به خوف ، و حیرت می آورد مشوب به حزن .

و در حدیث است که حضرت یحیی - علیه السلام - دید که حضرت عیسی - علیه السلام - می خندد . با عتاب به او گفت : گویا تو مأمونی از مکر خدا و عذاب او . حضرت

ص: 400

1- «پس چگونه خواهد بود وحشت روز حساب!» (مناقب آل ابی طالب ، ج 1 ، ص 290 ؛ البرهان فی تفسیر القرآن ، ج 4 ، ص 517)

2- مصنفات الشیخ المفید ، الإرشاد ، ج 11 ، الجزء الأول ، ص 11 ؛ بحار الأنوار ، ج 42 ، ص 276 - 277 .

3- نهج البلاغة ، ص 52 ، خطبة 5 .

عیسی جواب داد: گویا تو مایوسی از فضل خدا و رحمت او. پس خدای تعالی وحی فرمود به آنها که هر يك از شما حسن ظنتان به من بیشتر است، او محبوبتر است پیش من (1).

چون حق در قلب حضرت یحیی به اسماء جلال تجلی فرموده بود، همیشه خائف بود و به حضرت عیسی - علیه السلام - آن طور عتاب نمود؛ و حضرت عیسی به مقتضای تجلیات رحمت آن طور جواب داد.

فصل: حقیقت بهشت و جهنم

بدان که ظاهر این حدیث که می فرماید: «عَمَّرْتُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَبْتُمُ الْآخِرَةَ» آن است که دار آخرت و بهشت معمور و آبادان است و به اعمال ما خراب می شود. ولی معلوم است که مقصود تشابه در تعبیر است و چون نسبت به دنیا «تعمیر» تعبیر فرموده، به مناسبت آن نسبت به دار آخرت «تخریب» تعبیر فرموده. و عالم جهنم و بهشت گرچه مخلوق هستند، تعمیر دارجنت و مواد جهنم تابع اعمال اهل آن است.

و در روایت است که زمین بهشت ساده است و مواد تعمیر آن اعمال بنی الانسان (2). و این مطابق است با برهان و کشف اهل مکاشفه؛ چنانچه بعضی از عرفای محققین گویند: «بدان، عَصَّ مِنَ اللَّهِ وَإِيَّاكَ، که جهنم از اعظم مخلوقات است؛ و آن زندان خداوند است در آخرت. و او را «جهنم» گویند برای بعید بودن قعر آن؛ چنانچه چاهی را که قعرش بعید است بئر «جهنم» گویند. و آن شامل حرارت و زمهریر است. و در آن برودت است به آخر درجه آن، و حرارت است به آخر درجه آن؛ و بین اعلائی آن و قعر آن هفتصد و پنجاه سال راه است. و مردم اختلاف دارند که آن مخلوق است یا غیر مخلوق. و خلاف مشهور است در آن. و همین طور در بهشت نیز اختلاف کردند. و اما

ص: 401

1- شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 1011، فصّ یحیوی.

2- تفسیر کنز الدقائق، ج 1، ص 192، ذیل آیه 25 از سوره بقره.

پیش ما و پیش اصحاب ما، اهل مکاشفه و معرفت، آنها مخلوق هستند و مخلوق نیستند. اما این که گفتیم مخلوق اند، مثل آن است که مردی خانه ای را بنا کند و دیوارهای محیطه به فضای آن را فقط بر پا کند؛ در این صورت گفته شود که این خانه است؛ و وقتی که داخل آن شوی دیده نشود در آن مگر دیواری که بر فضا و ساحتی دایر است. پس از آن، انشاء خانه ها و بیوت آن را نمایند به حسب اغراض ساکنان آن از

غرفه ها و قصرها و مخزن ها و آنچه سزاوار است در آن باشد» (1) - انتهی .

و در حدیث است که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وقتی به معراج تشریف بردند، در بهشت ملائکه ای چند دیدند که گاه اشتغال به بنای ابنیه دارند و گاه از کار باز می ایستند. فرمود به جبرئیل: سبب این چیست؟ عرض کرد: مواد این بناها که می کنند اذکار امت است. هر وقت ذکر گویند، موادی برای آنها حاصل شود، پس ملائکه مشغول بنا شوند؛ و وقتی آنها از ذکر باز مانند، اینها از عمل نیز باز ایستند (2).

بالجمله، صورت بهشت و جهنم جسمانی همان صور اعمال و افعال حسنه و سیئه بنی آدم است که در آن عالم به آنها رجوع کنند؛ چنانچه در آیات شریفه نیز به آن اشاره

و تلویح شده؛ مثل قول خدای تعالی: (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) (3). و قوله: (إِنَّمَا هِيَ

ص: 402

1- - الفتوحات المکیة، ج 1، ص 297، باب 61.

2- - عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لِبَنَةِ مَنْ ذَهَبٍ وَلِبَنَةِ مَنْ فِضَّةٍ وَرَبَّمَا أَمْسَكُوا فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا لَكُمْ رَبَّمَا بَنَيْتُمْ وَرَبَّمَا أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا: حَتَّى تَجِيئَنَا النَّفَقَةُ، فَقُلْتُ لَهُمْ: وَمَا نَفَقَتُكُمْ؟ فَقَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَإِذَا قَالَ بَيْنَنَا وَإِذَا أَمْسَكَ أُمْسَدَ كُنَّا»؛ «امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: وقتی مرا به آسمان بردند وارد بهشت شدم در آن جا فرشتگانی دیدم که از خشتی طلا و خشتی نقره ساختمان می ساختند و گاهی دست از کار می کشیدند، به آنها گفتم: شما چرا گاهی کار می کنید و زمانی دست از کار می کشید؟ جواب دادند: تا این که مصالح ما به ما برسد، به آنها گفتم: مصالح شما چیست؟ پاسخ دادند: «سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر» که مؤمن در دنیا می گوید، وقتی ذکر می گوید ما می سازیم و وقتی ساکت می شود ما دست از کار می کشیم». (تفسیر القمّی، ج 2، ص 53؛ الأمالی، طوسی، ص 474، مجلس 17، حدیث 4؛ بحار الأنوار، ج 90، ص 169، حدیث 7)

3- - «و هر چه کرده اند حاضر یابند». (الکھف (18): 49)

أَعْمَالِكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ» (1). و تواند بود که عالم بهشت و جهنم دو نشئه و دار مستقلی باشند که بنی آدم به حرکات جوهریه و سوق های ملکوتی و حرکات ارادیه عملیه و خلقیه به سوی آنها مسافرت می کنند، گرچه هر يك از آنها حظوظشان از صور اعمال خودشان باشد.

و بالجمله، عالم ملکوتِ اعلى عالم بهشت است که خود عالم مستقلی است، و نفوس سعیده سوق [داده] می شود به سوی آن؛ و عالم جهنم ملکوتِ سفلی است که نفوس شقیه به سوی آن مسافرت کند. ولی آنچه به آنها در هر يك از دو نشئه رجوع می کند، صورت بهیئه حسنه یا مولمئه مدهشه اعمال خود آنها است. و به این بیان جمع بین ظواهر کتاب و اخبار، که به حسب ظاهر متخالف نماید، شود، و نیز موافق با برهان و مسلک اهل معرفت است.

فصل: مغرور ساختن شیطان انسان را به رحمت واسعة حق

پوشیده نیست که کلام حضرت ابی ذرّ، رضی الله عنه، در این مقام کلام جامع و دستور محکمی است که انسان باید مواظبت بر آن نماید. پس از آن که حضرت ابی ذرّ فرمود: اعمالتان را به کتاب خدا عرضه دارید، و خداوند می فرماید: "مردم دو طایفه اند: ابرار، و آنها در نعیم اند؛ و فُجّار، و آنها در جحیم اند." آن مرد تشبث به ذیل رحمت کرد که اگر این طور است، رحمت حق تعالی پس کجاست؟ جواب داد: رحمت حق نیز جَزاف نیست، و آن قریب به نیکوکاران است.

بدان که شیطان ملعون و نفس خبیث اماره بالسوء انسان را از طرق بسیاری مغرور می کنند و به هلاکت ابدی همیشگی می کشانند. و آخر تیری که در کمان دارند مغرور کردن انسان است در اوایل امر به رحمت حق. و انسان را به واسطه این غرور از عمل

ص: 403

1- «این اعمال شماست که به سوی شما برگردانده می شود». (بحار الأنوار، ج 10، ص 454؛ علم الیقین، ج 2، ص 844)

باز می‌دارند. و این اتکال به رحمت از مکاید شیطان و غرور آن است. و شاهد و دلیل آن این است که ما در امور دنیایی به هیچ وجه اتکال به رحمت حق تعالی نداریم و یکسره اسباب طبیعی و ظاهری را مستقل و کارکن می‌دانیم، به طوری که گویی در عالم مؤثری جز اسباب ظاهری نیست. و در امور اخروی غالباً اتکال به رحمت حق در گمان خود می‌کنیم و از دستورات خدا و رسول - صلی الله علیه و آله - غفلت می‌نماییم، گویی

خداوند ما را قدرت عمل نداده و راه صحت و سقم نیاموخته.

بالجمله، در امور دنیایی تقویضی مسلک، و در امور آخرتی جبری مسلک می‌شویم؛ غافل از این که این هر دو باطل و غلط و خلاف دستورات انبیا - صلی الله علیه و آله - و طریقه مستمره ائمه هدی و اولیای مقررین است. با آن که آنها همه رحمت حق را معتقد بودند و ایمان آنها از همه بیشتر بود، با این وصف آنی غفلت از انجام وظایف نمی‌کردند و دقیقه ای از سعی و کوشش باز نمی‌ماندند. بردار صحیفه اعمال آنها را مطالعه کن.

ادعیه و مناجات‌های سید الساجدین و زین العابدین - علیه السلام - را ملاحظه کن و دقت نما بین در مقام عبودیت چه معامله می‌کند و چگونه به وظیفه بندگی قیام می‌کند، با این وصف، وقتی صحیفه اعمال حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان - علیه السلام - را می‌بیند، تأسف می‌خورد و اظهار عجز می‌کند (1)!

پس ما یا باید آنها را - نعوذ بالله - تکذیب کنیم و بگوییم اطمینان و ایمان به رحمت حق نداشتند مثل ما؟! یا باید خود را تکذیب کنیم و بفهمیم که اینها که ما می‌گوییم از مکاید شیطان و غرور نفس است که می‌خواهند ما را از راه مستقیم منحرف کنند. پناه می‌بریم به خدای تعالی از شر آنها.

پس ای عزیز، همان طور که حضرت ابی ذر دستور به آن مرد داده، علوم بسیار است ولی علم نافع برای امثال ماها آن است که با خود این قدر بدی نکنیم. بفهمیم که دستورات انبیا و اولیا - علیهم السلام - کشف حقایقی است که ماها از آنها محجوب

ص: 404

هستیم . آنها می دانند که این اخلاق ذمیمه و اعمال سیئه چه صورت هایی دارد و چه ثمراتی از آنها حاصل می شود ؛ و این اعمال حسنه و اخلاق کریمه چه صورت های خوب ملکوتی دارد . همه را فرمودند و دوا و درمان و درد و مرض را بیان کردند . تو اگر عاطفه با خود داری ، باید از آن دستورات نگذری و درد خود را دوا نمایی و مرض خود را معالجه کنی ، خدا می داند که اگر با این حال که هستیم به آن عالم منتقل شویم ، به چه مصیبت ها و دردها و مرض ها گرفتار می شویم . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ .

ص: 405

حديث بيست و سوم [اصناف جويندگان علم]

الحديث الثالث والعشرون: بالسَّيِّدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى حُجَّةِ الْفِرْقَةِ وَتَقْتِهَا، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ. فَأَعْرَفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِدْقَاتِهِمْ: صِدْقُ يَطْلُبُهُ لِلْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ؛ وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلدَّيْنِ وَالْخُشُوعِ وَالْعَقْلِ، فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مُؤَذِّمٌ مُعَرَّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرَّجَالِ بِنِدَاكِ الْعِلْمِ وَصِدْفَةِ الْحِلْمِ؛ قَدْ تَسَرَّبَلُ بِالْخُشُوعِ وَتَخَلَّى مِنَ الْوَرَعِ؛ فَذَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْرُومَهُ. وَصَاحِبُ الْاسْتِطَالَةِ وَالْخُتْلِ ذُو خَيْبٍ وَمَلَقٍ؛ يَسَّ تَطِيلُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ أَشَدِّ بَاهِهِ، وَيَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِ؛ فَهُوَ لِحُلُوتِهِمْ هَاضِمٌ وَلِدِينِهِ حَاطِمٌ؛ فَأَعْمَى اللَّهُ عَلَى هَذَا خُبْرَهُ وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثْرَهُ، وَصَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَقْلِ ذُو كَابَةِ وَحُزْنٍ وَسَهْرٍ؛ قَدْ تَحَنَّنَكَ فِي بُرْنُسِهِ وَقَامَ اللَّيْلَ فِي حِنْدِسِهِ؛ يَعْمَلُ وَيَخْشَى وَجَلًّا، دَاعِيًا مُشْفِقًا مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ مُسْتَوْحِشًا مِنْ أَوْثِقِ إِخْوَانِهِ؛ فَشَدَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْكَانَهُ وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَهُ».

قال الكَلِينِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ: وَحَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّيْقَلِيُّ بَقْرَوِيْن، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيْسَى الْعَلَوِيِّ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ (1).

ص: 407

ترجمه: «فرمود حضرت صادق، علیه السلام: طلب کنندگان علم سه اند. پس بشناس آنها را به شخصیات و صفاتشان. يك صنف طلب می کنند آن را برای جهل و جدال. و يك صنف طلب می کنند آن را برای رفعت جستن و فریب دادن. و يك صنف طلب می کنند آن را برای دانش و بینش.»

پس، دارای جهل و جدال آزرده است و جدل کن است؛ تعرض کن گفتگوهای است در انجمن مردان به گفتگوی دانش و توصیف بردباری؛ پوشیده است پیراهن فروتنی را، و تهی گردیده از پرهیزگاری. پس، بکوبد خداوند از این روی بینی او را، و دو تا کند از آن کمر او را.

و صاحب بلندپروازی و فریب دارای فریب است و چاپلوسی؛ بلندی جوید بر مثل خود از شبیهان خویش، و فروتنی کند از برای دارایان از غیر خود. پس او حلوی آنان را هضم کننده، و دین خود را شکننده است. پس، کور کند خداوند بر این جهت بینایی او را، و جدا کند از نشانه های دانشمندان نشانه او را.

و دارای دانش و بینش دارای شکستگی و اندوه و شب زندگی است، حنک بندد بر کلاه خود، و برخیزد شب را در تاریکی آن؛ عمل می کند و می ترسد ترسیدنی؛ خواننده است؛ برحذر است؛ روآورنده است بر شأن خویشتن؛ شناسنده مردم زمان خود است؛ وحشتناک است از موثق ترین برادران خود. پس، محکم کند خداوند از این روی پایه های او را، و ببخشاید به او در روز رستاخیز امان خود را.

شرح: «بِأَعْيَانِهِمْ» تأکید است از برای ضمیر «اعرفهم». یعنی، بشناس آنها را خودشان را به طوری که مشخص و معین گردند و مشتبه به غیر نشوند؛ چنانچه گویی: «رَأَيْتُهُ بِعَيْنِهِ» و «كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَحَرَامٌ، فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ» (1).

جناب محقق محدث مجلسی - رحمه الله - احتمالاتی داده اند و نقل فرمودند در این

ص: 408

1- هر چیزی که در آن حلال و حرام است، آن را بر خود حلال شمار تا آن گاه که حرمت همان چیز بر تو معلوم و مسلم گردد. (مرآة العقول، ج 21، ص 359)

مقام، که این احتمال که متعین و واضح است هیچ يك از آنها نیست، و آنها نیز به غایت بعید است؛ مثل این که فرمودند: «بِأَعْيَانِهِمْ أَيْ، بِخَوَاصِّهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ الْمَخْصُوصَةَ بِهِمْ، أَوْ بِالسَّاهِدِ وَالْحَاضِرِ مِنْ أَعْمَالِهِمْ». پس از آن فرمایند: «وَقِيلَ: بِأَعْيَانِهِمْ أَيْ، أَقْسَامِهِمْ وَمَفْهُومَاتِ أَصْنَافِهِمْ. وَقِيلَ: الْمُرَادُ بِأَعْيَانِهِمْ مَنَظَرُهُمْ مِنْ هَيْئَتِهِمْ وَأَوْضَاعِهِمْ كَالْتَسَرُّبْلِ بِالْخُشُوعِ» (1). و دیگر احتمالات بعیده.

قَوْلُهُ: «وَصَيْفَاتِهِمْ» مقصود از اوصاف، آن حالاتی است که تابع ملکات و مقاصد این سه صنف است، مثل موذی بودن و مرء نمودن و غیر آن. پس، به این اوصاف معرفی حال آنان گردد و آنها باعیانهم شناخته شوند.

و «جهل» خلاف علم است. و در این مقام شاید مراد تعمیمه و اخفاء حق باشد، یا تجاهل و عدم قبول حق باشد. و ما پس از این، بیان این مطلب را بیش از این می نماییم. و مجلسی فرموده «الْجَهْلُ السَّفَاهَةُ وَتَرْكُ الْحِلْمِ. وَقِيلَ: ضِدُّ الْعَقْلِ» (2).

و «مرء» جدال در آرا و کلام است. و از همین ماده است «جَدَلٌ» که یکی از صناعات خَمْسُ مَعْنُونَه در منطق است. يُقَالُ: مَارَيْتُ الرَّجُلَ أُمَارِيَهُ مِرَاءً، إِذَا جَادَلْتَهُ. چنانچه در صحاح جوهری است (3). و این کلام گرچه مطلق است، ولی مقصود علی الظاهر همین است که ذکر شد. و در این مقام احتمال دیگری است که ما پس از این به آن اشاره در یکی از فصول آتیه [می کنیم] (4).

و «استطالة» طلب بلندی و ارجمندی است.

ص: 409

1- - «بأعیانهم، یعنی با اوصاف و آثار مخصوص بدان ها؛ یا با شؤون حاضر و قابل مشاهده آنان و گفته شده: «بأعیانهم» یعنی آنها و آنچه از صنف هاشان دانسته شده است. و گفته شده: مراد از «أعیانهم» آن چیزهایی است که در شکل و اوضاع ظاهری آنها مشاهده می شود. مانند فروتنی که چون پیراهنی به تن کرده باشند. (بدان تظاهر کنند)». (مرآة العقول، ج 1، ص 159)

2- - «جهل بی خردی و ترك بردباری است. و گفته اند: آن چیزی است مقابل عقل». (مرآة العقول، ج 1، ص 160)

3- - الصحاح، ج 6، ص 2491، کلمة «مرا».

4- - ر. ك: صفحه 420 - 421.

و «خَتْلُ» ، به فتح «خاء» معجمه و سکون «تاء» ، به معنی خدعه و فریب است . قَالَ الْجَوْهَرِيُّ : «خَتْلُهُ وَخَاتَلَهُ ، أَي خَدَعَهُ . وَالتَّخَاتُلُ ، التَّخَادُعُ» (1) .

قَوْلُهُ : «مُمَارٍ» پس از این ذکر شود که چگونه معرفی شده است صاحب مراء به «مُمَارِي» ؛ و صاحب استطاله و خَتْلُ به «استطالة» بر امثال ؛ و صاحب «خَبِّ» بودن که به معنی خدعه است (2) .

قَوْلُهُ : «مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ» یعنی اظهار نمودن مقالات را . يُقَالُ : عَرَضْتُ لَهُ الشَّيْءَ إِذَا أَظْهَرْتَهُ لَهُ وَعَرَضَ لَهُ أَمْرٌ كَذَا . وَيَعْرِضُ ، أَي ظَهَرَ (3) .

و «أُنْدِيَّة» جمع «نادي» است . و آن محل اجتماع قوم و مجلس و مذاکرات آنان است . و چون متفرق شدند آن را «نادی» نگویند . و از آن است «دَارُ النَّدْوَةِ» که در مکه بوده ، که آن را بنا نمودند برای اجتماع در مشاورات . و «نَدِيٌّ» بر وزن فعیل ، و «نَدْوَةٌ» و «مُنْتَدِيٌّ» و «مُنْتَدِيٌّ» به همین معنی [است] چنانچه جوهری گوید (4) :

«بِتَذَاكُرِ الْعِلْمِ» متعلق است به «مَقَالِ» ، یا بَدَل است از «مَقَالِ» . و «صِرْفَةَ الْجِلْمِ» عطف به آن است . و مقصود آن است که مذاکرات علمیه می کند که خود را از اهل آن منسوب دارد ، و توصیف و تحسین حلم کند که خود را در زمره آنان به شمار آورد ، با این که نه از اهل آن است و نه در شمار اصحاب این . علمش جهلی است به صورت دانش ؛ و حلمش از اوصاف کامله معتدله خارج . و ما پس [از] این ذکری از این مقوله می نماییم .

قَوْلُهُ : «تَسْرِبَلٌ» از باب تَفَعُّلٌ ، به معنی لَبَس «سِرْبَالِ» ، که پیراهن است ، می باشد . يُقَالُ : سَرَبَلْتُهُ فَتَسْرِبَلُ ، أَي ، أَلْبَسْتُهُ السَّرْبَالَ ، وَتَسْرِبَلٌ بِالْخُشُوعِ یعنی : پیراهن خضوع به خود پوشاند و اظهار ملازمت آن نمود ، چون پیراهن که ملصق و لازم بدن است ، و حال

ص: 410

1- - الصحاح ، ج 4 ، ص 1682 ، کلمه ختل .

2- - مقصود آن است که معرفی کردن اصحاب مراء را به مُمَارِي ، و اصحاب خدعه را به خدعه داشتن ، از قبیل تعریف شیء به نفس است ، و این در صنعت تعریف صحیح نیست . و ما ان شاء الله بعد از این ، بیان آن را به وجهی که رفع اشکال شود می کنیم . منه عفي عنه

3- - الصحاح ، ج 3 ، ص 1082 ، کلمه «عرض» .

4- - الصحاح ، ج 6 ، ص 2505 ، کلمه ندا .

آن که خالی از آن است، و آن چون پیراهن عاریتی است در او.

«وَالْوَرَعُ»، به فتح «راء» به معنی احتراز تام از محرمات و مشتبهات است.

قَوْلُهُ: «فَدَقَّ اللَّهُ ..» . محتمل است که این جمله، و نظایر آن در دو جمله بعد، دعا باشد؛ و محتمل است اخبار حال آنها باشد در دنیا یا آخرت، یا هر دو عالم. و «دَقَّ» به معنی کوبیدن یا اسم صوت است.

قَوْلُهُ: «مِنْ هَذَا» یعنی به سبب هر يك از این خصال.

و «حَيْشُوم» بالای بینی است. و مقصود از کوبیدن بینی کنایت از ذلّت و خواری است؛ یعنی، خدای تعالی به واسطه این خصلت‌ها آنها را خوار و ذلیل کند. و پس از این، اشاره به این معنی می‌نماییم (1).

و «الْحَيْزُوم» ، به فتح «حاء» مهمله و ضمّ «زاء» معجمه، محل کمر بند است. و به معنی وسط سینه، و به معنی استخوانی که احاطه نموده است مثل حلقه بر حلقوم آمده. و در این مقام، اول مناسب است به مناسبت نسبت «قطع» به آن.

و «الْخَبُّ» ، به کسر «حاء» به معنی خدعه و خُبث و غش است. يُقَالُ: رَجُلٌ خَبٌّ - بِكَسْرٍ وَفَتْحٍ - به معنی خَدَاع، چنانچه جوهری (2) گوید.

و «مَلَقٌ» به معنی تملق‌گویی و چاپلوسی است. و این ملازم است با آنچه جوهری در صحاح در معنی آن گوید: «قَالَ: رَجُلٌ مَلَقٌ. يُعْطِي بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ» انتهى (3). و این تفسیر به لازم اعم است؛ بلکه معنی آن اظهار تَلَطُّف و تودّد است مخلوط به تَخَضُّع، با آن که در قلب چنین نیست.

قَوْلُهُ: «لِحَلْوَائِهِمْ» مجلسی فرماید در بعضی نسخه‌ها با «نون» وارد است (4)؛ در این صورت (به ضمّ «حاء» مهمله و سکون «لام») به معنی اجرت دلال و کاهن، و آنچه از قبیل رشوه می‌دهند [می‌باشد]. و مراد آن است که اغنیا به او می‌دهند در قبال کارهایی

ص: 411

1- ر. ك: صفحه 420.

2- الصحاح، ج 1، ص 117، کلمه خب.

3- «رجلٌ مَلَقٌ» یعنی کسی که به زبان چیزی را گوید که در دلش نیست». (الصحاح، ج 4، ص 1556)

4- مرآة العقول، ج 1، ص 161.

که نسبت به آنان می‌کنند و دین فروشی‌هایی که می‌نمایند .

وَ «الْحَطْمُ» یعنی شکستن . مجلسی گوید «حَطْمٌ» شکستن مؤدّی به فساد است (1) .

قَوْلُهُ : «خُبْرَةٌ» محتمل است به ضمّ «خاء» معجمه و سکون «باء» به معنی خُبرت و بصیرت باشد . و محتمل است به فتح «خاء» و «باء» باشد . و به مناسبت نسبت فعل به او اَوّلی انساب است ؛ گرچه دومی نیز خالی از وجه نیست .

وَ «الْكَاِبَةُ» به تحريك و مدّ و تسکين ، بدی حال و انکسار است از شدت همّ و حزن .

قَوْلُهُ : «تَحَنُّكَ فِي بُرْنِسِهِ» یعنی قرار داد تحت الحنك را در بُرْنِسْش . و «بُرْنِسٌ» کلاه بلندی است که اهل عبادت در صدر اسلام آن را به سر می‌نهادند ؛ چنانچه جوهری در صحاح اللغة گوید (2) .

و محقق مجلسی فرماید : «این فقره ایماء دارد به استحباب تحنّک در نماز» (3) . و در این استفاده نظر است ؛ زیرا که تحنّک در لباسی که اهل عبادت می‌پوشیدند دلالت کند بر استحباب تحنّک مطلقاً ، نه وقت نماز بالخصوص . بلی ، اگر «بُرْنِسٌ» لباس مخصوص نماز بود صحیح بود این استفاده .

وَ «الْحِنْدِسُ» ، به «حاء» مهمله مکسوره و «نون» ساکنه و «دال» مهمله مکسوره ، شب شدید الظلمة است ؛ چنانچه جوهری (4) گوید . و اضافه آن به ضمیر بیانیه است ، و «فِي حِنْدِسِهِ» بَدَل «لَيْلٍ» است ؛ و محتمل است قریباً که «حِنْدِسٌ» در این مقام ظلمت شب باشد بنا بر تجرید .

قَوْلُهُ : «فَشَدَّ اللَّهُ أَرْكَانَهُ» ، «شَدَّ» به معنی قوّت و احکام است . يُقَالُ : شَدَّ عَضُدَهُ أَي قَوَّاهُ . «رُكْنٌ» به معنی آن چیزی است که قوام و قیام شیء بر آن است . قَالَ الْجَوْهَرِيُّ : «رُكْنُ الشَّيْءِ» ، جَانِبُهُ الْأَقْوَى» (5) .

ص: 412

1- - مرآة العقول ، ج 1 ، ص 161 .

2- - الصحاح ، ج 3 ، ص 908 ، کلمه برنس .

3- - مرآة العقول ، ج 1 ، ص 162 .

4- - الصحاح ، ج 3 ، ص 916 ، کلمه هندس .

5- - الصحاح ، ج 5 ، ص 2126 ، کلمه رکن .

و ما آنچه بیان کردنی و مناسب است در ضمن چند فصل به رشته تحریر در می آوریم، وَعَلَى اللَّهِ التَّكْلَانُ .

فصل: القای علوم از مبادی عالیة غیبیه

بدان که در محل خود مقرر است که مقدمات قیاس بالنسبة به نتایج، و ادله [و] براهین در هر علمی نسبت به مدلولات و مبرهنات، به منزله مُعَدَّات هستند؛ نه آن که استقلال تام دارند، و نه آن که بی ارتباط باشند یکسره با آنها(1). و در این مقام دو طایفه جبری و تقویضی خلاف کردند و از طریق اعتدال به یک سو شدند؛ و هر یک به مقتضای مذهب خود طرفی را اختیار کردند. آن یک گوید که مقدمات مستقلند که اگر سدّ باب عالم غیب و قبض افاضه عالم ملکوت گردد، انسان از نفس مقدمات علم به نتایج حاصل کند(2). و دیگری گوید که مقدمات به کلی بی ارتباط به نتایج است. و عاده الله جاری شده که پس از مقدمات القای نتایج در ذهن انسان کند؛ و مقدمات صورتاً مربوط به نتایج است و در حقیقت بی ربط محض است(3).

و هر یک از این دو مذهب، چون مذهب هر یک از این دو طایفه، پیش ارباب معارف حقه و علوم حقیقیه باطل، و حق - وفاقاً لِأَهْلِهِ - آن است که مقدمات ارتباط اعدادی دارند، و نفس را حاضر نمایند از برای القای علوم از مبادی عالیة غیبیه در آن. و ما اکنون در صدد شرح این مذهب و تزییف آن دو نیستیم، زیرا که از مقصد ما خارج است، و ذکر آن تطفلاً برای بیان مطلب دیگر است، و آن آن است که:

پس از آن که دانسته شد که القای علوم و معارف از عوالم غیبیه و تابع ارتباط نفوس است بدان، چنانچه در حدیث است: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ، بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ [اللَّهُ] فِي

ص: 413

-
- 1- - ر.ك: كشف المراد، ص 240؛ الحكمة المتعالية، ج 2، ص 359، و ج 3، ص 384؛ شرح المنظومة، ج 1، ص 288.
 - 2- - ر.ك: المغني في أبواب التوحيد والعدل، قاضي عبدالجبار المعتزلي، ج 12 (النظر والمعارف)، ص 77.
 - 3- - ر.ك: شرح المواقف، ج 1، ص 241؛ شرح المقاصد، ج 1، ص 236.

قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»(1) . «نیست دانش به بسیاری آموختن و آموخته شدن ؛ بلکه آن نوری است که می اندازد آن را خدا در دل هر کس می خواهد» پس هر يك از نفوس که ارتباط به ملکوت اعلی و عالم ملائکه مقربین پیدا کند ، القاناتی که در آن شود القاء مَلَكِي و علومی که به آن افزوده شود علوم حقیقیه و از عالم ملائکه است . و هر يك که ارتباط به عالم ملکوت اسفل و عالم جنّ و شیطان و نفوس خبیثه پیدا کند ، القانات آن القای شیطانی و از قبیل جهالات مرکبه و حجب مظلّمه است .

و از این جهت است که ارباب معارف و اصحاب علوم حقیقیه تصفیة نفوس و اخلاص نیّات و تصحیح قصود را در تحصیل علوم ، خصوصاً معارف حقّه و علوم شرعیّه ، اوّل شرط می دانند ؛ و وصیت ها در این باب به متعلمین می نمایند ، زیرا که به تصفیة نفوس و صقالت آن ، جهت ارتباط به مبادی عالیّه قوّت گیرد . و این که جناب ربوبی - جَلَّ جَلَالُهُ - در کریمه مبارکه : (اتَّقُوا اللَّهَ - وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ) (2) تعلیم الهی را مربوط به تقوا فرموده برای همین است که تقوا صفای نفس دهد و آن را به مقام غیب مقدس مرتبط کند ، پس تعلیم الهی و القای رحمانی واقع گردد ؛ زیرا که در مبادی عالیّه بخل محال است و آنها واجب الفیاضیه هستند ، چنانچه واجب الوجود بالذات واجب از جمیع حیثیات است .

و اگر نفس به واسطه توجه به تعمیر خود و مآکل و مشرب خویش و به انسانیت نفسانیه اشتغال به علوم پیدا کرد و غایت غیر الهی شد ، القاناتی که به او شود القای شیطانی است .

و یکی از موازین غیر متخلفی ، که گمان می کنم اهل معارف آن را ذکر نکردند ، در امتیاز بین القانات رحمانی و شیطانی همین است که ذکر شد ، که خود انسان در بسیاری اوقات می تواند بفهمد . و آنچه به این نفس غیر پرهیزناک دارای کدورت القا

ص: 414

1- - منیة المرید ، ص 149 . در این چاپ از منیة المرید کمی تفاوت وجود دارد و ظاهراً روایت از منیة المریدی که در حاشیة روض الجنان چاپ شده است گرفته شده است ، چنان که در صفحه 464 ذیل همین روایت امام خمینی قدس سره تصریح به آن کرده است .

2- - «از خدا پروا کنید و خدا به شما می آموزد» . (البقرة (2) : 282)

گردد از قبیل جهالات مرکبه است که درد بی درمان نفوس و خار طریق آنهاست؛ زیرا که میزان در علم حصول مفهومات کلیه و اصطلاحات علمیه نیست؛ بلکه میزان آن رفع حجب از چشم بصیرت نفس است و فتح باب معرفه الله است.

و علم حقیقی آن است که چراغ هدایت ملکوت و صراط مستقیم تقرب حق و دار کرامت او باشد. و هرچه جز این است، گرچه در عالم مُلک و قبل از رفع حجب طبیعت به صورت علوم است و اصحاب آن پیش ارباب محاورات و مجادلات از علما و عرفا و فقها به شمار آیند، ولی پس از رفع حجاب از چشم قلب و برداشته شدن پرده ملکوت و بیدار شدن از خواب سنگین مُلک و طبیعت، معلوم شود که غلظت این حجاب از تمام حجاب ها بیشتر بوده، و این علوم رسمیه سرتاسر حجب غلیظه ملکوتیه بوده که بین هر يك تا دیگری فرسخ ها راه مسافت داشته و ما از آن غافل بودیم. «التَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»⁽¹⁾ «مردم در خوابند؛ و وقتی که مردند بیدار شوند» و معلوم شود که در چه کاریم همه و افتضاح و رسوایی این جاست که پس از پنجاه سال تحصیل، یا کمتر یا بیشتر، خود ما نیز در اشتباه هستیم و گاهی گمان می کنیم که تحصیلات ما برای خداست، و از مکاید شیطان و نفس غفلت داریم، برای آن که حجب نفس پرده ضخیم بزرگی است که معایب ما را بر ما پوشانده. و از این جهت اولیای اطهار و ائمه و الاتبار - علیهم سلام الله - برای فهماندن خود ما نیز آثار و علائمی جهت امتیاز ذکر فرمودند که ما خود را به آن بشناسیم و نفس خویش را محک کنیم و بیهوده حسن ظنّ به خود نداشته باشیم. و ما پس از این اشاره به این علامات که در این حدیث شریف ذکر فرمودند می کنیم.

پس، معلوم شد که طالب علوم به تقسیم اولی کلی دو طایفه اند: یکی آن که مقصدش الهی، و دیگر آن که نفسانی باشد. و توان گفت که این طایفه غایت مقصدشان جهل است، زیرا که علوم صوریه که از برای آنها حاصل شود به حسب حقیقت جهالات

ص: 415

1- . شرح علی المأة کلمة، «کلمة» دوم، ص 54؛ عوالي اللآلی، ج 4، ص 73، حدیث 48؛ مرآة العقول، ج 1، ص 350.

مرکبه و حجب ملکوتیه است . و این دو طایفه که حضرت صادق - علیه السلام - در این حدیث شریف ، که ما به شرح آن پرداختیم ، ذکر فرمودند در این مقصد که ذکر شد شرکت دارند ، زیرا که اصحاب مرء و جدال و همین طور اصحاب استطاله و ختل هر دو اصحاب جهالات و ارباب ضلالات هستند . و از این جهت آن جهل را که آن بزرگوار [از] علائم طایفه اولی قرار داده است توان گفت غیر از این معنی متعارف است ؛ بلکه یا مقصود از آن تعمیم امور و القای مردم در جهالت است ؛ یا مقصود از جهل تجاهل و عدم قبول حق است ؛ چنانچه این هر دو از خواص اصحاب مرء و جدال است . آنها امور حقه و حقایق رایجه را انکار کنند و جهل ورزند برای پیشرفت حرف خود و گرمی بازار باطل و رواج متاع کاسد خویش .

و این که حضرت مردم را سه طایفه قرار دادند - با آن که با يك تقسیم بیش از دو طایفه نیستند و آن تقسیم اولی کلی دایر بین نفی و اثبات است ، و به يك اعتبار و تقسیم از سه طایفه بیشترند - توان گفت برای آن است که خواستند دو طایفه عظیمه و دو نوع بزرگ را که بیشتر اصحاب جهالات و ضلالات به آن دو رجوع کنند ذکر فرمایند ؛ و لهذا در روایت دیگر آنها را دو طایفه قرار دادند .

کافی بِاسْمِ نَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : « مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا ، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ ، وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ ، أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » (1) .

فرمود «کسی که اراده نماید حدیث را برای منفعت دنیا ، از برای او در آخرت بهره ای نیست ، و کسی که اراده کند به آن آخرت را ، عطا فرماید خدا به او خیر دنیا و آخرت را» .

فصل: بیان شمه ای از مفاسد مرء

ما پیشتر ذکر مفاسد مرء و جدال را در ضمن یکی از احادیث شریفه کردیم (2) ؛ و چون اینک نیز مناسب است به ذکر بعضی احادیث و بیان شمه ای از مفاسد آن

ص: 416

1- - الکافی ، ج 1 ، ص 46 ، «کتاب فضل العلم» ، «باب المستأکل بعلمه والمباهی به» ، حدیث 2 .

2- - ر. ک. : صفحه 36 .

می پردازیم . در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند ، قَالَ : «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ ؛ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ» (1) .

«برحذر باشید از جدال و خصومت در مقال ، که آنها قلوب را مریض می کنند نسبت به برادران ، و ریشه نفاق هستند که نفاق روی آنها می روید» .

و في الكافي أيضاً عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال : «إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ ؛ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الضَّعَائِنَ» (2) .

«برحذر باشید از مخاصمه ؛ زیرا که آن قلب را مشغول می کند ، و باعث نفاق و دورویی می شود ، و کینه در دل ایجاد می کند» .

و فيه أيضاً عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال : «قَالَ جَبْرِئِيلُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِيَّاكَ وَمُلاحاةَ الرَّجَالِ» (3) .

«فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که جبرئیل به پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت : "برحذر باش از جدال و گفتگو به طریق مخاصمه با مردم"» .

اما بیان آن که مرء و خصومت در مقال قلب را مریض می کند و انسان را به دوستان بدبین می کند و نفاق در دل می رویاند ، آن است که پیش از این مذکور شد که اعمال ظاهریه را در باطن و دل آثاری است متناسب با آنها (4) ؛ و اکنون گوئیم که اعمال سیئه تأثیرش در قلب بسیار زودتر و شدیدتر است ؛ زیرا که انسان چون ولیده عالم طبیعت است و قوای شهوت و غضب و شیطنت با او قرین و متصرف در او هستند - چنانچه در حدیث وارد است : «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي الدَّمُ مِنْ بَنِي آدَمَ» (5) - لهذا وجهه قلب به

ص: 417

- 1- - الكافي ، ج 2 ، ص 300 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال» ، حدیث 1 .
- 2- - الكافي ، ج 2 ، ص 301 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال» ، حدیث 8 .
- 3- - الكافي ، ج 2 ، ص 301 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال» ، حدیث 6 .
- 4- - ر . ك : صفحه 22 و 139 و 266 .

5- - «شیطان همچون خون در تن فرزندان آدم است» . (بحار الأنوار ، ج 60 ، ص 268 ، حدیث 154 ؛ المسند ، احمد بن محمد بن حنبل ، ج 10 ، ص 506 ، حدیث 12530 ، با اندکی تفاوت)

مفسدات و امور موافقه با طبیعت است؛ و به مختصر مددی از خارج، چه از جوارح انسانی باشد یا خارج از آن، مثل مصاحب و رفیق زشت و بدخلق، در قلب اثر شدید واقع شود؛ چنانچه در احادیث شریفه نهی از مصاحبت با آنان شده است.

کافی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ، فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ؛ وَلَا يُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَا وَلَا أَمْرِ مَعَادِهِ؛ وَمَدْخَلُهُ إِلَيْهِ وَمَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ» (1).

«فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام: سزاوار نیست از برای مرد مسلمان که دوستی کند با فاسق؛ زیرا که او زینت می دهد برای او عمل خود را و دوست می دارد که او نیز مثل خودش باشد؛ و اعانت نمی کند او را بر امر دنیا و آخرتش؛ و رفت و آمد با او ضرر و عیب است برای او».

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكُذَّابَ» (2).

نکته مهمه نهی از مجالست با اهل معصیت، یا نهی از نشستن در مجلسی که معصیت خدا در او می شود، یا نهی از مُوَادّه و مخالطه و آمیزش با دشمنان خدا، تأثیر اخلاق و حالات و اعمال آنهاست در انسان. و از اینها بالاتر در تأثیر در قلب، اعمال خود انسان است که با اندک مداومت و مراقبتی از اعمال سیئه قلب تأثر شدید پیدا می کند که تنزه از آن و تنزیه قلب با سال های دراز ممکن نشود و میسر نگردد.

پس، معلوم شد که انسان اگر اشتغال به مرء و خصومت پیدا کند، نگذرد مدتی مگر آن که در قلب کدورت و ظلمتی بس هولناک پیدا شود، و خصومت ظاهری لسانی به خصومت باطنی قلبی منجر شود. و این خود سبب بزرگ نفاق و دورنگی و دورویی است. پس، باید مفاصد نفاق را نیز از مفسده های مرء و جدال شناخت. و شرح فساد

ص: 418

1- - الکافی، ج 2، ص 640، «کتاب العشرة»، «باب من تکره مجالسته و مرافقته»، حدیث 2.

2- - و از امام صادق علیه السلام نقل شده فرمود: «برای فرد مسلمان سزاوار نیست که با بدکار و احمق و دروغگو دوستی کند». (الکافی، ج 2، ص 640، «کتاب العشرة»، «باب من تکره مجالسته و مرافقته»، حدیث 3)

نفاق و دورویی را پیش [تر] در ذیل یکی از احادیث دادیم(1) و اکنون احتیاج به اعاده ندارد .

و جناب صادق - علیه السلام - آثار و علائمی از برای صاحب جهل و مرء ذکر فرمودند که یکی از آنها اذیت مردم و سوء محضر است ، که خود یکی از ذمائم و مفاسدی است که برای هلاکت انسان سبب مستقل است . و در حدیث شریف کافی وارد است : «مَنْ أذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»(2) . اذیت مؤمنین و دوستان حق را مبارزه با حق قرار داده و مخاصمه با آن ذات مقدس شمرده . و احادیث در این باب بیش از آن است که در این مختصر بگنجد .

و دیگر از علامات آنها را مرء و تعرض به مقالات و مذاکرات علمیه برای غلبه و اظهار فضیلت قرار داده . و این که مرء را از علامات مرء قرار داده ، تواند بود که مقصود از مرء اول ، صفت قلبی و ملکه خبیثه آن است ؛ و آن را که علامت قرار داده اثر و علامت ظاهری آن است .

و یکی دیگر از علائم و نشانه های آن این است که توصیف حلم و بردباری کند با آن که متصف به آن نباشد . و این خود نفاق و دورویی است و ریا و شرک است ؛ چنانچه اظهار خشوع کردن و از ورع خالی بودن نیز از اوضح مصادیق شرک و ریا و نفاق و دورویی است .

پس ، اکنون که معلوم شد این صفت را مفاسدی عظیمه است که هر يك از موبقات و مهلکات است . لازم است که با هر ریاضت و زحمتی است خود را از این خصلت ننگ آور و رذیله قلب خراب کن و ایمان گش نجات دهیم ، و دل را از این ظلمت و کدورت تخلیص کنیم ، و قلب را به خلوص نیت و صدق باطن مزین نماییم و صفا دهیم .

و در این باب نکته ای است که انسان اگر قدری تفکر کند در آن پشتش می شکند . و

ص: 419

1- - ر.ك: صفحه 175 .

2- - «کسی که یکی از دوستان مرا آزار دهد ، آشکارا به جنگ من برخاسته است» . (الكافي ، ج 2 ، ص 352 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب من أذى المسلمين واحتقرهم» ، حدیث 8)

آن این است که جناب صادق - علیه السلام - در ذیل این علامات می فرماید: «فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا حَيْشُومَهُ وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْزُومَهُ». «بگوید خدا بینی او را قطع فرماید کمرش را». و این عبارت یا اخبار است و یا دعا؛ در هر صورت به وقوع پیوندد. زیرا که اگر اخبار باشد، اخبار صادقِ مصدق است؛ و اگر دعا باشد، دعای معصوم و ولیّ الله است و مستجاب خواهد شد. و این خود کنایه از ذلت و خواری و رسوایی است، و شاید انسان در دو عالم رسوا و ذلیل و خوار گردد. در این عالم پیش آنان که می خواست آبرومند شود به واسطه خودنمایی و اظهار فضیلت، به عکس آبرویش ریخته و ارزشش کاسته شود و مغلوب و ذلیل آنان شود که می خواست بر آنها تفوق پیدا کند. و در آن عالم در محضر ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای معصومین و بندگان صالحین رسوا و خوار و ذلیل و بی مقدار شود.

پس، وای به حال ما اصحاب مرء و جدال و ارباب هواهای نفسانیه و خصومات که چقدر ما مبتلا هستیم به دست این نفس خبیث بی عاطفه که دست از ما بر نمی دارد تا در تمام نشأت و عوالم ما را هلاک کند؛ و هیچ گاه در صدد اصلاح آن بر نمی آییم و پنبه غفلت در گوش کرده و از خواب سنگین طبیعت برنخیزیم.

خداوندا! تو مصلح عباد و [مالک] قلوب هستی، وجود جمیع موجودات در یدِ قدرت توست و قلوب بندگان در تحت نفوذ اراده تامه تو، ما مالک خود و نفع و ضرر و موت و حیات خویشتن نیستیم، تو قلوب مظلومه و دل های با کدورت ما را به نور افاضه خود روشن فرما؛ و مفسد ما را به فضل و عنایت خود اصلاح فرما، و دستگیری از این ضعفای بیچاره بنما.

فصل: نشانه های صاحبان استطالت و ترفع و جاه طلبی و خدیعت

چنانچه در فقره اولی از حدیث شریف ذکر شد که از برای مرء یک مرتبه باطنه و ملکه نفسانیه است و یک مرتبه ظاهره است که ولیده آن است و این مرتبه ظاهره علامت و نشانه آن مرتبه باطنه است، همین طور در این فقره دوم از فرموده امام - علیه السلام -

گوییم که از برای استطاله و ترفع و ختل و خدعه یک مرتبه باطن و سر است که آن ملکه این امر است؛ و یک مرتبه ظاهر است که نتیجه آن ملکه است. چنانچه در بیشتر اعمال و افعال از برای قلب نیز حظی است که گاه به مرتبه ملکه رسیده، و گاه به مرتبه حال است و اعمال ظاهریه نتایج آنهاست. پس، کسانی که در آنها ملکه استطالت و ترفع و جاه طلبی و خدیعت و عوام فریبی است، علامات و نشانه های ظاهریه نیز از برای آنهاست که بعضی از آن را حضرت صادق - سلام الله علیه - ذکر فرمودند، که یکی از آنها خدیعه و عوام فریبی است که خود را از اهل صلاح و سداد قلمداد کند و حال آن که در باطن چنین نباشد. و این دسته از مردم، که گرگانی هستند در لباس میش و شیطانی هستند در صورت انسان، بدترین خلق خدا هستند و ضرر آنها به دین مردم بیشتر از جیوش مخالفین است.

و دیگر از صفات ظاهره آنان آن است که نسبت به کسانی که مورد طمع آنها هستند متملق و متواضع هستند و دام تدلیس و تملق و تواضع را می افکنند که بیچاره مردم ضعیف را صید کنند و از حلوای شیرین محبت و ارادت آنها و احترامات دنیویّه آنها برخوردار شوند، و در عوض از دین خود مایه گذارند و ایمان خود را بفروشدند و از دنیای آنها استفاده کنند. این دسته از مردم آنان اند که در حدیث وارد است که اهل بهشت آنها را ببینند و به آنها بگویند: چه شد که ما به واسطه تعلیمات شما در بهشت آمدیم و خود شما جهنمی شدید؟ گویند: ما به قول خود [عمل] نکردیم (1).

و از علایم دیگر آنان این است که با اهل نوع خود و اشباه و امثال خود که طمع دنیوی به آنها ندارند و آنها را خار طریق ترقی خود می پندارند تکبر می کنند و ترفع بر آنها می نمایند؛ و آنها را حتی الامکان عملاً و قولاً تحقیر می کنند، زیرا که بیم آن دارند که اگر شریکی برای آنها پیدا شود از اعتبارات آنها کاسته شود.

ص: 421

1 - - در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ابوذر آمده است: «يَا أَبَا ذَرٍّ، يَطَّلِعُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقُولُونَ مَا أَدْخَلَكُمُ النَّارَ وَإِنَّمَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ بِفَضْلِ تَعْلِيمِكُمْ وَتَأْدِيبِكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: إِنَّا كُنَّا نَأْمُرُكُمْ بِالْخَيْرِ وَلَا نَفْعَلُهُ». (الألمالي، طوسی، ص 527، مجلس 19، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 16، ص 152، «کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر»، «أبواب الأمر والنهي»، باب 10، حدیث 12)

و باید دانست که مشکل ترین امور و سخت ترین چیزها دین داری است در لباس اهل علم و زهد و تقوی، و حفظ قلب نمودن است در این طریقه. و از این جهت است که اگر کسی در این طبقه به وظایف خود عمل کند و با اخلاص نیت وارد این مرحله شود و گلیم خود را از آب بیرون کشد و پس از اصلاح خود به اصلاح دیگران پردازد و نگهداری از ایتم آل رسول نماید، چنین شخصی از زمره مقربین و سابقین به شمار آید. چنانچه حضرت صادق - علیه السلام - در خصوص چهار نفر حواریین حضرت باقر - علیه السلام - چنین تعبیر فرمود. و در وسائل از رجال کشی سند به ابي عبيدة الحذاء رساند، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «زُرَّارَةُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَبُرَيْدٌ، مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)» (1).

و احادیث در این مقوله بسیار است و فضیلت اهل علم پیش از آن است که در حوصله بیان آید. و کفایت می کند درباره آنها حدیث منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ، كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةً وَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ» (2). «کسی که بیاید او را مرگ در صورتی که طلب کند علم برای زنده کردن اسلام، در بهشت مقام او با مقام پیغمبران يك درجه پیش فاصله ندارد».

و پس از این - ان شاء الله - ذکری از فضیلت آنان پیش می آید. و اگر خدای نخواست از طریق خلوص برکنار شد و راه باطل پیش گرفت از علماء سوء، که بدترین خلق الله هستند و درباره آنها احادیث سخت و تعبیرات غریب وارد شده است، به شمار آید. و باید اهل علم و طلاب این راه پر خطر اول چیزی را که در نظر گیرند این باشد که اصلاح خود کنند در خلال تحصیل. و آن را حتی الامکان بر جمیع امور مقدم شمارند که از تمام واجبات عقلیه و فرائض شرعیه واجب تر و سخت تر همین امر است.

ص: 422

-
- 1- - «گفت از حضرت ابوعبدالله علیه السلام شنیدم می فرمود: زراره و محمد بن مسلم و ابوبصیر و برید از آنان هستند که خداوند تعالی درباره ایشان فرموده است: "پیشی گیرندگان پیشی گیرنده، آنان اند مقربان درگاه الهی". اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص 136، حدیث 218؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 144، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 22، حدیث 22.
- 2- - منية المرید، ص 100؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 184، حدیث 97.

هان ای طالبان علوم و کمالات و معارف ، از خواب برخیزید و بدانید که حجت خداوند بر شما تمام تر است و خدای تعالی از شما بیشتر بازخواست فرماید ، و میزان اعمال و علوم شما با میزان سایر بندگان خیلی فرق دارد ، و صراط شما باریک تر و دقیق تر است ، و مناقشه در حساب شما بیشتر شود . وای به حال طالب علمی که علوم در قلب او کدورت و ظلمت آورد ؛ چنانچه ما در خود می بینیم که اگر چند مفهومی ناقص و پاره ای اصطلاحات بی حاصل تحصیل نمودیم ، از طریق حق بازماندیم و شیطان و نفس بر ما مسلط شدند و ما را از طریق انسانیت و هدایت منصرف کردند ، و حجاب بزرگ ما همین مفاهیم بی سر و پا شد ؛ و چاره [ای] نیست جز پناه به ذات مقدّس حق تعالی .

بارالها ، ما معترف به تقصیر و مقرّ به گناهییم ، نه يك قدمی در راه رضای تو برداشتیم و نه يك عبادتی و اطاعتی از روی اخلاص بجا آوردیم ، تو خود با لطف عمیم و رحمت واسعہ با ما رفتار فرما ؛ و چنانچه در این دنیا ستر عیوب ما فرمودی ، در آن عالم نیز بفرما که در آن جا نیازمندتریم به ستر و غفران .

و در این مقام نیز لازم است آن نکته را که در ذیل فقره اولای حدیث شریف ذکر شد تذکر دهم . و آن آن است که در ذیل این فقره حضرت می فرماید : «فَأَعْمَى اللَّهُ عَلَى هَذَا خُبْرَهُ وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثْرَهُ» . خداوند بصیرت و بینایی او را کور فرماید و آثار او را از دفتر علما محو فرماید . و این نیز چه اخبار باشد و چه دعا باشد واقع شدنی است . و انسان باید خیلی بر حذر باشد از این عمای بصیرت و کوری باطنی که سرمنشأ جمیع شقاوت ها و ظلمت ها و سرچشمه تمام بدبختی ها همین نابینایی قلب و کوری دل است . و همچنین محو شدن آثار از آثار علما و از کرامات و عطیّات آنها محروم ماندن ، علاوه بر خود حرمان ، ننگ و رسوایی در محضر خاصان درگاه حق در روز قیامت بیش از آن است که به تصور ما درآید .

و از برای صاحب فقه و عقل ، یعنی آنان که غایت تحصیل آنها فقه در دین و ادراک حقایق است ، نیز آثار و علائمی است که عمده آنها را بیان فرمودند .

یکی آن که به واسطه علم در قلب آنها حزن و اندوه و انکسار وارد شود . و ناچار این انکسار و حزن برای امور زائله دنییه دنیویه نیست ؛ بلکه از خوف مرجع و ترس از قصور و وظایف عبودیت است . و این انکسار و حزن علاوه بر آن که خود قلب را نورانی می کند و صفا می دهد ، مبدأ اصلاح نفس و منشأ قیام به وظایف عبودیت و بندگی می شود . و نور علم آرام از دل صاحبش ببرد و دل او را به حق و دار کرامت او آشنا کند ؛ و از مناجات حق تعالی لذت ها برد ، و شب ها را به بیداری گذراند و قیام به وظیفه بندگی کند . چنانچه فرماید : «قَدْ تَحَنَّنَ فِي بُرْسِيهِ وَقَامَ اللَّيْلَ فِي حِدْسِهِ» . که جمله اول چنین نماید که کنایه از لزوم عبادت باشد . و از علائم این عالم ربّانی آن است که با آن که کاملاً قیام به عبودیت کند ، باز ترسناک باشد ؛ و نور علم او را هدایت کند به این که هر چه قیام به وظایف کنی باز قاصر و مقصری و از عهده شکر نعمت و حقیقت عبادت برنیایی . پس قلبش مملوّ از خشیت و خوف شود ؛ و حق درباره آنها فرموده است : (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (1) نور علم خشیت و حزن آورد ؛ و صاحب آن با آن که اقبال به شأن خود در صلاح نفس دارد ، از خوف مرجع آرام نگیرد ، و اصلاح خود را از خدا طلب کند ، و از اشتغال به غیر حق بیمناک باشد ، و از اهل زمان خود گریزان باشد و بیم آن داشته باشد که مبدا آنها او را از طریق الی الله و سفر به عالم آخرت باز دارند ، و دنیا و لذایذ آن را به او جلوه دهند . پس ، حق تعالی چنین شخصی را تأیید فرماید و ارکان وجودش را محکم نماید و امان به او در روز رستاخیز عنایت فرماید . فَيَا لَيْتِنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَتَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

ص: 424

حدیث بیست و چهارم [اقسام علم]

الحدیث الرابع والعشرون: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى أَفْضَلِ الْمُحَدِّثِينَ وَأَقْدَمِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيَّ - رضوانُ الله عليه - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى - عليه السلام - قَالَ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ. فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ. فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْءِ عَارِ الْعَرَبِيَّةِ. قَالَ:

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَصْزُرُ مَنْ جَهْلَةٌ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ؛ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ؛ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ؛ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (1).

ترجمه: «فرمود موسی بن جعفر - علیهما السلام - داخل شد رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به مسجد ناگاه جماعتی را مشاهده فرمود که اطراف مردی دور می زنند. فرمود: "چيست اين؟" گفته شد: "علاّمه است." فرمود: "چيست علاّمه؟" گفتند به او: "داناترين مردم است به نَسَبِ های عرب و وقایع آن و روزگار جاهلیت و اشعار عربی .

"فرمود پیغمبر: "این علمی است که از جهل او ضرر و زیانی نرسد و از علم او

ص: 425

1- - الکافی، ج 1، ص 32، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم و فضله»، حدیث 1.

سودی حاصل نشود. همانا علم منحصر است به سه چیز: آیه مُحکمه، یا فریضة عادله، یا سنت قائمه. (نشانه استوار یا واجب راست یا سنت پا برجا) و غیر از اینها زیادت است".

شرح: در بعضی نسخ به جای «ما هذا» «من هذا» وارد است. برای تحقیر «ما هذا» فرموده باشد. و «علامه» صیغه مبالغه است؛ و «تاء» برای مبالغه است، یعنی بسیار بسیار دانا.

بدان که در منطق مذکور است که کلمه «من» برای سؤال از شخصیت است، و کلمه «ما» برای سؤال از حقیقت موجوده یا شرح اسم مفهوم است (1). و چون به جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - عرض کردند: این شخص علامه است، آن سرور، حقیقت علامه بودن و مغزای علم او را به حسب گمان آنها سؤال فرمود، و از این جهت به کلمه «ما» سؤال فرمود. و اوصاف عنوانیه را گاهی وسیله سؤال از ذات قرار دهند؛ مثل آن که حقیقت وصف را بدانند و موصوف را شناسند، در این موقع سؤال به کلمه «من» واقع شود و گفته شود: من العلامه؟ و اگر شخص را شناسند و وصف را ندانند، یا آن که غرض به شناختن وصف فقط باشد، در این صورت سؤال باید به کلمه «ما» واقع شود، و سؤال برگشت کند به فهم وصف، نه وصف مع الموصوف و نه موصوف. و در این حدیث شریف چون گفته شد: این شخص علامه است، غرض حضرت ختمی - صلی الله علیه و آله - تعلق گرفت که حقیقت وصف را به زعم آنها بفهمد، فرمود: چیست علامه

و فرمود: کیست علامه. یا برای چه و به چه سبب این علامه است. و آنچه مذکور شد واضح تر است از آنچه محقق فلاسفه و فیلسوف محققین صدر المتألهین - قدس الله نفسه - در شرح این حدیث شریف تحقیق فرمودند (2) که ذکرش موجب تطویل و از مقصد ما خارج است.

ص: 426

1- ر. ک: أساس الاقتباس، ص 351؛ الجوهر النضید، ص 194 - 197؛ شرح المنظومة، ج 1، ص 190.

2- شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج 2، ص 35.

بدان که پیش از این ذکر شد (1) که انسان به طور اجمال و کلی دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است: اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل. دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال. سوم، نشئه دنیا و مقام مُلک و عالم شهادت. و از برای هر یک از این [ها] کمال خاصی و تربیت مخصوصی است و عملی است مناسب با نشئه و مقام خود؛ و انبیاء - علیهم السلام - متکفل دستور آن اعمال هستند. پس کلیه علوم نافع منقسم شود به این سه علم؛ یعنی، علمی که راجع است به کمالات عقلیه و وظایف روحیه؛ و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف آن است؛ و عملی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف نشئه ظاهره نفس است.

اما علمی که تقویت و تربیت عالم روحانیت و عقل مجرد را کند، علم به ذات مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جلال؛ و علم به عوالم غیبیه تجردیه، از قبیل ملائکه و اصناف آن، از اعلی مراتب جبروت اعلی و ملکوت اعلی تا اخیره ملکوت اسفل و ملائکه ارضیه و جنود حق جَلَّ وَعَلَا؛ و علم به انبیا و اولیا و مقامات و مدارج آنها؛ و علم به کتب منزله و کیفیت نزول وحی و تنزل ملائکه و روح؛ و علم به نشئه آخرت و کیفیت رجوع موجودات به عالم غیب و حقیقت عالم برزخ و قیامت و تفصیل آنها؛ و بالجمله، علم به مبدأ وجود و حقیقت و مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن. و متکفل این علم پس از انبیا و اولیا - علیهم السلام - فلاسفه و اعظم از حکما و اصحاب معرفت و عرفان هستند.

و علمی که راجع به تربیت قلب و ارتیاض آن و اعمال قلبیه است، علم به منجیات و مهلکات خُلقیه است؛ یعنی، علم به محاسن اخلاق، مثل صبر و شکر و حیا و تواضع و رضا و شجاعت و سخاوت و زهد و ورع و تقوا، و دیگر از محاسن اخلاق، و علم به

ص: 427

کیفیت تحصیل آنها و اسباب حصول آنها و مبادی و شرایط آنها؛ و علم به قبایح اخلاق، از قبیل حسد و کبر و ریا و حقد و غش و حب ریاست و جاه و حب دنیا و نفس و غیر آن؛ و علم به مبادی وجود آنها و علم به کیفیت تنزه از آنها. و متکفل این نیز پس از انبیا و اوصیا علیهم السلام - علمای اخلاق و اصحاب ریاضات و معارف اند.

و علمی که راجع به تربیت ظاهر و ارتیاض آن است، علم فقه و مبادی آن؛ و علم آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مُدُن؛ که متکفل آن علمای ظاهر و فقها و محدثین هستند پس از انبیا و اوصیا، علیهم السلام.

و باید دانست که هر يك از این مراتب ثلاثه انسانی که ذکر شد به طوری به هم مرتبط است که آثار هر يك به دیگری سرایت می کند، چه در جانب کمال یا طرف نقص. مثلاً اگر کسی قیام به وظایف عبادیه و مناسک ظاهریه، چنانچه باید و مطابق دستورات انبیاست، نمود، از این قیام به وظایف عبودیت تأثیراتی در قلب و روحش واقع شود که خُلُقش رو به نیکویی و عقایدش رو به کمال گذارد. و همین طور اگر کسی مواظب تهذیب خُلُق و تحسین باطن شد، در دو نشئه دیگر مؤثر شود؛ چنان که کمال ایمان و احکام عقاید تأثیر در دو مقام دیگر می نماید. و این از شدت ارتباطی است که بین مقامات است. بلکه تعبیر به «ارتباط» نیز از ضیق مجال و تنگی قافیه است؛ باید گفت يك حقیقت دارای مظاهر و مجالی است. و همین طور، کمالات مقامات ثلاثه بسته به کمالات هر يك است. کسی گمان نکند که بدون اعمال ظاهریه و عبادات قالبیه می تواند دارای ایمان کامل یا خُلُق مهذب شود؛ یا اگر خُلُقش ناقص و غیر مهذب شد، اعمالش ممکن است تام و تمام و ایمانش کامل شود؛ یا ممکن است بدون ایمان قلبی اعمال ظاهریه اش تام و محاسن اخلاقیه اش کامل گردد. وقتی اعمال قالبیه ناقص شد و مطابق دستورات انبیا نگردید، احتجاباتی در قلب و کدوراتی در روح حاصل می شود که مانع از نور ایمان و یقین می شود. و همین طور اگر اخلاق رذیله در قلب باشد، مانع از ورود نور ایمان است

در آن.

پس، بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است که در هر يك از مراتب ثلاثه با کمال دقت و مواظبت توجه و مراقبت کرده و آنها را اصلاح کند و ارتیاض

دهد، و هیچ يك از کمالات علمی و عملی را صرف نظر ننماید. گمان نکنند که کفایت می کند او را تهذیب خُلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت؛ چنانچه هر يك از این عقاید ثلاثه را بعضی از صاحبان علوم ثلاثه دارا هستند. مثلاً شیخ اشراق(1) در اوّل حکمة الإِشراق تقسیماتی می کند راجع به کامل در علم و عمل، و کامل در عمل، و کامل در علم؛ که از آن استفاده شود که کمال علمی با نقص در عمل، و بعکس، ممکن التحقق است؛ و اهل کمال علمی را از اهل سعادت و متخلصین به عالم غیب و مجرد دانسته و مآل آنها را انسلاک در سلك علیین و روحانین پنداشته(2). و بعضی علمای اخلاق و تهذیب باطن منشأ تمام کمالات را تعدیل خُلق و تهذیب قلب و اعمال قلبیه دانند، و دیگر حقایق عقلیه و احکام ظاهریه را به پیشیزی محسوب ندارند بلکه خار طریق سلوک شمارند(3). و بعضی از علمای ظاهر علوم عقلیه و باطنیه و معارف الهیه را کفر و زندقه پندارند و با علما و محصلین آن عناد ورزند.

و این سه طایفه که دارای این عقاید باطله هستند هر سه از مقامات روح و نشأت انسانیه محجوب هستند، و درست تدبر در علوم انبیاء و اولیاء نکرده اند؛ و از این جهت بین آنها همیشه منافراتی بوده و هر يك به دیگری طعن ها زند و او را بر باطل داند؛ با آن که تحدید در مراتب باطل است. و به يك معنا هر سه درست گویند در تکذیب دیگری؛ نه از باب آن که علم یا عمل آنها باطل باشد مطلقاً؛ بلکه از باب آن که تحدیدات آنها مراتب انسانیه را به این حدّ و علوم و کمالات را به همان رشته که خود دارا هستند مطلبی است بر خلاف واقع.

ص: 429

-
- 1- - یحیی بن حبش (شهاب الدین سهروردی) مشهور به «شیخ اشراق» از حکمای قرن ششم هجری است که به شیخ مقتول و حکیم مقتول نیز معروف است. وی مکتب اشراق را احیاء کرد، و در سال 581 در سن 36 سالگی به قتل رسید. از اوست: حکمة الإِشراق، بُستان القلوب، البارقات الإلهیه، البروج، شرح إشارات، آواز پر جبرئیل.
 - 2- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، حکمة الإِشراق، ج 2، ص 11 - 12.
 - 3- - ر. ک: صفحه 437 - 438.

[علوم سه گانه شریعت]

پیغمبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در این حدیث شریف علوم را منقسم به سه قسمت می فرماید؛ و هیچ شك نیست که این علوم ثلاثه راجع به این مراتب ثلاثه است. چنانچه شهادت به این مدعا می دهد علوم متداوله در کتب الهیه و سنن انبیا و اخبار معصومین - علیهم الصلاة والسلام - که علوم آنها منقسم به همین سه قسمت شود:

یکی علم به الله و ملائکه و کتب و رسل و یوم الآخرة؛ که کتب سماویه، و بالخصوص کتاب جامع الهی و قرآن کریم ربوبی، مشحون از آن است. بلکه می توان گفت تنها چیزی را که کتاب خدا از هر چیز بیشتر متکفل است همین علم است. و دعوت به مبدء و معاد است به طریق برهان صحیح و تبیان کامل که محققین بیان آن را فرمودند. و دو مرحله دیگر در کتاب الهی نسبت به این مرتبه قدر قلیلی دارد. و احادیث ائمه هدی - علیهم السلام - نیز در این مقصد فوق حد احصاء است، که از مراجعه کتب معتبره که پیش تمام علما - رضوان الله علیهم - مقبول است از قبیل کافی شریف و توحید صدوق و غیر آن مطلب روشن شود.

و همین طور راجع به تهذیب باطن و اصلاح خلق و تعدیل خلق در کتاب الهی و اخبار وارده از اهل بیت - علیهم السلام - فوق مأمول وارد است. منتها پیش ما بیچاره ها و گرفتاران آمال و آمانی این کتب و این ابواب مهجور مانده و مورد اعتنا و اعتبار نیست. و بیاید روزی که خدای تعالی از ما مؤاخذه فرماید و بر ما احتجاج نماید و ائمه اطهار علیهم السلام - نعوذ بالله - از ما برائت جویند به واسطه برائت ما از احادیث و علوم آنها. پناه می برم به خدای تعالی از سوء عاقبت و بدی مرجع.

و احادیث راجعه به فقه و مناسک ظاهره نیز محتاج به ذکر نیست که جمیع کتب ما مشحون از آن است.

پس، معلوم شد علوم شریعت منحصر به این [سه] قسم است بر طبق احتیاجات

بشر و مقامات ثلاثه انسانيه . و هيچ يك از علمای يکی از اين علوم حق اعتراض به ديگري ندارند ، و لازم نيست اگر انسان داراي علمي نشد از آن تکذيب کند و به صاحب آن علم جسارت نمايد .

پيش عقل سليم همان طور که تصديق بي تصور از اغلاط و قبايح اخلاقيه به شمار مي آيد ، تکذيب بي تصور نيز همين طور ، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است . اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلك حکما نمی دانستيد و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکرديد و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکرديد ، برای چه کورکورانه آنها را تکفير و توهين کرديد ، ما در محضر

مقدس حق چه جوابی داريم بدهيم جز آن که سر خجلت به زير افکنيم . و البته اين عذر پذيرفته نيست که «من پيش خود چنين گمان کردم» . هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات ، فهم نتيجه ميسور نيست ؛ خصوصاً مثل چنين مسأله دقيقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقيقت و مغزای آن به حقيقت معلوم نشود . چیزی را که چندين هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند ، تو می خواهی با مطالعه يك کتاب يا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراك آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراك کرد «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَرَفَتْ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ» (1) .

و همچنين اگر از حکیمی متفلسف يا عارفی متکلف سؤال شود که تو که عالم فقيه را قشری خواندی و ظاهری گفتی و طعن به آنها زدی ، بلکه طعن به يك رشته از علوم شرعيه که انبيا - عليهم السلام - از جانب رب الارباب برای تکميل نفوس بشريه آورده بودند زدی ، و تکذيب و توهين از آنها نمودی ، به چه جهت دينيه بود؟ و آیا با چه دليل شرعی و عقلی جسارت به يك دسته از علما و فقها را جايز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آن که سر خجلت و انفعال را پيش افکند . در هر صورت ، از اين مرحله بگذريم که ملالت آور است .

ص: 431

1- - «خداوند ببخشاید بر مردی که اندازه خویش بداند و از حد خود پافراتر ننهد» . (غرر الحکم و درر الکلم ، ص 373 ، فصل 33 ، حديث 1)

پس از آن که معلوم شد این علوم ثلاثه که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - ذکر فرمودند همین سه رشته است که ذکر شد، آیا هر يك از این سه عنوان بر کدام يك از این علوم منطبق است؟ و این مطلب گرچه چندان اهمیت ندارد، بلکه مهم در این ابواب فهمیدن اصل آن علوم و پس از آن در صدد تحصیل آنها برآمدن است، ولی برای بیان حدیث شریف لابدیم از اشاره به آن.

پس گوئیم که اعظم علما - رضوان الله علیهم - که تعرض شرح این حدیث شریف کردند، اختلافاتی کردند که اشتغال به ذکر آنها و بحث در آنها موجب تطویل است. و آنچه به نظر قاصر در این باب می آید با شواهدی که مذکور نشده ذکر می کنم؛ و پس از آن، به ذکر يك نکته مهمه، که شیخ بزرگوار ما، جناب عارف کامل، شاه آبادی - دام ظلّه - بیان کردند، می پردازم.

بدان که «آیه محکمه» عبارت است از علوم عقلیه و عقاید حقه و معارف الهیه. و «فریضه عادلّه» عبارت است از علم اخلاق و تصفیة قلوب. و «سنت قائمه» عبارت است از علم ظاهر و علوم آداب قلبیه. و دلیل بر این ترتیب آن است که کلمه «آیه» که به معنی «نشانه» است مناسب با علوم عقلیه اعتقادیه است؛ زیرا که آن علوم نشانه های ذات و اسماء و صفات و دیگر معارف است؛ و سابقه ندارد که در علوم دیگر به آیت یا نشانه تعبیر شود. مثلاً در کتاب الهی در موارد کثیره بعد از آن که اقامه برهان بر وجود مقدس صانع، یا بر اسماء و صفات آن ذات مقدس، یا بر وجود قیامت و کیفیات آن و عالم غیب و برزخ می فرماید، دنباله آن می فرماید: «این آیت است یا آیات است برای متفکرین یا عقلا»⁽¹⁾. و این تعبیر رایجی است نسبت به این علوم و معارف. و لیکن اگر دنبال ذکر يك فرعی از فروع شرعیه، یا يك اصلی از اصول اخلاقیه، ذکر شود که «این

ص: 432

1- - البقرة (2): 164؛ آل عمران (3): 190؛ النحل (16): 69؛ الروم (30): 21.

آیت است»، خالی از رکاکت نیست. چنانچه ظاهر است. پس، معلوم شد که آیت و علامت و نشانه از مناسبات و مختصات علوم معارف است. چنانچه توصیف به «محکمه» بودن نیز مناسب با این علوم است؛ زیرا که این علوم در تحت میزان عقلی و برهان محکم است؛ و اما سایر علوم را به حسب نوع برهان محکم و استوار نیست.

و اما دلیل بر آن که «فریضه عادلّه» راجع به علم اخلاق است، توصیف فریضه است به «عادلّه». زیرا که خُلُق حَسَن، چنانچه در آن علم مقرر است، خروج از حد افراط و تقریط است؛ و هر يك از دو طرف افراط و تقریط مذموم، و «عدالت»، که حد وسط و «تعديل» بین آنهاست، مستحسن است. مثلاً شجاعت، که یکی از اصول و ارکان اخلاق حسنه و ملکه فاضله است، عبارت است از حالت متوسطه و معتدله بین افراط، که از آن تعبیر شود به تهور- و آن عبارت است از ترسیدن در مواردی که ترس سزاوار است- و بین تقریط، که از آن تعبیر شود به جبن- و آن عبارت است از ترسیدن در مواردی که سزاوار ترس نیست. و حکمت، که یکی از ارکان است، متوسط بین رذیله «سَفَه» که از آن تعبیر به «جُرْبُزَه» شده است- و آن عبارت از استعمال فکر است در غیر مورد و در مواردی که سزاوار نیست- و بین رذیله «بَلَه» است- که عبارت است از تعطیل قوه فکریه در مواردی که سزاوار است به کار اندازد. و همین طور عفت و سخاوت وسط بین رذیله شَرَه و خُمود، و اسراف و بُخل است.

پس، «عادلّه» بودن فریضه دلالت کند بر آن که آن منطبق بر علم اخلاق است. چنانچه «فریضه» بودن نیز خالی از اشعار نیست. زیرا که «فریضه» در مقابل «سنت»، که راجع به قسم سوم است، آن است که عقل را راهی به ادراک آن باشد، چنانچه علم اخلاق چنین است؛ به خلاف سنت که راجع به تعبد صرف است و عقول از ادراک آن عاجزند؛ و به همین جهت گوئیم که «سنت قائمه» راجع به علوم تعبدیه و آداب شرعیه است که تعبیر به «سنت» شده است؛ و عقول به حسب نوع از ادراک آنها عاجز است؛ و طریق اثبات و فهم آنها سنت است؛ چنانچه تعبیر و توصیف سنت به «قائمه» نیز مناسب با همان واجبات شرعیه است؛ زیرا که «اقامه» واجبات و برپاداشتن و «اقامه» صلوات و زکوات و غیر آن، تعبیر شایع صحیحی است. و این کلمه در آن دو علم دیگر

به کار برده نمی شود، و تعبیر از آنها به آن غیر صحیح است. این غایت آن چیزی است که به حسب مناسبات می توان تطبیق نمود. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

فصل: میزان در علم

اکنون می پردازیم به ذکر آن نکته که وعده دادیم. و آن آن است که در حدیث شریف از علم عقاید و معارف تعبیر فرموده است به «آیه»؛ و «آیت» علامت و نشانه است. و نکته این تعبیر آن است که علوم عقلیه و حقایق اعتقادیه اگر چنانچه تحصیل شود برای فهم خود آنها، و جمیع مفاهیم و اصطلاحات و زرق و برق عبارات و تزئین ترکیبات کلمات، و تحویل دادن به عقول ضعیفه برای تحصیل مقامات دنیویه، آن را «آیات محکمت» نتوان گفت؛ بلکه حجب غلیظه و اوهام واهیه باید نام نهاد. زیرا که انسان اگر در کسب علوم مقصدش وصول به حق تعالی و تحقق به اسماء و صفات و تخلق به اخلاق الله نباشد، هر يك از ادراکاتش درکاتی شود برای او و حجاب های مظلّمه ای گردد که قلبش را تاریک و چشم بصیرتش را کور کند، و مشمول آیه شریفه شود که فرماید: (مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ..) (1) پس، خود را در آن عالم کور بیابد؛ اعتراض به حق کند که من که بینا بودم در آن عالم چرا مرا کور

محشور کردی؟ جواب آید تو کور بودی در آن عالم، زیرا که آیات ما را مشاهده نکردی و از آنها نسیان کردی. میزان در بینایی عالم آخرت بینایی بصیرت و قلب است؛ و بدن و قوای آن به کلی تابع قلب و لب هستند و سمتِ ظلّیت در آن جا به طریق اتم بروز کند؛ و ظلّ کر و کور و گنگ مثل همان است. گمان نکنند علمای مفاهیم و دانشمندان اصطلاحات و عبارات و حافظین کتب و مسفورات اهل علم بالله و ملائکه و یوم الآخرة هستند. اگر علوم آنها نشانه و علامت است، چرا در قلوب خود آنها تأثیرات نورانیت

ص: 434

1- - «و هر که از یاد من روی بگرداند، او را معیشتی سخت خواهد بود و در روز بازپسین او را کور برانگیزانیم». (طه (20): 124)

نکرده، سهل است، بر ظلمات قلوب و مفسد اخلاق و اعمال آنها افزوده! و در قرآن کریم میزان برای شناختن علما بیان فرموده است آن جا که فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (1) خشیت از حق از مختصات علما [است]؛ هر کس دارای خوف و خشیت از حق تعالی نشد، از زمره علما خارج است. آیا در قلب ما از آثار خشیت چیزی است؟ اگر هست، چرا در ظاهر ما اثری از آن پیدا نیست.

در حدیث شریف کافی سند به جناب ابوبصیر رساند، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - (خ ل: أبا جعفر) يَقُولُ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَّاضُعُ؛ وَعَيْنُهُ الْبَرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ؛ وَأُذُنُهُ الْفَهْمُ؛ وَلِسَانُهُ الصِّدْقُ؛ وَحِفْظُهُ الْفَحْصُ؛ وَقَلْبُهُ حُسْنُ النِّيَّةِ؛ وَعَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَالْأُمُورِ؛ وَيَدُهُ الرَّحْمَةُ؛ وَرِجْلُهُ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ؛ وَهِمَّتُهُ السَّلَامَةُ؛ وَحِكْمَتُهُ الْوَرَعُ؛ وَمُسَدُّ نَفْرَةِ النَّجَاةِ؛ وَقَائِدُهُ الْعَافِيَةُ؛ وَمَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ؛ وَسِدِّاحُهُ لِيْنُ الْكَلِمَةِ؛ وَسَدِّيفُهُ الرِّضَا؛ وَقَوْسُهُ الْمُدَارَاةُ؛ وَجَيْشُهُ مُحَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ؛ وَمَالُهُ الْأَدَبُ؛ وَذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ؛ وَزَادُهُ الْمَعْرُوفُ؛ وَمَاوَهُ الْمُوَادَعَةُ؛ وَدَلِيلُهُ الْهُدَى؛ وَرَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ» (2).

اینها را که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - ذکر فرمودند علامت علما و آثار علم است. پس، اگر کسی دارای علوم رسمیه شد و از این امور خالی است، بداند که حظی از علم ندارد، بلکه از اصحاب جهالت و ضلالت است؛ و در عالم دیگر این مفاهیم و جهالات مرکبه و قال و قیل ها برای او حجب ظلمانیه است، و حسرت او در روز قیامت

ص: 435

1-1 - فاطر (35): 28.

2-2 - «ابوبصیر گفت: از امام صادق علیه السلام [در نسخه ای: امام باقر علیه السلام] شنیدم که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: "ای دانشجو، دانش دارای فضائل فراوانی است. پس سر آن فروتنی، و چشم آن بیزاری از حسد، و گوش آن ادراک، و زبان آن راستگویی، و حافظه آن کاوش، و دل آن نیکخواهی، و خرد آن دریافتن چیزها و کارها، و دست آن بخشودن، و پای آن دیدار دانشمندان، و همت آن درستی، و حکمت آن پرهیزگاری، و جایگاه آن رستگاری، و جلودار آن تندرستی، و راهبر آن وفا، و جنگ افزارش نرم زبانی، و شمشیر آن خشنودی، و کمان آن مهربانی، و لشگر آن گفتگوی با دانشمندان، و دارایی آن ادب، و پس انداز آن دوری از گناهان، و توشه آن نیکی، و آب آن سازگاری و راهنمای آن هدایت الهی، و همراه آن دوستی نیکان است"». (الکافی، ج 1، ص 48، «کتاب فضل العلم»، «باب النوادر»، حدیث 2)

اعظم حسرت ها است . پس ، میزان در علم آن است که آیت و علامت و نشانه باشد و خودی و خودیت در آن نباشد و انانیت در محل او محو و نابود شود ؛ نه آن که باعث نخوت و خودبینی و خودنمایی و تکبر شود .

و نیز تعبیر فرموده است به «مُحَكَمَه» برای آن که علم صحیح آن است که به واسطه نورانیت و روشنیش در قلب اطمینان آورد و شك و ریب را زائل نماید . چه بسا که انسان در تمام مدت عمر خوض در براهین و مقدمات آن کند و برای هر يك از معارف الهیه براهین عدیده و ادله کثیره ذکر کند و در مقام جدل و خصومت بر اقران تفوق کند ، ولی آن علوم در قلبش هیچ تأثیری نکرده و اطمینانی حاصل نکرده بلکه شك و تردید و شبهه او را زیادتیر کرده باشد . پس ، جمع مفاهیم و اکتار اصطلاحات هیچ فایده [ندارد] ، بلکه قلب را به غیر حق مشغول کند و از آن ذات مقدس منصرف و غافل نماید .

ای عزیز ، علاج ، کل العلاج ، در این است که انسان که می خواهد علمش الهی باشد ، وارد هر علمی که شد مجاهده کند و با هر ریاضت و جدیتی شده قصد خود را تخلیص کند . سرمایه نجات و سرچشمه فیوضات تخلیص نیت و نیت خالص است : «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ رَأْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (1) . اخلاص چهل روزه این است آثار و فوایدش ؛ پس شما که چهل سال یا بیشتر در جمع اصطلاحات و مفاهیم در هر علمی کوشیدید و خود را علامه در علوم می دانید و از جنرال الله محسوب می کنید ، و در قلب خود اثری از حکمت و در لسان خود قطره ای از آن نمی بینید ، بدانید تحصیل و زحمتتان با قدم اخلاص نبوده ، بلکه برای شیطان و هوای نفس کوشش کردید . پس ، اکنون که دیدید از این علوم کیفیت و حالی حاصل نشد ، چندی برای تجربه هم باشد به اخلاص نیت و تصفیة قلب از کدورات و ردائل پردازید ؛ اگر از آن اثری دیدید ، آن وقت بیشتر تعقیب کنید . گرچه باب تجربه که پیش آمد در اخلاص بسته می شود ؛ ولی باز

ص: 436

1- - «هر کس که خود را چهل روز برای خدا خالص گرداند ، چشمه های حکمت از دل بر زبانش جاری گردد» . (أسرار الحکم ، ص 650 ؛ ر. ک: جامع الأخبار ، ص 249 ؛ الفتوحات المکیة ، ج 2 ، ص 10 ؛ کنز العمال ، ج 3 ، ص 24 ، حدیث 5271)

شاید روزنه ای به آن باز شود و نور آن تو را هدایت کند .

در هر صورت ، ای عزیز ، تو در تمام عوالم برزخ و قبر و قیامت و درجات آن محتاجی به معارف حقّه الهیه و علوم حقیقیه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه . در هر درجه که هستی بکوش و اخلاص خود را زیادت کن و اوهام نفس و وساوس شیطان را از دل بیرون نما ، البته نتیجه برایت حاصل می شود و راهی به حقیقت پیدا می کنی و طریق هدایت برای تو باز می شود و خداوند - تبارک و تعالی - از تو دستگیری می فرماید .

خدا می داند که اگر با این علوم ضایعه باطله و این اوهام فاسده و کدورات قلبیه و اخلاق ذمیمه منتقل به آن عالم شویم چه ابتلا و مصیباتی در دنبال داریم و چه عقبات و درکاتی در پی داریم و این علوم و اخلاق برای ما چه ظلمت ها و وحشت ها و آتش ها فراهم می نماید .

فصل: نقد کلام غزالی و صدر المتألهین

جناب محقق فلاسفه ، صدرالحکماء و المتألهین - قدس الله سرّه و أجزل أجره - در شرح اصول کافی از شیخ غزالی (1) کلام طویلی نقل فرماید که در آن کلام تقسیم نموده است علوم را به علم دنیاوی و آخرتی . و علم فقه را از علوم دنیاوی قرار داده ؛ و علم آخرت را به علم «مکاشفه» و «معامله» تقسیم کرده است . و علم معامله را علم به احوال قلوب قرار داده است ؛ و علم مکاشفه را نوری دانسته که در قلب حاصل شود پس از

ص: 437

1- - ابو حامد محمد بن محمد بن محمد غزالی (450-505 هـ - ق) ملقب به «حجه الاسلام» . از بزرگ ترین فقیهان شافعی و در اعتقادات بر طریقه اشعری بود . در نیشابور به حلقه شاگردان امام الحرمین جوینی پیوست و از امام اکرام بسیار دید ، وزیر نظام الملك طوسی نظر به بزرگداشت او مدرسه نظامیه بغداد را ، که اهمیت بسیار داشت بدو تفویض کرد . غزالی پس از چندی بر اثر تحولی روحی از علوم رسمی کناره گرفت و طریق تصوف را برگزید ، از آثار اوست : الوسیط و البسیط در فقه ، إحیا علوم الدین ، المستصفی در اصول فقه ، معیار العلم ، تهافت الفلاسفة .

تطهیر آن از صفات مذمومه . و به آن نور کشف حقایق شود تا آن که معرفت حقیقی به ذات و اسماء و صفات و افعال و حکمت آنها و سایر معارف پیدا شود(1). و چون این تقسیم مرضیّ پیش این محقق بوده ، در شرح این حدیث که ما اکنون در صدد شرح آن هستیم فرموده است که «ظاهر این است که این تقسیم و حصر که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده اند راجع به علوم معاملات باشد ؛ زیرا این علوم است که اکثر مردم از آن منتفع می شوند . و اما علوم مکاشفات در عده قلیلی از مردم حاصل شود که از کبریت احمر عزیزترند ؛ چنانچه احادیث «کتاب ایمان و کفر» که پس از این آید دلالت بر آن دارد»(2). تمام شد ترجمه کلام ایشان با اختصار .

نویسنده گوید : در کلام شیخ غزالی اشکال است . و بر فرض صحت آن ، در فرموده مرحوم آخوند - علیه الرحمة - اشکال دیگر است .

اما با فرض صحت کلام غزالی ، اشکال کلام ایشان آن است که غزالی علم «معاملات» را علم به احوال قلب از منجیات ، مثل صبر و شکر و خوف و رجاء و غیر آن ، و از مهلکات ، مثل حقد و حسد و غلّ و غشّ و غیر اینها ، دانسته ، بنابراین ، علوم ثلاثه که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - [فرموده] از علوم معاملات نتواند بود ، مگر يك قسم آن که «فریضه عادلّه» است . چنانچه پیشتر تفصیل داده شد .

و اما اشکال در کلام شیخ غزالی دو امر است : یکی آن که علم فقه را از علوم دنیایی و فقها را از علمای دنیا دانسته ، با این که این علم از اعز علوم آخرت است . و این ناشی است از حبّ نفس و حبّ به آن چیزی که به خیال خودش اهل اوست ؛ یعنی علم اخلاق به معنای متعارف رسمی ؛ از این جهت از سایر علوم ، حتی علوم عقلیه ، تکذیب کرده است . و دیگر آن که مکاشفات را جزء علوم قرار داده و در تقسیمات علوم وارد کرده است . و این خلاف واقع است . بلکه حق آن است که «علوم» را آن دانیم که در تحت نظر و فکر و برهان درآید و قدم «فکر» در آن دخیل باشد ؛ و مکاشفات و مشاهدات گاهی نتایج علوم

ص: 438

1- - إحياء علوم الدين ، ج 1 ، ص 27 - 32 ؛ شرح أصول الكافي ، صدر المتألهين ، ج 2 ، ص 18 - 22 .

2- - شرح أصول الكافي ، صدر المتألهين ، ج 2 ، ص 36 .

حقیقه است و گاهی نتایج اعمال قلبیه .

بالجمله ، مشاهدات و مکاشفات و تحقق به حقایق اسماء و صفات در تقسیمات علوم نباید داخل شوند ؛ بلکه [مکاشفه] وادی دیگر و علوم وادی دیگرند . والا مر سهل .

فصل: تقسیم کلیه علوم به سه قسمت

بدان که بسیاری از علوم است که بر تقدیری داخل یکی از اقسام ثلاثه است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - ذکر فرمودند ؛ مثل علم طب و تشریح و نجوم و هیئت ، و امثال آن ، در صورتی که نظر آیت و علامت به سوی آنها داشته باشیم ؛ و علم تاریخ و امثال آن ، در صورتی که با نظر عبرت به آنها مراجعه کنیم . پس ، آنها داخل شوند در «آیه محکمه» که به واسطه آنها علم به الله یا علم به معاد حاصل یا تقویت شود . و گاه شود که تحصیل آنها داخل در «فریضه عادل» و گاه داخل در «سنت قائمه» شود . و اما اگر تحصیل آنها برای خود آنها با استفادات دیگری باشد ، پس اگر ما را از علوم آخرت منصرف نمودند ، به واسطه این انصراف بالعرض مذموم شوند ؛ و الا ضرر و نفعی ندارند ؛ چنانچه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند .

پس کلیه علوم تقسیم شوند به سه قسمت :

یکی آن که نافع به حال انسان است به حسب احوال نشأت دیگر که غایت خلقت و وصول به آن است . و این قسمت همان است که جناب ختمی مرتبت «علم» دانسته و آن را به سه قسمت تقسیم فرمودند .

و دیگر آن که ضرر می رساند به حال انسان و او را از وظایف لازمه خود منصرف می کند . و این قسم از علوم مذمومه است که نباید انسان پیرامون آنها گردد ؛ مثل علم سحر و شعبده و کیمیا و امثال آن .

و سوم آن که ضرر و نفعی ندارد ؛ مثل آن که فضول اوقات را انسان به واسطه تفریح صرف بعضی آنها کند ؛ مثل حساب و هندسه و هیئت و امثال آن . و این قسمت از

علوم را اگر انسان بتواند تطبیق با یکی از علوم ثلاثه نماید خیلی بهتر است ، و الاً حتی الامکان اشتغال پیدا نکردن به آنها خوب است ؛ زیرا که انسان عاقل پس از آن که فهمید که با این عمرهای کوتاه و وقت کم و موانع و حوادث بسیار نمی تواند جامع جمیع علوم و حائز همه فضائل شود ، باید فکر کند که در علوم کدام يك به حال او نافع تر است و خود را به آن مشغول کند و تکمیل آن نماید . و البته در بین علوم آنچه که به حال حیات

ابدی و زندگانی جاویدان انسان نافع است ، بهتر از همه است و مهمتر از جمیع آنهاست ؛ و آن علمی است که انبیا - علیهم السلام - و اولیا امر به آن نمودند و ترغیب به آن کردند . و آن عبارت از علوم ثلاثه است چنانچه ذکر شد . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى .

ص: 440

حدیث بیست و پنجم [وسوسه و شك]

الحدیث الخامس والعشرون: بِسَنَدِي الْمَتَّصِلِ إِلَى شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ وَأَفْضَلِهِمْ ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رحمه الله تعالى - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ : ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - رَجُلًا مُبْتَلَى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ ، وَقُلْتُ : هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟» فَقُلْتُ لَهُ : وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ! فَقَالَ : «سَأَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ ، فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ : مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»(1).

ترجمه: «عبدالله بن سنان گوید: یاد کردم برای حضرت صادق - علیه السلام - مردی را که مبتلا بود به وسوسه در وضو و نماز و گفتم: "او مرد عاقلی است." حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که "[چه] عقلی برای اوست و حال آن که پیروی شیطان می کند؟" گفتم به آن حضرت: "چگونه پیروی شیطان می کند!" فرمود: "از او سؤال کن این که می آید او را چه چیز است آن، پس همانا می گوید: از عمل شیطان است."».

شرح: بدان که وسوسه و شك و تزلزل و شرك و اشباه آنها از خطرات شیطانیه و القانات ابلیسیه است که در قلوب مردم می اندازد؛ چنانچه طمأنینه و یقین و ثبات و خلوص و امثال اینها از افاضات رحمانیه و القانات مَلَكِيه است.

و تفصیل این اجمال به طریق اختصار آن است که قلب انسانی لطیفه ای است که

ص: 441

متوسط است بین نشئه مُلک و ملکوت و عالم دنیا و آخرت . يك وجهه آن به عالم دنیا و مُلک است ، و بدان وجهه تعمیر این عالم کند ؛ و يك وجهه آن به عالم آخرت و ملکوت و غیب است ، و بدان وجهه تعمیر عالم آخرت و ملکوت نماید . پس ، قلب به منزله آینه دو رویی است که يك روی آن به عالم غیب است و صور غیبیه در آن منعکس شود ؛ و يك روی آن به عالم شهادت است و صور مُلکیه دنیاویه در آن منعکس شود . و صور دنیاویه از مدارك حسیه ظاهریه و بعضی مدارك باطنه ، مثل خیال و وهم ، در آن انعکاس پیدا کند ؛ و صور اخرویه از باطن عقل و سرّ قلب در آن انعکاس پیدا کند . و اگر وجهه دنیاویه قلب قوت گرفت و توجه آن یکسره به تعمیر دنیا شد و همّش منحصر شد در دنیا و مستغرق شد در ملاذّ بطن و فرج و سایر مشتیهات و ملاذّ دنیاویه ، به واسطه این توجه باطن خیال مناسبی پیدا کند به ملکوت سَمَلی که به منزله ظلّ ظلمانی عالم ملک و طبیعت است و عالم جنّ و شیاطین و نفوس خبیثه است . و به واسطه این تناسب القائاتی که در آن شود القائات شیطانیه است ؛ و آن القائات منشأ تخیلات باطله و اوهام خبیثه گردد . و نفس چون بالجمله توجه به دنیا دارد ، اشتیاق به آن تخیلات باطله پیدا کند و عزم و اراده نیز تابع آن گردد و یکسره جمیع اعمال قلبیه و قالبیه از سنخ اعمال شیطانی گردد ، از قبیل وسوسه و شك و تردید و اوهام و خیالات باطله ؛ و ارادات بر طبق آن در مُلک بدن کارگر گردد . و اعمال بدنیه نیز بر طبق صور باطنیه قلب گردد ؛ چه که اعمال عکس و مثال ارادات ؛ و آنها مثال و عکس اوهام ، و آنها عکس وجهه قلوب است ؛ پس ، چون وجهه قلب به عالم شیطان بوده ، القائات در آن از سنخ جهالات مرکبه شیطانیه گردد ، و در نتیجه از باطن ذات وسوسه و شك و شرك و شبهات باطله طلوع کرده تا ملک بدن سرایت کند .

و بر این قیاس که ذکر شد ، وجهه قلب اگر به تعمیر آخرت و معارف حقه شد و توجه آن به عالم غیب شد ، يك نحوه تناسبی با ملکوت اعلی ، که عالم ملائکه و نفوس طیبه سعیده است و به منزله ظلّ نورانی عالم طبیعت است ، پیدا کند ، و علوم مُفاضه به آن از علوم رحمانی مَلکی و عقاید حقه ، و خطرات از خطرات و القائات الهیه گردد ، و از شك و شرك منزّه و پاکیزه گردد و حالت استقامت و طمأنینه در نفس پیدا شود ؛ و اشتیاقات

آن نیز بر طبق علوم آن، و ارادات بر طبق اشتیاقات، و بالاخره اعمال قلبیه و قالیه و ظاهریه و باطنیه از روی میزان عقل و حکمت واقع شود.

و از برای این القائنات شیطانیه و ملکیه و رحمانیه مراتب و مقاماتی است که اکنون مناسب نیست تفصیل آن.

و دلالت به آنچه ذکر شد می نماید بعضی اخبار شریفه مثل آنچه در مجمع البیان از عیاشی(1) روایت می کند قال:

رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَنْ تَغْلِبَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أُذُنَانِ: أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكَ؛ وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ. يُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكَ، وَهُوَ قَوْلُهُ سَبْحَانَكَ: (وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)»(2).

(فرمود حضرت صادق سلام الله عليه: فرمود جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله: "نیست مؤمنی مگر از برای قلبش دو گوش است: يك گوش است که می دمد در آن فرشته؛ و يك گوش است که می دمد در آن شیطان و سوسه کن. تأیید می فرماید خداوند مؤمن را به فرشته؛ و این از قول خدای تعالی است که می فرماید: «تأیید می فرماید ایشان را به روحی از جانب خود»).

و في مجمع البحرين، في حديث آخر: إِنَّهُ قَالَ: «الشَّيْطَانُ وَاضِعٌ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ؛ لَهُ خُرْطُومٌ مِثْلُ خُرْطُومِ الْخَنْزِيرِ، يُوسُوسُ لِابْنِ آدَمَ أَنْ أَقْبِلَ عَلَى الدُّنْيَا، وَمَا لَا يُحِلُّ اللَّهُ. فَاذَا ذَكَرَ اللَّهُ خَسَنَ»(3). إلى غير ذلك من الروايات.

ص: 443

1- - محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، معروف به «عیاشی»، از راویان طبقه هشتم قرن سوم هجری است. ثقه و متبحر در اخبار است. بیش از 200 تصنیف برای او بر شمرده اند که مشهورترین آنها تفسیر قرآن است که به «تفسیر عیاشی» شهرت دارد.

2- - مجمع البیان، ج 10، ص 870.

3- - شیطان بینی خود را بر دل انسان می نهد. او را خرطوم می چون خرطوم خوک است انسان را وسوسه می کند که به دنیا و آنچه خداوند روا نداشته است روی آورد. پس اگر انسان خدا را یاد کند، شیطان بگریزد». (مجمع البحرين، ج 4، ص 68، ماده «خسن»، در چاپ های موجود از مجمع البحرين عبارت «واضع خطمه» نیست)

پس از آن که معلوم شد از طریق اهل معرفت که وسوسه از اعمال شیطانیه است، - چنانچه در این حدیث شریف که اکنون در مقام شرح آن هستیم و سایر احادیث ذکر فرمودند - ناچاریم بیان این مطلب را از طریق دیگر که با اذهان عامه نزدیک تر و مناسب تر باشد بنماییم. گرچه بیان پیش نزد اهلش مطابق موازین عقلیه و ضوابط برهانیه و مطابق ذوق اهل معرفت و مشاهدات اصحاب قلوب است، ولی چون بیان مبتنی بر اصول و قواعدی است که از حوصله این اوراق خارج است از آن صرف نظر می نماییم.

پس، گوییم که شاهد بر این که این وسواس و اعمال از بازیچه های شیطانی و القائنات آن ملعون است و داعی دینی و باعث ایمانی در کار نیست، گرچه به خیال باطل صاحبش باشد، آن است که آن مخالف با احکام شریعت و اخبار و آثار اهل بیت عصمت و طهارت است. مثلاً در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت - علیهم السلام - وارد است کیفیت وضوی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که با يك غَسَله بوده (1). و از ضروریات فقه است اجزاء يك غرفه از برای وجه، و يك غرفه برای غَسَل دست راست، و یکی برای دست چپ. و اما با دو غرفه یا دو غَسَله محل خلاف است (2)؛ حتی از صاحب وسائل استفاده شود فتوای به عدم جواز، یا تأمل در عدم جواز (3). و از

ص: 444

1- - ر.ك: وسائل الشیعة، ج 1، ص 387، «كتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، «باب كيفية الوضوء»، ص 435، «باب اجزاء الغرفة الواحدة في الوضوء».

2- - ر.ك: مفتاح الكرامة، ج 2، ص 511؛ جواهر الكلام، ج 2، ص 269.

3- - چنانچه در عنوان باب می فرماید: باب اجزاء الغرفة الواحدة في الوضوء و حكم الثانية و الثالثة. (وسائل الشیعة، ج 1، ص 435، «كتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 31)

بعضی دیگر نقل خلاف شده است (1)، گرچه جواز دو غسل نیز محل تأمل نیست، و شهرت عظیمه (2) و اخبار کثیره (3) دلالت بر استحباب آن دارد، لیکن بعید نیست افضلیت يك غسل، منتها غسله ای که شاداب کند محل را. [ولیکن] با سه غسل یعنی سه دفعه شستن، به طوری که در هر دفعه موضع غسل را آب فراگیرد، بلا اشکال بدعت و حرام و مبطل وضو است اگر به افضل آن مسح کند. و در اخبار اهل بیت - علیهم السلام - وارد است که غسل سوم بدعت است (4)، و هر بدعتی در آتش است (5).

در این صورت، این شخص جاهل و سواسی که بیشتر از ده مرتبه غسل محل وضو را می کند، و در هر مرتبه با دقت آب را به تمام عضو می رساند، بلکه اول محل را خوب، تر می کند که آب جریان تام پیدا می کند و غسل شرعی حاصل می شود، پس از آن مکرر در مکرر این عمل را انجام می دهد، با چه میزان باید آن را منطبق کرد؟ آیا مطابق کدام حدیث یا کدام فتوای فقیه است؟ بیست سال یا بیشتر بدبخت با همچو وضوی باطلی نماز کرده و پای مردم کمال قدس و طهارت به حساب آورده است! شیطان با او بازی می کند و نفس اماره بالسوء او را گول می زند، با این وصف دیگران [را] تخطئه می کند و خود را به صواب می داند.

آیا چیزی که مخالف نصّ متواتر و اجماع علما است، باید آن را از شیطان حساب کرد یا از کمال طهارت نفس و تقوا؟

اگر از کمال تقوا و احتیاط در دین است، چه شده است که بسیاری از این سواسی های بی جا و جاهل های متنسک راجع به اموری که احتیاط لازم یا راجح

ص: 445

1- ر.ك: مختلف الشيعة، ج 1، ص 114؛ مفتاح الكرامة، ج 2، ص 510؛ جواهر الكلام، ج 2، ص 269.

2- ر.ك: مفتاح الكرامة، ج 2، ص 511؛ الطهارة، ضمن تراث الشيخ الأعظم، ج 2، ص 333.

3- ر.ك: وسائل الشيعة، ج 1، ص 436، «كتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 31، حدیث 4، 5، 15، 16، 23، 28 و 29، و ص 444، باب 32، حدیث 2 و 3.

4- وسائل الشيعة، ج 1، ص 436، «كتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 31، حدیث 3.

5- الكافي، ج 1، ص 57، «كتاب فضل العلم»، «باب البدع والرأي والمقائيس»، حدیث 12، و ج 8، ص 8، حدیث 1.

است احتیاط نمی کنند؟

تاکنون کی را سراغ دارید که در شبهات راجع به اموال، وسواسی باشد؟ تاکنون کدام وسواسی عوض يك مرتبه زکات یا خمس چند مرتبه داده باشد؟ و به جای يك مرتبه حج چند مرتبه رفته باشد؟ و از غذای شبهه ناک پرهیز کرده باشد؟ چه شد که «اصالة الحلیة» در این مورد محکم است و «اصالة الطهارة» در باب خود حکم ندارد؟! با آن که در باب حلیت اجتناب از شبهات راجح است، و احادیث شریفه، مثل حدیث «تثلیث»⁽¹⁾ دلالت بر آن دارد، ولی در باب طهارت عکس آن را دارد.

یکی از ائمه معصومین - سلام الله علیه و علیهم - وقتی که برای قضای حاجت می رفتند، با دست مبارك به ران های مبارك آب می پاشیدند که اگر ترشح شد معلوم نشود.

این بیچاره که خود را مقتدی به این امام معصوم می داند و احکام دین خود را از آن سرور اخذ می کند، در وقت تصرف در اموال از هیچ چیز [پرهیز] نمی کند! از غذایی که با اتکال «اصالة الطهارة» می خورد، پس از خوردن دست و دهان خود را تطهیر می کند! در وقت خوردن به اصالة الطهارة تمسک می کند، پس از غذا می گوید همه چیز نجس است!

و اگر از اهل علم به گمان خودش باشد، جواب می دهد می خواهم با طهارت واقعی نماز بخوانم. با آن که مزیت نماز با طهارت واقعی تاکنون معلوم نشده، و از فقها

ص: 446

1 - - امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ، فَيَسْبَعُ. وَأَمْرٌ بَيْنَ عَيْهِ، فَيَجْتَنِبُ. وَأَمْرٌ مُسْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: حَلَالٌ بَيْنَ وَحَرَامٍ بَيْنَ؛ وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ؛ أَزْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَاكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ»؛ «کارها سه قسم اند: کاری که درستی آن روشن است که باید انجام شود. و کاری که گمراهی آن روشن است که باید از آن دوری شود. و کاری که پوشیده و مشتبه است که باید علم آن را به خدا و پیامبرش واگذار کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: "حلال روشن و حرام روشن و در میان آن دو اموری است مشتبه. هر که شبهات را رها کند، از حرام ها رهایی یابد؛ و هر که بر شبهات رود، در حرام ها افتد و از جایی که نداند هلاک شود». (الکافی، ج 1، ص 68، «کتاب فضل العلم»، «باب اختلاف الحدیث»، حدیث 10)

- رضوان الله عليهم - از آن اسمی ندیدیم!

اگر اهل طهارت واقعی هستی، چرا اهل حلیت واقعی نیستی؟ فرضاً که طهارت واقعی می خواهی تحصیل کنی، آیا ده مرتبه در آب کُر و جاری شستشو کردن چیست؟ با آن که در آب جاری يك مرتبه و در آب کُر - در غیر بول یا بعضی نجاسات دیگر - يك مرتبه، و در بول نیز علی المشهور يك مرتبه کفایت می کند، و دو مرتبه اجماعاً کافی است، پس چندین مرتبه شستن نیست مگر از تدلیسات شیطان و تسویلات نفس. و چون امری است بی مایه آن را سرمایه قدس فروشی می کنند!

از اینها بدتر و فضیح تر و سوسه بعضی است در نیت نماز و «تکبیر الاحرام»؛ زیرا که در آن مرتکب چندین محرم می شوند و خود را از مقدسین محسوب می دارند و با این عمل برای خود مزیت قائل می شوند! در این نیت که تمام اعمال اختیاریه را بدون آن نمی توان اتیان کرد، و یکی از اموری است که لازمه اعمال اختیاریه است و انسان نمی تواند یکی از اعمال عبادیه یا غیر عبادیه را بدون آن اتیان کند، با این وصف، به اختلاف شیطنت آنها و تسلط شیطان بر آنها، از يك ساعت تا چند ساعت گاهی گرفتار حصول این امر ضروری الوجود هستند و آخر الامر حاصل نمی شود! آیا این امر را باید از خطرات شیطانیه و اعمال ابلیس لعین دانست که این بیچاره را افسار کرده و امر ضروری را بر آن مخفی نموده و او را مبتلا به محرمات کثیره، از قبیل قطع صلاة و ترك آن و گذشتن وقت آن، نموده، یا از طهارت باطن و قدس و تقوا باید محسوب داشت؟

و از شؤون و سوسه یکی اقتدا نکردن به کسانی است که به حکم نص و فتوا محکوم به عدالت هستند و ظاهر آنها صالح و به اعمال شرعیه مواظب هستند و باطن آنها را خداوند عالم است و تقیث از آن لازم نیست، بلکه جایز نیست، با این وصف، شخص و سواسی را شیطان مهار می کند و در گوشه مسجد از جماعت مسلمین کناره گرفته فرادی نماز می خواند! و معلل می کند عمل خود را به این که شبهه می کنم به دلم نمی چسبند! ولی در عین حال از امامت مضایقه ندارد! با آن که کار امامت سخت تر و جای شبهه در آن بیشتر است، ولی چون موافق هوای نفس است در آن شبهه نمی کند!

ص: 447

و از شؤون و سوسه ، که ابتلای به آن زیادتر است ، و سوسه در قرائت است که به واسطهٔ تکرار آن و تغلیظ در ادای حروف آن گاهی از قواعد تجویدیه خارج می شود ؛ بلکه صورت کلمه به کلی تغییر می کند! مثلاً «ضالّین» را به طوری ادا می کند که به قاف شبیه می شود! و حاء «رحمن و رحیم» و غیر آنها را به طوری در حلق می پیچد که تولید صوت عجیبی می کند! و بین حروف يك کلمه را منفصل می نماید به طوری که هیئت و مادهٔ کلمه به کلی به هم می خورد و از صورت اصلی خود منسلخ می شود . بالاخره نمازی که معراج مؤمنین و مقرب متقین و عمود دین است از جمیع شؤون معنویه و اسرار الهیهٔ آن غفلت شده و به تجوید کلمات آن پرداخته ، و در عین حال از تجوید کلمات سر به فساد آنها درآورده به طوری که به حسب ظاهر شرع نیز مُجزی نخواهد بود .

آیا با این وصف اینها از وساوس شیطان است ، یا از فیوضات رحمن که شامل حال و سواسی مقدس نما شده است؟

این همه اخبار دربارهٔ حضور قلب و اقبال آن در عبادات وارد شده ، بیچاره چیزی را که از حضور قلب علماً و عملاً فهمیده است همان و سوسه در نیت و کشیدن مَدَّ (وَلَا الضَّالِّينَ) را بیش از اندازه مقرر و کج نمودن چشم و دهان و غیر آن را در وقت ادای کلمات [است]! آیا اینها مصیبت نیست که انسان از حضور قلب و معالجهٔ تشویش خاطر سال های سال غافل باشد و اصلاً در صدد اصلاح آن نباشد و آن را شأنی از شؤون عبادت نداند و طریق تحصیل آن را از علمای قلوب یاد نگیرد و آن را عمل نکند ، و به این اباطیل ، که به نصّ کتاب کریم از ختّاس لعین (1) و به نصّ صادقین - علیهم السلام - از عمل شیطان است (2) و به فتوای فقها عمل به واسطهٔ آن باطل است ، پردازد ، سهل است ، آنها را از شؤون قدس و طهارت به شمار آورد؟!

و گاهی می شود که و سوسه در انسان پیدا می شود یا زیاد می شود به واسطهٔ آن که

ص: 448

1- - الناس (114) : 4 - 5 .

2- - ر.ك : صفحه 441 .

جاهلان مثل خود آن را برای او در عداد فضائل به شمار آورند . مثلاً از دیانت و قدس و تقوای او تعریف می کنند که این شخص از بس متدین و مقدس است و سواسی شده است! با این که وسوسه ربطی به دیانت ندارد ، بلکه مخالف دین و از جهل و نفهمی است ؛ ولی چون حقیقت امر را به او نگفتند و از او احتراز نکردند و او را سرزنش نمودند ، بلکه از او مدح و ثنا کردند ، این عمل شنیع را تعقیب کرده تا به حد کمال رسانده و خود

را ملعبه شیطان و جنود آن قرار داده و از ساحت قدس مقربین دور کرده است .

پس ای عزیز ، اکنون که معلوم شد عقلاً و نقلاً این وسوسه شیطانی است و این خطرات از عمل ابلیس است که اعمال ما را باطل و دل ما را از حق تعالی منصرف می کند ، و شاید به این وسوسه در عمل قانع نشود و شاهکار خود را به کار برد و وسوسه در عقاید و دیانت در شما ایجاد کند و به صورت دین شما را از دین خدا خارج کند و در مبدأ و معاد مردد نماید و به شقاوت ابدی برساند ، و امثال شما را که از راه فسق و فجور نمی تواند اغوا کند و به ضلالت بکشاند از طریق عبادات و مناسک پیش آمده اول اعمال و افعالی را که باید به وسیله آنها به قرب الهی و معراج قرب حق تعالی نائل شد ، به کلی ضایع و باطل کرده اسباب بعد از ساحت مقدس ربوبی جلّ شأنه و قرب به ابلیس و جنود آن شده ، و بالأخره بیم آن است که با عقاید شما بازی کند ، باید هر طوری شده است و با هر ریاضتی است در صدد معالجه آن برآید .

فصل: علاج وسوسه

بدان که علاج این مرض قلبی ، که بیم آن دارد که انسان را به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی برساند ، چون سایر امراض قلبیه با علم نافع و عمل بسی سهل و آسان است . ولی انسان باید اول خود را مریض بداند ، پس از آن خودش در صدد علاج بر می آید ؛ ولی عیب کار آن است که شیطان به طوری مقدمات را برای این بیچاره مرتب کرده که خود را مریض نمی داند ؛ بلکه دیگران را منحرف از راه و غیر مبالی به دین می داند!

ص: 449

اما طریق علم ، پس تفکر نمودن در این اموری است که ذکر شد . انسان خوب است اعمال و افعالش از روی تفکر و تأمل باشد . فکر کند آیا این عملی که می کند و می خواهد مرضی خداوند تعالی باشد از کجا و از کی اخذ می کند که کیفیت آن باید چنین و چنان باشد . معلوم است عوام از مردم از فقها و مراجع تقلید آنها از کتاب و سنت و طرق اجتهادیه ، کیفیت عمل را به دست می آورند ؛ پس ، ما وقتی که مراجعه کنیم به کتب فقها ، از عمل و سواسی تکذیب شده و بعضی از اعمال او را باطل شمرده اند ؛ و وقتی که مراجعه کنیم به احادیث شریفه و کتاب الهی ، می بینیم که عمل او را از شیطان شمرده اند و سلب عقل از صاحبش فرموده اند . پس ، در این صورت انسان عاقل اگر شیطان بر عقلش مسلط نشده باشد و قدری تأمل و تفکر کند ، باید بر خود حتم کند که دست از این عمل فاسد بردارد و در صدد برآید که عمل خود را تصحیح نماید که مرضی حق تعالی باشد .

و لازم است هر کس در خود شائبه این امر را یافت ، به مردم معمولی مراجعه کند و عمل خود را عرضه بر علما و فقها دارد و استفسار از آنها کند که آیا مبتلا به مرض و سواس است یا نه ؛ زیرا که بسیار اوقات انسان و سواسی از حالت خود غافل است و خود را معتدل و دیگران را بی مبالات می داند ؛ ولی اگر قدری فکر کند ، این عقیده را نیز می فهمد از شیطان و القانات آن خبیث است ؛ زیرا که می بیند علماء و دانشمندان بزرگ ،

که به علم و عمل آنها عقیده مند است ، بلکه مراجع تقلید مسلمین ، که مسائل حلال و حرام را از آنها اخذ می کند ، عملشان بر خلاف اوست ؛ و نتوان گفت که نوع متدینین و علما و بزرگان دین مبالات به دین خدا ندارند و شخص و سواسی فقط مقید به دیانت است .

و پس از آن که علماً فهمید ، لازم است اصلاح عمل ، وارد مرحله عمل شود ، و عمده در عمل آن است که بی اعتنائی کند به وسوسه شیطانی و خیالاتی که به او القا می کند .

مثلاً اگر مبتلا به وسوسه در وضوست ، به رغم شیطان يك غرفه آب استعمال کند . لابد شیطانش می گوید که این عمل صحیح نیست . جواب او را بدهد که اگر عمل من درست نیست ، پس باید عمل رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و ائمه طاهرین - عَلَيْهِمُ السَّلَام -

و جميع فقها درست نباشد . رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وائمه هدى - عليهم السلام - قريب سيصد سال وضو گرفتند ، و به حسب اخبار متواتره كيفيت وضوى آنها همين طور بود ؛ پس اگر عمل آنها باطل بود ، بگذار عمل من نیز باطل باشد . و اگر مقلد مجتهدى هستى ، به شيطان جواب بده : من اين طور عمل مى كنم به رأى مجتهد ؛ اگر وضوى من باطل باشد ، خداوند از من مؤاخذه نمى فرمايد و به من حجتى ندارد . و اگر ملعون تشكيك در رأى مجتهد كرد كه او چنين نفرموده ، كتب آنها در دست است باز كن و نشان او بده . چندين مرتبه كه اعتنا به قولش نكردى و به خلاف رأى او رفتار كردى ، البته از تو مأیوس مى شود ، و اميد است كه معالجه قطعى مرضت بشود ؛ چنانچه در احاديث شريفه اين معنى مذكور است :

فَعَنِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ وَأَبِي بَصِيرٍ ، قَالَا : قُلْنَا لَهُ : الرَّجُلُ يُشْكُ كَثِيرًا فِي صَلَاتِهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى وَلَا مَا بَقِيَ عَلَيْهِ؟ قَالَ : «يُعِيدُ» . قُلْنَا لَهُ : فَإِنَّهُ يَكْثُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ ؛ كُلَّمَا أَعَادَ شَكَّ . قَالَ : «يَمْضِي فِي شَكِّهِ» . ثُمَّ قَالَ : «لَا تُعَوِّدُوا الْحَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ ، فَتُطْمَعُوهُ ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ حَبِيثٌ يَعْتَادُ لِمَا عَوَّدَ ، فَلْيَمْضِ أَحَدَكُمْ فِي الْوَهْمِ ، وَلَا يُكْثِرَنَّ نَقْضَ الصَّلَاةِ ؛ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاتٍ ، لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ الشُّكُّ» . قَالَ زُرَّارَةُ : «ثُمَّ قَالَ : «إِنَّمَا يُرِيدُ الْحَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ ؛ فَإِذَا عَصِيَ ، لَمْ يَعُدْ إِلَيَّ أَحَدِكُمْ» (1) .

«زراره و ابوبصير گفتند : گفتيم به او (يعنى به حضرت باقر يا حضرت صادق - عليهما السلام - كه مردى شك مى كند بسيار در نمازش ؛ حتى اين كه نمى داند چقدر نماز کرده و چقدر به عهده او باقى است؟" فرمود : "اعاده كند . " گفتيم : "همانا براى او زياد اتفاق مى افتد ، هر وقت اعاده مى كند شك مى نمايد . " فرمود : "بگذرد در شكش . " (يعنى اعتنا به شك نكند) . پس از آن فرمود : "عادت ندهيد آن پليد را به خودتان در شكستن نماز ، پس به طمع اندازيد او را ؛ زيرا كه شيطان پليد است و عادت دارد به چيزى كه عادت داده شد . يعنى ، هر آينه بگذرد هر يك شما در شك و اعتنا نكند و زياد

نشكند نماز را . همانا اگر چند مرتبه چنين كرد ، شكش عود نمى كند . " زراره گفت پس از

ص: 451

1- - الكافي ، ج 3 ، ص 358 ، «كتاب الصلاة» ، «باب من شك في صلاته كلها ..» ، حديث 2 .

آن فرمود: "جز این نیست که آن خبیث می خواهد اطاعت شود؛ پس وقتی که عصیان شد، عود نمی کند به سوی هیچ يك شما".

وَيَايَسُّ نَادِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «إِذَا كَثُرَ عَلَيْكَ السَّهْوُ، فَأَمُضْ فِي صَلَاتِكَ؛ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَدْعَكَ. إِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ» (1)

البته وقتی مدتی مخالفت او را کردی و اعتنا به وسواس او نکردی، طمعش از تو بریده می شود، و حالت ثبات و طمأنینه نفس عود می کند. ولی در خلال این مخالفت، تضرع و زاری به درگاه حق تعالی کن و از شر آن ملعون و شرّ نفس به آن ذات مقدس پناه ببر و استعاذه نما به ذات مقدس، البته دستگیری از تو می فرماید. چنانچه در روایت کافی نیز استعاذه از شیطان دستور داده شده:

يَايَسُّ نَادِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشَدُّ كُورِيكَ مَا أَلْقَى مِنَ الْوَسْوَسَةِ فِي صَلَاتِي حَتَّى لَا أَدْرِي مَا صَلَّيْتُ مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ. فَقَالَ: إِذَا دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ، فَاطْعُنْ فِخْدَكَ الْأَيْسَرَ بِأَصْبِعِكَ الْيُمْنَى الْمُسَبَّحَةِ، ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ فَإِنَّكَ تَنْحَرُهُ وَتَطْرُدُهُ» (2).

«حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: آمد مردی خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گفت: "یا رسول الله شکایت می نمایم به تو از آنچه القا می شود به من از وسوسه در نمازم، حتی این که نمی دانم چقدر نماز کردم از زیاده یا کمی." فرمود: "وقتی داخل نماز شدی، بزنی با انگشت سبابه دست راست به ران پای چپت، پس بگو: «بسم الله ..» پس همانا دور کنی و طرد کنی او را». وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا؛ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

ص: 452

1 - - کلینی به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر گاه در نماز زیاد شک کردی، (اعتنا مکن) و به نمازت ادامه بده و آن را به پایان رسان، مگر شیطان تو را رها سازد، بیقین شک از شیطان است». (الکافی، ج 3، ص 359، «کتاب الصلاة» ، «باب من شك في صلاته كلها ..» ، حدیث 8)

2 - - الکافی، ج 3، ص 358، «کتاب الصلاة»، «باب من شك في صلاته كلها ..» ، حدیث 4.

حدیث بیست و ششم [فضیلت عالم]

الحدیث السادس والعشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْجَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُحُوتُ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا، وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ؛ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ» (1).

ترجمه: «فرمود حضرت صادق علیه السلام: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «کسی که برود راهی را که طلب کند در آن علمی را، سلوک دهد خداوند به او راهی در بهشت. و همانا فرشتگان پهن می کنند پرهای خود را برای طالب علم از روی خشنودی به او. و همانا طلب مغفرت و آمرزش کند برای طالب علم هر کس در آسمان و هر کس در زمین می باشد، حتی ماهی در دریا. و فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت ماه

ص: 453

1- - الکافی، ج 1، ص 34، «کتاب فضل العلم»، «باب ثواب العالم والمتعلم»، حدیث 1.

است بر دیگر ستارگان در شب بدر . و همانا علما ارث بر پیغمبران اند . پیغمبران به ارث نگذاشتند پول طلا- و نقره ، ولیکن به ارث گذاشتند علم را ؛ پس کسی که اخذ کرد از آن ، حظّ بسیاری برد» .

شرح : بدان که الفاظ روایت شریفه احتیاج به شرح ندارد ، ولی این چند خصلتی را که رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - برای فضیلت طالب علم و علما بیان فرمودند در ضمن چند فصل به مناسبت به شرح آنها می پردازیم . وَعَلَى اللَّهِ التُّكْلَانُ .

فصل: کسی که سلوک طریق علم کند حق تعالی او را سلوک طریق جنت دهد

فصل در بیان آن که کسی که سلوک طریق علم کند حق تعالی او را سلوک طریق جنت دهد

و باید مقدمتاً دانست که علوم مطلقاً منقسم می شود به دو قسمت : یکی علوم دنیایی ، که غایت مقصد در آنها رسیدن به مقاصد دنیویه است . و دیگر علوم اخرویّه ، که غایت مقصد در آنها نیل به مقامات و درجات ملکوتیه و وصول به مدارج اخرویّه است . و پیش از این اشاره شد به این که غالباً امتیاز این دو نحوه علم به امتیاز ثبوت و قصود است ؛ گرچه خود آنها نیز فی حد نفس ها به دو سنخ منقسم شوند . و به مناسبت آثاری که در این حدیث شریف برای طلب علم و علما بیان فرمودند ، مقصود از این علم قسم دوم و علم آخرت است . و این واضح است .

و نیز پیش از این ذکر شد (1) که کلیه علوم اخرویّه از سه حال خارج نیست : یا از قبیل علم باللّه و معارف است ؛ یا از قبیل علم تهذیب نفس و سلوک الی اللّه است ؛ یا از قبیل علم آداب و سنن عبودیت است . اکنون گوییم که تعمیر نشئه آخرت بسته به این سه امر است ؛ و بنابراین ، جنّات نیز به تقسیم کلی سه جنّت است : یکی جنّت ذات ، که غایت علم باللّه و معارف الهیه است . و دیگر جنّت صفات ، که نتیجه تهذیب نفس و ارتیاض آن است . و سوم جنّت اعمال ، که صورت قیام به عبودیت و نتیجه آن است . و این جنّات

ص: 454

معموره و آبادان نیستند؛ چنانچه ارضِ جَنَّتِ اعمالِ قاع(1) است؛ چون اراضی نفس در اوّل امر. و آبادان و عمران آنها تابع عمران و آبادانی نفس است. چنانچه اگر مقامِ غیبِ نفسِ تعمیر به معارف الهیه و جذباتِ غیبیه ذاتیه نشود، بهشت ذات و جَنَّتِ لقاء از برای

انسان حاصل نشود. و اگر تهذیبِ باطن و تحلیه سرّ نگردد و عزم و اراده قوی نشود و قلبِ مجلای اسماء و صفات نگردد، بهشت اسماء و صفات، که جَنَّتِ متوسطه است، برای انسان نباشد. و اگر قیام به عبودیت نکند و اعمال و افعال و حرکات و سکونات او مطابق دستورات شرایع نباشد، بهشت اعمال، که (فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ)(2) می باشد، از برای او نیست.

بنابر این مقدمه، که مطابق با برهان حکمی و ذوق اهل معارف و اخبار انبیا و اولیا - علیهم السلام - و مستفاد از کتاب کریم الهی است، علوم به هر درجه که هستند، چه علم المعارف باشد یا غیر آن طریق وصول به جنت مناسب با آن است؛ و سالک طریق هر علمی سالک طریقی از طرق بهشت است. و ما پیش از این ذکر کردیم(3) که علم مطلقاً طریق به عمل است حتی علم المعارف؛ منتها آن که علم المعارف اعمالی است قلبی و جذباتی است باطنی که نتیجه آن اعمال و جذبات، و صور باطنه آنها صورت جَنَّتِ ذات و بهشت لقا است. پس، سلوکِ طریقِ علمِ سلوکِ طریقِ جَنَّتِ است، و طریقِ طریقِ نیز طریق است.

نکته مهمه: نقد کلام صدر المتألهین

و نکته این که فرموده است: «سَدَّ مَلِكُ اللَّهِ بِهٖ اِلَى الْجَنَّةِ» و سلوک علمی را به عبد نسبت داده و سلوک الی الجنة را به ذات مقدس حق نسبت داده است، برای آن است که در مقام

ص: 455

1- - اشاره است به حدیث نبوی. (ر.ك: تفسیر کنز الدقائق، ج 1، ص 192)

2- . «در آن بهشت آنچه خواسته نفوس و مایه لذت چشم هاست وجود دارد». (زخرف (43): 71)

3- - ر.ك: صفحه 103 - 104 و 434؛ نیز ر.ك: شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 9؛ آداب الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 114 - 115 و 211.

کثرت جنبه کسب عبد را غلبه داده؛ و در مقام رجوع به وحدت جنبه حق را غلبه داده؛ و الاً با نظری توان گفت: سلوک الی الجنة نیز منسوب به عبد است: (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) (1). (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (2). و با نظری توان گفت: سلوک الی العلم نیز به تأیید و توفیق حق و منسوب به ذات مقدس است: (قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ) (3).

و جناب محقق فلاسفه و فخر طایفه حقه، صدر المتألهین - رضوان الله علیه - را در این مقام بیانی است (4) که مبنی بر آن است که نفس ادراک ملایم و منافز جنت و نار است؛ و علوم از ملایمات نفس، و جهل از منافرات آن است. و این مخالف با نظریه خود آن بزرگوار است در مسفورات حکمیة خود بر ردّ شیخ غزالی (5) که او را مسلکی است که جنات و دوزخ را به لذات و آلام حاصله در نفس حمل کرده، و وجود عینی آنها را منکر شده است؛ چنانچه از او منقول است (6). و این مذهب با آن که مخالف برهان حکماست، خلاف اخبار انبیاء و کتب سماویه و ضرورت جمیع ادیان است. و حضرت فیلسوف عظیم الشأن او را ردّ و خیالش را ابطال فرموده؛ ولی شبیه آن معنی را خود آن بزرگوار در این مقام فرموده گرچه اصل مسلک غزالی را انکار دارد. و در هر صورت، این کلام در نظر قاصر صحیح نیاید، ولی مناسب این اوراق بیش از این تفصیل نیست (7).

ص: 456

1- «هر چه کرده بودند حاضر یافتند». (الکهف (18): 49)

2- «پس هر که به قدر ذره ای نیکی کرده باشد، آن را می بیند؛ و هر که به قدر ذره ای بدی کرده باشد، آن را خواهد دید». (الزلزلة (99): 7-8)

3- «بگو همه از جانب خداست». (النساء (4): 78)

4- شرح اصول الکافی، صدر المتألهین، ج 2، ص 69-70.

5- الحکمة المتعالیة، ج 9، ص 172، فصل 10، و ص 149-153 و 207؛ المبدأ والمعاد، ص 382-395.

6- إحياء علوم الدین، ج 4، ص 725؛ مجموعة رسائل الإمام الغزالي، رسالة المضمنون به علی غیر أهله، ص 355؛ الحکمة المتعالیة، ج 9، ص 151-153؛ المبدأ والمعاد، ص 423.

7- ر.ک: تقریرات فلسفه، امام خمینی، ج 3، ص 251، 507 و 534.

فصل: در بیان آن که فرشتگان بال های خویش را برای طالب علم فرش کنند

بدان که از برای ملائکه الله صنوف و انواعی کثیره است که جز ذات مقدس علام الغیوب کسی عالم به آنها که جنود حق هستند نیست :
(وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) (1).

یک صنف از آنها ملائکه مَهَيِّمِينَ مجذوبین هستند که اصلاً نظر به عوالم وجودیه ندارند و ندانند خداوند آدم را خلق فرموده یا نه ؛ و مستغرق جمال و جلال حق و فانی کبریای ذات مقدس او هستند (2).

و گویند : در آیه شریفه (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) (3) . کلمه مبارکه «ن» اشاره به آن ملائکه است (4).

و طایفه دیگر ملائکه مقرِّبین و سکنه جبروت اعلی هستند . و آنها انواع کثیره هستند که از برای هر یک از آنها شأن و تدبیری است در عوالم که از برای دیگری آن شأن و تدبیر نیست .

و طایفه دیگر ملائکه عوالم ملکوت اعلی و جنات عالیه هستند به اصناف مختلفه و انواع متشکته .

و طایفه دیگر ملائکه عوالم برزخ و مثال هستند .

و طایفه دیگر ملائکه موکله به عوالم طبیعت و ملک هستند که هر یک موکل امری و مدیر شأنی هستند . و این دسته از ملائکه مدبیره در عالم ملک غیر از ملائکه موجوده در عالم مثال و برزخ است؛ چنانچه در محل خود مقرر است (5) و از اخبار نیز مستفاد شود (6).

ص: 457

1- - «و (شماره) لشگریان پروردگار تو را کسی جز او نمی داند» . (المدثر (74) : 31)

2- - علم الیقین ، ج 1 ، ص 256 .

3- - «ن ، قسم به قلم و آنچه نویسند» . (القلم (68) : 1)

4- - ر . ک : شرح دعاء السحر ، امام خمینی قدس سره ، ص 17 .

5- - ر . ک : مفاتیح الغیب ، ص 331 - 351 .

6- - علم الیقین ، ج 1 ، ص 259 - 268 ، «مقصد» دوم ، باب دوم ، فصل اول .

و باید دانست که اَجْنِحَه و رِیَاش و اعضای دیگر در جمیع اصناف ملائکه نیست؛ بلکه از ملائکه مُهَيِّمِین گرفته تا سکنه ملکوت اعلی منزّه و مبرّا هستند از امثال این اعضا و اجزای مقدریه. و آنها مجرد از جمیع مواد و لوازم آن و تقدرات و عوارض آن هستند. و اما ملائکه عوالم مثال و موجودات ملکوتیه برزخیه در جمیع آنها اجزا و اعضا و اجنحه و رِیَاش و غیر آن ممکن التحقق [است]. و چون از عوالم تقدرات برزخیه و تمثالات مشالیه هستند، هر يك دارای مقداری خاص و اعضا و جوارحی مخصوص به خود می باشند. (وَالصَّافَاتِ صَفًّا) (1) و (أُولَى أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ) (2) راجع به این صنف از ملائکه است. لیکن ملائکه مقربین و قاطنین جبروت اعلی به واسطه احاطه و جودیه قیومیه می توانند در هر يك از عوالم به هیئت و صورت آن عالم متمثل شوند؛ چنانچه جبرئیل امین، که از مقربین درگاه و حامل وحی الهی و از اعلی مراتب موجودات سکنه جبروت است، برای ذات مقدس رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در مثال مقید دائماً، و در مثال مطلق دو مرتبه (3)، و در مُلک گاهی، متمثل می شد. حتی در مُلک گاهی متمثل به صورت دَحِیَه کَلْبِی، رضیع رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که اجمل ناس بود، می شد (4).

و باید دانست که تمثّل مُلکی ملائکه در عرض موجودات مُلکیه نیست که هر سلیم الحسّ آن را ببیند؛ بلکه باز وجهه ملکوتی آنها غالب و جهات مُلکیه مغلوب است؛ و لهذا آنها را پس از تمثالات مُلکیه نیز مردم با چشم مُلکی نمی دیدند، بلکه با تأیید حق و اشاره حضرت خاتم الانبیا - صلی الله علیه و آله - بعضی از اصحاب جبرئیل را که به صورت دَحِیَه کَلْبِی بود می دیدند (5). و بدین بیان طالبان علم و معرفت و متوجهین به حق و

ص: 458

1- «سوگند به صف کشندگان از ملائکه». (الصّافّات (37) : 1)

2- «فرشتگان را رسولانی بالدار کرد: دو تا دوتا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا». (فاطر (35) : 1)

3- مجمع البیان، ج 9، ص 262؛ تفسیر الصّافی، ج 5، ص 85؛ کنز العمال، ج 6، ص 139، حدیث 15165.

4- الکافی، ج 2، ص 587، «کتاب الدعاء»، «باب دعوات موجزات ..»، حدیث 25؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 267، حدیث 29؛ کنز العمال، ج 11، ص 460، حدیث 32157.

5- الکافی، ج 2، ص 587، «کتاب الدعاء»، «باب دعوات موجزات ..»، حدیث 25؛ الأمالی، طوسی، ص 604، حدیث 7، مجلس 27.

حقیقت و سالکین طریق رضای الهی از اولاد روحانی آدم صفی - سلام الله علیه - که مسجود ملائکه و مُطاع تمام دایره وجود [بود] ، هستند ؛ و جمیع ملائکه الله عنایت به او دارند و به تأیید و تربیت او مأمورند . و چون این مُلکی ملکوتی شده و این ارضی سمائی شده ، قدم بر جناح ملائکه گذاشته است ، که اگر چشم بصیرت ملکوتی و مثالی باز شود ، می بیند که بر جناح ملائکه قرار گرفته و با تأییدات آنها طی طریق می نمایند . این راجع به آنها که از مُلک سفر به ملکوت کردند ، گرچه باز در طریق هستند .

و اما آنها که ملکی هستند و باز به ملکوت وارد نشده اند ، ممکن است ملکوتیین به تأیید آنها مشغول شده و برای تواضع آنها پرهای خود را فرش آنها قرار دهند برای خشنودی از آنها و عمل آنها ؛ چنانچه در این حدیث شریف و در حدیث عَوَالِي اللَّائِي اشاره به آن فرموده . فیه عن المقداد ، رضي الله عنه ، أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ : «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ حَتَّى يَطَّأَ عَلَيْهَا رِضًا بِهِ» (1) . «مقداد - علیه الرّحمة - گوید شنیدم پیغمبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می فرمود : همانا فرشتگان پرهای خود را می گذارند برای طالب علم تا آن که بر آنها قدم نهد از جهت رضایت به او» .

پس ، معلوم شد که اوّل قدم الی الله و الی مرضاته ، قدم به دوش ملائکه و جلوس بر جناح آنان است . و تا آخر مراتب تحصیل و حصول علم و معارف این فرش و افتراش موجود است ، منتها مراتب فرق می کند ؛ و ملائکه و مؤیدین این سالک طریق علم عوض شوند تا کار سالک به جایی رسد که قدم از فرق ملائکه مقربین بردارد و عوالمی طی کند و مدارجی ببیماید که ملائکه مقربین در آن جا راه نیابند و جبرئیل امین وحی اعتراف به عجز کند و گوید : «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ» (2) .

و پس از این که این مطلب غیر مصادم با برهان ، بلکه موافق با آن ، است ، داعی به

ص: 459

1- - عوَالِي اللَّائِي ، ج 1 ، ص 106 ، حدیث 44 .

2- - «اگر به اندازه بند انگشتی نزدیک شوم ، خواهم سوخت» . (مناقب آل ابي طالب علیه السلام ، ج 1 ، ص 229 ؛ بحار الأنوار ، ج 18 ، ص 382 ، حدیث 86)

تأویل نیست؛ چنانچه فیلسوف معظم، جناب صدر المتألهین، ارتکاب آن فرمودند(1)؛ با آن که ملائکه عالم مثال و تمثلات مُلکیه و ملکوتیه ملائکه را معترف و اثبات آن را در کتب حکمیه و مسفورات علمیه خود فرمودند با بیاناتی بی نظیر که مختص به خود آن بزرگوار است.

فصل: استغفار ساکنان آسمان و زمین برای طالب علم

فصل در بیان آن که تمام سکنه آسمان و زمین استغفار می کنند برای طالب علم

بدان که در محل خود مقرر است(2) که حقیقت وجود عین تمام کمالات و اسماء و صفات است؛ چنانچه صیرف وجود صیرف کمال است. و از این جهت حق تعالی - جَلَّ شَأْنُهُ - که صرف وجود است تمام کمالات است، و عین همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه است. و در حدیث است که «عِلْمٌ كُلُّهُ، قُدْرَةٌ كُلُّهُ»(3). و به برهان پیوسته است که حقیقت وجود در مرائی عین همه کمالات است، و هیچ يك از کمالات امکان انسلاخ از آن ندارد؛ منتها ظهور آن کمالات به مقدار سعه و ضیق وجود و جلا و کدورت مرآت است؛ و از این جهت تمام سلسله وجود آیات ذات و مرآت اسماء و صفات اند. و این مطلب با آن که مبرهن است، بلکه کمتر از مطالب حکمیه و در قوت و اتقان برهان به پایه این مسأله می رسد، مطابق با مشاهدات اصحاب شهود و ذوق ارباب معرفت است(4)، و موافق با آیات کریمه کتاب کریم و اخبار اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - است. چنانچه در چندین موضع از کتاب الهی تسبیح کافه موجودات را گوشزد فرموده: (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ)(5). (وَإِنْ مِنْ

ص: 460

- 1- شرح أصول الكافي، صدر المتألهین، ج 2، ص 70.
- 2- ر.ك: الحكمة المتعالیة، ج 2، ص 235 و 368، و ج 6، ص 110 و 117.
- 3- «همه او علم است، همه او قدرت است». (شرح الأسماء، سبزواری، ص 80)
- 4- ر.ك: الفتوحات المکیة، ج 1، ص 147، و ج 3، ص 257 - 258.
- 5- «آنچه در آسمان ها و زمین است خدای را تنزیه می کنند». (الجمعة (62): 1)

شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ(1). و پر واضح است که تسبیح و تقدیس و ثنای حق تعالی مستلزم علم و معرفت به مقام مقدس حق و صفات جلال و جمال است؛ و بدون هیچ گونه معرفتی و علمی متحقق نشود. و در اخبار شریفه به طوری این مطلب شریف را با صراحت لهجه بیان فرمودند که به هیچ وجه قابل توجیه و تأویل نیست؛ ولی اهل حجاب و محجوبین از معارف الهیه، از اهل فلسفه رسمیه و مجادلات کلامیه، تأویل کلام خداوند کردند به تأویلات بارده ای که علاوه بر مخالفت با ظواهر آیات و نصوص آن در بعضی موارد، مثل قضیه تکلم نمل در سوره مبارکه «نمل»(2)، و مخالفت با نصوص کثیره وارده از ائمه اطهار - علیهم السلام - مخالف با برهان متین حکمی نیز می باشد؛ ولی اشتغال به ذکر برهان و مقدمات آن مخالف با وضع این اوراق است.

پس موجودات و ثنای آنها حق را از روی شعور و ادراک است. و در حدیث است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند که وقتی قبل از بعثت شبانی می کردم،

گاهی می دیدم که گوسفندان بی جهت رم می کنند و وحشترده می شوند. پس از آمدن جبرئیل سبب را سؤال کردم. گفت این وحشت از صدای ضربتی است که به کافر می زند که همه موجودات آن را می شنوند و از آن رم می کنند غیر از ثقلین(3).

و اهل معرفت گویند: انسان محجوب ترین موجودات از ملکوت است مادامی [که اشتغال] به ملک و تدبیرات آن دارد؛ زیرا که اشتغالش از همه بیشتر وقوی تر است،

ص: 461

1- «موجودی نیست مگر به ستایش او تسبیح گو است ولی شما تسبیح آنان را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)

2- النمل (27): 18 - 19.

3- روایت در کافی شریف است عن الباقر علیه السلام قال: «قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: إني كنت أنظر إلى الإبل والغنم وأنا أرهاها - وليس من نبي إلا وقد رعى الغنم - فكنت أنظر إليها [قبل النبوة] وهي ممتلئة في المكينة ما حولها شيء يهيجها حتى تدعرت فتطير، فأقول: ما هذا؟ وأعجب حتى جاءني جبرئيل فقال: إن الكافر يضرب صخرة ما خلق الله شيئاً إلا سمعها ويدعز لها إلا الثقلين». منه عفي عنه أ - الكافي، ج 3، ص 233، «كتاب الجنائز»، «باب أن الميت يمثل له ماله و...»، حدیث 1. (با کمی اختلاف در این نسخه از کافی)؛ الوافی، ج 25، ص 601، حدیث 1.

پس احتجابش از همه بیشتر است و از نیل ملکوت محروم تر است .

و نیز از برای تمام موجودات و جهه ملکوتی است که به آن وجهه حیات و علم و سایر شؤون حیاتی را دارند : (وَكَذَلِكَ نُرِيْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) (1) . و این نیز وجه دیگر است از برای سرایت علم و حیات در موجودات .

و پس از آن که معلوم شد که تمام موجودات را علم و معرفت است و تمام دارای وجهه ملکوتی هستند ، ولی انسان چون در عرض اینها نیست و از ملکوت نیز محجوب است ، علم به حیات و شؤون حیاتی آنها پیدا نمی کند ، دریغی نیست که از برای انسان سالک طریق علم و متوجه به حق ، که سرآمد تمام سلسله وجود و ولی نعمت دار تحقق است ، استغفار کنند و از مقام غفاریت ذات مقدس حق با لسان قال و لهجه صریحه ملکوتیه ، که گوش باز ملکوتی بشنود ، استدعا کنند که این ولیده کامله ملک و این فخر موالید طبیعت را به بحر غفران مستغرق فرماید و ستر جمیع نقایص او کند .

و تواند بود که چون موجودات دیگر دانند که وصول به فنای ذات مقدس و استغراق در بحر کمال برای آنها امکان پذیر نیست جز به طفیل و تبع ذات مقدس انسان کامل عالم بالله و عارف معارف الهیه و جامع علم و عمل - چنانچه این نیز مقرر است در محال خود (2) - از این جهت کمال انسانی را ، که به استغراق در بحر غفاریت حق حاصل شود ، از حق تعالی طلب کنند که خود نیز به وسیله او به کمالات لایقه خود برسند . وَاللّٰهُ الْعَالِمُ .

فصل: در بیان فضل عالم بر عابد

فصل در بیان آن که فضل عالم بر عابد مثل فضل ماه است در شب بدر که شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است بر سایر ستارگان بدان که حقیقت علم و ایمان ، که متقوم به علم است ، نور است . و این مطلب علاوه بر آن که مطابق برهان و عرفان است ، مطابق نصوص و اخبار اهل عصمت و طهارت

ص: 462

1- «و این سان ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم» . (الأنعام (6) : 75)

2- . ر.ك: صفحه 590.

- عليهم السلام - نیز هست؛ زیرا که حقیقت نور، که عبارت از ظاهر و مکشوف بالذات و مظهر و کاشف غیر است، برای حقیقت علم ثابت و بر آن صادق است. بلکه صدق آن بر حقیقت علم حقیقت است، و بر انوار حسّیه به مجاز اشبه است؛ زیرا که نور حسّی ظهور ذاتی فی الحقیقة ندارد، و از تعینات آن حقیقت است و دارای ماهیت است؛ و اما حقیقت علم عین وجود است بالذات، و در مفهوم با آن مخالف است، ولی در حاق حقیقت و متن اعیان با آن موافق و متحد است. و حقیقت وجود عین نور است و عین علم است: (اللّه نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1). پس علم عین نور است. و در آیات شریفه ایمان و علم را به نور تعبیر فرمودند: (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) (2). و در آیه شریفه «نور» به حسب تفسیر اهل بیت عصمت - عليهم السلام - «نور» تفسیر به علم شده است:

فَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) قَالَ: «كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ». (مَثَلُ نُورِهِ) قَالَ: «مُحَمَّدٌ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». (كَمِشْكُوتٍ) قَالَ: «صَدْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». (فِيهَا مِصْبَاحٌ) قَالَ: «فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النَّبُوَّةَ». (الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ) قَالَ: «عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ...» (3) الْحَدِيثُ.

وَعَنِ الْبَاقِرِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ يَقُولُ: «أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيَتْهُ - وَهُوَ النُّورُ الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ - مَثَلُ الْمِشْكَاةِ فِيهَا الْمِصْبَاحُ فَالْمِشْكَاةُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالْمِصْبَاحُ نُورُهُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ» (4).

ص: 463

1- «خدا نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

2- «و هر که خدا نوری برای او قرار نداده، پس وی را نوری نیست». (النور (24): 40)

3- از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه «نور» نقل شده است: (اللّه نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) پس خداوند عزّ و جلّ همین گونه است. و مراد از (مَثَلُ نُورِهِ)، محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و مراد از (كَمِشْكُوتٍ)، سینه محمد صلی الله علیه و آله وسلم است. و مراد از (فِيهَا مِصْبَاحٌ)، آن است که در سینه او نور دانش، یعنی نبوت، است. و مراد از (الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ)، علم پیامبر است که در سینه علی علیه السلام جای گرفت». حدیث ادامه دارد. (تفسیر الصافی، ج 3، ص 435)

4- و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «من راهنمای آسمان ها و زمینم، دانشی که به من عطا شده، و آن نوری است که ثمره آن هدایت است، همچون چراغدانی است که در آن فتیله ای است. پس مراد از «مشکوة» محمد است، درود خدا بر او باد؛ و مراد از «مصباح» نور اوست که دانش در آن است». (تفسیر الصافی، ج 3، ص 435)

وفي رواية قال: «فَالْمُؤْمِنُ يَنْقَلِبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ: مَدْخَلُهُ نَوْراً؛ وَمَخْرَجُهُ نَوْراً؛ وَعِلْمُهُ نَوْراً؛ وَكَلَامُهُ نَوْراً؛ وَمَصِيرُهُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَوْراً» (1).

و در حدیث معروف وارد است: «الْعِلْمُ نَوْراً يَغْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (2).

و از برای این نور مراتبی است به حسب مراتب ایمان و علم اهل آنها. و باید دانست که این نور حقیقی که در قلوب اهل ایمان و علم است چون از انوار عالم آخرت است، در آن عالم به مقتضای فعالیت نفس ظهور به نورانیت حسیه نماید؛ و همین نور است که صراط را روشن نماید. و يك دسته نورشان مثل نور شمس، و دیگری مثل نور قمر، تا برسد به آن که فقط نورش جلو پایش را روشن نماید.

اکنون که معلوم شد که علم نور است و ظهور، به حقیقت بدون شائبه مجاز؛ منتها ما بیچارگان که در حجاب ظلمانی طبیعت و در لیل مُظلم عالم مُلك هستیم، از شمس حقیقی علم و نور روزافزون دانش و بینش محجوبیم، و گمان می کنیم اینها مبنی بر مثل است و مبتنی بر مجاز و استعارت و تخمین و تعبیر است.

آری، تا در خواب حیات عاریت هستیم و سکر طبیعت در سر ماست و حقیقت را از مجاز شناسیم، به حسب انظار مجازیة ما مجاز نماید؛ و در حقیقت در عالم مجاز حقیقت به صورت مجاز درآید «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» (3). پس از آن که چشم گشودیم، می بینیم که همان طور که نور شمس و قمر روشن و روشنی بخش است، نور

ص: 464

1- - و در روایتی فرمود: «پس مؤمن در پنج نور می گردد: در آمدنگاه او نور است؛ و بیرون شد او نور است؛ و دانشش نور است؛ و گفتارش نور است؛ و در روز بازپسین گذرگاهش به سوی بهشت نیز نور است». (تفسیر الصافی، ج 3، ص 436، «در این نسخه از صافی «یتقلّب» آمده است»)

2- - این حدیث شریف در ضمن حدیث عنوان بصری است که حدیث طویلی است و در حاشیه «منیه المرید» اُ شهید سعید که ملحق به روض الجنان چاپ شده است عین حدیث به تمامت مرقوم است. منه عفی عنه ا - منیة المرید، ص 149. (با کمی اختلاف در این نسخه از منیة المرید)

3- - ر.ك: حدیث 23، صفحه 415، پاورقی 1.

عالم نیز چنین است . در این عالم به نور علمش روشن کند قلوب مُظلمه را و حیات بخشد به مردگان جهل و نادانی ؛ و در آن عالم نیز نورش محیط و شفاعت کند به واسطه آن احاطه نوریه از مقتبسان مشکاة علمش و مرتبطان به ساحت قدسش .

و باید دانست که عبادت بی علم نیز صورت نگیرد ؛ و از این جهت عابد را نیز نوری است مخصوص به خود . بلکه نفس ایمان و عبادت حق از سنخ نور است ؛ منتها نور عابد فقط روشنی برای خود دهد و زیر پای خودش را روشن نماید و به دیگران روشنی ندهد . از این جهت مثل آنها مثل ستارگان است در شب بدر که به واسطه نور ماه انوار آنها مخفی شده ، به طوری که برای خود فقط روشنی دهد و به دیگران نفعی نرساند و نوری نبخشد . پس ، مثل عابد در پیشگاه عالم مثل ستاره است ، ولی نه در لیل مُظلم ، که تا اندازه ای نوربخشی نیز کند ، بلکه در شب بدر که فقط ظاهر هستند نه مُظهر .

جناب صدر المتألهین - قدس سره - فرماید که «مراد به «عالم» در این حدیث شریف غیر عالم ربّانی است که علم او لدّتی و حاصل به موهبت الهی است ؛ مثل علوم انبیا و اولیا علیهم السلام . چنانچه دلالت کند بر این مدعی تمثیل به قمر ؛ و الا سزاوار بود که تمثیل به شمس شود ، زیرا که نور آن به افاضه حق است بدون واسطه چیز دیگر از نوع و جنس خود» (1) . انتهى کلامه رُفَع مقامه .

فصل: در بیان آن که علما ورثه انبیا علیهم السلام هستند

و این وراثت روحانی است ، و ولادت علما از انبیا ولادت ملکوتی است . و انسان همان طور که به حسب نشئه مُلکیه و جسمانیه ولیده مُلک است ، پس از تربیت انبیا و حصول مقام قلب برای او ، ولادت ملکوتی پیدا کند . و چنانچه منشأ این ولادت پدر جسمانی است ، منشأ آن ولادت انبیا - علیهم السلام - هستند .

پس ، آنها پدرهای روحانی هستند و وراثت وراثت روحانی باطنی است ، و ولادت

ص: 465

ولادت ثانوی ملکوتی است . و پس از انبیا شأن تربیت و تعلیم با حضرات علماست که وراثت روحانی حقیقی انبیا هستند .

و انبیا - علیهم السلام - به حسب این مقام روحانیت ، مالک درهم و دینار و متوجه به عالم مُلک و شؤون مُلکیه نبودند ، و ارث آنها به حسب این مقام غیر از علم و معارف چیز دیگر نبوده ؛ گرچه به حسب ولادت مُلکی و شؤون دنیوی دارای تمام حیثیات بشریه بودند : (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) (1) . [و] ارث آنها به حسب این مقام علما نبودند ، بلکه اولاد جسمانی خودشان بودند ؛ و ارث آنها به حسب مقام جسمانیت ممکن است درهم و دینار باشد .

و این حدیث شریف دلالت واضحه بلکه صراحت دارد در وراثت روحانیه ؛ به طوری که ذکر شد . و مقصود رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از حدیثی که منسوب به آن سرور است که «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» (2) بر فرض صحت معلوم است همین بوده که به حسب شأن نبوت و وراثت روحانی ، ارث مال و منال نمی گذاریم ؛ بلکه ارث ما علم است . چنانچه واضح است . والسلام .

ص: 466

1- - «بگو من بشری مانند شما هستم» . (الکھف (18) : 110)

2- - المسند ، أحمد بن حنبل ، ج 9 ، ص 363 ، حدیث 9933 ؛ ر.ك: الاحتجاج ، ج 1 ، احتجاج فاطمة الزهراء علیها السلام علی القوم لَمَّا منعوا فدك ، ص 276 ؛ كشف المراد ، ص 372 .

حدیث بیست و هفتم [عبادت و حضور قلب]

الحدیث السابع والعشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى السَّيِّخِ الْأَجَلِّ وَالثَّقَةِ الْجَلِيلِ ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ - رضوان الله عليه - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - قَالَ : «فِي التَّوَرَةِ مَكْتُوبٌ : يَا ابْنَ آدَمَ ، تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي ، أَمَلًا قَلْبِكَ غِنَى وَلَا أَكَلِكَ إِلَى طَلَبِكَ ، وَعَلَيَّ أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ وَأَمَلًا قَلْبِكَ خَوْفًا مِنِّي . وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي ، أَمَلًا قَلْبِكَ شَدْ غَلًّا بِالدُّنْيَا ، ثُمَّ لَا أَسُدُّ فَاقَتَكَ وَأَكَلِكَ إِلَى طَلَبِكَ» (1).

ترجمه: «فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که در تورات نوشته شده است: ای پسر آدم، فارغ شو از برای عبادت من، تا پر کنم قلب تورا از بی نیازی و واگذار نکنم تورا به سوی طلب خویش، و بر من است که ببندم راه فقر تورا و پر کنم دل تورا از خوف خویش. و اگر فارغ نشوی برای عبادتم، پر کنم دل تورا از اشتغال به دنیا، پس از آن ببندم فقر تورا و واگذارم تورا به سوی طلبت».

شرح: تَفَرَّغَ لِكَذَا از باب «تفعل»، یعنی تمام وقت خود را صرف آن کرد به طوری که به چیز دیگر اشتغال نوزید (2). و تَفَرَّغَ قَلْبَ بَرای عبادت، خالی نمودن از توجه

ص: 467

1- - الکافی، ج 2، ص 83، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب العبادة»، حدیث 1.

2- - المنجد، ص 578، ماده «فرغ».

به هر چیزی است برای آن .

وَمَلَأَ الْأَعْنَاءَ مَاءً وَمِنَ الْمَاءِ وَبِالْمَاءِ ، وَضَعَ فِيهِ بِقَدْرِ مَا يَأْخُذُهُ(1) . یعنی ، در آن [آب] ریخت به قدری که می گرفت .

و «أَكَلُ» مُتَكَلِّمٌ مِنْ يَكُلُ . وَكَلَّ إِلَيْهِ الْأَمْرَ ، أَي سَلَّمَهُ وَفَوَّضَهُ وَتَرَكَهُ إِلَيْهِ وَاکْتَفَى بِهِ(2) . یعنی ، امر را به او واگذار و موکول کرد و خود در آن تصرفی نمود .

«أَسَدٌ» مُتَكَلِّمٌ مِنْ سَدَّ يَسُدُّ سَدًّا ، مِنْ بَابِ نَصَرَ ، تَقْيِضُ «الْفَتْحِ»(3) . یعنی ، بستن .

«الْفَاقَةُ» أَي الْحَاجَةُ وَالْفَقْرُ(4) . یعنی ، نیازمندی و گدایی است .

«وَأَمَلًا قَلْبُكَ خَوْفًا مَنِي» ظاهر آن است که به صیغه متکلم [است] . و صیغه امر بودن و عطف به اوّل کلام بودن بعید است .

و آنچه به مناسبت بیان کردنی است در حدیث شریف در ضمن فصولی به رشته تحریر درمی آوریم . إن شاء الله .

فصل: فراغت وقت و قلب در عبادت

بدان که فراغت برای عبادت حاصل شود به فراغت وقت برای آن و فراغت قلب . و این امر از مهمات است در باب عبادات که حضور قلب بدون آن تحقق پیدا نکند . و عبادت بی حضور قلب قیمتی ندارد .

و آنچه باعث حضور قلب شود دو امر است : یکی فراغت وقت و قلب ؛ و دیگر فهماندن به قلب اهمیت عبادت را . و مقصود از فراغت وقت آن است که انسان در هر شبانه روزی برای عبادت خود وقتی را معین کند که در آن وقت خود را موظف بداند فقط به عبادت ، و اشتغال دیگری را برای خود در آن وقت قرار ندهد . انسان اگر بفهمد

ص: 468

1- - المنجد ، ص 772 ، ماده «مألاً» .

2- - المنجد ، ص 916 ، ماده «وکل» .

3- - المنجد ، ص 326 ، ماده «سدد» .

4- - المنجد ، ص 601 ، ماده «فوق» .

که عبادت یکی از امور مهمه ای است که از کارهای دیگر اهمیتش بیشتر بلکه طرف نسبت با آنها نیست ، البته اوقات آن را حفظ می کند و برای آن وقتی موظف می کند . و ما پس از این به قدر مقدور شمه ای از آن را بیان می کنیم .

در هر حال ، انسان متعبد باید اوقات عبادتش موظف باشد . البته اوقات نماز را ، که مهم ترین عبادات است ، باید حفظ کند و آنها را در اوقات فضیلت بجا آورد ؛ و در آن اوقات برای خود شغل دیگری قرار ندهد . و همان طور که برای کسب مال و منال و برای مباحثه و مطالعه ، وقت موظف قرار می دهد ، برای این عبادات نیز قرار دهد که در آن وقت فارغ از امور دیگر باشد تا حضور قلب ، که مغز و لبّ عبادات است ، برای او میسور

باشد . ولی اگر مثل نویسنده نماز را با تکلف بجا آورد و قیام به عبودیت معبود را از امور زایده بداند ، البته آن را تا آخر وقت امکان تأخیر می اندازد ؛ و در وقت ایتان آن نیز به واسطه آن که کارهای مهمی به نظر و گمان خود مزاحم با آن می بیند ، سر و دست شکسته اتیان می کند . البته چنین عبادتی نورانیت ندارد ، سهل است ، مورد غضب الهی است و چنین شخصی مستخفّ به صلاة و متهاون در امر آن است . به خدای تعالی پناه می برم از خفیف شمردن نماز و مبالات نکردن به امر آن . این اوراق گنجایش ذکر اخبار در این باب را ندارد ، ولی بعضی از آن را ذکر می کنیم برای عبرت .

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ نَادِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : « لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ ؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ : لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ ؛ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكَرًا لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ » (1).

«حضرت باقر - علیه السلام - فرمود به زراره علیه الرحمة : سستی مکن در امر نمازت ، زیرا که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود در دم مردنش : "نیست از من کسی که خفیف شمارد نمازش را ؛ از من نیست کسی که بیاشامد مُسکری ؛ به خدا قسم که وارد نمی شود بر من نزد حوض" .

وَيَأْتِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي

ص: 469

1- - الكافي ، ج 3 ، ص 269 ، «كتاب الصلاة» ، «باب من حافظ على صلاته أو ضيعها» ، حديث 7 .

الْوَفَاءُ، قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ، إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ» (1).

«جناب ابوبصیر گوید که حضرت کاظم - علیه السلام - فرمود چون پدرم را وفات رسید فرمود به من: ای پسرک من، همانا نائل نشود شفاعت ما را کسی که استخفاف کند به نمازش».

و اخبار در این زمینه بسیار است، ولی برای اهل اعتبار همین بس است. خدا می داند که انقطاع از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و خروج از تحت حمایت آن سرور چه مصیبت عظیمی است. و حرمان از شفاعت آن سرور و اهل بیت معظم او چه خذلان بزرگی است. گمان مکن که بدون شفاعت و حمایت آن بزرگوار کسی روی رحمت حق و بهشت موعود را ببیند. اکنون ملاحظه کن مقدم داشتن هر امر جزئی بلکه نفع خیالی را بر نماز که قره العین رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - (2)، و بزرگ وسیله رحمت حق است و اهمال کردن درباره آن و به آخر وقت انداختن بدون عذر و حفظ نمودن حدود آن، آیا تهاون و استخفاف است یا نیست؟ اگر هست، بدان که به شهادت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و شهادت ائمه اطهار - علیهم السلام - از ولایت آنها خارج و به شفاعت آنها نائل نشوی. اکنون ملاحظه نما اگر احتیاج به شفاعت آنها داری و مایلی که از امت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - باشی، بزرگ بشمار این ودیعه الهیه را و اهمیت بده به آن، و الا خود دانی. خدای تعالی و اولیاء او بی نیازند از عمل من و تو؛ بلکه بیم آن است که اگر اهمیت ندادی، منجر به ترك آن شود و از ترك به جحود رسد که کارت یکسره شود و به شقاوت ابدی و هلاکت دائمی رسی.

و از فراغت وقت مهم تر فراغت قلب است. بلکه فراغت وقت نیز مقدمه ای برای این فراغت است. و آن چنان است که انسان در وقت اشتغال به عبادت، خود را از اشتغالات و هموم دنیایی فارغ کند؛ و توجه قلب را از امور متفرقه و خواطر متشتته منصرف

ص: 470

1- - الکافی، ج 3، ص 270، «کتاب الصلاة»، «باب من حافظ علی صلاته أو ضیعها»، حدیث 15.

2- - اشاره است به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «جعل قرّة عینی فی الصلاة»؛ «نماز روشنی چشم من است». (الکافی، ج 5، ص 321، «کتاب النکاح»، «باب حبّ النساء»، حدیث 7)

نماید؛ و دل را یکسره خالی و خالص برای توجه به عبادت و مناجات با حق تعالی نماید. و تا فراغت قلب از این امور حاصل نشود، تفرغ برای او و عبادت او حاصل نشود.

ولی بدبختی آن است که ما تمام افکار متشتته و اندیشه های متفرقه را ذخیره می کنیم برای وقت عبادت! همین که تکبیرة الاحرام نماز را می گوئیم، گویی در دکان را باز کردیم، یا دفتر محاسبات را گشودیم، یا کتاب مطالعه [را] مفتوح نمودیم؛ دل را می فرستیم به سوی اشتغال به امور دیگر و از عمل به کلی غافل شده، يك وقت به خود می آییم که به حسب عادت به سلام نماز رسیدیم! حقیقتاً این عبادت فصاحت آور است و این مناجات شرم انگیز است.

عزیزم، تو مناجات با حق را مثل تکلم با يك نفر بندگان ناچیز حساب کن. چه شده است که اگر با يك نفر از دوستان، سهل است با يك نفر از بیگانگان، اشتغال به صحبت داشته باشی، مادام که با او مذاکره می کنی، از غیر غافل می و با تمام توجه به او مشغولی؛ ولی در اشتغال به مکالمه و مناجات با ولیّ النعم و پروردگار عالمیان به کلی از او منصرف و غافل می و به دیگر امور متوجهی؟ آیا قدر بندگان از ذات مقدس حق افزون است؟ یا تکلم با آنها ارزشش از مناجات با قاضی الحاجات بیشتر است؟

آری من و [شما] مناجات با حق را نمی دانیم چیست. تکالیف الهیه را سربار امور می دانیم؛ البته امری که تحمیل بر شخص شد و سربار زندگانی گردید، در نظر اهمیت نخواهد داشت. باید سرچشمه را اصلاح کرد و ایمان به خداوند و فرمایشات انبیا پیدا کرد تا کار اصلاح شود. همه بدبختی ها از ضعف ایمان و سستی یقین است.

ایمان سید بن طاووس، رضی الله عنه، او را به جایی می رساند که روز اول تکلیفش را عید می گیرد، برای آن که حق تعالی اجازه ورود مناجات به او مرحمت کرده و او را مخلّع به خلعت تکلیف فرموده (1). حقیقتاً تصور کن این چه قلبی است که این قدر نورانیت و صفا دارد! اگر عمل این سید جلیل برای تو حجت نیست، کار سید الموحّدین و اولاد معصومین او که برای تو حجت است. نظر کن در حال آن بزرگواران و کیفیت

ص: 471

عبادات و مناجات های آنها . بعضی از آنها در وقت نماز رنگ مبارکشان تغییر می کرد و پشت مبارکشان می لرزید از خوف آن که مبادا در امر الهی لغزشی شود(1) ، با آن که معصوم بودند .

از حضرت مولی معروف است که تیری به پای مبارکش رفته بود که طاقت بیرون آوردن نداشت ، در وقت اشتغال به نماز بیرون آوردند و اصلاً ملتفت نشد(2) .

عزیزم ، این مطلب از امور ممتعه نیست . نظیر آن در امور عادیه برای مردم بسیار اتفاق می افتد . انسان در حال غلبه غضب و غلبه محبت گاهی از هر امری غافل می شود . یکی از دوستان موثق ما می گفت وقتی با جمعی از اوپاش در اصفهان منازعه کردیم . در بین اشتغال به زد و خورد می دیدم بعضی از آنها مشت به من می زند ؛ نفهمیدم چیست . بعد که فراغت حاصل شد و به خود آمدم ، معلوم شد با کارد چندین زخم به من زدند که از آثار آن تا چندی بستری بودم . البته نکته آن هم معلوم است . وقتی که نفس توجه تام به يك امری پیدا کرد ، از مُلك بدن غافل می شود و احساسات از کار می افتد و همش هم واحد می شود . ما خود در جنگ و جدال مباحثات - نعوذ باللّه منها - دیدیم که اگر در مجلس هر امری واقع شود از آن به کلی غافل هستیم . ولی افسوس که ما به هر امری توجه تام داریم جز به عبادت پروردگار ؛ و از این جهت استبعاد می کنیم .

در هر صورت ، فراغت قلب از غیر حق از امور مهمه است که انسان باید با هر قیمت هست تحصیل آن را بکند . و طریق تحصیل آن نیز ممکن و سهل است . با قدری مواظبت و مراقبت تحصیل می توان کرد . باید انسان مدتی اختیار طایر خیال را به دست گیرد و هر وقت خواست از شاخه ای به شاخه ای پرواز کند آن را حفظ کند . پس از مدتی مراقبت ، رام و آرام شود و توجه آن از امور متشتته منصرف شود و خیر عادت او گردد وَالْخَيْرُ عَادَةٌ(3) ؛ و فارغ البال اشتغال به توجه به حق و عبادت او پیدا کند .

ص: 472

1- - ر.ك: صفحه 489؛ سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 85؛ آداب الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 137 - 138.

2- - المحبّة البيضاء، ج 1، ص 397.

3- - تحف العقول، ص 86؛ عدّة الداعي، ص 239.

و از همه این امور مهم تر، که باید دیگر امور را مقدمه او دانست، حضور قلب است که روح عبادت و حقیقت آن بسته به آن است؛ و بدون آن هیچ قیمتی برای عبادت نیست و قبول درگاه حق تعالی نشود. چنانچه در روایات شریفه وارد است:

کافی: بِاسْمِ نَادِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - أَنَّهُمَا قَالَا: «إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا؛ فَإِنْ أُوْهَمَهَا كُلَّهَا، أَوْ غَفَلَ عَنْ آدَابِهَا، لُفَّتْ فَضْرِبُ بِهَا وَجْهَ صَاحِبِهَا» (1).

حضرت باقر و صادق - علیهما السلام - فرمودند به فضیل بن یسار: «نیست از برای تو از نمازت مگر آنچه توجه قلب کردی به آن از نماز؛ پس اگر غلط بجا آورد تمام آن را، یا غافل شود از آداب آن، پیچیده شود و به آن زده بشود به روی صاحبش».

وَرَوَى الشَّيْخُ الْأَقْدَمُ، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِي التَّهْذِيبِ، بِاسْمِ نَادِيهِ عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يُصَلِّي؛ فَسَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ مَنْكِبِهِ فَلَمْ يُسَوِّهِ حَتَّى فَرَّغَ مِنْ صَلَاتِهِ. قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «وَيْحَاكَ! أَتَدْرِي بَيْنَ يَدَيِ مَنْ كُنْتُ؟ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَلَاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلَكْنَا! قَالَ: «كَلَّا؛ إِنَّ اللَّهَ مُتَمِّمٌ ذَلِكَ لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْتَّوْفَلِ» (2).

«ابوحزوه ثمالی گفت: دیدم حضرت سجّاد - علیه السلام - را که نماز می خواند؛ پس عباى آن حضرت افتاد، حضرت راست فرمود عبا را تا از نماز فارغ شد. پس، از آن بزرگوار سؤال کردم، فرمود: "واى به تو! آیا مى دانی در حضور کى بودم.

همانا از بنده قبول نمى شود نمازى مگر آنچه را توجه قلب کرده از آن. "عرض کردم: "فدايت شوم، هلاك شديد ما!" فرمود: "هرگز، همانا خداوند تمام مى فرمايد

ص: 473

1- - الكافي، ج 3، ص 363، «كتاب الصلاة»، «باب ما يقبل من صلاة الساهي»، حديث 4 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشيعة، ج 1، ص 363، (طبع حجرى)، «كتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 3، حديث 1.

2- - تهذيب الأحكام، ج 2، ص 341، حديث 1415 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشيعة، ج 5، ص 478، «كتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 3، حديث 6.

آنرا برای مؤمنین به واسطه نافله ها» .

وَعَنِ الْخِصَالِ : بِإِسْمِ نَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ ، قَالَ : «لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِبًا وَلَا نَاعِسًا ، وَلَا يَفْكِرَنَّ فِي نَفْسِهِ ؛ فَإِنَّهُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ . وَإِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ» (1) .

«فرمود حضرت امیر علیه السلام : نیستند در نماز البته هیچ يك از شما در حال کسالت و نه در حال چرت زدن ، و اندیشه نکند البته در پیش نفس خود ؛ زیرا که او در محضر پروردگار است . و جز این نیست که از برای بنده از نمازش آن چیزی است که توجه کرده است به آن چیز به قلب خویش از نمازش» .

و اخبار در این منوال بسیار است ، و همین طور در فضیلت اقبال به قلب که بعضی از آنها را در این مقام نقل می کنیم و اکتفا به آن می نمایم ، و برای اهل اعتبار کفایت می کند .

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، صَدُوقِ الطَّائِفَةِ ، بِإِسْمِ نَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَا عَبْدَ اللَّهِ ، إِذَا صَلَّيْتَ ، فَصَلِّ صَلَاةَ مُودَعٍ يَخَافُ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَيْهَا أَبَدًا ؛ ثُمَّ اصْرِفْ بَبَصَرِكَ إِلَى مَوْضِعِ سُجُودِكَ . فَلَوْ تَعَلَّمُ مَنْ عَنْ يَمِينِكَ وَشِدِّ مَالِكَ ، لَأَحْسَنْتَ صَلَاتَكَ ، وَأَعْلَمَ أَنَّكَ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ يَرَاكَ وَلَا تَرَاهُ» (2) .

«فرمود حضرت صادق - علیه السلام - به عبدالله [بن ابی یعفور] : ای عبدالله ، وقتی که مشغول نماز می شوی ، مثل کسی که وداع کند با نماز و ترس آن دارد که دیگر به آن نرسد نماز بخوان ؛ پس از آن چشمت را بدوز به موضع سجودت . تو اگر بدانی کسی در راست و چپت هست نمازت را نیکو بجا می آوری ، بدان که تو پیش روی کسی ایستادی که او تو را می بیند و تو او را نمی بینی» .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ : «لَأَحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ

ص: 474

-
- 1- الخصال ، ص 613 ، حدیث 10 ؛ وسائل الشیعة ، ج 5 ، ص 477 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب أفعال الصلاة» ، باب 3 ، حدیث 4 .
 - 2- الأمالی ، صدوق ، ص 212 ، مجلس 44 ، حدیث 10 ؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، ص 57 ، حدیث 2 ؛ وسائل الشیعة ، ج 5 ، ص 475 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب أفعال الصلاة» ، باب 2 ، حدیث 5 .

إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يُقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ وَلَا يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا . فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَأَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِيَّاهُ» (1).

«فرمود حضرت صادق علیه السلام : همانا من دوست می دارم از شماها مرد مؤمنی را که وقتی در نماز واجبی ایستاد ، اقبال و توجه کند به قلبش به سوی خدای تعالی ، و مشغول نکند قلبش را به کار دنیا . نیست بنده ای که در نمازش توجه کند به سوی خدا به قلبش ، مگر آن که اقبال کند خداوند به سوی او به وجهش ، و قلوب مؤمنان را متوجه کند به سوی او به محبت بعد از دوستداری خداوند او را» .

اکنون بین این چه بشارتی است که صادق آل محمد - علیهم السلام - به مؤمنین می دهد . افسوس که ما بیچاره های محجوب از معرفت از توجه حق تعالی بی بهره ایم و از دوستی ذات مقدس او اطلاعی نداریم و دوستی حق را قیاس می کنیم به دوستی بندگان . اهل معرفت می گویند حق تعالی برای محبوب خود رفع حجب می کند . و خدا می داند در این رفع حجب چه کرامت هایی است . غایت آمال اولیا و نهایت مقصد آنها همین رفع حجب بوده . جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - و اولاد معصومین آن بزرگوار در مناجات «شعبانیه» عرض می کنند : «إِلَهِي ، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِتِّقَاعِ إِلَيْكَ ؛ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَنْحَرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ ؛ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» (2) .

خداوندا! این نورانیت بصیرت قلوب که اولیا از تو خواستند و خواهش نمودند به نورانیت آن واصل به تو شوند چه بصیرتی است؟

ص: 475

1- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، ص 163 ، حدیث 1 ؛ وسائل الشیعة ، ج 5 ، ص 475 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب أفعال الصلاة» ، باب 2 ، حدیث 6 .

2- - «خداوندا ، گسستگی کامل از جهان و توجه به سوی خودت را ارزانیم فرما ؛ و دیدگان دل ما را با پرتو دیدار خودت روشن گردان ، تا دیده دل ها حجاب های نور را بدرد و به معدن بزرگی و جلال رسد ، و جانهایمان به درگاه عزّ قدس تو درآویزد» . قسمتی از «مناجات شعبانیه» . (إقبال الأعمال ، ص 199 ؛ بحار الأنوار ، ج 91 ، ص 99 ، حدیث 13)

بارالها! این حجب نور که در لسان ائمه معصومین ما متداول است چیست؟ این معدن عظمت و جلال و عزّ قدس و کمال چه چیزی است که غایت مقصد آن بزرگواران است، و ما تا آخر از فهم علمی آن هم محرومیم تا چه رسد به ذوق آن و شهود آن؟

خداوندا! ما که بندگان سیه روی سیه روزگاریم، جز خور و خواب و بغض و شهوت از چیز دیگر اطلاع نداریم و در فکر اطلاع هم نیستیم، تو خود نظر لطفی به ما کن و ما را از این خواب بیدار و از این مستی هشیار فرما.

در هر صورت، برای اهلس همین يك حدیث کفایت می کند که تمام عمر خود را صرف کنند برای تحصیل محبت الهی و اقبال وجه الله؛ ولی امثال ما که وارد این وادی نیستیم و مرد این میدان نمی باشیم به احادیث دیگر متشبث می شویم.

عَنْ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ بِإِسْنَادِهِ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا، انْصَرَفَ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ إِلَّا غَفَرَ لَهُ» (1).

راوی گوید: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: کسی که دو رکعت نماز بخواند در صورتی که بداند چه می گوید در آنها، منصرف شود و حال آن که نیست بین او و بین خداوند گناهی مگر آن که آمرزیده آن را».

وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ قَالَ: «رُكْعَتَانِ خَفِيفَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ» (2).

«فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله: دو رکعت خفیف با تفکر بهتر از عبادت يك شب است».

ص: 476

1- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 67، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 475، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 7.

2- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 67 - 68، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 477، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 3، حدیث 5.

پس از آن که معلوم شد که حضور قلب در عبادات قلب و روح عبادات است و نورانیت و مراتب کمال آن بسته است به حضور قلب و مراتب آن ، اکنون باید دانست که از برای حضور قلب مراتبی است که بعضی از آن مراتب اختصاص دارد به اولیای حق ، و دست دیگران از وصول به شاهی آن کوتاه است ؛ ولی بعض مراتب آن برای سلسله رعیت نیز ممکن الحصول است . و باید دانست که حضور قلب به طریق کلی منقسم شود به دو قسمت عمده : یکی حضور قلب در عبادت ؛ و دیگر حضور قلب در معبود .

و پیش از بیان این مطلب لابدیم از ذکر يك مقدمه . و آن این است که اهل معرفت گویند باب عبادات مطلقاً باب ثنای معبود است ؛ منتها هر يك از آنها ثنای حق است به نعتی از نعوت و اسمی از اسماء مگر نماز که ثنای حق است به جمیع اسماء و صفات .

و در سابق بر این ، در شرح بعضی احادیث ، ذکر شد (1) که ثنای معبود از فطریاتی است که جمیع سلسله بشر بر آن مخمّرند و فطرت حکم به لزوم آن می کند ، و خاضع برای کامل مطلق و جمیل مطلق و منعم مطلق و عظیم مطلق است . و چون کیفیت ثنای ذات مقدس را احدی نمی تواند کشف کند ، زیرا که آن فرع معرفت به ذات و صفات و کیفیت [ارتباط] غیب به شهادت و شهادت به غیب است و این از برای کسی میسر نیست جز از طریق وحی و الهام الهی ، از این جهت عبادات مطلقاً توقیفی است و موظف از جانب حق است و احدی از پیش خود حق ندارد تشریحی کند و عبادتی بترشد . و آنچه از تواضع و احترامات در پیشگاه بزرگان و سلاطین معمول و متداول است ، در آن پیشگاه مقدس ارجی و قیمتی ندارد . پس انسان باید گوش و چشم را باز کند و از طریق وحی و رسالت کیفیت عبادت و عبودیت را اخذ کند و خود در آن تصرفی نکند .

و بعد از آن که معلوم شد که باب عبادات باب ثناخوانی معبود است ، بدان که حضور

قلب، چنانچه اشاره شد، به دو قسمت عمده تقسیم می شود: یکی حضور قلب در عبادت؛ و دوم حضور قلب در معبود.

مراتب حضور قلب در عبادت

اما حضور قلب در عبادت، پس از برای آن نیز مراتبی است که عمده آن دو مرتبه است:

یکی حضور در عبادت اجمالاً. و آن چنان است که در عین اشتغال به عبادت - هر عبادتی باشد چه از باب طهارات مثل وضو و غسل و چه از باب نماز و روزه و حج و دیگر امور- انسان به طریق اجمال ملتفت باشد که ثنای معبود می کند؛ گرچه خود نمی داند که چه ثنایی می کند و چه اسمی از اسماء حق را می خواند. شیخ عارف کامل ما(1) - روحی فداه - برای این نحو عبادت مثل می زدند به این که یکی قصیده در مدح کسی بگوید و به طفلی که معنای آن را نمی فهمد بدهد که در محضر او بخواند و به طفل بفهماند که این قصیده در مدح این شخص است. البته آن طفل که قصیده را می خواند اجمالاً می داند ثنای ممدوح را می کند، گرچه کیفیت آن را نمی داند. ماها نیز که طفل ثناخوان حق هستیم و نمی دانیم که این عبادات را چه اسراری است و هر یک از این اوضاع الهیه با چه اسمی از اسماء ارتباط دارد و به چه کیفیت ثنای حق است، این قدر باید ملتفت باشیم که هر یک از آنها ثنائی است از کامل مطلق و معبود و ممدوح علی الاطلاق، که خود ذات مقدس در این اوضاع خود را ثنا فرموده و ما را امر فرموده که در پیشگاه مقدسش این نحو ثنا کنیم.

و دیگر از مراتب حضور قلب حضور قلب در عبادت است تفصیلاً. و این به مرتبه کامله برای احدی ممکن نیست جز خُلص اولیاء و اهل معارف؛ ولی بعضی مراتب نازلۀ آن ممکن است برای دیگران؛ که اول مرتبه آن توجه به معانی الفاظ است در مثل نماز و دعا. و به این مرتبه اشاره شده است در روایتی که از ثواب الأعمال در سابق

ص: 478

1- - مراد مرحوم شاه آبادی است.

گذشت(1). و مرتبه دیگر آن است که اسرار عبادات را به قدر امکان بفهمد و کیفیت ثنای معبود را در هر يك از اوضاع بدانند. و اهل معرفت تا اندازه ای اسرار نماز و سایر عبادات را بیان کردند، و از اشارات اخبار معصومین - علیهم السلام - استفاداتی به قدر امکان کردند. گرچه فهم اصل حقیقت برای کم کسی اتفاق می افتد، ولی تا آن اندازه هم که ذکر شده غنیمت است برای اهلش.

مراتب حضور قلب در معبود

و اما حضور قلب در معبود، و آن نیز دارای مراتبی است که عمده آن سه مرتبه است:

یکی حضور قلب در تجلیات افعالی. و دیگر حضور قلب در تجلیات اسمائی و صفاتی. و سوم حضور قلب در تجلیات ذاتی. و از برای هر يك چهار مرتبه است به طریق کلی: مرتبه علمی، و مرتبه ایمانی، و مرتبه شهودی، و مرتبه فنائی. و مقصود از حضور قلب در تجلیات افعالیه «علماً» آن است که شخص عابد سالک علماً و برهاناً بداند که تمام مراتب وجود و مشاهده غیب و شهود پرتوفیض تجلی ذات اقدس هستند، و از اخیره عالم طبیعت تا سرچشمه ملکوت اعلی و جبروت اعظم به يك طور و يك نحو حاضرند در پیشگاه مقدسش، و همه پرتو جلوه مشیت هستند؛ چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ»(2). پس مشیت بنفس ذاتها جلوه ذات است، و دیگر موجودات به واسطه آن مخلوق اند. و ما اکنون در صدد اقامه برهان بر این مطلب شریف نیستیم. پس شخص عابد که این مطلب را «علماً» و برهاناً دانست، می فهمد که خود و عبادت و علم و اراده و قلب و حرکات قلب و ظاهر و باطنش همه در پیشگاه مقدس حاضرند؛ بلکه همه نفس حضورند. و اگر با قلم عقل این مطلب برهانی را به لوح قلب نگاشت و قلب با

ص: 479

1- ر. ک: ص 476.

2- از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «خداوند مشیت را به خود مشیت آفرید، سپس چیزها را به مشیت آفرید». (الكافي، ج 1، ص 110، «كتاب التوحيد»، «باب أن الإرادة من صفات الفعل»، حدیث 4)

ارتیاضات علمیه و عملیه ایمان به این قضیه یقینیه ایمانیه پیدا کرد، آن وقت حضور قلب در تجلی «ایماناً» پیدا می کند. و پس از کمال این ایمان و مجاهدات و ریاضات و تقوای کامل قلب، هدایت الهیه شامل حالش شده و بهره ای از تجلیات افعالی بالعیان و «الشهود» برای قلب او حاصل شود. تا وقتی که قلب یکسره مرآت تجلیات گردید و صدعق و «فنا» برای سالک دست داد. و این آخر مرتبه حضور است که منتهی به فنای حاضر در تجلیات افعالیه شود. و بسیاری از اهل سلوک در همین صعق تا ابد باقی مانند و به خود نیابند.

و اگر قلب سالک از پرتو فیض اقدس در ازل قابلیتش بیش از این باشد، پس از این صعق به خود آید و انس حاصل کند و به مملکت خود رجوع کند، و مورد تجلیات اسمائیه شود، و همان مراتب را طی کرده به فنای صفاتی نائل شود، و به مناسبت عین ثابتش در اسمی از اسماء الهیه فانی گردد. و بسیاری از اهل سلوک نیز در همین فنای اسمائی باقی مانند و به خود نیابند. «إِنَّ أَوْلِيَاءِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» (1). شاید اشاره به این اولیا باشد.

و اگر از تجلی فیض اقدس استعداد بیش از این اندازه باشد، پس از این صعق و فنا نیز انس حاصل آید و سالک به خود آید، و مورد تجلیات ذاتیه گردد، تا آخر مرتبه فنای ذاتی و صدعق کلی سیر تمام شود و فنای تام حاصل آید. (وَمَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) (2). بعضی گویند اشاره به این اولیاء الله و سالکین الی الله است، و اجر این سالک جز با ذات مقدس نیست (3).

و گاه افتد که برای سالک در این مقام نیز افافه حاصل آید، پس به حسب استعداد خود و مناسبت احاطه عین ثابتش به هدایت خلق قیام کند: (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ) (4).

ص: 480

1- «همانا اولیای من زیر قبه های منند، جز من کسی آنان را نمی شناسد». (إحياء علوم الدين، ج 4، ص 516)

2- النساء (4): 100.

3- ر.ك: صفحه 371.

4- «ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم ده». (المدثر (74): 1 - 2)

و اگر عین ثابتش تابع «اسم اعظم» باشد، دایره نبوت به او ختم شود؛ چنانچه به رسول اکرم و نبی معظم خاتم - صلی الله علیه و آله - ختم شد. و احدی از موجودات اولین و آخرین و انبیای مرسلین [عین] ثابتشان تابع اسم اعظم و ظهور ذات به جمیع شؤون نبود، از این جهت ظهور به تمام شؤون پیدا کرد، و غایت ظهور به هدایت حاصل شد و کشف کلی واقع گردید، و نبوت ختم به وجود مقدسش شد. و اگر فرضاً از اولیا به

تبع آن ذات مقدس و هدایت او بدین مقام رسد، کشف عین همین خواهد بود؛ و تکرار در تشریح جایز نخواهد بود. پس دایره نبوت به وجود مقدسش به آخر رسید و لبنة آخری را در دایره نبوت گذاشت؛ چنانچه در حدیث است (1).

و باید دانست که عبادات و کیفیات معنویۀ آنها برای صاحب هر يك از این مقامات مذکوره بسیار مختلف و در نهایت متفاوت است. و از برای هر يك حظی و نصیبی است از مناجات حق که برای دیگری [که] به آن مقام نائل نشده آن حظ و نصیب نیست. البته آنچه از برای حضرت صادق - علیه السلام - در حال عبادت حاصل شده از برای دیگران ممکن نیست؛ چنانچه از فلاح السائل سید ابن طاووس - قدس الله سره - منقول است که فرمود: فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ مَوْلَانَا، جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ - علیه السلام - كَانَ يَتْلُو الْقُرْآنَ فِي صَلَاتِهِ، فَعُشِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَقَامَ سَبِيلَ مَا الَّذِي أَوْجَبَ مَا انْتَهَتْ حَالُكَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ مَا مَعْنَاهُ: «مَا زِلْتُ أُكْرِرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى حَالِ كَانَنِي سَمِعْتُهَا مُشَافَهَةً مِمَّنْ أَنْزَلَهَا عَلَى الْمُكَاشَفَةِ وَالْعِيَانِ، فَلَمْ تَقُمْ الْقُوَّةُ الْبَشَرِيَّةُ بِمُكَاشَفَةِ الْجَلَالَةِ الْإِلَهِيَّةِ» (2).

ص: 481

1- پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «مَثَلِي فِي الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى حَائِطًا فَأَكْمَلَهُ إِلَّا لَبِنَةً وَاحِدَةً فَكُنْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّابِنَةُ فَلَا رَسُولَ بَعْدِي وَلَا نَبِيٍّ»؛ «پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: مثل من در میان پیامبران مثل مردی است که دیواری ساخت، پس آن را کامل تنها يك خشت آخر را نگذاشت. پس من آن خشت آخر هستم. پس هیچ رسولی و هیچ نبی بعد از من نخواهد بود». (الفتوحات المکیة، ج 1، ص 318)

2- «روایت شده که سرورمان؛ جعفر بن محمد صادق علیه السلام در نماز قرآن تلاوت می کرد؛ پس به حالت غش بیفتاد چون به هوش آمد از حضرت سبب آن را پرسیدند. پس بیانی فرمود که معنای آن این است: "پیوسته آیات قرآن را تکرار کردم تا به حالتی رسیدم که گویا آیات را از سوی نازل کننده آنها به مکاشفه و عیان شنیدم؛ پس توان بشری مکاشفه جلال الهی را تاب نیورد". (فلاح السائل، ص 210، «ذکر أدب العبد في قراءة القرآن في الصلاة»)

و آن حالی که برای رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دست می داده برای احدی از موجودات نبود؛ چنانچه در حدیث مشهور است: «لِي مَعَ اللَّهِ حَالٌ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» (1).

بگذرم از مطلبی که برای ما از آن نصیبی نیست مگر لفظ. ولی آنچه مهم است برای امثال ماها آن است که اکنون که محرومیم از مقامات اولیا انکار آنها را هم نکنیم و تسلیم باشیم که تسلیم امر اولیا خیلی فایده دارد و نعوذ بالله انکار خیلی مضر است. اَللَّهُمَّ اِنِّي مُسَلِّمٌ لِاَمْرِهِمْ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ (2).

فصل: تحصیل حضور قلب از راه پی بردن به اهمیت عبادات

اشاره

بدان که حضور قلب در عبادات حاصل نشود مگر به افهام نمودن به قلب اهمیت عبادات را. و آن در حقیقت میسر نشود مگر به فهمیدن اسرار و حقایق آنها. و آن گرچه از برای ما میسر نشود، ولی تا اندازه ای که با حال امثال خودم مناسب است و مستفاد از اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - و کلمات اهل معرفت است، به قدر تناسب با این اوراق، ذکر می کنیم.

صور باطنی اعمال و افعال

بدان که - چنانچه مکرر اشاره نمودیم - از برای هر يك از اعمال حسنه و افعال عبادیه صورتی است باطنی ملکوتی و اثری است در قلب عابد. اما صورت باطنیه آن همان است که تعمیر عوالم برزخ و بهشت جسمانی به آن است؛ زیرا که ارض بهشت قیعان و خالی از هر چیز است، چنانچه در روایت است (3)؛ و اذکار و اعمال ماده تعمیر و

ص: 482

1- «مرا با خداوند حالتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر فرستاده شده ای ظرفیت آن ندارد». (بحار الأنوار، ج 18، ص 360). در این مصدر به جای کلمه «حال»، «وقت» آمده است.

2- «خداوندا، من تسلیم امر آنان، که درود تو بر همه آنان باد، هستم».

3- عوالي اللآلي، ج 4، ص 8؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 229.

بنای آن است ، چنانچه در حدیث است(1). و آیات بسیاری در کتاب شریف الهی دلالت بر تجسم اعمال می نماید ؛ مثل قوله تعالی :
 (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ(2). و مثل قوله : (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا(3). و اخباری که دلالت بر
 تجسم اعمال و صور غیبیه ملکوتیه آنها دارد در ابواب متفرقه بسیار است(4) ، و ما به ذکر بعضی از آن اکتفا می کنیم .

رَوَى الصَّدُوقُ ، قُدَّسَ سِرُّهُ ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : « مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا وَأَقَامَ حُدُودَهَا ،
 رَفَعَهَا الْمَلَكُ إِلَى السَّمَاءِ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً ، تَقُولُ : حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي ، اسْتَثْوَدَعَنِي مَلَكٌ كَرِيمٌ ، وَمَنْ صَلَّى بَعْدَ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَلَمْ يُقِمِ
 حُدُودَهَا ، رَفَعَهَا الْمَلَكُ سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً ، وَهِيَ تَهْنِفُ بِهِ : ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي ، وَلَا رَعَاكَ اللَّهُ كَمَا لَمْ تَرَعْنِي(5) .

«فرمود حضرت صادق ، علیه السلام : کسی که نمازهای واجب را بجا آورد در اوّل

ص: 483

1- - عَنْ جَمِيلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ
 فَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لَبَدَةً مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَرَبَّمَا أَمَسَ كُوا فَقُلْتُ لَهُمْ : مَا لَكُمْ رَبَّمَا بَنَيْتُمْ وَرَبَّمَا أَمَسَ كِتْمٌ؟ فَقَالُوا : حَتَّى تَجِيئَنَا
 النَّفَقَةُ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : وَمَا نَفَقَتُكُمْ؟ فَقَالُوا : قَوْلُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا : سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ، فَإِذَا قَالَ بَيْنَنَا وَإِذَا أَمَسَكَ
 أَمَسَ كُنَّا ؛ إمام صادق علیه السلام فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : وقتی مرا به آسمان بردند وارد بهشت شدم در آنجا
 فرشتگانی دیدم که از خشتی طلا و خشتی نقره ساختمان می ساختند و گاهی دست از کار می کشیدند ، به آنها گفتم : شما چرا گاهی کار
 می کنید و زمانی دست از کار می کشید؟ جواب دادند تا این که مصالح ما به ما برسد ، به آنها گفتم : مصالح شما چیست؟ پاسخ دادند :
 «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر» که مؤمن در دنیا می گوید ، وقتی ذکر می گوید ما می سازیم و وقتی ساکت می شود ما
 دست از کار می کشیم . (تفسیر القمّی ، ج 2 ، ص 53؛ الأمالی ، طوسی ، ص 474 ، حدیث 4 ، بحار الأنوار ، ج 90 ، ص 169 - 170 ،
 حدیث 7)

2- - الزلزلة (99) : 7 - 8 .

3- - الكهف (18) : 49 .

4- - ر.ك : بحار الأنوار ، ج 8 ، ص 71 - 329 ؛ علم اليقين ، ج 2 ، ص 869 - 891 .

5- - وسائل الشیعة (طبع حجری) ، ج 1 ، ص 264 (با اندکی تفاوت) ؛ ر.ك : الأمالی ، صدوق ، ص 211 ، «مجلس الرابع و
 الأربعون» ، حدیث 10 ؛ وسائل الشیعة ، ج 4 ، ص 123 ، «كتاب الصلاة» ، «أبواب المواقيت» ، باب 3 ، حدیث 17 .

وقت آنها و به پا دارد حدود آنها را (یعنی اجزاء و شرایط آنها را درست بجا آورد)، بالا برد فرشته آنها [را] به سوی آسمان در حالی که سفید پاکیزه است؛ می گوید آن نماز: "نگاه دارد تو را خداوند، چنانچه تو مرا نگاه داشتی، و دیعه گرفت مرا فرشته کریمی".

و کسی که بجا آورد آنها را بدون علتی بعد از وقت آنها و حدود آنها را به پا ندارد، بالا برد آنها را فرشته در حالی که سیاه و تاریک است؛ فریاد زند به او: "ضایع کردی مرا، خداوند تو را ضایع کند چنانچه مرا ضایع کردی؛ و مراعات نکند خداوند تو را چنانچه مراعات نکردی مرا".

از این حدیث شریف علاوه بر آن که صورت ملکوتی عمل مستفاد شود، حیات و شؤون حیاتی آن نیز معلوم شود. و این مقتضای ضربی از برهان نیز هست. و اخبار دلالت دارد که جمیع موجودات حیات ملکوتی دارند و عالم ملکوت سراسر حیات و علم است: (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوانُ) (1).

وَفِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: «إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ، خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ كَلَّمَا يَرَى الْمُؤْمِنُ هَوَلاً مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ لَهُ الْمِثَالُ: لَا تَفْرَعْ وَلَا تَحْزَنْ وَأَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَحَاسِبُهُ حِسَاباً يَسِيراً وَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَالْمِثَالُ أَمَامَهُ؛ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، نَعْمَ الْخَارِجُ. خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي وَمَا زِلْتُ تُبَشِّرُنِي بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ. فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتُ أَدْخَلْتُهُ عَلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا؛ خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِأَبْشُرَكَ» (2).

فرمود حضرت صادق علیه السلام: «وقتی که بیرون آورد خداوند مؤمن را از قبرش، خارج شود با او مثالی که پیش او می رود؛ هر جا که آن مؤمن وحشتی از وحشت های روز قیامت را ببیند، آن مثال به او گوید: "ترسناک مباش و اندوهناک مشو»

ص: 484

1- «و به درستی که سرای آخرت خود همان زندگی است». (العنکبوت (29): 64)

2- الکافی، ج 2، ص 190، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب إدخال السرور علی المؤمنین»، حدیث 8 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج 16، ص 352، «کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر»، «أبواب فعل المعروف»، باب 24، حدیث 10.

و بشارت باد تو را به سرور و کرامت از خدای عزوجل. "تا بایستد در محضر حق تعالی؛ [پس] محاسبه فرماید او را حسابی آسان و فرمان دهد او را به بهشت، و آن مثال پیش اوست. پس می گوید به او آن مؤمن: "خداوند رحمت کند تو را؛ تو خوب کسی بودی که با من خارج شدی از قبر؛ و همیشه مرا بشارت به سرور و کرامت از جانب حق دادی تا آن که دیدم آن را. تو کیستی؟" می گوید: "من آن سروری هستم که داخل کردی او را بر برادر مؤمن در دنیا، خلق فرمود خدای تعالی مرا از آن تا بشارت دهم تو را".

و در این حدیث شریف نیز دلالت واضحه است بر تمثّل و تجسّم اعمال در نشئه آخرت؛ چنانچه شیخ اجل، بهاءالدین - قدس سرّه - نیز فرموده در ذیل همین حدیث شریف که:

«بعض اخبار دلالت می کند بر تجسّم اعتقادات نیز. پس، اعمال صحیحه و اعتقادات صحیحه به صور نورانیّه نیکو منظری ظاهر می شوند که باعث می شوند کمال سرور و ابتهاج را از برای صاحبشان. و اعمال سیئه و اعتقادات باطله ظاهر می شوند به شکل صور ظلمانیّه مستقبحه که باعث می شوند برای صاحبشان غایت اندوه دردناکی را. چنانچه جماعتی از مفسرین گفته اند در ذیل آیه شریفه (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا) (1). و ارشاد می کند ما را به سوی این معنا قول خدای تعالی: (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أُنْتَاتًا لِّيُرَوَّاْ أَعْمَالَهُمْ) (2) آیه. و کسانی که در آیه شریفه تقدیر قائل شدند و گفته اند: لِيُرَوَّاْ جَزَاءَ أَعْمَالِهِمْ، و ضمیر «یَرَهُ» را به عمل برنگردانند، دور افتادند از حق» (3)، انتهی کلامه مترجماً رُفِعَ مَقَامُهُ الشَّرِيفِ.

و در این مقام کلام غریبی از بعض محدثین جلیل صادر شده است (4) که ذکر نکردن

ص: 485

1- «روزی که هر کس کارهای نیک و بدی را که انجام داده حاضر یابد؛ و دوست دارد بین او و کارهای بدش فاصله ای دور باشد». (آل عمران (3): 30)

2- «در آن روز مردم پراکنده بیرون آیند تا کارهایشان به آنها نشان داده شود». (الزلزلة (99): 6)

3- الأربعةون حدیثاً، شیخ بهایی، ص 402، شرح حدیث 33.

4- مرآة العقول، ج 9، ص 95؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 292.

آن اولی است . و آن ناشی از آن است که گمان کردند منافات می باشد بین قول به تجسّم اعمال و قول به معاد جسمانی ؛ با این که این مطلب مؤکّد آن است . و کلمه «تمثّل» که در این حدیث شریف است مثل تمثّلی است که در قول خدای تعالی است : (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) (1) که حقیقتاً به صورت جسمانیت تمثّل می شود ، نه آن که خیال و گمان باشد و مثل خواب باشد . در هر صورت صرف کردن امثال این آیات و روایات را از ظاهر خود ، با آن که مطابق برهان قوی است که در محل خود مقرر است (2) ، به مجرد آن که به عقل ما درست نمی آید و مطابق با مذهب حکما و فلاسفه است ، مستحسن نیست . بهترین امور تسلیم در محضر قدس کبریای حق و اولیای معصومین است .

پس ، معلوم شد که هر عملی که مقبول درگاه مقدس حق شد ، صورت بهیّته حسنه دارد به تناسب خود از حور و قصور و جنّات عالیات و انهار جاریات . و هیچ موجودی در صفحه وجود متحقق نشود که از روی جزاف ، بلکه ارتباطات عقلیه در کار است که کشف آنها را جز کمال اولیا کسی نتواند کرد . و مطلب علی الاجمال تحت میزان عقلی و برهان حکمی است .

پس از آن که معلوم شد حیات عالم آخرت و زندگانی و لذات آن عالم بسته است به اعمالی که صورت کمالیه آنها بدان عالم منتقل می شود و آن اعمال عباداتی است که به کشف تامّ محمدی - صلی الله علیه و آله - اهل این ملت اطلاع بر آن پیدا کردند و کمال و حسن اعمال به نیّت و اقبال قلب و حفظ حدود است و اگر عملی فاقد این امور یا بعض آن باشد از درجه اعتبار ساقط بلکه دارای صورت زشت مشوّه است که انسان در عالم دیگر به آن می رسد ، چنانچه از راه اخبار و آثار معلوم شد ، پس بر هر انسان مؤمن به عالم غیب و اخبار انبیا و اولیا و اهل معرفت و علاقه مند به حیات ابدی و زندگانی جاویدان لازم است که با هر زحمتی و ریاضتی هست اصلاح اعمال خود را بنماید . و پس از آن که ظاهر و صورت آنها مطابق قواعد اجتهادیه یا رأی فقها - رضوان الله

ص: 486

1- - «پس برای او به صورت انسانی خوش قامت تمثّل شد» . (مریم (19) : 17)

2- - ر. ك: الحكمة المتعالیة، ج 9، ص 225 .

علیهم - گردید ، به اصلاح سیرت و باطن آنها کوشد ؛ و هر قدر می تواند جدیت کند که لااقل واجبات را با حضور قلب بیاورد و اصلاح تقایص آنها را نیز با نوافل کند ؛ چنانچه در احادیث شریفه است که نوافل جبران فرائض را می کند و سبب قبول آنها می شود .

فِي الْعِلَلِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «إِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِيَتِمَّ بِهَا مَا يَفْسُدُ مِنَ الْفَرِيضَةِ» (1) .

وَرَوَى الشَّيْخُ ، قُدَّسَ سِرُّهُ ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يُرْفَعُ لِلرَّجُلِ مِنَ الصَّلَاةِ رُبْعُهَا أَوْ ثُمْنُهَا أَوْ نِصْفُهَا أَوْ أَكْثَرُ بِقَدْرِ مَا سَهَا» (2) ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتِمُّ ذَلِكَ بِالنَّوَافِلِ» (3) .

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود : «بالا می رود برای مرد از نماز چهار يك یا هشت يك یا نصفش ، یا بیشتر به قدری که سهو نموده ؛ ولی خدای تعالی تمام کند آن را به نافلة ها» .

و از این قبیل روایت بسیار است . و معلوم است ماها خالی از سهو و نسیان و اختلال حواس و دیگر امور منافی با نماز یا کمال آن نیستیم ، و خدای تعالی به لطف کامل خود نوافل را قرار داده تا جبران تقایص آن را بنماییم . و البته لازم است حتی الامکان غفلت از این امر نکنیم و نوافل را ترك ننماییم .

در هر حال ای عزیز ، قدری از حال غفلت بیدار شو و در امر خود تفکر کن و صفحه

ص: 487

1- - «نافله برای این قرار داده شده است تا به آن آنچه از واجب تباه شده است جبران گردد» . (علل الشرائع ، ص 329 ، حدیث 4 ؛ وسائل الشیعة ، ج 4 ، ص 73 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب أعداد الفرائض» ، باب 17 ، حدیث 10)

2- - قوله : «بِقَدْرِ مَا سَهَا» مقصود از حدیث شریف چنانچه در روایات دیگر است آن است که از نماز آن قدر بالا می رود و مقبول می شود که قلب را اقبال است . پس قوله : «بِقَدْرِ مَا سَهَا» برای بیان اصل نسب است نه بیان آنچه مرفوع می شود . و محتمل است سهو در این جا به معنی سکون قلب و لین آن باشد زیرا که سهو به معنی سکون و لین آمده چنانچه جوهری گوید . منه عفی عنه أ - الصحاح ، ج 6 ، ص 2386 ، ماده «سها» .

3- - تهذیب الأحكام ، ج 2 ، ص 341 ، حدیث 2 ؛ وسائل الشیعة ، ج 4 ، ص 74 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب أعداد الفرائض» ، باب 17 ، حدیث 12 .

اعمال خود را نگاه کن . بترس از آن که اعمالی را که به خیال خودت عمل صالح است ، از قبیل نماز و روزه و حج و غیر آن ، خود اینها اسباب گرفتاری و ذلت شوند در آن عالم ؛ پس ، حساب خودت را در این عالم تا فرصت داری بکش و خودت میزان اعمالت را بر پا کن و در میزان شریعت و ولایت اهل بیت اعمال خود را بسنج ، و صحت و فساد و کمال و نقص آن را معلوم کن و آنها را جبران کن تا فرصت هست و مهلت داری . و اگر در این جا خود را محاسبه نکنی و حساب خودت را درست نکنی ، در آن جا که به حسابت رسیدگی می شود و میزان اعمال بر پا می شود مبتلا به مصیبت های بزرگ می شوی . بترس از میزان عدل الهی ، و به هیچ چیز مغرور مباش و جدّ و جهد را از دست مده . و قدری به صحیفه اعمال اهل بیت پیغمبر - صلوات الله علیهم - که معصوم از گناه و خطا بودند مراجعه کن و تفکر در آنها کن . بین چقدر کار سخت است و راه تاریک و باریک اکنون ملاحظه این حدیث شریف بکن و حدیث مفصل را از این مجمل بخوان :

عَنْ فَخْرِ الطَّائِفَةِ وَسَيِّدِ نَادِيهَا وَذُخْرِيهَا وَعِمَادِهَا ، مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ التُّعْمَانِ الْمُفِيدِ - رضوان الله عليه - فِي الْإِرْشَادِ : عَنْ سَعِيدِ بْنِ كَثُومٍ ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَ : « وَاللَّهِ ، مَا أَكَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَطُّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ ، وَمَا عَرَضَ لَهُ أَمْرَانِ كِلَاهُمَا لِلَّهِ رِضًا إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَيْهِ فِي بَدَنِهِ (خ ل : دینه) ، وَمَا نَزَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، نَازِلَةٌ قَطُّ إِلَّا دَعَاهُ ثِقَةً بِهِ ، وَمَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلَ رَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ غَيْرُهُ ، وَإِنْ كَانَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا وَجِلَّ كَانَ وَجْهُهُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَرْجُو ثَوَابَ هَذِهِ . وَيَخَافُ عِقَابَ هَذِهِ . وَلَقَدْ أَعْتَقَ مِنْ مَالِهِ أَلْفَ مَمْلُوكٍ فِي طَلَبِ وَجْهِ اللَّهِ وَالنَّجَاةِ مِنَ النَّارِ مِمَّا كَدَّ بِيَدَيْهِ وَرَشَّحَ مِنْهُ جَبِينَهُ . وَإِنَّهُ كَانَ لَيَقُوتُ أَهْلَهُ بِالزَّيْتِ وَالخَلِّ وَالْعَجْوَةِ ؛ وَمَا كَانَ لِيَأْسُهُ إِلَّا كَرَابِيسَ ؛ إِذَا فَضَلَ شَيْءٌ عَنْ يَدِهِ ، دَعَا بِالْجَلْمِ فَقَصَّهُ . وَمَا أَشَدَّ بِهِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا أَهْلِ بَيْتِهِ أَحَدٌ أَقْرَبُ شَيْءًا بِهِ فِي لِبَاسِهِ وَفَقِيهِهِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام . وَلَقَدْ دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - ابْنُهُ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ : فَرَأَهُ قَدْ اصْطَفَرَ لَوْنُهُ مِنَ السَّهْرِ وَرَمَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَدَبَّرَتْ جَبْهَتُهُ وَانْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجُودِ وَوَرَمَتْ سَاقَاهُ وَقَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ . وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ، عَلَيْهِ

السلام: فَلَمَّ أَمْلِكُ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الْحَالِ الْبُكَاءِ، فَبَكَيتُ رَحْمَةً لَهُ فَإِذَا هُوَ يُفَكِّرُ، فَالْتَمَتَ إِلَيَّ بَعْدَ هُنَيْهَةٍ مِنْ دُخُولِي، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَعْطَيْتَنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيهَا عِبَادَةٌ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَعْطَيْتُهُ. فَقَرَأَ فِيهَا شَيْئاً يَسِيراً، ثُمَّ تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَصَجُّراً، وَقَالَ: مَنْ يَقْوَى [عَلَى] عِبَادَةَ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (1).

«فرمود حضرت صادق علیه السلام: "به خدا قسم نخورد علی بن ابی طالب - علیه السلام - هرگز از دنیا حرامی تا از دنیا رفت، و عرضه نشد بر او دو امری که رضای خداوند در آنها بود مگر آن که آنچه شدیدتر بود بر بدنش اختیار فرمود، و نازل نشد بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شدتی هرگز مگر آن که آن بزرگوار [او] را خواند برای اطمینانی که به او داشت، و هیچ کس در این امت عمل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را طاعت نداشت غیر از او، همانا عمل می کرد عمل شخص ترسناک؛ گویی بین بهشت و دوزخ بود، امید ثواب این را و ترس عقاب آن را داشت. و هر آینه آزاد فرمود از مال [خود] هزار بنده در راه خدا و نجات از آتش، بندگان که با زحمت دست و عرق پیشانی تحصیل فرموده بود. و همانا قوت اهل بیتش را زیت و سرکه و خرما قرار داده بود؛ و نبود لباسش مگر کرباس؛ و اگر آستین مبارکش بلند می آمد قیچی می طلبید و آن را قطع می فرمود." و هیچ کس شبیه تر نبود به او در اولاد گرامش از علی بن الحسین علیه السلام در فقه و لباس. هر آینه وارد شد بر او حضرت باقر - علیه السلام - پسرش. پس دید او را که رسیده است از عبادت به حدی که نرسیده است احدی دیگر: رنگش از بیداری شب زرد شده، و سوخته شده بود چشمانش از گریه، و مجروح شده بود جبهه مبارکش، و پاره شده بود بینی او از سجود، و ورم کرده بود ساق ها و قدمهایش از ایستادن در نماز. و فرمود حضرت باقر - علیه السلام - نتوانستم خودداری کنم از گریه وقتی که او را بدین حال دیدم؛ پس گریه کردم برای ترحم به او، و آن حضرت مشغول تفکر بود. پس توجه فرمود به من بعد از لحظه ای از داخل شدن من، و فرمود: "ای

ص: 489

1- - مصنفات الشيخ المفيد، الإرشاد، ج 11، جزء دوم، ص 141 (با کمی اختلاف)؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 91، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 20، حدیث 18.

فرزند، به من بده بعضی از آن صحیفه هایی را که عبادت علی بن ابی طالب - علیه السلام - در آن است. "پس دادم به او. و قرائت فرمود در آن چیز کمی. پس از آن رها کرد آن را از دست مبارکش با حال انصجار و غصّه و فرمود: "کی قوّت عبادت علی بن ابی طالب - علیه السلام - را دارد؟"

وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ، وَكَانَتِ الرِّيحُ تُمِيلُهُ مِثْلَ السُّنْبُلَةِ» (1).

(فرمود حضرت باقر علیه السلام: جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - در شب و روز هزار رکعت نماز می خواند، و باد او را می جنبانید مثل خوشه).

عزیم، قدری تفکر کن در این احادیث شریفه، بین حضرت باقر - علیه السلام - امام معصوم، از شدت عبادت پدر بزرگوارش و حالت عبادتش گریه کرد. و حضرت سجّاد - علیه السلام - با آن شدت مواظبت و کمال عبادت آن حالش بود که از صحیفه علی بن ابی طالب - علیه السلام - چیز کمی خواند و اظهار عجز کرد! البته همه عاجزند از عبادت مولی الموالی، و همه رعیت عاجزند از عبادت معصومین، ولی نباید انسان که از مقام عالی باز ماند یکسره رها کند.

باید دانست که این عبادت - نعوذ باللّه - عبث نبوده، بلکه راه خطرناک و طریق باریک است. و عقبات موت و قیامت مشکل است که این طور اهل معارف حقیقیه عجز و الحاح می کردند. این سست انگاری ما از ضعف ایمان و سستی عقیده است و از جهل و نادانی است.

بارها! تو از سریره بندگان آگاهی و قصور و تقصیر ما را مطلعی و ضعف و ناتوانی ما را می دانی، تو ما را به رحمت خود غرق کردی پیش از آن که از تو سؤالی کنیم، نعمت های تو ابتدایی و تفضل های تو بی سابقه سؤال و استعداد است، ما اکنون معترف به تقصیر خود هستیم، کفران نعم غیر متناهی تو کردیم و خود را مستحق

ص: 490

1- - مصنفات الشیخ المفید، الإرشاد، ج 11، جزء دوم، ص 142؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 92، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 20، حدیث 19.

عذاب الیم و دخول جحیم می دانیم؛ و پیش خود چیزی سراغ نداریم و وسیله ای در دست نداریم جز آن که تو خود را معرفی کردی به لسان انبیا به تفضل و ترحم و سعه جود و رحمت، و ما تو را بدین صفت شناختیم به قدر استعداد خود؛ تو با مشتی خاک چه می کنی؟! جز رحمت و تفضل! اَیْنَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ؟ اَیْنَ اَیَادِیكَ الشَّامِلَةُ؟ اَیْنَ فَضْلُكَ الْعَمِیْمُ؟ اَیْنَ كَرَمُكَ یَا كَرِیْمُ؟ (1)

فصل: در بیان آن که تفرغ برای عبادت موجب غنای قلب شود

اشاره

بباید دانست که غنا از اوصاف کمالیه نفس است؛ بلکه از صفات کمالیه موجود بما آنه موجود است، و از این جهت غنا از صفات ذاتیه ذات مقدس حق - جَلَّ و علا - است. و ثروتمندی و مالداری موجب غنای نفسانی نیست، بلکه توان گفت کسانی که غنای نفسانی ندارند، به داشتن مال و منال و ثروت حرص و آزشان افزون گردد و نیازمندتر گردند. و چون در غیر پیشگاه مقدس حق - جَلَّ جلاله - که غنی بالذات می باشد، غنای حقیقی پیدا نمی شود و سایر موجودات از بسیط خاک تا ذروه افلاک و از هیولای اولی تا جبروت اعلی فقرا و نیازمندان اند، از این جهت هر چه وجهه قلب به غیر حق باشد و هر چه توجه باطن به تعمیر مُلک و عمارت دنیا باشد، افتقار و احتیاج روزافزون شود. اما افتقار قلبی و روحی که پر معلوم است، زیرا که نفس علاقه مندی و تعلق افتقار است. و اما افتقار خارجی، که آن نیز مؤکد افتقار قلبی است، نیز بیشتر باشد؛ زیرا که هیچ کس به خودی خود نتواند قیام به اداره امور خویشتن کند، پس در این امر احتیاج به غیر افتد. و ارباب ثروت در ظاهر گرچه بی نیاز قلمداد شوند، ولی با نظر دقیق معلوم شود که به مقدار ازدیاد ثروت احتیاجشان افزون گردد و نیازمندی زیادت شود.

ص: 491

1- «كجاست رحمت گسترده تو؟ كجاست نعمت های فراگیر تو؟ كجاست عطای همگانی تو؟ ای بخشنده كجاست بخشش تو؟».

پس ، ثروتمندان فقرایی هستند در صورت اغنیا ، و نیازمندی هستند در لباس بی نیازان .

و هرچه وجهه قلب به تدبیر امور و تعمیر دنیا بیشتر شد و علاقه افزون گردید ، غبار ذلت و مسکنت بر او بیشتر ریزد و ظلمت مذلت و احتیاج زیادتر آن را فراگیرد . و بالعکس ، اگر کسی پشت پا بر علاقه مندی دنیا زد و روی دل و وجهه قلب را متوجه به غنی علی الاطلاق کرد و ایمان آورد به فقر ذاتی موجودات و فهمید که هیچ يك از موجودات از خود چیزی ندارند و هیچ قدرت و عزت و سلطنتی نیست مگر در پیشگاه مقدس حق و به گوش دل از هاتف ملکوتی و لسان غیبی شنید کریمه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (1) ، آن وقت مستغنی از دو عالم شود ، و به طوری قلبش بی نیاز شود که ملك سلیمان در نظرش به پیشیزی نیاید ؛ اگر کلید خزائن ارض را به او تقدیم کنند اعتنا نکند . چنانچه در حدیث وارد است که جبرئیل کلید خزائن ارض را

برای خاتم النبیین - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - آورد از جانب حق تعالی ، و آن حضرت تواضع فرمود و قبول نکرد و فقر را فخر خود دانست (2) . و جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - فرماید به ابن عباس که «این دنیای شما در نظر من [پست] تر است از این کفش پر وصله» (3) . و جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - فرماید : «من تأثف می کنم که دنیا را از خالق دنیا بخواهم ، چه رسد که [از] مخلوق مثل خودم بخواهم» (4) .

ص: 492

1- - «ای مردم ، شما نیازمند به خدایید و اوست که بی نیاز ستوده است» . (فاطر (35) : 15)

2- - ر.ك: الكافي ، ج 8 ، ص 130 ، حدیث 100 .

3- - قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ : دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَدِي قَارَ ، وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ ، فَقَالَ لِي : «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟» فَقُلْتُ : لَا- قِيمَةَ لَهَا! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَاللَّهِ ، لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَانِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا» ؛ «ابن عباس گفت در «ذی قار» بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم و او مشغول دوختن کفش خود بود . پس مرا گفت : «بهای این کفش چقدر است؟» گفتم : «بهای ندارد!» فرمود : «به خدا سوگند ، این نزد من از امارت بر شما محبوب تر است مگر آن که حقی را به پای دارم یا از باطلی باز دارم» . (نهج البلاغه ، ص 76 ، خطبه 33)

4- - «إِنِّي أَنِفٌ أَنْ أَسْأَلَ الدُّنْيَا خَالِقَهَا ، فَكَيْفَ أَسْأَلُهَا مَخْلُوقًا مِثْلِي!» . (علل الشرائع ، ص 230 ، حدیث 3 ؛ وسائل الشيعة ، ج 13 ، ص 556 ، «كتاب الحج» ، «أبواب إحصاء الحج والوقوف بعرفة» ، حدیث 3 ، و نیز ر.ك: صفحہ 283)

و در سلسله رعیت، نجم الدین کبری(1) می گوید - پس از قسم های غلیظ و شدید - که اگر مال و منال دنیا و بهشت و حور و قصور آخرت را به من بدهند و مجالست با اغنیا را منضم به آن کنند، و اگر شقاوت دنیا و آخرت را به من دهند و مجالست با فقرا را منضم به آن کنند، و مرا مخیر کنند، اختیار مجالست با فقرا می کنم و عار مجالست با اغنیا را به خود نمی خرم؛ وَالنَّارُ خَيْرٌ مِنَ الْعَارِ(2).

آری، آنها دانند که توجه به خزائن دنیا و مال و منال آن و مجالست با اهل آن چه کدورت و ظلمتی در قلب ایجاد کند؛ و اراده را چطور ضعیف کند و ناچیز نماید؛ و قلب را نیازمند و فقیر نماید و از توجه به نقطه مرکزیه کامل علی الاطلاق غافل نماید. ولی وقتی دل را به صاحب دل و خانه را به صاحبش تسلیم نمودی و خود در آن تصرفی نکردی و اعراض از غیر او کردی و خانه را به دست غاصب ندادی، خود صاحب خانه در آن تجلی می کند. و البته تجلی غنی مطلق غنای مطلق آورد و دل را غرق دریای عزت و غنا نماید و قلب مملو از بی نیازی شود: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)(3). و اداره امور را خود صاحب خانه فرماید و انسان را به امر خود واگذار نفرماید و خود متصرف در جمیع امور عبد شود؛ بلکه خود او سمع و بصر و دست و پای او شود؛ و نتیجه قرب نوافل پیدا شود؛ چنانچه در حدیث وارد است:

کافی بِاسْمِ نَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ: «... وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا...»(4) الحدیث.

ص: 493

1- - احمد بن عمر بن محمد (540 - 618 ق.) صوفی خوارزمی، مشهور به «نجم الدین»، از عرفای مشهور و مشایخ بزرگ متصوفه. از آثار اوست: رسالة الخائف الهائم عن لومة اللائم، فواتح الجمال، منازل السائرین، منهاج السالکین.

2- - منهاج السالکین، ص 157، «المنهج السادس».

3- - المنافقون (63): 8.

4- - «کافی با سند خود از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی روایت کرده است: «و به درستی که بنده من با نمازهای نافله به من تقرب جوید تا آن که او را دوست بدارم. پس وقتی محبوب من شد گوش او شوم که با آن بشنود، و چشم او شوم که با آن ببیند، و زبان او گردم که با آن سخن گوید، و دست او شوم که با آن بگیرد». حدیث ادامه دارد. (الکافی، ج 2، ص 352، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب من أذى المسلمین واحترهم»، حدیث 7)

پس ، فقر و فاقهٔ عبد بکلی سدّ شود و از دو عالم بی نیاز گردد . و البته در این تجلی خوف از تمام موجودات از او مرتفع شود ، و خوف حق تعالی جایگزین آن گردد و عظمت و حشمت حق سراسر قلب را فرا گیرد و از برای غیر حق عظمت و حشمت و تصرف نبیند ، و حقیقت لا مُؤَثِّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ را به قلب دریابد .

و در این حدیث شریف (1) اشاره به بعضی این معانی فرموده که فرماید : «تَقَرَّعُ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبُكَ غَنِيٌّ ...» الحدیث . و این فراغت قلب برای عبادت کم کم انسان را ممکن است منتهی کند به اعلی مراتب حضور قلب برای عبادت .

این آثاری است که شمه ای از آن ذکر شد . اگر دل از اشتغال به حق و فراغت برای توجه به او منصرف گردید ، این غفلت سرمایه تمام شقاوت ها و سرچشمه تمام نقایص و اُمّ الامراض قلوب است .

پس کدورت و ظلمتی به واسطهٔ این غفلت دل را فراگیرد و حجاب های غلیظی بین قلب و حق واقع شود که نور هدایت در آن راه نیابد و از توفیقات الهیه محروم گردد ، و یکسره دل متوجه دنیا و تعمیر بطن و فرج شود و در حجاب اُنّیت و اُنانیت فرورود و نفس سرخود شود و خود به قدم انانیت حرکت کند ، و ذلّ ذاتی و فقر حقیقی آن ظاهر گردد ، و در تمام حرکات و سکونات بُعد از پیشگاه حق پیدا کند و یکسره خذلان شامل حالش گردد .

چنانچه در حدیث شریف از بعضی این معانی تعبیر فرموده که «قلب را از اشتغال به دنیا مملو می کنم و سدّ فقر و فاقه آن را نمی فرمایم و عنان امورت را به سر خودت می اندازم» .

ص: 494

و ببايد دانست كه مقصود از اين ايكال امر به سوی عبد ، نه تفویض به سوی او است ؛ زیرا كه این در مشرب عرفان و مسلك برهان و مذهب حق امری است ممتنع و باطل . هیچ موجودی از تصرف حق و حیطة تصرف و قدرت آن ذات مقدس خارج نشود و امرش به خودش در تصرف امور موکول نگردد ؛ لکن چون بنده منصرف از حق و متوجه به اشتغال به دنیا شد ، طبیعت در او حکم فرما شود و انانیّت در او غالب آید و

وجهة خودبینی و خودخواهی و خودپرستی در او کارگر شود ؛ و از این معنا تعبیر به ایكال امر به عبد شود . و اما بنده ای كه وجهة قلبش بسوی حق و ملکوت اعلی است و قلبش را سراسر نور حق فرو گرفته ، ناچار تصرفاتش حقّانی ، بلکه در بعض مراحل وجودش حقّانی شود ؛ چنانچه در حدیث شریف کافی كه شمه ای از قرب نوافل را بیان فرموده اشاره به بعضی از این مقامات فرموده ؛ (1) وَاللّٰهُ الْعَالِمُ .

ص: 495

حدیث بیست و هشتم [لقاء الله]

الحدیث الثامن والعشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى تَقِهِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ - رحمه الله - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ وَالْحَسَدِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ؟ وَمَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ، أَبْغَضَ اللَّهُ لِقَاءَهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَوَاللَّهِ، إِنَّا لَنُكْرَهُ الْمَوْتَ. فَقَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ. إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ: إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ، وَهُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ [حِينَئِذٍ]. وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ [إِلَيْهِ] مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ، وَاللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ» (1).

ترجمه: راوی گفت: «گفتم به حضرت صادق علیه السلام: "أَصْلَحَكَ اللَّهُ، كَسَى كَه دُوسْت دَاشْتَه بِاشَد دِيدَار خدَاوند را، دُوسْت دَارَد خدَاوند دِيدَار او را؟ و كَسَى كَه خَشْمَنَاك بِاشَد از دِيدَار خدَا، خَشْم آيد خدَاوند را دِيدَار او؟" فرمود: "آرى". عرض كردم: "به خدا قسم همانا ما كراهت داريم از مردن". فرمود: "چنين نيست كه تو گمان كردى. اين در وقت ديدار مرگ است: وقتى كه ديد آنچه را كه دوست دارد، نيست چيزى محبوب تر پيش او از ورود بر خدَاى تعالى؛ و خدَاى تعالى دوست مى دارد ديدار او را، و

ص: 497

او دوست می دارد دیدار خدا را در این هنگام . و وقتی ببیند چیزی را که کراهت دارد ، پس نیست چیزی مبعوض تر پیش او از دیدار خدا ؛ و خداوند خشم دارد دیدار او را» .

شرح : أَصْلَحَكَ اللَّهُ دعای خیر است . و در دعا لازم نیست که طرف فاقد مضمون آن باشد ، بلکه آن متعارف است گرچه مضمون حاصل باشد . پس دعای به حضرت صادق - علیه السلام - به صلاح و سداد ، خارج از میزان تعارف نیست ؛ چنانچه «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ» و «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» نیز نسبت به آن ذوات مقدسه صحیح است . و بعضی آیه شریفه : (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) (1) را محمول به همین نمودند و گفته اند : در قوه آن است که بفرماید : غَفَرَ اللَّهُ لَكَ (2) . و لازم نیست حصول مضمون ملحوظ باشد . گرچه این در آیه شریفه بعید است . و ما در شرح یکی از احادیث سابقه بیان آن را کردیم (3) . ولی اصل این مطلب که در این انشائات حصول مضمون به حسب واقع غالباً ملحوظ نیست صحیح است .

لقاء ، به فتح لام و کسر آن ، مصدر «لَقِيَ» بر وزن «رَضِيَ» می باشد ؛ چنانچه لِقَاءٌ و لِقَايَةٌ و لِقِيًّا و لِقِيَانًا و لِقْيَانَةً ، به کسر لام همه ، و لُقِيًّا و لُقِيًّا و لُقِيَانًا و لُقِيَانَةً به ضم لام همه ، مصدر آن هستند ، و به معنی رؤیت و دیدارند (4) . و پس از این بیان معنی «لقاءالله» می آید به مقدار تناسب این اوراق .

و أَبْغَضَ از باب «افعال» است . و «بَغُضٌ» - چون كَرُمٌ وَنَصَرَ وَفَرِحَ - بَعَاظَةٌ ، فهو بَغِيضٌ ، ضد حَبِّ است ؛ و «بَغْضَةٌ وَبَغْضَاءٌ» شدت آن است (5) . بالجمله ، حَبِّ و بغض از صفات نفسانیه است متقابل با هم . و حقیقت آنها وجداناً واضح است ، چون سایر وجدانیات و صفات نفسانیه که حقایق ذاتیاتشان واضح تر است از شرح مفهوم آنها . و بیان آن که نسبت حَبِّ و بغض به ذات مقدس حق با چه اعتبار

ص: 498

1- «تا خداوند از گناهان گذشته و آینده ات در گذرد» . (الفتح (48) : 2)

2- ر.ك: صفحه 378 ؛ تنزیه الأنبياء ، ص 193 ؛ مجمع البيان ، ج 9 ، ص 169 .

3- ر.ك: صفحه 373 ، شرح حدیث 21 .

4- القاموس المحيط ، ج 4 ، ص 389 ، مادة «لقيه» .

5- القاموس المحيط ، ج 2 ، ص 337 ، مادة «بغض» .

صحیح است بیاید ان شاء الله .

قوله: **إِنَّمَا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ** چون راوی موت را ملازم با لقاء الله تصور کرد، یا مقصودش از لقاء الله نفس موت [بود]، از این جهت کراهت از موت را کراهت لقاء الله تصور کرد و این سؤال را کرد. و حضرت جواب داد که مطلق کراهت میزان نیست؛ بلکه وقت مردن که مشاهده آثار ملکوت و عوالم دیگر می شود میزان است.

قوله: **«لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ»** این جمله تعبیر مطابق با خود در فارسی ندارد؛ بلکه تعبیر فارسی در این مقام این است که گمانم رفت. یا گمان کردم. یا ذهنم رفت. و غیر آن. و مقصود از این تعبیر عربی هم ذهاب وهم است. و در عربی این طور تعبیر بسیار است. بلکه تعبیر متعارف «ذهاب» و مشتقات آن، ذهاب «وهم» و «عقیده»، و امثال آنست (1)؛ چنانچه «مذهب» نیز به همین معناست. و این مبنی بر استعاره است؛ زیرا که مأخوذ از ذهاب عینی و خارجی است.

قوله: **«عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ»** [معاینه] مصدر «مفاعله» است. و **عَايَنْتُ الشَّيْءَ عِيَانًا**، **إِذَا رَأَيْتَهُ بِعَيْنِكَ** (2). و وقت احتضار و مرگ را «معاینه» گویند، برای آن که آثار آن عالم را بالعیان مشاهده می کند و چشم غیبی ملکوتی گشاده شود و شمه ای از احوال ملکوت بر او کشف شود و معاینه بعض آثار و اعمال و احوال خویش را می کند.

و بیان آن چه در حدیث شریف به تناسب محتاج به ذکر است در ضمن چند فصل می نمایم. **وَعَلَى اللَّهِ التَّكْلَانُ**.

فصل: در لقاء الله و کیفیت آن است

بدان که آیات و اخبار در «لقاء الله» چه صراحتاً و چه کنایتاً و اشارتاً بسیار است، و این مختصر گنجایش تفصیل و ذکر آنها را ندارد؛ ولی مختصر اشاره به بعض آنها

ص: 499

1- ر.ك: الصحاح، ج 1، ص 129، مادة «ذهب»؛ القاموس المحيط، ج 1، ص 72، مادة «ذهب».

2- «وعاينت الشيء عياناً إذا رأيته بعينك»: و این را در وقتی گویی که آن چیز را با چشم خویش دیده باشی». (الصحاح، ج 6، ص 2172، مادة «عين»)

می نمایم . و اگر کسی تفصیل بیشتر بخواهد به رساله لقاء الله مرحوم عارف بالله ، حاج میرزا جواد تبریزی(1) - قدس سره - رجوع کند که اخبار در این باب را تا اندازه ای جمع کرده است .

بدان که بعضی از علما و مفسرین که به کلی سدّ طریق لقاء الله را نمودند و انکار مشاهدات عینی و تجلیات ذاتیه و اسمائیه را نمودند - به گمان آن که ذات مقدس را تنزیه کنند - تمام آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر لقاء یوم آخرت و لقاء جزاء و ثواب و عقاب نمودند(2) . و این حمل نسبت به مطلق لقاء و بعض آیات و اخبار گرچه خیلی بعید نیست ، ولی نسبت به بعض ادعیه معتبره و روایات در کتب معتبره و بعض روایات مشهوره ، که علمای بزرگ به آنها استشهاد کردند ، بسیار حمل یارد بعیدی است .

و بایاد دانست که مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق باز گذاشته اند این نیست که اکتناه ذات مقدس جایز است ؛ یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق ممکن است ؛ بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر ، و احاطه در عرفان شهودی و قدم بصیرت ، از امور برهانیه و مورد اتفاق جمیع عقلا و ارباب معارف و قلوب است(3) . لکن آنها که مدعی این مقام هستند گویند : پس از تقوای تامّ تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و رفض نشأتین و قدم بر فرق ائیت و انانیت گذاشتن و توجه تامّ و اقبال کلی به حق و اسماء و صفات آن ذات مقدس کردن و مستغرق عشق و حبّ ذات مقدس شدن و ارتیاضات قلبیه کشیدن ،

ص: 500

1- - حاج میرزا جواد تبریزی (1344 ق) دانشمند بزرگ معاصر سال ها در نجف اشرف در مصاحبت ملاحسینقلی همدانی به تهذیب پرداخت . در حدود سال 1320 ق به تبریز مراجعت کرد و سپس به قم آمد . خانه وی سال ها مجلس تذکر و موعظه بود . آثاری گرانقدر در تهذیب و اخلاق دارد ؛ از جمله : لقاء الله ، أسرار الصلاة ، المراقبات .

2- - ر.ك : التبیان فی تفسیر القرآن ، ج 7 ، ص 100 ، وج 8 ، ص 348 ، وج 10 ، ص 309 ؛ مجمع البیان ، ج 6 ، ص 770 .

3- - ر.ك : الفتوحات المکیة ، ج 1 ، ص 119 ، وج 2 ، ص 619 ؛ الحکمة المتعالیة ، ج 1 ، ص 113 ، وج 2 ، ص 335 ؛ المبدأ والمعاد ، ص 33 .

يك صفای قلبی از برای سالک پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتیّه گردد، و حجاب های غلیظی که بین عبد و اسماء و صفات بود خرق شود، و فانی در اسماء و صفات گردد، و متعلق به عز قدس و جلال شود و تدلیّ تامّ ذاتی پیدا کند؛ و در این حال، بین روح مقدس سالک و حق حجابی جز اسماء و صفات نیست.

و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی نیز خرق گردد، و به تجلیات ذاتی غیبی نائل شود و خود را متعلق و متدلیّ به ذات مقدس ببیند؛ و در این مشاهده، احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند، و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظلّ حق ببیند؛ و چنانچه برهاناً بین حق و مخلوق اول، که مجرد از جمیع مواد و علایق است، حجابی نیست، بلکه [برای] مجردات مطلقاً حجاب نیست برهاناً، همین طور این قلبی که در سعه و احاطه هم افق با موجودات مجرده شده، بلکه قدم بر فرق آنها گذاشته، حجابی نخواهد داشت. چنانچه در حدیث شریف کافی و توحید است: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا» (1).

و در مناجات «شعبانیه»، که مقبول پیش علما و خود شهادت دهد که از کلمات آن بزرگواران است، عرض می کند: «إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. إِلَهِي، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعَقَ لِحَبَابِكَ فَنَاجَيْتَهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَكَ جَهراً» (2).

ص: 501

- 1- «جان مؤمن به روح خدا بیشتر پیوسته است تا شعاع آفتاب به آفتاب». مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی این حدیث را از کافی و توحید نقل می کند، اما در توحید نیست، بلکه در کتاب مصادقة الإخوان صدوق آمده است. (الكافي، ج 2، ص 166، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب إخوة المؤمنين»، حدیث 4؛ مصادقة الإخوان، ص 48، حدیث 2؛ لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی، ص 29)
- 2- خداوندا کمال بریدن از غیر به سوی خودت را به من ببخش، و دیدگان دل ما را با پرتو نظر به خودت نوربخش تا دیده دل ها حجاب های نور را بدرد. پس به معدن بزرگی برسد، و روح های ما به درگاه عزّ قدس تو آویخته گردد. خدایا مرا از کسانی قرار بده که صدایشان زدی پس اجابت کردند، و به ایشان نظر کردی پس در برابر جلال تو مدهوش شدند، پس پنهانی با آنان سخن گفتمی و آنان آشکارا برای تو عمل کردند. (قسمتی از مناجات شعبانیه، إقبال الأعمال، اعمال ماه شعبان، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

و در کتاب شریف الهی، در حکایات معراج رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چنین می فرماید: (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (1). و این مشاهده حضوریه فنائیه منافات با برهان بر عدم اکتناه و احاطه و اخبار و آیات منزّهه ندارد، بلکه مؤید و مؤکد آنهاست.

اکنون ببین آیا این حمل های بعید بارد چه لزومی دارد؟ آیا فرمایش حضرت امیر - علیه السلام - را که می فرماید: «فَهَيَّبَنِي صَبْرُتُ عَلِيٍّ عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ» (2). و آن سوز و گدازهای اولیا را می توان حمل کرد به حور و قصور؟! آیا کسانی که می فرمودند که ما عبادت حق نمی کنیم برای خوف از جهنم و نه برای شوق بهشت، بلکه عبادت احرار می کنیم و خالص برای حق عبادت می کنیم (3)، باز ناله های فراق آنها را می توان حمل کرد به فراق از بهشت و مأکولات و مشتهیات آن؟! هیهات! که این حرفی است بس ناهنجار و حملی است بسیار ناپسند. آیا آن تجلیات جمال حق که در شب معراج و آن محفلی که احدی از موجودات را در آن راه نبود و جبرئیل امین وحی محرم آن اسرار نبود، می توان گفت: ارائه بهشت و قصرهای مَشید آن بوده، و آن انوار عظمت و جلال ارائه نعم حق بوده؟ آیا آن تجلیاتی که در ادعیه معتبره وارد است برای انبیاء - علیهم السلام - شده، از قبیل نعم و مأکول و مشروب یا باغات و قصرها بوده؟!

افسوس! که ما بیچاره های گرفتار حجاب ظلمانی طبیعت و بسته های زنجیرهای آمال و آمانی جز مطعومات و مشروبات و منکوحات و امثال اینها چیزی نمی فهمیم؛ و

ص: 502

1- «سپس نزدیک و نزدیک تر شد، پس به فاصله دو کمان یا نزدیک تر بود». (النجم (53): 8 - 9)

2- «الها! گیرم که بر عذاب تو صبر کردم، چگونه جدایی از تو را تاب آورم». «دعای کمیل» (مصباح المتهدّج، ص 587، در اعمال شب نیمه شعبان). و نیز ر.ک: صفحه 297.

3- ر.ک: وسائل الشیعة، ج 1، ص 62، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 9، حدیث 1 و 2.

اگر صاحب نظری یا صاحب دلی بخواهد پرده از این حجب را بردارد، جز حمل بر غلط و خطا نکنیم. و تا در چاه ظلمانی عالم مُلک مسجونیم، از معارف و مشاهدات اصحاب آن چیزی ادراک نمی‌کنیم. ولی ای عزیز، اولیا را به خود قیاس مکن و قلوب انبیا و اهل معارف را گمان مکن مثل قلوب ماست. دل های ما غبار توجه به دنیا و مشتتهای آن را دارد، و آلودگی انغمار در شهوات نمی گذارد مرآت تجلیات حق شود و مورد جلوه محبوب گردد.

البته با این خودبینی و خودخواهی و خودپرستی باید از تجلیات حق تعالی و جمال و جلال او چیزی نفهمیم؛ بلکه کلمات اولیا و اهل معرفت را تکذیب کنیم. و اگر در ظاهر نیز تکذیب نکنیم، در قلوب تکذیب آنها نماییم. و اگر راهی برای تکذیب نداشته باشیم؛ مثل آن که قائل به پیغمبر یا ائمه معصومین - علیهم السلام - باشیم، باب تأویل و توجیه را مفتوح می کنیم؛ و بالجمله، سد باب معرفت الله را می کنیم. «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ وَقَبْلَهُ وَفِيهِ» (1) را حمل بر رؤیت آثار می کنیم. «لَمْ أَعْبُدْ رَبّاً لَمْ أَرَهُ» (2) را به علم به مفاهیم کلیه مثل علوم خود حمل می نماییم! آیات لقاء الله را به لقاء روز جزا محمول می داریم. «لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةٌ» (3) را به حالت رقت قلب مثلاً حمل می کنیم. «وَازْرُقْنِي النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ» (4) و آن همه سوز و گدازهای اولیا را از درد فراق، به فراق حورالعین و طیور بهشتی حمل می کنیم! و این نیست جز این که چون ما مرد این میدان نیستیم و

ص: 503

-
- 1- - «ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را همراه آن و پیش از آن و در آن دیدم». (شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 3، ص 432؛ الحكمة المتعالية، ج 1، ص 117؛ مرآة العقول، ج 10، ص 392؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 516)
 - 2- - «پروردگاری که ندیدم نپرستیدم». (شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 1، ص 331؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 200 و 516)
 - 3- - «مرا با خداوند حالتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر فرستاده شده ای ظرفیت آن را ندارد». (بحار الأنوار، ج 18، ص 360. در این مصدر «وقت» به جای «حال» آمده است)
 - 4- - «دیدار وجه کریمت را روزیم گردان». شبیه این عبارت در دعای سجده پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ وَبَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ». (إحياء علوم الدين، ج 4، ص 469)

جز حظ حیوانی و جسمانی چیز دیگر نمی فهمیم، همه معارف را منکر می شویم. و از همه بدبختی ها بدتر این انکار است که باب جمیع معارف را بر ما منسد می کند و ما را از طلب باز می دارد و به حد حیوانیت و بهیمنیت قانع می کند، و از عوالم غیب و انوار الهیه ما را محروم می کند.

ما بیچاره ها که از مشاهدات و تجلیات به کلی محرومیم از ایمان به این معانی هم، که خود یک درجه از کمال نفسانی است و ممکن است ما را به جایی برساند، دوریم. از مرتبه علم، که شاید بذر مشاهدات شود، نیز فرار می کنیم، و چشم و گوش خود را به کلی می بندیم و پنبه غفلت در گوش ها می گذاریم که مبادا حرف حق در آن وارد شود.

اگر یکی از حقایق را از لسان عارف شوریده یا سالک دلسوخته یا حکیم متألّهی بشنویم، چون سامعه ما تاب شنیدن آن ندارد و حب نفس مانع شود که به قصور خود حمل کنیم، فوراً او را مورد همه طور لعن و طعن و تکفیر و تفسیقی قرار می دهیم و از هیچ غیبت و تهمتیی نسبت به او فروگذار نمی کنیم.

کتاب وقف می کنیم و شرط استفاده از آن را قرار می دهیم [که] روزی صد مرتبه لعن به مرحوم ملا محسن فیض (1) کنند! جناب صدر المتألّهین را، که سرآمد اهل توحید است، زندیق می خوانیم و از هیچ گونه توهینی درباره او دریغ نمی کنیم. از تمام کتاب های آن بزرگوار مختصر میلی به مسلک تصوف ظاهر نشود - بلکه کتاب کسر أصنام الجاهلیة فی الردّ علی الصوفیة (2) نوشته - [با این حال] او را صوفی بحت می خوانیم.

ص: 504

1- - محمد محسن بن الشاه مرتضی (متوفی 1091 ق) مشهور به «فیض کاشانی» محدث و فقیه و عارف و حکیم قرن 11 هجری است. وی شاگرد شیخ بهایی، مولی محمد صالح، سید هاشم بحرانی و صدر المتألّهین می باشد. تأثیر افکار صدرا در آثار فیض آشکار است. علامه مجلسی، سید نعمه الله جزایری، قاضی سعید قمی و فرزندش از او استفاده کرده اند. حدود 90 اثر به او نسبت می دهند برخی از آنها عبارت است از: تفسیر الصافی، الوافی در حدیث، المحجّة البیضاء فی تهذیب الإحیاء، الشافی (منتخب وافی)، علم الیقین، الحقایق، کلمات مکنونه، الأصول الأصلیة.

2- - کتاب مذکور شامل چهار مقاله است: مقاله اول در باب مقام عالم ربّانی و عارف حقیقی و بطلان اعمال متصوفان؛ مقاله دوم در غایت عبادات بدنی و ریاضات نفسانی؛ مقاله سوم در ذکر صفات ابرار؛ مقاله چهارم در مواظب حکمی و نصایح.

کسانی که معلوم الحال هستند و به لسان خدا و رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ملعون اند می گذاریم، کسی [را] که با صدای رسا داد ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی - عَلَيْهِمُ السَّلَام - می زند لعن می کنیم! من خود می دانم که این لعن و توهین ها به مقامات آنها ضرری نمی زند، بلکه شاید به حسنات آنها افزایش و موجب ارتقاع درجات آنها گردد، ولی اینها برای خود ماها ضرر دارد و چه بسا باشد که باعث سلب توفیق و خذلان ما گردد.

شیخ عارف ما - روحی فداه - می فرمود هیچ وقت لعن شخصی نکنید، گرچه به کافری که ندانید از این عالم [چگونه] منتقل شده مگر آن که ولی معصومی از حال بعد از مردن او اطلاع دهد، زیرا که ممکن است در وقت مردن مؤمن شده باشد. پس لعن به عنوان کلی بکنید.

یکی دارای چنین نفس قدسیه ای است که راضی نمی شود به کسی که در ظاهر کافر مرده توهین شود به احتمال آن که شاید مؤمن شده باشد در دم مردن، یکی هم مثل ما است! وَإِلَى اللَّهِ الْمُنْتَهَى (1) که واعظ شهر با آن که اهل علم و فضل است در بالای منبر در محضر علما و فضلا می گفت: فلان، با آن که حکیم بود قرآن هم می خواند (2)! این به آن ماند که گوئیم: فلان با آن که پیغمبر بود اعتقاد به مبدأ و معاد داشت!

من نیز چندان عقیده به علم فقط ندارم و علمی که ایمان نیاورد حجاب اکبر می دانم، ولی تا ورود در حجاب نباشد خرق آن نشود. علوم بذر مشاهدات است. گو که ممکن است گاهی بی حجاب اصطلاحات و علوم به مقاماتی رسید، ولی این از غیر طریق عادی و خلاف سنت طبیعی است، و نادر اتفاق می افتد؛ پس طریقه خداخواهی و خداجویی به آن است که انسان در ابتدای امر وقتش را [صرف] مذاکره حق کند، و علم باللّه و اسماء و صفات آن ذات مقدس را از راه معمولی آن در خدمت مشایخ آن علم تحصیل کند؛ و پس از آن، به ریاضات علمی و عملی معارف را وارد قلب کند که البته نتیجه از آن

ص: 505

1- - «شکوه به نزد خدا باید برد» .

2- - در ختم مرحوم میرزا علی اکبر حکیم، واعظ درباره او این مطلب را بیان می کند. (ر.ک: دروس تفسیر سوره حمد، امام خمینی قدس سره، «جلسه پنجم»)

حاصل خواهد شد. و اگر اهل اصطلاحات نیست، نتیجه حاصل تواند کرد از تذکر محبوب و اشتغال قلب و حال به آن ذات مقدس. البته این اشتغال قلبی و توجه باطنی اسباب هدایت او شود و حق تعالی از او دستگیری فرماید، و پرده ای از حجاب ها برای او بالا رود و از این انکارهای عامیانه قدری تنزل کند؛ و شاید با عنایات خاصه حق تعالی راهی به معارف پیدا کند. **إِنَّهُ وَلِيُّ النَّعَمِ**.

فصل: در بیان آن که در وقت مردن بعضی از احوال غیب بر او مکشوف شود

از این حدیث شریف معلوم شود که در وقت «معاینه» بر انسان برخی از مقامات و احوال خودش منکشف شود. و این مطابق ضربی از برهان و موافق مکاشفات اصحاب کشف و عیان و موافق با اخبار و آثار دیگر نیز هست. انسان تا اشتغال به تعمیر این عالم دارد و وجهه قلبش به این نشئه است و سکر طبیعت او را بیخود کرده و مخدرات شهوت و غضب او را تخدیر نموده، از صور اعمال و اخلاق خود بکلی محجوب است و از آثار آنها در ملکوت قلب او مهجور است؛ پس از آن که سكرات موت و سختی ها و فشارهای آن بر او وارد شد، انصراف از این نشئه تا اندازه ای حاصل می کند؛ و اگر از اهل ایمان و یقین است و قلب او متوجه به این عوالم بوده، در اواخر امر وجهه قلبش طبعاً متوجه به آن عالم می شود و سائق های معنوی و ملائکه الله موکل بر آن نیز او را سوق به آن عالم دهند؛ و پس از این سوق و آن انصراف، نمونه ای از عالم برزخ بر او منکشف شود و روزنه ای از عالم غیب بر او مفتوح گردد، و حال خود و مقام خود تا اندازه ای بر او مکشوف گردد. چنانچه از حضرت امیر - علیه السلام - منقول است **إِنَّهُ قَالَ: «حَرَامٌ عَلَيَّ كُلِّ نَفْسٍ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هِيَ، أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» (1)**.

ص: 506

1- - حرام است بر هر نفسی که از دنیا بیرون می رود جز آن که بداند از اهل بهشت است یا اهل دوزخ». (احیاء علوم الدین، ج 4، ص 718؛ علم الیقین، ج 2، ص 853)

و در این مقام حدیث شریفی است که با آن که طولانی است ولی چون بشارتی است برای اهل ولایت حضرت مولی الموالی و متمسکین به ذیل عنایت اهل بیت عصمت - علیهم السلام - آن را بتمامه ذکر می کنیم . و آن حدیثی است که جناب فیض نقل می کند در علم الیقین . قال :

وَفِي كِتَابِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدِ الْأَهْوَازِيِّ ، عَنْ عَبْدِ (1) بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ : «مِنْكُمْ وَاللَّهِ يُقْبَلُ ، وَلَكُمْ وَاللَّهِ يُغْفَرُ ؛ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يُغْتَبَطَ وَيَرَى السُّرُورَ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا وَأَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ» . ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَاحْتَضَرَ ، حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَلِيٌّ وَالْأَنْمَةُ وَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَيَدْنُو مِنْهُ جَبْرَائِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَيَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَأَحْبَبَهُ . فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا جَبْرَائِيلُ ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ، فَأَحْبَبَهُ . فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ : يَا مَلَكُ الْمَوْتِ ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَآلَ رَسُولِهِ ، فَأَحْبَبَهُ وَازْفُقُ بِهِ . فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَيَقُولُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، أَخَذْتَ فِكَكَ رَقَبَتِكَ؟ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ؟ تَمَسَّكَتَ بِالْعَصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَيُوقِّعُهُ اللَّهُ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ . فَيَقُولُ لَهُ : وَمَا ذَاكَ؟ فَيَقُولُ : وَلايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَيَقُولُ : صَدَقْتَ . أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحَذِّرُ ، فَقَدْ أَمَنَكَ اللَّهُ ؛ وَأَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُو ، فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ ؛ أَبْشِرْ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ ، مُرَافِقَةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَلِيٍّ وَالْأَنْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - . ثُمَّ يَسَلُّ نَفْسَهُ سَلًّا رَفِيقًا ؛ ثُمَّ يَنْزِلُ بِكَفَنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَحُنُوطُهُ حُنُوطٌ كَالْمِسْكِ الْأَذْفَرِ ، فَيَكْفِنُ بِذَلِكَ الْكَفَنِ وَيُحَنِّطُ بِذَلِكَ الْحُنُوطِ ، ثُمَّ يُكْسِي حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ . فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ ، فَتُجْعَلُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرِيحَانِهَا . ثُمَّ يُقَالُ لَهُ : نَمَّ نَوْمَةَ الْعُرُوسِ عَلَى فِرَاشِهَا ؛ أَبْشِرْ بِرُوحِ وَرِيحَانِ وَجَنَّةِ نَعِيمٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانَ» .

قال : «وَإِذَا حَضَرَ الْكَافِرَ الْوَفَاةُ ، حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَلِيٌّ وَالْأَنْمَةُ

ص: 507

1- - در مصدر چنین است ولكن در مصادر روایی «عمار» بدل «عباد» آمده است .

وَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَيَدْنُو مِنْهُ جَبْرَائِيلُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذَا كَانَ مُبْغِضًا لَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَأَبْغِضْهُ . فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَبْرَائِيلُ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ، فَأَبْغِضْهُ. فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ: يَا مَلَكُ الْمَوْتِ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَأَبْغِضْهُ وَأَعْتَفْ عَلَيْهِ. فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقَبَتِكَ؟ أَخَذْتَ بَرَاءَةَ أَمَانِكَ؟ تَمَسَّكَتَ بِالْعَصَمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: لَا. فَيَقُولُ لَهُ: أَبَشَرَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ. أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُو، فَقَدْ دَفَاكَ؛ وَأَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُ، فَقَدْ نَزَلَ بِكَ. ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلًّا عَنيفًا؛ ثُمَّ يُوَكَّلُ بِرُوحِهِ ثَلَاثِمِائَةَ شَيْطَانٍ يَبْرِقُونَ فِي وَجْهِهِ وَيَتَأَذَى بِرِيحِهِ. فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، فَتُحَلَّ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ فِيحِ رِيحِهَا وَلَهَبِهَا» (1).

راوی حدیث گوید: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: به خدا قسم از شما قبول شود، و به خدا قسم شماها آمرزیده شوید. و نیست بین شما و بین این که مورد غبطه واقع شوید و سرور و روشنایی چشم بینید چیزی مگر آن که جان شما به حلقوم رسد. پس فرمود: در وقتی که چنین شد و حالت احتضار پیش آمد کرد، حاضر شود پیش او پیغمبر خدا و علی و امامان و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت - علیه السلام - پس نزدیک محتضر آید جبرئیل و به رسول خدا عرض کند: "این شخص شما اهل بیت را دوست می داشت، پس شما او را دوست داشته باشید." رسول خدا می فرماید: "ای جبرئیل، این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و اهل بیت او را، پس او را دوست داشته باش." پس جبرئیل می گوید: "ای ملک الموت این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و آل رسول او را، پس دوست بدار او را و با او مدارا کن." پس ملک الموت نزدیک شود به محتضر و گوید: "ای بنده خدا، آیا گرفتی آزادی خویش و برائت و امان خود را؟ و آیا چنگ زدی به پشتیبان های بزرگ در زندگانی دنیا؟" پس خداوند او را موفق کند، و گوید: "آری." پس از آن ملک الموت گوید: "چه چیز بود آن؟" جواب دهد: "ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام." می گوید: "راست

ص: 508

گفتی . اما آنچه را از آن می ترسیدی ، امان داد خداوند تو را ؛ و آنچه را که آرزو داشتی رسیدی به او ؛ بشارت باد تو را به رفاقت گذشتگان نیکو ، رسول خدا و علی و امامان از اولاد او علیهم السلام ."

پس جان او را با مدارا بگیرد ؛ و کفن از بهشت برای او آورد ؛ و حنوط او مثل مشک خوشبوی باشد . پس به آن کفن او را کفن کنند ، و به آن حنوط حنوط نمایند ؛ پس از حله های زرد بهشتی حله ای به او بپوشانند . و وقتی که او را در قبر گذاشتند دری از درهای بهشت بر او باز شود که داخل شود بر او از روح و ریحان بهشتی . پس از آن ، به او گفته شود : "بخواب همچون عروس در فراش خود ؛ بشارت باد تو را به روح و ریحان و نعمت های بهشت و پروردگاری که بر تو خشنماک نیست ."

فرمود حضرت صادق علیه السلام : و وقتی که در رسد کافر را مرگ ، حاضر شود پیش او رسول خدا و علی و امامان و جبرئیل و میکائیل و ملك الموت علیهم السلام . پس ، جبرئیل نزدیک او آید و گوید : "ای رسول خدا ، همانا این شخص بغض داشت به شما اهل بیت ، پس بغض داشته باش به او . " رسول خدا می فرماید : "ای جبرئیل ، این بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیت رسول او ، پس بغض داشته باش [به] او . " پس جبرئیل گوید : "ای ملك الموت ، این شخص بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیتش ، پس بغض داشته باش به او و سخت بگیر بر او . " پس ملك الموت نزدیک [شود] به او و می گوید : ای بنده خدا ، آزادی خود را گرفتی؟ برائت و امان خود را گرفتی؟ به نگهبان بزرگ تمسك جستی در زندگانی دنیا؟" می گوید : "نه . " پس می گوید ملك الموت به او : "بشارت باد تو را ای دشمن خدا به غضب خداوند و عذاب او و آتش . اما آنچه را که آرزو داشتی ، فوت شد از تو ؛ و آنچه را می ترسیدی ، نازل شد به تو . " پس از آن ، بیرون آورد جانش را بیرون آوردن سختی ؛ پس از آن بگمارد به روح او سیصد شیطان را که آب دهن به روی وی افکنند و اذیت شود از بوی آن . و وقتی او را در قبر نهند ، باز شود به رویش دری از درهای آتش ؛ داخل شود بر او از وزش باد آن و شعله آن» انتهى .

در ذکر برزخ و قبر و ببايد دانست که عالم برزخ هر کس نمونه ای از نشئه قیامت اوست . و برزخ عالم متوسط بین این عالم و عالم قیامت است ، و روزنه ای از بهشت و جهنم به سوی آن باز است . چنانچه در ذیل این حدیث شریف اشاره به آن شده ؛ و در حدیث معروف نبوی : «الْقَبْرِ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ؛ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»⁽¹⁾ نیز اشاره به همین معنا است .

پس ، معلوم شد که انسان در وقت احتضار و معاینه ، آثار و صور اعمال خود را مشاهده می کند و بشارت جنت و نار را از ملك الموت می شنود . و چنانچه این آثار بر او تا اندازه ای کشف می شود ، آثاری که از اعمال و افعال در قلب حاصل شده ، از نورانیت و شرح صدر و وسعت ، و اضداد اینها ، مثل کدورت و ضیق صدر و ظلمت و فشار ، را نیز معاینه می کند .

پس ، در نزد معاینه برزخ قلب مستعد شود برای معاینه نفعات لطیفه لطیفه و جمالیه ، و در آن ، آثار تجلیات لطف و جمال بروز کند ، اگر از اهل سعادت و ایمان باشد .

پس ، قلب حب لقاء الله پیدا کند و آتش اشتیاق جمال محبوب در قلبش افروخته گردد ، اگر از اهل سابقه حسنی و حب و جذبۀ ربوبی بوده . و جز خداوند کسی نداند که در این تجلی و شوق چه لذاتی و کراماتی است .

و اگر اهل ایمان و عمل صالح بوده ، از کرامات حق تعالی به او به اندازه ایمان و اعمالش عنایت شود ، و آنها را بالعیان در دم احتضار ببیند . پس ، اشتیاق موت و لقاء کرامات حق در او حاصل شود و با روح و راحت و بهجت و سرور از این عالم منتقل شود . و لذت این بهجت و سرور را و طاقیت رؤیت این کرامات را چشم های مملکی و ذایقه های دنیایی ندارد .

ص: 510

1- «گور انسان یا باغی از باغ های بهشت است یا گودالی از گودال های دوزخ» . (بحار الأنوار ، ج 6 ، ص 275 ؛ الحکمة المتعالیة ، ج 9 ، ص 219)

و اگر از اهل شقاوت و جحود و کفر و نفاق و اعمال قبیحه و افعال سیئه باشد، هر کس به اندازه حظ و بهره خود و آنچه در دار دنیا کسب نموده، از آثار غضب و قهر الهی و دار اشقیاء برای او نمونه کشف شود؛ و چنان وحشت و انقلابی در او پیدا شود که هیچ چیز پیش او مبعوض تر از تجلیات جلالیه و قهریه حق نباشد. و در اثر این بغض و عداوت چنان سختی و فشار و ظلمت و عذابی برای او حاصل شود که جز ذات مقدس حق کسی نمی تواند اندازه آن را بفهمد. و این برای اشخاصی است که در این عالم جاحد و منافق و دشمن خدا و اولیای او بودند. و برای اهل معاصی و کبائر به اندازه کسی که کردند نمونه ای از جهنم خودشان برای آنها ظاهر شود؛ و در این حال هیچ چیز پیش آنها مبعوض تر از انتقال از این عالم نیست. پس، آنها را با عنف و فشار و سختی و زحمت منتقل کنند. و حسرت هایی در دل آنهاست در این حال که به اندازه درست نیاید.

و از این بیان معلوم شد که انسان در وقت معاینه و احتضار، معاینه آنچه در خود بوده و از آن مطلع نبوده می نماید. و بذکر این معاینه را خود در مملکت وجود خود نموده. حیات دنیایی پرده ساتری بود به روی معایب ما و حجابی بود برای اهل معارف؛ این پرده که برداشته شد و این حجاب که خرق شد، انسان آنچه که در خود بود و خود تهیه کرده بود، نمونه ای از آن را شهود می کند. انسان در عوالم دیگر از عذاب و عقاب جز آنچه خود در این عالم تهیه کرده نخواهد دید؛ و هر چه در این عالم از اعمال صالحه و اخلاق حسنه و عقاید صحیحه داشته، در آن عالم صورت آن را به عیان ببیند با کرامت های دیگری که حق به تفضل خویش به او عنایت فرماید. در ذیل آیه شریفه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ... (1) الایه در صافی از مجمع نقل می کند که از حضرت امیر - علیه السلام - حدیث می کند که «هِيَ أَحْكَمُ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ؛ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] يُسَمِّيهَا «الْجَامِعَةَ» (2).

ص: 511

1- - الزلزلة (99): 7.

2- - «این آیه محکم ترین آیه قرآن است، و پیغمبر آن را «جامعه» می نامید». در تفسیر الصافی، (در تفسیر آیه 7 «زلزال») این حدیث را به «قیل» نسبت داده؛ و چنین فرموده است: و قرئ (يُرَهُ) بضم الياء فيهما ورواها في المجمع عن علي عليه السلام مقيلاً: «هي أحكم ..». و در مجمع (در تفسیر همین آیه) از عبدالله بن مسعود نقل کرده است. (تفسیر الصافی، ج 5، ص 358؛ مجمع البیان، ج 10، ص 800)

پس باید دانست که اگر در این عالم محبت به حق تعالی و اولیای او پیدا کنیم و طوق اطاعت آن ذات مقدس را بر گردن نهیم و وجهه قلب را الهی و ربّانی کنیم، در وقت معاینه عین حقیقت با صورت جمیله بر ما ظاهر گردد. و به عکس، اگر وجهه قلب دنیایی شد و از حق منصرف شد، کم کم ممکن است تخم عداوت حق و اولیا در آن کشته شود، و در وقت معاینه این عداوت شدت کند و آثار غریبه موحشه از آن بروز کند، چنانچه شنیدی.

پس، از مهمات امور مواظبت به این امر است که انسان حالت قلب را الهی کند و وجهه آن را به جانب حق و اولیای او و دار کرامت او متوجه کند، و این با تفکر در آلاء و نعمای ذات مقدس و مواظبت به اطاعت و عبادت البتّه حاصل می شود؛ ولی انسان باید اعتماد بر نفس و اعمال خود نکند، و در هر حال، خصوصاً در خلوات، با تضرع و زاری از حق تعالی بخواهد که محبت خودش را در دلش القاء فرماید و قلبش را به نور معرفت و محبتش روشنی بخشد، و محبت دنیا و غیر خودش را از دلش بیرون کند. البتّه این دعا در اوّل امر بی مغز و محض لقلقه لسان است، زیرا که با محبت مفرط به دنیا خواهش زوال آن جداً مشکل است؛ ولی پس از مدتی تفکر و مواظبت و به دل فهماندن نتایج حسنه محبه الله و نتایج سیئه حب دنیا را، امید است که حقیقت پیدا کند ان شاء الله.

فصل: در معنی حبّ و بغض حق تعالی است

بدان که نسبت حبّ و بغض و امثال اینها به حق - تعالی شأنه - که در لسان قرآن و احادیث شریفه وارد شده، به آن معنای متفاهم عرفی نیست؛ زیرا که لازمه امثال این صفات انفعال نفسانی است، که حق تعالی از آن منزّه است. و در این مختصر تفصیل در این باب مناسب نیست، پس به اشاره اجمالیه قناعت می کنیم:

ص: 512

باید دانست که بسیاری از اوصاف و احوال است که پس از تنزل از عوالم غیبیه تجردیه و حصول نشئه ملکیه طبیعیه، که عالم فرق بلکه فرق الفرق است، به صورتی درآیند که غیر از صور غیبیه تجردیه است در آثار و لوازم؛ چنانچه افلاطونیین، که تمام موجودات ملکیه را مظاهر ارواح غیبیه و نازلۀ حقایق ملکوتیه و امثال مُثُل افلاطونیه می دانند، عوارض و کیفیاتی را که در این عالم به وجود غیر جوهری موجودند، در آن عالم صور تجلیات ذاتیه آنها، که به عین وجود آنها موجود است، می دانند⁽¹⁾؛ بنابراین، چنین گوئیم که امثال این اوصاف و احوال، که در عالم مُلک ملازم با یک نحوه تجدد و انفعالی است، در عوالم غیبیه و نشآت تجردیه، خصوصاً در عالم اسماء الهی و مقام واحدیت، به یک صورت منزله مبرا از جمیع نقایص موجودند، و تعبیرات از آنها به حسب نشئه تجردیه، یا صَمْع ربوبی، غیر از این عالم است. مثلاً

تجلیات رحمانیه و رحیمیه را، که تجلیات جمالیه و لطفیه و حئییه و انسیه نیز گوئیم، اگر در این عالم ظهور پیدا کند، به صورت حبّ و رحمت و تلطف ملازم با انفعال است. و این از شدت ضیق این عالم است.

و در حدیث است که از برای رحمت صد جزء است که یک جزء از آن در این عالم نازل شده است؛ و به آن یک جزء این رحمت هایی که در این عالم است متحقق است⁽²⁾؛ مثل رحمت بین فرزند و والدین و امثال آن. چنانچه تجلیات قهریه و مالکیه، که از تجلیات جلال است، در این عالم به صورت بغض و غضب ظهور پیدا کند.

و بالجمله، باطن حبّ و بغض و غضب رحمانیت و قهاریت، و تجلیات جمال و جلال است. و آن تجلیات به عین ذات موجودند؛ و کثرت و تجدد و انفعال در آنها راه ندارد؛

ص: 513

1- ر. ک: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 46.

2- اشاره است به حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَائِدَةَ رَحْمَةٍ، أَنْزَلَ مِنْهَا وَاحِدَةً إِلَى الْأَرْضِ فَقَسَّمَهَا بَيْنَ خَلْقِهِ فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَبِهَا يَتْرَاحِمُونَ. وَأَخْرَجَ تِسْعاً وَتِسْعِينَ يَرَحِمُ بِهَا عِبَادَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «خداوند تعالی صد رحمت دارد که از آنها یکی را بر زمین فرود آورد. پس به سبب آن است که به یکدیگر مهر می ورزند و بر یکدیگر می بخشایند. و نود و نه رحمت دیگر را وانهاد به روز واپسین تا با آنها بر بندگانش ببخشاید». (مجمع البیان، ج 1، ص 94؛ شرح دعاء السحر، امام خمینی قدس سره، ص 53)

چنانچه ظهورِ رحمانیت و قَهَّاریتِ مَحَبَّتِها و مَبْغَضتِهایی است که در این عالم موجود است . و چون مَظْهَرُ فانی در ظاهر ، و ظاهر متجلی در مَظْهَر است ، تعبیر از هر یک به دیگری در بعضی مقامات ناروا نیست . بنابراین ، بغض حق تعالی به عبدُ ظُهور به قَهَّاریت و انتقام است ؛ و حَبِّ او ، به رحمت و کرامت است . وَاللَّهِ الْعَالِمُ .

ص: 514

ترجمه: «ابن عمّار گوید: شنیدم از حضرت صادق - علیه السلام - که می فرمود: «در وصیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به علی - علیه السلام - این بود که فرمود: "ای علی، سفارش می کنم تو را در جان خودت به خویهایی؛ نگاهدار آنها را از من". پس از آن گفت: "خداوندا، اعانت فرما او را. اما اولی: راست گفتاری است. خارج نشود از دهان تو دروغی هیچ گاه. و دومی: پرهیزگاری است. و جرئت مکن بر خیانت هرگز. سوم: ترسناکی از خداوند است چنانچه گویی او را می بینی. چهارم: گریه بسیار از ترس خداوند است. بر پا می شود برای تو به هر قطره اشکی هزار خانه در بهشت. پنجم: بخشیدن تو است مال و خونت را در راه دینت. ششم: گرفتن طریقه من است در نماز و روزه و صدقه ام؛ اما نماز پنجاه رکعت؛ اما روزه پس سه روز در ماه؛ پنجشنبه در اول، و چهارشنبه در وسط، و پنجشنبه در آخر آن؛ و اما صدقه به قدر طاقت خود تا آن که گویی اسراف کردم و حال آن که اسراف نکردی. و ملازم باش با نماز شب؛ و ملازم [باش] با نماز شب؛ و ملازم باش با نماز شب. و بر تو [باد] به نماز ظهر، و بر تو باد به نماز ظهر، و بر تو باد به نماز ظهر. و بر تو باد به خواندن قرآن در هر حال. و بر تو باد به بلند نمودن دست های خود را در نماز و برگرداندن آنها را. و بر تو باد به مسواک نمودن در نزد هر وضویی. و بر تو باد نیکویی های اخلاق، پس آن را ارتکاب کن؛ و بدی های اخلاق، پس از آنها دوری کن. پس اگر نکردی، ملامت مکن مگر خود را».

شرح: «خصال» جمع خصلت است و به معنای خوی است؛ چنانچه در صراح است (1). و بنابراین، استعمال آن در مطلق افعال و اخلاق، چنانچه در این حدیث شریف و غیر آن وارد است، مجاز است. و شاید خصلت اعم از خوی باشد، تا در این نحو استعمالات به طریق حقیقت باشد.

قوله: «الورع»، به فتح راء، و «رِعة» مصدر «وَرَعَ يَرَعُ»، به کسر راء در هر دو است؛ به معنای تقوا یا شدت تقوا و کمال پرهیزگاری است. و شاید از وَرَعْتَهُ تَوْرِعاً، أَي كَفَفْتَهُ اخذ شده باشد؛ زیرا که ورع در حقیقت كف نفس و نگاهداری آن است از تعدی از

ص: 516

حدود شرع و عقل . یا از وَرَعَ به معنای ردّ مأخوذ باشد . يُقَالُ : وَرَعْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْمَاءِ . إِذَا رَدَدْتَهَا (1)؛ زیرا که نفس را ردّ می کنی از مشتبهات خود و ارتکاب آنها .

قوله : «لَا تَجْتَرِي» از باب «افتعال» به معنای جسارت و شجاعت و کثرت اقدام در امور است . فی الصّحاح عن أبي زيد : «الْجُرْأَةُ مِثْلُ الْجُرْعَةِ الشَّجَاعَةِ» . و نیز در صحاح است : الْجُرْيُ ، الْمِقْدَامُ (2) .

قوله : «فَجْهَدُكَ» «الْجُهْدُ» ، بضمّ الجیم و فتحها ، الطَّاقَةُ وَالْمَشَقَّةُ . يُقَالُ : جَهَدَ دَابَّتَهُ وَأَجْهَدَهَا (3) . در وقتی که آن را به سیر واداشت فوق طاقتش . و «جَهْد» به معنای جدّیت و پافشاری نیز هست . و در این حدیث همه معانی مناسب است .

قوله «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ» «عَلَيْكَ» اسم فعل است ؛ و استعمال می شود به معنای فعل متعدی یا به جای آن . عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ ، أَي الزُّمُوا . و بنابراین ، «باء» برای تأکید و تقویت است نه برای تعدیه . و در مجمع البحرین گفته است که اگر با «باء» متعدی شد ، به معنای اسْتَمْسِكُ است (4) . و این نحو تعبیر در فارسی نیست . و در عربی در مقام مبالغه در شأن آن امر می گویند . و شاید تعبیر قریب به آن در فارسی چنین باشد : بچسب به فلان کار . و اما ترجمه آن به مثل «بر تو باد به فلان» مطابق با تعبیرات متعارفه نیست . و ما ان شاء الله بیان مناسبات حدیث شریف را در ضمن مقدمه و چند فصل می نمایم .

مقدمه: در مهم بودن این وصیت به جهات عدیده

در این حدیث شریف از جهات عدیده معلوم می شود که این وصیت هایی که جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به جناب مولا امیر المؤمنین - علیه السلام

- فرمودند در نظر مبارکشان خیلی مهم بوده .

ص: 517

1- - الصحاح ، ج 3 ، ص 1296 - 1297 ، مادة «ورع» .

2- - الصحاح ، ج 1 ، ص 40 ، مادة «جراً» .

3- - الصحاح ، ج 2 ، ص 460 ، مادة «جهد» .

4- - مجمع البحرین ، ج 1 ، ص 306 ، مادة «علا» .

یکی آن که به جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - وصیت فرمودند ، با آن که آن سرور منزّه تر از آن [بودند] که احتمال مسامحه در حدود شرعیه و در اوامر الهیه نسبت به ایشان برود ؛ ولی چون خود مطلب در نظر مبارك رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - خیلی مهم بوده ، از سفارش خودداری نفرمودند .

و خیلی متعارف است که امری را که در نظر ایشان مهم است و اعتنا به شأن آن دارد ، برای اظهار اهمیت آن سفارش می نماید ، ولو به کسی که بداند آن را اتیان می کند .

اما احتمال آن که سفارش به آن حضرت برای ایصال به سایرین باشد ، از قبیل «إِيَّاكَ أَعْنِي ..» (1) بعید است ؛ زیرا که سوق حدیث شهادت می دهد که به خود حضرت توجه داشته و منظور نظر مستقلاً آن بزرگوار بوده ؛ چنانچه کلمه «فِي نَفْسِكَ» و امر به حفظ و دعای به اعانت شاهد است . و این نحو وصیت ها متعارف بوده است ، و بین ائمه طاهرین - علیهم السلام - بعضی به بعضی - رایج بوده ؛ و هر يك از سوق عباراتشان معلوم است که منظور خود آن بزرگواران بوده اند ؛ چنانچه در یکی از وصیت ها جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - می فرماید به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام : «این وصیت من است به شما دو نفر و سایر اهل بیتم و آن کسی که کتاب من به او برسد» (2) . و معلوم است که در این وصیت حسنین - علیهما السلام - داخل بودند . و این وصیت ها کشف می کند از شدت اهمیت مطلب ، و شدت علاقه آن بزرگواران بعضی به بعضی .

بالجمله ، نفس بودن جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - طرف وصیت ، کشف از بزرگی مطلب و اهمیت آن می کند .

و دیگر آن که با این که طرف حضرت امیر بوده و آن جناب ممکن نبود از وصیت حضرت رسول تخطی فرماید و فتور و سستی نماید ، با این وصف ، با این

ص: 518

1- - اشاره است به ضرب المثل مشهور: إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي ، یا جارة که مرادف آن در فارسی این است : «در به تو می گویم دیوار تو بشنو» . (مجمع الأمثال ، ج 1 ، ص 50 ؛ مجمع البحرين ، ج 3 ، ص 252 ، ماده «جور» ؛ أمثال و حکم ، دهخدا ، ج 1 ، ص 318)

2- - «أَوْصِيكُمْ وَجَمِيعِ وُلْدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي ..» . (نهج البلاغة ، ص 421 ، نامه 47)

تأکیدات اکیده مطلب را ادا فرموده .

و دیگر آن که پس از آن که فرمود: «وصیت می کنم تو را»، برای جلب نظر آن سرور به اهمیت وصیت ها فرمود: «حفظ [کن] آنها را از من». و پس از آن، برای آن که علاقه داشت که حضرت این مهمات را ایتان کند، دعا کرد که «خداوندا! او را اعانت فرما» .

و دیگر تأکیداتی که در هر يك از جمله ها علی جدّه ذکر فرموده، از قبیل «نون» تأکید، و تکرار، و غیر آن که محتاج به ذکر نیست .

پس، معلوم شد که این مطالب از مهمات است. و البته معلوم است که در هیچ يك از این امور برای خود آن بزرگوار نفعی متصور نیست؛ بلکه مقصود نفع رساندن به طرف بوده. و جناب امیر - علیه السلام - گرچه طرف مخاطبه است اصالةً، ولی چون تکالیف عمومی مشترک است، باید حتی الامکان جدّیت کنیم که وصیت های جناب رسول زمین نماند. و باید بدانیم که شدت علاقه جناب رسول اکرم - صلی الله علیه وآله - به حضرت امیر - علیه السلام - اقتضا می کند که نفع این مطالب خیلی زیاد باشد و اهمیت آنها بسیار باشد که به این طرز بیان فرموده است وَاللّٰهُ الْعَالِمُ .

فصل: در مفساد دروغ است

یکی از وصایای جناب رسول اکرم - صلی الله علیه وآله - ملازمت با راستی و اجتناب از دروغ است، که از تقدیم ذکر آن معلوم می شود که در نظر محترمشان بیشتر از سایر وصایا اهمیت داشته. و ما ذکر مفساد کذب را مقدم می داریم بر مصالح صدق. پس بدان که این رذیله از اموری [است] که عقل و نقل متفق بر قبح و فسادش هستند. و خود آن فی نفسه از کبائر و فواحش است، چنانچه اخبار دلالت بر آن دارد(1). و علاوه، گاه شود که بر آن مترتب شود مفساد دیگری که قبح و فسادش کمتر از این موبقه

ص: 519

1- ر.ک: وسائل الشیعة، ج 15، ص 318، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب 46، حدیث 25، 33 و 36.

نیست . بلکه گاهی شود که به واسطه کشف يك دروغ ، انسان به طوری از درجه اعتبار پیش مردم ساقط می شود که تا آخر عمر جبرانش را نتوان کرد . خدا نکند کسی معروف شود به دروغ گویی که هیچ چیز شاید بیشتر از این به حیثیت انسان لطمه نمی زند . و علاوه بر اینها ، مفاسد دینی و عقوبات اخروی آن نیز بسیار است . و ما به ذکر بعضی از احادیث شریفه در این باب اکتفا می نماییم ؛ و چون مطلب از امور واضحه رایجه است از طول کلام اجتناب می نماییم .

رُوي في الوسائل عن مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عليه السلام - قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالاً وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ ؛ وَالْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ» (1).

«فرمود حضرت باقر العلوم عليه السلام : خدای تعالی قرار داد برای شرّ قفل هایی ؛ و کلیدهای آن قفل ها را شراب قرار داد ؛ و دروغ گویی از شراب بدتر است» .

اکنون قدری تفکر کن در این حدیث شریف که از عالم آل محمد - عليهم السلام - صادر شده است ، و در کتابی که مرجع تمام علمای امت است مذکور گردیده و تمام علما - رضوان الله عليهم - آن را قبول فرمودند ، بین آیا راهی برای عذر باقی می ماند؟

آیا این سهل انگاری از دروغ جز از ضعف ایمان به اخبار اهل بیت عصمت - عليهم السلام - از چیز دیگر می شود؟

ما صور غیبیه اعمال را نمی دانیم و ارتباطات معنویه مُلک و ملکوت را واقف نیستیم ، از این جهت از این نحو اخبار تحاشی می کنیم و امثال اینها را حمل به مبالغه مثلاً می نماییم ؛ و این خود طریقه باطلی است که از جهل و ضعف ایمان می باشد . فرضاً که این حدیث شریف را به مبالغه حمل کنیم ، آیا این مبالغه باید به موقع باشد؟ آیا هر چیزی را می شود گفت از شراب بدتر است ، یا باید طوری شرّ آن عظیم باشد که با مبالغه توان گفت از شراب بالاتر است؟

ص: 520

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 338 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب الکذب» ، حدیث 3 ؛ وسائل الشیعه ، ج 12 ، ص 244 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 138 ، حدیث 3 .

وَيَسْتَنَادُهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «الْكَذِبُ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ» (1).

«فرمود حضرت باقر العلوم - علیه السلام - که دروغ گویی خرابی ایمان است» .

حقیقتاً این طور اخبار دل انسان را می لرزاند و پشت انسان را می شکند . گمان می کنم که دروغ از مفسد اعمالی است که از بس شایع است قبحش به کلی از بین رفته! ولی يك وقت تنبه پیدا می کنیم که ایمان که سرمایه حیات عالم آخرت است به واسطه این موبقه از دست ما رفته و خود ما نفهمیدیم .

و از حضرت ثامن الائمه - علیهم السلام - روایت شده که فرمود: «از حضرت ختمی مرتبت سؤال شد آیا مؤمن جبان و ترسو می شود . فرمود آری . سؤال شد آیا بخیل می شود؟ فرمود آری . عرض شد آیا کذاب می شود؟ فرمود نه» (2) .

و از حضرت صدوق الطایفه منقول است که فرمود از فرمایشات رسول خداست: «أُزِيى الرِّبَا الكَذِبُ» (3) . «دروغ از ربا بالاتر است» . با آن که تشدید در امر ربا به طوری شده است که انسان را به حیرت در می آورد .

و از اموری که انسان باید ملتفت آن باشد این است که دروغ به عنوان شوخی و مزاح هم در اخبار از آن تکذیب شده است و تشدید در امر آن گردیده ؛ و علما فتوای به حرمت آن نیز می دهند .

چنانچه صاحب وسائل - رحمه الله - در عنوان باب ، که مطابق فتوای اوست ، فرموده: «بَابُ تَحْرِيمِ الكَذِبِ فِي الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَالْجِدِّ وَالْهَزْلِ عَدَا مَا اسْتَشْبَهِيَ» (4) .

ص: 521

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 339 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب الکذب» ، حدیث 4 ؛ وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 244 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 138 ، حدیث 4 .

2- - مَعْمَرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ . قِيلَ: وَيَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ . قِيلَ: وَيَكُونُ كَذَابًا؟ قَالَ: لَا» . (المحاسن ، ص 118 ، حدیث 126 ؛ وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 245 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 138 ، حدیث 11)

3- - من لا يحضره الفقيه ، ج 4 ، ص 272 ، حدیث 8 ؛ وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 246 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 138 ، حدیث 12 .

4- - وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 250 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 140 .

و از کافی شریف سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند که فرمود حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - به فرزندان خود می فرمود: «پرهیزید از دروغ کوچک و بزرگ در تمام سخن های خود، چه جدی باشد یا شوخی؛ زیرا که انسان اگر در امر کوچک دروغ گفت، جرئت پیدا می کند بر امر بزرگ. آیا نمی دانید که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود که "بنده خدا راستی را پیشه خود می کند تا آن که خداوند او را صدیق می نویسد؛ و دروغ سرایی را پیشه خود می کند تا آن که خدای تعالی او را کذاب می نویسد(1)».

و در کافی سند به جناب اصبع بن ثباته رساند، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لا يجد عبد طعم الإيمان حتى يترك الكذب هزله وحده»(2). «نمی چشد بنده ای مزه ایمان را، مگر آن که ترک کند دروغ را در شوخی و جدی».

و در وصایای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به حضرت اباذر غفاری است: «يا أبا ذر، ويلٌ للذي يحدث فيكذب ليضحك به القوم. ويلٌ له، ويلٌ له»(3). «وای بر کسی که نقل کلامی کند به دروغ تا مردم بخندند به آن. وای بر او، وای بر او».

اکنون با این همه اخبار و تشدیدات رسول خدا و ائمه هدی - علیهم السلام - خیلی جرأت و شقاوت می خواهد که انسان اقدام به این امر بزرگ و خطیئه مهمه نماید. و چنانچه دروغ گویی از مفاسد بسیار مهمه شمرده شده، صدق لهجه و راستی گفتار از محاسن بسیار مهم است. و در اخبار اهل بیت از آن مدح بلیغ شده است، و ما به ذکر

ص: 522

-
- 1 - - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - يَقُولُ لِوَلَدِهِ: اتَّقُوا الْكُذِبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ، فِي كُلِّ حَيْدٍ وَهَزَلٍ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ، اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ. أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتُتِبَهُ اللَّهُ صِدْقًا؛ وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتُتِبَهُ اللَّهُ كَذَابًا». (الكافي، ج 2، ص 338، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكذب»، حديث 2؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص 250، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 140، حديث 1)
 - 2 - - الكافي، ج 2، ص 340، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكذب»، حديث 11؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص 250، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 140، حديث 2.
 - 3 - - الأمالي، طوسی، ص 537، حديث 1؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص 251، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 140، حديث 4.

بعض آن اکتفا می نمایم .

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَعِيرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الاجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ» (1) . فرمود : «باشید دعوت کنندگان مردم به نیکویی به غیر زبان های خویش ، تا ببینند از شما جدیت در امر خیر و عبادت و راست گفتاری و پرهیزگاری را» .

و جناب صدوق سند به رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - رساند که فرمود :

«نزدیک ترین شما به من روز قیامت و لازم ترین اشخاص بر من شفاعت او ، راستگویان شماست در حدیث ؛ و ادا کننده ترین شماست امانت را ؛ و نیکوترین شماست در خُلق ؛ و نزدیک ترین شماست به مردم» (2) .

فصل: در بیان ورع است

اشاره

و آن را یکی از منازل سالکین و منازل سایرین شمرده اند و آن را به طوری که جناب عارف معروف ، خواجه عبداللّه انصاری تعریف فرموده است : «هُوَ تَوَقُّفٌ مُسْتَفْضَى عَلَى حَذَرٍ ، أَوْ تَحَرُّجٌ عَلَى تَعْظِيمٍ» (3) . یعنی ، ورع عبارت است از نگاهداری کامل و آخر مرتبه حفظ نفس ، و در عین حال ترسناک بودن از لغزش ؛ یا سخت گیری بر نفس است برای تعظیم حق .

و این شامل شود تمام مراتب آن را ؛ زیرا که از برای ورع مراتب بسیار است ؛ چنانچه ورع عامه اجتناب از کبائر است ؛ و ورع خاصه اجتناب از مشتهات است برای

ص: 523

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 105 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب الصدق وأداء الأمانة» ، حدیث 10 ؛ وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 162 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 108 ، حدیث 1 .

2- - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي غَدَاً وَأَوْجِبُكُمْ عَلَيَّ شِمَاعَةً أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَأَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ» . (الأمالی ، صدوق ، ص 411 ، حدیث 5 (با کمی تفاوت) ؛ وسائل الشیعة ، ج 12 ، ص 163 ، «کتاب الحجّ» ، «أبواب أحكام العشرة» ، باب 108 ، حدیث 8)

3- - منازل السائرین ، ص 54 ، باب الورع .

خوف از وقوع در محرمات ؛ چنانچه در حدیث شریف «تثلیث»⁽¹⁾ اشاره به آن شده است ؛ و ورع اهل زهد اجتناب از مباحات است برای احتراز از وِزْرِ آن ؛ و ورع اهل سلوک ترك نظر به دنیاست برای وصول به مقامات ؛ و ورع مجذوبین ترك مقامات است برای وصول به باب الله و شهود جمال الله ؛ و ورع اولیا اجتناب از توجه به غایات است . و از برای هر يك شرحی است که اشتغال به آن به حال ما مفید نیست .

و آنچه در این مقام باید دانست آن است که ورع از محارم الله پایه تمام کمالات معنویه و مقامات اخرویه است ؛ و از برای هیچ کس مقامی حاصل نشود ، مگر به ورع از محارم الله .

و قلبی که دارای ورع نباشد ، به طوری زنگار و کدورت او را فرو می گیرد که امید نجات بسا باشد که از آن منقطع گردد . صفای نفوس و صقالت آنها به ورع است . و این منزل برای عامه مهمترین منازل است ، و تحصیل آن از مهمات مسافر طریق آخرت است .

و فضیلت آن به حسب اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - بیش از آن است که در این اوراق مذکور گردد . و ما به ذکر بعض احادیث در این باب اکتفا می کنیم و طالب بیشتر به کتب اخبار رجوع نماید .

کافی بإسناده عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال : «أوصيك بتقوى الله ، والورع ، والاجتهاد . وأعلم أنه لا ينفع اجتهادٌ لا ورع فيه»⁽²⁾ .

فرمود حضرت صادق - علیه السلام - به راوی : «وصیت می کنم تو را به پرهیزگاری ، و ورع ، و جدّیت در عبادت . و بدان که جدیت در عبادت فایده ندارد در صورتی که ورع در آن نباشد» .

و به این مضمون باز روایت است⁽³⁾ . و این دلیل بر آن است که عبادات بدون ورع از

ص: 524

1- - ر. ك: صفحه 446.

2- - الكافي ، ج 2 ، ص 78 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب الورع» ، حدیث 11 ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 243 ، «كتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه» ، باب 21 ، حدیث 2 .

3- - وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 243 ، «كتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه» ، احادیث باب 21 .

درجه اعتبار ساقط است .

و معلوم است نکته بزرگ عبادات ، که انقیاد نفس و ارتیاض آن است و قهر ملکوت است بر ملک و طبیعت ، بدون ورع شدید و پرهیزگاری کامل حاصل نشود .

نفوسی که مبتلای به معاصی خدا هستند ، نقشی در آنها صورت نگیرد و نقاشی بی فایده است . تا صفحه را از کدورات و کثافات پاک و صاف نکنی ، نقاشی نتوان کرد .

پس ، عبادات ، که صورت کمالیه نفس است ، بدون صفای نفس از کدورت معاصی فایده ای نکند ؛ و صورتی است بی معنا و قالبی است بی روح .

وَيَأْتِي نَادِيَهُ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَلِيفَةَ ، قَالَ : وَعَظَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - «فَأَمَرَ وَزَهَّدَ» ثُمَّ قَالَ : «عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ» (1) .

راوی گوید : «موعظه فرمود ما را جناب صادق - علیه السلام - و فرمایشاتی فرمود و دعوت به زهد دنیا کرد ؛ و پس از آن فرمود : "بر شما باد به ورع ، زیرا که نیل نشود آنچه نزد خداوند است مگر به ورع" . پس به حسب این حدیث شریف ، انسانی که ورع ندارد از کراماتی که حق تعالی وعده به بندگان فرموده محروم است . و این از بزرگ ترین خذلان ها و شقاوت هاست .

و در وسائل سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند آنکه قال : «لَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ» (2) . فرمود : ولایت ما نرسد مگر با عمل و ورع .

و در روایت دیگر است که حضرت صادق - علیه السلام - فرماید : «نیست از شیعیان ما کسی [که] در شهری که دارای صد هزار جمعیت است از او با ورع تر باشد» (3) .

ص: 525

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 76 ، «کتاب الإیمان و الکفر» ، «باب الورع» ، حدیث 3 ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 244 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس و ما یناسبه» ، باب 21 ، حدیث 4 .

2- - صفات الشیعة ، ص 13 ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 247 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس و ما یناسبه» ، باب 21 ، حدیث 17 .

3- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «ليس من شيعتنا من يكون في مصر يكون فيه مائة ألف ويكون في المصر أروع منه» . (وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 247 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس و ما یناسبه» ، باب 21 ، حدیث 18)

و در کافی شریف نیز بدین مضمون روایت شده است (1).

و باید دانست که به حسب روایات شریفه، میزان در کمال ورع اجتناب از محارم الله است؛ و هر کس اجتناب از محرّمات الهیه کند از ورع دارترین مردم به شمار آید. پس، این امر را شیطان در نظرت بزرگ نکند و تو را مأیوس ننماید؛ زیرا که از عادت آن ملعون است که انسان را از راه یأس به شقاوت ابدی می اندازد. مثلاً در این باب می گوید: چطور ممکن است در شهری که دارای صد هزار جمعیت یا بیشتر است انسان از تمام آنها بیشتر ورع داشته باشد! این از مکاید آن لعین و وساوس نفس اماره است. جواب آن این است که به حسب روایات هر کس از محرّمات الهیه اجتناب کند مشمول این روایات است و از زمره ورعناک ترین مردم به شمار می آید. و اجتناب محرّمات الهیه کار بسیار مشکلی نیست؛ بلکه انسان با جزئی ریاضت نفس و اقدام می تواند ترك جمیع محرّمات کند. البته انسان بخواهد اهل سعادت و نجات باشد و در تحت ولایت اهل بیت و مشمول کرامت حق تعالی باشد، و تا این اندازه هم صبر در معصیت نداشته باشد، نمی شود؛ لابد قدری پافشاری و تحمل و ارتیاض لازم است.

تتمیم: در بیان مفاسد خیانت و حقیقت امانت

در این مقام نکته ای است که اشاره به آن لازم است. و آن این است که جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بعد از وصیت به ورع، تفریع فرموده است به آن عدم جرئت بر خیانت را؛ با آن که ورع راجع به مطلق محرّمات است، یا اعم از آن چنانچه شنیدی.

پس یا باید خیانت را به يك معنی اعمی از متفاهم عرفی آن معنی کرد تا مطابق با ورع گردد؛ و آن آن است که باید مطلق معاصی را یا مطلق ارتکاب موانع سیر الی الله را خیانت شمرد، زیرا که تکالیف الهیه امانات حق هستند، چنانچه در آیه شریفه: (إِنَّا

ص: 526

1- - الكافي، ج 2، ص 78، «كتاب الإیمان والكفر»، «باب الورع»، حدیث 10.

عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (1) الآية بعض مفسرین تکالیف الهیه دانسته اند (2)؛ بلکه تمام اعضا و جوارح و قوا امانات حق هستند، و صرف آنها را بر خلاف رضای حق خیانت است؛ و متوجه نمودن قلب را به غیر حق از جمله خیانت هاست:

«این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست+روزی رُخش بینم و تسلیم وی کنم» (3) یا آن که مراد از خیانت همان معنای متعارف آن باشد، و از شدت اهمیت آن آن را تخصیص به ذکر داده اند. گویی تمام حقیقت ورع اجتناب از خیانت در امانت است. و اگر کسی اخبار معصومین - علیهم السلام - [را] در موضوع ردّ امانت و اجتناب از خیانت ملاحظه کند، می فهمد که این معنا چقدر در نظر شارع مقدس اهمیت داشته؛ علاوه بر آن که قبح ذاتی آن بر هیچ عقلی مخفی نیست، و خائن را از زمره جنس انسانی باید خارج شمرد و ملحق به اذل شیاطین نمود. و معلوم است کسی که به خیانت و نادرستی در بین مردم معرفی شد، در این عالم نیز زندگانی بر او سخت و ناگوار خواهد شد.

نوع انسان در دنیا با معاونت و معاضدت بعضی با بعضی زندگانی راحت می تواند بکند؛ زندگانی انفرادی برای هیچ کس میسر نیست، مگر آن که از جامعه بشریت خارج شده به حیوانات وحشی ملحق گردد؛ و زندگانی اجتماعی چرخ بزرگش بر اعتماد مردم به یکدیگر می چرخد، که اگر خدای نخواست اعتماد از بنی الانسان برداشته شود، ممکن نیست بتوانند با راحتی زندگانی کنند؛ و پایه بزرگ اعتماد بر امانت و ترک خیانت گذاشته شده است. پس، شخص خائن مورد اطمینان نیست و از مدنیت و هم عضوی جامعه انسانی خارج است؛ و او را در محفل مدینه فاضله به عضویت نمی پذیرند. و

ص: 527

1- «ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، پس از برداشتن آن باز ایستادند و بیم کردند و انسان آن را برداشت که او بسیار ستمگر و نادان بود». (الأحزاب (33): 72)

2- ر.ك: مجمع البیان، ج 8، ص 584؛ تفسیر الصافی، ج 4، ص 206.

3- دیوان حافظ، ص 467، غزل 400.

معلوم است چنین شخصی با چه حالت سخت و زندگی تنگی زیست می نماید .

و ما در این باب برای تتمیم فایده چند حدیثی از اهل بیت عصمت در این موضوع ذکر می نماییم ، و برای دل های بیدار و چشم های باز همین اندازه کفایت می کند .

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسُجُودِهِ ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ ، فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ ؛ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ» (1) .

«فرمود حضرت صادق علیه السلام : نظر نکنید به طول رکوع و سجود مرد ، زیرا که این چیزی است که عادت نموده است به آن ، اگر ترکش کند به وحشت می افتد برای آن ؛ ولیکن نظر کنید به راست گفتاری و اداء امانت او» .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي كَهَمَسٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ يَقْرَأُ السَّلَامَ . قَالَ : «عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ . إِذَا أَتَيْتَ عَبْدَ اللَّهِ فَاَقْرَأْهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ : إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ لَكَ : اَنْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَالزَّمَهُ فَإِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ» (2) .

راوی گوید : «گفتم به حضرت صادق علیه السلام : "ابن ابی یعفور سلام خدمت شما عرض می کرد . " [فرمود] : "بر تو و بر او سلام . وقتی رفتی پیش او ، سلام به او برسان و بگو به او : جعفر بن محمد می گفت : نظر کن به آن چیزی که به واسطه آن حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - به آن مقام رسید خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پس ملازم شو با آن . همانا علی - علیه السلام - نرسید بدان پایه که رسید پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مگر به راستی گفتار و دادن امانت" .

هان ای عزیز ، تفکر کن در این حدیث شریف ، بین مقام صدق لهجه و ردّ امانت تا

ص: 528

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 105 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب الصدق و أداء الأمانة» ، حدیث 12 ؛ وسائل الشیعة ، ج 19 ، ص 68 ، «کتاب الودیعة» ، باب 1 ، حدیث 3 .

2- - الکافی ، ج 2 ، ص 104 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب الصدق و أداء الأمانة» ، حدیث 5 ؛ وسائل الشیعة ، ج 19 ، ص 67 ، «کتاب الودیعة» ، باب 1 ، حدیث 1 .

کجاست که علی بن ابی طالب - علیه السلام - را بدان مقام بلند رسانید . و از این حدیث معلوم شود که رسول خدا این دو صفت را از هر چیز بیشتر دوست می داشتند که در بین تمام صفات کمالیه مولی - علیه السلام - این دو او را مقرب کرده است و بدان مقام ارجمند رسانده است . و جناب صادق - علیه السلام - نیز در بین تمام افعال و اوصاف این دو امر را که در نظر مبارکشان خیلی اهمیت داشته به ابن ابی یعفور ، که مخلص و جان نثار آن بزرگوار بوده ، پیغام داده و سفارش فرموده به ملازمت آنها .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : قَالَ أَبُو ذَرٍّ [رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ] سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ : «حَافَتَا الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ ؛ فَإِذَا مَرَّ الْوَصُولُ لِلرَّحِمِ الْمُؤَدِّي لِلْأَمَانَةِ ، نَقَدَ إِلَى الْجَنَّةِ ؛ وَإِذَا مَرَّ الْخَائِنُ لِلْأَمَانَةِ الْقَطُوعُ لِلرَّحِمِ ، لَمْ يَنْفَعُهُ مَعَهُمَا عَمَلٌ وَتَكْفَأُ بِهِ الصِّرَاطُ فِي النَّارِ» (1) .

«ابوذر - علیه الرحمة - گوید : شنیدم رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می فرمود : "رَحِم و امانت در روز قیامت در دو جانب صراط هستند ؛ پس وقتی بگذرد وصل کننده رحم و ادا کننده امانت ، عبور نماید به سوی بهشت . و وقتی بگذرد خیانت کننده امانت و قطع کننده رحم ، نفع نرساند به او با اینها عملی و او را صراط برگرداند در آتش" . پس معلوم شد که صورت رَحِم و امانت در آن عالم در دو جانب صراط ایستاده اند و اعانت کنند کسانی را که صله رحم و ادای امانت کردند ؛ و با ترك آنها هیچ عملی فایده نگیرد و او را به جهنم افکند .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَدُّوا الْأَمَانَةَ وَلَوْ إِلَى قَاتِلِهَا قَاتِلِ الْأَنْبِيَاءِ» (2) . «فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام : بدهید امانت را اگر چه به کشته پسرهای پیغمبران» .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ : «اعْلَمُ أَنَّ صَارِبَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ

ص: 529

1- - الكافي ، ج 2 ، ص 152 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب صلة الرحم» ، حدیث 11 ؛ وسائل الشیعة ، ج 19 ، ص 68 ، «كتاب الودیعة» ، باب 1 ، حدیث 4 .

2- - الكافي ، ج 5 ، ص 133 ، «كتاب المعیشة» ، «باب أداء الأمانة» ، حدیث 3 ؛ وسائل الشیعة ، ج 19 ، ص 73 ، «كتاب الودیعة» ، باب 2 ، حدیث 6 .

السلام - بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ اِثْمَنَنْيَ وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي ، ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ ، لَأَدَّيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ» (1).

«فرمود حضرت صادق - علیه السلام - در یکی از وصیت هایش : بدان که اگر زنده‌ی علی - علیه السلام - به شمشیر و کشنده آن حضرت مرا امین بخواهد و طلب نصیحت از من کند و استشاره از من نماید و من از او قبول کنم ، ادا نمایم به او امانت او را» .

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ لِشَيْعَتِهِ : «عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ ، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْحَقِّ نَبِيًّا ، لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - اِثْمَنَنْيَ عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّيْتُهُ إِلَيْهِ» (2).

«ثُمَالِي گوید : از حضرت سجاد شنیدم که می فرمود به شیعیانش : بر شما باد به ادای امانت . قسم به آن کس که مبعوث نمود محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را به راستی به پیغمبری ، اگر کشنده پدرم حسین بن علی مرا امین قرار دهد بر آن شمشیری که با آن آن حضرت را کُشت ، ادا نمایم به سوی او» .

وَبِإِسَاءِ نَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثِ الْمَدَاهِي «أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخِيَانَةِ ، وَقَالَ : مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا إِلَى أَهْلِهَا ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ ، مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي ، وَيَلْقَى اللَّهُ - وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبًا . وَمَنْ اشْتَرَى خِيَانَةً وَهُوَ يَعْلَمُ ، فَهُوَ كَالَّذِي خَانَهَا» (3).

«از حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نقل فرمودند که آن حضرت نهی فرمود از خیانت و فرمود : کسی که خیانت کند در دنیا به امانتی و به صاحبش رد نکند

ص: 530

1- - الکافی ، ج 5 ، ص 133 ، «کتاب المعیشة» ، «باب أداء الأمانة» ، حدیث 5 ؛ وسائل الشیعة ، ج 19 ، ص 74 ، «کتاب الودیعة» ، باب 2 ، حدیث 8 .

2- - الأمالی ، صدوق ، ص 204 ، مجلس 43 ، حدیث 6 ؛ وسائل الشیعة ، ج 19 ، ص 75 ، «کتاب الودیعة» ، باب 2 ، حدیث 13 .

3- - من لا یحضره الفقیه ، ج 4 ، ص 9 ، حدیث 1 ؛ وسائل الشیعة ، ج 19 ، ص 76 ، «کتاب الودیعة» ، باب 3 ، حدیث 2 .

آن را و بمیرد، مرده است به غیر ملت من، و ملاقات کند خداوند را در حالی که آن ذات مقدس بر او غضبناک است. و کسی که خریداری کند آن را با علم به خیانت، او نیز مثل آن خائن است».

و از این قبیل احادیث دیگر نیز هست. و معلوم است که نتیجه غضبناکی ذات مقدس

حق بر بنده چه خواهد بود. البته حضرات شافعین نیز کسی را که مورد غضب حق است شفاعت نکنند؛ خصوصاً که شخص خائن از ملت رسول الله - صلی الله علیه و آله - نیز خارج است.

و در حدیث دیگر است که «کسی که خیانت کند به مؤمنی، از من نیست»⁽¹⁾.

و در حدیث دیگر است که «از دین اسلام خارج است و او را در شفیر جهنم اندازند ابد الآبدین»⁽²⁾. پناه می برم به خدا از این خطیئه.

و معلوم است خیانت به مؤمنین اعم است از خیانت مالی، و خیانت های دیگر که از آن بالاتر است. پس انسان باید در این عالم نیز خیلی از نفس اماره مواظبت کند. چه بسا باشد که به انسان اموری را تعمیمه کند و سهل و آسان نمایش دهد، با آن که موجب شقاوت ابدی و خذلان دائمی است. این حال خیانت به بندگان خدا. و از این جا حال خیانت به امانت حق تعالی نیز معلوم شود.

در اشاره به بعضی امانات حق تعالی است و باید دانست که حق - تبارک و تعالی - تمام قوا و اعضای ظاهریه و باطنیه را به ما مرحمت فرموده و بسط بساط نعمت و رحمت در مملکت ظاهر و باطن ما فرموده و در تحت قدرت ما تمام آنها را مسخر فرموده؛ و اینها را به ما به رسم امانت مرحمت فرموده، در صورتی که تمام آنها پاک و پاکیزه و طاهر از قذارات صوریه و معنویه

ص: 531

1- در حدیث امام رضا علیه السلام آمده است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ مُؤْمِنًا»؛ «از ما نیست کسی که با مسلمان غش کند؛ و از ما نیست کسی که با مؤمنی خیانت ورزد». (وسائل الشیعة، ج 19، ص 77، «کتاب الودیعة»، باب 3، حدیث 3)

2- وسائل الشیعة، ج 19، ص 78، «کتاب الودیعة»، باب 3، حدیث 5.

بودند ، و آنچه از عالم غیب برای ما نازل فرموده تمام آنها مطهر از آرایش بوده اند ؛ پس اگر ما در وقت ملاقات آن ذات مقدس آن امانات را بدون آرایش به عالم طبیعت و قذارات مُلک و دنیا به او ردّ کردیم ، امین در امانت بودیم ؛ و الاّ خیانت کار بودیم ؛ از اسلام حقیقی خارج و از ملت رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بیرون هستیم .

و در حدیث مشهور است که : «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» (1).

و در حدیث قدسی معروف است : «لَا يَسَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي ، وَلَكِنْ يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (2) . دل مؤمن عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات مقدس ، و صاحب دل ذات مقدس است .

توجه به غیر حق تعالی خیانت به حق است ، و حبّ به غیر ذات مقدس و خاصان او ، که حبّ اوست ، خیانت است در مشرب عرفان .

و ولایت اهل بیت عصمت ، و طهارت و دوستی خاندان رسالت - علیهم السلام - و عرفان مقام مقدس آنها، امانت حق است؛ چنانچه در احادیث شریفه کثیره «امانت» را در آیه تفسیر فرموده اند به ولایت امیر المؤمنین (3) علیه السلام . و چنانچه غصب ولایت و سلطنت آن حضرت خیانت به امانت است، ترک تبعیت آن بزرگوار از مراتب خیانت است.

و در احادیث شریفه وارد است که شیعه کسی است که تبعیت کامل کند ؛ و الاّ مجرد دعوی تشیع بدون تبعیت تشیع نخواهد بود (4) .

ص: 532

1- - «دل انسان با ایمان عرش خداوند رحمان است» . (بحار الأنوار ، ج 55 ، ص 39 ؛ شرح الأصول الكافي ، صدر المتألهين ، ج 1 ، ص 506 ؛ شرح الأسماء ، سبزواری ، ص 119 و 280)

2- - جامع الأسرار ، ص 290 و 544 ؛ عوالي اللآلي ، ج 4 ، ص 7 ، حدیث 7 ؛ شرح الأسماء ، سبزواری ، ص 119 و 280 .

3- - از جمله این احادیث ، روایت کلینی از امام صادق علیه السلام است درباره کريمة (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) . قَالَ : «هِيَ وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» . (الكافي ، ج 1 ، ص 413 ، «كتاب الحجّة» ، «باب فيه نكت وتنف من التنزيل في الولاية» ، حدیث 2 ؛ و ر.ك : بحار الأنوار ، ج 23 ، ص 275 ؛ تفسیر الصافي ، ج 4 ، ص 206)

4- - قال أبو عبد الله عليه السلام : «لَيْسَ مِنْ شَيْعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَخَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَآثَارِنَا لَكِنْ شَيْعَتُنَا مَنْ وَاقَفَنَا بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَعَمِلَ بِأَعْمَالِنَا أَوْلَئِكَ شَيْعَتُنَا» . (وسائل الشيعة ، ج 15 ، ص 247 ، «كتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه» ، باب 21 ، حدیث 19 و بقیه احادیث باب)

بسیاری از خیالات از قبیل اشتباهی کاذب است! به مجرد آن که در قلب خود دوستی از حضرت امیر - علیه السلام - و اولاد طاهرینش دیدیم، مغرور به این دوستی می شویم و گمان می کنیم با ترك تبعیت این دوستی محفوظ می ماند. چه اطمینان است که اگر انسان مراقبت نکرد و آثار دوستی را ترك کرد، این دوستی باقی بماند؟

ممکن است در آن فشارهای سكرات که از برای غیر مؤمنین و مخلصین می باشد انسان از دهشت و وحشت، علی بن ابی طالب - علیه السلام - را فراموش کند.

در حدیث است که يك طایفه از اهل معصیت در جهنم معذب اند، و اسم رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - را فراموش کنند؛ تا بعد از آن که مدت عذاب سرآید و از قذارات گناه تطهیر و تخلیص شوند، اسم مبارك آن حضرت به یادشان آید یا به آنها القا شود؛ پس فریاد آنها به وامحمد! - صلی الله علیه و آله - بلند شود و مورد رحمت شوند (1).

ما گمان می کنیم واقعه موت و سكرات آن شبیه به اوضاع این عالم است. عزیزم، تو با يك مرض جزئی تمام معلومات را فراموش می کنی، پس چه می شود با آن سختی ها و فشارها و مصیبت ها و وحشت ها؟ اگر انسان دوستی کرد و به لوازم دوستی رفتار کرد و متذکر محبوب بود و از او تبعیت کرد، البته آن دوستی با ولی مطلق و محبوب مطلق مورد نظر حق و محبوب حق است؛ ولی اگر ادعا کرد و عمل نکرد، بلکه مخالفت کرد، ممکن است قبل از رفتن از این عالم و در این تغییرات و تبدیلات و جلوه های گوناگون این دنیا انسان از دوستی آن سرور منصرف شود؛ بلکه نعوذ بالله دشمن شود با آن حضرت؛ چنانچه دیدیم اشخاصی را که مدعی دوستی بودند، پس از معاشرت بی جا و اعمال ناهنجار دشمن شدند و عداوت ورزیدند با خدا و رسول - صلی الله علیه و آله - و اهل بیتش علیهم السلام.

ص: 533

و اگر فرضاً از این عالم هم با محبت منتقل شد، گرچه به حسب روایات شریفه و آیات مبارکه در قیامت از اهل نجات است و منتهی به سعادت شود، ولی در برزخ و احوال موت و قیامت انسان باز مبتلاست؛ چنانچه در حدیث است که «ما در قیامت از شما شفاعت می کنیم، ولی برای برزخ خود فکری کنید» (1).

پناه می برم به خدا از عذاب و فشار قبر و زحمت و عذاب برزخ که در این عالم هیچ چیز به آن شباهت ندارد. آن دری را که از جهنم به قبر باز می شود اگر به این عالم باز شود، تمام موجودات آن هلاک می شود. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ .

فصل: در بیان خوف از حق تعالی

اشاره

بدان که خوف از حق تعالی یکی از منازلی است که کمتر منزلی را برای عامه توان به پایه آن دانست. و این خوف علاوه بر آن که خود یکی از کمالات معنویه است، منشأ بسیاری از فضائل نفسانی و یکی از مُصلحات مهمه نفس است؛ بلکه سرچشمه تمام اصلاحات و مبدأ علاج جمیع امراض روحانی توان آن را شمرد. و انسان مؤمن به خدا و سالک و مهاجر الی الله باید به این منزل خیلی اهمیت دهد، و به چیزی که آن را در دل

زیاد کند و ریشه آن را در قلب محکم کند خیلی توجه نماید؛ مثل تذکر عذاب و عقاب و شدت عقبات موت و بعد از موت در برزخ و قیامت و احوال صراط و میزان و مناقشه در حساب و عذاب های گوناگون جهنم، و تذکر عظمت و جلال و قهر و سلطنت حق، و تذکر استدراج و مکرالله و سوء عاقبت، و امثال آن.

و چون ما در این اوراق تمام این مراحل را تا اندازه ای شرح دادیم، در این مقام به ذکر بعضی از اخبار در فضیلت خوف از خدا اکتفا می کنیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ - كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. وَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ»

ص: 534

وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزَتْ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ (ن خ : إليك) (1).

«اسحاق گوید: فرمود حضرت صادق علیه السلام: ای اسحاق، بترس از خداوند مثل آن که او را می بینی؛ و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. و اگر گمان کنی که او تو را نمی بیند، کافر شوی. و اگر بدانی که او ترا می بیند و باز معصیت او کنی، او را قرار دادی از پست ترین نظر کنندگان به خودت».

بدان که اگر کسی کیفیت تجلی حق را در مُلک و ملکوت و ظهور ذات مقدس را در سماوات و ارضین به مشاهده حضوریه، یا مکاشفه قلبیه، یا به ایمان حقیقی، بفهمد، و نسبت حق به خلق و خلق به حق را آن چنان که هست بداند، و کیفیت ظهور مشیت الهیه را در تعینات و فنای آنها را در آن، علی ماهو علیه، ادراک کند، خواهد دانست که حق تعالی حضور در تمام امکانه و آحیاز دارد و او را مشاهده کند به علم حضوری در جمیع موجودات.

چنانچه حضرت صادق مصدق - علیه السلام - فرماید: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ أَوْ فِيهِ» (2). و در قرب نوافل حقیقت «كُنْتُ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَيَدُهُ» (3) و غیر ذلك بر او مکشوف گردد.

پس، حق را حاضر در تمام مراتب وجود ببیند به حسب مقام خود، علماً یا ایماناً یا

ص: 535

1- - الكافي، ج 2، ص 68، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الخوف والرجاء»، حديث 2 (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 220، «كتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس و ما يناسبه»، باب 14، حديث 6.

2- - ر.ك: شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 3، ص 432؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 516؛ مرآة العقول، ج 10، ص 391. روایت در مصادر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است ولی مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در رساله لقاء الله روایت را از امام صادق علیه السلام نقل نموده است، همان طور که امام خمینی قدس سرهدر حاشیه مصباح الهدایة به آن اشاره نموده است. (ر.ك: لقاء الله، ملکی تبریزی، ص 29؛ مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، المشكاة الأولى، ذیل مصباح 20)

3- - ر.ك: الكافي، ج 2، ص 352، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب من أذى المسلمين»، حديث 8، ونیز ر.ك: صفحہ 493.

عیناً و شهوداً . و البته در این رتبه ، سالک به هر مرتبه که هست حفظ حضور حق کند و از مخالفت آن ذات مقدس خودداری نماید ؛ زیرا که حفظ حضور و محضر از فطرت هایی است که خلق بر آن مفطورند ، و هرچه انسانی بی حیا باشد غیبت و حضورش با هم فرق دارد ؛ خصوصاً که حضور مُنعم عظیم کامل باشد که در فطرت حفظ حضور هر يك مستقلاً ثبت است .

در بیان اختلاف مردم در حفظ حضور حق

و باید دانست که هر يك از اهل ایمان و سلوک و عرفان و ولایت به طوری حفظ حضور و حضرت کنند که خاص به خود آنهاست . چنانچه مؤمنین و متقین حفظ حضور را به ترك نواهی و ایتان اوامر دانند ؛ و مجذوبین به ترك توجه به غیر و انقطاع تام کامل دانند ؛ و اولیا و کمال به سلب غیریت و نفی انانیت دانند .

و بالجمله ، یکی از مقامات شامخه اهل معرفت و اصحاب قلوب ، مشاهده حضور حق و حفظ حضرت است ، چنانچه با مشاهده کیفیت علم فعلی حق و فنای اشیا در ذات حق و حضور موجودات در پیشگاه مقدس و فهم این که دار تحقق محضر ربوبیت است ، حفظ محضر نمایند به هر مقام که هست . و این نیز از فطریات است .

و به مقام اول اشاره فرموده است رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در وصیتی که به حضرت امیر - علیه السلام - فرموده که ما اکنون به شرح آن مشغولیم ، و در حدیث شریف اسحاق بن عمّار ، بقوله صلی الله علیه و آله : «وَالثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» ، وبقوله علیه السلام : «حَفِ اللَّهُ - كَأَنَّكَ تَرَاهُ» .

و به مقام دوم اشاره فرموده است جناب صادق - علیه السلام - بقوله : «وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» .

و به فطرت حفظ محضر اشاره فرموده است جناب صادق - علیه السلام - بقوله : «وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ..» .

و از برای خوف ، به حسب اختلاف مراتب اهل ایمان و سلوک و ریاضت و عرفان ، مراتبی است که از مراتب بزرگ آن خوف از عظمت و تجلیات قهریه و جلالیه حق است .

و توان این مقام را از مراتب خوف نشمرد؛ چنانچه عارف معروف در منازل السائرین فرماید: «و لَيْسَ فِي مَقَامِ أَهْلِ الْخُصُوصِ وَحْشَةٌ الْخَوْفِ، إِلَّا هَيْبَةُ الْإِجْلَالِ» (1). یعنی اهل قلوب و اسرار ولایت را خوفی نیست، مگر هیبت اجلال و حشمت عظمت و جلال.

در فضیلت گریه است

و از برای گریه از خوف خدا نیز فضیلت بسیار است. چنانچه در این حدیث شریف فرموده: «به هر قطره اش خداوند هزار خانه در بهشت بنا فرماید». و جناب شیخ صدوق - رضوان الله علیه - به سند متصل از حضرت صادق - علیه السلام - از پدرانش، از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - حدیث کند که در حدیث مناهی فرموده است: «کسی که چشم هایش گریان شود از ترس خدا، به هر قطره از اشک او در بهشت قصری مزین به دُرّ و گوهر به او عنایت شود که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد و به قلب کسی خطور نکرده باشد» (2).

وَعَنْ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَلَهُ شَيْءٌ يُعَدِّلُهُ إِلَّا اللَّهُ. فَإِنَّهُ لَا يُعَدِّلُهُ شَيْءٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا يُعَدِّلُهُ شَيْءٌ. وَدَمْعَةٌ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا مِثْقَالٌ؛ فَإِنْ سَأَلْتَ عَلَى وَجْهِهِ، لَمْ يَرْهَقْهُ قَتْرٌ وَلَا ذَلَّةٌ بَعْدَهَا أَبَدًا» (3).

«فرمود حضرت باقر - علیه السلام - که حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: هیچ چیز نیست مگر آن که برای آن معادلی است، مگر خداوند که هیچ چیز معادل او نیست، و «لا إله إلا الله» که معادله نکند با آن چیزی. و قطره اشک از ترس خدا

ص: 537

1-1 - منازل السائرین، ص 51، باب الخوف.

2-2 - فی حدیث المناهی، قال: «وَمَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ قَطْرَتٌ مِنْ دُمُوعِهِ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ مُكَلَّلٌ بِالذُّرِّ وَالْجَوْهَرِ؛ فِيهِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ». (من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 10، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 223، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب 15، حدیث 1)

3-3 - ثواب الأعمال، ص 17، «ثواب من قال لا إله إلا الله»، حدیث 6؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 225، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب 15، حدیث 6.

که هم میزان آن چیزی نیست؛ و اگر جریان پیدا کند به رویش، فرو نگیرد آن را غبار و ذلتی هیچ گاه».

و در حدیث است که «انسان [که] از کثرت گناه مابین او و بین بهشت بیشتر است از بین زمین تا عرش؛ پس هر گاه گریه کند از خوف خدا در صورتی که پشیمان شده است از آنها، مابین او و بین بهشت نزدیک شود مثل مژگان چشم به چشم» (1).

و در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که «هر چیزی را کیل و وزنی است، مگر گریه را که قطره ای از آن دریاهاى آتش را خاموش می کند». و فرمود: «اگر يك نفر گرینده در يك امت باشد، همه مورد رحمت شوند» (2). و احادیث از این قبیل بسیار است (3).

در بیان رفع استبعاد از آن است که به عمل حقیر ثواب بزرگ دهند

و آنچه لازم است اشاره به آن، آن است که بعضی از نفوس ضعیفه غیر مطمئنه به امثال این ثواب های بسیار برای امور جزئی خدشه می کنند؛ غافل از آن که اگر چیزی در نظر ما در این عالم کوچک آمد، دلیل نمی شود که صورت غیبیه ملکوتیه آن نیز حقیر و ناچیز است. چه بسا باشد که موجود کوچکی ملکوت و باطن آن در کمال عظمت و بزرگی باشد؛ چنانچه هیکل مقدس و صورت جسمانی رسول اکرم خاتم و نبی مکرم معظم - صلی الله علیه و آله - یکی از موجودات کوچک این عالم بود، و روح مقدسش

ص: 538

1- قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَكْثَرُ مِمَّا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ؛ فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ يَبْكِيَ مِنْ حَسْبِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، نَدَمًا عَلَيْهَا حَتَّى يَصِيرَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا أَقْرَبُ مِنْ جَفْنِهِ إِلَى مُقْلَتِهِ». (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 3، حدیث 4؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 226، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب 15، حدیث 10)

2- أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ كَيْلٌ وَوَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعُ؛ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ تُطْفِئُ بَحَارًا مِنْ نَارٍ وَلَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لُرَّحِمُوا». (الكافي، ج 2، ص 481، «کتاب الدعاء»، «باب البكاء»، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 227، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب 15، حدیث 11)

3- ر. ك: الكافي، ج 2، ص 481 - 484، «کتاب الدعاء»، «باب البكاء»؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 223 - 229، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب 15.

محیط به ملک و ملکوت و واسطهٔ ایجاد سماوات و ارضین بود. پس، حکم کردن به حقارت و کوچکی چیزی به حسب صورت باطنی ملکوتی، فرع علم به عالم ملکوت و بواطن اشیاست. و از برای امثال ماها حق این حکم نیست؛ و ما باید چشم و گوشمان باز به فرمایشات علمای عالم آخرت، یعنی انبیا و اولیا - علیهم السلام - باشد.

و دیگر آن که بنای آن عالم بر تفضل و بسط رحمت غیر متناهیة حق - جلّ و علا - گذاشته شده است؛ و تفضلات حق تعالی را حد و انتهایی نیست؛ و استبعاد از تفضل جواد علی الاطلاق و صاحب رحمت غیر متناهیة از کمال جهل و نادانی است. جمیع این نعمت‌هایی که به بندگان عنایت فرموده، که از احصای آنها، بلکه احصای کلیات آنها، عقول عاجز و سرگردان است، بدون سابقهٔ سؤال و استحقاق بوده؛ پس چه مانعی دارد که به مجرد تفضل و بدون هیچ سابقه، اضعاف مضاعف این ثواب‌ها را به بندگان خود عنایت فرماید. آیا بنای عالمی را که به نفوذ ارادهٔ انسانی قرار داده شده و دربارهٔ آن گفته شده: (فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ) (1) با آن که اشتیهای انسانی حدّ محدودی و قدر مقدری ندارد، دربارهٔ آن می‌توان این استبعادات را کرد؟ خدای تبارک و تعالی آن عالم را به طوری مقرر فرموده و ارادهٔ انسانی را طوری قرار داده که به مجرد اراده هر چه را بخواهد موجود کند، موجود می‌کند.

ای عزیز، راجع به این گونه ثواب‌ها اخبار و احادیث شریفه یکی و دوتا و ده تا نیست که انسان را مجال انکاری بماند، بلکه فوق حدّ تواتر است. جمیع کتب معتبرهٔ معتمدهٔ احادیث مشحون از این نحو احادیث است، مثل آن است که ما به گوش خود از معصومین - علیهم السلام - شنیده باشیم. و طوری نیست که باب تأویل را انسان مفتوح کند.

پس، این مطلبی را که مطابق نصوص متواتره و مصادم با برهان هم نیست، بلکه با یک نحو برهان نیز موافق است، بی سبب انکار کردن از ضعف ایمان و کمال جهالت است. انسان باید در مقابل فرمودهٔ انبیا و اولیا - علیهم السلام - تسلیم باشد.

ص: 539

1- - «و هر چه را که دل‌ها بخواهند و چشم‌ها را خوش آید در آن است». (الزخرف (43): 71)

هیچ چیز برای استکمال انسانی بهتر از تسلیم پیش اولیای حق نیست؛ خصوصاً در اموری که عقل برای کشف آنها راهی ندارد، و جز از طریق وحی و رسالت برای فهم آنها راهی نیست. اگر انسان بخواهد عقل کوچک و اوهام و ظنون خود را دخالت دهد در امور غیبیه اخرویه و تعبیه شرعیه، کارش منتهی می شود به انکار مسلمات و ضروریات؛ و کم کم از کم به زیاد و از پایین به بالا منجر می شود. فرضاً شما در اخبار

و سند آنها خدشه داشته باشید - با آن که مجال انکار نیست - در کتاب کریم الهی و قرآن مجید آسمانی که خدشه ندارید؛ در آن جا نیز امثال این ثواب ها مذکور است مثل قوله تعالی: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) (1). و مثل قوله: (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ) (2).

بلکه گمان نویسنده آن است که يك پایه این استبعادات و انکارها بر عجب و بزرگ شمردن اعمال گذاشته شده است. مثلاً اگر يك روزه بگیرد یا يك شب را به عبادت احیا کند، پس از آن بشنود از برای آنها ثواب های بسیار بزرگی را، استبعاد نمی کند، با آن که عیناً - اگر بنا بر مزد عمل باشد - این استبعاد هست؛ لیکن چون این عمل خود را بزرگ شمرده و اعجاب به آن نموده تصدیق ثواب آن را می کند.

ای عزیز، تمام [عمر] ما، که پنجاه شصت سال است، فرض می کنیم که در آن قیام کنیم به جمیع وظایف شرعیه، و با ایمان صحیح و عمل صالح و توبه صحیحه از این دنیا برویم، آیا این مقدار اعمال و ایمان ما را چه مقدار جزاست؟ با آن که به حسب کتاب و سنت و اجماع جمیع ملل چنین شخصی مورد رحمت حق است و به بهشت موعود می رود - بهشتی که در آن جا مخلّد در نعمت و راحت مؤبّد در رحمت و رُوح و ریحان خواهد بود. آیا در این جا مجال انکاری هست؟ با این که اگر بنای جزای عمل باشد - [به] فرض باطل که عمل ما جزایی داشته - این قدری که عقل از تصورش کماً و کیفاً عاجز

ص: 540

1- «شب قدر از هزار ماه بهتر است». (القدر (97): 3)

2- «مثل آنان که دارایی خود را در راه خدا انفاق می کنند مثل دانه ای است که هفت خوشه رویانیده، در هر خوشه ای صد دانه است؛ و خدا برای هر که بخواهد چند برابر پاداش می دهد». (البقرة (2): 261)

است نخواهد بود. پس، معلوم شد که مطلب بر اساس دیگر مبتنی است و بر پایه دیگر چرخ می زند. آن وقت هیچ استبعادی باقی نمی ماند و برای انکار راهی باز نخواهد ماند.

فصل: در بیان عدد نوافل

اشاره

مقصود رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - از پنجاه رکعت نماز، که می فرماید مطابق سنت من است، نمازهای واجبی و نوافل آنهاست؛ به استثنای دو رکعت بعد از عشاء که در حال نشسته خوانده می شود و یک رکعت محسوب می شود، که با آن نمازهای فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت می شود. و شاید ترك ذکر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این رکعت را، برای این باشد که این پنجاه رکعت سنت مؤکده بوده. چنانچه دلالت کند بر این معنا روایت ابن ابي عمير؛ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ أَفْضَلِ مَا جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ مِنَ الصَّلَاةِ. فَقَالَ: «تَمَامُ الْخَمْسِينَ» (1).

و از بعض روایات استفاده شود که سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر همین پنجاه رکعت جاری بوده (2)؛ گرچه از بعضی دیگر استفاده شود که حضرت «عتمه» را بجا می آوردند (3). و شاید عدم ذکر آن و جریان سنت بر پنجاه رکعت برای آن باشد که عتمه عوض نماز «وتر» است و خود استقلال ندارد؛ چنانچه روایت فضیل بن یسار دلالت بر آن دارد (4)؛ و در روایت شریفه آن را «وتر» تسمیه کردند (5). و در بعضی

ص: 541

1- ابن ابی عمیر گوید: «از ابو عبدالله علیه السلام درباره نیکوترین آیین نمازگزاردن در سنت پیامبر پرسیدم. فرمود: "آن که هر پنجاه رکعت بگذارد". (الكافي، ج 3، ص 443، «كتاب الصلاة»، «باب صلاة النوافل»، حدیث 4؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 46، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 13، حدیث 5)

2- ر.ك: وسائل الشیعة، ج 4، ص 47، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب 13، حدیث 6، و ص 248، «كتاب الصلاة»، «أبواب المواقيت»، باب 43، حدیث 1 و 4، ص 270، باب 53، حدیث 2.

3- مراد از «عتمه» نافله نماز عشاء است. و روایت حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام بر آن دلالت دارد. (ر.ك: وسائل الشیعة، ج 4، ص 46، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 13، حدیث 15)

4- وسائل الشیعة، ج 4، ص 46، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 13، حدیث 2.

5- وسائل الشیعة، ج 4، ص 94، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 29، حدیث 1.

روایات است که کسی که آن را بجا آورد و مرد، مرده است در صورتی که وُتِرَ را بجا آورده است(1). پس، در حقیقت این دو رکعت نماز وتر است که برای خوف حادثه موت پیش از وقت خود باید بجا آورد؛ ولی وقتی وقت وتر رسید، این کفایت از آن نکند. و در بعضی روایات است که این دو رکعت جزء نمازهای پنجاه گانه نبود، آن را زیاد نمودند برای تکمیل عدد، و دو مقابل شدن نافله از فریضه(2). و این احادیث با هم اختلاف مدلول ندارند؛ بلکه ممکن است افضل چیزی که سنت بر آن جاری است پنجاه رکعت باشد، و این دو رکعت سنت غیر مؤکده باشد و برای احتیاط حادثه موت و تتمیم عدد جعل شده باشد.

در هر صورت، از برای نوافل یومیه فضیلت بسیار است. بلکه در بعضی روایات ترك آن را معصیت شمرده(3)؛ و در بعضی دیگر در این مقام فرموده: خداوند عذاب می کند بر ترك سنت(4). و در بعضی روایات تعبیر به وجوب فرموده(5). و این از برای تأکید در اتیان آنهاست و زجر از ترك آنها.

و سزاوار این است که انسان حتی الامکان آنها را ترك نکند، زیرا که به حسب روایات شریفه نکته جعل آنها برای اتمام فرائض و قبولی آنهاست(6).

و در بعضی روایات می فرماید: «شیعیان ما [اهل] پنجاه و یک رکعت نماز هستند»(7). و از آن حدیث ظاهر می شود که اصحاب اتیان آن هستند نه عقیده به آن،

ص: 542

-
- 1- وسائل الشیعة، ج 4، ص 96، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 29، حدیث 7 و 8.
 - 2- وسائل الشیعة، ج 4، ص 95، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 29، حدیث 3.
 - 3- وسائل الشیعة، ج 4، ص 59، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 14، حدیث 1.
 - 4- وسائل الشیعة، ج 4، ص 47، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 13، حدیث 6.
 - 5- وسائل الشیعة، ج 4، ص 53، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 13، حدیث 21، و ص 104، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 33، حدیث 4.
 - 6- وسائل الشیعة، ج 4، ص 71، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 17، حدیث 2، 3، 4، 8، 10، 11 و 12.

7- عن أبي بصير قال: قال الصادق عليه السلام: «شيعتنا أهل الورع والاجتهاد، وأهل الوفاء والأمانة، وأهل الزهد والعبادة، أصحاب الإحدى وخمسين ركعة في اليوم والليلة، القائمون بالليل، الصائمون بالنهار، يزكون أموالهم ويحجون البيت ويحجبتون كل محرم»؛ «امام صادق عليه السلام به نقل از ابوبصير فرمودند: شیعیان ما اهل پرهیزگاری و کوشش در عبادت و وفا و امانتداری و زهد و عبادت اند؛ در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می گزارند، شب بیدارند و روز را به روزه می گذرانند، زکات مال هایشان را می پردازند و به زیارت خانه خدا می روند و از هر حرامی دوری می کنند». (وسائل الشیعة، ج 4، ص 57، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 13، حدیث 26)

مقابل اهل سنت . چنانچه از حدیث «علائم مؤمن(1)» نیز همین ظاهر شود .

در بیان استحباب سه روز روزه در هر ماه

و اما سنت دوم رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که عبارت است از سه روز روزه در هر ماه ، پس اخبار کثیره که بالغ بر چهل حدیث می شود در فضل آن وارد است(2) . و در کیفیت آن بین علمای اعلام خلاف است(3) . آنچه مشهور بین آنها و موافق با اخبار کثیره است و عمل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در آخر عمر و ائمه هدی بر آن بوده آن است که آن سه روز پنجشنبه اول ، که روز عرض اعمال است ؛ و چهارشنبه اول دهه دوم ، که روز نحس مستمر و روز نزول عذاب است ؛ و پنجشنبه آخر از دهه آخر ، که نیز روز عرض اعمال است ، می باشد(4) .

و در روایتی وارد است که بر امم سابقه هر وقت عذاب نازل می شد در یکی از این ایام نازل می شد ؛ پس رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در این ایام مخوفه روزه گرفت(5) .

ص: 543

1- - مصباح المتهدّد ، ص 548 ، اعمال ماه صفر ؛ وسائل الشیعة ، ج 4 ، ص 58 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها» ، باب 13 ، حدیث 29 .

2- - وسائل الشیعة ، ج 10 ، ص 415 - 429 ، «کتاب الصوم» ، «أبواب الصوم المندوب» ، باب 7 - 12 .

3- - ر.ک: مختلف الشیعة ، ج 3 ، ص 374 ؛ جواهر الکلام ، ج 17 ، ص 91 .

4- - وسائل الشیعة ، ج 10 ، ص 415 ، «کتاب الصوم» ، «أبواب الصوم المندوب» ، باب 7 ، حدیث 1 ، 8 ، 10 ، 11 و 17 .

5- - وسائل الشیعة ، ج 10 ، ص 415 ، «کتاب الصوم» ، «أبواب الصوم المندوب» ، باب 7 ، حدیث 1 .

و در حدیث است که صوم این سه روز معادل با صوم دهر است (1). و تعلیل فرموده اند در بعضی روایات (2) به آیه شریفه (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (3).

و اما آنچه در بعضی روایات (4) وارد است که در ترتیب مخالف با این روایات است محمول است به مراتب فضل. و فرضاً که معارض باشند، از جهات کثیره رجحان با این اخبار است. بلکه توان گفت که معارضه بین آنها معارضه نص و ظاهر، یا اظهر و ظاهر است. و اما مرسله صدوق که می فرماید: «در صورتی که در عشر آخر دو پنجشنبه باشد، اولی را روزه بگیر، زیرا که شاید دومی را ملاقات نکنی» (5). منافات با این اخبار ندارد، زیرا که ظاهر آن است که برای رسیدن به فضل عاجل است برای خوف عدم توفیق، به موت یا غیر آن؛ چنانچه در حکمت جعل «عتمه» نیز همین طور وارد است (6). پس، این روایت خود از روایات داله بر مقصود است؛ یعنی بر افضلیت پنجشنبه آخر؛ نه اخبار معارضه. و ظاهر این است که اگر پنجشنبه اول را روزه گرفت و به پنجشنبه آخر نیز رسید، افضل آن است که آن فضیلت را ادراک کند؛ و روزه اول مجزی از آن نباشد.

و آنچه محقق جلیل فیض و محدث عالی الشأن، صاحب حدائق (7) - علیهما الرحمة -

ص: 544

-
- 1- وسائل الشیعة، ج 10، ص 417، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب 7، حدیث 5، 8، 12، 15 و 22.
 - 2- وسائل الشیعة، ج 10، ص 419، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب 7، حدیث 8، 19 و 30.
 - 3- «هر کس کاری نیکو بیاورد او را ده برابر آن پاداش خواهد بود». (الأنعام (6): 160)
 - 4- ر. ک: وسائل الشیعة، ج 10، ص 425، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب 7، حدیث 21 و 23، و ص 429، باب 8، حدیث 1 و 2.
 - 5- وسائل الشیعة، ج 10، ص 417، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب 7، حدیث 4.
 - 6- وسائل الشیعة، ج 4، ص 96، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 29، حدیث 7 و 8.
 - 7- مراد شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (1186-1107) فقیه بزرگ و عالم ربانی از خاندان آل عصفور است. در کربلا به سر می برد و ریاست حوزه آن جا به مدت بیست سال بر عهده وی بود. بزرگانی مانند میرزای قمی، سید مهدی بحرالعلوم، سید میرزا مهدی شهرستانی و ملا محمد مهدی نراقی از محضر وی بهره مند گردیدند. آثار او در فقه بسیار است. مشهورترین آن الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة است که در عداد مهمترین آثار فقه استدلالی است.

در مقام جمع فرمودند بعید است ، خصوصاً دومی (1).

در بیان فضیلت صدقه است

و اما سنت سوم رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که آن عبارت است از صدقه و جهد نمودن در آن ، پس آن نیز یکی از مستحبات است که کمتر در اعمال مستحبیه به پایه آن می باشد . و اخبار در موضوع صدقه ، حتی بر خارج از مذهب و بر حیوانات بری و بحری ، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد ؛ و ما به ذکر بعضی از آن اکتفا می کنیم .

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِ ؛ وَهِيَ تَقَعُ فِي يَدِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ الْعَبْدِ» (2).

«ابن سنان گوید : فرمود حضرت صادق علیه السلام : هیچ چیز گران تر نیست بر شیطان از صدقه بر مؤمن . و آن واقع شود در دست پروردگار - تبارک و تعالی - پیش از آن که واقع شود در دست بنده» .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً إِلَّا وَلَهُ حَازِنٌ يَحْزَنُهُ إِلَّا الصَّدَقَةَ ، فَإِنَّ الرَّبَّ يَلِيهَا بِنَفْسِهِ . وَكَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ ، وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ ، ثُمَّ أَزْتَدَّهُ مِنْهُ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ» (3) . «فرمود حضرت صادق علیه السلام : خدای تعالی خلق نفمود چیزی را مگر آن که از برای او نگاهبانی است که او را نگاهداری کند ، مگر صدقه را که خدای تعالی نگاهداری آن را خود فرماید . و پدرم وقتی صدقه می داد ، می گذاشت آن را به دست سائل ؛ پس از آن ، آن را از او پس می گرفت و

ص: 545

1- - الوافی ، ج 11 ، ص 48 ؛ الحدائق الناضرة ، ج 13 ، ص 356 .

2- - وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 406 ، « کتاب الزکاة » ، « أبواب الصدقة » ، باب 18 ، حدیث 1 .

3- - وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 406 ، « کتاب الزکاة » ، « أبواب الصدقة » ، باب 18 ، حدیث 2 .

می بوسید و می بوییدش ، پس از آن به سائل ردّ می فرمود» .

و قریب به مضمون این حدیث چندین حدیث دیگر وارد است (1) ، و دلالت بر بزرگی شأن و عظمت رتبه صدقه دارد که خدای تبارک و تعالی امر آن را به کس دیگر محول نفرموده و خود با ید قدرت و احاطه قیومیّه خود حافظ صورت کامله غیبیه آن گردیده .

در بیان نکته مهمه در باب صدقه است

و تدبیر در این حدیث شریف و امثال آن ، که در ابواب متفرقه کتب اصحاب - رضوان الله علیهم اجمعین - منقول است ، برای اهل معرفت و اصحاب قلوب کشف توحید فعلی و تجلی قیومی حق را می نماید . و اشاره به نکته مهمه ای است که توجه به آن برای کسانی که قیام به این امر مهم می کنند خیلی لازم است . و آن ، آن است که انسان بفهمد تصدق در دست که واقع می شود ، که نعوذ بالله اگر منت و اذیتی در دادن صدقه از انسان نسبت به فقیر واقع شود ، اول به حق - تبارک و تعالی - واقع شود ، پس از آن به سائل ؛ چنانچه اگر تواضع و فروتنی کند و از روی کمال خضوع و مذلت صدقه را به سائل مؤمن تقدیم کند ، برای حق تعالی کرده ؛ چنانچه عالم آل محمد - صلی الله علیه و آله - و عاشق جمال حق تعالی ، جناب باقر العلوم - علیه السلام - صدقه را پس از وقوع در دست سائل می بویید و می بوسید و استشمام رایحه طیبه محبوب از آن می کرد . و خدا می داند برای آن ذات مقدس و عاشق مجذوب چه راحت نفس و سکونت خاطری پیدا می شد ؛ و چطور آن اشتعال قلبیه و احتراقات شوقیه باطنیه [را] این عشق بازی خاموش می کرد .

افسوس و هزاران افسوس! که این نویسنده مستغرق در بحار هوای نفس و مخلد بر ارض طبیعت و گرفتار شهوات و اسیر بطن و فرج و بی خبر از ملک هستی و مست خودی و خودپرستی در این عالم آمد و عن قریب خواهد رفت و از محبت اولیا هیچ ادراک نکرد و از جذبات و جذوات و مغازلات آنها هیچ نفهمید ، و وقوفش در این عالم و قوف حیوانی و حرکاتش حرکات حیوانی و شیطنانی بود . اگر چنین باشد ،

ص: 546

1- - وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 433 ، « کتاب الزکاة » ، « أبواب الصدقة » ، احادیث باب 29 .

مردنش نیز مردن حیوان و شیطان است . «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ الْمُسْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ» (1) .

خداوندا! تو خود ما را به نور هدایت دستگیری فرما و از این خواب سنگین بیدار فرما و به عالم غیب و نور و دار بهجت و سرور و خلوت انس و محفل خاص دعوت کن .

وَيَا سَدِّ نَادِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلَّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ» (2) . «فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : زمین قیامت آتش است ، مگر سایه مؤمن و جوار آن که صدقه او او را سایه اندازد و حفظ نماید» .

و در روایت است که «صدقه را خدای تعالی تربیت فرماید مثل شماها که بچه شتر را تربیت می کنید . و اگر نصف خرما صدقه دهید ، خدای تعالی آن را تربیت می فرماید و در روز قیامت آن را می دهند به بنده در صورتی که مثل کوه احد یا بزرگ تر از آن است» (3) . و از این قبیل حدیث بسیار است .

و در احادیث کثیره وارد است که صدقه مردن های بد را دفع می نماید (4) ؛ و روزی را نازل می کند (5) ؛ و قرض را ادا می کند (6) ؛ و عمر را زیاد کند (7) ؛ و هفتاد طور مردن بد را

ص: 547

1- - «بار خدایا ، شکوه به سوی تو بریم و بر تو اعتماد کنیم» .

2- - وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 369 ، «کتاب الزکاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 1 ، حدیث 7 .

3- - وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 381 ، «کتاب الزکاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 7 ، حدیث 6 .

4- - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «الْصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ» . (ر.ك : وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 367 ، «کتاب الزکاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 1 ، حدیث 2 ، و ص 377 ، باب 5 ، حدیث 1 ، و ص 387 ، باب 9 ، حدیث 3 و 4)

5- - در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که : «اللَّهُ تَنْزِلُ الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ» ؛ «روزی را با صدقه دادن فرود آرید» . (وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 371 - 372 ، «کتاب الزکاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 1 ، حدیث 13 ، 16 و 19 ، و ص 374 ، باب 3 ، حدیث 1 ؛ و ص 380 ، باب 7 ، حدیث 2 ، و ص 402 ، باب 14 ، حدیث 8)

6- - امام صادق علیه السلام فرمود : «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَتَخْلِفُ بِالْبَرَكَاتِ» ؛ «بخشش دیون را از گردن می افکند و مال ها را با برکت می گرداند» . (وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 367 ، «کتاب الزکاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 1 ، حدیث 1)

7- - وسائل الشیعة ، ج 9 ، ص 368 ، «کتاب الزکاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 1 ، حدیث 4 ، و ص 393 ، باب 12 ، حدیث 2 .

دفع کند (1)؛ و خدای تعالی عوض آن را از ده تا صد هزار عطا فرماید (2)؛ و اسباب زیادت مال گردد (3)؛ و در صبح هر کس صدقه دهد، از بلاهای آسمانی در آن روز ایمن گردد؛ و اگر در اول شب بدهد، از بلاهای آسمانی در آن شب ایمن باشد (4)؛ و مداوای مریض ها با صدقه شود (5)؛ و اگر کسی اهل بیت مسلمی را کفایت کند، گرسنگی آنها را رفع کند و بدن آنها را بپوشاند و آبروی آنها را حفظ کند، از هفتاد حج محبوبتر است؛ با آن که يك حج از هفتاد عتق رقبه بالاتر است (6)، با آن که در عتق رقبه وارد است که هر کس بنده ای را آزاد کند، خداوند به هر عضوی از آن عضوی از او را از آتش جهنم آزاد

ص: 548

1- - عن أبي جعفر عليه السلام قال: «الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ يُنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَيَدْفَعَانِ عَنِ سَبْعِينَ مِائَةَ السُّوءِ»؛ «نیکی کردن و صدقه دادن تنگدستی را از بین می برد و عمر را طولانی می سازد». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 368، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 1، حدیث 4)

2- - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى) قَالَ: «وَأَنَّ اللَّهَ يُعْطِي بِالْوَحْدَةِ عَشْرَةَ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ فَمَا زَادَ ..». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 386، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 1، حدیث 5)

3- - پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ فِي الْمَالِ كَثْرَةً ..».؛ «صدقه دهید صدقه مال را فزونی دهد». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 369، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 1، حدیث 8)

4- - قال الصادق عليه السلام: «بَاكِرُوا بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الْبَلَايَا لَا تَخْطُهَا وَمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ أَوَّلَ النَّهَارِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ شَرَّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَإِنْ تَصَدَّقَ أَوَّلَ اللَّيْلِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ شَرَّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ». (وسائل الشيعة ج 9، ص 384، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 8، حدیث 5)

5- - امام صادق علیه السلام فرمود: «دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ ..».؛ «بیماران خود را با صدقه درمان کنید». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 374، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 3، حدیث 1 و 2)

6- - امام باقر علیه السلام فرمود: «لَأَنَّ أَحَجَّ حَجَّةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً وَرَقَبَةٌ حَتَّى انْتَهَى إِلَى عَشْرَةٍ؛ وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعِينَ وَلَا أَعُولَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَشْبَعَ جُوعَتَهُمْ وَأَكْسُو عَوْرَتَهُمْ وَأَكْفَتْ وُجُوهُهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحَجَّ حَجَّةً وَحَجَّةً وَحَجَّةً حَتَّى انْتَهَى إِلَى عَشْرٍ وَعَشْرٍ وَعَشْرٍ وَمِثْلَهَا حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعِينَ»؛ «اگر يك حج به جای آورم خوش تر دارم از آن که بنده ای آزاد کنم و بنده ای دیگر، امام تا ده بار آن را تکرار کرد و ادامه داد تا به هفتاد رسید؛ و اگر نفقه خانواده ای مسلمان را تعهد کنم و آنان را سیر گردانم و تنشانشان را بپوشانم و آبرویشان را نزد مردم نگاه دارم، خوش تر دارم از آن که حجی به جای آورم و حجی دیگر و حجی دیگر. و تا ده بار آن را تکرار کرد و ادامه داد تا به هفتاد رسید». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 373، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 2، حدیث

(1)

فرماید(1)؛ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده آزاد فرمود از کدّ یمین خود(2)؛ و غیر ذلك که ذکر آنها موجب تطویل شود.

در بیان نکته دیگر: انفاق و صدقه از آنچه خود دوست دارید

و ما ختم می کنیم این مقام را به ذکر نکته ای دانستی. و آن این است که در آیه شریفه وارد است: (لَنْ تَدَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ(3)). یعنی «هرگز به خوبی نائل نشوید، مگر آن که در راه خداوند انفاق کنید از آنچه دوست می دارید».

و در حدیث است که «حضرت صادق - علیه السلام - صدقه می دادند به شکر، پرسیدند: "چطور به شکر صدقه می دهید؟" فرمود: "شکر را از هر چیز بیشتر دوست دارم؛ و میل دارم به آن چیزی که محبوب ترین اشیاست پیش من صدقه دهم"»(4).

و در حدیث است که «حضرت امیر - علیه السلام - جامه ای خریداری فرمود و از آن خوشش آمد و آن را صدقه داد و فرمود: شنیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرمود: "کسی که اختیار کند غیر را بر خودش، خداوند بهشت را روز قیامت برای او اختیار کند؛ و کسی که دوست داشته باشد چیزی را، پس آن را برای خدا قرار دهد، خدای تعالی روز قیامت فرماید: بندگان به یکدیگر جزا می دادند به معروف، و من جزای تو را امروز بهشت دهم"»(5).

ص: 549

1- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مَنْ أَعْتَقَ مُسْلِمًا أَعْتَقَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنَ النَّارِ». (وسائل الشيعة، ج 23، ص 9، «كتاب العتق»، باب 1، حديث 2)

2- عن أبي عبد الله عليه السلام: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكَةٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ». (وسائل الشيعة، ج 23، ص 10، «كتاب العتق»، باب 1، حديث 6)

3- آل عمران (3): 92.

4- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ يَتَصَدَّقُ بِالسُّكَّرِ فَقِيلَ لَهُ: أَتَتَصَدَّقُ بِالسُّكَّرِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُ فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِأَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 471، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب 48، حديث 2)

5- «قَدْ رَوَى عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: اشْتَرَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوْبًا، فَأَعْجَبَهُ فَتَصَدَّقَ بِهِ، وَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: مَنْ آثَرَ عَلَى نَفْسِهِ آثَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْجَنَّةِ. وَمَنْ أَحَبَّ شَيْئًا فَجَعَلَهُ لِلَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ: قَدْ كَانَ الْعِبَادُ يُكَافِتُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَا أَكْفِيكَ الْيَوْمَ بِالْجَنَّةِ». (مجمع البيان، ج 2، ص 792، ذيل آية 92 آل عمران)

و روایت شده که یکی از اصحاب وقتی همین آیه شریفه وارد شد، يك باغی داشت بین خویشاوندانش قسمت کرد و آن را از همه اموالش بیشتر دوست داشت؛ پس رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فرمود: «خوشا به حال تو! خوشا به حال تو! که این حال سودمندی است برای تو» (1).

و از برای جناب ابوذر غفاری میهمانی آمد. فرمود به او که من شغلی دارم، و از برای [من] شترهایی است برو بهترین آنها را بیاور. میهمان رفت و يك شتر لاغری آورد. ابوذر فرمود: به من خیانت کردی. گفت: بهترین شترها شتر فحل بود؛ به یادم آمد روز احتیاج شما را به سوی آن. ابوذر فرمود: روز احتیاج من به آن روزی است که مرا در قبر می گذارند با آن که خدای تعالی فرماید: «هرگز به برّ و نیکویی نرسید مگر

آن که انفاق کنید آنچه را دوست می دارید». و فرمود در مال سه شريك است: یکی قَدَر است، که فرقی نکند پیش آن که خوب یا بد آن را ببرد به هلاک نمودن. دوم وارث است، که منتظر مردن تو است. و تو سومی آنهايي. پس اگر توانستی که عاجزتر از آنها نباشی نباش. خدای تعالی فرماید: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) (2). و این شتر محبوب بود پیش من در بین اموالم، پس دوست داشتم که برای خودم پیش بفرستم (3).

در بیان یکی از اسرار صدقه

باید دانست که انسان با علاقه مندی و محبت به مال و منال و زخارف دنیوی بزرگ شده است و تربیت گردیده، و این علاقه در اعماق قلب او جایگزین گردیده. و منشأ

ص: 550

-
- 1- «رُويَ أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ قَسَمَ حَائِطًا لَهُ فِي أَقَارِبِهِ عِنْدَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ كَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: بَخٌّ بَخٌّ! ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ لَكَ». (مجمع البيان، ج 2، ص 792، ذیل آیه 92 آل عمران)
 - 2- آل عمران (3): 92.
 - 3- مجمع البيان، ج 2، ص 793، ذیل آیه 92 آل عمران.

بیشتر مفاسد اخلاقی و اعمالی، بلکه مفاسد دینی، همین علاقه است. چنانچه در احادیث کثیره وارد است(1)؛ و ما در شرح بعضی احادیث به آن اشاره کردیم(2).

پس، اگر انسان به واسطه صدقات و ایثار بر نفس این علاقه را بتواند سلب کند یا کم کند، البته قطع ماده فساد و جرثومه قبایح را کرده، و طریق نیل به حصول معارف و انقطاع به عالم غیب و ملکوت و حصول ملکات فاضله و اخلاق کامله را برای خود مفتوح نموده. و این یکی از نکات بزرگ انفاقات مالیه واجبه و مستحبه است. و در مستحبات این نکته کامل تر است، چنانچه واضح است.

پس، از مجموع اخبار و آثار این باب معلوم شد که صدقه جامع فضائل دنیوی و اخروی است. از ساعت اول دادن آن با انسان همراه است و دفع بلیات می کند، تا آخر امر در قیامت و سایر مراحل که انسان را به بهشت و جوار حق برساند.

تتمه: در افضلیت صدقه پنهانی

باید دانست که صدقه مندوبه در سرّ و خفا افضل است از صدقه آشکارا و علانیه؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که به عمار سبابی فرمود: «يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ؛ وَكَذَلِكَ وَاللَّهُ الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ أَفْضَلُ مِنْهَا فِي الْعَلَانِيَةِ»(3). «ای عمار، صدقه در پنهانی، به خدا قسم، افضل است از صدقه آشکارا. و همین طور عبادت در پنهانی افضل است از عبادت آشکارا».

و در احادیث کثیره وارد است که «صدقه پنهانی غضب پروردگار را خاموش می کند»(4). و در حدیث است که «هفت طایفه است که خدای تعالی در پناه خودش آنها را حفظ فرماید در روزی که پناهی جز پناه او نیست. یکی از آنها کسی است که صدقه

ص: 551

1- ر.ك: الكافي، ج 2، ص 315، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حب الدنيا والحرص عليها».

2- ر.ك: شرح حدیث ششم، ص 139.

3- وسائل الشیعة، ج 9، ص 395، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب 13، حدیث 3.

4- وسائل الشیعة، ج 9، ص 395، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب 13.

بدهد و پنهان کند حتی آن که دست راست او نفهمد آنچه دست چپش انفاق کند»(1).

و شاید نکتهٔ افضلیت یکی آن است که عبادت سرّی بعیدتر از ریا و به اخلاص نزدیک تر است. و دیگر آن که در باب صدقه حفظ آبروی فقرا در کتمان آن است.

و نیز صدقه بر ارحام و اقربا افضل است از غیر آنها؛ و بر آن، عنوانِ صلّه رحم، که از افضل عبادات است، منطبق شود؛ چنانچه در حدیث وارد است که «افضل صدقات صدقه به ذی رحم است»(2)؛ و «صلّه اخوان اجرش بیست است، و صلّه رحم بیست و چهار است»(3). بلکه در بعضی روایات است که صدقه به غیر رحم در صورتی که رحم محتاج است قبول نمی شود(4).

ختم: مطلوبیت کثرت صدقه

بدان که در این حدیث شریف که می فرماید «در صدقه جهد کن تا گمان کنی که اسراف کردی، با آن که اسراف نکردی». ظاهر شود که مطلوب در صدقه کثرت آن است و به هر اندازه رسد اسراف نیست.

و در حدیث است که «حضرت امام حسن مجتبی - سلام الله علیه - سه مرتبه قسمت

ص: 552

- 1- - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِلَى أَنْ قَالَ: وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ، فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَمْ تَعْلَمْ يَمِينُهُ مَا تُنْفِقُ شِمَالَهُ». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 398، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب 13، حديث 11)
- 2- - امام صادق عليه السلام فرمود: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: عَلَى ذِي الرَّحِمِ الْكَاشِحِ»؛ (از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند کدام صدقه برتر است؟ فرمود: «صدقه بر خویشاوندی که کینه ات را در دل نهان دارد». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 411، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب 20، حديث 1)
- 3- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ، وَصِلَةُ الْإِخْوَانِ بِعِشْرِينَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ»؛ (از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «صدقه ده برابر پاداش دارد؛ و قرض هجده برابر؛ و بخشش به برادران بیست برابر؛ و صلّه به خویشاوندان بیست و چهار برابر». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 411، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب 20، حديث 2)
- 4- - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا صَدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٍ». (وسائل الشيعة، ج 9، ص 412، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب 20، حديث 4)

کرد اموال خود را با فقرا به طور تصنیف ؛ حتی اگر دارای دو جفت نعلین بود یا دو ثوب بود ، تصنیف فرمود»(1).

و در حدیث دیگر است که حضرت رضا - علیه السلام - به حضرت جواد - سلام الله علیه - مرقوم فرمود : «شنیدم غلامان تو وقتی سوار می شوی ، تو را خارج می کنند از در کوچک ؛ آنها بخل می کنند و می خواهند تو به کسی چیزی ندهی . به حق من بر تو که بیرون رفتن و داخل شدنت نباشد مگر از در بزرگ . و وقتی سوار شدی همراه خود طلا و نقره بردار و هیچ کس از تو سؤالی نکند مگر آن که به او عطا نمایی . و از عموهای تو

هر کس از تو سؤالی کرد ، کمتر از پنجاه دینار به او مده ، و اگر بیشتر خواستی بدهی ، اختیار با تو است . و من اراده کردم به این امر این که خداوند مقام تو را رفیع فرماید ؛ پس انفاق کن و ترس مکن که خداوند بر تو سخت گیری فرماید»(2).

و این احادیث منافات ندارد با احادیثی که دلالت کند بر آن که کثرت صدقه به قدری که معیشت بر عیال سخت شود از جمله اسراف است(3) و خداوند دعای کسی را که

ص: 553

1- - قال الصادق علیه السلام : «إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى نَعْلًا وَنَعْلًا وَثُوبًا وَثُوبًا وَدِينَارًا وَدِينَارًا» . (وسائل الشيعة ، ج 9 ، ص 480 ، «كتاب الزكاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 52 ، حديث 1)

2- - فِي كِتَابِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ : «يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلَّغْنِي أَنَّ الْمَوْلِي إِذَا رَكِبَتْ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ . وَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلِ بِهِمْ لِيَنَالَ مِنْكَ أَحَدٌ خَيْرًا . وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُنْ مَدَّخَلَكَ وَمَخْرَجَكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ فَإِذَا رَكِبْتَ ، فَلْيَكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ ثُمَّ لَا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَيْتَهُ . وَمَنْ سَأَلَكَ مِنْ عُمُومَتِكَ أَنْ تَبْرَهُ ، فَلَا تُعْطِهِ أَقْلًا مِنْ خَمْسِينَ دِينَارًا ، وَالْكَثِيرُ إِلَيْكَ . وَمَنْ سَأَلَكَ مِنْ عَمَّاتِكَ ، فَلَا تُعْطِهَا أَقْلًا مِنْ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ دِينَارًا وَالْكَثِيرُ إِلَيْكَ . إِنِّي إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَرْفَعَكَ اللَّهُ . فَأَنْفِقْ وَلَا تَخْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِفْتَارًا» . (وسائل الشيعة ، ج 9 ، ص 463 ، «كتاب الزكاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 43 ، حديث 1)

3- - «سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) فَقَالَ كَانَ فُلَانٌ بَنُ فُلَانٍ الْأَنْصَارِيُّ - سَمَاءً - وَكَانَ لَهُ حَرْثٌ وَكَانَ إِذَا أَخَذَ يَتَصَدَّقُ بِهِ فَيَبْقَى هُوَ وَعِيَالُهُ بِغَيْرِ شَيْءٍ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ سَرَفًا» ؛ «مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه «حق آن را روز درو آن بدهید و اسراف نکنید همانا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد» . فرمودند : فلان پسر فلان انصاری - حضرت نام او را برد - مزرعه ای داشت آنگاه که زمان درو آن فرا می رسید همه آن را می بخشید و خود و خانواده اش بی چیز می ماندند . پس خداوند آن را اسراف قرار داد» . (وسائل الشيعة ، ج 9 ، ص 461 ، «كتاب الزكاة» ، «أبواب الصدقة» ، باب 42 ، حديث 3)

انفاق کند و از برای معیشت خود و عیالش چیزی نگذارد قبول نفرماید(1)؛ و در حدیث است که افضل صدقه صدقه ای است که از زیادت کفاف باشد(2). وجه عدم منافات آن است که کثرت و جهد در صدقه لازم نیست به قدری باشد که موجب سختی بر عیال شود. چه بسا اشخاصی که نصف مال یا بیشتر آن را صدقه دهند و کفاف خود و عیال آنها محفوظ ماند به طوری که در ضیق معاش و سختی نیفتند.

فصل: در فضیلت نماز شب

اشاره

در این حدیث شریف تأکید بلیغ در قیام به نماز شب و نماز ظهر شده است. اما راجع به نماز شب شرحی در بعضی احادیث سابقه ذکر کردیم(3)؛ و در این مقام اکتفا می کنیم به ترجمه بعضی احادیث شریفه تبرکاً.

در وسائل از کتاب کافی سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «شرف مؤمن نماز کردن اوست در شب؛ و عزتش نگاهداری خود از اعراض مردم

ص: 554

1- - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ تَصَدَّقَ عَلَى ثَلَاثَةِ مِنَ السُّؤَالِ ثُمَّ رَدَّ الرَّابِعَ وَقَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ثُمَّ شَاءَ أَنْ لَا يَبْقَى مِنْهَا إِلَّا وَصَدَّعَهَا فِي حَقِّ لِفْعَلٍ فَيَبْقَى لَا مَالَ لَهُ فَيَكُونُ مِنَ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ يَرُدُّ دَعَاؤَهُمْ. قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَحَدُهُمْ رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَنْفَقَهُ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي! فَيَقَالُ لَهُ أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ سَبِيلًا إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ؟»؛ «از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که ایشان بر سه مستمند بخشش کرد و فرد چهارم را رد نمود و فرمود: اگر مردی مالی به اندازه سی یا چهل هزار درهم داشته باشد پس بخواهد همه آن را در موردی که سزاوار است مصرف کند این را انجام دهد و بی چیز ماند از سه نفری است که دعایشان رد می شود. گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: یکی از آنها مردی است که مالی داشته باشد و آن را در راه خدا بخشیده سپس می گوید: پروردگارا مرا روزی ده: به او گفته می شود: مگر راهی برای کسب روزی برایت قرار ندادم». (وسائل الشیعة، ج 9، ص 460، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 42، حدیث 1)

2- - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ تَكُونُ عَنْ فَضْلِ الْكَفِّ». (وسائل الشیعة، ج 9، ص 461، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب 42، حدیث 4)

3- - ر.ک: صفحه 228، حدیث دوازدهم.

است» (1). و در حدیث دیگر فرمود حضرت صادق علیه السلام: «جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به جبرئیل فرمود: موعظه کن مرا. گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم عیش کن هر چه خواهی، زیرا که تو مردنی هستی؛ و دوست داشته باش هر چه را خواهی، زیرا که از آن جدا خواهی شد؛ و عمل کن آنچه خواهی، زیرا که ملاقات کنی آن را؛ و بدان که شرف مؤمن ایستادن اوست در شب؛ و عزت او نگاهداری خویش از اعراض مردم است» (2).

و سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «مال و اولاد زینت زندگانی دنیاست، و هشت رکعت در آخر شب با وتر زینت آخرت است؛ و گاهی خدای تعالی جمع فرماید آنها را برای طایفه ای» (3).

و از شیخ مفید - رضوان الله علیه - نقل کند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: «وقتی که ایستاد بنده از خوابگاه لذیذش که راضی کند حق را به نماز شب، در صورتی که چرت می زند، مباحات می فرماید خدای تعالی به واسطه او بر ملائکه و فرماید: "شاهد باشید که آمرزیدم او را" (4) و احادیث از این قبیل در فضل آن بسیار است و مجال ذکر آنها در این مختصر نیست.

ص: 555

1- - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ؛ وَعِزُّ الْمُؤْمِنِ كُفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ». (وسائل الشيعة، ج 8، ص 145، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب 39، حديث 2)

2- - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِجَبْرَائِيلَ: عِظْنِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ؛ وَأَحْبِبْ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ، وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ، شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ، وَعِزُّهُ كُفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ». (وسائل الشيعة، ج 8، ص 145، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب 39، حديث 3)

3- - عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَمَانُ رُكْعَاتٍ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ وَالْوَتْرُ زِينَةُ الْآخِرَةِ. وَقَدْ يَجْمَعُهَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ». (وسائل الشيعة، ج 8، ص 157، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب 39، حديث 34)

4- - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ مِنْ لَذِيذِ مَصْدَجِهِ وَالتَّعَاسُ فِي عَيْنِهِ لِيُرْضِيَ رَبَّهُ بِصَلَاةٍ لَيْلِهِ بَاهِيَ اللَّهُ بِهِ الْمَلَائِكَةَ وَقَالَ: أَمَا تَرَوْنَ عَبْدِي هَذَا، قَدْ قَامَ مِنْ لَذِيذِ مَصْدَجِهِ لِصَلَاةٍ لَمْ أَفْرِضْهَا عَلَيْهِ؛ إِنَّهُ هَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ». (وسائل الشيعة (طبع حجری)، ج 1، ص 516، سطر 15، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب 39، حديث 36)

و اما نماز «زوال» که مورد سفارش رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است، مراد از آن نوافل نماز ظهر است؛ چنانچه در روایات دیگر تصریح به آن شده (1). و اهتمام به خصوص این نوافل یا برای آن است که در خود آنها خصوصیت و اهمیت است؛ و یا برای آن که از متعلقات صلاة وسطی هستند و موجب اتمام و قبول آن می باشند.

و شاید که در این حدیث مراد خود نماز ظهر باشد، که آن نماز وسطی است، به اعتبار آن که در وسط نمازهای یومیه واقع است، و حق تعالی امر به حفظ آن و قیام به آن بالخصوص نموده در آیه شریفه (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ) (2). و مشهور بین فقها (3) - رضوان الله عليهم - و اظهر آن است که صلاة وسطی همان صلاة ظهر است؛ و مزید اختصاص در بین نمازها دارد، و اول نمازی است که حق تعالی بر آدم ابو البشر - علی نبینا و آله و علیه الصلاة والسلام - فرو فرستاده توسط جبرئیل علیه السلام.

و ظاهر آن است که سفارش جناب رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به این که «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ» برای حفظ حدود و نوافل و وقت آن است، نه برای اصل اتیان فقط؛ چنانچه از امر به محافظه صلوات، و خصوصاً حفظ نماز ظهر، نیز چنین استفاده شود. چنانچه در اخبار اهل بیت عصمت - عليهم السلام - سفارش در باره حفظ اوقات صلوات و اتیان آنها را در اوقات فضیلت آنها بسیار وارد است (4). بلکه گاهی شود که تأخیر آنها از اوقات فضیلت بدون عذر موجب تزییع و باعث تهاون شود؛ خصوصاً اگر مداومت بر آن انسان بکند.

ص: 556

-
- 1- وسائل الشیعة، ج 4، ص 53، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب 13، حدیث 21، وص 59، باب 14، حدیث 1
 - 2- «نمازها و نماز میانه را نگاه دارید و با فروتنی برای خدا به پا خیزید». (البقرة (2): 238)
 - 3- مختلف الشیعة، ج 2، ص 61، مسأله 16؛ جواهر الکلام، ج 7، ص 13؛ العروة الوثقی، ج 1، ص 516.
 - 4- ر. ک: وسائل الشیعة، ج 4، ص 107، «کتاب الصلاة»، «أبواب المواقیات»، باب 1، وص 118، باب 3.

پر معلوم است کسی که اهمیت به امری دهد؛ ناچار آن را هرچه زود و نیکوتر باشد انجام دهد. به خلاف آن که اگر آن را سست بشمارد و ناچیز بداند، که در اتیان آن نیز تهاون و سستی کند و تعافل ورزد. و خدا نکند که کار انسان منجر شود به استخفاف به نماز و تهاون و سهل انگاری در امر آن.

رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مستخفّ به نماز را فرمود اگر بمیرد و نمازش چنین باشد، به دین من نمرده است (1).

بلکه گاهی شود که انسان به واسطه استخفاف به امر صلاّة و تهاون و سستی در آن، کارش منجر به ترك آن شود. طبیعی است که انسان اگر چیزی در نظرش قیمت نداشت، کم کم از نظرش می افتد و آن را نسیان می کند.

ما که در کارهای دنیایی کمتر فراموشی برایمان حاصل می شود، خصوصاً در مهمّات آن، برای آن است که نفس به واسطه بزرگ شمردن آن و حبّ مفرط به آن توجهش مصروف به آن است و دائماً متذکر آنست؛ و البته چنین امری فراموش شدنی نیست. مثلاً اگر کسی به شما وعده دهد که اول ظهر روز کذا من به شما فلان مبلغ، که در نظر شما مهم است، می دهم، و او را صادق در آن وعده بدانید، ناچار آن روز را و میعادگاه را فراموش نمی کنید و دائماً ساعت شماری می کنید تا موعد برسد؛ و در آن وقت با کمال حضور قلب و توجه باطن در اول موعد خود را حاضر می کنید. اینها برای آن است که حبّ نفس بر آن چیز و بزرگ شمردن آن، شما را مفتون آن نموده و هرگز در امر آن تهاون نمی کنید. و همین طور در سایر امور دنیوی هر کس به فراخور حال خود. ولی اگر چیزی در نظرتان خوار و بی قیمت بود، نفس اگر به او توجهی کند آنی

ص: 557

1 - - امام باقر علیه السلام فرمود: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي فَلَمَّ يُكْوِعُهُ وَلَا سُدَّ جُودَةً. فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): نَقَرَ كَنْفَرِ الْغُرَابِ! لَيْتُنْ مَاتَ هَذَا وَهَكَذَا صَدَّ لَاتُهُ لَيْمُوتَنَّ عَلَيَّ غَيْرِ دِينِي»؛ [روزی] پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد نشسته بود فردی بر وی وارد شد و به نماز ایستاد، رکوع و سجده نماز را به طور کامل بجا نیاورد. پیامبر فرمود: "چون کلاغ بر زمین منقار کوبید! اگر این شخص بمیرد و نمازش این باشد، به تحقیق که بر دین من نمرده است". (وسائل الشیعة، ج 4، ص 31، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 9، حدیث 2)

است و به طریق خطور می باشد ، و لحظه ای نمی گذرد مگر آن که از آن غفلت می کنید .

اکنون این سستی ما در امور دینی معلوم می شود برای چیست . برای آن است که ایمان به غیب نداریم و پایه یقین و اطمینان سست است و وعده خدا و انبیا را به جان و دل قبول نکردیم ؛ پس در نظر ما تمام اوضاع الهی و شرایع دینی پست و سست است . و این سستی کم کم تغافل آورد : و یا در همین عالم غفلت بر ما غالب آید و ما را از دین صوری که داریم به کلی خارج کند ؛ یا در شدت ها و سختی های موت غفلت کلی عارض شود .

این نمازهای پنج گانه ، که عمود دین و پایه محکم ایمان است و در اسلام چیزی بعد از ایمان به اهمیت آن نیست ، بعد از توجهات نوریه باطنیه و صور غیبیه ملکوتیه ، که غیر از حق تعالی و خاصان درگاه او کسی نداند ، یکی از جهات مهمه که در آن هست این تکرار تذکر حق - با آداب و اوضاع الهی که در آن منظور گردیده است - رابطه انسان را با حق تعالی و عوالم غیبیه محکم می کند ؛ و ملکه خضوع لله در قلب ایجاد کند ؛ و

شجره طیبه «توحید» و تفرید را در قلب محکم کند به طوری که با هیچ چیز از آن زائل نشود ؛ و در امتحان بزرگ حق تعالی ، که در حال ظهور سکرات موت و احوال مُطَّلَع و شهود نمونه غیب حاصل شود ، از امتحان درست بیرون آید و دینش مستقر باشد و بماند ، نه مستودع و زائل شدنی که به اندک فشاری نسیان عارض شود .

پس ای عزیز ؛ **إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ وَاللَّهِ مُعِينِكَ فِي أَوْلِيَاكَ وَأَخْرَاكَ (1)** ، مبادا در امر دیانت خصوصاً این نمازهای پنج گانه ، تهاون کنی و آنها را سست شماری! خدا می داند که انبیا و اولیا و ائمه هدی - علیهم السلام - از کمال شفقت بر بندگان خدا این قدر ترغیب و تحذیر نمودند ، و الا ایمان ما نفعی به آنها نرساند و از اعمال ما سودی نبرند .

ص: 558

یکی از وصایای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - وصیت به تلاوت قرآن است . و فضل تلاوت و حفظ و حمل و تمسک و تعلم و مداومت و مزاولت و تدبر در معانی و اسرار آن بیش از آن است که به فهم قاصر ما درست آید . و آنچه از اهل بیت عصمت - علیهم السلام - در خصوص آن وارد شده است در این اوراق نگنجد ؛ و ما به بعض آن قناعت کنیم .

کافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ ؛ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً» (1) . فرمود : «قرآن عهد خداوند است به سوی بندگان ؛ همانا سزاوار است که هر مرد مسلمانی در هر روز به آن عهد نظر کند و از آن پنجاه آیه قرائت کند» .

وَإِسْنَادِهِ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - يَقُولُ : «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ ؛ فَكُلَّمَا فَتِحَتْ خِزَانَةٌ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ فِيهَا» (2) . «فرمود حضرت سجّاد - علیه السلام - که آیات قرآن خزانه هایی است ؛ پس هر وقت گشوده شد خزینه ای ، سزاوار است که نظر کنی در آن» .

و ظاهر این دو حدیث آن است که تدبر در آیات آن و تفکر در معانی آن خوبست بکنند . و تدبر و تفکر در آیات محکمۀ الهیّه و فهم معارف و حکم و توحید و تفرید از آن نمودن غیر از تفسیر به رأی است که منهیّ عنه است در مقابل اصحاب رأی و اهوای فاسده ، بدون تمسک به اهل بیت و وحی که مختص به مخاطبۀ کلام الهی هستند ؛ چنانچه

ص: 559

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 609 ، «کتاب فضل القرآن» ، «باب فی قراءته» ، حدیث 1 ؛ وسائل الشیعة ، ج 6 ، ص 198 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب قراءة القرآن» ، باب 15 ، حدیث 1 .

2- - الکافی ، ج 2 ، ص 609 ، «کتاب فضل القرآن» ، «باب فی قراءته» ، حدیث 2 ؛ وسائل الشیعة ، ج 6 ، ص 198 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب قراءة القرآن» ، باب 15 ، حدیث 2 . (با کمی اختلاف در هر دو منبع)

در محالّ خود ثابت است و تفصیل در این مقام بی موقع . و کفایت می کند قول خدای تعالی : (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (1) .

و در اخبار امر به رجوع به آن و تدبر در معانی آن بسیار وارد است . حتی از جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - نقل است که فرمود : «خیری نیست در قرائتی که از روی تفکر نباشد» (2) .

و یاسر ناده عن أبي جعفر - علیه السلام - قال : «قال رسول الله ، صلى الله عليه وآله : مَنْ قرأ عشر آياتٍ في ليلةٍ ، لم يكتب من الغافلين . ومَنْ قرأ خمسین آيةً ، كتب من الذاکرین . ومَنْ قرأ مائة آيةً ، كتب من القانتین . ومَنْ قرأ مائتي آيةً ، كتب من الخاشعین . ومَنْ قرأ ثلاثمائة آيةً ، كتب من الفائزین . ومَنْ قرأ خمسة مائة آيةً ، كتب من المجتهدین . ومَنْ قرأ ألف آيةً ، كتب له قنطارٌ من برٍّ : القنطار خمسة عشر ألف (خمسون ألف) مثقالٍ من ذهبٍ ، والمثقال أربعة وعشرون قيراطاً : أصغرُها مثل جبلٍ أُحدٍ وأكبرُها ما بين السماء والأرض» (3) .

و در اخبار کثیره قضیه تمثیل قرآن به صورت نیکویی ، و شفاعت نمودن آن از اهل خود و قرائت کنندگان وارد است (4) ، که از ذکر آنها صرف نظر کردیم .

و در حدیث است : «مؤمنی که قرائت قرآن کند در حال جوانی ، داخل شود قرآن به گوشت و خون او ؛ و او را خداوند با سفرای کرام نیکوکار قرار دهد ؛ و قرآن پناه اوست

ص: 560

1- «پس چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟ مگر این که بر دل هاشان قفل هاست» . (محمد (47) : 24)

2- «لا خیر فی قرآنة لیس فیها تدبیر» ؛ «خیری نیست برای قرائتی که در آن تدبیر نباشد» . (الکافی ، ج 1 ، ص 36 ، «کتاب فضل العلم» ، «باب صفة العلماء» ، حدیث 3)

3- «امام پنجم فرمود : (رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : هر که شبی ده آیه قرائت کند از غافلان نوشته نشود ، و هر که پنجاه آیه قرائت کند از ذاکران نوشته شود ، و هر که صد آیه قرائت کند از عابدان نوشته شود ، و هر که دویست آیه بخواند از خاشعان نوشته شود ، و هر که سیصد آیه بخواند از کامیابان نوشته شود ، و هر که پانصد آیه بخواند از مجتهدان نوشته شود ، و هر که هزار آیه بخواند برای او قنطاری نویسند ، و قنطار پنجاه هزار مثقال طلا است و هر مثقالی بیست و چهار قیراط که کوچکترش چون کوه احد است و بزرگترش میان آسمان و زمین» . (الکافی ، ج 2 ، ص 612 ، «کتاب فضل القرآن» ، «باب ثواب قراءة القرآن» ، حدیث 5 ؛ وسائل الشیعة ، ج 6 ، ص 201 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب قراءة القرآن» ، باب 17 ، حدیث 2)

4- ر. ک : الکافی ، ج 2 ، ص 596 - 602 ، «کتاب فضل القرآن» ، «باب حامل القرآن» ، حدیث 1 ، 11 و 12 .

در قیامت و در محضر حق گوید: "خداوندا، هر عاملی اجر عملش را گرفت غیر از عامل به من، پس بهترین عطایای خود را به او برسان". پس خدای تعالی به او پوشاند دو حله از حله های بهشتی و بر سر او تاج کرامت نهاد. پس خطاب شود: "آیا راضی شدی؟" قرآن عرض کند: "من امید بیشتر داشتم." پس امن و امان را به دست راست او دهند و خلد را به چپ؛ پس داخل بهشت شود و به او گفته شود: "قرائت کن و بالا- بیا درجه ای." پس به قرآن خطاب شود: "آیا او را به مقامات رساندیم و تو راضی شدی؟" عرض کند: "آری". فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که «کسی که قرآن را بسیار قرائت کند و با او عهد تازه کند به مشقت کشیدن در حفظ آن، دو اجر به او عطا فرماید» (1).

و از این حدیث شریف معلوم شود که مطلوب در تلاوت قرآن شریف آن است که در اعماق قلب انسان تأثیر کند و باطن انسان صورت کلام الهی گردد، و از مرتبه ملکه به مرتبه تحقق رسد. و اشاره به این فرموده آن جا که فرماید: «جوان مؤمن اگر قرائت کند، قرآن در گوشت و خون او وارد شود». و این کنایه از آن است که صورت قرآن در قلب مستقر و جایگزین گردد به طوری که خود باطن انسان کلام الله مجید و قرآن حمید گردد به اندازه لیاقت و استعدادش.

و در حمله قرآن کسی است که باطن ذاتش تمام حقیقت کلام جامع الهی است و خود قرآن جامع و فرقان قاطع است؛ مثل علی بن ابی طالب - علیه السلام - و معصومین از

ص: 561

1- - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ؛ وَجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ وَكَانَ الْقُرْآنُ حَبِيزًا عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. يَقُولُ: يَا رَبِّ، إِنَّ كُلَّ عَامِلٍ قَدْ أَصَابَ أَجْرَ عَمَلِهِ غَيْرَ عَامِلِي، فَبَلَّغْ بِهِ أَكْرَمَ عَطَايَاكَ. قَالَ فَيَكْسُوهُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ حُلَّتَيْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ، وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْكِرَامَةِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ أَرْضَيْتَكَ فِيهِ؟ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ: يَا رَبِّ قَدْ كُنْتُ أَرْغَبُ لَكَ فِيمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا. فَيُعْطَى الْأَمْنَ بِيَمِينِهِ وَالْخُلْدَ بَيْسَارِهِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، فَيَقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَأَصِدْ دَرَجَةً. ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ بَلَّغْنَا بِهٍ وَأَرْضَيْتَكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ. قَالَ: وَمَنْ قَرَأَهُ كَثِيرًا وَتَعَاهَدَهُ بِمَشَقَّةٍ مِنْ شِدَّةِ حِفْظِهِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ هَذَا مَرَّتَيْنِ». (الكافي، ج 2، ص 603، «كتاب فضل القرآن»، «باب فضل حامل القرآن»، حديث 4؛ وسائل الشيعة، ج 6، ص 177، «كتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 6، حديث 1)

وُلد طاهرینش علیهم السلام که سراپا تحقق به آیات طیبات الهیه هستند؛ و آنها آیات اللّٰه عظمی و قرآن تامّ و تمام هستند. بلکه در تمام عبادات این معنا مطلوب، و یکی از اسرار بزرگ و عبادات و تکرار آن همین تحقق به حقایق عبادات است، و متصور شدن باطن ذات و قلب است به صورت عبادت. و در حدیث است که «علی - علیه السلام - نماز مؤمنین و روزه آنان است» (1).

در بیان آن که عبادت در جوان تأثیر کند

و این تأثیر قلبی و تصور باطنی در ایام جوانی بهتر حاصل شود، زیرا که قلب جوان لطیف و ساده است و صفایش بیشتر است و واردات آن کمتر و تراحمات و تراکمات در آن کمتر است؛ پس شدید الانفعال و کثیرالقبول است. بلکه هر خُلق زشت و زیبایی در قلب جوان بهتر داخل شود و شدیدتر و زودتر از آن متأثر و منفعل گردد. و بسیار اتفاق افتد که حق یا باطل یا زشت یا زیبا را به مجرد معاشرت با اهل آن بدون دلیل و حجت قبول نماید.

پس، بر جوان ها لازم است که کیفیت معاشرت و مؤانست خود را ملتفت باشند و از معاشر بد اجتناب کنند، گرچه دل آنها محکم به ایمان باشد. بلکه معاشرت با تباهکاران و اهل خُلق و عمل بد برای نوع طبقات ضرر دارد، و هیچکس نباید از خود مطمئن باشد و به ایمان یا اخلاق و اعمال خود مغرور گردد؛ چنانچه در احادیث شریفه نهی از معاشرت با اهل معاصی شده (2).

ص: 562

1- - «أنا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيَامِهِمْ». (أسرار العبادات و حقيقة الصلاة، قاضی سعید قمی، ص 23 - 24؛ شرح توحید الصدوق، ج 1، ص 598)

2- - الكافي، ج 2، ص 374، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب مجالسة أهل المعاصي»؛ وسائل الشیعة، ج 16، ص 259، «كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر»، «أبواب الأمر والنهي»، «باب تحريم المجالسة لأهل المعاصي».

و بالجمله، مطلوب در قرائت قرآن کریم آن است که در قلوب صورت آن نقش بندد، و اوامر و نواهی آن تأثیر کند، و دعوات آن جایگزین شود. و این مطلوب حاصل نشود مگر آن که آداب قرائت ملحوظ شود.

مقصود از آداب آن نیست که پیش بعض قراء متداول شده است که تمام هم و همت منصرف به مخارج الفاظ و تأدیة حروف شود، به طوری که علاوه بر آن که از معنی و تفکر در آن بکلی غافل شویم، منجر به آن شود که تجوید آن نیز باطل گردد؛ بلکه کثیراً کلمات از صورت اصلیه خود به صورت دیگر منقلب شود و ماده و صورت آن تغییر کند.

و این یکی از مکاید شیطان است که انسان متعبد را تا آخر عمر به الفاظ قرآن سرگرم می کند، و از سر نزول قرآن و از حقیقت اوامر و نواهی و دعوت به معارف حقه و اخلاق حسنه آن به کلی غافل می کند. تازه بعد از پنجاه [سال] قرائت معلوم شود که از شدت تغلیظ و تشدید در آن، از صورت کلام به کلی خارج شده و يك صورت غریبی پیدا کرده!

بلکه مقصود آدابی است که در شریعت مطهره منظور شده است، که اعظم و عمده آنها تفکر و تدبر و اعتبار به آیات آن است؛ چنانچه سابقاً اشاره شد.

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند، قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارُ الْهُدَى وَمَصَابِيحُ الدُّجَى؛ فَلْيَجْلُ جَالِ بَصَرَهُ وَيَفْتَحْ لِلضِّيَاءِ نَظْرَهُ؛ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ» (1). فرمود: «این قرآن راهنمای هدایت و چراغ شب تاریک است؛ پس جولان دهد صاحب نظر چشم خود را در آن؛ و بگشاید نظر خود را برای استفاده از نور آن؛ زیرا که تفکر در آن زندگانی دل بیننده است؛ چنانچه

ص: 563

1- - الکافی، ج 2، ص 600، «کتاب فضل القرآن»، حدیث 5؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 170، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 3، حدیث 1.

در ظلمات و تاریکی ها به نور استعانت کنند، در ظلمات جهل و تاریکی های ضلالت به نور هدایت قرآن باید هدایت جست.» .

وَمِنَ الْمَجَالِسِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ فِي وَصْفِ الْمُتَّقِينَ : «وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ ، أَصَدَّ غَوَا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ، فَأَقْبَسَتْ عَرَّتْ مِنْهَا جُلُودُهُمْ ، وَوَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ ، فَظَنُّوا أَنَّ صَدَّ هَيْلَ جَهَنَّمَ وَزَفِيرَهَا وَشَدَّ هَيْقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ . وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَسْوِيقٌ ، رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا ، وَتَطَلَّعَتْ أَنْفُسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا ، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنُهُمْ» (1) .

«اهل تقوا وقتی به آیاتی رسند که در آن إخافه است، چشم ها و گوش های دل را به آن باز کنند، و لرزه بر اندام آنها افتد، و دل آنها از ترس بتپد به طوری که گمان کنند که صدای هولناک جهنم و نفس های زفیر و شهیق آن پیش گوش آنهاست. و وقتی به آیه رحمت رسند، اعتماد به آن کنند، و چشم طمع به آن باز کنند، و دل آنها از شوق پرواز کند چنانچه گمان کنند آن وعده ها حاضر است.» .

و معلوم است کسی که تفکر و تدبر در معانی قرآن کرد، در قلب آن اثر کند و کم کم به مقام متقین رسد. و اگر توفیق الهی شامل حالش شود، از آن مقام نیز بگذرد و هر يك از اعضا و جوارح و قوای آن آیه ای از آیات الهیه شود. و شاید جدّوات و جذبات خطابات الهیه او را از خود بیخود کند و حقیقت «إِقْرَأْ وَاصْعَدْ» (2) را در همین عالم دریابد تا آن که کلام را بی واسطه از متکلمش بشنود، و آنچه در وهم تو و من ناید آن شود.

در اخلاص در قرائت است

و از آداب لازمه قرائت قرآن که در تأثیر در قلوب سمت رکنیت دارد و بدون آن هیچ عملی را قیمتی نیست، بلکه ضایع و باطل و موجب سخط الهی است، اخلاص است که سرمایه مقامات اخرویه و رأس المال تجارت آخرت است. و در این باب نیز در اخبار

ص: 564

1- - الأمامی، صدوق، ص 458، مجلس 84، حدیث 2؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 172، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 3، حدیث 6.

2- - ر. ک: صفحه 561، پاورقی 1.

اهل بيت عصمت عليهم السلام سفارش بليغ شده است . از آن جمله آن است که جناب کلینی - رضوان الله عليه - حدیث کند :

يَا سَدِّ نَادِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : « قُرَاءَةُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ : رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَاسْتَدَّرَ بِهِ الْمُلُوكَ وَاسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ . وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَصَدَّيْعَ حُدُودَهُ وَأَقَامَهُ إِقَامَةَ الْقَدْحِ . فَلَا كَثْرَ اللَّهُ هَوْلَاءَ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ . وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ ، فَأَسَدَّ هَرَّ بِهِ لَيْلَهُ ، وَأَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ ، وَقَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ ، وَتَجَافَى بِهِ عَنْ فِرَاشِهِ ؛ فَبِأَوْلِيكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ ؛ وَبِأَوْلِيكَ يُدِيلُ اللَّهُ مِنَ الْأَعْدَاءِ ؛ وَبِأَوْلِيكَ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ . فَوَاللَّهِ ، لَهَوْلَاءَ فِي قُرْآنِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ » (1).

«قاریان قرآن سه گروه اند : یکی ، آنان که قرائت قرآن را سرمایه معیشت اتخاذ نمودند ، و به واسطه آن از ملوک حقوق و شهریه گیرند ، و بر مردم تقدم جویند . و دیگر ، آنان که حفظ حروف و صورت قرآن کنند ، و تضييع حدود آن نمایند و او را پشت سر اندازند ، چنانچه سواز قدح خود را به پشت آویزد خداوند زیاد نکند این قسم حمله قرآن را . و طایفه دیگر آنان هستند که قرآن را قرائت کنند و با دواي قرآن دردهای قلب خود را علاج کنند ؛ پس به واسطه آن شب را بیدار و به عبادت بگذرانند ، و روز را روزه بگیرند و به تشنگی گذرانند ، و در مساجد حاضر شوند و اقامت کنند و از فراش خواب ناز برخیزند . پس ، خداوند عزیز جبار به واسطه اینها دفع بلیات فرماید و باران از آسمان فرو فرستد . به خدا قسم که این گروه از قاریان قرآن از کبریت احمر کمیاب ترند» .

وَعَنْ عِقَابِ الْأَعْمَالِ يَأْسَدُ نَادِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ : « مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ عَظْمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ » (2) . فرمود : « کسی که قرائت قرآن کند برای استفاده از مردم ، در روز قیامت بیاید در صورتی که روی او

ص: 565

1- - الکافي ، ج 2 ، ص 627 ، « کتاب فضل القرآن » ، « باب النوادر » ، حدیث 1 ؛ وسائل الشیعة ، ج 6 ، ص 182 ، « کتاب الصلاة » ، « أبواب قراءة القرآن » ، باب 8 ، حدیث 3 .

2- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، ص 329 ، « باب عقاب المستأكل بالقرآن » ، حدیث 1 (با تفاوت کمی) ؛ وسائل الشیعة ، ج 6 ، ص 183 ، « کتاب الصلاة » ، « أبواب قراءة القرآن » ، باب 8 ، حدیث 7 .

وَبِاسْمِ نَادِهِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثٍ قَالَ : « مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَآثَرَ عَلَيْهِ حُبَّ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا ، اسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ ؛ وَكَانَ فِي الدَّرَجَةِ مَعَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى الَّذِينَ يَنْبُدُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ .

وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يُرِيدُ بِهِ سُدَّةً وَالتَّمَسَّ الدُّنْيَا ، لَقِيَ اللَّهَ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ - وَوَجْهُهُ عَظْمٌ لَيْسَ عَلَيْهِ لَحْمٌ وَرَجَّ الْقُرْآنُ فِي قَدَاهُ حَتَّى يَدْخِلَهُ النَّارَ وَيَهْوِي فِيهَا مَعَ مَنْ هَوَى .

وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ ، حَسَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ؛ فَيَقُولُ : يَا رَبِّ لِمَ حَسَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى) . فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ .

وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ ابْتِغَاءً وَجَهَ اللَّهُ وَتَقَهَّأً فِي الدِّينِ ، كَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ جَمِيعِ مَا أُعْطِيَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ .

وَمَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ يُرِيدُ بِهِ رِيَاءً وَسُدَّةً لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ وَيُبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ وَيَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا ، بَدَدَ اللَّهُ عِظَامَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يَكُنْ فِي النَّارِ أَشَدَّ عَذَابًا مِنْهُ ؛ وَلَيْسَ نَوْعٌ مِنْ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ إِلَّا [و] يُعَذَّبُ بِهِ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَخَطِهِ .

وَمَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَتَوَاضَعَ فِي الْعِلْمِ وَعَلَّمَ عِبَادَ اللَّهِ وَهُوَ يُرِيدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ ، لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَكْبَرَ ثَوَابًا مِنْهُ ، وَلَا أَكْبَرَ مَنَزَلَةً مِنْهُ ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ مَنَزَلٌ وَلَا دَرَجَةٌ رَفِيعَةٌ وَلَا نَفِيسَةٌ إِلَّا وَكَانَ لَهُ فِيهَا أَوْفَرُ النَّصِيبِ وَأَشْرَفُ الْمَنَازِلِ» (1) .

«کسی که یاد گیرد قرآن را و عمل به آن نکند و عوض آن اختیار کند حب دنیا و زینت آن را ، مستوجب غضب خدا شود ؛ و در درجه یهود و نصاری است که کتاب خدا را پشت سرشان انداختند» .

«و کسی که قرائت قرآن کند و قصد کند به آن سُدّه و طلب کند به آن دنیا را ، ملاقات کند خدا را روز قیامت در صورتی که روی او استخوان بی گوشت است ، و قرآن به پشت گردن او زند تا داخل آتش کند او را ، و بیفتد در آن با آنها که افتادند» .

«و کسی که قرائت قرآن کند و عمل به آن نکند، خداوند او را کور محشور فرماید روز قیامت. می گوید: "خداوندا، من بینا بودم پس چرا مرا کور محشور کردی؟" می فرماید: "چنانچه تو نسیان آیات ما کردی که بر تو فرو فرستادیم امروز نیز تو نسیان شدی." پس او را به سوی آتش فرستند».

«و کسی که قرائت قرآن کند برای خدا و خالص از ریا و برای یادگرفتن معالم دین، ثواب او مثل ثوابی است که به جمیع ملائکه و انبیا و مرسلین دهند». یعنی از سنخ ثواب آنان به او مرحمت فرمایند.

«و کسی که تعلم کند قرآن را برای ریا و سَمعه تا آن که با جاهلان جدال کند و مباهات به علما کند و دنیا را به آن طلب کند، متفرق فرماید خداوند استخوان های او را روز قیامت؛ و در آتش کسی از او شدت عذابش بیشتر نیست، و به جمیع انواع عذاب او را معذب کنند از شدت غضب و سخط خداوند بر او».

«و کسی که تعلم قرآن کند و در علم تواضع نماید و تعلیم بندگان خدا دهد و از خداوند اجر طلبد، در بهشت از [او] کسی ثوابش بزرگ تر نیست و منزله ای از منزله او بالاتر نیست؛ و هیچ منزل رفیع و درجه بلند نفیس در بهشت نیست مگر آن که بزرگ تر و وافرتر آن را او دارد».

در معنی ترتیل است

و از آداب قرائت، که موجب تأثیر در نفس نیز هست و سزاوار است که شخص قاری مواظبت آن کند، ترتیل در قرائت است. و آن، به طوری که در حدیث است، عبارت است از حد توسط بین سرعت و تعجیل در آن، و تأنی و فتور مفرط که کلمات از هم متفرق و منتشر گردد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ نَادِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ بْنِ لَيْمَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: (وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا) قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: تُبَيِّنُهُ بَيَانًا وَلَا تَهْدُهُ هَدًّا الشُّعْرَ [وَلَا تَنْزُهُ] نَثْرَ الرَّمْلِ؛ وَلَكِنْ أَفْرَعُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ؛ وَلَا يَكُنْ

«گوید: پرسیدم از حضرت صادق - سلام الله علیه - از قول خدای تعالی که می فرماید: (رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً) مقصود چیست؟ فرمود: حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود: "یعنی، اظهار کن آن را اظهار نمودن کاملی؛ و سرعت مکن در آن چنانچه در شعر سرعت می کنی، و متفرق مکن اجزاء آن را چون ریگ های متفرق که اجزایش با هم مُلْتَمَسْ نشود؛ ولیکن طوری قرائت کنی که تأثیر در قلوب کند و دل های سخت شما را به فرع آورد؛ و هم شما آخر سوره نباشد». یعنی مقصود شما آن نباشد که قرآن را در چند روز ختم کنید؛ و یا این سوره را به زودی ختم نموده و به آخر رسانید.

پس، انسان که می خواهد کلام خدا را قرائت کند و به آیات الهیه قلب قاسی خود را مداوا کند و با کلام جامع الهی شفای امراض قلبیه خود را بگیرد و با نور هدایت این مصباح منیر غیبی و این «نور علی نور» آسمانی طریق وصول به مقامات اخرویه و مدارج کمالیه را دریابد، باید اسباب ظاهریه و باطنیه آن را فراهم کند و آداب صوریه و معنویه آن را فراهم کند؛ نه مثل ما که اگر گاهگاهی هم تلاوت قرآن کنیم، علاوه بر آن که از معانی و مقاصد آن و اوامر و نواهی و وعظ و زجر آن به کلی غافلیم، و گویی آیاتی که در آن ذکر اوصاف جهنم و عذاب الیم آن یا بهشت و کیفیات نعیم آن گردیده به ما ربطی ندارد - و نعوذ بالله در خواندن کتاب قصه حضور قلب ما بیشتر و حواس ما جمع تر است از کتاب کریم خدایی - از آداب ظاهریه آن نیز غفلت کنیم.

در احادیث شریفه وارد است که قرآن را با حزن بخوانید و با صورت نیکو تلاوت کنید(2).

ص: 568

1- - الکافی، ج 2، ص 614، «کتاب فضل القرآن»، «باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن»، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 207، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 21، حدیث 1.

2- - امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَأَقْرُؤُهُ بِالْحُزْنِ»؛ «همانا قرآن برای اندوه نازل شده است، پس آن را با حزن بخوانید». (الکافی، ج 2، ص 614، «کتاب فضل القرآن»، «باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن»، حدیث 2؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 208، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 22، حدیث 1)

حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - قرآن را به طوری نیکو تلاوت می فرمود که کسانی که از آن جا عبور می کردند، از قبیل سقاها، آن جا توقف می کردند و بعضی از استماع آن غش می کردند(1). ولی ما هر وقت می خواهیم صوت حسن و آواز نیکوی خود را به مردم ارائه دهیم، قرآن یا اذان را وسیله قرار می دهیم؛ و مقصد ما تلاوت قرآن نیست و عمل به این استحباب نمی باشد.

بالجمله، مکاید شیطان و نفس اماره بسیار است؛ و غالباً حق را به باطل مشتبه می کند و زشت و زیبا را با هم ملتبس می نماید. باید از مکاید او به خداوند پناه برد.

فصل: در بیان رفع ید در نماز و تقلیب آن است

اشاره

این که در این حدیث شریف وارد است که «بر تو باد به بلند کردن دست ها در نماز و برگرداندن و تقلیب نمودن آن» ظاهر آن است که رفع دست در وقت تکبیرات باشد. و مقصود از «تقلیب» آن محتمل است باطن کف ها را به سوی قبله متوجه کردن باشد؛ چنانچه یکی از مستحبات، رفع دست است در وقت تکبیر.

و شاید از رفع ید در این حدیث مقصود رفع در وقت قنوت باشد؛ و مقصود از تقلیب آن باشد که باطن کف ها را به سوی آسمان قرار دهد؛ چنانچه فقها - رضوان الله علیهم - فتوا به استحباب آن دادند و در دلیل آن مناقشه کردند(2). گرچه بعد از سیره قطعیه متشرعه، به طوری که از قنوت گویی جز این ترتیب چیز دیگر نمی فهمند و به رفع یدین

مطلقاً هر طور اتفاق افتد کفایت نکنند، احتیاج به دلیل دیگر نیست.

بالجمله، اظهر در این روایت شریفه احتمال اول است.

و بدان که مشهور بین فقها - رضوان الله علیهم - استحباب رفع دست هاست در

ص: 569

1- وسائل الشیعة، ج 6، ص 211، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 24، حدیث 2 و 4.

2- ر. ک: مستند الشیعة، ج 5، ص 390؛ جواهر الکلام، ج 10، ص 368 - 369.

تکبیرات (1). و بعضی قائل به وجوب شدند (2) به واسطه ظاهر بعضی اوامر و اخباری که در تفسیر آیه شریفه (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ) (3) وارد شده، که این «نحر»ی که خدای تعالی امر به آن فرموده رفع دست است در وقت تکبیرات (4). ولی شواهد کثیره در اخبار است که دلالت بر استحباب آن می کند؛ مثل تعلیلاتی که وارد است در آنها؛ خصوصاً روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (5) - سلام الله علیه - علاوه بر آن که صحیحۀ علی بن جعفر (6) نص است در عدم وجوب، و این اخبار با قطع نظر از قرائن صارفه ظاهرند در وجوب، و طریق جمع حمل بر استحباب است تحکیماً لِلنَّصِّ عَلَي الظاهر. و آن روایت گرچه رفع ید را از غیر امام برداشته و ممکن است دعوی کرد که ظاهر آن است که متعرض حال امام و مأموم است و از فرادا ساکت است و منافات ندارد که رفع واجب باشد بر همه، و لکن رفع ید امام کفایت می کند از مأمومین؛ چنانچه قرائت امام مجزی است از قرائت آنان. و بنابر این احتمال، که اظهر احتمالات است در روایت، خدشه بعضی محققین متأخرین (7) نیز وارد نشود که مستلزم حمل مطلق بر مقید شود؛ ولی مع ذلك، عدم قول به این تفصیل، و ذهاب مشهور قدیماً و حدیثاً، و قرائن خارجی و داخلی، مجالی برای بحث باقی نگذارد. و تا این اندازه از وظیفه این اوراق نیز خارج بود؛ ولی مع ذلك که این رفع ید یکی از آداب مستحبه است، سزاوار نیست که انسان

ص: 570

1- ر.ك: مستند الشيعة، ج 5، ص 29 - 30؛ جواهر الكلام، ج 9، ص 229؛ العروة الوثقى، ج 1، ص 631.

2- الانتصار، ص 147 - 148، مسأله 45؛ ونیز ر.ك: مفتاح الكرامة، ج 7، ص 43.

3- الكوثر (108): 2.

4- وسائل الشيعة، ج 6، ص 27، «كتاب الصلاة»، «أبواب تكبيرة الإحرام»، باب 9، حدیث 4، 13، 14، 15، 16 و 17.

5- ر.ك: صفحه 507، پاورقی 2.

6- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ: «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَرْفَعَ يَدَهُ فِي الصَّلَاةِ؛ لَيْسَ عَلَى غَيْرِهِ أَنْ يَرْفَعَ يَدَهُ فِي الصَّلَاةِ»؛ «علی بن جعفر از برادرش، موسی بن جعفر علیهما السلام، روایت کند که فرمود: "بر امام لازم است که دستش را در نماز بالا آورد؛ و غیر امام لازم نیست چنین کند". (وسائل الشيعة، ج 6، ص 27، «كتاب الصلاة»، «أبواب تكبيرة الإحرام»، باب 9، حدیث 7)

7- ر.ك: مستند الشيعة، ج 5، ص 30 - 31.

حتی المقدور آن را ترك كند؛ خصوصاً در مثل چنین مستحباتی که در میان علما قول به وجوب هم دارد، که بنابراین احتیاط در دین هم اقتضا می کند که انسان آن را ترك نکند.

در بیان سرّ رفع یدین است

در هر صورت، بلند کردن دست ها در نماز، در هر تکبیری، زینت نماز است. و نماز جبرئیل - علیه السلام - و ملائکة سماوات سبع بدین طریق است؛ چنانچه اصبع بن نباته از جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - نقل نموده (1).

و حضرت رضا - سلام الله علیه - موافق آنچه از علل و عیون اخبار نقل شده، فرموده است: «علت این که دست ها در تکبیر بلند می شود آن است که در آن قسمی از انقطاع و تخلیص و تضرع است. پس خدای تعالی دوست دارد که در وقت ذکر او، بنده منقطع به سوی او باشد و متضرع و خالص باشد. و برای آن است که به واسطه رفع ید انسان متوجه شود و احضار نیت کند و قلب اقبال کند» (2).

ص: 571

1- - عن أصبع بن نباته، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ [الكوثر] قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، لَجِبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَذِهِ النَّحِيْرَةُ الَّتِي أَمَرَنِي بِهَا رَبِّي؟ قَالَ لَيْسَتْ بِنَحِيْرَةٍ، وَلَكِنَّهُ يَأْمُرُكَ إِذَا تَحَرَّمْتَ لِلصَّلَاةِ أَنْ تَرْفَعَ يَدَيْكَ إِذَا كَبَّرْتَ وَإِذَا رَكَعْتَ وَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ وَإِذَا سَجَدْتَ. فَإِنَّهُ صَلَاتُنَا وَصَلَاةَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ. فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زِينَةً، وَإِنَّ زِينَةَ الصَّلَاةِ رَفْعُ الْأَيْدِي عِنْدَ كُلِّ تَكْبِيْرَةٍ»؛ «از اصبع پسر نباته، از امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: چون این سوره (سوره کوثر) بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردید، پیامبر به جبرئیل علیه السلام گفت: «این کدام قربانی است که پروردگارم مرا بدان فرمان داده است؟» گفت: «قربانی نیست، اما او تو را فرمان داده که هر گاه برای نماز آماده شدی، دست هایت را آن گاه که تکبیر گویی و آن گاه که به رکوع روی و آن گاه که سر از رکوع برداری و آن گاه که به سجده روی، بلند کنی؛ زیرا این نماز ما و نماز فرشتگان در آسمان های هفت گانه است. به درستی که هر چیزی را زیوری است و زیور نماز بلند کردن دست ها در تکبیر است». (مجمع البیان، ج 10، ص 837؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 30، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبيرة الإحرام»، باب 9، حدیث 14)

2- - عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّمَا تُرْفَعُ الْيَدَانِ بِالتَّكْبِيْرِ لِأَنَّ رَفْعَ الْيَدَيْنِ صَدْرُ رَبِّ مِنَ الْإِبْتِهَالِ وَالتَّبَتُّلِ وَالتَّصَدُّعِ فَأَحَبُّ إِلَهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ فِي وَقْتِ ذِكْرِهِ لَهُ مُتَبَتِّلاً مُتَصَدِّعاً مُبْتَهَلاً. وَلَئِنْ فِي رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِحْضَارَ النَّيَّةِ وَإِقْبَالَ الْقَلْبِ». (وسائل الشیعة، ج 6، ص 29، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبيرة الإحرام»، باب 9، حدیث 11)

و این فرموده مطابق است با آنچه بعضی اهل معرفت گویند (1) در سرّ رفع ید که به واسطه آن، غیر را به پشت سر اندازد و خار طریق وصول را از میان بردارند و خود را منقطع از ماسوا و خالص و مخلص - بی شائبه توجه به غیر و غیریت که شرک است در مذهب عشق و محبت - گردانند؛ آن گاه به معراج حقیقی معنوی و مسافرت الی الله روند. و این مسافرت و معراج بی رفض غیر و غیریت و ترک خودی و آنانیت صورت نگیرد؛ چنانچه با تکبیرات سبعة افتتاحیه خرق حجب سبعة کلیه ملکیه و ملکوتیه گردد.

پس، نماز اولیا چنان است که در هر تکبیری حجابی خرق کنند، و عوالم این حجاب را رفض کنند، و قاطنین این سّرادق را ترک گویند. پس از آن، کشف حجاب دیگری بر آنها شود و تجلی تقییدی دیگری بر قلوب آنها گردد؛ باز آن خار طریق آنها نگردد و مایه سرگرمی و توجه قلبی آنها نشود، و آن را به تکبیر دیگر خرق کنند. گویی باطن قلب آنها می سراید: الله أكبر من أن يتجلى تجلياً تقيدياً؛ چنانچه شیخ الاولیاء والمخلصین، جناب خلیل الرحمن، در آن سفر عرفانی شهودی و تجلیات تقییدی فرمود.

پس، سالک الی الله و مسافر کوی عشق و مجذوب طریق وصول يك حجب را خرق کند تا به تکبیر آخر رسد، و بدان حجاب سابع را خرق کند و رفض غیر و غیریت کند و گوید: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ (2) تا آخر آیه، چنانچه حضرت ابراهیم خلیل گفت.

پس از آن، فتح باب گردد و کشف سُبُحات جلال بر او شود؛ باز استعاذه کند و با اسم خدای تعالی وارد شود. و اشاره به این فرموده است در حدیث شریف محمد بن علی بن الحسین - رضوان الله علیه - بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَّهُ رَوَى لِدَلِكِ عَلَةً أُخْرَى وَهِيَ: «أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، قَطَعَ سَبْعَ حُجُبٍ؛ فَكَبَّرَ عِنْدَ كُلِّ حِجَابٍ تَكْبِيرَةً؛ فَأَوْصَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ إِلَى مُنْتَهَى الْكَرَامَةِ» (3).

ص: 572

1- - أسرار العبادات وحقيقة الصلاة، قاضی سعید قمی، ص 41؛ شرح توحید الصدوق، ج 1، ص 607؛ أسرار الحكم، ص 604.

2- - «من روی خویش را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید». (الأنعام (6): 79)

3- - وسائل الشیعة، ج 6، ص 22، «كتاب الصلاة»، «أبواب تكبيرة الإحرام»، باب 7، حدیث 5.

فرمود: «رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را که به آسمان سیر دادند در شب معراج هفت حجب را قطع فرمود؛ و در نزد هر حجابی تکبیری فرمود تا واصل کرد خدای تعالی او را به منت های کرامت» .

و در حدیث دیگر قریب به این مضمون از جناب موسی بن جعفر - علیهما السلام - نیز نقل شده است (1)، الا آن که در آن حدیث است که جناب رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پس از رفع هر حجابی تکبیری گفت . و این اوفق به اعتبار ذوقی و مشرب عرفانی است ، زیرا که با هر رفع ید رفض حجابی و رفع ستره ای شود ، و به ظهور نوری از انوار کرامت تکبیری گفته شود . و چون آن نور تقییدی است از حجب نورانیت ، لهذا باز با رفع یدین رفع شود و طرد گردد تا تجلی ذاتی مطلق شود و وصول به منتهی الکرامه ، که غایت آمال اولیاست ، حاصل شود . و آن حدیث سابق را به این می توان ارجاع کرد .

در هر صورت ، ما از ادراک این معانی محرومیم تا چه رسد به شهود یا وصول! و بدی و بدبختی ما آن است که منکر همه مقامات و مدارج نیز شویم و معراج اولیا و نماز پاکان را مثل خود می دانیم ؛ و کمال آن را شبه کمال عمل خود می دانیم . غایت آنچه تصور می کنیم ، و فوق آن را ادراک نمی کنیم ، آن است که نماز آنها قرائت و سایر آدابش خوب است و خالی از شرك و ریا و سَمْعَه است . یا آن که عبادت آنها برای خوف از جهنم و شوق بهشت نبوده . و این یکی از مقامات رسمیّه رایجّه آنهاست ؛ و از برای آنها در نماز و این معراج روحانی مقامات دیگری است که در وهم ما نیاید .

در تنبّه به یکی از مکاید شیطان است

بالجمله ، آنچه در این مقام - که قلم بی اختیار رسید - لازم است تنبّه به آن ، آن است که بدترین خارهای طریق کمال و وصول به مقامات معنویه ، که از شاهکارهای بزرگ شیطان قَطّاع الطریق است ، انکار مقامات و مدارج غیبیه معنویه است ، که این انکار و جحود سرمایه تمام ضلالات و جهالات است و سبب وقوف و خمود است ، و روح شوق

ص: 573

1- - وسائل الشیعة ، ج 6 ، ص 23 ، «کتاب الصلاة» ، «أبواب تکبیرة الإحرام» ، باب 7 ، حدیث 7 .

را که بُراق وصول به کمالات است می میراند و آتش عشق را که رفرع معراج روحانی کمالی است خاموش می کند؛ پس انسان را از طلب باز می دارد. به عکس، اگر انسان به مقامات معنویه و معارج عرفانیه عقیدت خالص کند و ایمان آورد، چه بسا شود که این خود به آتش عشق فطری، که در زیر خاک و خاکستر هواهای نفسانیه خمود شده، کمک و مدد کند و نور اشتیاق را در اعماق قلب روشن کند، و کم کم به طلب برخیزد و به مجاهده قیام کند تا مشمول هدایت حق و دستگیری آن ذات مقدس شود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

فصل: در فضیلت مسواک است

بدان که مسواک نمودن، که در این حدیث شریف جناب رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وصیت به آن فرمودند، یکی از آداب مستحبیه شرعیه است مطلقاً (1)، و در مواقع خاصه مؤکد است؛ مثل قبل از وضو و نماز، و در وقت قرائت قرآن، و وقت سحر، و وقت برخاستن از خواب. و در اخبار شریفه سفارش بلیغ و تأکید تام درباره آن شده است، و از برای آن خواص و آثار بسیار ذکر شده است؛ و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را متبرک می کنیم.

کافی بِإِسْمِ نَادِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «فِي السُّوَاكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ خَصْلَةً: هُوَ مِنَ السُّنَّةِ، وَمَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ، وَمَجْلَاةٌ لِلْبَصَرِ، وَيُرْضِي الرَّبَّ، وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ، وَيُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ، وَيُبْصِقُ الْحَسَنَاتِ، وَيَذْهَبُ بِالْحَفْرِ، وَيَسُدُّ اللَّثَّةَ، وَيُسَدُّ هَيَّي الطَّعَامِ، وَتَفْرُحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ» (2).

فرمود: «در مسواک دوازده خصلت است: از سنت رسول خداست؛ (چنانچه در

ص: 574

1- وسائل الشیعة، ج 2، ص 5، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب 1؛ الحدائق الناضرة، ج 2، ص 154؛ مصابیح الظلام، ج 3، ص 449.

2- الکافی، ج 6، ص 495 - 496، «کتاب الزي والتجمل»، «باب السواک»، حدیث 6؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 8، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب 1، حدیث 12.

اخبار کثیره است که مسواک از سنن پیغمبران است(1) و پاکیزه کننده دهان است؛ و روشنی چشم را زیاد کند، و خدای تعالی را راضی می کند؛ و بلغم را می برد؛ و حافظه را زیاد می کند؛ و دندان ها را سفید می نماید؛ و حسنات را مضاعف می کند؛ و بُثورات و جوش هایی که در پی دندان است زائل می کند؛ و لثه ها را محکم می کند؛ و اشتهای به طعام [را] زیاد می کند؛ و ملائکه را خشنود و فرحناک می کند».

و در حدیث دیگر نیز قریب به این مضمون وارد است(2). و این بثورات و قرحه ها، که در این حدیث شریف وارد است، عبارت است از جوش ها و قرحه های کوچکی که در بن دندان ها پیدا شود، و چرکی سفید و متعفن در آن تولید می گردد که در وقت جویدن غذا آن بثورات منفجر شده و از آن چرک ها مخلوط به غذا شده اسباب کثیری از امراض، از قبیل سوء هضم و غیره، گردد. و اطباء حاضر آن را «پیوره» گویند؛ و به آن خیلی اهمیت می دهند، حتی آن که برای معالجه آن محتاج به کشیدن دندان ها شوند. پس، انسان با قطع نظر از جهات غیبیه باطنیه، که اعظم آنها رضایت حق است، برای حفظ صحت و تنظیف نیز باشد، خوب است به آن مواظبت کند و به این سنت مستمره انبیا قیام کند.

و در حدیث است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «این قدر جبرئیل به من سفارش مسواک نمود که من بر دندان های خود ترسیدم»(3).

و فرمود: «اگر به واسطه مشقت نبود، من بر امت خود واجب می کردم مسواک را قبل از وضوی هر نمازی»(4).

و جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - آب وضو و مسواک خود را [زیر] بالین

ص: 575

-
- 1- وسائل الشیعة، ج 2، ص 7، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب 1، حدیث 12.
 - 2- وسائل الشیعة، ج 2، ص 7، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب 1، حدیث 11.
 - 3- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَوْصَانِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّوَاكِ حَتَّى خِفْتُ عَلَى أَسْنَانِي». (وسائل الشیعة، ج 2، ص 9، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب 1، حدیث 15)
 - 4- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي، لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ». (وسائل الشیعة، ج 2، ص 19، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب 5، حدیث 3)

سر مبارك می گذاشتند در شب ها ، و سر ظرف آب وضو را با چیزی می پوشاندند ؛ و وقتی از خواب ناز بیدار می شدند ، مسواک می کردند و وضو می گرفتند و چهار رکعت نماز می خواندند و می خوابیدند ؛ و پس از آن بیدار می شدند و مسواک می کردند وضو می گرفتند و نماز می خواندند . جناب صادق - علیه السلام - پس از ذکر این حدیث فرمود : « شما نیز تأسی نیکو کنید به رسول خدا ، صلی الله علیه و آله » (1).

و در حدیث است که دو رکعت نماز با مسواک افضل است از هفتاد رکعت بدون مسواک (2) حتی آن که مستحب است اگر انسان فراموش نمود مسواک را قبل از وضو بعد از آن بجا آورد و پس از آن سه مرتبه مضمضه کند (3) . و اخبار در این باب بسیار است ؛ هر کس طالب است به کتب اصحاب مراجعه کند (4) .

فصل: در بیان مبادی محاسن اخلاق و مساوی آن

فصل در بیان مبادی محاسن اخلاق و مساوی آن که در ذیل وصیت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - است

گرچه ما در این اوراق به مناسبت بسیاری از اخلاق نفس را به طور تعدید و تفصیل بیان نمودیم و طریق اتصاف به محامد اخلاقیه و اجتناب از مساوی و مفسد آن را به قدر مناسب و میسور شرح دادیم ، ولی در این مقام به ذکر جملی و

ص: 576

1- - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : « إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ أَمَرَ بِوَضُوئِهِ وَسِوَاكِهِ فَيُوضِعُ عِنْدَ رَأْسِهِ مُخَمَّرًا ؛ فَيَرْقُدُ مَا شَاءَ اللَّهُ ؛ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ، ثُمَّ يَرْقُدُ ؛ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي . ثُمَّ قَالَ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » . (وسائل الشيعة ، ج 2 ، ص 21 ، «كتاب الطهارة» ، «أبواب السواك» ، باب 6 ، حديث 1)

2- - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «رَكَعَتَانِ بِسِوَاكٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً بِغَيْرِ سِوَاكٍ» . (وسائل الشيعة ، ج 2 ، ص 19 ، «كتاب الطهارة» ، «أبواب السواك» ، باب 5 ، حديث 2)

3- - قَالَ : عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّوَالِكِ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَقَالَ : «الاسْتِيَاكُ قَبْلَ أَنْ يَتَوَضَّأَ» . قُلْتُ : أَرَأَيْتَ إِنْ نَسِيَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ قَالَ : «يَسْتَاكُ ثُمَّ يَتَمَضَّمُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» . (وسائل الشيعة ، ج 2 ، ص 18 ، «كتاب الصلاة» ، «أبواب السواك» ، باب 4 ، حديث 1)

4- - وسائل الشيعة ، ج 2 ، ص 5 ، «كتاب الطهارة» ، «أبواب السواك» .

بدان که «خُلُق» عبارت از حالتی است در نفس که انسان را دعوت به عمل می کند بدون رویه و فکر . مثلاً، کسی که دارای خلق «سَخاوت» است ، آن خلق او را وادار به جود و انفاق کند ، بدون آن که مقدماتی تشکیل دهد و مرجحاتی فکر کند ؛ گویی یکی از افعال طبیعی اوست ، مثل دیدن و شنیدن . و همین طور ، نفس «عَفیف» که این صفت خُلُق آن شده است به طوری حفظ نفس کند که گویی یکی از افعال طبیعی اوست . و تا نفس به واسطه ریاضت و تفکر و تکرر به این مقام نرسد ، دارای خلق نشده است و کمال نفس حاصل نگردیده ؛ و بیم آن است که آن خلق اگر از کمالات است زائل شود و عادات و اخلاق سیئه بر آن غالب آید . ولی اگر مثل افعال طبیعی شد و قوا و آلات رام گردید و قهر و سلطنت حق ظاهر شد ، زوالش مشکل شود ، و نادر اتفاق افتد .

و علمای اخلاق فرمودند : این حالت و خلق نفس گاهی در انسان طبیعی است و راجع به اصل فطرت و مربوط به مزاج است ، چه در جانب خیر و سعادت ، یا شرّ و شقاوت ؛ چنانچه مشهور است بعضی از زمان طفولیت رو به خیرات ، و بعضی مایل به شرورند ؛ بعضی به ادنی چیزی غضب کنند و با چیز مختصری وحشت کنند و با سبب کوچکی به فزع آیند ، و بعضی به خلاف آنان اند . و گاهی این اخلاق نفسانیه استفاده شود به عادات و معاشرات و تدبر و تفکر . و گاهی ابتدا از روی تفکر و رویه حاصل شود تا ملکه گردد(1) .

و در این مقام اختلافاتی نمودند که اشتغال به ذکر آنها و بحث در اطراف آن از وظیفه این اوراق خارج است و ما را از مقصد اصلی باز می دارد ؛ و ما به ذکر آنچه در این مقام مناسب و مفید است می پردازیم .

پس ، گوییم که باید دانست که مقصود از طبیعی بودن و فطری بودن خُلُق ، آن نیست که ذاتی غیر قابل تغییر است ؛ بلکه جمیع ملکات و اخلاق نفسانیه ، تا نفس در این عالم حرکت و تغیر است و در تحت تصرف زمان و تجدد واقع است و دارای هیولی و

قوه است، قابل تغییر است، و انسان می تواند جمیع اخلاق خود را متبدل به مقابلات آنها کند. چنانچه دلالت بر این مدعی کند، علاوه بر برهان و تجربه، دعوت انبیا و شرایع حقه به سوی اخلاق کریمه و ردع آنها از مقابل آنها.

و باید دانست که علمای فن اخلاق مجموع فضائل نفس را در تحت چهار جنس داخل کرده اند، که آن چهار عبارت است از: حکمت، و عفت، و شجاعت، و عدالت. و «حکمت» را فضیلت نفس ناطقه ممیزه دانسته اند؛ و «شجاعت» را از فضائل نفس غضبیه؛ و «عفت» را از فضائل نفس شهویه؛ و «عدالت» را تعدیل فضائل ثلاث شمرده اند. و سایر فضائل را به این چهار فضیلت ارجاع کرده اند (1). و تفصیل و تحدید هر یک از آنها از عهده این اوراق خارج است؛ و برای امثال ما چندان مفید نیست.

آنچه دانستنی است آن است که به موجب حدیث منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «بُعِثْتُ لِأَتُمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (2) غایت بعثت و نتیجه دعوت خاتم الانبیا - صلی الله علیه و آله - اِکْمَالِ مَكَارِمِ اخلاق است.

و در احادیث شریفه مجملاً و مفصلاً به مکارم اخلاق بیش از هر چیز، بعد از معارف، اهمیت دادند. و ما پس از این بعضی از آنها را ذکر می کنیم ان شاء الله. و اهمیت آن بیش از آن است که ما از عهده حق بیان آن برآیم؛ این قدر معلوم است که سرمایه حیات ابدی آخرت و رأس المال تعیش آن نشئه حصول اخلاق کریمه است و اتصاف به مکارم اخلاق است.

و آن بهشتی که به واسطه کرائم اخلاقی به انسان اعطا شود، که بهشت صفات است، هیچ طرف نسبت نیست با بهشتی که جسمانی اعمالی است، و در آن از جمیع نعم و لذات جسمانی اعظم و احسن آن موجود است؛ چنانچه ظلمت ها و وحشت هایی که در اثر اعمال سیئه برای انسان حاصل شود بالاتر از هر عذاب الیمی است.

و انسان تا در این عالم است می تواند خود را از این ظلمت نجات دهد و به آن انوار

ص: 578

1- ر. ک: تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص 37 - 38؛ جامع السعادات، ج 1، ص 50 - 53؛ معراج السعادة، ص 52 - 62.

2- «برانگیخته شده ام تا منش های نیک را کامل گردانم». (مجمع البیان، ج 10، ص 500)

برساند. آری، می تواند، ولی نه به این حالت سردی و خمودی و سستی و فتور و سهل انگاری که در ماست، که همه می بینید که با هر خلق زشت و اطوار ناپسندی که از اول طفولیت بزرگ شدیم و با معاشرت و مؤانست های نامناسب تهیه کردیم تا آخر باقی می مانیم، سهل است، روز بروز بر آن سربار می کنیم و می افزایشیم. گویی گمان نداریم که عالم دیگری هست و نشئه باقیه دیگری خواهد آمد - «وای اگر از پس امروز بود فردایی» (1). و گویی که دعوت انبیا و اولیا - علیهم السلام - به ما هیچ مربوط نیست. و معلوم نیست ما با این اخلاق و اعمال به کجا می رسیم و با چه صورتی محشور می شویم. يك وقت تنبه پیدا می کنیم که کار از دست ما خارج و حسرت و ندامت نصیب ماست، و غیر از خود کسی را نتوانیم ملامت کنیم. انبیا - علیهم السلام - طریق سعادت را نشان دادند، و علما و حکما فرمایشات آنها را برای ما تفسیر نمودند و طرق معالجه امراض باطنیه را بیان کردند، و با هر زبان ترجمه و با هر بیان تزییق نمودند، و به گوش ما فرو نرفت و چشم و گوش و قلب خود را از آن بستیم. پس، باید ملامت به خود ما برگردد، چنانچه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در این حدیث که به شرح آن اشتغال داریم فرموده است. و این قدر در اخبار و آثار سفارش اتصاف به مکارم اخلاق و اجتناب از مقابلات آنها شده است که به میزان نیاید، و ما حتی از مراجعه به کتاب آنها غفلت داریم.

هان ای عزیز، تو اگر با اخبار و احادیث سر و کار داری، به کتب شریفه اخبار، خصوصاً کتاب شریف کافی، مراجعه کن؛ و اگر با بیان علمی و اصطلاحات علما سر و کاری داری، به کتب اخلاقیه از قبیل طهاره الأعراف و کتب مرحوم فیض و مجلسی و نراقیان مراجعه کن؛ و اگر خود را از استفاده مستغنی می دانی، یا اتصاف به اخلاق کریمه و احتراز از سیئات اخلاقیه را لازم نمی دانی، جهل خود را که امّ الامراض است

معالجه کن.

ص: 579

1-- «گر مسلمانی از این است که حافظ دارد / آه اگر از پی امروز بود فردایی». (دیوان حافظ، ص 627، غزل 560)

و ما ختم می کنیم این مقام را به تبرک به ذکر بعضی اخبار شریفه این باب .

فقیه یاسه نادره عن ابي عبد الله - عليه السلام - قال : «إِنَّ اللَّهَ - خَصَّ رَسُولَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ؛ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ : فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ ، فَأَحْمَدُوا اللَّهَ - وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا . فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ : الْيَقِينِ ، وَالْفَنَاءَةَ ، وَالصَّبْرَ ، وَالشُّكْرَ ، وَالْحِلْمَ ، وَحُسْنَ الْخُلُقِ ، وَالسَّخَاءَ ، وَالْعَيْرَةَ ، وَالشَّجَاعَةَ ، وَالْمُرُوَّةَ» (1).

و این حدیث از چندین طرق نقل شده ، الا این که از معانی الأخبار (2) ، «رضا» عوض «حلم» نقل شده است (3) . حاصل آن که «خدای تعالی رسول خود را به مکارم اخلاق اختصاص داد ؛ پس امتحان کنید شما خود را : اگر این صفات در نفوس شما بود ، حمد خدا کنید و به سوی خدا توجه کنید برای زیادت» . پس ده تای از آن صفات را ذکر فرمود چنانچه در روایت است . و در وافی از کتاب کافی این حدیث را با مختصر تفاوتی نقل فرموده (4) .

وعن المجالس یاسه ناده عن الصادق ، جعفر بن محمد - عليهما السلام - أنه قال : «عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُحِبُّهَا ؛ وَإِيَّاكُمْ وَمَذَامَ الْأَفْعَالِ (5) ، فَإِنَّ اللَّهَ - يُبْغِضُهَا . إِلَى أَنْ قَالَ : وَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ ؛ فَإِنَّهُ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ ..» (6) الحدیث .

فرمود : «تمسک شوید به مکارم اخلاق و خوی های کریمانه ، زیرا که خدای تعالی دوست می دارد آنها را ؛ و دوری کنید از عمل های زشت ، زیرا که خداوند بغض دارد به

ص: 580

1- - من لا يحضره الفقيه ، ج 3 ، ص 361 ، حدیث 3 ؛ وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 180 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه» ، باب 4 ، حدیث 1 .

2- - معاني الأخبار ، ص 191 ، حدیث 3 .

3- - وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 181 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه» ، باب 4 ، ذیل حدیث 1 .

4- - الوافي ، ج 4 ، ص 264 ، حدیث 2 .

5- - قوله و مذام الأفعال در نسخه «وسائل» که پیش نویسنده است این طور وارد است ، و محتمل است مذام الأفعال باشد و سهوی از نسخ یا راوی شده باشد . منه عفی عنه

6- - الأمالي ، صدوق ، ص 294 ، مجلس 57 ، حدیث 10 ، وسائل الشیعة ، ج 15 ، ص 200 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه» ، باب 6 ، حدیث 8 .

آنها». تا آن که فرمود: «تمسك كنيد به حسن خلق، زیرا كه آن می رساند صاحبش را به درجهٔ روزه داران و نمازگزاران».

كافی بِاسْتِنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا» (1). «كامل ترین در ایمان کسی است كه خلقش نیکوتر باشد».

وَبِاسْتِنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ» (2). «رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: در روز قیامت در میزان اعمال نگذارند چیزی افضل از حُسن خُلُق».

و فرمود: «بیشتر چیزی كه امت مرا داخل به بهشت می نماید پرهیزگاری از خوف خداست و نیکویی خلق است» (3). و جناب صادق - علیه السلام - فرمود: «نیکویی و حسن خلق دیار را آبادان کنند، و عمرها را زیاد نمایند» (4). و فرمود: «خداوند تعالی برای حُسن خُلُق ثواب مجاهده در راه خدا دهد - مجاهده ای كه شب و روز صاحبش مشغول باشد» (5).

و در این باب اخبار بسیار است. و چنانچه حُسن خلق موجب کمال ایمان و ثقل میزان و دخول در جنان است، سوء خلق به عکس آن، ایمان را فاسد کند و انسان را به

ص: 581

1- - الكافي، ج 2، ص 99، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حسن الخلق»، حديث 1؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص 148، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 104، حديث 1.

2- - الكافي، ج 2، ص 99، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حسن الخلق»، حديث 2؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص 151، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 104، حديث 13.

3- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ». (وسائل الشيعة، ج 12، ص 150، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 104، حديث 8)

4- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الْبِرُّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ». (وسائل الشيعة، ج 12، ص 149، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 104، حديث 5)

5- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَغْدُو عَلَيْهِ وَيَرُوحُ». (وسائل الشيعة، ج 12، ص 151، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 104، حديث 15)

عذاب الهی مبتلا کند . چنانچه در احادیث شریفه به آن اشاره شده است :

کافی بِاسْمِ نَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ» (1) . فرمود : «چنانچه سرکه غسل را فاسد می کند ، خُلُق بد ایمان را فاسد می کند» . و در روایت دیگر است که «خُلُق بد عمل را فاسد کند چون سرکه غسل را» (2) .

و از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - منقول است که خدای تعالی ابا دارد از قبول توبه کسی که صاحب خُلُق بد است . سؤال شد از علت آن . فرمود : برای آن که هرچه توبه می کند از گناهی ، واقع شود در گناهی بدتر از آن (3) .

و در حدیث است که «کسی که خُلُقش بد شد ، خودش را به عذاب مبتلا کرد» (4) .

معلوم است که خُلُق زشت انسان را دائماً معذب دارد ، و در نشأت دیگر نیز اسباب سختی و فشار و ظلمت است ؛ چنانچه در شرح بعضی احادیث بیان کردیم .

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا .

ص: 582

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 321 ، «کتاب الإیمان و الکفر» ، «باب سوء الخلق» ، حدیث 3 ؛ وسائل الشیعة ، ج 16 ، ص 27 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه» ، باب 69 ، حدیث 3 .

2- - عن أبي عبد الله عليه السلام : قال : «إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ» . (وسائل الشیعة ، ج 16 ، ص 27 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه» ، باب 69 ، حدیث 1)

3- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : أَيْبَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ . قِيلَ : وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لِأَنََّّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي ذَنْبٍ أَعْظَمَ مِنْهُ» . (وسائل الشیعة ، ج 16 ، ص 27 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه» ، باب 69 ، حدیث 2)

4- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ» . (وسائل الشیعة ، ج 16 ، ص 28 ، «کتاب الجهاد» ، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه» ، باب 69 ، حدیث 4)

حدیث سی ام [اقسام قلوب]

الحدیث الثلاثون: بِسْمِ نَبِيِّ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رضوان الله عليه - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عليه السلام - قَالَ: «إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ؛ وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ؛ وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ؛ وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدٌ». فَقُلْتُ: مَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: «فِيهِ كَهَيْئَةِ السَّرَاجِ. فَأَمَّا الْمَطْبُوعُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ؛ وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ: إِنْ أَعْطَاهُ شَكْرٌ، وَإِنْ ابْتَلَاهُ صَبْرٌ. وَأَمَّا الْمَنكُوسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ؛ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (1). فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيْمَانٌ وَنِفَاقٌ، فَهُمْ قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ. فَإِنْ أَدْرَكَ أَحَدَهُمْ، أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ؛ وَإِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيْمَانِهِ نَجَا» (2).

ترجمه: «فرمود جناب باقر العلوم علیه السلام: همانا دل ها بر چهار قسم است: يك دلی است که در آن دورویی و ایمان است؛ و يك قلبی است که وارونه و مقلوب است؛ و يك دلی است که مُهر است و ظلمانی؛ و يك دلی است که نورانی و صافی است. راوی گوید: گفتم: "ازهر چیست؟" فرمود: "قلبی است که در آن مثل هیئت چراغ است. اما

ص: 583

1- - الملك (67): 22.

2- - الكافي، ج 2، ص 422، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب في ظلمة قلب المنافق ..»، حدیث 2.

مطبوع ظلمانی قلب منافق است . و اما ازهر نورانی پس قلب مؤمن است : اگر به او عطا فرماید شکر گوید ؛ و اگر او را مبتلا کند صبر نماید . و اما قلب واژگونه قلب مشرک است ؛ پس قرائت فرمود این آیه را که فرماید : (أَفَمَنْ يَمْشِي ..) الآية یعنی «آیا کسی که راه می رود در حالی که بر رو افتاده راه هدایت را بهتر یافته ، یا کسی که مشی کند استوار بر راه راست؟» و اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است ، پس آنها طایفه ای بودند

در طائف . پس اگر هر يك از آنها را در حال نفاق مرگ در رسید هلاك شود ؛ و اگر در حال ایمان در رسید نجات یابد» .

شرح : «المنكوس» أي المقلوب . يقال : نَكَسْتُ الشَّيْءَ ، أَنْكَسْتُهُ نَكْسًا . قَلَبْتُهُ عَلَى رَأْسِهِ ، یعنی واژگونه و سرازیر نمودم آن را . وفي الصحاح : أَلْوَلَدُ الْمُنْكَوسُ ، الَّذِي يَخْرُجُ رِجْلَاهُ قَبْلَ رَأْسِهِ (1) . بچه ای را که در وقت تولد پاهایش قبل از سرش بیرون آید ، برخلاف طبیعت ، او را منکوس گویند . و قریب به این معناست : (مُكَبِّبًا عَلَى وَجْهِهِ) که در آیه شریفه است و حضرت به آن استشهاد فرمودند ؛ زیرا که «إكباب» به معنی بر رو افتادن است . و این کنایه از آن است که قلوب اهل شرك واژگونه و حرکت و سیر معنوی آنها بر غیر صراط مستقیم است ؛ چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله .

و«المطبوع» أي المَحْتَمُومُ . وَالطَّبْعُ ، بِالسُّكُونِ ، أَلْخْتَمُ ؛ وَبِالتَّحْرِيكِ ، الدَّنَسُ وَالْوَسْخُ (2) . و اگر به معنی مختوم باشد ، کنایه است از آن که حرف حق و حقایق الهیه در آن وارد نشود و قبول آن نکند ؛ نه آن که حق تعالی الطاف خاصه خود را از آن منع فرماید ؛ گرچه آن معنا نیز صادق است ، ولی آنچه ذکر شد مناسب تر است .

و«الأزهر» الأَبْيَضُ الْمُسْتَتَبِرُ ؛ كَمَا عَنِ النِّهَايَةِ (3) . وفي الصَّحاح : الأَزْهَرُ ، النَّبِيرُ . وَيُسَمَّى الْقَمَرُ الأَزْهَرَ . قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ : الأَزْهَرَانِ ، الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ . وَرَجُلٌ أَزْهَرُ ، أَيُّ أَيْبُضٌ مُشْرِقٌ

ص: 584

1-1 - الصحاح ، ج 3 ، ص 986 ، مادة «نكس» .

2-2 - «المطبوع ، یعنی مهر شده ؛ الطَّبْعُ ، یعنی مهر کردن . وَطَبَعَ ، یعنی چرکین ، شوخ» . (الصحاح ، ج 3 ، ص 1252)

3-3 - النِّهَايَةِ ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 321 ، ذیل مادة «زهر» .

الْوَجْهِ . وَالْمَرْأَةُ ، الزَّهْرَاءُ (1) . بالجمله ، «أزهر» یعنی نورانی و سفید ؛ از این جهت آفتاب و ماه را اَزْهَران گویند ؛ و مرد سفید نورانی را «أزهر» و زن سفید نورانی را «زَهْرَاء» گویند .

و«الأجرْدُ» الَّذِي لَيْسَ فِي بَدَنِهِ شَعْرٌ . وفي الصَّحاح : الأجرْدُ ، فَضَاءٌ لَا نَبَاتَ فِيهِ (2) . و این کنایه است از عدم تعلق به دنیا ؛ یا از صاف و بی غل و غش بودن است . و بیان آنچه مناسب است در حدیث شریف در ضمن مقدمه و چند فصل می نمایم .

مقدمه: در ترغیب به اصلاح قلب

بدان که از برای «قلب» در لسان شریعت و حکما و عرفا اطلاقاتی است که صرف وقت در بیان حقیقت آن و اختلاف اصطلاحات و بیان مراتب قلوب و درجات آن خارج از وظیفه این اوراق [است] ، و برای ما نیز چندان مفید نیست ؛ پس بهتر آن است که به همان اجمال که در اخبار شریفه از آن گذشته است ما نیز بگذریم ، و آنچه برای ما لازم است و مهم آن را ذکر نمایم .

باید دانست که در اصلاح «قلب» کوشیدن ، که صلاح و فساد آن سرمایه سعادت و شقاوت است ، لازم تر است از تقشیر حقیقت آن نمودن ، و اصطلاحات رایجه را درست کردن (3) ؛ بلکه بسا شود که انسان به واسطه شدت توجه به اصطلاحات و فهم کلمات و غور در اطراف آن از قلب خود به کلی غافل شود و از اصلاح آن باز ماند ؛ در مقام شرح حقیقت و ماهیت «قلب» و اصطلاحات حکما و عرفا استادی کامل شود ، ولی قلب خودش

ص: 585

1- - الصحاح ، ج 2 ، ص 674 ، مادة «زهر» .

2- - «الأجرْدُ ، کسی را گویند که در بدنش مو نباشد . و در صحاح است : الأجرْدُ گستره ای است که در آن هیچ گیاه نباشد» . (الصحاح ، ج 2 ، ص 455 ، مادة «جرْد»)

3- - بدان که مقصود از این بیان این نیست که علم اخلاق و منجیات و مهلکات نفس لازم نیست ، بلکه مقصود آن است که آن علم را صرفاً باید مقدمه عمل دانست نه آن که آن را مستقل دانسته صرف عمر در جمع آوری اصطلاحات کرد و از مقصد باز ماند . منه عفي عنه

- نعوذ بالله - از قلوب منکوسه یا مطبوعه باشد؛ مثل کسی که از خواص و آثار ادویۀ مضره و نفعه مطلع باشد و شرح هر يك را خوب بدهد، ولی از ادویۀ مضره احتراز نکند و از مفیده به کار نبرد؛ ناچار چنین شخصی با همه علم دواشناسی به هلاکت رسد و این علم موجب نجات او نشود.

ما در سابق ذکر کردیم(1) که علوم مطلقاً عملی هستند، حتی علوم معارف که يك نحوه عملی در آنها نیز هست؛ و اکنون گوییم که علم احوال قلوب و کیفیت صحت و مرض و صلاح و فساد آن از علمی است که صرفاً مقدمه عمل و طریق علاج و اصلاح آن است و ادراک و فهم آن از کمالات انسانی به شمار نیاید. پس، انسان باید عمده توجه و اصل مقصدش اصلاح قلب و اکمال آن باشد تا به کمال سعادت روحانی و درجات عالیۀ غیبیه نائل شود. و اگر از اهل علوم و دقایق و حقایق نیز هست، در ضمن سیر در آفاق و انفس عمده مطلوبش به دست آوردن حالات نفسانیۀ خود باشد، که اگر از مهلکات است به اصلاح آن پردازد، و اگر از منجیات است به تکمیل آن بکوشد.

فصل: در بیان آن که تقسیم قلوب راجع به چه چیز است

اشاره

بدان که این تقسیمی که در این حدیث شریف از برای قلوب فرموده اند تقسیم کلی اجمالی است. و از برای هر يك از قلوب مراتب و درجاتی است، چه در جانب شرك و نفاق، یا ایمان و کمال. و ظاهر چنین است که این تقسیم برای قلوب پس از کسب و حرکات معنویه باشد؛ نه به حسب اصل فطرت و خمیره نفوس، تا منافی با اخبار فطرت و این که جمیع موالید بر فطرت توحیدند و شرك و نفاق عرضی است باشد(2). گرچه اگر به حسب اصل فطرت نیز باشد، به يك نحو از بیان صحیح است و رفع تنافی توان کرد، و به جبر مستحیل نیز منجر نشود؛ ولی اقرب به اعتبار و برهان احتمال اول است.

ص: 586

1- ر.ك: صفحه 103 و 455.

2- ر.ك: صفحه 201.

[در بیان معنی «الشقیّ شقیّ فی بطن اُمّه ..»]

و ما پیش از این ذکر کردیم(1) که انسان تا در دار دنیا، که مبدأ شجره هیولی و تغییرات و تبدلات جوهریه و صوریه و عرضیه است، واقع است، می تواند خود را از هر مرتبه نقص و شقاوت و شرک و نفاقی نجات دهد، و به مراتب کمالیه و سعادات روحیه و ریحانیه رساند.

و این معنا منافات ندارد با حدیث معروف: «الشقیّ شقیّ فی بطن اُمّه(2)» زیرا که معنی حدیث این نیست که سعادت و شقاوت ذاتی و قابل جعل نیست، بلکه این حدیث موافق با برهان است، که به وضوح رسیده در محل خود که شقاوت راجع به نقص و عدم است، و سعادت راجع به وجود و کمال آن است؛ و آنچه از شجره طیبه وجود است ذات مقدس حق است به ترتیب اسباب و مسببات - که طریقه افضل المتأخرین و اکمل المتقدمین، نصیر الملة والدین(3) - قدس الله نفسه - می باشد. یا به طریق ظاهری و مظهریت و وحدت و کثرت - که طریقه اعظم الفلاسفة علی الاطلاق، حضرت صدر المتألهین(4)، است - و آنچه راجع به نقص و عدم است از شجره خبیثه ماهیت است، و مورد جعل نیست از جهت آن که دون جعل است.

و توان گفت که حدیث شریف، که سعادت و شقاوت را در بطن می داند، مقصود از «بطن اُم» مطلق عالم طبیعت است که اُم مطلق و مشیمه تربیت اطفال طبیعت است. و نتوان «بطن اُم» را عبارت از آن معنای عرفی خود دانست، زیرا که سعادت چون از کمالات و فعلیات است، از برای نفوس هیولویه حاصل نیست، مگر بالقوه. و ظاهر آن است سعید در بطن اُم بالفعل سعید است، پس باید ارتکاب خلاف ظاهری نمود. و چون آنچه ذکر شد مطابق با براهین است، متعین است حمل این حدیث شریف بر آن

ص: 587

1- ر. ک: صفحه 577 - 578

2- التوحید، صدوق، ص 356 (با کمی اختلاف)؛ مصنّفات میرداماد، الإیقاظات، ص 253.

3- ر. ک: الإشارات والتنبیّهات، شرح محقق الطوسی، ج 3، ص 320 - 359.

4- ر. ک: الحکمة المتعالیه، ج 1، ص 340، ج 7، ص 58، ج 9، ص 121 و 131.

یا چیزی که بر آن برگردد .

بالجمله ، تفصیل در این باب و بیان برهانی آن از وظیفه خارج است ، لیکن گاهی قلم طغیان کند و برخلاف مقصود جریان یابد .

در بیان وجه حصر قلوب

بعضی گفته اند که وجه حصر قلوب در این چهار آنست که قلوب یا به ایمان متصف هستند ، یا نه . بنابر اول ، یا متصف اند به ایمان به جمیع آنچه پیغمبر آورده ؛ یا به بعضی دون بعضی . اولی قلب مؤمن است ؛ و دومی قلبی است که در آن ایمان و نفاق است . و بنابر دوم ، یا در ظاهر تصریح به ایمان می کند ، یا نه . اولی قلب منافق است ؛ دومی قلب مشرک (1) .

و این با حدیث شریف درست نیاید . یعنی ، گاهی حقیقتاً مؤمن شود به جمیع ما جاء به النبی - صلی الله علیه و آله - و گاهی نفاق کند . و اگر کسی ناچار بخواهد ، بهتر آن است که چنین گوید که قلب یا دارای ایمان است به جمیع ما جاء به النبی - صلی الله علیه و آله - یا نه . بنابر دوم ، یا اظهار ایمان کند ، یا نه . بنابر اول ، یا ایمان در آن مستقر است ؛ یا گاهی ایمان آورد ، گاهی رجوع کند ، و در این حال نیز اظهار ایمان نماید . و از ذیل این حدیث معلوم شود که توبه کسانی که از ایمان به کفر و نفاق رجوع کنند گرچه مکرر هم رجوع کنند قبول شود .

و در حدیث دیگری که در کافی شریف است حضرت باقر - سلام الله علیه - قلوب را به سه قلب تقسیم فرموده : قلب منکوس که در آن خیری نیست ؛ و آن قلب کافر است . و قلبی که در آن نکته سوداء است ، و شرّ و خیر در آن جنگ کنند تا کدام غالب آید . و قلب مفتوح که در آن چراغ های روشن است که تا روز قیامت انوار آن خاموش نگردد ، و آن قلب مؤمن است (2) . و این منافات با آن حدیث شریف ندارد ، زیرا که قسم اول در این

ص: 588

1- - ر. ک: مرآة العقول، ج 11، ص 257 - 258 .

2- - الکافی، ج 2، ص 423، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فی ظلمة قلب المنافق»، حدیث 3 .

حدیث اعم از دو قسم در آن حدیث است؛ یعنی، قلب مشرک و منافق؛ زیرا که قلوب این سه طایفه منکوس است. و این منافات ندارد با آن که منکوسیت از صفات ظاهره قلب مشرک و کافر باشد، و مطبوعیت از صفات ظاهره قلب منافق باشد. و از این جهت، در آن حدیث هر يك را به یکی از آنها اختصاص داده است.

فصل: در بیان حالات قلوب است

در بیان آن که قلب مؤمن ازهر است

و ما قلب مؤمن را مقدم می داریم تا به مقایسه به آن سایر قلوب نیز معلوم گردد. باید دانست که در علوم عالیه و معارف حقه به وضوح پیوسته است که حقیقت وجود اصل حقیقت نور است؛ و این دو عنوان حکایت کنند از يك حقیقت بسیطه واحده بدون آن که به جهات مختلفه متکثره رجوع کنند.

و نیز معلوم شده است که آنچه از سنخ کمال و تمام است راجع به عین وجود است. و این یکی از اصول شریفه ای است که هر کس به نیل آن مفتخر شده باشد، فتح ابواب معارف بر او گردد. و نفوس ضعیفه ما از درك حقیقت آن ذات به حقیقت عاجز و محروم است، مگر آن که دستگیری غیبی گردد و توفیق ازلی شامل حال آید.

و نیز معلوم است که ایمان بالله از سنخ علم و از کمالات مطلقه است. پس، چون از کمالات است، اصل وجود است، و اصل حقیقت نور و ظهور است؛ و آنچه غیر از ایمان و متعلقات آن است، از سنخ کمالات نفسانیه انسانیه خارج است، و ملحق به ظلمات اعدام و ماهیات است.

پس، معلوم شد که قلب مؤمن ازهر است.

و در کافی شریف از جناب صادق - علیه السلام - نقل کند که فرمود:

«بعضی مردم را می بینی که از کمال فصاحت خطا نمی کند در لام یا واوی، ولی قلب او از شب تاریک تاریک تر است. و بعضی مردم از قلب خود نمی تواند خبر دهد با

زبانش، و حال آن که قلبش مثل چراغ نورانی است» (1).

در بیان آن که قلب مؤمن بر طریق مستقیم است

و نیز قلب مؤمن بر طریقه مستقیمه، و مشی معنوی او به جاده مستویه انسانیه است؛ زیرا که اولاً: خارج از اصل فطرت الهیه، که حق تعالی با دو دست جمال و جلال چهل صباح تخمیر فرموده نشده، و به همان فطرت توحید، که نقطه توجه به کمال مطلق و جمال تام است، مشی نماید؛ و ناچار این حرکت معنویه روحانیه از مرتبه فطرت مخمره تا غایت کمال مطلق است بدون اعوجاج. و این راه استقامت روحانی و جاده مستوی باطنی است. و اما سایر قلوب ناچار خارج از فطرت و معوج از طریقه مستقیمه است. و از حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منقول [است] که بر زمین خطی مستقیم کشیدند و خطوط دیگری در اطراف آن کشیدند و فرمود: این خط مستقیم وسطی طریقه من است (2).

و ثانیاً: مؤمن تابع انسان کامل است. و انسان کامل چون مظهر جمیع اسماء و صفات و مربوب حق تعالی به اسم جامع است، هیچ یک از اسماء را در آن غلبه تصرف نیست؛ و خود نیز چون رب خود کون جامع است و مظهریت آن از اسمی زاید بر اسمی نیست؛ و دارای مقام وسطیت و برزخیت کبرا است و سیرش بر طریقه مستقیمه وسطیه اسم جامع است. و سایر اکوان هر یک اسمی از اسماء محیطه یا غیر محیطه در آنها متصرف است و مظهر همان اسم هستند؛ و بآء و عود آنها به همان اسم است؛ و اسم مقابل آن در بطون است و متصرف آن نیست، مگر به وجه احدیت جمع اسماء، که بیان آن مناسب این مقام نیست.

پس، حق تعالی به مقام اسم جامع و رب انسان بر صراط مستقیم است؛ چنانچه

ص: 590

1- عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ: «تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُحِطُّ بِإِلَهِ وَلَا وَائٍ، خَطِيبًا مِصَّدَّقًا، وَلَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ. وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصَّدَّقُ». (الكافي، ج 2، ص 422، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب في ظلمة قلب المنافق»، حديث 1)

2- الفتوحات المكيّة، ج 3، ص 69.

فرماید: (إِنَّ رَبِّيَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (1). یعنی مقام وسطیت و جامعیت بدون فضل صفتی بر صفتی و ظهور اسمی دون اسمی . و مربوط آن ذات مقدس بدین مقام نیز بر صراط مستقیم است بدون تفاضل مقامی از مقامی و شأنی از شأنی ؛ چنانچه در معراج صعودی حقیقی و غایت وصول به مقام قرب ، پس از عرض عبودیت و ارجاع هر عبادت و عبودیتی از هر عابدی به ذات مقدس ، و قصر اعانت در جمیع مقامات قبض و بسط به آن ذات مقدس بقوله: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) ، عرض کند: (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) ؛ و این صراط همان صراطی است که ربّ الانسان الكامل بر آن است - آن بر وجه ظاهریت و ربوبیت ، و این بر وجه مظهریت و ربوبیت - و دیگر موجودات و سائرین الی الله هیچ يك بر صراط مستقیم نیستند ؛ بلکه اعوجاج دارند ، یا به جانب لطف و جمال ، یا به طرف قهر و جلال .

و مؤمنین چون تابع انسان کامل هستند در سیر و قدم خود را جای قدم او گذارند و به نور هدایت و مصباح معرفت او سیر کنند و تسلیم ذات مقدس انسان کامل هستند و از پیش خود قدمی برندارند و عقل خود را در کیفیت سیر معنوی الی الله دخالت ندهند ، از این جهت ، صراط آنها نیز مستقیم و حشر آنها با انسان کامل و وصول آنها به تبع وصول انسان کامل است ؛ به شرط آن که قلوب صافیة خود را از تصرفات شیاطین و انیت و انانیت حفظ کنند ، و یکسره خود را در سیر تسلیم انسان کامل و مقام خاتمیت کنند .

در بعض مکاید شیطان است

و از تصرفات خبیثه شیطانیه یکی آن است که انسان و جهة قلب خود را از جاده مستقیم معوج کند و به صورت شوخی یا شیخی متوجه کند . و یکی از شاهکارهای بزرگ شیطان مَوَسوس فی صدور ناس است که با بیانی شوخ و شنگ و تصرفاتی دل فریب ، گاهی بعضی مشایخ را به بناگوش شوخی دلبر درآویزد ؛ و عذر این کبیره ،

ص: 591

نه ، بلکه این شرک عرفانی ، را چنین آورد که قلب اگر احدیّ التعلق باشد ، زودتر موفق به سلب علاقه شود! و گاهی بعضی شوخ چشمان ابله را به صورت دیوسیرت شیخی عوام فریب ، نه ، بلکه شیطان قاطع الطریق ، متوجه کند ؛ و عذر این شرک جلیّ را آورد به آن که شیخ انسان کامل است و انسان از طریق انسان کامل باید به مقام غیب مطلق ، که به هیچ وجه ظهور ندارد جز در مرآت احدی شیخ ، برسد . و تا آخر عمر آن یک [با] یاد رخسار دلبنده شوخ خود ، و این یک با صورت منکوس شیخ خود به عالم جنّ و شیاطین ملحق شوند . نه آن ، علاقه حیوانیه اش سلب می شود ؛ و نه این از طریق کورکورانه به مقصود می رسد .

و باید دانست که مؤمن چون سیرش مستقیم و قلبش مستوی و توجهش الی الله و صراطش سویّ است ، از این جهت در آن عالم نیز صراطش مستقیم و روشن و قامتش مستقیم و صورت و سیرت و باطن و ظاهرش به صورت و هیئت انسانیت است . و با این مقایسه قلب مشرک را نیز می توان فهمید ، که چون قلبش از فطرت الهیه خارج و از نقطه مرکزیه کمال متمایل و از بحبوحه نور و جمال منحرف است و از تبعیت هادی مطلق و ولی کامل منصرف و برکنار است ، و به انیت و انانیت خود و دنیا و زخارف آن مصروف است ، از این جهت در عوالم دیگر نیز با سیرت و صورت مستقیمه انسانیه محشور نگردد و به صورت یکی از حیوانات منکوس الرأس محشور شود ، زیرا که در آن عالم صورت و هیئت تابع قلوب است و ظاهر ظلّ باطن و قشر سایه لبّ است ، و مواد آن عالم مثل این نشئه تعصی از قبول اشکال ملکوتیه باطنیه ندارند . و این در محل خود مبرهن است (1).

پس قلبی که از حق و حقیقت معرض هستند و از فطرت مستقیمه خارج اند و به دنیا مقبل و متوجهند ، سایه آنها نیز مثل خودشان از استقامت خارج و منکوس و روبرو به طبیعت و دنیا ، که اسفل السّافلین است ، می باشد ؛ و شاید در آن عالم بعضی با روی

ص: 592

1- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 9، ص 176، 191 و 222؛ المبدأ والمعاد، ص 390 - 393؛ الشواهد الربوبیة، ص 264.

خود راه روند و پاهای آنها رو به بالا باشد؛ و بعضی با شکم های خود راه روند؛ و بعضی با دست و پای خود چون حیوانات راه روند، چنانچه در این عالم مشی آنها چنین بوده: (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (1). ممکن است این مجاز در عالم مجاز در عالم حقیقت و ظهور و بروز روحانیت حقیقت پیدا کند.

و در احادیث شریفه در ذیل این آیه شریفه «صراط مستقیم» را به حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین - علیهم السلام - تفسیر فرمودند:

عَنْ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قُلْتُ: (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ صَدْرَبَ مَثَلًا مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَام - كَمَنْ يَمْشِي عَلَىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ؛ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَ «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَام» (2).

فرمود: «خدای تعالی در این آیه شریفه مثلی زده است؛ و آن مثل کسانی است که اعراض نمودند از ولایت امیر المؤمنین - علیهم السلام - که آنها گویی راه می روند به روی های خود و به هدایت نرسند. و کسانی را که متابعت آن حضرت نمودند، قرار داده به راه مستوی و راست. و «صراط مستقیم» امیر المؤمنین - علیهم السلام - است.

و در حدیث دیگر است که مقصود از «صراط مستقیم» علی - علیهم السلام - و ائمه - علیهم السلام - است (3).

و از کافی شریف از فضیل منقول است که گفت: «با جناب باقر العلوم - علیهم السلام - داخل مسجد الحرام شدم، و آن حضرت به من تکیه کرده بود. پس، آن حضرت نظر مبارک افکند به سوی مردم و ما در باب بنی شیبیه بودیم، پس فرمود: "ای فضیل، این طور در جاهلیت طواف می کردند! نه می شناختند حقی را و نه تدین به دینی داشتند.

ص: 593

1- - الملك (67): 22.

2- - الكافي، ج 1، ص 433، «كتاب الحجّة»، «باب فيه نكت و نطف من التنزيل في الولاية»، حدیث 91 (با کمی اختلاف)؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 9، ص 598، حدیث 1.

3- - البرهان في تفسير القرآن، ج 9، ص 598، حدیث 2.

ای فضیله، نظر کن به آنها، پس همانا به روی‌ها واژگونه در افتادند. خداوند لعنت کند آنها را که حَلَقی هستند مسخ شده و منکوس. " پس از آن قرائت فرمود آیه شریفه (أَفَمَنْ يَمْشِي .. [را] و «صراط مستقیم» را تفسیر به حضرت امیر المؤمنین و اوصیا - علیهم السلام - فرمود» (1).

و ما پیش از این، بیان آن که انسان کامل مشی و حرکت معنوی بر صراط مستقیم می‌باشد کردیم (2)؛ و اما بیان آن که خود انسان کامل «صراط مستقیم» است، اکنون از مقصد ما خارج است.

تتمیم: در بیان قلب منافق و فرق آن با قلب مؤمن

از بیانات فصل سابق حال قلب مؤمن و مشرک، بلکه کافر نیز، معلوم شد؛ و قلب منافق نیز به مقایسه معلوم شود. زیرا که قلب مؤمن از فطرت ساذجه صافیة خود خارج نشده؛ هر چه از حقایق ایمانی و معارف حقه به او القا شود، طبعاً قبول کند، و تناسب بین غذا و متغذی، که معارف و حقایق و مقام فطرت قلوب است، محفوظ می‌باشد؛ از این جهت، قلب مؤمن را در حدیث دیگر، در کافی شریف، فرموده که «مفتوح» است (3) و این «فتح» گرچه ممکن است اشاره به یکی از فتوحات ثلاثه (4) باشد، ولی با این معنا نیز تناسب دارد.

و اما قلب منافق چون کدورات و ظلمت‌های منافیه با فطرت انسانیت پیدا کرده، از قبیل تعصب‌های جاهلیت و اخلاق ذمیمه و حب نفس و جاه و غیر آن از منافیات فطرت، از این جهت مختم و مسدود و مطبوع است؛ و کلمه حق را به هیچ وجه قبول نکند؛ و

ص: 594

1- - الکافی، ج 8، ص 288، حدیث 434 (با کمی اختلاف)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 598، حدیث 3.

2- - ر. ک: صفحه 592.

3- - الکافی، ج 2، ص 423، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب فی ظلمة قلب المنافق و ..»، حدیث 3.

4- - فتوحات سه گانه عبارت است از: «فتح قریب»، «فتح مبین»، «فتح مطلق». رجوع شود به 321 و 379 - 380.

صفحه آن چون صفحه کاغذی شده است که به کلی سیاه و کدر باشد و قبول نقش نکند؛ و اظهار دیانت را از شیطنت خود وسیله دنیا و پیشرفت امور قرار داده است.

و باید دانست که قلب مشرک و منافق هر دو منکوس و مطبوع است، چنانچه معلوم و واضح است؛ ولی اختصاص هر یک به یکی برای آن است که مشرک چون قلبش در عبادت و خضوع متوجه به غیر معبود حقیقی است و به غیر کمال مطلق است، پس قلب او دارای دو خاصیت و خصوصیت است: یکی خضوع صادقانه؛ و دیگر آن که این خضوع چون به نقایص و مخلوقات می باشد، اسباب نقص و کدورت قلوب آنهاست؛ پس قلب آنها منکوس است. و این صفت ظاهر آنهاست. و اما منافق گاهی به حسب واقع مشرک است. و در این جهت با مشرکین مساوی است در انتکاس قلب؛ و مزیت دیگری نیز دارد. و گاهی در واقع کافر و دارای هیچ دیانتی نیست. و آن نیز گرچه قلبش منکوس است، ولی خصوصیت دیگر در آن ظاهرتر است؛ و آن خصوصیت و مزیت آن است که حق را به حسب صورت اصغا کند و در جمعیت حق داخل شود و تمام مطالب حقه ای که به گوش مؤمنین رسد به گوش آنها نیز می رسد؛ لیکن مؤمن برای صفای باطنی قلبش «مفتوح» است و آن را قبول می کند؛ و منافق به واسطه ظلمت و کدورت قلبش «مطبوع» و مختوم است و آن را قبول نمی کند.

و این که دو صفت از صفات مؤمن را، که شکر در عطایا و صبر در بلاهاست، اختصاص به ذکر داده است، برای آن است که این دو صفت در بین صفات مؤمن مزیت هایی دارد؛ و این دو از امهات صفات جمیله است که از آنها صفات جمیله دیگر منشعب شود. و ما شمه ای از آن را در بعضی احادیث سابقه ذکر کردیم (1)؛ و ایضاً دو صفت از صفات جلال و جمال و قهر و لطف را بیان فرموده که تجلی به اعطا و ابتلاست؛ گرچه ابتلا از صفات لطف است، ولی چون ظاهر به قهر است، از آن به شمار آید؛ چنانچه در بحث اسماء و صفات حق مذکور است. و مؤمن در بین این دو تجلی همیشه قیام به عبودیت می کند.

ص: 595

و از بیانات سابقه معلوم می شود که اگر نفوس یکسره متوجه به دنیا و تعمیر آن باشند و منصرف از حق باشند، گرچه اعتقاد به مبدأ و معاد هم داشته باشند، منکوس هستند. و میزان در انتکاس قلوب، غفلت از حق و توجه به دنیا و تعمیر آن است. و این اعتقاد یا ایمان نیست، چنانچه پیشتر در شرح بعضی احادیث ذکر شد (1)؛ یا ایمان ناقص ناچیزی است که منافات با انتکاس قلب ندارد. بلکه کسی که اظهار ایمان بالغیب و حشر و نشر کند، و خوف از آن نداشته باشد و این ایمان او را به عمل به ارکان نرساند، او را باید در زمرة منافقین به شمار آورد نه مؤمنین. و ممکن است این طور مؤمنین صوری، مثل اهل «طائف» - که در حدیث شریف مثل برای آن نوع زده است که گاهی مؤمن اند و گاهی منافق - باشند؛ و خدای نخواسته این ایمان بی مغزی که در مُلک بدن آنها به هیچ وجه حکومت ندارد زائل شود؛ و با نفاق تمام از دنیا منتقل شده جزء منافقین محشور گردند.

و این یکی از مهمّاتی است که باید نفوس ضعیفه ما به آن خیلی اهمیت دهند؛ و مراقبت کنند که آثار ایمان در جمیع ظاهر و باطن و سرّ و علن نافذ و جاری باشد، و چنانچه به قلب دعوی ایمان دارند، ظاهر را هم محکوم به حکم آن کنند تا ریشه ایمان در قلب محکم و پابرجا شود و به هیچ عایق و مانعی و تبدل و تغییری زائل نشود؛ و این امانت الهی و قلب طاهر ملکوتی را، که به فطرت الهی مخمّر بود، بی تصرف شیطان و دست خیانت به آن ذات مقدس باز پس دهند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَأَخْرًا.

ص: 596

حدیث سی و یکم [توصیف نشدن حق تعالی و رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) و مؤمنین]

الحدیث الحادی والثلاثون : بِالسَّيِّدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْجَلِيلِ ، أَفْضَلِ الْمُحَدِّثِينَ ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رَبِيعٍ ، عَنْ زُرَّارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ . وَكَيْفَ يُوصَفُ ، وَقَالَ فِي كِتَابِهِ : (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) (1) فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ ، إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ . وَإِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَا يُوصَفُ . وَكَيْفَ يُوصَفُ ، عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعِ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ : (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (2) . وَمَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي ؛ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي . وَفَوَّضَ إِلَيْهِ . وَإِنَّا لَا نُوصَفُ . وَكَيْفَ يُوصَفُ ، فَوَمَّ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ ، وَهُوَ الشُّكُّ . وَالْمُؤْمِنُ لَا يُوصَفُ . وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَى أَخَاهُ فَيَصْدُقُهُ ، فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَالذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ» (3) .

ترجمه : «جناب زرارہ گوید : شنیدم حضرت باقر العلوم - علیہ السلام - می فرمود : همانا خداوند - عزّ و جلّ - وصف کرده نشود . و چگونہ بہ وصف آید و حال آن کہ در

ص: 597

1- - الأنعام (6) : 91 ؛ الحجّ (22) : 74 ؛ الزمر (39) : 67 .

2- - الحشر (59) : 7 .

3- - الکافی ، ج 2 ، ص 182 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب المصافحة» ، حدیث 16 .

کتاب خود فرموده که «تعظیم و تقدیر نمودند خداوند را حق تعظیم». پس توصیف نشود خدای تعالی به عظمت و وصفی مگر آن که حق تعالی بزرگ تر از آن است. و همانا پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به وصف نیاید. و چگونه توصیف شود بنده ای که محجوب نموده است او را خدای تعالی به هفت حجاب، و قرار داده است اطاعت او را در زمین مثل اطاعت خودش در آسمان، پس فرمود: «آنچه آورد برای شما پیغمبر - صلی الله علیه و آله - (یعنی امر کرد به آن) بگیرید او را؛ و آنچه نهی فرمود شما را از آن، خودداری کنید از آن». و کسی که اطاعت او کند اطاعت مرا کرده، و کسی که معصیت او را کند معصیت مرا نموده. و واگذار فرمود خداوند به سوی او امر را. و ما وصف نشویم. و چگونه وصف شوند قومی که خدای برداشته است از آنها رجس را که آن شک است. و مؤمن وصف نشود. و همانا مؤمن ملاقات کند برادر خود را پس مصافحه کند با او؛ پس پیوسته خدای تعالی نظر می فرماید [به آنها]؛ و گناهان می ریزد از روی های آنها چنان که برگ از درخت می ریزد».

شرح: قوله: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ)، جوهری گوید: «قدر» به معنای اندازه است. و «قَدَر» به فتح دال و سکون آن به يك معناست. و آن در اصل مصدر است. و خدای تعالی فرماید: (مَا قَدَرُوا اللَّهَ - حَقَّ قَدْرِهِ) أَي؛ مَا عَظَّمُوا اللَّهَ حَقَّ تَعْظِيمِهِ» (1). انتهى. نویسنده گوید: ظاهر آن است که «قدر» همان اندازه است. و آن را کنایه آورده اند از عدم توصیف و تعظیم آن چنانچه سزاوار است. و توصیف خود اندازه گیری موصوف است در لباس وصف؛ و این برای غیر حق تعالی نسبت به آن ذات مقدس میسر و جایز نیست؛ چنانچه اشاره به آن خواهیم نمود ان شاء الله.

قوله: «فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ» در نسخه مرحوم مجلسی - رحمه الله - «بِقُدْرَةٍ» با تاء بوده. و ایشان آن را از باب مَثَل دانسته اند؛ و اختصاص آن را از بین سایر صفات برای نزدیک تر بودن به افهام دانسته اند؛ و احتمال اشتباه نسخه را تقویت کردند و گفته اند: «ممکن است قرائت شود به فتح (أَيُّ قَدَرٍ) چنانچه در بعضی احادیث دیگر

ص: 598

است» (1). ولی در نسخه وافی موافق احتمال ایشان است (2). و شاید «بِقَدْرِهِ» با «هَاء» باشد؛ چنانچه در بعضی نسخ چنین است. و اما «بِقَدْرَةٍ» با «تَاء» مضمون بلکه مقطوع است که از اغلاط نسخه است؛ زیرا که نه به حسب معنا سلیس است، و نه به حسب لفظ حدیث صحیح می باشد، زیرا که ضمیر مذکر به آن ارجاع شده، و تأویل خلاف قاعده است. و مرحوم مجلسی از ضیق خناق این طور توجیه فرمودند، با آن که امکان تعقل قدرت حق فی الجملة و عدم امکان تعقل سایر صفات و فرق بین آن و دیگر صفات وجهی ندارد؛ و از این جهت در نظر مبارک خود ایشان هم چندان موجه نبوده.

قوله: «تَتَحَاتُّ» جوهری در صحاح گوید: «الْحَتُّ، حَكُّ الْوَرَقِ مِنَ الْغُصْنِ». یعنی، «حَتُّ» به معنی ریختن برگ از شاخه درخت است. و گوید: «تَحَاتَّ الشَّيْءُ، تَنَاثَرًا» (3) و آن نیز فروریختن و متفرق شدن است. و ما بیان آنچه مناسب است در حدیث شریف در ضمن چند فصل به رشته تحریر در می آوریم.

فصل: در بیان مراد از عدم توصیف حق

اشاره

بدان که آنچه در این حدیث شریف است که خداوند تعالی توصیف نشود اشاره به توصیفات است که بعضی از اهل جهل و جدل از متکلمین و غیر آنها حق را به آن توصیف می کردند، که توصیفات آنها مستلزم تحدید و تشبیه بلکه تعطیل بوده؛ چنانچه در خود این حدیث اشاره به آن فرموده بقوله: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ). و در باب نهی از توصیف در کتاب کافی شریف اخبار دلالت بر آن دارد:

يَا سَدَّ نَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَتِيكَ الْقَصِيرِ، قَالَ: كَتَبْتُ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّ قَوْمًا بِالْعِرَاقِ يَصِفُونَ اللَّهَ بِالصُّورَةِ وَبِالتَّخْطِيطِ؛

ص: 599

1- - مرآة العقول، ج 9، ص 70 - 71.

2- - الوافی، ج 5، ص 613.

3- - الصحاح، ج 1، ص 246، مادة «حت».

(خ ل : بِالتَّخاطِيطِ) فَإِنْ رَأَيْتَ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ، أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ فِي التَّوْحِيدِ . فَكَتَبَ إِلَيَّ : «سَأَلْتُ - رَحِمَكَ اللَّهُ - عَنْ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ . فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ؛ تَعَالَى عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِعُونَ الْمُسَبِّهُونَ اللَّهَ - بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ .

فَاعْلَمْ ، رَحِمَكَ اللَّهُ ، أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى . فَأَنْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ ؛ فَلَا نَفِي وَلَا تَشْبِيهَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ . تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِعُونَ . وَلَا تَعُدُّوا الْقُرْآنَ فَتَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ . (خ ل : التَّبْيَانِ)» (1).

(عبدالرحيم گوید : نوشتم به حضرت صادق - سلام الله عليه - توسط عبدالملك كه طایفه ای در عراق اند كه "حق تعالی را توصیف كنند به صورت و تخطیط . (یعنی عروق و رگ و پی ، یا شكل و هیئت) پس اگر صلاح می دانید ، فدای شما شوم ، مذهب صحیح را در توحید مرقوم فرمایید" . پس مرقوم فرمود : "خدا تو را رحمت کند ، از توحید سؤال کردی و آنچه را در آن اختیار کردند اشخاصی كه پیش تو هستند . (یعنی اهل عراق) بزرگ است خدایی كه نیست مثل او چیزی و او شنوا و بیناست ؛ بزرگ تر است از آنچه توصیف نمودند توصیف كنندگانى كه تشبیه نمایند خداوند را به مخلوقش ، - آنهایی كه افترا و دروغ بندند به خداوند . پس بدان ، خداوند تو را رحمت کند ، كه مذهب صحیح در توحید آن است كه قرآن به آن نازل شده از صفات خدای تعالی . پس نفی كن از خداوند بطلان و تشبیه را : نه نفی صفات كن كه آن بطلان است ؛ و نه صفات شبیهه به خلق ثابت كن برای او كه آن تشبیه است . اوست الله و ثابت و موجود ؛ بزرگ تر است از آنچه توصیف نمودند وصف كنندگان . از قرآن تجاوز نكنید پس به ضلالت و گمراهی بیفتید بعد از بیان و تعلیم الهی" .

از تأمل در این حدیث شریف و تدبر درست در صدر و ذیلش معلوم شود كه مقصود از نفی توصیف حق ، تفكر نكردن در صفات و توصیف نمودن حق مطلقاً ،

ص: 600

1- - الكافي ، ج 1 ، ص 100 ، «كتاب التوحيد» ، «باب النهي عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالى» ، حدیث 1 .

نیست چنانچه بعضی از محدثین جلیل فرمودند(1)، زیرا که در این حدیث امر فرمود به نفی تعطیل و تشبیه - چنانچه در بعض روایات دیگر(2) - و این خود بی تفکر در صفات و علم کامل به آنها صورت نگیرد. بلکه مقصود آن جناب آن است که توصیف ننمایند به آنچه لایق ذات مقدس حق تعالی نیست؛ مثل اثبات صورت و تخطیط و غیر آن از صفات مخلوق که ملازم با امکان و نقص است - تعالی الله عنه - .

و اما توصیف حق تعالی به آنچه لایق ذات مقدس است، که آن در علوم عالیه میزان صحیح برهانی دارد، پس آن امر مطلوبی است که کتاب خدا و سنت رسول - صلی الله علیه و آله - و احادیث اهل بیت از آن مشحون است(3)؛ و خود حضرت نیز در این حدیث شریف اشاره به میزان صحیح برهانی به طریق اجمال فرموده است، و بحث در اطراف آن اکنون از مقصد ما خارج است. و این که جناب صادق - علیه السلام - فرمودند [در] توصیف حق از کتاب خدا خارج مشو، دستوری است برای کسانی که میزان در صفات را نمی دانند؛ نه آن که توصیف به غیر صفاتی که در کتاب خداست جایز [نیست]؛ و لهذا خود آن سرور با آن که این دستور را به طرف داده اند، مع ذلك توصیف فرمودند حق را به دو صفت و اسمی که در کتاب خدا - به حسب آنچه در نظر است - نیست؛ و آن «ثابت» و «موجود» است.

آری، اگر کسی با عقل ناقص مشوب به اوهام، بی استتاره به نور معرفت و تأیید غیبی الهی، بخواهد حق را وصف کند به صفتی، ناچار یا در ضلالت تعطیل و بطلان واقع شود؛ و یا در هلاکت تشبیه واقع شود. پس، بر امثال ما اشخاص که قلوب آنها را حجاب های غلیظ جهل و خودپسندی و عادات و اخلاق ناهنجار فرو گرفته لازم است که دست تصرف به عالم غیب دراز نکنند و از پیش خود خدایانی نتراشند، که هر چه به

ص: 601

1- - مرآة العقول، ج 1، ص 346؛ بحار الأنوار، ج 3، ص 265.

2- - الکافی، ج 1، ص 82، «کتاب التوحید»، «باب إطلاق القول بأئمة شیء»، حدیث 2، 6 و 7؛ التوحید، صدوق، ص 81، حدیث 37، و ص 104، حدیث 1 و 7، و ص 247، حدیث 1.

3- - ر. ک: الکافی، ج 1، ص 91، «باب النسبة»، و ص 107، «باب صفات الذات»؛ التوحید، صدوق، ص 139، «باب صفات الذات وصفات الأفعال».

خیال خود توهم کنند جز مخلوق نفوس آنها نخواهد بود .

و این نکته نگفته نماند که مقصود ما از این که گفتیم : این اشخاص دست به عالم غیب فرا نبرند ، نه آن است که سفارش باقی ماندن در جهل و خودپرستی را می کنیم ، یا نعوذ بالله مردم را دعوت به «الحاد به اسماء الله» می کنیم ؛ (وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ (1) . یا از معارف ، که چشم و چراغ اولیاء الله و پایه و اساس دیانات است ، نهی می کنیم ؛ بلکه این خود دعوت به رفع این حجب غلیظه است ؛ و تنبه به آن است که انسان تا گرفتار توجه به خود و حبّ به جاه و مال و دنیا و نفس است و چون نویسنده در حجاب جهالت و ضلالت و خودبینی و خودپسندی [است] که اغلظ جمیع حجب ظلمانیه است ، از معارف حقه و وصول به مراد و مقصود اصلی محروم خواهد ماند . و اگر خدای نخواست دستگیری غیبی از حق تعالی یا اولیای کامل او نشود ، معلوم نیست امرش به کجا منتهی شود و غایت حرکت و سیرش چه خواهد بود . اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ الشُّكْوَى وَاَنْتَ الْمُسْتَعَانُ .

ما سرگشتگان دیار جهالت و متحیرین در تیه ضلالت و سرگرم های به خودی و خودپرستی که در این ظلمتکده مُلک و طبیعت آمدیم و چشم بصیرت نگشودیم و جمال زیبای تو را در مَرائی خُرد و کلان ندیدیم و ظهور نور تو را در اقطار سماوات و ارضین خفاش صفت مشاهده نمودیم و با چشم کور و قلب مهجور روزگار به سر بردیم و عمری را به نادانی و غفلت نفس شمردیم ، اگر لطف بی پایان و رحمت نامتناهی سرشار تو مددی نکند و سوزی در قلب و جذوه ای در دل نیفکند و جذبۀ روحیه حاصل نیاید ، در این تحیر تا ابد بمانیم و ره به جایی نرسانیم . ولی «ما هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ» (2) . نعم تو ابتدایی و رحمت تویی سابقه است . بارها! تفضلی فرما و دستگیری نما و ما را به انوار جمال و جلال خود هدایت فرما ، و قلوب ما را به ضیاء اسماء و صفات روشن و منور فرما .

ص: 602

1- «و آنان که در نام های او کفر و انحراف می ورزند بخود واگذار» . (الأعراف (7) : 180)

2- «خدایا به تو بدگمان نیستم» . (از فقرات دعای کمیل ، مصباح المتهدّج ، ص 587)

پوشیده نماند که ادراک حقیقت اوصاف حق و احاطه بر آنها و کیفیت آنها، از اموری است که دست برهان از وصول به شاهره آن کوتاه و آمال عارفین از وصول به مغزای آن منقطع است؛ و آنچه به نظر برهانی و نظر تفکر علماء حکمت رسمیّه، یا در مباحث اسماء و صفات ارباب اصطلاحات عرفانیه، ذکر کرده اند، هر یک به حسب مسلك آنها صحیح و برهانی است؛ و لیکن خود علم حجابی است غلیظ که تا خرق آن به توفیقات سبحانی در سایه تقوای کامل و ریاضت شدید و انقطاع تامّ و مناجات صادقانه با جناب ربوبی نشود، انوار جمال و جلال در قلب سالک طلوع نکند و قلب مهاجر الی الله به مشاهده غیبیه و حضور عیانی تجلیات اسمائی و صفاتی - تا چه رسد به تجلیات ذاتی - نائل نشود.

و این بیان نباید انسان را از طلب و بحث، که خود تذکر حق است، باز دارد، زیرا که نادر اتفاق افتد که بدون بذل علوم حقه، به شرایط معهوده آن، شجره طیبه معرفت در قلب روئیده شود یا بارور گردد.

پس، انسان در اول امر باید از ریاضات علمیه، با قیام به جمیع شرایط و متممات آن، دست نکشد که گفته اند: **الْعُلُومُ بِدُرِّ الْمُشَاهَدَاتِ (1)**. و اگر علوم در این عالم نیز به واسطه بعضی موانع به نتیجه تامّ نرساند انسان را، ناچار در عوالم دیگر به ثمراتی دل پسند منتهی شود؛ ولی عمده قیام به شرایط و مقدمات آن است که بعضی از آن را در شرح بعض احادیث سالفه بیان کردم (2).

ص: 603

1- ر.ك: الحکمة المتعالیة، ج 3، ص 386، و ج 5، ص 266، و ج 9، ص 123؛ شرح المنظومة، ج 5، ص 290.

2- ر.ك: صفحه 505.

فصل: در بیان آن که علم به حقیقت روحانیت انبیا و اولیا به قدم فکر حاصل نشود

بدان که معرفت روحانیت و مقام کمال جناب ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - خاصتاً، و انبیای معظّم و اولیای معصومین - علیهم السلام - نیز با قدم فکر و سیر آفاق و انفس میسور نگردد؛ زیرا که آن بزرگواران از انوار غیبیه الهیه و مظاهر تامّه و آیات باهره جلال و جمال اند، [و] در سیر معنوی و سفر الی الله به غایه القصوای فنای ذاتی و منتهی العروج (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) رسیده اند؛ گرچه صاحب مقام بالاصاله نبیّ ختمی است، و دیگر سالکین در عروج تبع آن ذات مقدس هستند. و ما اکنون در صدد بیان کیفیت سیر آن ذات مقدس، و تفاوت معراج روحانی او با معراج سایر انبیاء و اولیا - علیهم السلام - نیستیم؛ و در مقام به ذکر یک حدیث که راجع به نورانیت آنها وارد است اکتفا می کنیم، زیرا که ادراک نورانیت آنها نیز نورانیت باطنیه و جذبۀ الهیه می خواهد.

کافی بِاسْمِ نَادِهِ عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ؟ فَقَالَ لِي: «يَا جَابِرُ، إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُّسِ، وَرُوحَ الْإِيمَانِ، وَرُوحَ الْحَيَاةِ، وَرُوحَ الْقُوَّةِ، وَرُوحَ الشَّهْوَةِ. فَبُرُوحِ الْقُدُّسِ، يَا جَابِرُ، عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى». ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ، إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحٌ يُصِيبُهَا الْحِدْثَانُ، إِلَّا رُوحَ الْقُدُّسِ؛ فَإِنَّهَا لَا تَلْهُو وَلَا تَلْعَبُ» (1).

ص: 604

1-- جابر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره علم عالم پرسیدم، فرمود: ای جابر، همانا در پیغمبران و اوصیاء پنج روح است: روح القدس، روح ایمان، روح زندگی، روح قوه، روح شهوت. ای جابر، ایشان به روح القدس امور و مطالب زیر عرش تا زیر خاک را می دانند. سپس فرمود: ای جابر، این چهار روح را آفت رسد مگر روح القدس را که بازی و یاوه گری ندارد». (الكافي، ج 1، ص 272، «كتاب الحجّة»، «باب فيه ذكر الأرواح التي في الأئمة»، حدیث 2)

وَ بِإِسْمِ نَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) (1) قَالَ : « خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ ؛ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ . وَهُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ » (2) .

از حدیث اول معلوم شد که برای انبیا و اوصیا - علیهم السلام - مقام شامخی است از روحانیت که آن را «روح القدس» گویند . و به آن مقام احاطه علمی قیومی دارند به جمیع ذرات کائنات . و در آن روح غفلت و نوم و سهو و نسیان و سایر حوادث امکانیه و تجددات و نقایص مُلکیه نیست ؛ بلکه از عالم غیب مجرد و جبروت اعظم است . چنانچه از حدیث دوم معلوم شود که آن روح مجرد کامل ، از جبرئیل و میکائیل ، که اعظم قاطنین مقام قرب جبروت هستند ، اعظم است .

آری ، اولیایی که حق تعالی با دو دست قدرت جمال و جلال خود تخمیر طینت آنها را کرده و در تجلی ذاتی اولی ، به جمیع اسماء و صفات و مقام احدیت جمع در مرآت کامل آنها ظهور نموده ، و تعلیم حقایق اسماء و صفات در خلوتگاه غیب هویت فرموده ، دست آمال اهل معرفت از دامن کبریای جلال و جمال آنها کوتاه و پای معرفت اصحاب قلوب از نیل وصول به اوج کمال آنها در گِل است . و در حدیث نبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است : « عَلِيٌّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى » (3) .

و نویسنده شمه ای از سربان مقام نبوت و ولایت را چون خفاش که از آفتاب

ص: 605

1- - الشوری (42) : 52 .

2- - «و با سند خود از ابوبصیر روایت کند که گفت از امام صادق علیه السلام از این کلام خداوند تبارک و تعالی : «و همچنین روح را به فرمان خویش به سویت فرستادیم ؛ تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست» . پرسیدم ، فرمود : "روح آفریده ای است از آفریدگان خدای تبارک و تعالی ، بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل . این روح همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود ، او را آگاه می ساخت و استوارش می داشت . و پس از پیامبر این روح همراه امامان است" . (الکافی ، ج 1 ، ص 273 ، «کتاب الحجّة» ، «باب الروح التي يسدد الله بها الأئمة» ، حدیث 1 ؛ الوافی ، ج 3 ، ص 630 ، حدیث 1)

3- - الوافی ، ج 3 ، ص 515 .

عالم‌تاب بخواهد وصف کند در سابق ایام در رساله ای علی حده موسوم به مصباح الهدایة(1) به رشته تحریر درآورده .

فصل: در بیان معنای عبد احتجب الله عز وجل بسبع

در این فقره از حدیث شریف که می فرماید: «كَيْفَ يُوصَفُ، عَبْدُ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ» احتمالاتی داده اند که بعضی از آن را ذکر می کنیم .

اول، آن است که محدث عارف کامل، مرحوم فیض - رحمه الله - فرمودند . و آن چنین است که در حدیث وارد است که از برای خداوند تعالی هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت، که اگر کشف [کند] آنها را، محترق کند انوار جمال او آنچه را که منتهی شود به آن بصر او .

پس بنا بر این، محتمل است که معنی «اِحْتَجَبَ اللَّهُ بِسَبْعٍ» آن باشد که تمام حجب مرتفع شده حتی آن که از هفتاد هزار حجاب هفت حجاب باقی مانده(2) . بنا بر این احتمال، تقدیر چنین شود که احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ بِسَبْعٍ . و لفظ «جلاله» فاعل شود .

و این احتمال گرچه از سایر احتمالات مناسب تر شاید باشد، ولی خالی از مناقشه نیست . اما به حسب لفظ، زیرا که در مقام توصیف و تعریف مناسب آن است که از این مقصود تعبیر کنند که مَا احْتَجَبَ عَنِ اللَّهِ [إِلَّا] بِسَبْعٍ . یا: مَا احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ [إِلَّا] بِسَبْعٍ و به عبارت دیگر بنا بر این، کمال پیغمبر و عدم جواز توصیف او، به نداشتن آن حجب دیگر

ص: 606

1- - مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، کتابی است گرانقدر از حضرت امام خمینی قدس سره که در سال 1349 ق به رشته تحریر درآورده اند . که در یک «مقدمه» و دو «مشکات»، و یک «خاتمه» تنظیم شده است . مشکات نخست در برخی از اسرار خلافت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت علوی علیه السلام در حضرت علمیه است، و مشکات دوم در برخی از اسرار خلافت و ولایت و نبوت در نشئه عین و عالم امر و خلق می باشد . حضرت امام قدس سره در مقدمه کتاب در پیرامون موضوع آن چنین نگاشته اند: «دوست داشتم در این رساله سرآغازی از حقیقت خلافت محمدی و نمی از دریای حقیقت ولایت علوی علیه السلام برای آشکار نمایم و این که چگونه این دو حقیقت در عوالم غیب و شهادت جاری هستند و در مراتب نزول و صعود نفوذ دارند» .

2- - الوافی، ج 5، ص 614، حدیث 16 .

است نه داشتن هفت حجاب ؛ پس مناسب بود که آن را ذکر فرمایند . و اما به حسب معنا ، زیرا که ظاهر آن است که این حجب که از برای حق تعالی است از نور و ظلمت حجب خلقی باشد نه اسماء و صفاتی ؛ بنابراین ، لازم [است] که اقرب از نور پاك رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - خلقی باشد ؛ با آن که ثابت شده است که آن ذات حجاب اقرب و مخلوق اول است ، بلکه حجب اسمائی و صفاتی نیز برای آن سرور نیست ؛ چنانچه در مقام خود مقرر است . و اما مقامات و لطایف سبعة خود آن سرور نیز حجاب خود او نیست .

وجه دوم آن است که محدث خبیر ، مرحوم مجلسی - اعلی الله فی القُدس مقامه - وجیه دانسته اند ، و از بعضی دیگر هم نقل فرموده اند . و آن آن است که این جمله بر سبیل مقدمه ذکر شده ، و مقصود آن است که آن حضرت را به جمله های بعد توصیف کند (1) . یعنی : "چطور می توان بنده ای را توصیف کرد که خداوند [که] از بندگان به هفت حجاب پنهان است ، طاعت او را در زمین مثل طاعت [خود] در آسمان قرار داده ؛ مثل پادشاهی که خود در پس هفت حجاب است از رعیت و ممکن نیست برای آنها وصول به او ، ولی وزیری را واسطه قرار دهد و مبعوث کند به سوی آنها ، و به آنها بنویسد که امر

او امر من است . " و مراد از «سبع حجاب» سماوات سبع است که وحی حق از ماورای آنها به توسط پیغمبر به ما رسد . و احتمال دیگری نیز قریب به این داده اند ، الا این که هفت حجاب را حجب نوریة اسمائیه گرفته اند (2) . و این احتمال گرچه مناقشه معنویة سابقه را ندارد ، ولی به حسب لفظ و مقام توصیف نیز بعید است ؛ بلکه بعیدتر از سابق است .

و احتمال دیگر در این مقام هست که به حسب معنا خیلی صحیح و دل چسب است ، و به حسب مقام نیز مناسب است ، الا آن که صحت آن احتمال مبتنی است بر یکی از دو امر : یا آن که اَحْتَجَبَ متعدی و به معنی «حَجَب» استعمال شده باشد . و یا آن که متعدی

ص: 607

1- - مرآة العقول ، ج 9 ، ص 71 ، حدیث 16 .

2- - همان .

به «باء» نمودن آن جایز باشد. و در هر صورت، مفعول مقدر باشد. و آن احتمال، بر فرض صحت یکی از این دو امر، آن است که چگونه می توان بنده ای را توصیف کرد که حق تعالی محتجب نموده او را به هفت حجاب؛ و برای جمال و روحانیت او، که هم افق با مشیت است، هفت حجاب از مرتبه طبیعت تا مرتبه مشیت مطلقه قرار داده. یا از مرتبه ملك طبیعت خود آن سرور، تا مقام غیب هویت آن حضرت قرار داده. ولی در لغت و استعمالات شاهدهی برای تعدیه «اِحْتَجَبَ» نیافتیم، گرچه بعضی علمای ادب می گفتند که تعدیه آن با «باء» مانع ندارد. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ؛ وَ (لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) (1).

فصل: در بیان معنی تفویض امر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

اشاره

چنانچه در این حدیث شریف است و احادیث کثیره دیگر نیز دلالت بر آن دارد بدان که از برای «تفویض» يك معنایی است که در مبحث جبر و تفویض مذکور است (2). و آن عبارت از آن است که حق تعالی در امری از امور، از غایة القصوای خلقت عوالم غیبیه و مجردة تا منتهی النهایات عالم خلق و تکوین، خود را، نعوذ بالله، از تصرف قیومی در آن منعزل فرماید؛ و امر آن را به موجودی، چه کامل و تام و روحانی و صاحب اختیار و اراده، یا موجودی طبیعی و مسلوب الشعور و الإرادة، واگذار کند که آن موجود در آن امر تصرف تام مستقل داشته باشد.

و «تفویض» به این معنا نه در امر تکوین و نه در امر تشریح و در سیاست عباد و تأدیب آنها به احدی ممکن نیست بشود، و مستلزم نقص و امکان در واجب و نفی امکان و احتیاج در ممکن است.

و در مقابل آن «جبر» است. که آن عبارت است از سلب آثار خاصه از مراتب وجود،

ص: 608

1- «شاید خداوند پس از این چیزی پدید آورد». (الطلاق (65): 1)

2- ر. ك: رسالة الطلب والإرادة، ص 14 به بعد.

و نفی اسباب و مستببات یکسره و القای وسایط یکباره . و این نیز مطلقاً باطل و مخالف با برهان قوی است . و این نیز اختصاص به افعال مکلفین ندارد ، چنانچه مشهور است ؛ بلکه نفی جبر و تفویض به این معنا سئۀ الله جاریه است در تمام مراتب وجود و مشاهده غیب و شهود . و تحقیق این خارج از وظیفۀ این اوراق است .

و اخباری که نفی جبر و تفویض فرمودند به این معنای از تفویض محمول است . و این اخباری که اثبات تفویض نموده - چه در تشریح بعض احکام مثل روایت شریفی که در کافی سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند که فرمود : «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قرار داد دیۀ عین و نفس را ، و حرام فرمود نبیذ و هر مسکری را . شخصی از آن حضرت پرسید : "بدون آن که چیزی بیاید؟" (یعنی وحی برسد) فرمود : "آری ، تا معلوم شود کسی که اطاعت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کند از کسی که معصیت او کند" (1) . و مثل اضافه نمودن بر نمازها چند رکعت (2) ، و مستحب نمودن روزه شعبان و سه روز از هر ماه (3) ، یا مطلق امور خلاق ؛ چنانچه در روایات شریفه دیگر است مثل روایت کافی : بِإِسْمِ نَادِيهِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولَانِ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ» . ثُمَّ تَلَا - هَذِهِ الْآيَةَ : (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (4) و روایات

ص: 609

1- - عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال : «وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دِيَّةَ الْعَيْنِ وَدِيَّةَ النَّفْسِ وَحَرَّمَ النَّبِيذَ وَكَلَّ مُسَبِّحًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ : نَعَمْ ، لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْصِيهِ» . (الكافي ، ج 1 ، ص 267 ، «كتاب الحجّة» ، «باب التفويض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين» ، حديث 7)

2- - وسائل الشيعة ، ج 4 ، ص 45 ، «كتاب الصلاة» ، «أبواب أعداد الفرائض» ، باب 13 ، حديث 12 و 14 .

3- - فضيل بن يسار از امام صادق عليه السلام نقل می کند : «وَسَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَوْمَ شَعْبَانَ وَثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ ؛ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ» ؛ «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را سنت قرار داد تا روزه های مستحبی دو برابر واجب شد . پس خداوند آن را برای پیغمبر خود روا دانست» . (وسائل الشيعة ، ج 10 ، ص 487 ، «كتاب الصوم» ، «أبواب الصوم المندوب» ، باب 28 ، حديث 5)

4- - «کلینی با سند خود از زراره روایت می کند که گفت : از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند : "همانا خدای عزّ وجلّ امر آفریده هایش را به پیغمبرش واگذار فرمود تا ببیند چگونه فرمان می برند . سپس این آیه را تلاوت فرمود : «آنچه را پیامبر برای شما آورده بگیریید ، و از آنچه بازتان داشته باز ایستید»» . (الكافي ، ج 1 ، ص 266 ، «كتاب الحجّة» ، «باب التفويض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وإلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين» ، حديث 3)

دیگر به این مضمون یا قریب به آن نیز وارد است(1) - بر غیر این معنا محمول است .

و علمای اعلام و جوهی و محاملی ذکر فرمودند . یکی آن است که جناب محدث خبیر ، مجلسی - رحمه الله - از ثقه الاسلام ، کلینی ، و اکثر محدثین نقل فرمودند ، و خود ایشان نیز آن را اختیار فرمودند ، و حاصل آن این است که خدای تعالی پس از آن که پیغمبر را تکمیل فرموده به طوری که هیچ امری را اختیار نفرماید مگر آن که موافق حق و صواب باشد و به خاطر مبارك آن سرور چیزی خطور نکند که مخالف خواست خدا باشد ، تفویض فرموده به او تعیین بعضی امور را ؛ مثل زیاد نمودن در رکعات فرائض ، و تعیین نوافل در روزه و نماز ، و غیر ذلك . و این تفویض برای اظهار شرف و کرامت آن سرور است در بارگاه قدس الهی - جَلَّ جَلالُه - و اصل تعیین آن حضرت و اختیار او به غیر طریق وحی و الهام نیست ؛ و پس از اختیار آن سرور ، تأکید شود آن امر از طریق وحی(2) .

و وجوه دیگری قریب به این وجه مرحوم مجلسی - اعلی الله مقامه - شمرده ؛ از قبیل آن که تفویض امر سیاست و تعلیم و تأدیب خلق به آن حضرت شده است ، یا تفویض بیان احکام و اظهار آن ، یا عدم اظهار آن به حسب مصالح اوقات ، مثل زمان تقیه ، به آن حضرت و سایر معصومین شده است(3) .

ولی در هیچ يك از این وجوهی که این بزرگواران ذکر کرده اند بیان کمیت تفویض امر به آنها ، به طور ضابطه برهانی که منافات نداشته باشد با اصول حقه ، مذکور نشده .

ص: 610

1- - ر.ك: بصائر الدرجات ، ص 398 و 403 ، باب 4 و 5 ؛ الكافي ، ج 1 ، ص 265 ، «كتاب الحجّة» ، «باب التفویض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين» ؛ بحار الأنوار ، ج 25 ، ص 328 .

2- - مرآة العقول ، ج 3 ، ص 144 ، حدیث 1 .

3- - مرآة العقول ، ج 3 ، ص 145 .

و نیز بیان فرق بین این تفویض با تفویض مستحیل نشده؛ بلکه از کلمات آنها و خصوصاً مرحوم مجلسی - رحمه الله - معلوم می شود که اگر مطلق امر ایجاد و اماته و رزق و احیا به دست کسی غیر حق تعالی باشد، تفویض است، و قائل به آن کافر است؛ و هیچ عاقلی شك در کفر آن [نکند]. و امر کرامات و معجزات را مطلقاً از قبیل استجابات دعوات دانسته اند و حق را فاعل آن امور دانند؛ ولی تفویض تعلیم و تربیت خلق و منع و اعطا در «انفال» و «خمس» و جعل بعض احکام را درست و صحیح شمارند (1). و این مبحث از مباحثی است که کمتر تنقیح مورد آن شده، فضلاً از آن که در تحت میزان صحیح آمده باشد؛ و غالباً يك گوشه مطلب را گرفتند و بحث از آن نمودند. نویسندگان نیز با این قصور باع و نقصان استعداد و اطلاع و کاغذ پاره و قلم شکسته نمی توانم وارد این وادی حیرت انگیز شوم از روی مقدمات؛ ولی از اشاره اجمالی به طور نتیجه البرهان ناچارم و اظهار حق را لاعلاج.

در اشاره اجمالی به معنای تفویض

باید دانست که در تفویض مستحیل، که مغلولیت یدالله و تأثیر قدرت و اراده عباد باشد مستقلاً، مابین عظیم امور و صغیر آن به هیچ وجه فرقی نیست. چنانچه احیا و اماته و ایجاد و اعدام و قلب عنصری به عنصری تفویض به موجودی نتواند بود؛ تحریک پر کاهی نیز تفویض نتواند بود، ولو به ملك مقربى یا نبی مرسلی، از عقول مجرد و ساکنین جبروت اعلی گرفته تا هیولای اولی. و تمام ذرات کائنات مسخر در تحت اراده کامله حق و به هیچ وجه و در هیچ کاری استقلال ندارند؛ و تمامت آنها در وجود و کمال وجود و در حرکات و سکونات و اراده و قدرت و سایر شؤون محتاج و فقیر، بلکه فقر محض و محض فقرند. چنانچه باقیومیت حق و نفی استقلال عباد و ظهور و نفوذ اراده الله و سریان آن نیز مابین امور عظیمه و صغیره هیچ فرقی نیست؛ چنانچه ما بندگان ضعیف قادر هستیم به اعمال ضعیفه، از قبیل حرکت و سکون و

ص: 611

سایر افعال ؛ بندگان خاص خداوند و ملائکه مجرد قادرند به افعال عظیمه احیا و اماته و رزق و ایجاد و اعدام . و همان طور که جناب ملك الموت موکل به اماته است و اماته او از قبیل استجابت دعا نیست ، و جناب اسرافیل موکل به احیاست و از قبیل استجابت دعوت نیست ، و از قبیل تفویض باطل هم نیست ، همین طور اگر ولی کامل و نفس زکیه قویه ای ، از قبیل نفوس انبیا و اولیا ، قادر بر اعدام و ایجاد و اماته و احیا به اقدار حق تعالی باشد ، تفویض محال نیست و نباید آن را باطل شمرد .

و تفویض امر عباد به روحانیت کامله ای که مشیتش فانی در مشیت حق و اراده اش ظلّ اراده حق است ، و اراده نکند مگر آنچه را حق اراده کند و حرکتی نکند مگر آنچه که مطابق نظام اصلح است ، چه در خلق و ایجاد و چه در تشریح و تربیت ، مانع ندارد بلکه حق است . و این حقیقتاً تفویض نیست . چنانچه اشاره به این معنا نموده است در حدیث ابن سینان که در فصل بعد مذکور می شود .

و بالجمله ، به آن معنای اول ، تفویض در هیچ امر جایز نیست و مخالف براهین متقنه است . و به معنای دوم ، در تمام امور جایز است ؛ بلکه نظام عالم درست نشود مگر با ترتیب اسباب و مسببات : «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» (1) . و بدان که تمام این معانی ، که به طریق اجمال ذکر شده ، برهانی است و مطابق میزان صحیح برهانی و ذوق و مشرب عرفانی و شواهد سمعیه است . وَاللَّهِ الْهَادِي .

فصل: در اشاره به مقامات ائمه عليهم السلام است

اشاره

بدان که از برای اهل بیت عصمت و طهارت - عليهم الصلاة والسلام - مقامات شامخه روحانیه ای است در سیر معنوی الی الله که ادراک آن علماً نیز از طاقت بشر خارج و فوق عقول ارباب عقول و شهود اصحاب عرفان است ؛ چنانچه از احادیث

ص: 612

1- - بصائر الدرجات ، ص 26 ، حدیث 1 و 2 ؛ الکافی ، ج 1 ، ص 183 ، « کتاب الحجّة » ، « باب معرفة الإمام والرّدّ إليه » ، حدیث 7 .
(در هر دو مصدر چنین آمده : «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ...»); شرح المنظومة ، ج 5 ، ص 402 .

شریفه ظاهر شود که در مقام روحانیت با رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شرکت دارند و انوار مطهره آنها قبل از خلقت عوالم مخلوق و اشتغال به تسبیح و تحمید ذات مقدس داشتند .

کافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدِنَانَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي - عَلَيْهِ السَّلَام - فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ ، فَقَالَ : « يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ؛ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ ، فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ ؛ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاؤُونَ وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاؤُونَ ؛ وَلَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى » . ثُمَّ قَالَ : « يَا مُحَمَّدُ ، هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقٌ ؛ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقٌّ ؛ وَمَنْ لَزِمَهَا لِحَقٌّ . خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ » (1).

وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأُظْلَةِ؟ فَقَالَ : « يَا مُفَضَّلُ ، كُنَّا عِنْدَ رَبَّنَا ، لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِي ظِلِّ خَضِرَاءَ ؛ نُسَبِّحُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُهَلِّلُهُ وَنَمَجِّدُهُ ؛ وَمَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا ذِي رُوحٍ غَيْرِنَا حَتَّى بَدَأَ لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِهِمْ ؛ ثُمَّ أَنْهَى عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا » (2).

ص: 613

1 - «در کافی با سندش از محمد بن سنان روایت کرده که او گفت : من در محضر امام محمد تقی علیه السلام از اختلاف شیعه سخن گفتم ، حضرت فرمود : "ای محمد خدای تبارک و تعالی همواره در یگانگی خود بی همتاست . در آغاز محمد و علی و فاطمه را آفرید ؛ آنها هزار دوران بماندند . سپس همه چیزهای دیگر را آفرید و ایشان را بر آفریدگان خود گواه گرفت و اطاعت ایشان را بر آنها مقرر ساخت و کارهای آفریدگان را به آنها واگذاشت ؛ پس آنها هر چه را خواهند حرام سازند و هر چه را خواهند حلال کنند ؛ و هرگز نخواهند جز آنچه را که خدا بخواهد . " سپس فرمود : "ای محمد ، این است آن آیینی که هر که از آن پیش افتد از دین بیرون رفته است ؛ و هر که از آن عقب بماند ، نابود گردد ؛ و هر که با آن همراه باشد ، به حق رسیده است . ای محمد ، آنچه را گفتم مغتنم شمار" . (الکافی ، ج 1 ، ص 441 ، «کتاب الحجّة» ، «باب مولد النبی صلی الله علیه و آله وسلم و وفاته» ، حدیث 5 ؛ و ر. ک: الوافی ، ج 3 ، ص 682 ، حدیث 5)

2 - «و در کافی] با سند خود از مفصل روایت کند که گفت : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : آن گاه که در اظله (سایه ها) قرار داشتید چگونه بودید؟ فرمود : "ای مفصل ، ما نزد پروردگار خود بودیم و نزد او کسی جز ما که در سایه ای سبز فام بودیم نبود ؛ خدای را تسبیح می گفتیم و تقدیس می کردیم و او را به یگانگی می ستودیم . جز ما نه فرشته بود و نه ذی روحی ، تا آن که خدا اراده آفرینش چیزها را کرد و فرشتگان و دیگر آفریدگان را آنگونه که خواست آفرید و سپس علم آن را به ما رسانید . (الکافی ، ج 1 ، ص 441 ، «کتاب الحجّة» ، «باب مولد النبی صلی الله علیه و آله وسلم و وفاته» ، حدیث 7)

و احادیثی که در طینت ابدان و خلق ارواح و قلوب آنها و آنچه که به آنها از اسم اعظم عطا شده و علومی که به آنها از خزینة غیب الهی مرحمت شده ، از علوم انبیا و ملائکه و بالاتر از آن ، آنچه در وهم من و تو نیاید ، و آنچه در سایر فضائل آنها در ابواب متفرقة کتب معتبره اصحاب ، خصوصاً اصول کافی است به قدری است که عقول را حیران کند و به اسرار و حقایق آنها کسی آگاه نگردد جز خود ذوات مقدسه آنان .

در بیان حقیقت عصمت است

و در این حدیث شریف که ما اکنون به شرح آن اشتغال داریم اشاره به یکی از فضائل فرموده . و آن آیه «تطهیر» است که از طرق عامه و خاصه اخبار به حد تواتر است که در شأن اهل بیت عصمت وارد است (1). و مراد از اهل بیت به اتفاق شیعه و استفاضه اخبار یا تواتر آن از طرق عامه در این آیه شریفه اهل بیت عصمت و طهارت است که ذکر آن از قبیل توضیح و اضحات است .

و «رجس» را در این حدیث شریف و احادیث شریفه (2) تفسیر به «شک» فرموده ، و در بعض احادیث تطهیر از جمیع عیوب شمرده (3) . و [از] ملاحظه شرح بعضی احادیث سابقه معلوم شود که نفی شک مستلزم نفی عیوب قلبیه و قالیه است ، بلکه مستلزم عصمت است ؛ زیرا که عصمت امری است برخلاف اختیار و از قبیل امور طبیعی و جبلیه نیست ؛ بلکه حالتی است نفسانیه و نوری است باطنیه که از نور کامل یقین و اطمینان تام حاصل شود . آنچه از خطینات و معاصی که از بنی الانسان صادر می شود

ص: 614

-
- 1- - ر. ک: بحار الأنوار ، ج 35 ، ص 206 ؛ غایة المرام ، ج 3 ، ص 173 و 193 ؛ الدر المنثور ، ج 5 ، ص 198 .
 - 2- - بصائر الدرجات ، ص 226 ، حدیث 13 ؛ الکافی ، ج 1 ، ص 228 ، «کتاب الحجّة» ، «باب أنّه لم یجمع القرآن کله إلاّ الأئمة و ..» ، حدیث 1 ؛ معانی الأخبار ، ص 138 ، باب معنی الرجس .
 - 3- - الأمالی ، طوسی ، ص 562 ، مجلس 21 ، حدیث 1 ؛ البرهان فی تفسیر القرآن ، ج 8 ، ص 25 ، حدیث 24 ، تأویل الآیات الظاهرة ، ص 450 .

از نقصان یقین و ایمان است . و درجات یقین و ایمان به قدری متفاوت است که در بیان نیاید . یقین کامل انبیا و اطمینان تام آنها ، که از مشاهده حضوریه حاصل شده ، آنها را معصوم از خطیئات نموده . یقین علی بن ابی طالب - علیه السلام - او را به آن جا رسانده که می فرماید : «اگر همه عالم را به من دهند که یک مورچه را در حبه ای که برداشته ظلم کنم ، نخواهم کرد» (1).

در هر صورت ، زوال شرك و شك را و تطهیر از آرجاس و آخبث عالم طبیعت و ظلماتِ تعلقات به غیر حق تعالی شأنه و کدورت انیت و حجاب غلیظه انانیت و رؤیت غیریت که به اراده ازلیه از انوار قدسیه الهیه و آیات تامه ربوبیه گردیده و آنها را خلص و خالص برای خود فرموده ، از مقاماتی است که به وصف و بیان درست نیاید ، و چون عنقای مُعَرَّبِ غِیْبِ هویّت دست آمال از ذروه جلال آن کوتاه است : «عنقا شکار کس نشود دام باز گیر» (2).

فصل: در بیان آن که ایمان به وصف نیاید

اشاره

بدان که ایمان نیز از کمالات روحانیه ای است که به حقیقت نوریه آن کمتر کسی آگاه گردد . حتی خود مؤمنین تا در عالم دنیا و ظلمت طبیعت هستند ، از نورانیت ایمان خود و کراماتی که در پیشگاه مقدس حق برای آنهاست مطلع نیستند . انسان تا در این عالم است ، وضعیات این عالم و عادات آن او را به طوری مأنوس به خود [می کند] که هر چه از کرامات و نِعَم آن عالم و یا خِذْلان و عذاب آن جا بشنود . فوراً به يك صورت مُلکی

مقایسه می کند ؛ مثلاً کرامت هایی را که حق تعالی برای مؤمنین وعده فرموده و نعمی را که برای آنها تهیه فرموده و خبر دادند انبیا - علیهم السلام - به کرامت های سلاطین و

ص: 615

1- «وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسَدٍ لُبُّهَا جَلْبٌ شَعْبِرَةٌ مَا فَعَلْتُهُ» . (نهج البلاغه ، ص 347 ، خطبه 224)

2- «عنقا شکار کس نشود دام باز گیر / کانجا همیشه باد به دست است دام را» . (دیوان حافظ، ص 76، غزل 9)

بزرگان به مردم مقایسه می کند یا قدری بهتر و بالاتر؛ و نعمت های آنها را چون نعمت های این عالم یا قدری لطیفتر و بهتر فرض می کند؛ با این که این مقایسه قیاس باطلی است. نعمت های آن عالم و روح و ریحانش به تصور ما درست نیاید و به قلب ما نظیر آنها خطور نکرده. ما نمی توانیم تصور کنیم که یک شربت آب بهشت دارای تمام لذات متصوره است، از هر قبیل که ممکن باشد؛ هر یک ممتاز از دیگر؛ که کیفیت هر لذتی به لذات این جا توان گفت شباهت ندارند.

در فضیلت مصافحه

در این حدیث شریف ذکر یکی از کرامت های مؤمنین را فرموده است که پیش اصحاب معرفت و ارباب قلوب با هیچ چیز موازنه نشود و در هیچ میزان در نیاید. و آن، آن است که می فرماید: «وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَىٰ أَخَاهُ فَيَصَافِحُهُ، فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا». و در روایات کثیره دیگر به این مضمون نیز اشاره شده:

فَفِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافِحَا، أَقْبَلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ وَتَسَاقَطَتْ عَنْهُمَا الذُّنُوبُ كَمَا يَتَسَاقَطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ» (1).

«فرمود حضرت باقر العلوم علیه السلام: مؤمنین وقتی که با هم ملاقات کنند و مصافحه نمایند، خداوند تعالی به وجه شریف خود اقبال به آنها فرماید و گناهان آنها چون برگ از درخت بریزد».

خدا می داند این نظر حق تعالی و این اقبال به وجه کریم چه نورانیت و کرامتی در باطن دارد؛ و چه حجاب هایی را از میان بنده مؤمن و نور جمال ذات مقدس بردارد و چه دستگیری ها از مؤمن فرماید. لیکن باید دانست که نکته حقیقیه و سر واقعی این کرامت ها چیست، و انسان نباید از آن غافل باشد. [باید] وجه قلب به آن باشد تا عمل به تبع آن نورانی و کامل گردد، و به قالب عمل روح و نفعه الهیه دمیده شود. و آن نکته واقعیه و سر حقیقی تحکیم مودت و محبت و تجدید عهد اخوت فی الله و وداد است؛

ص: 616

1-1 - الکافی، ج 2، ص 180، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب المصافحه»، حدیث 4.

چنانچه در احادیث شریفه به این نکته خیلی اهمیت داده اند ، و در احادیث این باب نیز اشاره به آن شده است :

فَقِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا ، أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَصَافَحَ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ» (1) .

«فرمود : مؤمنین وقتی ملاقات کنند و مصافحه نمایند ، داخل کند خداوند دستش را میانه دست های آنها ، پس مصافحه فرماید هر يك از آنها را که حبش نسبت به رفیقش بیشتر است» .

و در روایت دیگر است که «وقتی که مؤمنین ملاقات کنند و مصافحه نمایند ، فرو فرستد خداوند تعالی رحمت به سوی آنها ؛ و نه جزء از آن کسی است که محبتش نسبت به رفیقش شدیدتر باشد ، و اگر متوافق باشند (یعنی در محبت) ، فرو گیرد آنها را رحمت» (2) . و احادیث در این باب بسیار است و ما به این اندازه قناعت می کنیم . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأ .

ص: 617

1- - الكافي ، ج 2 ، ص 179 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب المصافحة» ، حدیث 2 .

2- - «أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ عَلَيْهِمَا فَكَانَتْ تَسَدُّعَةً وَسَعَةً عُونًا لِأَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ . فَإِذَا تَوَافَقَا غَمَرَتْهُمَا الرَّحْمَةُ ..» . (الكافي ، ج 2 ، ص 181 ، «كتاب الإيمان والكفر» ، «باب المصافحة» ، حدیث 14)

حدیث سی و دوم [یقین و رضا]

الحدیث الثانی والثلاثون : بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : « مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ ، وَلَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ ؛ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوقُهُ حِرْصُ حَرِيصٍ ، وَلَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَّةُ كَارِهِ ؛ وَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ ، لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ » . ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ بَعْدَ لِهِ وَقَسَطِهِ جَعَلَ الرِّوْحَ وَالرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا ؛ وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشَّاكِّ وَالسَّخَطِ » (1) .

ترجمه : « حضرت صادق - علیه السلام - فرماید : " از درستی یقین مرد مسلمان آن است که راضی نکند مردم را به خشم و سخط خدا ؛ و ملامت نکند آنها را بر آنچه خدای تعالی بر آنها عطا فرموده ، زیرا که روزی را نیاورد حرص و آز دارای حرص ؛ و برنگرداند آن را کراهت کسی . و اگر یکی از شماها از روزی خود فرار کند ، آن سان که از مردن فرار می کند ، روزیش به او برسد ، چنانچه مرگ به او می رسد . " پس از آن

فرمود : " همانا خداوند به عدالت خود استراحت و سکونت را در یقین و رضا قرار داد ؛ و

ص: 619

غم و اندوه را در شك و خشم قرار داد".

شرح: جوهری گوید: «سَخَطٌ» بر وزن فَرَسٍ، و سُخْطٌ چون قُفْلٌ، خلاف رضاست. و قَدْ سَخِطَ، أَي غَضِبَ فَهُوَ سَاخِطٌ (1).

«القِسْطُ» به کسر قاف، به معنی عدل [است]؛ پس عطف تفسیری است.

«الرَّوْحُ وَالرَّاحَةُ» به معنی واحد است. و آن استراحت است؛ چنانچه جوهری گوید (2). پس عطف نیز تفسیری است. یا آن که «روح» راحت قلب است، و «راحت» استراحت بدن است؛ چنانچه مجلسی فرماید (3).

«وَالْهَمُّ وَالْحُزْنُ» جوهری این دو را به یک معنا داند (4)، پس عطف تفسیری نیز شود. و مجلسی فرماید شاید «هم» اضطراب نفس در وقت تحصیل باشد، و «حزن» جزع و اندوه بعد از فوت آن باشد (5).

فصل: در بیان معنای ولا یلومهم علی ما لم یؤتیه الله

اشاره

قوله: «وَلَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ» در این عبارت دو احتمال داده اند: یکی آن که مراد آن است که شکایت و مذمت از مردم نکند بر ترك کردن آنها اعطا به او را؛ زیرا که این امری است که در تحت قدرت و تقدیرات الهیه است و خدای تعالی روزی او نفرموده آن عطیه را؛ و کسی که اهل یقین است می داند که این تقدیری است الهی، پس ملامت نکند احدی را. و این احتمال را جناب محقق فیض - رحمه الله - داده اند (6)، و جناب محدث

ص: 620

- 1- - الصحاح، ج 3، ص 1130، مادة «سخط».
- 2- - الصحاح، ج 1، ص 368، مادة «روح».
- 3- - مرآة العقول، ج 7، ص 359، حدیث 2.
- 4- - الصحاح، ج 5، ص 2061، مادة «همم».
- 5- - مرآة العقول، ج 7، ص 359، حدیث 2.
- 6- - الوافی، ج 4، ص 269.

خبیر ، مجلسی ، نیز تقویت فرمودند(1).

و احتمال دیگری نیز جناب فیض - رحمه الله - دادند(2). و آن آن است که ملامت نکند آنها را بر آنچه حق تعالی به آنها عطا فرموده ؛ زیرا که خدای تعالی مردم را مختلف در

عطیه قرار داده ، و کسی را در آن نباید ملامت نمود . و این نظیر روایتی است که می فرماید : «اگر مردم بدانند خداوند چگونه مردم را خلق فرموده ، ملامت نکند کسی کسی را»(3). جناب محدث مجلسی - رحمه الله - فرموده است : مخفی نیست بعد از این احتمال ؛ خصوصاً به ملاحظه تعلیل به آن که «فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوْقُهُ ..»(4).

نویسنده گوید : این احتمال دوم خیلی مناسب تر است از احتمال اول ، و خصوصاً به ملاحظه همین تعلیل که ذکر شده است ، زیرا که ملامت بر مردم در فقر و ضیق معاش وقتی توان کرد که رزق در تحت اختیار آنها باشد و سعی و کوشش اسباب توسعه گردد ، آن گاه انسان بگوید من سعی کردم و کوشش نمودم و تو نکردی و به ضیق معاش مبتلا شدی . ولی اهل یقین می دانند که رزق را سوق ندهد تحصیل و حرص آنها ، پس دیگران را ملامت نکنند .

در جمع اخبار مقسوم بودن رزق و اخبار رجحان طلب

و باید دانست که امثال این احادیث شریفه که ظاهر در آن است که رزق مقسوم و مقدر است ، چنانچه آیات شریفه قرآنی نیز دلالت بر آن دارد ، منافات ندارد با اخباری که امر به تحصیل معیشت فرموده و تأکید در کسب و تجارت نموده ؛ بلکه ترك آن را مکروه شمرده اند و بر ترك آن ملامت نموده اند ؛ و کسی را که به طلب رزق قیام نکند از کسانی شمرده اند که دعای آنها مستجاب نشود و خداوند روزی آنها را نرساند . و احادیث در این باب بسیار است و ما به ذکر يك حدیث اکتفا می نمایم .

ص: 621

1- - مرآة العقول ، ج 7 ، ص 356 ، حدیث 2 .

2- - الوافی ، ج 4 ، ص 270 .

3- - الکافی ، ج 2 ، ص 44 ، «کتاب الإیمان والکفر» ، «باب آخر منه» ، حدیث 1 .

4- - مرآة العقول ، ج 7 ، ص 357 ، حدیث 2 .

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، شَيْخِ الطَّائِفَةِ - قُدَّسَ سِرُّهُ - بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا فَعَلَ عُمَرُ بْنُ مُسَدِّمٍ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَقْبَلَ عَلَى الْعِبَادَةِ وَتَرَكَ التَّجَارَةَ. فَقَالَ: «وَيْحَهُ! أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسَدُّ تَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ؟ إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَمَّا نَزَلَتْ: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) (1) أَغْلَقُوا الْأَبْوَابَ وَأَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ، وَقَالُوا: قَدْ كُنِينَا. فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: مَا حَمَلَكُمْ عَلَى مَا صَدَّ نَعْتُمْ؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَكْفَلُ اللَّهُ لَنَا بِأَرْزَاقِنَا، فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ. فَقَالَ: مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ. عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ» (2).

راوی گوید: «جناب صادق - علیه السلام - فرمود: "عمر بن مسلم چه کرد؟" عرض کردم: "فدایت شوم، اقبال به عبادت کرده و ترک تجارت گفته". فرمود: "وای بر او! آیا نمی داند که کسی که ترک طلب کند دعایش مستجاب نمی شود؟ وقتی آیه شریفه (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ ...) الآیه نازل شد. یک طایفه از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درها را به روی خود بستند و مشغول عبادت شدند و گفتند: کفایت امر ما شد. این خبر به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - رسید. آنها را خواست و فرمود: چه چیز شما را واداشت به این کار؟ گفتند: یا رسول الله خداوند روزی ما را متکفل شد، ما نیز اقبال به عبادت کردیم. فرمود: کسی که این چنین کند، مستجاب نشود دعای او. بر شما باد طلب".»

وجه عدم منافات بین اخبار آن است که پس از طلب نیز ارزاق و جمیع امور در تحت قدرت حق است؛ نه آن است که طلب ما خود مستقل در جلب روزی باشد. بلکه قیام به طلب از وظایف عباد است، و ترتیب امور و جمع اسباب های ظاهریه و غیر ظاهریه، که

ص: 622

1- «هر که از خدا بترسد، او را گریزگاهی قرار دهد و روزی او را از جایی که گمان نبرد برساند». (الطلاق (65): 2 - 3)

2- وسائل الشیعة، ج 17، ص 27، «کتاب التجارة»، «ابواب مقدمات التجارة»، باب 5، حدیث 7.

غالب آنها از تحت اختیار بندگان خارج است، به تقدیر باری تعالی است.

پس، انسان صحیح‌الیقین و مطلع بر مجاری امور، باید در عین آن که از طلب باز نمی‌ماند و آنچه وظایف مقررۀ عقلیه و شرعیه خود اوست انجام می‌دهد و به اشتباهی کاذب در طلب را به روی خود نمی‌بندد، باز همه چیز را از ذات مقدس حق بداند و هیچ موجودی را مؤثر در وجود و کمالات وجود نداند. طالب و طلب و مطلوب از اوست.

و این حدیث شریف که می‌فرماید: ملامت نمی‌کند صاحب‌یقین صحیح بر عدم توسعهٔ ارزاق مردم، یعنی اگر آنها طلب به مقدار معمول کردند، این ملامت ندارد؛ با آن که ملامت کردن طایفه‌ای که قیام به طلب نمی‌کنند راجح باشد تا آنها را به طلب وادارد. چنانچه در اخبار شریفه نظیر آن وارد است.

و بالجمله، این باب یکی از شعب جبر و تفویض است که کسی که تحقیق آن را کرده باشد اطلاع بر مغزای آن می‌تواند پیدا کند؛ و تفصیل آن خارج از وظیفهٔ ماست.

فصل: در علامت‌های صحت یقین است

اشاره

در این حدیث شریف دو چیز را علامت صحت و سلامت یقین قرار داده. یکی آن که: سخط و غضب حق را به رضای مردم نفروشد. و دیگر آن که: مردم را ملامت نکند به آنچه خدا به آنها نداده. و این دو از ثمرات کمال یقین است؛ چنانچه مقابل آنها از ضعف یقین و علت و مرض ایمان است. و ما در این اوراق هر جا که مناسب بود شرح ایمان و یقین و ثمرات آنها را به قدر مقدور دادیم؛ و اکنون نیز به طریق اجمال ترتب این دو صفت را بر صحت و سلامت یقین و مقابلات آنها را بر مقابل آن ذکر می‌کنیم.

باید دانست که انسان که طالب رضا و خشنودی مردم است و توجه به جلب نظر و قلوب مردم دارد، برای آن است که آنها را مؤثر در اموری می‌داند که مورد طمع اوست.

مثلاً کسانی که پول پرست و مال دوست هستند، خاضع پیش ارباب ثروت هستند و از آنها تملق گویند و فروتنی از آنها نمایند. و کسانی که طالب ریاست و احترامات

صوریه هستند، از میدان تملق ها گویند و فروتنی ها نمایند، قلوب آنها را با هر ترتیبی هست جلب کنند. و همین طور این چرخ به طریق دور و تسلسل می چرخد. زیردستان از ارباب ریاسات، و طالبان ریاست از زیردستان فرومایه تملق گویند؛ جز آنها که در طرفین قضیه به ریاضات نفسانیه تربیت خود کردند، و طالب رضای حق اند، و دنیا و زخارف آن آنها را نلرزانده؛ در ریاست طالب رضای حق باشند، و در مرئوسیت حق جو و حق خواه باشند.

در بیان آن که مردم دو طبقه اند

بالجمله، مردم در دنیا به این دو طبقه منقسم شوند: یا آن که یقین آنها آنها را به جایی رساند که تمام اسباب ظاهریه و مؤثرات صوریه را مسخر تحت اراده ازلیه کامله و جوییه می بینند، و از غیر حق چیزی را نمی بینند و نمی خواهند، و ایمان آورده اند به این که در دنیا و آخرت اوست مؤثر و مالک، و به يك آیه از آیات شریفه قرآنیه ایمان حقیقی آورده اند و یقین غیر مشوب به نقص و تردید و شک پیدا کرده اند و آن کریمه (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ) (1) است؛ خدای تعالی را مالک ملک هستی می دانند و تمام عطیات را از آن ذات مقدس می دانند، و قبض و بسط وجود و کمال وجود را از ذات مقدس به حسب ترتیب نظام و مصالح کامنه می دانند؛ البته چنین اشخاص ابوابی از معارف به روی آنها مفتوح گردد و قلبشان قلب الهی می شود. رضای مردم را و سخط آنها را چیزی ندانند و جز رضای حق طالب نباشند، و جز به حق چشم طمع و طلب باز نکنند، و قلبشان و حالشان بدین مقال مترنم است که الهی، اگر توبه ما عطایی فرمایی، کی تواند که جلو آن را بگیرد. و اگر تواز ما منع کنی چیزی را، کیست که بتواند عطا کند. پس چشم خود را از مردم و عطیات مردم و دنیای آنها ببندند و به حق - جَلَّ جَلَالُهُ - چشم نیازمندی بگشایند؛ و چنین اشخاصی

ص: 624

1- «(ای پیامبر) بگو: پروردگارا، ای دارنده قدرت، قدرت می دهی هر که را بخواهی، و قدرت می ستانی از هر که بخواهی». (آل عمران (3): 26)

البته رضای تمام سلسله موجودات را به سخط حق تعالی نفروشد؛ چنانچه حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود (1). و در عین حال که برای کسی جز حق تعالی چیزی قایل نیستند و همه موجودات را فقیر الی الله می دانند، مع ذلك، به همه به نظر عظمت و رحمت و عطوفت بنگرند و کسی را به امری ملامت نکنند مگر برای صلاح حال و تربیت او؛ چنانچه انبیا - علیهم السلام - چنین بودند، زیرا که [آنها را] بستگان به حق و مظاهر جمال و جلال او می دیدند، و به بندگان خدا جز به نظر لطف و محبت نظر نمی کردند؛ و کسی را به نقص و فتوری ملامت نمی کردند به حسب قلوب؛ گرچه ملامت می کردند به حسب ظاهر برای مصالح عامه و اصلاح حال عائله بشر. و این از ثمرات شجره طیبه یقین و ایمان و معرفت آنها به حدود الهیه بود.

و اما طایفه دوم آنان هستند که از حق بی خبرند؛ یا اگر خبری دارند خبر ناقص و ایمان غیر تامی است. پس چون نظر به کثرات و اسباب ظاهریه آنها را از مسبب الاسباب غافل کرده؛ رضایت مخلوق را می طلبند. و گاهی کارشان به جایی رسد که رضایت مخلوقی خیلی ضعیف را جلب کنند و اسباب سخط و غضب خداوند را فراهم کنند؛ چنانچه موافقت با اهل معصیت کنند؛ یا ترک امر به معروف و نهی از منکر نمایند در موقعش؛ یا فتوای بر باطل دهند؛ یا تصدیق و تکذیب بی مورد کنند؛ یا غیبت مؤمنین کنند و تهمت به آنها زنند برای جلب نظر اهل دنیا و ارباب مناصب ظاهریه. تمام اینها از ضعف ایمان، بلکه یک مرتبه از شرك، است. و چنین نظری انسان را به مهالك کثیره دچار نماید که از جمله آنها آن است که در این حدیث شریف است. و چنین شخصی با بندگان خدا سوء نظر پیدا کند و عداوت و دشمنی بهم رساند، و آنها را ملامت و مذمت در امور کند، الی غیر ذلك.

ص: 625

1 - - امیر المؤمنین علیه السلام در نامه به محمد بن ابی بکر فرمود: «ولا تسخط الله برضی أحدٍ مِنْ خَلْقِهِ»؛ «خدا را به رضایت احدی از مخلوقات او خشمگین نکن». (نهج البلاغه، ص 384، نامه 27)

فصل: در نقل کلام معتزله و اشاعره و اشاره به مذهب حق

بدان که محدث مجلسی - رحمه الله - در مرآة العقول (1) در ذیل حدیث شریف، عقد مباحثی نموده است راجع به این که آیا رزق مقسوم از طرف حق تعالی شامل حرام نیز می شود یا آن که مختص به حلال است. و از تفسیر فخر رازی (2) اختلاف اشاعره و معتزله را نقل فرمودند؛ و تمسکات طرفین را به احادیث و اخبار نقل فرمودند؛ و موافقت امامیه را با معتزله دانسته اند که رزق مقسوم شامل حرام نمی شود، بلکه مختص به حلال است. و احتجاجات معتزله را به ظواهر بعض آیات و اخبار و ظاهر لغت «رزق» - که دأب اشاعره و معتزله می باشد - نقل فرمودند. و خود ایشان گویا کلام معتزله را چون موافق با مشهور امامیه می دانسته اند راضی به احتجاجات آنها شدند. ولی باید دانست که این قضیه نیز یکی از شعب جبر و تفویض است که مسلک امامیه موافق با هیچ یک از اشاعره و معتزله نیست؛ بلکه کلام معتزله از اشاعره بی ارج تر و ساقط تر است. و اگر بعضی از متکلمین امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - مایل به آن شده باشند (3) ، غفلت از حقیقت حال و مآل نمودند. و چنانچه پیشتر اشاره به آن [شد] مسأله جبر و تفویض خیلی مجمل در لسان غالب علمای فریقین مانده، و تحریر محل نزاع مطابق میزان صحیح نشده، و لذا ربط این مسأله را به مسأله جبر و تفویض شاید غالباً ندانند با آن که یکی از شاه فردهای آن است.

بالجمله، اگر اشاعره قائل اند به آن که حرام و حلال مقسوم است، به طوری که مستلزم جبر گردد، یا معتزله که قایل اند که حرام مقسوم نیست، به طوری که مستلزم

ص: 626

1- - مرآة العقول، ج 7، ص 357 - 358.

2- - التفسیر الکبیر، ج 2، ص 30.

3- - ر. ک: الذخیره فی علم الکلام، ص 269؛ کشف المراد، ص 341؛ إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، ص 287.

تفویض شود، این هر دو باطل و در محل خود فسادش ظاهر شده است .

و ما به حسب اصول مقررۀ مبرهنه، حلال و حرام را مقسوم از طرف حق می دانیم، چنانچه معاصی را به تقدیر و قضای الهی می دانیم، ولی مستلزم جبر و فساد هم نیست . و در این اوراق که مُعدّ برای اقامۀ برهان نیست، و شرط با خود کردیم که در مطالب علمیه، که خود نیز از مغزای آن بالحقیقه بی بهره هستیم، بحث نکنیم(1)، لهذا به همین اشاره قناعت می کنیم . وَاللّٰهُ الْهَادِي .

چنانچه مبحث دیگری را نیز که مرحوم محدّث مجلسی در ذیل این حدیث شریف ایراد کردند، که آیا بر خدای تعالی واجب است رزق بندگان مطلقاً، یا در صورت کسب و سعی(2)، مطلبی است که با اصول متکلمین مناسب است؛ و با موازین برهانی و ضوابط یقینیه طور دیگری در مطلق این مباحث باید مشی نمود . و اولی ترك کلام در امثال این مباحث است که فایده تامّه ای ندارد . و ما پیش از این اشاره کردیم به آن که تقسیم ارزاق به حسب قضای الهی منافات با سعی و کوشش در طلب ندارد .

فصل: در بیان آن که رُوح و راحت را حقّ تعالی در یقین و رضا قرار داده

فصل در بیان آن که رُوح و راحت را حقّ تعالی در یقین و رضا قرار داده و حزن و همّ را در شكّ و سخط و این به مقتضای قسط و عدل است

باید دانست که این رُوح و راحتی که در این حدیث شریف است، و همین طور همّ و حزن در آن، به مناسبت آن که در ذیل تقدیر ارزاق و تقسیم آن مذکور است، راجع به امور دنیایی و تحصیل معاش و طلب آن است؛ گرچه به يك بیان در امور آخرتی نیز این تقسیم صحیح است . و ما اکنون در صدد بیان این حدیث شریف هستیم . پس بدان که

ص: 627

1- - [به هر] حال چون سررشته دست [خداست] تحقیق این مسأله را به طریق اجمال در شرح حدیث سی و نهم نمودیم: «عَرَفْتُ اللّٰهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَتَقْضِ الْهَمَمِ». أَمْنَهُ عَفِي عَنْهُ أ- نهج البلاغة، ص 511، حکمت 250؛ المحجّة البيضاء، ج 1، ص 208 .

2- - مرآة العقول، ج 7، ص 358 .

انسان دارای یقین به حق و تقدیرات او و معتمد به رکن رکن قادر علی الاطلاق، که جمیع امور را از روی مصالح مقرر می فرماید و دارای رحمت کامله مطلقه و بالجمله رحیم مطلق و جواد مطلق است، البته با چنین یقینی امور مشکله بر او آسان شود و جمیع مصیبت ها برای او سهل گردد؛ و طلب او در تحصیل معیشت با طلب اهل دنیا و اهل شك و شرك بسیار فرق دارد.

آنهایی که به اسباب ظاهریه اعتماد دارند، در حصول آنها دائماً متزلزل و مضطرب هستند؛ و اگر به آنها صدمه ای وارد شود، خیلی ناگوار به نظر آنها آید، زیرا که آن را محفوف به مصالح غیبیه نمی دانند.

و بالجمله، کسی که تحصیل این دنیا را سعادت خود می داند، در تحصیل آن به رنج و عنا مبتلا شود و راحت و خوشی از او بریده شود و تمام همش و دقتش صرف در آن شود؛ چنانچه می بینیم که اهل دنیا دائماً در تعب هستند و راحتی قلب و جسم ندارند. و همین طور اگر از دست آنها دنیا و زخارف آن برود، به حزن و اندوه بی پایان مبتلا شوند؛ و اگر مصیبتی بر آنها وارد شود، تاب و توان از آنها برود و در مقابل حوادث اضطبار نکنند. و این نیست جز آن که شك و تزلزل در قضای الهی و عدل آن دارند؛ و ثمره آن این قبیل امور است. و ما پیش از این در این زمینه شرحی دادیم و از این جهت تکرار آن نارواست.

و اما بیان آن که ترتب این آثار بر یقین و رضا، و آن آثار بر شك و غضب، به جعل الهی است، و این جعل عادلانه است، موقوف به بیان نفوذ فاعلیت حق تعالی است در تمام مراتب وجود بدون آن که جبر باطل مستحیل لازم آید؛ و موقوف بر بیان لیمی اتمیت نظام وجود است. و این هر دو از وظیفه این اوراق خارج است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَأَخْرًا.

حدیث سی و سوم [ولایت و اعمال]

الحدیث الثالث والثلاثون: بِالسَّيِّدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْأَقْدَمِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رضوان الله عليه - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدِيثٌ رُوِيَ لَنَا أَنَّكَ قُلْتَ: «إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ». فَقَالَ: «قَدْ قُلْتَ ذَلِكَ». قَالَ: قُلْتُ: وَإِنْ زَنَوْنَا وَإِنْ سَرَقْنَا وَإِنْ شَرِبْنَا الْخَمْرَ؟ فَقَالَ لِي: «(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)». وَاللَّهِ، مَا أَنْصَحَ فُؤَادًا أَنْ نَكُونَ أُخِذْنَا بِالْعَمَلِ وَوُضِعَ عَنْهُمْ! إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَكَثِيرِهِ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ» (1).

ترجمه: راوی حدیث شریف گوید: «به جناب صادق - علیه السلام - گفتم: "حدیثی برای ما روایت شده که شما فرمودید: وقتی که معرفت پیدا کردی (یعنی در حق ائمه علیهم السلام) هر چه می خواهی بکن. " فرمود: "من چنین گفتم. " گفت گفتم: "گرچه زنا کنند یا دزدی کنند یا شراب بخورند؟" فرمود: "(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). به خدا قسم که بی انصافی نمودند با ما که ماها خود اخذ شویم به اعمال و از آنها برداشته شود! آنچه من گفتم این بود که وقتی معرفت پیدا کردی هر چه می خواهی بکن از عمل خیر،

ص: 629

1- - الکافی، ج 2، ص 464، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب أن الإیمان لا یضرّ معه سیئة و...»، حدیث 5. (در نسخ چاپی «وإن زنوا أو سرقوا أو شربوا» آمده است)

چه کم و چه زیاد، از توقبول می شود» .

شرح: «حدیث» مبتدا، و «رُوی» خبر آن است. و «أَنْتَ» به فتح، خبر مبتدای محذوف است، اَيُّ هُوَ أَنْتَ .

قوله: «إِذَا عَرَفْتِ» مقصود «از معرفت» در این حدیث معرفت امام - علیه السلام - است .

«قال: قُلْتُ» ممکن است با ضَمّ «تاء» به صیغهُ متکلم، و ممکن است به صیغهُ خطاب باشد .

«وَإِنْ زَنَوْا» کلمه «إِنْ» وصلیّه است؛ اَيُّ: إِذَا عَرَفُوا، فَلْيَعْمَلُوا مَا شَاءُوا وَإِنْ كَانَ مِنَ الْكِبَائِرِ .

قوله: (إِنَّا لِلَّهِ) کلمه «استرجاع» را در مقام شدت مصیبت و عظمت آن گویند . و چون این افترا یا سوء فهم از مصیبت های بزرگ بوده، حضرت در مقام کمال تحاشی از آن چنین فرمودند .

قوله: «أَنْ نَكُونَ» اَيُّ: فِي أَنْ نَكُونَ . یعنی انصاف نکردند با ما در این که ما مورد تکلیف و مأخوذ بر آن باشیم، و آنها به واسطه اعتقاد به ما مورد تکلیف نباشند و مأخوذ بر اعمال نشوند . بعد از آن بیان مقصود خود را فرمودند که ولایت شرط قبول افعال است؛ چنانچه اشاره به آن بیاید ان شاء الله تعالی .

فصل: جمع اخبار حَتَّ بر عبادات با اخباری که صورتاً مخالف با آن است

فصل در بیان جمع اخباری که حَتَّ بر عبادات و ترك معاصی نموده با بعض اخبار که صورتاً مخالف با آن است

بدان که اگر کسی مراجعه کند به اخبار وارده و در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام و کیفیت عبودیت و اجتهاد آنها و تضرع و زاری و ذل و مسکنت و خوف و حزن آنها در پیشگاه مقدس رب العزة و کیفیت مناجات آنها در محضر قاضی الحاجات، که از حد تواتر بیرون است و از صدها افزون، و همین طور مراجعه کند به

وصیت هایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - می کردند، و وصیت های ائمه بعضی به بعضی، و وصیت هایی که به خواص شیعیان و خلص موالیان می فرمودند و تأکیدات و سفارش های خیلی بلیغی که می فرمودند و آنها را از معصیت خدای تعالی تحذیر می نمودند، که در اصول و فروع تکالیف، کتب اخبار از آن مشحون است، علم قطعی حاصل می کند که اگر بعض روایات به حسب صورت و ظاهر مخالف با آن احادیث وارد شده است، ظاهر آنها مراد نیست. پس، اگر طوری ممکن بود تأویل آن که منافات با آن احادیث قطعیه صریحه، که از ضروریات دین است، نداشته باشند، آن را تأویل کنیم؛ یا جمع عرفی داشت جمع کنیم؛ و الا رد علم آن به قائلش می نمایم.

و ما اکنون در این اوراق نمی توانیم جمیع اخبار، یا عسری از اعشار آن را، ذکر کنیم و بیان توفیق آنها نمایم؛ ولی از ذکر بعض روایات طرفین ناچاریم تا حقیقت حال معلوم شود:

کافی یاسه ناده عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «شيعتنا [هم] الشاحيون، الذابلون، الناحلون، الذين إذا جنهم الليل استقبلوه بحزن» (1).

فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که دارای حزن و اندوه اند، و لاغر اندام اند از شدت حزن و عبادت؛ آنهایی هستند که چون فروگیرد آنها را تاریکی شب، استقبال کنند آن را به حزن». و روایت به این مضمون که علامت شیعیان را بیان فرماید بسیار است.

وعنه، عن المفضل قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إياك والسفلة؛ فإنما شيعه علي - عليه السلام - من عفت بطنه وفرجه وأشدت جهاده، وعمل لخالقه، ورجا ثوابه وخاف عقابه. فإذا رأيت أولئك، فأولئك شيعه جعفر» (2).

ص: 631

1- - الكافي، ج 2، ص 233، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب المؤمن وعلاماته وصفاته»، حديث 7.

2- - الكافي، ج 2، ص 233، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب المؤمن وعلاماته وصفاته»، حديث 9؛ و ر.ك: صفات الشيعة، ص 11، حديث 21؛ بحار الأنوار، ج 65، ص 77، حديث 42.

فرمود: «برحذر باش از این مردم پست. جز این نیست که شیعه علی کسی است که عقیف باشد بطن و فرج او؛ و شدید باشد جهاد او؛ و عمل کند برای آفریدگارش، و امید ثواب او را داشته باشد و خوف عقاب او را داشته باشد. وقتی این جماعت را دیدی، آنها شیعه جعفر بن محمد هستند».

وَعَنِ الْأَمَالِيِّ، لِلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيِّ، شَيْخِ الطَّائِفَةِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - بِإِسْنَادِهِ عَنِ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنِ أَبِيهِ، عَنِ جَدِّهِ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ لِخَيْمَةَ: «أَبْلِغْ شَيْعَتَنَا [أَنَا لَا نُغْنِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَأَبْلِغْ شَيْعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ]. وَأَبْلِغْ شَيْعَتَنَا أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ. وَأَبْلِغْ شَيْعَتَنَا أَنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أَمَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (1).

«فرمود جناب باقر العلوم - علیه السلام - به خیمه که ابلاغ کن به شیعیان ما که ما بی نیاز نمی کنیم از خداوند چیزی را. (یعنی به اعتماد به ما از عمل باز نمانید) و برسان به شیعیان ما که نرسد آنچه پیش خدا هست مگر به عمل. و به شیعیان ما ابلاغ کن بزرگ ترین مردم در حسرت روز قیامت کسی است که وصف کند عدلی را، پس از آن مخالفت کند او را و عدول کند به سوی غیر آن. و ابلاغ کن به شیعیان ما که اگر قائم شدند به آنچه به آن مأمورند، (یعنی اگر اطاعت خداوند را کردند) آنها اهل نجات هستند فقط».

كافي بإسناده عن أبي جعفر - عليه السلام - قال: «لَا تَذْهَبْ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ. فَوَاللَّهِ، مَا شَيْعَتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ» (2).

یعنی عذر تراشی نکنید در معاصی خدا، و رأی های باطل را متابعت نکنید که ما شیعه هستیم و انتساب به اهل بیت اسباب نجات ماست؛ «به خدا قسم که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدای تعالی کند».

ص: 632

1- - الأمالی، طوسی، ص 370، مجلس 13، حدیث 47؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 93، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 20، حدیث 22.

2- - الكافي، ج 2، ص 73، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الطاعة والتقوى»، حدیث 1.

وَيَسْأَلُهُ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : قَالَ لِي : « يَا جَابِرُ ، أَيَكْتَفِي مَنْ يَنْتَحِلُ الشَّيْعَةَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ ؟ فَوَاللَّهِ ، مَا شِيعَتْنَا إِلَّا - مَنْ اتَّقَى اللَّهَ - وَأَطَاعَهُ » . إِلَى أَنْ قَالَ : « فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ ؛ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَلَا بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ ؛ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ . يَا جَابِرُ ، وَاللَّهِ ، مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ . مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ . مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا ، فَهُوَ لَنَا وَلِيِّيٌّ ؛ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا ، فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ . وَمَا تُنَالُ وَلَا تِنَّا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ » (1).

فرمود : « ای جابر ، آیا کفایت می کند کسی را که مدعی تشیع است این که دعوی کند دوستی ما اهل بیت را؟ به خدا قسم که شیعه ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و اطاعت او کند» . تا آن که فرمود : « بترسید از خدا و عمل کنید برای آنچه پیش خداوند است . (یعنی از ثوابها) . نیست میانۀ خدا و کسی خویشاوندی ؛ و دوست ترین بندگان پیش خدای تعالی و اکرم آنها بر او پرهیزگارتر آنها و عمل کننده تر از آنهاست به فرمایشات او . ای جابر ، به خدا قسم که تقرب به خداوند تعالی حاصل نشود مگر به اطاعت . نیست با ما آزادی از آتش ؛ و نیست برای کسی حجت بر خداوند . کسی که مطیع خداوند است ، او دوست ماست ؛ و کسی که عصیان خداوند کند ، او دشمن ماست . و ولایت ما نیل نشود مگر به عمل و پرهیزگاری» .

و هم در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم - علیه السلام - رساند که فرمود : « ای جماعت شیعیان آل محمد - صلی الله علیه و آله - شماها در حد وسط باشید که غالیان به شما رجوع کنند ، و تالیان به شما ملحق شوند» . یکی از انصار که اسمش سعد بود عرض کرد : « فدایت شوم ، غالی چیست؟ » فرمود : « قومی هستند که درباره ما چیزهایی گویند که ما درباره خود نگوئیم ؛ پس آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم» . عرض کرد : « تالی چیست؟ » فرمود : « کسی است که طالب هدایت است ، و طریق آن را نمی داند و می خواهد که خیر به او برسد و عمل کند» . پس از آن رو به شیعیان فرمود و

ص: 633

1- - الکافی ، ج 2 ، ص 74 ، « کتاب الإیمان و الکفر » ، « باب الطاعة و التقوی » ، حدیث 3 ؛ و ر. ک: الوافی ، ج 4 ، ص 173 ، حدیث 37 . (در تمام مصادر چاپی موجود « لیس بین الله و بین أحد قرابة » آمده است)

گفت: «به خدا قسم که با ما براءت و آزادی از خداوند نیست (یعنی از سخط و عذاب او)؛ و بین ما و خداوند خویشاوندی نیست؛ و ما بر خداوند حجتی نداریم؛ و تقرب به خدا حاصل نکنیم مگر به اطاعت و فرمانبرداری. و هر کس از شما مطیع خداوند باشد، فایده دارد به [حال] او ولایت و دوستی ما؛ و هر کس فرمانبردار خدا نباشد از شماها، ولایت ما به او نفعی نرساند. وای بر شما مغرور نشوید؛ وای بر شما مغرور نشوید» (1).

و هم در کافی شریف است که حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرمود: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ایستاد بر «صفا» پس فرمود: «ای اولاد هاشم، ای اولاد عبدالمطلب، من رسول خدا هستم به سوی شما و من شفقت دارم نسبت به شما؛ و همانا عمل من برای خود من است، و از برای هر يك از شما عمل اوست. نگویند که محمد از ماست و زود است که ما داخل شویم در آن جایی که او داخل شود. نه! به خدا قسم، ای بنی عبدالمطلب، دوستان من از شما و غیر شما نیست مگر پرهیزگاران. آگاه باشید که من نمی شناسم شما را روز قیامت در صورتی که بیایید و حمل کرده باشید دنیا را به پشت های خود، و مردم دیگر بیایند نزد من در صورتی که آخرت حمل آنهاست» (2).

ص: 634

1- - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، شَيْبَةَ آلِ مُحَمَّدٍ، كُونُوا التَّمْرِقَةَ الْوَسَطِيَّ، يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْغَالِي، وَيَلْحَقُ بِكُمْ التَّالِي». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، يُقَالُ لَهُ سَعْدٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْغَالِي؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا، فَلَيْسَ أَوْلِيكَ مِنَّا وَلَسْنَا مِنْهُمْ». قَالَ: فَمَا التَّالِي؟ قَالَ: «الْمُرْتَادُ يُرِيدُ الْخَيْرَ، يُبَلِّغُهُ الْخَيْرَ يُوجِرُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا»، فَقَالَ: «وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَلَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَلَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ. وَلَا تَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا لِلَّهِ تَنَفَّعَهُ وَلَا يَتُّنَا. وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِدًا يَأْتِيهِ لِلَّهِ لَمْ تَنَفَّعَهُ وَلَا يَتُّنَا وَيَحْكُمُ لَنَا - تَغْتَرُوا! وَيَحْكُمُ لَكُمْ لَا تَغْتَرُوا!». (الكافي، ج 2، ص 75، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الطاعة والتقوى»، حديث 6)

2- - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى الصَّفَاءِ، فَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ؛ وَإِنِّي لِي عَمَلِي وَلِكُلِّ رَجُلٍ مِنْكُمْ عَمَلُهُ. لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا وَسَدَّخُلْ مَدْخَلَهُ. فَلَا وَاللَّهِ؛ مَا أَوْلِيَانِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي الْمُطَّلِبِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ. أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتُونَ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَيَأْتُونَ النَّاسُ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ..». (الكافي، ج 8، ص 182، حديث 205)

و هم در روایت جابر متقدم است که فرمود حضرت باقر العلوم علیه السلام: «ای جابر، مذاهب باطله و رأی های فاسده تو را گول نزنند که گمان کنی حبّ علی - علیه السلام - تو را بس است. آیا کفایت می کند برای مرد که بگوید: من دوست می دارم علی - علیه السلام - را و دارای ولایت او هستم، و مع ذلك فعّال و دارای کثرت عمل نباشد؟»

اگر بگوید: من رسول خدا را دوست می دارم (با آن که رسول خدا از علی بهتر است) پس از آن متابعت سیره او نکنند و عمل به سنت او ننمایند، از حب او نفعی برای او حاصل نشود»(1).

و در حکایت معروف طاووس است که دید صدای ناله و تضرع و زاری می آید، تا آن که صاحب آن ناله خاموش شد و گویی غشوه ای برای او دست داد. چون به بالین او آمد، دید جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - است! سر آن بزرگوار را به دامن گرفت و کلماتی مشتمل بر آن که تو فرزند رسول خدا و جگر گوشه فاطمه زهرایی، و بالاخره بهشت از شماست، عرض کرد. آن سرور فرمود: «خداوند بهشت را خلق فرموده از برای کسی که عبادت و اطاعت او کند، اگر چه غلام حبشی باشد؛ و آتش را خلق فرموده برای کسی که معصیت او کند، گرچه اولاد قریش باد» (یا سید قریش باشد)(2).

این است چند حدیث از احادیث شریفه صریحه به این که این اشتباهی کاذبه که ما اهل دنیا و معصیت داریم غلط و باطل است، و از هوس های شیطانی و مخالف با عقل و نقل است.

و ضمیمه نما به آن آیات شریفه قرآنیه را، مثل قول خدای تعالی: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا

ص: 635

-
- 1 - - فَقَالَ: «يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ. حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: أُحِبُّ عَلِيًّا وَأَتَوَلَّاهُ. ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوْ قَالَ: إِنِّي أُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ - فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ، مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا». (الكافي، ج 2، ص 74، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الطاعة والتقوى»، حدیث 3)
- 2 - - مناقب آل أبي طالب، ج 4، ص 164؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 81 - 82، «تاریخ علی بن الحسین علیه السلام»، باب 5، حدیث 75.

كَسَبَتْ رَهِيْنَةً(1). و مثل قوله تعالى: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)(2). و مثل قوله تعالى: (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ)(3). و غير اينها از آيات شريفه كه در [هر] صفحه از كتاب الهى موجود است، كه تاويل و تصرف در آن خلاف ضرورت است.

و در مقابل اينها احاديث ديگرى است كه آنها هم در كتب معتبره مذكور است، ولى نوعاً جمع صحيح عرفى دارد. و اگر جمع نيز پسند نيافتند و قابل تاويل نباشند، مقاومت با اين همه حديث صحيحه صريحه متواتره مؤيده به ظواهر قرآنيه و نصوص فرقانيه و عقل سليم و ضرورت مسلمين نمايد.

فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ ثِقَّةُ الْإِسْلَامِ الْكَلْبِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ ثَابِتِ بْنِ أَبِي سَعِيدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «الْإِيمَانُ لَا يَضُرُّ مَعَهُ عَمَلٌ، وَكَذَلِكَ الْكُفْرُ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ عَمَلٌ»(4). فرمود حضرت صادق عليه السلام: «ايمان ضرر نرساند با آن عملى؛ و كفر نيز نفع نرساند با آن عملى». و چند حديث ديگر به اين مضمون وارد است(5).

و جناب محدث جليل، مجلسى - عليه الرحمة - اين دسته اخبار را حمل فرمودند به اين كه مراد از «ضرر» دخول نار يا خلود در نار است(6)، انتهى.

و بنا بر اين كه مراد دخول نار باشد، منافات ندارد با عذاب هاى ديگرى كه در برزخ و مواقف قيامت از آنها بشود.

و نويسنده گمان مى كند كه ممكن است اين اخبار را حمل كرد به آن كه ايمان قلب را

ص: 636

1- «هر كه در گروهى است كه اندوخته است». (المدثر (74): 38)

2- «پس هر كه به قدر ذره اى نيكي کرده باشد، آن را مى بيند؛ و هر كه به قدر ذره اى بدى کرده باشد آن را خواهد ديد». (الزلزلة (99): 7-8)

3- «هر چه (از نيكي) کرده، از آن اوست؛ و هر چه (از بدى) کرده، به زيان اوست». (البقرة (2): 286)

4- الكافي، ج 2، ص 464، «كتاب الايمان والكفر»، «باب أنّ الايمان لا يضرّ معه سيئة و...»، حديث 4.

5- الكافي، ج 2، ص 464، «كتاب الايمان والكفر»، «باب أنّ الايمان لا يضرّ معه سيئة و...»، حديث 3، 5 و 6.

6- مرآة العقول، ج 11، ص 396، حديث 2.

طوری منور می کند که اگر فرضاً گاهی خطا یا گناهی از انسان صادر شود، به واسطه آن نور و ملکه ایمان جبران کند به توبه و رجوع الی الله نماید؛ و صاحب ایمان بالله و یوم الآخرة نگذارد اعمالش به روز حساب افتد.

پس، در حقیقت این اخبار حث بر تمسک به ایمان و بقای به آن است. چنانچه نظیر این حدیثی است که در کافی شریف از حضرت صادق - علیه السلام - نقل فرموده که «حضرت موسی - علیه السلام - به جناب خضر - علیه السلام - گفت: "من از رفاقت با تو دارای شرافت و حرمت شدم، پس وصیتی به من فرما." فرمود به او که "ملازم باش با چیزی که ضرر نرساند به تو با آن چیزی، چنانچه با غیر آن به تو چیزی نفع نرساند" (1).

وَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ يَأْسَدُ نَادِيَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ! فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ؛ وَالسَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ، وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ» (2).

«می فرمود حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - در خطبه بسیاری از اوقات: ای مردم، حفظ کنید دین خود را و دست از آن بردارید؛ زیرا که گناه در آن بهتر از حسنه در غیر آن است؛ و گناه در آن آمرزیده شود، و در غیر آن عبادات و حسنات قبول نگردد».

و این حدیث شریف و امثال آن که در مقام ترغیب به ملازمت دیانت حقه است دلالت بر آن دارد که سیئات مؤمنین و صاحبان دین حق بالاخره آمرزیده شود؛ چنانچه خداوند فرماید: (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) (3). و از این [جهت]، سیئات آنها را توان

ص: 637

1 - - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ مُوسَى لِلْخَضِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ تَحَرَّمْتُ بِصُحْبَتِكَ فَأَوْصِنِي، قَالَ [لَهُ]: أَلْزَمَ مَا لَا يَضُرُّكَ مَعَهُ شَيْءٌ كَمَا لَا يَنْفَعُكَ مَعَ غَيْرِهِ شَيْءٌ». (الكافي، ج 2، ص 464، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب أن الإيمان لا يضُرُّ معه سيئة و...»، حديث 2)

2 - - الكافي، ج 2، ص 464، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب أن الإيمان لا يضُرُّ معه سيئة و...»، حديث 6.

3 - - «به درستی که خداوند تمام گناهان را می آمرزد» (الزمر (39): 53)

گفت که بهتر از حسنات دیگران است که هیچ وقت قبول نشود؛ بلکه شاید حسناتی که شرایط قبول، مثل ایمان و ولایت، در آن نباشد خود دارای ظلمتی باشد که از سیئات مؤمنین، که به واسطه نور ایمان در خوف و رجا هستند، ظلمت و کدورتش بیشتر باشد.

بالجمله، این حدیث دلالت ندارد بر آن که اهل ایمان بر سیئات خود مأخوذ نیستند؛ چنانچه ظاهر است.

و از جمله احادیث مشهوره که گویند: بین فریقین مشهور است این است که «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ» (1). «دوستی علی علیه السلام حسنه ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی رساند: و بغض آن سرور گناهی است که هیچ نیکویی با آن نفع نبخشد».

و این حدیث شریف در سلك حدیثی است که درباره «ایمان» پیش از این مذکور شد.

و معنی آن یا به طوری است که مرحوم مجلسی در آن اخبار احتمال دادند، که مقصود از «ضرر» خلود در نار یا دخول در نار است؛ یعنی، حب آن سرور، که سرمایه ایمان و اکمال و اتمام آن است، موجب شود که به شفاعت شافعین از نار مستخلص شود. و این چنانچه گفتیم: منافات ندارد با آن که عذاب های گوناگون برزخ را داشته باشد؛ چنانچه در حدیث است که فرمودند شماها برزخ خود را اصلاح کنید، ما در قیامت از شما شفاعت می کنیم (2).

و یا آن که آن طور که ما ذکر کردیم مقصود باشد که حب آن سرور نورانیت و ملکه [ایمان] در قلب حاصل کند که احتراز از گناهان کند؛ و اگر گاهی به گناهی مبتلا شد، آن را به توبه و انابه ترمیم نماید، و نگذارد که رشته کار از دستش بیرون رود و مهار نفس گسیخته گردد.

و از جمله، يك دسته اخباری است که در ذیل آیه شریفه در سوره فرقان مذکور

ص: 638

1- المناقب، خوارزمی، ص 76، حدیث 56؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 229.

2- ر. ك: حدیث 4، صفحه 109، پاورقی 1.

شده: قال تعالى: (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) (1). فرمود: «آنهايي که نمی خوانند با خداوند خدای دیگری، و نمی کشند نفسی را که خداوند حرام کرده است کشتن او را، مگر بحق (در موارد مقرر)، و زنا نمی کنند، اینها بندگان خاص خداوند هستند. و کسی که چنین کارهایی کند به جزای تام خود می رسد؛ مضاعف شود عذاب برای او روز قیامت، و مخلد شود در آن عذاب با خواری؛ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیکو بکند. آنها را تبدیل می فرماید خداوند سیئاتشان را به حسنات. و می باشد خداوند آمرزنده و مهربان». در ذیل این آیه اخبار کثیره هست که ما به ذکر یکی از آن [ها] اکتفا می کنیم، زیرا که همه قریب به هم هستند در معنی و مضمون.

عَنْ الشَّيْخِ فِي أَمَلِيهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ، مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يُؤْتِي بِالْمُؤْمِنِ الْمَذْنِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ؛ فَيَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ لَا يُطْلَعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ؛ فَيَعْرِفُهُ ذُنُوبَهُ حَتَّى إِذَا أَقْرَبَ سَيِّئَاتِهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْكَتَبَةِ: بَدِّلُوها حَسَنَاتٍ وَأَظْهِرُوها لِلنَّاسِ. فَيَقُولُ النَّاسُ حِينَئِذٍ: مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ! ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ. فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ. وَهِيَ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا خَاصَّةً» (2).

محدث جلیل القدر، محمدبن مسلم ثقفی - رضوان الله علیه - می فرماید: «سؤال [کردم] از حضرت باقر العلوم - علیه السلام - از معنی قول خدا: (فَأُولَئِكَ ...) (آیه فرمود: "آورده شود مؤمن گناهکار در روز قیامت تا [قرار گیرد] در موقف حساب؛

ص: 639

1- الفرقان (25): 68 - 70.

2- الأماي، طوسی، ص 72، مجلس 3، حدیث 14 (در این مصدر به جای «للکتابه»، «للملائکه» آمده است)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص 193، حدیث 3.

پس ذات مقدس حق خود حساب او را بکشد؛ و هیچ يك از مردم [را] بر حساب او آگاه نگرداند. پس از آن، گناهان او را به او معرفی فرماید، تا آن که اقرار به گناه خود کند. خدای تعالی به نویسندگان امر فرماید که گناهان او را مبدل به حسنات کنند و به مردم اظهار کنند. پس مردم می گویند: برای این بنده يك گناه هم نبود! پس از آن، امر فرماید که او را به بهشت ببرند. این است تأویل این آیه. و این در گناهکاران از شیعیان ماست خاصتاً».

این که آیه شریفه را بالتمام نوشتیم و کلام را طولانی کردم برای آن است که مطلب چون از مهمّات است، و بسیاری از اهل منبر به مردم عامه بد فهماندند این قبیل اخبار را، و ربط آنها به آیه شریفه جز به ذکر آیه معلوم نمی شد، از این جهت معذورم از طول مُملّ.

کسی که صدر و ذیل آیه شریفه را ملاحظه کند، می فهمد که مردم مطلقاً به اعمال خود گرفتارند و مؤاخذ در زشتی ها هستند؛ مگر آنهایی که ایمان آورند و توبه از گناهان کنند و عمل صالح بجا آورند. و این سه در هر کس جمع شود، رستگار و مورد الطاف خداوند است و در پیشگاه مقدس حق محترم است، و سیئات و گناهان [او] مبدل به حسنات شود. و جناب باقر العلوم - علیه السلام - نیز تأویل همین را فرمودند که کیفیت حساب و موقف چنین اشخاصی به این ترتیب است. منتها آن که این خاص به شیعیان اهل بیت است و دیگر مردم از آن محروم هستند، زیرا که ایمان حاصل نشود مگر به ولایت علی و اوصیای او از معصومین طاهرین - علیهم السلام - بلکه ایمان به خدا و رسول قبول نشود بدون ولایت؛ چنانچه در فصل بعد از این ان شاء الله مذکور شود. پس، این آیه شریفه و اخبار مفسّره را باید از ادله اولیه شمرد، زیرا که دلالت دارد بر آن که اگر شخص ایمان داشته باشد و جبران گناهان را با توبه و عمل صالح نکند، مشمول این آیه نخواهد بود.

پس ای عزیز، شیطان تو را مغرور نکند و هواهای نفسانیه تو را گول نزند. البته انسان تنبل مبتلا به شهوات و حب دنیا و جاه و مال، مثل نویسنده، همیشه دنبال بهانه است از برای تأیید تنبلی خود؛ و هر چه موافق با شهوات او باشد و مؤید هواهای

نفسانیه و خیالات شیطنانیه او باشد، اقبال به آن نماید و چشم و گوش خود را به آن باز کند، بدون آن که فحص از مغزای آن نماید یا به مقابلات و معارضات آن نظر نماید.

بیچاره گمان می کند به مجرد دعوی تشیع و حب اهل بیت طهارت و عصمت جواز ارتکاب هر محرّمی را خدای نخواستہ دارد و قلم تکلیف، نعوذ باللّٰه، از او برداشته شده! بدبخت نمی داند که شیطان بر او تعمیه کرده؛ و در آخر عمر بیم آن است که محبت بی مغز بی فایده نیز از دستش برود و با کف تهی در صف نواصب اهل بیت محشور گردد. آخر دعوی محبت کسی [که] بیینه نداشته باشد پذیرفته نیست. ممکن نیست من با شما دوست باشم و محبت و اخلاص داشته باشم، و بر خلاف تمام مقاصد و مطلوبات شما اقدام کنم. درخت محبت ثمره و نتیجه اش عمل بر طبق آن است؛ و اگر این ثمره را نداشته باشد، باید دانست که محبت نبوده، خیال محبت بوده.

پیغمبر اکرم و اهل بیت مکرم او - صلوات اللّٰه علیهم - تمام عمر خود را صرف در بسط احکام و اخلاق و عقاید نمودند و یگانه مقصد آنها نشر احکام خدا و اصلاح و تهذیب بشر بوده و هر قتل و غارت و ذلت و اهانتی را در راه این مقصد شریف سهل شمردند و از اقدام باز نماندند؛ پس محبت و شیعه آنها کسی است که در مقاصد آنها با آنها شرکت کند و پیروی از آثار و اخبار آنها کند. این که در اخبار شریفه (1) اقرار به لسان و عمل به ارکان را از مقومات ایمان شمرده بیان یک سرّ طبیعی و سنّۃ اللّٰه جاریه است؛ چون که حقیقت ایمان ملازم با اظهار و عمل است. عاشق در جبّله طبیعیّه اوست اظهار عشق و تغزّل در شأن معشوق، و عمل به لوازم ایمان و محبت خدا و اولیای او. [اگر] عمل نکرد مؤمن نیست و محبت ندارد. و این صورت ایمان و محبت بی مغز و معنا نیز با جزئی حوادث، و فی الجمله فشار، از بین می رود و صفر الید به دار جزای اعمال منتقل شود.

ص: 641

1- - ر. ک: الکافی، ج 2، ص 27، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب أنّ الإسلام قبل الإیمان»، حدیث 1؛ نهج البلاغه، ص 508، حکمت 227؛ الأمالی، طوسی، ص 448، مجلس 16، حدیث 7.

فصل: در بیان آن که ولایت اهل بیت شرط قبولی اعمال است

آنچه ذیل حدیث شریف دلالت بر آن دارد که ولایت و معرفت شرط قبول اعمال است از اموری است که از مسلمات بلکه ضروریات مذهب مقدس شیعه است. و اخبار در این باب به قدری زیاد است که در این مختصرات ننگجد و فوق حد تواتر است؛ و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را تبرک می کنیم:

عَنْ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام

- قَالَ: «ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضَى الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ... أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَا يَلَيْهِ وَاللَّهُ فَيُؤَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ» (1).

فرمود: «حقیقت و مخ امر و اعلای آن و کلید آن و باب اشیا و رضای خداوند، اطاعت امام است بعد از معرفت او. آگاه باش که اگر مردی شب ها به عبادت ایستد و روزها روزه گیرد و تمام مالش را صدقه دهد و تمام روزگار را حج کند، و شناسد ولایت ولی خدا را تا موالات او کند و تمام اعمالش به راهنمایی او باشد، نیست برای او بر خدای تعالی حقی و ثوابی؛ و نمی باشد از اهل ایمان».

وَيَا مَنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا أَتَيْتُمْ عَلَيْهِ، لَمْ يُتَقَبَلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَلَمْ يُتَجَاوَزْ لَهُ سَيِّئَةٌ» (2).

وَيَا مَنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ قَالَ: «وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ عُمَرُ الدُّنْيَا، مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ، مَا لَمْ يَسْجُدْ لِآدَمَ كَمَا أَمَرَهُ»

ص: 642

1- - الكافي، ج 2، ص 19، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب دعائم الإسلام»، قسمتی از حدیث پنجم.

2- - «کسی که روز قیامت بدون اعتقاد به شما در پیشگاه خداوند حاضر شود، نه حسنه ای از او پذیرفته گردد و نه سیئه ای از او بخشیده شود». (الكافي، ج 8، ص 34، حدیث 6 (با کمی اختلاف)؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 119، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 29، حدیث 3)

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ؛ وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [و] بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ لَهُمْ، فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَمَلًا - وَلَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ - مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَيَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِ وَيَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَهُمْ .. (1) الحديث .

و اخبار در اين باب و به اين مضامين بسيار است (2).

و از مجموع اخبار استفاده شود كه ولايت شرط قبول اعمال ، بلكه شرط قبول ايمان به خدا و به نبوت رسول مكرم صلى الله عليه و آله وسلم است . و اما شرط صحت بودن آن براي اعمال ، چنانچه بعضى از علما فرمودند (3) ، معلوم نيست ؛ بلكه ظاهر آن است كه شرط نيست ؛ چنانچه از روايات كثيره معلوم شود ؛ مثل روايتى كه در باب عدم وجوب قضاي «مستبصر» اعمال خود را مذكور است كه غير زكات - كه به واسطه آن كه به غير اهلس در زمان ضلالتش داده است - ساير اعمال را قضا نكند و خداوند به او اجر دهد (4).

و در روايت ديگر است كه «اعمال ديگر از قبيل صلوات و صوم و حج و صدقه به شما

ص: 643

1- - «و با سند خود از حضرت صادق عليه السلام : روايت کرده كه فرموده : "به خدا سوگند ، ابليس - نفرين خدا بر او باد - اگر پس از آن نافرمانى و تكبرى كه كرد (سجده نكردن بر آدم) به مدت عمر دنيا خدا را سجده مى آورد ، مادام كه سجده بر آدم نكرد چنان كه خدايش بدان فرمان داده بود ، آن عبادتش سود نمى كرد و خدا از اوى نمى پذيرفت . و همچنين است حال اين امت عصيان آور فريفته شده كه ترك اطاعت امامى کرده اند كه پيامبرشان نصب فرموده ؛ پس خداوند عمل ايشان نپذيرد و نيكي ايشان برنكشد ، مگر آن كه به سوى خدا باز آيند از همان راه ، كه فرمانشان داده ، و ولايت امامى را سر نهند كه خداوند به ولايت او سفارش فرموده ، و از همان درى وارد شوند كه خدا و رسولش برايشان گشوده اند" . (الكافي ، ج 8 ، ص 271 ، حديث 399 ، با اندكى اختلاف)

2- - ر. ك : وسائل الشيعة ، ج 1 ، ص 118 ، «أبواب مقدّمة العبادات» ، «باب بطلان العبادة بدون ولاية الأئمة عليهم السلام» .

3- - مدارك الأحكام ، ج 4 ، ص 290 ، و ج 5 ، ص 243 ؛ الحدائق الناضرة ، ج 11 ، ص 10 ، و ج 14 ، ص 164 .

4- - روايت بر يد بن معاويه از امام صادق عليه السلام . (وسائل الشيعة ، ج 1 ، ص 125 ، «أبواب مقدّمة العبادات» ، باب 31 ، حديث

(1)

ملحق شود و دنبال شما بیاید، ولی زکات را چون به غیر اهلش دادی باید باز به محل خود بدهی» (1).

و در بعض روایات است که اعمال را روز پنجشنبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرضه می دارند، و در روز عرفه حق تعالی به آنها توجه فرماید و همه را هبَاءً مَنُوراً قرار می دهد. سؤال می کند: عمل چه اشخاصی را چنین می کند؟ [می فرماید] اعمال مبغض ما و مبغض شیعیان ما (2). و این دلالت بر صحت و عدم قبول دارد؛ چنانچه واضح است. در هر صورت این بحث از وظیفه ما خارج است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأً.

ص: 644

1-- محمد بن حکیم از امام صادق علیه السلام روایت کند: «... أَمَّا الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَتَّبِعُكُمْ ذَلِكَ وَيُلْحِقُ بِكُمْ؛ وَأَمَّا الزَّكَاةُ فَلَا لِاتَّكُمْ أَبَعَدْتُمْ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَأَعْطَيْتُمَاهُ غَيْرَهُ». (وسائل الشيعة، ج 1، ص 127، «أبواب مقدمة العبادات»، باب 31، حديث 5)

2-- مراد روایت امام صادق علیه السلام است که فرموده: «إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ كُلَّ خَمِيسٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ عَرَفَةَ، هَبَطَ الرَّبُّ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَقَدَّمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنُوراً)». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَعْمَالُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: «أَعْمَالُ مُبْغِضِينَا وَمُبْغِضِي شِيعَتِنَا». (بصائر الدرجات، ص 446، حديث 15؛ بحار الأنوار، ج 23، ص 345، حديث 37)

حدیث سی و چهارم [مقام مؤمن نزد حق تعالی]

الحدیث الرابع والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - قُدَّسَ سِرُّهُ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْقَمَّاطِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَأَنَا أُسْرِعُ شَيْءًا إِلَى نَصْرَةِ أَوْلِيَائِي؛ وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ. وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا [يُصْلِحُهُ] إِلَّا الْغِنَى؛ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ. وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا [يُصْلِحُهُ]

إِلَّا الْفَقْرُ؛ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ. وَمَا يَتَّقَرُّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ. وَإِنَّهُ لَيَتَّقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ، كُنْتُ إِذَا سَمِعْتُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي أُجِبُّهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ» (1).

ترجمه: «جناب باقر العلوم - علیه السلام - [فرمود]: چون برده شد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در شب معراج به ساحت قدس، عرض کرد: "ای پروردگار، آیا

ص: 645

1- - الکافی، ج 2، ص 352، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب من أذى المسلمین واحتقرهم»، حدیث 8؛ الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص 411، حدیث 35.

چگونه است حال مؤمن نزد تو؟" فرمود: "ای محمد، کسی که اهانت کند برای من دوستی را، به جنگ جویی با من برخاسته؛ و من از هر چیز زودتر یاری دوستان خود کنم. و من مردد در هیچ امری نشدم، که من فاعل آن هستم، آن طور که در وفات مؤمن مردد هستم؛ کراهت دارد مرگ را، و من کراهت دارم بدی او را. و همانا بعضی از بندگان مؤمن من هستند که اصلاح نمی کند آنها را مگر غنا و بی نیازی؛ و اگر باز گردانم آنها را به سوی غیر آن هلاک گردند. و همانا بعضی از بندگان مؤمن من هستند که اصلاح نمی کند آنها را مگر فقر؛ و اگر باز گردانم آنها را به سوی غیر از این هلاک شوند. و نزدیک نمی شود به سوی من بنده ای از بندگان به چیزی که محبوب تر پیش من باشد از آن چیزی که واجب نمودم بر او. (یعنی فرائض محبوب تر است در بین چیزهایی که بنده را متقرب به من می کند) و همانا بنده نزدیک می شود به سوی من به نافلة تا آن که دوست بدارم او را؛ پس وقتی که دوست داشتم او را، می باشم من گوش او که به آن می شنود، و چشمش که به آن می بیند، و زبانش که به آن سخن می گوید، و دستش که به آن اخذ می کند. اگر بخواند مرا جواب دهم او را؛ و اگر از من چیزی بخواهد عطا می کنم به او".

شرح: «أَسْرِي» فعل مجهول است، و به معنای سیر دادن در شب است. جوهری گوید: «سَرِيْتُ سَرِيًّا وَمَسَرِيًّا. وَأَسْرِيْتُ بِمَعْنَى إِذَا سَرْتِ لَيْلًا. وَبِالْأَلْفِ، لُغَةً أَهْلِ الْحِجَازِ» (1). انتهای بنابر این که سیر در شب را «إِسْرَاء» گویند، تقیید آن در آیه شریفه (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا) (2) یا برای آن است که به واسطه تنکیر لَيْلًا دلالت کند بر آن که مدت اسراء کم بوده، با آن که بین مسجد الحرام و مسجد اقصی چهل شب است؛ چنانچه شیخ بهایی فرموده (3). یا آن که مبنی بر «تجرید» است برای همین دلالت. و أُسْرِي بِالنَّبِيِّ حذف شده است باقی متعلقاتش به واسطه معهودیت

ص: 646

1- - الصحاح، ج 6، ص 2376، مادة «سرا».

2- - «آن کسی که بنده اش را شبانه سیر داد». (الإسراء (17) : 1)

3- - الأربعون حديثاً، شیخ بهایی، ص 412.

أَيُّ، أُسْرِيَ بِهِ إِلَى مَقَامِ الْقُرْبِ، مَثَلًا.

قوله: «ما حال المؤمن؟» یعنی چقدر و منزلتی مؤمن پیش تو دارد؟

قوله: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا» أَهَانَهُ، أَي اسَّ تَخَفَّ بِهِ. وَاسَّ تَهَانَ بِهِ وَتَهَاوَنَ بِهِ، أَي اسَّ تَحَقَّرَهُ، يُقَالُ: رَجُلٌ فِيهِ مُهَادَّةٌ، أَي ذُلٌّ وَضَعْفٌ (1). و بالجمله، اهانت، خوار شمردن و تحقیر و تذلیل نمودن است. و ظاهر آن است که «جَارٌّ» متعلق به فعل [است]. در این صورت، اهانت مؤمن برای ایمان به خدا و برای خاطر حق تعالی مقصود است. و ممکن است متعلق باشد به «ولی». در این صورت، مقصود اهانت است مطلقاً برای هر غایتی باشد.

و «ولی» به معنای محبّ و دوست است.

قوله: «بَارَزَنِي» بَرَزَ الرَّجُلُ يَبْرُزُ بُرُوزًا، أَي خَرَجَ (2). و مراد در این جا از مبارزه به محاربه، خروج برای جنگ، یا اظهار آن است.

قوله: «مَسَاءَتُهُ» مصدر ميمي از «سَاءَةٌ» به معنای کراهت آوردن است.

قوله: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى» شيخ محقق بهایی - رحمه الله - فرماید:

«صناعت نحوی اقتضا می کند که موصول اسم آن باشد و جارّ و مجرور خبر آن؛ لیکن معلوم است که غرض آن نیست که اخبار دهد از آن که آنهایی که اصلاح نمی کند آنها را مگر فقر بعض بندگان اند. بلکه غرض عکس آن است. پس، بهتر آن است که ظرف را اسم قرار دهیم و خبر را موصول. و این گرچه خلاف متعارف بین قوم است، ولیکن بعضی تجویز کردند مثل آن را در قول خدای تعالی: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا... (3)) (4) انتهی کلامه. و شاید در امثال این مقامات مبتدا محذوف باشد و جارّ دلالت کند بر حذف. در این صورت، مخالف با ضابطه نحویه هم نیست. و از صاحب

ص: 647

1- - به او اهانت کرد. یعنی، او را خوار شمرد. و به او استهانت و تهاون کرد. یعنی، او را پست گرفت. گویند: مردی است که در او

مهانت است. یعنی، خوار و ناتوان است. (الصحاح، ج 6، ص 2218، ماده «هون»)

2- - الصحاح، ج 3، ص 864، ماده «برز».

3- - «و از مردم کسانی گویند که به خدا و روز واپسین ایمان آوردیم، در حالی که ایمان نیاورده اند». (البقرة (2): 8)

4- - الأربعون حديثاً، شيخ بهایی، ص 412.

کشف نقل فرموده که جاّ و مجرور را با تأویل مبتدا قرار می دهیم (1)؛ و بنابر آنچه ذکر شد محتاج به تأویل نیز نیست.

و بدان که ذکر این جمله در این مقام برای رفع اشتباه و جواب مظنّه سؤالی است که شاید نوع مردم، که عارف به نظام اتمّ و قضای کامن الهی نیستند، این اشتباه و سؤال را دارند. و آن این است که بعد از آن که بنده مؤمن در پیشگاه حق تعالی این قدر مقام و منزلت دارد، برای چه به فقر و فلاکت مبتلا می شوند. و اگر دنیا قابل نیست، چرا بعضی ها غنیّ و ثروتمند می شوند. جواب می دهد که حالات بندگان من و احوال قلوب آنها مختلف است: بعضی آنها را غیر از فقر هیچ چیز اصلاح نمی کند؛ او را فقیر کنم برای اصلاح حالش. و بعضی ها را جزیبی نیازی و ثروت اصلاح نکند، آنها را ثروتمند کنم. و این هر دو کرامت مؤمن و عزّ و جاه اوست در درگاه مقدس حق تبارک و تعالی.

قوله: «وَمَا يَتَّقِرُّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي...» الحدیث ذکر این جمله و جمله بعد بیان مقام قرب مؤمنین کمال است؛ کأنّه از اوّل حدیث، که برای جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان حال مؤمنین را فرموده، بدین طریق شروع و ختم فرموده که اوّل اجمالاً بیان حال مطلق مؤمنین را فرموده که هر کس اهانت او کند با من به مبارزه و جنگ جویی برخاسته؛ پس از آن، مؤمنین را دو قسمت، بلکه در مسلک اهل معرفت سه قسمت، فرموده:

یکی، عامه مؤمنین، که از آن جا که فرماید: «ما تَرَدَّدْتُ فِي أَمْرٍ» تا آن جا که فرماید: «مَا يَتَّقِرُّبُ إِلَيَّ» راجع به آنهاست؛ به دلیل آن که از موت کراهت دارند، و فقر و غنا در احوال قلوب آنها تغییر دهد. و این دو خاصیت راجع به کمال نیست، بلکه راجع به متعارف اهل ایمان است. و بنابرین، اشکالی به ظاهر حدیث و منافات داشتن آن با آن که مؤمن خالص کراهت موت ندارد - چنانچه از احادیث شریفه ظاهر شود - ندارد، تا احتیاج به جوابی که شیخ محقق بهائی از شیخ شهید - رضوان الله علیهما - نقل نموده

ص: 648

1- - الکشف، حاشیة المحقق الشریف الجرجانی، ص 167، تفسیر آیه 8 سورة «بقره»؛ الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص 413.

افتد . هر کس طالب است به اربعین بهایی رجوع کند(1).

دوم ، بیان حال کمال را فرمودند از آن جا که فرماید : «مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ» تا آخر حدیث . و در نزد اهل معرفت این فقرات [مربوط] به دو طایفه است : یکی آنها که متقرب به قرب فریضه شدند ؛ و یکی آنها که متقرب به قرب نافله(2) شدند ؛ که ذیل حدیث اشاره به مقام آنها و نتیجه قرب آنهاست . و پس از این اشاره به هر دو مقام ان شاء الله به وجه اجمال می نمایم .

قوله : «يَبْطِشُ» جوهری گوید : «الْبَطْشَةُ ، السَّطْوَةُ وَالْأَخْذُ بِالْعَنْفِ(3) . وَقَدْ بَطَشَ بِهِ يَبْطِشُ وَيَبْطِشُ بَطْشًا» . و در این جا مطلق «اخذ» اراده شده ؛ بلکه استعمال متعارف

ظاهراً نیز در مطلق است .

تنبیه: نقل کلام شیخ بهایی در صحت سند این حدیث

شیخ محقق بهایی - رحمه الله - فرماید : «این حدیث سندش صحیح و از احادیث مشهوره بین خاصه و عامه است . و روایت کردند آن را در صحاح خود با تغییر کمی» . و پس از آن حدیث را از صحاح آنها با تفاوت کمی نقل فرموده(4).

و در حاشیه اربعین فرموده : «این «عِدَّة» که در سند این حدیث است ؛ یکی از آنها علی بن ابراهیم است ؛ و از این جهت روایت صحیح است . و عامه به طریق صحیح آن را حدیث کردند . و این از احادیث مشهوره متفق علیهاست پیش اهل اسلام»(5) . انتهی .

ص: 649

1- ذکر الشیعة ، ج 1 ، ص 389 ؛ الأربعون حدیثاً ، شیخ بهائی ، ص 418 .

2- شیخ بهایی رحمه الله فرماید : «نوافل اعمال غیر واجبه است که برای رضای خدا بجا آورده شود ، و اما تخصیص آن به نمازها ، بعد تعارف پیدا کرده است» . أ منه عفي عنه أ - الأربعون حدیثاً ، شیخ بهایی ، ص 415 .

3- البطشة ، حمله بردن و با خشونت گرفتن . (الصحاح ، ج 3 ، ص 996)

4- الأربعون حدیثاً ، شیخ بهایی ، ص 416 .

5- الأربعون حدیثاً ، شیخ بهایی ، ص 205 . (این حاشیه در طبع حجری کتاب آمده است و در طبع جدید ذکر نشده است)

ما پیش از این، در شرح بعضی احادیث، شرح اهانت مؤمنین را دادیم (1)؛ و در این جا محتاج به تکرار نیست. و اکنون شرح بعض فقرات دیگر آن را می دهیم.

بدان که آنچه در این حدیث شریف وارد است از نسبت تردد به حق تعالی، همین طور بعضی از امور دیگر که در احادیث صحیحیه بلکه در کتاب حکیم الهی مذکور است، از نسبت «بداء» و «امتحان» به حق تعالی، مورد انظار علما گردیده؛ و هر يك به حسب مسلك خود توجیه و تأویلی از آن فرمودند.

توجیه شیخ بهایی از حدیث تردید

چنانچه شیخ اجل بهایی - رضوان الله علیه - در کتاب اربعین به سه وجه توجیه نموده که مختصراً اشاره به آن می کنیم:

اول، آن که در کلام اضممار است؛ یعنی، اگر جایز باشد بر من تردد.

دوم، آن که چون مردم در مسائت کسانی که محترم می شمارند متردد هستند و در مسائت غیر آنها متردد نیستند، جایز است که تردد را به طریق استعاره عوض احترام ذکر کنند. و مقصود آن است که هیچ يك از مخلوقات چون مؤمن پیش من قدر و حرمت ندارد.

سوم، آن که حق تعالی - چنانچه در حدیث است - اظهار نعم و بشاراتی می کند برای بنده مؤمن در حال احتضار که کراهت موت را زائل کند و رغبت به دار قرار پیدا کند؛ پس تشبیه فرموده این حال را به حال کسی که اراده دارد دوست خود را متالم کند به المی که دنبال آن فایده بزرگی است، پس آن شخص مردد شود در این که چگونه این الم را به او وارد کند به طوری که اذیتش کم شود؛ پس دائماً اظهار می کند مرغبات را تا

ص: 650

در توجیه عرفانی از حدیث تردید

و اما طریقه حکما و عرفا در این باب و امثال آن غیر از اینهاست ؛ و ما به واسطه بعید بودن آن از افهام تفصیل در اطراف آن نمی دهیم و به ذکر مقدمات آن نمی پردازیم ؛ و آنچه تا اندازه ای نزدیک به اعتبار باشد و موافق با ذوق است ذکر می کنیم .

باید دانست که جمیع مراتب وجود ، از غایت اوج ملکوت و نهایت ذروه جبروت تا منتهی النهایات عالم ظلمات و هیولی ، مظاهر جمال و جلال حق و مراتب تجلیات ربوبیت است و هیچ موجودی را از خود استقلالی نیست و صرف تعلق و ربط و عین فقر و تدلی به ذات مقدس حق علی الاطلاق است ؛ و تمام آنها علی الاطلاق مسخرات به امر حق و مطیع اوامر الهیه هستند . چنانچه اشاره به این معنی در آیات فرقانیه بسیار

است : قال تعالی : (وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (2) . این اثبات و نفی اشاره به مقام «امر بین الامرین» است ؛ یعنی ، تورمی کردی و در عین حال تورمی نکردی به آنانیت و استقلال خود ؛ بلکه به ظهور قدرت حق در مرآت تو و نفوذ قدرت او در مُلك و ملکوت تورمی واقع شد ؛ پس تورامی هستی ، و در عین حال حق - جَلَّ و علا - رامی است .

و نظیر آن است آیات شریفه ای که در سوره مبارکه «کهف» در قضیه خضر و موسی - علیهما السلام - است که حضرت خضر بیان اسرار اعمال خود را فرمود : در يك مورد که مورد نقص و عیب بود به خود نسبت داد ؛ و در يك مورد که مورد کمال بود به حق نسبت داد ؛ و در مورد دیگر هر دو نسبت را ثابت کرد . يك جا گفت : (أَرَدْتُ) . و يك جا گفت : (أَرَادَ رَبُّكَ) . و يك جا گفت : (أَرَدْنَا) و همه صحیح بود(3) .

و از آن جمله است قول خدای تعالی که می فرماید: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) (4)،

ص: 651

1- - الأربعون حديثاً، شيخ بهایی، ص 417 .

2- - «آن گاه که تیر افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند» . (الأنفال (8) : 17)

3- - الكهف (18) : 79، 81، 82 .

4- - «خداست که جان ها را در دم مرگ می گیرد» . (الزمر (39) : 42)

با آن که ملك الموت موکل بر توفی نفوس است . الله تعالى هو الهادي والمُضِلُّ : (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) (1) . با آن که جبرئیل هادی است و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - هادی است : (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (2) . و شیطان مُضِلُّ است . و همین طور نفعه الهیه از صور حضرت اسرافیل به عین نفعه اسرافیلیه می دمد .

با يك نظر ، اسرافیل و عزرائیل و جبرئیل و محمد - صلی الله علیه و آله - و سایر انبیا ، و تمام دار تحقق ، چه هستند که در مقابل مُلک مَلِك على الاطلاق و اراده نافذه حق به آنها چیزی نسبت داده شود؟ تمام مظاهر قدرت و اراده حق اند : (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) (3) . و به يك نظر ، و آن نظرِ كَثْرَت و توجه به اسباب و مسببات است ، تمام اسباب به جای خود درست و نظام اتم با يك نظم و ترتیب ترتب مسببات بر اسباب اداره شود ، که اندك سببی و واسطه ای را اگر از کار باز داریم ، چرخ دایره وجود می ایستد ؛ و ربط حادث به ثابت اگر نباشد با وسایط مقرره ، قبض فیض و امساک رحمت شود . و اگر کسی با مبانی و مقدمات مقرره و در محال خود - خصوصاً کتب عرفانی شامخین ، و در فلاسفه کتب صدر الحكماء و الفلاسفة و أفضل الحكماء الإسلامية - این مشرب احلائی ایمانی را ادراک کند و به مقام قلب برساند ، فتح این ابواب بر او می شود و می یابد که در مرحله تحقیق عرفانی تمام این نسبت ها صحیح و ابدأ شائبه مجاز در آن نیست . چون بعضی از ملائکه موکله به نفوس مؤمنین و قبض ارواح مقدسه آنان مقامات مؤمنین را می بینند در محضر مقدس حق تعالی ، و از آن طرف کراحت مؤمنین را می بینند ، حالت تزلزل و تردید در آنها حاصل آید و همین حالت را حق تعالی به خود نسبت داده ؛ چنانچه اصل توفی و هدایت و ضلالت را نسبت داده است . و همان طور که آنها صحیح است به حسب مسلك عرفانی ، این نیز صحیح است . ولی ادراک این مشرب محتاج به حسن قریحه و لطافت و سلامت

ص: 652

1- «هر که را خواهد گمراه کند ، و هر که را خواهد هدایت کند» . (النحل (16) : 93)

2- «تو فقط بیم دهنده ای ؛ و برای هر گروهی راهنمایی هست» . (الرعد (13) : 7)

3- «و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست» . (الزخرف (43) : 84)

ذوق است . وَاللَّهِ الْعَالِمُ وَالْهَادِي .

و این نکته ناگفته نماند که چون حقیقت وجود عین حقیقت کمال و عین تمام است و نقایص و قبایح به حق تعالی نسبت داده نشود و مجعول نباشد - چنانچه در محل خود مقرر و مبرهن است(1) - از این جهت ، هر چه فیض به افق کمال نزدیک تر باشد و از ضعف و فتور مبرتر باشد ، ربط آن به حق اتمّ و نسبت به ذات مقدس احق شود . و به عکس آن ، هر چه ظلمت تعین و نیستی غالب آید و حدود و نقایص افزون شود ، ربط ناقص و نسبت بعید گردد . و از این جهت است که افعال ایداعی را در لسان شریعت به حق بیشتر نسبت دادند ، و افعال تجدیدی مُلکی را کمتر نسبت دادند . و اگر چشمی باز و دلی بیدار نقص [را] از کمال و زشت را از زیبا و قبیح را از حسن تمیز دهد ، آن وقت می تواند بفهمد که با آن که تمام دار تحقق تجلی فعلی حق است و به او منتسب است ، تمام افعالش جمیل و کامل است و هیچ یک از نقایص و قبایح به آن ذات مقدس انتساب ندارد . و انتساب بالعرض ، که در لسان حکما - رضوان الله علیهم - شایع است ، در اوایل تعلیم و در حکمت شایعه است . و در این مقام اشتباهاتی است که صرف نظر کردن از آنها اولی است .

و مقصود از بیان این نکته اولاً : رفع بعض توهمات فاسده است که در این مقام ممکن است جاهل عاری از معارف توهم کند .

و ثانیاً : بیان آن است که این تردید و ترجیح دواعی چون از بعض ملکوتیین واقع می شود ، نسبت آن به حق اتمّ است از آن اموری که در این عالم واقع می شود .

و ثالثاً : آن که باز انسان عارف به حقایق باید و جهه کمال و نقص را در این تردید و ترجیح دواعی تمیز دهد ؛ و جهت کمال را به حق منتسب بداند ، و جهت نقص را سلب کند .

تتمیم : در بیان توجیه دیگر از حدیث تردید

در این مقام وجه دیگری است برای توجیه حدیث شریف که در سالف ایام به نظر

ص: 653

1- - الحکمة المتعالیة، ج 7، ص 55؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 529 - 534 .

ضعیف قاصر رسیده . و آن این است که بندگان خداوند یا عرفا و اولیایند و در سیر الی الله منسلک در سلک ارباب قلوب شدند ؛ و این دسته از بندگان مجذوب حق و شیفته جمال بی مثال اویند و قبله توجه و آمال آنها ذات مقدس حق است و نظر به غیر او از عوالم ، حتی خود و کمال خود ، ندارند .

و یا منغم در زخارف دنیا و مستغرق در ظلمات حبّ جاه و مال ؛ و وجهه قلوبشان انانیت و انیت خود است بدون آن که توجهی به عالم قدس و نظری به محفل انس داشته باشند . وَ هُمُ الْمُلْحِدُونَ فِي أَسْمَاءِ اللَّهِ (1) .

و طایفه سوم مؤمنین هستند که آنها به حسب نور ایمان متوجه به عالم قدس هستند ، و به حسب توجهشان به این عالم کراحت از موت دارند . و خداوند از این تجاذب ملکی و ملکوتی و الهی و خلقی و آخرتی و دنیایی تعبیر به «تردید» فرموده ؛ چنانچه در تردید این تجاذب به طرفین قضیه موجود است ؛ کانه فرموده است در هیچ موجودی از موجودات این تجاذب ملکی و ملکوتی مثل بنده مؤمن نیست ؛ از طرفی کراحت موت دارد برای توجهش به عالم مُلک ؛ و [از طرفی] جاذبه الهیه او را جذب به خویش کند برای رساندن او را به کمالش . پس ، حق تعالی کراحت مسائت او دارد که مساوق با بقای اوست در مُلک ؛ و خود کراحت موت دارد . اما مردم دیگر چنین نیستند ، زیرا که اولیا جاذبه ملکی ندارند ، و منغمین در دنیا جاذبه ملکوتی را فاقدند .

و نسبت این تجاذب به حق برای همان است که در وجه سابق مذکور شد . و در این مقام محقق کبیر ، سید جلیل داماد ، و تلمیذ بزرگوار (2) او تحقیقاتی دارند (3) که ذکر آن موجب تطویل است .

ص: 654

1- - اقتباس از آیه : (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ) ؛ «همه اسم های نیکو از آن خداست و رها کنید آنان را که نسبت به اسماء الهی الحاد می ورزند» . (الأعراف (7) : 180)

2- - حکیم الهی میرداماد و ملاصدرا شاگرد وی .

3- - ر.ك: القبسات ، ص 469 ؛ الحكمة المتعالية ، ج 6 ، ص 395 .

فصل: در بیان آن که حق تعالی با فقر و غنا و غیر اینها اصلاح حال مؤمنین فرماید

این که در این حدیث شریف می فرماید که بعضی از بندگان مرا جز فقر اصلاح نکند، اگر از آنها فقر را بگیرم هلاک می شوند، و همین طور بعضی با غنا و بی نیازی اصلاح شوند و بدون آن هلاک شوند، از آن معلوم شود که هرچه حق تعالی به مؤمنین مرحمت می فرماید، از غنا و فقر و صحت و سقم و امنیت و وحشت و دیگر امور، برای اصلاح حال مؤمنین و تخلیص حالت قلوب آنهاست.

و این حدیث شریف منافات ندارد با احادیث کثیره ای که وارد است در باب شدت ابتلای مؤمنین به أسقام و أوجاع و فقر و فاقه و سایر بلیّات (1)؛ زیرا که حق تعالی به رحمت و واسع و فضل عمیم خود مثل يك طیب معالج و پرستار عطف است که هر کس را به طوری از دنیا پرهیز می دهد. گاهی به یکی ثروت می دهد و در عین حال به حسب شدت و ضعف و کمال و نقص ایمان او، او را مبتلا به بلاهای دیگر می کند؛ بلکه ثروت و غنای او را محفوف به بلیّات می کند که او را از دنیا و حب او منصرف می کند. مزاج این شخص طوری است که اگر او را فقیر کند، به واسطه آن که سعادت را در مال و منال شاید می بیند و اهل دنیا را سعید می داند، متوجه به دنیا می شود و درد تحصیل آن به هلاکت ابدی می افتد. ولی وقتی آن را در دسترس او گذاشت و برای شیفته نشدن آن محفوف کرد آن را به زحمات و صدمات خارجی و داخلی، از دنیا منصرف شود. یکی از مشایخ عظام ما - دام ظلّه - می فرمود که در تعدد زوجات، که انسان گمان می کند ورود در دنیا و توجه به آن است، وقتی که انسان به آن مبتلا شد، می یابد که این یکی از شاه کارهای بزرگی است که انسان را در عین ورود در دنیا از دنیا خارج می کند و از آن منصرف می نماید.

ص: 655

1- - ر. ک: الکافی، ج 2، ص 252، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب شدّة ابتلاء المؤمن».

پس خدای تعالی گاهی مؤمنین را به فقر مبتلا می کند و آنها را اصلاح می کند و قلوب آنها را از دنیا منصرف می فرماید و دل داری از آنها می نماید؛ و گاهی به غنا و ثروت مبتلا می کند و در عین حال که انسان گمان می کند در عیش و نوش دنیا و سرور هستند آنها در فشار و زحمت و ابتلا و مصیبت گرفتارند. و در عین حال منافات ندارد که فضل فقرای مسلمین پیش حق تعالی نیز بیشتر باشد؛ چنانچه از روایات معلوم شود(1). و ما شمه ای از این باب را در ذیل یکی از احادیث سابقه شرح دادیم(2).

فصل: در بیان قرب فرائض و نوافل و نتیجه آن به حسب طریقه اهل ذوق و سلوک

اشاره

بدان که از برای سالک الی الله و مهاجر از بیت مُظلمه نفس به سوی کعبه حقیقی یک سفر روحانی و سلوک عرفانی است که مبدأ آن مسافت بیت نفس و انایت است، و منازل آن، مراتب تعینات آفاقی و انفسی و ملکی و ملکوتی است که از آنها به حجب نورانی و ظلمانی تعبیر شده: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ»(3). یعنی انوار وجود و ظلمات تعین؛ یا انوار ملکوت و ظلمات مُلک؛ یا ادناس ظلمانیة تعلقات نفسانیة و انوار طاهرة تعلقات قلبیه. و از این هفتاد هزار حجب نوری و ظلمانیة گاهی به طریق جمع تعبیر به هفت حجاب شده؛ چنانچه در خصوص تکبیرات افتتاحیه از ائمه اطهار وارد است که در خرق هر حجابی تکبیری فرموده(4). و در موضوع سجده به تربت

ص: 656

1- - ر.ک: الکافی، ج 2، ص 260، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فضل فقراء المسلمین»؛ بحار الأنوار، ج 69، ص 1، «باب فضل الفقر والفقراء.»

2- - ر.ک: صفحه 266.

3- - «خدا را هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی هست». (بحار الأنوار، ج 55، ص 45، «کتاب السماء والعالم»، باب 5، حدیث 13)

4- - ر.ک: صفحه 572.

حسینیه - روحی له الفداء - است که سجده بر آن خرق حجب سبع کند(1). و عارف مشهور گوید :

«هفت شهر عشق را عطار گشت+ما هنوز اندر خم يك كوچه ايم»(2) و در انسان صغیر به «لطایف سبعة» تعبیر شده(3). و گاهی به سه حجاب کلی عدد آن را رساندند(4): در آفاق به «عوامل ثلاثه»، و در انفس به «مراتب ثلاثه» تعبیر کرده اند.

و گاهی به طریق توسط به هزار منزل معروف پیش سایرین، و به اعتباری به صد منزل، و به اعتباری به ده منزل تقسیم نموده اند(5).

و شیخ عارف کامل شاه آبادی - دام ظلّه - برای هر منزلی از منازل سایرین ده بیت مقرر می داشت، با اسلوب بدیعی که مجموع هزار بیت می شد به آن ترتیب.

و حضرت ابراهیم خلیل الرحمان - علیه السلام - در آن سیر روحانی، که حق تعالی از آن حکایت می فرماید، منازل را به سه مقام تعبیر فرموده؛ و از یکی به «کوکب»، و دیگری به «قمر»، و سومی به «شمس» تعبیر فرموده(6).

و بالجمله، مبدأ سفر روحانی بیت مُظلمة نفس است؛ و منازل آن مراحل و مراتب آفاق و انفس است؛ و غایت آن ذات مقدس حق است به جمیع اسماء و صفات در ابتدای امر برای انسان کامل، و مضمحلاً فیہ الاسماء و الصفات در آخر امر، و اسمی و صفتی و تعینی از اسماء و صفات و تعینات است برای غیر آن.

و پس از آن که انسان سالک قدم بر فرق ائیت و انائیت خود گذاشت و از این بیت

ص: 657

1- قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تَرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ». امام صادق علیه السلام فرمود: «سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجاب های هفت گانه را خرق می کند». (وسائل الشیعة، ج 5، ص 366، «کتاب الصلاة»، «أبواب ما یسجد علیه»، باب 16، حدیث 3)

2- این شعر منسوب به مولوی است ولی برخی آن را از عبدالرحمان جامی می دانند.

3- ر.ک: صفحه 11، پاورقی 1.

4- ر.ک: سر الصلاة، امام خمینی قدس سره، ص 6.

5- ر.ک: منازل السائرین، ص 26؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 24 - 25.

6- ر.ک: الأنعام (6): 75 - 79.

خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هر يك گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برگند و بت ها را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فروریخت و کواکب و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش يك رو و يك جهت بی کدورت تعلق به غیر ، الهی شد و حال قلبش (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) (1) شد و فانی در اسماء و ذات و افعال گردید ، پس در این حال از خود بی خود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صَعَق مطلق رخ دهد ؛ پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصر حق ببیند و به ید قدرت حق بَطْش کند و به لسان حق نطق کند ، و به حق ببیند و جز حق نبیند ، و به حق نطق کند و جز حق نطق نکند ؛ از غیر حق کور و کر و لال

شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود . و این مقام حاصل نشود مگر با جذبۀ الهیه و جذوة نار عشق که بدین جذوة عشقیه لازال متقرب به حق شود ، و به آن جذبۀ ربوبیه ، که عقیب حبّ ذاتی است ، از او دستگیری شود که در این وادی حیرت نلغزد و به «شَطْح» و جز آن ، که از بقایای انانیت است ، گرفتار نیاید .

و در این حدیث اشاره به این دو شده است بقوله : «وَإِنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ» . تقرب عبد از جذوة عشق است ؛ و جذبۀ الهیه حق از حبّ است .

«تا که از جانب معشوق نباشد کششی+کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد» (2)

پس ، منتهای قرب نوافل فنای کلی و اضمحلال مطلق و تلاشی تامّ است ؛ و نتیجه آن : «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ..» است .

و پس از این فنای تام و محو کلی و محق مطلق و صعق تمام ، گاه شود که عنایت ازلیه شامل حالش شود و او را به خود آورد و ارجاع به مملکت خودش فرماید ، و حالت «صَحْو» از برای او دست دهد ، و حالت انس و طمأنینه پیدا کند و کشف سُبُحات جمال و

ص: 658

1- - «به سوی کسی روی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید» . (الأنعام (6) : 79)

2- - امثال و حکم ، دهخدا ، ج 1 ، ص 537 .

جلال بر او گردد؛ و در این حالت صَحُو، در مرآت ذات صفات، و در آنها اعیان ثابتات را و لوازم آنها را، کشف نماید. و حال اهل سلوک در این مقام نیز مثل مقام اوّل است در این که عین ثابتش تابع هر اسمی است، در همان اسم فانی شود و به همان اسم باقی ماند؛ و در حال صَحُو نیز کشف همان اسم بر او گردد، و کشف عین ثابت تابع همان اسم بر او گردد.

در سرّ اختلاف انبیا در نبوت

پس انسان کامل در تحت اسم جامع اعظم کشف مطلق اعیان ثابته و لوازم آن ازلاّ و ابدأ بر او گردد، و کشف حالات و استعداد موجودات و کیفیت سلوک و نقشه وصول آنها بر او گردد، و خلعت خاتمیت و نبوت ختمی، که نتیجه کشف مطلق است، بر قامت زیبای مستقیمش راست آید. و دیگر پیغمبران هر يك به مناسبت اسمی که از آن مظهریت دارند و به مقدار حیطة و سعه دایره آن، کشف اعیان تابعه آن اسم کنند؛ و باب کمال و نقص و اشرفیت و غیر آن و سعه و ضیق دایره دعوت از آن جا شروع شود و به تبعیت اسماء الهیه رجوع کند؛ چنانچه تفصیل آن را در رساله مصباح الهدایة ذکر کردیم (1).

بالجمله، پس از این حالت که صَحُو بعد المحو دست داد، وجود او وجود حقّانی گردد و حق تعالی در مرآت جمال او موجودات دیگر را مشاهده فرماید؛ بلکه هم افق با مشیت گردد. و اگر انسان کامل باشد با مشیت مطلقه هم افق گردد و روحانیت او عین مقام ظهور فعلی حق گردد؛ و در این حال حق تعالی به او می بیند و می شنود و بطش می کند، و خود او اراده نافذ حق و مشیت کامله و علم فعلی است: «فَالْحَقُّ يَسْمَعُ بِهِ وَيُبْصِرُ بِهِ...» الحديث. «عَلَيْ عَيْنِ اللَّهِ وَسَمِعَ اللَّهُ وَجَنَّبَ اللَّهُ» (2) الی غیر ذلك. پس قرب فرائض صَحُو بعد المحو است و نتیجه آن آنهاست که شنیدی.

ص: 659

1- - مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، امام خمینی قدس سره، المصباح الثاني، مطلع 13، وميض 5.

2- - «علی چشم خدا و گوش خدا و پهلوی خداست». (ر. ک: الکافی، ج 1، ص 145، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»، حدیث 8؛ التوحید، صدوق، ص 164، حدیث 1)

و باید دانست که این صحو و رجوع به کثرت را «قرب» گوئیم، زیرا که این صحو بعد المحو غیر از این حالت غفلتی است که از برای ماست؛ و این وقوع در کثرت پس از فنای محض غیر از این کثرتی است که ما در آن واقع هستیم؛ زیرا که کثرت برای ما حجاب است از وجه حق، و برای آنها مرآت مشاهده است: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ وَفِيهِ وَقَبْلَهُ وَبَعْدَهُ» (1) و توان قرب نوافل را فنای اسمائی دانست، و قرب فرائض را فنای ذاتی؛ و بنابراین، نتیجه قرب فرائض محو مطلق شود. و تفصیل آن در این مقام بیش از این مناسب نیست، و همین اندازه نیز خروج از طور این اوراق بود.

فصل: در نقل کلام شیخ اجل بهایی است

اشاره

شیخ جلیل عارف بهایی - رضوان الله علیه - در اربعین فرماید - در ذیل این حدیث شریف - که: «از برای اصحاب قلوب در این مقام کلمات عالیّه و اشارات سرّیه و تلویحات ذوقیه ای است که مشام ارواح را معطر کند و رمیم اشباح را حیات بخشد. و هدایت به معنی آنها نشود و مطلع بر حقیقت آنها نگردد مگر کسی که به ریاضات و مجاهدات راحت از خود سلب کند تا آن که از شرب آنها بچشد و به مطلب آنها برسد. و اما کسی که از اسرار آنها بی خبر است و از گنج معارف آنها محروم است، به واسطه انغمار در حظوظ نفسانیّه دنیّه و فرو رفتن در لذات بدنیه، پس او از شنیدن این کلمات در خطر عظیم است و بیم آن است که گرفتار الحاد شود و توهم حلول و اتحاد نماید، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. و ما در این مقام به طریق ساده و سهل التناول سخن گوئیم تا به افهام نزدیک باشد. پس گوئیم که این کلام مبالغه است در قرب، و بیان استیلائی سلطان محبت بر ظاهر بنده و باطنش و سرّ او و علنش می باشد. پس مراد، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ، آن است که وقتی بنده را دوست داشتیم او را جذب کنم به محل انس و متوجه نمایم به عالم قدس، و فکر او را مستغرق کنم در اسرار ملکوت و حواس او را قصر کنم

ص: 660

بر اخذ انوار جبروت؛ پس قدم او در این حال ثابت بماند در مقام قرب؛ و محبت با گوشت و خون [او] ممزوج گردد تا آن که از خود غایب شود و از حس خویش غافل گردد؛ پس اغیار از نظرش محو شود تا آن که من به منزله چشم و گوش او گردم. چنانچه گفته اند(1):

«جنونی فیک لا یخفی+ وَ نَارِ مِنْكَ لَا یُخْبُو فَأَنْتَ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ+ وَ الْأُزْكَانُ وَالْقَلْبُ»(2) انتهی کلامه، رُفِعَ مَقَامُهُ .

در نقل کلام محقق طوسی است

و جناب افضل المتأخرین و اکمل المتقدمین، خواجه نصیر طوسی - قدس الله سره - فرماید: «عارف چون از خود منقطع شد و به حق متصل شد، می بیند تمام قدرت ها را مستغرق در قدرت حق، و همه علوم را مستغرق در علم حق، و جمیع ارادات را مستغرق در اراده او؛ پس تمام وجودات و کمالات وجودات را صادر از او و فائض از ناحیه او می بیند؛ پس حق تعالی در این هنگام سماع و بصر و قدرت و علم و وجود او گردد؛ پس عارف در این حال متخلق به اخلاق الله شود»(3). انتهی کلامه، زیدَ فی علوِّ مقامِهِ .

و جناب محقق مجلسی را نیز در این مقام کلامی است که ملخص آن آن است که انسان اگر صرف قوای خود در راه شهوت و شیطان نمود، از آنها چیزی باقی نماند جز حسرت و ندامت. و اگر آنها را صرف در راه طاعت خداوند کرد، خداوند تبدیل کند آنها را به قوای روحانی؛ پس سماع و بصر او سماع و بصر روحانی گردد، و با آن سماع کلمات ملائکه را بشنود. و به واسطه موت آن سماع و بصر ضعف پیدا نکند؛ و در قبر با آن سماع روحانی و بصر روحانی سؤال و جواب واقع شود؛ و در قیامت به واسطه این سماع و بصر روحانی دارای سماع و بصر است. به خلاف آنهايي که دارای این سماع و

ص: 661

- 1- - «دیوانه توام و آن پنهان نیست / و آتشی که از تو بجان دارم خاموش نگردد. پس تویی گوش و چشم ها / اندام و قلب من» .
- 2- - الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص 415 - 416 .
- 3- - الإشارات والتنبیها، شرح محقق طوسی، ج 3، ص 389 .

بصر نیستند، کور و کر محشور گردند. و به واسطه این اعطا و عطیه حق تعالی فرموده: «كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ...» (1) الحدیث. و این کلام از ایشان خالی از غرابت نیست.

تتمه: بیان شیخ بهائی (ره) در افضلیت واجبات از مستحبات

تتمه

شیخ اجل بهائی [فرماید] که این حدیث شریف صریح است در این که واجبات افضل است از مستحبات. و اشکال در حدیث [که] نفی افضلیت غیر واجب را فرموده، و این ملازم با افضلیت واجب نیست، زیرا که ممکن است مساوی باشد، مدفوع است به این که این نحو ترکیب دلالت بر افضلیت دارد در اکثر لغات (2). و شیخ شهید - رضوان الله علیه - استثنا فرموده است از این کلیت مواردی را: «یکی، ابراء دین است که افضل است از انظار و مهلت دادن معسر، با آن که اول مستحب است و دوم واجب. دوم، ابتدا به سلام است، که از رد آن افضل است. سوم، اعاده منفرد است نماز را به جماعت، الی غیر ذلك» (3) انتهى.

و بعضی در هر يك مناقشه نمودند که ذکر آن چندان لزوم ندارد.

و باید دانست که ظاهر حدیث شریف آن است که واجبات از مستحبات افضل است گرچه از سنخ هم نباشند؛ مثلاً رد سلام واجب افضل است از حج مندوب و بنای مدرسه عظیمه و زیارت رسول الله. و این گرچه به نظر قدری بعید می آید، و لهذا مرحوم مجلسی - رحمه الله - فرموده ممکن است اختصاص داد به مسائخ هم (4)، ولی بعد از آن که دلیل دلالت بر آن کرد، به مجرد استبعاد نتوان چنین گفت. و ممکن است دعوی انصراف فریضه را به فرائض تعبدیه محضه کرد، مثل نماز و روزه و حج و زکات و امثال آن؛ نه فرائض دیگر، از قبیل انظار معسر و رد سلام و غیر آن. گرچه این نیز خالی از تأمل نیست. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأً.

ص: 662

1- - مرآة العقول، ج 10، ص 392.

2- - الأربعون حدیثاً، شیخ بهائی، ص 414.

3- - القواعد والفوائد، شهید اول، ج 2، ص 106، قاعدة 185؛ الأربعون حدیثاً، شیخ بهائی، ص 419.

4- - مرآة العقول، ج 10، ص 383.

حدیث سی و پنجم [معرفت اسماء حق ، مسأله جبر و تفویض و عدم سؤال از افعال حق]

الحدیث الخامس والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى عِمَادِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِي - رضوان الله عليه - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ [بْنِ مُحَمَّدٍ] بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : «قَالَ اللَّهُ : يَا بَنَ آدَمَ ، بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ ؛ وَيَقْوَتِي أَذِيَّتَ فَرَائِضِي ، وَبِنِعْمَتِي قَوَيْتَ عَلَيَّ مَعْصِيَتِي . جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً ؛ (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ، وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) . وَذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ ؛ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي . وَذَلِكَ أَنِّي لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ (وَهُمْ يُسْأَلُونَ)»(1) .

ترجمه: «فرمود حضرت رضا - سلام الله عليه - خدای تعالی فرمود: "ای پسر آدم، به خواست من تو آنی که می خواهی برای خود آنچه می خواهی؛ و به توانایی من بجا آوردی واجبات مرا؛ و به نعمت من توانا شدی بر معصیت من. قرار دادم تو را شنوا، بینا و توانا. آنچه برسد تو را از نیکویی از خداوند است؛ و آنچه برسد تو را از بدی از خود تو است؛ برای این که من اولی هستم به نیکویی های تو از تو؛ و تو اولی هستی به

زشتی های خودت از من؛ زیرا که من پرسش نشوم از آنچه می کنم و آنها پرسش شوند» .

ص: 663

1- - الكافي ، ج 1 ، ص 152 ، «كتاب التوحيد» ، «باب المشيئة والإرادة» ، حدیث 6 ؛ و ر.ك: الكافي ، ج 1 ، ص 370 ، حدیث 6 (طبع دار الحدیث) .

شرح: در این حدیث شریف مطالب عالی و مسائل مهمه ای است از علوم عالیة ماقبل الطبیعة که با تفصیل مقدمات اگر ذکر شود، خارج از طور این اوراق و موجب تطویل است؛ پس، ناچار به طریق توسط و اقتصار مشی کرده بعضی از آن مسائل را به طریق نتیجه البرهان مذکور می داریم در ضمن فصولی چند. وَعَلَى اللَّهِ التُّكْلَانُ.

فصل: در بیان آن که برای اسماء حق دو مقام است

بدان که از برای مشیت حق تعالی جَلَّتْ عِزَّتُهُ، بلکه از برای سایر اسماء و صفات از قبیل علم و حیات و قدرت و غیر آن، دو مقام است:

یکی، مقام اسماء و صفات ذاتیه است؛ که به برهان پیوسته است که ذات مقدس واجب الوجود به حیثیت واحده و جهت بسیطه محضه کل کمالات و مستجمع جمیع اسماء و صفات است، و جمیع کمالات و اسماء و صفات جمال و جلال رجوع کند به حیثیت بسیطه وجودیه، و هر چه ماورای وجود است نقص و قصور و اعدام است(1). و چون ذات مقدسش صرف وجود و وجود صرف است، صرف کمال و کمال صرف است: «عِلْمٌ كُلُّهُ، قُدْرَةٌ كُلُّهُ حَيَاةٌ كُلُّهُ»(2).

و دیگر، مقام [اسماء] و صفات فعلیه است، که مقام ظهور به اسماء و صفات ذاتیه است و مرتبه تجلی به نعوت جلالیه و جمالیه است. و این مقام مقام «مَعِيَّتِ قِيَوْمِيَّة» است: (هُوَ مَعَكُمْ)(3) و (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...)(4) و مقام «وَجْهَ اللَّهِ» است: (أَيُّمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ)(5). و مقام «نوریت» است: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)(6).

ص: 664

1- ر.ك: الحكمة المتعالية، ج 2، ص 368، و ج 6، ص 110؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 592 - 602.

2- ر.ك: صفحه 460، پاورقی 3.

3- «او با شماست». (الحديد (57): 4)

4- «سه کس با هم راز نگویند، جز آن که خدا چهارمین آنهاست». (المجادلة (58): 7)

5- «به هر کجا روی کنید، آن جا روی خداست». (البقرة (2): 115)

6- «خدا نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

و مقام «مشیت مطلقه» است: (وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (1). «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَخَلَقَ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا» (2). و از برای آن در لسان اهل الله اصطلاحات و القاب دیگری است.

و به هر دو مقام اشاره شده است در آیه شریفه کتاب الهی بقوله: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (3). به بعضی وجوه.

بالجمله، مقام مشیت فعلیه مطلقه احاطه قیومیه دارد به جمیع موجودات مُلکیه و ملکوتیه؛ و جمیع موجودات به وجهی تعینات آن هستند، و به وجهی مظاهر آن می باشند. و به حسب این مقام از مشیت فعلیه و مظهریت و فنای مشیت عباد در آن، بلکه مظهریت و مرآتیت خود عباد و جمیع شئون آنها از آن، در این حدیث شریف فرموده است: ای پسر آدم، به مشیت من تو آن کسی هستی که مشیت می کنی؛ ذات تو و کمالات ذات تو به عین مشیت من است؛ بلکه تو خود و کمالات از مظاهر و تعینات مشیت منی: (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (4). و از برای این مطلب عرفانی شواهد کثیره از اخبار و آیات است که ذکر آن لزومی ندارد.

و شیخ جلیل اشراقی - قدس سره - علم تفصیلی حق تعالی را به اشیا عبارت از همین مقام علم فعلی می داند (5)؛ و محقق طوسی - قدس سره - در این باب از او تبعیت فرموده (6). و حضرت صدر المتألهین - قدس سره - علم تفصیلی را همان مقام ذات بسیط می داند. و کلام این دو بزرگوار به طور اطلاق مرضی ایشان نیست (7). و نویسنده

ص: 665

1- «و نمی خواهید جز آنچه را خدا بخواهد». (الإنسان (76) : 30)

2- «خداوند چیزها را به مشیت آفرید و مشیت را به خود آن». (أسرار الحكم، ص 79) لکن در مصادر روائی از جمله کافی چنین آمده است: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ» (الكافي، ج 1، ص 110، «كتاب التوحيد»، «باب إرادة أنَّها من صفات الفعل»، حدیث 4)

3- الحدید (57) : 3.

4- الأنفال (8) : 17.

5- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 1، ص 72 و 483، و ج 2، ص 150 - 153.

6- الإشارات والتنبیها، شرح محقق طوسی، ج 3، ص 304 - 307؛ کشف المراد، ص 286.

7- الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 263.

روح کلام آنها را به يك امر راجع می دانم و نزاع را لفظی می دانم به بیانی که مناسب این مقام نیست .

و از این بیان معلوم شد که هرچه در دار تحقق متحقق گردد ، چه از جواهر قدسیه الهیه ، یا مُلکیه طبیعیه ، یا أعراض ، و چه ذوات و اوصاف و افعال - تمام آنها به قیومیت و نفوذ قدرت و احاطه قوت حق متحقق شوند . پس ، درست شد که «بِقُوَّتِي أَدَيْتَ فَرَائِضِي» . و همین مقام مشیت مطلقه مقام رحمت واسعه و نعمت جامعه است ، چنانچه فرماید : «وَبِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي» .

فصل: در اشاره به مسأله جبر و تفویض

در این حدیث شریف اشاره واضحه به مسأله جبر و تفویض نموده ، و مذهب حق را ، که امر بین امرین و منزله بین المنزلتین است ، مطابق مسلك اهل معرفت و طریقه اصحاب قلوب ذکر فرموده است ؛ زیرا که هم اثبات مشیت و اتیان و قوت برای بنده نموده ، و هم آنها را به مشیت حق دانسته فرموده است : تو مشیت کردی و به مشیت من مشیت تو ظاهر است ؛ تو اتیان فریضه نمودی ، و قوه تو ظهور قوه من است ؛ و به نعمت من که بسط رحمت واسعه است قوه تو بر معصیت حاصل شد ؛ پس از تو سلب نمی شود افعال و اوصاف و وجودات مطلقاً ، چنانچه اثبات مطلق نیز نشود ؛ تو مشیت [کردی] و مشیت تو فانی در مشیت من و ظهور و تعین آن است ؛ و به قوه خود تقویت بر طاعت و معصیت داری ، و با این حال ، قوت و قدرت تو ظهور قدرت و قوت من است .

و پس از آن ، چون مظنه اشکالی بوده است و آن این است که بنابراین ، نقایص و ردائل و معاصی را نیز به حق باید نسبت داد ، رفع آن اشکال را به وجه حکمی برهانی و ذوقی عرفانی فرموده که حق تعالی چون صرف کمال و خیریت و جمال و بهاء است ، از این جهت آنچه از ناحیه مقدسه اوست کمال و خیریت است ، بلکه نظام وجود و حقیقت

هستی، در غیب و شهود، عین کمال و اصل تمامیت و جمال است؛ و آنچه نقص و ردیله و شرّ و وبال است به عدم و تعین راجع و از لوازم ماهیت است که متعلق جعل و مُفاض از حق نیست؛ بلکه شروری که در عالم طبیعت و نشئه تنگ مُلك می باشد از تضاد بین موجودات و تنگنایی عالم دنیاست، و تضاد بین آنها متعلق جعل نشود. پس، آنچه از خیرات و کمالات و حسنات است از حق است؛ و آنچه نقص و شرّ و معصیت است از خلق است؛ چنانچه فرموده: (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) (1). پس، جمیع سعادات دنیاویّه و اخراویّه و جمیع خیرات مُلکیّه و ملکوتیه از سرچشمه خیرات و سعادات افاضه شده؛ و جمیع شقاوت های دنیا و آخرت و شرور این عالم و عالم دیگر از قصور ذاتی و نقصان خود موجودات است.

و آنچه معروف است که سعادت و شقاوت متعلق جعل جاعل نیست بلکه ذاتی اشیاست، در جانب سعادت بی اصل است، چه که سعادت مجعول و مفاض از جانب حق است، و ذاتی از هر ذوات و ماهیتی از ماهیات را سعادت نیست، بلکه هلاک محض و شقاوت تامّ به حیثیت ماهیت رجوع کند. و در جانب شقاوت صحیح است؛ زیرا که شقاوت به ماهیت راجع و غیر مجعول است، برای آن که دون مرتبه جعل است. و حدیث معروف «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمَّهِ؛ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمَّهِ» (2) را معنی دیگری است که متعلق به علم اسماء و صفات است و ذکر آن متناسب نیست.

و چون بعد از بیان این مطلب حق برهانی، مظنه شبهه دیگری است، و آن آن است که در جانب خیرات عزل موجودات و در جانب شرور عزل قدرت واجبه قدیمه مستلزم جبر و تفویض و آن خلاف مقرر است در مسلك عرفان و طریقه برهان، دفع آن فرموده در لسان دلیل بر مطلب سابق و تحقیق کیفیت آن به این که حق تعالی اولی به حسنات است از بندگان، و آنها اولی به سیئات هستند از ذات مقدس حق؛ که در این اثبات اولویت

ص: 667

1- - النساء (4): 79.

2- - «خوشبخت کسی است که در شکم مادرش خوشبخت شده، و بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده است». (ر. ک: صفحه 587)

اثبات انتساب از طرفین است .

و اما بیان اولویت حق از بنده در خیرات و اصل انتساب آن به بندگان برای آن است که نسبت خیرات به مبدأ المبادی نسبت وجود و بالذات است ، زیرا که خیرات ذاتی وجود است ، و آن در واجب عین ذات و در ممکن به جعل و افاضه است ؛ پس اصل افاضه خیرات از واجب تعالی شأنه است ، و مرآت ظهور و مظهر آن ، ممکن است ؛ و آن نسبت ظاهری و افاضه ، اتم از این نسبت مظهریت و قابلی است . و اما در سیئات و شرور به عکس است ؛ لیکن هر دو نسبت محفوظ است ؛ زیرا که آنچه از حق مفاض است خیرات است ، و لازمه این خیرات تخلل شرور است به طریق انجرار و تبعیت ؛ پس بالعرض به او منتسب و بالذات از نقصان ذوات و قصور ماهیات است . چنانچه در آیه شریفه نیز به دو نظر این دو معنی را فرمود : آن جا که سلطان وحدت غلبه کرده و کثرات و نقایص را مضمحل فرموده ، فرماید : (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) (1) . و آن جا که تخلل کثرت را بالعرض ملاحظه فرموده و وسایط را مقرر داشته ، فرماید : (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ... (2) الآیه .

فصل: در بیان آن که حق تعالی سؤال نشود از آنچه بکند

فصل در بیان آن که حق تعالی سؤال نشود از آنچه بکند و دیگر موجودات سؤال شوند

بدان که محققین از فلاسفه (3) گویند که از برای فعل مطلق حق غایت و غرضی جز ذات مقدس و تجلیات ذاتیه او نیست ؛ و ممکن نیست که ذات مقدس در ایجاد اشیا جز ذات خود و ظهور و تجلی ذات مقدس خود غایت دیگری داشته باشد ، زیرا که هر فاعلی که به قصد و غایت غیر ذات ایجاد کند ، برای هر غایتی باشد ، ولو ایصال نفع و

ص: 668

1- «بگو همه از جانب خداست» . (النساء (4) : 78)

2- النساء (4) : 79 .

3- القبسات ، ص 339 - 342 ؛ الحکمة المتعالیة ، ج 2 ، ص 263 - 286 ؛ شرح المنظومة ، ج 3 ، ص 647 - 651 .

رسیدن مثبت به غیر باشد و یا برای عبادت و معرفت یا ثنا و محمادت باشد، متکمل به آن است و وجود آن برایش اولی از عدم آن است؛ و این مستلزم نقص و قصور و انتفاع است، و آن بر ذات مقدس کامل علی الاطلاق و غنی بالذات و واجب من جمیع الجهات محال است.

پس، در افعال او لَمِيت و سؤال از لَمِيت نیست و (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ) (1). و اما سایر موجودات در افعال خود اغراض و مقاصد دیگر دارند غیر ذات خود. پس، عشاق جمال حق و مقربین و مجذوبین غایت افعالشان وصول به باب الله و رسیدن به لقاء الله و ساحت قدس الهی است. و دیگر موجودات به حسب کمال و نقص و شدت و ضعف خود غرض زاید بر ذات خود دارند.

و بالجمله، چیزی که کمال مطلق است و واجب بالذات است، واجب من جمیع الجهات است؛ و چنانچه ذات مقدسش مبرا از لَمِيت است، افعالش نیز مبرا از لَمِيتی و رای ذات است، به خلاف سایر موجودات.

و ایضاً، چون ذات مقدسش کامل مطلق و جمیل علی الاطلاق است، کعبه آمال همه موجودات و غایت مقصد جمیع سلسله کائنات است، و خود کعبه آمالی و غایت [و] مقصدی و رای خود ندارد، چه که دیگر موجودات ناقص بالذات و هر ناقصی مهروب عنه است بالفطرة، چنانچه هر کاملی مرغوب فيه است؛ پس غایت همه حرکات و افعال ذات مقدس است، و از برای خود ذات مقدس غایتی جز خود نیست ف-) (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) (2).

و ایضاً، چون ذات مقدسش در غایه القصوای جمال و کمال است، نظام دایره وجود، که ظل آن ذات جمیل است، و در غایه القصوای کمال ممکن است، و این نظام کلی اتم نظام های متصور است؛ پس سؤال از لَمِيت و غایت و غرض و فایده سؤالی از روی جهل و نقصان است؛ چنانچه از ابلیس لعین در هفت سؤال معروف واقع شده، و حق تعالی به

ص: 669

1- - الأنبياء (21) : 23 .

2- - «خدا را درباره آنچه می کند نمی پرسند، و مردم پرسیده شوند». (الأنبياء (21) : 23)

طریق اجمال و مجادله به وجه احسن از تمام آنها يك جواب داده (1). پس ، حق تعالی به واسطه غایت کمال فعلش مورد سؤال نباید شود ؛ و دیگر موجودات مورد سؤال شوند به واسطه نقص آنها ذاتاً و فعلاً .

و ایضاً ، حق تعالی به واسطه آن که حکیم علی الاطلاق است ، هر فعلی از او صادر شود در غایت اتقان است ، پس مورد سؤال نباید شود ؛ به خلاف موجودات دیگر .

و ایضاً ، حق تعالی چون هر فعلی از وجود مقدسش صادر شود ، از حاق ذات و اصل حقیقت و صراح ماهیت اوست ، و دیگر موجودات چنین نیستند ؛ پس او فاعل بالذات است و سؤال به لمیت در او باطل است ؛ به خلاف دیگر موجودات . و چون اراده و مشیت و قدرت عین ذات مقدس اوست ، فاعلیت بالذات در آن ذات مقدس عین فاعلیت بالارادة و القدرة است ، و شبهه فاعلیت بالطبع نیاید . و این یکی از مباحث شریفه ای است که در محل خود میرهن است ، و به آن حل کثیری از شبهه های متکلمین می شود در ابواب متفرقه معارف الهیه .

و از این بیانات ارتباط این جمله ها که در حدیث شریف است و به طریق علیت هر يك برای دیگری معلوم شود . پس ، چون فعل حق در کمال تمام و نظام اتم است ، سؤال نشود از آنچه کند ؛ و دیگران چون چنین نیستند سؤال شوند . و این علت از برای آن است که او اولی به حسنات باشد و بنده اولی به سیئات باشد . و این علت آن است که هر چه سیئات باشد از بنده باشد و هر چه حسنات باشد از حق باشد . و با بیانات دیگر نیز

این ارتباط درست شود که مذکور نشد . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ .

ص: 670

1- - ر.ك: الملل والنحل ، شهرستانی ، ج 1 ، ص 23 - 27 ؛ التفسیر الكبير ، ج 2 ، ص 236 ؛ رشحات البحار ، الإنسان والفترة ، ص 160 .

حدیث سی و ششم [صفات حق]

الحدیث السادس والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومٌ، وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا مَسْمُوعٌ، وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَلَا مُبْصَرٌ، وَالْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَلَا مَقْدُورٌ؛ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ، وَالسَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ، وَالْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ، وَالْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ». قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَّحَرِّكًا؟ قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ! إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ بِالْفِعْلِ» قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَّكَلِّمًا؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ، كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مُتَّكَلِّمًا» (1).

ترجمه: «ابوبصیر گوید: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: همیشه خداوند عز و جل پروردگار ما بود و حال آن که علم ذاتش بود با آن که معلومی نبود؛ و شنوایی ذاتش [بود] با آن که مسموع و چیزی که شنیده می شود نبود؛ و بینایی ذاتش بود با آن که دیده شده ای نبود؛ و توانایی ذاتش بود با آن که مقدوری نبود؛ پس چون ایجاد فرمود اشیا را و موجود شد معلوم، واقع شد علم او بر معلوم، و سمع او بر مسموع، و بصر او بر مبصر، و قدرت او بر مقدر. گفت عرض کردم "پس همیشه

ص: 671

خداوند متحرك بود؟" فرمود: "خداوند برتر است از این؛ همانا حرکت صفت حادثی است به ایجاد. "گفت گفتم: "پس همیشه خدا متکلم بوده؟" فرمود:

"کلام صفت حادثی است که ازلی نیست؛ بود خداوند عزّوجلّ و حال آن که متکلم نبود".

شرح: قوله: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا» به حسب ظاهر ربّنا خبر «زال» است، و جمله:

«وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ» حال برای آن است؛ ولی به حسب معنی سلیس نیاید و مقصود حاصل نشود؛ زیرا که مقصود اثبات ازلیت ربوبیت نیست، بلکه اثبات ازلیت علم است قبل از معلوم. و توان گفت از مجموع این ترکیب استفاده مقصود می شود. و محتمل است که «رَبَّنَا» مرفوع باشد و تابع اسم «زال» باشد و خبر محذوف باشد، و جمله «وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ» دلالت بر آن می کند، تقدیر چنین شود: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ رَبَّنَا عَالِمًا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ. و محتمل است «زال» تامّه باشد و به مرفوع اکتفا کند؛ و بنا [بر این] «زال، يَزُولُ» می باشد، نه «زال، يَزَالُ»، که ماضی «يزال» ناقص است دائماً، به خلاف «يزول» که تامّ است دائماً.

قوله: «وَكَانَ الْمَعْلُومُ» «كان» تامّه است در این جا. یعنی، چون ایجاد کرد اشیاء را و معلوم موجود شد.

قوله: «مُحَدَّثَةٌ بِالْفِعْلِ» محتمل است «بالفعل» مقابل «بالقوة» باشد، و بالجمله معنی مصدری باشد؛ یعنی، صفتی که به ایجاد حاصل شود صفت حق نتواند بود. و در این حدیث مباحث شریفه ای است که به مناسبت مقام بعضی از آن را مذکور می داریم.

فصل: در بیان عینیت صفات حق با ذات است

اشاره

بدان که در این حدیث شریف اشاره به عینیت ذات مقدس حق با صفات کمالیه حقیقیه فرموده، مثل علم و قدرت و سمع و بصر. و این یکی از مباحث مهمّه ای است که تفصیل آن خارج از طور این رساله است. و ما اشاره به مذهب حق مطابق برهان متین حکما و طریقه اهل معرفت می نماییم.

بدان که در محل خود به وضوح پیوسته که آنچه از سنخ کمال و از جنس جمال و تمام است، راجع به عین وجود و اصل حقیقت هستی است؛ و در دار تحقق جز یک اصل شریف که سرچشمه تمام کمالات و منشأ تمام خیرات است نیست، و آن حقیقت وجود است (1). و اگر جمیع کمالات عین حقیقت وجود نباشد و به وجهی از وجوه در حاق اعیان از او جدایی و با او دوئیت داشته باشد، لازم آید دو اصل در دار تحقق محقق باشد، و این مستلزم مفاسد بسیار است. پس، هر چه کمال است، به حسب مفهوم و ماهیت کمال نیست، بلکه به واسطه تحقق و حصول در متن اعیان کمال است؛ و آنچه در متن اعیان و حاق نفس الامر محقق است، یک اصل است و آن وجود است؛ پس آنچه کمال است به یک اصل، که آن حقیقت وجود است، رجوع کند.

و نیز به وضوح رسیده که حقیقت وجود بسیط محض من جمیع الجهات است، و ترکیب مطلقاً از ساحت قدس او میراست، مادامی که به اصل صراحت ذات خود و خلوص حقیقت خود باقی باشد. و اگر از اصل حقیقت خود تنزل کند، ترکیب عقلی و خارجی، به حسب مناسبت مشاهده و منازل آن، بر او طاری و عارض شود؛ لیکن به حسب ذات بسیط و ترکیب امر غریب عرضی است (2).

و از این بیانات دو قاعده شریفه استفاده شود:

یکی، آن که بسیط من جمیع الجهات کل کمالات است به حیثیت واحده و جهت فارده؛ و از همان حیثیت که موجود است عالم و قادر و حی و مرید است، و سایر اسماء و صفات جمالیه و جلالیه بر او صادق است؛ و عالم است از جهتی که قادر است، و قادر است از جهتی که عالم است، بدون اختلاف اعتبار حتی در عقل. و اما اختلاف مفاهیم اسماء و موضوع لغات، که مفاهیم عقلیه لا بشرط است، مربوط به اختلاف در حقیقت عینیه نیست؛ و به وضوح رسیده که مفاهیم مختلفه کمال از شیء واحد انتزاع می شود؛ بلکه به این بیان سابق لازم است که کل مفاهیم کمالیه از حیثیت [واحد] انتزاع شود. و

ص: 673

1- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 38-74؛ المشاعر، ص 9-27؛ شرح المنظومة، ج 2، ص 60.

2- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 50، و ج 6، ص 100؛ شرح المنظومة، ج 2، ص 105، و ج 3، ص 536.

اگر مفاهیم کمال از حیثیات مختلفی منتزع شود، چنانچه در بعضی ممکنات چنین است، این بالعرض است و از جهت تنزل حقیقت وجود و تشابک آن با اعدام است بالعرض.

وقاعده دوم، آن که آنچه کامل من جمیع الجهات و صرف کمال و خیر است باید بسیط من جمیع الجهات باشد. و نیز به تبع دو قاعده دیگر استفاده شد که آنچه در او ترکیب راه دارد، هر طور ترکیبی باشد، کامل از جمیع جهات نیست و نقص و عدم نیز در او راه دارد؛ و آنچه ناقص است بسیط مطلق نیست.

پس، حق تعالی چون بسیط تام است و ترکیب، که مستلزم امکان و فقر و تعلق به غیر است، مطلقاً در او راه ندارد، کامل من جمیع الجهات است و دارای جمیع اسماء و صفات است؛ و او اصل حقیقت و صریح ماهیت هستی است، بدون آن که وجود او مشوب به غیر وجود و کمال او مشوب به غیر کمال باشد؛ پس صرف وجود است، چه اگر غیر وجود در او راه داشت، شرّاً ترکیب، که عبارت از ترکیب از وجود و عدم است،

در او راه داشت؛ پس صرف علم است و صرف حیات است و صرف قدرت است و صرف بصر و سمع و سایر کمالات است. پس، درست شد فرمایش امام صادق علیه السلام: «وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَالْقُدْرَةُ وَالسَّمْعُ وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ».

نقل و تحقیق: نقل کلام حکما در تقسیم اوصاف حق

بدان که حکمای الهی صفات حق تعالی را بر سه گونه تقسیم نموده اند:

اول: صفات حقیقیه. و آن را به دو قسم منقسم نموده اند: صفات حقیقیه محضه، مثل حیات و ثبات و بقا و ازلیت و امثال آن؛ و صفات حقیقیه ذات الاضافة، مثل علم و قدرت و اراده که اضافه دارد به معلوم و مقدور و مراد. و این دو نحو صفت را عین ذات دانند.

دوم: صفات اضافیه محضه. مثل مبدئیت و رازقیت و راحمیت و عالمیت و قادریت و امثال آن.

سوم: صفات سلبيه محضه. مثل قدوسيت و فرديت و سبوحيت و امثال آن. و اين دو نحو صفت را زايد بر ذات مقدس دانند، و جميع سلوب را به سلب واحد، که سلب امکان است، ارجاع کنند؛ چنانچه جميع اضافات را به اضافه واحده موجدت ارجاع نمايند، و مبدأ اضافات را به اضافه اشراقيه و افاضه نوريه ارجاع کنند(1).

و اين تقسيمات و عينيت در صفات حقيقيه و زيادت در صفات اضافيه و سلبيه به طوري که ذکر کردند و برهان بر آن اقامه کردند پيش نويسنده تمام نيست و موافق برهان متين حکمی و اعتبار صحيح عرفانی نيست؛ زیرا که اگر باب مفاهيم اسماء و صفات پيش آيد و نظر به کثرت مفهومی کنيم، هيچ يك از صفات را نبايد عين ذات بدانيم. و چنانچه اگر ذات را عين اوصاف اضافيه و يا سلبيه بدانيم لازم آيد که حق تعالی محض اضافه و عين حيثيت سلبيه گردد، همين طور اگر عين اوصاف حقيقيه دانيم، لازم آيد حق تعالی نفس مفاهيم اعتباريه و معانی عقليه گردد! تعالی عن ذلك. و اگر ملاحظه حقايق اوصاف و مصداق محقق اسماء و صفات را نماييم، جميع اسماء و صفات اضافيه و حقيقيه عين ذات مقدس باشد، و فرق بين «عالميت» و «عالم» و «قادریت» و «قادر» فقط در اعتبارات مفهومی است؛ و جميع اوصاف اضافيه به رحيميت و رحمانيت ذاتيه رجوع کند، حتی رازقیت و خالقیت و غير آن.

و اين که جميع سلوب را به سلب امکان و اضافات را به اضافه واحده ارجاع نمودند و در اوصاف حقيقيه ارجاع به چیزی نکردند، اگر باز نظر به مفاهيم اندازيم، هيچ يك از آنها به ديگری ارجاع نشود، نه در سلوب و اضافات و نه در اوصاف حقيقيه؛ و اگر به حقايق نظر شود، جميع اوصاف حقيقيه نیز به حقيقت واحده واجبه رجوع کند.

در تحقيق عينيت اوصاف با ذات مقدس

بالجمله، تحقيق در باب اوصاف به لسان حکمت نظری آن است که اوصاف حقيقيه و اضافيه مطلقاً به حسب مفاهيم، مختلف و هيچ يك عين ذات مقدسه نيستند؛ و به حسب حقيقت، تمام عين ذات مقدس است.

ص: 675

1- - الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 118؛ المبدأ والمعاد، ص 74؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 536.

منتها از برای اوصاف دو مرتبه است: یکی، مرتبه ذات و اوصاف ذاتیه است، که توان از آن انتزاع علم کرد و عالمیت و قدرت و قادریت. و یکی، مقام اوصاف فعلیه است، که از آن نیز انتزاع مفهوم علم و عالمیت و قدرت و قادریت توان کرد.

و اما اوصاف سلبيه، از قبیل قدوسیت و سبوحیت، و اسماء تنزیهیه، آنها از لوازم ذات مقدس و ذات مقدس مصداق بالعرض است نسبت به آنها؛ زیرا که حق تعالی کمال مطلق است و کمال مطلق بالذات بر او صادق است، زیرا که اصل حقیقت اوست، و از لوازم آن سلب نقایص است؛ و کمال مصداق عرضی سلب نقص است.

و اهل معرفت و اصحاب قلوب مقام تجلی به «فیض اقدس» را مبدأ اسماء ذاتیه دانند، و مقام تجلی به «فیض مقدس» را مبدأ اوصاف فعلیه شمارند(1)؛ و تجلی به فیض مقدس را «غیر» نمی دانند، چنانچه «عین» نیز نمی دانند. و بحث در اطراف آن منجر می شود به بحث از اسماء و صفات به طریقه آنها و از مقصد خارج می شویم.

و بعضی صفات حق را به امور عدمیه ارجاع کردند، و «علم» را عبارت از عدم جهل و «قدرت» را عدم عجز دانسته اند. و در اهل معرفت کسی را که دیدم اصرار به این معنی دارد مرحوم عارف جلیل، قاضی سعید قمی(2)، است که تبعیت از استاد خود، که ظاهراً مرحوم ملا رجبعلی(3) است، نموده به بیانی که در شرح توحید مذکور

ص: 676

-
- 1- - شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 61 و 65؛ جامع الأسرار، ص 682 - 683؛ مصباح الأنس، ص 322 - 328.
 - 2- - محمد سعید بن محمد مفید قمی، معروف به «قاضی سعید» از بزرگان علمای نامدار شیعه و از عالمان به حدیث و حکمت و فنون ادبیه به شمار می رود و به «عرفان» تمایل بسیار داشت. وی از شاگردان ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا رجبعلی تبریزی است. قاضی سعید مدتی در قم به قضاوت اشتغال داشت و به همین دلیل به قاضی معروف شد. در سال 1103 ق در قم وفات یافت، از آثار اوست: الأربعون حدیثاً، أسرار الصلاة، حاشیه أثولوجیا، حاشیه بر إشارات، حقیقة الصلوة، شرح توحید الصدوق، البوارق الملكوتية، کلید بهشت.
 - 3- - ملا رجبعلی تبریزی (1080 -) از شاگردان میرفندرسکی است. در فلسفه مشرب مشائی داشته و کتب بوعلی را تدریس می کرده است. قاضی سعید قمی و محمد تنکابنی از شاگردان وی بوده اند. از اوست: کلید بهشت و رساله ای به فارسی در اثبات واجب.

است(1). و ما در سالف زمان جواب برهان او را، و همین طور جواب تمسکات او را به ظواهر بعض اخبار، به وجه برهانی دادیم(2).

فصل: در بیان علم قبل از ایجاد است

و از مباحث شریفه که در این حدیث شریف اشاره به آن فرموده علم قبل الایجاد است به معلولات خود در ازل، که محل خلاف عظیم است اصل آن و کیفیت آن که آیا به طریق اجمال است یا تفصیل؛ یا آیا زاید بر ذات است یا عین ذات؛ یا قبل الایجاد است یا مع الایجاد، که تفصیل آن در کتب قوم موجود است(3). و ما به تحقیق مطلب پرداخته از ردّ و ایراد سایر اقوال صرف نظر می کنیم.

بدان که آنچه محقق است پیش ارباب برهان و اصحاب عرفان آن است که در این حدیث شریف اشاره به آن فرموده که علم به معلوم قبل از ایجاد در ازل است، و آن عین ذات است.

و اشاره به این که علم او تفصیلی است فرموده به این که [بصیر] به اشیاء است در صورتی که مُبصری نیست و سمیع است در صورتی که مسموعی نیست، زیرا که بصر و سمع شهود مبصرات و مسموعات است تفصیلاً؛ چنانچه واضح است.

و ایضاً، اشاره به علم تفصیلی فرموده است آن جا که فرماید: «فَإِذَا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ...» الحدیث زیرا که آن است که بعد از ایجاد علم تحقق تازه [پیدا] نکرده، بلکه بعد از متحقق بودن وقوع بر معلول پیدا کرده. و ما پس از این معنای وقوع علم بر معلوم را بیان می کنیم.

ص: 677

1-- شرح توحید الصدوق، ج 1، ص 116 و 179، و ج 2، ص 513، و ج 3، ص 109 - 110.

2-- ر.ك: مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية، المشكاة الأولى، مصباح 23 - 25؛ تقریرات فلسفه، امام خمینی قدس سره، ج 2، ص 132 - 139.

3-- ر.ك: الحكمة المتعالیة، ج 6، ص 176 - 290؛ المبدأ والمعاد، ص 89 - 124؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 572 - 602.

و اما بیان این مطلب شریف ایمانی به طریق محققین فلاسفه آن است که پس از آن که در فصل سابق بر این معلوم شد که حق تعالی صرف وجود و صرف کمال است، و صرف وجود با بساطت و وحدت تامّه ای که دارد جامع جمیع کمالات و مستجمع همه وجودات است به نحو کمال، و آنچه از حیطة وجود او بیرون است عدم و نقص و قصور است و بالجمله لاشیئیّت است، و نسبت دیگر مراتب وجود به آن ذات مقدس نسبت نقص به کمال است، و علم به کمال مطلق علم به مطلق کمال است بدون نقص و قصور، و این عین کشف تفصیلی کلی بسیط است با آن که از حیطة علم او ذره ای از موجودات خارج نیست ازلاً و ابداً، به هیچ وجه کثرت و ترکیب در آن راه ندارد(1).

و اما به طریقه عرفا، حق تعالی مستجمع جمیع اسماء و صفات است در مقام حضرت «واحدیت» و مقام جمع اسمائی، و اعیان ثابتّه جمیع موجودات از لوازم اسماء الهیه است در حضرت جمع قبل از ایجاد در ازل، و تجلی مطلق ذات از مقام احدیت و غیب هویت کشف جمیع اسماء و صفات و لوازم آن است، که اعیان ثابتّه جمیع موجودات است، به تجلی واحد و کشف بسیط مطلق؛ پس به عین کشف علمی به تجلی «فیض اقدس» کشف ذات و اسماء و صفات و اعیان شود بدون آن که کثرت و ترکیبی تخیل کند(2).

و این دو طریقه در غایت اتقان و متانت و شموخ است، ولی به واسطه آن که در کمال دقت است و مبتنی بر اصول کثیره است، از فلسفه و اصطلاحات اهل الله و اصحاب قلوب، تا آن مقدمات حاصل نباشد و انس تامّ و تمام و مزاولت بسیار و حسن ظن کامل به علماء بالله نباشد، از این بیانات چیزی حاصل نیاید و تحیر بر تحیر افزاید. و از این جهت به بیانی ساده تر و نزدیک به افهام عامّه مطلب را پرداختن اولی است.

پس گوئیم که علیّت و مبدئیّت واجب الوجود - تعالی شأنه - مثل علیّت فاعل های

ص: 678

1- ر. ك: الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 263 - 280؛ المبدأ والمعاد، ص 120 - 124؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 592 - 602.
2- ر. ك: الفتوحات المکیة، ج 3، ص 456 و 483؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 15 و 48؛ الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 280 - 290.

طبیعی نیست که مواد موجوده را با هم ترکیب و تفصیل کنند ، مثل نجار که در ماده موجوده تغییراتی می دهد و ترکیب و تفصیلی می دهد ، و چون بناء که ترکیب مواد موجوده را می کند ، بلکه حق تعالی فاعل الهی است که اشیاء را به نفس اراده بدون سابقه موجود می کند و نفس علم و اراده اش علت ظهور و وجود اشیاء است ؛ پس دار تحقق در حیطة علم اوست و به اظهار او از مکان غیب هویت ظاهر شود : (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) (1).

گویند : صفحه اعیان نسبت به ذات مقدس حق - جلّ جلاله - مثل نسبت اذهان است به نفس انسانی ، که به نفس اراده ایجاد کند و اظهار آنچه در غیب هویت است نماید (2) . پس جمیع دایرة تحقق در حیطة علم است و از آن جا ظاهر گردد و بدان جا عود کند : ف- (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (3) .

و به بیان واضح تری ، علم به سبب و علت تاّمه شیء مستلزم علم به شیء است ؛ مثلاً منجم که علم به خسوف و کسوف در ساعت فلان و روز فلان پیدا می کند ، به واسطه علم به اسباب است ، زیرا که حرکات شمس و قمر و ارض را ضبط نموده و با ضبط حرکات وقت فاصله شدن زمین را بین شمس و قمر و فاصله شدن قمر را بین زمین و شمس به دست می آورد ، و اگر ضبطش صحیح باشد ثانیه ای تخلف نکند . و چون جمیع سلسله اسباب و مسببات منتهی شود به ذات مقدس مبدأ المبادی ، و حق تعالی علم به ذات خود که سبب جمیع موجودات می باشد دارد ، از حیث آن که سبب است علم به مسببات نیز دارد .

و [از] این وجوه مذکوره هر کس به حسب نشئه خود یکی را اختیار می نماید . و بعضی از آن از بعضی دیگر امتن و وافی تر است به تمام مقصد .

ص: 679

1- - «و کلیدهای غیب نزد اوست . جز او کسی بر آنها آگاه نیست» . (الأنعام (6) : 59)

2- - کشف المراد ، ص 286 .

3- - «براستی ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم» . (البقرة (2) : 156)

یکی از مباحثی که در باب اسماء و صفات حق - جلّ و علا - مورد بحث بین فلاسفه عظام است اثبات «سمع» و «بصر» است از برای حق تعالی، که جمهور حکما و متکلمین ارجاع نمودند سمع و بصر را به «علم» (1)؛ و شیخ جلیل اشراقی علم را ارجاع فرموده به بصر و سمع (2). هر یک به بیانی که ذکر آن خروج از طور اختصار است. و ما بیان مسلك و مذهب فحل را می نماییم به یک بیانی که در مطلق اسماء و صفات، حق واضح گردد.

بدان که بسیاری از فلاسفه و اکابر برای اهمال بعض حیثیات بعضی از اسماء و صفات را به بعضی دیگر ارجاع نمودند؛ چنانچه معروف و مسلّم بین آنها آنست که «اراده» حق تعالی عبارت است از «علم» به صلاح و نظام اتم (3). و مثل اختلاف در باب «سمع» و «بصر» و «علم» و ارجاع هر یک به دیگری؛ چنانچه مذکور شد. و این مطلب خلاف تحقیق و از اهمال حیثیات است؛ زیرا که اگر مقصود از این که اراده به علم به صلاح راجع است، یا علم به سمع، یا سمع به علم، راجع است آن است که حق تعالی دارای اراده نیست و دارای سمع و بصر نیست، بلکه همان «علم» را به اسم اراده و سمع و بصر خوانده اند. این مطلبی است بس باطل و تقوّل است بس فضیح، زیرا که لازم آید که حق تعالی مبدأ وجود باشد بدون اراده و اختیار.

علاوه بر آن که میزان در باب اتصاف حق به اوصاف کمالیه آن است که آن صفت صفت کمال باشد برای موجود بماً آنّه موجود، و بالجمله، صفت نفس حقیقت وجود

ص: 680

1- - ر. ک: نقد المحصل، ص 287؛ الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 422.

2- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 1، ص 488، وج 2، ص 150، 153 و 214؛ الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 423.

3- - الشفاء، الهیات، ص 363، 367 و 415؛ الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 315 و 331؛ شرح المنظومة، ج 2، ص 647.

باشد و از کمالات اصل ذات وجود باشد؛ و شك نیست که «اراده» از صفات کمالیه حقیقت مطلقه وجودیه است؛ لهذا وجود هر چه تنزل به منازل سافله وصف نعال کند، اراده در او ضعیف گردد، تا آن جا رسد که اراده را از آن به کلی سلب کنند و او را جمهور دارای اراده ندانند؛ مثل طبایع از قبیل معادن و نباتات. و هر چه رو به کمالات و افق اعلیٰ تصاعد کند، اراده در او ظاهرتر گردد و قوی تر شود؛ چنانچه در سلسله موجودات طبیعیه می بینیم که از مقام هیولی و جسم و عنصر و معدن و نبات که گذشت، اراده و علم در آن ظاهر گردد؛ و هر چه رو به بالا-رود، این جوهره شریفه کامل تر گردد؛ حتی آن که انسان کامل دارای اراده کامله ای است که به نفس اراده انقلاب عنصری به عنصری کند و عالم طبیعت خاضع در تحت اراده اوست. پس، کشف کنیم که «اراده» از صفات کمالیه وجود و موجود بماً آنّه موجود است. و این حقیقت را برای ذات مقدس حق اثبات کنیم بدون آن که ارجاع کنیم به حقیقت دیگر. و همین طور «سمع» و «بصر» نیز به حسب تحقیق حقیق به تصدیق از کمالات موجود مطلق است؛ و حقیقت سمع و بصر متقوم به آلات جسمانیه و از علوم مقیده به آلات و ادوات نیست، بلکه احتیاج به آلات در «ظهور» سمع و بصر نفس است در عالم طبیعت و مُلك بدن؛ چنانچه در «علم» نیز به حسب ظهور در مُلك طبیعت احتیاج به اُمّ الدماغ دارد، و این از نقص عالم طبیعت و مُلك است نه نقص علم. و سمع و بصر حقایق عالم غیب را می بیند و کلام ملکوتی ملائکه و روحانین را می شنود؛ چنانچه موسی کلیم الله کلام حق را در مناجات می شنید، و رسول ختمی مکرم با ملائکه تکلم می فرمود و جبرئیل را به صورت ملکوتی می دید، و هیچ گوشه آن را نمی شنید و چشمی آنها را نمی دید، با آن که با جناب رسول در حین نزول وحی در يك مجلس بودند.

بالجمله، سمع و بصر نیز از علومی هستند که زاید بر اصل علم و غیر حقیقت علم هستند و از کمالات مطلق وجود هستند. پس اثبات آنها برای حق تعالی که مبدأ اصل وجود و سرچشمه کمال هستی است لازم است.

و اگر مقصود آنان که اراده و سمع و بصر را به علم، یا علم را به آنها، ارجاع کنند

آن است که علم و اراده به حیثیت واحده برای حق ثابت ، و سماع و بصر و علم در ذات مقدس حق حیثیات مختلفه ندارند ، این مطلبی است حق و موافق برهان ؛ ولی اختصاص به این اوصاف وجهی ندارد ، بلکه مطلق اوصاف به حقیقت وجود صرف راجع است . و این معنا منافات ندارد با اثبات اوصاف مختلفه متکثره برای ذات حق ؛ بلکه مؤکد آن است ، زیرا که به وضوح پیوسته که هر چه وجود به وحدت نزدیک تر باشد و از افق کثرت بعیدتر و میراتر باشد ، جامع تر است نسبت به اسماء و صفات ، تا آن که به صرف وجود و حقیقت بسیطه واجبه ، جَلَّتْ عَظَمَتُهُ وَعَظُمَتْ قُدْرَتُهُ ، رسد که غایت وحدت و بساطت است و مستجمع جمیع کمالات و جامع تمام اسماء و صفات است و تمام مفاهیم کمال و معانی جلال و جمال بحقیقت بر او صدق کند و صدق آنها بر ذات مقدس احقّ و اولی است به جمیع مراتب احقیقت و اولویت .

در بیان آن که هر شیئی ابسط باشد مفاهیم کمالیه بیشتر بر او صدق کند

و اجمال بیان آن که وحدت هر چه اقوا و اتمّ شد ، صدق مفاهیم کمال بیشتر گردد و اسماء و صفات افزایش یابد . و به عکس ، هر چه موجود به افق کثرت نزدیک تر باشد ، مفاهیم کمال به آن کمتر صدق کند ، و صدق آن نیز بر آن ضعیف تر و نزدیک تر و شبیه تر به مجاز باشد . [و این به علت] آن است که وحدت مساوق با وجود و از کمالات موجود بما هو موجود است ؛ و معنی «مساوق» در این حال این است که در مفهوم «وجود» و «وحدت» گرچه مخالف هستند ، ولی در خارج حقیقت وجود عین حقیقت وحدت است . چنانچه کثرت در هر جا بار اندازد ، نقص و عدم و شرّ و ضعف و فتور بار اندازد . و از این جهت است که هر چه وجود تنزل به منازل نقص کند ، کثرت از تمام مراتب وجود بیشتر است .

و مقام ربوبیت و ساحت مقدس کبریایی - جَلَّ و علا - که صرف وجود است ، صرف وحدت و بساطت است و در او کثرت و ترکیب به هیچ وجه راه ندارد .

و در سابق اشاره کردیم به این که وجود اصل حقیقت کمال و سرچشمه جلال و

جمال است(1)، پس صرف وجود صرف وحدت و صرف کمال است؛ پس صرف وحدت نیز صرف کمال است؛ پس آنچه وحدتش در اعلی مرتبه باشد، جمیع اسماء و صفات و کمالات بر او صادق است، و صدق هر يك بر او احق و اولی است. و به عکس، هر چه به کثرت نزدیک شود، نقص در او زیاد شود و صدق مفاهیم کمال و اسماء و صفات بر او ناقص آید، و کیفیت صدق آنها نیز ضعیف شود.

پس، حق تعالی - جلّ جلاله - دارای جمیع کمالات و مستجمع جمیع اسماء و صفات است بدون آن که یکی از آنها به دیگری راجع باشد؛ بلکه هر يك به حقیقت خود بر ذات مقدسش صادق باشد: سمعش و بصرش و اراده اش و علمش همه به معانی حقیقیه است بدون آن که کثرت در ذات مقدس به وجهی از وجوه لازم آید؛ فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ(2).

فصل: در بیان کیفیت تعلق علم حق بر معلومات است

اشاره

بدان که به طوری که سابق اشاره به آن شد حق تعالی با علم بسیط ذاتی و کشف واحد ازلی جمیع موجودات بما آنها موجودات و جهات وجودیه کمالیه از جهت کمال برای ذات مقدسش معلوم و منکشف است. و این کشف در عین بساطت و وحدت تامّ تفصیلی است به طوری که ذره ای از سموات ارواح و اراضی اشباح ازلاً و ابداً از حیطه علم او خارج نیست. و این علم و کشف در ازل است و عین ذات مقدس است؛ و معلومات به تعینات و حدودات، که برگشت به عدم و نقص کند، پس از ایجاد تحقق بالعرض پیدا کند و متعلق علم بالعرض شود؛ و این تعلق بالعرض پس از ایجاد است. و به این معنی اشاره فرموده است در این حدیث شریف آن جا که فرماید: «فَلَمَّا أَحَدَتْ الْأَشْيَاءُ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ».

ص: 683

1- - ر. ك: صفحه 460 و 687.

2- - «پس برای اوست نام های نیکو و مثال های بلند و کبریا و نیکویی ها».

و محتمل است که این عبارت اشاره به علم فعلی که به تجلی «فیض مقدس» حاصل می شود باشد . و مقصود از «معلومات» معلومات بالذات که هویات وجودیه متعلقه به فیض مقدّس و تجلی ظهوری نوری است باشد .

پس ، بر احتمال اول حاصل عبارت این شود : فَلَمَّا تَجَلَّى بِفَيْضِهِ الْمُدَّسِ وَظَهَرَ الْكَوْنُ بِالْعَرَضِ ، وَقَعَ الْعِلْمُ عَلَى الْمَعْلُومِ . أَيُّ ، ظَهَرَ الْفَيْضُ فِي مِرَاةِ الْمُسْتَفِيضِ بِالْعَرَضِ (1) .

و بنا بر احتمال دوم چنین شود : فَلَمَّا تَجَلَّى بِفَيْضِهِ الْمُدَّسِ وَظَهَرَ وُجُودُ الْكَوْنِ بِالذَّاتِ ، أَيُّ بِإِلَّا حَيَثِيَّةً تَقْيِيدِيَّةً ، وَقَعَ الْفَيْضُ عَلَى الْمُسْتَفِيضِ بِالذَّاتِ (2) .

و بنا بر هر دو تعبیر ، این تجلی به فیض مقدس در تحت حوادث زمانیه و تغییرات نیست و ایجاد حق تعالی مبرا و مقدس است از شایبه حدوث و تغییر ، بلکه تعین و تحدید ؛ و چنانچه علم ذاتی بسیط من جمیع الجهات و محیط به تمام حیثیات است ، علم فعلی ، که آیه حقیقی حق و ظهور علم ذاتی و مرآت آن است ؛ بسیط تام و واحد مطلق است و محیط به جمیع دایره تحقق است بدون آن که در او تعین و تجددی و ترکیبی باشد . غایت امر آن که آن متقوم بالذات به ذات مقدس کبریایی و نفس تعلق محض است ، و از این جهت فانی در تحت کبریای حق و نفس حضور در محضر ذوالجلال است ، و از این راه آن را علم حق می دانند ؛ چنانچه نفس ایجاد نفس ناطقه حقایق عقلیه را در عالم عقل ، و مُثُل خیالیه را در لوح خیال ، علم فعلی نفس است و فانی در ذات آن .

در بیان مراد حکما که علم حق را به جزئیات به طریق کلی می دانند

و حکما گفته اند : نسبت صفحه نفس الامر به حق ، مثل نسبت صور علمیه است به نفس (3) . و به واسطه این احاطه و سعه و بساطت و نفوذ گفته اند حق تعالی جزئیات را به

ص: 684

1- - «چون به «فیض مقدس» تجلی کرد و وجود بالعرض پدیدار گشت ، علم به معلوم تعلق گرفت . یعنی ، فیض در آینه وجود مستفیض بالعرض ظاهر گشت» .

2- - «و چون به «فیض مقدس» تجلی کرد و وجود موجودات بالذات پدیدار گشت ، یعنی بدون حیثیت تقییدیه ، فیض به مستفیض ذاتاً تعلق گرفت» .

3- - کشف المراد ، ص 286 .

علم کلی عالم است؛ یعنی، جزئیت و مُحاطیت و محدودیت در معلوم اسباب محدودیت در علم نشود؛ پس علم محیط و قدیم و ازلی و غیر متغیر است، و معلوم محاط و محدود و حادث و متغیر است. و غیر عارف به اسلوب کلام آنها گمان کرده که آنها علم به جزئیات را نفی کردند(1)، و کلیت و جزئیت را به معنای متداوله در عرف منطقیین و لغویین حمل کردند؛ غافل از آن که در اصطلاح اهل معرفت به معنای دیگر است. و اهل نظر نیز گاهی از آنها تبعیت کردند. بلکه این معنا را از اهل معرفت حکما اخذ کرده اند در باب علم واجب الوجود جَلَّ اسْمُهُ و تعالی شَأْنُهُ.

فصل: در بیان میزان صفات ثبوتیه و سلبيه است

اشاره

میزان در صفات ثبوتیه برای ذات مقدّس واجب - جَلَّ اسْمُهُ - و صفات سلبيه آن است که هر صفت که [از] اوصاف کمالیه و از نعوت جمالیه است برای اصل حقیقت وجود و صرف ذات هستی، بی تعیین آن به لباس تعینی و بدون تطوّر آن به عالمی دون عالمی، و بالجمله [آنچه] به عین هویت هستی و ذات نوریّه وجودیه رجوع کند، از صفات لازم الثبوت و واجب التحقق است برای ذات مقدّس - تعالی شَأْنُهُ - . زیرا که اگر ثابت نباشد، لازم آید یا ذات مقدّس صرف وجود و محض هستی نباشد؛ یا صرف وجود محض کمال و صرف جمال نباشد. و این هر دو در مشرب عرفان و مسلک برهان باطل است؛ چنانچه در محالّ خود مقرر است(2).

و هر صفت و نعته که برای موجود ثابت نشود مگر پس از تنزل آن به منزلی از منازل تعینات و تطوّر آن به طوری از اطوار تقییدات و تعانق آن با مرتبه ای از مراتب قصور و تلازم آن با حدّی از حدود فتور، و بالجمله آنچه از ذات هستی نباشد و به حدود و ماهیات رجوع کند، از صفات لازم السلب و ممتنع التحقق است در ذات کامل

ص: 685

1- - المباحث المشرقیة، ج 2، ص 475؛ شرح المواقف، ج 8، ص 70؛ شرح المقاصد، ج 4، ص 121.

2- - ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 368، و ج 6، ص 110؛ الشواهد الربوبیة، ص 47 - 48.

علی الاطلاق . زیرا که ذات کامل مطلق و صرف وجود چنانچه مصداق صرف کمال است مصدوقٌ علیه سلب نقایص و حدود و اعدام و ماهیات است .

و این که مشهور بین محققین است که صفات سلبيه رجوع به سلب واحد کند ، که آن سلب امکان است(1) ، در نظر نویسندگان درست نیاید ؛ بلکه چنانچه ذات مقدس مصداق ذاتی تمام صفات کمال [است] و هیچ يك به دیگری رجوع نکند - چنانچه قبل از این به وضوح پیوست - همین طور مصداق بالعرض و مصدوقٌ علیه سلب هر يك از نقایص نیز هست . و نتوان گفت که اعدام و نقایص حیثیت واحده هستند و لا مَيَّزَ في الأعدام ، زیرا که اگر به حسب متن واقع و نفس الامر ملاحظه شود ، چنانچه عدم مطلق حیثیت واحده و مع ذلك کل اعدام است ، وجود مطلق نیز حیثیت واحده و کل کمالات است ؛ پس در این نظر که ملاحظه «احدیت» و غیب الغیوب است صفتی ثابت نتوان کرد - نه صفات حقیقیه ثبوتیه و نه صفات سلبيه جلالیه . ولی در نظر دیگر که ملاحظه مقام «واحدیت» و جمع اسماء و صفات است ، چنانچه صفات ثبوتیه کمالیه متکثرند هر صفت کمالی را سلب صفت نقص ، که مقابل با آن است ، لازم می باشد ؛ و ذات مقدس به آن جهت که مصداق بالذات «عالیم» است ، مصداق بالعرض لیس بجاهل است ؛ و چون «قادر» است لیس بعاجز است . و چنانچه در علم اسماء مقرر است که از برای اسماء [و صفات ثبوتیه] محیطیت و مُحاطیت و ریاست و مرئوسیت است ، از برای اسماء و صفات سلبيه نیز بالتبع این اعتبارات می باشد .

در بیان آن که تجدد و حرکت از صفات سلبيه است

بالجمله ، پس از آن که معلوم شد میزان صفات ثبوتیه و سلبيه ، می توان فهمید که حرکت ، که متقوم به قوه و هیولی است و حدوث و تجدد در اصل ذات آن است ، در ذات مقدس کبریایی - جلّ و علا - راه ندارد .

ص: 686

1- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق ، ج 1 ، ص 189 ؛ شرح حکمة الإشراق ، قطب الدین شیرازی ، ص 314 ؛ الحکمة المتعالیه ، ج 6 ، ص 118 .

و «تکلم» به این معنی عرفی و مفهوم متعارف که مورد سؤال راوی است صفت محدثه متجدده ای است که ذات حق تعالی منزّه و مبرا از آن است. و این منافات ندارد با اثبات کلام و تکلم ذاتی از برای حق تعالی در مقام ذات، به يك معنای مقدس از تجدد و مبرای از حدوث.

و اجمال این مطلب شریف آن که حقیقت «تکلم» متقوم به خروج کلام از مخارج مخصوصه نیست. و این تقید و انصرافی که در عرف لغت و متعارف جمهور است از انس و عادت به ضمیمه اوهام و افکار ناشی است؛ و الا اصل معانی تقید و تعینی ندارد.

«علم» عبارت از صرف دانش و ظهور شیء آندی العالم است، و مقید به آن نیست که با آلات ماده، مثل دماغ، یا معنویه، مثل حس مشترک یا لوح خیال مثلاً، ادراک شود. اگر فرض کنیم یکی با دستش یا پایش علم به چیزی پیدا کند یا چیزی را بشنود یا ببیند، علم و سمع و بصر بر آنها صادق است؛ و همین طور اگر کسی در عالم خواب ببیند و بشنود و تکلم کند و احساس کند، تمام این معانی بر آنها بی شائبه مجاز صادق است؛ با

آن که هیچ يك از این آلات مخصوصه محسوسه به کار نیفتاده. پس میزان نفس ادراک مخصوص است در صدق این معانی و مفاهیم.

و حقیقت «تکلم» اظهار مکنونات خاطر است و ابراز ما فی الضمیر است بدون آن که آلت مخصوصه در آن مدخلیت داشته باشد. فرضاً که به حسب لغت و عرف هم مجاز باشد، در معانی و حقایق این تقیدات نیست و به حسب عقل صادق است. و ما در باب اسماء و صفات بحث لغوی نداریم، و مقصود اثبات نفس حقایق است گرچه لغت و عرف با آن مساعد نباشد. پس، گوییم که حقیقت «کلام» اظهار ما فی الضمیر است، چه با آلات حسیه یا غیر آن باشد، و چه کلام از مقوله صوت و لفظ و هوای خارج از باطن باشد یا نباشد. و «کلام» به حسب این حقیقت از اوصاف کمالیه وجود است، زیرا که ظهور و اظهار از حقیقت وجود و به حقیقت وجود است؛ و هر چه وجود رو به کمال و قوت رود، ظهور و اظهارش بیشتر گردد، تا به افق اعلی و مقام آسنای واجبی رسد که نور الانوار و نور علی نور و ظهور علی ظهور است، و به فیض مقدس اطلاق و کلمه «کن» وجودی اظهار آنچه در غیب مقام واحدیت دارد کند، و به فیض اقدس و تجلی ذاتی

احدی اظهار غیب مطلق و مقام لامقامی احدیت فرماید . و در این تجلی احدی متکلم ذات مقدس احدی ، و کلام فیض اقدس و تجلی ذاتی ، و سامع اسماء و صفات [است] ؛ و به نفس آن تجلی ، تعینات اسماء و صفات اطاعت نموده تحقق علمی پیدا کنند . و در تجلی واحدی به فیض مقدس ، متکلم ذات مقدس واحدی مستجمع جمیع اسماء و صفات ، و کلام نفس تجلی ، و سامع و مطیع در تحقق اعیان علمیه لازمه اسماء و صفات [است] که به امر «کُن» تحقق عینی پیدا کنند : فَإِذَا قَالَ لِكُلِّ عَيْنٍ أَرَادَ إِيجَادَهَا : كُنْ ، فَيُطِيعُ الأَمْرَ الإِلَهِيَّ ، فَيَكُونُ وَيَتَحَقَّقُ (1) .

و شواهد سمعیه در این باب بسیار است که به ذکر آنها نپرداختیم . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا .

ص: 688

1- - «پس هر گاه به چیزی که اراده تحقق آن را کرده است بگوید : باش . آن چیز فرمان الهی را اطاعت کرده موجود و محقق گردد» .

حدیث سی و هفتم [معرفت خدا و رسول و اولی الامر]

الحدیث السابع والثلاثون: بِالسَّيِّدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكْنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ، وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (1).

ترجمه: «فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود: "بشناسید خدا را به خدا؛ و رسول را به رسالت؛ و صاحب امر را به امر به معروف و عدالت و نیکویی نمودن"».

شرح: «عرفان» و «علم» و «شناسایی» و «دانایی» فرق واضح دارند؛ و گویند: «علم» در اصل لغت مخصوص به کلیات است؛ و «معرفت» مخصوص به جزئیات و شخصیات (2). و گویند: «عارف» بالله کسی است که حق را به مشاهده حضوریه بشناسد؛ و «عالم» بالله کسی است که به براهین فلسفیه علم به حق پیدا کند.

و بعضی گویند: علم و عرفان از دو جهت تفاوت دارند: یکی از جهت متعلق؛ چنانچه

ص: 689

1- - الکافی، ج 1، ص 85، «کتاب التوحید»، «باب أنه لا يعرف إلا به»، حدیث 1.

2- - الشفاء، المنطق، کتاب البرهان، ج 3، ص 58؛ المباحث المشرقیة، ج 1، ص 368؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج 1، ص 472؛ الحکمة المتعالیة، ج 3، ص 511.

ذکر شد. و دیگر، در «معرفت» سابقه فراموشی و نسیان مأخوذ است؛ پس چیزی را که ابتدائاً ادراک به آن متعلق شد، گویند «علم» به او حاصل شد؛ و چیزی را که معلوم بوده و نسیان شد و ثانیاً مورد ادراک شد، گویند: «معرفت» به آن حاصل شد (1). و عارف را از آن جهت «عارف» گویند که متذکر اکوان سالفه و نشأت سابقه بر کون مُلکی و نشئه طبیعی خود شود. و بعضی از اهل سلوک مدعی تذکر عالم «ذَرّ» هستند، و گویند: اگر حجاب طبیعت که موجب این غفلت و نسیان است از پیش چشم سالک برداشته شد، متذکر عوالم سابقه می شود (2).

و بعضی از اهل ذوق می گفت: حقیقت معراج معنوی و روحانی تذکر ایام سلف است.

ما وقتی که به قهقرا متوجه احوال سابقه خود شویم، به اختلاف اشخاص، هر کس تا وقتی از اوقات زندگانی خود را به یاد می آورد و متذکر می شود: یکی تا هفت سالگی، یکی تا پنج یا سه سالگی؛ و کمتر از این نادر است که کسی متذکر شود؛ از شیخ رئیس نقل کنند که مدعی آن بوده که اوّل زمان تولدش را به خاطر داشته! می گفت: ممکن است از این بیشتر متذکر شد؛ مثلاً متذکر ایامی شود که در رحم مادر یا در صلب پدر بوده، و همین طور جمیع تطوراتی که در مُلک نموده متذکر شود، تا به قهقرا متذکر شود اکوان عالم [تا] ملکوت اعلی و جبروت را تا جبروت اعلی، تا آن که منتهی شود به تذکر از نشئه علم ربوبی، و این تذکر حقیقت معراج است و غایت عروج روحانی است (3)، انتهی بیان.

و این مطلب خود اگر فی نفسه صحیح باشد، ولی حقیقت معراج عبارت از این رجوع قهقرایی بودن در مشرب رحیق عرفان درست نیاید و در مسلک اصحاب قلوب صحیح ننماید.

بلکه حقیقت معراج روحانی عبارت است از حرکت معنویه انعطافیه که با آن تتمیم

ص: 690

1- ر. ک: مجمع البحرین، ج 5، ص 96، ماده «عرف»؛ التفسیر الکبیر، ج 2، ص 205؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج 1، ص 473.

2- التفسیر الکبیر، ج 2، ص 205؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج 1، ص 473.

3- ر. ک: تقریرات فلسفه، امام خمینی قدس سره، ج 3، ص 116.

شود دایره وجود و رجوع شود به عالم غیب جمیع ما فی سلسله الشهود . و این در قوس صعودی و حرکت انعطافی صورت گیرد . و این حرکت رجوعی قهقرایی خلاف سنّه الله جاریه است در موجودات ، و بالخصوص در انبیا و خاصه در خاتم آنها ، صلوات الله علیه و آله و علیهم اجمعین . و این طور از سلوک شبیه مجذوبیت يك صنف از ملائکه مُهیمه متحیره در ذات ذوالجلال است که غفلت از کثرات به کلی دارند و ندانند که آدمی

و عالمی خلق شده .

و شیخ عارف کامل شاه آبادی - روحی فدا - می فرمود : حالت روحی حضرت آدم - علیه السلام - این بود که توجه به مُلک خود نکند و مجذوب عالم غیب و مقام قدسی باشد ؛ و این حرکت آدم - علیه السلام - را از آدمیت سلب می کرد ؛ پس حق تعالی شیطان را بر او مسلط فرمود تا او را متوجه به شجره طبیعت کند و از آن جاذبه ملکوتی او را به مُلک منصرف کند .

قوله علیه السلام : - وَالْعَدْلُ وَالْإِحْسَانُ - ظاهر آن است که این دو عطف باشند بقوله : «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ» . یعنی ، إِعْرِفُوهُمْ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلُ وَالْإِحْسَانُ . و محتمل است عطف باشند بقوله : «الْمَعْرُوفِ» . یعنی ، إِعْرِفُوهُمْ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْأَمْرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانُ .

فصل: در بیان مراد از «اعرفوا الله بالله»

بدان که در شرح این حدیث شریف و معنی «اعرفوا الله بالله» علمای اعلام - رضوان الله علیهم - هر يك به مناسبت مسلک علمی خود یا مشرب حکمی خویش بیاناتی نمودند ؛ و ما به طریق تلخیص بعضی از آنها را برای تبرک به کلام بزرگان ذکر می کنیم :

اول ، آن است که جناب ثقه الاسلام ، کلینی - رضوان الله علیه - فرمودند . و ملخص آن این است که خدای تعالی ابدان و ارواح و انوار را خلق فرموده : و خود متفرد در خلق آنهاست ، کسی را شرکت در آن نیست ؛ و شبیه به هیچ يك از آنها نیست . پس ، هر کس حق را تشبیه کند به یکی از اینها ، خدا را به خدا شناخته ؛ و اگر تنزیه کند حق را از

شباهت آنها، حق را به حق شناخته(1). . انتهى .

و غریب آن است که حضرت صدر المتألهین - قدس سره - این کلام را از تتمه حدیث دانسته و توجیحات طولانی از آن فرموده مطابق مسلک خود(2).

دوم، آنست که شیخ صدوق - رضوان الله علیه - فرموده . و حاصل آن چنان است که معنی معرفت ما خدا را به خدا، آن است که اگر ما حق را به عقول خود بشناسیم، حق تعالی واهب آنهاست؛ و اگر به انبیا و حجج - علیهم السلام - بشناسیم، حق آنها را بعث فرموده و حجت قرار داده؛ و اگر به نفوس خود بشناسیم، خداوند خالق آنهاست(3).

سوم، آن است که جناب صدر المتألهین اشاره به آن فرمودند . و آن آن است که طریق معرفت حق تعالی دو نحوه است: یکی به مشاهده و صریح عرفان است؛ و دوم طریق تنزیه و تقدیس است . و چون طریقه اول ممکن نیست، مگر برای انبیا و کمل، از این جهت طریق دوم را در حدیث فرمودند(4). . انتهى .

و این تفسیر ایشان مبنی بر آن است که کلام شیخ کلینی را جزو حدیث شریف و تفسیر حضرت صادق - علیه السلام - از کلام حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - دانسته اند .

چهارم، آن است که جناب محقق فیض - علیه الرحمة - تفسیر فرمودند . و حاصل آن این است که از برای هر موجودی ماهیتی و وجودی [است]؛ و ماهیت اشیاء عبارت از تعینات نفسیه و وجهه ذاتیه آنهاست؛ و وجود آنها عبارت از جهت یلی الربی است که به آن قوام ذات و ظهور آثار و حول و قوه اشیاست . پس، اگر کسی نظر به ماهیات کند و جهات تعینات اشیاء و بخواهد از جهت امکان و افتقار آنها به حق حق را بشناسد، حق را به اشیا شناخته نه به حق؛ علاوه آن که این علم و معرفت فطری است نه کسبی . ولی اگر به جهات وجودیه، که وجهه الی الله و جهات یلی الله، می باشد و اشاره به آن شده است در

ص: 692

1- - الکافی، ج 1، ص 85، «کتاب التوحید»، «باب أنه لا يعرف إلا به»، ذیل حدیث 1 .

2- - شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج 3، ص 60 - 63 .

3- - التوحید، صدوق، ص 290 .

4- - شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج 3، ص 61 .

آیات شریفه بقوله: (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ) (1) وبقوله: (كَلَّ شَيْءٌ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (2) الی غیر ذلك، حق را بشناسد، حق را به حق شناخته (3).

پنجم، احتمالی است که به نظر نویسنده رسیده است. و آن معلوم شود پس از تذکر يك مقدمه که در علم اسماء و صفات مقرر است. و آن این است که از برای ذات مقدس حق - جلّ و علا - اعتباراتی است که برای هر اعتباری اصطلاحی مقرر شده:

یکی، اعتبار ذات من حیث هی، که به حسب این اعتبار ذات مجهول مطلق و هیچ اسم و رسمی از برای او نیست، و دست آمال عرفا و آرزوی اصحاب قلوب و اولیا از آن کوتاه است. و گاهی از آن در لسان ارباب معرفت به «عنقای مُغْرِب» تعبیر شده: «عنقا شکار کس نشود دام باز گیر» (4). و گاهی تعبیر به «عماء» یا «عمی» شده: رُويَ أَنَّهُ قِيلَ لِلنَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيْنَ كَانَ رَبُّكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «فِي عَمَاءٍ» (5). و گاهی تعبیر به «غیب الغیوب» و «غیب مطلق» و غیر اینها شده است. گرچه تمام تعبیرات از آن کوتاه است، و «عنقا» و «عماء» و دیگر تعبیرات به حسب ذوق عرفانی، مطابق با ضریبی از برهان، راجع به این مقام نیست.

و اعتبار دیگر، اعتبار ذات است به مقام تعین غیبی و عدم ظهور مطلق. که این مقام را «احدیّت» گویند. و اکثر آن تعبیرات با این مقام سازش دارد. و در این مقام اعتبار اسماء ذاتیه، به حسب اصطلاح علمای اسماء، شود؛ مثل «باطن» مطلق و «اول» مطلق و «علی» و «عظیم». چنانچه از روایت کافی استفاده شود که اول اسمی که حق برای خود

ص: 693

1- «هر جا که باشید او با شماست». (الحدید (57): 4)

2- «جز ذات او همه چیز نابود شونده است». (القصص (28): 88)

3- الوافی، ج 1، ص 338 - 339.

4- مصرع دوم آن: «کانجا همیشه باد به دست است دام را». (دیوان حافظ، ص 76، غزل 9)

5- «روایت شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند: "پروردگار تو پیش از آن که آفریدگان را بیافریند کجا بود" فرمود: "در ابری"». (عوالي اللآلی، ج 1، ص 54؛ المسند، أحمد بن حنبل، ج 12، ص 485، رقم 16144؛ و. ر. ک: الفتوحات المکیة، ج 2، ص 63؛ اصطلاحات الصوفیة، ص 131؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 118، 295 و 731)

و دیگر، اعتبار ذات است به حسب مقام احدیت و جمع اسماء و صفات. که از این مقام تعبیر شده به مقام «واحدیت» و مقام «احدیت جمع اسماء» و «جمع الجمع» و غیر آن. و این مقام را به حسب اعتبار احدیت جمع، مقام «اسم اعظم» و «اسم جامع الله» گویند.

و اعتبار دیگر، اعتبار ذات است به حسب مرتبه تجلی به «فیض مقدس» و مقام ظهور اسمائی و صفاتی در مرائی اعیانی. چنانچه مقام «واحدیت» به تجلی به «فیض اقدس» است. و این مقام ظهور اسمائی را مقام «ظهور اطلاق» و مقام «الوہیت» و مقام «الله» نیز گویند، به حسب اعتباراتی که در اسماء و صفات مقرر است و نویسنده در مصباح الهدایة شرح داده است.

و باید دانست که این اعتبارات که در لسان اهل معرفت و اصحاب قلوب [است] اخبار از نقشه تجلیات حق است بر قلوب صافیة آنها. و آن تجلیات به حسب مقامات و مراتب سلوک اولیا و منازل و مراحل سیر سائرین الی الله از مقام ظهور اسماء و صفاتی، که مقام «الوہیت» می باشد و آن را «الله» نیز گویند و (الله نُورُ السَّمَوَاتِ

ص: 694

1- - عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا؟ قَالَ: «مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا؛ هُوَ نَفْسُهُ وَنَفْسُهُ هُوَ؛ قُدْرَتُهُ نَافِدَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ، وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يَعْرِفْ. فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ: «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا. فَمَعْنَاهُ اللَّهُ وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ؛ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ، عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»؛ (از محمد بن سنان روایت شده که از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا خدای عز و جل پیش از آن که آفریدگان را بیافریند از ذات خود آگاه بود؟» فرمود: «آری». گفتم: «آن را می دید و می شنید؟» فرمود: «نیازی به آن نداشت، زیرا نه از آن پرسشی داشت و نه خواهشی. او خودش بود و خودش او. قدرتش نافذ است، پس بدان نیازی نداشت که ذات خود را نام نهد؛ اما برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را به آن نام ها بخوانند، زیرا اگر او به اسم خود خوانده نمی شد شناخته نمی گشت. و نخستین اسمی که برای خود برگزید «علی عظیم» بود، چه او برتر از همه چیز است. معنای او «الله» است و اسم او «علی عظیم» (بزرگ مرتبه بزرگ قدر) است؛ و آن نخستین نام اوست. او بر همه چیز برتری یافته است». (الکافی، ج 1، ص 113، «کتاب التوحید»، «باب حدوث الأسماء»، حدیث 2)

وَالْأَرْضِ . . . (1) الآية را اشاره به آن دانند ، شروع شود و به مقام غیب احدی و به مرتبه اسماء ذاتیه و اسم «مستأثر» ختم شود ، که غایت سیر و منتهای مقصد است . و توان بود که مقام مشارالیه بقوله تعالی : (أَوْ أَدْنَى) (2) اشاره به این مقام باشد .

اکنون که این مقدمه گفته شد ، گوئیم : انسان تا به قدم فکر و استدلال طالب حق و سائر الی الله است ، سیرش عقلی علمی است ، و اهل معرفت و اصحاب عرفان نیست ؛ بلکه در حجاب اعظم و اکبر واقع است ؛ چه از ماهیات اشیاء نظر کند و حق را از آنها طلب کند ، که حجب ظلمانیه است ؛ و چه از وجودات آنها طلب کند ، که حجب نورانیه است ؛ که کلام مرحوم فیض ناظر به آن است .

اول شرط تحقق سیر الی الله خروج از بیت مظلّم نفس و خودی و خودخواهی است ؛ چنانچه در سفر حسّی عینی تا انسان به منزل و جایگاه خویش است ، هر چه گمان مسافرت کند بگوید : من مسافرّم ، مسافرت تحقق پیدا نکند . مسافرت شرعی [تحقق پیدا نکند] مگر به خروج از منزل و اختفای آثار بلد ، همین طور این سفر عرفانی الی الله و مهاجرت شهودی تحقق پیدا نکند مگر به خروج از بیت مظلّم نفس و اختفای آثار آن . تا جدران تعینات و دعوت اذان کثرت در کار است ، انسان مسافر نیست ؛ گمان مسافرت است و دعوی سیر و سلوک است . قال تعالی : (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) (3) .

پس از آن که سالک الی الله به قدم ریاضت و تقوای کامل از بیت خارج شده و علاقه و تعیناتی همراه برنداشت و سفر الی الله محقق شد ، اول تجلی که حق تعالی بر قلب مقدسش کند تجلی به الوهیت و مقام ظهور اسماء و صفات است . و این تجلی نیز به یک ترتیب منظمی است از اسماء مُحاطه تا به اسماء محیطه رسد ، حسب قوّت و ضعف سیر و قلب سایر ، به تفصیلی که در این مختصر ننگنجد ؛ تا آن که منتهی شود به

ص: 695

1- - النور (24) : 35 .

2- - «سپس نزدیک و نزدیک تر شد ، پس به فاصله دو کمان یا نزدیک تر بود» . (النجم (53) : 9)

3- - «و هر کس بیرون رود از خانه اش در حالی که مهاجر به سوی خدا و رسول اوست و آنگاه مرگ او را فراگیرد هر آینه پاداش او با خداست» . (النساء (4) : 100)

رفض كل تعینات عالم وجود، چه از خود و چه از غیر، که در منازل و مراحل بعد آن نیز از خود است. و پس از رفض مطلق، تجلی به الوهیت و مقام الله، که مقام احدیت جمع اسماء ظهوری است، واقع شود، [و] «إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» به مرتبه نازله اولیه ظهور پیدا کند.

و در اول وصول عارف به این مقام و منزل، فانی شود در آن تجلی. و اگر عنایت ازلی شامل شود، عارف انسی حاصل کند و وحشت و تعب سیر مرتفع گردد و به خود آید و به این مقام قناعت نکند و با قدم عشق شروع به سیر کند. و در این سفر عشقی حق مبدأ سفر و اصل سفر و منتهای آن است. و در انوار تجلیات قدم زند و تَقَدَّمَ (1) شنود، تا آن که اسماء و صفات در مقام واحدیت بر قلب او به ترتیب منظمی تجلی کند، تا آن که به مقام احدیت جمعی و مقام اسم اعظم ظهور نماید که اسم «الله» است. و در این مقام «إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» به مقام عالی تحقق یابد. و پس از این نیز مقام دیگری است که اکنون از مورد نظر ما خارج است.

و با این ترتیب که ذکر شد، مقام عرفان رسول به رسالت، و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان، ترتیب عرفانی بدیعی دارد که موقوف به تفصیل مقام رسالت و ولایت است؛ و آن خارج از طور این اوراق است و متکفل آن رساله سابق الذکر است.

دفع وهم: در بیان آن که احادیث وارده در معارف به معانی عامیه حمل نشود

گمان نشود که مقصود ما از این بیانات از حدیث شریف به طریق مسلك اهل عرفان قصر کردن مفاد حدیث است به آن، تا از قبیل رجم به غیب و تفسیر به رأی باشد؛ بلکه دفع توهم قصر معانی احادیث وارده در باب معارف است به معانی مبدوله عرفیه. و

ص: 696

1- - «پیش بیا». خطاب حق تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در معراج. بحار الأنوار، ج 18، ص 391، حدیث 98؛ علل الشرائع، ص 6، حدیث 1

عارف به اسلوب کلمات ائمه - علیهم السلام - می داند که اخبار در باب معارف و عقاید با فهم عرفی عامیانه درست نیاید؛ بلکه ادق معانی فلسفیه و غایت معارف اهل معرفت را در آنها گنجانیده اند. و اگر کسی رجوع کند به اصول کافی و توحید شیخ صدوق - علیه الرحمة - تصدیق می کند این مطلب را. و منافات ندارد این معنا با آن که آن ائمه اهل معرفت و علمای بالله کلام شریف خود را طوری جامع ادا کنند که هر طایفه ای به حسب مسلک خود خوشه ای از آن خرمن بچیند. و هیچ يك از آنها حق ندارند منحصر کنند معنای آن را به آنچه فهمیدند.

مثلاً از این حدیث شریف می توان يك معنای عرفی عامیانه کرد که موافق با ظهور لفظ و استظهار عرف است؛ مثل آن که معنای «إِعْرِفُوا اللَّهَ - بِاللَّهِ» آن است که خداوند را به آثار صنع و اتقان آن، که آثار الوهیت است، بشناسید؛ چنانچه پیغمبر را به رسالت او و آثار متقنه دعوت او؛ و أولوا الامر را به کیفیت اعمال او، از قبیل امر به معروف و عدالت باید شناخت؛ پس، از آثار هر يك پی باید برد به خود آنها. و این منافات ندارد با آن که

معنای لطیف تری داشته باشد که آن به منزله بطن آن باشد؛ و از آن نیز معنای لطیف تری [داشته] باشد که بطن بطن باشد. و بالجمله، قیاس کلام اولیا را به کلام امثال خود مکن، چنانچه قیاس خود آنها را به خود کردن امری است باطل و ناروا. و تفصیل این اجمال را و نکته آن را نتوانم اکنون شرح داد.

و از غریب امور آن است که بعضی در مقام طعن و اشکال گویند که ائمه هدی - علیهم السلام - فرمایشاتی را که می فرمایند برای ارشاد مردم باید مطابق با فهم عرفی باشد، و غیر از آن از معانی دقیقه فلسفیه یا عرفانیه از آنها صادر نباید شود. و این افترا بی است بس فجیع و تهمتی است بسیار فظیح که از قلت تدبر در اخبار اهل بیت علیهم السلام و عدم فحص در آن، با ضمیمه بعض امور دیگر، ناشی شده است.

فوا عجباً! اگر دقایق توحید و معارف را انبیا و اولیا - علیهم السلام - تعلیم مردم نکنند، پس کی تعلیم آنها کند؟ آیا توحید و دیگر معارف دقایقی ندارد و همه مردم در معارف یکسان هستند؟ معارف جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - با ما یکسان است و همین معانی عامیانه است، یا آن که فرق دارد؟ و تعلیم آن لازم نیست، سهل است، حتی

رجحان هم ندارد! یا هیچ يك نیست و ائمه - علیهم السلام - اهمیت به آن ندادند؟ کسانی که آداب مستحبه خواب و خوراك و بیت التخلیه را فروگذار نمودند از معارف الهیه که غایت آمال اولیاست غفلت کردند؟ عجب تر آن که بعضی از همین اشخاصی که منکر این معانی هستند در اخباری که راجع به فقه است و مسلم است که فهم آن موکول به عرف است يك مباحثه دقیقه ای تشکیل می دهند که عقل از فهم آن عاجز است فضلاً از عرف! و آن را به ارتکاز عرف نسبت دهند! هر کس منکر است، به مباحثی که در باب «علی الید» (1)، و امثال آن از قواعد کلیه، خصوصاً در باب «معاملات»، است رجوع کند.

بالجمله، مطلب از دست خارج شد و قلم طغیان نمود. و نویسنده خداوند - تبارک و تعالی - را شاهد می گیرد که مقصودی در این کلام ندارم جز آن که برادران ایمانی را آشنا کنم به معارف الهیه. *وَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَالْفَشْلِ وَالْكَسَلِ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا (2).*

ص: 698

-
- 1- - اشاره است به این قاعده مشهور فقهی: «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تَوَدِّيَه». و مفاد آن این است که اگر شخصی چیزی گرفت بر عهده اوست که آن را پردازد. فقیهان پیرامون این قاعده بحث های مفصل و دقیقی کرده اند. (برای اطلاع ر. ک: عوائد الايام، ص 315، عائده 33؛ المكاسب، ضمن تراث الشيخ الأعظم، ج 16، ص 181 و 204؛ حاشية المكاسب، محقق اصفهانی، ج 1، ص 301؛ حاشية المكاسب، ایروانی، ج 1، ص 93؛ البيع، امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 368)
- 2- - «از درگاه خداوند به سبب لغزش و سستی و کاهلی پژوهش می خواهم؛ و ستایش خاص خداوند است در اول و آخر».

حدیث سی و هشتم [آفرینش آدم بر صورت خداوند]

الحدیث الثامن والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْجَلِيلِ عِمَادِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ - رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَمَّا يَرُؤُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَلَى صُورَتِهِ؟ فَقَالَ: «هِيَ صُورَةٌ مُحَدَّثَةٌ مَخْلُوقَةٌ، أَصَدَّ طِفَاهَا اللَّهُ، وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلَفَةِ؛ فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَضَافَ «الْكَعْبَةَ» إِلَى نَفْسِهِ، وَ«الرُّوحَ» إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: «بَيْتِي» وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (1).

ترجمه: «جناب محمد بن مسلم گفت: پرسیدم از حضرت باقر - علیه السلام - از آنچه روایت کنند که «همانا خداوند آفرید آدم را بر صورت خود». فرمود: "آن صورتی است تازه آفریده شده؛ برگزید خدا آن را و اختیار فرمود آن را بر سایر صورت های مختلفه؛ پس نسبت داد آن را به سوی خودش، چنانچه نسبت داد «کعبه» را به سوی خود و «روح» را به سوی خود، پس فرمود: «خانه من» و «دمیدم در آن از روح خود».

شرح: صدر این حدیث شریف از احادیث مشهوره بوده از زمان ائمه - علیهم السلام - تا زمان ما، و همیشه در کتب فریقین به آن استشهاد شده است. و حضرت

ص: 699

1- - الکافی، ج 1، ص 134، «کتاب التوحید»، «باب الروح»، حدیث 4.

باقر - سلام الله عليه - صدور آن را تصدیق فرموده ، منتها مقصود آن را بیان فرمودند . ولی حدیثی شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا به سند خود از حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - نقل فرماید که معنای آن این است : «حسین بن خالد گفت عرض کردم به حضرت رضا علیه السلام : ای پسر رسول خدا ، مردم روایت کنند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود : "خدا آدم را به صورت خود خلق فرمود ." حضرت فرمود : "خدا بکشد آنان را! همانا حذف کردند اول حدیث را . رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذشت به دو نفر مرد که یکدیگر را سب می کنند . حضرت شنید یکی از آنها به رفیقش می گفت : زشت کند خدا روی تو و روی آن کس را که شبیه تو است . پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله :

ای بنده خدا ، مگوی این را به برادر خود ، زیرا که خدای عزّ وجلّ خلق فرمود آدم را به صورت او"» (1).

و به واسطه این ، مرحوم مجلسی حدیث حضرت باقر - علیه السلام - را حمل بر تقیه فرمودند . و نیز احتمال دادند که این معنای حضرت مبنی بر فرض تسلیم باشد (2) . و این احتمال بسیار بعید است . و محتمل است که حدیث حضرت رضا علیه السلام را ارجاع نموده به حدیث اول ، که مقصود از «آدم» در ذیل آن که می فرماید : «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» نوع آدمی باشد ؛ و ضمیر «عَلَى صُورَتِهِ» به حق تعالی برگردد . و حضرت رضا - علیه السلام - به مناسبت آن که راوی اهل فهم معنای حدیث نبوده است ، صدر حدیث را نقل فرمودند که آن شخص توهم کند که مراد از آدم حضرت ابوالبشر است ، و ضمیر «عَلَى صُورَتِهِ» به آن شخص برگردد ، تأمل .

و شاید هر دو حدیث صادر باشد . جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - يك وقت

ص: 700

1- - عن الحسين بن خالد ، قال : قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَرَوْنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» . فَقَالَ : «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ! لَقَدْ حَذَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ . إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ ، فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ : قَبِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يَشَبُّكَ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» . (عیون أخبار الرضا ، ج 1 ، ص 119 ، حدیث 12)

2- - مرآة العقول ، ج 2 ، ص 84 .

حدیث شریف را بی سابقه و ابتدایی فرموده باشند؛ و آن حدیثی است که حضرت باقر - علیه السلام - تأویل آن را بیان فرمودند. و یک وقت با آن سابقه فرمودند؛ و حضرت رضا - سلام الله علیه - به واسطه عدم تحمل راوی معنای آن را، صرف فرمودند کلام را به آن حدیث که مسبوق به سابقه بوده. و شاهد این معنی آن است که در بعضی روایات «عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ»⁽¹⁾ به جای «عَلَى صُورَتِهِ» دارد، و این با حدیث عیون سازش پیدا نکند.

بالجمله، بر فرض آن که این حدیث شریف صادر نباشد، معنای آن در احادیث شریفه مستتر است به بیانی که ان شاء الله مذکور خواهد شد. اکنون رجوع کنیم به شرح الفاظ حدیث شریف.

قوله: «آدَمَ» در صحاح گوید: «اصل آن با دو همزه است، زیرا که آن «افعل» است. و همزه دوم را بدل به الف کردند؛ و وقتی آن را بخواهند متحرك کنند، مبدل به «واو» کنند

و در جمع آن گویند: اوَادِمَ⁽²⁾ انتهى. و وجه تسمیة ابوالبشر به «آدم» شاید به واسطه آن است که أَسْمَرُ اللَّوْنِ، یعنی گندمگون، بوده، زیرا که در لغت است که الأَدَمُ مِنَ النَّاسِ، الأَسْمَرُ⁽³⁾. و در بعضی روایات است که آدم را از آن جهت «آدم» گویند که از «آدیم» ارض است⁽⁴⁾ و آدیم ارض به معنای روی زمین است.

قوله: «عَلَى صُورَتِهِ»؛ صورت در لغت به معنای تمثال و هیئت است. و توان گفت یک معنای عامّ مشترك بین اموری دارد، که آن مشترك عبارت از شیئیّتی شیء و فعلیت آن است؛ منتها برای هر چیزی فعلیتی است که به آن اعتبار آن را ذوالصورة گویند، و آن فعلیت را صورت آن گویند. و این که «صورت» را در لسان اهل فلسفه به اموری اطلاق

ص: 701

1- - الفتوحات المکیة، ج 1، ص 106؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج 1، ص 107؛ کنز العمّال، ج 1، ص 227، حدیث 1148.

2- - الصحاح، ج 5، ص 1859، مادة «آدم».

3- - همان.

4- - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّمَا سُمِّيَ آدَمُ «آدَمَ» لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ». (علل الشرائع، ص 14، حدیث 1)

کردند که جامع آن همان فعلیت شیء و شیئیت آن است مخالف با لغت نیست و از قبیل مواضعه و اصطلاح نیست. شیخ ابوعلی سینا، رئیس فلاسفه اسلام، در الهیات شفا گوید: «گاهی [صورت] گفته شود به هر هیئت و فعلی که در قابل وحدانی یا مرکب باشد، تا آن که حرکات و اعراض صورت باشد. و صورت گفته شود به چیزی که ماده متقوم به آن شود بالفعل؛ پس جواهر عقلیه و اعراض را صور نتوان گفت. و صورت گفته شود به چیزی که کامل شود ماده به واسطه آن، گرچه متقوم به آن نباشد بالفعل؛ مثل صحت و آنچه که شیء به سوی او بالطبع متحرک باشد. و صورت گفته شود به نوع و جنس و فصل شیء و به همه اینها. و کلیت کل در اجزاء نیز صورت است» (1) انتهى.

و از تأمل در تمام مواردی که استعمالات صورت را در آن نمودند معلوم شود که میزان در همه همان «فعلیت» است و به اشتراك معنوی در تمام موارد استعمال شود، حتی آن که به حق تعالی «صورة الصور» گویند (2).

قوله: «اصطفاها»؛ صفة فاعل به معنای خالص و صافی از کدورت است؛ و «اصطفاء» به معنای اخذ نمودن خالص و صافی است، و لازمه آن می باشد. ولی جوهری و غیر او اصطفا را به معنای «اختیار» دانسته اند؛ چنانچه اختیار را نیز به «اصطفاء» در لغت معنا نمودند (3). و این نیز تفسیر به لازم است، زیرا که «اختیار» نیز به معنای اخذ نمودن خیر است و نیکویی؛ از این جهت ملازم با اصطفا شود در خارج، نه آن که مفهوم آن باشد.

قوله: «الكعبة»؛ کعبه اسم خانه خداست. و بعضی گفته اند به واسطه آن که شبیه به مکعب است آن را «کعبه» گفته اند؛ یا به واسطه تربیعش آن را به این اسم تسمیه کرده اند (4). و «مکعب» در اصطلاح ریاضین جسمی است که بر آن احاطه کرده باشد

ص: 702

1- الشفاء، إلهیات، ص 282، مقاله 6، فصل 4.

2- الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 54 و 173، وج 7، ص 106.

3- الصحاح، ج 2، ص 652، مادة «خیر»؛ لسان العرب، ج 7، ص 371، مادة «صفا».

4- مجمع البیان، ج 3، ص 381؛ الصحاح، ج 1، ص 213، مادة «کعب»؛ النهایة، ابن اثیر، ج 4، ص 179.

قوله : «وَالرُّوح» ؛ روح در عرف اطبا عبارت است از بخار لطیفی که از حرارت خون حیوان در قلب حادث شود . گویند : از برای قلب دو تجویف می باشد : یکی در جانب ایمن ، که خون از کبد در آن منجذب شود ، و در آن جا حرارت قلب او را تبخیر کند ، و آن بخارات در تجویف ایسر قلب ساری شود ، و در آن جا به واسطه اعمال قلب تلطیف شود و روح حیوانی از آن تشکیل شود و در شرائین جریان پیدا کند به واسطه قبض و بسط قلب به ترتیبی که مذکور است در محل خود . پس منبع این روح حیوانی قلب است و مجرای آن شرائین است (1) . و گاهی اطلاق «روح» کنند به خون که در کبد متمرکز است و مجرای آن آورده است ؛ و آن را «روح طبیعی» گویند . چنانچه «روح» در اصطلاح حکما گاهی اطلاق شود بر روح نفسانی ، که مبدأ آن دماغ و مجرای آن اعصاب است ؛ و آن ظهور و نازله روح مجرد «امر» ی است که سرّ سبحانی و «روح الله» مشارالیه بقوله :

(وَنَفَّحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) می باشد . و پس از این ، بیان آن که این روخ منفوخ به نفخة الهیه و مصطفی و مختار حق - جلّ و علا - است می شود ان شاء الله .

فصل: در بیان آن که آدم مظهر نام الهی و اسم اعظم حق جلّ و علاست

بدان که ارباب معرفت و اصحاب قلوب فرمایند از برای هر يك از اسماء الهیه در حضرت واحدیت صورتی است تابع تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه ، به واسطه حبّ ذاتی و طلب مفاتیح غیب الّتی لا یعلمها الا هو (2) . و آن صورت را «عین ثابت» در اصطلاح اهل الله گویند (3) . و به این تجلی به فیض اقدس اولاً تعینات اسمائیه حاصل آید ؛ و به نفس همین تعین اسمی صور اسمائی ، که اعیان ثابته است ، محقق گردد . و اول

ص: 703

1- ر. ك: القانون، ج 1، ص 98؛ الحكمة المتعالية، ج 8، ص 150 .

2- اشاره است به آیه مبارکه (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) ؛ «و نزد او کلیدهای غیب است که کسی جز او آن را نمی داند» . (الأنعام (6) : 59)

3- شرح فصوص الحکم ، قیصری ، ص 61 ، فصل 3 .

اسمی که به تجلی احدیت و فیض اقدس در حضرت علمیه واحدیه ظهور یابد و مرآت آن تجلی گردد، اسم اعظم جامع الهی و مقام مسمای «الله» است، که در وجهه غیبیه عین تجلی به فیض اقدس است، و در تجلی ظهوری کمال جلا- و استجلاء عین مقام جمع واحدیت به اعتباری، و کثرت اسمائیه به اعتباری است. و تعین اسم جامع و صورت آن عبارت از عین ثابت انسان کامل و «حقیقت محمدیه» - صلی الله علیه و آله - است.

چنانچه مظهر تجلی عینی فیض اقدس فیض مقدس است؛ و مظهر تجلی مقام واحدیت مقام الوهیت است؛ و مظهر تجلی عین ثابت انسان کامل روح اعظم است؛ و سایر موجودات اسمائیه و علمیه و عینییه مظاهر کلیه و جزئیة این حقایق و رقایق است، به ترتیبی بدیع که در این مختصر بیان آن نگنجد و تفصیل آن را در رساله مصباح الهدایة مذکور داشتیم (1).

و از این جا معلوم شود که انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است. چنانچه به این معنی در کتاب و سنت [اشاره] بسیار شده است: قَالَ تَعَالَى: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (2). و این تعلیم الهی به تخمیر غیبی جمعی بیدی الجمال و الجلال نسبت به باطن آدم واقع شد در حضرت واحدیت؛ چنانچه تخمیر صورت و ظاهر او در عالم شهادت به ظهور یدی الجلال و الجمال به مظهریت طبیعت واقع شد.

و قَالَ تَعَالَى شَأْنَهُ: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (3) الْآيَةَ وَ «امانت» در مشرب اهل عرفان ولایت مطلقه است که غیر از انسان هیچ موجودی لایق آن نیست. و این ولایت مطلقه همان مقام فیض مقدس است که در کتاب شریف اشاره به آن فرموده بقوله [تعالی]: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (4). و در حدیث شریف کافی حضرت

ص: 704

1- - مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، امام خمینی قدس سره، المشكاة الأولى، مصباح 7 - 18 و مصباح 26 - 38.

2- - «و همه اسم ها را به آدم پیاموخت». (البقرة (2) : 31)

3- - «ما آن امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم و از برداشتن آن باز ایستادند و بیم کردند، و انسان آن را برداشت که او بسیار ستمگر و نادان بود». (الأحزاب (33) 72)

4- - القصص (28) : 88.

باقرالعلوم - علیه السلام - فرماید: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ» (1). و در دعای «ندبه» است: «أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟ أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟» (2) و در زیارت «جامعه کبیره» فرموده: «وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى» (3) و این «مَثَلِيَّت» و «وَجْهِيَّت» همان است که در حدیث شریف فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». یعنی آدم مثل اعلای حق و آیت الله کبرا و مظهر اتم و مرآت تجلیات اسماء و صفات و وجه الله و عین الله و یدالله و جنب الله است: هُوَ يَسْمَعُ وَيُبْصِرُ وَيَبْطِشُ بِاللَّهِ؛ وَاللَّهُ يُبْصِرُ وَيَسْمَعُ وَيَبْطِشُ بِهِ» (4). و این «وجه الله» همان نوری است که در آیه شریفه فرماید: (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (5). و جناب باقرالعلوم - علیه السلام - فرماید به ابو خالد کابلی در حدیث شریف کافی: «هُمُ (أَيُّ الْأُمَّةِ) وَاللَّهِ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ؛ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (6). و در کافی شریف از جناب باقرالعلوم - روحی لتراب مقدمه الفداء - حدیث می کند در تفسیر آیه شریفه (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ) (7). که فرمود: «هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: مَا لِلَّهِ تَعَالَى آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي؛ وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي» (8).

و بالجمله، انسان کامل، که آدم ابوالبشر یکی از مصادیق آن است، بزرگ ترین آیات

ص: 705

-
- 1- - «وجه خدا ماییم». (الکافی، ج 1، ص 143، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»، حدیث 3 و 7)
 - 2- - «کجاست آن وجه خدا که دوستانش به آن روی کنند؟ کجاست آن رشته پیوسته میان اهل زمین و آسمان؟» (المزار، محمد بن المشهدی، ص 579؛ جمال الأسبوع، ص 560؛ زاد المعاد، ص 498)
 - 3- - «اهل بیت علیهم السلام برترین مثال اند». (من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 370، حدیث 1؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 277، حدیث 1)
 - 4- - ر. ک: صفحه 645.
 - 5- - النور (24): 35.
 - 6- - «ایشان (امامان) به خدا سوگند همان نور خدایند که فرو فرستاده است. و ایشان به خدا سوگند نور خدا در آسمان ها و زمین اند». (الکافی، ج 1، ص 194، «کتاب الحجّة»، «باب أَنَّ الْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»، حدیث 1)
 - 7- - «از چه می پرسند، از آن خبر بزرگ». (النبا (78): 1 - 2)
 - 8- - «این آیه در حق امیر مؤمنان علی نازل گردیده است. امیر مؤمنان علی، درود خدا بر او باد، می فرمودند: "خدا را نشانه ای بزرگ تر از من نیست؛ و خدا را خبری عظیم تر از من نیست"». (الکافی، ج 1، ص 207، «کتاب الحجّة»، «باب أَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ...»، حدیث 3)

و مظاهر اسماء و صفات حق و مَثَل و آیت حق تعالی است . و خدای تبارک و تعالی از «مَثَل» یعنی شبیه ، منزّه و مبرّاست ، ولی ذات مقدس را تنزیه از «مَثَل» ، به معنی آیت و علامت ، نباید نمود (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى (1) . همه ذرات کائنات آیات و مرآت تجلیات آن جمال جمیل عزّ و جلّ هستند ، منتها آن که هر یک به اندازه وعاء و جودی خود ، ولی هیچ یک آیت اسم اعظم جامع ، یعنی «الله» ، نیستند جز حضرت کون جامع و مقام مقدس برزخیت کبرا ، جَلَّتْ عَظَمَتُهُ بِعَظَمَةِ بَارِيهِ ، فَاللَّهُ تَعَالَى خَلَقَ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ وَالْأَدَمَ الْأَوَّلَ عَلَى صُورَتِهِ الْجَامِعَةِ ؛ وَجَعَلَهُ مِرَاةَ أَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ .

قَالَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ : «فَظَهَرَ جَمِيعُ مَا فِي الصُّورَةِ الْإِلَهِيَّةِ مِنَ الْأَسْمَاءِ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ ، فَحَازَتْ رُتْبَةَ الْأَعْلَى وَالْجَمْعَ بِهَذَا الْوُجُودِ وَبِهِ قَامَتِ الْحُجَّةُ لِلَّهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (2) .

و از این بیان معلوم شد نکته اختیار و اصطفاء حق تعالی صورت جامعه انسانی را در بین سایر صور مختلفه سایر اکوان ، و سرّ تشریف حق تعالی آدم - علیه السلام - را بر ملائکه و تکریم او را از بین سایر موجودات ، و نسبت روح او را به خودش در آیه شریفه بقوله : (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (3) . و چون بنای این اوراق بر اختصار است ، از حقیقت نفخه الهیه و کیفیت آن در آدم و اختصاص آن به او در بین موجودات صرف نظر می کنیم . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَى وَأَخْرَأً .

ص: 706

1- - الروم (30) : 27 .

2- - فصوص الحکم ، ص 50 ، فصّ آدمی ؛ شرح فصوص الحکم ، قیصری ، ص 363 .

3- - الحجر (15) : 29 ؛ ص (38) : 72 .

حدیث سی و نهم [خیر و شر]

الحدیث التاسع والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُنْتَصِلِ إِلَى رُكْنِ الْأَعْسَدِ لِمِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ - رضوان الله عليه - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - يَقُولُ: «إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى - عليه السلام - وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ: أَنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ، وَأَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيَّ مِنْ أَحَبِّ؛ فَطُوبَى لِمَنْ أَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيْهِ. وَأَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، وَأَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أُرِيدُهُ؛ فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيْهِ» (1).

ترجمه: «معاویة بن وهب گفت: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: همانا از آن چیزی که وحی فرمود خدا به سوی موسی - علیه السلام - و فرورفستاد بر او در تورات این بود که "همانا منم خدایی که نیست خدایی مگر من. آفریدم خلق را و آفریدم خوبی را؛ و جاری نمودم آن را به دو دست کسی که دوست دارم؛ پس خوشا به حال کسی که آن را جاری ساختم بر دو دست او. و منم خدایی که نیست خدایی مگر من. آفریدم خلق را و آفریدم بدی را؛ و جاری نمودم به دو دست کسی که اراده نمودم او را؛ پس وای بر کسی که اجرا کردم آن را بر دو دست او».

ص: 707

شرح: قوله: «إله» أله - به فتح همزه و لام - إلهة، به معنای عِبَادَةٌ می باشد. و «إله» فعّال به معنای مفعول است؛ مثل امام به معنای مَنْ يُؤْتَمُّ بِهِ (1). و «إله» اصل «الله» است، و پس از دخول الف و لام «همزه» را تخفیفاً حذف کردند. و بعضی گفته اند: الف و لام عوض از همزه است (2). و هر يك از این دو قول را حجتی است ادبی که ذکر آن لزوم ندارد. و در لسان اهل الله «الهیّت» و «الوهیّت» را غالباً به مقام تجلی به فعل و به مقام فیض مقدس اطلاق کنند؛ و «الله» را، که اسم جلاله است، غالباً به مقام ذات مستجمع صفات اطلاق نمایند (3). و گاه شود که به عکس استعمال نمایند. و در این حدیث شریف احتمال می رود که به معنای لغوی عرفی مستعمل باشد؛ یعنی: من معبودم و غیر من معبودی نیست. و اگر به این معنا باشد، معنی قصر عبودیت یا مبتنی بر آن است که دیگری مستحق آن نیست، گرچه به حسب غلط و خطای مردم معبود واقع شود. یا آن که مبتنی بر قول اصحاب قلوب و ارباب معرفت است که عبادت در هر مظهری عبادت کامل مطلق است و انسان به حسب (فَطَرَتِ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (4) طالب جمیل علی الاطلاق است، گرچه خود محجوب از این فطرت است و خود را دل بسته به متعین و تعین گمان می کند (5).

و شاید به حسب مناسبت با ذیل حدیث که خیر و شرّ را به خود نسبت داده مقصود از «إله» همان مقام الوهیّت باشد. و این اشاره به توحید افعالی، که در لسان حکمای عظام از آن تعبیر شده است به قولهم: لا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ، باشد؛ چنانچه پس از این اشاره به این مطلب می شود (6) ان شاء الله.

قوله: «الْخَيْرُ»؛ محقق محدّثین، مجلسی - رحمه الله - در ذیل این حدیث شریف

ص: 708

-
- 1- - «کسی که از او پیروی می شود».
 - 2- - ر.ك: الصحاح، ج 6، ص 2223؛ مجمع البیان، ج 1، ص 90.
 - 3- - ر.ك: شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 22، 61 و 65؛ التعریفات، ص 10 - 11 و 15.
 - 4- - الروم (30): 30.
 - 5- - الفتوحات المکیّة، ج 1، ص 328، 366 و 405؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 524، 902 و 1096.
 - 6- - ر.ك: صفحه 710.

می فرماید: «خیر و شرّ اطلاق می شوند بر طاعت و معصیت، و بر اسباب و دواعی آنها، و بر مخلوقات نافع، مثل حبوب و ثمار و حیوانات مأكوله، و بر مخلوقات ضاره، مثل سموم و مار و عقرب، و بر نعمت ها و بلیات. و اشاعره گویند که تمام اینها فعل خدای تعالی است. و معتزله و امامیه در افعال عباد مخالفت با آنها کردند و تأویل کردند آنچه وارد شده است که حق تعالی خالق خیر و شرّ است به غیر افعال عباد از سایر معانی». پس از آن می فرمایند: «اما حکما: پس اکثر آنها می گویند لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ. و اراده بندگان معدّ است برای ایجاد نمودن حق تعالی افعال را به دست او. و این موافق است با مذهب خود حکما و اشاعره. و این اخبار را ممکن است حمل بر تقیّه نمود»(1) انتهی کلامه زُفِعَ مَقَامُهُ.

اطلاق خیر و شرّ در هر جا می شود به کمال و نقص در ذات یا در صفات، و در وجود و کمالات وجود می شود. و کلیه خیرات بالذات به حقیقت وجود رجوع کند؛ و به اشیاء دیگر که اطلاق می شود به ملاحظه نحوه وجود آنهاست. چنانچه شرّ بالذات عدم وجود، یا عدم کمال وجود است؛ و اطلاق آن بر اشیاء دیگر، از قبیل موزیات و حیوانات ضاره، بالعرض است. و این با تصور اطراف از ضروریات شمرده باید شود، با آن که برهان قوی نیز بر آن داریم(2).

و این که فرمودند: در باب خلق افعال عباد امامیه و معتزله مخالفت با اشاعره کردند و تأویل آیات و اخباری را که خیر و شرّ را به حق نسبت داده نمودند، اما مخالفت با اشاعره، که جبری مسلک هستند و مسلک آنها مخالف با صریح عقل و برهان و وجدان است، صحیح است؛ ولی آیات و اخبار وجهی ندارد بر مذهب معتزله که تقویضی مسلک هستند، و مسلک آنها از مسلک اشاعره باطل تر و شناعت و فضاحتش بیشتر است.

ص: 709

1- - مرآة العقول، ج 2، ص 171 - 172.

2- - ر.ك: الحکمة المتعالیة، ج 7، ص 58؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 529 - 534؛ تقریرات فلسفه، امام خمینی، ج 2، ص 95.

و اما امامیه - رضوان الله عليهم - به نور هدایت اهل بیت عظام و برکت خاندان وحی عصمت - سلام الله عليهم - مسلک حق را اختیار نمودند که موافق با آیات شریفه و براهین متقنه و موافق مسلک عرفای شامخین و ذوق اصحاب قلوب است . و آنها هیچ احتیاج به تأویل این اخبار و آیات کثیره ای که تأویل آنها به معنایی که محدث مذکور ، رحمه الله ، اشاره فرمودند ممکن نیست [ندارند] ؛ بلکه امامیه و ائمه آنها در هیچ فعلی از افعال عباد اراده حق را معزول نمی دانند و امر هیچ چیز را مفوض به بندگان نمی دانند .

و اما این که در آخر کلام فرمودند : اکثر حکما قائل شده اند که لا مؤثر فی الوجود إلا الله و این موافق با مذهب آنها و اشاعره است ، اما این که لا مؤثر فی الوجود إلا الله مذهب اکثر از حکماست صحیح است ، بلکه مذهب جمیع حکما و اهل معرفت است - بلکه گویند : هر کس از حکما به این قضیه قائل نباشد ، نور حکمت در قلب او وارد نشده و باطن او مس معرفت ننموده - ولی معنای آن این نیست که اراده عبد معد است از برای ایجاد حق ؛ چنانچه نزد اهلش واضح است . و موافق بودن او نیز با مذهب اشاعره ممنوع است . و غریب تر آن که مذهب اشاعره را عطف فرمودند بر مذهب حکما! با آن که بین آنها بون بعید است و کمتر حکیم محققى است که مذهب اشاعره را باطل نشمرده و مخالفت با آن نکرده است .

و اما این که فرمودند : ممکن است حمل این اخبار را بر تقیه نماییم ، این حمل اولاً بی موجب است ، زیرا که ظواهر این اخبار موافق با مذهب حق و مطابق با برهان است . و ثانیاً ، این اخبار موافق با آیات کثیره در کتاب شریف [است] و حمل بر تقیه در آیات و همین طور در اخبار موافقه با آنها معنی ندارد . و ثالثاً ، این اخبار معارضی ندارد تا آن که در مقام معارضه حمل بر تقیه ، که یکی از مرجحات است ، کنیم ؛ و با آنچه دلالت

می کند که انسان فاعل خیر و شر است جمع [می شود] . رابعاً ، این اخبار مطابق آنچه خود ایشان فرمودند موافق با مذهب اشاعره است که علی الظاهر مذهب غالب نبوده ، و در چنین موضع حمل بر تقیه موجه نخواهد بود . و خامساً ، این باب و امثال آن در سایر اعتقادیات مورد مرجحات در باب اخبار متعارضه نیست ؛ چنانچه واضح است .

قوله: «طوبی»؛ جوهری گوید: «طوبی، بر وزن فُعَلی، از «طیب» است؛ «یاء» آن قلب به «واو» شده برای ضَمَّة ما قبل آن»(1). و در مجمع است که «طوبی لَهْم» یعنی طیب عیش برای آنها است. و گفته شده که «طوبی» خیر و منتهای آرزو است. و بعضی گفته اند: طوبی اسم درختی است در بهشت. و گفته شده که طوبی هم بهشت است به لغت اهل هند. و طوبی لك و طوباك، به اضافه، استعمال شود. و در خبر است از رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که «طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه من است و فرع آن در خانه علی، است»(2).

قوله: «وَيْلٌ»؛ جوهری گوید: «وَيْح» کلمه رحمت است، و «وَيْلٌ» کلمه عذاب است. و یزیدی گوید: آنها به يك معنا هستند. و وَيْلٌ لَزِيْدٍ وَوَيْحٌ لَزِيْدٍ به رفع توان خواند، بنا بر ابتدائیت؛ و به نصب توان خواند، به تقدیر فعلی، چون أَلَزَمَهُ اللهُ الْوَيْلَ(3). و بعضی گویند: «وَيْلٌ» يك وادی است در جهنم که اگر کوه را در آن اندازند از شدت حرارت آب شود(4). و بعضی گویند: اسم چاهی است در جهنم(5).

فصل: در بیان آن که هر يك از خیر و شرّ متعلق ایجاد و خلقت گردند

فصل در بیان آن که هر يك از خیر و شرّ متعلق ایجاد و خلقت گردند و کیفیت آن، و در آن است اشاره به کیفیت وقوع شرّ در قضای الهی بدان که در علوم عالیّه به وضوح پیوسته که نظام وجود در اعلی مرتبه از کمال و خیریت و اقصی مدارج حسن و جمال است. و این به ضربی از برهان لَمّی به طریق اجمال، و طور دیگر از بیان به طور تفصیل، ثابت است؛ گرچه اطلاع بر تفصیل آن مختص به ذات منشی آن - تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ - یا به وحی و تعلیم الهی است. و آنچه

ص: 711

- 1- - الصحاح، ج 1، ص 173، ماده «طیب».
- 2- - مجمع البحرين، ج 2، ص 110، ماده «طیب».
- 3- - الصحاح، ج 1، ص 417، ماده «وَيْح».
- 4- - الصحاح، ج 5، ص 1846، به نقل از عطاء بن یسار.
- 5- - القاموس المحيط، ج 4، ص 68؛ تاج العروس، ج 15، ص 789.

مناسب این اوراق است در این مقام آن است که در سابق اشاره به آن شد(1) که آنچه از سنخ کمال و جمال و خیریت است از اصل حقیقت وجود خارج نیست، زیرا که جز آن برای چیز دیگر تحقیقی نیست؛ و معلوم است مقابل حقیقت وجود عدم یا ماهیت است، که هیچ یک به حسب ذات و خودی خود چیزی نیستند و بهایی ندارند و بطلان صرف یا اعتبار صرف اند، و تا منتور به نور وجود و ظاهر به ظهور آن نشوند اصلاً ثبوتی برای آنها نیست - نه ثبوت در ذات، و نه در صفات و آثار؛ و آن گاه که ظل وجود بر سر آنها سایه افکند و دست رحمت و اسعه به روی آنها کشیده شده، هر یک دارای ظهوری و خاصیت و آثاری شوند؛ پس، کلیه کمالات از پرتو جمال جمیل علی الاطلاق است و تجلی نور مقدس کامل مطلق است، و دیگر موجودات را از خود چیزی نیست و فقر محض و لاشیء مطلق اند؛ پس، کلیه کمالات از اوست و به او راجع است.

و نیز در محل خود مقرر شده که آنچه از ذات مقدس صادر است، اصل حاق وجود و صرف متن هستی است بدون آن که محدود به حدود عدمیه و ماهویه باشد، زیرا که عدم و ماهیت غیر صادر، و محدودیت در فیض از محدودیت مُفیض خواهد بود؛ و هر کس که کیفیت افاضه و فیض را به طوری که اهل معرفت بیان نمودند بداند، خواهد تصدیق کرد که در فیض باری به هیچ وجه تحدید و تقیید تصور نخواهد شد؛ پس چنانچه ذات مقدس را تنزیه از نقص و امکان و محدودیت باید نمود، فیض مقدس او را نیز از کلیه حدودات امکانیه و امکانات راجعه به ماهیات و تقییدات راجعه به حدود و نقایص تنزیه و تقدیس باید نمود؛ پس فیض او که ظل جمیل مطلق است جمیل مطلق و جمال تام و کمال تام است؛ فَهُوَ جَمِيلٌ فِي ذَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ وَ أَعْمَالِهِ؛ و جز اصل وجود متعلق جعل و ایجاد نخواهد بود(2).

و نیز در محل خود مبرهن است که جمیع این شرور و احترام و هلاک و امراض و حوادث غریبه مهلکه و موزیات و جز آنها، که در این عالم طبیعت و تنگنای هاویه مُظلمه

ص: 712

1-- ر.ك: صفحه 81 و 611 - 612.

2-- الحكمة المتعالية، ج 1، ص 38 و 396؛ المشاعر، ص 9؛ شرح المنظومة، ج 2، ص 64.

است، از تضادها و تضاد بین موجودات است، نه به جهت موجودیه، بلکه به واسطه نقص در نشئه و تنگنایی مقار آنهاست؛ و این به حدود و نقایص رجوع شود که به کلی از حیطة نور جعل خارج و در حقیقت دون جعل است. اصل حقیقت نور وجود است که بری از جمیع شرور و عیوب و نواقص است؛ و اما نقایص و شرور و اشیای ضارّه و موزیه به جهت نقص و ضرر گرچه مورد جعل بالذات نیستند، ولی بالعرض مورد جعل اند، به حسب نظر بحثی و برهانی، زیرا که اگر اصل عالم طبیعت متحقق نشود و به جهت وجودیه متعلق جعل نشود، [نقایص و شرور در آن متحقق نبود] چنانچه نفع و خیر و کمال در آن متحقق نبود؛ زیرا این قبیل از اعدام مطلقه نیستند، بلکه اعدام مضافه هستند که به تبع ملکات يك تحقق بالعرض برای آنها هست؛ و قضیه منعقدة از آنها قضیه معدوله یا موجبه سالبة المحمول است، نه سالبة محصّله (1).

بالجمله، آنچه بالذات متعلق خلقت و مورد جعل الهی است خیرات و کمالات است، و تخلّل شرور و مضارّ و غیر آن در قضای الهی به تبعیت و انجرار است. و اشاره به مقام اول فرموده در آیه شریفه (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) (2). و به مقام دوم در آیه شریفه (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) (3). و در آیات شریفه و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام به این دو اعتبار بسیار اشاره فرموده اند. از آن جمله در این حدیث شریف که فرمود، خیر و شرّ هر دو متعلق جعل و خلقت هستند.

فصل: در کیفیت اجرای حق خیرات و شرور را به دست بندگان

اشاره

از تأمل در مطالب سابقه برای اهلش معلوم می شود کیفیت اجرای حق خیر و شر را به دست مخلوقات، بدون آن که مستلزم مفاسد جبر شود. و تحقیق آن به طوری که

ص: 713

1- - الشفاء، الهیات، ص 415؛ مجموعه مصنفات شیخ إشراق، ج 2، ص 235؛ الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 347 - 356، و ج 7، ص 58.

2- - النساء (4): 79.

3- - النساء (4): 78.

مطلب روشن گردد و اشکالات در باب مرتفع شود محتاج به تفصیل مذاهب و مقدمات کثیره ای است که از ذکر آن در این اوراق معذورم ، ولی از اشاره اجمالی ناگزیرم به طوری که مناسب با نظر بحث باشد .

بدان که استقلال موجودی از موجودات در عملی از اعمال ممکن نیست ، مگر آن که فاعل و موجد تمام اعدامی را که جایز است بر معلول سد کند ، که اگر موجودی دارای صد شرط باشد در وجود ، و علت سد اعدام ممکنه از معلول را از ناحیه نود و نه شرط بکند و یکی از شرایط به زمین بماند ، ممکن نیست که آن علت مستقل در ایجاد آن معلول باشد . پس ، استقلال در علت متوقف بر آن است که آن علت سد جمیع اعدام ممکنه بر معلول را بنماید تا معلول را به حد وجوب رساند و موجود کند . وبالضرورة و البرهان معلوم است که در تمام دایره ممکنات ، از قاطنین جبروت عظمی و ملکوت علیا تا ساکنین عالم مُلک و طبیعت ، تمام قوای فعّاله باطنه و ظاهره ، از این شأن و مقام منعزل اند ؛ زیرا که اول عدمی که بر معلول جایز است ، عدم آن به عدم علت فاعله و مؤثره است ، [و] در سلسله ممکنات موجودی نیست که سد عدم معلول را از این جهت بکند ، زیرا که این مستلزم انقلاب امکان ذاتی به وجوب ذاتی و خروج ممکن از حدود بقعه امکان است . و این در بدیهت عقل ضروری محال است .

پس ، معلوم شد که استقلال در ایجاد استقلال در وجود لازم دارد ، و این در ممکنات صورت نگیرد . و از این بیان معلوم شد که تفویض در ایجاد و در هیچ شأنی از شؤون وجودیه به هیچ يك از موجودات ممکن نیست . و این اختصاص به مکلفین و افعال آنها ندارد . گرچه به حسب کلمات جاریه در افواه متکلمین اختصاص فهمیده می شود (1) ، ولی از ابواب متفرقه می توان فهمید عمومیت نزاع را ؛ منتها آن که چون بحث در افعال مکلفین مهم است در طریقه اصحاب کلام از این جهت نزاع را در آن طرح کردند .

بالجمله ، ما کار به نزاع متکلمین نداریم و در صدد جستجو و تحقیق حق هستیم ، و معلوم و واضح شد عدم امکان تفویض بر هیچ يك از موجودات در هیچ امری از امور .

ص: 714

1- - ر.ک: کشف المراد ، ص 308 ؛ شرح المواقف ، ج 8 ، ص 145 ؛ شرح المقاصد ، ج 4 ، ص 223 .

و اما بطلان مذهب جبری نیز معلوم شود پس از اشاره به مذهب آنها . و آن آن است که گویند : هیچ يك از وسایط وجودیه در ایجاد موجودات مدخلیت ندارد و انسان توهم مدخلیت می کند . مثلاً قوه ناریه در حرارت به هیچ وجه مؤثر نیست ، و عاده الله جاری شده پشت سر ایجاد صورت ناریه حرارت ایجاد کند ، بدون این که اصلاً صورت ناریه در او مدخلیت داشته باشد ؛ که اگر عاده الله جاری شده بود که برودت را دنباله صورت

ناریه ایجاد فرماید ، فرقی با الآن که به این ترتیب جاری شده نداشت . و بالجمله ، حق بی توسیط و وسایط ، خود به ذات مقدس خود مباشر جمیع افعال مکلفین و آثار موجودات است (1) . و به خیال خودشان این مذهب را برای تنزیه و تقدیس حق اختیار نمودند تا یدالله را مغلوله ندانند : (عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا) (2) با این تنزیه و تقدیس! که در سنت برهان و مذهب عرفان مستلزم نقص و تشبیه است ، و آن مستلزم تعطیل است . چنانچه اشاره به آن در فصل سابق نمودیم که حق تعالی کمال مطلق و وجود صرف است و در ذات و صفات او تحدید و نقص تصور ندارد ، و آنچه متعلق ایجاد و جعل الهی است موجود مطلق و فیض مقدس اطلاقی است ، و ممکن نیست که وجود محدود ناقص از آن ذات مقدس صادر شود ؛ هیچ نقصی از نقص در ایجاد نیست ، بلکه تمام تحدیدها و نقص ها از نقص در مستفیض و معلول [است] ؛ و این منافات با فاعلیت بالاراده ندارد ؛ چنانچه متکلمین تصور کردند . و این در محل خود ثابت است . پس ، آنچه از وجود و معلول ممکن است مرتبط به ذات مقدس حق تعالی بلاواسطه باشد موجود مطلق و صریح وجود است . و آن یا فیض مقدس است ، بنا بر مسلک عرفا ؛ یا عقل مجرد و نور شریف اول است ، بنا بر مذهب حکما .

و به بیان دیگر ، شك نیست که موجودات در قبول وجود مختلف می باشند : بعضی

ص: 715

1- - ر. ك: شرح المقاصد، ج 2، ص 136؛ شرح المواقف، ج 1، ص 242.

2- - المائدة (5): 64.

از موجودات است که قبول وجود می کنند ابتدائاً و استقلالاً، چون جواهر مثلاً؛ و بعضی از موجودات است که قبول وجود نکنند مگر پس از موجودیت شیء دیگر و به تبعیت موجود آخر، مثل اعراض و اشیای ضعیف الوجود؛ مثلاً تکلم زید بخواهد موجود شود، از اموری است که قبول وجود نمی تواند بکند مگر به تبع؛ و اعراض و اوصاف بدون وجود جواهر و موصوفات آبی از وجودند و امکان تحقق ندارند؛ و این از نقص ذاتی و نقصان وجودی خود این موجودات است، نه نقصان در فاعلیت و موجودیت حق تعالی شانه. پس، معلوم شد که جبر و نفی و سایط وجودیه در سلسله موجودات امکان ندارد.

و از براهین قویّه در این باب آن است که چنانچه ماهیات به حسب نفس منعزل از تأثیر و تأثر [هستند] و جعل بالذات به آنها متعلق نیست، همچنان حقیقت وجود بذاته منشأ تأثیر است که نفی تأثیر از آن مطلقاً مستلزم انقلاب ذاتی است. پس، ایجاد مراتب وجود بی آثار و منفی الاثر مطلقاً ممکن نیست و موجب نفی شیء از ذات خود است.

بالجمله، معلوم شد که تفویض و جبر هر دو در مشرب برهان تامّ و ضوابط عقلیه باطل و ممتنع است، و مسلک «امر بین الامرین» در طریقه اهل معرفت و حکمت عالیّه ثابت است؛ منتها در معنای آن بین علما - رضوان الله علیهم - اختلاف عظیم است. و آنچه در بین تمام مذاهب اتقن و اسلم از مناقشات و مطابق تر است با مسلک توحید مشرب عرفای شامخین و اصحاب قلوب است؛ ولی [این] مسلک در هر يك از معارف الهیه از قبیل سهل ممتنع است که حل آن با طریقه بحث و برهان ممکن نیست، و بدون تقوای تامّ قلبی و توفیق الهی دست آمال از ادراك آن عاجز است. از این جهت آن را به اهلش که اولیای حق هستند باید واگذار نماییم.

و ما به طریقه اصحاب بحث وارد این وادی شویم. و آن آن است که تفویض را که عبارت از استقلال موجودات است در تأثیر، و جبر را که نفی تأثیر است، برآسه نفی کنیم و منزله ای بین المنزلتین، که اثبات تأثیر و نفی استقلال است، قائل شویم و گوییم: منزله ایجاد مثل وجود [و] اوصاف وجود است: چنانچه موجودات موجودند و مستقل در وجود نیستند و اوصاف برای آنها ثابت است و مستقل در آن نیستند، آثار و افعال برای آنها ثابت و از آنها صادر است ولی [غیر] مستقل در وجودند، و فواعل و

و باید دانست - که با تأمل در مطالبی که در فصل سابق اشاره به آن شد معلوم شود - که با آن که خیرات و شرور هر دو ، هم به حق و هم به خلق نسبت داده شود ، و هر دو نسبت صحیح است ، و از همین جهت فرموده در این حدیث که خیرات و شرور را من اجرا فرمودم به دست بندگان ، مع ذلك خیرات منتسب به حق تعالی است بالذات ، و به عباد و موجودات منتسب است بالعرض . و شرور به عکس آن ، به موجودات دیگر منسوب بالذات است ، و به حق تعالی بالعرض منسوب است . و به این معنا اشاره فرموده در حدیث قدسی که می فرماید : «ای پسر آدم من اولی به حسنات تو هستم از تو ؛ و تو اولی به سیئات خود هستی از من»⁽¹⁾ . و اشاره به آن در سابق نمودیم و اکنون از ذکر آن صرف نظر می نمایم . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا .

ص: 717

1- - الکافی ، ج 1 ، ص 157 ، «کتاب التوحید» ، «باب الجبر والقدر والأمر بین الأمرین» ، حدیث 3 ؛ التوحید ، صدوق ، ص 362 ، حدیث 10 ؛ الجواهر السنّیة ، ص 356 .

حدیث چہلم [تفسیر سورہ «توحید» و آیات آغازین سورہ «حدید»]

الحدیث الموقی للاربعین: بالسند المتصل إلى الشيخ الأقدم والرکن الأعظم، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ - رضي الله عنه - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عليهما السلام - عَنِ التَّوْحِيدِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). وَالآيَاتِ مِنْ سُورَةِ «الْحَدِيدِ» إِلَى قَوْلِهِ: (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ)» (1).

ترجمہ: «عاصم گوید: گفت: سؤال شد [از] علی بن الحسین - علیہما السلام - از توحید. فرمود: "ہمانا خدای عز و جل می دانست کہ در آخر الزمان می باشند اقوامی دقیق النظر، پس فرو فرستاد خدای تعالی: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). و آیات از اول سورہ «حدید» را تا قول او: (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ). پس کسی کہ طلب کند غیر آن را بہ تحقیق هلاک شود" .

شرح: حضرت صدر المتألہین - قدس سرہ - فرماید: «عاصم بن حمید زمانش متصل بہ زمان حضرت سجاد نبودہ، پس حدیث مرفوع است» (2) انتهى .

ص: 719

1- - الکافی، ج 1، ص 91، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث 3.

2- - شرح أصول الکافی، صدر المتألہین، ج 3، ص 109.

تکریر لفظ «قال» شاید به واسطه تقطیع حدیث باشد. و شاید از اشتباه نسخ است. و یا آن که فاعل محذوف است، بنا بر جواز

حذف. و یا آن که فاعلِ اوّل ضمیر راجع به «نضربن سوید» است. و این احتمال بسیار بعید است.

قوله: «التوحید»؛ «توحید» تفعیل است. و آن یا از برای تکثیر در فعل است، به معنی قرار دادن در غایت وحدت و نهایت بساطت. یا به معنای انتساب مفعول است به اصل فعل [مثل] تکفیر و تفسیق.

بعضی از اهل فضل را رأی این بود که باب «تفعیل» به معنای انتساب مفعول نیامده، و تفسیق و تکفیر به این معنا نیز غلط است؛ بلکه آنها به معنای دعوت به فسق و کفر است؛ و «اکفار» بجای تکفیر باید استعمال شود؛ چنانچه در قاموس نیز در ماده «کفر» تکفیر به معنای انتساب به کفر نیامده.

نویسنده گوید: گرچه در قاموس ندیدم که «تکفیر» به معنای انتساب به کفر باشد، بلکه جوهری، علامه لغویین، نیز تکفیر را به این معنا ذکر نکرده و «اکفار» را به این معنا دانسته (1) - مطابق آنچه که این فاضل می گفت - ولی در کتب ادب یکی از معانی باب «تفعیل» را انتساب مفعول به اصل فعل شمرده اند، و از آن جمله «تفسیق» را مثال زده اند (2). بالجمله، معنی توحید نسبت به وحدانیت است.

قوله: «مُتَعَمِّقُونَ» عمق و عمق، به فتح عین و ضم آن، به معنای ته چاه و گودال است. و به همین اعتبار ریاضیین عمق را به بُعد سوم جسم، که از سطح فوقانی شروع و به سطح تحتانی ختم شود، اطلاق کنند؛ چنانچه طول را به بُعد اول و عرض را به بُعد دوم

اطلاق کنند. و نیز به همین اعتبار شخص صاحب نظر دقیق را متعمق، و نظر دقیق را نظر عمیق گویند، و نظر غیر عمیق را نظر سطحی گویند. گویی برای مطالب علمیه نیز عمقی و تهی است که شخص متعمق به عمق آن فرو می رود و حقایق را از ته آن خارج

ص: 720

1- - الصحاح، ج 2، ص 808، ماده «کفر».

2- - شرح شافیه ابن الحاجب، ج 1، ص 94.

می کند ، و شخص جلیل النظر در همان سطح باقی مانده و به عمق فرو نرفته است .

قوله : «فَمَنْ رَامَ» رَامَ ، يَرُومُ به معنای طلب است . و «مَرَامٍ» به معنای مطلب است .

قوله : «وَرَاءَ ذَلِكَ» وراء به معنای خَلْف است . و گاهی استعمال شده است در قُدَام . پس آن از اضداد است . و استعمال آن در این موارد به مناسبت معنی اول است .

فصل: در اشاره اجمالی به تفسیر سوره مبارکه «توحید»

اشاره

بدان که تفسیر این سوره مبارکه و آیات اول سوره «حدید» از حوصله امثال ما خارج و فی الحقیقه دخول در آن خروج از وظیفه است . چگونه برای مثل من در شریعت انصاف جایز است ورود در تفسیر چیزی که حق تعالی فرو فرستاده برای اشخاص متعمق و علمای محقق . و حضرت باقر العلوم - علیه السلام - در تفسیر برهان است - پس از آن که شمه ای از اسرار حروف کلمه مبارکه (الصَّمَد) را بیان فرمودند ، گفتند : «اگر حمله ای برای علمی که خداوند به من عطا فرموده می یافتم ، نشر می کردم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را در (الصَّمَد)» (1) .

و جناب فیلسوف کبیر ، صدر المتألهین ، در خصوص آیات سوره «حدید» فرماید : «بدان که این شش آیه که در حدیث اشاره به آنها شده هر یک متضمن باب عظیمی است از علم توحید و الهیت ؛ و مشتمل امر محکمی است از احکام صمدیت و ربوبیت ؛ که اگر زمان مهلت دهد و دهر مساعدت کند با عارفی ربّانی یا حکیمی الهی که علمش را اخذ کرده باشد از مشکات نبوت محمدیه - علی الصّادعِ بها و آله افضل السلام و التّحیّة - (2) و اقتباس کرده باشد حکمتش را از احادیث اصحاب عصمت و طهارت - سلام الله علیهم - هر آینه حق او و حق آن آیات آن است که برای تفسیر هر یک ، جلد کبیری ، بلکه مجلدات

ص: 721

1- - . . . ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً ، لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالدِّينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ «الصَّمَدِ» . . .» (البرهان في تفسير القرآن ، ج 10 ، ص 476 ، حدیث 18)

2- - «بهترین سلام و درود نثار آشکار کننده به آن و خاندان او باد» .

کثیره ای ، مشحون گرداند ..» (1) انتهی .

بالجمله ، امثال نویسنده ، فارس این میدان نیست ، ولی از آن جا که میسور ، در سنت عقل ، به معسور ساقط نگردد ، شمه ای از آنچه تلقی نمودیم از مشایخ عظام و کتب ارباب معرفت و مشکات انوار هدایت اهل بیت عصمت مذکور می داریم به طریق اجمال و اشاره ، و مِنْ اللّٰهِ الْهُدَايَةَ .

در اشاره به (بسم الله) است

باید دانست که (بسم الله) در هر سوره به حسب مسلك اهل معرفت متعلق است به

خود آن سوره ، نه به «أَسْتَعِينُ» یا امثال آن (2) . زیرا که «اسم الله» تمام مشیت است به حسب مقام ظهوری ؛ و مقام فیض اقدس است به حسب تجلی احدی ؛ و مقام جمع احدی اسماء است به حسب مقام واحدیت ؛ و جمیع عالم است به اعتبار احدیت جمع ، که گون جامع است و مراتب وجود است در سلسله طولیه صعودیه و نزولیه ، و هر يك از هویتات عینیه است در سلسله عرضیه . و به حسب هر اعتباری در اسم معنای «الله» فرق می کند ، زیرا که آن مسمای آن اسماء است ؛ و به حسب هر سوره ای از سور قرآن شریف ، که متعلق (بسم الله) در لفظ و مظهر آن در معناست ، معنای (بسم الله)

مختلف شود . بلکه به حسب هر فعلی از افعال که مَبْدُوه (بسم الله) است معانی آن مختلف شود ، و آن متعلق به همان فعل است . و عارف به مظاهر و ظهورات اسماء الهیه شهود کند که جمیع افعال و اعمال و اعیان و أعراض به اسم شریف اعظم و مقام مشیت مطلقه ظاهر و متحقق است ؛ پس در مقام اتیان آن عمل و ایجاد آن متذکر این معنا شود در قلب ، و سریان دهد آن را تا مرتبه طبیعت و ملك خود و گوید : بسم الله ؛ یعنی به مقام مشیت مطلقه صاحب رحمانیت ، که بسط وجود است ، و مقام رحیمیت ، که بسط مقام کمال وجود است ، یا صاحب مقام رحمانیت ، که مقام تجلی به ظهور و بسط وجود

ص: 722

1- - شرح أصول الكافي ، صدر المتألهين ، ج 3 ، ص 116 .

2- - ر. ك: آداب الصلوة ، امام خمینی قدس سره ، ص 295 .

است، و مقام رحیمیت، که مقام تجلی به باطنیت و قبض وجود است. آكل و اشْرَبُ و اَكْتَبُ و اَفْعَلُ كذا و كذا.

پس، سالک الی الله و عارف بالله در نظری، جمیع افعال و موجودات را ظهور مشیت مطلقه و فانی در آن ببیند؛ و در این نظر سلطان وحدت غلبه کند و (بسم الله) را در جمیع سوره قرآنی و در جمیع افعال و اعمال به یک معنا داند. و در نظری، که متوجه عالم فرق و فرق الفرق شود، برای هر (بسم الله) در اول هر سوره و در بدو شروع هر عملی معنایی ببیند و مشاهده کند غیر دیگری.

و در این مقام که اکنون هستیم، که مقام تفسیر سوره شریفه «توحید» است، (بسم الله) آن را می توانیم متعلق به کلمه شریفه (قُلْ) بگیریم. و در این صورت، مقصود از (بسم الله) در کسوه تجرید و غلبه توحید مقام مشیت مطلقه است؛ و در کسوه تکثیر و مقام توجه به کثرات تعینات آن است؛ و در مقام جمع بین مقامین، که مقام برزخیت کبرا است، «مشیت» به مقام وحدت و کثرت و ظهور و بطون، و «رحمانیت» و «رحیمیت» به معنای دومی است. و در آیه شریفه (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) چون جمع بین احدیت غیبیه و الوهیت اسمائیه است، از این جهت اسم الله به حسب مقام سوم، یعنی مقام برزخیت، مقصود است؛ پس، از مقام غیب احدی به قلب تقی تقی احدی احمدی محمدی خطاب آید که: (قُلْ) به حسب این نشئه برزخیه کبرا به ظهور اسم الله، که آن مقام مشیت مطلقه و صاحب تعین و ظهور رحمانیت در عین رحیمیت و بسط در عین قبض است.

(هُوَ) و این کلمه شریفه اشاره به مقام «هویت مطلقه» است من حیث هی هی، بدون آن که متعین به تعین صفاتی یا متجلی به تجلیات اسمائی باشد، حتی اسماء ذاتیه که در مقام احدیت اعتبار شود. و این اشاره از غیر صاحب این قلب و دارای این مقام ممکن نیست؛ و اگر مأمور نبود به این که نسب حق را ظاهر کند، متفوه به این کلمه شریفه ازلاً و ابداً نمی شد؛ ولی در قضای الهی حتم است که نبی ختمی - صلی الله علیه و آله

- اظهار این اشاره فرماید.

و چون در جذبۀ مطلقه باقی نبود و مقام برزخیت را دارا بود، فرمود: (اللهُ أَحَدٌ).

والله اسم جامع اعظم وربّ مطلق خاتم است، و با عین برزخی کثرت اسمائی به ظهور واحدیت، عین همان تجلی غیبی خفایی به مقام احدیت است؛ نه جنبه احدیت در قلب چنین سالک بر واحدیت غلبه دارد، و نه واحدیت بر احدیت. و تقدیم (الله) بر (أحد)، با آن که اسماء ذاتیه در اعتبار مقدم است، شاید اشاره به مقام تجلی به قلب سالک باشد؛ زیرا که در تجلیات ذاتیه برای قلوب اولیا اول تجلی به اسماء صفاتیّه، که در حضرت واحدیت است، واقع شود؛ پس از آن، به اسماء ذاتیه احدیه.

و ذکر «الله» و اختصاص آن از بین اسماء - با آن که به حسب کیفیت سلوک و نقشه تجلی اول به مظاهر اسم الله، که سایر اسماء است، به مناسبت قلب سالک تجلی می شود، پس از آن در آخر تمامیت سلوک در اسماء صفاتیّه تجلی به اسم الله می شود - تواند که به یکی از دو نکته باشد: یا این که اشاره به آن باشد که تجلی به هر اسمی تجلی به اسم الله است، از باب اتحاد ظاهر و مظهر خصوصاً در حضرت الهیت. یا آن که اشاره به غایت سلوک «واحد»ی باشد که تا آن محقق نشود سالک شروع به سلوک «احد»ی نکند.

بالجمله، بنابر این بیان، (هُوَ) اشاره به مقامی است که منقطع است از آن اشاره و آمال عارفین و میرا از اسم و رسم و منزله از تجلی و ظهور است. و (أحد) اشاره به تجلی به اسماء باطنه غیبیه است. و (الله) اشاره به تجلی به اسماء ظاهریه است. و به این سه جمع اعتبارات اولیه حضرت ربوبیت متحقق گردد. و چهار اسم دیگر، که «صمدیت» جامع آنهاست، به حسب بعض روایات (1) از اسماء سلبيه تنزیهیه است که به تبع اسماء ثبوتیه جمالیه اعتبار شود؛ چنانچه در ذیل یکی از احادیث اشاره به آن شده (2).

تا این جا که ذکر شد، در صورتی است که (بِسْمِ اللَّهِ) متعلق به کلمه شریفه (قُلْ) باشد. و تواند متعلق به هر يك از اجزای این سوره شریفه باشد. و بنابر هر يك، تفسیر

ص: 724

1- ر. ك: التوحيد، صدوق، ص 91، حديث 3-5؛ شرح توحيد الصدوق، ج 2، ص 62.

2- ر. ك: حديث 36، ص 675.

سوره و (بِسْمِ اللَّهِ) آن فرق می کند. و ذکر آن چون موجب تطویل است، از آن صرف نظر کردیم.

و شیخ ما، عارف کامل، شاه آبادی، روحی فداه، می فرمود که «هُوَ» برهان بر شش اسم و کمال دیگری است که در سوره مبارکه «توحید» پس از این کلمه مبارکه ذکر شده؛ زیرا که ذات مقدس چون «هُوَ» مطلق است، که اشاره به صرف وجود است، مستجمع جمیع کمالات اسمائیه است؛ پس الله است. و چون صرف وجود به حقیقت بسیطه دارای جمیع اوصاف و اسماء است و این کثرت اسمائی وحدت ذات مقدس را منتهی نکند، أحد است. و چون صرف ماهیت نیست، «صمد» است. و چون صرف را نقص حاصل نشود و از غیر حاصل نشود و تکرر بر آن ممتنع باشد، «والد» و «مولود» نیست و «کفو» ی ندارد، انتهی.

باید دانست که از برای «صمد» در اخبار شریفه معانی و اسرار کثیره ذکر فرمودند(1) که اشتغال به بیان آن از طور این اوراق خارج است و محتاج به رساله جداگانه. و در این مقام به يك نکته اشاره نمایم. و آن این است که اگر صمد اشاره به نفس ماهیت باشد، به حسب بعض اعتبارات، و معانی «الله» در (الله الصمد)، از اعتبارات مقام واحدیت و مقام احدیت جمع اسماء است. و اگر اشاره به صفت اضافی باشد، چنانچه از بعض روایات استفاده شود، اشاره به احدیت جمع اسماء در حضرت تجلی به فیض مقدس و معنی آن موافق با (الله نور السموات) است.

فصل: در تفسیر آیات سوره «حدید» تا (عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

اما آیه شریفه اول(2): دلالت کند بر تسبیح جمیع موجودات، حتی نباتات و جمادات.

ص: 725

1- . ر.ك: آداب الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 385.

2- - (سَدَّيْحٌ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ «آنچه در آسمان ها و زمین است خداوند را تسبیح گو است و اوست توانای دانا». (الحدید (57) : 1)

و تخصیص آن را به ذوی العقول از احتجاب عقول ارباب عقول است . و این آیه شریفه فرضاً قابل تأویل باشد ، آیات شریفه دیگر قابل این تأویل نیست ؛ مثل قوله تعالی : (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ) (1) . چنانچه تأویل «تسبیح» را به تسبیح تکوینی یا فطری از تأویلات بعیده بارده ای است که اخبار و آیات شریفه از آن ابا دارد ؛ با آن که خلاف برهان متین دقیق حکمی و مشرب احلای عرفانی است .

و عجب از حکیم بزرگ و دانشمند کبیر صدر المتألهین - قدس سره - است که تسبیح را در این موجودات تسبیح نطقی نمی دانند ؛ و نطق بعض جمادات ، مثل سنگریزه را از قبیل انشاء نفس مقدس ولی اصوات و الفاظ را بر طبق احوال آنها می داند ؛ و قول بعض اهل معرفت را (2) ، که همه موجودات را دارای حیات نطقی دانسته ، مخالف با برهان و ملازم با تعطیل و دوام قسر شمرده اند (3) ؛ با آن که این که فرمودند مخالف با اصول خود آن بزرگوار است (4) . و ابداً این قول ، که صریح حق و لبُّ لباب عرفان است ، مستلزم مفسده ای نیست . و اگر مخافت تطویل نبود ، به شرح آن با رسم مقدمات می پرداختیم ، ولی اکنون به اشاره اجمالیه قناعت کنیم .

در سابق نیز اشاره به این معنا نمودیم که حقیقت وجود عین شعور و علم و اراده و قدرت و حیات و سایر شؤون حیاتی است ؛ به طوری که اگر شیئی از اشیاء را علم و حیات مطلقاً نباشد ، وجود نباشد . و هر کس حقیقت اصالت وجود و اشتراك معنوی آن را با ذوق عرفانی ادراک کند ، می تواند ذوقاً یا علماً تصدیق کند حیات ساریه در همه

ص: 726

1- - «آیا نمی بینی هر که در آسمان ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان خدا را سجده می کنند» . (الحجّ (22) : 18)

2- - ر. ك: الفتوحات المکّیة، ج 1، ص 147، و ج 2، ص 77، و ج 3، ص 65 و 333؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 79 و 507 - 510 .

3- - شرح أصول الكافي، صدر المتألهین، ج 3، ص 118 .

4- - ر. ك: الحكمة المتعالیة، ج 1، ص 116 - 118، و ج 2، ص 282، و ج 6، ص 117، 139، 150 و 335، و ج 7، ص 153؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج 6، ص 149 - 150 .

موجودات را با جمیع شئون حیاتی، از قبیل علم و اراده و تکلم و غیر آن. و اگر به ریاضات معنوی دارای مقام مشاهده و عیان شد، آن گاه غلغله تسبیح و تقدیس موجودات را عیاناً مشاهده می کند. و اکنون این سکر طبیعت، که چشم و گوش و سایر مدارک ما را تخدیر کرده، نمی گذارد ما از حقایق وجودیه و هویات عینیه اطلاعی حاصل کنیم؛ و چنانچه مابین ما و حق حجبی ظلمانی و نورانی فاصله است، مابین ما و دیگر موجودات، حتی نفس خود، حجبی فاصله است که ما را از حیات و علم و سایر شئون آنها محجوب نموده. ولی از تمام حجاب ها سخت تر حجاب انکار از روی افکار محجوبه است که انسان را از همه چیز باز می دارد. و بهتر وسایل برای امثال ما محجوبین تسلیم و تصدیق آیات و اخبار اولیای خداست و بستن باب تفسیر به آرا و تطبیق با عقول ضعیفه است.

فرضاً ممکن شد تاویل نمودن آیات «تسبیح» را به تسبیح تکوینی بارد یا شعوری فطری، با آیه شریفه (قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سَيِّدٌ لِيَمَانٍ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (1) چه کنیم؟ یا قضیه طیر را، که از شهر سبا برای حضرت سلیمان خبر آورد (2). باید چه کرد؟ و اخباری که در ابواب متفرقه از اهل بیت عصمت و طهارت شده، که به هیچ وجه قابل این تأویلات نیست، باید چه کرد؟

بالجمله، سریان حیات و تسبیح شعوری علمی اشیاء را باید از ضروریات فلسفه عالیه و مسلمات ارباب شرایع و عرفان محسوب داشت؛ ولی کیفیت تسبیح هر موجودی و اذکار خاصه ای که به هر یک اختصاص دارد، و این که صاحب ذکر جامع انسان است و سایر موجودات به مناسبت نشئه خود ذکری دارند، اجمال آن میزان علمی و عرفانی دارد که مربوط به علم اسماء است؛ و تفصیل آن از علوم کشفی عیانی است که از خصایص اولیای کمال است.

ص: 727

1- - «مورچه ای گفت: ای مورچگان به خانه های خویش درآیید تا سلیمان و سپاهیان او ندانسته پایمالتان ن سازند». (النمل (27):

و به طوری که در فصل سابق ذکر نمودیم که) بسم الله (هر سوره متعلق به خود آن سوره است، در این جا نیز متعلق به (سَبَّحَ لِلَّهِ) است. و از آن استفاده مسلک اهل حق شود در مسأله جبر و تقویض، زیرا که هر دو نسبت، یعنی نسبت به اسم الله که مقام مشیت فعلیه است، و به اشیای موجود در سماوات و ارض، [را] داده است، به طور لطیفی که غایت کشف ارباب شهود و معرفت است. و تقدیم انتساب به مشیت الله برای افهام قیومیت حق و تقدیم جنبه یلی الله بر جنبه یلی الخلق است. و اگر مخافت تطویل نبود، بیان حقیقت تسبیح و استلزام آن تحمید را، و این که هر تسبیح و تحمیدی از هر مسَبِّح و حامدی برای حق واقع می شود، و بیان تسبیح و تحمید برای اسم الله و به اسم الله، و بیان اختصاص دو اسم مبارك «العزیز الحکیم» و بیان نسبت آنها با «الله»، و فرق بین (الله) مذکور در «تسمیه» و (الله) مذکور در آیه شریفه (سَبَّحَ لِلَّهِ)، و بیان «سماوات» و «ارض» و آنچه در سماوات و ارض است، به حسب اختلاف مسالك اهل معرفت و فلسفه، و بیان (هُوَ) در این آیه شریفه و فرق آن با (هُوَ) در آیه شریفه (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) را می نمودیم به مشرب احلای عرفانی؛ ولی در این اوراق ملترزم هستیم که به اجمال و اشاره قناعت کنیم.

و اما آیه شریفه دوم (1): اشاره است به مالکیت حق - جلّ جلاله - ملکوت سماوات و ارض [را]، که [به] تبع این مالکیت و احاطه سلطنت و نفوذ قدرت و تصرف احیا و اماته و ظهور و رجوع و بسط و قبض واقع می شود. و این نظر استهلاک و اضمحلال جمیع تصرفات و تدبیرات است در تصرف و تدبیر حق که منتهای توحید فعلی است؛ و از این جهت احیا و اماته را - که یا یکی از مظاهر بزرگ تصرفات ملکوتی است، و یا جمیع قبض و بسط است - به خود مالکیت ذات مقدس نسبت داده است. و با آن که احیا از شؤون رحمانیت است و اماته از شؤون مالکیت، نسبت هر دو را به مالکیت منسوب فرموده، ممکن است برای يك نکته بزرگ عرفانی باشد، که آن استجماع هر اسمی است

ص: 728

1- - (لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ «اوراست پادشاهی آسمان ها و زمین. زنده می کند و می میراند، و او بر هر کاری تواناست». (الحدید (57): 2)

جمع اسماء را به وجه احدی و وجه غیبیه ؛ که اکنون مجال بیان آن نیست . و صدر و ذیل آیه ممکن است اشاره به وحدت در کثرت و کثرت در وحدت در مقام تجلی فعلی به فیض مقدس باشد ؛ چنانچه پیش اهلش واضح است .

و ضمیر (لَهُ) ظاهر آن است که به (الله) برگردد . و ممکن است به «عزیز» و «حکیم» برگردد . [که در این صورت] معنای آیه شریفه فرق کند ؛ که با تأمل برای اهلش روشن شود .

و بیان کیفیت «مالکیت» حق و اتیان یحیی و یمیت به صیغه مضارعه دال بر تجدد و استمرار ، و مرجع ضمیر هُو و فرق معانی در اختلاف مراجع ، و بیان آن که «مُحیی» و «مُیمیت» و «قادر» از اسماء ذات یا اوصاف یا افعال است ، موقوف به محل خود است ؛ مثل بیان کیفیت احیا و اماتة ، و حقیقت صور اسرافیل ، و دو نفع احیا و اماتة ، و شؤون حضرت اسرافیل و عزرائیل و مکانت آنها ، و کیفیت احیا و اماتة آنها . که هر يك را بیانات عرفانیه و براهین حکمیه ای است بس طولانی .

و اما آیه شریفه سوم : و آن این است : (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (1) . عارف به معارف حقه ارباب معرفت و یقین و سالک طریق اصحاب قلوب و سالکین می داند که منتهای سلوک سالکان و غایت آمال عارفان فهم همین يك آیه شریفه محکمه است . و به جان دوست قسم که تعبیری برای حقیقت توحید ذاتی و اسمائی بهتر از این تعبیر نیست ؛ و سزاوار آن است که جمیع اصحاب معارف برای این عرفان تام محمدی - صلی الله علیه و آله - و کشف جامع احمدی و آیه محکمه الهی سجده کنند و در خاک افتند . و به حقیقت عرفان و عشق قسم که عارف مجذوب و عاشق جمال محبوب از شنیدن این آیه شریفه اهترازی ملکوتی و انبساطی الهی برای او دست دهد که لباس بیان به قامت آن کوتاه و هیچ موجودی تحمل آن ندارد . فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا

أَعْظَمَ شَأْنَهُ وَأَجَلَّ سُلْطَانَهُ وَأَكْرَمَ قَدْرَهُ وَأَمْنَعَ عِزَّهُ وَأَعَزَّ جَنَابَهُ (2) .

ص: 729

1- «اوست آغاز و پایان و آشکار و پنهان ؛ و او به همه چیز داناست» . (الحدید (57) : 3)

2- «پاک و منزّه خداوند است چه بلند است مرتبه اش ، چه جلیل است قدرتش ؛ چه بزرگ است قدرش ؛ چه دست نیافتنی است شوکتش ؛ و چه بلند است درگاهش» .

آنها که به کلمات عرفای شامخ و علمای بالله و اولیای رحمان خرده گیری می کنند خوب است ببینند کدام عارف ربّانی یا سالک مجذوبی بیشتر از آنچه این آیه شریفه تامّه و نامۀ قدس الهی متضمن است بیانی کرده یا تازه ای به بازار معارف آورده؟ اینک این کریمه الهیه و آن کتب مشحونه از عرفان عرفا . گرچه این سوره مبارکه «حدید» ، خصوصاً این آیات شریفه اول آن ، مشتمل بر معارفی است که دست آمال از آن کوتاه است ، ولی به عقیده نویسندگان این آیه شریفه خصوصیت دیگری دارد که دیگر آیات را نباشد . و بیان اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت حق چیزی نیست که به بیان آید یا قلم را جرئت جسارت باشد ؛ پس بگذریم و ادراک آن را به قلوب محبین و اولیا واگذار کنیم .

و اما آیه شریفه چهارم (1) : اشاره به خلق سماوات و ارض است در شش روز ، و استوای بر عرش است . و عقول ارباب عقل در تفسیر این آیه شریفه متحیر است ، و هر کس به حسب مسلک خود در علم و عرفان طوری تفسیر نموده . چنانچه علمای ظاهر گویند مقصود از خلق در شش روز آن است که اگر تقدیر شود در زمان ، با شش روز مطابق شود .

و جناب فیلسوف عظیم الشان ، صدر المتألهین - قدس سرّه - آن را تطبیق نموده به ایام ربوبیت ، که هزار سال است ؛ و منطبق فرموده از زمان نزول آدم تا زمان طلوع شمس محمدی - صلی الله علیه و آله - را ، که شش هزار سال است ، بر ایام سته ؛ و ابتدای طلوع آن حضرت را طلوع یوم الجمعة و یوم الجمع ، که یوم سابع و اول روز قیامت و ابتدای استوای رحمان بر عرش است ، دانسته . و اجمال آن را در شرح اصول کافی و

ص: 730

1- - (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) ؛ «اوست کسی که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید ؛ سپس بر عرش قرار گرفت . هر چه به زمین فرورود و از آن بیرون شود و هر چه از آسمان فرود آید و در آن بالا رود ؛ بداند . و هر جا باشید او با شماست او به آنچه می کنید بیناست» . (الحدید (57) : 4)

تفصیل آن را در کتاب تفسیر خود بیان نمودند(1).

و بعضی از اهل معرفت ایام سته را عبارت از مراتب سیر نور شمس وجود در مرائی نزول و صعود دانسته(2).

و به حسب مسلك عرفانی، مراتب نزول وجود تا اخیره نزول [که] مرتبه احتجاب شمس وجود است در حجب تعینات؛ و آن حقیقت «لیلة القدر» است. و ابتدای یوم قیامت از اولین مرتبه رجوع مُلك به ملكوت و خرق حجب تعینات تا اخیره مراتب ظهور و رجوع، که ظهور تام قیامت کبرا است. این شش یوم که خلق سماوات و ارض در آن تمام شده و منتهی به عرش الله و عرش الرحمن، که غایة الغایات استواء و استیلاء و قهاریت

حق است، می شود، در عالم کبیر مراتب ششگانه صعودی است؛ و عرش استوای حق، که ظهور به قهاریت تامه و مالکیت است، مرتبه مشیت و فیض مقدس رحمانی است که ظهور تام او پس از رفع تعینات و فراغ از خلق سماوات و ارضین است. و تا وجود سماوات و ارض متحقق است، خلق آنها پیش اهل معرفت تمام نشده به مقتضای (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)(3) و به مقتضای عدم تکرر در تجلی.

و در انسان کبیر و عالم اکبر مراتب سته و لطیفه سابعه آن عرش الرحمن است که مرتبه قلب حقیقی باشد. و اگر مخافت تطویل نبود، بیان انسبیت این وجه را از سایر وجوه به وجه مستفیض بیان می کردم. گرچه علم کتاب الهی پیش حق تعالی و مخصوصین به خطاب است، ولی ما به حسب احتمال و مناسبات سخن می گوئیم، بعد از تعذر حمل بر ظاهر آن.

و در این مقام احتمال دیگری است که مصادد با این بیان عرفانی ندارد. و آن به حسب هیئت عصر حاضر است که ابطال هیئت بطلمیوسیه را کرده است. و آن این است

ص: 731

-
- 1- شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 3، ص 122؛ تفسير القرآن الكريم، صدر المتألهين، ج 6، ص 160 - 169.
 - 2- بيان السعادة، ج 2، ص 185 - 186؛ ر.ك: أسرار الحكم، ص 231 - 232؛ الشواهد الربوبية، تعليقة السبزواري، ص 524.
 - 3- «او هر روز به کاری است». (الرحمن (55): 29)

که غیر از این منظومه شمسی که ما داریم ، منظومات شمسیه کثیره دیگری است که عدد آنها را کسی نتواند احصا کند - چنانچه تفصیل آن در کتب هیئت جدیده است : مراد از سماوات و ارض همین منظومه شمسی و مدارات کواکب و خود آنها باشد ؛ و تحدید آن به شش روز حسب منظومه شمسی دیگری باشد . و این احتمال از تمام احتمالات اقرب به ظاهر است ولی مصادم با احتمالات عرفانیه نیست ، زیرا آن به حسب بطنی از بطون قرآن است .

و اشاره فرموده در ذیل آیه شریفه بقوله : (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ) إلى آخره ، به علم حق تعالی به جزئیات مراتب وجود در سلسله غیب و شهود و نزول و صعود ؛ و بقوله : (هُوَ مَعَكُمْ) به معیت قیومیه حق و کیفیت علم حق تعالی به جزئیات که به طریقه احاطه وجودیه و سعته قیومیه است . و ادراک حقیقت این قیومیت حق را کسی جز خواص اولیاء الله نتواند کرد .

و اما آیه شریفه پنجم (1) : اشاره است به مالکیت حق و رجوع تمام دایره وجود به سوی حق . و اشاره به آن است که این به اسم «مالک» مربوط است ؛ چنانچه در سوره مبارکه «حمد» فرموده : (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) . و تفسیر و تفصیل هر يك از این امور مجال دیگری خواهد .

و اما آیه شریفه ششم (2) : اشاره است به اختلاف شب و روز و این که هر يك از آنها که کم شود به دیگری افزوده گردد ، و به عکس . و در این اختلاف منافع کثیره ای است که ذکر آن خارج از وظیفه ماست . و از برای آیه شریفه معنی عرفانی دیگری است که ما از ذکر آن خودداری نمودیم .

ص: 732

1- - (لَهُ مَلَأُكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) ؛ «پادشاهی آسمان ها و زمین خداوند راست و کارها به سوی او بازگردانده شوند» . (الحدید (57) : 5)

2- - (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) ؛ «شب را در روز داخل می کند و روز را در شب . و او به آنچه در سینه هاست آگاه است» . (الحدید (57) : 6)

آنچه در ذیل حدیث شریف فرماید که «مَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ» اشاره به آن است که این قدر که در این آیات شریفه و سوره مبارکه «توحید» از معارف مذکور است حد علوم بشری و غایة القصوای معارف است، که اگر کسی گمان کند که بالاتر از این معارف پیش کسی است به خطا رفته. و چنانچه این آیات حدّ اعلاى معارف را به سلسله بشر تعلیم می دهد، قصور از این حد نیز احترام و هلاک است و جهل به مقام ربوبیت است.

و البته این حدیث شریف در مقام حثّ و ترغیب به تعمق و تفکر در این آیات شریفه است، ولی از برای هر علمی اهلی است و از برای هر میدانی فارسی. گمان نشود که آیات «توحید» را - چه در سوره مبارکه «توحید» و چه در این آیات شریفه و چه در آیات دیگر قرآن و همین طور اخبار شریفه و خطب و ادعیه و مناجات های ائمه - علیهم السلام - که تمام مشحون از معارف است - انسان می تواند به فکر خود و ظهور عرفی آنها بفهمد. این خیالی است بس خام و وسواسی است شیطانی که این قَطّاع الطریق راه انسانیت دامی گشوده که انسان را از معارف بازدارد و سد ابواب حکمت و معرفت را بر انسان بنماید و آدمی را در وادی حیرت و ضلالت سرنگون کند.

خدا شاهد است - وَكُنْفِي بِهِ شَاهِدًا⁽¹⁾ - که مقصود من از این کلام ترویج بازار فلسفه رسمی یا عرفان رسمی نیست؛ بلکه مقصود آن است که برادران ایمانی من، خصوصاً اهل علم، قدری به معارف اهل بیت - علیهم السلام - و قرآن توجه کنند آن را نسیان نکنند، که عمده بعثت رسل و انزال کتب برای مقصد شریف معرفه الله بوده، که تمام سعادات دنیاوی و اخراوی در سایه آن حاصل آید. ولی افسوس که انسان تا در این عالم است در حجاب های گوناگونی واقع است که نمی تواند طریق سعادت خود را تشخیص دهد؛ و اولیا و انبیا و علما نیز هر چه نصیحت می کنند و دعوت می نمایند،

ص: 733

1- «و شهادت او کافی است». (اقتباس از آیه 79 سوره «نساء»)

انسان از خواب بیدار نمی شود و پنبه غفلت را از گوش بیرون نمی کند . و آن گاه از نومه غفلت متنبه شود که سرمایه تحصیل سعادت از دستش رفته و جز حسرت و ندامت باقی نمانده است .

دعا و ختام

بار خدایا! که قلوب اولیا را به نور محبت منور فرمودی و لسان عشاق جمال را از ما و من فرو بستی ، و دست فرومایگان خودخواه را از دامن کبریائی کوتاه کردی ، ما را از این مستی غرور دنیا هشیار فرما ؛ و از خواب سنگین طبیعت بیدار و حجاب های غلیظ و پرده های ضخیم خودپسندی و خودپرستی را به اشارتی پاره کن ؛ و ما را به محفل پاکان درگاه و مجلس قدس مخلصان خداخواه بار ده ؛ و این دیو سیرتی و زشت خویی و درشت گویی و خودآرایی و کج نمایی را از ما برکنار فرما ؛ و حرکات و سکانات و افعال و اعمال و اول و آخر و ظاهر و باطن ما را به اخلاص و ارادت مقرون نما .

بارالها! نعم تو ابتدایی است «داد حق را قابلیت شرط نیست»⁽¹⁾ و نوال تو غیر متناهی ، باب رحمت و عنایتت مفتوح است و خوان نعمت بی پایانت مبسوط ، دلی شوریده و حالی آشفته ، قلبی داغ دار و چشمی اشکبار ، سری سودایی بی قرار ، و سینه ای شرحه شرحه آتش بار مرحمت فرما ؛ و خاتمه ما را به اخلاص به خودت و ارادت به خاصان درگاهت ، یعنی دیباچه دفتر وجود و خاتمه طومار غیب و شهود ، محمد و آل و اهل بیت مطهرش - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - به انجام رسان .

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا .

به اتمام رسید به دست فانی مؤلف فقیر در عصر روز جمعه چهارم

شهر محرم الحرام سنه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری [قمری] .

وَعَلَى اللَّهِ التُّكْلَانُ فِي الْإِفْتِيحِ وَالْإِخْتِامِ .

ص: 734

1- آیات کریمه

2- احادیث شریفه

3- اسماء المعصومین علیهم السلام

4- اعلام

5- کتب وارده در متن

6- اشعار

7- لغات

8- تعابیر و مصطلحات

9- منابع تحقیق

10- موضوعات

ص: 735

1 - فهرست آيات كريمه

آيه رقم آيه صفحه

الفاتحة (1)

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 86, 82 2

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) 732 4

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 591, 86 5

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) 591 6

البقرة (2)

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا...) 647 8

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) 704 31

(فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً) 154 74

(أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) 664 115

(وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) 104 129

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ) 319 186

(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) 679, 629 156

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ) 258 218

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ) 305 222

ص: 737

(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ) 556 238

(مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) 124 255

(مِثْلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمِثْلِ حَبَّةِ أَثْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ) 540 261

(مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) 104 269

(اتَّقُوا اللَّهَ - وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ) 414 282

(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) 636، 285، 266 286

آل عمران (3)

(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ) 624 26

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا) 485 30

(وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) 301 54

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) 550، 549 92

(فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) 48 97

(إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) 245 173

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَالَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيَرُدَّادُوا إِلَيْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ) 178

النساء (4)

(قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) 78 249, 375, 456, 668, 713

(مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) 79 82, 249, 375, 663, 667, 668, 713

(وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) 100 371, 480, 695

المائدة (5)

(إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) 27 360

(غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا) 64 385, 715

الأنعام (6)

(وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) 59 679

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) 75 462

(وَجَهَّتْ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) 79 144, 206, 572, 658

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) 91 597, 598, 599

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) 160 544

الأعراف (7)

(خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) 12 115

(وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ) 21 174

(أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ) 176 267

(أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) 179 154

آیه رقم آیه صفحه

(لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا) 212 179

(وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ) 602 180

(وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً) 319 205

الأنفال (8)

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) 665، 651 17

(بَلَاءٌ حَسَنًا) 262 17

التوبة (9)

(يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ) 235 35

يونس (10)

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) 260 62

هود (11)

(بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا) 324 41

(إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 591 56

(مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) 315 56

(فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ) 234، 191 112

يوسف (12)

(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) 367، 236 53

(إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ) 289 86

ص: 740

الرعد (13)

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) 652 7

(وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) 176 25

إبراهيم (14)

(لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) 389 7

(أَفَى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 222, 207 10

الحجر (15)

(وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي) 706, 703 29

النحل (16)

(فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) 102 29

(وَلَنِعْمَ دَارَ الْمُتَّقِينَ) 136 30

(يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) 652 93

(فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) 273 99 - 98

الإسراء (17)

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا) 646 1

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) 461 44

(مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي

الْآخِرَةَ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) 130 72

(قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) 370، 356، 355 84

الكهف (18)

(وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) 483، 456، 402، 385، 30 49

(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَدَقُوا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا) 75 105 - 103

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) 466 110

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) 45 110

مريم (19)

(فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) 486 17

طه (20)

(طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) 1 - 196، 373، 390، 391، 392

(مَنْ أَعْرَضَ عَنْ دِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى...) 434 124

(رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى) 566، 62 125

(كَذَلِكَ آتَيْنَا آيَاتِنَا فَانْسِيَّتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى) 566، 321 126

(الأنبياء 21)

(لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) 23، 94، 663، 669

(الحج 22)

(يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) 2

32

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ) 18

726

(المؤمنون 23)

(أَتُومِنُ لَيْسَرَيْنِ مِثْلَنَا) 47، 91، 121

(رَبِّ اذْجَعُونَ) 99، 179

(النور 24)

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 35، 207، 463، 664، 695، 705، 725

(وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) 40، 130، 463

(الفرقان 25)

(وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ

ص: 743

وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (68 - 70 639)

الشعراء (26)

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (88 - 89 362)

النمل (27)

قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (18 727)

إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً (34 103)

القصص (28)

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ (50 189)

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ (56 393)

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى (60 147)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (88 693، 704)

العنكبوت (29)

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ (64 484)

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (69 51)

الروم (30)

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى (27 706)

ص: 744

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) 200 30

(فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) 708، 207، 206، 199، 47 30

(لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) 202 30

(وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) 203، 202 30

لقمان (31)

(وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحاً إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) 93 18

السجدة (32)

(تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) 231 17 - 16

الأحزاب (33)

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...) 704، 527 72

سبأ (34)

(يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ) 732 2

(وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) 385 13

ص: 745

فاطر (35)

أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّشَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ) 1 458

أَقَمْنِ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا) 8 74

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) 15 492

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) 28 424، 435

يس (36)

مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا) 15 121

الصفات (37)

وَالصَّافَاتِ صَفًا) 1 458

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 180 - 182

326

ص (38)

أَجْعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ) 5 378

إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ) 7 378

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) 26 188

أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانَ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) 41 289

إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) 44 289

الزمر (39)

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) 3 365

ص: 746

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) 651 42

(إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) 637, 255 53

(يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ) 32 56

غافر (40)

(إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ) 212 18

الشورى (42)

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) 605 52

الزخرف (43)

(لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ) 91 31

(فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ) 539, 455 71

(هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) 652 84

الجمانية (45)

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) 192 23

محمد (47)

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) 560 24

الفتح (48)

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) 380, 378, 374 2 - 1

(لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) 498 2

(أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) 343، 151 29

الحجرات (49)

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) 343 10

(وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ) 12

334

(قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْءَالَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ) 50 18 - 17

ق (50)

(نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) 319 16

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) 212 37

النجم (53)

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) 502 9 - 8

(قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) 695، 604 9

الرحمن (55)

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) 731 29

الواقعة (56)

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) 422 11 - 10

ص: 748

الحديد (57)

(سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 1 219، 728

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) 3 219، 665، 729

(هُوَ مَعَكُمْ أَيَّمَا كُنْتُمْ) 4 693، 732

(وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) 6 219، 719، 725

(عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 21 295

المجادلة (58)

(مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...) 7 664

(وَأَيَّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) 22 443

الحشر (59)

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) 7 597، 609

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ) 18 236

الصف (61)

(نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ) 13 379

الجمعة (62)

(يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) 1 460

(بِسْمِ مِثْلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) 5 171

المنافقون (63)

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) 493 8

الطلاق (65)

(لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) 608 1

(وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) 2 - 3 622

(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) 3 239

التحریم (66)

(إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) 8 82

الملك (67)

(تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) 1 - 2 357

(لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) 2 355, 356, 359

(أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 22 583, 584, 593, 594

القلم (68)

(ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) 1 457

(سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) 44 - 45 276

آيه رقم آيه صفحه

المزمل (73)

(وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا) 4 567, 568

المدثر (74)

(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ) 1 - 2 480

(وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) 31 457

(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) 38 636

الإنسان (76)

(وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) 30 665

النبأ (78)

(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ) 1 - 2 705

عبس (80)

(قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ) 17 223

الانفطار (82)

(إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ) 13 - 14 395

الضحى (93)

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) 5 376

القدر (97)

(لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) 3 540

ص: 751

آيه رقم آيه صفحه

الزلزلة (99)

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَسْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ) 6 485

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) 7 - 8 178، 456، 483، 511، 636

الهمزة (104)

نَازِلَ اللَّهُ الْمَوْقِدَةَ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ) 6 - 7 43، 115، 306

الكوثر (108)

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ) 2 570

النصر (110)

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) 1 380، 381

الإخلاص (112)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) 1 719، 723، 724، 728

اللَّهُ الصَّمَدُ) 2 721، 725

ص: 752

أَدُمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي 375، 376

أَفَةُ الدِّينِ الحَسَدُ وَالعُجْبُ وَالْفَخْرُ 122

آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ؛ فَكَلِّمًا فَتَحَتْ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ فِيهَا 559

الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ 366

الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ 355، 366

أَبْلُغْ شَيْعَتَنَا أَنَّا لَا نَغْنِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَأَبْلُغْ شَيْعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ 632

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا 612

اتَّقُوا اللَّهَ - وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ 343

أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْكُو إِلَيْكَ مَا أَلْقَيْتُ مِنَ الْوَسْوَاسَةِ فِي... 452

أَتَى رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ بَدَوِيٌّ، فَقَالَ: إِنِّي أَسْكُنُ الْبَادِيَةَ، فَعَلَّمَنِي جَوَامِعَ الْكَلَامِ... 156

اجْتَنِبِ الْعِيبَةَ، فَإِنَّهَا إِذَا مِ كِلَابِ النَّارِ... 335

إِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ 190

إِذْنِي الْكُفْرَ أَنْ يَسْمَعَ الرَّجُلُ مِنْ أَخِيهِ كَلِمَةً فَيَحْفَظُهَا عَلَيْهِ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَ بِهَا... 341

إِدْوَا الْأَمَانَةَ وَلَوْ إِلَى قَاتِلِ وَلَدِ الْأَنْبِيَاءِ 529

إِذَا أَحْدَثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا، جُدِّدَ لَهُ نِعْمَةٌ فَيَدْعُ الْاسْتِغْفَارَ. فَهُوَ الْاسْتِدْرَاجُ 276

إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ، خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ مَا قَدَّمَ أَمَامَهُ 484

إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا، أَحَبَّهُ اللَّهُ، فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ 299

إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ [فِي] قَبْرِهِ، كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ 293

إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ 629

إِذَا كَثُرَ عَلَيْكَ السَّهُوُ، فَاْمُضْ فِي صَلَاتِكَ؛ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَدْعَكَ 452

أَرْبَى الرَّبَّ الْكَذِبُ 521

أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صِدْقَتَهُ تُظِلُّهُ 547

الإسلام يَعْلُو وَلَا يُعَلَى عَلَيْهِ 227

اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ، وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ 689

اعْلَمْ أَنَّ ضَارِبَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ ائْتَمَنِي 529، 530

أفيلساني هذا الكال أشكرك 253

أفضل الأعمال أحمرها 142، 143، 360

أفضل العبادة إدمان التفكير في الله وفي قدرته 213، 218

إقرأ واصعد 564

إلهي، هب لي كمال الانقطاع إليك؛ وأنز أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك 475، 501

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثنتان: اتِّبَاعُ الْهَوَى ... 190

أنا خير شريك، من أشرك معي غيري في عمل عمله، لم ... 41

أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّونَ، ثُمَّ الْوَصِيِّونَ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ 261

إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا 581

إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ؛ إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا 279، 284

إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصْبِيهِ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبِّ أَعْظَمُ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ زَنْبَةً 340

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا 135

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِي بِأَيِّ بَادِرَةٍ فَيُكْفَرُ وَإِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ ... 123

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ 159

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ 155، 156

إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ، فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ 387

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مَجْرَى الدَّمِ مِنْ بَنِي آدَمَ 417

إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ؛ وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ؛ وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ 583

ص: 754

إِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللَّهِ حَتَّىٰ لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا أُعْطَاهُ ذَلِكَ 270

إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ 89

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدْيَةِ مِنَ الْغِيْبَةِ 268

إِنَّ اللَّهَ -خَصَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ... 580

إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلسَّرِّ أَفْقَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ 520

إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ... 218، 719

إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَىٰ نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتْهُمْ 609

إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ. وَكَيْفَ يُوصَفُ، وَقَالَ فِي كِتَابِهِ:... 597

إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي، أُعْطِيَتْهُ... 327

إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ 76

إِنَّ اللَّهَ -لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا إِلَّا وَلَهُ خَازِنٌ يَحْزُنُهُ إِلَّا الصَّدَقَةَ 545

إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّىٰ يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ 98

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسِبُونَ أَنَّ إبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ 168

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ حَتَّىٰ يَطَّأَ عَلَيْهَا رِضًا بِهِ 453، 460

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا، أَقْبَلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ 616

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا، أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا 617

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَّحَبًا بِقَوْمٍ، فَضَمُّوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ 10

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، فَطَعَّ سَبْعَ حُجُبٍ؛ فَكَبَّرَ... 572

إِنَّ أَوْلِيَائِي تَحْتَ قِيبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي 182، 480

أَنَا وَعَلِيُّ أَبُوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ 191

أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيَتْهُ... 463

أَنْتَ تَعْلَمُ صَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا 196

أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ 251، 306

أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ 398

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَالْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهَا 350

ص: 755

إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا 501

إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ 582

إِنَّ شَيْطَانِي آمَنَ بِيَدِي 188

إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ؛ وَمَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ 271

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ «سَقَرٌ» 100

إِنْ كَانَ لِعَافِيٍّ عَنْ صَاحِبِ يَاسِينَ، إِنَّهُ كَانَ مُكَنَّعًا 273

إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ، وَبَيَّنَّ لَكَ الدَّاءَ، وَعُرِفَتْ آيَةُ الصِّحَّةِ 399

إِنَّمَا (إِنِّي ن . خ) أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: إِتِّبَاعَ الْهَوَى، وَطُولَ الْأَمَلِ 185

إِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِيَتِمَّ بِهَا مَا يُفْسِدُ مِنَ الْفَرِيضَةِ 487

إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا 473

إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَمَارِي 37

إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ 403

إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ: أَنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا 707

إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ 153، 158

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارُ الْهُدَى وَمَصَابِيحُ الدُّجَى 563

إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا... 265

إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَنزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ؛ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِإِحْدَى الْخَصْلَتَيْنِ... 270

إِنَّهُمْ حُجَّتِي 179

أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخِيَانَةِ، وَقَالَ: مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا إِلَى أَهْلِهَا... 530

إِنِّي لَا تَفُ أَنْ أَطْلُبَ الدُّنْيَا مِنْ خَالِقِهَا، فَكَيْفَ مِنْ مَخْلُوقٍ مِثْلِي! 283

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْوَرَعِ، وَالْاجْتِهَادِ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادُ لَا وَرَعَ فِيهِ 524

إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ ؛ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ، فَانظُرُوا... 218

إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الصِّغَائِنَ 417

إِيَّاكُمْ وَالْعَظَمَةَ وَالْكَبْرَ ؛ فَإِنَّ الْكِبَرَ رِداءُ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ 98

إِيَّاكَ وَالسَّفِيلَةَ؛ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَّجُهُ 631

إِيَّاكَ وَمَلَا حَاةَ الرَّجَالِ 417

أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ 155، 156

الإيمانُ لا يضرُّ معهُ عملٌ، وكذلك الكُفْرُ لا ينفعُ معهُ عملٌ 636

أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟ أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ... 705

بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ 578

بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدًا إِذْ أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ كَنِيْبٌ حَزِينٌ... 33

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ 300

تَجَهَّزُوا وَرَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ 114، 197

تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ 217

تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ 218

تَمَامُ الْخَمْسِينَ 541

تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا، فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ وَلَوْ بِالسَّقَطِ 190

تَوَاصَلُوا وَتَبَارَّوْا وَتَرَاحَمُوا وَكُونُوا إِخْوَةً أَبْرَارًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ 343

التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ. مِنْهَا: أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا 239

تَكَلِّتُكَ أُمَّكَ! أَتَدْرِي مَا الْأَسْتِغْفَارُ؟ إِنَّ الْأَسْتِغْفَارَ دَرَجَةٌ الْعَلِيِّينَ... 307

ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ؛ وَيَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ 65

ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ؛ وَالْأَسْتِغْفَارُ عَلَى الذُّنُوبِ... 387

ثَلَاثَةٌ لَمْ يَنْجُ مِنْهَا نَبِيٌّ فَمَنْ دُونَهُ: التَّقَرُّبُ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخَلْقِ وَالطَّيْبَةُ وَالْحَسَدُ 132

ثُمَّ تَدَاكَيْتُمْ عَلَى تَدَاكَيْ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا 280

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا لَنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ... 395

الجلوس في المسجد انتظار الصلاة عبادة ما لم يحدث 329

حافتا الصراط يوم القيامة الرحم والأمانة 529

حب علي حسنة لا يضر معها سيئة، وبغضه سيئة لا ينفع معها حسنة 638

حرام على كل نفس أن تخرج من الدنيا حتى تعلم... 506

ص: 757

خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ وَخَلَقَ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا 665

خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ؛ كَانَ مَعَ ... 605

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ ... 425

الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ 286

ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضِيَ الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ 642

ذِكْرُكَ أَحَاكَ بِمَا يَكْرَهُ 332

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا 136

الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ... 45

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَعْرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ 431

رُكْعَتَانِ خَفِيفَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ 476

الرُّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا 230

زُرَّارَةٌ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَأَبُو بَرَيْدٍ، مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ... 422

سَأَلَتْ - رَحِمَكَ اللَّهُ - عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ ... 600

السَّمَاعُ أَحَدُ الْمَعْتَابَيْنِ 349

سَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ؛ قَدَّسْنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ 375

السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؛ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ 587، 667

شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ وَتَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ 388

شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَإِنْ عَظُمَتْ، أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ 388

شَيْئِي سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ 191

السَّيِّطَانُ وَاضِعُ خَطْمِهِ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ؛ لَهُ خُرْطُومٌ مِثْلُ خُرْطُومِ الْخِنْزِيرِ 443

شِعْتَنَا [هُم] الشَّاجِبُونَ، الذَّابِلُونَ، النَّاجِلُونَ 631

صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ 181

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ، ذَهَبَ الْجَسَدُ 290

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ 290

ص: 758

طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ. فَاعْرِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ 407

طوبى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ 349

الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ 282

العُجْبُ درجاتٌ: مِنْهَا: أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا 69

العِزُّ رِذَاءُ اللَّهِ وَالْكِبْرُ إِزَارَةٌ؛ فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهُ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ 99

عِلْمٌ كُلُّهُ، قُدْرَةٌ كُلُّهُ 460، 664

العِلْمُ نَوْرٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ 464

عَلِيٌّ عَيْنُ اللَّهِ وَسَمْعُ اللَّهِ وَجَنْبُ اللَّهِ 659

عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا... 530

عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ 525

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- يُحِبُّهَا؛ وَإِيَّاكُمْ وَمَدَامَ الْأَفْعَالِ 580

عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ. إِذَا أَتَيْتَ عَبْدَ اللَّهِ فَاقْرِئْهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: ... 528

عَلِيٌّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى 605

عَمَّرْتُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَبْتُمُ الْآخِرَةَ 401

الْعَصَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ 149

الغَيْبَةُ أَسَدٌ مِنَ الرِّزَا 332

فَالْمُؤْمِنُ يَنْقَلِبُ فِي حَمْسَةِ مِنَ النُّورِ: مَدْخَلُهُ نَوْرٌ؛ وَمَخْرَجُهُ نَوْرٌ، وَعِلْمُهُ نَوْرٌ... 464

فَأَيْنَ هُوَ الْمُطَّلَعُ 400

فَسَلَّطَهُ عَلَى بَدَنِهِ مَا خَلَا عَقْلَهُ وَعَيْنَيْهِ؛ فَفَنَخَ فِيهِ إِبْلِيسُ فَصَارَ... 272

فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ 199

فَمَنْ رَزَقَ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْ عَبْدٍ، أَوْ أَمَةٍ، قَامَ لِلَّهِ مُخْلِصًا، فَتَوَضَّأَ وَضُوءًا سَابِغًا... 229

فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ: يَا ابْنَ آدَمَ، تَقَرَّعْ لِعِبَادَتِي، أَمَلًا قَلْبِكَ غِنَى 467

فِي السُّوَالِكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ حَصَلَةً: هُوَ مِنَ السُّنَّةِ، وَمَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ، وَمَجْلَاةٌ لِلْبَصْرِ 574

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِداوُدَ: يَا داوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ! 85

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عِيسَى، أَذْكَرُنِي فِي نَفْسِكَ، أَذْكَرُكَ فِي نَفْسِي 327

ص: 759

قَالَ اللَّهُ: يَا بَنَ آدَمَ، بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِتَفْسِكَ مَا تَشَاءُ 663

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِجَبْرِئِيلَ: عِظْنِي. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ 229

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي السُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ... 320

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَقَدْ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ... 392

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبَيَّنَتْ تَبَيَانًا وَلَا تَهْذِهِ هَذَا الشُّعْرُ... 567

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِي الْفَاجِرَ 418

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ؛ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ... 294

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ 387

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ 152

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ 329

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سَيِّئَاتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ فِيهِ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ 295

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ... 119

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أُذُنَانِ 443

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ 581

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ، لَمْ يَكُتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ 560

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ... 163

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ... 327

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي... 189

الْقَبْرُ إِذَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ 510

الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ؛ فَقَدْ يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ 559

قُرْءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بَصَاعَةً وَاسْتَدْرَبَ بِهِ الْمُلُوكَ 565

الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ 362

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ 532

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْ الرَّحْمَنِ، يُعَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ 52

كَانَ أَبِي يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ 155

ص: 760

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي حُطْبَتِهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ! 637

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَبَهُ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبِكَ؛ وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ 211

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ 435

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ 390

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا؛ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تُتَعَبُ نَفْسَكَ... 373

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ... 490

كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ... 228، 515

كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ؛ وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِإِنِّهِ: خَفِيَ اللَّهُ... 247

الْكِبْرُ مَطَايَا النَّارِ 99

الْكَذِبُ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ 521

كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَنَسَبِي 168

كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ، إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ 39

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ 201

كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْجَاهِدَ وَالصَّدَقَ وَالْوَرَعَ 523

لَنْ [رَدَّهَا] اللَّهُ عَلَيَّ، لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ - حَقَّ شُكْرِهِ 388

لَا بَأْسَ، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ 67

لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَيُمَيَّزُوا وَيُعْرَبَلُوا وَيُسْتَخْرَجَ فِي الْغُرَبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ 264

لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ 217

لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ 469

لَا تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ. فَوَاللَّهِ، مَا شِيعْنَا إِلَّا مِنْ أَطَاعِ اللَّهِ - 632

لَا تُعَوِّدُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ، فَتُطْمِعُوهُ 451

لَا تَتَالُ وَلَا يَتْنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ 525

لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسُجُودِهِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ 528

لَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يُقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ 474

لَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ لِي عَلَى أَعْمَالِهِمْ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي... 253

ص: 761

لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرَكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَجِدَّةً 522

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا 37

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي، بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ 52، 123، 287

لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَلَا نَاعِسًا... 474

لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا 257

لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِي الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ 418

لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ ... 338، 645

لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي الْوَفَاءَ، قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ، إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مِنْ اسْتِخْفَافِ الصَّلَاةِ 469

لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ 503

لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرَ حَمِيَّةِ حَمْرَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ 166

لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومٌ، وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا مَسْمُوعٌ... 671

لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 378

لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ 99

لَوْ دُلِّتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ 207

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ 459

لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ 375

لَوْلَا مَا عَرَفَ اللَّهُ 375

اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي 179

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ 233

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الشُّرُورِ 197

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَالْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ 245

لَيْرَانُ (أَوْ لَيْرَانُ) عَلَى قَلْبِي ؛ وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً 381

لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ، بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ [اللَّهُ] فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ 413

لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِ 545

لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَلَهُ شَيْءٌ يَعْدِلُهُ إِلَّا اللَّهَ، فَإِنَّهُ لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ 537

لَيْسَ مَنًّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ 398

ص: 762

لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَكُمْ عَمَلًا، وَلَكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا. وَإِنَّمَا الْإِصَابَةُ حَسْبُ اللَّهِ 355

لِيَعَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً 139

لي مع الله حال لا يسعه ملك مقرب ولا نبي مرسل 482

لي مع الله حالة 503

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامًا 230

مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ 277

مَا حَبَسَكَ عَنِ الْحَجِّ؟ 292

مَا ذُئِبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوْلَاهَا... 136

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ وَقَبْلَهُ وَفِيهِ 503، 535، 660

مَا زِلْتُ أَكْرُرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى حَالِ كَاتِبِي سَمِعْتُهَا... 481

مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ 251

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ، وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ 81

مَا فَعَلَ عُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ؟ 622

مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ، وَلَا هَمٌّ بِذَنْبٍ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ 374

مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَ لَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ 231

مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهِ مَسِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَإِتْلَاءٌ 265

مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أَبْرَارٌ وَفُجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ... 326

مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ 602

مِثْلُ الدُّنْيَا كَمِثْلِ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ 140

مُحَرَّمَةٌ الْجَنَّةُ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمَسَانِينِ بِالنَّمِيمَةِ 176

مَرَرْتُ لَيْلَةً أُسْرِي بِي عَلَى قَوْمٍ يَحْمِسُونَ وَجُوهَهُمْ بِأَظْفِيرِهِمْ... 337

المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ 180

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ... أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ : يَا رَبِّ ، أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي ... 317

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ... : يَا مُوسَى ، أَمْسِكْ غَضَبَكَ ... 153

مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ 419

مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ 293

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ 436

مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الآخِرَةِ نَصِيبٌ 416

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى فَلْيُقِلُّ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ... 326

مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالدُّنْيَا أَكْبُرَ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ 133

مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ 389

مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا، بَطَلَ صَوْمُهُ وَنُقِضَ وُضُوؤُهُ 336

مَنْ تَرَى لِلنَّاسِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ لِلَّهِ فِي السَّرِّ بِمَا يَكْرَهُ اللَّهُ، لَقِيَ اللَّهَ ... 64

مَنْ تَعَصَّبَ، عَصَبَهُ اللَّهُ بِعِصَابَةٍ مِنَ النَّارِ 165

مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا، تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: هَمٌّ لَا يَفْنَى ... 146

مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ... اسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ 566

مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ... كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ 422

مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا 1

مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ 77

مَنْ رَدَّ عَنْ أَخِيهِ غِيْبَةً سَمِعَهَا فِي مَجْلِسٍ، رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ 350

مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ 453

مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ 619

مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا وَأَقَامَ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ 483

مَنْ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا، انصَرَفَ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ إِلَّا غَفَرَ لَهُ 476

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ عَظِيمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ 565

مَنْ كَثُرَ اسْتِيبَاكُهُ بِالدُّنْيَا، كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ فِرَاقِهَا 146

مِنْكُمْ وَاللَّهُ يُقْبَلُ، وَلَكُمْ وَاللَّهُ يُغْفِرُ؛ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ ... 507

مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بَوَجهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ 173، 353

مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، لَمْ يُتَقَبَلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ 641

مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ 219

الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ؛ وَعُمْرٍ قَدْ بَقِيَ 258

ص: 764

التَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَعَتْهَا 415، 464

نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ 375

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَّثُ 466

نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ 376، 705

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ 370

وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ، أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ، فَاقْشَعَرَّتْ ... 564

وَأَرْزُقْنِي النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ 503

وَاعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ [عِنْدَ مَلِيكِكُمْ] وَأَزْكَاهَا وَأَرْفَعَهَا ... 327

وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُبْلِغُنَا بُرْهَانَ رَبِّنَا ... 264

وَاللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتُنْدِي أُمِّهِ 138، 400

وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ ... 642

وَاللَّهُ، مَا أَكَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَطُّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ ... 488

وَاللَّهُ، مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيِّ 374

وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى 705

وَأَمَّا طه (فَأَسْمُ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعْنَاهُ: يَا طَالِبَ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ 391

وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ 493

وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ 441

وَكَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَطْرَفْنِي بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ 395

وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ 78

وَمَنْ أَحَذَ بِالشُّبُهَاتِ، وَقَعَ فِي الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ 233

وَمَنْ اعْتَابَهُ بِمَا فِيهِ، فَهُوَ خَارِجٌ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ 338

وَمَنْ رَزَعَ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ 233

وَمَنْ مَشَى فِي غَيْبَةِ أَحِيهِ وَكَشَفَ عَوْرَتَهُ، كَانَتْ أَوَّلَ خُطْوَةٍ خَطَّاهَا... 336

وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي 124

وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ 297، 502

وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ 196

ص: 765

وَيَحْكُ! أَتَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ؟ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَلَاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا 473

وَيُحَهُ! أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ؟ 622

وَيَلِّ لِمَنْ شُفَعَاؤُهُ خَصْمَاؤُهُ 346

هَلْ تَدْرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟... 332

هُم (أَيِ الْأَنْمَةِ) وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ؛ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ 705

هِيَ أَحْكَمُ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ؛ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُسَمِّيهَا «الْجَامِعَةَ» 511

هِيَ صُورَةٌ مُحَدَّثَةٌ مَخْلُوقَةٌ، اصْطَفَاهَا اللَّهُ، وَاخْتَارَهَا 699

هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا لِلَّهِ تَعَالَى آيَةٌ هِيَ... 705

هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ. كَذَبُوا، لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ 256

يَا أَبَا ذَرٍّ، إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ! فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الرَّنَا 339

يَا أَبَا ذَرٍّ، وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ. وَيْلٌ لَهُ، وَيْلٌ لَهُ 522

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يُسَلِّطُ وَاللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَدَنِهِ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِ 273

يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ-كَانَكَ تَرَاهُ؛ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ 534

يَابْنَ آدَمَ خَلَقْتَ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ، وَخَلَقْتَنِي لِأَجْلِي 52، 253

يَا جَابِرُ، إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدْسِ... 604

يَا جَابِرُ، أَيْكُنْفِي مَنْ يَنْتَحِلُ التَّسْبِيحَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ 633

يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِذَا صَلَّيْتَ، فَصَلِّ صَلَاةَ مُودِّعٍ يَخَافُ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَيْهَا أَبَدًا 474

يَا عَلِيُّ، مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمَ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَدَلَهُ اللَّهُ 350

يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ 551

يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ؛ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا... 613

يَا مُفَضَّلُ، كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا، لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِي ظِلَّةِ خَضِرَاءِ 613

يَا مَنْصُورُ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ 264

يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْجِتْهَادُ فِي التَّوَّاصِلِ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ ... 343

يُخْلِصُونَ كَمَا يُخْلِصُ الذَّهَبُ 365

يُرْفَعُ لِلرَّجُلِ مِنَ الصَّلَاةِ رُبْعُهَا أَوْ ثُمْنُهَا أَوْ نِصْفُهَا أَوْ أَكْثَرُ بِقَدْرِ مَا سَهَّاهَا 487

يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَيْ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَلَا يَرَى ... 341

ص: 766

آدم را از آن جهت آدم گویند که از ادیم ارض است 701

از برای خدا هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت 137، 606

از برای معاصی در عالم برزخ و قیامت صورت هایی است به مناسبت آنها 304

از حضرت ختمی مرتبت سؤال شد آیا مؤمن جان و ترسو می شود. فرمود: آری. 521

از حضرت عیسی بن مریم علیه السلام حواریین او سؤال کردند: چه چیز از همه اشیا... 153

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم منقول است که: بر زمین خطی مستقیم کشیدند...

590

اعمال دیگر از قبیل صلوات و صوم و حج و صدقه به شما ملحق شود... 644

اعمال را روز پنجشنبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرضه می دارند و در روز عرفه... 644

افضل صدقات صدقه به ذی رحم است 552

افضل صدقه، صدقه ای است که از زیادتِ کفاف باشد 554

اگر به واسطه مشقت نبود من بر امت خود واجب می کردم مسواک را 575

اگر حمله ای برای علمی که خداوند به من عطا فرموده می یافتم... 721

اگر مردم بدانند خداوند چگونه مردم را خلق فرموده ملامت نکند کسی کسی را 621

اگر همه عالم را به من دهند که يك مورچه را در حبه ای که برداشته... 615

اگر يك حلقه از سلسله هفتاد ذراعی اهل جهنم را در این عالم بیاورند... 101

اگر يك نفر گرینده در يك امت باشد همه مورد رحمت شوند 538

امیرالمؤمنین صراط است 398

انسان که از کثرت گناه مابین او و بین بهشت بیشتر است از بین زمین تا عرش... 538

اهل بهشت آنها را ببینند و به آنها بگویند چه شد که ما به واسطه تعلیمات شما... 421

اهل جهنم اسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم را فراموش کنند و خود را نتوانند معرفی کنند، مگر... 168

ای پسر آدم من اولی به حسنات تو هستم از تو و تو اولی به... 717

ای جابر مذاهب باطله و رأی های فاسده تو را گول نزنند که گمان کنی... 635

ص: 767

ای جماعت شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم شماها در حد وسط باشید که... 633

ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را... 78، 85

ایمان را حسد می خورد همان طور که آتش هیزم را می خورد 31

این دنیای شما در نظر من پست تر است از این کفش پر وصله 492

این قدر جبرئیل به من سفارش مسواک نمود که من بر دندان های خود ترسیدم 575

این وصیت من است به شما دو نفر و سایر اهل بیتم... 518

با جناب باقر العلوم علیه السلام داخل مسجدالحرام شدم و آن حضرت... 593

پرهیزید از دروغ کوچک و بزرگ در تمام سخن های خود 522

بر امم سابقه هر وقت عذاب نازل می شد در یکی از این ایام نازل می شد 543

برداشته شده از امت من نه چیز، و از جمله آنها حسد است... 131

بعضی مردم در قیامت محشور می شوند به صورت هایی که... 23

بعضی مردم را می بینی که از کمال فصاحت خطا نمی کند در لام یا... 589

به هر قطره اش (گریه از خوف خدا) خداوند هزار خانه در بهشت بنا فرماید 537

بیشتر چیزی که امت مرا داخل بهشت می نماید پرهیزگاری از خوف خداست 581

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دوست داشت بر الاغ بی پالان سوار شود 111

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وقتی غضب می فرمود اگر ایستاده بود می نشست 159

تحویل انگشتی برای یاد ماندن مطلبی در خاطر از شرك خفی است 363

تفکر يك ساعت از عبادت يك سال بهتر است 214، 322

تفکر يك ساعت بهتر است از عبادت شصت سال 214، 322

تقوا اینجاست و اشاره فرمود به سینه خود 96

جبرئیل کلید خزائن ارض را در حضور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم آورد و... 269، 492

حسود روپرگردان است از قسمت هایی که بین بندگان کرده ام... 129

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سه مرتبه قسمت کرد اموال... 552

حضرت امیر علیه السلام جامه ای خریداری فرمود و از آن خوشش آمد... 549

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده آزاد فرمود از کدّ یمین خود 549

ص: 768

- حضرت باقر صدقه را پس از وقوع در دست سائل می بویید و می بوسید و... 546
- حضرت باقر علیه السلام قلوب را به سه قسمت تقسیم فرمود: قلب منکوس... 588
- حضرت داود علیه السلام گفت: ای پروردگار چگونه شکر تو کنم... 382
- حضرت سیدالشهدا علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دید... 270
- حضرت صادق علیه السلام صدقه می دادند به شکر، پرسیدند چطور... 549
- حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به فرزندان خود می فرمود، پرهیزید از دروغ 522
- حضرت علی بن الحسین علیهما السلام قرآن را به طوری نیکو تلاوت می فرمود 569
- حضرت عیسی علیه السلام با حواریین به مردار سگی گذشتند حواریین گفتند چقدر بوی... 348
- حضرت موسی به جناب خضر علیه السلام گفت: من از رفاقت با تو... 637
- حضرت یحیی علیه السلام دید که حضرت عیسی علیه السلام می خندد. با عتاب به او گفت... 400
- حق تعالی به طوری در قیامت بسط بساط رحمت کند که شیطان طمع مغفرت... 254
- خداوند بهشت را خلق فرموده از برای کسی که عبادت و اطاعت کند 635
- خداوند تعالی برای حسن خلق ثواب و مجاهده در راه خدا دهد 581
- خداوند تعالی عذاب کند شش طایفه را به شش چیز...

165

- خدای تعالی ابا دارد از قبول توبه کسی که صاحب خلق بد است 582
- خلق بد عمل را فاسد کند چون سرکه عسل را 582
- خیری نیست در قرائتی که از روی تفکر نباشد 560
- در جهنم يك وادی است برای متکبرها که او را سقر می گویند 31
- در صدقه جهد کن تا گمان کنی که اسراف کردی با آن که اسراف نکردی 552
- در صورتی که در عشر آخر دو پنجشنبه باشد اولی را روزه بگیر زیرا... 544

درهم و دینار کسانی را که قبل از شما بودند کشتند، و کُشندۀ شما... 140

دو رکعت نماز با مسواک افضل است از هفتاد رکعت بدون مسواک 576

دو گرگ اگر در گلهٔ بی شبان رها شود... 31، 57

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آب وضو و مسواک خود را... 575

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به جبرئیل فرمود: موعظه کن مرا 555

ص: 769

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به منزله ساقه شجر است... 376

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از هیچ مجلسی بیرون تشریف نمی برد مگر آن که ... 381

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستاد بر صفا پس فرمود: ای اولاد هاشم... 634

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیرون رفتند در تشییع جنازه سعد... 125

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عبادت یکی از پاهای مبارکش را بلند می فرمود... 393

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار داد دیه عین و نفس را و حرام فرمود و هر مسکری را 609

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مستخف به نماز را فرمود اگر بمیرد و نمازش چنین باشد... 557

رسول خدا وقتی به معراج تشریف بردند در بهشت ملائکه ای چند دیدند... 402

زمین بهشت، ساده است و مواد تعمیر آن اعمال بنی الانسان 401

سخت ترین اشیا غضب خداست 153

شرف مؤمن نماز کردن اوست در شب، و عزتش نگاهداری خود از ... 554

شما برزخ خود را اصلاح کنید ما در قیامت از شما شفاعت می کنیم 538

شنیدم غلامان تو وقتی سوار می شوی تو را خارج می کنند از... 553

شیطان گوید اگر در سه چیز چیره گردم... 78

شیعه کسی است که تبعیت کامل کند، و الا مجرد دعوی... 532

شیعیان ما [اهل] پنجاه و یک رکعت نماز هستند 542

صدقه پنهانی غضب پروردگار را خاموش می کند 551

صدقه را خدای تعالی تربیت فرمایند مثل شماها که بچه شتر را تربیت می کنید... 547

صدقه مردن های بد را دفع می نماید؛ و روزی را نازل می کند و... 547

صله اخوان اجرش بیست است، و صله رحم بیست و چهار است 552

صوم این سه روز معادل با صوم دهر است 544

طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه من است و فرع آن... 711

عبادت ما، عبادت احرار است که فقط برای حبّ خداست... 67

علّت این که دست ها در تکبیر بلند می شود آن است که در آن... 571

علی علیه السلام نماز مؤمنین و روزه آنان است 562

ص: 770

غیبت کننده در روز قیامت گوشت خود را می خورد 335

قرائت آیات (سبحان ربك... (وقت قیام از مجلس کفاره گناهان است 327

قرآن را با حزن بخوانید و با صورت نیکو تلاوت کنید 568

کبر گاهی می باشد در اشرار مردم از هر جنس 116

کسی که اخلاص ورزد از برای خدا چهل صباح ... 60

کسی که چشم هایش گریان شود از ترس خدا به هر قطره از... 537

کسی که خلُقش بد شد خودش را به عذاب مبتلا کرد 582

کسی که خیانت کند به مؤمنی از دین اسلام خارج است 531

کسی که خیانت کند به مؤمنی از من نیست 531

کسی که راضی باشد به کار قومی از آنها به شمار آید 165

کسی که صبح و شام کند و دنیا بزرگ ترین هم او باشد... 133، 145

کسی که قرآن را بسیار قرائت کند و با او عهد تازه کند... 561

ماییم صراط مستقیم 398

ما در قیامت از شما شفاعت می کنیم ولی برای برزخ خود فکری کنید 534

ما عبادت حق نمی کنیم برای خوف از جهنم و نه برای شوق بهشت... 502

مال و اولاد زینت زندگانی دنیاست و... 231، 555

مؤمنی که قرائت قرآن کند در حال جوانی... 560

مثل مگس که بر قاذورات می نشیند نباشید که به موارد عیوب مردم متوجه باشید 346

مُرائی، مشرک است 61

مقصود از صراط مستقیم علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام است 593

من بنده ای هستم می خورم مثل خوردن بنده و می نشینم مثل نشستن بنده 111

من تأنّف می کنم که دنیا را از خالق دنیا بخواهم چه رسد که از مخلوق... 492

موسی بن عمران علیه السلام از شیطان پرسید خبر ده مرا به گناهی که اولاد آدم وقتی... 78

می آید روز قیامت آدم دورو، در صورتی که یکی از دوزبانش... 176

ص: 771

نزدیک ترین شما به من روز قیامت و لازم ترین اشخاص بر من شفاعت او... 523

نماز شب شرف مؤمن است و زینت آخرت 231

نیست از شیعیان ما کسی [که] در شهری که دارای صد هزار جمعیت... 525

نیکویی و حسن خلق دیار را آبادان کنند و عمرها را زیاد نمایند 581

وقتی که آیه شریفه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) نازل شد... 381

وقتی اهل بهشت در آن مستقر گردند يك مرقومه از ساحت قدس الهی... 54، 142

وقتی ایستاد بنده از خوابگاه لذیذش که راضی کند حق را به نماز شب... 555

وقتی قبل از بعثت شبانی می کردم گاهی می دیدم که گوسفندان... 461

وقتی که در رسد کافر را مرگ، حاضر شود پیش او رسول خدا و... 510

وقتی مؤمنین ملاقات کنند و مصافحه نمایند فرو فرستد خداوند تعالی... 617

هر چیزی را کیل و وزنی است مگر گریه را که قطره ای از آن... 538

هر ریایی شرك است 41

هر کس بخواهد کیلش تمام باشد از ثواب در روز قیامت این آیات شریفه را در... 326

هر کس بنده ای را آزاد کند خداوند به هر عضوی از آن، عضوی از او را از آتش... 548

هر يك از اهل بهشت و جهنم مخلدند در آن به واسطه نیات خود 127

هفت طایفه است که خدای تعالی در پناه خودش آنها را... 551

همانا فرشته بلا می برد کار بنده را با فرحناکی... 46

هیچ بنده ای نیست مگر آن که در سر او لجامی است و فرشته ای است که آن را... 97

یکی از اصحاب وقتی همین آیه شریفه (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا...) وارد شد... 550

يك ساعت تفکر از عبادت يك شب بهتر است 213

يك طایفه از اهل معصیت در جهنم معذب اند و اسم رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را فراموش... 533

3 - فهرست اسماء معصومين عليهم السلام

پیغمبر، خاتم الانبیاء، ختمی مرتبت، نبی اکرم، رسول اکرم = محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم، پیامبر اسلام

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم، پیامبر اسلام 1، 5، 8، 15، 16، 20، 23، 24، 26، 34، 35، 37، 43، 46، 49، 63، 64، 65، 67، 68، 69، 72، 74، 75، 76، 77، 78، 80، 85، 88، 96، 99، 111، 112، 116، 119، 125، 126، 131، 132، 139، 140، 152، 157، 159، 163، 166، 167، 168، 169، 175، 176، 179، 180، 188، 189، 190، 191، 195، 219، 229، 227، 230، 231، 245، 247، 259، 261، 269، 270، 277، 286، 294، 296، 303، 309، 320، 328، 329، 332، 333، 335، 336، 337، 338، 339، 340، 341، 343، 344، 349، 350، 366، 369، 373، 376، 378، 381، 384، 378، 388، 391، 392، 393، 400، 402، 404، 417، 422، 425، 426، 430، 432، 438، 439، 443، 444، 450، 451، 452، 453، 454، 458، 459، 461، 466، 469، 470، 476، 481، 482، 488، 489، 492، 502، 505، 508، 509، 510، 516، 518، 519، 521، 522، 523، 526، 528، 529، 530، 531، 532، 536، 538، 541، 543، 545، 547، 548، 556، 557، 559، 573، 574، 575، 576، 578، 579، 580، 581، 588، 582، 590، 598، 591، 601، 604، 606، 607، 608، 609، 610، 613، 622، 630، 631، 634، 635، 640، 641، 643، 644، 645، 648، 652، 659، 662، 681، 682، 689، 691، 696، 697، 700، 711، 724

امام علی، امیر المؤمنین، مولای متقیان

ص: 773

علی بن ابی طالب علیہ السلام ، امام اول

علی بن ابی طالب علیہ السلام ، امام اول 32، 64، 65، 67، 77، 78، 87، 111، 113، 135، 138، 165، 169، 185، 189، 190، 191، 192، 195، 196، 211، 228، 229، 261، 280، 294، 296، 297، 298، 307، 310، 326، 335، 349، 350، 369، 392، 398، 399، 400، 404، 418، 435، 464، 474، 475، 488، 489، 490، 492، 502، 506، 507، 508، 509، 510، 511، 515، 516، 517، 518، 519، 522، 528، 529، 530، 532، 533، 536، 549، 560، 561، 562، 568، 571، 593، 594، 615، 625، 631، 635، 637، 638، 640، 659، 689، 692، 697، 711

فاطمہ زہرا (سلام اللہ علیہا) 635

امام حسن مجتبیٰ، حسن بن علی المجتبیٰ حسن بن علی علیہما السلام ، امام دوم

حسن بن علی علیہما السلام ، امام دوم 518، 552

امام حسین، سیدالشہداء = حسین بن علی علیہما السلام ، امام سوم

حسین بن علی علیہما السلام ، امام سوم 270، 518، 530

حسینین علیہما السلام (حسن بن علی علیہ السلام ، امام دوم / حسین بن علی علیہ السلام ، امام سوم) 518

امام زین العابدین، امام سجاد، زین العابدین = علی بن الحسین علیہما السلام ، امام چہارم

علی بن الحسین علیہما السلام ، امام چہارم 32، 166، 169، 218، 283، 290، 473، 474، 488، 489، 490، 492، 522، 530، 559، 569، 572، 581، 636، 719

امام محمد باقر، باقر العلوم = محمد بن علی علیہما السلام ، امام پنجم

محمد بن علی علیہما السلام ، امام پنجم 67، 99، 123، 124، 153، 158، 159، 177، 189، 254، 268، 317، 338، 367، 373، 390، 422، 423، 469، 473، 489، 490، 520، 521، 522، 525، 526، 546، 583، 588، 593، 597، 609، 616، 632، 633، 634، 635، 639، 640، 645، 699، 700، 701، 702

امام جعفر صادق، ابي عبد اللہ = جعفر بن محمد علیہما السلام ، امام ششم

جعفر بن محمد علیہما السلام ، امام ششم 10، 33، 41، 45، 46، 65، 76، 78، 85، 89

ص: 774

.199, 190, 173, 166, 163, 157, 155, 152, 149, 140, 136, 133, 125, 124, 119, 116, 111, 100, 99, 98, 97,
.299, 296, 295, 293, 290, 279, 277, 271, 270, 265, 264, 261, 259, 258, 256, 247, 231, 229, 213, 211,
.408, 399, 396, 395, 393, 392, 389, 388, 387, 374, 370, 362, 355, 350, 338, 337, 336, 329, 327, 326,
.484, 483, 481, 476, 475, 474, 473, 467, 463, 453, 452, 451, 443, 441, 422, 421, 420, 419, 417, 416,
.550, 547, 545, 538, 537, 536, 535, 530, 529, 528, 525, 524, 516, 509, 508, 498, 497, 489, 488, 487,
.637, 636, 631, 629, 622, 619, 601, 600, 589, 584, 581, 580, 576, 568, 563, 561, 557, 555, 554, 551,
707, 692, 689, 674, 671

امام موسى كاظم، ابوالحسن، ابو الحسن الاول = موسى بن جعفر عليهما السلام امام

هفتم

موسى بن جعفر عليهما السلام، امام هفتم 69, 239, 240, 392, 393, 398, 425, 469, 470, 571, 573

امام رضا، ابو الحسن الثانى = على بن موسى عليهما السلام، امام هشتم

على بن موسى عليهما السلام، امام هشتم 69, 240, 265, 378, 379, 553, 570, 571, 572, 632, 663, 700, 701

امام جواد، ابو جعفر الثانى = محمد بن على عليهما السلام، امام نهم

محمد بن على عليهما السلام امام نهم 553, 613

امام على النقى، ابو الحسن الثالث، امام هادى = على بن محمد عليهما السلام، امام

دهم

على بن محمد عليهما السلام، امام دهم 240

امام زمان، امام عصر، ولى الله حجة بن الحسن العسكرى عليه السلام = صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)،

امام دوازدهم

صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، امام دوازدهم 33, 179, 189, 303

ابو البشر = آدم، پیامبر

آدم، پیامبر 53, 104, 115, 139, 153, 158, 168, 174, 264, 342, 375, 376, 402, 403, 417, 443, 457

ص: 775

707 ،706 ،705 ،704 ،701 ،700 ،692 ،691 ،557 ،556 ،467 ،459

خليل الرحمن = ابراهيم، پیامبر

ابراهيم، پیامبر 137، 230، 231، 462، 572، 657

موسى بن عمران = موسى، پیامبر يهود

موسى، پیامبر يهود 78، 119، 153، 239، 317، 318، 321، 637، 651، 681، 707

خضر، پیامبر 637، 651

داود، پیامبر 78، 85، 382، 383

ايوب، پیامبر 272، 273، 274، 289

سليمان بن داود، پیامبر 492، 727

عيسى بن مريم = عيسى، مسيح

عيسى، مسيح 153، 327، 348، 349، 400، 401

يحيى، پیامبر 400، 401

يعقوب، پیامبر 289

يوسف، پیامبر 279، 283، 293

ص: 776

4 - فهرست اعلام

آقا محمد باقر وحید بهبهانی = بهبهانی،

محمد باقر بن محمد اکمل

ابراهیم بن عبدالحمید 425

ابراهیم بن هاشم 10، 39، 69، 100، 163، 212، 262، 330، 355، 453، 597

ابلیس 26، 38، 168، 196، 254، 272، 447، 449، 642، 669

ابن ابی عمیر، محمد 39، 100، 258، 541

ابن ابی نجران، عبدالرحمن 256

ابن ابی یغفور، عبدالله 133، 146، 173، 264، 474، 528، 529

ابن بابویه قمی = ابن بابویه، محمد بن علی

ابن بابویه، محمد بن علی 33، 64، 77، 78، 216، 335، 338، 350، 377، 391، 430، 474، 483، 521، 523، 537، 544،

692، 697، 700

ابن بکیر، عبدالله 100

ابن سینا، حسین بن عبدالله 14، 217، 691، 702

ابن شهاب، محمد بن مسلم 559

ابن شهید اول، ضیاء الدین علی 7

ابن طاووس، علی بن موسی 288، 471، 481، 635

ابن عباس، عبدالله 229، 230، 392، 492

ابن عربی، محمد بن علی 365

ابن عقیل = یحیی بن عقیل

ابن فضال، حسن بن علی 327

ابن فهد حلّي، احمد بن محمد 320، 327

ابن قولويه، جعفر بن محمد 9

ابن محبوب، حسن 133، 199، 262، 299، 317، 441، 467، 707

ابن مسكان، عبدالله 279، 671

ابن مسكويه، احمد بن محمد 149

ص: 777

ابوالمجد، محمد رضا 3، 213

ابوالمغرا 39

ابو بصير 217، 272، 273، 279، 374، 387، 422، 435، 451، 469، 487، 604، 671

ابو حمزه = شمالي، ابوحمزه

ابو ذر [غفاري] 332، 339، 369، 395، 396، 398، 403، 404، 522، 529، 550

ابو زيد 517

ابو طالب محمد = فخر المحققين، محمد بن حسن

ابو علي الحسن = طوسي، حسن بن محمد

ابو علي سينا = ابن سينا، حسين بن عبدالله

ابو علي فخار بن المعد الموسوي = موسوي، فخار بن معد

ابو كهمس 528

احمد بن فهد = ابن فهد حلي، احمد بن محمد

احمد بن محمد 395

اسحاق بن عمّار 338، 339، 345، 534، 537

اسرافيل 612، 652، 729

اسماعيل بن مهران 645

اشعري، احمد بن محمد بن عيسى 133، 173، 199، 247، 299، 317، 441، 453، 467، 497، 505، 629، 633، 689، 719

اشعري، جعفر بن محمد 453

اصبغ بن نباته 522، 571

اصفهانى، شيخ محمد رضا = ابوالمجد، محمد رضا

اصفهانى، محمد تقى 3

اصفهانى، ميرزا محمد هاشم 5

امين، محسن 4

انصارى، جابر بن عبدالله 230

انصارى، شيخ مرتضى = انصارى، مرتضى بن محمد امين

انصارى، عبدالله بن محمد 212، 245، 246، 322، 364، 382، 386، 523

انصارى، مرتضى بن محمد امين 4، 351

اهوازى، حسين بن سعيد 497، 507، 629، 719

ابان بن تغلب 89، 443، 645

انس 230، 337

بحر العلوم، محمد مهدي بن مرتضى 5

بحرانى، يوسف بن احمد 544

برقى، احمد بن محمد بن خالد 156،

ص: 778

707, 699, 645, 583, 467, 279, 247, 239

برقي، محمد بن خالد 157, 239, 279, 497, 583, 645

بزنطی، احمد بن محمد بن أبي نصر 663

بقراط 150

بهبهانی، محمد اکمل 5

بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل 5

تبریزی، ملا رجبعلی 676

ثمالی، ابوحمزه 32, 293, 317, 473, 530

جبرئیل 33, 34, 35, 101, 102, 229, 232, 269, 337, 402, 417, 458, 459, 461, 492, 502, 507, 508, 509, 555,

556, 571, 575, 605, 652, 681

جراح المدائنی 45

جزینی، محمد بن المؤذن 7

جعفر بن الحسن بن سعید الحلبي = محقق حلّی، جعفر بن حسن

جعفر بن قولویہ = ابن قولویہ، جعفر بن محمد

جعفر بن محمد الصبّیقل 318

جعفی، جابر بن یزید 604, 633, 635

جوهری، اسماعیل بن حمّاد 248, 262, 329, 356, 392, 409, 410, 411, 412, 598, 599, 620, 646, 649, 702, 711,

720

الحارث بن المغیره 247

حائری، عبدالکریم 113

حبيب نجّار 272, 274

حريز = سجستاني، حريز بن عبدالله

الحسن بن مطهر العلامه الحلّي = علامه حلّي، حسن بن يوسف

حسن بصرى 391

حسن بن علي الوشاء = وشاء، حسن بن علي

حسن بن علي بن أبي عثمان 395

حسن بن محبوب = ابن محبوب، حسن

حسن بن محمد بن سماعة 373

حسن = حسن بصرى

الحسين بن ابى سارة 257

الحسين بن سعيد الاهوازي = اهوازي،

حسين بن سعيد

الحسين بن محمد 185، 619

حسين بن خالد 700

حسين [بن عبدالصمد] 6

حفص بن قرط 146

حكيم 89

ص: 779

الحلال، احمد بن عمر 69، 239

حمّاد بن عثمان 388

حمّاد بن عيسى 453، 597

حمزة بن حمران 132

حمزة بن عبدالمطلب 166

حميد بن زياد 373

حوّا 174

الخزّاز، ابو ايوب 699

خواجه عبدالله انصاري = انصاري،

عبدالله بن محمد

خيّمه 632

داود الرقي 119

داود بن فرقد 99، 150

درست الواسطي 425

دهكردى اصفهاني، ابو القاسم 5

راغب اصفهاني، حسين بن محمد 382

ربعي [بن عبدالله] 597

روزبهان بقلی، روز بهان بن ابی نصر 365

زرارة [بن اعين] 67، 199، 201، 422، 451، 469، 597، 609، 629

زمخشري، محمود بن عمر 648

الزّهري = ابن شهاب، محمد بن مسلم

ساباطی، عمار بن موسی 551

سجستانی، حریر بن عبداللہ 218

سعد 583، 633

سعد [بن معاذ] 125

سعید بن کلثوم 488

سفیان الثوری 391، 392

سفیان بن عیینہ 355، 362

سکونی 10، 163، 211، 329

سماعہ بن مهران 261، 292، 293

سہروردی، شیخ اشراق، شیخ جلیل

اشراقی = سہروردی، یحییٰ بن حبش

سہروردی، یحییٰ بن حبش 429، 666، 680

سہل بن زیاد 425، 453

سید رضی = شریف الرضی، محمد بن حسین 307

سید محسن، امین عاملی = امین، محسن

سید مرتضیٰ = علم الہدی، علی بن حسین

سید مہدی بحر العلوم = بحر العلوم،

محمد مہدی بن مرتضیٰ

شاذان بن جبرئیل قمی 8

شاہ آبادی، محمد جواد 140

شاہ آبادی، محمد علی 14، 60، 76، 127، 140، 203، 208، 237، 236، 325، 351، 393، 394، 397، 432، 691، 725

شہید اول، محمد بن مکی 7

ص: 780

شہید ثانی، زین الدین بن علی 7، 331، 356، 606، 663

شیخ الرئيس، ابو علی سینا = ابن سینا، حسین بن عبداللہ

شیخ الطائفہ = طوسی، محمد بن حسن

شیخ بہایی، محمد بن حسین 6، 70، 313، 364، 414، 587، 611، 648، 649، 650، 660، 662

شیخ مفید = مفید، محمد بن محمد

صاحب حدائق = بحرانی، یوسف بن احمد

صاحب غرائب (عرائس) البیان = روزبہان بقلی، روز بہان بن ابی نصر

صاحب قاموس = فیروز آبادی، محمد بن یعقوب

صاحب یاسین = حبیب نجار

صدر الحکماء، صدر المتألهین = صدر

الدین شیرازی، محمد بن ابراہیم

صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراہیم 216، 426، 437، 455، 460، 465، 504، 587، 652، 665، 692، 719، 721، 726،

730

صدوق = ابن بابویہ، محمد بن علی

صفوان بن یحیی 671

صیداوی، ناجیۃ بن ابی عمارة 373

ضیاء الدین علی = ابن شہید اول، ضیاء الدین علی

طائی رازی، محمد بن الحسن 525، 553

طبرسی، احمد بن علی 391

طبرسی، فضل بن حسن 391

طبری، محمد بن ابی القاسم 8

طلحة بن زيد 140

طوسي، حسن بن محمد 8

طوسي، محمد بن حسن 8، 339، 473، 566، 622

عاصم بن حميد 185، 719

عائشه 333، 373، 389، 390

عباد بن صهيب البصري 407

عباد بن مروان 507

عبدالرحيم بن عتيك القصير 600

عبدالرزاق كاشي، عبدالرزاق بن جلال

الدين 246، 289

عبدالصمد بن بشير 497

عبدالعزيز العبدى 133

عبدالله بن ابي يعفور = ابن ابي يعفور، عبدالله

عبدالله بن بحر 500

عبدالله بن سليمان 567

عبدالله بن سنان 133، 201، 317، 395، 441، 545، 612، 619

عبدالله بن مسكان = ابن مسكان، عبدالله

ص: 781

عبدالمطلب 634

عبدالمك بن أعين 600

عبيدالله بن الوليد 387

عبيدالله بن عبدالله الدهقان 425

عبيد بن زراره 629

عجلى، بُريد [بن معاوية] 422

عزرائيل 197، 507، 508، 509، 510، 612، 652

العقرقوفى 343

علامه حلى، حسن بن يوسف 7، 271

علامه مجلسى = مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى

علم الهدى، على بن حسين 376

العلوى، احمد بن عيسى 407

على بن ابراهيم = قمى، على بن ابراهيم

على بن الحكم 707

على بن النعمان 279، 515

على بن أسباط 69، 239

على بن جعفر 564

على بن حديد 247

على بن رئاب 199

على بن سالم 41

على بن سويد 69، 239

علی بن طاووس = ابن طاووس، علی بن موسی

علی بن عبدالعزیز 622

علی بن محمد 377، 378، 425، 453، 689

علی بن محمد بن الجهم 377

عمّار ساباطی = ساباطی، عمّار بن موسی

عمر بن مسلم 622

عمر بن یزید 374، 388، 467

عون القلانسی 173

عیاشی، محمد بن مسعود 136، 443

غزالی، محمد بن محمد 437، 438، 456

فخر المحقّقین، محمد بن حسن 7

فخر رازی، محمد بن عمر 627

فضل بن السکن 689

فضل بن شاذان 570

فضیل بن یسار 326، 473، 541

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب 330

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضیٰ 386، 544، 579، 606، 620، 621، 692

القاسم بن محمد 355، 497

قاضی سعید قمی، محمد سعید بن محمد مفید 676

قدّاح، عبداللّٰه بن میمون 453

قزوینی، ابو عبداللّٰه، محمد بن محمود 407

القَمَّاط، ابوسعيد 645

قمي، عباس 4

قمي، علي بن ابراهيم 9، 39، 69، 89، 100، 119، 149، 163، 211، 231، 261، 272، 274، 355، 390، 407، 453، 597، 646، 671

كابلي، ابوخالد 705

كليني، محمد بن يعقوب 9، 39، 67، 69، 89، 100، 119، 133، 149، 163، 173، 185، 199، 211، 239، 247، 261، 268، 279، 292، 299، 317، 329، 355، 373، 395، 407، 425، 441، 453، 467، 469، 497، 515، 520، 523، 528، 534، 545، 565، 567، 583، 597، 610، 619، 629، 636، 645، 663، 671، 689، 691، 692، 699، 707، 719

لقمان 93، 247، 283

مأمون، خليفه عباسي 378

مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى 6، 70، 121، 134، 218، 259، 271، 274، 280، 281، 313، 318، 330، 350، 352، 356، 357، 374، 377، 408، 409، 410، 412، 419، 459، 458، 459، 607، 610، 611، 620، 621، 626، 627، 637، 638، 661، 662، 700، 708

مجلسي، محمد تقى بن مقصود علي 6

محقق حلّي، جعفر بن حسن 8

محقق داماد = ميرداماد، محمد باقر بن محمد

محقق طوسي = نصير الدين طوسي، محمد بن محمد

محمد بن ابي عمير = ابن ابي عمير، محمد

محمد بن الحسن الطوسي = طوسي،

محمد بن حسن

محمد بن حُمران 689

محمد بن خالد الطيالسي 671

محمد بن رِيَّان بن الصَّلْت 637

محمد بن سنان 173، 613

محمد بن عيسى 89، 119، 149، 173، 299، 317، 425، 515، 689

محمد بن مارد 629

محمد بن مسلم 123، 422، 639، 699

محمد بن يحيى 133، 173، 199، 299، 317، 395، 441، 453، 497، 515، 663، 719

محمد رضا آل العلامة = ابوالمجدد، محمد رضا

ص: 783

محيى الدين عربى = ابن عربى، محمد بن على

معاوية بن وهب 122، 299، 707

معلّى بن محمد 185، 619

المغيرة [النصرى] 221

المغيرة [بن سعيد] 273

مفضّل بن عمر 374، 583، 613، 631

مفيد، محمد بن محمد 9، 488، 555

المقداد 459

ملك الموت = عزرائيل

ملكى تبريزى، جواد بن شفيح 500

منصور 294، 295

منصور بن يونس 247

المنقرى 355

موسوى رضوى هندی، محمد بن هاشم 5

موسوى، فخار بن معد 8

ميرداماد، محمد باقر بن محمد 104، 141، 654

ميسّر = نخعى، ميسر بن عبدالعزيز

ميسى، على بن عبدالعالى 7

ميكائيل 507، 508، 509، 605

مؤمن آل فرعون (حزقيل) 245

ناجيه = صيداوى، ناجية بن ابى عمارة

نجم الدين كبرى، احمد بن عمر 493

نخعي، ميسر بن عبدالعزيز 159

نراقي، احمد بن محمد مهدي 5، 579

نراقي، مهدي بن ابي ذر 579

نصير الدين طوسي، محمد بن محمد 271، 287، 288، 291، 587، 661، 665

النضر بن سويد 719

نوري، حسين بن محمد تقى 4

نوف البكالى 335

النوفلى 10، 163، 211، 329

الواسطى = دُرست الواسطى

واصل 395

وشاء، حسن بن على 185، 619

وهيب بن حفص 373

هارون بن الجهم 583

هاشم [بن عبد مناف] 634

يحيى بن عقيل 185، 190

يزيد بن خليفه 39، 525

يزيدى 711

يوسف بن ثابت بن ابي سعده 636

يونس [بن عبدالرحمان] 89، 119، 149، 247

ص: 784

5 - فهرست كتب

احتجاج = الاحتجاج

الاحتجاج 392

اخوان = مصادفة الاخوان

اربعين (شيخ بهايي) 649، 650، 660

الارشاد 488

الاستبصار 8

اسرار الصلوة (شهيد ثاني) 356

اسفار = الحكمة المتعالية

اشارات = الاشارات والتنبيهات

الاشارات والتنبيهات 14، 216

اصول كافي، كافي = الكافي

امالي (صدوق) 77، 229، 335، 564،

580

امالي (طوسي) 332، 632، 639

انجيل 318

البرهان في تفسير القرآن 721

تجريد الاعتقاد 271، 313

تفسير برهان = البرهان في تفسير القرآن

تفسير الصافي 511

تفسير فخر رازي = التفسير الكبير

التفسير الكبير 626

توحيد (صدوق) 216، 430، 501، 697

تورات 318، 467، 707

التهذيب = تهذيب الاحكام

تهذيب الاحكام 8، 473

ثواب الاعمال وعقاب الاعمال 336،

350، 476، 478، 537، 565

جلیّة الحال 213

حدائق = الحدائق الناضرة

الحدائق الناضرة 429

الحكمة المتعالية 216

حكمة الاشراف 429

الخصال 78، 229، 340، 474

رجال كشي 422

رسالة لقاء الله 500

شرح اصول كافي 437، 730

ص: 785

شرح توحيد 676

شفا 702

شرح منازل السائرين 289

صافى = تفسير الصافى

صحاح اللغة 199، 213، 240، 248،

262، 263، 280، 330، 356، 357،

409، 411، 412، 517، 584، 585،

599، 649، 701

صحيفة سجادية 249

صحيفة على بن ابي طالب 490

صراح = الصراح من الصحاح

الصراح من الصحاح (صراح اللغة) 516

طهارة الاعراق 149، 579

عدة الداعي 320، 327

علل، العلل = علل الشرائع

علل الشرائع 230، 340، 487، 571

علم اليقين 507

عوالى اللئالى 459

عيون، العيون = عيون الاخبار الرضا

عيون الاخبار الرضا 377، 571، 700،

غرائب البيان = عرائس البيان

عرائس البيان 365

فقيه = من لا يحضره الفقيه

فلاح السائل 481

القاموس = القاموس المحيط

القاموس المحيط 263، 330، 357، 720

قبسات = القبسات

القبسات 141

قرب الاسناد 64

الكافي 41، 45، 46، 57، 64، 76، 85، 97، 98، 99، 116، 136، 139، 140، 152، 153، 155، 156، 158، 165، 168، 180،
189، 190، 213، 216، 217، 218، 219، 228، 253، 256، 257، 259، 262، 264، 270، 271، 273، 290، 292، 293،
294، 295، 320، 326، 327، 337، 338، 343، 353، 362، 366، 387، 388، 389، 398، 399، 416، 417، 418، 419،
430، 435، 451، 452، 473، 479، 484، 493، 495، 501، 522، 524، 526، 538، 551، 554، 559، 563، 574، 579،
580، 581، 582، 588، 589، 593، 594، 599، 604، 609، 613، 614، 616، 617، 631، 632، 633، 634، 637، 642،
693، 697، 704، 705

كسر اصنام الجاهليّة في الردّ على الصوفيّة 504

ص: 786

كشّاف 648

كشف الريبة 331

المجالس و الاخبار = امالى (صدوق)

مجمع البحرين 517، 443

مجمع البيان 711، 511، 443، 340، 276

مرآة العقول 626، 280

مصادفة الاخوان 340

المصباح المنير 330

مصباح الهداية = مصباح الهداية الى

الخلافة والولاية

مصباح الهداية الى الخلافة والولاية 704، 694، 659، 605

معانى الاخبار 580، 391

منازل السائرین 537، 288، 246، 240

من لا يحضره الفقيه 9، 580

نهاية = النهاية، ابن الاثير

النهاية، ابن الاثير 280

نهج البلاغة 307، 236

وافى 599، 580

وسائل، الوسائل = وسائل الشيعة

وسائل الشيعة 64، 228، 280، 281، 335، 336، 422، 444، 520، 521، 525، 554

الهداية 694، 606

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر *** کانجا همیشه باد به دست است دام را 615، 693

جنونی فیک لایخفی *** و ناری منک لایخبو 661

فانت السمع و الأبصار *** و الارکان والقلب

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای *** من در میان جمع و دلم جای دیگر است 205

چاره آن دل عطای مبدلیست *** داد حق را قابلیت شرط نیست 309، 734

طیران مرغ دیدی توز پایبند شهوت *** بدر آی تا ببینی طیران آدمیت 287

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت *** آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد 249

تا که از جانب معشوق نباشد کششی *** کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد 658

دواؤک فیک و ما تشعر *** و داؤک منک و ما تبصر 399

و ما حبُّ الدیار شغفن قلبی *** و لکن حبُّ من سکن الدیارا 86

در ضمیر ما نمی گنجد به غیر دوست کس *** هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس 371

ما طیبیانیم شاگردان حق *** بحر قلزم دید ما را فانلق 235

خواب نوشین بامداد رحیل *** باز دارد پیاده را ز سبیل 134

شهریست پر کرشمه و حوران ز شش جهت *** چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم 205

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست *** روزی زُخش ببینم و تسلیم وی کنم 527

هفت شهر عشق را عطار گشت *** ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم 657

دیده می خواهم سبب سوران کن *** تا حجب را بر کند از بیخ و بن 385

«آ»

آجال: جِ اجل

آلاء: جِ إلی (یا آلی): نعمت ها

آلات التذازیه: عضوهایی که در لذت بردن

به کار می آیند

آلام: جِ آلم

«ا»

ابتهاج نمودن: شادمان شدن

أبدَه: بدیهی ترین

اتقان: استواری

أجْرَاء: جِ اجیر

أجل: نهایت زمان عمر، مدت و زمان مقدر

إجھار: صدا بلند کردن

اجیر: مزد بگیر

احتجاب: در حجاب شدن

احتقار: خوار و خرد شمردن

احصاء: شمردن

احلی: شیرین تر

اختبار: آزمایش، آزمودن

إخترام: نابودی، هلاک

اِخْس: پست ترین

اِخْلَاد: چسبیدن، فروماندن

أُخْلُوطُه: مخلوط

اِدْنَس: جِ دَنْس

اِذْلٌ: ذلیل تر، خوارتر

اِذْلَاءٌ: جِ ذلیل

اِذْلَال: خوار شمردن

اِرْتِیَاض: رام کردن، تعلیم دادن

اِرْذَل: پست تر

اِسْطِیْن: جِ اسطوانه

اِسْتِطَالَه: گردن کشی

اِسْتِیْعَاد: دور شمردن

اِسْتِحَالَه: محال شمردن

اِسْتِرْضَاء: خوشنودی جستن

اِسْتِغْذَار: پلید شمردن

اِسْتِغْصَاء: پی جوئی، تفحص

اِسْتِکَانَت: زاری

اِسْتِنَارَه: روشنی جستن

ص: 791

استنطاق: بازپرسی

استیحاş: دچار وحشت شدن، رمیدن

اسطوانه: نخبه، برجسته

أسقام: ج سُقم

اسنی: عالی تر

اشباح: ج شبح

اصاغر طلاب: طلاب نوآموز

اصطبار: صبر کردن

اصغاء کردن: گوش دادن

اضعاف مضاعف: چندین برابر

اطفاء: خاموش کردن

اعتساف: ستم کردن

اعدی عدو: سخت ترین دشمن

أعراض: ج عرض

اعوجاج: کجی

أغلوطه: سخنی که با آن شخص را به

اشتباه اندازند

إقدار: قوت دادن

إكتناه: به کنه چیزی رسیدن

الاحار: اصرار

الکن: کند زبان

أَلَم: درد

إِمَاتَه: کشتن

ام الدِّماغ: پوستی که شامل مغز سر است

امانی: جِ اُمینه

أَمَتَن: فراگیرتر

أُمْنِيَه: آرزو

انائِت: خودبینی

انتقاص: کم شمردن

انتكاس: سرنگون شدن

انجاز: به وعده وفا کردن

انجرار: کشیده شدن

إنساء: کسی را به فراموشی وا داشتن

انسلاك: در دسته یا جماعتی از مردم وارد

شدن

انشراح صدر: گشادگی سینه، خوش خُلقی

انظلام: ستم کشیدن

انغمار: فرورفتن در کاری

انقصام: بریده شدن

انكسار: شکستگی، شکست

ائِت: وجود، هستی

أوثان: جِ وَثَن

اوجاع: ج و جمع

ایکال: کاری را به عهده کسی گذاشتن

ایماء: اشاره

«ب»

بارد: ناخوشایند

بأس: عذاب شدید

باهره: تابناك

بحبوحه: میانه

ص: 792

بَحْت: محض

بُرَاق: نام چهارپایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در شب

معراج بر آن نشست

بَسَطُ مقال: سخن گستری

بُشْرَى: شادمانی

بِضَاعَت: کالا

بِهَجَت: شادی

بِهَيْمِيَّت: چونان حیوان بودن

بِهَيْئَة: نیکو

بِيضَاء: سفید، درخشان

«ت»

تَأْتِي: امتناع و خویشتن داری، کرامت نفس

تَأْدِيَة: ادا کردن

تَأْنِفٌ کردن: عار و ننگ داشتن

تَجَافِي: دوری کردن

تَجْيِيش جِيوش: گردآوری لشکرها

تَحَاشِي کردن: پرهیز کردن

تَحَنُّك: تحت الحنك انداختن، عمامه را از

زیر چانه برآوردن

تَخْضَع: فروتنی کردن

تَخْوِيف: ترسانیدن

تدلل: ناز کردن

تدلیس: فریبکاری

تدلیسات: جِ تدلیس

ترقع: خود را برتر گرفتن

تزکیه نفس: خودستایی

ترهد: از دنیا دوری کردن

تزئیف: نادرست خواندن

تسویف: درنگ انداختن

تسویل: اغواگری

تسویلات: جِ تسویل

تشابك: درهم و مختلط شدن کارها

تشبث: چنگ زدن

تشفی: آسودگی یافتن، دل آسایی

تسوه: زشتی

تسویه: زشت کردن، زشت نمایاندن

تطفل: ناخوانده رفتن، طفیلی شدن

تطور: دگرگونی

تعانق: دست در گردن هم انداختن،

یکدیگر را در آغوش کشیدن

تعزز: عزیز شدن

تعصی: خودداری کردن

تعظّم: بزرگ منشی کردن

تعفّف: پرهیزگاری، پاکدامنی

تعمیه: پوشیدن گفتن، معما گفتن

تعیّش: خوش گذرانی

تعیّشات: ج تعیّش

تعییر: سرزنش

تغنی: آوازه خوانی

تغنیات: جمع تغنی

ص: 793

تفحص: جستجو

تفتین: فتنه انگیزی

تکوین: ایجاد

تلامیذ: ج تلمیذ

تلبیس: فریب، نیرنگ

تلبیسات: ج تلبیس

تلطف: مهربانی

تلمیذ: شاگرد

تمجس: مجوسی شدن

تمحیص: آزمون

تمشیت: سر و سامان دادن

تنصر: مسیحی شدن

تنقیص: کم شمردن

تمیه: نشو و نما دادن، بالنده کردن

تودد: دوستی

توقیر: تعظیم و احترام

تهأون: سستی، سهل انگاری

تهود: یهودی شدن

تیه: بیابان

«ث»

ثغر: جایی که بیم حمله دشمن از آن برود

ثغور: جِ ثغر

«ج»

جانحه: قلب

جبان: ترسو

جحيم: دوزخ

جدوه: اخگر، پاره آتش

جزاف: گزاف، بی حساب

جسيم: بزرگ

جلائل: جِ جليله

جلباب: جامه فراخ

جليله: بزرگ

جَمْرَه: پاره آتش، اخگر

جُمَل: جِ جمله

جمله: همه، همگی

جناح: بال

جوانح: جِ جانحه

جهول: بسیار نادان

«چ»

چموش: سرکش، بدرفتار

«ح»

حاقّ: اصل شیء، حقیقت امر

حَبْطٌ: باطل و ناچیز شدن

حَبْلٌ مَتِينٌ: ریسمان محکم

حَبْلٌ وَرِيدٌ: رگ گردن

حَتٌّ: تشویق کردن

حَرْمَانٌ: محروم شدن

حَشَمٌ: خویشان و کسان

حَشْمَتٌ: بزرگی، بزرگواری

حِظٌّ: بهره

ص: 794

حظوظ: جِ حظ

حُلَّة: جامه نو

حمی: قرق گاه، حریم

حمق: بی خردی، کودنی

حَمَلَه قرآن: آنان که به تلاوت و حفظ

قرآن اشتغال دارند

حمیت: غیرت

حَنَك: زیر گلو

حنوط: مخلوطی از مواد خوشبو مانند

کافور که پس از غسل دادن میت به

جسد او بزنند

حنیف: مستقیم

«خ»

خاطف: برقی که چشم را خیره کند

خالص: ناب

خامده: خاموش

خبث: پلیدی، ناپاکی

خَتَل: فریب

خدیعه: فریب

خذلان: بی بهرگی از یاری و اعانت

خردل: گیاهی است با گل های زرد رنگ

که دانه‌هایی ریز و با طعم تُند دارد.

دانه‌هایش را می‌کوبند و به عنوان

چاشنی غذا به کار می‌برند

حَرَق: پاره کردن [مراد زیر پا نهادن

حرمت افراد شریف است]

خَطرات: جِ خطرهِ

خطرهِ: اندیشه، آنچه بر خاطر گذرد

خطیئه: گناه، خطا

خُلَّت: دوستی و برادری

خُلَّص: جِ خالص

خلیقه: آفریده خداوند، مردم

خمود: خاموشی

خَتَّاس: شیطان، شیطان صفت

خناق: دیفتری

خیاطت: دو زندگی

((د))

دارتصرّم: خانه‌گذر، [منظور دنیاست]

دَلال کردن: ناز کردن

دِماغ: مغز سر

دَنَس: چرك

دنیّه: پست، فرومایه

دهر: زمانه

دهشت: سرگشتگی

«ذ»

ذبّ: دفاع

ذراع: واحد طول از آرنج تا سر انگشتان

دست

ذروه: سرکوه، قلّه

ذمائم: ج ذمیمه

ص: 795

ذمیمه: زشت

«ر»

رحیق: ناب، خالص

رحیل: کوچ

رذع: بازداشتن

رذّه: سخنی که موجب ارتداد گردد

رذیله: خوی ناپسند

رُستاق: روستا

رُفرف: فرش، نام یکی از دو اسب حضرت

رسول که در شب معراج سوار شده بود

رفض: وا گذاشتن، دور افکندن

رکاکت: سستی، ضعف

رکون: آرام گرفتن

رمیم اشباح: اجساد کهنه و پوسیده

روح: نسیم و بوی خوش

ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو

رهین: گرو

«ز»

زجر: بازداشتن

زقوم: درختی است در جهنم دارای میوه

بسیار تلخ که دوزخیان از آن خورند

زمهریر: سرمای سخت

زُنْدَقَه: بی دینی

«س»

سائق: راننده

ساحت: درگاه

سالوس: فریبنده

سُبْحَات: ج سُبْحَه

سُبْحَه: جلال و بزرگی باری تعالی

سَبْع: حیوان درنده

سَبْعِيَّت: درندگی

سَخَطُنَاكَ: خشمناك

سداد: راستی و درستی کردار و گفتار

سرادق: سراپرده، خیمه

سرایر: ج سریره

سریره: راز و آنچه پنهان کرده شود

سَعَةُ دماغ: وسعت فکر

سُقْم: بیماری

سُكْر: مستی

سُكَّان ارض: ساکنان زمین

سکرات موت: بی شعوری و بیهوشی که به

هنگام مرگ دست دهد

سمین: سخن استوار و محکم

سیئه: بدی، گناه

((ش))

شائبه: آمیخته

شاهق: بنا و قلّه بلند

شَیح: شخص، ذات

شَنَات: پراکندگی

شَره: آزمند، حریص

ص: 796

شَطْر: جزء، پاره

شَفِير: کرانه هر چیزی

شَم: بوییدن

شَمُوخ: بلند پایگی

شَنِيع: زشت

شَوْب: آمیختن

«ص»

صَاعِدَه: بالا رونده

صُرَاح: محض، خالص

صِفْرَالْيَد: تهی دست

صِفّ نَعَال: پایین مجلس، کفش کن

صِقَالَت: صیقل خوردگی

صُلْبَه: سخت، درشت وقوی

«ض»

ضَرِيع: خار، گیاه خاردار

ضَبِيق: تنگی

«ط»

طَرِيَان: حمل شدن، عارض گشتن

طَفِيل: وابسته

طَمَأْنِينَه: آرامش

«ظ»

ظلوم: بسیار ستمکار

«ع»

عاجله: شتابنده، زودرس

عاطله: بیهوده

عالم کون: جهان هستی

عثرت: لغزش، خطا

عَثَرَات: جِ عَثْرَت

عُدّه: لوازم زندگانی

عِدّه: جماعت، شمار

عرض: آبرو

عروه: دستاویز

عفیف: پاکدامن

عقبات: جِ عقبه

عقبه: گردنه

عقوق: نافرمانی کردن کسی که حق او بر

تو واجب باشد.

عَلَقَه: خون بسته

عُلُقَه: دل بستگی

علن: آشکار

عمی: کوری

عمیم: فراگیر

عنا: رنج، سختی

«غ»

غَثّ: کلام نادرست

غُرْفَه: يك مشت از هر چیز

عَسَل: شستن

غَيْش: خیانت، آلودگی

غَمَز: اشاره کردن با چشم و ابرو

غَنج کردن: ناز کردن

ص: 797

غور: دقت، تأمل

«ف»

فائز: پیروز، رستگار

فارده: تنها، یگانه

فتاک: کشتار

فحل: جنس نر از هر حیوان، چیره، غالب

فراش: رختخواب

فسحت: گشادگی، وسعت

فضیح: بسیار زشت

«ق»

قاذورات: جمع قاذوره

قاذوره: پلیدی، نجاست

قطنین: جمع قاطن

قاطن: ساکن و مقیم

قاع: زمین هموار، دشت

قذارت: چرکین بودن، ناپاک بودن

قصور: جمع قصر

قصورباع: کوتاهی دست، ناتوانی

قَطْر: اقلیم، ناحیه

قَلْع: از بیخ برکندن

قلوب قاسیه: دل های سخت

«ك»

كاسد: بی رونق، بی رواج

كامنه: پنهان

كتم: پنهان کردن

كرشمه: ناز و غمزه

كظم غیظ: فرو خوردن خشم

كفاف: آن اندازه روزی که انسان را بس

باشد

كفو: مانند، همتا

كَمَل: جِ کامل

كمون: خفاء

كُند: تکه چوب ستبر با بند آهنی که به

پای زندانیان می بندند

کنز: گنج

کنوز: جِ کنز

کوس: طبل بزرگ

کوس رحیل: کنایه از هنگام مرگ

«ل»

لاحق: آینده، بعدی

لُب: عقل

لُبس: پوشیدن

لَبَنَه: خشت خام

لَجَام: دهنه

لُجَّه: میانه دریا، جاهای ژرف و موج خیز

دریا

لَطَائِفِ الْحَيْل: چاره جویی های لطیف

لُعبَت: معشوق، محبوب زیبا روی

لَمَّيَّت: چرایی، کیفیت

لوث: آلودگی

ص: 798

لوم: سرزنش

«م»

مؤاخذ: مسئول، مورد بازخواست

مؤونه: خرج، هزینه

مأثورات: جِ مأثوره

مأثوره: منقول، نقل شده

مأمول: آنچه آرزو شود

مؤدّی [به فساد]: آنچه منجر به فساد گردد

مالك الرقاب: صاحب اختیار

مُبالی: متوجه، بادقت

مُبتهج: خوشحال

مُبعد: دور کننده

مُبعدات: جِ مَبْعَدِ

متجاهر: کسی که عمل خویش را به قصد

آشکار سازد

مَتَجَر: محل تجارت، بازار

متجنّب: دوری کننده

متحلّی: آراسته، زیوردار

مترنّم: سراینده

متشبّث: چنگ زنده

متشثته: پراکنده

متصرّم: بریده، منقطع

مُتَعَصَّبٌ لَهُ: آنکه برای او تعصب به خرج

داده می شود

مُتَّعِظٌ: پندپذیر

مُتَعَقِّبٌ: آنچه بعد از چیز دیگر آید

متفلسف: مدعی فلسفه

مُتَّقَدِّرٌ: اندازه گیری شده

متمشّی شدن: سر زدن

متسك: عابد، پرستنده

متهاون: سستی کننده

متهتک: پرده در

مثوبت: جزا، پاداش

مجبول: سرشته

مَجْرَهٌ: کهکشان

مجالا: محل تجلی

محصنه: زن شوهردار

محظورات: جِ محظوره

محظوره: ممنوع، حرام

محفوف: فرا گرفته، احاطه شده

مختنق: خفه

مخزونه: ذخیره شده

مُخَلَّد: جاودان

مُخَلَّع: خلعت یافته

مُدَاقَّة کردن: دقت کردن و باریک شدن در

موضوعی

مُدْهَش: هولناک، ترسناک

مُدَاقَم اخلاق: خوی های زشت

مِرَاة: آینه

مِرَاء: جدال و ستیز

ص: 799

مَرَأَى: جِ مَرَأَةٍ

مُرَائِي: رِيَاكَار

مَرَبُوب: مَخْلُوق، پَرُورده

مَرْتَاض: رِيَاضت دَاده شده

مَرغُوبٌ فِيهِ: چِيْزِي كه مَورِد رَغْبت قَوار

مِي گِيْرِد

مَرْمِيٌّ بَه ضَعْف: اَنچِه حَكْم بَه ضَعِيْف بُوْدن

اَن شُدِه باشُد، مَتَهْم بَه ضَعْف

مَزَاوِلْت: مِمَارِسْت دَر كَارِي

مَسَائِت: كَرْدَار نَاپَسِنْد

مُسَانِخ: دُو يَا چِنْد چِيْز كه اَز سِنِخ هَم

بَاشِنْد

مَسَاوِي: جِ مَسَائِت

مَسْتَصِح: اَنچِه مَوجِب سَلَامت گَرْدَد

مَسْتَصِحَات: جِ مَسْتَصِح

مَسْتَلْدٌ: چِيْز مَرغُوب كه اَز اَن لَذت بَرِنْد

مَسْتُور: پُوشِيْدِه

مَسْطُور: نُوْشْتِه شُدِه

مَسْفُور: نُوْشْتِه

مَسْفُورَات: جِ مَسْفُور

مَسْكِنْت: تَهِي دَسْتِي

مشاعر: ج مشعر

مشحون: پر شده، انباشته شده

مشعر: حاسه، قوه ادراك

مشفوع: ضمیمه شده

مشوب: آمیخته

مشوه: زشت گردانیده

مشیمه: بچه دان، رجم

مصاب: به هدف رسیده، راست و درست

مصادم: کسی یا چیزی که با دیگری بهم

بخورد و صدمه وارد کند

مطیه: حیوان سواری

مطمح نظر: مورد نظر

مطویه: پیچیده

معد: آماده، مهیا

معرس: تنگدست

معتونه: دارای عنوان

معوج: کج و ناراست

مغازلات: ج مغازله

مغازله: معاشقه کردن

مغروس: کاشته، نشانده

معتاب: غیبت کننده

مُغلق: بسته شده

مغلول: کسی که غُل و زنجیر به گردن و

دستش بسته شده

مغمور: فرو برده شده در چیزی، غرق شده

مُفاض: افاضه شده

مکامن: ج مکمن

مکانت: منزلت و پایگاه

مکاید: ج مکیده

ص: 800

مکمن: کمینگاه

مکنونات: ج مکنونه

مکنونه: پنهان داشته شده

مکونات: ج مکونه

مکونه: مخلوق، موجود

مکیده: مکر، فریب

ملاذ: ج ملذّه

ملام: سرزنش کردن

مُلتّم: بهم پیوسته، التیام یافته

مَلّت: آئین

ملتذّ: لذت برنده

ملتوی: پیچ در پیچ شونده، درهم پیچیده

ملذّه: شهوت

مُلصّق: چسبانده شده

ملوّث: آلوده به پلیدی

مماشات کردن: مدارا کردن، همراهی

کردن

مُمیلّ: ملال آور، رنج آور

مموّه: دروغ راست نما

ممسوس: تماس یافته، لمس شده

مُنخَرط: در يك صف قرار گرفته، در يك

ردیف جای گیرنده

منسَد: سد شده

منشرح: گشوده، باز

منطقی: خاموش، فرونشانده

مُنْعَمِر: غوطه ور

مُنْفَرِه: نفرت زا، آنچه که موجب تنفر شود

مُنْقَاد: فرمانبردار، مطیع

مَنكح: ازدواج کردن

منكوس: واژگون، مقلوب

منكوس الرأس: سرنگون

موادّه: با یکدیگر دوستی کردن

موالید: ج مولود

مواصلت: پیوستگی

موبقه: مُهْلِك

مودوع: امانت گذاشته شده، به ودیعت

نهاده

مودی: آزار رساننده

مودیات: ج مودی

مُوسِس: وسوسه کننده

مولمه: درد آور

مولود: زاده، فرزند

موهومات: خرافات

مهّام: ج مهّم

مهروب عنه: چیزی یا کسی که از آن

بگریزند

مهّم: کار دشوار، امر عظیم

میامن: ج میمنه

میاسر: ج میسره

میسره: طرف چپ

ص: 801

میمنه: طرف راست

((ن))

نایره: آتش

نزع روح: جان کندن، جان دادن

نسخ کردن: باطل کردن

نفیر: آواز بلند

نقم: جِ نِقمَت

نِقمَت: عذاب، عقوبت

نمیمه: سخن چینی

((و))

وَأَنَّ بَت

وَأَثِق: محکم

وَدَاد: دوستی، محبت

وَدَاع: جِ وُدَاعِیَه

وَدِیعَه: امانت

وَجَع: درد

وَزَرَ: وبال و گناه

وَضِیع: فرومایه

وَعِید: تهدید

وَقَاع: نزدیکی کردن

وَقَع: مهابت، اعتبار

ولیده: مولود

((ه-))

هائله: ترساننده

هبوط: فرود آمدن

هتك کردن: پرده دری کردن

هوان: خواری

هیمان: سرگشتگی

ص: 802

8 - فهرست واژگان، نمایه ها و اصطلاحات

«آ»

آتش ندامت 306

آجال معینه 146

آداب دعا 318

آداب شرعیہ 433

آداب شریعت حقہ 15

آداب ظاہرہ 15، 568

آداب مستحبہ 570، 574، 698

آداب معاشرت 428

آداب و سنن عبودیت 454

آز 491، 619

آمال عارفین 216، 290، 603، 693، 724، 729

آیات الہیہ 559، 562، 564، 568

آیات تامہ ربوبیہ 615

آیات ذات 460

آیت اسم اعظم جامع 706

آیت اللہ کبری 705

آیة محکمہ 426، 432، 436، 439، 729

ابتلائات 140

«الف»

ابتلاء 132، 192، 262، 265، 268، 269، 270، 271، 272، 334، 437، 448، 595، 655، 656

ابتهاج 70، 74، 106، 485

ابراء دين 662

ابواب تجليات ذاتيه 380

ابواب توفيق 17

ابواب رحمت 193

ابواب سعادت 291

ابواب معارف 213، 379، 380، 589

اتصاف به قرب و بعد 318

اتقان صنع 220، 221

اجازه تکوينی 44

احاطه باطنی 319

ص: 803

احاطه ظاهري 319

احاطه علمي 318

احاطه قيومي 44، 319، 501، 546، 665

احاطه نوريه 465

احاطه وجوديه 732

احاطه وجوديه قيوميه 458

احتجاب 242، 251، 462

احتجابات 428

احتجابات ملكوتي 138

احتجابات ملكي 138

احتجاب شمس وجود 731

احتراقات شوقيه باطنييه 546

احدى التعلق 592

احديث 104، 208، 315، 678، 686، 688، 693، 704، 723، 724

احديث جمع 605، 694، 722

احديث جمع اسماء 590، 694، 696، 725

احديث غيبه 723

احكام شريعت 444

احكام ظاهريه 429

احكام عقليه 202

احكام فطرت 202، 203، 207، 208

احوال قلوب 437، 586، 648

احوال ملكوت 499

احوال نفس 223

اخبار فطرت 586

اخبار متعارضه 710

اخبار متواتره 271، 444، 451

اخترام 712، 733

اخلاص 48، 49، 50، 54، 57، 58، 60، 67، 84، 95، 179، 181، 230، 320، 364، 366، 378، 423، 436، 437، 552،

564، 641، 734

اخلاص نيت 363، 414، 422، 436

اخلاق الله 297، 434، 661

اخلاق الهی 52

اخلاق باطنه 164

اخلاق حسنه 15، 27، 52، 74، 84، 433، 437، 511، 563

اخلاق ذميه 405، 437، 594

اخلاق رذيله 49، 127، 428

اخلاق سيئه 577

اخلاق ظلمانی 31

اخلاق فاسده 26، 27، 35، 95، 124، 125، 157، 164، 171، 193، 257

ص: 804

اخلاق فاضله 53، 187، 227

اخلاق قبيحه 35، 37

اخلاق كامله 551

اخلاق كريمانه 1

اخلاق كريمه 54، 172، 405، 578، 579

اخلاق نفس 576

اخلاق نفساني 127، 577

اخوت في الله 616

اداء امانت 528، 529، 530

ادراكات باطني 108، 263

ادراكات عقلي 223، 224، 264، 397

ادراكات محضه 224

ادراك ملايم 456

اذكار 59، 76، 87، 285، 325، 402، 482، 727

اذن قيومي 44

ارادات 62، 442، 443، 661

ارادت 50، 57، 63، 284، 421، 734

اراده ازليه 615

اراده ازليه كامله وجوبيه 624

اراده انساني 539

اراده بندگان 709

اراده حق 62، 107، 109، 142، 168، 181، 225، 244، 611، 612، 652، 680، 710

اراده خالصه 359، 360، 361

اراده عبد 611، 710

اراده فاعله نفس 360

اراده كامله 681

اراده كامله حق 611

اراده نافذه حق 292، 652، 659

اراده نفس 141، 143

اراضى اشباح 683

ارباب برهان 677

ارباب رياضت 315

ارباب سلوك 315، 501

ارباب شرايع 16، 727

ارباب ضلالات 416

ارباب ظاهريه صوريه 385

ارباب عقل 730

ارباب عقول 612، 726

ارباب قلوب 34، 500، 616، 654

ارباب كشف 109

ارباب محاورات 415

ارباب معارف 366، 413، 414، 500

ارباب معرفت 460، 693، 703، 708، 722، 729

ص: 805

ارباب وصال 321

ارباب هواهای نفسانی 420

ارتباطات عقلیه 486

ارتباطات معنویه ملك و ملكوت 520

ارتباط اعدادی 413

ارتكاز عرف 698

ارتیاضات شرعیه 282

ارتیاضات علمیّه 480

ارتیاضات عملیّه 480

ارتیاضات قلبیه 500

اركان توبه 307

اركان توكل 243

ارواح طیبه طاهره 49

ازل 264، 480، 677، 678، 683

ازلی 265، 269، 397، 589، 672، 683، 685

ازلیت 674

ازلیت علم 672

اسارت نفس 285، 287، 323

اسباب باطنه خفیه 244

اسباب ظاهریه و باطنیه 568

اسباب غائبه خفیه 244

استجابت دعا 612

استجابت دعوات 611

استجلاء 704

استدراج 276، 534

استطاله 409، 410، 416، 421

استعاده 452، 572

استعداد کامنه 264

استغفار 86، 276، 302، 307، 312، 344، 351، 381، 387، 462

استغفار خالص 313

استفاضه 614

استقامت امت 191

استقامت باطنی 24

استقامت روحانی 590

استقلال در ایجاد 714

استقلال در وجود 714

استقلال عباد 611

استوای رحمان 730

اسرار الهیه 448

اسرار خلقت 220

اسرار شریعت 15

اسرار عبادات 141، 288، 361، 479، 562

اسرار ملكوت 660

اسرار نماز 479

اسرار ولايت 537

اسراف 433، 516، 552، 553

ص: 806

اسفل السافلين 592

اسقاط اضافات 363

اسقاط تعينات 363

اسقاط كثرات 363

اسلام حقيقى 532

اسم اعظم 481، 614، 694، 696، 704، 722

اسم اعظم جامع الهى 704، 706

اسم الله 388، 572، 696، 722، 723، 728

اسم الله اعظم 324، 375

اسماء افعال 729

اسماء الله 602، 654

اسماء الهى 513

اسماء الهيئه 380، 480، 659، 678، 703، 722

اسماء اوصاف 729

اسماء تنزيهيه 676

اسماء ثبوتيه جماليه 724

اسماء جلال 400، 401

اسماء جلاليه و جماليه 259

اسماء جمال 400

اسماء حق 478

اسماء ذات 729

اسماء ذاتيه 676، 693، 695، 723، 724

اسماء سلبيه تنزيهيه 724

اسماء صفاتيه 724

اسماء لطف 260

اسماء محاطه 695

اسماء محيطه 590، 695

اسماء و صفات اضافيه 675

اسماء و صفات جماليه و جلاليه 460، 673

اسماء و صفات حق 595، 680، 706

اسماء و صفات حقيقيه 675

اسماء و صفات ذاتيه 664

اسماء و صفات سلبيه 686

اسماء و صفات فعليّه 664

اسم جامع 590، 704

اسم جامع اعظم 659، 724

اسم جامع الله 694

اسم جلاله 708

اسم ذاتي 234

اسم شريف اعظم 722

اسم مستأثر 695

اشاعه فاحشه 334

اشترك معنوی 702

اشترك معنوی وجود 726

اشتعالات قلبیه 546

ص: 807

اشتغال قلبى 506

اصالت وجود 726

اصاله الحليه 446

اصاله الطهاره 446

اصحاب بحث 716

اصحاب تهذيب نفس 193

اصحاب جهالات 416، 435

اصحاب رأى 559

اصحاب رياضت 25، 243، 428

اصحاب سلوك 364

اصحاب عرفان 213، 243، 315، 612، 677، 695

اصحاب علوم حقيقه 414

اصحاب قلوب 93، 182، 364، 379، 444، 536، 546، 605، 660، 666، 676، 678، 690، 693، 694، 703، 708، 710،

716، 729

اصحاب كشف 506

اصحاب كلام 714

اصحاب معارف 364، 729

اصحاب معرفت 304، 427، 616

اصحاب مكاشفه 34

اصحاب يمين 38

اصحات مرء و جدال 416، 420

اصلاحات اخلاقی 268

اصلاحات اعمالی 268

اصلاحات نفسانی 268

اصلاح امر 310

اصلاح خُلُق 430

اصلاح قلب 585، 586

اصلاح مفاسد نفس 169

اصلاح نفس 79، 80، 92، 112، 115، 126، 130، 170، 227، 236، 303، 370، 399، 424

اصلاح نفوس 360، 399

اصول اخلاقیه 432

اضافات 103، 105، 363، 675

اضافه اشراقیه 675

اضافه واحده موجدیت 675

اطمینان تام 614، 615

اطوار 58، 94، 161، 177، 195، 237، 579

اطوار تقییدات 685

اطوار فاسده 179

اعتبارات 103، 105، 115، 421، 686، 693، 694، 724، 725

اعتبارات مفهومی 675

اعتبار ذوقی 573

اعتبار صرف 712

اعتبار عقل 82

اعتدال 51، 151، 152، 158، 161، 234، 256، 259، 413

اعتماد بر نفس 79

اعدام 589، 664، 674، 686، 714

اعدام مضافه 713

اعدام مطلقه 713

أعراض 345، 666، 722

اعضای باطنه 222، 531

اعضای ظاهره 222، 531

اعلی علیین 46

اعماق قلب 550، 561، 574

اعمال اختیاریه 347

اعمال باطنه 59، 443

اعمال بدنیه 442

اعمال جوارح 70

اعمال جوانح 70

اعمال حسنه 39، 55، 58، 74، 82، 172، 266، 304، 308، 359، 360، 405، 482

اعمال روحیه 235

اعمال ریائیه 134

اعمال سیئه 55، 266، 359، 360، 404، 417، 418، 485، 578

اعمال شرعیه 447

اعمال شیطانی 444، 442

اعمال صالحه 61، 64، 70، 71، 114، 120، 175، 178، 187، 437، 511

اعمال صحیحہ 485

اعمال ظاہرہ 59، 235، 359، 417، 421، 428

اعمال ظاہریہ صوریہ 325

اعمال ظاہریہ و بدنیہ 235

اعمال عبادیہ 447

اعمال غیر عبادیہ 447

اعمال فاسدہ 399

اعمال قلبیہ 227، 324، 360، 382، 383، 427، 428، 442، 443

اعمال قبیحہ 30، 64، 71، 95، 311، 511

اعمال قلبیہ 41، 220، 228، 235، 324، 360، 383، 427، 429، 439، 442، 443

اعیان 92، 214، 375، 463، 659، 673، 678، 679، 722

اعیان ثابتات 659

اعیان ثابتہ 659، 678، 703

اعیان علمیہ 688

اغیار 362، 364، 365، 661

ص: 809

افاضات رحمانیہ 441

افاضہ حق 465

افاضہ نوریہ 675

افتخار 96، 102، 104، 105، 110، 162

افترا 84، 155، 157، 600، 630، 697

افتقار 146، 491، 692

افتقار خارجی 491

افتقار روحی 491

افتقار قلبی 491

افعال ابداعی 653

افعال تجدیدی ملکی 653

افعال سیئہ 511

افعال طبیعیہ 577

افعال عباد 709، 710

افعال عبادیہ 82، 482

افعال مکلفین 609، 714، 715

اقالیم سبعہ ظاہریہ 324

اقالیم سبعہ ملکیہ 142

اقبال بہ حق 270

اقبال بہ قلب 474

اقبال قلب 325، 362، 486

اقبال كلي 500

اكتناه ذات 216، 217، 500

اكوان 590، 690، 706

اكوان سالفه 690

السنه باطنه 386

السنه سريره 386

السنه ظاهره 386

الطاف حق 178، 250

القائات 414، 442، 444، 450

القائات ابليسيه 441

القائات الهيئه 442

القائات رحمانيه 414، 443

القائات شيطاني 27، 414، 442، 443

القائات ملكيه 441، 443

القاء رحمانى 414

القاء شيطاني 170، 414

القاء ملكى 414

الوهيت 91، 181، 384، 694، 695، 696، 697، 704، 708

الوهيت اسمائيه 723

الهام 132، 226، 228، 251، 477، 610

الهيته 708، 721، 724

اماته 164، 611، 612، 728، 729

امام ائمه اسماء 375

امانات حق 526، 527

ص: 810

امانت 39، 172، 523، 527، 528، 529، 530، 531، 532

امانت الهی 47، 155، 531، 532، 596

امتحان 262، 264، 265، 266، 276، 355، 356، 357، 358، 359، 558، 580، 650

امراض باطنیه 579

امراض جسمانیه 234، 235

امراض روحانی 534

امراض روحیه 234، 235

امراض قلبیه 63، 177، 449، 568

امراض مهلكه قلبیه 122

امراض نفسانیه 156، 226، 234

امر به معروف 72، 77، 151، 383، 625، 689، 697

امر بین امرین 651، 666، 716

امر وجودی 357

امکان ذاتی 714

امور برهانیه 500

امور تعبدیه شرعیه 540

امور عدمیه 676

امور غیبیه اخرویه 540

امور غیر متناهی 225

امور فطریه 18

امور محسوسه ضروریه 221

امور معنوی 221، 364

امور ملکی مادی 364

امهات سببعه 315

انابه 195، 300، 638

انانیت 366، 368، 371، 436، 494، 495، 500، 536، 572، 591، 592، 615، 651، 654، 656، 657، 658

انانیت نفسانیه 414

انسان شرعی 15

انسان عقلی 15

انسان کامل 375، 462، 590، 591، 592، 594، 657، 659، 681، 704، 705

انسان کبیر 731

انسان مجاهد 14، 26، 36

انشراح صدر 125

انصاف 82، 83، 84، 86، 102، 107، 162، 217، 630، 721

انظار معسر 662

انفاق 231، 367، 549، 550، 552، 553، 554، 577

انفاقات مالیه 551

انفال 611

ص: 811

انفس 586، 604، 656، 657

انفعال 431، 513

انفعال نفسانی 512

انقباض نفس 121

انقطاع 137، 167، 269، 470، 551، 571

انقطاع تام 603

انقطاع تام کامل 536

انقلاب ذاتی 716

انوار الهیه 504

انوار تجلیات 696

انوار جبروت 661

انوار جمال 606

انوار جمال و جلال 602، 603

انوار حسیه 463

انوار ذاتیه 300

انوار طاهره تعلقات قلبیه 656

انوار عالم آخرت 464

انوار عظمت 502

انوار غیبیه 12، 604

انوار فطریه 187

انوار قدسی الهیه 615

انوار كرامت 573

انوار معارف 15،81

انوار معنويه 305

انوار ملكوت 656

انوار وجود 656

انوار هدايت 722

انيت 494، 500، 592، 615، 654، 657

اوامر الهيه 518، 651

اوصاف اضافيه 675

اوصاف حق 603

اوصاف حقيقيه 675

اوصاف ذاتيه 676

اوصاف رذيله 174

اوصاف سلبيه 675، 676

اوصاف عنوانيه 426

اوصاف فعليّه 676

اوصاف كماليه 680، 685

اوصاف كماليه نفس 491

اوصاف كماليه وجود 687

اوصاف معنويه 123

اوصاف وجود 716

اول درجه ولايت 67

اولياى حق 21، 72، 182، 346، 477، 540، 716

اولياى خاص 252

اولياى كمل 269، 727

اولياى نعم 192

ص: 812

اولياء الله 367، 480، 602، 732

اوليت 730

اوهام 27، 222، 295، 318، 437، 442، 540، 601، 687

اوهام باطله 16، 27

اوهام نفس 437

اوهام واهيه 434

اهانت مؤمن 342، 647، 648، 650

اهل آخرت 144، 145، 146، 204

اهل استقامت 297

اهل اعتبار 470، 474

اهل الله 144، 145، 182، 324، 364، 665، 678، 703، 708

اهل ايمان 33، 38، 114، 290، 292، 339، 464، 510، 536، 638، 642، 648

اهل ايمان و يقين 506

اهل بهشت 54، 94، 127، 142، 391، 421

اهل تصوف 180

اهل تقوا 352، 564

اهل تمكين 297

اهل توحيد 504

اهل جاه 117

اهل جحود 511

اهل جذبات 193

اهل جهنم 32، 101، 168، 391

اهل حجاب 82، 461

اهل حضور 296

اهل حق 728

اهل حليت 447

اهل دل 219

اهل دنيا 14، 19، 34، 63، 107، 144، 181، 204، 281، 284، 364، 370، 625، 628، 655

اهل ديانت 91

اهل ذكر 204

اهل ذوق 690

اهل رجاء 255

اهل رياء 65، 171، 352

اهل رياضت 21، 32، 73، 536

اهل زهد 284، 524

اهل سابقه حسنى 182، 510

اهل سعادت 11، 38، 236، 429، 510، 526

اهل سلوك 20، 21، 35، 73، 135، 193، 236، 244، 296، 304، 314، 480، 524، 536، 659، 690

اهل شرايع 128، 129

ص: 813

اهل شرك 82، 379، 584

اهل شقاوت 11، 511

اهل شك و شرك 628

اهل شهوت 318

اهل شهود 297

اهل صبر 288

اهل صلاح 351، 352

اهل صلاح و سداد 181، 421

اهل طاعت 61، 250

اهل طهارت 447

اهل عبادت 61، 83، 91، 95، 362، 412

اهل عرفان 180، 290، 304، 379، 536، 696، 704

اهل عصمت 61، 200، 462

اهل علم 36، 57، 95، 116، 171، 172، 179، 217، 352، 393، 422، 433، 446، 505، 733

اهل علم و ديانت 91، 130

اهل علوم 204، 586

اهل غرور 255

اهل غفلت 232، 319

اهل فكر 204

اهل فلسفه 461، 701

اهل قلوب 537

اهل كفر 61، 74، 91، 511

اهل معارف 193، 203، 361، 380، 414، 455، 478، 490، 503، 511

اهل معارف و شهود 93

اهل معاصي 511، 562

اهل معاصي كبيره 61، 80، 193

اهل معرفت 91، 374، 402، 403، 444، 461، 475، 477، 479، 482، 486، 503، 536، 546، 572، 605، 648، 649،

666، 672، 676، 685، 694، 695، 697، 710، 712، 716، 722، 726، 728، 731

اهل معصيت 30، 61، 74، 76، 83، 85، 91، 250، 253، 276، 418، 533، 625

اهل مكاشفه 401، 402

اهل ملل و نحل 206

اهل مناسك 55، 91، 95، 193

اهل موقف 336

اهل نجات 25، 26، 83، 95، 236، 302، 339، 346، 526، 534، 632

اهل نظر 685

ص: 814

اهل نفاق 74، 82، 171، 182، 511

اهل ولايت 507، 536

اهل يقين 93، 232، 620، 621

اهوال صراط 534

اهوال مطلع 558

اهوال موت 534

ايم ربوبيت 730

ايم سته 730، 731

ايتام آل رسول 422

ايثار 551

ايزاء 125، 177، 180

ايمان اجمالى 21

ايمان بالله 589، 637

ايمان حقيقى 180، 242، 535، 624

ايمان خالص 257

ايمان خيالى 41

ايمان صحيح 540

ايمان قلبى 428

ايمان كامل 398، 428

ايمان مستودع 292

ايمان ناقص 114، 596

«ب»

باب الله 524، 669

باب عالم غيب 413

باب معرفت الله 415، 503

باب ولايت 380

باطن خيال 442

باطن ذات 56، 59، 66، 80، 152، 174، 224، 234، 235، 292، 367، 442، 561، 562

باطن روح 266

باطن روحانيت 325

باطن شرع 361

باطن عقل 442

باطن قلب 43، 153، 154، 173، 286، 572

باطن مطلق 693

باطن ملكوت 53

باطن نفس 22، 80، 226، 361

باطن هدايت 170

باطنيت 723، 730

بخل 226، 243، 296، 414، 433، 553

بخيل 161، 243، 521

بداهت عقل 227

بدايات 13

بداء 650

بدیین 76، 82، 94، 105، 417

بدخلقی 36، 418

بدعت 445

ص: 815

بدن مثالی برزخی 358

بدیهت عقل 714

بدیهیات 202، 207، 226

بدء و ختم وجود 384

بِرّ 550

براق معراج 145

براق وصول 574

براهین حکمیہ 182، 729

برزخ برازخ 386

برزخیت کبری 590، 706، 723

برهان حکما 32، 75، 137، 456

برهان حکمی 25، 455، 486

برهان صدیقین 214، 215، 220

برهان عقلی 42، 128

برهان لمی 711

بساط رحمت 13، 139، 249، 254، 531

بساط نعمت 13، 249، 531

بسط رحمانیت 255

بسط رحمت 250، 384، 539، 666

بسط رحیمیت 255

بسط سلطنت 44

بسط نعمت 128

بسط وجود 624، 722

بسط وقبض وجود 427

بسيط 208، 491، 665، 673، 678

بسيط تام 674، 684

بسيط محض 673

بسيط مطلق 674، 678

بسيط من جميع الجهات 673، 674، 684

بسيطة محضه 664

بصر حق 658

بصر روحاني 661

بصير 677

بصيرت 321، 335، 412، 423

بصيرت باطني 321

بصيرت قلب 213

بصيرت ملكوتي 43

بطلان 361، 600، 601، 715

بطلان صرف 712

بطن 697

بطن بطن 697

بطون 590، 723

بطون قرآن 732

بعث 692، 219

بعثت 578، 461، 272

بعثت رسل 733

بعث رسل 265، 223، 210

بغض 286، 140، 129، 97، 46

ص: 816

638 ،580 ،513 ،512 ،511 ،509 ،498 ،476 ،346 ،345 ،344 ،340 ،292

بغض حق تعالی 514

بقای سرمدی 397

بقاء 137 ،138 ،150 ،155 ،397 ،637 ،654

بقاء باللّه 93 ،180 ،297

بقاء مطلق 396

بلا 72 ،73 ،261 ،262 ،268 ،271 ،356 ،595

بلایا 595

بَلَّه 433

بلیات (بلیّه) 108 ،156 ،263 ،267 ،268 ،269 ،270 ،271 ،272 ،275 ،276 ،277 ،281 ،287 ،288 ،289 ،290 ،291

292 ،293 ،322 ،339 ،361 ،551 ،565 ،655 ،709

بلیات جسمیه 271

بلیات روحانیه 276 ،277

بنده مخلص 60

بهشت اخلاق 22 ،295

بهشت اسماء و صفات 455

بهشت اعمال 21 ،295 ،455

بهشت جسمانی 55 ،142 ،482 ،578

بهشت جسمانی 55 ،142 ،482

بهشت ذات 455

بهشت صفات 578

بہشت لقاء 21، 364، 455

بیت احتراق 306

بیت مظلّم 379

بیت مظلّم نفس 371، 379، 656، 657، 695

بیت نفس 300، 371، 656

بینہ 266، 641

«پ»

پردہ ملکوت 334، 345، 415

«ت»

تأثر 100، 139، 277، 289، 716

تأثر قلبی 562

تأثیر 91، 107، 182، 187، 195، 202، 220، 221، 226، 304، 309، 345، 360، 384، 417، 418، 428، 436، 561، 563،

564، 567، 568، 611، 716

تأویلات 321، 358، 461، 726، 727

تأبی نفس 92

ص: 817

تأییدات ملکوتی 138

تبدلات جوهریہ و صوریہ 587

تبدلات ہیولانی 127

تبیان کامل 430

تجاذب ملکوتی 654

تجاذب ملکی 654

تجدد 513، 577، 686، 687، 729

تجرد 223، 429

تجرید 723

تجسم اخلاق 110

تجسم اعتقادات 485

تجسم اعمال 110، 154، 483، 485، 486

تجلیات 166، 193، 214، 220، 252، 305، 389، 480، 504، 513، 651، 694، 696، 706

تجلیات اسماء 103، 385، 400، 480، 500، 723

تجلیات اسماء و صفات 103، 296، 321، 380، 479، 501، 603، 705

تجلیات افعالی 479، 480

تجلیات الہیہ 380

تجلیات انسیہ 513

تجلیات تقيیدی 572

تجلیات جلال 513

تجلیات جلالیہ 511، 536

تجلیات جمال حق 502

تجلیات جمال و جلال 513

تجلیات جمال و لطف 260

تجلیات جمالیه و لطفیه 513

تجلیات حبیه 513

تجلیات حق 123، 503، 694

تجلیات حق تعالی 503

تجلیات ذات 103

تجلیات ذاتی 132، 501، 603

تجلیات ذاتیه 380، 480، 500، 513، 668، 724

تجلیات ذاتیه احدیه 380، 381، 385

تجلیات رحمانیه و رحیمیہ 513

تجلیات رحمت 401

تجلیات صفات قلب 380

تجلیات صفاتی 132

تجلیات قهریه 511، 513، 536

تجلیات لطف و جمال 510

تجلیات مالکیه 513

تجلیات محبوب 366

تجلی احدی 380، 688، 722

تجلی احدیت 704

تجلی اسماء لطف 260

تجلی به اسماء باطنه غیبیه 724

تجلی به اسماء صفاتیه 724

تجلی به اسماء ظاهریه 724

تجلی به فعل 708

تجلی به فیض اقدس 676، 694،

703، 704

تجلی به فیض مقدس 676، 684، 694، 725

تجلی تقییدی 572

تجلی حق 52، 535

تجلی ذات اقدس 479

تجلی ذاتی 573، 687، 688

تجلی ذاتی اولی 605

تجلی ظهوری 704

تجلی ظهوری نوری 684

تجلی عظمت 400

تجلی غنی مطلق 493

تجلی غیبی 724

تجلی فعلی 653، 729

تجلی فیض اقدس 480، 678

تجلی فیض مقدس 684

تجلی قیومی حق 546

تجلی واحد 678

تجلی واحدی 688

تحدید 90، 145، 249، 295، 319، 369، 429، 578، 599، 684، 712، 715، 732

تحقق بالعرض 683، 713

تحقق علمی 688

تحقق عینی 688

تحلیه سر 455

تحمید 81، 383، 613، 728

تحنك 412

تحریر 217، 602، 678

تخلل شرور 668، 713

تخلیص 305، 343، 348، 361، 365، 370، 419، 436، 533، 571، 655

تخلیص نیت 348، 367، 368، 436

تخمیر غیبی جمعی 704

تخیلات باطله 442

تدارك تروك 310

تدارك حظوظ 310

تدبر 32، 34، 157، 236، 303، 311، 429، 546، 559، 560، 563، 564، 577، 600، 697

تدبیرات ملكی 138

تدبیر منزل 428

تدلل 56، 84، 85، 86، 87، 88، 90

ص: 819

تدلی 651

تدلی تام ذاتی 501

تدلی ذاتی 366

تدلیس 282، 421

تدلیسات 178

تدلیسات شیطان 447

تذکر آیات حق 321

تذکر اسماء و صفات 321

تذکر تام 322

تذکر جلال 534

تذکر حق 289، 325، 558، 603

تذکر ذات 321

تذکر عظمت 534

تذکر قهر 534

تربیت ظاهر 428

تردید 222، 363، 436، 442، 624، 652، 653، 654

ترك مشتبهات 233

ترکیب عقلی 673

تزکیه نفس 40، 96، 352

تسبیح 81، 222، 314، 383، 460، 461، 613، 725، 726، 727، 728

تسبیح تکوینی 726، 727

تسبیح شعوری علمی 727

تسبیح نطقی 726

تسلیم تام 286

تسویف 301، 310، 311

تسویلات شیطانی 303

تسویلات نفس 447

تشبیه 263، 319، 352، 599، 600، 601، 650، 691، 715

تشریح 226، 227، 228، 481، 608، 609، 612

تشریک باطنی 361

تشفی 340

تشفی قلبی 345

تشیع 532، 633، 641

تصدیق 16، 29، 36، 44، 56، 83، 128، 137، 242، 296، 353، 431، 540، 625، 681، 697، 700، 712، 726، 727

تصدیق تعبدی 397

تصدیق عقلی 138، 397

تصرفات حقانی 495

تصرفات خبیثه شیطانیه 591

تصرفات قیومی 608

تصرفات ملکوتی 728

تصرف حق 44، 45، 52، 243، 385، 495

ص: 820

تصرف شیطان 27، 28، 59

تصفیه قلب 436

تصفیه قلوب 432

تصفیه نفوس 414

تصور باطنی 562

تصوف 93، 105، 504

تضاد 667، 713

تظاهر 178

تعبد صرف 433

تعديل خلق 429، 430

تعزیرات 151

تعصب 172

تعطیل 433، 599، 601، 715، 726

تعلقات 137، 139، 140، 167، 208، 311، 321، 385، 615

تعلقات قلبیه 137، 656

تعلقات نفسانیه 379، 656

تعلق جبلی 141

تعلق قلب 136، 144، 145، 241، 243

تعلق محض 684

تعین 653، 666، 667، 684، 708، 723

تعینات آفاقی 656

تعینات اسمائی 703

تعینات اسماء و صفات 688

تعینات اشیاء 692

تعینات انفسی 656

تعینات قلبیہ 380

تعینات ملکوتی 656

تعینات ملکی 656

تعینات نفسیہ 692

تعین اسم جامع 704

تعین اسمی 703

تعین صفاتی 723

تعین غیبی 693

تعبیر قلبی 77

تقریب 433، 152، 151

تفسیر بہ رأی 727، 696، 559

تفسیق 720، 217

تفویض 716، 714، 667، 666، 627، 626، 623، 612، 611، 610، 609، 608، 295، 246، 245، 240، 54

تفویض باطل 612

تفویض مستحیل 611

تقدرات برزخیه 458

تقدرات برزخیه 458

تقدیر (باری تعالیٰ) 623

تقدیر و قضای الهی 627

ص: 821

تقرب عبد 658

تقسیم آجال و ارزاق 128

تقلب 23

تقلید 242، 74، 50

تقوا 76، 96، 213، 234، 235، 237، 360، 414، 445، 447، 516، 564

تقوای تام قلبی 716

تقوای خاصه 234

تقوای زاهدان 234

تقوای عامه 234

تقوای فانیان 234

تقوای قلب 114

تقوای کامل 237، 603، 695

تقوای کامل قلب 480

تقوای متمکنان 234

تقوای مجذوبان 234

تقوای مخلصان 234

تقوای نفس 290

تقوای نفوس 359، 360

تقوای واصلان 234

تقیه 610، 700، 709، 710

تکالیف اجتماعی 227

تكاليف الهيه 471، 526، 527

تكاليف فرديه 227

تكبر 80، 89، 90، 91، 92، 93، 94، 95، 97، 98، 102، 103، 104، 106، 110، 107، 111، 112، 115، 116، 117، 120،
121، 124، 421، 436

تكبير 88، 569، 571، 572، 573، 656

تكبيرات افتتاحيه 656

تكبيرات سبعة 572

تكبيره الاحرام 447، 471

تكذيب 58، 84، 129، 173، 213، 282، 404، 429، 431، 438، 450، 503، 521، 625

تكرر در تجلى 731

تكفير 217، 431، 504، 720

تكلم 217، 218، 461، 471، 681، 687، 716، 727

تكلم ذاتى 687

تلاوت قرآن 559، 561، 568، 569

تلونات 296

تلوين 103، 193، 234، 363

تلوينات 182، 234

تمام مشيت 7212

تمثال شريف برزخى 293

تمثل 486

ص: 822

تمثلات مثاليه 459

تمثلات مثاليه 458

تمثلات ملكوتيه 460

تمثلات ملكيه 459، 460

تمثل اعمال 485

تمثل قرآن 560

تمثل ملكي 458

تمحيص 264

تمكين 234، 363

تملق 92، 116، 283، 284، 411، 421، 623، 624

تنزل حقيقت وجود 674

تنزيه 66، 67، 216، 219، 226، 250، 500، 691، 692، 706، 712، 715

تنزيه قلب 418

تنگي قلب 125

تواتر 539، 614، 630، 642

تواضع 70، 92، 93، 94، 97، 98، 111، 112، 113، 115، 116، 117، 124، 270، 383، 421، 427، 459، 477، 492، 546،

567

توبه 78، 85، 86، 114، 191، 195، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 307، 308، 310، 312، 313

توبه خالص 299

توبه صحيحه 301، 304، 312، 540

توبه كامله 304، 310

توبه نصوص 311، 314

توحيد 42، 52، 62، 63، 179، 181، 186، 199، 200، 201، 202، 203، 207، 216، 217، 219، 342، 363، 364، 504،
558، 559، 590، 600، 697، 716، 719، 720، 721، 723

توحيد افعالی 708

توحيد حقیقی 363

توحيد ذاتی و اسمائی 729

توحيد عقیده 342

توحيد فعلی 62، 546، 728

توحيد کلمه 342

توفیق 1، 16، 17، 20، 35، 38، 55، 70، 81، 91، 131، 134، 147، 178، 186، 203، 237، 301، 303، 505، 631

توفیق ازلی 589

توفی نفوس 652

توکل 39، 40، 239، 240، 241،

ص: 823

242، 243، 244، 245، 246

تهذيب باطن 93، 429، 430، 455

تهذيب خلق 428، 429

تهذيب نفس 193، 242، 454

تهمت 126، 180، 220، 332، 625

«ج»

جاذبه الهيئه 654

جاذبه ملكوتى 654، 691

جاذبه ملكى 654

جامع جميع حضرات 386

جامع جميع كمالات 678

جامع حضرات 386

جامع علم و عمل 462

جاه طلبى 421

جبروت 458، 651، 690

جبروت اعظم 479، 605

جبروت اعلى 427، 457، 458، 491، 611، 690

جبروت عظمى 714

جبر و تقويض 241، 608، 609، 623، 626، 666، 667، 728

جبن 433

جدال 11، 20، 49، 408، 409، 416، 417، 418، 420، 472، 567

جدل 408، 436، 599

جذبات غيبية ذاتيه 455

جذبہ ربوبی 143، 510، 658

جذبہ روحیہ 602

جذبہ مطلقہ 723

جذبۃ الہیہ 139، 604، 658

جذوات 546، 564

جذوہ عشق 658

جذوہ نار عشق 658

جذوہ ندامت 306

جریزہ 433

جزع 285، 288، 289، 291، 292، 293، 620

جعل الہی 628، 713، 715

جلالت 33، 259، 400

جلالت ربوبیت 277

جلال و جمال 461، 595، 604، 605، 682

جلب قلوب 40، 41، 47، 68، 296

جلوات جمال محبوب 103

جلوہ جمال حق 321

جلوہ ذات 90، 103، 479

جلوہ محبوب 503

جمع اسماء و صفات 686، 694

جميل على الاطلاق 145، 206،

ص: 824

712، 708، 669

جمیل مطلق 712، 477، 324، 215، 206

جنات جسمانی 142

جنات عالیہ 486، 457

جنب اللہ 659

جنت اعمال 455، 454

جنت ذات 455، 454

جنت صفات 454، 193

جنت لقاء 455

جنت متوسطہ 455

جنت نعیم 252

جنود حق 457، 427

جنود رحمان 35، 25، 18، 17، 11

جنود شیطان 25، 22، 20، 14، 12، 11

جنود عقل 12

جنود نفس 20

جواد علی الاطلاق 539، 256

جواد مطلق 628

جواهر عقلیہ 702

جواهر ملکیہ طبیعیہ 666

جود 577، 491، 259، 256، 253

جوهر قائم بالذات 101

جوهره انسانیت 14

جهات فاعلیه 336

جهات ملکیه 458

جهات موجودیه 713

جهات وجودیه 683، 692، 713

جهاد با نفس 151

جهاد نفس 10، 11، 12، 20، 22

جهنم اعمال 30، 33، 154

جهنم جسمانی 402

«ج»

چشم باطن 211

چشم برزخ ملکوتی 52

چشم برزخی 24

چشم بصیرت 48، 434، 602

چشم بصیرت باطنی 24

چشم بصیرت مثالی 459

چشم بصیرت ملکوتی 459

چشم بصیرت نفس 415

چشم دل 43

چشم ظاهر 211

چشم غیبی ملکوتی 499

چشم قلب 415

چشم ملکوت 212

چشم ملکوتی برزخی 24

چشم ملکی 43، 458

چشم ملکی ظاهریین 24

ص: 825

«ح»

حال احتضار 650

حال اعتدال 151، 152

حال جذبه 105

حال کاملین 399، 396، 649

حال متوسطان 396

حال ناقصان 396

حبّ اهل بیت 641

حبّ بقاء 137، 138، 396

حبّ تام 321

حبّ جاه 52، 57، 58، 160، 301، 368، 654

حبّ جبلی ذاتی 48

حبّ حق 305، 362

حبّ دنیا 31، 57، 82، 107، 116، 123، 137، 141، 142، 179، 323، 352، 370، 393، 428، 512، 566، 640

حبّ ذات مقدس 500

حبّ ذاتی 658، 703

حبّ ریاست 122، 352، 428

حبّ شرف 31، 58

حبّط 352

حبّ عدل 129

حبّ علی 635

حَبِّ كَمَال 144، 345

حَبِّ لِقَاءِ اللَّهِ 510

حَبِّ مَلِكَةِ نَفْسَانِيَه 368

حَبِّ نَفْس 52، 55، 56، 82، 88، 93، 105، 107، 160، 182، 194، 233، 234، 252، 267، 368، 370، 371، 415، 438،

504، 557، 594

حَبِّ نَفُوذِ ارَادَه 160

حَبِّ وَصَال 144

حَج 91، 446، 478، 488، 548، 642، 643، 662

حِجَابِ اصْطِلَاحَات 103، 505

حِجَابِ اعْظَم 695

حِجَابِ اقْرَب 607

حِجَابِ اكْبَر 505

حِجَابِ اِنَانِيَت 494

حِجَابِ اِنْكَار 727

حِجَابِ اِنِيَت 494

حِجَابِ بَرَهَان 215

حِجَابِ تَعْيِنَاتِ صِفَاتِي 380

حِجَابِ جَهْل 81، 162

حِجَابِ حَبِّ دُنْيَا 162

حِجَابِ سَابِع 572

حِجَابِ طَبِيْعَت 690

حجاب ظلّمانی 464، 502

حجاب غلیظ 56، 79، 137، 168، 215

حجاب غلیظه انانیت 615

حجاب کثرت اسمائی 380

حجاب نوری اسمائی و صفاتی 501

حجب اسمائی و صفاتی 607

حجب تعینات 731

حجب خلقی 607

حجب سبع 657

حجب ظلّمانی 435، 602، 658، 695

حجب غلیظه 415، 434، 602

حجب مظلّمه 414

حجب معاصی 360

حجب مفاهیم 234

حجب ملکوتیه 416

حجب نور 476

حجب نورانی 656، 695

حجب نورانیت 573

حجب نوریه 656

حجب نوریه اسمائیه 607

حدّ افراط و تفریط 433

حدّ تام 369

حدّ تقصیر 70

حدّ تواتر 642، 630، 614، 539

حدّ عبودیت 365

حدّ قابلیت 107

حدّ کمال 449، 151، 135

حدوث 687، 686، 684، 365

حدّ وجوب 714

حدود الهیه 625

حدود شرع 518، 517

حدود عدمیه 712

حدود عقل 517

حدود ماهویه 712

حدّ وسط 633، 433

حرص 621، 619، 491، 301، 160، 146، 145، 30

حرکات ارادیه خُلقیه 403

حرکات ارادیه عملیه 403

حرکات جوهری 403، 358، 145، 135

حرکات طبیعیّه جوهریه 358

حرکات عشقیه روحانیه 390

حرکات فعلیه اختیاریه 358

حرکات معنویہ 586

حرکت انعطافی 691

حرکت رجوعی قہقرائی 691

حرکت معنویہ 590

ص: 827

حرکت معنویہ انعطافیہ 690

حرمت الہیہ 156، 172، 338

حروف مقطعه 391

حریت مطلقہ 285

حریت نفس 283

حسد 31، 58، 116، 117، 119، 120، 121، 122، 123، 124، 125، 126، 129، 130، 131، 132، 344، 428، 438

حسنات 55، 66، 67، 126، 341، 342، 505، 575، 637، 638، 639، 640، 667، 670، 717

حسنات ابرار 381

حسن خلق 581

حسن ظاہر 59

حسن ظن 88، 254، 255، 401، 415، 678

حسن عاقبت 76

حشر 24، 325، 591، 596

حشمت حق 494

حشمت عظمت و جلال 537

حضرت اسماء 103، 104

حضرت اسماء و صفات 103، 104

حضرت الہیت 724

حضرت تجلی بہ فیض مقدس 725

حضرت جمع 678

حضرت ربوبیت 724

حضرت شهادت مطلقه 136

حضرت صفات 103

حضرت علمیه 703

حضرت علمیه واحدیہ 704

حضرت کون جامع 706

حضرت واحدیت 73، 704، 724

حضور تعلقی 319

حضور حسی 319

حضور حق 539

حضور قلب 65، 327، 448، 467، 468، 469، 473، 477، 478، 482، 487، 494، 557، 568

حضور قلب در تجلیات اسمائی 479

حضور قلب در تجلیات افعالی 479

حضور قلب در تجلیات افعالیہ 479

حضور قلب در تجلیات ذاتی 479

حضور قلب در تجلیات صفاتی 380

حضور قلب در عبادت 482

حضور قلب در معبود 479

حضور قیومی 318

حظّ ایمانی 129

حظّ حیوانی 504

حظّ طبیعی 139

حَظَّ عقل 42، 128

حَظَّ قلب 42، 128

حظوظ 109، 300، 310، 365

حظوظ حيوانيت 106

حظوظ دنيوي 97

حظوظ طبيعت 310

حظوظ نفسانيه دنيه 660

حفظ حضرت 536

حفظ محضر 536

حقّ الله 339

حقّ الناس 339

حقّ اليقين 180

حقد 428، 438

حقّ على الاطلاق 651

حقوق الهي 340

حقوق مردم 308

حقيقت اسماء و صفات 324

حقيقت بسيطه واجبه 682

حقيقت بسيطه واحده 589

حقيقت توبه 300، 304، 312

حقيقت ليله القدر 731

حقیقت محمدیہ 704

حقیقت موجودہ 426

حقیقت نوریہ 615

حقیقت واحدہ واجبہ 675

حقیقت وجود 315، 460، 463، 589، 653، 673، 674، 680، 682، 685، 687، 709، 712، 716، 726

حقیقت ورع 527

حکمت الہی 181

حکمت بالغہ 48

حکمت رسمیه 603

حکمت کاملہ 138

حکومت عادلہ حقہ 188

حکیم علی الاطلاق 128، 225، 670

حلم 162، 410، 419، 580

حمد خدا 352، 388، 389، 580

حملہ قرآن 561، 565

حیات ازلی 397

حیات اولی ملکی 357

حیات ثانوی ملکوتی 357

حیات دائمی سرمدی 396

حیات دائمی نورانی 397

حیات دنیائی 303، 359، 511

حیات ذاتی ملکوتی 358

حیات ساریہ 726

حیات ملکوتی 325، 358، 484

حیات ملکی 358

حیات نازل حیوانی ملکی 397

ص: 829

حیات نطقی 726

«خ»

خاتمیت 659

خبث باطن 122

خبث طینت 122

ختم دایره نبوت 111

خدعه 23، 28، 410، 411، 421

خذلان دائمی 506

خشیت 359، 360، 382، 424، 435

خضوع 57، 129، 131، 286، 382، 383، 410، 546، 558، 595

خضوع تام 281

خضوع قلب 181

خطای قالبی 136

خطای قلبی 136

خطرات شیطانیه 170، 441، 447

خلص اولیاء 367، 384، 386، 478

خلق باطن 23

خلق بد 582

خلق حسن 433

خلق زشت 35، 102، 164، 562،

579، 582

خلق فاسد 125، 127، 169

خلق مهذب 428

خلوت انس 547

خلوتگاه مطلق 322

خلود 80، 135، 346، 636، 638

خلوص 63، 67، 84، 88، 173، 179، 303، 313، 321، 363، 422، 441

خلوص تام 321

خلوص قلب 364

خلوص نیت 130، 233، 325، 419

خمود 142، 433، 573، 574

خواب غفلت 35، 53، 114، 179، 206، 300

خودبینی 52، 237، 368، 436، 495، 503، 602

خودپرستی 175، 495، 503، 546، 602، 734

خودپسندی 76، 79، 81، 82، 89، 90، 253، 601، 602، 734

خودخواهی 52، 54، 55، 84، 90، 166، 175، 179، 237، 238، 253، 368، 370، 495، 503، 695

خوف 76، 120، 123، 141، 152، 161، 190، 193، 195، 248، 249، 251، 252، 253، 254، 258، 259، 260، 327، 359

ص: 830

633 ,630 ,596 ,544 ,542 ,538 ,536 ,534 ,502 ,494 ,472 ,467 ,435 ,424 ,400 ,397 ,396 ,389 ,362

خوف خدا 35، 66، 537، 538، 581

خوف عقاب 632

خوف ورجاء 438

خیانت به حق 532

((د))

دار فناء 137، 138

دار قرار 135، 650

دار کرامت 46، 136، 146، 147، 181، 232، 250، 267، 268، 415، 424، 512

داعی نفسانی 348

دایره ظهور 364

دایره وجود 319، 364، 375، 459، 652، 669، 691، 732

درجات آخرت 83، 144، 242

درجات سلوک 243

درجات یقین 615

درجه علیین 308

دنو مطلق حقیقتی 366

دنیای مذموم 134، 136

دوینی 1، 143، 287

دورویی 47، 48، 173، 174، 175، 177، 178، 179، 344، 353، 417، 418، 419، 583

دوزخ جسمانی آثار 154

دون جعل 587، 713

ده منزل 657

ديده برزخي 48

دين خالص 365

دين صوري 558

«ذ»

ذات جامع 186

ذات جميل 669

ذات حق 215، 366، 386، 536، 682، 687

ذات محيط على الاطلاق 500

ذات مقدس احدى 688

ذات مقدس واحدى 688

ذات نوريه وجوديه 685

ذات هستى 685

ذاتيات 359

ذکر جامع 727

ذکر زباني 324

ذکر سري 319

ذکر قلبى 319، 324، 325

ذّل ذاتى 494

ص: 831

ذَلّ نفس 121، 122

ذنب ذاتی 380

ذنب مطلق 380

ذنب مطلق ذاتی 380

ذنب وجودی 381

ذنوب تشریحی 375

ذنوب تکوینی 375

ذنوب قلبیه متاخره 380

ذنوب نفسیه 380

ذنوب نفسیه متقدمه 380

ذوات 498، 614، 666، 667، 668

ذوق ارباب معرفت 460

ذوق اهل معارف 455

ذوق اهل معرفت 444

ذوی القربی 49

«ر»

راحمیت 674

رازقیت 674

رب الانسان 590، 591

ربط اسباب و مسببات 181

ربط حادث به ثابت 652

ربط سری وجودی 315

رب مطلق 724

ربوبیت حق 241، 242

رجوع الی الله 637

رجوع به حق 195

رحمانیت 255، 513، 514، 722، 723، 728

رحمانیت ذاتیه 675

رحمت تامه 376

رحمت حق 73، 138، 147، 170، 250، 255، 256، 308، 309، 384، 403، 404، 470، 540

رحمت خالص 275

رحمت کامله 628

رحمت واسعه 48، 92، 108، 132، 251، 306، 362، 403، 423، 655، 666، 712

رحیم مطلق 628

رحیمیت ذاتیه 675

رد امانت 155، 527، 582

ردائیل اخلاقی 82، 90، 152، 161، 169

ردائیل قلبیه 153

ردائیل نفسانی 116، 126، 162، 169، 174

رذیله باطله 30

رسم 531، 724، 726

رسوم خلقیه و امریه 380

رسوم غيريت 366

رسوم متاخره قلییه 380

رسوم متقدمه نفسیه 380

رضا به قضا 290

رضایت حق 575

رضای حق 27، 83، 84، 92، 362، 527، 624

رفرف معراج روحانی 574

رفرف وصول 145

رفض 572، 573، 696

رفض مطلق 696

رفض نشأتین 500

رفع تعینات 731

رفع حجاب 188، 415

رفع حجب 179، 321، 415، 475

رفع حجب طبیعت 415، 704

رقایق 704

روایح ولایت 238

روح اعظم 704

روح القدس 605

روحانیت ذاتیه 300

روحانیت رسول اکرم 132، 303

روحانیت فطریه 310

روحانیت نفس 300

روحانین 203، 429، 481

روح حیوانی 212، 703

روح طبیعی 703

روح مجرد امری 713

روح مجرد کامل 605

روح نفسانی 703

رویه 161، 162، 577

ریا 40، 41، 43، 45، 46، 51، 54، 55، 60، 62، 63، 64، 68، 79، 84، 86، 87، 88، 258، 352، 361، 366، 367، 380،

419، 429، 552، 567، 573

ریاضات روحیه 310

ریاضات شرعی 141، 143

ریاضات علمی 302، 305، 370، 505، 603

ریاضات عملی 302، 305، 370، 505

ریاضات مبتدعه 134

ریاضات معنوی 727

ریاضات نفسانیه 370، 624

ریاضت باطل 51

ریاضت شرعی 51

ریاضت نفس 526

رؤيت آثار 503

رؤيت غيريت 615

ص: 833

«ز»

زبان قلب 324، 325

زنا 25، 76، 83، 176، 332، 335، 339، 340، 629، 639

زندگانی ملکوتی 151

زندگانی ملکی 151

زهد 9، 135، 179، 181، 228، 252، 284، 360، 363، 364، 422، 525

زهد دنیا 252، 525

«س»

سائر الی اللہ 695

سابقین 14، 72، 422

سالک الی اللہ 21، 572، 656، 695، 723

سالک مجذوب 72

سبّ 155، 156، 177

سبحات جلال 572

سبحات جمال و جلال 215

سبوحیت 608، 675

ستاریت 53، 85، 312، 338، 380

ستاریت اسماء 380

ستر 53، 88، 177، 299، 312، 322، 338، 346، 376، 385، 423، 469

ستر رحمت 385

سखाوت 427، 433، 577

سخاء 580

سرّ سبحانی 704

سرّ عبادت 232، 389

سرّ قدر 252

سرّ قلب 494

سرّ وجود 324

سعادات دنیاویہ 667

سعادت ابدی 43، 47

سعادت روحانی 586

سعادت کاملہ 376

سعه رحمت 250، 253، 256، 259، 306

سعه قیومیہ 732

سعه وجود 215

سعه و ضیق وجود 460

سعید 26، 264، 265، 266، 276، 311، 311، 331، 351، 358، 587، 655، 667

سعید مطلق 311

سفر آخرت 114، 197

سفر الی اللہ 371، 604، 695

سفر روحانی 267، 656، 657

سفر عشقی 696

ص: 834

سفر معنوی 371

سکرات موت 35، 238، 506، 558

سکر طبیعت 114، 179، 182، 232، 464، 506

سلب توفیق 505

سلب غیریت 536

سلب تقایص 676

سلب نقص 676

سلسله موجودات 206، 625

سلسله وجود 460، 462

سلطان آخرت 24، 61

سلطان برزخ 80

سلطان حقیقی 103

سلطان دنیا 111

سلطان قوای باطنه 12

سلطان قوای ظاهره 12

سلطان محبت 660

سلطان نفس 167

سلطان وحدت 668، 723

سلطنت باطنیه نفس 285

سلطنت تامه الهیه 287

سلطنت حق 242، 287، 532، 576

سلطنت حقه الهييه 43

سلطنت ظاهري 111

سلطنت قاهره حق 81

سلطنت قلب 43

سلطنت مطلق 44

سلطنت مطلقه الهييه 287، 284، 283

سلوك الى الله 27، 38، 237، 314، 323، 454

سلوك انسانيت 213

سلوك سالكان 729

سلوك عرفاني 656

سلوك مظاهر 215

سماوات ارواح 683

سماوات سبع 571

سمع حق 658

سمع روحاني 661

سمعه 87، 535، 566، 567، 573

سنت قائمه 426، 432، 433، 439

سوء عاقبت 51، 77، 165، 258، 286، 345، 43

سيئات اخلاقي 125، 579

سيئات افعال 90

سيئات باطني 140

سینات ظاہری 140

سینات مؤمن 637

سیر الی اللہ 526، 654، 695

سیرت 232، 234، 592

سیر معنوی 584، 591، 604، 612

ص: 835

سير و سلوك 695

سيره انبياء 289

سيره رسول خدا 541

«ش»

شجاعت 152، 161، 427، 517

شجره نبوت 171

شجره ولايت 171

شرايط توبه 301

شرايط ظاهريه 362

شر بالذات 709

شرح اسم 426

شرح صدر 510

شرك 1، 39، 41، 42، 44، 46، 47، 48، 53، 57، 58، 61، 62، 64، 67، 71، 79، 84، 85، 86، 88، 361، 363، 366، 367،

368، 370، 384، 419، 441، 442، 572، 573، 586، 587، 615، 625، 628

شرك اعظم 370

شرك باطن 58

شرك جلى 363، 592

شرك خفى 41، 361، 363، 370

شرك خفى باطنى 361

شرك در عبادت 361

شرك ظاهر 361

شرك ظاهري ملكي 367

شرك عرفاني 592

شرك محض 84

شورر 712، 668، 667، 348، 129

شره 433

شطح 658

شطحيات 182

شفاعت 638، 560، 534، 531، 523، 470، 465، 381، 374، 302، 170، 124، 45، 44، 37، 17، 16

شفاعت شافعان 170، 124

شقاوت ابدى 531، 526، 470، 449، 311، 305، 300، 292

شقاوت تام 667

شقاوت دنيا و آخرت 493

شقى 667، 587، 358، 276، 266، 265

شكر 595، 549، 427، 394، 389، 387، 386، 385، 384، 283، 282، 292، 252، 81، 70

شكر قلب 382

شكر لسانی 389، 382

شكر نعمت 424، 388، 384، 81

ص: 836

شکور 382، 384

شمس محمدی 730

شہوات 13، 14، 83، 84، 281، 282، 283، 285، 286، 503، 546، 640

شہوات باطلہ 185

شہوات حیوانی 13، 142، 186

شہوت 13، 23، 25، 27، 28، 29، 30، 36، 84، 87، 88، 149، 183، 186، 188، 263، 281، 285، 318، 417، 476

شہوت انتقام 149

شہوت خیالی 346

شہوت نفسانی 84، 182، 345، 482

شہود 81، 93، 94، 214، 215، 297، 365، 386، 479، 732

شہود اسماء 214

شہود جمال اللہ 524

شیطنت 23، 28، 29، 60، 187،

417، 447، 595

«ص»

صاحب تعین 723

صاحب حال 32

صاحب شرع 344

صاحب شریعت 63، 267

صاحب عزم 143

صاحب کشف کلی 49

صاحب يقين 623

صالحات اعمال 89

صالحين 11، 114، 352، 420

صبر 279، 280، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 297، 387، 427، 438، 526، 584، 595

صبر بالله 297

صبر بر طاعت 294

صبر جميل 494

صبر در معصيت 526

صبر عن الله 297

صبر في الله 296، 297

صبر مع الله 296

صبر نزد مصيبت 294

صحو بعدالمحو 659، 660

صداقت 175، 342

صداقت قلبى 342

صدق حديث 526

صدق لهجه 522، 528

صراط آخرت 114

صراط انسانيت 55

صراط مستقيم 398، 415، 583،

ص: 837

584، 590، 591، 593، 594

صراط مستقیم انسانیت 17، 27، 428

صرف جمال 685

صرف حیات 674

صرف ذات هستی 685

صرف قدرت 674

صرف کمال 208، 460، 664، 666، 674، 678

صرف متن هستی 712

صرف وجود 460، 664، 674، 678، 682، 683

صرف وحدت 682

صریح وجود 715

صعق کلی 480

صعق مطلق 658

صفات اضافیه 659

صفات اضافیه محضه 659

صفات ثبوتیه 659، 686

صفات ثبوتیه کمالیه 686

صفات جلال و جمال 641، 595

صفات جلالیه 460

صفات جمالیه 460

صفات حسنه 152

صفات حق 104، 595، 671، 672، 674، 676، 706

صفات حقيقيه 674، 675

صفات حقيقيه ثبوتيه 686

صفات حقيقيه ذات الاضافه 674

صفات حقيقيه محضه 674

صفات ذات 216، 219

صفات ذاتيه ذات مقدس 491

صفات رذيله 152، 154، 171

صفات سلبيه 675، 685، 686

صفات سلبيه جلاليه 686

صفات سلبيه محضه 675

صفات شبيهه 600

صفات ظاهره قلب مشترك 589

صفات ظاهره قلب منافق 589

صفات كمال 164، 490، 681

صفات كماليه ثبوتيه 42

صفات كماليه حقيقيه 672

صفات لطف 595

صفات مخلوق 601

صفات نفسانيه 66، 90، 114، 498

صفات واجب 104

صفای باطن 114

صفای باطنی 303، 342

صفای ظاهری 342

صفت کمال 680

صفت کمالی 686

ص: 838

صفت محدثه 687

صفت نقص 686

صفت وجدانی 90

صقع ربوبی 513

صلاح نفس 424

صله رحم 529، 552

صناعات خمس 409

صور آخرت 115

صور اخروی 358، 364

صور اخرویہ ملکوتیہ 358

صور اخیرہ 358

صور اسرافیل 729

صور اسمائی 703

صور باطنہ 455

صور باطنیہ نفس 359

صور برزخیہ 182

صور برزخیہ موحشه معاصی 288

صور بهیہ 293

صورت اخروی ملکوتی 142

صورت اخیرہ 174، 323

صورت اخیرہ نفس 174

صورت اسم الله اعظم 324

صورت اعراض از دنیا 270

صورت اعمال 285

صورت انسان 14، 24، 25، 52، 421، 450

صورت انسانی 23، 51

صورت ایمان 50، 641

صورت باطن ذات 292

صورت باطن ولایت 398

صورت باطنی ملکوتی 539

صورت باطنیه 138، 482

صورت باطنیه روح 324

صورت باطنیه قلب 324

صورت برزخ 115

صورت بهیه برزخی 293

صورت بهیه جمیله 365

صورت تذکر محبوب 324

صورت جامعه انسانی 706

صورت جسمانیت 486

صورت جسمیه 107

صورت تجلیات ذاتیه 513

صورت جمیله 512

صورت جنت ذات 455

صورت جوهریه نفس 174

صورت حب حق 305

صورت ذکر حق 323

صورت رحم 529

صورت عالم برزخ 24

صورت عمل 143

ص: 839

صورت غضب 153

صورت غيب 23

صورت غيبه ملكوتيه 23، 538

صورت غير متناهيہ 225

صورت قبایح اعمال 154

صورت قبرى 124

صورت قرآن 561

صورت قلب 62، 140، 145، 323

صورت كامله عمل 368

صورت كامله غيبه 546

صورت كلام الهى 561

صورت كماليه 486

صورت كماليه نفس 525

صورت لذات طبيعیه 310

صورت مستقيمه انسانيه 592

صورت ملكات 49

صورت ملكوتى شهادت 270

صورت ملكوتى عمل 484

صورت ملكى 615

صورت موحشه 368

صورت ناربه 715

صورت ندامت 305، 306

صورت های موحشه مدهشه 26، 49، 346

صور دنیاویه 442

صور ظلمانیه 485

صور علمیه 684

صور غیبیه 23، 442

صور غیبیه اعمال 520

صور غیبیه تجردیه 513

صور غیبیه ملکوتیه 23، 483، 558

صور معاصی 288

صور ملکوتیه اعمال 312

صور ملکیه 226

صور ملکیه دنیاوی 442

صور نورانیه 285

صوره الصور 702

صوفی بحت 504

صوم دهر 544

«ض»

ضرورت ادیان 42

ضرورت عقل 225

ضروریات دین 631

ضروریات عقول 170

ضروریات مذهب 642

ضروری الوجود 447

ضوابط عقلیه 716

ضیق صدر 510

ضیق قلب 105

ضیق معاش 621، 554

ص: 840

«ط»

طبيعت حيوانى 345

طبيعت شيطانى 345

طرق سعادت 225

طرق شقاوت 225

طرق هدايت 48، 203، 225، 226، 227، 235، 250، 226

طريق آخرت 305، 311، 323، 524

طريق الى الله 424

طريق انسانيت 234، 237، 423، 592

طريق خلوص 63، 412

طريق سعادت 48، 226، 579، 733

طريق معرفت حق تعالى 692

طريق وصول 455، 568، 572

طلب محبوب 322

طلب مغفرت 398، 453

طهارت باطن 447

طهارت قلب 391، 393

طهارت نفس 76، 445

طينت 122، 202، 605، 614

«ظ»

ظاهر شرع 361، 448

ظاهر شریعت 15، 429

ظل حق 501

ظل کبریای احدی 381

ظلمات تعین 656

ظلمات ملک 656

ظلمت باطنی 301

ظل وجود 712

ظواهر قرآنیہ 636

ظهور اسم اللہ 723

ظهور تام 731

ظهور تام قیامت کبرا 731

ظهور جمال محبوب 390

ظهور ذات 463، 481

ظهور ذات مقدس 535

ظهور رحمانیت 514، 723

ظهور غضب 159، 160

ظهور فعلی 659

ظهور قدرت حق 651

ظهور قدرت نفس 193

ظهور قہاریت 514

ظهور مطلق 693

ظهور ملكات 24

ظهور نور 573، 602

ظهور واحدیت 724

«ع»

عارف ربانی 730

عاشق مجذوب 546

ص: 841

عالم آخرت 48، 115، 137، 142، 145، 169، 193، 194، 197، 210، 260، 267، 268، 275، 353، 397، 424، 434،
539، 521، 486، 464

عالم اسماء الہی 513

عالم اعیان 375

عالم اکبر 731

عالم باطن 20، 170

عالم باللہ 462

عالم برزخ 24، 125، 304، 311، 427، 506، 510

عالم تجرد و ملکوت 224

عالم تحقیق 375

عالم تصور 206

عالم حرکت 577

عالم حقیقت 593

عالم حیات 397

عالم ذر 690

عالم ربانی 424، 465

عالم روحانیت 427

عالم شہادت 427، 442، 704

عالم طبیعت 124، 137، 139، 179، 417، 442، 479، 532، 587، 615، 667، 681، 712، 713

عالم ظہور فعلیات 276

عالم فرق 513، 723

عالم قبر 140، 141

عالم قدس 654، 660

عالم قرب 269

عالم قلب 380

عالم قيامت 510

عالم كبير 731

عالم كثرت 297

عالم كرامت حق 252

عالم كشف سراير 24

عالم كون 385

عالم ماوراء الطبيعه 109

عالم متوسط بين العالمين 427

عالم مثال 460

عالم مجاز 464، 593

عالم ملك 49، 51، 128، 136، 209، 210، 228، 263، 270، 403، 413، 414، 415، 416، 457، 464، 466، 484، 503،

513، 529، 654، 714

عالم وجود 109، 209، 696

عالميت 674، 675، 676

عبادات صوري 55

عبادات قاليه 428

ص: 842

عبادات احرار 67، 362، 502

عبادات اهل خلوص 366

عبادات ثقلین 252

عبادات سری 552

عبادات شرعی 40

عبادات عبید 362، 389

عبادات کامل مطلق 702

عبودیت 80، 243، 250، 251، 252، 253، 256، 258، 281، 283، 286، 287، 288، 289، 365، 366، 384، 389، 390،

404، 424، 454، 455، 469، 595

عبودیت بالتجلی 366

عبودیت بالتفکر 366

عبودیت بالرویه 366

عبودیت حق 251، 283، 287

عبودیت ظاهریه 283

عبودیت مخلوق 282

عبودیت نفس 287

عتق رقبه 548

عتمه 541، 544

عدل الهی 488

عدم اجزاء 361

عدم اصلی 357

عدم اکتناه 502

عدم جواز 444، 606

عدم مطلق 686

عدم وجوب 570، 643

عذاب آخرت 109

عذاب الیم 34، 80، 175، 236، 346، 491، 568، 578

عذاب برزخ 534

عذاب قبر 30، 109

عرش استوای حق 731

عرش الرحمن 731

عرش اللہ 731

عرفان باللہ 103

عرفان تام محمدی 729

عرفان شهودی 500

عروج روحانی 609

عز قدس 476، 501

عشق جبلی فطری 145

عشق جمال 144

عشق ذاتی 144

عشق فطری 209، 574

عشق فعلی 207

عصیت 163، 164، 165، 166، 167، 168، 171، 172

عصیت مذمومہ 164

ص: 843

عصبيت ممدوحه 164

عصمت 641، 614، 381

عظيم مطلق 477

عفت نفس 282

عقبا 339

عقبات موت وقيامت 534، 490

عقد اخوت 344، 343

عقل سليم 25، 431، 636

عقل مجرد 715، 427

عقل مجرد 715، 427

عقوبات اخروي 520

عقوق جسماني 172

عقوق روحاني 172

عقول 730، 726، 692، 614، 612، 434، 433، 250، 231، 227، 222، 170، 129، 31، 23

عقول مجردة 611

علاج علمي 157، 130

علاج عملي 157، 130

علاج غضب 160، 157

علاج نفس 178، 169، 107

علت تامه شيء 679

علت ظهور 679

علمت فاعله و موثره 714

علم آخرت 437، 454

علم ازلی 269

علم اسماء 667، 686، 693، 727

علم اليقين 180

علمای ظاهر 428، 429، 730

علماء باللّٰه 92، 678

علم باطن 15

علم بالعرض 683

علم باللّٰه 434، 454، 505

علم بسیط ذاتی 683

علم تفصیلی 665، 677

علم توحید 721

علم حضوری 500، 535

علم حق تعالیٰ به جزئیات 732

علم ذاتی قبل الایجاد 358

علم ظاهر 432

علم فعلی حق 536

علم قبل الایجاد 677

علم کلی 500، 685

علم لدنی 465

علم مطلق 206

علم مكاشفه 437

علم واجب الوجود 685

علم 63، 66، 180، 312، 324، 370، 596

علم ذاتي 251

ص: 844

علوم آداب قلبیه 432

علوم تعبديه 433

علوم حقیقیه 413، 414، 437، 438

علوم شرعیه 94، 105، 414، 431

علوم صوریه 415

علوم عقلیه 180، 369، 429، 432، 434، 438

علوم کشفی عیانی 727

علیین 46، 55، 308، 429

عمای بصیرت 423

عماء 693

عمل خیر 629

عمل ریائی 56، 60

عمل شیطان 441، 448

عمل قلبی 70

عمل قبیح 70، 344، 353

عمل قلب 383

عمل قلبی 41، 42، 70

عمل نافع 194، 282

عمل نیکو 178، 639

عنایت ازلی 269

عنایت حق 269، 276

عنصر 681

عنقاي مغرب غيب هويت 615

عوالم ثلاثه 657

عوالم سابقه 690

عوالم غيبه تجرديه 513، 427

عين الله 705

عين اليقين 180

عين انسان كامل 375

عين برزخي 724

عين تمام 653، 460

عين ثابت 703، 659، 480، 215

عين ثابت انسان كامل 704، 375

عين جمع 380

عين حقيقت 682، 673، 653، 512

عين حيثيت سلبيه 675

عين ذات 683، 677، 675، 674، 670، 668، 513

عين وجود 673، 589، 513، 463

عيوب قابليه 614

عيوب قلبيه 614

«غ»

غالي 633

غایت خلقت 253، 358، 439

غفاریت اسماء 380

غفاریت حق 312، 462

غفران حق 61، 85

غنای حقیقی 491

غنای ذاتی 146

ص: 845

غناى قلب 146، 284، 491

غناى مطلق 493

غناى نفسانى 491

غنى بالذات 145، 491، 669

غنى على الاطلاق 145، 492

غنى مطلق 282، 493

غيب 228، 477، 479، 558، 605،

667، 696

غيب الغيوب 686، 693

غيب الهى 614

غيبت 30، 125، 126، 173، 176، 180، 225، 297، 329، 331، 332، 333، 324، 335، 336، 337، 338، 340، 341،

342، 346، 347، 348، 349، 350، 351، 352، 353، 625

غيبت و حضور 536

غيب مطلق 592، 688، 693

غيب و شهود 479، 609، 667، 732، 734

غيب هويت 315، 605، 608، 615، 678، 679

غيبه باطنيه 575

غيبه ذاتيه 359، 455

غيرت حق تعالى 53

غيرت ربوبى 44

غيرمتناهى 31، 107، 110، 174، 734

غيريت 366، 536

«ف»

فاعل الهى 679

فاعل بالذات 670

فاعل طبيعى 679

فاعل على الاطلاق 62

فاعليت بالاراده 670، 715

فاعليت بالذات 670

فاعليت بالطبع 670

فاعليت حق تعالى 628

فتح ابواب معارف 589

فتح الفتوح 321

فتح باب قلب 379

فتح قريب 321، 379، 380

فتح مبين 321، 380

فتح مطلق 321، 380

فتوحات ثلاثه 321، 379، 594

فراغت قلب 468

فراق محبوب 289

فرائض تعبدية 662

فرائض شرعية 422

فردیت 675

ص: 846

فرق الفرق 513، 723

فريضه عادله 426، 432، 433، 438، 439

فشار قبر 35، 109، 124، 534

فصل اخير 154، 174

فصل محصل 368

فضائل اخلاق 175

فضائل ثلاث 578

فضائل نفس 578

فضائل نفسانيه 27، 259، 260، 534

فضل حق 79، 80، 242، 253، 259

فطرت ساذجه 594

فطرت عقل 19

فطرت مستقيمه 592

فطرت معرفت 206

فعاليت نفس 464

فعل حق 670

فعل مطلق حق 668

فعليات 263، 276، 358، 587

فعليت 187، 263، 264، 358، 369، 701

فعليت شىء 702

فقر حقيقى 494

فقر ذاتی 492

فقر قلبی 284

فقر محض 81، 611، 712

فقر ممکن 93

فقیر الی اللہ 625

فناى اشياء در ذات حق 536

فناى تام 371، 381، 480، 658

فناى ذاتى 462، 480، 501، 604، 660

فناى صفاتى 480

فناى عمل 370

فناى کلی 215، 234، 658

فناى محض 660

فناى مشیت 660

فناى مطلق افعالیه 243

فناء اسمائى 480، 660

فناء اسمائى و صفاتى 480

فناء فى اللہ 93، 180

فیض 107، 652، 653، 712

فیض اقدس 480، 676، 687، 688، 694، 703، 704، 722

فیض مقدس 676، 684، 688، 694، 704، 712، 725، 729

فیض مقدس اطلاقى 687، 708، 715

فيض مقدس رحمانى 731

فيوضات 436، 448

ص: 847

قابليت 102، 105، 107، 108، 109، 170، 186، 187، 249، 309، 358، 734

قادر 607، 609، 617، 7

قادر على الاطلاق 628

قادريت 674، 676

قاعده على اليد 698

قانون الهى 25، 75، 343

قانون شرع 13، 25

قانون عقل 13، 25

قباب كبريائى 215

قبح ذاتى 527

قبر 26، 30، 109، 125، 140، 141، 346، 399، 437، 509، 534،

661، 550

قبض 212، 427، 591، 652، 703، 728

قبض و بسط وجود 624

قبض وجود 723

قدرت مطلقه 206

قدم اخلاص 436

قدم انانيت 494

قدم بصيرت 500

قدم تفكر 215، 500

قدم حق 51، 64، 237

قدم رحمان 164، 237

قدم ریاضت 695

قدم شیطان 164

قدم فکر 604، 696

قدم نفس 51، 52، 164

قدوسیت 675، 676

قذارات صوریه 531

قذارات گناه 533

قذارات معنویه 531

قذارات ملک 532

قرآن تام 562

قرب حق 83، 84، 383، 415، 449

قرب فرایض 656، 659، 660

قرب فریضه 649

قرب نافله 649

قرب نوافل 493، 495، 535، 658، 660

قرن های ربوبی 128

قَسْر 726

قسط و عدل 627

قصور ذاتی 251، 667

قصور ماهیات 668

قضاى الهى 40، 290، 292، 627، 628، 711، 713، 723

ص: 848

قضای کامن الهی 648

قلب ازهر اجرد 583

قلب حقیقی 731

قلب سالک 259، 480، 603، 724

قلب سالم 363

قلب سلیم 229، 230، 362، 363، 369

قلب عنصری 611

قلب مطبوع 583

قلب مفتوح 588

قلب منکوس 583، 588

قلم عقل 43، 62، 243، 479

قلوب خوفی و حزنی 400

قلوب عشقی و شوقی 400

قلوب قاسیه 82، 154

قناعت 92، 106، 233، 340، 512، 559، 617، 627، 696، 726، 728

قوای ادراکیه عقلیه 223

قوای باطنه 18

قوای بدن 143، 241

قوای جسمانی 29، 42، 224

قوای روحانی 661

قوای روحانیه نفس 222

قوای شیطان 12

قوای طبیعیہ 141، 360

قوای ظاہرہ 12، 18، 108، 141

قوای ظاہرہ ملکئہ 141

قوای عقلیہ 224، 360

قوای فعالہ باطنہ و ظاہرہ 714

قوای ملک 142

قوای مملکت 187

قوای نفس 51، 223

قوس صعودی 691

قوہ عقل 264

قوہ غضب (غضبئہ) 29، 150، 151، 152

قوہ فاعلہ 360

قوہ فکر 224، 433

قہاریت تامہ 731

قہر الہی 44، 511

قیامت 23، 24، 30، 32، 35، 42، 80، 98، 101، 110، 115، 154، 163، 167، 173، 176، 203، 225، 254، 304، 311،
312، 335، 341، 346، 353، 362، 399، 423، 427، 432، 435، 437، 484، 490، 510، 523، 529، 534، 547،
549، 551، 561، 565، 566، 581

ص: 849

730، 661، 639، 638، 636، 634، 632، 588

قیام صدوری 358

«ك»

کامل علی الاطلاق 685، 669، 493

کامل مطلق 712، 708، 686، 669، 478، 477، 290، 208، 207، 184

کامل من جميع الوجوه 144

کاملین 396، 262، 260

کبر بر انبیاء و اولیاء 91

کبر به خدا 91

کبریا 253، 189، 105، 104، 99، 96

کبریای جلال و جمال 605

کبریای ذات مقدس 457

کبیره موبقه 344

کتاب ذات 206، 18

کثرات اسماء (اسمائی) 363، 321، 234

کثرات افعالی 234

کثرت اسمائی 725، 724، 380

کثرت در وحدت 729

کثرت لایتناهی 104

کثرت مفهومی 675

کدورت قلب 323، 301، 125، 104

کدورت قلوب 595

کدورت نفس 46

کذب 519، 187

کرامات حق تعالی 510

کرامت حق 146، 232، 252، 313، 526

کرامت مومن 648

کرامت های اخروی 46

کراهت موت 648، 650، 654

کشف ارباب شهود 728

کشف اسرار 156، 178، 180

کشف اصحاب ریاضت 25

کشف اعراض 345

کشف اهل ریاضت 32

کشف بسیط مطلق 678

کشف تام محمدی 486

کشف تفصیلی 678

کشف جامع احمدی 729

کشف جمیع اسماء و صفات 678

کشف حجاب 572

کشف سبحات جمال و جلال 215

کشف عورات 338، 345

كشف عورت 346

كشف كلي 49، 481

ص: 850

کشف مطلق 659

کشف واحد ازلی 683

کظم غیظ 156

کفاف 554

کفران نعم 385

کفران نعمت 385

کفر جحودی 152

کف نفس 347

کلام الهی 559

کلام جامع الهی 561، 568

کلام حق 681

کلام ملکوتی 681

کلمه اخلاص 378

کلمه توحید 62، 179، 181

کمالات انسانیہ 233، 586

کمالات حیوانیہ 120

کمالات ذات 665

کمالات روحانی 300

کمالات روحانیہ 615

کمالات صوریہ 323

کمالات ظاہری 97

کمالات عقلیه 120، 259، 427

کمالات علمی و عملی 429

کمالات مطلقه 589

کمالات معنوی 364

کمالات معنویه 524، 534

کمالات نفسانی 144، 162، 272، 589

کمالات وجود 108، 309، 623، 709

کمالات وجودات 661

کمال اراده 295

کمال اقصای نفس 323

کمال انسانی 164، 324، 381، 462

کمال ایمان 42، 73، 428، 581

کمال تام 144، 712

کمال تام مطلق 144

کمال جلا 704

کمال شکر 338

کمال صرف 664

کمال عبادت 490

کمال عقل 276

کمال مطلق 144، 145، 206، 207، 287، 590، 595، 669، 676، 678، 715

کمال معنوی 111

کمال نفس 577

کمال نفسانی 504

کمال واجب 81، 249

کمال وجود 611، 624، 709، 722

ص: 851

کمال ورع 526

کمال هستی 681

کمال یقین 623

کَمَل 296، 297، 323، 386، 399، 536، 648، 649، 727

کوری باطنی 321، 423

کون جامع 590، 706، 722

کون ملکی 690

کید شیطانی 192

کینه 129، 156، 340، 344، 417

«ل»

لازمه اسماء و صفات 688

لَبّ 66، 592

لباب قلب 325

لجاج 162

لذایذ نفسانیه 161، 233

لسان حق 658

لسان غیبی 492

لطایف سبعة 607، 657

لطف خفی 131، 232

لطیفه الهیه 128

لطیفه سابعه 731

لقاء الله 669

لقاء الهى 43

لقاء حق 193

«م»

مادّه قابله 100، 225

مالك الملوك 13، 14، 18، 19، 48، 56، 64، 72، 77، 81، 124، 140، 143، 179، 250، 281، 283، 311

مالكيه حق 241، 728، 732

ماهيات اشياء 695

ماهيه هستى 674

مبادئ عاليه 413، 414

مبدئيّات 674، 678

مبدأ المبادئ 668، 679

مبدأ برهان 220

مبدأ وجود 427

متجاهر به فسق 61، 347

متعصب 165، 171، 172

متكبر 31، 98، 100، 116، 280

مثل افلاطونيه 513

مُثل خياليه 684

مجاهد 9، 17، 1425، 18، 19، 36

مجاهدات 480، 660

مجاهده با شيطان 14

مجاهده نفس 38

مجدوب حق 654

مجدوبين 138، 139، 182، 234،

ص: 852

669، 536، 524، 457

مجهول مطلق 215، 693

محاسبه 16، 17، 398، 485، 488

محاسن اخلاقی 161، 428

محامد اخلاقیه 576

محب 346، 392، 641، 647

محبت الهی 47، 476

محبت اولیاء 546

محبت حق 268

محبت دنیا 136، 140، 141، 161، 512

محبت قلب 143

محبت قلبی 346

محبت نفس 237

محبوب حق 72، 305، 311، 322، 346، 533

محبوب حقیقی 143

محبوب مطلق 145، 206، 291، 321، 533

محبوبیت 44، 179، 305، 321

محبوبین 253، 295، 461، 727

محرک نفسانی 348

محضر پروردگار 474

محضر حق 86، 192، 431، 485، 561

محضر ذوالجلال 684

محضر ربوبیت 19، 35، 84، 192، 536

محضر عدل ربوبی 46

محضر قدس پروردگار 363

محضر قدس ربوبیت 249، 252

محضر قدس کبریا حق 486

محضر کرویین 347

محضر ملائکه مقرّیین 84، 420

محق مطلق 658

محو کلی 658

محو مطلق 660

مخلص 60، 181، 232، 529، 572

مخلصان 166، 234، 365، 734

مخلوق اول 501، 607

مدارج اخرویه 251، 454

مدد غیبی 325

مدینه فاضله 151، 164، 342، 527

مرآت اسماء و صفات 460

مرآت تجلی 704

مرآت تجلیات 480، 503، 706

مرآت تجلیات اسماء و صفات 705

مراتبى نزول و صعود 731

مراتب انسانیه 324، 429

مراتب ایمان 243، 269، 464

ص: 853

مراتب ثلاثه 428، 430، 657

مراتب سته 731

مراتب سلوك 694

مراتب ششگانه صعودی 731

مراتب شكر 385

مراتب ظاهره و باطنه 386

مراتب ظهور 731

مراتب قصور 685

مراتب قلوب 585

مراتب کمال 477، 587

مراتب معرفت 251

مراتب وجود 135، 479، 535، 608، 609، 328، 651، 678، 682، 716، 722، 732

مراحل تجلی 315

مراحل سیر 694

مراقبه 16، 17

مرتبه اسماء ذاتیه 695

مرتبه ایمانی 479

مرتبه باطن 420، 421

مرتبه تجلی 664

مرتبه تجلی به فیض مقدس 694

مرتبه ذات 676

مرتبہ شہودی 479

مرتبہ ظاہری 420

مرتبہ علمی 479

مرتبہ فنائی 479

مرتبہ فنای ذاتی 480

مرتبہ مشیت 608، 731

مرض قلب 339

مرض قلبی 44، 66، 449

مزرعہ آخرت 135، 142، 169، 275

مستودع 292، 558

مشارطہ 16

مشاهدات اصحاب شہود 460

مشاهدات عینیہ 500

مشاہد غیب و شہود 479، 609

مشاہد وجودیہ 135

مشاہدہ جمال 215، 296

مشاہدہ جمال و جلال حق 500

مشاہدہ حضور حق 536

مشاہدہ حضوریہ 535، 615، 689

مشاہدہ حضوریہ فنائیہ 502

مشاہدہ ذات 214

مشاهده ربوبیت 365

مشاهده عینی 500

مشاهده غیبیه 603

مشاهده نفس ذات 386

مشتهیات نفسانی 83، 193، 281

ص: 854

مشرب عرفان 374، 495، 532، 685

مشرب عرفاني 573، 612

مشيت الله 728

مشيت الهيه 535

مشيت حق 612، 664، 666

مشيت فعليہ 665، 728

مشيت كامله 659

مشيت مطلقه 608، 659، 665، 666، 722، 723

مصالح غيبه 628

مصالحات نفسانيه 121

مظاهر ارواح غيبه 513

مظاهر اسم الله 724

مظاهر اسماء و صفات 706

مظاهر تامه 604

مظاهر جمال و جلال 93، 321، 375، 625، 651

مظاهر ولي مطلق 376

مظهر اراده 54

مظهر اراده الله 142

مظهر اسم الله اعظم 375

مظهر اسم جامع 704

مظهر اسم حكيم عدل 191

مظهر تام الهی 703

مظهر جمال تام 322

مظهر جمال و جلال 136

مظهر جمیع اسماء و صفات 590

مظهر عین انسان کامل 375

مظهریت طبیعت 704

معاد جسمانی 486

معاد روحانی 225

معارج عرفانیه 574

معارج نفس 151

معارف الهیه 15، 21، 29، 38، 39، 40، 41، 43، 52، 84، 93، 102، 187، 188، 323، 429، 432، 436، 454، 455، 461،

462، 670، 698، 716

معارف اهل بیت 733

معارف حقه 201، 210، 227، 413، 414، 437، 442، 563، 589، 594، 602، 729

معارف صدیقین 215

معارف قلبیه 380

معالجات علمی 151

معالجات عملی 151، 157

معانی عقلیه 675

معايب نفس 323

معجزات 271، 611

معدن عظمت 476

معراج روحانی 573، 574، 604، 690

معراج صعودی 591

معراج معنوی 690

معراج مومن 95

معرفت اللہ 93، 503

معرفت امام 630

معرفت ذات 251

معرفت ربوبیت ذات مقدس 241

معرفت فطری 692

معشوق فعلی 207، 209

معلومات بالذات 684

معیت قیومیہ حق 732

مغازلات 546

مغفرت تامہ 376

مغلولیت یداللہ 611

مفاسد اعمالی 122، 156، 521

مفاسد دینی 520، 551

مفاهیم اعتباریہ 675

مفاهیم عقلیہ لا بشرط 673

مفاهیم کلیہ 503

مفاهيم كمال 674، 682، 683

مفهرمات كليہ 415

مفيض 712

مفيض على الاطلاق 226

مقامات اخروي 55، 269، 524، 564، 568

مقامات انسانيہ 106

مقامات خاصه حتميه 381

مقامات روحاني (معنوي) 289، 573

مقامات سالكان 212، 241، 245، 386

مقامات شامخه 536

مقامات عارفين 193

مقامات عاليه 135

مقامات عامه 386

مقامات قبض و بسط 591

مقامات كماليه 251

مقامات متوسطين 288، 296

مقامات مؤمنين 652

مقامات نفس 11، 212

مقام احديت 678، 696، 723، 724

مقام احديت جمع 605

مقام احديت جمع اسماء 696، 725

مقام احدیت جمعی 696

مقام اسم اعظم 696

مقام اسماء و صفات ذاتیه 624

مقام اسم ذاتی 234

مقام اطمینان 137

ص: 856

مقام الله 696

مقام الوهيت 704، 708

مقام انس و شهود 297

مقام اولياء 362

مقام ايمان 93

مقام برزخيت 723

مقام برزخيت كبرى 723

مقام بطون 135

مقام تجلى 676

مقام تجلى به باطنيت 723

مقام تجلى به ظهور 722

مقام تجلى به فيض اقدس 676

مقام تجلى به فيض مقدس 676

مقام تجلى فعلى 708، 729

مقام تقواى خواص 237

مقام توكل 242، 243، 244، 245، 246

مقام جسمانيت 272، 466

مقام جمع احدى اسماء 722

مقام جمع اسمائى 678

مقام جمع بين مقامين 723

مقام جمع واحديت 704

مقام حیوانی 106

مقام حیوانیت 187، 188، 232

مقام خاتمیت 591

مقام خیال 427

مقام ذات 687

مقام ذات بسیط 665

مقام ذات مستجمع صفات 708

مقام ربوبیت 93، 243، 251، 315، 682، 733

مقام رجوع به وحدت 456

مقام رحمانیت 722

مقام رحیمیت 722

مقام رضا 2444، 288

مقام روحانی 272

مقام روحانیت 427، 466، 613

مقام شهود و وجدان 138

مقام صبر 290

مقام ظهور 135، 659

مقام ظهور اسمائی 694

مقام ظهور اسمائی و صفاتی 694

مقام ظهور اسماء و صفات 664، 695

مقام ظهور اطلاقی 694

مقام ظهوری 722

مقام عبادت 389

مقام عبودیت 404

مقام عدل 188

مقام غفاریت 462، 312

مقام غیب 325، 315

ص: 857

مقام غیب احدی 695، 723

مقام غیب مقدس 414

مقام غیب نفس 455

مقام فطرت قلوب 594

مقام فیض اقدس 722

مقام فیض مقدس 704، 708

مقام قدسی 691

مقام قرب 193، 252، 591، 648، 661

مقام قرب جبروت 605

مقام قرب مطلق 381

مقام قلب 361، 465، 652

مقام کثرت 243، 455

مقام کثرت افعالی 243

مقام کثرت و وحدت 386

مقام لا مقامی احدیت 688

مقام متوسطین 233

مقام مجذوبین 234

مقام محبین 234

مقام مخلصین 234

مقام مسمای اللہ 704

مقام مشاہدہ 727

مقام مشيت فعليه 728

مقام مشيت فعليه مطلقه 665

مقام مشيت مطلقه 666، 722، 723

مقام مطلق 244

مقام معيت قيوميه 664

مقام ملك 427

مقام ملك نفس 361

مقام نبوت 272، 389، 605

مقام نوريت 664

مقام واجب الوجود 91

مقام واحدت 513، 687، 694، 696، 704، 722، 725

مقام وجه الله 664

مقام وسطيت 590

مقام وسطيت و جامعيت 591

مقام ولايت 88

مقام ولايت كليه 105

مقام وهم 12

مقام هويت مطلقه 723

مقصود بالذات 13، 132

مقومات ايمان 641

مكائد خفيه نفس 367

مكائد شيطان 38، 55، 75، 194، 256، 302، 404، 415، 563، 569، 570، 591

مكائد نفس 55، 60، 76، 87، 88، 112، 113، 117، 177، 196، 347، 348

ص: 858

مکائد نفس اماره 303

مکارم اخلاق 578، 579، 580

مکاشفات روحانی 269

مکاشفه قلبیه 535

مکامن غیب هویت 679

مکر اللہ 534

ملائکہ ارضیه 427

ملائکہ مقربین 46، 53، 84، 88، 106، 176، 252، 334، 414، 420، 457، 458، 459

ملاً اعلیٰ 334

ملکات پست 30

ملکات حسنه 23، 66، 157، 175، 263

ملکات خبیثه 174، 224، 263

ملکات خسیسه 154

ملکات رذیله 27، 35، 164

ملکات زشت 35، 157

ملکات سیئه 66

ملکات شیطانیه 23

ملکات فاضله 27، 40، 71، 74، 90، 152، 187، 551

ملکات فاضله انسانیه 51

ملکات فاضله نفس 52

ملکات مستقره نفس 126

ملکات ناهنجار 90

ملکات نفس 23، 115

ملکات نفسانيه 227، 367

ملك بدن 43، 141، 154، 167، 211، 224، 266، 442، 472، 596، 681

ملك دنيا 284

ملك طبيعت 608، 681

مَلِك على الاطلاق 652

ملکوت اسفل 368، 369، 414، 427

ملکوت اسفل 368، 369، 414، 427

ملکوت اعلى 11، 210، 264، 368، 369، 403، 414، 427، 442، 457، 458، 479، 495، 690

ملکوت اعلى 11، 210، 264، 368، 369، 403، 414، 427، 442، 457، 458، 479، 495، 690

ملکوت اعمال 49

ملکوت سفلى 11، 403، 442

ملکوت سماوات و ارض 728

ملکوت عليا 714

ملکوت قلب 506

ملکوت نفس 43، 51، 141، 211، 360

ملکه ايمان 637

ص: 859

ملکه تقوی 76، 237

ملکه تواضع 93

ملکه خضوع 558

ملکه راسخه 154

ملکه راسخه نوریه 290

ملکه شهوت 23

ملکه طمع 30

ملکه غضب 23

ملکه فاسده 30

ملکه فاضله 433

ملکه مستقره 28

ملکه نفسانیه 368، 420

ممالك باطن 287، 324

ممالك سبعه 12

مملکت الهی 27

مملکت انسانی 187

مملکت باطن 20، 23، 27، 123

مملکت برزخ 24

مملکت حق 43، 72

مملکت رحمانی 12، 20

مملکت روح 37، 161، 291

مملکت ظاهر 20، 126، 174، 531

مملکت ظهور نفس 101

مملکت قلب 52، 324

منازل انسانیت 193

منازل تعینات 685

منازل سالکان 193، 310

منازل سایرین 523

منازل متوسطه 381

منازل نفس 379

منازل نقص 682

مناسک الهیه 175

مناسک شرعیه 142

مناسک ظاهره 430

منزل انابه 300

منزل اول 114

منزل تذکر 322

منزل تفکر 322

منزل توبه 300، 311

منزل یقظه 193، 300

منعم حقیقی 383

منعم مطلق 477

مواد ملكيه 135

موازنه 27، 108، 258، 345، 346، 616

موازن برهانیه 627

موازن عقليه 26

مواقف قیامت 636

موبات 56، 74، 77، 79، 86، 94، 122، 125، 155، 165، 172،

ص: 860

419, 334, 301, 253, 193

موبقه كبيره 339, 334

موجبہ سالبة المحمول 713

موجودات اسمائيه 704

موجودات علميه 704

موجودات عينيه 704

موجودات مجردہ 501

موجودات ملكوتيه برزخيه 458

موجودات ملكيه 665, 513, 458

موجود مطلق 715, 681

موجوديت 716

مودت 616, 344, 342, 173, 124, 49

موعظه 555, 500, 335, 229, 150, 75, 25

موقف حساب 639, 398

مهاجر الى الله 603, 534, 323

مهاجرت شهودى 695

مهالك 625, 398, 347, 291, 258, 190, 176

مهلكات 586, 438, 427, 419, 253, 193, 187, 165, 155, 125, 94, 77, 76

ميزان اعمال 581, 488, 423, 311

ميزان عدل 80

ميزان عدل الهى 488

میزان عقل 26، 47، 162، 344، 443

میزان عقلی 25، 433، 486

میل نفسانی 83

مؤثرات صوریه 624

مؤثرات کونیہ 242

مؤثر عالم 43

«ن»

ناقصان 396

ناموس حق تعالی 53

نبوت ختمی 659

نبوت عامه 223، 225، 226، 227

نبوت محمدیہ 721

نخوت 93، 436

نزول آدم 730

نزول قرآن 563

نسب حق 723

نشئه آخرت 110، 264، 427، 454، 485

نشئه باطنہ ملکوتیہ 11، 357

نشئه باقیہ 579

نشئه باقیہ ملکوتیہ 397

نشئه برزخ 427

نشئه تجرديه 513

نشئه دنيا 339, 359, 427

ص: 861

نشئه طبعی 690

نشئه ظاهره ملكيه 11، 357

نشئه ظاهره نفس 427

نشئه ظهور 138

نشئه علم ربوبی 690

نشئه فانیه 359

نشئه قیامت 510

نشئه ملك 12، 442

نشئه ملكوت 20

نشئه ملكيه 381، 397، 465

نشئه ملكيه طبعیه 513

نشئه نازلہ مظلّمه ملكيه 397

نشئه نازلہ وجود 135

نشآت تجردیه 513

نشآت سابقه 690

نشآت مراتب انسانیه 324

نشأه برزخیه کبری 723

نشأه ظاهره ملكيه دنیویه 11

نشأه ملك 12

نشر کتب 265

نظام اتم 129، 225، 226، 648، 652، 670، 680

- نظام اصلح 612
- نظام باطن 155
- نظام ظاهر 155
- نظام عالم 142
- نظام علمی 129
- نظام عینی 129
- نظام کلی 129
- نظام کلی جملی 221
- نظام ملکوتی 167
- نظام وجود 628، 666، 711
- نعمت باطنی 384
- نعمت جامعه 666
- نعمت حق 81
- نعمت ظاهره 384
- نعمت غیر مشوب 275
- نعمت وجود 309
- نعوت جلالیه و جمالیه 664
- نعوت جمالیه 685
- نفاق عملی 173
- نفاق قولی 173
- نفحات لطفیه جمالیه 510

نقحات لطيفه لطفيه 510

نقحه اسرافيليه 652

نقحه الهييه 616

نقحه الهييه 703، 706

نقحه روهي 325

نفس اماره 14، 51، 84، 88، 112، 116، 126، 174، 178، 256،

ص: 862

281، 285، 303، 308، 323، 353، 367، 445، 531، 569

نفس انسانی 20، 25، 186، 234، 323، 679

نفس شهویه 578

نفس غضبیه 578

نفس قدسیه 505

نفس ناطقه 578، 684

نفوس زکیه 156

نفوس زکیه مطمئنه 49

نفوس سعیده 403

نفوس شقیه 403

نفوس قدسیه 135

نفی امکان 608

نفی انانیت 536

نفی تأثیر 716

نقایص انسانیه 120

نقایص قلبیه 162

نقایص ملکیه 605

نقصان ذاتی 248

نقصان وجودی 716

نقص جسمانی 272

نقص ذاتی 716

نقطه سوداء 304

نکته بیضاء 266

نکته سوداء 266، 588

نماز اولیاء 572

نماز جبرئیل 571

نماز معراج 389

نمیمه 23، 125، 176، 187

نوافل یومیه 542

نوامیس الهی 35

نوامیس الهیه 36، 53، 151

نور اشتیاق 574

نور اعمال 87

نور افاضه 420

نور الهی 166

نورانیت ایمان 615

نورانیت باطنیه 604

نورانیت حسیه 464

نورانیت فطریه 311

نور ایمان 41، 42، 123، 152، 154، 166، 183، 428، 638، 654

نور باطنی 269

نور بصیرت 335

نور ترس 247

نور توحيد 63

نور جعل 713

نور جمال حق 47

نور جمال ذات 616

ص: 863

نور جمال كامل 315

نور حسي 463

نور حق 188، 464، 495

نور حكمت 710

نور شريف اول 715

نور شمس وجود 731

نور عابد 465

نور عظمت 365

نور عقل 158

نور علم 424

نور علي نور 56، 568، 687

نور فطرت 47، 77، 206، 300

نور قدم 365

نور كامل يقين 614

نور محبت 131، 734

نور معرفت 252، 512، 601

نور معرفت الهی 15

نور وجود 712

نور هدايت 165، 227، 379، 494، 547، 568، 591، 710

نور هدايت قرآن 564

نوريه باطنيہ 558

نیات فاسده 127

نیت خالص 325، 361، 436

نیت صادقہ 359، 360، 361، 369

((و))

واجب از جمیع حیثیات 414

واجب التحقق 685

واجب الفیاضیہ 414

واجب بالذات 669

واجب من جمیع الجهات 669

واجب (واجب الوجود) 91، 156، 414، 664، 678، 685

واحد مطلق 684

واحدیت 208، 513، 678، 686، 687، 694، 696، 703، 704، 722، 724، 725

وادی حیرت 206، 611، 658، 733

واہمہ 27

واہمہ شیطانہ 28

وجدانیات 498

وجوب ذاتی 714

وجود حقانی 659

وجود صرف 460، 664، 682، 683، 715

وجود عینی 456

وجود غیر جوہری 513

وجود محدود 715

وجود مطلق 715، 686، 681

وجود ملکی 357

ص: 864

وجه احدی 590، 729

وجه الله 476، 664

وجه حق 660

وجهه ملکوتی 458، 462، 491، 492، 495، 506، 512، 591، 616

وحدانیت 365، 613، 720

وحدت تامه 678

وحدت در کثرت 729

وحدت ذات مقدس 725

وحدت وجود 431

وراثت روحانی باطنی 465

وراثت روحانیه 466

ورع اولیاء 524

ورع اهل زهد 524

ورع اهل سلوک 524

ورع خاصه 523

ورع عامه 523

وسایط وجودیه 715، 716

وصال جمال جمیل 323

وصول به باب الله 524، 669

وصول به جمال 321

وعاء وجودی 706

وقت معاینه 302، 511، 512

ولادت ثانوی ملکوتی 466

ولادت ملکوتی 465

ولادت ملکی 466

ولایت امر 180

ولایت امیرالمومنین 532، 593

ولایت اهل بیت 488، 526، 532

ولایت حق 124، 338، 339

ولایت خدای تعالی 338

ولایت شیطان 338، 339

ولایت علی 88، 398، 508، 607

ولایت مطلقه 607

ولایت ولی خدا 642

ولی الله 420

ولی النعم 167، 171، 290، 471

ولی امر 303

ولی خدا 101، 487، 642

ولی کامل 592، 612

ولی مطلق 376، 533

ولی نعمت (نعم) 48، 291

هادى مطلق 592

هتك استار 156، 180

هتك حرمت 35، 155

هتك حرمت الهيه 156، 338

هتك حرمت مؤمنين 345

هتك حرمت 172، 277، 306

ص: 865

هتک ستر 177، 346

هدایت الهیه 480

هدایت حق 574

هدایت خلق 480

هفت حجاب 598، 606، 607، 608، 656

هلاکت ابدی 140، 153، 403، 449، 655

هلاک محض 667

هوای نفس 57، 59، 87، 183، 187، 188، 193، 282، 318، 348، 436، 447، 546

هوی 63، 169، 183، 188، 283

هوئیات عینیه 722، 727

هوئیات وجودیه 684

هوئیّت مطلقه 208، 723

هوئیّت هستی 685

هیئت باطنی روح 370

هیبت اجلال 537

هیولای اولی 491، 611

هیولی 577، 587، 681، 686

«ی»

یاد حق 269، 323

یدالله 385، 611، 705، 715

ید قدرت حق 658

يقظه 114، 193، 300

يقين كامل 615

يلى الخلق 728

يلى الربى 692

يلى الله 728

يوم الجمع 730

ص: 866

منابع فارسی

«القرآن الکریم» .

1 - آداب الصلوة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سره». = موسوعة الإمام الخميني قدس سره .

2 - اساس الاقتباس . خواجه نصیرالدین طوسی (597 - 672)، تصحیح مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه، 1376 ش.

3 - اسرار الحکم. ملا هادی سبزواری (1212 - 1289)، تصحیح کریم فیضی، چاپ اول، قم، انتشارات مطبوعات دینی، 1383 ش.

4 - امثال و حکم. علی اکبر دهخدا (1258 - 1334 ش)، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1375 ش.

5 - أوصاف الأشراف. خواجه نصیر الدین طوسی (597 - 672)، به اهتمام سید مهدی شمس الدین، چاپ دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1370 ش.

6 - تقریرات فلسفه امام خمینی. سید عبدالغنی اردبیلی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، 1381 ش.

7 - جذوات. محمد باقر بن شمس الدین محمد الحسینی الاسترآبادی، معروف به میرداماد (م 1041)، تهران، انتشارات بهنام، چاپ سنگی.

8 - دروس تفسیر سورة حمد، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سره». = موسوعة الإمام

الخميني قدس سره .

ص: 867

- 9 - دیوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام . ترجمه منظوم از مولانا شوقی، (قرن نهم)، تصحیح و تعلیق سیده مریم روضاتیان. تهران، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، 1383 ش.
- 10 - دیوان حافظ. شمس الدین محمد حافظ شیرازی (791 - ؟ ق)، تصحیح محمد قدسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نشر چشمه، 1387 ش.
- 11 - سرّ الصلوة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه». = موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه .
- 12 - شذرات المعارف. حاج میرزا محمد علی شاه آبادی (1253 - 1328 ش)، چاپ اول، تهران، بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان، 1380 ش.
- 13 - شرح حدیث جنود عقل و جهل. ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه». = موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه .
- 14 - شرح مصباح الشریعة. منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، ترجمه و شرح فارسی، عبدالرزاق گیلانی، تصحیح سید جلال الدین محدث (ارموی)، تهران، کتابخانه صدوق، 1344 ش.
- 15 - صراح اللغة (الصراح من الصحاح). أبو الفضل محمد بن عمر بن خالد المدعوّ بجمال القرشي (م بعد 681)، الطبع الحجري .
- 16 - فرهنگ معین . دکتر محمد معین (1296 - 1350 ش)، چاپ هشتم، 6 جلد، طهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، 1371 ش .
- 17 - الکشکول. الشیخ محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی، مشهور به «شیخ بهایی» (953 - 1030 ، 1031)، طهران، مؤسسه فراهانی.
- 18 - کلمات مکنونه. محمد بن مرتضی مولى محسن فیض کاشانی (1006 - 1091)، تصحیح و تعلیق عزیز الله عطاردی قوچانی، قم، انتشارات فراهانی، 1360 ش.
- 19 - کلیات سعدی. سعدی، مصلح بن عبدالله (م 691)، چاپ چهارم، تهران، سازمان انتشارات اقبال، 1374 ش.
- 20 - کلیات شیخ بهایی. شیخ محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی معروف به «شیخ بهایی» (953 - 1031)، قم، انتشارات فراهانی.

- 21 - لقاء الله. ميرزا جواد آقا ملكي تبريزي (م 1343)، مصحح صادق حسن زاده، قم، آل على عليه السلام، 1385 ش.
- 22 - مثنوى معنوى. مولانا جلال الدين محمد بن محمد بلخي رومي مشهور به مولوى (604 - 672)، مطابق نسخه تصحيح نيكلسون، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پژوهش، 1378 ش.
- 23 - مجموعه رسائل فارسي خواجه عبدالله انصاري. ابو اسماعيل عبدالله ابى منصور محمد انصاري (396 - 481)، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، 1377 ش.
- 24 - معراج السعادة. ملا أحمد نراقي (1185 - 1244)، تحقيق محمد نقدي، مؤسسة دار هجرت، قم، چاپ پنجم، 1377 ش.
- 25 - هادي المضللين. منسوب به حاج ملا هادي سبزواري (1212 - 1289)، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، 1383 ش.
- منابع عربى
- «أ»
- 26 - الاحتجاج. أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (القرن السادس)، تحقيق إبراهيم البهاري ومحمد هادي به، الطبعة الأولى، مجلدان، قم، منشورات أسوة، 1413 ق.
- 27 - إحياء علوم الدين. أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (م 505)، الطبعة المحققة الأولى، 5 مجلدات + الفهارس، بيروت، دار الهادي، 1412 ق / 1992 م.
- 28 - اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي). أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تصحيح حسن المصطفوي، جامعة مشهد، 1348 ش.
- 29 - الأربعون حديثاً. أبو الفضائل محمد بن الشيخ حسين الجبعي العاملي المعروف ب- «الشيخ البهائي» (953 - 1031)، تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1415 ق.
- 30 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ضمن «مصنّفات الشّيخ المفيد» ج 11.

أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (336 - 413)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، جزءان في مجلّد واحد، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، 1413 ق.

31 - إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين . جمال الدين مقداد بن عبدالله السيوري الحلّي (م 826)، تحقيق السيّد مهديّ الرجائي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1405 ق.

32 - أسد الغابة في معرفة الصحابة . أبو الحسن عز الدين علي بن أبي الكرم محمد بن محمد ابن عبدالكريم الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (م 630)، تحقيق محمد إبراهيم البناء ومحمد أحمد عاشور و محمود عبدالوهاب فايد، الطبع الثاني، 7 مجلّدات، بيروت، دار إحياء التراث العربي .

33 - أسرار الصلوة، ضمن رسائل شهيد. زين الدين بن علي العالمي المشهور بالشهيد الثاني (911 - 965)، قم، مكتبة بصيرتي.

34 - أسرار العبادات وحقيقة الصلاة. محمد سعيد بن محمد مفيد القميّ المعروف بالقاضي سعيد القميّ (1049 - 1107)، تصحيح وحواشي سيّد محمد باقر سبزواري، انتشارات دانشگاه تهران، 1339 ش.

35 - الإشارات والتنبيهات. الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله (370 - 427)، تحقيق مجتبي الزارعي، الطبعة الأولى، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1423 ق / 1381 ش.

36 - الإشارات والتنبيهات، مع الشرح للمحقّق نصير الدين الطوسي وشرح الشرح للعلامة قطب الدين الرازي. الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (370 - 427)، الطبعة الثانية، 3 مجلّدات، طهران، دفتر نشر كتاب، 1403 ق.

37 - اصطلاحات الصوفية. كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م 736)، تحقيق محمد كمال إبراهيم جعفر، الطبعة الثانية، قم، منشورات بيدار، 1370 ش.

38 - إعلام الوری بأعلام الهدى. أمين الإسلام أبي علي الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي (م 548)، طهران، المكتبة العلمية الإسلامية، 1379 ق.

39 - أعيان الشيعة. السيّد محسن بن عبدالكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (1284 - 1371)، إعداد السيّد حسن الأمين، الطبعة الخامسة، 10 مجلّدات + الفهرس،

بيروت، دار التعارف، 1403 ق.

40 - إقبال الأعمال. السيّد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (589 - 664)، بيروت، مؤسّسة الأعلمي، 1417 ق.

41 - الأمالي أو المجالس . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، الطبعة الخامسة، بيروت، مؤسّسة الأعلمي للمطبوعات، 1400 ق .

42 - الأمالي . أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق مؤسّسة البعثة، الطبعة الأولى، قم، دار الثقافة، 1414 ق .

43 - إنشاء الدوائر . محيي الدين بن عربي (م 638)، ليدن، 1336 ق.

44 - الانتصار . السيّد المرتضى علم الهدى أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي (355 - 436)، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1415 ق .

«ب»

45 - البرهان في تفسير القرآن . السيّد هاشم بن سليمان بن إسماعيل بن عبد الجواد الحسيني البحراني (م 1107)، تحقيق قسم الدراسات الإسلامية، مؤسّسة البعثة، الطبعة الأولى، 10 مجلّدات، بيروت، مؤسّسة البعثة، 1419 ق / 1999 م .

46 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار . العلامة محمّد باقر بن محمّد تقي المجلسي (1037 - 1110)، الطبعة الثانية، إعداد عدّة من العلماء، 110 مجلّد (إلّا 6 مجلّدات، من المجلّد 29 - 34) + المدخل، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1403 ق / 1983 م .

47 - البداية والنهاية. أبو الفداء الحافظ ابن كثير (م 774 ق)، بيروت مكتبة المعارف، 1410 ق.

48 - بصائر الدرجات . أبو جعفر محمّد بن الحسن بن فروخ الصّفّار (م 290)، تصحيح الميرزا محسن كوجه باغي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1404 ق .

49 - بيان السعادة في مقامات العبادة . سلطان محمّد الجنابذي الملقّب ب- «سلطان عليشاه» (1251 - 1327)، الطبعة الثانية، 4 مجلّدات، طهران، مطبعة دانشگاه، 1385 ق / 1344 ش.

50 - البيع، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه» . = موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه .

ص: 871

51 - تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة . السيّد شرف الدين علي الحسيني الأسترآبادي، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1409 ق .

52 - تاج العروس من جواهر القاموس . السيّد محمّد بن محمّد مرتضى الحسيني الزبيدي (1145 - 1205)، الطبعة الأولى، 10 مجلّدًا، بيروت، منشورات دار مكتبة الحياة،
1306 ق .

53 - التبيان في تفسير القرآن . أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق وتصحيح أحمد حبيب قصير العاملي، بيروت، 10 مجلّدات، دار إحياء التراث العربي .

54 - تجريد الاعتقاد. أبو جعفر محمّد بن محمّد بن الحسن نصير الدين الطوسي (597 - 672)، تحقيق محمّد جواد الحسيني الجلالبي، الطبعة الأولى، قم، مكتب الإعلام الإسلامي،
1407 ق .

55 - تحرير الوسيلة . ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه» . = موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه .

56 - التحصيل. بهمنيار بن المرزبان (م 458)، تحقيق و تعليق مرتضى مطهري، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1375 ش.

57 - تحف العقول عن آل الرسول . أبو محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحرّاني (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفّاري، الطبعة الثانية، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي،
1404 ق .

58 - التعريفات . السيّد الشريف علي بن محمّد الجرجاني، الطبعة الرابعة، طهران، انتشارات ناصر خسرو، 1370 ش.

59 - تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل) . أبو سعيد عبد الله بن عمر بن محمّد الشيرازي البيضاوي (م 791)، الطبعة الأولى، مجلّدان، بيروت، دار الكتب العلمية، 1408 ق / 1988 م .

60 - تفسير التستري. سهل بن عبد الله التستري (م 283)، تحقيق محمّد باسل عيون السود، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية،
1423 ق .

- 61 - تفسير الصافي . محمّد بن مرتضى المولى محسن الفيض الكاشاني (1007 - 1091)، الطبعة الأولى، 5 مجلّدات، مشهد، دار المرتضى للنشر، 1402 ق .
- 62 - تفسير عرائس البيان في حقائق القرآن. روز بهان بقلبي الشيرازي (م 606)، تحقيق أحمد فريد المزيدي، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، 2008 م.
- 63 - تفسير العياشي . أبو النضر محمّد بن مسعود بن محمّد بن عيّاش السمرقندي (أواخر قرن الثالث)، تصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، مجلّدان، طهران، المكتبة العلمية الإسلامية .
- 64 - تفسير جوامع الجامع . أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي السبزواري (م 548)، تحقيق مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، 3 مجلّدات، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1423 ق .
- 65 - تفسير فرات الكوفي . أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (من أعلام الغيبة الصغرى)، تحقيق محمّد كاظم، طهران، مؤسّسة الطبع والنشر، 1410 ق .
- 66 - تفسير القمّي . أبو الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي (م 307)، إعداد السيّد الطيب الموسوي الجزائري، الطبعة الثالثة، قم، دار الكتب، 1404 ق.
- 67 - تفسير القرآن الكريم. صدر المتألّهين محمّد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، تصحيح محمّد خواجوي، الطبعة الثانية، قم، انتشارات بيدار، 1366 ش.
- 68 - تفسير القرآن الكريم (تأويلات عبدالرزاق الكاشاني). محيي الدين بن عربي (م 638)، تحقيق مصطفى غالب، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1368 ش.
- 69 - تفسير كنز الدقائق وبحر الرغائب . ميرزا محمّد المشهدي ابن محمّد رضا بن إسماعيل بن جمال الدين القمّي (م حدود 1125)، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1407 - 1413 .
- 70 - التفسير الكبير . محمّد بن عمر الخطيب فخرالدين الرازي (544 - 606)، الطبعة الثالثة، 32 جزءاً في 16 مجلّداً، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1411 ق .
- 71 - تنزيه الأنبياء. السيّد المرتضى علم الهدى أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي (355 - 436)، قم، مكتبة بصيرتي.
- 72 - تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام). أبو الحسين ورام بن أبي فرّاس المالكي

الأشترى (م 605)، الطبعة الثالثة، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1368 ش.

73 - التوحيد . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي ، الشيخ الصدوق (م 381) ، تحقيق السيد هاشم الحسيني الطهراني ، قم ، مؤسسة النشر الإسلامي ، 1398 ق .

74 - تهذيب الأحكام . أبو جعفر محمد بن الحسن ، الشيخ الطوسي (385 - 460) ، إعداد السيد حسن الموسوي الخراسان ، الطبعة الرابعة ، 10 مجلدات ، طهران ، دار الكتب الإسلامية ، 1365 ش .

75 - تهذيب الأخلاق وتطهير الأعراق . أحمد بن محمد بن يعقوب الرازي «مسكويه» (م 421) ، قم ، انتشارات بيدار ، 1371 ش .

«ث»

76 - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال . أبو جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، تصحيح علي أكبر الغفاري ، طهران ، مكتبة الصدوق ،

1391 ق .

«ج»

77 - جامع الأخبار . الشيخ محمد بن محمد السبزواري (من أعلام القرن السابع) ، تحقيق علاء آل جعفر ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1414 ق .

78 - جامع الأسرار ومنبع الأنوار . الشيخ حيدر الأملي ، تهران ، انتشارات علمي وفرهنگي ، 1368 ش .

79 - جامع السعادات . المولى محمد مهدي النراقي (م 1209) تصحيح السيد محمد كلانتر ، الطبعة الثالثة ، 3 مجلدات ، النجف الأشرف ، مؤسسه مطبوعاتي إسماعيليان ، 1383 ق /

1963 م .

80 - جامع الشواهد . الشيخ ميرزا محمد باقر بن المولى علي رضا الأردكاني (م حدود 1300) ، جزءان في مجلد واحد ، أصفهان ، مؤسسة المطبوعات الأدبية ، 1380 ق .

81 - الجامع الصغير . جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر السيوطي (م 911) ، الطبعة الأولى ، مجلدان ، بيروت ، دار الفكر للطباعة والنشر ، 1401 ق / 1981 م .

82 - جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع . رضي الدين علي بن موسى بن جعفر المعروف

ص: 874

ب- «ابن طاووس» (589 - 664)، قم، منشورات الرضوي، 1330 ق.

83 - الجواهر السننية في الأحاديث القدسية. محمد بن الحسن الشيخ الحرّ العاملي (1033 - 1104)، الطبعة الأولى، قم، نشر يس، 1402 ق.

84 - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. الشيخ محمد حسن بن باقر النجفي (م 1266)، تحقيق الشيخ عباس القوجاني، الطبعة الثالثة، 43 مجلداً، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1367 ش.

85 - الجوهر النضيد في شرح منطق التجريد. العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف ابن المطهر (648 - 726)، قم، انتشارات بيدار، 1413 ق.

«ح»

86 - حاشية المكاسب. الحاج ميرزا علي الإيرواني الغروي، تحقيق باقر الفخار الأصفهاني، الطبعة الأولى، 3 مجلدات، قم، دار ذوي القربى، 1421 ق.

87 - حاشية المكاسب. الشيخ محمد حسين الغروي الأصفهاني (1296 - 1361)، تحقيق الشيخ عباس محمد آل سباع القطيفي، الطبعة الأولى، 5 مجلدات، قم، ذوي القربى، 1418 ق.

88 - الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة. الشيخ يوسف بن أحمد البحراني (1107 - 1186)، تحقيق محمد تقي الإيرواني، الطبعة الأولى، 25 مجلداً، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1406 ق.

89 - الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، الطبعة الثانية، 9 مجلدات، قم، مكتبة المصطفوي، 1387 ق.

«خ»

90 - الخصال. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، جزءان في مجلد واحد، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1403 ق.

«د»

91 - الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور. جلال الدين عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي

(م 911)، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، 1404 ق.

«ذ»

92 - الذخيرة في علم الكلام. السيّد المرتضى على الهدى أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي (355 - 434)، تحقيق السيّد أحمد الحسيني، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1411 ق.

93 - ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة. الشهيد الأوّل شمس الدين محمّد بن مكّي العاملي (م 786)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 4 مجلّات، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1414 ق.

«ر»

94 - رجال النجاشي. أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس النجاشي الأسدي الكوفي (372 - 450)، تحقيق السيّد موسى الشيرازي الزنجاني، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1407 ق.

95 - رسائل الشهيد الثاني. زين الدين بن علي العاملي المشهور بالشهيد الثاني (911 - 965)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، مجلّدان، قم، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، 1421 ق / 1379 ش.

96 - الرسالة القشيرية. أبو القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري النيسابوري (376 - 465)، تحقيق عبدالحليم محمود ومحمود بن الشريف، تهران، الطبعة الأولى، انتشارات بيدار، 1374 ش.

97 - رشحات البحار. ميرزا محمّد علي الشاه آبادي (1253 - 1328 ش)، تصحيح زاهد ويسى، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1386 ش.

98 - الرواشح السماوية في شرح أحاديث الإمامية. السيّد محمّد باقر بن شمس الدين محمّد الحسيني الأسترآبادي المعروف ب- «الميرداماد» (م 1041)، تحقيق غلامحسين قيصرى ها ونعمة الله الجليلي، الطبعة الأولى، قم، دار الحديث للطباعة والنشر، 1422 ق / 1380 ش.

«ز»

99 - زاد المعاد. العلامة محمّد باقر بن محمّد تقي المجلسي (1037 - 1110)، تهران، كتابفروشي اسلاميه، 1414 ق.

ص: 876

100 - سنن الترمذي . أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (209 - 279) ، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف ، الطبعة الثانية ، 5 مجلدات ، بيروت ، دار الفكر للطباعة والنشر ، 1403 ق .

101 - السيرة النبوية . أبو محمد عبدالملك بن هشام بن أيوب الحميري الذهلي (م 213 - 218) ، مصر ، مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده ، 1355 .

102 - شرح الأسماء . المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289) ، تحقيق نجفقلي حبيبي ، تهران ، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ، 1373 ش .

103 - شرح أصول الكافي . صدر المتألّهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050) ، المعروف بـ «ملاصدرا» (979 - 1050) ، تصحيح محمد خواجهوي ، تهران ، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي ، 1366 ش .

104 - شرح أصول الكافي . مولى محمد صالح مازندراني ، تهران ، المكتبة الإسلامية ، 1382 ق .

105 - شرح توحيد الصدوق . القاضي سعيد محمد بن محمد مفيد القمي (1049 - 1107) ، صححه وعلق عليه نجفقلي حبيبي ، الطبعة الأولى ، تهران ، مؤسسه الطباعة والنشر وزارة والإرشاد الإسلامي ، 1415 .

106 - شرح حكمة الإشراق . محمد بن مسعود بن مصلح المشهور بقطب الدين الشيرازي (م 710) ، قم ، انتشارات بيدار .

107 - شرح دعاء السحر . الإمام خميني قدس سرّه = ضمن موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه .

108 - شرح شافية ابن الحاجب . رضي الدين محمد بن الحسن الأسترآبادي النحوي (686 م) ، تحقيق محمد نور الحسن و محمد الزفازف و محمد محيي الدين عبدالحميد ، بيروت ، دار الكتب العلمية ، 1395 ق .

109 - شرح على المائة كلمة . العالم الرباني كمال الدين ميثم بن علي بن ميثم بحراني (636 - 689) ، تصحيح و تعليق محدث ارموي ، تهران ، سازمان چاپ دانشگاه ، 1349 ش .

110 - شرح فصوص الحكم . محمد داود القيصري الرومي (م 751) ، باهتمام سيّد جلال الدين

أشتياني، تهران، شركة انتشارات علمي وفرهنكي، 1375 ش.

111 - شرح المنظومة . المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289)، تصحيح وتعليق وتحقيق حسن حسن زاده الآملي و مسعود الطالبلي، الطبعة الأولى، 5 مجلدات، طهران، نشر ناب، 1369 - 1379 ش .

112 - شرح المواقف . السيد الشريف علي بن محمد الجرجاني (م 812)، تصحيح السيد محمد بدرالدين النسعاني، الطبعة الأولى، 8 أجزاء في 4 مجلدات، قم، انتشارات الشريف الرضي، 1412 ق / 1370 ش، «بالأفست عن طبعة مصر، 1325» .

113 - شرح المقاصد . مسعود بن عمر بن عبدالله المعروف ب- «سعد الدين التفتازاني» (712 - 793)، تحقيق عبدالرحمن عميرة، الطبعة الأولى، 5 أجزاء في 4 مجلدات، قم، منشورات شريف الرضي، 1370 - 1371 ش .

114 - شرح منازل السائرين. كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م 736)، تحقيق محسن بيدارفر، الطبعة الأولى، قم، منشورات بيدار، 1372 ش.

115 - شرح نهج البلاغة. عبدالحميد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسين المدائني، المعروف بابن أبي الحديد (586 - 655)، قم، مؤسسة إسماعيليان، بالأفست عن الطبعة الأولى بالقاهرة، 1378 .

116 - الشفاء . الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (370 - 427)، تحقيق عدّة من الأساتذة، 10 مجلداً (الإلهيات + المنطق 4 مجلدات + الطبيعيات 3 مجلدات + الرياضيات مجلدان)، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1405 ق .

117 - الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية . صدر المتألّمين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، با حواشي حكيم محقق حاج ملاّ هادي سبزواري، تصحيح سيّد جلال الدين الأشتياني، مشهد، مركز نشر دانشگاهي، 1360 ش.

«ص»

118 - الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية) . إسماعيل بن حماد الجوهري (م 393)، تحقيق أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، 6 مجلدات، بيروت، دار العلم للملاي-ين، 1407 ق / 1987 م .

ص: 878

119 - صحيفة كاملة سجاديه . الإمام علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام ، الطبعة الثامنة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1378 ش.

120 - صفات الشيعة ، المطبوع مع «المواعظ» و«فضائل الشيعة» . محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي (م 381)، تحقيق محمود البدري ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسسة المعارف الإسلامية ، 1421 ق .

«ط»

121 - الطلب والإرادة ، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه» . = موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه .

122 - الطهارة ، ضمن «تراث الشيخ الأعظم» ج 1 - 5 . الشيخ الأعظم مرتضى بن محمّد أمين الأنصاري الدزفولي (1214 - 1281) ، إعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم ، الطبعة الأولى ، 5 مجلّدات ، قم ، المكتبة الفقهية ، 1415 ق .

«ع»

123 - عدّة الأصول . أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460) ، تحقيق محمّد مهدي نجف ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، 1403 ق .

124 - عدّة الداعي ونجاح الساعي . أبو العباس أحمد بن فهد الحلّي الأسدي (757 - 841) ، تحقيق مؤسسة المعارف الإسلامية ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسسة المعارف الإسلامية ،

1420 ق .

125 - العروة الوثقى . السيّد محمّد كاظم الطباطبائي اليزدي (م 1337) ، مع تعليقات عدّة من الفقهاء العظام ، إعداد أحمد المحسن السبزواري ، الطبعة الثانية ، 6 مجلّدات ، قم ، مؤسسة النشر الإسلامي ، 1421 ق .

126 - علل الشرائع . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، الطبعة الأولى ، النجف الأشرف ، المكتبة الحيدرية ، 1385 ق / 1966 م .

127 - علم اليقين . محمّد بن مرتضى المولى محسن الفيض الكاشاني (1007 - 1091) ، مجلّدان ، قم ، انتشارات بيدار ، 1385 ش .

128 - عوائد الأيام . المولى أحمد بن محمّد مهديّ بن أبي ذرّ النراقي (1185 - 1245) ، تحقيق

ص: 879

مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1417 ق / 1375 ش .

129 - عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية . محمد بن علي بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (م - أوائل القرن العاشر)، تحقيق مجتبي العراقي، الطبعة الأولى، قم، مطبعة سيّد الشهداء، 1403 ق .

130 - عيون أخبار الرضا عليه السلام . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح السيّد مهدي الحسيني اللاجوردي، الطبعة الثانية، منشورات جهان .

«غ»

131 - غاية المرام في شرح شرائع الإسلام . الشيخ مفلح بن الحسن بن رشيد بن صلاح الصيمري البحراني (القرن التاسع)، تحقيق الشيخ جعفر الكوثراني العاملي، الطبعة الأولى، 4 مجلّدات، بيروت، دار الهادي للطباعة والنشر، 1420 ق / 1999 م .

132 - غرر الحكم ودرر الكلم . عبد الواحد بن محمد التميمي الأمدي (من علماء القرن الخامس)، تصحيح السيّد مهدي الرجائي، قم، دار الكتاب الإسلامي، 1410 ق / 1990 م .

«ف»

133 - الفتوحات المكيّة. محيي الدين بن عربي (م 638)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

134 - فرائد الأدب ضمن المنجد. لوئيس معلوف وعدّة من الأساتذة، الطبعد الثالثة والثلاثون، بيروت، دار المشرق، 1992 م.

135 - فرائد الأصول، ضمن «تراث الشيخ الأعظم» ج 24 - 27 . الشيخ الأعظم مرتضى بن محمد أمين الأنصاري (1214 - 1281)، إعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، الطبعة الأولى، 4 مجلّدات، قم، مجمع الفكر الإسلامي، 1419 ق / 1377 ش .

136 - فلاح السائل ونجاح المسائل في عمل اليوم والليلة. السيّد رضي الدين أبو القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد الطاووس العلوي، الحسيني الحسيني، المعروف ب- «ابن طاووس» (589 - 664)، الطبعة الأولى،

ص: 880

قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1419 .

137 - الفوائد الرجالية . السيّد محمّد المهدي بحر العلوم الطباطبائي (م 1212)، تحقيق محمّد صادق بحر العلوم وحسين بحر العلوم، الطبعة الأولى، 4 مجلّات، طهران، مكتبة الصادق، 1363 ش .

«ق»

138 - القاموس المحيط والقابوس الوسيط . أبو طاهر مجد الدين محمّد بن يعقوب الفيروزآبادي (729 - 817)، 4 مجلّات، بيروت، دار الجيل .

139 - القانون . الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبد الله بن سينا (370 - 427)، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، 1420 ق.

140 - قرب الإسناد . أبو العبّاس عبد الله بن جعفر الحميري القميّ (م بعد 304)، تحقيق مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، قم، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1413 ق .

141 - القبسات . السيّد محمّد باقر بن شمس الدين محمّد الحسيني الأسترآبادي المعروف بـ«الميرداماد» (م 1041)، تحقيق الدكتور مهدي المحقّق، الطبعة الثانية، طهران، انتشارات و چاپ دانشگاه طهران، 1374 ش .

142 - القواعد والفوائد في الفقه والأصول والعربية . الشيخ شمس الدين محمّد بن مكّي العاملي المعروف بالشهيد الأوّل (734 - 786)، تحقيق عبد الهادي الحكيم، الطبعة الثانية، مجلّدان، قم، مكتبة المفيد، 1399 ق / 1979 م .

«ك»

143 - الكافي . ثقة الإسلام أبو جعفر محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 329)، تحقيق علي أكبر الغفّاري، الطبعة الخامسة، 8 مجلّات، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش .

وتحقيق وتصحيح دار الحديث، الطبعة الأولى، 15 مجلّداً، قم، دار الحديث، 1429 ق.

144 - الكشّاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل . جارالله محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي (467 - 528)، إعداد مصطفى حسين أحمد، الطبعة

ص: 881

الثالثة، 4 مجلّدات، بيروت، دار الكتاب العربي، 1407 ق / 1987 م .

145 - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد . العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر، تحقيق الشيخ حسن زاده الأملي، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1414 ق .

146 - الكشف والبيان . المعروف بتفسير الثعلبي . أبو إسحاق أحمد بن محمّد بن إبراهيم الثعلبي النيسابوري (م 427)، الطبعة الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1422 .

147 - كليات مفاتيح الجنان . شيخ عباس قمي (1254 - 1319 ش)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات جاويدان .

148 - كمال الدين وتمام النعمة . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ الشيخ الصدوق (م 381)، تحقيق عليّ أكبر الغفّاري، الطبعة الأولى، طهران، مكتبة الصدوق، 1390 ق .

149 - كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال . علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (888 - 975)، إعداد بكري حيّاني وصفوة السقا، الطبعة الثالثة، 16 مجلّداً + الفهرس، بيروت، مؤسّسة الرسالة، 1409 ق / 1989 م .

«ل»

150 - لسان العرب . أبو الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصري (630 - 711)، الطبعة الأولى، 15 مجلّداً + الفهرس، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1408 ق / 1988 م .

151 - لطائف الإشارات (تفسير القشيري). أبو القاسم عبدالكريم القشيري (م 465)، تحقيق إبراهيم بسيوني، الطبعة الثالثة، 3 مجلّدات، مصر، مؤسّسة الهيئة المصرية العامة للكتاب، 1981 م .

152 - اللمع في التصوّف . أبو نصر السراج الطوسي (م 378)، مصحح رينولد آلين نيكلسون، ليدن، مطبعة بريل، 1914 م .

«م»

153 - المباحث المشرقية . فخر الدين رازي (544 - 606)، تحقيق محمّد المعتصم بالله بغداددي، بيروت، دار الكتاب العربي، 1410 ق .

154 - المبدأ والمعاد . صدر المتألّهين محمّد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، تصحيح سيّد

جلال الدين الآشتياني، انتشارات انجمن فلسفه ایران، 1354 ش.

155 - مجمع الأمثال. أبو الفضل أحمد الميداني، تهران، الطبعة الحجرية، 1290 ق.

156 - مجمع البيان في تفسير القرآن . أبو علي أمين الإسلام الفضل بن الحسن الطبرسي (468 - 548)، تحقيق وتصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي والسيّد فضل الله اليزدي الطباطبائي، الطبعة الأولى، 10 أجزاء في 5 مجلّات، بيروت، دار المعرفة .

157 - مجمع البحرين ومطلع النّيرين . فخر الدين الطريحي (972 - 1085)، الطبعة الأولى، 6 مجلّات، بيروت، دار ومكتبة الهلال، 1985 م .

158 - المحاسن . أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (م 274 أو 280)، تحقيق جلال الدين الحسيني الأرموي، الطبعة الثانية، قم، دار الكتب الإسلامية .

159 - مجموعه آثار حكيم صهبا. عارف الهي آقا محمدرضا القمشه اي (1241 - 1306)، تحقيق وتصحيح حامد ناجي اصفهاني و خليل بهرامي قصرچمي، چاپ اول، اصفهان، 1378 ش.

160 - مجموعه رسائل الإمام الغزالي. أبو حامد محمّد بن محمّد الغزالي (م 505)، بيروت، دار الفكر، 1421 ق.

161 - مجموعه مصتفات شيخ اشراق. شهاب الدين يحيى سهروردي، تصحيح هنري كربين، الطبعة الثانية، تهران، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1372 ش.

162 - المحجّة البيضاء في تهذيب الإحياء . محمّد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيض الكاشاني (1006 - 1091)، تصحيح على أكبر الغفاري، الطبعة الرابعة، 8 أجزاء في 4 مجلّات، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1417 ق .

163 - مختلف الشيعة في أحكام الشريعة . العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر (648 - 726)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، 9 مجلّات + الفهرس، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1412 - 1420 ق .

164 - مدارك الأحكام في شرح شرائع الإسلام . السيّد محمّد بن علي الموسوي العاملي (م 1009)، تحقيق مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 8 مجلّات، قم، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1410 ق .

- 165 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول . العلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (1037 - 1110) ، تصحيح السيد هاشم الرسولي والسيد جعفر الحسيني والشيخ علي الآخوندي ، الطبعة الثانية ، 26 مجلداً ، طهران ، دار الكتب الإسلامية ، 1363 ش .
- 166 - المراقبات . الحاج ميرزا جواد الملكي التبريزي (م 1343) ، تحقيق سيد عبدالكريم محمد الموسوي ، الطبعة الأولى ، قم ، دار الاعتصام ، 1416 ق .
- 167 - المزار الكبير . محمد بن جعفر ، ابن المشهدي (م 610) ، تحقيق جواد قيومي أصفهاني ، الطبعة الأولى ، قم ، مكتب إعلام الإسلامي ، 1419 ق .
- 168 - مسائل علي بن جعفر ومستدركاتهما . تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، بيروت ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1410 ق / 1990 م .
- 169 - مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل . الحاج الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي ، (1254 - 1320) ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 25 مجلداً ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1407 ق .
- 170 - مستند الشيعة في أحكام الشريعة . أحمد بن محمد مهدي النراقي (م 1245) ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 18 مجلداً ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1415 - 1420 ق .
- 171 - المسند . أحمد بن محمد بن حنبل (164 - 241) ، إعداد أحمد محمد شاكر وحمزة أحمد الزين ، الطبعة الأولى ، 20 مجلداً ، القاهرة ، دار الحديث ، 1416 ق .
- 172 - مشكاة الأنوار في غرر الأخبار . أبو الفضل علي الطبرسي (م قرن هفتم) ، تحقيق مهدي هوشمند ، الطبعة الأولى ، قم ، دار الحديث ، 1418 ق .
- 173 - المشاعر . صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050) ، با ترجمه فارسي بديع الملك ميرزا عماد الدولة و ترجمه و مقدمه و تعليقات فرانسوي از هنري كربين ، چاپ دوم ، طهران ، كتابخانه طهوري ، 1363 ش .
- 174 - مصابيح الظلام في شرح مفاتيح الشرائع . المولى محمد باقر بن محمد الوحيد البهبهاني (1117 - 1205) ، تحقيق مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني ، الطبعة الأولى ، 11 مجلداً ، قم ، مؤسسة علامة المجدد الوحيد البهبهاني ، 1424 ق .

175 - مصادقة الإخوان . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي ، الشيخ الصدوق (م 381) ، تحقيق السيّد علي الخراساني ، قم ، ليتوغراف الكرمانى ، 1402 ق / 1982 م (بالأوفست عن طبع منشورات مكتبة الإمام صاحب الزمان العامّة ، الكاظمية - العراق ، 1366 ق).

176 - مصباح الأنس في شرح مفتاح الغيب. محمد بن حمزة بن محمد عثمانى الفنارى (م 834)، مع تعليقات الميرزا هاشم بن حسن بن محمد علي گيلاني إشكوري والآية الله الخميني وسيّد محمد القمي وآقا محمد رضا قمشه اي وحسن حسن زاده آملّي، تصحيح محمد خواجوي، تهران، انتشارات مولی، 1416 ق.

177 - مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية. ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه» = موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه .

178 - مصباح الشريعة . المنسوب إلى الإمام الصادق عليه السلام ، الطبعة الثالثة ، بيروت ، مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات ، 1413 ق / 1992 م .

179 - مصباح المتهجّد وسلاح المتعبّد . أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460) ، تحقيق الشيخ حسين الأعلمی ، الطبعة الأولى ، بيروت ، مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات ، 1418 ق / 1998 م .

180 - مصباح المنير . أبو العباس أحمد بن محمد بن علي القيومي المقرئ (م770)، الطبعة الأولى، قم، مؤسّسة دار الهجرة ، 1405 .

181 - مصتفات ميرداماد. السيّد محمد باقر بن شمس الدين محمد الحسيني الأسترآبادي المعروف بـ«الميرداماد» (م 1041)، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، 1381 ش.

182 - المصتفات الأربعة ، (كشف الريبة ، مسكن الفؤاد ، التنبيهات العلية ، حقيقة الإيمان) . الشيخ زين الدين بن علي العاملي المشهور بـ«الشهيد الثاني» (911 - 965) ، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية ، الطبعة الأولى ، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي ، 1422 ق / 1380 ش .

183 - معاني الأخبار . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، تصحيح علي أكبر الغفاري ، قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1361 ش .

- 184 - المغني في أبواب التوحيد والعدل. القاضي أبو الحسن عبدالجبار الأسد آبادي (م 415)، إشراف الدكتور طه حسين، الطبعة الأولى، 20 جزءاً عشر منها حتى الآن على أربعة عشر جزءاً وطبعت.
- 185 - مفاتيح الغيب. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي المعروف بـ«ملاصدرا» (979 - 1050)، تصحيح محمد خواجهوي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1363 ش.
- 186 - مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة. السيد محمد جواد الحسيني العاملي (1160 - 1228)، تحقيق محمد باقر الخالصي، الطبعة الأولى، 26 مجلداً، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1419-1433 ق.
- 187 - مفردات ألفاظ القرآن. حسين بن محمد المفضل الراغب الأصفهاني (م حدود 425)، تحقيق عدنان صفوان داودي، الطبعة الثانية، قم، منشورات ذوي القربى، 1423 ق.
- 188 - مكارم الأخلاق. أبو نصر رضي الدين الحسن بن الفضل الطبرسي (القرن السادس الهجري)، تحقيق علاء آل جعفر، مجلدان، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1414 ق.
- 189 - المكاسب، ضمن «تراث الشيخ الأعظم» ج 14 - 19. الشيخ الأعظم مرتضى بن محمد أمين الأنصاري الدزفولي (1214 - 1281)، إعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، الطبعة الأولى، 6 مجلدات، قم، مكتبة الفقيهية، 1415 - 1420 ق.
- 190 - المكاسب المحرّمة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه». = موسوعة الإمام الخميني قدس سرّه.
- 191 - الملل والنحل. أبو الفتح محمد بن عبدالكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني (479 - 548)، تخريج محمد بن فتح الله بدران، الطبعة الثانية، جزءان في مجلد واحد، القاهرة، مكتبة الأنجلو المصرية، 1375 ق / 1956 م.
- 192 - منازل السائرين. أبو إسماعيل عبدالله أبي منصور محمد الأنصاري (396 - 481)، إعداد علي الشيرواني، الطبعة الأولى، بيروت، دار العلم، 1417 ق.
- 193 - المناقب خوارزمي. الموفق بن أحمد بن محمد البكري المكي الخوارزمي (م 568)، تحقيق مالك المحمودي، قم، الطبعة الرابعة، مؤسسة النشر الإسلامي، 1421 ق.

194 - مناقب آل أبي طالب . أبو جعفر رشيد الدين محمد علي بن شهر آشوب السروي المازندراني (م 588) ، تصحيح السيد هاشم الرسولي المحلّاتي ، 4 مجلّدات ، قم ، مؤسسه انتشارات علامه ، 1379 ق .

195 - المنجد في اللغة . لوئيس معلوف وعدّة من الأساتذة ، الطبعة الثالثة والثلاثون ، بيروت ، دار المشرق ، 1992 م .

196 - من لا يحضره الفقيه . أبو جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، إعداد السيّد حسن الموسوي الخرساني ، الطبعة الرابعة ، 4 مجلّدات ، النجف الأشرف ، دار الكتب الإسلامية ، 1377 ق / 1957 م .

197 - منهاج السالكين . أحمد بن عمر بن محمد بن عبدالله الخيوفي الخوارزمي المشهور بـ«نجم الدين كبرى» (540 - 618) ، چاپ سنگي (عليقلي خان قاجار) ، 1303 ق .

198 - منية المرید . زين الدين عليّ بن أحمد العاملي المعروف بالشهيد الثاني (911 - 965) ، تحقيق رضا المختاري ، قم ، مكتبة الإعلام الإسلامي ، 1409 ق .

199 - موسوعة الإمام الخميني قدّس سرّه . تحقيق مؤسّسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني قدّس سرّه ، الطبع - الأولى ، قم ، مؤسّسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني قدّس سرّه ، 1434 ق / 1392 ش .

«ن»

200 - نقد المحصل . الخواجه نصيرالدين الطوسي (597 - 672) ، الطبعة الثانية ، بيروت ، دار الأضواء ، 1405 ق .

201 - النهاية في غريب الحديث والأثر . مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد الجزري المعروف بابن الأثير (544 - 606) ، تحقيق طاهر أحمد التراوي ومحمود محمد الطناحي ، 5 مجلّدات ، قم ، مؤسّسة إسماعيليان ، 1364 ش .

202 - نهج البلاغة ، من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام . جمعه الشريف الرضي ، محمد بن الحسين (359 - 406) ، إعداد الدكتور صبحي الصالح ، انتشارات الهجرة ، قم ، 1395 ق «بالأفست

عن طبعة بيروت 1387 ق» .

«و»

203 - الوافي . محمد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيض الكاشاني (1006 -

1091)، إعداد ضياء الدين الحسيني، الطبعة الأولى، 26 مجلداً، أصفهان، مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، 1412 ق .

204 - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي (1033 - 1104)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 30 مجلداً، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1409 ق .

205 - وقاية الأذهان مع رسالتي سمطا اللال في مسألتي الوضع والاستعمال وإمطة الغين عن استعمال العين في معنيين . الشيخ أبو المجد محمد رضا بن محمد حسين النجفي الأصفهاني (1247 - 1322)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1413 ق .

«ي»

206 - ينابيع المودة لذوي القربى. سليمان بن إبراهيم القندوزي، (1220 - 1294)، تحقيق سيد علي جمال أشرف الحسيني، الطبعة الثانية، 4 مجلدات، قم، دار الأسوة، 1422 ق.

ص: 888

فهرست اجمالی ... پنج

مقدمه ناشر ... هفت

مقدمه چاپ سابق ... یازده

متن کتاب ... 1 - 734

مقدمه مؤلف ... 1

حدیث 1

حدیث اول: جهاد نفس ... 3

اشاره به بعضی از مقامات نفس انسان ... 11

نشآت وجودی انسان ... 11

مقامات و درجات نفس ... 11

جنود رحمانی و شیطانی ... 11

مقام اول: نشئه ملک و ظاهر ... 12

فصل: بدن و قوای آن ... 12

قوای بدن تحت تصرف وهم و عقل ... 12

فصل: در تفکر است ... 13

فصل: در عزم است ... 14

فصل: در اهمیّت عزم ... 15

فصل: در مشارطه و مراقبه و محاسبه است ... 16

فصل: در تذکر است ... 18

فطری بودن احترام به منعم ... 18

تذکر نعم الهی ... 18

فطری بودن احترام به شخص بزرگ ... 19

لزوم احترام مالک الملوک ... 19

عظمت خلقت و تعدد نشآت عالم ... 19

فطری بودن احترام حاضر، و حضور حق در عالم وجود ... 19

مقام دوم: نشئه ملکوت و باطن ... 20

فصل: نزاع جنود رحمانی و شیطانی در باطن نفس ... 20

نشئه ظاهر ظهور نشئه باطن ... 20

اهمیت جهاد نفس در نشئه باطن ... 20

جهنم و بهشت اعمال و اخلاق و لقاء ... 21

لزوم ایمان اجمالی به اخبار اولیاء ... 21

فصل: در اشاره به بعضی قوای باطنیه است ... 22

تبعیت صورت ملکوتی از ملکات نفس ... 23

تناسب صورت اخروی با ملکات نفس در هنگام مرگ ... 23

فصل: در بیان جلوگیری انبیا از اطلاق طبیعت ... 25

فصل: در بیان ضبط خیال است ... 26

خیالات فاسد و تصورات باطل از القاءات شیطان است

26 ...

فصل: در موازنه است ... 27

کشش فطری انسان به چیزی که فاقد آن است ... 29

بی فایده‌گی لذات دنیوی ... 30

تفاوت آتش دوزخ با آتش دنیا ... 31

صورت ملکوتی اعمال و ملکات انسان ... 31

نامتناهی بودن درجات عذاب ... 31

ص: 890

جلالت قدر شیخ صدوق ... 33

روایتی در حزن پیامبر از خوف جهنم ... 33

فصل: در معالجهٔ مفساد اخلاقیه ... 35

زشتی مرء و راه علاج آن ... 36

فصل: در ثمرهٔ مجاهدهٔ نفس در این مقام ... 38

حدیث 2

حدیث دوم: ریا ... 39

در معنی ریا و درجات آن ... 39

مقام اول: ریا در عقاید ... 40

فصل: ریا در عقاید بدترین نوع ریا ... 40

فصل: در بیان آن که علم غیر از ایمان است ... 42

فصل: در وخامت امر ریا ... 43

فصل: يك تنبه علمی برای قلع مادهٔ ریا ... 44

خداوند مؤثر حقیقی و متصرف در قلوب است ... 44

فصل: در دعوت به اخلاص است ... 48

بی نیازی خداوند از عبادات انسان ... 48

منتی که انبیاء و اولیاء بر ما دارند ... 49

مقام دوم: ریا در اخلاق و ملکات باطنی ... 51

فصل اول: میزان در ریاضت های باطل و شرعی ... 51

اهمیت حفظ حریم قلب که منزلگاه الهی است ... 52

فصل دوم: ستّاریت حق و غیور بودن او ... 53

مقام سوم: ریا در اعمال ... 54

فصل: در تصرف شیطان و مکائد نفس در این مقام ... 54

فصل: در دقت امر ریا ... 55

ص: 891

ریا در تحصیل علم دین ... 56

ریا در نماز جماعت ... 57

فصل: در دعوت به اخلاص است ... 59

محاسبه نفس و بررسی خلوص اعمال ... 59

شیطان به مخلصین راه ندارد ... 60

ریاکار مشرک است ... 61

اعتقاد به توحید افعالی در علاج ریا ... 62

فصل: در بیان حدیث علوی ... 64

تتمه: در سُمعه ... 68

حدیث 3

حدیث سوم: عجب ... 69

تعریف عجب ... 70

بیان شیخ بهایی در عجب ... 70

بیان مؤلف در عجب ... 70

درجات عجب ... 71

فصل: در مراتب عجب ... 71

مَنّت گذاری بر خداوند ... 72

غنج و دلال بر خداوند ... 72

طلبکاری از خداوند ... 73

برتر شمردن خود از دیگران ... 73

فصل: در این که اهل فساد نیز گاهی عجب به فساد می کنند ... 74

نتایج فاسد عجب اهل فساد ... 74

چگونگی ترقی افراد در مراتب عجب ... 75

ص: 892

فصل: در بیان آن که مکاید شیطان از روی میزان است ... 75

فصل: در مفاسد عجب است ... 77

عجب از ارتکاب گناه بدتر است ... 77

کوچک شمردن معاصی ... 79

اعتماد به نفس و بی نیازی جستن از خدا ... 79

کوچک شمردن مردم و اعمال آنها ... 79

گرفتار شدن به کبر و ریا ... 79

خوف پیامبران و اولیاء از عدل الهی ... 80

جهل به ناچیزی خویش از اسباب عجب است ... 81

آگاهی عارفان به فقر ذاتی موجودات ... 81

فصل: در بیان آن که منشأ عجب حب نفس است ... 82

کارهای ما برای درک لذات نفسانی است ... 83

عبادات ما پیش اولیاء حق از گناهان کبیره است ... 84

نظر منصفانه انسان به اعمال خود عجب را از میان می برد ... 86

تفاوت مناجات و نماز معصومان (علیهم السلام) با دیگران ... 87

امتناع اجتماع عجب و توحید ... 88

حدیث 4

حدیث چهارم: کبر ... 89

در معنی کبر است ... 89

فصل: در بیان درجات کبر است ... 91

کبر با حق تعالی ... 91

کبر با انبیاء و اولیاء ... 91

کبر با اوامر الهی ... 91

کبر با بندگان خدا ... 91

ص: 893

فصل: در سبب اصلی تکبر است ... 92

کبر علما و عرفا ... 93

کبر حکما ... 93

کبر مدعیان تصوف و تهذیب باطن ... 93

کبر فقها ... 94

کبر اهل عبادت ... 95

کبر پنهانی ... 96

کبر در گفتار و رفتار ... 96

فصل: در مفاصد کبر است ... 97

اختصاص کبریایی و عزت به خداوند ... 98

جایگاه متکبرین در جهنم ... 100

تفاوت عذاب های دنیوی و اخروی ... 101

فصل: در بیان بعضی از موجبات کبر است ... 102

سخنی با صاحبان علوم و مسلک های مختلف ... 103

کبر به مال و منال پست ترین درجه کبر ... 106

فصل: در بیان علاج تکبر است ... 107

علاج علمی ... 107

علاج عملی ... 107

تواضع حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و اوصیاء ایشان ... 111

یقظه نخستین منزل انسانیت ... 114

فصل: در این که حسد گاهی مبدأ تکبر است ... 116

حدیث 5

حدیث پنجم: حسد ... 119

در تعریف حسد ... 119

ص: 894

فصل: در ذکر بعضی از موجبات حسد است ... 121

بازگشت حسد به احساس ذلت و انکسار در نفس ... 121

دواعی هفتگانه حسد ... 121

فصل: در بعضی از مفاصد حسد است ... 122

زوال نور ایمان در قلب ... 123

منافات آثار حسد با اوصاف مؤمن ... 123

غضب بر ولی نعمت ... 124

فشار و ظلمت قبر ... 124

امکان اصلاح و پیراستن نفس از رذایل ... 126

غنیمت شمردن جوانی و نشاط آن ... 127

فصل: در بیان ریشه فسادهای اخلاقی است ... 128

بیان صاحبان مسالك مختلف در نظام احسن عالم ... 128

علاج علمی حسد ... 129

فصل: در بیان علاج عملی حسد است ... 130

فصل: در ذکر حدیث «رفع» ... 131

حدیث 6

حدیث ششم: حبّ دنیا ... 133

حقیقت دنیا ... 133

فصل: بیان کلام مولانا مجلسی (ره) در حقیقت دنیای مذمومه ... 134

معانی دنیا و آخرت ... 134

فصل: در بیان سبب زیاد شدن حب دنیا ... 137

فطرت حبّ بقا و گریز از فنا ... 137

شناخت دنیا و آخرت موجب حبّ آخرت می شود ... 138

ص: 895

ناله های اولیاء از درد فراق و جدایی ... 138

خطبه حضرت آدم (علیه السلام) ... 139

فصل: در بیان تأثیر حظوظ دنیویه در قلب و مفسد آن ... 139

ایجاد بغض نسبت به حق تعالی در هنگام مرگ به واسطه حب دنیا ... 140

سختی و درازی عالم برزخ ... 140

خوف از مرگ به جهت حب دنیا ... 141

جلوگیری حب دنیا از ریاضات شرعی و عبادات ... 141

تأثیر عبادات در تبعیت قوای ملکی از قوای ملکوتی

141 ...

کارسازی عزم و اراده در آخرت و درجات بهشت ... 142

در بیان یکی از اسرار «أفضل الأعمال أحمرها» ... 142

ثمرات عبادات پر مشقت ... 143

فصل: فطرت کمال طلبی انسان ... 144

فقر و ذلت در باطن و ظاهر به سبب حب دنیا ... 145

سرور و اطمینان در قلوب اهل آخرت ... 146

حدیث 7

حدیث هفتم: غضب ... 149

کلام ابن مسکویه در غضب ... 149

کلام بقراط درباره فرد خشمگین ... 150

فصل: در بیان فواید قوه غضبیه ... 150

نقش قوه غضبیه در حفظ بقاء انسان ... 150

نقش قوه غضبیه در اجرای حدود و تعزیرات و امر به معروف و نهی از منکر ... 151

مفاسد خمودی غضب و چاره دفع آن ... 151

فصل: در بیان مذمت افراط در غضب ... 152

ص: 896

خاموشی نور ایمان ... 152

گرفتار شدن به غضب الهی ... 153

صورت ملکوتی غضب در دوزخ ... 154

علاج شرّ غضب ... 155

مفاسد اخلاقی غضب ... 156

مفاسد اعمالی غضب ... 156

لزوم مبارزه با رذیله غضب ... 157

فصل: در بیان علاج غضب در حال اشتعال آن ... 157

علاج علمی ... 157

علاج عملی ... 157

دوره برای فرونشاندن غضب در حدیث امام باقر (علیه السلام)

158 ...

فصل: در بیان علاج غضب است به قلع اسباب آن ... 160

حبّ نفس مهیج قوه غضب ... 160

کمال پنداشتن غضب ... 161

تفاوت مبادی شجاعت و غضب ... 161

آثار شجاعت و غضب ... 161

اسباب دیگر غضب ... 161

حدیث 8

حدیث هشتم: عصیت ... 163

عصیت ممدوح و مذموم ... 164

فصل: در بیان مفسد عصییت است ... 165

زوال پذیری تعلقات انسان ... 167

فصل: در بیان صورت ملکوتیه عصییت ... 167

ص: 897

عصبيت، خُلُق شيطان ... 168

شرط شفاعت شافعان ... 170

فصل: در عصبيت هاى اهل علم است ... 171

حديث 9

حديث نهم: نفاق ... 173

نفاق عملى و نفاق قولى ... 173

فصل: در بيان مراتب نفاق است ... 174

تأثير نفاق در نفس انسان ... 174

مراتب شدت و ضعف در جوهر نفاق ... 175

اقسام نفاق به حسب متعلق آن ... 175

فصل: صورت ملكوتى نفاق ... 175

كارهاى كه در حكم نفاق است ... 177

فصل: در علاج نفاق است ... 177

علاج علمى ... 177

علاج عملى ... 178

فصل: در بيان بعض اقسام نفاق است ... 179

خطاب با طوايف مدعيان ... 180

حديث 10

حديث دهم: هواى نفس و طول امل ... 185

مقام اول: در ذمّ اتباع هواى نفس ... 186

فصل: در بيان آن كه انسان در ابتداء امر حيوان بالفعل است ... 186

پیروی از هوای نفس موجب زوال انسانیت ... 187

میزان در رسیدن به حق یا بازماندن از آن ... 187

معنای حدیث ایمان آوردن شیطان به دست پیامبر (این شیطانی آمن بیدی) ... 188

فصل: در ذمّ اتباع هوی است ... 188

بی پایانی تمنّیات انسان ... 190

سخن مرحوم شاه آبادی درباره حدیث نبوی (شبیبتی سورة هود) ... 191

فصل: در تعداد هواهای نفسانیه است ... 192

مقام دوم: در بیان ذمّ طول امل است ... 193

فصل: در بیان آن که طول امل موجب نسیان آخرت است ... 193

فصل: سفر پر خطر آخرت و ضرورت زاد و راحله ... 194

حدیث 11

حدیث یازدهم: فطرت ... 199

فصل: در معنی فطرت است ... 200

فصل: در تشخیص احکام فطرت است ... 202

فصل: در اشاره اجمالی به احکام فطریات ... 203

مقام اول: در بیان آن که اصل وجود مبدأ متعال جلّ و علا از فطریات است ... 203

فطرت عشق به کمال ... 203

اختلاف مردم در تشخیص کمال ... 204

عشق به کمال مطلق محور تمام علائق و اشتیاقات ... 206

مقام دوم: در بیان آن که توحید حق و دیگر صفات او فطری است ... 207

فطرت تنفر از نقص ... 207

مقام سوم: در بیان آن که معاد از فطریات است ... 208

فطرت عشق به راحت و گریز از رنج و سختی ... 208

ص: 899

آمیختگی نعمت با رنج در دنیا ... 209

ضرورت وجود عالمی که راحت آن با رنج آمیخته نیست

209 ...

بیان اینکه عشق فعلی بی معشوق فعلی ممکن نیست ... 209

اثبات جهان آخرت از طریق فطرت حریت و نفوذ اراده ... 209

حدیث 12

حدیث دوازدهم: تفکر ... 211

تعریف فکر ... 212

تعریف تفکر از خواجه عبداللّه انصاری ... 212

معانی مختلف قلب ... 212

فصل: در بیان فضیلت تفکر است ... 213

تفکر در حق و برهان صدیقین ... 214

تتمیم: در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق ... 215

اشتباه جاهلانی که نظر و خوض در معارف را حرام می شمارند ... 217

فصل: در تفکر در مصنوع است ... 220

تفکر در لطایف صنع و دقایق خلقت ... 220

مناسبت برهان اتقان صنع با مذاق عامه و فرق آن با برهان صدیقین ... 220

تفکر در نسبت میان خورشید و زمین و ماه ... 221

تفکر در خلقت قوای ادراکی انسان ... 221

فصل: در تفکر در احوال نفس است ... 223

برهان اول بر تجرّد نفس: اختلافات قوای جسمانی و نفسانی ... 223

برهان دوم بر تجرّد نفس: تضاد خواص و آثار نفس و جسم مطلق ... 224

اثبات معاد از طریق تجرّد و جاودانگی نفس ... 225

اثبات نبوّت عامّه از طریق نظام احسن اتمّ ... 225

ص: 900

کامل بودن شریعت اسلام ... 226

اثبات نبوت خاصه ... 227

فصل: در فضیلت بیداری شب است ... 228

تفاوت نعم دنیا و آخرت ... 231

فصل: در بیان تقوا است ... 233

فصل: در بیان تقوای عامه ... 234

صحت و بیماری نفس ... 234

اهمیت امراض روحی نسبت به امراض جسمی ... 235

سلامت نفس در گروه اتیان مصلحات نفسانیه و پرهیز از مفسدات نفسانیه ... 236

نتیجه مداومت در اصلاح نفس و لذت روحانی آن ... 236

حدیث 13

حدیث سیزدهم: توکل ... 239

فصل: در بیان معانی توکل است و درجات آن ... 240

تفاوت مردم در معرفت ربوبیت ذات حق و اقسام توکل آنها ... 241

معرفت عامه مردم نسبت به ربوبیت حق و توکل آنها ... 241

معرفت اهل برهان و نقل نسبت به ربوبیت حق و توکل آنها ... 242

معرفت اهل قلوب نسبت به ربوبیت حق و توکل آنها ... 243

حصول تدریجی توکل و رضا و تسلیم ... 243

فصل: در بیان فرق بین توکل و رضاست ... 244

فصل: در فرق بین تفویض و توکل و ثقه ... 245

معنای تفویض و تفاوت آن با توکل ... 245

حدیث 14

حدیث چهاردهم: خوف و رجا ... 247

فصل: در بیان آن که انسان عارف را دو نظر است ... 248

فصل: در قصور ممکن از قیام به عبادت حق ... 251

خوف عامه و خاصه و اخص ... 251

قصور مخلوق از ادای حق عبادت خالق ... 251

رحمت و لطف الهی در گشودن در عبادت به روی بندگان ... 251

تفکر در خطرات زندگی و مواقف آخرت از اسباب خوف است ... 254

بسط رحمت حق در آخرت ... 254

فصل: در فرق بین رجا و غرور است ... 255

فصل: در لمّیت موازنه خوف و رجا ... 258

نقد نظریه غلبه خوف یا رجا در دنیا و آخرت ... 260

حدیث 15

حدیث پانزدهم: امتحان و آزمایش مؤمنان ... 261

فصل: در بیان معنی امتحان و نتیجه آن ... 263

ادراکات و ملکات از آغاز در نفس انسان بالقوه اند ... 263

راهنمای باطنی و ظاهری ... 264

عمومیت امتحان و نتیجه آن ... 264

فصل: در بیان نکته شدت ابتلاء انبیاء و اوصیاء و مؤمنین ... 266

کیفیت اثرپذیری نفس از اعمال ... 266

اثر لذائذ و شداید در نفس انسان ... 266

محرومیت انسان از دنیا نشانه لطف حق تعالی به اوست

268 ...

مناجات و یاد حق در اثر ابتلاء ... 269

ص: 902

تفاوت انبیاء و اولیاء با سایر مردم در توجه به دنیا ... 269

فصل: ابتلای انبیا به امراض جسمانی ... 271

نظر محقق مجلسی در این باره ... 271

نظر محقق طوسی ... 271

نظر مؤلف ... 272

فصل: در بیان آن که دنیا دار ثواب و عقاب حق تعالی نیست ... 275

آمیختگی آلام و لذات در دنیا ... 275

استدراج ... 276

فصل: در این که شدت بلیات روحیه تابع شدت ادراک است ... 276

حدیث 16

حدیث شانزدهم: صبر ... 279

فصل: در بیان آن که اسارت شهوت منشأ همه اسارت هاست ... 281

راه علاج اسارت شهوت ... 282

بندگی حق و غنای قلب و روح ... 284

فصل: انسان در قید اسارت نفس به مقامات معنوی نائل نمی شود ... 285

فصل: در معنای صبر ... 287

صبر بر معاصی و طاعات از مقامات متوسطان است ... 288

تفسیر صبر نسبت به انبیاء و ائمه هدی (علیهم السلام) ... 289

تفاوت صبر ائمه (علیهم السلام) و انبیا (علیهم السلام) با دیگران ... 289

فصل: در نتایج صبر است ... 290

تریبیت و کمال نفس ... 290

تقویت عزم و اراده در انسان ... 291

بی فایده‌گی اضطراب درونی و جزع و فزع ... 292

ص: 903

فصل: در درجات صبر ... 294

وسعت بهشت حق تعالی ... 295

فصل: در بیان درجات صبر اهل معرفت ... 296

حدیث 17

حدیث هفدهم: توبه ... 299

در حقیقت توبه است ... 300

نفس در آغاز از کمال و نقص خالی است ... 300

کدورت و ظلمت نفس به علت ارتکاب معاصی ... 300

فرق توبه و انابه ... 300

فصل: توبه مفتاح ابواب است ... 301

نکته مهمه: به تأخیر نینداختن توبه ... 301

نکته مهمه: توبه نفس را به صفای اصلی آن باز نمی گرداند ... 303

فصل: در ارکان توبه ... 304

تأثیر گناه در قلب و روح ... 304

فصل: در شرایط توبه است ... 307

معنای استغفار و شرایط آن در کلام امیر مؤمنان(علیه السلام) ... 307

نومید ساختن شیطان آدمی را از توبه ... 308

توجه به شمول و وسعت رحمت حق ... 309

شرایط کمال توبه ... 310

فصل: در نتیجه استغفار ... 312

بیان در اقتضاء مقام غفاریت و ستاریت حق تعالی

فصل: در تفسیر توبه نصوص ... 313

نظر شیخ بهایی در معنای این توبه ... 313

ص: 904

تکمیل: در بیان آن که تمام موجودات را علم و حیات است ... 314

حدیث 18

حدیث هجدهم: ذکر خدا ... 317

در احاطه قیومی حق تعالی ... 318

فضیلت ذکر خفی ... 319

فصل: خصلت های ذکر خدا ... 320

مرتبه کامل حبّ فی الله ... 321

فصل: در فرق بین منزل تفکر و تذکر است ... 322

رابطه میان تفکر و تذکر و فضیلت آن دو ... 322

نتایج تذکر برای کمّالین و متوسطین و عامّه ... 323

فصل: در بیان آن که ذکر تام آن است که حکمش به تمام مملکت سرایت کند ... 324

ذکر از صفات قلب است ... 324

سریان ذکر در نشآت وجود ... 324

بیان جناب شاه آبادی (ره) در ذکر و ذاکر ... 325

ملاک قبولی اعمال ... 325

فصل: در ذکر بعض احادیث در فضیلت ذکر خدا ... 326

حدیث 19

حدیث نوزدهم: غیبت ... 329

فصل: در تعریف غیبت است ... 331

بیان شهید ثانی در غیبت ... 331

بحث درباره غیبت قولی و غیرقولی و چند حدیث نبوی در این باره ... 332

ص: 905

فصل: بزرگی گناه غیبت و تبعات آن ... 334

صورت ملکوتی غیبت ... 334

رسوایی غیبت کننده در دنیا و آخرت ... 337

هتک آبروی مؤمن هتک ناموس الهی ... 338

غیبت سبب خروج از ولایت حق و دخول در ولایت شیطان ... 338

خلاصی از ادای حقوق مردم دشوار است ... 339

غیبت اولین مرتبه کفر ... 341

فصل: در بیان ضررهای اجتماعی غیبت ... 342

طلب رضایت از غیبت شونده و استغفار برای او ... 344

فصل: در بیان علاج این موبقه است ... 344

علاج علمی ... 344

علاج عملی ... 347

فصل: در بیان آن که ترك غیبت در موارد جایز اولی است ... 347

فصل: در بیان آن که استماع غیبت حرام است ... 349

تتمیم: کلام شهید ثانی رحمه الله ... 351

راه های مختلف غیبت ... 352

حدیث 20

حدیث بیستم: اخلاص ... 355

فصل: در بیان آن که موت امر وجودی است ... 357

معنای موت و قول مرحوم مجلسی (ره) در این باره ... 357

در اشاره به توجیه نسبت ابتلا به حق تعالی ... 358

فصل: در بیان آن که «خشیت» و «نیت صادق» موجب صواب عمل است ... 359

تأثیر اعمال در نفس انسان ... 360

ص: 906

میزان در افضلیت اعمال ... 360

تأثیر نیت در تمامیت و نقص عمل ... 360

شرك خفی ... 361

عبادت بندگان و مزدوران و آزادگان ... 362

مراتب شك ... 363

توحید حقیقی ... 363

فصل: در تعریف اخلاص ... 364

تعریف خواجه عبداللّه انصاری ... 364

تعریف اصحاب قلوب به نقل از شیخ بهایی ... 364

فصل: در بیان اخلاص بعد از عمل است ... 366

مراقبت از عمل سخت تر است از انجام آن ... 367

دشواری تخلیص نیت از تمامی مراتب شرك و نسبت میان نیت و عمل ... 367

دلیل رجحان نیت بر عمل ... 368

فنای عمل در نیت و اشاره به معنای آیه شریفه «قل کل یعمل علی شاکلته» ... 370

خروج از بیت نفس و سفر به سوی حق ... 371

حدیث 21

حدیث بیست و یکم: شکر ... 373

توجهات نقل شده در عدم منافات آموزش نبی اکرم با عصمت ایشان ... 374

بیان علامه مجلسی در این باره ... 374

بیان سید مرتضی (ره) ... 376

اقوال دیگر در این باب ... 377

فصل: در توجیه عرفانی از آیه شریفه ... 379

فتوحات ثلاثه (فتح قریب، فتح مبین، فتح مطلق) ... 379

ص: 907

مراتب گناه ... 381

فصل: در حقیقت شکر است ... 382

تعریف شکر و ارکان آن از نظر برخی محققان ... 382

قول خواجه عبداللّه انصاری در شکر ... 382

فصل: در چگونگی شکر است ... 384

عجز انسان از شکر حق تعالی و غایت شکر ... 384

علم به توحید افعالی عامل شکر است ... 384

کفران نعمت ناشی از نظر استقلالی به اسباب و علل است ... 385

مراتب مختلف شکر به اختلاف نعم ... 385

سبب اینکه شکر از مقامات عامه است ... 386

شکر اولیاء و مرتبه سوّم شکر از نظر خواجه عبداللّه انصاری ... 386

تکمله: در فضیلت شکر از طریق نقل ... 387

مساوق بودن حمد و شکر ... 388

تتمیم: در سرّ عبادت نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم و الأئمة المعصومین علیهم السلام ... 389

فصل: در تفسیر «طه» و بیان کثرت عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ... 390

حدیث 22

حدیث بیست و دوم: کراهت از مرگ ... 395

علل کراهت ناقصان و متوسطان و کاملان از موت ... 396

تفاوت تصدیق عقلی و ایمان قلبی ... 397

حقیقت صراط صورت باطن ولایت است ... 398

مؤمنان از مرگ کراهت ندارند بلکه از آن ترسان اند ... 399

تفاوت قلوب اولیاء در قبول تجلیات اسماء ... 400

فصل: حقیقت بهشت و جهنم ... 401

ص: 908

اختلاف در مخلوق و موجود بودن بهشت و دوزخ ... 401

ملکوت اعلی و ملکوت سفلی ... 403

فصل: مغرور ساختن شیطان انسان را به رحمت و اوسعهُ حق ... 403

حدیث 23

حدیث بیست و سوم: اصناف جویندگان علم ... 407

فصل: القای علوم از مبادی عالیهِ غیبیه ... 413

دیدگاه دو مسلک جبر و تفویض در تحصیل علم ... 413

علوم حاصل القاءات ملکی یا شیطانی ... 414

تقوا شرط القاءات رحمانی ... 414

بازشناختن القاءات رحمانی از شیطانی ... 414

دو طایفه اصلی جوینده علم ... 415

فصل: بیان شمّه ای از مفاسد مرء ... 416

تأثیر سریعتر و شدیدتر اعمال زشت در قلب ... 417

اثر مصاحبت و همنشینی با دشمنان خدا ... 418

نشانه های اهل جدال ... 419

ذلت و رسوایی جدال کننده در دنیا و آخرت ... 420

فصل: نشانه های صاحبان استتالت و ترفع و جاه طلبی و خدیعت ... 420

دشواری های دینداری در کسوت اهل علم ... 422

فصل: نشانه های صاحبان فقه و عقل ... 424

حدیث 24

حدیث بیست و چهارم: اقسام علم ... 425

فرق سؤال به «من» و «ما» ... 426

ص: 909

فصل: نشأت وجودی انسان و علوم مناسب با این نشأت ... 427

تقسیمات علوم نافع ... 427

ارتباط نشأت وجودی و علوم سه گانه با یکدیگر ... 428

اقسام کاملان در نظر شیخ اشراق ... 429

علوم سه گانه شریعت ... 430

فصل: تطبیق حدیث نبوی «العلم ثلاثة...» بر علوم سه گانه ... 432

بیان شاه آبادی (ره) در معنای «آیه محکمه» و تعبیر علم عقاید به «آیه» ... 432

فصل: میزان در علم ... 434

خلوص نیت شرط الهی شدن علم ... 436

فصل: نقد کلام غزالی و صدر المتألهین ... 437

فصل: تقسیم کلیه علوم به سه قسمت ... 439

حدیث 25

حدیث بیست و پنجم: وسوسه و شك ... 441

وسوسه و شك از القائنات شیطان است ... 441

قلب آدمی رویی به ملك دارد و رویی به ملكوت ... 442

فصل: ذکر اخباری در دوری ائمه علیهم السلام از وسواس ... 444

وسوسه در نیت نماز و «تکبیره الاحرام» ... 447

وسوسه در اقتداء به امام جماعت ... 448

وسوسه در قرائت نماز ... 448

توهم آنکه وسواس فضیلت است ... 448

فصل: علاج وسوسه ... 449

علاج علمى ... 450

علاج عملى ... 450

ص: 910

حدیث بیست و ششم: فضیلت عالم ... 453

فصل: کسی که سلوک طریق علم کند حق تعالی او را سلوک طریق جنت دهد ... 454

تقسیم علم به علم دنیوی و اخروی و تفاوت آن دو ... 454

تحصیل بهشت های سه گانه ... 454

نکته مهمه: نقد کلام صدرالمتألهین ... 455

فصل: در بیان آن که فرشتگان بال های خویش را برای طالب علم فرس کنند ... 457

اصناف فرشتگان ... 457

بال و پر و اندام فرشتگان ... 458

چگونگی تمثیل ملائکه مقرب ... 458

فصل: استغفار ساکنان آسمان و زمین برای طالب علم ... 460

وجود، عین همه کمالات است ... 460

تسبیح موجودات ... 460

وجهه ملکوتی داشتن موجودات ... 462

فصل: در بیان فضل عالم بر عابد ... 462

عینیت علم و نور ... 463

نور عابد و نور عالم ... 465

فصل: در بیان آن که علما ورثه انبیا علیهم السلام هستند ... 465

حدیث بیست و هفتم: عبادت و حضور قلب ... 467

فصل: فراغت وقت و قلب در عبادت ... 468

محرومیت از شفاعت به سبب استخفاف نماز ... 470

اهمیت بیشتر فراغت قلب ... 470

ص: 911

- ضعف ایمان و یقین سبب سستی در عبادت ... 471
- توجه تام نفس به امری مانع توجه او به امور دیگر است ... 472
- حضور قلب روح عبادت ... 473
- سیره ائمه (علیهم السلام) در عبادت ... 473
- فصل: مراتب حضور قلب ... 477
- عبادت ثنای معبود است ... 477
- علّت توقیفی بودن عبادات ... 477
- مراتب حضور قلب در عبادت ... 478
- مراتب حضور قلب در معبود ... 479
- سبب خاتمیت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 481
- بهره های مختلف و متفاوت اولیاء خدا از مناجات حق ... 481
- فصل: تحصیل حضور قلب از راه پی بردن به اهمیت عبادات ... 482
- صور باطنی اعمال و افعال ... 482
- تجسّم اعتقادات ... 485
- جعل نوافل برای رفع نقص در فرایض ... 487
- لزوم محاسبه و ترس از خدا ... 488
- اعمال اهل بیت (علیهم السلام) ... 489
- فصل: در بیان آن که تفرغ برای عبادت موجب غنای قلب شود ... 491
- غنا از صفات کمالی نفس ... 491
- غنای حق و فقر انسان ... 491
- توجّه به دنیا سبب کدورت و ظلمت قلب ... 493

نکته: مراد از ایکال امر به سوی عبد ... 495

حدیث 28

حدیث بیست و هشتم: لقاء الله ... 497

ص: 912

فصل: در لقاء الله و کیفیت آن است ... 499

محال بودن اکتناه ذات ... 500

تجلی اسماء و صفات در قلب سالک ... 501

مشاهده احاطه قیومی حق و شهود فناى ذاتی ... 501

تکذیب و تأویل کلمات اولیاء در رؤیت حق ... 503

راه تحصیل معرفت بالله و اسماء و صفات او ... 505

فصل: در بیان آن که در وقت مردن بعضی از احوال غیب بر او مکشوف شود ... 506

علت احتجاب از صور اعمال و اخلاق در دنیا ... 506

دیدار پیامبر و ائمه و فرشتگان هنگام مرگ ... 509

در ذکر برزخ و قبر ... 510

برزخ، نمونه ای از نشئه قیامت ... 510

مشاهده آثار و صور اعمال در هنگام جان کندن ... 510

اشتیاق اهل ایمان به لقاء حق و وحشت اهل معاصی از غضب الهی در حال احتضار ... 510

ظهور وجهه ملکوتی امور مختلف در آخرت ... 511

فصل: در معنی حبّ و بغض حق تعالی است ... 512

تنزل اوصاف و احوال از عوالم غیبیه و ظهور آن در عالم ملک ... 513

حدیث 29

حدیث بیست و نهم: وصایای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ... 515

مقدمه: در مهم بودن این وصیت به جهات عدیده ... 517

فصل: در مفاسد دروغ است ... 519

لزوم پرهیز از دروغ حتی به عنوان شوخی ... 521

فصل: در بیان ورع است ... 523

اهمیت ورع در کسب کمالات معنویه ... 524

ص: 913

اهمیت ورع در قبولی عبادات ... 524

تتمیم: در بیان مفساد خیانت و حقیقت امانت ... 526

اهمیت ادای امامت ... 527

در اشاره به بعضی امانات حق تعالی است ... 531

توجه به غیر حق خیانت به حق است ... 532

«امانت» ولایت امیر مؤمنان است ... 532

آثار و تبعات خیانت در امر ولایت ... 532

فصل: در بیان خوف از حق تعالی ... 534

مشاهده حضور حق در عالم، حفظ ادب حضور ... 535

در بیان اختلاف مردم در حفظ حضور حق ... 536

در فضیلت گریه است ... 537

در بیان رفع استبعاد از آن است که به عمل حقیر ثواب بزرگ دهند ... 538

بنای عالم بر تفضل و بسط رحمت است ... 539

فصل: در بیان عدد نوافل ... 541

در بیان استحباب سه روز روزه در هر ماه ... 543

در بیان فضیلت صدقه است ... 545

در بیان نکته مهمه در باب صدقه است ... 546

در بیان نکته دیگر: انفاق و صدقه از آنچه خود دوست دارید ... 549

در بیان یکی از اسرار صدقه ... 550

تتمه: در افضلیت صدقه پنهانی ... 551

ختام: مطلوبیت کثرت صدقه ... 552

فصل: در فضیلت نماز شب ... 554

در بیان صلاة وسطی ... 556

فصل: در فضیلت تلاوت قرآن است ... 559

تدبر در آیات قرآن و تفاوت آن با تفسیر به رای ... 559

ص: 914

شفاعت قرآن ... 560

در بیان آن که عبادت در جوان تأثیر کند ... 562

در آداب قرائت است ... 563

نتیجه تدبر و تفکر در قرآن ... 564

در اخلاص در قرائت است ... 564

سه گروه قاریان قرآن ... 565

در معنی ترتیل است ... 567

فصل: در بیان رفع ید در نماز و تقلیب آن است ... 569

در بیان سرّ رفع یدّین است ... 571

در تنبّه به یکی از مکاید شیطان است ... 573

فصل: در فضیلت مسواک است ... 574

فصل: در بیان مبادی محاسن اخلاق و مساوی آن ... 576

تعریف خلق ... 577

فطرت و عادت دو مبدأ خلق ... 577

خلق انسانی قابل تغییر است ... 577

اجناس فضایل (حکمت، عفت، شجاعت، عدالت) ... 578

غایت بعثت اکمال مکارم اخلاق است ... 578

ذکر بعضی از اخبار شریفه در اهمّیت مکارم اخلاق ... 580

حدیث 30

حدیث سی ام: اقسام قلوب ... 583

مقدمه: در ترغیب به اصلاح قلب ... 585

فصل: در بیان آن که تقسیم قلوب راجع به چه چیز است ... 586

در بیان معنی الشقیّ شقیّ فی بطن أمّه ... 587

ص: 915

در بیان وجه حصر قلوب ... 588

فصل: در بیان حالات قلوب است ... 589

در بیان آن که قلب مؤمن ازهر است ... 589

در بیان آن که قلب مؤمن بر طریق مستقیم است ... 590

مؤمن تابع انسان کامل است ... 590

انسان کامل تحت ربوبیت حق و بر صراط مستقیم است ... 590

در بعض مکاید شیطان است ... 591

صورت باطنی شرك ... 592

تتمیم: در بیان قلب منافق و فرق آن با قلب مؤمن ... 594

وجوه مغایرت و مشابهت قلب مشرك و منافق ... 594

ختام: در بیان آن که غفلت از حق انتکاس قلب است ... 596

حدیث 31

حدیث سی و یکم: توصیف نشدن حق تعالی و رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) و مؤمنین ... 597

فصل: در بیان مراد از عدم توصیف حق ... 599

میزان توصیف ذات حق تعالی ... 601

در بیان آن که علم به حقیقت اسماء و صفات ممکن نیست ... 603

فصل: در بیان آن که علم به حقیقت روحانیت انبیا و اولیا به قدم فکر حاصل نشود ... 604

فصل: در بیان معنای عبد احتجب الله عزّ وجلّ بسبع ... 606

بیان مرحوم فیض (ره) ... 606

بیان مجلسی (ره) ... 607

فصل: در بیان معنی تفویض امر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ... 608

تقویض بعضی امور به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 609

در اشاره اجمالی به معنای تقویض ... 611

فصل: در اشاره به مقامات ائمه علیهم السلام است ... 612

در بیان حقیقت عصمت است ... 614

یقین، سبب عصمت ... 614

فصل: در بیان آن که ایمان به وصف نیاید ... 615

عدم معرفت حقیقت نعمت و عذاب آخرت در این دنیا ... 615

در فضیلت مصافحه ... 616

حدیث 32

حدیث سی و دوم: یقین و رضا ... 619

فصل: در بیان معنای ولا یلومهم علی ما لم یؤتیه الله ... 620

در جمع اخبار مقسوم بودن رزق و اخبار رجحان طلب ... 621

فصل: در علامت های صحت یقین است ... 623

در بیان آن که مردم دو طبقه اند ... 624

فصل: در نقل کلام معتزله و اشاعره و اشاره به مذهب حق ... 626

نظر مجلسی (ره) در این باره ... 626

فصل: در بیان آن که روح و راحت را حق تعالی در یقین و رضا قرار داده ... 627

حدیث 33

حدیث سی و سوم: ولایت و اعمال ... 629

فصل: جمع اخبار حث بر عبادات با اخباری که صورتاً مخالف با آن است ... 630

وصایای امامان شیعه به پیروان خود ... 631

معنای گفتار امام صادق(علیه السلام) که با ایمان عمل بد زیان نرساند ... 636

ص: 917

فصل: در بیان آن که ولایت اهل بیت شرط قبولی اعمال است ... 642

ولایت شرط صحت اعمال نیست ... 643

حدیث 34

حدیث سی و چهارم: مقام مؤمن نزد حق تعالی ... 645

تنبیه: نقل کلام شیخ بهایی در صحت سند این حدیث ... 649

فصل: در بیان توجیهاتی است که از نسبت تردید به حق شده ... 650

توجیه شیخ بهایی از حدیث تردید ... 650

در توجیه عرفانی از حدیث تردید ... 651

تتمیم: در بیان توجیه دیگر از حدیث تردید ... 653

فصل: در بیان آن که حق تعالی با فقر و غنا و غیر اینها اصلاح حال مؤمنین فرماید ... 655

فصل: در بیان قرب فرائض و نوافل و نتیجه آن به حسب طریقه اهل ذوق و سلوک ... 656

حجب نوریه و ظلمانیه ... 656

در سرّ اختلاف انبیا در نبوت ... 659

فصل: در نقل کلام شیخ اجل بهایی است ... 660

در نقل کلام محقق طوسی است ... 661

نقل کلام محدّث مجلسی (ره) ... 661

تمه: بیان شیخ بهائی (ره) در افضلیت واجبات از مستحبات ... 662

حدیث 35

حدیث سی و پنجم: معرفت اسماء حق، مسأله جبر و تقویض ... 663

فصل: در بیان آن که برای اسماء حق دو مقام است ... 664

مقام اسماء و صفات ذاتیه ... 664

احاطه قیومیه مشیت مطلقه ... 665

فصل: در اشاره به مسأله جبر و تقویض ... 666

بیان ذاتی بودن خیر و عرضی بودن شرّ ... 667

رجوع شقاوت و شر به قصور ذاتی و نقصان وجودی ... 667

فصل: در بیان آن که حق تعالی سؤال نشود از آنچه بکند ... 668

ذات حق غایت افعال الهی ... 669

حدیث 36

حدیث سی و ششم: صفات حق ... 671

فصل: در بیان عینیت صفات حق با ذات است ... 672

بازگشت تمام کمالات و خیرات به اصل و حقیقت وجود

673 ...

بساطت حقیقت وجود ... 673

حق تعالی صرف وجود و کمالات آن است ... 674

نقل و تحقیق: نقل کلام حکما در تقسیم اوصاف حق ... 674

اشکال بر تقسیم حکما ... 675

در تحقیق عینیت اوصاف با ذات مقدس ... 675

مقام تجلی به فیض اقدس و فیض مقدس ... 676

اشاره به نظر قاضی سعید در ارجاع صفات حق به امور عدمی ... 676

فصل: در بیان علم قبل از ایجاد است ... 677

بیان علم اجمالی در عین کشف تفصیلی مطابق مشرب ملاصدرا و عرفا ... 677

فرق علیت و مبدئیت واجب الوجود با علیت فاعل های طبیعی ... 678 - 679

علم به علت تامه مستلزم علم به معلول است ... 679

فصل: در معنی سمع و بصر حق است ... 680

میزان در اتصاف حق به اوصاف کمالیه ... 680

ص: 919

حقیقتِ سمع و بصر تقوم به آلات جسمانی ندارد ... 681

در بیان آن که هر شیئی اَبسط باشد مفاهیم کمالیه بیشتر بر او صدق کند ... 682

فصل: در بیان کیفیت تعلق علم حق بر معلومات است ... 683

در بیان مراد حکما که علم حق را به جزئیات به طریق کلی می دانند ... 684

فصل: در بیان میزان صفات ثبوتیه و سلبيه است ... 685

در بیان آن که تجدد و حرکت از صفات سلبيه است ... 686

حقیقت تکلم و معنای کلام حق ... 687

حدیث 37

حدیث سی و هفتم: معرفت خدا و رسول و اُولی الأمر ... 689

فرق میان علم و عرفان ... 689

بحثی در معراج روحانی انسان ... 690

سبب اجازه تسلط شیطان بر آدم (علیه السلام) ... 691

فصل: در بیان مراد از «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» ... 691

بیان مرحوم کلینی (ره) ... 691

بیان شیخ صدوق (ره) ... 692

بیان ملاصدرا (ره) ... 692

بیان مرحوم فیض (ره) ... 692

بیان مؤلف ... 693

اعتبارات گوناگون برای ذات مقدس خداوند ... 693

سیر عقلی و علمی و سیر عرفانی ... 695

تجلی الوهیت و مقام ظهور اسماء و صفات بر قلب سالک ... 695

دفع وهم: در بیان آن که احادیث وارده در معارف به معانی عامیه حمل نشود ... 696

جامعیت کلام ائمه ... 697

ص: 920

حدیث سی و هشتم: آفرینش آدم بر صورت خداوند ... 699

بحثی در حدیث حضرت رضا(علیه السلام) منقول از کتاب «عیون» ... 700

معانی مختلف صورت در فلسفه ... 701

معانی روح ... 703

فصل: در بیان آن که آدم مظهر تامّ الهی و اسم اعظم حق جلّ و علاست ... 703

اعیان ثابتة ... 703

اسم اعظم و وجهه غیبیه و تجلی ظهوری و تعین آن ... 704

معنای امانت نزد اهل عرفان ... 704

معنای «خلق بر صورت خداوند» ... 705

خداوند بی مثل است نه بی مثل ... 706

سرّ تشریف حق تعالی آدم را بر ملائکه ... 706

حدیث 39

حدیث سی و نهم: خیر و شرّ ... 707

«الهیّت» و «الوہیّت» در لسان اهل اللّٰه ... 708

قول علامه مجلسی درباره خیر و شر و مذهب حکما و متکلمین ... 708

تحقیق در باب خیر و شرّ ... 709

نقد نظر مجلسی و بطلان رأی اشاعره ... 709

فصل: در بیان آن که هر يك از خیر و شرّ متعلق ایجاد و خلقت گردند ... 711

احسن بودن نظام عالم ... 711

بازگشت همه کمالات به وجود و بطلان غیر آن ... 712

صدور حاقّ وجود از حقّ ... 712

فصل: در کیفیت اجرای حقّ خیرات و شرور را به دست بندگان ... 713

ص: 921

ملازمه استقلال در ایجاد و استقلال در وجود ... 714

در ابطال جبر است ... 715

بیان مذهب جبر و ابطال آن ... 715

بیان فلسفی امر بین الامرین ... 716

حدیث 40

حدیث چهلیم: تفسیر سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید» ... 719

فصل: در اشاره اجمالی به تفسیر سوره مبارکه «توحید» ... 721

عظمت سوره توحید ... 721

بیان صدرالمتألهین درباره آیات سوره «حدید» ... 721

در اشاره به (بسم الله) است ... 722

«بسم الله» هر سوره متعلق به همان سوره است ... 722

مقامات مختلف اسم جلاله ... 722

معنای بسم الله در نظر وحدت و نظر فرق و فرق الفرق ... 723

معنای بسم الله در سوره توحید ... 723

معنای «قل هو الله احد» ... 723

بیان شاه آبادی (ره) درباره «هو» ... 725

معنای «صمد» ... 725

فصل: در تفسیر آیات سوره «حدید» تا (عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) ... 725

عدم اختصاص تسبیح به صاحبان عقل ... 726

تسبیح موجودات تسبیح تکوینی نیست ... 726

بازگشت تمام شئون حیات به وجود ... 726

سكر طبيعت حجاب درك حقايق ... 727

استفاده نكته ای در جبر و تفویض از آیه نخستین سوره «حدید» ... 728

ص: 922

تفسیر آیه دوم (توحید افعالی) ... 728

تفسیر آیه سوم (توحید ذاتی و اسمائی) ... 729

تفسیر آیه چهارم (آفرینش شش روزه جهان و استواء بر عرش) ... 730

بیان ملاصدرا در تطبیق آیه با ایام ربوبیت حق ... 730

دلالت آیه بر احاطه علم حق بر جزئیات ... 732

اشاره آیه به معیت قیومیه حق ... 732

تفسیر آیه پنجم (مالکیت حق) ... 732

تفسیر آیه ششم (اختلاف شب و روز) ... 732

خاتمه: نهایت معرفت بشری ... 733

ترغیب به تدبر در آیات شریفه ... 733

دعا و ختام ... 734

فهارس

1- فهرست آیات کریمه ... 737

2- فهرست احادیث شریفه ... 753

3- فهرست اسماء معصومین علیهم السلام ... 773

4- فهرست اعلام ... 777

5- فهرست کتب ... 785

6- فهرست اشعار ... 789

7- فهرست لغات ... 791

8- فهرست واژگان، نمایه ها و اصطلاحات ... 803

9- فهرست منابع ... 867

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

